



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

عِبْرَاتُ الْأَوْلِيَاءِ
فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطَهَارِ

بِحَدِيثِ الْعَدِيدِ

قَالَتْ

الْأَئِمَّةُ الْحُجَّةُ الْمَجَابِدَةُ السَّيِّدُ سَخَاوِدَةُ مُحَمَّدِ بْنِ الْكَائِمِيِّ

تَحْقِيقِي

عَلَامَةُ رِجَالِنَا الْأَبْرَارِ مُحَمَّدِي

تَبَعِي

الْحَقِيقَةُ وَالْحَقِيقَةُ وَالْحَقِيقَةُ وَالْحَقِيقَةُ

الجزء الرابع عشر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عبارات الانوار في امامه الائمه الاطهار

نویسنده:

حامد حسین موسوی نیشابوری ہندی لکھنوی

ناشر چاپی:

موسسه المعارف الاسلامیہ

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانہ‌ای قائمیہ اصفہان

فهرست

۵	فهرست
۱۸	عیقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار - جلد ۱۴
۱۸	مشخصات کتاب
۱۸	حدیث مدینه العلم قسمت سند
۱۸	مقدمه
۱۹	عبارت «تحفه» متعلق به حدیث مدینه العلم
۲۰	تمهید جواب «ده فائده» در ذکر راویان حدیث مدینه العلم از صحابه
۲۰	اشاره
۲۲	۱- ذکر راویان حدیث مدینه العلم از صحابه:
۲۴	۲- ذکر تابعین که حدیث مدینه العلم را از صحابه روایت نموده اند
۲۶	۳- ذکر علمای سنی که حدیث مدینه العلم را روایت کرده اند از قرن سوم
۲۹	۴- ذکر اُسماء علمای سنی که حدیث مدینه العلم را «صحیح» دانسته اند
۳۱	۵- ذکر اُسماء علمای سنی که حدیث مدینه العلم را «حسن» دانسته اند
۳۲	۶- ذکر اُسماء علمای سنی که حدیث مدینه العلم را بعنوانین مفیده یاد نموده اند
۳۳	۷- ذکر اُسماء علمای سنی که علی علیه السلام را باب مدینه العلم توصیف نموده اند
۳۴	۸- شعرای نامی و خوشنام از سنی ها که حدیث مدینه العلم را در اشعار آبدار
۳۵	۹- اثبات شهرت و تواتر حدیث مدینه العلم
۳۶	۱۰- توضیح بیشتر در قطعی بودن صدور حدیث مدینه العلم
۴۰	«۲۴۵ وجه در اثبات حدیث مدینه العلم بروایت ائمه طاهرین
۴۰	اشاره
۴۰	وجه اول
۴۹	وجه دوم
۵۶	وجه سوم
۶۲	وجه چهارم

۶۲	وجه پنجم
۸۹	وجه ششم
۸۹	وجه هفتم
۹۲	وجه هشتم
۹۳	وجه نهم
۱۰۷	وجه دهم
۱۰۷	وجه یازدهم
۱۰۹	وجه دوازدهم
۱۱۳	وجه سیزدهم
۱۱۴	وجه چهاردهم
۱۱۹	وجه پانزدهم
۱۱۹	وجه شانزدهم
۱۲۰	وجه هفدهم
۱۲۰	وجه هجدهم
۱۲۰	وجه نوزدهم
۱۲۲	وجه بیستم
۱۲۴	وجه بیست و یکم
۱۳۳	وجه بیست و دوم
۱۳۶	وجه بیست و سوم
۱۳۷	وجه بیست و چهارم
۱۳۸	وجه بیست و پنجم
۱۳۸	وجه بیست و ششم
۱۳۹	وجه بیست و هفتم
۱۴۰	وجه بیست و هشتم
۱۴۱	وجه بیست و نهم
۱۴۱	وجه سی ام

- ۱۴۳ ----- وجه سی و یکم
- ۱۴۴ ----- وجه سی و دوم
- ۱۴۵ ----- وجه سی و سوم
- ۱۵۲ ----- وجه سی و چهارم
- ۱۵۳ ----- وجه سی و پنجم
- ۱۵۳ ----- وجه سی و ششم
- ۱۵۵ ----- وجه سی و هفتم
- ۱۵۵ ----- وجه سی و هشتم
- ۱۶۰ ----- وجه سی و نهم
- ۱۶۱ ----- وجه چهلیم
- ۱۶۲ ----- وجه چهل و یکم
- ۱۶۲ ----- وجه چهل و دوم
- ۱۶۲ ----- وجه چهل و سوم
- ۱۶۴ ----- وجه چهل و چهارم
- ۱۶۴ ----- وجه چهل و پنجم
- ۱۶۶ ----- وجه چهل و ششم
- ۱۶۷ ----- وجه چهل و هفتم
- ۱۶۷ ----- وجه چهل و هشتم
- ۱۶۹ ----- وجه چهل و نهم
- ۱۷۱ ----- وجه پنجاهم
- ۱۷۲ ----- وجه پنجاه و یکم
- ۱۷۴ ----- وجه
- ۱۷۵ ----- وجه پنجاه و سوم
- ۱۷۶ ----- وجه پنجاه و چهارم
- ۱۷۶ ----- وجه پنجاه و پنجم
- ۱۸۰ ----- وجه پنجاه و ششم

۱۸۱	وجه پنجاه و هفتم
۱۸۴	وجه پنجاه و هشتم
۱۸۴	وجه پنجاه و نهم
۱۸۴	وجه شصتم
۱۸۷	وجه شصت و یکم
۱۸۹	وجه شصت و دوم
۱۹۱	وجه شصت و سوم
۱۹۳	وجه شصت و چهارم
۱۹۴	وجه شصت و پنجم
۱۹۸	وجه شصت و ششم
۲۰۳	وجه شصت و هفتم
۲۰۴	وجه شصت
۲۰۶	وجه شصت و نهم
۲۰۹	وجه هفتادم
۲۰۹	وجه هفتاد و یکم
۲۰۹	وجه هفتاد دوم
۲۱۳	وجه هفتاد و سوم
۲۱۶	وجه هفتاد و چهارم
۲۲۰	وجه هفتاد و پنجم
۲۲۱	وجه هفتاد و ششم
۲۳۰	وجه هفتاد و هفتم
۲۴۰	وجه هفتاد و هشتم
۲۴۱	وجه هفتاد و نهم
۲۴۴	وجه هشتادم
۲۴۴	وجه هشتاد و یکم
۲۴۶	وجه هشتاد و دوم

- ۲۴۶ وجه هشتاد و سوم
- ۲۵۰ وجه هشتاد و چهارم
- ۲۵۳ وجه هشتاد و ششم
- ۲۵۴ وجه هشتاد و هفتم
- ۲۶۵ وجه هشتاد و هشتم
- ۲۶۶ وجه هشتاد و نهم
- ۲۶۷ وجه نودم
- ۲۶۷ وجه نود و یکم
- ۲۶۸ وجه نود و دوم
- ۲۶۸ وجه نود و سوم
- ۲۶۹ وجه نود و چهارم
- ۲۷۱ وجه نود و پنجم
- ۲۷۴ وجه نود و ششم
- ۲۷۴ وجه نود و هفتم
- ۲۷۵ وجه نود و هشتم
- ۲۷۵ وجه نود و نهم
- ۲۷۵ وجه صدم
- ۲۷۶ وجه صد و یکم
- ۲۷۷ وجه صد و دوم
- ۲۷۸ وجه صد و سوم
- ۲۸۲ وجه صد و چهارم
- ۲۸۳ وجه صد و پنجم
- ۲۸۸ وجه صد و ششم
- ۲۹۴ وجه صد و هفتم
- ۲۹۵ وجه صد و هشتم
- ۲۹۶ وجه صد و نهم

- ۳۰۳ ----- وجه صد و دهم
- ۳۰۶ ----- وجه صد و یازدهم
- ۳۰۶ ----- وجه صد و دوازدهم
- ۳۰۷ ----- وجه صد و سیزدهم
- ۳۱۰ ----- وجه صد و چهاردهم
- ۳۱۱ ----- وجه صد و پانزدهم
- ۳۱۱ ----- وجه صد و شانزدهم
- ۳۱۲ ----- وجه صد و هفدهم
- ۳۱۹ ----- وجه صد و هجدهم
- ۳۲۰ ----- وجه صد و نوزدهم
- ۳۲۱ ----- وجه صد و بیستم
- ۳۲۲ ----- وجه صد و بیست و یکم
- ۳۲۲ ----- وجه صد و بیست و دوم
- ۳۲۳ ----- وجه صد و بیست و سوم
- ۳۲۳ ----- وجه صد و بیست و چهارم
- ۳۲۵ ----- وجه
- ۳۲۶ ----- وجه صد و بیست و ششم
- ۳۲۷ ----- وجه صد و بیست و هفتم
- ۳۲۸ ----- وجه صد و
- ۳۳۸ ----- وجه صد و بیست و نهم
- ۳۴۰ ----- وجه صد و سی ام
- ۳۴۲ ----- وجه صد و سی و یکم
- ۳۴۲ ----- وجه صد
- ۳۴۲ ----- وجه صد و سی و سوم
- ۳۴۲ ----- وجه صد و سی و چهارم
- ۳۴۳ ----- وجه صد و سی و پنجم

- ۳۴۴ وجه صد و سی
- ۳۴۷ وجه صد و سی و هفتم
- ۳۴۹ وجه صد و سی و هشتم
- ۳۵۰ وجه صد و سی و نهم
- ۳۷۱ وجه صد و چهلم
- ۳۷۶ وجه صد و چهل و یکم
- ۳۷۶ وجه صد و
- ۳۷۸ وجه صد و چهل و سوم
- ۳۸۲ وجه صد و چهل و چهارم
- ۳۸۶ وجه صد و چهل و پنجم
- ۳۸۷ وجه صد و
- ۳۹۴ وجه
- ۳۹۷ وجه صد
- ۳۹۹ وجه صد و چهل و نهم
- ۴۰۰ وجه صد و پنجاهم
- ۴۰۲ وجه صد و پنجاه و یکم
- ۴۰۴ وجه صد و پنجاه و دوم
- ۴۰۴ وجه صد و پنجاه و
- ۴۰۵ وجه صد و پنجاه
- ۴۰۵ وجه صد و پنجاه و پنجم
- ۴۰۷ وجه صد و پنجاه و ششم
- ۴۰۸ وجه صد و پنجاه و هفتم
- ۴۰۸ وجه صد و پنجاه و هشتم
- ۴۱۰ وجه صد و پنجاه و نهم
- ۴۱۱ وجه صد و شصتم
- ۴۱۲ وجه صد و شصت و یکم

- ۴۱۷ وجه صد و شصت و دوم
- ۴۲۰ وجه صد و شصت و سوم
- ۴۲۰ وجه صد و شصت و چهارم
- ۴۲۰ وجه صد و شصت و پنجم
- ۴۳۰ وجه صد و شصت و ششم
- ۴۳۰ وجه صد و شصت و هفتم
- ۴۳۱ وجه صد و شصت و هشتم
- ۴۳۳ وجه صد و
- ۴۳۷ وجه صد و چهل و نهم
- ۴۳۸ وجه صد و چهل و نهم
- ۴۴۰ وجه صد و هفتادم
- ۴۴۱ وجه صد و هفتاد و یکم
- ۴۴۲ وجه صد و هفتاد و دوم
- ۴۴۲ وجه صد و هفتاد و سوم
- ۴۴۶ وجه صد و هفتاد و چهارم
- ۴۴۶ وجه صد و هفتاد و پنجم
- ۴۴۷ وجه صد و هفتاد و ششم
- ۴۴۷ وجه صد و هفتاد و هفتم
- ۴۵۳ وجه صد و هفتاد و هشتم
- ۴۵۳ وجه صد و
- ۴۶۶ وجه صد و هشتادم
- ۴۶۷ وجه صد و هشتاد و یکم
- ۴۶۹ وجه صد و هشتاد و دوم
- ۴۶۹ وجه صد و هشتاد و سوم
- ۴۷۲ وجه صد و هشتاد و چهارم
- ۴۷۳ وجه صد و

- ۴۷۳ وجه صد و هشتاد و ششم
- ۴۷۸ وجه صد و هفتاد و سوم
- ۴۷۸ وجه صد و هشتاد و سوم
- ۴۷۹ وجه صد و هشتاد و هفتم
- ۴۷۹ وجه صد و هشتاد و هشتم
- ۴۸۱ وجه صد و هشتاد و نهم
- ۴۸۱ وجه صد و نودم
- ۴۸۲ وجه صد و نود
- ۴۸۲ وجه صد و نود و دوم
- ۴۸۳ وجه صد و نود و سوم
- ۴۸۷ وجه صد و نود و چهارم
- ۴۸۹ وجه صد و نود و پنجم
- ۴۹۳ وجه صد و نود و ششم
- ۴۹۳ وجه صد و نود و هفتم
- ۴۹۵ وجه صد و نود
- ۴۹۷ وجه صد و نود و نهم
- ۴۹۹ وجه دو صدم
- ۴۹۹ وجه دو صد و یکم
- ۴۹۹ وجه دو صد و دوم
- ۵۰۰ وجه دو صد
- ۵۰۲ وجه دو صد و چهارم
- ۵۰۲ وجه دو صد و پنجم
- ۵۰۲ وجه دو صد و
- ۵۰۲ وجه دو صد و هفتم
- ۵۰۲ وجه دو صد و هشتم
- ۵۰۳ وجه دو صد و نهم

- ۵۰۳ ----- وجه دو صد و دهم
- ۵۱۳ ----- وجه دو صد و یازدهم
- ۵۱۷ ----- وجه دو صد
- ۵۱۸ ----- وجه دو صد و سیزدهم
- ۵۱۹ ----- وجه دو صد و چهاردهم
- ۵۲۱ ----- وجه دو صد و پانزدهم
- ۵۲۲ ----- وجه دو صد و شانزدهم
- ۵۲۳ ----- وجه دو صد و هفدهم
- ۵۲۶ ----- وجه دو صد و هجدهم
- ۵۲۷ ----- وجه دو صد و نوزدهم
- ۵۲۷ ----- وجه دو صد و بیستم
- ۵۲۹ ----- وجه دو صد و بیست و یکم
- ۵۲۹ ----- وجه
- ۵۲۹ ----- وجه دو صد و بیست و سوم
- ۵۳۱ ----- وجه دو صد و بیست و چهارم
- ۵۳۱ ----- وجه دو صد و بیست و پنجم
- ۵۳۶ ----- وجه دو صد و بیست و ششم
- ۵۳۸ ----- وجه دو صد و بیست و هفتم
- ۵۴۲ ----- وجه
- ۵۴۳ ----- وجه دو صد و بیست و نهم
- ۵۴۵ ----- وجه دو صد و سی ام
- ۵۶۱ ----- وجه دو صد و سی و یکم
- ۵۶۳ ----- وجه دو صد
- ۵۶۴ ----- وجه دو صد و سی و سوم
- ۵۶۴ ----- وجه دو صد و سی و چهارم
- ۵۶۵ ----- وجه دو صد و سی و پنجم

- ٥٦٦ ----- وجه دو صد و سی و ششم
- ٥٧٠ ----- وجه دو صد و سی و هفتم
- ٥٧٠ ----- وجه دو صد و سی و هشتم
- ٥٧٠ ----- وجه دو صد و سی و نهم
- ٥٧١ ----- وجه دو صد و چهلم
- ٥٧١ ----- وجه دو صد
- ٥٧١ ----- وجه دو صد
- ٥٧٣ ----- وجه دو صد و چهل و سوم
- ٥٧٣ ----- وجه دو صد و چهل و چهارم
- ٥٧٥ ----- وجه دو صد و چهل و پنجم
- ٥٧٦ ----- ذکر مؤیدات حدیث مدینه العلم
- ٥٧٦ ----- اشاره
- ٥٧٦ ----- حدیث أنا دار الحکمه و علی بابها
- ٥٩٤ ----- حدیث أنا مدینه الحکمه و علی بابها
- ٥٩٩ ----- حدیث أنا دار العلم و علی بابها
- ٦٠٠ ----- حدیث أنا میزان العلم و علی کفتاه
- ٦٠٢ ----- حدیث أنا مدینه الجنه و علی بابها
- ٦٠٢ ----- حدیث أنا مدینه الفقه و علی بابها
- ٦٠٣ ----- حدیث أنا میزان الحکمه و علی لسانه
- ٦٠٤ ----- حدیث أنا مدینه العلم و أنت الباب
- ٦٠٤ ----- حدیث هو باب مدینه علمی
- ٦٠٦ ----- حدیث هو باب علمی
- ٦٠٦ ----- حدیث علی باب علمی
- ٦١٠ ----- حدیث أنت باب علمی
- ٦١٣ ----- حدیث عیبه علمی و بابی الذی اوتی منه
- ٦٢٠ ----- حدیث هو بابی الذی اوتی منه

- ۶۲۱ - حدیث علی بن ابی طالب باب حطه
- ۶۲۵ - حدیث علی بن ابی طالب باب الدین
- ۶۲۸ - حدیث أنت باب الله
- ۶۳۰ - خطبه جناب امیر المؤمنین علیه السلام مشتمل بر جمله «و أنا باب المدینه
- ۶۳۳ - حدیث علی منی و أنا منه لا یؤدی عنی الا أنا أو علی
- ۶۴۱ - خطبه جناب رسالت‌آب صلی الله علیه و آله
- ۶۴۶ - حدیث تشبیه اهل البیت علیهم السلام باب حطه
- ۶۵۱ - حدیث هم أبواب العلم
- ۶۵۲ - رد تفصیلی عبارت تحفه
- ۶۵۲ - اشاره
- ۶۵۲ - جواب از ادعای مخاطب مبنی بر حصر حدیث پنجم بروایت جابر
- ۶۵۵ - جواب از قول مخاطب «ابن خبر نیز مطعونست»
- ۶۵۶ - استدلال مخاطب در تضعیف حدیث بقول یحیی بن معین و جواب آن بچند وجه:
- ۶۵۶ - تصحیح یحیی بن معنی حدیث مدینه العلم را بجواب سؤال قاسم انباری
- ۶۵۶ - اثبات یحیی بن معین حدیث مدینه العلم را بجواب کلام عباس
- ۶۵۸ - اثبات یحیی بن معنی حدیث مدینه العلم را بخطاب ابن المحرز
- ۶۵۹ - اثبات یحیی بن معین حدیث مدینه العلم را بخطاب صالح بن محمد «جزره»
- ۶۶۲ - جواب نقل مخاطب قدح حدیث مدینه العلم را از ترمذی
- ۶۶۹ - روایت ترمذی حدیث مدینه العلم را باتحسین و نسبت قدح باو باطل است
- ۶۷۳ - روایت ترمذی حدیث مدینه العلم را باتحسین و نسبت قدح باو باطل است
- ۶۷۴ - جواب احتجاج مخاطب بقدح ابن الجوزی در حدیث مدینه العلم
- ۶۷۴ - قدح ابن الجوزی حسب افادات علمای سنی
- ۶۷۹ - قدح کتاب الموضوعات ابن الجوزی حسب تصریحات علمای سنی
- ۶۹۳ - علمای سنی قدح ابن الجوزی را مردود و فاسد دانسته
- ۶۹۶ - جواب احتجاج مخاطب بقول ابن دقیق العید در باب حدیث مدینه العلم
- ۶۹۶ - قول ابن دقیق العید نزد اهل تحقیق مقبول نیست

- جواب از احتجاج مخاطب بقدر نووی، ذہبی و جزری ۶۹۷
- رد قدح نووی در حدیث أنا دار الحکمه ۶۹۷
- رد ادعای نووی کہ ترمذی حدیث أنا دار الحکمه را منکر است ۶۹۸
- اثبات تحریف در کلام ترمذی متعلق بحدیث أنا دار الحکمه ۷۰۴
- عدم مطابقت نقل نووی بأصل کلام ترمذی در باب روایت شریک ۷۰۷
- اثبات تحریف دیگر در کلام ترمذی متعلق بحدیث أنا دار الحکمه ۷۰۸
- خطای نووی در فهم کلام ترمذی متعلق بحدیث أنا دار الحکمه ۷۰۹
- ذکر أسماء صحابه و تابعین، راویان حدیث أنا دار الحکمه ۷۰۹
- قدح نووی در حدیث مدینه العلم حسب افادات علمای سنی مردود است ۷۱۳
- نووی مضمون حدیث مدینه العلم را نظم کرده ۷۱۵
- جواب قدح ذہبی در حدیث مدینه العلم ۷۱۶
- ذہبی حدیث مدینه العلم را بسند متصل روایت کرده ۷۲۰
- جواب قول مخاطب بتمسک باین احادیث موضوعه ۷۲۴
- جواب بی ادبی کردن مخاطب درباب حدیث مدینه العلم بتمثیل ضئیل ۷۳۲
- اثبات دلالت حدیث مدینه العلم بر ریاست و ولایت ۷۳۴
- اثبات بودن اعلمیت سبب استحقاق خلافت ۷۸۳
- بیان فقدان شرط علم در شیوخ ثلاثه ۷۹۷
- ابطال حدیث ماصب اللہ شیئا فی صدری الا وصبته فی صدری بکر ۷۹۸
- قوله و مثل لو کان بعدی نبی لکان عمر ۸۱۴
- بیان سبب وضع حدیث لو کان بعدی نبی لکان عمر ۸۲۳
- قدح حدیث لو لم ابعث فیکم لبعث عمر به نه وجه ۸۲۴
- جواب کلام صاحب تحفه درباب اعتبار جمله روایت أهل سنت ۸۴۱
- درباره مرکز ۸۴۳

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: عقبات الانوار فی امامه الائمه الاطهار جلد ۱۴ / تالیف: میر سید حامد حسین موسوی نیشابوری هندی؛
تحقیق و ترجمه: غلام رضا مولانا البروجردی

مشخصات نشر: قم: موسسه المعارف الاسلامیه، (۱۴۰۴) ق.

مشخصات ظاهری: ج ۲۳.

یادداشت: فارسی - عربی.

یادداشت: کتاب حاضر ردیه ای و شرحی است بر کتاب (التحفه الاثنی عشریه) اثر عبدالعزیز بن احمد دهلوی.

موضوع: دهلوی، عبدالعزیز بن احمد، ۱۱۵۹ - ۱۲۳۹ق. . التحفه الاثنی عشریه -- نقد و تفسیر موضوع

احادیث خاص (ثقلین) - امامت - احادیث

دهلوی، عبدالعزیز بن احمد، ۱۱۵۹ - ۱۲۳۹ق. التحفه الاثنی عشریه - نقد و تفسیر

شیعه - دفاعیه ها و ردیه ها

علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. - اثبات خلافت

موضوع: شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع: امامت -- احادیث

فروست: موسسه المعارف الاسلامیه؛ ۱۷۶

وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

شماره کتابشناسی ملی: ۱۲۸۶۸۱۹

ص: ۱

حدیث مدینه العلم قسمت سند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ النَّبِيَّ مَدِينَةَ الْعِلْمِ وَعَلِيًّا بَابَهَا، ثُمَّ ابَانَ بِهَدَايَتِهِمَا وَآلَهُمَا طَرِيقَهُ الشَّرِيعَةَ وَصَوَابَهَا وَ
مَيَّزَ بِهِمُ عَنِ الْعُلُومِ قَشُورَهَا وَلِبَابِهَا، وَزَيَّلَ بِهِمُ مِنْهَا مَاءَهَا وَسَرَابَهَا، وَنَضَّا بِهِمُ عَنِ وُجُوهِ حَقَائِقِ الْأَسْرَارِ نِقَابَهَا، وَكَشَفَ
بِإِضْحَاحِهِمْ عَنِ رَمُوزِ دَقَائِقِ الْآثَارِ حِجَابَهَا، فَهَمُ حَفِظَهُ أَحْكَامَ الدِّينِ مِنْ كُلِّ فَتَقٍ نَابَهَا، وَأَوْلَى مِنْ رَأْيِ ثَلَمَةِ الشَّرْعِ الْمَيِّينِ فَرْتَقَهَا وَ
رَابَهَا، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ الْمُخْتَارِ الْمَسْدُودِ مِنَ الشَّرْعِ الْغَرَاءِ أَصْلَهَا وَنَصَابَهَا، وَآلَهُ الْأَطْهَارِ الْحَافِظِينَ مِنَ الْمَلَةِ الْبَيْضَاءِ سُنَّتَهَا وَ
كِتَابَهَا، صَلَاةَ مُحَمَّدٍ الْأَوْلَى وَالْآخَرُونَ مَأَلَهَا وَمَأْبَهَا، وَتَحْمَدَ الْمُصَلِّونَ وَالسَّابِقُونَ مُتَابَهَا وَمُتَابَهَا، وَبَعْدَ فَيَقُولُ الْعَبْدُ الْقَاصِرُ
حَامِدُ حُسَيْنِ بْنِ الْعَلَامَةِ السَّيِّدِ مُحَمَّدِ قَلْبِي كَانَ اللَّهُ لَهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَآمَطَ مَعَايِبَهُ الْبَاطِنَةَ وَالظَّاهِرَةَ هَذَا هُوَ الْمَجْلَدُ الْخَامِسُ
مِنَ الْمَنْهَجِ الثَّانِي مِنْ كِتَابِ عِبَقَاتِ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَثَمَةِ الْأَطْهَارِ اتَّيَتْ فِيهِ عَلَى كَلَامِ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ وَلِيِّ اللَّهِ الدَّهْلَوِيِّ صَاحِبِ
التَّحْفَةِ فِي جَوَابِ

حديث انا مدينة العلم و على بابها و قد جعله الحديث الخامس من الاحاديث الداله على امامه على بن ابي طالب عليه السلام ثم
اجاب عنه بما يحير الافهام، و لا يرتضيه احد ممن سَمَّ رائحه الاسلام، و الله وليّ التوفيق و الانعام في المبدء و الختام

عبارت «تحفه» متعلق به حديث مدينة العلم

قال الفاضل التحرير حديث پنجم روايت جابر

انّ النبي صلى الله عليه و سلم قال انا مدينة العلم و على بابها و اين خبر نيز مطعون ست قال يحيى بن معين لا اصل

له و قال البخاری أنّه منکر و لیس له وجه صحیح و قال الترمذی انه منکر غریب و ذکره ابن الجوزی فی الموضوعات و قال الشّیخ تقی الدین بن دقّیق العید هذا الحدیث لم یثبتوه و قال الشّیخ محیی الدین النوای و الحافظ شمس الدین الذّهبی و الشّیخ شمس الدین الجزری أنّه موضوع پس تمسک باین احادیث موضوعه که اهل سنت آن را از دائره تمسک و احتجاج خارج کرده اند در مقام الزام ایشان دلیل صریحست بر دانشمندی علمای شیعه و این بدان ماند که شخصی معرفت پیدا کند با نوکر شخصی که او را از نوکری برطرف کرده و تقصیرات او را دیده و خیانت او را معلوم نموده از خانه خود برآورده منادی در شهر گرداند که فلان نوکر را با من سر و کاری نیست من ذمه دار او نیستم و عهده معاملات او ندارم این شخص ساده لوح این همه مراتب را دانسته با آن نوکر معامله دین نمود و زر معامله از آن شخص درخواستن آغاز نهاد این ساده لوح نزد عقلا در کمال مرتبه سفاهت خواهد بود و معهذا مفید مدعا هم نیست زیرا که اگر شخصی باب مدینه العلم شد چه لازمست که صاحب ریاست عام هم باشد بلا فصل بعد از پیغمبر غایه ما فی الباب آنکه یک شرط از شرائط امامت در وی بوجه اتم متحقق گشت و از وجدان یک شرط وجود مشروط لازم نمی آید با وصف آنکه آن شرط ما زیاده از آن شرط در دیگران هم بروایات اهل سنت ثابت شده باشد مثل

ما صبّ اللّٰه شیئا فی صدري الا و قد صبته فی صدر أبي بكر و مثل

لو کان بعدی نبی لکان عمر اگر روایات اهل سنت را اعتباری است در هر جا اعتبار باید کرد و الا قصد الزام ایشان نباید نمود که بیکروایت الزام نمی خورند

تمهید جواب «ده فائده» در ذکر روایان حدیث مدینه العلم از صحابه

اشاره

اقول مستعینا بلطف الخیر البصیر از غرائب و بوقلمون روزگار و عجائب گوناگون اعصار این ست که با وصفی که خباب شاهد صاحب نزد اتباع خود حاوی العلوم و رئیس القروم و مسند المحدثین و امام المحققین وقت خویش اند و عوام و خواص سینه را بافادات حضرتشان کمال نازش و افتخار و ریاستشان برینحضرات در فن شریف حدیث در غایت اشتهاست بمزید اتصاف بانصاف و کمال بعد و مجانبت از اعتساف و منتهای جوش ولا و ایمان و اقصائی حسن صفا و اذعان فضائل جلیه و مناقب علیه امام البریه علیه آلاف السلام و التحیه را که بسبب نهایت تواتر و شهرت معاندین و متعصبین هم انکار آن نتوانند ساخت بزعم فاسد خود باطل وانموده در توهین و تهجین ان زبان خلاعت ترجمان را بخرافات غریبه و هفوات عجیبه آلوده اند تا آنکه در این جا بابطال و رد

حدیث انما مدینه العلم و علی بابها باب جرح و قدح بر خود گشاده و او کمال جرات و جسارت جالب خبیت و خسارت داده بکلمات بشعه مستهجنه و تفوهات بارده ممتنه تشنیع و تقطیع آن آغاز نهاده بتقریرات فاسده و تزویرات کاسده ئی در ازاء تحقیر استدلال اهل حقّ نحاریر بآن افتاده حال آنکه بر ادنی ممارس فن احادیث و آثار واضح و آشکارست که این حدیث شریف از جلائل فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام می باشد و بسبب نهایت شهرت کمتر کتابی از کتب مناقب آن جنابست که در آن مذکور نیست و بسیاری از محدثین معتبرین و ائمه معتبرین بروایت و اثبات ان شرف اندوز گرویده و

جمعی از ناقدین حذاق

ص: ۳

بتحسين و جماعاتی از جهابذه سباق بتصحيح آن گرویده و شطری از افاخم اعلام آنرا بحتم و جزم ذکر نموده و برخی از اعظم فخام آن را بشهرت موصوف فرموده قلوب معاندین و جاحدین خسته و ابواب عدول و انحراف و نکول و انصراف بر جاندین مائدین بسته اند و قبل از آن که نحیف وجوه مفصله و ادله مکمله صحت استدلال و احتجاج اهل حق باین حدیث بمعرض بیان آرم و همت بتندید و تعییر و تخجیل و تشویر مخاطب عظیم التعزیر بر گمارم بتحریر و تحییر بعض فوائد معجبه العوائد تثیت و تبصیر ناظر نحریر می نمایم و برقم و تسطیر آن خبرت و بصیرت ممعن خبیر بعون الملک القدیر می افزایم

۱- ذکر راویان حدیث مدینه العلم از صحابه:

حضرت امیر المؤمنین، امام حسن، امام حسین علیهم السلام

ابن عباس، جابر بن عبد الله الانصاری، حذیفه بن الیمان،

عبد الله بن عمر، أنس بن مالک، عمرو بن العاص، عبد الله بن مسعود ۴

اعتراف جمله أصحاب حضرت رسول بحدیث مدینه العلم

فائده اولی در ذکر صحابه عظام نزد سنیه اعلام که این حدیث شریف جناب اشرف الانام علیه و آله آلاف التحیه و السلام را روایت کرده اند پس از آن جمله هستند خود جناب امیر المؤمنین علیه السلام که این حدیث شریف را از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم روایت فرموده اند و حدیث آنجناب را سوید بن سعید و احمد بن حنبل و عباد بن یعقوب و ترمذی و ابو بکر باغندی و محمد بن المظفر البغدادی و ابن شاذان حزلی و ابو عبد الله الحاکم و ابن مردویه و ابو نعیم و ابن بشران و ابن المغازلی و احمد بن محمد عاصمی و مجد الدین بن الاثیر الجزری و ابن النجار و سبط ابن الجوزی و محمد بن یوسف کنجی و محب الدین طبری و شهاب الدین احمد و جلال الدین سیوطی و نور الدین سمهودی و ابن حجر مکی و علی متقی و ابراهیم و صابی و شیخ بن عبد الله العیدروس و احمد مکی و شیخانی قادری و عبد الحق دهلوی و ابراهیم کردی و مرزا محمد بدخشانی و شیخ صبان مصری و عبد القادر عجیلی و محمد مبین لکهنوی و ثناء الله پانی پتی و ولی الله لکهنوی و حسن علی محدث لکهنوی و نور الدین سلیمانی و سلیمان بن ابراهیم بلخی ذکر نموده اند و از آن جمله جناب امام حسن علیه السلام هستند و حدیث آن جناب را سلیمان بن ابراهیم البلخی نقلا عن ابي سعید البحرتری آورده و از آن جمله جناب امام حسین علیه السلام هستند و حدیث آن جناب را ابن مردویه و ابن بشران و ابن المغازلی و عاصمی و ابن النجار و سلیمان بن ابراهیم بلخی آورده و از آن جمله عبد الله بن عباس هستند و حدیثشان را یحیی بن معین و ابن فهم بغدادی و ابو العباس اصم و ابن تمیم قنطری و ابن جریر طبری و ابو القاسم طبرانی و ابو الشیخ اصبهانی و حاکم نيسابوری و ابن مردویه و ابو بکر بیهقی و خطیب بغدادی و ابن عبد البر قرطبی و ابن المغازلی و ابو علی بیهقی و عاصمی و اخطب خوارزم و عز الدین ابن الاثیر الجزری و محمد بن یوسف کنجی و صدر الدین حموی و ابو الحجاج مزنی و جمال الدین زرندی و صلاح الدین علائی و مجد الدین فیروزآبادی و شمس الدین جزری و ابن حجر عسقلانی و جلال الدین سیوطی و نور الدین سمهودی و علی متقی و ابراهیم و صابی و جمال الدین محدث شیرازی و عبد الرؤف منادی و علی عزیزی و میرزا محمد بدخشانی و محمد صدر عالم و شاه ولی الله و دهلوی و محمد مبین لکهنوی و ثناء الله پانی پتی و ولی الله لکهنوی و نور الدین سلیمانی و سلیمان بلخی روایت و

اثبات آن کرده اند و از آن جمله هستند جابر بن عبد الله انصاری و حدیثان را عبد الرزاق صنعانی و ابو بکر بزار و ابو القسم
طبرانی و قفال شاشی و ابن السقا و حاکم نيسابوری و ابو الحسن العطار الشافعی

ص: ۴

و خطیب بغدادی و ابو محمد غندجانی و ابن المغازلی و شیرویه دیلمی و شهردار دیلمی و ابن عساکر و ابو عبد الله کنجی و علی همدانی و شمس الدین جزری و ابن حجر عسقلانی و جلال الدین سیوطی و نور الدین سمهودی و عبد الوهاب بخاری و ابن حجر مکی و علی متقی و عیدروس یمنی و جمال الدین محدث شیرازی و عبد الرؤف منادی و علی عزیزی و ابراهیم کردی و مرزا محمد بدخشانی و شاه ولی الله دهلوی و فاضل صبان مصری و محمد مبین لکهنوی و ثناء الله پانی پتی و حسن علی محدث لکهنوی روایت و اثبات نموده اند و از آن جمله است عبد الله بن مسعود و حدیثشان را سید علی همدانی و سلیمان بن ابراهیم بلخی اثبات و نقل نموده اند و از آن جمله هستند حذیفه بن الیمان و حدیثشان را سلیمان بن ابراهیم بلخی نقل. عن ابن المغازلی آورده و از آن جمله است عبد الله بن عمر و حدیثش ابو القسم طبرانی و حاکم نیسابوری و ابن حجر مکی و عیدروس یمنی و مرزا محمد بدخشانی و فاضل صبان مصری و محمد مبین لکهنوی و ثناء الله پانی پتی و ولی الله لکهنوی و سلیمان بن ابراهیم بلخی روایت و نقل کرده اند و از آن جمله است انس بن مالک و حدیثش را سید علی همدانی و سلیمان بن ابراهیم بلخی اثبات و نقل کرده اند و از آن جمله است عمرو بن العاص که حدیثش را ابو المؤید اخطاب خوارزم اثبات نموده الی غیرهم من الاصحاب کما لا یخفی علی اولی الالباب ممن تتبع شواهد هذا الباب و چون در عصر اصحاب جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله الاطیاب اختلافی در تحقق این حدیث شریف نبود بلکه جمله ایشان سوء كانوا من الموالین او المعاندين برین فضیلت جلیله الاثار عزیزه المثار اطباق و اتفاق داشتند بهمین جهت علامه جمال الدین زرنندی در کتاب نظم در السمطین کما سیاتی ان شاء الله تعالی در عنوان این حدیث شریف فرموده فضیله اخری اعترف بها الاصحاب و ابتهجوا و سلکوا طریق الوفاق و انتهجوا و سید شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل کما ستعرف بعون الله تعالی فیما بعد بعد نقل این حدیث شریف بروایت ابن عباس گفته رواه الزرنندی و قال هذه فضیله اعترف بها الاصحاب و ابتهجوا و سلکوا طریق الوفاق و انتهجوا انتهى و إذا كان هذا الحدیث الوثیق النصاب الطیب المستطاب مما اعترف به الاصحاب و ابتهجوا به بلا امتراء و لا ارتیاب، و سلکوا فی طریق الوفاق بلا اختلاف و لا اضطراب، و انتهجوا فی مسلك الاتفاق، بلا اختلاج و لا اختلاب، کیف یسوغ الطعن فیهم ممن ینتسب إلیهم کل الانتساب، و ینتصب للذبت عنهم غایه الانتصاب، هل هذا الا- صنیع اهل الخدع و الخلاب، و داب ذوی الزیغ و الانقلاب و الله العاصم عن الوقوع فی مهاوی التبار و التباب، و هو الواقی عن الانخداع بخدع اهل الباطل و الکذاب

۲- ذکر تابعین که حدیث مدینه العلم را از صحابه روایت نموده اند

فائده ثانیه در بیان تابعین بالاحسان نزد این حضرات والاشان که روایت این حدیث سید الانس و الجان علیه و آله آلاف السلام من الملك المنان نموده اند اول ایشان جناب امام زین العابدین سید الساجدین علی بن الحسین بن

علی بن ابی طالب علیهم السلام می باشند و تعدید آن حضرت در تابعین صرف بنابر اصطلاح اهل سنت است کما لا یخفی علی اولی الاحلام و روایت کردن آنجناب را ابن بشران و ابن المغازلی و عاصمی و ابن النجار و سلیمان بن ابراهیم بلخی آورده اند دوم جناب امام باقر علوم الاولین و آخرین محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام و ذکر آن جناب نیز درین زمره بنابر مصطلح سنیه است کما اشرنا الیه آنفا و روایت آن جناب را نیز ابن شبان و ابن المغازلی و عاصمی و ابن النجار و سلیمان بن ابراهیم بلخی ذکر نموده اند سوم اصبع بن نباته الحنظلی الکوفی و روایت کردنش را ابن شاذان حربی و جلال الدین سیوطی ذکر کرده چهارم جریر ضبی و روایت کردنش را ابو بکر باغندی و ابن المظفر البغدادی و ابن المغازلی مذکور داشته اند پنجم حارث بن عبد الله الهمدانی الکوفی و روایتش را عباد بن یعقوب رواجنی و خطیب بغدادی و محمد بن یوسف کنجی اثبات کرده اند ششم سعد بن طریف الحنظلی الکوفی و روایتش را ابن شاذان حزلی و جلال الدین سیوطی آورده اند هفتم سعید بن جبیر الاسدی الکوفی و روایت کردنش از تصریح سلیمان بن ابراهیم بلخی نقلاً عن الحموی و اوضحست هشتم سلمه بن کهیل الحضرمی الکوفی و روایت او را سوید بن سعید حدثانی و احمد بن حنبل و سبط ابن الجوزی بیان کرده اند نهم سلیمان بن مهران الاسدی الکوفی المعروف بالاعمش و روایت او را یحیی بن معین و ابن فهم بغدادی و اصم نيسابوری و ابن تمیم قنطری و ابن جریر طبری و حاکم و طبرانی و ابو بکر بیهقی و خطیب بغدادی و ابن المغازلی و ابو علی بیهقی و عاصمی و اخطب خوارزم و عزّ الدین بن الاثیر الجزری و ابو عبد الله الکنجی و صدر الدین حموی و صلاح الدین علائی و مجد الدین فیروزآبادی و شمس الدین جزری و جلال الدین سیوطی و غیر ایشان نقل کرده اند دهم عاصم بن ضمیره السلولی الکوفی و روایت کردنش از افاده عباد بن یعقوب الرواجنی و خطیب بغدادی و ابو عبد الله الکنجی ثابت و متحقق می شود یازدهم عبد الله بن عثمان بن خثیم القاری المکی و روایتش را عبد الرزاق صنعانی و قفال شاشی و ابن السقا و حاکم نيسابوری و ابو الحسن العطار الشافعی و خطیب بغدادی و ابو محمد غندجانی و ابن المغازلی و ابن عساکر و ابو عبد الله گنجی و ابن حجر عسقلانی بیان نموده اند دوازدهم عبد الرحمان بن عثمان و يقال بهمان التیمی المدني و روایت کردن او را نیز همین حضرات ذکر کرده اند سیزدهم عبد الله بن عسیله المرادی ابو عبد الله الصنابحی و روایتش از تصریح سوید بن سعید حدثانی و احمد بن حنبل و سبط ابن الجوزی ظاهر و باهرست چهاردهم مجاهد بن جبر ابو الحجاج المخزومی المکی و روایت کردنش از افاده حضراتی که روایت اعمش را ذکر کرده اند واضح و لائحست فیهذه عصابه من التابعین الاعلام، المعروفین عندهم بالقدم الثابت فی الاسلام، قد رووا هذا الحدیث الداری لغیاهب الظلام، فثبت صدوره من مشکاه النبوه علی صاحبها و آله آلاف السلام، و طاحت هفوات الطاعنین الطغام، و باحت سقطات القادحین الاغنام، و انزاحت نرغات المنکرین اللثام،

۳- ذکر علمای سنی که حدیث مدینه العلم را روایت کرده اند از قرن سوم

تا قرن سیزدهم

فائده ثلثه در ذکر اکابر محدثین حفاظ و اجله مسندین ایقاظ و مشاهیر محققین جلیل الفخار و نحاریر منقدین عظیمی الاثار و اعظام علمای والا- مرتبت و افاحم کملاى عالی منزلت و امائل نبهائی منیعى الشان و افاضل نبلائی رفیع المکان حضرات اهل سنت که بروایت و اخراج و اثبات و ادراج و ذکر و اشاعت و نشر و اذاعت و تحقیق و تسدید و تثبیت و تشید و تازیر و تایید و تقریر و تأکید این حدیث شریف اشتغال فرموده قصب السبق از یکدگر درین مضممار مبهر الابتدار ر بوده اند پس از جمله ایشانست ابو بکر عبد الرزاق بن همام بن نافع الصنعانی و ابو زکریا یحیی بن معین المرّی- و ابو محمد سويد بن سعید الهروی الحدثانی الانباری- و احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی- و عباد بن یعقوب الرواجنی الاسدی- و ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره الترنندی- و ابو علی الحسین بن محمد بن عبد الرحمن بن فهم البغدادی- و ابو بکر احمد بن عمر بن عبد الخالق المعروف بالبزار- و ابو جعفر محمد بن جریر الطبرانی و ابو بکر محمد بن محمد بن سلیمان بن حارث الباغندی الواسطی البغدادی- و ابو العباس محمد بن یعقوب الاموی الاصم- و ابو الحسن محمد بن احمد بن تمیم الخياط القنطری البغدادی- و ابو بکر محمد بن عمر بن محمد بن سلیم التمیمی البغدادی المعروف بالجعابی- و ابو القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب الطبرانی و ابو بکر محمد بن علی بن اسماعیل الشاشی المعروف بالقفال- و ابو محمد عبد الله بن عبد الله بن جعفر بن حیان الاصبهانی الحیانی المعروف بابی الشیخ و ابو محمد عبد الله بن محمد بن عثمان المعروف بابن السقا الواسطی- و ابو الیث نصر بن محمد السمرقندی الحنفی- و ابو الحسین محمد بن مظفر بن موسی بن عیسی البغدادی- و ابو حفص عمر بن احمد بن عثمان المعروف بابن شاهین البغدادی- و ابو الحسن علی بن عمر بن محمد بن حسن بن شاذان بن ابراهیم بن اسحاق السکری الحزلی- و ابو عبد الله عیید الله بن محمد بن محمد بن حمدان بن بطه العکبری المعروف بابن بطه- و ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن محمد الضبی النیسابوری المعروف بالحاکم- و ابو بکر احمد بن موسی بن مردویه الاصبهانی و ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصبهانی- و ابو الحسن احمد بن مظفر بن احمد العطار الفقیه الشافعی- و ابو الحسن علی بن محمد بن حبیب البصری الشافعی المعروف بالماوردی- و ابو بکر احمد بن الحسین بن علی البیهقی- و ابو غالب محمد بن احمد بن سهل النحوی المعروف بابن بشران- و ابو بکر احمد بن علی المعروف بالخطیب البغدادی- و ابو عمر یوسف بن عبد الله المعروف بابن عبد البر النمری القرطبی- و ابو محمد الحسن بن احمد بن موسی الغندجانی- و ابو الحسن علی بن محمد بن الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی- و ابو مظفر منصور بن محمد بن عبد الجبار السمعانی- و ابو علی اسماعیل بن احمد بن الحسین البیهقی- و ابو شجاع شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسرو الهمدانی الدیلمی- و احمد بن محمد بن علی العاصمی و شهردار بن شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسرو الهمدانی الدیلمی- و عبد الکریم بن محمد بن منصور بن محمد بن عبد الجبار بن احمد بن محمد بن جعفر التمیمی السمعانی المروزی- و ابو المؤید موفق بن احمد بن اسحاق المعروف باخطب خوارزم- و ابو القاسم علی بن الحسن بن هبه الله بن الحسین الدمشقی المعروف بابن عساکر- و ابو الحجاج یوسف بن محمد البلوی الاندلسی المعروف بابن الشیخ- و ابو السعادات مبارک بن محمد

بن محمد بن عبد الكريم الجزرى المعروف بابن الاثير- و ابو الحسن على بن محمد بن محمد بن عبد الكريم الجزرى المعروف بابن الاثير- و محبى الدين محمد بن على بن محمد بن عربى الطائى الاندلسى- و محب الدين محمد بن محمود البغدادى المعروف بابن النجار و كمال الدين ابو سالم محمد بن طلحه القرشى النصيبى الشافعى- و شمس الدين ابو المظفر يوسف بن قزغلى المعروف بسبط ابن الجوزى و ابو عبد الله محمد بن يوسف بن محمد الكنجى الشافعى- و عز الدين عبد العزيز بن عبد السلام بن أبى القاسم السلمى- و ابو زكريا يحيى بن شرف بن مژى النووى- و محب الدين احمد بن عبد الله بن محمد الطبرى الشافعى المكى- و سعيد الدين محمد بن احمد الفرغانى- و احمد بن منصور الكازرونى- و حسين بن محمد المعروف بامير حسيني الفوزى- و سيد محمد بن سيد محمود الكرمانى- و ابو المجامع ابراهيم بن محمد بن المؤيد بن عبد الله بن على بن محمد بن حمويه الجوينى- و نظام الدين محمد بن احمد بن على البخارى المشهور على السنتهم بنظام اوليا- و جمال الدين ابو الحجاج يوسف بن عبد الرحمن المزى- و محمد بن يوسف الزرندى- و صلاح الدين ابو سعيد خليل بن كيكلى العلائى الدمشقى الشافعى و على بن شهاب الدين الهمدانى- و نور الدين جعفر بن سالار البدخشانى المعروف بامير مالا- و شيخ بدر الدين محمد بن بهادر بن عبد الله الزركشى الشافعى- و كمال الدين محمد بن عيسى الدميرى و محمد بن يعقوب بن محمد بن ابراهيم الشيرازى اللغوى الشهير بالفيروزآبادى- و امام الدين محمد الهجروى الايجى الواسطى- و شمس الدين محمد بن محمد بن محمد الجزرى- و زين الدين ابو بكر محمد بن محمد بن على الخوافى- و شهاب الدين بن شمس الدين الزاولى الدولت آبادى- و شهاب الدين احمد بن على بن محمد بن محمد بن على بن محمود بن احمد بن حجر الكنانى العسقلانى- و السيد شهاب الدين احمد صاحب توضيح الدلائل- و نور الدين على بن محمد بن احمد المعروف بابن الصباغ المالكى المكى- و عبد الرحمن بن محمد بن على بن احمد البسطامى- و شمس الدين محمد بن يحيى بن على الجيلانى اللاهجى النوربخشى- و شمس الدين ابو الخير محمد بن عبد الرحمن بن محمد السخاوى- و حسين بن على الكاشفى المعروف بالواعظ- و جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى- و نور الدين على بن عبد الله السهمودى- و فضل الله بن روزبهان الخنجى الشيرازى- و غر الدين عبد العزيز بن عمر المعروف بابن فهد الهاشمى المكى و شهاب الدين احمد بن محمد بن أبى بكر بن عبد الملك بن احمد بن محمد بن الحسين القسطلانى المصرى الشافعى- و جلال الدين محمد بن اسعد الصديقى الدوانى- و كمال الدين حسين بن معين الدين اليزدى الميبدى- و غياث الدين بن همام الدين المدعو بخواند امير و عبد الوهاب بن محمد بن رفيع الدين احمد البخارى- و شمس الدين محمد بن يوسف الشامى الدمشقى الصالحى- و شيخ ابو الحسن على بن محمد بن عراق الكنانى- و احمد بن محمد بن على بن حجر الهيثمى المكى- و على بن حسام الدين الشهير بالمتقى- و ابراهيم بن عبد الله الوصابى اليمنى الشافعى- و محمد طاهر الفتنى- و عباس بن معين الدين الجرجانى الشيرازى الشهير بميرزا مخدوم- و كمال الدين بن فخر الدين جهرمى- و شيخ بن عبد الله العيدروس اليمنى- و جمال الدين عطاء الله بن فضل الله بن عبد الرحمن الشيرازى

و ابو العصمت محمد معصوم بابا السمرقندی-و علی بن سلطان محمد الهروی المعروف بالقاری-و محمد عبد الرؤف بن تاج العارفين المناوی-و ملا یعقوب البنانی اللاهوری-و ابو العباس احمد بن محمد المقری الاندلسی-و شیخ احمد بن فضل بن محمد باکثیر المکی الشافعی-و محمود بن محمد بن علی الشیخانی القادری-و عبد الحق بن سیف الدین البخاری الدهلوی-و سید محمد بن سید جلال الدین ماه عالم بن سید حسن البخاری-و؟ الله ديه؟ بن عبد الرحيم بن بينا حكيم الجشتی العثماني-و عبد الرحمن بن عبد الرسول بن قاسم الجشتی-و شیخ بن علی بن محمد بن عبد الله بن علوی بن أبی بکر بن جعفر بن محمد بن علی بن محمد بن احمد الجفری-و علی بن احمد بن محمد بن ابراهیم العزیزی- و ابو الضیاء نور الدین علی بن علی الشیراملسی القاهری الشافعی-و تاج الدین السنبلی النقشبندی-و ابراهیم بن حسن الکردي الکورانی- الشهرزوری الشافعی-و اسماعیل بن سلیمان الکردي البصری-و محمد بن عبد الباقي بن يوسف الازهری الزرقانی المالکی-و سالم بن عبد الله بن سالم البصری الشافعی-و سید محمد بن عبد الرسول البرزنجی الکردي نزیل طیه-و مرزا محمد بن معتمدخان الحارثی البدخشانی-و محمد صدر عالم و شاه ولی الله احمد بن عبد الرحيم الدهلوی-و محمد معین بن محمد امین السندي-و شیخ محمد بن سالم بن احمد الشافعی المصری الشهير بالحفنی- و محمد بن اسماعیل بن صلاح الامیر الیمانی الصنعانی-و محمد بن علی الصبان المصری-و شیخ سلیمان جمل-و قمر الدین حسینی الاورنقبادی و شهاب الدین احمد بن عبد القادر بن بکری العجیلی الشافعی-و محمد مبین بن محب الله بن ملا احمد عبد الحق بن ملا محمد سعید بن قطب الدین السهالوی اللکهنوی و ثناء الله یانی پتی و عبد العزیز بن ولی الله الدهلوی خود مخاطب-و شیخ جواد ساباط بن ابراهیم ساباط الساباطی الحنفی-و عمر بن احمد الخروپوتی-و محمد بن علی الشوکانی الصنعانی-و محمد رشید الذینخان الدهلوی تلمیذ رشید مخاطب-و جمال الدین ابو عبد الله محمد بن عبد العلی القرشی المعروف بمرزا حسن علی محدث تلمیذ فريد مخاطب-و نور الدین بن اسماعیل السلیمانی-ولی الله بن حبيب الله بن محب الله بن ملا احمد عبد الحق بن ملا محمد سعید بن قطب الدین السهالوی اللکهنوی- و شهاب الدین محمود بن عبد الله البغدادی الشهير بالوسی زاده-و سلیمان بن ابراهیم بن محمد البلخی القندوزی-و سلامه الله البدایونی-و مولوی حسن الزمان محمد بن قاسم الترمکمانی التبریزی ثم الحیدرآبادی المعاصر-و علی بن سلیمان الدمنتی البجمعی المعتزلی المالکی الشاذلی المعاصر و عبد الغنی افندی الغنیمی المعاصر-فهذه اعلام جمع من علماء السنیة و اعلامهم و اسماء حرب من اركانهم و عظامهم و بعد سماع روایاتهم، و غب و عی افاداتهم لا یستریب من وفقه الله لرشده و بصره لقصدہ و كشف الرین عن قلبه بتأییدہ و ازاح الحرج عن صدره بتسدیدہ فی التصدیق و الاذعان و الایمان و الایقان بهذا الحدیث الشریف الباهر البرهان الجلی الشأن، المقبول عند المهره الأعیان، المروی للاساطین العارفين بغوامض السنه و القرآن، و الله الصائن عن التقحم فی مهاوی الزیغ و العدوان، و التهجيم على مغاوی البغی و الشنتان،

۴- در ذکر أسماء علمای سنی که حدیث مدینه العلم را «صحیح» دانسته اند

فائده رابعه در افراد اسمای علمای عظام سنیه که از تصریحات و افاداتشان صحت این حدیث شریف واضح و لائحست

پس از آن جمله است ابو زکریا یحیی بن معین التمری که تصریح صریح بصحت این حدیث شریف نموده و از آن جمله است ابو جعفر محمد بن جریر الطبری که با اختیار اتحاد این حدیث بحدیث انا دار الحکمه حکم بصحت آن فرموده و از آن جمله است ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن حاکم النیسابوری که با اهتمام تمام صحت این حدیث شریف ثابت فرموده و از آن جمله است علامه ابو سالم محمد بن طلحه القرشی که این حدیث شریف را از جامع ترمذی و اصفا اياه بالتصحیح مره بعد اخری نقل کرده و علاوه بر استدلال و استشهاد بآن بتصریح تمام آنرا از جمله احادیث راجحه صحه و معتقدا شمرده و از آن جمله است علامه ابو المظفر یوسف بن قزغلی المعروف بسبط ابن الجوزی که بصراحت این حدیث را از فضائل ثابته مشتهره و از جمله سنت ظاهره که در آن شک و ارتیاب نیست و انموده باهتمام تمام اثبات ان فرموده و از آن جمله است ابو عبد الله محمد بن یوسف الکنجی که این حدیث شریف را در کفایه الطالب روایت نموده و در صدر ان تصریح کرده که این کتاب مشتمل ست بر احادیث صحیحه از کتب ائمه و حفاظ و از آن جمله است صلاح الدین خلیل بن کیکلدی علائی که بحسب بتصریح سخاوی بیانی نموده که شاهد بصحت این حدیث شریف است او ابن حجر مکی در منح مکيه افاده نموده که قول حافظ علای موافقت بصحیح بودن این حدیث شریف دارد و از آن جمله است شمس الدین محمد بن محمد الجزری که در اسنی المطالب حکم حاکم بصحت این حدیث در مقام تایید نقل کرده و در اول کتاب تصریح نموده که احادیث این کتاب از متواترات و صحاح و حسانت و از آن جمله است شمس الدین محمد بن عبد الرحمان السخاوی که در مقاصد حسنه بعد نقل بیان علامه علائی که آن را شاهد بصحت حدیث و انموده و گفته و هذا ضیع معتمد و از آن جمله است علامه جلال الدین السیوطی که در جمع الجوامع جزم بصحت این حدیث شریف فرموده و از آن جمله است فضل الله بن روزبهان الخنجی الشیرازی که در کتاب الباطل خود تصریح صریح بصحت این خبر منیف نموده و از آن جمله است علی بن حسام الدین الشهیر بالمتقی که در کنز العمال کلام سیوطی مشتمل بر جزم بصحت این حدیث شریف بلا رد و نکیر نقل نموده و از آن جمله است سید محمد بخاری که او نیز بودن این خبر حدیث صحیح تصریح صریح فرموده و از آن جمله است مرزا محمد بدخشانی که این حدیث شریف را در کتاب نزل الابرار بما صح من مناقب اهل البيت الاطهار که در آن التزام ایراد احادیث صحیحه نموده بطرق عدیده وارد کرده و در مفتاح النجا تصحیح حاکم این حدیث را ذکر نموده و از آن جمله است محمد صدر عالم که در معارج العلی عبارت مجمع الجوامع سیوطی مشتمل بر جزم بصحت این حدیث شریف بلا رد و نکیر نقل نموده و از آن جمله است علامه محمد بن اسماعیل بن صلاح الأمير الیمانی الصنعانی که باهتمام تمام در روضه ندیه صحت این حدیث باثبات رسانیده و از آن جمله است اثناء الله پانی پتی که در سیف مسلول افاده نموده که بکثرت شواهد حکم بصحت این حدیث شریف توان نمود و از آن جمله است مولوی حسن زمان معاصر که صحت این حدیث شریف و تصحیح جماعات ائمه سنیه آن را بیان انیق واضح فرموده فمن اشرق قلبه بنور یقین، و ربط فؤاده بعزیمه الدین و لم یقتله فاتلات الغرور و لم تعم علیه مشتبهات الامور، و لا اشرب فی قلبه حب الزور، و لم یزرع الغی فیحصد الثبور، و لم یسر فی طحنیه عمیاء من الوسواس و لم یرم بالخبط و العمه و الشمس، و لم ینتکث علیه القتل و لم یکب به هوی الختل لا یمتری سجیس اللیالی فی صحه هذا الحدیث

الشامق العالی و كونه ثابتا مسلما عند جهابذه الصناعت من ائمه السّنه و الجماعه الحائزين القدر المعلى و الرقيب فى الرقه و المناعه المصيين خصل السبق فى التقدّم و البراعه و الله ولى التوفيق لمن ابصر لقم الحق فاراد اتباعه و هو الموضح سبيل الرشد لمن انقاد له فاطاعه

۵- در ذكر أسماء علمای سنی كه حدیث مدینه العلم را «حسن» دانسته اند

فائده خامسه در ذكر علمای كبار اهل سنت كه از تصریحات و افادات شان حسن بودن این حدیث شریف مطلقا یا بخصوصیت بعض طرق واضح و اشكارست و درین زمره بعضی از حضرات كه آنفا در فائده سابقه مذکور شدند نیز داخل می باشند و سببش یا این ست كه ایشان اولاً قائل بحسن این حدیث بودند من بعد بر ایشان صحت ان منكشف شد كما صرح به السیوطی فی حق نفسه و یا حكم بحسن از ایشان مختص ببعض طرق حدیثست مثل الحافظ الكنجی و كیفما كان پس باید دانست كه از جمله علمای مشار إلیهم محمد بن عیسی الترمذیست كه بنابر تصریح عبد الحق دهلوی در لمعات شرح مشكاه تحسین این حدیث فرموده و از آن جمله است حافظ ابو عبد الله محمد بن یوسف الكنجی الشافعی كه در كفايه الطالب نسبت بحدیث ابن عباس گفته هذا حدیث حسن عال و از آن جمله است صلاح الدین خلیل بن كیكلدی علائی كه بصراحت اعتراف ببودن این حدیث شریف حسن محتج به نموده و از آن جمله است بدر الدین محمد بن بهادر زر كشی كه در كتاب لآلی منثور قول حافظ علائی مصرح بحسن این حدیث نقل کرده و بنابر افاده مناوی و رفیض القدير خود زر كشی تصریح کرده كه این حدیث منتهی می شود بدرجه حسن محتج به و مولوی حسن زمان نیز در قول مستحسن افاده فرموده كه زر كشی تحسین این حدیث فرموده و از آن جمله است مجد الدین محمد بن یعقوب الفیروزآبادی كه در كتاب نقد الصحیح تصریح کرده كه این حدیث منتهی می شود بدرجه حسن محتج به و از آن جمله است شهاب الدین احمد بن علی العسقلانی المعروف بابن حجر كه در فتوای خود و در اجوبه احادیث متعقبه سراج قزوینی تصریح بحسن این حدیث شریف نموده و از آن جمله است شمس الدین محمد بن عبد الرحمن سخاوی كه در مقاصد حسنه حدیث ابن عباس را حسن گفته و از آن جمله است جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بكر السیوطی كه در تاریخ الخلفاء حكم بحسن بودن این حدیث شریف نموده و در لآلی مصنوعه و كتاب التعقبات علی الموضوعات و تلخیص آن مسمى بالنكت البديعات كلام علائی و ابن حجر متعلق به حسن بودن این حدیث نقل کرده و از آن جمله است نور الدین علی بن عبد الله السمهودی كه در مقام اثبات این حدیث شریف تصحیح حاكم و تحسین علائی و ابن حجر ذكر نموده پس كم از كم خود سمهودی قائل بحسن حدیث خواهد بود و از آن جمله است محمد بن یوسف الشامی كه در سبل الهدی و الرشاد حسن بودن این حدیث شریف را صواب وانموده و استشهاد بقول علائی و ابن حجر کرده و از آن جمله است ابو الحسن علی بن محمد بن عراق الكنانی كه در تنزیه الشریعه در مقام تعقب قدح اخراج حاكم و ترمذی این حدیث شریف را ذكر کرده و بعد از آن قول ابن حجر مشتمل بر ذكر تصحیح حاكم و اختیار بودن حدیث از قسم حسن نقل کرده و تحسین علائی را نیز بعد از آن ذكر نموده پس اقل احوال ابن عراق این ست كه قائل بحسن این حدیث شریف باشد و از آن جمله است احمد بن محمد الهیتمی المکی المعروف بابن حجر كه در صواعق

در مقام اثبات این حدیث تصویب حسن بودن ان از بعض محققین نقل کرده و در منح مکیه حسن بودن آنرا تحقیق دانسته و در تطهیر الجنان نیز آنرا بسبب کثرت طرق حسن وانموده و در فتوای خود نیز آنرا حدیث حسن گفته و از آنجمله است محمد طاهر فتنی که در تذکره الموضوعات در مقام تعقب قدح این حدیث افاده علائی و ابن حجر را ذکر کرده و از آن جمله است ملا علی بن سلطان محمد القاری که در مرقاه بعد نقل بعض اقوال متعین در مقام استدراک افاده علائی و ابن حجر عسقلانی متعلق بحسن بودن این حدیث شریف ذکر نموده و از آنجمله است عبد الرؤف بن تاج العارفین المنادی که در فیض القدر بعد نقل بعض اقوال مجازفت اشتمال افاده حافظ علائی و زرکشی و ابن حجر و سخاوی متعلق بحسن بودن این حدیث شریف آورده و از آن جمله است محمد حجازی بن محمد بن عبد الله الشعرانی که در فتح الموالی لنصیر بشرح الجامع الصغیر قائل بحسن بودن این حدیث شریف شده کما نقله عنه العزیزی فی السراج المنیر و از آن جمله است عبد الحق بن سیف الدین البخاری الدهلوی که در اسماء الرجال مشکاه بعد دارد کردن این حدیث شریف افاده ابن حجر مشتمل بر حکم بحسن بودن آن ذکر نموده و در لمعات شرح مشکاه گفته که ترمذی این حدیث را تحسین کرده است و نیز در آن کلام مبسوط مجد الدین فیروزآبادی که مشتمل بر تصریح بیودن این حدیث حسن محتج به می باشد نقل نموده و از آن جمله است علی بن احمد العزیزی که در سراج منیر حسن بغیره بودن این حدیث از شیخ خود محمد حجازی شعرانی نقل کرده و از آن جمله است علی بن علی؟ الطرابلسی؟ که در تیسیر المطالب السنیة حسن بودن این حدیث را صواب وانموده و آن را مستند بقول علائی و ابن حجر کرده و از آن جمله است محمد بن عبد الباکی الزرقانی که در شرح مواهب لدنیه تصویب حسن بودن این حدیث کرده و استناد بقول علائی و ابن حجر نموده و از آن جمله است محمد بن علی الصبان المصری که در اسعاف الراغبین از بعض محققین تصویب حسن بودن این حدیث نقل کرده و از آن جمله است محمد بن علی الشوکانی که در فوائد مجموعه حسن بودن این حدیث اختیار کرده و از آن جمله است حسن علی محدث لکهنوی که در تفریح الاحباب حسن بودن این حدیث را صواب ظاهر نموده فمن من الله علیه بصفاء السریره، و حسن البصیره، و التمییز بین الحق و الباطل و تبیین الحالی من العاطل، و تزییل الغث من الثمین، و تفریق الواهی عن المتین، لا یتتبع عن قبول هذا الحدیث المنیف، و لا یحجم عن الانقیاد لهذا الخبر الشریف، بعد رکون هولاء القوم الی تحسینه و الجنوح الی تثبته و ترصینه، لان الحدیث الحسن یصلح بلا ریب للاحتجاج، بل هو داخل فی الصحیح عند جمع من سالکی هذا المنهاج

۶- در ذکر أسماء علمای سنی که حدیث مدینه العلم را بعنوان مفیده یاد نموده اند

فائده سادسه در افراد اسمائی علمای عالیشان و نهائی رفیع المکان نزد سنیه که این حدیث شریف را بعبارات مفیده حتم و عنوانات مثبتة جزم آورده نهایت ثبوت و تحقق ان بر ارباب احلام و ابصار و اصحاب فکرت و اعتبار واضح و لائح کرده اند پس از آن جمله است ابو اللیث نصر بن محمد السمرقندی و ابو محمد احمد بن محمد بن العاصمی و ابو المجد مجدود بن آدم السنائی الغزنوی و ابو الحجاج یوسف بن محمد البلوی

الاندلسی و محیی الدین محمد بن علی بن محمد بن عربی الطائی الاندلسی و ابو سالم محمد بن طلحه القرشی النصیبی الشافعی و ابو عبد الله محمد بن یوسف الکنجی الشافعی و غر الدین عبد العزیز بن عبد السلام السلمی الشافعی و محب الدین احمد بن عبد الله الطبری الشافعی و سعید الدین محمد بن احمد الفرغانی و حسین بن محمد المعروف بامیر حسینی الفوزی و نظام الدین محمد بن احمد بن علی البخاری المعروف بنظام الاولیاء و جمال الدین محمد بن یوسف الزرنندی و علی بن شهاب الدین الهمدانی و کمال الدین محمد بن عیسی الدمیری و زین الدین محمد بن محمد بن علی الخوافی و شهاب الدین بن شمس الدین الدولت آبادی و شهاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل و نور الدین علی بن محمد بن احمد المعروف بابن الصباغ المکی المالکی و عبد الرحمن بن محمد بن علی بن احمد البسطامی و شمس الدین محمد بن یحیی بن علی الجیلانی اللاهجی و حسین بن علی المعروف بالواعظ الکاظمی و جلال الدین محمد بن اسعد الصدیقی الدوانی و کمال الدین حسین بن معین الدین الیزدی المیبدی و غیاث الدین بن همام الدین المدعو بخواند امیر و احمد بن محمد بن علی بن حجر الهیثمی المکی - الشافعی و عطاء الله بن فضل الله الشیرازی المعروف بجمال الدین المحدث و ابو العصمه محمد معصوم السمرقندی و ملا- علی بن سلطان محمد القاری و اله دیا بن عبد الرحیم الچشتی و شیخ بن علی بن محمد الجفری و ابراهیم بن الحسن الکردی الشافعی و اسماعیل بن سلیمان الکردی البصری و ولی الله بن عبد الرحیم الدهلوی و شیخ سلیمان جمل و قمر الدین الحسینی الاورنگ آبادی و محمد مبین بن محب الله الکنوی و ثناء الله الپانی و جواد بن ابراهیم الساباطی الحنفی و ولی الله بن حبیب الله الکنوی فهل یستریب بعد ذلك من تمكنت من سويداء قلبه و شیخه الانصاف و الولاء، و ما اطلقت عنه العصبیه ربی التزم و الحیاء، و لا شعبته مصارف العسف و الجور، و لا هتفت به هواتف الحور بعد الكور، فهو لطواعيته اسیر ایمان، و لنصاحيته رهین اذعان، لم یفکّه من ربقه زیغ و لا عدول، و لا طوّح به عنه نکوص و لا نکول، فی انّ هذا الحدیث من صحیحته الاخبار، و صادقه الاثار، لم یمسّه غائله الوهن و الضعف، و لا تطرق إليه شائبه مما یرمیه به ذوو المجون و السخف، و ان المبطل له معاند حاقد، و المكذب اّیاه کاشح حاسد، و الرّاد علیه متواقح جلع، و الطاعن فيه متکائس ضلع

۷- ذکر أسماء علمای سنی که علی علیه السلام را باب مدینه العلم توصیف نموده اند

فائده سابعه در افراد اسمای علمای افاحم و کبرای اعظم سنی که اصلا یا نقلا عن غیرهم من العلماء جناب امیر المؤمنین علیه السلام را بوصف باب مدینه العلم و ما یمثله یا جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم را بمدینه علم ستوده یا آنکه این دو وصف جلیل را در اسماء و القاب این دو جناب ذکر فرموده تحت این حدیث شریف بر اهل نقد و بصیرت و صاحبان توقد و خبرت واضح نموده اند پس از آن جمله است ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی و احمد بن محمد بن علی العاصمی و عبد الکریم بن محمد بن منصور السمعانی و ابو المؤید موفق بن احمد بن اسحاق الخوارزمی المکی المعروف باخطب خوارزم و محمد بن یوسف الکنجی و احمد بن منصور الگازرونی و جمال الدین محمد بن یوسف الزرنندی و علی بن شهاب الدین الهمدانی و نور الدین جعفر بن سالار البدخشانی

و امام الدين محمد الهجروي الايجي الواسطي و شهاب الدين بن شمس الدين الدولت آبادي و شهاب الدين احمد صاحب توضيح الدلائل و شهاب الدين احمد بن محمد القسطلاني و جلال الدين محمد بن اسعد الصديقي الدواني و محمد بن يوسف الشامي الدمشقي الصالحي و احمد بن محمد بن علي بن حجر الهيتمي المكي و عطاء الله بن فضل الله الشيرازي المعروف بجمال الدين المحدث و ملا علي بن سلطان محمد القاري و عبد الرؤف بن تاج العارفين المناوي و عبد الحق بن سيف الدين البخاري الدهلوي و سيد محمد بن سيد جلال ماه عالم بخاري و عبد الرحمن بن عبد الرسول بن قاسم الجشتي و تاج الدين العثماني النقشبندی السنهلي و ابراهيم بن الحسن الكردي و سالم بن عبد الله بن سالم البصري و محمد بن عبد الرسول البرزنجي و محمد معين بن محمد امين السندی و محمد بن اسماعيل بن صلاح الامير اليماني الصنعاني و شهاب الدين احمد بن عبد القادر العجيلي و رشيد الدين خان الدهلوي و سلامه الله البدايوني و حسن الزمان المعاصر و عبد الغني افندي الغنيمي المعاصر- فلا يرمى هذا الحديث الشريف بعد ذلك بالكذب و الوضع الا من التحمت له عرى اشراج العصبيه المرديه، و جرى على اذلال الحميه المخزيه، و ردعه شغف الباطل عن رؤيه سبحات نور الحق، و قدعه الوله بالخطاء عن اجتلاء لمعات ضوء الصدق، فوقف خاسئا على نهايته و حدّه، و مرّ سادرا على اشاحته و صدّه، و ضلّ خابطا في ظلمته عشوته و هجر لاغطا في سكرته و نشوته، و اما من لم ترم الشكوك بنوازغها عزيمة ايمانه، و لم تعترك الاوهام المضله على معاقد ايقانه، و لا قدحت قاده النصب و البغض في صدره، و لم تطمع فيه الوسوس فتتعرع برينها على فكره فهو بحمد الله ثلج الصدر ببرد يقينه، مربوط القواد بتثيته و ترصينه، مستنير البصيره بتتابع رعيجه، طيب السريره بفوح اريجه

۸- شعراي نامی و خوشنام از سنی ها که حديث مدینه العلم را در أشعار آبدار

خود آورده اند

فائده ثامنه در ذکر کملاي ممدوحين سنیه و نهائي معروفينشان بمزايای سنیه که اين حديث شريف را در اشعار بلاغت شعار خود نظم نموده مسلک اذعان و ايقان پيموده اند پس از آن جمله است ابو القاسم اسماعيل بن عباد الطالقاني المعروف بالصاحب و ابو القاسم حسن بن اسحاق بن شرفشاه الطوسي المعروف بالفردوسی و ابو المجد مجدود بن آدم الشهير بالحكيم السنائي و ابو المؤيد موفق بن احمد الخوارزمي المكي المعروف باخطب خوارزم و افضل الدين محمد بن علي الشرواني الشهير بالخاقاني و فريد الدين محمد بن ابراهيم الهمداني المعروف بالفريد العطار و جلال الدين محمد بن محمد البلخي الرومي المعروف بمولوي الردم و محيي الدين يحيى بن شرف بن مری النووي و شرف الدين مصلح بن عبد الله الشيرازي الشهير بالسعدي و شمس الدين محمد بن احمد بن جابر الاندلسي الهواري المالكي المعروف بابن جابر و فخر الدين عبد الرحمن بن عبد الرزاق بن ابراهيم بن مكناس القبطي المصري و عز الدين عبد العزيز بن عمر الهاشمي المكي المعروف بابن فهد و محمد بن اسماعيل بن صلاح الامير اليماني الصنعاني- و شهاب الدين احمد بن عبد القادر بن بكرى العجيلي و غير ايشان و لعمرى لا يجحد الحقّ بعد وضوح سبيله، و قيام دليله، و اضائه مناره، و لمعان انواره و رمضان اسفاره، و تشقق انواره و تفتق ازهاره، و سطوع انتشاره، و تبلج ازدهاره، الا من ماج في غمره، و طفح في سكره، قد ضرب

على قلبه بالاسهاب، فهم على وجهه في سباب البوار و التباب، و جاب مجاهل الزينغ و الجهاله و قطع مفاوز الخبط و الضلاله و اوضع و خب في مهامه الردى و العطب، و اوغل و نص في مصارع الهلاك و الشجب، قد لزمته خسرانا سوابق الخيبه و الشقاء و اسلمته الى نفسه خذلانا ايدى القدر و القضاء

۹- اثبات شهرت و تواتر حديث مدينة العلم

فائده تاسعه در اثبات شهرت و تواتر اين حديث شريف حسب افادات اكابر محققين و اعظام منقدين سنيته و بيانش بچند وجهت اول آنكه علامه سبط ابن الجوزى در تذكره خواص الامه بودن اين حديث از فضائل ثابته مشتهره افاده نموده كما ستعرفه فيما بعد انشاء الله تعالى و علامه قسطلانى در مقدمه ارشاد السارى تصريح فرموده كه حديث مشهور نزد علمای در ايت ملحق بمتواترست دوم آنكه شيخ عبد الحق دهلوى در لمعات كما ستسمع انشاء الله تعالى در لمعات شرح مشكاه تصريح بمشهور بودن حديث مدينة العلم نموده سوم آنكه نيز عبد الحق دهلوى در شرح فارسى مشكاه اين حديث شريف را مشهور گفته كما ستعلم انشاء الله تعالى چهارم آنكه علامه محمد بن اسماعيل الامير اليماني الصنعاني در روضه نديه كما ستعرف ان شاء الله تعالى اين حديث شريف را بشهرت وصف فرموده پنجم آنكه خود مخاطب در جواب سؤال سائل كما ستدرى ان شاء الله تعالى اعتراف بشهرت اين حديث شريف فرموده ششم آنكه مولوى حسن الزمان معاصر در قول مستحسن كما سيأتى انشاء الله تعالى بتصريح افاده فرموده كه اين حديث مشهورست هفتم آنكه سابقا در مجلد حديث طير دانستى كه ابن حجر مكى در صواعق

خبر موضوع مروا أبا بكر فليصل بالناس را بسبب زعم ورود ان بروايت هشت صحابى متواتر دانسته و آنفا در فائده اولى دانستى كه حديث مدينة العلم را بحمد الله تعالى بحسب روايات اساطين اعلام و اركان فخام سنيه ده نفس از صحابه روايت کرده اند پس بنابر افاده حجرية بالاولى تواترش ثابت خواهد بود هشتم آنكه نيز در مجلد مذکور دانستى كه ابن حزم در محلى حكم منع بيع را كه از چهار صحابه منقولست نقل تواتر دانسته پس بنا بر اين باولويت هر چه تمامتر حديث مدينة العلم متواتر خواهد بود زيرا كه مردى بودن آن از صحابه عشره سابقا دانستى نهم آنكه ابن تيميه در منهاج

حديث موضوع لو كنت متخذا من اهل الارض خليلا لاتخذت ابا بكر خليلا را بزعم بودن ان از حديث ابن مسعود و أبى سعيد و ابن عباس و ابن الزبير كه صرف چار نفر مى باشند نزد اهل علم بالحديث متواتر دانسته چنانچه بعد ذكر خبر مذکور گفته و هذا الحديث مستفيض بل متواتر عند اهل العلم بالحديث فانه قد اخرج فى الصيحاء من وجوه متعدده من حديث ابن مسعود و أبى سعيد و ابن عباس و ابن الزبير پس حديث مدينة العلم كه مردى بودن ان از جناب امير المؤمنين عليه السلام و امام حسن و امام حسين عليه السلام و ابن عباس و جابر بن عبد الله و عبد الله بن مسعود و حذيفه بن اليمان و عبد الله بن عمر و انس بن مالك و عمرو بن العاص حسب افادات اعلام سنيه

ثابتست با ولویت قطعی نزد اهل علم بالحدیث متواتر خواهد بود بلکه اگر کسی انکار تواتر آن کند حسب افاده ابن تیمیه او را از اهل علم بالحدیث خارج و در زرافه اهل جهل بان والجم می توان دانست دهم آنکه شاهصاحب در همین کتاب تحفه بجواب طعن دوم از مطاعن عثمان بعد ذکر قصه موضوعه فرمودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام بعد قتل عثمان

أما مثلی و مثل عثمان کمثل انوار ثلثه گفته و این قصه در شهرت و تواتر بحدی رسیده که در کتب فریقین مذکور و مسطورست جای انکار نیست انتهی ازین عبارت کاذبه بکمال وضوح ظاهرست که مذکور و مسطور شدن چیزی در کتب فریقین مرتبه رفیع شهرت و تواترست و بعد آن جای انکار باقی نمی ماند و پر ظاهرست که حدیث مدینه العلم بلا شبهه در کتب فریقین بنحوی مذکور و مسطور و مثبت و مزبورست که احصای آن متعسر بلکه متعذر پس بحسب افاده شاهصاحب وصولش بمرتبه عالی شهرت تواتر ثابت و محقق باشد و لا- یحیی المکر السییء إلا بأهله بالجمله در تواتر این حدیث ارتیاب و رزیدن هرگز کار صاحب بصیرت نیست و ناظر متامل را برای تحصیل ثلج فؤاد و برد یقین باین معنی رجوع بفائده تاسعه مجلد حدیث طبر لازمست و إذا ثبت تواتر هذا الخبر الشریف حسب ما افاده اعظامهم و الاکابر، لم یبق بحمد الله مساغ لتعنت مجادل منهم و لا- مکابر، و ظهر علی ارباب الانصاف ان الرادّ علیه متورط الظلماء، و الجاحد له خابط الغشواء، قد تنكب عن وضح السبیل جورا و اعتسافا، و اعرض عن وجه القصد میلا و انحرافا، و اوغل فی مسالك العمی اسرعا و ایجافا، و اخلد الی مخالف الردی ایضاعا و اسفافا لا یهدی لعممه الی الحق النصیح، و لا یصیب لعتته الصواب الصریح، فهو من الهلاک علی شفا جرف هار و من التباب علی طرف بناء منها، لا یفارقه الغی حیثما سار و دار، و لا یباینه الضلال حتی یؤثره خسر المآب و سوء الدار،

۱۰- توضیح بیشتر در قطعی بودن صدور حدیث مدینه العلم

فائده عاشره در بیان مزید وضوح و ظهور و قطعیت صدور این حدیث متواتر مشهور حسب افادات اعظم صدور نزد اهل سنت و ان بچند وجه است اول آنکه این حدیث شریف را جناب امیر المؤمنین علیه السلام روایت فرموده کما علمت و ستعلم و عصمت آنجناب بادل قاهره و براهین ظاهره زاهر و باهرست بلکه والد ماجد مخاطب و خود مخاطب نیز طوعا و کرها بآن اعتراف دارند و صادق بودن آن جناب باجماع اهل سنت ثابتست کما صرح به المخاطب نفسه پس نزد ارباب ایمان و ایقان قطعیت این حدیث متحتم باشد بالاذعان و الحمد لله المنان دوم آنکه این حدیث شریف را جناب امام حسن علیه السلام نیز روایت فرموده و عصمت آنجناب بادل عصمت اهلیت علیهم السلام عموما و باحادیث کثیره مختصه خصوصا محققست پس این حدیث بلا ریب نزد اهل دین مقطوع الصدور خواهد بود سوم آنکه جناب امام حسین علیه السلام نیز این حدیث شریف را روایت فرموده اند و عصمت آنجناب نیز بدلائل عامه و خاصه مبرهنست پس ازین جهت نیز حتمیت این حدیث محل ارتیاب نخواهد بود چهارم آنکه این حدیث شریف را جناب امام زین العابدین علیه السلام نیز روایت

فرموده اند کما دریت و عصمت آن جناب نیز براهین مبرمه مرصوصه و حجج عمیمه و مخصوصه محققست و این معنی نیز بحمد الله تعالی در ثبوت قطعیت این حدیث شریف کافیت پنجم آنکه جناب امام محمد باقر علیه السلام نیز این حدیث شریف را روایت فرموده اند و عصمت آن جناب نیز بدلائل خاصه و عامه و شواهد کامله تامه مستینست پس قطعیت این حدیث شریف ازین جهت نیز متحقق باشد ششم آنکه امام جعفر صادق علیه السلام نیز روایت این حدیث شریف فرموده اند کما سیأتی ان شاء الله تعالی و عصمت آن جناب نیز بحجج متینه و براهین مبینه محتومست پس روایت آنجناب نیز نزد اهل دین مفید قطع و یقین خواهد بود هفتم آنکه جناب امام موسی کاظم علیه السلام نیز روایت این حدیث شریف فرموده اند کما ستدرک نشاء الله تعالی و روایت آنجناب نیز مفید قطعیتست لتحقق عصمته علیه السلام بقواطع الحجج المبرمه کلّ الابرار هشتم آنکه این حدیث شریف را جناب امام رضا علیه السلام هم روایت فرموده اند کما ستعلم عن قریب بعون المنعم المثیر و روایت آنجناب نیز بسبب تحقق عصمت آن جناب مثل ابای اطیاب علیهم آلاف السلام من الملك الوهاب مثبت حتمیت و قطعیت این حدیثست نزد هر ناظر بصیر و لا یُبْتُکَ مِثْلُ خَیْرِ نَهْمِ آنکه شاهصاحب در باب المطاعن همین کتاب تحفه خبر موضوع نفی توریث را بزعم روایت کردن جناب امیر المؤمنین علیه السلام آن را برابر ایت قرآنی دانسته و مفید یقین وانموده و آنفا دانستی که روایت فرمودن آن جناب حدیث مدینه العلم را حسب افاده بسیاری از اعظام و ارکان سنیه ثابتست و ستقف علیه فیما سیأتی ان شاء الله تعالی بالتفصیل پس بحمد الله تعالی بحسب افاده خود شاهصاحب واضح شد که این حدیث شریف مفید قطع و یقین و در قطعیت برابر آیه قران مبین می باشد دهم آنکه شاهصاحب خبر موضوع مذکور را بسبب زعم روایت کردن حدیفه آن را نیز برابر آیت قرآنی و مفید یقین ظاهر کرده و روایت کردن حدیفه حدیث مدینه العلم را بنابر اخراج ابن المغازلی در کتاب المناقب علی ما نقل عنه البلخی فی ینایع الموده ثابت و محققست پس باین وجه نیز قطعیت و مساوات آن با آیه قرآنی ثابت و محقق خواهد بود یازدهم آنکه شاه صاحب خبر موضوع مذکور را بزعم روایت هر واحد از زبیر بن العوام و ابو دردا و ابو هریره و عباس و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص نیز مساوی آیه قرآنی و مفید یقین دانسته و بهر وجهی که خبر این صحابه مفید یقین و موجب مساوات آن با آیه قرآنی خواهد بود بهمان وجه یا اولی از ان خبر دیگر صحابه که روایت حدیث مدینه العلم کرده اند نیز مفید حتم و یقین و مساوی آیه قرآن مبین خواهد شد پس باین وجه که گویا مشتمل بر وجوه عدیده ست نیز بحمد الله تعالی قطعیت حدیث مدینه العلم حسب افاده شاهصاحب بدرجه تحقق محتوم رسید و الحمد لله کما هو اهله دوازدهم آنکه سابقا در مجلد حدیث طیر دانستی که قاضی عیاض در کتاب شفا افاده نموده که قصه نبع ماء و تکثیر طعام چون آن را ثقات و عدد کثیر از جماء غفیر از عدد کثیر صحابه روایت کرده اند لهذا قطعیت حاصل نموده است و ظاهرست و لا

كظهور النّار على العلم و النور فى الظلم كه بحمد الله تعالى حديث مدينة العلم را نیز ثقات و عدد كثير از جم غفیر از عدد كثير صحابه روايت کرده اند و شطرى از اسمای صحابه عظام و تابعين كرام و علمای اعلام و نبهای فخام سنیه كه بروايت و اثبات این حديث مشرف شده اند شنیدى پس بعد ازین نزد ارباب انصاف هرگز قطعیت این حديث شریف محل اختلاج و اضطراب و تردد و ارتياب نخواهد بود سیزدهم آنكه نیز قاضى عیاض در شفا كما علمت فى مجلد حديث الطیر بعد افاده سابقه افاده نموده كه چون صحابه اخبار نموده اند كه این وقائع معجزات آن جناب صلى الله عليه و اله و سلم در موطن اجتماع بسیاری ازیشان كه جنگ خندق و غزوه بواط و غزوه حدیبیه و غزوه تبوك و امثال آن از محافل مسلمین و مجمع عساكر مى باشد واقعه شده و منقول نشده از احدی ازیشان مخالفت راوى در آنچه حكایت آن کرده و نه انكار آنچه كه راوى ازیشان ذكر کرده بود كه ایشان هم دیده اند چنانچه او روايت کرده پس كسى كه از جمله ایشان ساكت مانده سكوت او مثل نطق ناطقست زیرا كه صحابه از سكوت بر امر باطل و مدهانت در كذب منزّه اند و هیچ رغبت و رهبتى نبود كه ایشان را مانع باشد پس اگر آنچه شنیده بودند نزدشان منكر و ناشناخته مى بود هر آئینه انكار مى كرد بعض ایشان بر بعض چنانچه بعض ایشان بر بعض انكار كرد اشیاى را كه روايت آن کرده بودند از سنن و سير و حروف قران و تحظیه و توهيم نمود بعض ایشان بعض را درین امر و تمامی این نوع ملحق بمعجزات قطعیه آن جنابست و بحمد الله تعالى همین تقرير معه زیاده ما یوجب كمال التایید و التاثير در اكثر فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام بالخصوص در باب حديث مدينة العلم جاری مى شود انشاء الله تعالى از روایات علمای اعلام سنیه خواهى دانست كه جابر بن عبد الله انصاری كه از اجله صحابه عظام است اخبار نموده كه جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم این حديث شریف را در غزوه حدیبیه بعد گرفتن بازوى امیر المؤمنین علیه السلام بمد صوت مبارك خود ارشاد فرموده و هرگز منقول نشده كه كسى از صحابه بر جابر یا دیگر صحابه كه روايت این حديث شریف نموده اند انكار کرده باشد بلکه بحمد الله تعالى از قول علامه زرندى در نظم درر السمطين در عنوان این حديث شریف فضیله اخرى اعترف بها الاصحاب و ابتهجوا و سلکوا طریق الوفاق و انتهجوا كه مشتمل بر لفظ اصحاب كه جمع محلی باللام و مفید عمومست و شهاب الدین احمد نیز در توضیح الدلائل آن را بهمین الفاظ نقل کرده ظاهرست كه حديث مدينة العلم فضیلتى ست كه تمام اصحاب جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم بان معترف و مبتهج و در باب آن طریق وفاق را السالك و منتهج مى باشند پس بحمد الله بجای آنكه سكوت ساكت ازیشان مثل نطق ناطق فرض کرده آید اینجا اعتراف صحیح و ابتهاج صریح جمله اصحاب حسب تصریح علامه زرندى والا نصاب متحققست و این هم بكمال وضوح ظاهرست كه صحابه را هیچ رغبت و رهبتى مانع از انكار این حديث شریف نبود بلکه در بسیاری از اصحاب دواعى كثیره ستر و اخفاء و رد و انكار آن متحقق و موجود بود پس با وصف این همه اعترافشان باین فضیلت جلیله مع الابتهاج و سلوك مسلک وفاق و ابتهاج

از اعظم آیات باهره و افخم شواهد زاهره حقیقت ابلج و بوار باطل لجلج می باشد و بعد احاطه بما ذکر هرگز شبهه در قطعیت صدور این حدیث منیف نزد ارباب ادراک باقی نمی ماند چهاردهم آنکه نیز قاضی عیاض در شفا در مقام اثبات قطعیت اخبار معاجز جناب رسالت مآب صلی الله علیه و اله و سلم کما سبق فی مجلد حدیث الطیر افاده فرموده که اخباری که بی اصل و مبنی بر باطلست لابد بمرور ازمان و تداول ناس و اهل بحث ضعف آن اخبار منکشف و ذکر آن خامل می شود چنانچه این معنی در بسیاری از اخبار کاذبه و اراجیف طاریه بمشاهده می رسد و این معجزات و کرامات جناب رسالت مآب صلی الله علیه و اله و سلم که بطریق آحاد وارد شده با مرور زمان ظهور آن زائد می شود و با وصف تداول فرق و کثرت طعن عدو و حرص او بر توهین آن و تضعیف اصل آن و اجتهاد ملحد بر خاموش کردن نور آن قوت و قبول ان ازدیاد می گیرد و طاعن آن را جز حسرت و شورش قلب چیزی حاصل نمی شود پس بهمین تقریر قاضی عیاض نحریر می توان فهمید که چون فضائل جلیله الآثار و مناقب عظیمه المقدار و معانی عزیزه المثار و مفاخر مشرقه المنار جناب اُبی الائمہ الاطهار علیه و علی اخیه و آلهمآ آلا فی السّلام من الملک الغفار با وصف حرص موفور جاحدین اغمار و طمع نامحصور و معاندین اشرار و جهد غیر مبرور متحذلقین سراپا انکار و سعی نامشکور متشدقین عظیم الانذار در اطفای این انوار و اخفای این آثار در منتهای شیوع و انتشار و اقصای استفاضه و اشتها می باشد و قلوب ارباب زیغ و عدوان و افئده اصحاب بغی و شان بوجه کافی می خراشد لذلک بلا شبهه نزد اهل نقد و اعتبار و سبر و اختبار قطع و حتم و یقین و جزم آن ثابت و متحقق خواهد بود و شائبه هر ریب و تردد از مناظر ضمائرشان خواهد زدود بالخصوص حدیث مدینه العلم که با وصف نعت و تعمق بعض اهل عصیبت و لداد و زیغ و عناد نهایت شائع و مشتهر و ذائع و مستترست و روایت و مخرجین و ذاکرین و مثبتین آن جمع وافر و جم متکاثر خارج از حصر حاضر می باشند لا محاله نزد ناظرین تقریر قاضی عیاض و سائرین این آجام و غیاض قطعی و حتمی و یقینی و جزمی بودن آن بتحقیق خواهد رسید پانزدهم آنکه علماء جانبین و کملائی فریقین از صدر اول تا بحال باثبات و روایت و تحقیق و درایت این حدیث شریف اشتغال نموده مسالک و مناہج استبراک استسعاد پیموده اند و بعد ملاحظه مجموع عباراتشان هرگز شبهه در تحقق قطعیت آن پیرامون خاطر اهل انصاف نمی رسد و خلاف بعضی از شذاذ ارباب زیغ و اعتساف که سراسر جزاف و سفاسفت کما سنین ان شاء الله تعالی لائق اعتنا و قابل اصغا نیست شانزدهم آنکه اگر بالفرض خلاف اهل خلاف درین باب شاذ و مضمحل هم نمی بود و علمای سنیه در اثبات و نفی این حدیث متناصف هم می بودند باز هم چون اهل حق تماماً بر ثبوت و تحقق این حدیث اتفاق و اطباق و ارتفاع و اصفاق دارند لهذا این حدیث متفق علیه فریقین می شد بوجه عدیده خاصه بحسب افاده مخاطب ما در همین باب امامت تحفه بجواب دلیل چهارم از ادله عقلیه کما مرّ تقریر ذلک بالتفصیل فی مجلد حدیث الطیر

بعون الله المنعم المنيل* فالعجب كل العجب* من الجاحد المخلد الى الردى و الشجب* كيف يطعن في هذا الحديث الثابت بالقطع و الجزم* المتحقق باليقين و الحتم* أ ليس هذا منه عناد للحق الباهر الزاهر* و الطاط للصدق السافر الظاهر* و اقدام على ما يسخط الغالب القاهر* و تقحم فيما يؤذى النبي ص الطيب الطاهر* عليه و آله آلاف السّلام ما بقى الفلك الدائر* و السقف السائر* بلى و ألمذى انزل احسن الحديث و ميز بلطفه بين الطيب و الخبيث* لقد وطأ الجاحد لهذا الخبر موطأ دحض المزلق* و القى نفسه في ضلع صعب الحوالت* و قد سلك مسلکا يضل فيه الاحلام* و تطمس فيه الاعلام* و تعظم فيه البوائق و الجوائح* و تكثر فيه الهوائف و الصوائح* يضيع في غباره الوحدان* و يهلك في قتامة الركبان* فتورد لسوء رايه على مناهل الخسران* و تبوء لزيف طبعه منازل الخذلان* و الله العاصم عن امتطاء مراكب العدوان و اقتفاء آثار الشنثان* و اتباع خطوات الشيطان* و التقول بما لم ينزل الله به من سلطان

«۲۴۵ وجه در اثبات حديث مدينه العلم بروايت أئمه طاهرين»

اشاره

از أمير المؤمنين تا حضرت رضا عليهم السلام و دفع طعن از آن»

و هر گاه این همه دانستی پس باید دانست که ترّهات معجبه شاهصاحب که در ابطال این حدیث شریف سراییده و هفوات مطربه که در رد و توهین این خبر منیف در آئیده اند مخدوش و موهون و مغشوش و مطعونست بچند

وجه اول

آنکه این حدیث شریف را جناب امام رضا علیه و علی آباءه آلاف التحیه و الثناء در صحیفه شریفه خود بسند سلسله الذهب ابای کرام خویش علیهم الصلوه و السلام که روایت هر یکی ازین طیین طاهرين معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین برای ارباب ایمان و دین مفید اقصای جزم و حتم متین و مثمر منتهای قطع و یقینست روایت فرموده و فقیر در این جا عبارت آن را که مشتمل بر حدیث مدينه العلم معه یک حدیث قبل و بعدست نقل می نمایم تا ناظر را مزید اطمینان و اعتماد و سکون و کمال بصیرت و ثلج صدر و رکون حاصل شود و هی هذه باسناده

قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّ قَاتِلَ الْحُسَيْنِ فِي تَابُوتٍ مِنْ نَارٍ وَعَلَيْهِ نَصْفُ عَذَابِ أَهْلِ الدُّنْيَا وَقَدْ شَدَّ يَدَاهُ وَرَجَلَاهُ بِسَلْسَلٍ مِنَ النَّارِ فَتَكْسُ فِي النَّارِ حَتَّى يَقَعَ فِي قَعْرِ جَهَنَّمَ وَ لَهُ رِيحٌ يَتَعَوَّذُ أَهْلَ النَّارِ إِلَى رَبِّهِمْ مِنْ شِدَّةِ نَارِهِ وَ هُوَ فِيهَا خَالِدٌ ذَائِقُ الْعَذَابِ الْأَلِيمِ كُلَّمَا نَضَجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلَ اللَّهُ لَهُمُ الْجُلُودَ لَا يَفْتَرُ عَنْهُمْ سَاعَةً وَ يَسْقُونَ مِنْ حَمِيمِ جَهَنَّمَ فَالْوَيْلُ لَهُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

و باسناده قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ انا مدينه العلم و على بابها فمن أراد العلم فليات الباب

و باسناده قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نُودِيَ مِنْ بَطْنَانِ الْعَرْشِ نَعْمَ الْآبُ أَبُوكَ إِبْرَاهِيمَ وَ نَعْمَ الْآخُ إِخْوُكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ مُحْتَجِبٌ نَمَانِدُ كَمَا فِي كِتَابِ صَحِيفَةِ الرِّضَا مِنْ كِتَابِ مَعْرُوفِهِ مَعْتَمَدِهِ وَ أَصُولِ مَشْهُورِهِ مُسْتَنْدِهِ اسْتِ وَ صَحْتِ انْتِسَابِ

آن بسوی جناب امام رضا علیه از کی السلام و التحیه و الثنا از افادات اکابر اعلام و اجله عظام سنیہ ظاهر و واضحست ابو شجاع شیرویه بن شهردار الدیلمی در صدر کتاب الفردوس گفته اما بعد فانی رأیت اهل زماننا هذا خاصه اهل بلدنا اعرضوا عن الحدیث و اسانیده و جهلوا معرفه الصّیحیح و السقیم و ترکوا الکتب الّتی صنفها ائمه الدین قدیما و حدیثا و المسانید الّتی جمعوها فی الفرائض و السنن و الحلال و الحرام و الآداب و الوصایا و الامثال و المواعظ و فضائل الاعمال و اشتغلوا بالقصص و الاحادیث المحذوفه عنها اسانیده الّتی لم یعرفها نقله الحدیث و لم تقرأ علی احد من اصحاب الحدیث و طلبوا الموضوعات الّتی وضعها القصاص لینالوا بها القطیعات فی المجالس علی الطرقات ثبت فی کتابی هذا اثنی عشر الف حدیث و نیفا من الاحادیث الصغار علی سبیل الاختصار من الصحاح و الغرائب و الافراد و الصحف المرویه عن النبیّ لعلی بن موسی الرضا و عمر بن شعیب الخ و جار الله ابو القاسم محمود بن عمر زمخشری در کتاب ربیع الابرار گفته کان یقول یحیی بن الحسین الحسینی فی اسناد صحیفه الرضا لو قرئ هذا الاسناد علی اذن مجنون لافاق و عبد الکریم بن محمد السمعانی در کتاب الانساب گفته الرّضوی بفتح الرّاء و الضاد و فی آخرها الواو هذه النسبه الی الرّضاع و هو لقب علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علیّ ابن ابي طالب ابي الحسن المعروف بالرّضا المدفون بطوس یروی صحیفه عن آباءه و جماعه من اولاده نسبوا الیه یقال لكلّ واحد منهم الرّضوی و محب الدین ابو العباس احمد بن عبد الله الطبری الشافعی صحیفه الرضا را از ماخذ کتاب خود ریاض نضره قرار داده و جابجا در ریاض نضره و ذخائر العقبی احادیث از ان نقل کرده لیکن در هر دو کتاب این صحیفه شریفه را بمسند الرضا علیه السلام تعبیر نموده چنانچه در صدر ریاض نضره در بیان اصول و ماخذ کتاب خود بعد ذکر اربعینات گفته جزء مترجم بکتاب السنه تألیف ابي الحسین محمد بن حامد بن السری جزء مترجم بکتاب العلل لابی زرعه عبد الرحمن بن عمرو الضّبی جزء مترجم بکتاب التحفه لابی عقیل محمّد بن محمّد بن علیّ بن محمد الصّابونی المحمودی محاسبه النفس مجابی الدعاء کتاب الیقین من عاش بعد الموت الاربعه لابی بکر بن ابي الدنیا جزء یتضمن مسند الامام علی بن موسی الرضا فی فضل اهل البیت رضی الله تعالی عنهم الذریه الطاهره للدولابی فضائل الصحابه رضی الله تعالی عنهم للبعوی جزء الحسن بن عرفه العبّدی جزء من حدیث ابي بکر عبد الله بن ابي داود السّجستانی و نیز در ریاض نضره در فضائل امیر المؤمنین علیه السلام گفته ذکر انه اول من یقرع باب الجنه بعد النبیّ صلّی الله علیه و سلّم

عن علیّ قال قال رسول الله صلّی الله علیه و سلّم یا علی انک اول من یقرع باب الجنه فیدخلها بغير حساب بعدی خرجه الامام علی بن موسی الرضا فی مسنده و نیز در ان گفته ذکر اخبار

جبرئیل عن الله تعالى انّ عليًا من النبيّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بمنزله هارون من موسى

عن اسماء بنت عميس قالت هبط جبرئيل عليه السلام على النبيّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فقال يا محمّد ص ان ربّك يقرئك السّلام و يقول لك عليّ منك بمنزله هارون من موسى لكن لا نبى بعدك خرجه الامام عليّ بن موسى الرّضا و نیز در ان گفته

عن عليّ قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انك سيّد المسلمين و قائد الغر المحجلين و يعسوب الدّين خرجه عليّ بن موسى الرّضا و نیز محب طبري در رياض نضره بعد نقل حديثي از كتاب شرف النبوه گفته و

اخرج معناه الامام عليّ بن موسى الرّضا في مسنده بزياده و لفظه يا علي اعطيت ثلاثا لم يجتمعن لغيرك مصاهرتي و زوجك و ولديك و الرابعه لولاك ما عرف المؤمنون و نیز در ان گفته ذكر وصف حوريته في الجنة

عن علي رض قال قال لي رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لما اسرى بي الى السماء اخذ جبرئيل يدي و اقعدي علي درنوڪ من درانيك الجنة و ناولني سفرجله فكننت اقلبها إذا انفلقت و خرجت منها حورا لم ار احسن منها فقالت السّلام عليك يا محمّد ص قلت و عليك السّلام من انت قالت انا الرّاضيه المرضيه خلقتي الجبار من ثلثه اصناف اعلاى من عنبر و وسطى من كافور و اسفلى من مسك عجنني بماء الحيوان ثم قال كوني فكننت خلقتي لاختيك و ابن عمك علي ابن ابي طالب اخرجه الامام عليّ بن موسى الرّضا في مسنده و نیز محب طبري در ذخائر العقبى گفته و

عن علي ع رضى الله عنه قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اربعة انا لهم شفيع يوم القيامة المكرم لذريتي و القاضي لحوائجهم و السّاعى في امورهم عند اضطرارهم إليه و المحبّ لهم بقلبه و لسانه اخرجه عليّ بن موسى الرّضا و نیز محب طبري در ذخائر العقبى گفته ذكر تحريم الجنة على من ظلمهم

عن عليّ رضى الله عنه قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انّ الله حرّم الجنة على من ظلم أهل بيتي او قاتلهم او اغار عليهم او سبهم اخرجه الامام عليّ بن موسى الرّضا و نیز محب الدين طبري در ذخائر العقبى گفته ذكر سبب تسميتها فاطمه

عن علي رضى الله عنه قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لفاطمه يا فاطمه تدرين لم سميت فاطمه قال عليّ رضى الله عنه يا رسول الله لم سميت فاطمه قال ان الله تعالى قد فطمها و ذريتها عن النار يوم القيمة اخرجه الحافظ الدمشقي و قد رواه الامام عليّ بن موسى الرضا في مسنده و لفظه ان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قال ان الله تعالى فطم ابنتي فاطمه و ولدها و من احبهم من النار و لذلك سميت فاطمه و نیز محب طبري در ذخائر العقبى گفته ذكر تزويج الله عزّ و جل عليا في الملاء الاعلى بمحضر من الملائكة عن علي رضى الله عنه قال قال لي رسول الله

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اتَانِي جبرئيل فقال يا محمد ان الله يقرئك السلام يقول لك اني قد زوجت فاطمه ابنتك من علي بن أبي طالب في الملاء الاعلى فزوجها منه في الارض اخرجها الامام علي بن موسى الرضا في مسنده و نیز محب طبری در ذخائر العقبی گفته و

عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اتاني ملك فقال يا محمد ان الله تعالى يقول لك اني قد امرت شجره طوبى ان تحمل الدر والياقوت والمرجان و ان تنثره على من حضر عقد فاطمه من الملائكة و الحور العين و قد سر بذلك سائر اهل السموات و انه سيولد بينهما ولدان سيدان في الدنيا و سيسودان على كهول الجنة و شبانها و قد تزين لذلك الجنة فاقر عينا يا محمد فانك سيد الاولين و الآخرين اخرجها الامام علي بن موسى الرضا و نیز محب طبری در ذخائر العقبی گفته ذكر ان الله يغضب لغضبها و يرضى لرضاها

عن علي رضي الله عنه ان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قال يا فاطمه ان الله يغضب غضبك و يرضى لرضاك اخرجها ابو سعيد في شرف النبوه و اخرجها الامام علي بن موسى في مسنده و ابن المثنى في معجمه و عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اشتد غضب الله و غضب رسوله و غضب ملائكته على من اهرق دم بني او آذاه في عترته اخرجها الامام علي بن موسى الرضا و نیز در ان گفته ذكر طهارتها عن حيض الآدميات تقدم في اول الباب في سبب تسميتها فاطمه طرف من ذلك و عن اسماء قالت ولدت فاطمه بالحسن فلم ار لها دما فقلت يا رسول الله اني لم ار لها دما في حيض و لا نفاس فقال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اما علمت ان بنتي فاطمه طاهره مطهره لا يرى لها دم في طمث و لا ولاده اخرجها الامام علي بن موسى الرضا و نیز در ان گفته ذكر بزها بالنبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عن علي بن أبي طالب رضي الله عنه قال كنا مع النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ في حفر الخندق إذ جاءته فاطمه بكسره من خبز فدفعتها إليه فقال ما هذه يا فاطمه قالت من قرص اختبزه لابني جنتك منه بهذه الكسره فقال يا بتيه اما انها لأول طعام دخل في فم ابيك منذ ثلث اخرجها الامام علي بن موسى الرضا و نیز در ان گفته ذكر زفاف فاطمه الى الجنه كالعروس عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تحشر ابنتي فاطمه يوم القيمه و عليها حله الكرامه قد عجت بماء الحيوان فتتظر إليها الخلائق فيعجبون منها ثم تكسى حله من حلال الجنة تشتمل على الف حله مكتوب عليها بخط اخضر ادخلوا ابنه محمد ص الجنة على احسن صوره و اكمل هيئه و اتم كرامه و اوفر حظ فتزف الى الجنه كالعروس و حولها سبعون الف جاريه اخرجها الامام علي بن موسى الرضا في مسنده و نیز در ان گفته و عن اسماء بنت عميس انها كانت عند فاطمه إذ دخل عليها النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و في عنقها قلاده من ذهب

اتاها بها علي ابن أبي طالب رضي الله عنه من سهم في صار إليه فقال لها يا بنيه لا تغتري يقول الناس فاطمه بنت محمد و عليك لباس الجبابره غنيمه فقطعتها لساعتها و باعتها ليومها و اشترت بالثمن رقبه مؤمنه فاعتقتها فبلغ ذلك رسول الله صلى الله عليه و سلم فسر بعثتها و بارك عليها اخرجه الامام علي بن موسى الرضا و نیز در ان گفته ذکر انه رضي الله عنه اول من يقرع باب الجنه بعد النبي صلى الله عليه و سلم

من علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم يا علي انك اول من يقرع باب الجنه و يدخلها بغير حساب بعدى اخرجه الامام علي بن موسى الرضا و نیز در ان گفته و

عنها رضي الله عنها قالت هبط جبرئيل على النبي صلى الله عليه و سلم و قال يا محمد ان ربك يقرئك السلام و يقول لك علي أي اسماء بنت عميس منك بمنزله هارون من موسى لكن لا نبى بعدك اخرجه الامام علي بن موسى الرضا و نیز در ان گفته ذکر اختصاصه بسياده المسلمين و

ولايه المتقين عن عبد الله بن اسعد بن زراره قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم ليله اسرى بي انتهيت الى ربي عز و جل فاوحى الله اليّ او امرني شك الراوى في علي ثلثا انه سيد المسلمين و ولي المتقين و قائد الغر المحجلين اخرجه المحاملي و اخرجه الامام علي بن موسى الرضا رضي الله عنه من حديث علي رض و زاد يعسوب الدين و نیز در ان گفته ذکر وصف حوريته في الجنه

عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم لما اسرى بي الى السّماء اخذ جبرئيل بيدي و اقعديني على درنوك من درانيك الجنه و ناولني سفرجله فكننت اقبلها إذا انفلقت و خرجت منها حوراء لم ار احسن منها فقالت السلام عليك يا محمد فقلت و عليك السّلام من انت قالت انا الراضيه المرضيه خلقتني الجبار من ثلثه اصناف اعلاى من عنبر و وسطى من كافور و أسفلى من مسك عجنني بماء الحيوان ثم قال كوني فكننت خلقتني لاختيك و ابن عمك علي بن أبي طالب اخرجه الامام علي بن موسى الرضا و نیز در ان گفته و

قد روى عن فاطمه انها عقت عنهما و اعطت القابله فخذ شاه و ديناراً واحداً اخرجه الامام علي بن موسى الرضا و لعل فاطمه باشرت الاعطاء و كان مما عق به النبي صلى الله عليه و سلم عنهما او اسند الى فاطمه لتحمله صلى الله عليه و سلم ذلك عنها و يدل علي ذلك ما روته اسماء بنت عميس قالت عق رسول الله صلى الله عليه و سلم عن الحسن يوم سابعه بكبشين املحين و اعطى القابله الفخذ و حلق راسه و تصدق بزنه الشعر ثم طلى راسه بيده المباركه بالخلوق ثم قال يا اسماء الدم من فعل الجاهليه فلما كان بعد حول ولد الحسين فجاء نبي الله صلى الله عليه و سلم و فعل مثل الاول قالت و جعله في حجره و بكى صلى الله عليه و سلم قلت فداك أبي و أمي ما ابكاك قال ابني هذا يا اسماء إنه تقتله الفئه

الباغیه من امتی لا- انا لهم شفاعتی یا اسماء لا تخبری فاطمه فانها قریبه عهد بالولاده اخرجہ علی بن موسی الرضا و نیز در ان گفته و

عن اسماء بنت عمیس قالت قبلت فاطمه بالحسن فجاء النبی صلی اللہ علیہ و سلم و قال یا اسماء هلّمی ابنی فدفعته إلیه فی خرقة صفراء فالقاها عنه قائلاً أ لم اعهد لیکن ان لا تلفوا مولودا فی خرقة صفراء فلففته فی خرقة بیضاء فاخذہ و اذن فی اذنه الیمنی و اقام فی الیسری ثم قال لعلی ما سمیت ابنی قال ما کنت لاسبقک بذلك فقال و لا انا سابق به ربی فهبط جبرئیل و قال انّ اللہ یقرئک السّلام یا محمّد و یقول علیّ منک بمنزله هارون من موسی الا انّہ لا نبی بعدک قسم ابنک هذا باسم ولد هارون فقال و ما کان اسم ولد هارون یا جبرئیل قال شبر قال انّ لسانی عزتی فقال سمہ الحسن ففعل فلما کان بعد حول ولد الحسین فجاء نبی اللہ صلی اللہ علیہ و سلم و ذكرت مثل الاوّل و ساقت قصه التسمیه کالاول و انّ جبرئیل امره ان یسمیہ باسم ولد هارون شبیر فقال له صلی اللہ علیہ و سلم مثل الاوّل فقال سمہ حسینا اخرجہ الامام علیّ بن موسی الرضا و نیز در ان گفته ذکر انهم علی خیل موصوفه بالصفات

عن علی رضی اللہ عنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم إذا کان یوم القیامه کنت انت و ولدک علی خیل بلق متوجّه بالدرّ و الیاقوت فیأمر اللہ بکم الی الجنه و التّیاس ینظرون اخرجہ الامام علی بن موسی الرضا و نیز در ان گفته اذکار تتضمن فضائل و اخبارا تختصّ بالحسین بن علیّ ذکر فضیله له رضی اللہ عنه

روی الامام علی بن موسی الرضا رضی اللہ عنه ان الحسین بن علی دخل الخلاء فوجد لقمه ملقاه علی الارض فدفعها الی غلام له فقال له یا غلام ذکرینها إذا خرجت فاکلها الغلام فلمّا سألہ عنها قال اکلتها یا مولای قال اذهب انت حرّ لوجه اللہ ثم قال سمعت جدی رسول اللہ یقول من وجد لقمه ملقاه فمسح او غسل ثم اکلها اعتقه اللہ من النار فلم لکن لاستعبد رجلا اعتقه اللہ من النار و ابراهیم بن عبد اللہ الوصابی الیمنی الشافعی نیز از صحیفه الرضا احادیث عدیده آورده و مثل محب طبری تعبیر از ان بمسند الرضا کرده چنانچه در کتاب الاکتفاء فی فضل الأربعة الخلفاء در فضائل جناب امیر المؤمنین علیہ السلام بعد نقل حدیثی از کتاب شرف النبوه گفته و

خرج معناه علی بن موسی الرضا فی مسنده بزیاده و لفظه یا علی اعطیت ثلاثا لم یجتمعوا لغيرک مصاهرتی و زوجک و ولدیک و لولاک ما عرف المؤمنون و نیز در کتاب الاکتفاء گفته

وعن علی رضی اللہ عنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم لما اسرى بی الی السّیاء اخذ جبرئیل بیدی و اقعدنی علی درنوک من درانیک الجنه و ناولنی سفرجله فکنت اقبلها إذا انفلقت و خرجت منها حوراء

لم ار احسن منها فقالت السّلام عليك يا محمّد فقلت و عليك السّلام من انت قالت الراضيه المرضيه خلقني الجبار من ثلثه اصناف اعالي من عنبر و وسطى من كافور و اسفلى من مسك عجننى بماء الحيوه ثمّ قال لى كوني فكنت خلقنى لاختيك و ابن عمك على بن أبى طالب رضى الله عنه اخرجه الامام على بن موسى الرضا فى مسنده و نقل المحبّ الطبرى فى رياضه و نيز در كتاب الاكتفاء گفته و

عن اسما بنت عميس رضى الله عنها قالت هبط جبرئيل عليه السّلام على النّبىّ صلى الله عليه و سلم فقال يا محمّد انّ ربّك يقرئك السّلام و يقول لك على منك بمنزله هارون من موسى لكن لا- نبى بعدك اخرجه الامام على بن موسى الرضا فى مسنده و احمد بن الفضل بن محمد باكثر المكى نيز بعض احاديث صحيفه الرضا را در وسيله المال آورده و نسبت اخراج آن بآنجناب فرموده چنانچه در وسيله المال گفته و

عن سيدنا على كرم الله وجهه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم لما اسرى بى الى السّماء اخذ جبرئيل يدي و اقعدى على درنوڪ من درانيك الجنّه و ناولنى سفرجله فكنت اقلبها إذا انفلقت و خرجت منها حوراء لم ار احسن منها فقالت السّلام عليك يا محمّد فقلت و عليك السلام من انت قالت انا الراضيه المرضيه خلقنى الجبار من ثلثه اصناف اعلاى من عنبر و وسطى من كافور و اسفلى من مسك عجننى بماء الحيوان ثمّ قال لى كوني فكنت خلقنى لاختيك و ابن عمك على بن أبى طالب اخرجه الامام على بن موسى الرضا و علاوه برين همه آنكه محمد عابد بن احمد على سندی در حصر الشارد كه در ان اسانيد كتب معتبره جمع نموده گفته و امّا الاربعون من نسخه على بن موسى الرضا عن آباءه فارويها بالسند المتقدم الى الحافظ ابن حجر عن احمد بن أبى بكر المقدسى عن سليمان بن حمزه انا محمود بن ابراهيم انا الحسن بن محمّد بن عباس الراسمى انا ابو بكر احمد بن على بن خلف انا ابو القاسم الحسن بن محمد بن حبيب انا ابو بكر محمّد بن عبد الله حفيد العباس بن حمزه انا ابو القاسم عبد الله بن احمد بن عامر الطائى ازین عبارت ظاهرست كه محمد عابد سندی اربعینی را كه ماخوذ از صحيفه الرضا عليه السلامست بسند متصل خود روايت مى نمايد و سند خود را كه مشتمل بر علمای اعلام اهل سنت مثل حافظ ابن حجر عسقلانى و غير اوست تا با ابو القاسم عبد الله بن احمد بن عامر الطائى كه بواسطه پدر خود احمد بن عامر الطائى روايت اين صحيفه مقدسه از جناب امام رضا عليه السلام مى كند مى رساند و كفى بذلك بينه ظاهره على و ثوق هذه الصحيفه المباركه الطاهره و حجه قاهره على اعتماد تلك النسخه الميمونه الباهره و محمد عابد سندی از اكابر علمای مشهورين و اجله نبلاى معروفين سنیه است-مولوى صديق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته الشيخ محمّد عابد السندی بن احمد على بن يعقوب الحافظ من بنى أبى ايوب الانصارى ولد ببلده سيون و هى على شاطئ النهر شمالى حيدرآباد

السند ممّا يلي بلده بوبك هاجر جده الملقب بشيخ الاسلام الى ارض العرب و كان من اهل العلم و الصّلاح و اقام الشيخ محمد عابد بزبيد داره علم باليمن معروفه و استفاد من علمائها و اقتبس من اشعه عظمائها حتى عدّ من اهلها و دخل صنعاء اليمن يتطبّب لامامهم و تزوج ابنه وزيره و ذهب مره سفيرا من امام صنعاء الى مصر و كان شديد التحنن الى ربوع طابه و عاود مره ارض قومه فدخل نواري بلده بارض السند ممّا يلي بندر كراچي و اقام بها ليالي معدودات ثم عاد الى المدينه الطيبه و ولى رياسه علمائها من قبل والى مصر و خلف من مصنفاته كتبا مبسوطه و مختصره منها كتاب المواهب اللطيفه على مسند الامام أبي حنيفه و كتاب طوابع الانوار على الدرّ المختار و كتاب شرح تيسير الوصول الى احاديث الرسول بلغ منه الى كتاب الحدود و يقال له شرح على بلوغ المرام للحافظ ابن حجر و كان ذا عصبية للمذهب الحنفى و لذلك تعقّب في بعض الرسائل له السيد العلامة اخونا احمد بن حسن الحسينى القنوجى البخارى العرشى توفّى محمّد عابد يوم الاثنين من ربيع الاول سنه ١٢٥٧ و دفن بالقيع و لم يخلف عقبا رحمه الله و مستتر نماند كه نزد نحيف از صحيفه الرضا عليه السلام دو نسخه موجودست كه يكى از ان مروى ابو الفتح عبيد الله بن عبد الكريم بن هوازن القشيري النيسابورى الشافعيست و ديگرى مروى صدر الدين ابو المجمع ابراهيم بن محمد بن المؤيد الحموى الجوينيست و اين هر دو از علمای اعلام و محدثين فخام سنیه می باشند امّا ابو الفتح القشيري پس تاج الدين سبكي در طبقات شافعيه گفته عبيد الله بن عبد الكريم بن هوازن ابو الفتح بن الاستاذ ابي القاسم الصوفى القشيري النيسابورى و كان فاضلا كثير العباده له مصنفات فى الطريقه و سكن اسفراين الى حين وفاته و سمع الحديث من والده و عبد الغافر الفارسى و ابي عثمان سعيد بن محمد الحيرى و ابي حفص بن مسروق و غيرهم توفى سنه احدى و عشرين و خمسمائه و اما صدر الدين حموى پس مفاخر إليه و ماثر غاليه و عظمت و جلالت و رفعت و نبالت او بر ناظر معجم مختص و تذكره الحفاظ و عبر ذهبى و مرآه الجنان يافعى و طبقات شافعيه عبد الرحيم اسنوى و نظم درر السمطين محمد بن يوسف زرندى و توضيح الدلائل شهاب الدين احمد و جواهر العقدين نور الدين سمهودى و غير ان واضح و لائحست و قد مرّ اكثر عبارات هذه الكتب فى مجلد حديث الطير و روايت فرمودن جناب امام رضا عليه السلام اين حديث شريف را بلفظى كه در صحيفه الرضا مذکورست در ما بعد ان شاء الله تعالى از روايت عاصمى و ابن النجا نیز واضح و لائح خواهد شد و لا ريب ان روايه

هذا الامام المعصوم اعنى على بن موسى الرضا* عليه من السلام ما لا يدركه نفاذ و لا انقضاء* كافيهِ لمن رام الحق بالتلمس و الاقتضاء* و وافيهِ لمن تلقى الصّدق بالقبول و الارتضاء* لا ينكرها الا من الف النصب فاذلم عليه القضاء* و لا يجحدها الا من اضمر البغض فبات على جمر الغضا* و لا يطعن فيها الا من سبقت فيه بالشقا* سوابق القدر و القضاء* و لا يقدر فيها الا من مرق فهو لحيته و رينه فى اللظى للخضا

وجه دوم

آنکه جناب امام رضا عليه و على آباءه و ابنائه المعصومين آلاف التحية و الثنا حديث مدنيه العلم را بلفظ ديگر نیز از آباء اطهار خود عليهم آلاف السلام من الملك الغفار روايت فرموده چنانچه علامه ابن المغازلى در كتاب المناقب در سياق طرق اين حديث شريف گفته اخبرنا ابو غالب محمّد بن احمد بن سهل النحوى رحمه الله تعالى فيما اذن لى فى روايته عنه ان ابا طاهر ابراهيم بن عمر بن يحيى يحدثهم نا محمّد بن عبيد الله بن محمد بن عبيد الله بن المطلب نا احمد بن محمد بن عيسى سنه عشر و ثلاثمائه نا محمّد بن عبد الله بن عمر بن مسلم اللاحقى الصغار بالبصره سنه اربع و اربعين و مائتين

نا ابو الحسن على بن موسى الرضا قال حدثنى أبى عن ابيه عن جعفر بن محمّد بن عبيد الله بن محمد بن عبيد الله بن المطلب نا احمد بن محمد بن عيسى سنه عشر و ثلاثمائه نا محمّد بن عبد الله بن عمر بن مسلم اللاحقى الصغار بالبصره سنه اربع و اربعين و مائتين

نا ابو الحسن على بن موسى الرضا قال حدثنى أبى عن ابيه عن جده على بن الحسين عن ابيه الحسين عن ابيه على بن موسى الرضا قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم يا على انا مدينه العلم و انت الباب كذب من زعم انه يصل الى المدينه الا من قبل الباب و مختفى نماند كه سند جناب امام رضا عليه السلام سنديست كه بيان جلالت مرتبت و عظمت منزلت ان خارج از نطاق طوق بشريست ليكن نبذى از آثار و بركات آن بنا بر افادات اكابر اعلام و امثال فخام سنيه علاوه بر ما سبق بايد شنيد ابو سعد منصور بن الحسين الابى الوزير در كتاب نثر الدرر على ما نقل عنه گفته

حدث ابو الصلت قال كنت مع على بن موسى و قد دخل نيسابور و هو راكب بغله شهباء فغدا الى طلبه علماء البلد احمد بن حرب و ياسين بن النضر و يحيى بن يحيى و عده من اهل العلم فتعلقوا بلجامه فى المربعه فقالوا بحق آباءك الطاهرين حدثنا بحديث سمعته من ابيك قال حدثنى أبى العبد الصالح موسى بن جعفر قال حدثنى أبى الصادق جعفر بن محمّد قال حدثنى أبى باقر علم الانبياء محمد بن على قال حدثنى أبى سيد العابدين على بن الحسين قال حدثنى أبى سيد شباب اهل الجنه الحسين بن على قال سمعت أبى سيد العرب على بن أبى طالب قال سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول الايمان معرفه بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالاركان قال احمد بن حنبل لو قرأت هذا الإسناد على مجنون لبرئ من جنونه و روى عن عبد الرحمن بن أبى حاتم مثل ذلك يحكيه عن ابيه و انه قرأه على مصروع فافاق و علامه نور الدين على بن محمد بن الصباغ المالكى المكى در

روى المولى السعيد امام الدنيا عماد الدين محمد بن أبى سعيد بن عبد الكريم الوزان فى محرم سنه ست و تسعين و خمسمائه قال اورد صاحب كتاب تاريخ نيسابور فى كتابه أنّ على بن موسى الرضا لما دخل الى نيسابور فى السفره التى خص فيها بفضيله الشهاده كان فى قبه مستوره بالسقلاط على بغله شهباء و قد شق سوق نيسابور فعرض له الامامان الحافظان للاحاديث النبويه و المثابران على السنه المحمديه ابو زرعه الرازى و محمّد بن اسلم الطوسى و معهما خلانق لا يحصون من طلبه العلم و الحديث و اهل الروايه و الدرايه فقالا له ايها السيد الجليل ابن السّاده الاثمه بحق آبائك الطاهرين و اسلامك الاكرمين الا ما اريتنا وجهك المبارك الميمون و رويت لنا حديثا عن آبائك عن جدك محمد صلى الله عليه و سلم نذكرك به فاستوقف البغله و امر غلماناه بكشف المظله عن القبه و اقر عيون تلك الحلائق برؤيه طلعتة المباركه فكانت له ذؤابتان مدليتان على عاتقه و الناس كلّهم قيام على طبقاتهم ينظرون إليه و هم ما بين صارخ و باك و متمرغ فى التراب و مقتيل لحافر بغلته و علا الفجيج فصاحت الاثمه و الفقهاء و العلماء معاشر الناس اسمعوا و عوا و انصتوا لسماع ما ينفعكم و لا تؤذونا بكثرة صراخكم و بكائكم و كان المستملى

ابو زرعه الرازى و محمد بن اسلم الطوسى قال على بن موسى الرضا حدثنى أبى موسى الكاظم عن ابيه جعفر الصادق عن ابيه محمد الباقر عن ابيه على زين العابدين عن ابيه الحسين الشهيد بكرى بلاء عن ابيه على بن أبى طالب كرم الله وجهه أنّه قال حدثنى جبرئيل قال سمعت رب العزه سبحانه و تعالى يقول كلمه لا اله الا الله حصنى فمن قالها دخل حصنى و من دخل حصنى امن من عذابي ثم ارخى الستر على القبه و سار فعّد اهل المحابر والد و أى الذين كانوا يكتبون فاناخوا على عشرين الفا قال الاستاذ ابو القاسم القشيري اتصل هذا الحديث ببعض امراء السامانيه فكتبه بالذهب و اوصى ان يدفن معه فى قبره فروى فى النوم بعد موته فقيل له ما فعل الله بك قال غفر لى بتلفظى بلا اله الا الله و تصديقى بان محمّدا رسول الله و نور الدين على بن عبد الله سمهودى و نیز در جواهر العقدين اين روايت را از تاريخ نيسابور بواسطه فصول مهمه نقل نموده و قول ابو القاسم قشيري نیز آورده و بعد از ان گفته و ذکر الجمال الزرندي فى كتابه معراج الوصول أنّ الحافظ ابا نعيم روى هذا الحديث بسنده عن اهل البيت يعنى المذكورين الى على بن أبى طالب سيد الاولياء

قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم سيد الانبياء قال حدثنى جبرئيل سيّد الملائكه قال قال الله تعالى إِنِّى أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِىَ فَمَنْ جَاءَنىَ مِنْكُمْ بِشهاده ان لا اله الا الله بالاخلاص دخل حصنى و من دخل حصنى امن عذابي قال

و فى روايه غير أبى نعيم قال الله تعالى كلمه لا اله الا الله حصنى الحديث ثم

نقل ما قاله القشيري و زاد عقب قوله و تصديقي بان محمدا رسول الله و كتابتي هذا الحديث بالذهب تعظيما له و احتراماً و

قال الحافظ جمال الدين المذكور و قال ابو الليث عبد السلام بن صالح الهروي كنت مع علي بن موسى الرضا و قد دخل نيسابور و هو علي بغله له شهباء فغدا في طلبه العلماء من اهل البلد و هم احمد بن حرب و ابن المضر و يحيى بن يحيى و عده من اهل العلم فتعلقوا بلجامه في المربعه و قالوا له بحق آبائك الطاهرين

حدثنا بحديث سمعته من ابيك فقال حدثني ابي العبد الصالح موسى بن جعفر قال حدثني ابي جعفر الصادق ابن محمد قال حدثني ابي باقر علم الانبياء محمد بن علي قال حدثني ابي سيد العابدين علي بن الحسين قال حدثني ابي سيد شباب اهل الجنه الحسين بن علي قال سمعت ابي سيد العرب علي بن ابي طالب يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول الايمان معرفه بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالاركان قال الامام احمد بن حنبل رحمه الله لو قرأت هذا الاسناد علي مجنون لبرئ من جننه و روى بعضهم ان المستملي لهذا الحديث ابو زرعه الرازي و محمد بن اسلم الطوسي انتهى و شهاب الدين احمد بن حجر الهيتمي المكي در صواعق در ذكر جناب امام رضا عليه السلام گفته و لما دخل نيسابور كما في تاريخها و شق سوقها و عليه مظله لا يرى من ورائها تعرض له الحافظان ابو زرعه الرازي و محمد بن اسلم الطوسي و معهما من طلبه العلم و الحديث من لا يحصى فتضرعا اليه ان يريهم وجهه و يروي لهم حديثا عن آباءه فاستوقف البغله و امر غلمانها بكشف المظله و اقر عيون تلك الخلائق برويه طلعت المباركه فكانت له ذؤابتان مدلitan علي عاتقه و الناس بين صارخ و باك و متمرغ في التراب و مقبل لحافر بغلته فصاحت العلماء معاشر الناس انصتوا فانصتوا و استملي منه الحافظان المذكوران فقال حدثني ابي موسى الكاظم عن ابيه جعفر الصادق عن ابيه محمد الباقر عن ابيه زين العابدين عن ابيه الحسين عن ابيه علي بن ابي طالب رضي الله عنهم قال حدثني حبيبي و قره عيني رسول الله صلى الله عليه و سلم قال حدثني جبرئيل قال سمعت رب العزه يقول لا اله الا الله حصني فمن قالها دخل حصني و من دخل حصني امن من عذابي ثم ارخى الستر و سار فعد اهل المحابر و الدوى الذين كانوا يكتبون فانافوا علي عشرين الفا و

في روايه ان الحديث المروي الايمان معرفه بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالاركان و لعلهما واقعتان قال احمد لو قرأت هذا الاسناد علي مجنون لبرئ من جننه و مرزا محمد بن معتمدخان الحارثي البدخشاني در مفتاح النجا گفته

قال صاحب تاريخ نيسابور في كتابه ان علي بن موسى الرضا لما دخل نيسابور كان في مهد علي بغله شهباء عليها مركب من فضه خالصه فعرض له بالسوق الامامان الحافظان للاحادith النبويه ابو زرعه

و محمد بن اسلم الطوسي فقالا ايها السيد ابن الساده ايها الامام ابن الاثمه ايها السلالة الطاهره الرضيه ايها الخلاصه الزاكيه النبويه بحق آبائك الاطهرين و اسلافك الاكرميين الا- اريتنا وجهك المبارك الميمون و رويت لنا حديثا عن آبائك عن جدك نذكرك به فاستوقف البغله و رفع المظله و اقر عيون المسلمين بطلعته المباركه الميمونه فكانت ذؤابتاه كذؤابتي رسول الله ص و الناس على طبقاتهم قيام كلهم و كانوا بين صارخ و باك و ممزق ثوبه و متمرغ في التراب و مقبل حزام بغلته و مطول عنقه الى مظله المهد الى ان انتصف النهار و جرت الدموع كالانهار و سكنت الاصوات و صاحت الاثمه و القضاء معاشر الناس اسمعوا و لا تؤذوا رسول الله صلى الله عليه و سلم في عترته و انصتوا و املى و عد من المحابر اربع و عشرون الفا سوى الدوى و المستملى ابو زرعه الرازى و محمد بن اسلم الطوسى فقال ص حدثنى ابي موسى بن جعفر الكاظم قال حدثنى ابي جعفر بن محمد الصادق قال حدثنى ابي محمد بن علي الباقر قال حدثنى ابي علي بن الحسين زين العابدين قال حدثنى ابي الحسين بن علي شهيد كربلا قال حدثنى ابي امير المؤمنين علي بن ابي طالب شهيد ارض الكوفه قال حدثنى اخي و ابن عمى محمد رسول الله صلى الله عليه و سلم قال حدثنى جبرئيل قال سمعت رب العزه سبحانه و تعالى يقول كلمه لا اله الا الله حصنى فمن قالها دخل حصنى و من دخل حصنى امن من عذابي صدق الله سبحانه و تعالى و صدق جبرئيل و صدق رسول الله صلى الله عليه و سلم و الاثمه اقول ذكر ابي زرعه و محمد بن اسلم في هذه الروايه و هم من بعض الرواه و الثابت اسحاق بن راهويه و يحيى بن يحيى و انما كان لا يبي زرعه في تلك السنه عشر سنين و اما محمد بن اسلم فايضا كان ابتداء طلبه للحديث و لم يكن ح من المشهورين و الله اعلم قال الشيخ الكامل الاستاذ ابو القاسم عبد الكريم بن هوازن القشيري ان هذا الحديث بهذا السند بلغ بعض امراء السامانيه فكتبه بالذهب و اوصى ان يدفن معه فلما مات راي في المنام فقيل ما فعل الله بك فقال غفر لى بتلفظى بلا اله الا الله و تصديقى محمدا رسول الله مخلصا فاني كتبت هذا الحديث بالذهب تعظيما و احتراماً و

حدث ابو الصلت قال كنت مع علي بن موسى الرضا رض و قد دخل نيسابور و هو راكب بغله شهباء فغدا الى طلبه علماء البلد احمد بن حرب و ياسين بن نصر و يحيى بن يحيى و عدده من اهل العلم فتعلقوا بلجامه فقالوا بحق آبائك الطاهرين حدثنا بحديث سمعته من ابيك قال حدثنى ابي العبد الصالح موسى بن جعفر قال حدثنى ابي الصادق جعفر بن محمد قال حدثنى ابي باقر علم الانبياء محمد بن علي قال حدثنى ابي سيد العابدين

علی بن الحسین قال حدثنی اَبی سَید شباب اهل الجَنّه الحسین بن علی قال سمعت اَبی سَید العرب علی بن اَبی طالب قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول الايمان معرفه بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالاركان قال قال احمد بن حنبل لو قرأت هذا الاسناد علی مجنون لبرئ من جنونه اقول الواقعه واحده و اما الحديث الذي رواه رضی الله عنه

ففي الروايه الاولي انه لا اله الا الله حصني الى آخره و في الروايه الثانيه انه الايمان معرفه بالقلب الى آخره و يمكن التوفيق بان يقال كان حدث بكلام الحديثين و الله اعلم و مولوی رشید الدین خان در رساله حق مبین گفته و از آنجمله است روایت مشهوره که صاحب تحفه مد ظله العالی در تحفه اثنا عشریه از کامل ابن اثیر و صاحب الفصول من الامامیه و شیخ ابن حجر در صواعق و مرزا محمد بدخشی در مفتاح النجا از تاریخ نیشاپور و شیخ عبد الحق محدث دهلوی در شرح سفر السعاده از دیلمی و دیگر علمای کرام در تالیفات خود آورده اند و روایت پر کرامت این ست که چون حضرت امام علی رضا در نیشاپور داخل شدند بر استری سوار بودند شقیق بلخی که از اعظام صوفیه اهل سنتست پیش امام می رفت و جلوداری می کرد و جماعت دیگر از صوفیه اهل سنت بچادرهای خود بر امام سایه کرده بودند و حافظ ابو زرعه رازی و محمد بن اسلم طوسی که از جمله اکابر علماء و محدثین در آن شهر بودند با جمیع طلبه علم و کتب حدیث از مدارس و رباطات خود برای زیارت امام برآمدند و غوغای عظیم در شهر برخاست و مردم برای دیدار مبارکش هجوم آوردند و عرض داشتند که روی مبارک بایشان نماید و محدثین اهل سنت التماس نمودند که حدیثی از آباء و اجداد امجاد خود جهت ایشان روایت کنند بعد از تضرع بسیار امام قبول این معنی نموده استری را که بر آن سوار بودند بازداشتند و غلامان را امر فرمودند که پرده از روی مبارکش برداشتند و چشم خلائق را بروایت طلعت پر کرامت خود روشن ساختند و نظر مردم چون بدو گیسوی مبارک وی که بدوشهای خود انداخته بودند افتاد بتضرع و زاری درآمدند بعضی گریه و فریاد نمودند و بعضی خود را در خاک انداخته بودند و بعضی سم استر را بوسه می دادند آنگاه علماء فریاد برآوردند و گفتند ای معاشر ناس زمانی ساکت باشید چون ساکت شدند شیخ ابو زرعه و محمد بن اسلم باز اعاده التماس نمودند و گفتند اگر یک دو حدیث بسند ابای خود که سلسله المذهبست این وقت که مجمع خلق الله ست روایت فرمای کمال منت خواهی نهاد امام بسند ابای خود روایت این حدیث فرمود

لا اله الا الله حصني و من قالها دخل حصني و من دخل حصني امن من عذابي مرویست که عدد جمعی که قلم و دوات آورده این حدیث را نوشتند قریب بست هزار می شد و امام احمد ره چون این سند را ذکر می کرد می گفت لو قرئ علی مجنون لافاق او علی مریض لبرئ انتهت الروايه و صاحب مفتاح النجا بعد نقل این روایت فرموده قال الشيخ الكامل الاستاذ ابو القاسم عبد الکریم بن هوازن القشیری ان هذا الحديث بهذا السند بلغ بعض امراء السامانیه فکتب بالذهب

و اوصی ان یدفن معه فلما مات روی فی المنام فقیل ما فعل الله بک فقال غفر لی بتلفظی بلا اله الا الله و تصدیقی بمحمد رسول الله مخلصا فانی کتبت هذا الحدیث بالذهب تعظیما و احتراماً انتهى کلام الفاضل الرشید فی الحق المبین و فاضل رشید در ایضاح نیز این حکایت را بهمین عنوان مع قول احمد و نقل ابو القاسم قشیری ذکر کرده و نیز در ایضاح عبارت صواعق ابن حجر را که مشتمل بر این حکایت و قول احمدست بالفاظها نقل کرده و مولوی ولی الله لکهنوی نیز در مرآة المؤمنین عبارت مذکوره صواعق را ذکر نموده بالجمله بعد درک مکرر روایت فرمودن جناب امام رضا علیه السلام حدیث مدینه العلم را خصوصاً باین سند یتبرک در قطعیت این حدیث شریف هرگز اهل ایمان را ربیبی باقی نمی ماند و هر چند دلائل خاصه و عامه عصمت جناب امام رضا علیه السلام افزون از حد حصر و شمارست لیکن در این جا بعض حجج خاصه از کتب عامه باید شنید محمد بن محمود الحافظی البخاری المعروف بخواجه پارسا در فصل الخطاب در ذکر آن جناب آورده و

عن موسى الكاظم رضى الله عنه انه قال رایت رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم في المنام و امير المؤمنين رضى الله عنه معه فقال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم على ابنك ينظر بنور الله عزّ و جلّ و ينطق بحكمته يصيب و لا يخطى و يعلم و لا يجهل و قد ملی حکما و علما و فی هذه الرؤيا العمامه سلطان الله عز و جل و العصا قوه الله سبحانه و ملا عبد الرحمن جامی در شواهد النبوه در ذکر آنجناب گفته و

عن موسى الكاظم رضى الله عنه انه قال رایت رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم في المنام و امير المؤمنين على رضى الله عنه معه فقال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم على ابنك ينظر بنور الله عز و جلّ و ينطق بحكمه يصيب و لا يخطى و يعلم و لا بجهل قد ملی حکما و علما و شیخ عبد الحق دهلوی در رساله فضائل و احوال ائمه اطهار که مترجم از فصل الخطابست گفته روایتست از موسی کاظم رضى الله عنه که گفت رسول خدا را صَلَّى الله عليه و سلم در خواب دیدم و امير المؤمنين على رضى الله عنه بادی بود پس گفت رسول خدا صَلَّى الله عليه و سلم على پسر تو می بیند بنور خدا عز و جل و گویا می کرد و بحکمت ولی سبحانه و وی در اجتهاد صواب کند و براه خطا نرود و بداند و چیزی ازو نادانسته نماند پرورده شده است بحکمت و علم و در میان خواب این دو کلمه نیز آمده که العمامه سلطان الله و العصا قوه الله سبحانه یعنی دستار علما محل ظهور سلطنت الهیست عز اسمہ و عصای ایشان مظهر قوت وی تعالی انتهى و مولوی مبین لکهنوی در وسیله النجاه گفته و

فی فصل الخطاب عن موسى الكاظم انه قال رایت رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم في المنام و امير المؤمنين على معه فقال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم على ابنك ينظر بنور الله عز و جلّ و ينطق بحكمته و لا يخطى و يعلم و لا يجهل قد ملی حکما و علما یعنی رسول خدا و على مرتضی بحضرت امام موسی کاظم در رویا فرمودند که فرزند تو على الرضا می بیند بنور خدا و می گوید بحکمت خدا که همه صوابست و احتمال خطا ندارد و عالمست که در ان جهل را دخلی نیست و پر کرده شده سینه بی کینه او از علم و حکمت انتهى و مولوی ولی الله

لکهنوی در مرآه المؤمنین در ذکر امام رضا علیه السلام گفته

عن ابیه موسی الکاظم علیه السلام انه قال رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم فی المنام و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه معه فقال رسول الله صلعم علی ابنک ینظر بنور الله عز و جل و ینطق بحکمہ یصیب و لا- یخطی و یعلم و لا- یجهل قد ملی حکما و علما و فاضل رشید در ایضاح این حدیث را از فصل الخطاب نقل کرده و از شواهد النبوه نیز نقل نموده و عبارت رساله شیخ عبد الحق که مشتمل بر ترجمه این حدیث شریفست نیز در آن آورده و محمد بن محمود الحافظی البخاری النقشبندی المعروف و بخواجه پارسا در فصل الخطاب گفته و

قیل لابی جعفر محمد بن علی الرضا رضی الله عنهما ان اباک سماه المامون الرضا و رضیه لولایه عهدہ فقال بل الله سبحانه سماه الرضا لأنه کان رضا الله عز و جل فی سمائه و رضا رسوله صلی الله علیه و سلم فی ارضه و خص من بین آبائه الماضین بذلك لانه رضی به المخالفون کما رضی به الموافقون و کان ابوه موسی الکاظم رضی الله عنه یقول ادعوا لی ولدی الرضا و إذا خاطبه قال یا ابا الحسن و ملا عبد الرحمن جامی در شواهد النبوه در حال امام رضا علیه السلام گفته لقب وی رضاست

قیل لابی جعفر محمد بن علی الرضا رضی الله عنهما ان اباک سماه المامون الرضا و رضیه لولایه عهدہ فقال بل الله سبحانه سماه الرضا لانه کان رضا الله عز و جل فی سمائه و رضا رسوله صلی الله علیه و سلم فی ارضه و خص من بین آبائه الماضین بذلك لأنه رضی به المخالفون کما رضی به الموافقون و کان ابوه موسی الکاظم رضی الله عنه یقول ادعوا لی ولدی الرضا و إذا خاطبه قال یا ابا الحسن و شیخ عبد الحق دهلوی در رساله فضائل و احوال ائمه که مترجم از فصل الخطابست گفته ابو جعفر محمد بن علی رضا رضی الله عنهما را گفتند پدر ترا مامون رضا نام نهاد که بولایت عهد وی راضی شد بلکه حق جل و علا او را رضا نام کرد زیرا که وی مرضی خدای تعالی بود در آسمان و مرضی رسول وی در زمین و وی مخصوص شد از میان؟؟؟ پسرانش که گذشته اند باین نام زیرا که راضی شدند بوی مخالفان همچنان که راضی شدند بوی موافقان و پدر وی موسی کاظم رضی الله عنه چون او را نزد خود می طلبید می گفت بخوانید ولد مرا که رضاست و چون با وی خطاب می کرد می گفت یا ابا الحسن انتهی و مولوی محمد مبین لکهنوی در وسیله النجاه گفته روایتست که بخدمت امام محمد تقی عرض کردند که گروهی گمان بردند که والد بزرگوار شما را مامون ملقب برضا گردانید در وقتی که انحضرت را برای ولایت عهد خود اختیار کرد حضرت فرمود حق سبحانه او را برضا مسمی گردانید برای آنکه پسندیده خدا بود در آسمان و رسول خدا و ائمه هدی در زمین ازو خوشنود بودند و انحضرت را باین لقب گرامی مخصوص گردانیدند برای آنکه مخالفان و دشمنان او را پسندیدند و راضی بودند چنانکه موافقان و دوستان ازو خوشنود بودند و اتفاق دوست و دشمن بر خوشنودی مخصوص آن حضرت بود لهذا باین لقب مخصوص شد و حضرت امام

موسی کاظم علیہ السلام پیوسته فرزند پسندیده خود را رضا می نامید و می فرمود که بخوانید فرزند مرا رضا و چون بان حضرت خطاب می کرد آن حضرت را ابو الحسن می نامید- و مولوی ولی الله لکهنوی در مرآه المؤمنین گفته و

قیل لابی جعفر بن علی الرضا علیهما السّلام أنّ اباک سماه المامون بالرّضا و رضیه لولایه عهده فقال بل الله سبحانه سماه الرّضا لانه کان رضا الله عز و جل فی سمائه و رضا رسوله صلعم فی ارضه و خصّ من بین آبائه الماضین بذلك لانه رضی به المخالفون کما رضی به الموافقون انتهى و غیر خفی ان روایه هذا المعصوم المسموم الشهيد المظلوم* هذا الخبر النافع کالمسک المسموم* بهذا السند المزری بالدرّ المنظوم* عن جدّه مدینه العلوم* علیه و آله آلاف السلام من الحیّ القیوم* کاف لاذعان ارباب الحلوم* و اف بایقان ذوی الالباب و الفهوم* و عاف من آثار اهل الضلال قاطبه الرسوم* و مرسل علی نواجم اصحاب الشمال موبقه السموم* فلا یطعن فیہ الا من قلبه مختوم و شقاء محتوم* و لا یرتاب فیہ الا من دینه مثلوم و عرضه مکلوم

وجه سوم

آنکه ابو بکر عبد الرزاق بن همام بن نافع الصنعانی این حدیث شریف را بسند صحیح از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده چنانچه ابو عبد الله الحاکم در کتاب المستدرک علی الصحیحین بعد تصحیح و تحقیق حدیث مدینه العلم از روایت ابن عباس گفته و لهذا الحدیث شاهد

من حدیث سفیان الثوری باسناد صحیح حدیثی ابو بکر محمد بن علی الفقیه الامام الشاشی القفال ببخاری و انا سألته حدیثی النعمان بن هارون البلدی بیلد من اصل کتابه ثنا احمد بن عبد الله بن یزید الجزانی ثنا عبد الرزاق ثنا سفیان الثوری عن عبد الله بن عثمان بن خثیم عن عبد الرحمن بن عثمان التیمی قال سمعت جابر بن عبد الله یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فلیات الباب و روایت کردن عبد الرزاق این حدیث شریف را بسند مذکور از تاریخ بغداد خطیب بغدادی نیز علی ما نقل عنه بثبوت می رسد و بر ناظر کتاب المناقب علامه ابن المغازلی و تاریخ دمشق علامه ابن عساکر و کفایه الطالب حافظ کنجی نیز این معنی متضح و متحققست کما ستقف علیه فیما بعد انشاء الله تعالی و هر چند بعد حکم حاکم بصحت سند این روایت احتیاجی بتوثیق رجال سند عبد الرزاق نیست مگر نظر بتوضیح و تصریح شطری از جلالت شان و سمو مکان ایشان حسب افادات منقدین اعیان سنیه مذکور می شود اما سفیان ثوری پس اصحاب صحاح سته جمیعا اخراج حدیث او کرده اند و عظمت مرتبت و علو منزلت او نزد سنیه بیش از انست که محتاج بیان بوده باشد ابو حاتم محمد بن حبان البستی در کتاب الثقات گفته سفیان بن سعید بن مسروق بن حمزه بن رافع بن موهبه بن اَبی عبد الله بن نصر بن ثعلبه بن ملک

بن ثور بن عبد مناه بن اد بن طابخه بن الياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان ابو عبد الله الثوري يروي عن عبد الله بن دينار روى عنه شعبه و ابن المبارك و الناس و هم اخوه اربعة سفين و المبارك و حبيب و عمر بنو سعيد بن مسروق و كان سفيان من سادات زمانه فقها و ورعا و حفظا و اتقاناً كان مولده سنه خمس و تسعين في اماره سليمان بن عبد الملك فلما قعد بنو العباس راوده المنصور على ان يلي الحكم فابى و خرج هاربا للنصف من ذى القعدة سنه خمس و خمسين و مائه ثم لم يرجع إليها حتى مات و كان مولده بالبصره في دار عبد الرحمن بن مهدي في شعبان سنه احدى و ستين و مائه و هو ابن ست و ستين سنه و قبره في مقبره بنى كلب بالبصره و اوصى الى عمّار بن يوسف و كان ابن اخته بكتبه ليمحوها و ليس لسفیان عقب كان له ابن فمات قبله و عبد الكريم بن محمد سمعاني در انساب در نسبت ثوري گفته و اما نسب ثور بن عبد مناه فالامام ابو عبد الله سفين بن سعيد بن مسروق بن حمزه بن حبيب بن رافع بن موهبه بن ابي عبد الله بن نصر بن ثعلبه بن ملكان بن ثور بن عبد مناه بن اد بن طابخه بن الياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان الثوري الكوفي يروي عن عبد الله بن دينار روى عنه سعيد و ابن المبارك و هم اربعة اخوه سفين و المبارك و حبيب و عمر بنو سعيد و كان من سادات اهل زمانه فقها و ورعا و حفظا و اتقاناً شمائله في الصلاح و الورع اشهر من ان يحتاج الى الإغراق في ذكرها كان مولده سنه في اماره سليمان بن عبد الملك فلما قعد بنو العباس راوده المنصور على ان يلي الحكم فابى و خرج من الكوفه هاربا للنصف من ذى القعدة سنه ١٤٤ ثم لم يرجع إليها حتى مات بالبصره في دار عبد الرحمن بن مهدي في شعبان سنه ١٦١ و هو ابن ست و ستين و قبره في مقبره بنى كلب بالبصره قال ابو حاتم و قد زرته و مجد الدين مبارك بن محمد المعروف بابن الاثير الجزري در جامع الاصول گفته سفين الثوري هو ابو عبد الله سفيان بن سعيد بن مسروق بن حبيب بن رافع بن عبد الله بن موهبه بن منقذ بن نصر بن الحكم بن الحارث بن مالك بن ملكان بن ثور بن عبد مناه بن اد بن طابخه بن الياس بن مضر الثوري الكوفي امام المسلمين و حجه الله على خلقه يفوت فضائله الاحصار و تعجز العادين جمع في زمنه بين الفقه و الاجتهاد فيه و الحديث و الزهد و العباده و الورع و الثقه و إليه المنتهى في علم الحديث و غيره من العلوم اجمع الناس على دينه و زهده و ورعه و ثقته و لم يختلفوا في ذلك و هو احد الائمة المجتهدين و احد اقطاب الاسلام و اركان الدين

ولد في أيام سليمان بن عبد الملك سنة تسع و تسعين و قيل غير ذلك سمع ابا اسحاق السبيعي و عمرو بن مره و منصور بن المظفر و سلمه بن كهيل و حبيب بن أبي ثابت و عبد الملك بن عمير و الاعمش و اسماعيل بن أبي خالد و ايوب السخثياني و سليمان السلمى و خلقا كثيرا روى عنه معمر بن راشد و الاوزاعي و ابن جريج و محمد بن اسحاق و مالك و شعبه و ابن عيينه و ابراهيم بن سعد و سليمان بن بلال و حماد بن سلمه و فضيل بن عياض و يحيى بن سعيد القطان و ابن مهدي و وكيع و ابن المبارك و مات بالبصرة سنة احدى و ستين و مائه في خلافة المهدي موهبه بفتح الميم و بالهاء و الباء الموحده و منقذ بسكون التّون و كسر القاف و بالذال المعجمه واد بضم الهمزه و تشديد الدال المهمله و طابخه بالياء الموحده و الخاء المعجمه و شمس الدين ذهبي در كاشف گفته سفیان بن سعید ابو عبد الله الكوفي الثوري احد الاعلام و عالم العصر و زاهده عن حبيب بن أبي ثابت و سلمه بن كهيل و ابن المنكدر و عنه القطان و الفريابي و على بن الجعد قال ابن المبارك ما كتبت عن افضل منه و قال و رقاء لم ير سفیان مثل نفسه توفي في شعبان ١٦١ و عمره اربع و ستون سنة و ابن حجر عسقلاني در تهذيب التهذيب گفته سفیان بن سعید بن مسروق الثوري ابو عبد الله الكوفي من ثور بن عبد مناه بن اذ بن طابخه و قيل من ثور همدان و الصّحيح الاول روى عن ابيه و أبي اسحاق السبيعي و أبي اسحاق الشيباني و عبد الملك بن عمير و عبد الرحمن بن عامش بن ربيعه و اسماعيل بن أبي خالد و سلمه بن كهيل و طارق بن عبد الرحمن و الاسود بن قيس و بيان بن بشر و جامع بن أبي راشد و حبيب بن أبي ثابت و حصين بن عبد الرحمن و الاعمش و منصور و مغيره و حماد بن سلمه و زييد اليامي و صالح بن صالح بن حمى و أبي حصين و عمرو بن مره و عون بن أبي جحيفه و فراس بن يحيى و فطر بن خليفة و محارب بن دثار و أبي مالك الاشجعي و خلق من اهل الكوفه و عن زياد بن علاقه و عاصم الاحول و سليمان التميمي و حميد الطويل و ايوب و يونس بن عبيد و عبد العزيز بن ربيعي و المختار بن فلفل و اسرائيل بن أبي موسى و ابراهيم بن ميسره و حبيب بن الشهيد و خالد الحذاء و داود بن أبي هند و ابن عون و جماعه من اهل البصره و عن زيد بن اسلم و عبد الله بن دينار و عمرو بن دينار و اسماعيل بن اميه و ايوب بن موسى و جبله بن سخيم و ربيعه و سعد بن ابراهيم و سمى مولى أبي بكر و سهيل بن أبي صالح و أبي الزناد و عبد الله بن محمّد بن عقيل و ابن عجلان و ابن المنكدر و ابن الزبير و محمّد و موسى بن عقبه و هشام بن عروه و يحيى بن سعيد الانصارى و طوائف من اهل الحجاز و غيرهم

روى عنه خلق لا يحصون منهم جعفر بن برقان و حصيف بن عبد الرحمن و ابن اسحاق و غيرهم من شيوخه و ابان بن تغلب و شعبه و زائده و الاوزاعي و مالك و زهير بن معاوية و مسعر و غيرهم من اقرانه و عبد الرحمن بن مهدي و يحيى بن سعيد القطان و ابن المبارك و حريز و حفص بن غياث و ابو أسامة و اسحاق الازرق و روح بن عباد و زائده بن الحباب ابو زيد عثير بن القسم و عبد الله بن وهب و عبد الرزاق و عبيد الله الاشجعي و عيسى بن يونس و الفضل بن موسى الشيباني و عبد الله بن نمير و عبد الله بن داود الخريبي و فضيل بن عياض و ابو اسحاق الفزاري و مخلد بن يزيد و مصعب بن المقدم و الوليد بن مسلم و معاذ بن معاذ و يحيى بن آدم و يحيى بن يمان و وكيع و يزيد بن زريع و يزيد بن هارون و ابو عامر العقدي و ابو احمد الزبيري و ابو نعيم و عبيد الله بن موسى و ابو حذيفة النهدي و ابو عاصم و خلاد بن يحيى و قبيصة و الفريابي و احمد بن عبد الله بن يونس و علي بن الجعد و هو آخر من حدث عنه من الثقات قال شعبه و ابن عيينه و ابو عاصم و ابن معين و غير واحد من العلماء سفين امير المؤمنين فى الحديث و قال ابن المبارك كتبت عن الف و مائه شيخ ما كتبت عن افضل من سفين فقال له رجل يا ابا عبد الله رايت سعيد بن جبير و غيره و تقول هذا قال هو ما اقول ما رايت افضل من سفين و قال وكيع عن شعبه سفیان احفظ منى و قال ابن مهدي كان وهب لقدم سفين فى الحفظ على مالك و قال يحيى القطان ليس احد احب الى من شعبه و لا يعد له احد عندي و إذا خالفه سفين اخذت بقول سفين و قال الدورى رايت يحيى بن معين لا يقدم على سفیان فى زمانه احد فى الفقه و الحديث و الزهد و كل شىء و قال الآجرى عن أبى داود ليس يختلف سفیان و شعبه فى شىء الا يظفر سفیان و قال ابو داود بلغنى عن ابن معين قال ما خالف احد سفين فى شىء الا كان القول قول سفين و قال العجلي احسن اسناد الكوفه سفين عن منصور عن ابراهيم عن علقمه عن عبد الله و قال ابن المدينى لا اعلم سفين صحف فى شىء قط الا فى اسم امرأه أبى عبيده كان يقول و حفيظه و قال المروزي عن احمد لا يتقدم فى قلبى احد و قال عبد الله بن داود ما رايت افقه من سفين و قال ابو قطن قال لى شعبه ان سفين ساد الناس بالورع و العلم و قال محمد بن سهل بن عسكر عن عبد الرزاق بعث ابو جعفر الخشابين حين خرج الى مكة فقال ان رايتم سفين فاصلبوه قال فجاء النجارون و نصبوا الخشب و نودى سفين و إذا راسه فى حجر الفضيل و رجلاه فى حجر ابن عيينه فقالوا له يا ابا عبد الله اتق الله و لا تشمت بنا الاعداء فتقدم الى الاستار

فاخذها ثم قال برئت منه ان دخلها ابو جعفر قال فمات قبل ان يدخل مكة و فضائله كثيره جدا قال الخطيب كان اماما من ائمه المسلمين و علما من اعلام الدين مجمعا على امانته بحيث يستغنى عن تزكياته مع الاتقان و الحفظ و المعرفة و الضبط و الورع و الزهد قال ابو نعيم خرج سفين من الكوفه سنه ١٥٥ و لم يرجع إليها و قال العجلي و غيره مولده سنه ٩٧ و قال ابن سعد اجتمعوا على انه توفي بالبصره سنه ١٦١ و فى بعض ذلك خلاف و الصيحيح ما هنا قلت و بقيه كلام ابن سعد ولد سنه ٩٧ و كان ثقته مامونا و كان عابدا ثبنا و قال النسائي هو اجل من ان يقال فيه ثقته و هو احد الائمة الدين ارجو ان يكون الله ممن جعله للمتقين اماما و قال ابن ابي ما رايت اشبه بالتابعين من سفين و قال زائده كان اعلم الناس فى انفسنا و قال ابن معين مرسلًا أنه شبه الريح و كذا قال ابو داود قال و لو كان عنده شىء لصاح و قال ابن حبان كان من سادات الناس فقها و ورعا و اتقانًا و قال الوليد بن مسلم رايته بمكة يستفتى و لما يخط وجهه بعد و قال ابو حاتم و ابو زرعه و ابن معين هو احفظ من شيعته و قال ابن المدينى قلت ليحيى بن سعيد ايما احب إليك راى سفين او راى مالك قال سفين لا شك فى هذا سفين فوق مالك فى كل شىء و نيز ابن حجر عسقلانى در تقريب التهذيب گفته سفیان بن سعيد بن مسروق الثورى ابو عبد الله الكوفى ثقته حافظ فقيه عابد امام حجه الخ و مولوى صديق حسن خان معاصر در تاج مكلل گفته ابو عبد الله سفیان ابن سعيد بن مسروق بن حبيب بن رافع الثورى الكوفى كان اماما فى علم الحديث و غيره من العلوم و اجمع الناس على دينه و ورعه و زهده و ثقته و هو احد الائمة المجتهدين و يقال ان الشيخ ابا القاسم الجنيد كان على مذهبه على الاختلاف فيه قال سفیان بن عيينه ما رايت رجلا اعلم بالحلال و الحرام من سفیان الثورى سمع الحديث من ابي اسحاق السبيعي و الاعمش و من فى طبقتهما و سمع منه الاوزاعى و ابن جريج و محمد بن اسحاق و مالك و تلك الطبقة قال المسعودى فى مروج الذهب قال المهدي اكتبوا عهده على قضاء الكوفه على ان لا يغرض عليه فى حكم فكتب عهده و دفع إليه فاخذه و خرج فرمى به فى دجله و هرب فطلب فى كل بلد فلم يوجد و لما امتنع من قضاء الكوفه و تولاه شريك بن عبد الله النخعي قال الشاعر تحرز سفیان و فرّ بدينه و امسى شريك مرصدا للدراهم

و حكى عن ابي صالح شعيب بن حرب المدائنى و كان احد الساده الائمة الاكابر فى الحفظ و الدين انه قال اتنى لاحسب يجاء بسفيان الثورى فى القيامه حجه من الله على الخلق يقال لهم لم تدر كوا نبىكم عليه افضل

الصلوه و السلام فلقد رايتم سفیان الثوری الا اقتديتم به مولده فی سنه ۹۵ و قيل ست و قيل سبع و تسعين للهجره و توفی بالبصره سنه ۱۶۱ متواريا من السلطان و دفن عشاء رح و لم یعقب و الثوری نسبه الی ثور بن عبد مناه و ثم ثوری آخر من بنی تمیم و ثوری آخر بطن من همدان اما عبد الله بن عثمان بن خثیم القاری پس ابو حاتم در کتاب الثقات گفته عبد الله بن عثمان بن خثیم المکی یروی عن سعید بن جبیر روى عنه ابن جریج روى عنه اهل الحجاز مات سنه ثنتين و ثلاثين و مائه و عبد الکریم بن محمد سمعانی در انساب در نسبت قاری گفته و ابو عثمان عبد الله بن عثمان بن خثیم من القاره یروی عن أبی الطفیل عداده فی اهل مکة روى عنه معمر مات قبل سنه اربع و اربعين و مائه و قد قيل سنه خمس و ثلاثين و مائه و ذهبی در کاشف گفته عبد الله بن عثمان بن خثیم المکی حلیف الزهر بین عن صفیه بنت شیبه و أبی الطفیل و عنه بشر بن الفضل و یحیی بن سلیم قال ابو حاتم صالح الحدیث توفی سنه ۱۳۲ و ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب گفته عبد الله بن عثمان بن خثیم القاری المکی ابو عثمان حلیف بنی زهره روى عن أبی الطفیل و صفیه بنت شیبه و قتيله أم بنی انمار و لها صحبه و عطا و سعید بن جبیر و أبی الزبیر و شهر بن حوشب و مجاهد و نافع مولى ابن عمر و اسماعیل بن عبید بن رفاعه و سعید بن راشد و عثمان بن جبیر و حفص بن غیاث و مقبل بن سلیمان و وهب و یحیی بن سلیم و بشر بن المفضل و عبد الوهاب الثقفی و عبد الرحیم بن سلیمان و ابو عوانه و علی بن عاصم و غیرهم قال ابن أبی مریم عن ابن معین ثقہ حجه و قال العجلی ثقہ و قال ابو حاتم ما به باس صالح الحدیث و قال النسائی ثقہ و قال مره لیس بالقوی و ذکره ابن حبان فی الثقات الی ان قال ابن حجر و قال ابن سعد توفی فی آخر خلافه أبی العباس و اول خلافه أبی جعفر و کان ثقہ و له احادیث حسنه الخ و نیز ابن حجر در تقریب گفته عبد الله بن عثمان بن خثیم بالمعجمه و المثلثه مصغر القاری المکی ابو عثمان من الخامسة مات سنه اثنتين و ثلثين اما عبد الرحمن بن بهمان المدنی الذی عبر فی المستدرک عنه بعبد الرحمن بن عثمان التیمی پس ابو حاتم محمد بن حبان بستی در کتاب الثقات گفته عبد الرحمن بن بهمان یروی عن عبد الله بن حسان بن ثابت روى عنه عبد الله بن عثمان بن خثیم و محمد بن احمد ذهبی در کاشف گفته عبد الرحمن بن بهمان عن جابر و عنه عبد الله بن عثمان بن خثیم وثق و ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب گفته عبد الرحمن بن بهمان حجازی روى عن جابر و عبد الرحمن بن حسان بن ثابت و عنه عبد الله بن عثمان بن خثیم قال ابن المدینی لا نعرفه و ذکره ابن حبان

فی الثقات له حدیث یاتی فی ابن حسان قلت و وثقه العجلی و نیز ابن حجر در تقریب گفته عبد الرحمن بن بهمان مدنی مقبول من الرابعه انتهى فهذا امامهم الكبير عبد الرزاق*المدنی سارت عندهم بماثره الركبان فی الآفاق*و ارتحلت إليه نیلا لما عنده عصائب الرفاق*و وقع على الاخذ عنه من اصحاب الصحاح و غیرهم الاطباق و الاتفاق*قد روى هذا الحدیث المبهر الايتلاق و اثر ذلك الخبر المسفر الاشراف*بسند صححه الحاكم و احد الاثمه السابق*و طریق عدل رواته النقطه الحذاق*فبالله و للمخاطب العظيم الشقاق البديع الاخراف*كيف رمى هذا الحدیث الصحيح بالوضع و الاختلاق*فاصبح و ليس له فی اليقين من خلاق

وجه چهارم

آنکه عبد الرزاق این حدیث شریف را بسند صحیح دیگر روایت کرده چنانچه علامه ابن المغازلی در کتاب المناقب گفته

اخبرنا الحسن بن احمد بن موسى انا ابو الحسن احمد بن محمد بن الصلت القرشى نا على بن محمد المقرئ نا محمد بن عيسى بن شعبه البزاز نا احمد بن عبد الله بن يزيد المؤدب نا عبد الرزاق انا معمر عن عبد الله بن عثمان عن عبد الرحمان قال سمعت جابر بن عبد الله الانصارى يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يوم الحديبيه و هو اخذ بضبع على بن أبى طالب هذا امير البرره و قاتل الفجره منصور من نصره مخذول من خذله ثم مد بها صوته فقال انا مدينه العلم و على بابها فمن أراد العلم فليات الباب و رجال این سند عبد الرزاق نیز همه موثق و معدل اند اما معمر که از روات صحاح سته است جميعا پس نهايت اعتماد و غایت استناد او بر ناظر کتاب الثقات ابو حاتم محمد بن حبان بستی و کتاب الانساب سمعانی و تهذيب الاسماء محیی الدين نووی و تذکره الحفاظ و تهذيب التهذيب و عبر دول الاسلام و کاشف ذهبی و رجال مشکاه ولی الدين الخطيب و مرآه الجنان يافعی و طبقات الحفاظ سيوطی و رجال مشکاه شيخ عبد الحق دهلوی واضح و لائحست اما عبد الله بن عثمان و عبد الرحمان بن بهمان پس حال جلالت و نبالت شان در وجه سابق بتفصيل دانستی اما مآثر جليله و مفاخر جميله و معالی شامخه و مناقب باذخه خود عبد الرزاق پس نبذی از ان در مجلد حدیث تشبيه ان شاء الله تعالى از کتاب اسماء رجال الصحيحين محمد بن طاهر مقدسی و کتاب الانساب عبد الكريم محمد السمعانی و کتاب الكمال فی معرفه الرجال عبد الغنی بن عبد الواحد المقدسی و جامع اسانيد ابو المويد محمد بن محمود الخوارزمی و وفيات الأعيان علامه بن خلکان البرمکی و مرآه الجنان عفيف الدين عبد الله بن اسعد اليافعی و غير ان خواهی شنيد فهذا عبد الرزاق بن نافع*علمهم الحامل اللواء الصناعه و الرافع*قد روى هذا الحدیث الشائع الذائع*بطریق آخر صحیح رائع*فالمتمرى فيه ذاهب عن الحق الواسع*و المرتاب فيه نازح عن اليقين شاسع*و الجاحد له ناكب عن الصواب الناصع*و الطاعن فيه حاطم لدينه و قاصع

وجه پنجم

آنکه ابو زكريا يحيى بن معين التمرى بصراحت تمام تصحيح این حدیث شریف فرموده و بتصريح ما لا كلام ارغام جاحد عفيف نموده چنانچه علامه ابو الحجاج مزى در تهذيب الكمال در ترجمه ابو الصلت عبد السلام بن صالح الهروى گفته

قال القاسم بن عبد الرحمان الانباري حدثنا ابو الصلت الهروي قال حدثنا ابو معاويه عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم انا مدينة العلم و عليّ بابها فمن أراد العلم فليأت بابها قال القاسم سألت يحيى بن معين عن هذا الحديث فقال صحيح قال ابو بكر بن ثابت الحافظ أراد أنه صحيح من حديث أبي معاويه و ليس بباطل إذ قد رواه غير واحد عنه و علامه ابن حجر عسقلاني در تهذيب التهذيب بترجمه ابو الصلت گفته و

قال القاسم بن عبد الرحمن الانباري سألت يحيى بن معين عن حديث حدثنا به ابو الصلت عن أبي معاويه عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعا انا مدينة العلم و عليّ بابها الحديث فقال هو صحيح قال الخطيب أراد به صحيح عن أبي معاويه إذ قد رواه غير واحد عنه و سيوطي در جمع الجوامع در ذكر اين حديث شريف گفته و روى خط في تاريخه عن يحيى بن معين انه سئل عن حديث ابن عباس فقال هو صحيح و عبد الرؤف مناوي در فيض القدير در ذكر اين حديث شريف گفته و رواه الخطيب في التاريخ باللفظ المذكور من حديث أبي معاويه عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس ثم قال قال القسم سألت ابن معين عنه فقال هو صحيح قال الخطيب قلت أراد انه صحيح من حديث أبي معاويه و ليس بباطل إذ رواه غير واحد عنه و علامه محمد بن اسماعيل الامير الصنعاني در روضه نديه در ذكر اين حديث شريف گفته و روى الخطيب في تاريخه عن يحيى بن معين انه سئل عن حديث ابن عباس و قال هو صحيح و قاضى القضاة محمد بن على الشوكاني در فوائد مجموعه در مقام جواب از قدح اين حديث شريف گفته و اجيب عن ذلك بان محمد بن جعفر البغدادي العبدى قد وثقه يحيى بن معين و ان ابا الصّلت الهروي قد وثقه ابن معين و الحاكم و قد سئل يحيى عن هذا الحديث فقال صحيح از اين عبارات بكمال ظهور ثابت و متحقق مى شود كه عمده النقاد المتقنين يحيى بن معين بجواب سؤال سائل مستبين تصريح نموده كه اين حديث شريف صحيحست و پر ظاهرست كه بعد تصحيح اين جهبذ جليل مجالى براى قال و قيل ارباب اعالي و اضاليل باقى نمى ماند و تصريح چنين ناقد عديم المثل بنائى جحد جاحدين و عناد معاندين و غمز شاحنين و طعن طاعنين را باب مى رساند اما ادعاى خطيب كه مراد يحيى بن معين از صحت اين حديث صحت آن از حديث ابو معاويه است پس اولاً دعوى بى دليل و تقول غير قابل التعويلست و از همين جاست كه علامه سيوطي و محمد بن اسماعيل الامير اليماني و محمد بن على الشوكاني تصحيح يحيى بن معين اين حديث شريف را على الاطلاق نقل فرموده اند و اعتناى بدعوى خطيب درين باب ننموده و ثانياً بر تقدير تسليم نفعى بحال ارباب بغى و عدوان و بغض و شان نمى رساند چه هر گاه اين حديث تا بابو معاويه صحيح شد صحت سند ان از ابو معاويه تا بابن عباس هم ثابت و متحقق خواهد شد زيرا كه در وثوق ابو معاويه و اعمش و مجاهد متعنين و متشدقين را هم محل

كلام نیست فضلا عن غيرهم و سیاتی لذلك مزید تایید و تحقیق فی کلام الحافظ العلائی و العلامه الفیروزآبادی الشیرازی ان شاء الله تعالی و در ما بعد بعون الله تعالی بجواب نقض فقرات کلام مخاطب بتفصیل جمیل خواهی دانست که یحیی بن معین بمرات عدیده و افادات سدیده اثبات این حدیث شریف فرموده شبهاً ارباب ارباب و اختلاج و هفوات اصحاب زیغ و اعوجاج را کما ینبغی باطل و مضمحل نموده فالحمد لله الموفق المعین* لتشیید مبانی الدین المبین* و احصان معاهد الحق و الیقین* حیث ثبت من نص یحیی بن معین* صحه هذا الحدیث المزری بکأس من معین و وضع ثبوته علی رغم اناف المعاندين* و جدع معاطس المنکرین الجاحدین* و بار سوق الباطل المهین* و کسر زیف المبطلین المدغلین* و قطع من ارباب الزور الوتین* بتحقیق هذا الخبر الوثیق المتین* و الحمد لله حمد الشاکرین و در این مقام نبذی از محامد عظیمه المقدار و مدائح غالیه الاسعار یحیی بن معین از السنه اعلام متسننین باید شنید و بکنه عظمت مرتبت و رفعت منزلت او نزد این حضرات باید رسید- ابو علی یحیی بن عیسی بن جزله بغدادی در مختار مختصر تاریخ بغداد گفته یحیی بن معین بن عون بن زیاد بن بسطام بن عبد الرحمن ابو زکریا المرّی مره غطفان کان اماما حافظا متقنا قیل انه من قریه نحو الانبار تسمى نقیای مولده سنه ثمان و خمسین و مائه و کان ابوه کاتباً لعبد الله بن مالک و قیل ان معین کان علی خراج الری فمات فخلف لابنه یحیی الف الف درهم و خمسین الف درهم فانفق المال کله علی الحدیث حتی لم یبق له نعل ینبسه و قال علی بن المدینی انتهى العلم بالبصره الی یحیی بن أبی کثیر و قتاده و علم الکوفه الی اسحاق و الاعمش و انتهى علم الحجاز الی ابن شهاب و عمرو بن دینار و صار علم هولاء الستة بالبصره الی سعید بن أبی عروب و شعبه و معمر و حمّاد بن سلمه و ابن عوانه و من اهل الکوفه الی سفیان الثوری و سفیان بن عیینه و من اهل الحجاز الی مالک بن انس و من اهل الشام الی الاوزاعی فانتهی علم هولاء الی محمد بن اسحاق و هشیم و یحیی بن سعید و ابن أبی زائده و وکیع و ابن المبارک و هو اسوع هولاء علما و ابن مهدی و ابن آدم و صار علم هولاء جمیعاً الی یحیی بن معین و قال احمد کل حدیث لا یعرفه یحیی بن معین فلیس هو بحدیث و سئل یحیی بن معین کم کتبت من الحدیث فقال کتبت بیدی هذه ستمائه الف حدیث و قال راوی الخبر احمد بن عقبه و انی اظنّ انّ المحدثین قد کتبوا له بایدیهم ستمائه الف و ستمائه الف و خلف من الکتب مائه قمطر و ثلثین قمطراً و اربع حباب شرابیّه مملوه کتبا و طلب یحیی بن اکثم کتبه بمائتی دینار فلم یدع ابو حنیفه ان تباع و قال ابن الرّومی ما سمعت احداً قط یقول الحق فی المشایخ غیر یحیی بن معین و غیره کان یتحامل بالقول و قال یحیی ما رایت علی رجل قط خطاء الاّ سترته و احببت

ان ازین امره و ما استقبلت رجلا- فی وجهه بامر یکرهه و لکن ابین له خطاه فیما بینی و بینه فان قبل ذلك و الا ترکته و قال یحیی بن معین کتبنا عن الکذابين و سجرنا به التنور و اخرجنا به خبزا نضیجا و انشد یحیی المال یذهب حلّه و حرامه

و یطیب ما یحوی و یکسب کفه

و کان یحیی یحج فیذهب الی مکة علی المدینه و یرجع علی المدینه فلما کان آخر حجه حجها خرج علی المدینه و رجع علی المدینه فاقام بها ثلثه ایام ثم خرج حتی نزل المنزل مع رفقائه فباتوا فرأی فی النوم هاتفا یهتف یا ابا زکریا أ ترغب عن جواری فلما أصبح قال لرفقائه امضوا فانی راجع الی المدینه فمضوا و رجع فاقام بها ثلثا ثم مات فحمل علی اعواد النبی صلی الله علیه و سلم و کانت وفاته سنه ثلث و ثلاثین و مائتین لسبع لیل بقین من ذی القعدة و قد بلغ سبعا و سبعین سنه الا عشره ایام و رثاه بعض المحدثین فقال ذهب العلیم بعیب کل محدث و بكل مختلف من الاسناد و بكل وهم فی الحدیث و مشکل

یعنی به علماء کل بلاد و عبد الکریم بن محمد سمعانی در انساب در نسبت مزی گفته و ابو زکریا یحیی بن معین بن عون بن زیاد بن بسطام المری مره غطفان من اهل بغداد کان اماما ربانیا عالما حافظا ثبتا متقنا مرجوعا الیه فی الجرح و التعذیل والده معین کان علی خراج الری فمات فخلف لابنه یحیی الف الف درهم و خمسين الف درهم فانفقہ کلّه فی الحدیث حتی لم یبق له نعل یتلبسه سمع عبد الله بن المبارک و هشیم بن بشیر و عیسی بن یونس و سفین بن عیینه و عبد الرحمن بن مهدی و وکیع بن الجراح و ابا معاویه الضریر روى عنه من رفقائه احمد بن حنبل و ابو خيثمه و محمد بن اسحاق الصنعانی و محمد بن اسماعیل البخاری و ابو داود السجستانی و عبد الله بن احمد بن حنبل و غیرهم و انتهى علم العلماء الیه حتی قال احمد بن حنبل ههنا رجل خلقه الله لهذا الشأن و اظهر کذب الکذابين یعنی یحیی بن معین و قال علی بن المدینی لا نعلم احدا من لدن آدم کتب من الحدیث ما کتب یحیی بن معین قال ابو حاتم الرازی إذا رایت البغدادی یحب احمد بن حنبل فاعلم أنه صاحب سنه و إذا رایتہ یبغض یحیی بن معین فاعلم انه کذاب و کانت ولادته فی خلافه أبی جعفر سنه ثمان و خمسين و مائه فی آخرها و کان یحیی بن معین یحج فیذهب الی مکة علی المدینه و یرجع علی المدینه فلما کان آخر حجه حجها خرج علی المدینه و رجع فاقام بها یومین او ثلثه ثم خرج حتی نزل المنزل مع رفقائه فباتوا فرأی فی النوم هاتفا یهتف یا ابا زکریا أ ترغب عن جواری فلما أصبح قال لرفقائه امضوا فانی راجع الی المدینه فمضوا و رجع فاقام بها ثلاثا

ثم مات قال فحمل على احواد النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و صلى عليه الناس و جعلوا يقولون هذا الذابّ عن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الكذب و مات لسبع ليال بقين من ذى القعدة سنة ثلث و ثلثين و مائتين و قال بعض المحدثين فى مرثيته ذهب العلم بعيب كل محدث و بكل مختلف من الاسناد و بكل وهم

فى الحديث و مشكل يعنى به علماء كل بلاد

و ابو المؤيد محمد بن محمود خوارزمى در جامع مسانيد ابو حنيفه گفته يحيى بن معين بن عون بن زياد بن بسطام بن عبد الرحمن و قيل يحيى بن معين بن غياث بن زياد بن عوف بن بسطام بن عبد الرحمن ابو زكريا المرى مره غطفان هكذا ذكره الخطيب فى تاريخه و قال سمع عبد الله بن المبارك و همام بن عيسى بن يوسف و سفيان بن عيينه و غندر او معاذ و يحيى بن سعيد القطان و وكيعا و ابا معاويه فى امثالهم روى عنه احمد بن حنبل و ابو خثيمه زهير بن حرب و محمد بن سعد الكاتب و جماعه قال ولدت فى خلافه ابي جعفر سنة ثمان و خمسين و مائه يقال انه من اهل الانبار من قريه يقال لها نقياي و يقال ان فرعون منها كان ابوه على خراج الرى فترك لابنه يحيى الف الف و خمسين الف درهم فانفق كل ذلك فى الحديث حتى لم يبق له نعل يلبسه قال الخطيب قال عبد المومن بن خلف النسفى سالت ابا على صالح بن محمد من اعلم يحيى بن معين ام الامام احمد بن حنبل فقال اما احمد فاعلم بالفقه و اختلاف الناس و اما يحيى بن معين فاعلم بالرجال و اختلاف الكنى مات بمدينه الرسول عليه الصلوه و السلام سنة ثلاث و ثلاثين و مائتين و له سبع و سبعون سنة و نيز خوارزمى در جامع مسانيد ابو حنيفه گفته و ذكر اصحاب المناقب باسانيدهم الى مكرم بن احمد ثنا على بن حسين بن حبان عن ابيه قال كان امام ائمه الحديث المذى بيده زمام الجراح و التعديل يحيى بن معين رح إذا ذكر له من يتكلم فى ابي حنيفه رض يتمثل بهذين البيتين لابن المبارك حسدوا الفتى الخ و يحيى بن شرف النووى در تهذيب الاسماء و اللغات گفته يحيى بن معين الامام هو ابو زكريا يحيى بن معين بن عوف بن زياد بن بسطام بن عبد الرحمن و قيل ابن معين بن غياث بن زياد بن عون بن بسطام المرى من مره غطفان مولا هم قال ابن ابي خيثمه سمعت يحيى يقول انا مولى للجنيد بن عبد الرحمن المقرئ و يحيى بن معين بغدادى و هو امام اهل الحديث فى زمنه و المعول عليه فيه قال الخطيب اصله من الانبار سمع ابن المبارك و هشيم و وكيعا و ابن عيينه و ابن مهدى و يحيى القطان و حفص بن غياث و غندر او معاذ بن معاذ و عبده بن سليمان و مروان بن معاويه و يحيى بن زكريا بن ابي زائده و عبد الصمد بن عبد الوارث و هشام بن يوسف و عيسى بن يونس و يعقوب بن ابراهيم الزهرى و زكريا بن يحيى و عفان بن مسلم و ابا معاويه و ابا مسهر و وهب بن جرير و قريش بن انس

و حجاج بن محمّد و ابا حفص عمر بن عبد الرحمن الابار و قراد الاصمعي و حكام بن سلم و عبد الرزاق و علي بن عياش و عبد الله بن صالح و سوار بن عماره الزملي و يحيى بن صالح و عبد الله بن يوسف التنيسى و سعيد بن أبي مریم و ابا اليمان و عمرو بن الربيع و الحسن بن واقع بالقاف و اسماعيل بن عليه و جرير بن عبد الحميد و عبد الله بن نمير و ابا عبيده الحداد و معن بن عيسى و اسماعيل بن مجالد و علي بن هاشم و عثمان بن عبيد و ابا أسامه و عباد بن عباد و محمد بن عبد الله الانصارى و خلائق روى عنه احمد بن حنبل و زهير بن حرب و احمد و يعقوب ابنا ابراهيم الدورقيان و محمد بن يحيى الذهلي و محمد بن اسحاق الصّاغاني و محمّد بن سعد كاتب الواقدي و محمد بن هارون و ابو زرعه الرازى و الدهمشقى و ابو حاتم و البخارى و مسلم و ابو داود و احمد بن منصور الرمادى و احمد بن الحسن بن عبد الجبار و احمد بن أبي الجوارى و عباس بن محمّد الدّورى و عبد الله بن احمد بن حنبل و يعقوب بن شيبة و ابو يعلى الموصلى و الحسين بن محمّد و خلائق لا يحصون و اجمعوا على امامته و توثيقه و حفظه و جلالته و تقدمه فى هذا الشأن و اضطلاعهم منه قال الخطيب كان اماما ربانياً عالماً حافظاً ثبّتا متقناً و قال احمد بن احمد بن حنبل السماع مع يحيى بن معين شفاء لما فى الصّدور و قال علي بن المدينى ما رايت فى الناس مثله و قال احمد بن حنبل يحيى بن معين رجل خلقه الله لهذا الشأن يظهر كذب الكذابين و كلّ حديث لا يعرفه يحيى فليس بحديث و قال عباس الدورى رايت احمد بن حنبل فى مجلس روح بن عباده يسأل يحيى بن معين عن اشياء يقول له يا ابا زكريا كيف حديث كذا و كذا كيف حديث كذا و كذا يستثبته فى احاديث سمعها فكلما قال يحيى كتبه احمد و قال هارون بن بشير الرّازى رايت يحيى بن معين استقبل القبلة رافعا يديه يقول اللهم ان كنت تكلمت فى رجل ليس هو عندى كذاباً فلا تغفر لى و قال يحيى لو لم نكتب الحديث من ثلاثين وجهاً ما عقلناه و رويانا عن احمد بن عقبه قال سمعت يحيى بن معين يقول كتبت بيدي هذه ستمائة الف حديث قال ابن عقبه و اظنّ المحدثين كتبوا له ستمائة الف و ستمائة الف و قال محمد بن عبد الله خلف يحيى من الكتب مائة قمطر و اربعة عشر قمطرا او اربعة حباب مملوه كتبنا و قال علي بن المدينى ما اعلم احداً كتب من الحديث ما كتب يحيى بن معين و خلف والده معين ليحيى الف الف درهم و خمسين الف درهم فانفقها كلها فى الحديث حتى لم يبق له نعل يلبسها و ذكر ابن أبي حاتم فى كتاب الجرح و التعديل باسناده عن أبي عبيد القاسم بن سلام قال انتهى العلم الى اربعة احمد بن حنبل و يحيى بن معين و هو اكتبهم له و علي بن المدينى و أبى بكر بن أبى شيبة و قال ابو حاتم كتب يحيى بن معين عن موسى بن اسماعيل قريبا من ثلاثين الف حديث و احواله و فضائله رضى الله عنه غير منحصره و اتفقوا على انه توفى بمدينه

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَغَسَلَ عَلَى السَّرِيرِ الَّذِي غَسَلَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَحَمَلَ عَلَى السَّرِيرِ الَّذِي حَمَلَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَنُودِيَ عَلَيْهِ هَذِهِ جَنَازُهُ يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ ذَابَ الْكُذْبَ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالنَّاسُ يَبْكُونَ وَاجْتَمَعَ فِي جَنَازَتِهِ خَلَّاقٌ لَا يَحْصُونَ وَدُفِنَ بِالْبَقِيعِ قَالَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ رَأَى رَجُلًا فِي الْمَنَامِ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَصْحَابَهُ مُجْتَمِعِينَ فَقَالَ مَا لَكُمْ مُجْتَمِعِينَ فَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جِئْتُ لِهَذَا الرَّجُلِ أَصَلَّى عَلَيْهِ فَانْهَ كَانِ يَذُبُّ الْكُذْبَ عَنِ حَدِيثِي وَقَالَ بَشْرُ بْنُ مَبِشَرٍ رَأَيْتُ يَحْيَى بْنَ مَعِينٍ فِي الْمَنَامِ فَقَالَ زَوْجَنِي رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ أَرَبِعَ مَائَةِ حَوْرَاءَ بِذُنُوبِ الْكُذْبِ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَرِثَاهُ الشُّعْرَاءُ وَاحْسَنُوا الْمَرَاثِي وَمَنْ أَحْسَنَهَا مَا ذَكَرَهُ ابْنُ أَبِي حَاتِمٍ قَالَ قَالَ سَلِيمَانُ بْنُ مَعْبُدٍ يَرِثُنِي يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ رَحِمَهُ اللَّهُ وَذَكَرَ صَدْرُ الْقَصِيدَةِ ثُمَّ قَالَ فَقَدْ عَظُمَتْ فِي الْمُسْلِمِينَ رِزِيهِ غَدَاهُ نَعَى النَّاعُونَ يَحْيَى فَاسْمَعُوا فَقَالُوا يَا نَاقِدَ دَفْنَاهُ فِي

الثرى

عظم رزيتي

لقد كان يحيى فى الحديث بقيه

العلم اجمع

إليه يستريح المنفجع

من حمامه

ابكى على العلم إذ مضى

يمرع

و يمنع و انى لارجو ان يكون محمّد له شافعا يوم القيامة يشفع

قال النجارى توفى يحيى بن معين بالمدينه سنه ثلاث و ثلاثين و مائتين و له سبع و سبعون سنه الا نحو عشره ايام رحمه الله و احمد بن محمد المعروف بابن خلكان در وفيات الأعيان كفته ابو زكريا يحيى بن معين بن عون بن زياد بن بسطام بن عبد الرحمن المرى البغدادي الحافظ المشهور كان اماما عالما حافظا متقنا قيل انه من قريه نحو الانبار تسمى نقياي و كان ابوه كاتباً لعبد الله بن مالك و قيل انه كان على خراج الرى فمات فخلف لابنه يحيى المذكور الف درهم و خمسين الف درهم فانفق المال جميعه على الحديث حتى لم يبق له نعل يلبسه و سئل يحيى المذكور كم كتبت من الحديث فقال كتبت بيدى هذه ستمائه الف حديث و قال راوى هذا الخبر و هو احمد بن عقبه و انى اظن ان المحدثين قد كتبوا له بايديهم

ص: ٤٧

ستمائه الف و ستمائه الف و خلف من الكتب مائه قمطر و ثلثين قمطرا و اربع حباب شراييه مملوه كتباً و هو صاحب الجرح و التعديل و روى عنه الحديث كبار الائمة منهم ابو عبد الله محمد بن اسماعيل البخارى و ابو الحسين مسلم بن الحجاج القشيري و ابو داود السجستاني و غيرهم من الحفاظ و كان بينه و بين الامام احمد بن حنبل رضى الله عنه من الصحبه و الالفه و الاشتراك فى الاشتغال بعلوم الحديث ما هو مشهور لا حاجه الى الاطاله فيه و روى عنه هو و ابو خيثمه و كانا من اقرانه و قال على بن المدينى انتهى العلم بالبصره الى يحيى بن أبى كثير و قتاده و علم الكوفه الى اسحاق و الاعمش و انتهى علم الحجاز الى ابن شهاب و عمرو بن دينار و صار علم هولاء الستة بالبصره الى سعيد بن أبى عروب و شعبه و معمر و حماد بن سلمه و أبى عوانه و من اهل الكوفه الى سفيان الثورى و سفيان بن عيينه و من اهل الحجاز الى مالك بن انس و من اهل الشام الى الازواعى و انتهى علم هولاء الى محمد بن اسحاق و هشيم و يحيى بن سعيد و ابن أبى زائده و وكيع و ابن المبارك و هو اوسع هولاء علما و ابن مهدى و يحيى بن آدم و صار علم هولاء جميعا الى يحيى بن معين و قال احمد بن حنبل كل حديث لا يعرفه يحيى بن معين فليس هو بحديث و كان يقول صاحبنا رجل خلقه الله لهذا الشأن يظهر كذب الكذابين يعنى يحيى بن معين و قال ابن الرومى ما سمعت احدا قط يقول الحق غير ابن معين و غيره كان يتحامل بالقول و قال يحيى بن معين ما رايت على رجل قط خطأ الا- سترته عليه و احببت ان ابين له امره و ما استقبلت رجلا- فى وجهه بامر يكرهه و لكن ابين له خطاه فيما بينى و بينه فان قبل ذلك و الا تركته و كان يقول كتبنا عن الكذابين و سجرنا به التور و اخرجنا به خبرا نضيحا و كان ينشد المال يذهب حله و حرامه طرًا و يبقى فى

غد آثامه

كلامه نطق النبى لنا به عن ربّه فعلى النبى صلواته و سلامه

و ذكره الدارقطنى فيمن روى عن الامام الشافعى و قد سبق فى ترجمه الشافعى خبره معه و ما جرى بينه و بين الامام احمد بن حنبل فى ذلك و سمع ايضا من عبد الله بن المبارك و سفيان بن عيينه و امثالهما و كان يحج فيذهب الى مكه على المدينه و يرجع على المدينه فلما كان آخر حجه حجها خرج على المدينه و رجع على المدينه و اقام بها ثلثه ايام ثم خرج حتى نزل المنزل مع رفقاءه فباتوا فرأى فى النوم هاتفا يهتف به يا ابا زكريا أترغب عن جوارى فلما اصبح قال لرفقائه امضوا فانى راجع الى المدينه فمضوا و رجع فاقام بها ثلاثا ثم مات فحمل على اعواد النبى صلى الله عليه و سلم و كانت وفاته لسبع ليال يقين من ذى القعدة سنه ثلث و ثلثين و مائتين هكذا قال الخطيب

ص: ٤٨

فى تاريخ بغداد و هو غلط قطعاً لما تقدم ذكره و هو أنه خرج الى مكه ثم رجع الى المدينه و مات بها و من يكون قد حج كيف يتصور ان يموت فى ذى القعدة من تلك السنه فلو ذكر انه توفى فى ذى الحجه لامكن و كان يحتمل ان يكون هذا غلطا من الناسخ و لكنى وجدته فى نسختين على هذه الصوره فيبعد ان يكون من الناسخ و الله اعلم ثم ذكر بعد ذلك ان الصحيح أنه مات قبل ان يحج و على هذا يستقيم ما قاله من تاريخ الوفاه ثم نظرت فى كتاب الارشاد فى معرفه علماء الحديث تاليف أبى يعلى الخليل بن عبد الله بن احمد بن ابراهيم بن الخليل الخليلى الحافظ ان يحيى بن معين توفى لسبع ليال بقين من ذى الحجه من السنه فعلى هذا يكون قد حج و ذكر الخطيب ايضا ان مولده آخر سنه ثمان و خمسين و مائه ثم قال بعد ذكر وفاته أنه قد بلغ سبعا و سبعين سنه الا عشره ايام و هذا لا يصح ايضا من جهه الحساب فتامله و رايت فى بعض التواريخ انه عاش خمسا و سبعين سنه و الله اعلم بالصواب و صلى عليه و الى المدينه ثم صلى عليه مرارا و دفن بالقيع و كان بين يدي جنازته رجل ينادى هذا الذى كان ينفى الكذب عن حديث رسول الله صلى الله عليه و سلم و رثاه بعض المحدثين فقال ذهب العليم بعيب كل محدث و بكل مختلف من الاسناد و بكل وهم

فى الحديث و مشكل يعنى به علماء كل بلاد

رضى الله عنه و معين بفتح الميم و كسر العين المهمله و سكون الياء المثناه من تحتها و بعدها نون و بسطام بكسر الباء الموحده و سكون السين المهمله و فتح الطاء و بعد الالف ميم و الباقي معروف فلا حاجه الى ضبطه و رايت فى بعض التواريخ انه يحيى بن معين بن غياث بن زياد بن عون بن بسطام مولى الجنيد بن عبد الرحمن الغطفانى المرمى امير خراسان من قبل هشام بن عبد الملك الاموى و الاوّل اشهر و اصح اعنى النسب و المرمى بضم الميم و تشديد الراء هذه النسبه الى مره غطفان و هو مره بن عوف بن سعد بن ذبيان بن نعيض بن ريب بن غطفان و هى قبيله كبيره مشهوره فى العرب عدّه قبائل تنسب إليها يقال لكل واحد منها مره و اما نقياي فقال ابن السمعانى فى كتاب الانساب انها بفتح النون و كسر القاف و فتحها و بعدها ياء مفتوحه تحتها نقطتان و بعد الالف ياء ثانيه و هى من قرى الانبار منها يحيى بن معين النقيائى قال الخطيب و يقال ان فرعون كان من اهل هذه القرية و الله اعلم و ابو الفداء اسماعيل بن على الايوبى در مختصر فى اخبار البشر در وقائع سنه ثلث و ثلثين و مائتين كفته و فيها توفى ابو زكريا يحيى بن معين بن عون بن زياد بن بسطام المرمى البغدادى المشهور و كان اماما حافظا قيل انه من قريه نحو الانبار تسمى نقييا و هو صاحب الجرح و التعديل و كان الامام احمد بن حنبل شديد الصحبه له و كانا مشتركين فى الاشتغال بعلوم الحديث و ذكر الدارقطنى يحيى بن معين المذكور

فى جملة من روى عن الامام الشافعى و ولد يحيى بن معين المذكور فى سنة ثمان و خمسين و مائه و توفى فى هذه السنة اعنى
 ثلث و ثلثين و مائتين فى ذى القعدة و قيل فى ذى الحجة و محمد بن احمد ذهبى در سير النبلاء كفته يحيى بن معين هو الامام
 الحافظ الجهبذ شيخ المحدثين ابو زكريا يحيى بن معين بن عون بن زياد بن بسطام و قيل اسم جده غياث بن زياد بن عون بن
 بسطام الغطفانى ثم المرى مولا هم البغدادي احد الاعلام ولد سنة ثمان و خمسين و مائه و سمع من ابن المبارك و هشيم و
 اسماعيل بن عياش و عباد بن عباد و اسماعيل بن مجالد بن سعيد و يحيى بن زكريا بن أبى زائدة و معمر بن سليمان و سفيان بن
 عيينه و غندر و أبى معاوية و حاتم بن اسماعيل حفص بن غياث و جرير بن عبد الحميد و عبد الرزاق و مروان بن معاوية و هشام
 بن يوسف و عيسى بن يوسف و وكيع و معن و أبى حفص الابار و عمر بن عبيد و على بن هاشم و يحيى القطان و ابن مهدى و
 عفان و خلق كثير بالعراق و الحجاز و الجزيرة و الشام و مصر روى عنه احمد بن حنبل و محمد بن سعد و ابو خيثمة و هناد بن
 السرى و عده من اقرانه و البخارى و مسلم و ابو داود و عباس الدورى و ابو بكر الصاغانى و عبد الخالق بن منصور و عثمان بن
 سعيد الدارمى و ابو زرعه و ابو حاتم و اسحاق الكوسج و ابراهيم بن عبد الله بن الحميد و معاوية بن صالح الاشعري و حنبل بن
 اسحاق و صالح بن محمد جزره و احمد بن أبى خيثمة و ابو بكر احمد بن على المروزى و ابو معين الحسين بن الحسن الرازى و
 محمد بن عثمان بن أبى شيبة و مطين بن مضر بن محمد الاسدى و المفضل بن عثمان العلابى و ابو زرعه البصرى و احمد بن
 محمّد بن عبيد الله التمار و عبد الله بن احمد و محمد بن صالح كيلجه و على بن الحسن ما غمه و عبيد العجلي حسين بن
 محمّد و محمّد بن وضاح و جعفر الفريابى و موسى بن هارون و ابو يعلى الموصلى و احمد بن الحسن بن عبد الجبار الصوفى و
 خلائق و نیز در ان كفته قال احمد بن زهير ولد يحيى فى سنة ثمان و خمسين و مائه قلت و كتب العلم و هو ابن عشرين سنة
 قال عبد الرحمن بن أبى حاتم سئل أبى عن يحيى فقال امام و قال النسائى ابو زكريا احد الاثمه فى الحديث ثقة مامون قال
 الكلاباذى روى عنه البخارى روى عن عبد الله بن محمّد عن يحيى فى تفسير براءه و روى عن عبد الله غير منسوب عنه فى ذكر
 ايام الجاهليه و قال ابن المرزبان انا ابو العباس المروزى سمعت داود بن رشيد يذكر ان والد بن معين كان مشعبدا من قريه نحو
 الانبار يقال لها انقيا و يقال ان فرعون كان من اهل انقيا قال العجلي كان ابو يحيى معين كاتبا لعبد الله بن مالك و قال ابن عدى
 حدثنى شيخ كاتب ذكر انه قرابه يحيى بن معين قال كان معين على خراج الرى فمات فخلف ليحيى ابنه الف الف درهم فانفقها
 كلّه على الحديث حتى لم يبق له نعل يلبسه اخبرنا ابو الغنائم القسى إجازة انا ابو اليمن الكندى انا ابو منصور القزاز انا ابو بكر
 الخطيب

انا ابو بكر الحريشي و ابو سعيد الصيرفي قالانا ابو العباس الاصم سمعت العباس بن محمّد سمعت يحيى بن معين و ساله عباس العنبري يا ابا زكريا من ائى العرب انت قال انا مولى العرب قيل اصل ابن معين من الانبار و نشأ ببغداد و هو اسن الجماعه الكبار الذين هم على بن المدينى و احمد بن حنبل و اسحاق بن راهويه و ابو بكر بن أبى شيبه و ابو خيثمه فكانوا ينادمون معه و يعترفون له و كان له هيبه و جلاله يركب البغله و يتجمل فى لباسه رحمه الله تعالى و قال احمد بن زهير سمعت يحيى يقول انا مولى للجنيد بن عبد الرحمن المرى قال احمد بن يحيى بن الجارود قال ابن المدينى انتهى العلم بالبصره الى يحيى بن أبى كثير و قتاده و علم الكوفه الى أبى اسحاق و الاعمش و علم الحجاز الى ابن شهاب و عمرو بن دينار و صار علم هولاء السته الى اثنى عشر رجلا ابن أبى عروبه و معمر و شعبه و حماد بن سلمه و السفينانين و مالك و الاوزاعى و ابن اسحاق و هشيم و أبى عوانه و يحيى بن سعيد و يحيى بن أبى زائده الى ان ذكر ابن المبارك و ابن مهدي و يحيى بن آدم فصار علم هولاء جميعهم الى يحيى بن معين قلت نعم و الى احمد بن حنبل و أبى بكر بن أبى شيبه و على و عدّه ثم من بعد هولاء الى أبى عبد الله البخارى و أبى زرعه و أبى حاتم و أبى داود و طائفه ثم الى أبى عبد الرحمن النسائى و محمد بن نصر المروزى و ابن خزيمة و ابن جرير ثم شرع العلم ينقص قليلا- قليلا- فلا- قوه الا- بالله و باسنادى الى الخطيب انا محمّد بن على المقرئ انا ابو مسلم بن مهران انا عبد المومن بن خلف سمعت صالح بن محمد يقول انتهى علم الحجاز الى الزهرى و عمرو الى ان قال فانتهى علم هولاء الى يحيى بن معين على بن احمد بن النصر قال ابن المدينى انتهى العلم الى يحيى بن آدم و بعده الى يحيى بن معين رحمه الله تعالى عبد الخالق بن منصور قلت لابن الرّومى سمعت ابا سعيد الحداد يقول لولا يحيى بن معين ما كتبت الحديث قال و ما العجب فو الله لقد نفعنا الله به و لقد كان للحدث يحدثنا لكرامته و لقد كنت عند احمد فجاءه رجل فقال يا ابا عبد الله انظر فى هذه الاحاديث فان فيها خطأ قال عليك بابى زكريا فانه يعرف الخطاء قال عبد الخالق فقلت لابن الرّومى حدثنى ابو عمرو انه سمع احمد بن حنبل يقول السّماع مع يحيى بن معين شفاء لما فى الصدور على بن سهل سمعت احمد فى دهليز عفان يقول لعبد الله بن الرّومى ليت انّ ابا زكريا قدم فقال ما تصنع به قال احمد اسكت هو يعرف خطاء الحديث و به الى الخطيب انا الصيرفي ثنا الاصم سمعت الدورى يقول رايت احمد بن حنبل فى مجلس روح سنه خمس و مائتين يسئل يحيى بن معين عن اشياء يقول يا ابا زكريا ما تقول فى حديث كذا و كيف حديث كذا يستثبته احاديث قد سمعوها فما قال يحيى كتبه احمد و قل ما سمعته

يسمى يحيى باسمه بل يكنيه و به انبانا ابو سعيد الماليني انبانا عبد الرحمن بن محمد الادريسي حدثني محمد بن احمد بن محمد بن موسى البخارى سمعت الحسين بن اسماعيل الفارسي سمعت ابا مقاتل سليمان بن عبد الله سمعت احمد بن حنبل يقول ههنا رجل خلقه الله تعالى لهذا الشأن يظهر كذب الكذابين يعنى ابن معين و به انبانا التنوخى و محمد بن طلحه النعالى قالانا ابو نصر احمد بن محمد بن ابراهيم البخارى انا عبد الرحمن بن محمد بن حريث سمعت احمد بن سلمه سمعت محمد بن رافع سمعت احمد بن حنبل يقول كل حديث لا يعرفه يحيى بن معين فليس هو بحديث ابن عدى انا يحيى بن زكريا بن حبويه انبا العباس بن اسحاق سمعت هارون بن معروف يقول قدم علينا شيخ فبكرت عليه فسالناه ان يملى علينا فاخذ الكتاب و اذ الباب يدق و قال الشيخ من هذا قال احمد بن حنبل فاذن له و الشيخ على حاله فاذا آخر يدق الباب فقال من ذا قال احمد الدورقي فاذن له و لم يتحرك ثم ابن الرومى فكذلك ثم ابو خيثمه فكذلك ثم دق الباب فقال من ذا فقال يحيى بن معين فرايت الشيخ ارتعدت يده و سقط منه الكتاب جعفر الطيالسى سمعت ابن معين يقول لما قدم عبد الوهاب بن عطا اتيته فكتبت عنه فيينا انا عنده اذ اتاه كتاب من اهله فقراه و اجابهم فرايته و قد كتب على ظهره قدمت بغداد و قبلنى يحيى بن معين و الحمد لله رب العالمين قال ابو عبيد الاخرى قلت لابي داود اعلم بالرجال يحيى او على قال يحيى و ليس عندى من خير اهل الشام شىء قال عبد المومن النسفى سالت ابا على صالح بن محمد من اعلم بالحديث يحيى بن معين او احمد بن حنبل فقال احمد اعلم بالفقه و الاختلاف و اما يحيى فاعلم بالرجال و الكنى محمد بن عثمان بن ابي شيبه سمعت على بن المدينى يقول كنت اذا قدمت الى بغداد منذ اربعين سنه كان العدى يذاكرنى احمد فربما اختلفنا فى الشىء فيسأل ابا زكريا فيقوم فيخرجه ما كان اعرفه بموضع حديثه و قال ابو الحسين ابن البراء سمعت ابن المدينى يقول ما رايت يحيى استفهم حديثا قط و لا رده بكر بن سهل انبا عبد الخالق بن منصور قلت لابن الرومى سمعت بعض اصحاب الحديث يحدث باحاديث يحيى و يقول حدثني من لم يطلع الشمس على اكبر منه فقال و ما تعجب سمعت على بن المدينى يقول ما فى الناس مثله و عن ابن المدينى قال ما اعلم احدا كتب ما كتب يحيى بن معين و

قال ابو الحسن بن البراء سمعت عليا يقول لا نعلم احدا من لدن آدم كتب من الحديث ما كتب يحيى قال احمد بن عقبه سئلت يحيى بن معين كم كتبت من الحديث قال كتبت بيدى هذه ستمائه الف حديث قلت يعنى بالمكرر قال صالح بن احمد الحافظ سمعت ابا عبد الله محمد بن عبد الله سمعت ابي يقول خلف يحيى من الكتب مائه قمطر و اربعة عشر قمطرا

و اربعة حباب شرايئه مملوه كتبنا و قال عبد المومن سمعت صالحا جزره يقول ذكرني ان يحيى بن معين خلف من الكتب ثلاثين قمطرا او عشرين حبا فطلب يحيى بن اكنم بما بقى دينار فلم يدع ابو خيثمه ان تباع و نیز در ان گفته و باسنادى الى الخطيب ابنا على بن طلحه ابنا صالح بن احمد الهمداني ابنا عبد الرحمن بن حمدان بن المرزبان قال قال لى ابو حاتم الرازى إذا رايت البغدادي بحب احمد بن حنبل فاعلم انه صاحب سنه و إذا رايته ببعض يحيى بن معين فاعلم انه كذاب و قال محمد بن هارون الفلاس إذا رايت الرجل يقع فى يحيى بن معين فاعلم أنه كذاب يضع الحديث و انما يبغضه لما بين من امر الكذابين قال الابار قال ابن معين كتبنا عن الكذابين و سجرنا به التنور و اخرجنا به خبزا نضيحا قال ابو داود سمعت يحيى بن معين يقول اكلت عجنه و انا ناقه من عله قال الدورى سئل يحيى بن معين عن الرأس فقال ثلثه بين اثنين صالح قال على بن الحسين بن حبان حدثني يحيى الاحول قال تلقينا يحيى بن معين مقدمه من مكه فسالناه عن الحسين بن حبان فقال احذثكم انه لما كان؟؟؟ بأخر رمق قال لى يا ابا زكريا أ ترى ما مكتوب على الخيمه قلت ما ارى شيئا قال بل ارى مكتوبا يحيى بن معين يقضى او يفضل بين الظالمين قال ثم خرجت نفسه الخطيب انا نعيم انا ابو الشيخ انا اسحاق بن بنان سمعت حبيش بن بشر يقول كان يحيى بن معين يحج على المدينة و يرجع عليها فلما كان آخر حجه حجها رجع على المدينة فاقام بها يومين او ثلثه ثم خرج حتى نزل المنزل مع رفقاءه فباتوا فرأى فى النوم كان هاتفا يهتف به يا ابا زكريا أ ترغب عن جوارى فلما أصبح قال لرفقائه امضوا فانى راجع الى المدينة فمضوا و رجع فاقام بها ثلثا ثم مات قال فحمل على اعواد النبی صلى الله عليه و سلم و صلى عليه الناس و جعلوا يقولون هذا الذاب عن رسول الله صلعم الكذب قال الخطيب الصحيح موته فى ذهابه قبل ان يحج قال عباس الدورى سمعت يحيى يقول لو لم نكتب الحديث خمسين مره ما عرفناه و فى تاريخ دمشق من طريق محمد بن نصر سمع يحيى بن معين يقول كتبت بيدى الف الف حديث قلت يعنى بالمكرر أ لا- تراه يقول لو لم نكتب الحديث خمسين مره ما عرفناه انبت عن أبى المكارم اللبان و غيره عن عبد الغفار بن محمد ابنا محمد بن ابراهيم الكرمانى سمعت محمد بن احمد غنجار سمعت عبد الله بن موسى السلامى سمعت الفضل بن شاكر ببلد الديلم سمعت يزيد بن مجالد سمعت يحيى بن معين يقول إذا كتبت فقمش و إذا حدثت ففتش و سمعته يقول سيندم المنتخب فى الحديث حيث لا ينفعه الندامه الاصم ابنا عباس سمعت يحيى بن معين يقول كنا بقريه من قرى مصر و لم يكن معنا شيء و لا ثم شيء نشتره فلما اصبحنا إذا نحن بزنبيل ملاً سمك مشوى و ليس سنده احد فسألونى فقلت اقتسموه و كلوه فانى اظن أنه رزق رزقكم الله تعالى و سمعت يحيى مرارا يقول القرآن

كلام الله و ليس بمخلوق و الايمان قول و عمل يزيد و ينقص و روى عبد الله بن ابي زياد القطوانى عن ابي عبيد قال انتهى الحديث الى اربعة احمد بن حنبل و هو افقههم فيه و الى يحيى بن معين و هو اكتبهم له و الى على بن المدينى و هو اعلمهم به و الى ابي بكر بن ابي شيبه و هو احفظهم له و فى روايه عن عبيد الله القواريرى قال لى يحيى القطان ما قدم علينا البصره مثل احمد و يحيى بن معين قال حنبل سمعت ابا عبد الله يقول كان اعلمنا بالرجال يحيى بن معين و احفظنا للابواب سليمان الشاذكونى و احفظنا للطوال على ابو عبد الله الحاكم سمعت الزبير بن عبد الواحد الحافظ قال انا ابراهيم بن عبد الواحد البكرى سمعت جعفر الطيالسى يقول صلى احمد بن حنبل و يحيى بن معين فى مسجد الرصافه فقام قاص فقال انا احمد بن حنبل و يحيى بن معين قالوا

انبا عبد الرزاق انا معمر عن قتاده عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم من قال لا اله الا الله خلق الله من كل كلمه منها طيرا منقاره من ذهب و ريشه من مرجان و اخذ فى قصه نحو عشرين ورقه فجعل احمد ينظر الى يحيى و يحيى ينظر إليه و هما يقولان ما سمعنا هذا الى الساعه فسكتا حتى فرغ من قصصه و اخذ فطاعه ثم جعل ينظر بعينها فاشار إليه يحيى فجاء متوهما لنوال يجيزه فقال من حدثك بهذا الحديث فقال احمد و ابن معين فقال انا يحيى و هذا احمد ما سمعنا بهذا قط فان كان لا بد من الكذب فعلى غيرنا فقال انت يحيى بن معين قال نعم قال لم ازل اسمع ان يحيى بن معين احمق و ما علمت الشاعه كانه ليس فى الدنيا يحيى بن معين و احمد بن حنبل غير كما كتبت عن سبعة عشر احمد بن حنبل و يحيى بن معين قال فوضع احمد كفه على وجهه و قال دعه يقوم فقام كالمستهزئ بهما هذه حكايه عجيبه و راويها البكرى لا اعرفه فاخاف ان يكون وضعها عن احمد بن عقبه قال سمعت يحيى بن معين يقول من لم يكن سمحا فى الحديث كان كذابا قيل كيف يكون سمحا قال إذا شك فى حديث تركه و قال جعفر بن ابي عثمان كنا عند يحيى بن معين فجاءه رجل استعجل فقال يا ابا زكريا حدثنى بشيء اذكرك به فقال يحيى اذكرنى انك سئلتنى ان احدثك فلم افعل الحسين بن فهم سمعت يحيى بن معين يقول كنت بمصر فرايت جاريه بيعت بالف دينار ما رايت احسن منها صلى الله عليها فقلت يا ابا زكريا مثلك يقول هذا قال نعم صلى الله عليها و على كل ملىح هذه الحكايه محموله على الدعابه من ابي زكريا و يروى عنه باسناد آخر قال سعيد بن عمرو البرذعى سمعت الحافظ ابا زرعه الرازى يقول كان احمد بن حنبل لا يرى الكتابه عن ابي نصر التمار و لا عن يحيى بن معين و لا عن احد ممن امتحن فاجاب قلت هذا امر ضيق و لا حرج على من اجاب فى المحنه بل و لا على من اكره على صريح الكفر

عملا بالآيه و هذا هو الحق و قد كان يحيى رحمه الله من ائمه السنه فخاف من سطوه الدوله و اجاب تقيه عباس الدورى سمعت يحيى بن معين يقول كنت إذا دخلت منزلى بالليل قرأت آيه الكرسي على دارى و عيالى خمس مرات فيينا انا إقراء إذا شىء يكلمنى كم تقرأ هذا كان ليس انسان بحسن يقرأ غيرك فقلت ارى هذا السؤال و الله لازيدنك فصرت اقراها فى الليله خمساً و ستين مره و قال عباس قلت ليحيى ما تقول فى الرجل يقوم الرجل حديثه يعنى ينزع منه اللحن فقال لا باس به و سمعته يقول لو لم تكتب الحديث من ثلثين وجها ما عقلناه قال ابراهيم بن الجنيد سمعت يحيى بن معين يقول ما الدنيا الا كحلْم و الله ما ضر رجلا ابقى الله على ما اصبح و امسى لقد حججت و انا ابن اربع و عشرين سنه خرجت راجلا من بغداد الى مكه هذا من خمسين سنه كانما كان امس فقلت ليحيى ترى ان ينظر الرجل فى راي الشافعى و أبى حنيفه قال ما ارى لاحد ان ينظر فى راي الشافعى ينظر فى راي أبى حنيفه احب الى قلت قد كان ابو زكريا رحمه الله حنفيا فى الفروع فلهذا قال هذا و فيه انحراف يسير عن الشافعى قال ابن الجنيد و سمعت يحيى يقول تحريم النيذ صحيح و لكن اقف و لا- احرمه قد شربه قوم صالحون باحاديث صحاح و حرمه قوم صالحون باحاديث صحاح و سمعت يحيى بن سعيد القطان يقول حديث الطلا و حديث عتبه بن فرقد جميعا صحيحان قال عباس الدورى ثنا يحيى بن معين قال حضرت نعيم بن حماد بمصر فجعل يقرأ كتابا صنفه فقال انا ابن المبارك عن ابن عون و ذكر احاديث فقلت ليس ذا عن ابن المبارك فغضب و قال ترد على قلت أى و الله اريد ديتك فابى ان يرجع فلما رايته لا يرجع قلت لا و الله ما سمعت هذه من ابن المبارك و لا سمعها من ابن عون قط فغضب و غضب من كان عنده و قام و دخل فاخرج صحائف فجعل يقول و هى بيده اين الذين يزعمون ان يحيى بن معين ليس بامير المؤمنين فى الحديث نعم يا ابا زكريا غلطت و انما روى هذه الاحاديث غير ابن المبارك من ابن عون قال الحسين بن حسان قال ابن معين دفع الى ابن وهب كتابا عن معاويه بن صالح خمس مائه حديث او اكثر فانتقيت منها شرارها لم يكن لى يومئذ معرفه قلت أ سمعتها من احد قال ابن وهب قال لا قلت كذا كل من يكون مبتديا لا يحسن الانتخاب فعلنا نحو هذا و ندمننا بعد قال محمد بن جرير الطبرى خرج ابن معين حاجا و كان اكولا- فحدثنى ابو العباس احمد بن شاه انه كان فى رففته فلما قدموا فيه اهدى الى يحيى فالوذجا لم ينضج فقلنا له يا ابا زكريا لا تاكله فانا نخاف عليك فلم يعبا بكلامنا و اكله فما استقر فى معدته حتى شكا وجع بطنه و انسهل الى ان وصلنا الى المدينه و لا نهوض به فتعاضنا فى امره و لم يكن سبيل الى المقام عليه لاجل الحج و لم ندر ما نعمل حتى وصى

و مات فغسلناه و دفناه قال ابو زرعه الرازى لم ينتفع يحيى لأنه كان يتكلم فى الناس و قد رايت حكاية شاذة قالها ابو عبد الرحمن السلمى عن الدارقطنى يحيى بن معين مات قبل ابيه بعشره اشهر قال مهيب بن سليم البخارى ابانا محمد بن يوسف البخارى الحافظ قال كنا فى الحج مع يحيى بن معين فدخلنا المدينه ليله الجمعة و مات من ليلته فلما اصبحنا تسامع الناس بقدمه و بموته فاجتمع العامه و جاءت بنو هاشم فقالوا نخرج له الاعواد التى غسل عليها رسول الله صلى الله عليه و سلم فكره العامه ذلك و كثر الكلام فقالت بنو هاشم نحن اولى بالنبي صلى الله عليه و سلم و هو اهل ان يغسل عليها و دفن يوم الجمعة فى ذى القعدة قال مهيب فيها ولدت يعنى سنه ثلث و ثلثين و مائتين قال عباس الدورى مات قبل ان يحج عامئذ و صلى عليه و الى المدينه و كلم الحزامى الوالى فاخرجوا له سرير النبي صلى الله عليه و سلم فحمل فعليه احمد بن أبى خثيمه قال مات يحيى لسبع بقين من ذى القعدة سنه ثلث و ثلثين و مائتين و قد استوفى خمسا و سبعين سنه و دخل فى أ لست و دفن بالبقيع قال حبيش بن مبشر الفقيه و هو ثقة رايت يحيى بن معين فى النوم فقلت ما فعل الله بك قال اعطانى و حبانى و زوجنى ثلاثمائه حوراء و مهدي لى بين البابين او قال بين الناس سمعها جعفر بن أبى عثمان بن حبيش و رواها الحسين بن الحبيب عن حبيش قال رايت يحيى بن معين فى النوم فقلت ما فعل الله بك قال ادخلنى عليه فى داره و زوجنى ثلاثمائه حوراء ثم قال للملائكة انظروا الى عبدى كيف نظرى و حسن قال احمد بن يحيى بن الجارود قال ابن المدينى ما اعلم احد اكتب ما كتب يحيى بن معين و قال ابن البراء سمعت عليا يقول لا نعلم احدا من لادن آدم كتب من الحديث ما كتب ابن معين محمد بن على بن راشد الطبرى عن محمد بن نصر الطبرى قال دخلت على يحيى بن معين فوجدت عنده كذا و كذا سفظا دفاتر و سمعته يقول كتبت بيدى الف الف حديث و كل حديث لا يوجد ههنا و اشار بيده الى الاسقاط فهو كذب و عن مجاهد بن موسى قال كان يحيى بن معين يكتب الحديث نيفا و خمسين مره و قال محمد بن على بن زياد سمعت ابن معين يقول اشتهى ان أقع على شيخ ثقه عنده بيت ملاء كتب اكتب عنه وحدى قال محمد بن سعد يحيى بن معين اكثر من كتابه الحديث و عرف به و كان لا يكاد يحدث محمد بن احمد بن أبى مهزول عن محمد بن حفص سمع عمرا الناقد يقول ما كان فى اصحابنا احفظ للابواب من احمد و لا اسرد للحديث من ابن الشادكونى و لا اعلم بالاسناد من يحيى بن معين ما قدر احد يقبّل عليه اسنادا قط القواريرى قال لى يحيى بن سعيد ما قدم علينا مثل هذين احمد بن حنبل و ابن معين الى ما آخر ما ذكره الذهبى و تركناه حذر الاطاله و الملاله-

و نیز ذهبی در تذکره الحفاظ گفته یحیی بن معین الامام الفرد سید الحفاظ ابو زکریا المرّی مولا هم البغدادی مولده فی سنه ثمان و خمسين و مائه و كان ابوه من نبلاء الكتاب فخلف له الف الف درهم فيما قيل سمع هشيمًا و ابن المبارک و اسماعيل بن المجالد و يحيى بن أبى زائده و معتمر بن سليمان و هذه الطبقة و عنه احمد و هناد و البخارى و مسلم و ابو داود و ابو زرعه و أبى يعلى و احمد بن الحسين الصوفى و خلائق و

اخبرنى احمد بن اسحاق انا احمد بن يوسف و الفتح بن عبد الله قالوا انا محمد بن عمر القاضى ح و اخبرنا احمد بن تاج الامناء عن عبد المعر بن محمّد انا يوسف بن ايوب الزاهد قالوا انا احمد بن محمد البزار انا على بن عمر الحربى نا احمد بن الحسين الصوفى نا يحيى بن معين نا ابن عيينه عن حميد الاعرج عن سليمان بن عتيق عن جابر ان النبى صلى الله عليه و سلم امر بوضع الجوائح و نهى عن بيع السنين اخرجه و عن ابن معين قال النسائى ابو زكريا الثقة المامون احد الاثمه فى الحديث قال ابن المدينى لا نعلم احدا من لدن آدم عليه السلام كتب من الحديث ما كتب يحيى بن معين قال عباس الدورى سمعت يحيى بن معين يقول لو لم نكتب الحديث خمسين مره ما عرفناه و عن يحيى بن معين قال كتبت بيدى الف حديث و قال ابن المدينى انتهى علم الناس الى يحيى بن معين و قال يحيى القطان ما قدم علينا مثل هذين احمد بن حنبل و يحيى بن معين قال احمد بن حنبل يحيى بن معين اعلمنا بالرجال قلت يحيى اشهر من ان نطول الشرح بمناقبه قال خنيس بن مبشر احد الثقات رايت يحيى بن معين فى النوم فقلت ما فعل الله بك فقال اعطانى و حبانى و زوجنى ثلث مائه حوراء و مهد لى بين الناس توفى فى ذى القعدة غربا بمدينه النبى صلى الله عليه و سلم سنه ثلاث و ثلاثين و مائتين رحمه الله و نیز ذهبی در عبر فى خبر من غبر در سنه ثلاث و ثلاثين و مائتين گفته و فيها الامام ابو زكريا يحيى بن معين البغدادی الحافظ احد الاعلام و حجه الاسلام فى ذى القعدة فى مدينه النبى صلى الله عليه و سلم متوجها الى الحج و غسل على الاعواد التى غسل عليها رسول الله صلى الله عليه و عاش خمسا و سبعين سنه سمع هشيمًا و يحيى بن أبى زائده و خلائق و جاء عنه انه قال كتبت بيدى هذه ستمائه الف حديث يعنى بالمكرر و قال احمد بن حنبل كل حديث لا يعرفه يحيى بن معين فليس بحديث و قال ابن المدينى انتهى علم الناس الى يحيى بن معين قلت حديثه فى الكتب الستة و نیز ذهبی در كاشف گفته يحيى بن معين ابو زكريا المرّی البغدادی امام المحدثين عن عباد بن عباد و هشيم و عنه خم م د و الفريابى و الصوفى و فضائله كثيره مولده ۱۵۸ و مات طالب الحج بالمدينه فى ذى القعدة ۲۳۳ و حمل على اعواد النبى صلى الله عليه و سلم و عمر بن مظفر الشّهير بابن الوردى

در تتمه المختصر فی اخبار البشر در سنه مذکوره گفته و فيها فی ذی القعدة توفی ابو زکریا یحیی بن معین بن عون بن زیاد بن بسطام المزنی البغدادی الحافظ صاحب الجرح و التعديل امام حافظ قیل أنه من قریه نقیای نحو الانبار و كان الامام احمد شدید الصحبه له یشرکان فی علوم الحدیث و ذکر الدارقطنی یحیی فیمن روی عن الشافعی و ولد سنه ثمان و خمسين و مائه و عبد الله بن اسعد یافعی در مرآه الجنان در سنه مذکوره گفته و الامام ابو زکریا یحیی بن معین الحافظ احد الاعلام توفی بمدينه النبی صلی الله علیه و سلم متوجها الی الحج و غسل علی الاعواد التي غسل علیها رسول الله صلی الله علیه و سلم سئل کم کتبت من الحدیث فقال کتبت بیدي هذه ستمائه الف حدیث روی عنه کبار ائمه الحدیث منهم البخاری و مسلم و ابو داود و غیرهم و كان بينه و بين الامام احمد صحبه و الفه و اشتراك فی الاشتغال بعلوم الحدیث و كان ینشد المال یذهب حله و حرامه طرا و یقی فی

غدا ثامه

الحدیث کلامه نطق النبی لنا به عن ربّه فعلى النبیّ صلاته و سلامه

و قد ذکره الدارقطنی فیمن روی عن الامام الشافعی و قد سبق فی ترجمه الشافعی ما جرى منه فی حقه بينه و بين الامام احمد فی مشیه تحت رکاب بغله الشافعی و قول الامام احمد له لو لزمتم البغله لانتفعت و قیل انه لما خرج من المدينه سمع فی النوم هاتفا یقول یا ابا زکریا أترغب عن جوارى فرجع و اقام بها ثلاثا ثم توفی رحمه الله و محمد بن محمد الشهير بابن شحنه الحلبي در روض المناظر فی علم الاوائل و الاواخر در سنه مذکوره گفته و فيها توفی ابو زکریا یحیی بن معین حجه الاسلام من المحدثین متوجها الی الحج بمدينه النبی صلی الله علیه و سلم و غسل علی الاعواد التي غسل علیها رسول الله صلی الله علیه و سلم و له من العمر خمس و سبعون سنه و محمود بن احمد عینی در عمده القاری بعد ذکر حدیثی که آن را دلیل وجوب وتر گردانیده گفته فان قلت فی اسناده ابو المنیب عیید الله بن عبد الله و قد تکلم فیہ البخاری و غیره قلت قال الحاکم و ثقہ ابن معین و قال ابن ابي حاتم سمعت ابي یقول هو صالح الحدیث و انکر علی البخاری ادخاله فی الضعفاء فهذا ابن معین امام هذا الشأن و کفی به حجه فی توثیقه اياه و شیخ عبد الحق دهلوی در رجال مشکاه گفته یحیی بن معین المری البغدادی الحافظ امام المحدثین قال الخطیب کان اماما ربانیا عالما ثبتا حافظا متقنا قال ابن المدینی ما نعلم احدا من لدن آدم کتب من الحدیث ما کتب یحیی بن معین و قال ابو حاتم ربانیو الحدیث اربعة اعلمهم بالحلال و الحرام احمد و احسنهم سیاقه للحدیث و ادركه ابن المدینی و احسنهم وضعاً للکتاب ابن ابي شیبه و اعلمهم بصحیح الحدیث و سقیمه

ص: ۵۸

يحيى بن معين و قال احمد كان اعلمنا بالرجال يحيى و قال ابن المديني ما رايت فى الناس مثله و قال ابن سعد الحداد الناس كلهم عيال على يحيى و قال ابن الرومى ما رايت احدا قط يقول الحق فى المشايخ غير يحيى و غيره كان يتحامل بالقول و قال احمد اسماع يحيى شفاء لما فى الصدور و قال مره هنا رجل خلقه الله لهذا الشأن يظهر كذب الكذابين يعنى يحيى بن معين و قال ابو زرعه إذا رايت البغدادي يحب احمد فاعلم أنه صاحب سنه و إذا رايت ييغض يحيى بن معين فاعلم انه كذاب و قال احمد كل حديث لا يعرفه يحيى فليس هو بحديث و قال هارون بن بشير رايت ابن معين استقبل القبله رافعا يديه يقول اللهم ان كنت تكلمت فى رجل و ليس هو عندى كذابا فلا تغفر لى و قال محمد بن هارون الفلاس إذا رايت الرجل يقع فى يحيى فاعلم أنه كذاب يصنع الحديث و إنما ييغضه لما بين امر الكذابين و قال يحيى بن معين كتبت بيدى هذه ستمائه الف حديث و قال مجاهد بن موسى كان يحيى يكتب الحديث نيفا و خمسين مره و مناقبه و فضائله كثيره رحمه الله روى عن عباد بن عباد و هشيم و روى عنه البخارى و مسلم و ابو داود و الفريابى و الصوفى ولد سنه ثمان و خمسين و مائه و مات طالب الحج بالمدينه فى ذى القعدة سنه ثلث و ثلثين و مائتين و حمل على اعداء النبي صلى الله عليه و سلم كذا قيل قال صاحب الكاشف و ما احتاج النبي صلى الله عليه و سلم الى اعداء لانه فى حجرته غسل و فيها صلى الله عليه و سلم دفن الا ان يراد بالاعواد التخت الذى غسل عليه و شيخ ابو مهدي عيسى بن محمد الثعالبي الجعفرى در مقاليد الاسانيد كفته سلافه من خبره قال الذهبى فى التذكرة هو الامام الفرد سيد الحفاظ ابو زكريا يحيى بن معين المرى مولاهم البغدادي مولده سنه ثمان و خمسين و مائه كان ابوه من نبلاء الكتاب ف خلف له الف الف درهم فيما قيل سمع هشيم و ابن المبارك و معتمر بن سليمان و هذه الطبقة و عنه احمد و البخارى و مسلم و ابو داود و خلائق قال النسائي ابو زكريا الثقه المامون احد ائمه الحديث و قال ابن المديني لا نعلم احدا من لدن آدم عليه السلام كتب من الحديث ما كتب يحيى بن معين و قال مره انتهى علم الناس الى يحيى بن معين روى عن يحيى أنه قال كتبت بيدى الف الف حديث و رثى فى النوم فقيل له ما فعل الله بك فقال اعطانى و حبانى و زوجنى ثلاثمائه حوراء توفى بالمدينه سنه ثلاث و ثلثين و مائتين زاد العامر فى تاريخه متوجها الى الحج و قيل لما خرج من المدينه الى مكه سمع فى النوم هاتفا يقول يا ابا زكريا أترغب من جوارى فرجع و اقام بالمدينه ثلاثا و مات رحمه الله و غسل على الاعواد النبي غسل عليها رسول الله صلى الله عليه و سلم و كتب بيده ستمائه الف حديث انتهى و من نظمه قال عباس بن محمد الدورى انشدنى يحيى المال ينفد حله و حرامه

و يطيب ما يحوى و يكسب اهله

افاده ذكر الخطيب البغدادي في كتاب الكفايه في معرفه قوانين الروايه في باب وجوب تعريف المزكى ما عنده من حال المسئول عنه قال وقد انكر قوم لم يتجروا في العلم قول الحفاظ من ائمتنا و اولو المعرفه من اسلافنا ان فلانا الراوى ضعيف و فلان غير ثقه و ما اشبه هذا من كلام و رأو ذلك غيبه لمن قيل فيه و قال قائلهم في ذلك شعرا و هو بكر بن حماد الشاعر المغربي ارى الخير في الدنيا يقل كثيره و ينقص نقصا و الحديث يزيد

فلو كان خيرا كان كالخير كله

فان تك حقا فهى في الحكم غيبه و ان تك زورا فالقصاص شديد

ثم قال الخطيب و ليس الامر على ما ذهبوا إليه لان اهل العلم اجمعوا على ان الخير لا يجب قبوله الا من العاقل الصدوق المامون على ما يخبر به و فى ذلك دليل على جواز الجرح لمن لم يكن صدوقا فى روايته انتهى و قال شيخ شيوخنا الشهاب المقرئ التلمسانى فى تاريخه نفع الطيب و لما تعرض بعض من لا يبالي بما ارتكب الى اصحاب الحديث بقوله ارى الخير فى الدنيا الايات المتقدمه بحروفها اجابه الامام ابو عبد الله بن فتوح الحميدى صاحب الجمع بين الصحيحين بقصيده طويله منها قوله و انى الى ابطال قولك قاصد

فان الخير منك بعيد و اقبح شىء ان جعلت لما اتى عن الله شيطانا و ذاك شديد

و منها فى ابن معين و ما هو الا واحد من جماعه

فيه عتيد

و غيرهم عمّا اقتنوه رقود

و جرحهم

و صح لاهل النقل منها احتجاجهم

لا استطاع جحود

دليله

انتهى و رايت باخر الاصل الذى انتخبت منه ما قرأت على شيخنا رحمه الله الايات المتقدمه لبكر بن حماد و فيها بعض مخالفه لما تقدم و باثرها و اجابه عبد السلام بن يزيد بن غياث الاشيبلى بقوله و لابن معين فى الذى قال اسوهو راى مصيب للصواب شديدو اجر به يعلى الاله محلّه و نيز له فى الخلد حيث يريد يناضل عن قول النبى و صحبه و يطرد عن احواضه و يذودو جمله اهل العلم قالوا بقوله و ما هو فى شىء اتاه فريد

و لو لم یقم اهل الحدیث بدیننا فمن كان یروی علمه و یفیدهم ورثوا علم النبوه و احتوا من الفضل ما عنه الانام رقدو هم کمصاییح الدجی یهتدی بهم و نارهم بعد الممات خمودعلیک ابن عتاب لزوم سیلهم فحالهم عند الاله حمید و اجابه ایضا احمد بن عمرو بن عصفور بقوله ایا قاذعا فی العلم زید عما یهرویدا بما تبدی به و تعید جعلت شیاطین الحدیث مریدها لا ان شیطان الضلال مرید و جرعت بالتکذیب من كان صادقا فقولک مردود و انت عنید ذوو العلم فی الدنیا نجوم هدایه إذا غاب نجم لاح بعد جدید بهم عز دین الله طرا و هم له معاقل من اعدائه و جنودو خود شاه صاحب در بستان المحدثین گفته کنیت او ابو زکریاست و او را مری گویند بالولاء که از موالی بنی مره بود وطنش بغدادست در یکسال یکصد و پنجاه و هشت متولد شده و پدرش از عمده نویسندگان دفتر بود در انشاء نیز دستگاه خوب داشت گویند یحیی بن معین را از میراث پدر خود لکبه درم نقد بدست آمده بود باین سبب کمال ثروت داشت از هشیم و ابن المبارک و معمر بن سلیمان بن طرخان و اقران آنها سماع دارد و امام احمد بن حنبل و بخاری و مسلم و ابو داود از وی استفاده کرده اند و او یکی از ائمه این فنست در نقد احادیث و معرفت احوال رجال و در کثرت معلومات و محفوظات هم نظیر نداشت از وی منقولست که من بدست خود ؟؟؟ حدیث نوشته ام و او را بعد از مرگ بخواب دیدند و پرسیدند که خدای تعالی با تو چه کرد گفت مرا بخشش و عطایای بسیار داد و از آنجمله سه صد زن از حور عین بمن تزویج فرمود و در سال دو صد و سی و سه از بغداد بحج روانه شد اول در مدینه منوره رسید و از زیارت فارغ شده قصد خانه کعبه نمود در اول منزل بخواب رفته بود که هاتفی او را آواز داد که ای ابو زکریا از همسایگی ما کجا می روی معلوم کرد که روح مبارک پیغمبر خداست که او را بان تشریف مشرف ساخت زود برگشت و در مدینه اقامت نمود بعد از سه روز وفات یافت و از سعادت او انست که او را بر همان تخته ها غسل دادند که جناب پیغمبر را بر آنها غسل داده بودند او را بنظم هم میل بود و این چند بیت از وست المال ینفد حله و حرامه

و طعامه

فعلی النبی صلاته و سلامه

فائده باید دانست که جاهلان و نافهمان قدماء اهل حدیث را عموما و یحیی بن معین را خصوصا مطعون ساخته اند که ایشان خصوصا این شخص از جمله ایشان در خلق الله زبان خود را دراز کرده و کسی را دروغگو و کسی را ملبس و جعلی و کسی را مفتری و بهتانی می گویند و این غیبت محرمه را علم می دانند و عبادت می انگارند چنانچه بکر بن حماد شاعر مغربی درین باب یحیی بن معین را هجو کرده بلکه علم حدیث را تعریض بطعن نموده گفته است اری الخیر فی الدنیا یقل کثیره و ینقص

نقصا و الحدیث یزید

ص: ۶۱

لیکن این حائل و امثال او نفهمیده اند که این طعن و جرح ایشان رجال را محض برای صیانت شریعت و دینست پس گویا از قبیل قتال کفار و خوارج و اهل بدعت و سیاست و تعزیر اهل منکرست که بهترین عباداتست از غیبت محرمه نیست و ازین ابیات مشومه که مرقوم شد ابو عبد الله بن فتوح حمیدی صاحب الجمع بین الصحیحین جواب داده و قصیده دراز دارد در آنجا در مخاطبه این شاعر می گوید و انی الی ابطال قولک قاصد و لی من شهادات النصوص جنود إذا لم یکن خیرا کلام نبینا

لديك فان الخير منك بعيد واقبح شيء ان جعلت لما اتى عن الله شيطانا و ذاك شديد

و بعد از ان در حق ابن معین گوید و ما هو الا واحد من جماعه و کلهم فیما حکاه شهود* فان صدّ عن حکم الشهاده حامل* فان کتاب الله فيه عتيد* و لو لا رواه الدين ضاعت و اصبحت* معالمه في الآخريں تبيد* هم حفظوا الاثار من كل شبهه* و غيرهم عميا اقتنوه رقود* و هم هاجروا في جمعها و تبادروا* الی کل افق و المرام کؤود* و قاموا بتعديل الرواه و جرحهم* قیام صحيح لنقل و هو جديد* بتبليغهم صحت شرائع ديننا حدود تحروا حفظها و عهدود* و صح لاهل النقل منها احتجاجهم* فلم يبق الا عاند و حقود* و حسبهم ان الصحابه بلغوا* و عنهم رروا لا يستطاع جحود* فمن جاد عن هذا اليقين ممارق* مرید لظاهر الشكوك مرید* و لكن إذا جاء الهدى و دليله* فليس لموجود الضلال وجود* و ان رام اعداء الديانه كيدها* فكيدهم بالمخزيات مكيد* و عبد السلام بن يزيد بن غياث الاشيلي نیز ازین ابیات در قصیده دراز جواب داده و لابن معین فی الذی قال اسوه* و رای مصيب للصواب سديد* و اجر به يعلى الاله محله* و ينزله في الخلد حيث يرید* يناضل عن قول النبي و صحبه* و يطرد عن أحواضه و يذود* و جمله اهل العلم قالوا بقوله* و ما هو في شيء اناه فرید* و لو لم يقم اهل الحديث بدیننا* فمن كان يروى علمه و يفيد هم ورثوا علم النبوه و احتوا* من الفضل ما عنه الانام رقود* و هم كمصاييح الدجى يهتدى بهم* و نارهم بعد الممات خمود* عليك ابن عتاب لزوم سيلهم* فحالم عند الاله حميد* و نیز احمد بن عمرو بن عصفور جواب داده ست باين ابیات ایا قاذعا في العلم زيد عمائه* رویدا بما تبدى به و تعيد* جعلت شياطين الحديث مریده الا ان شيطان الضلال مرید* و قرعت بالتكذيب من كان صادقا* فقولك مردود و انت عنيد* ذو العلم في الدنيا نجوم هدايه* إذا غاب نجم لاح بعد جديد* بهم عز دين الله طرا و هم له* معاقل من اعدائه و جنود* و مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلاء گفته ابو زکریا یحیی بن معین بفتح المیم و کسر العین

و سکون الباء بن عون بن زیاد بن بسطام بکسر الموحده و سکون السین المرّی بضم المیم و تشدید الراء البغدادی الحافظ المشهور امام عالم حافظ متقن بود گویند اصلش از قریه نقیایست بجانب انبار پدرش کاتب عبد الله بن مالک بود مقرر بر خراج بلده ری چون بمرد یک نیم لک درهم برای یحیی در میراث بگذاشت ولی این همه مال کثیر را در طلب علم حدیث انفاق کرد سماع دارد از هیشم و ابن المبارک و طبقه او از وی پرسیدند چه قدر احادیث نوشته گفت بدست خود ده لکجه حدیث نوشته ام احمد بن عقبه که راوی این خبرست گفته گمانم انست که محدثین هم برای او بدست خویش شش لکجه حدیث نوشته اند وی صد قمطر کتب و چهار حباب شراییه پر از کتاب گذاشته صاحب جرح و تعدیست کبار ائمه حدیث از وی روایت کرده اند منهم البخاری و مسلم و ابو داود و الامام احمد و غیرهم میان او و امام احمد صحبت و الفت و اشتراک در اشتغال بعلوم حدیث بود چنانکه مشهور است ابو خیشمه هم از وی روایت دارد یکی از ائمه این فن بود در نقد احادیث و معرفت احوال رجال و در کثرت معلومات و محفوظات نظیر نداشت علی بن المدینی گفته علم بصره منتهی شده بسوی یحیی بن ابی کثیر و قتاده و علم کوفه بسوی اسحاق و اعمش و علم حجاز بسوی ابن شهاب و عمرو بن دینار و علم این هر شش تن در بصره بسعید بن ابی عروبه و شعبه و معمر و حماد بن سلمه و ابی عوانه و در کوفه بسفیانین و مالک بن انس و از اهل شام باوزاعی رسیده و علم این همه ها بمحمد بن اسحاق و هشیم و یحیی بن سعید و ابن ابی زائده و وکیع و ابن المبارک و ابن مهدی و یحیی بن آدم منتهی شده و ابن المبارک اوسع ایشانست در علم و علم همه این ائمه در حصه یحیی بن معین آمده احمد گفته هر حدیث که نمی شناسد آنرا یحیی حدیث نیست و می گفت اینجا مرویست که خدای تعالی او را برای همین کار آفریده که کذب کذابین ظاهر کند و ابن الرومی گفته نشنیدم احدی را هیچگاه که حق درباره مشایخ گوید جز یحیی بن معین و غیر او متحامل بالقولست یحیی گوید ندیدم خطای هیچکس مگر آنکه پوشیدم آنرا و خواستم که کار او را زینت دهم و گاهی هیچیکی را بمکروهی روبرو نشدم و مواجهه نکردم و لیکن خطای او را میان خود و میان او مبین می کنم اگر قبول کرد فبها و الا ترک می کنم او را می گفت حدیث نوشتم از کذابین و گرم کردم بدان تنور را و برآوردم از ان نان پخته و این اشعار بسیار می خواند اشعار المال یذهب حله و حرامه

یطیب شرابه و طعامه

فعلى النبى صلاته و سلامه

دارقطنی ذکر او در کسانی که روایت کرده اند از شافعی نموده و در ترجمه شافعی خبر او با وی و با امام احمد گذشته در سنه ثلث و ثلاثین و مائتین از بغداد قصد حج نمود اول بمدینه منوره رسید و از زیارت فارغ شد قصد خانه کعبه نمود در اول منزل بخواب رفته بود که هاتفی او را آواز داد که ای ابو زکریا از همسایگی ما کجا می روی معلوم کرد

که روح مبارک پیغمبر خداست که او را بان تشریف مشرف ساخت رفقا را گفت که شما بروید و خود زود برگشته بمدینه اقامت نمود بعد از سه روز وفات یافت و این آخر حج او بود از سعادت او آنست که او را بر همان تختها غسل دادند که جناب رسول خدا صلی الله علیه و سلم را بر آن غسل داده بودند هفتاد و پنج سال عمر یافت در تاریخ وفات او اختلافست والی مدینه بر وی نماز گزارده در بقیع دفن کرد و نماز بر وی مکرر شد چند بار مردی روبروی جنازه او با آواز بلند می گفت این ست کسی که نفی کذب از حدیث رسول خدا صلی الله علیه و سلم می کرد بعضی محدثین در مرثیه او این ابیات گفته اند ابیات ذهب العلیم بعیب کلّ محدث

و بكل مختلف من الاسناد و بكلّ وهم فی الحدیث و مشکل یعنی به علماء کل بلاد

او را بعد از مرگ بخواب دیدند و پرسیدند که خدای تعالی با تو چه کرد گفت عطایا و مواهب بسیار داد از آنجمله آنکه سه صد حور عین بمن تزوج فرمود مری او را نسبت بولا گویند زیرا که از موالی بنی مره بود ولادتش در سنه ثمان و خمسین و مائه بوده ابن خلکان گفته در بعض تواریخ دیدم یحیی بن معین بن غیاث بن زیاد بن عون بن بسطام مولی الجنید بن عبد الرحمن الغطفانی المری امیر خراسان از طرف هشام بن عبد الملک الاموی و اول اشهرست و اصح و مری نسبت بسوی مرّه غطفانست که قبیله کلان و مشهورست و در عرب چند قبائل منسوب اند بسوی آن و هر یکی را مره گویند و ابن السمعی در کتاب الانساب گفته نقیا بفتح نون و کسر قاف یا فتح آن و بعدش یای مفتوحه قریه ایست از قرای انبار که از آنجاست یحیی بن معین و خطیب گفته می گویند که فرعون هم از اهل همین قریه بود انتهی سبحان الله این عجائب اتفاقست که چنین کافر و چنین مؤمن از یکجا برخیزند در بستان المحدثین در این مقام بعنوان فائده نوشته که جاهلان و نافهمان قدمای اهل حدیث را عموما و یحیی بن معین را خصوصا مطعون ساخته اند که ایشان خصوصا این شخص در خلق الله زبان خود را دراز کرده و کسی را دروغگو و کسی را ملبس و جاعل و کسی را مفتری می گوید و این غیبت محرمه را علم می داند و عبادت می انگارد چنانچه بکر بن حماد شاعر مغربی درین باب یحیی بن معین را هجو کرده بلکه علم حدیث را تعرض بطعن نموده گفته ست نظم اری الخیر فی الدنیا یقل کثیره

و ینقص نقصا و الحدیث یزید

فی الرجال مقاله

شدید

لکن این جاهل و امثال او نفهمیده اند که این طعن و جرح ایشان رجال را محض برای صیانت شریعت و دین است پس گویا از قبیل قتال کفار و خوارج و اهل بدعت و سیاحت و تعزیر اهل منکر باشد که بهترین عباداتست از غیبت محرمه نیست و ازین ابیات مشومه که مرقوم شد حمیدی صاحب الجمع بین الصحیحین جواب داده و قصیده دراز گفته در ان بمخاطبه این شاعر می گوید نظم و انی الی ابطال

قولک قاصد

شیء ان جعلت لما اتی عن اللّٰه شیطانا و ذاک شدید

بعده در حق یحیی بن معین گفته نظم و ما هو الا واحد من جماعه

ص: ۶۴

و كلهم فيما حكاه شهود

ضاعت و اصبحت

و هم هاجروا فى اجمعها و تبادروا

النقل و هو حديد

فلم يبق ألا عاند و حقود

مما رق

رام اعداء الديانه كيدها فكيدهم بالمخزيات مكيد

و عبد السلام بن يزيد بن عتاب الاشبيلي را نیز قصیده درازست در جواب این ابیات نظم و لابن معین فى الذی قال اسوه* و رای مصیب للصواب سدید* و اجر به یعلی الاله محله* و نیز له فى الخلد حیث یرید* یناضل عن قول النبی و صحبه* و یطرد عن احواضه و یزود* و جمله اهل العلم قالوا بقوله* و ما هو فى شیء اتاه فرید* و لو لم یقم اهل الحدیث بدیننا* فمن کان یروی علمه و ینفید* هم ورثوا علم النبوه و احتوا* من الفضل ما عند الانام رقاد* و هم کمصایح الدجی یهتدی بهم* و نارهم بعد الممات خمود* علیک ابن عتاب لزوم سیلهم* فحالهم عند الاله حمید* و هم از ان ابیات احمد بن عمرو بن عصفور را جوابست و منها ابیات ایا قاذعا فى العلم ازید عماؤه* رویدا بما یدى به و یعید* جعلت شیاطین الحدیث مریده* الا ان شیطان الضلال مرید* و قرعت بالتکذیب من کان صادقا* فقولک مردود و انت عنید* و ذو العلم فى الدنیا نجوم هدایه* إذا غاب نجم لایح بعد جدید* بهم عزّ دین الله طرا و هم له* معاقل من اعدائه و جنود* انتهى کلام البستان و نیز مولوی صدیق حسن خان معاصر در تاج مکمل گفته ابو زکریا یحیی بن معین بن عون بن زیاد بن بسطام المرى البغدادی الحافظ المشهور کان اماما عالما حافظا متفنا قیل انه من قریه نحو الانبار تسمى نقیای و کان ابوه کاتباً لعبد الله بن مالک و قیل انه کان على خراج الری فمات فحلف لابنه یحیی المذکور الف الف درهم و خمسين الف درهم فانفق جمیع المال على الحدیث و سئل یحیی کم کتبت من الحدیث فقال کتبت یدى هذه ستمائه الف حدیث و قال راوی هذا الخبر و هو احمد بن عقبه و انى اظن ان المحدثین قد کتبوا له بایدیهم ستمائه الف و ستمائه الف و خلف من الکتب مائه قمطر و اربع حباب شرابییه مملوه کتبا و هو صاحب الجرح و التعدیل و روى عنه الحدیث کبار الائمة منهم ابو عبد الله محمد بن اسماعیل البخاری و ابو الحسین مسلم بن الحجاج القشیری و ابو داود السجستانی و غیرهم من الحفاظ و کان بینه و بین الامام احمد بن حنبل من الصحبه

ص: ۶۵

والالفه و الاشتراك بالاشتغال بعلوم الحديث ما هو مشهور و لا حاجه الى الاطاله فيه و روى عنه هو و ابو خيثمه و كانا من اقرانه
و قال على بن المديني انتهى العلم بالبصره الى يحيى بن أبى كثير و قتاده و علم الكوفه الى اسحاق و الاعمش و انتهى علم
الحجاز الى ابن شهاب و عمرو بن دينار و صار علم هولاء الستة بالبصره الى سعيد بن أبى عروبه و شعبه و معمر و حماد بن
سلمه و أبى عوانه و من اهل الكوفه الى سفیان الثورى و سفیان بن عيينه و مالك بن انس و من اهل الشام الى الازاعى و انتهى
علم هولاء الى محمد بن اسحاق و هشيم و يحيى بن سعيد و ابن أبى زائده و وكيع و ابن المبارك و هو اوسع هولاء علما و ابن
مهدى و يحيى بن آدم و صار علم هولاء جميعا الى يحيى بن معين و قال احمد بن حنبل كل حديث لا يعرفه يحيى فليس هو
بحديث و كان يقول ههنا رجل خلقه الله لهذا الشأن و يظهر كذب الكذابين يعنى يحيى بن معين و قال ابن الرومى ما سمعت
احدا قط يقول الحق فى المشايخ غير يحيى بن معين و غيره كان يتحامل بالقول و قال يحيى ما رايت على رجل قط خطأ الا
سترته و احببت ان ازين امره و ما استقبلت رجلا- فى وجهه بامر يكرهه و لكن ابين له خطأه فيما بينى و بينه فان قبل ذلك و الا
تركته و كان يقول كتبنا عن الكذابين و سجرنا به التنور و اخرجنا به خيزا نضيحا و كان ينشد كثيرا شعر المال يذهب حله و
حرامه طرا و يبقى فى غد آثامه

ليس التقى بمتق لاله

كلامه نطق النبى لنا به عن ربّه فعلى النبى صلواته و سلامه

و قد ذكره الدارقطنى فيمن روى عن الامام الشافعى رضى الله عنه و قد سبق فى ترجمه الشافعى خبره معه و ما جرى بينه و بين
الامام احمد فى ذلك و سمع ايضا عن عبد الله بن المبارك و سفیان بن عيينه و كان يحيى يحج فيذهب الى مكه و يرجع الى
المدينه فلما كان آخر حجّه خرج الى المدينه و رجع الى المدينه فاقام بها ثلثه ايام ثم خرج حتى اتى المنزل مع رفقائه
فباتوا فرأى فى النوم هاتفا يهتف به يا ابا زكريا أترغب عن جوارى فلما اصبح قال لرفقائه امضوا فانى راجع الى المدينه فمضوا و
رجع فاقام بها ثلثه ايام ثم مات فحمل على احواد النبى صلى الله عليه و سلم و كانت وفاته لسبع ليال من ذى القعدة سنه ۲۳۳
هكذا قاله الخطيب فى تاريخ بغداد و هو غلط قطعاً لما تقدم ذكره و هو انه خرج الى مكه للحج ثم رجع الى المدينه و مات بها
و من يكون قد حج كيف يتصور ان يموت بذى القعدة من تلك السنه فلو ذكر انه توفى ذى الحجه لامكن ان يحتمل ان يكون
هذا غلطا من الناسخ قال ابن خلکان لكنى وجدته فى نسختين على هذه الصوره فيبعد ان يكون من الناسخ و الله اعلم ثم ذكر
بعد ذلك ان الصحيح انه

مات قبل ان يحج و على هذا يستقيم ما قاله من تاريخ الوفاه ثم نظرت في كتاب الارشاد في معرفه علماء الحديث تاليف أبي يعلى الخليل بن عبد الله بن احمد بن ابراهيم بن الخليل الحافظ ان يحيى بن معين المذكور توفي لسبع ليال بقين من ذى الحجه من السنه المذكوره فعلى هذا يكون قد حج و ذكر الخطيب ايضا ان مولده كان آخر سنه ١٥٨ ثم قال بعد ذكر وفاته انه بلغ سبعا و سبعين سنه الا عشره ايام و هذا ايضا لا يصح من جهه الحساب فتامله و رايت في بعض التواريخ انه عاش خمسا و سبعين سنه و الله اعلم و صلى عليه و الى المدينه ثم صلى عليه مرارا و دفن بالبقيع و كان بين يدي جنازته رجل ينادى هذا الذى كان ينفى الكذب عن حديث رسول الله صلى الله عليه و سلم و رثاه بعض المحدثين فقال ذهب العليم بعيب كل محدث

كل بلاد

رضى الله عنه و معين بفتح الميم و كسر العين المهمله و سكون التحيه و بسطام بكسر الباء و الله اعلم

وجه ششم

آنکه ابو محمد سويد بن سعيد الهروى الحدثانى الانبارى که از مشايخ مسلم صاحب صحيح و نیز از مشايخ ابن ماجه ست اين حديث شريف را روايت نموده چنانچه ابن كثير شامى در تاريخ خود بعد ذکر

حديث انا دار الحكمة از صحيح ترمذى گفته قلت

روايه سويد بن سعيد عن شريك عن سلمه عن الصنابحي عن على مرفوعا انا مدينه العلم و على بابها فمن أراد العلم فليات باب المدينه و ذهبى نیز در ميزان الاعتدال اين حديث را از عوالى احاديث سويد بن سعيد دانسته و بسند خود از سويد روايت ان کرده کما ستدرى فيما بعد ان شاء الله تعالى و جلالت مرتبت و علو منزلت سويد بن سعيد بر ناظر کتاب الانساب سمعانى و تهذيب الكمال مزى و تهذيب التهذيب و تذکره الحفاظ و عبر ذهبى و تهذيب التهذيب ابن حجر عسقلانى و طبقات الحفاظ سيوطى و غير ان مخفى و محتجب نيست فهذا حافظهم الجليل سويد بن سعيد*شيخ مسلم صاحب الصحيح الحميد*قد روى هذا الحديث الشريف المجيد*القاطع من اعناق ارباب البغى كل وريد*فلا يعدل عنه و لا يحد*بعد روايه هذا الخبر المجيد*الا من ماج لحيرته فى الغى المديد*و ضرب لغمرته فى الضلال البعيد

وجه هفتم

آنکه احمد بن محمد بن حنبل الشيبانى که يکى از ائمه اربعه اهل سنتست اين حديث شريف را بطرق متعدده روايت نموده چنانچه علامه ابن شهر آشوب عليه الرحمه که محامد زاهره و مناقب باهره جنابش از وافى بالوفيات صلاح الدين صفدى و بلغه مجد الدين فيروزآبادى و لسان الميزان ابن حجر عسقلانى و بغيه الوعاة جلال الدين سيوطى و طبقات المفسرين شمس الدين داودى در مجلد سابق شنيدى در کتاب مناقب آل أبى طالب فرموده و

قال النبى عليه السلام بالاجماع انا مدينه العلم و على بابها فمن أراد العلم فليات الباب رواه احمد من ثمانيه طرق و علامه سبط ابن الجوزى در تذکره خواص الامه گفته احمد فى الفضائل

ثنا ابراهیم بن عبد الله ثنا محمد بن عبد الله الرومی ثنا شریک عن سلمه بن كهیل عن الصنابحی عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا مدینه العلم و علی بابها و نور الدین سمهودی در جواهر العقدين بعد ذکر این حدیث شریف گفته رواه الامام احمد فی الفضائل عن علی رضی الله عنه و از افاده علامه مناوی در فیض القدير و محمود قادری در صراط سوی نیز روایت کردن احمد این حدیث شریف را واضح و ظاهر می شود کما سیاتی فیما بعد ان شاء الله تعالی و در کمال ظهورست که روایت نمودن احمد بن حنبل حدیثی را حسب تصریحات اکابر محققین و اجله منقدین سنیه دلیل نهایت ثبوت و تحقق و اعتماد و اعتبار آنست اخطاب خوارزم در کتاب مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و یدلک علی ذلك یعنی کثره فضائل علی علیه السلام ایضا ما یروی عن الامام الحافظ احمد بن حنبل و هو کما عرف اصحاب الحدیث فی علم الحدیث قریع اقرانه و امام زمانه و المقتدی به فی هذا الفن فی ابانه و الفارس الّذی یکب فرسان الحفظ فی میدانه و روایتیه فی رضی الله عنه مقبوله و علی کاهل التصدیق محموله لما علم انّ الامام احمد بن حنبل و من احتذی علی مثاله و نسج علی منواله و حطب فی حبله و انضوی الی حفله مالوا الی تفضیل الشیخین رضوان الله علیهما فجاءت روایتیه فی کعمود الصباح لا یمکن ستره بالراح و محمد بن یوسف بن محمد الکنجی در کفایه الطالب گفته و یدل علی ذلك یعنی کثره فضائل علی علیه السلام ما رویناه عن امام اهل الحدیث احمد بن حنبل و هو اعرف اصحاب الحدیث فی علم الحدیث قریع اقرانه و امام زمانه و المقتدی به فی هذا الفن فی ابانه و الفارس الّذی یکب فرسان الحفظ فی میدانه و روایتیه مقبوله و علی کاهل التصدیق محموله ولا یتهم فی دینه و لا یشک انه یقول بتفضیل الشیخین اَبی بکر و عمر رضی الله عنهما و ارضاهما و اظللنا بظّل رضاهما فجاءت روایتیه فی کعمود الصباح و لا- یمکن ستره بالراح الخ و سبط ابن الجوزی در تذکره خواص الامه در ذکر حدیث مواخاه گفته و نحن نقول الحدیث الّذی رواه احمد فی الفضائل لیس فیهِ میسره و لا الحکم و احمد مقلد فی الباب متی روی حدیثا و جب المصیر الی روایتیه لانه امام زمانه و عالم اوانه و المبرز فی علم النقل علی اقرانه و الفارس الّذی لا یجاری فی میدانه و هذا هو الجواب عن جمیع ما یرد فی الباب و فی احادیث الکتاب ازین افاده اخطاب خوارزم و محمد بن یوسف کنجی در غایت وضوح و ظهورست که احمد بن حنبل مقتدای فن حدیث در وقت خود بوده و روایات او در باب جناب امیر المؤمنین علیه السلام مقبولست و بر کاهل تصدیق محمول چه او و امثال او یقینا بتفضیل شیخین قائل و بسوی این مذهب و مشرب مائل و آئل هستند یعنی ازو صمت رفض و غلو بر کنار و براث ساحتشان ازین عیب و عار کالشمس فی رابعه النهار آشکار پس روایات او مثل عمود صباح در غایت ایضاح است که ستران ممکن نیست براح و از افاده سبط ابن الجوزی پیدااست که احمد درین باب مقلد و متبوعست که هر گاه او حدیثی روایت کند رجوع بان لازم و واجبست چه او امام زمان و عالم اوان و سابق

در علم نقل بر اقران و شهسوار یکه تاز در میدان بوده و همینست جواب از هر چیزیکه وارد می شود درین باب و دیگر احادیث کتاب یعنی بجواب تشکیکات مجادلین و ارتیبات مخاصمین محض روایت نمودن احمد دلیل قطعیت که در حذاء روایت او شبهات رکیکه جاحدین و مغالطات سخیفه حائدین را آب نیست رو برد و انکار آنها احدی را مجال و تاب نیست و مکارم جلیله و محاسن جمیله و محامد عظیمه و مدائح فخیمه احمد بن حنبل نزد ائمه قوم بالاتر از انست که احاطه آن توان کرد نبذی از ان در بعض مجلدات سابقه شنیدی و شطری از ان در بعض مجلدات آتیه انشاء الله خواهی دانست و مرتبه احمد بحدی رسیده که این حضرات در قیام فی الاسلام او را بر خلیفه اول تفضیل می دهند و قیام در مقام انبیا علیهم السلام برای او ثابت می کنند عبد الحق دهلوی در رجال مشکاه در ترجمه احمد گفته قال المیمونی قال لی ابن المدینی بالبصره بعد المحنه یا میمونی ما قام احد فی الاسلام ما قام احمد فعجبت من هذا و ابو بکر قد قام فی الزده قلت بای شیء قال انّ ابا بکر وجد انصارا و ان احمد لم یجد ناصرا و محیی الدین نووی در تهذیب الاسماء و اللغات بترجمه احمد گفته قیل لبشر الحافی حین ضرب احمد بن حنبل فی المحنه لوقت و تکلمت کما تکلم فقال لا اقوی علیه ان احمد قام مقام الانبیا انتهى فهذا حبرهم المبجل عند الاحبار* و بحرهم المتقاصر عنه البحار* الذی لا یباریه مبار* و لا یجاریه مجار* و لا یشق له غبار* و لا تلحق له اثار* و لا یدرک له مطار* و لا یرام له مضمار* الذی اضحی و صار* الیه المرجع و علیه المدار* فی علم الاحادیث و الاثار* و فن الروایات و الاخبار* قد روی هذا الحدیث الموثق الانوار* الملتئم الاسفار الشهیر من قدیم الاعصار* المشهور بین علماء الامصار* فلا ینحرف عنه الا من زاغ عن قصد السبیل و جار* و لا یمتری فیهِ الا من مال عن وضح الطريق فحار* و لا یقدح فیهِ الا من هلک فی بیداء الغی و بار* و لا یطعن فیهِ الا من مرق عن الدین المبین و عار* فرکب متن الشناعه و الشنار* و امتطی صهوه العیب و العار* و جمع بین العار و النار* و اقتنی خسر المال و سوء الدار

وجه هشتم

آنکه عباد بن یعقوب الرواجنی الاسدی که از مشایخ بخاری صاحب صحیح و نیز از مشایخ ترمذی و ابن ماجه است این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در ما بعد ان شاء الله تعالی از عبارت تاریخ خطیب بغدادی و کفایه الطالب کنجی خواهی دانست و نهایت تعدیل و توثیق عباد حسب تحقیق اکابر نقاد بحمد الله تعالی در مجلد حدیث طبر بتفصیل دانستی و لا ریب ان روایه عباد شیخ البخاری البارع عندهم فی الانتقاد* لهذا الحدیث الشائع فی الاغوار و الانجاد* المضیء للتلال و الوهاد* ناف لطن ارباب العصبیه و العناد* و واف لقمع اصحاب الخصومه و اللمداد* و هاد لذوی الانصاف الی سلوک لقم الحق و الرشاد* و داع لاهل الاذعان الی انتهاج لحب الصدق و؟؟؟ السدم

آنکه ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره الترمذی این حدیث شریف را در جامع صحیح ترمذی روایت نموده چنانچه مبارک بن محمد المعروف بابن الاثیر جزری در جامع الاصول گفته علی

ان رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم قال انا مدينة العلم و علي بابها اخرج الترمذی و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل گفته و لم يزل أي على عليه السلام بملازمه رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم يزيد الله تعالى علما حتى

قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم فيما نقله الترمذی فی صحیحہ بسنده عنه انا مدينة العلم و علي بابها و نیز در مطالب السؤل در بیان شواهد علم و فضل آنجناب گفته و من ذلك ما رواه الامام الترمذی فی صحیحہ بسنده و قد تقدم ذكره فی الاستشهاد فی صفة امير المؤمنين بالانزع البطين

ان رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم قال انا مدينة العلم و علي بابها و ابن تیمیه نیز در منهاج السنه اعتراف کرده به اینکه حدیث انا مدينة العلم و علي بابها را ترمذی روایت نموده و سید شهاب الدین احمد نیز در توضیح الدلائل عبارت جامع الاصول را که مصرح باخراج ترمذیست آورده کما ستعرف فيما ياتي بعون الله تعالى و سیوطی در تاریخ الخلفاء گفته و

اخرج الترمذی و الحاكم عن علي قال قال رسول الله صلعم انا مدينة العلم و علي بابها هذا حدیث حسن علی الصواب الخ و علامه حلی در کتاب نهج الحق و كشف الصدق فرموده

روی الترمذی فی صحیحہ ان رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم قال انا مدينة العلم و علي بابها و فضل بن روزبهان در کتاب الباطل خود بجواب آن گفته و اما ما ذكره من صحیح الترمذی فصحیح و حسین ابن معین الدین میبذی در فواتح گفته و بحکم

انا مدينة العلم و علي بابها که در جامع ترمذی مسطورست و

انا میزان الحکمه و علي لسانه که در رساله عقليه امام غزالی مذکورست بر طالبان طریق ایقان و شاربان رحيق عرفان واجبست که متوجه باشند الخ و محمد بن یوسف شامی در سبل الهدی و ارشاد در ذکر اسمای جناب رسالت مآب صَلَّى الله عليه و آله و سلم گفته مدينة العلم

روی الترمذی و غیره مرفوعا انا مدينة العلم و علي بابها و الصواب انه حدیث حسن الخ و روایت نمودن ترمذی این حدیث شریف را از افاده ابن حجر مکی در صواعق و میرزا مخدوم در نواقض و شیخ بن عبد الله العیدروس یمنی در عقد نبوی و محمود شیخانی قادری در صراط سوی و شیخ عبد الحق دهلوی در اسماء رجال مشکاه و نور الدین شبراملسی در تیسیر المطالب السنیه و ابراهیم کردی کورانی در نبراس و محمد بن عبد الباقي زرقانی در شرح مواهب لدنیه و محمد بن علی الصبان المصری در اسعاف الراغبین و عجیبی در ذخیره المال و مولوی عبد العلی المعروف ببحر العلوم در شرح مثنوی مولوی روم و غیر ایشان نیز واضح و ظاهرست کما ستطلع علیه فيما بعد انشاء الله تعالى و إذا دریت ان الترمذی روی هذا الحدیث الشریف و ادرجه فی صحیحہ السامق المنیف فلا یجتری

على تكذيبه و إبطاله إلا المالوس الذى عقله سخيف* و فهمه خفيف* و دينه طفيف* و حياؤه شفيف* و اهون سيره فى العضيئه الخيب و الوجيف* و ارفق حداه فى العصيه المقلق العنيف* و دابه التزوير و التلفيق و التلفيف* و ديدنه التغير و التزويق و التحريف* و الله العاصم عن تخبطه و التلقيف* و هو الصائن عن تعسفه فانه الخبير اللطيف و فضائل جليله و مناقب جميله و مدائح سنيه و محامد عليه ترمذى و طول باع و كثرت اطلاع و مزيد حفظ و اتقان و براعت و جلالت و علو مرتبت و رفعت شان و كمال تبهر و تمهر او نزد اين حضرات ثابت و متحققست ابو سعيد عبد الكريم بن محمد المروزى در كتاب الانساب بنسبت بوغى گفته هذه النسبه الى بوغ و هى قريه من قري ترمذ على سته فراسخ منها الامام ابو عيسى محمد بن عيسى بن سوره بن شداد البوغى الترمذى الضرير امام عصره بلا مدافعه صاحب التصانيف اما انه كان من هذه القريه او سكن هذه القريه الى ان مات و ساذكره فى حرف التاء و اذكر شيوخه و من سعه حفظه انه حكى عنه قال كنت فى طريق الحجاز فاستعرت جزئين من شيخ كان معنا فى الطريق لاكتبهما و إقرأ عليه فحملت الجزئين الى الرحل و نسختهما و اخذت الموعد من الشيخ لاقرأ عليه فلما قعد الشيخ لسمع مضيت لى الرحل و اخذت الجزئين من الكراس و جزئين من البياض عوض الفرع الذى نسخته فلما قعدت بين يدي الشيخ لاقرأ و جعل الشيخ ينظر فى اصله قلبت الورقه لاقرأ من فرعى فاذا انا غلظت و تركت الجزء المكتوب فى الرحل و اخذت البياض فاستحييت و شرعت اقرأ الجزئين من الحفظ و اقلب الورقه بعد الورقه حتى اتيت على الكلّ و ما اتفق انى غلظت فى شىء و قد كان حفظ الجزئين حاله النسخ مات بقریه بوغ فى سنه خمس و سبعين و مائتين و نیز سمعانى در انساب بنسبت ترمذى گفته ابو عيسى محمد بن عيسى بن سوره بن شداد الترمذى الضرير احد الائمة الذين يقتدى بهم فى علم الحديث صنف كتاب الجامع و التاريخ و العلل تصنيف رجل عالم متقن و كان يضرب به المثل فى الحفظ و الضبط تلمذ لابي عبد الله محمد بن اسماعيل البخارى و يشارك معه فى شيوخه مثل قتيبه بن سعيد البغلانى و على بن حجر المروزى و هناد بن السرى و أبى كريب محمد بن العلاء الكوفيين و محمد بن بشار و محمد بن موسى الزمن البصريين و عبد الله بن عبد الرحمن الدارمى السيمرقدى و جماعه كثيره من اهل العراقين و الحجاز روى عنه محمد بن سهل الغزال و بكر بن محمد الدهقان و ابو النصر الرشادى و ابو على بن الحرب الحافظ و حماد بن شاکر النسفى و ابو العباس المحبوبي المروزى و الهيثم بن كليب الشاشى و توفى بقریه بوغ سنه نيف و سبعين و مائتين احدى قري ترمذ و مجد الدين ابن الاثير در جامع الاصول گفته الترمذى هو ابو عيسى محمد بن عيسى بن سوره بن موسى بن الضحاک السلمى الترمذى ولده و توفى بترمذ ليله الاثنين الثالث عشر من رجب سنه

تسع و سبعين و مائتين و هو احد العلماء الحفاظ الاعلام و له فى الفقه يد صالحه اخذ الحديث عن جماعه من ائمه الحديث و لقي الصدر الاوّل من المشايخ مثل قتيبه بن سعيد و اسحاق بن موسى و محمود بن غيلان و سعيد بن عبد الرحمن و محمّد بن بشار و على بن حجر و احمد بن منيع و محمد بن المثنى و سفين بن وكيع و محمد بن اسماعيل البخارى و غير هؤلاء عن خلق كثير لا يحصون كثره و اخذ عنه خلق كثير منهم محمد بن احمد بن محبوب المحبوبي المروزي و من طريقه روينا كتابه الجامع و له تصانيف كثيره فى علم الحديث و هذا كتابه الصحيح احسن الكتب و اكثرها فائده و احسنها ترتيبا و اقلها تكرارا و فيه ما ليس فى غيره من ذكر المذاهب و وجوه الاستدلال و تبين انواع الحديث من الصحيح و الحسن و الغريب و فيه جرح و تعديل و فى آخره كتاب العلل قد جمع فيه فوائد حسنه لا يخفى قدرها على من وقف عليها قال الترمذى رحمه الله صنفت هذا الكتاب فعرضته على علماء الحجاز فرضوا به و عرضه على علماء العراق فرضوا به و عرضه على علماء خراسان فرضوا به و من كان فى بيته هذا الكتاب فكانما فى بيته بنى يتكلم و قال الترمذى كان جدى مروزيا انتقل من مرو ايام الليث بن يسار و عز الدين ابن الاثير در تاريخ كامل در حوادث سنه تسع و سبعين و مائتين گفته و فيها توفى ابو عيسى محمد بن عيسى بن سوره الترمذى السلمى بترمذ فى رجب و كان اماما حافظا له تصانيف حسنه منها الجامع الكبير فى الحديث و هو احسن الكتب و كان ضريرا و ابن خلكان در وفيات الأعيان گفته ابو عيسى محمد بن عيسى بن سوره بن موسى بن الضحاک و السلمى الضرير البوغى الترمذى الحافظ احد الائمة الذين يقتدى بهم فى علم الحديث صنف كتاب الجامع و العلل تصنيف رجل متقن و به يضرب المثل فى الحفظ و هو تلميذ أبى عبد الله محمد بن اسماعيل البخارى و شاركه فى بعض شيوخه مثل قتيبه بن سعيد و على بن حجر و ابن بشار و غيرهم و توفى لثلاث عشره ليله خلت من رجب ليله الاثنين سنه تسع و سبعين و مائتين ذكره فى كتاب الانساب فى نسبه البوغى رحمه الله تعالى و بوغ بضم الباء الموحده و سکون الواو و بعدها غين معجمه و هى قريه من قرى ترمذ فى سته فراسخ منها و قد تقدم الكلام على ترمذ و الاختلاف فى كسر التاء و ضمها و فتحها فى ترجمه أبى جعفر محمّد بن احمد الفقيه الشافعى و ابو الفداء اسماعيل بن على الايوبى در مختصر فى اخبار البشر در وقائع سنه تسع و سبعين و مائتين گفته و فيها توفى ابو عيسى محمد بن عيسى بن سوره الترمذى السلمى بترمذ فى رجب و كان اماما حافظا له تصانيف حسنه منها الجامع الكبير فى الحديث و كان ضريرا و هو من ائمه الحديث المشهورين الذى يقتدى

بهم في علم الحديث و هو تلميذ محمد بن اسماعيل البخارى و شاركه في بعض شيوخه مثل قتيبه بن سعيد و على بن حجر و ذهبى در تذكرة الحفاظ گفته الترمذى الامام الحافظ ابو عيسى محمد بن عيسى بن سوره السلمى الترمذى الضرير مصنف الجامع و كتاب العلل الى ان قال سمع قتيبه بن سعيد و ابا مصعب و ابراهيم بن عبد الله الهروى و اسماعيل بن موسى السدى و سويد بن نصر و على بن حجر و محمد بن عبد الملك بن أبى الشوارب و عبد الله بن معاوية الجمحى و طبقتهم و تفقه فى الحديث بالبخارى حدث عنه مكحول بن الفضل و محمد بن محمود بن عنبر و حماد بن شاكر و عبد بن محمد النسفيون و الهيثم بن كليب الشاشى و احمد بن على بن حسنويه و ابو العباس المحبوبي و خلق و سواهم قال ابن حيان فى كتاب الثقات كان ابو عيسى ممن جمع و صنف و حفظ و ذاكر و قال ابو سعيد الادريسي كان ابو عيسى يضرب به المثل فى الحفظ و قال الحاكم سمعت عمر بن علك يقول مات البخارى فلم يخلف بخراسان مثل أبى عيسى فى العلم و الحفظ و الورع و الزهد بكى حتى عمى و بقى ضريرا سنين قال شيخنا ابن دقيق العيد و ترمذ بالكسر هو المستفيض حتى يكون كالماتواتر و قال مومن الساجى سمعت عبد الله بن محمد الانصارى يقول هو بضم التاء و عن أبى على منصور بن عبد الله الخالدى قال قال ابو عيسى صنفت هذا الكتاب فعرضته على علماء الحجاز و العراق و خراسان و رضوا به و من كان فى بيته هذا الكتاب يعنى الجامع فكانما فى بيته بنى يتكلم قال ابو نصر عبد الرحيم ابن عبد الحق اليوسفى الجامع على اربعة اقسام قسم مقطوع بصحته و قسم على شرط أبى داود و النسائى كما بينا و قسم اخرجه للصد به و ابان عن علقته و قسم رابع ابان عنه فقال ما اخرجت فى كتابى هذا الا حديثا قد عمل به بعض الفقهاء و قيل ان بعض المحدثين امتحن ابا عيسى بان قراء له اربعين حديثا من غرائب حديثه فاعادها من صدره فقال ما رأيت مثلك و نقل الادريسي باسناد له ان ابا عيسى قال كنت فى طريق مكة فكتبت جزئين من حديث شيخ فوجدته فسألته و انا اظن الجزئين معنى فسألته فاجابنى فاذا معى جزءا بياض فبقى يقرأ على من لفظه فنظر و ان فى يدي بياضا فقال اما تستحيى منى فاعلمته بامرى و قلت احفظه كله قال إقرأ فقراته عليه فلم يصدقنى و قال استظهرت قبل ان تجيء فقلت حدثنى بغيره فحدثنى باربعين حديثا و قال هات فاعدتها عليه ما اخطأت فى حرف و قد سمع من أبى عيسى ابو عبد الله البخارى و غيره مات فى ثالث عشر رجب سنة تسع و و سبعين و مائتين بترمذ نیز ذهبى در تذهيب التهذيب گفته محمد بن عيسى بن سوره بن موسى ابن الضحاک

وقيل محمد بن عيسى بن يزيد بن سوره بن السكن السلمى ابو عيسى الترمذى الحافظ الضرير احد الائمة الاعلام و صاحب الجامع وغيره من التصانيف قيل انه كان اكمه طوف البلاد و سمع خلقا قد سميناهم فى اماكنهم قلت و منهم قتيبه بن سعيد و عبد الله بن معاويه الجمحى و ابو مصعب الزهرى و محمد بن عبد الملك بن أبى الشوارب و اسماعيل بن موسى الفزازى و محمّد بن أبى معشر السندى و ابو كريب و هناد و ابراهيم بن عبد الله الهروى و سويد بن نصر و على بن حجر و اخذ علم الرجال و العلل عن أبى عبد الله البخارى قال روى عنه محمد بن اسماعيل السمرقندى و ابو حامد احمد بن عبد الله بن داود المروزى و احمد بن على بن حسنويه المقرئ و احمد بن يوسف السبيعى و اسد بن حمدويه السبيعى و الحسين بن يوسف الضريرى و حماد بن شاکر و ابو داود البزدوى و عبد بن محمّد النسفى و على بن عمر بن كلثوم السمرقندى و الفضل بن عرام الصرام و ابو العباس محمد بن احمد بن محبوب المروزى و محمد بن احمد و محمد بن سفیان بن النصر الامين و ابو على محمد بن محمّد بن يحيى العراب و محمّد بن محمود بن عمر النسفى و ابوه و محمّد بن مكّى بن نوح و ابوه و محمد بن المنذر شكر و الشيخ بن أبى موسى الكاجرى و مكحول ابو مطرح النسفى و نصر بن محمّد بن سيره الشركى و الهيثم بن كليب الشاشى و آخرون و قد سمع منه ابو عبد الله البخارى شيخه قال ابن حبان فى الثقات كان مّمن جمع و صنف و حفظ و ذاكر و قال جعفر بن محمّد المستغفرى الحافظ مات ابو عيسى بترمذ ليله الاثنين لثلاث عشر مضت من رجب سنة تسع و سبعين و مائتين و نیز ذهبى در كاشف گفته محمد بن عيسى الحافظ ابو عيسى الترمذى الضرير قيل ولد اكمه سمع قتيبه و ابا مصعب و تعلم الفن من البخارى و عنه المحبوبي و الهيثم الشاشى و خلق مات فى رجب سنة ۲۷۹ و نیز ذهبى در كتاب عبر فى خبر من غير در وقائع سنة تسع و سبعين و مائتين گفته و فيها الامام ابو عيسى محمد بن عيسى بن سوره السلمى الترمذى الحافظ مصنف الجامع فى رجب بترمذ سمع قتيبه و ابا مصعب و طبقتهما و كان من ائمه هذا الشأن و كان ضريرا فقيل انه ولد اكمه و نیز ذهبى در دول الاسلام در وقائع سنة مذكوره گفته و فيها مات الامام ابو عيسى محمد بن عيسى بن سوره السلمى الترمذى مصنف الجامع فى رجب بترمذ و ابن الوردى در تتمه المختصر در وقائع سنة مذكوره گفته و فيها توفى ابو عيسى محمد بن عيسى بن سوره الترمذى الضرير السلمى بترمذ فى رجب حافظ من تصانيفه الجامع الكبير فى الحديث و هو تلميذ البخارى و شاركة فى بعض شيوخه مثل قتيبه بن سعيد و على بن حجر و ولى الدين محمد بن عبد الله الخطيب در اسماء رجال كتاب خود

مشكاه گفته محمد بن عيسى الترمذى هو ابو عيسى محمد بن عيسى الترمذى توفى بها ليلة الاثنين الثالث عشر من رجب سنة ٢٧٩ تسع و سبعين و مائتين و هو احد العلماء الحفاظ الاعلام و له فى الفقه يد صالحه اخذ الحديث عن جماعه من ائمه الحديث و لقي العهد الاول من المشايخ مثل قتيبه بن سعيد و محمود بن غيلان و محمد بن بشار و احمد بن منيع و محمد بن المثنى و سفين بن وكيع و محمد بن اسماعيل البخارى و غير هولاء و اخذ الحديث عن خلق كثير لا يحصون كثره و اخذ عنه خلق كثير منهم محمد بن احمد المحبوبي المروزي و له تصانيف كثيره فى علم الحديث و هذا كتابه الصحيح احسن الكتب و احسنها ترتيبا و اقلها تكرارا و فيه ما ليس فى غيره من ذكر المذاهب و وجوه الاستدلال و تبين انواع من الصحيح و الحسن و الغريب و فيه جرح و تعديل و فى آخره كتاب العلل و قد جمع فيه فوائد حسنه لا يخفى قدرها على من وقف قال عليها الترمذى صنفت هذا الكتاب فعرضته على علماء الحجاز فرضوا به و عرضته على علماء العراق فرضوا به و عرضته على علماء خراسان فرضوا به و من كان فى بيته هذا الكتاب فكانما فى بيته نبى يتكلم الترمذى بكسر التاء و بالذال المعجمه منسوب الى مدينه مشهوره من وراء جيحون على شاطئه الشرقى و عبد الله بن اسعد الياضى در مرآه الجنان در وقائع سنه تسع و سبعين و مائتين گفته و فيها الامام الحفاظ مصنف الجامع فى السنن ابو عيسى محمد بن عيسى بن سوره السلمى الترمذى احد الائمة المقتدى بهم فى علم الحديث و كان يضرب به المثل و هو تلميذ محمد بن اسماعيل البخارى و شاركه فى بعض شيوخه و كان ضريرا قيل ولد اكمه رحمه الله و ابن حجر عسقلانى در تقريب التهذيب گفته محمد بن عيسى بن سوره بن موسى بن الضحاک السلمى الترمذى ابو عيسى صاحب الجامع احد الائمة ثقه حافظ من الثانيه عشر مات سنه تسع و سبعين و جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى در طبقات الحفاظ گفته ابو عيسى الترمذى محمد بن عيسى بن سوره بن الضحاک السلمى صاحب الجامع و العلل الضرير الحفاظ العلامه طاف البلاد و سمع خلقا كثيرا من الخراسانيين و العراقيين و الحجازيين و غيرهم روى عنه محمد بن المنذر شكر و الهيثم بن كليب و ابو العباس المحبوبي و خلق ذكره ابن حبان فى الثقات و قال كان ممن جمع و صنف و ذاكر و قال ابو سعيد الادريسى كان احد الائمة الذين يقتدى بهم فى علم الحديث صنف كتاب الجامع و العلل و التواريخ تصنيف رجل عالم متقن كان يضرب به المثل فى الحفظ مات بترمذ فى رجب سنه تسع و سبعين و مائتين و فضل الله بن روزبهان الخنجى الشيرازى الاصفهانى در شرح كتاب الشمائل گفته محمد بن عيسى بن سوره

بن موسى بن الضحّاك السلمى الترمذى ابو عيسى صاحب الجامع المشهور للترمذى المنسوب إليه من الطبقة الثانية عشر مات سنة تسع و سبعين بعد المائتين اما ضبط اسم جده فيفتح السنين المهملة و سكون الواو و فتح الراء المهملة و آخره تاء و اما جد جده فقد ذكر الشيخ فى التقريب انه الضحّاك كما سردنا و اما اسم والد جده فقد ذكرنا موافقا لما فى التقريب انه موسى و ذكر السمعانى فى الانساب انه شداد و بعد تحقيق نسبت سلمى و ترمذى كفته اما ولادته فكما بلغنا كانت فى مدينه ترمذ و اما اوصافه فكثيره شهيره فمنها ما ذكر السمعانى انه احد الائمة الذين يقتدى بهم فى علم الحديث صنف كتاب الجامع و التواريخ و العلل تصنيف رجل عالم متقن و كان يضرب به المثل فى الحفظ و الضبط انتهى و قد روى انه كان اكمه خلق على العمى و لكن ما رايت احدا من الاكابر صرح بها و قد ذكر الامام الزمخشري فى الكشاف انه يقال لم يكن فى هذه الامة اكمه غير قتاده بن دعامة السدوسى انتهى و لقد ذكرنا ترجمه قتاده فيما سبق و لو كان الترمذى اكمه لم يكن الزمخشري يدعى مثل هذا الحصر مع مكان شهره الترمذى و ظهور احواله و ايضا كثره التصانيف المتقنه له و وفور الحفظ و الاتقان سبب لاستبعاد كونه اكمه و الله اعلم و الغرض انا لم نعلم هذا الحال منه من اخبار شيخ يعتمد عليه فى امثال هذه الامور و اما مشايخه فكثير منهم من روى عنه فى كتاب الشمائل و يعرف بالروايه عنه و منهم من ذكره الائمة فمن المشاهير عن مشايخه الذى روى عنهم فى هذا الكتاب الامام ابو عبد الله محمّد اسماعيل البخارى رحمه الله و شارك معه فى شيوخه مثل قتيبه بن سعيد البغلانى و على بن حجر المروزى و هناد بن السرى و أبى كريب محمد بن العلاء الكوفيين و محمد بن بشار و محمد بن موسى الزمن البصريين و عبد الله بن عبد الرحمن الدارمى السمرقندى و جماعه كثيره من اهل العراقين و الحجاز و اما الذين رووا عنه من كبار المشايخ و الائمة فخلق كثير نذكر المشاهير عنهم فقد روى عنه محمد بن سهل الغزال و بكر بن محمد الدهقان و ابو النصر الرشادى و ابو على بن حرب الحافظ و حماد بن شاکر النسفى و ابو العباس المحبوبي المروزى و ابو الهيثم بن كليب الشاشى و غيرهم من الاكابر و العلماء و قد تعرض الامام ابو عيسى رحمه الله فى جامعه عند ذكر الحديث بمرتبته حسنا و غرابه و صحه و ذكر كثيرا من معانى الحديث مما يستنبط منه كثير من معانى الحديث و دقائقه و هذا مما يدل على كمال فطانتة و ذكائه و قوته فى استنباط المسائل الفرعيه

من الاصول و اختلف في معنى ما روى عنه في آخر احاديث الجامع حيث يقول حديث حسن صحيح فقال ابن الصلاح معناه حديث روى باسنادين احدهما يقتضى الصحه و الآخر يقتضى الحسن او المراد اللغوى و هو ما يميل إليه النفس و يستحسنه و على هذا فيكون معنى ما يقول حديث حسن غريب ان له اسنادين احدهما يقتضى الحسن و الآخر الغرابه و اما حسن تاليفه لكتاب الشمائل و لطف ترصيفه و ضبط ترتيبه فلعله لا يختفى على من يطالع الشرح الذى وفقنا الله تعالى لاتمامه فقد ذكرنا فى كل باب وجه ربطه بالسابق و حسن سياقه و لطف اتساق ابوابه بل لو تأمل المتامل لعلم حسن ترتيب الاحاديث الواردة فى كل باب من الابواب و حسن التدرج من المبادئ الى المقاصد و قد اشتمل هذا الكتاب مع صغر حجمه على اكثر اقسام السنه النبويه من العادات و العبادات و احواله المتعلقة بالخلق و الخلق مع احتوائه على الاحاديث المعبره المنقوله على اجله الثقات من كبار مشايخ هذا الفن و سيتضح جميع ما ذكره نا فى اوصافه على ارباب الفهم الصائب من زمره الناظرين و الله تعالى هو الموفق و المعين و الهادى الى حقائق الحق و اليقين انه خير المسئولين و اما سنه وفاته فذكر الشيخ رحمه الله تعالى فى كتاب التقريب ان الامام ابا عيسى رحمه الله توفى سنه تسع و سبعين و مائتين من الهجره و قال السمعاني رحمه الله تعالى فى كتاب الانساب انه توفى بقريه بوغ احدى قرى ترمذ سنه نيف و سبعين و مائتين قرن الله تعالى روحه بروحه و رضوانه و انزل بفضله بجبوحه جنانه و لا- حرمانا من بركات عفوه و رحمته و غفرانه و حاجى محمد بلخى در شرح شمائل در ذكر ترمذى گفته كنيته او ابو عيساست نام محمد كه پسر عيسى كه پسر سوره ست كه ترمذيست و سوره بفتح سين مهمله است كه بعد او واو ساكنست و بعد او راء مهمله و بعد از انها و در لفظ ترمذ سه لفظست كسره التاء و كسر الميم و ضمهما و فتح تاء مع كسر الميم و ياء در ترمذى از براى نسبتست و ترمذ شهريست قديم كه آن را مدينه الرجال مى گویند بدانكه ترمذى از حفاظ اعلامست كه اخذ كرد حديث را از جماعتى از ائمه حديث و ملاقات كرد مشايخ كبار مثل قتيبه بن سعيد و اسحاق بن موسى و محمد بن المثنى و سفيان و وكيع و محمد بن اسماعيل صاحب صحيح بخارى و غير ايشان اخذ كرد حديث از خلق كثير و ويرا تصانيف كثيرست و از آنجمله جامع ازوست و هو احسن الكتب و اكثرها فائده و احسنها ترتيبا و اقلها تكرارا و در ان كتاب چيزيست كه در غير آن نيست از ذكر مذاهب و وجوه استدلال و بيان انواع الحديث از صحيح و حسن و غريب و غير آن و در ويست جرح و تعديل رواه و در آخر آن كتاب العلل قد جمع فيه فوائد حسنه لا تخفى قدرها على من وقف عليها و مصنف رحمه الله عليه گفت كه كسى كه در خانه او كتاب منست گويا كه در خانه او پيغمبرست صلى الله عليه و اله و صحبه و سلم كه تكلم مى كند و تولد يافت

سنه تسع و مائتين و توفى بترمذ ليله الاثنين الثالث عشرين من رجب سنه تسع و سبعين و مائتين و كان ضريرا و قيل ولد بمكه و ملا على قارى در مجمع الوسائل شرح شمائل بذكر ترمذى گفته هو احد ائمه عصره و اجله حفاظ دهره قيل ولد اكمه سمع خلقا كثيرا من العلماء الاعلام و حفاظ مشايخ الاسلام مثل قتيبه بن سعيد و البخارى و الدارمى و نظرائهم و جامعه دال على اتساع حفظه و وفور علمه كانه كاف للمجتهد و شاف للمقلد و نقل عن الشيخ عبد الله الانصارى انه قال جامع الترمذى عندي انفع من كتابى البخارى و مسلم و من مناقبه ان الامام البخارى روى عنه حديثا و احدا خارج الصحيح و اعلى ما وقع له فى الجامع حديث ثلاثى الاسناد و هو

قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ الصَّابِرُ عَلَى دِينِهِ كَالْقَابِضِ عَلَى الْجَمْرِ وَ شَيْخُ عَبْدِ الْحَقِّ دَهْلَوِي فِي رِجَالِ مَشْكَاهُ كَفَتَهُ التَّرْمِذِيُّ هُوَ أَبُو عَيْسَى مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى بْنِ سُوْرَةَ بْنِ مُوسَى بْنِ الضَّحَّاكِ السَّلْمِيِّ التَّرْمِذِيُّ الضَّرِيرُ وَ قِيلَ وَ لِدَ اَكْمَهُ وَ لِدَ فِي سَنَةِ تِسْعٍ وَ مِائَتَيْنِ وَ تُوْفِيَ بِتَرْمِذٍ لَيْلَةَ الْاِثْنَيْنِ الْثَالِثِ عَشْرِ مِنْ رَجَبِ سَنَةِ تِسْعٍ وَ سَبْعِينَ وَ مِائَتَيْنِ وَ هُوَ اَحَدُ الْعُلَمَاءِ الْحَفَازِ الْاِعْلَامِ وَ لَهُ فِي الْفِقْهِ يَدٌ صَالِحَةٌ اَخَذَ الْحَدِيثَ عَنْ جَمَاعِهِ مِنْ اَئِمَّةِ الْحَدِيثِ وَ لَقِيَ الصَّدْرَ الْاَوَّلَ مِنَ الْمَشَايِخِ مِثْلَ قُتَيْبَةَ بْنِ سَعِيدٍ وَ اسْحَاقَ بْنِ مُوسَى وَ مُحَمَّدَ بْنَ غِيْلَانَ وَ سَعِيدَ بْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَ مُحَمَّدَ بْنَ بَشَّارٍ وَ عَلِيَّ بْنَ حَجْرٍ وَ مُحَمَّدَ بْنَ مَنِيعٍ وَ مُحَمَّدَ بْنَ الْمُثَنَّى وَ سَفْيَانَ بْنَ وَكَيْعٍ وَ مُحَمَّدَ بْنَ اِسْمَاعِيلَ الْبُخَارِيَّ وَ غَيْرَ هَوْلَاءِ وَ اَخَذَ عَنْ خَلْقٍ كَثِيرٍ لَا يَحْصُونَ كَثْرَتَهُ وَ اَخَذَ عَنْهُ خَلْقٌ كَثِيرٌ مِثْلَ مُحَمَّدِ بْنِ اَحْمَدَ بْنِ مَحْبُوبِ الْمَحْبُوبِيِّ الْمُرُوْزِيَّ وَ الْهَيْثَمِ بْنِ كَلِيْبٍ وَ يُقَالُ اَنَّ فِيْ اَسَانِيْدِهِ اَيْضًا حَدِيثٌ وَّاحِدٌ ثَلَاثِيٌّ وَ هُوَ هَذَا

الْحَدِيثُ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ الصَّابِرُ فِيهِمْ عَلَى دِينِهِ كَالْقَابِضِ عَلَى الْجَمْرِ وَ لَيْسَ الْمُسْلِمُ وَ لَا لِابِي دَاوُدَ حَدِيثٌ ثَلَاثِيٌّ وَ لَهُ تَصَانِيْفٌ كَثِيْرَةٌ فِي عِلْمِ الْحَدِيثِ وَ مِنْهُ شِمَائِلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ فِيهِ مِيَامِنٌ وَ بَرَكَاتٌ كَثِيْرَةٌ وَ قِرَاءَةٌ لِكِفَايَةِ الْمَهْمَاتِ مَجْرُبٌ وَ كِتَابُهُ الْجَامِعُ احْسَنُ الْكُتُبِ وَ اَجْمَعُهَا وَ اَكْثَرُهَا فَائِدَةً وَ احْسَنُهَا تَرْتِيْبًا وَ اَقْلَهَا تَكَرُّرًا وَ فِيهِ مَا لَيْسَ فِيْ غَيْرِهِ مِنْ كُتُبِ الْحَدِيثِ مِنْ ذِكْرِ الْمَذَاهِبِ وَ وَجُوْهِ الْاِسْتِدْلَالِ وَ تَبْيِيْنِ اَنْوَاعِ الْحَدِيثِ مِنَ الصَّحِيْحِ وَ الْحَسَنِ وَ الْغَرِيْبِ وَ فِيهِ جَرَحٌ وَ تَعْدِيْلٌ وَ فِيْ آخِرِهِ كِتَابُ الْعِلَلِ قَدْ جُمِعَ فِيْهِ فَوَائِدٌ حَسَنَةٌ لَا يَخْفَى قَدْرُهَا عَلَى مَنْ وَقَفَ عَلَيْهَا وَ قَالَ التَّرْمِذِيُّ صَنَفْتُ هَذَا الْكِتَابَ فَعَرَضْتَهُ عَلَى عُلَمَاءِ الْحِجَازِ وَ عُلَمَاءِ الْعِرَاقِ وَ عُلَمَاءِ خِرَاسَانَ فَرَضُوْا بِهِ وَ قَالَ الْعُلَمَاءُ فِيْ شَأْنِ كِتَابِهِ هُوَ كَافٍ لِلْمَجْتَهِدِ وَ مَغْنٌ لِلْمُقَلِّدِ وَ لِدَ فِيْ مَكَّةَ سَنَةِ تِسْعٍ وَ مِائَتَيْنِ وَ تُوْفِيَ فِيْ سَنَةِ تِسْعٍ وَ سَبْعِينَ وَ مِائَتَيْنِ وَ نِيْزَ شَيْخُ عَبْدِ الْحَقِّ دَهْلَوِي فِيْ شَرْحِ مَشْكَاهُ كَفَتَهُ أَبُو عَيْسَى مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى بْنِ سُوْرَةَ بْنِ مُوسَى بْنِ الضَّحَّاكِ سَلْمِيُّ تَرْمِذِيُّ يَكِيٌّ اَزْ عُلَمَاءِ اِعْلَامٍ وَ حَفَازِ حَدِيثٍ سَيِّدِ اَنَامٍ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ

و از ثقات مجمع علیه بوده مر او را در حدیث و فقه ید صالحه است و کتاب جامع وی دلالت دارد بر عظیم قدر و اتساع حفظ و کثرت اطلاع و غایت تبحر او درین فن مثل آن کتاب درین باب مولف نشده و در ذکر علل حدیث و تصحیح و تحسین و تضعیف آن و بیان مذاهب علما از سلف و خلف و شرح اختلاف مجتهدان و در شان کتاب جامع او گفته اند هو کاف للمجتهد و مغن للمقلد روایت کرده حدیث را از صدر اول از مشایخ مثل قتیبه بن سعید و محمود بن غیلان بن محمد بن بشار و احمد بن منیع و محمد بن المثنی و سفیان بن وکیع و محمد بن اسماعیل و غیر ایشان و روایت حدیث دارند از وی خلائق بسیار مانند محمد بن احمد محبوبی و هیثم بن کلیب و گفته اند که در اسانید وی ثلاثی هست و یک حدیث در سنن او این حال دارد و آن این حدیث است که

یاتی علی الناس زمان الصّابر منهم علی دینه کالقابض علی الجمر و مسلم و ابو داود ثلاثی ندارند و چون تصنیف کرد جامع خود و عرض کرد آن را بر علماء حجاز و عراق و خراسان پسندیدند آن را و مرضی افتاد ایشان را و شمائل النبویّ تصنیف اوست و آن از احسن کتیبست که درین باب تصنیف یافته و میامن و برکات بسیار و بیشمار دارد و خواندن آن برای مهمات مجرب اکابرست و ولادت ترمذی در سال دویست و نه و وفات او در سال دویست و هفتاد و نه بود و الله اعلم و علامه ابو مهدی عیسی بن محمد الثعالبی در کتاب مقالید الاسانید گفته کتاب الجامع الکبیر لابی عیسی الترمذی الی ان قال بعد ذکر سنده إلیه هادیه یمن و غادیه مزن فی طرف من تعریف هذا الامام الضخم المناقب رضی الله تعالی عنه هو الامام الحجّه الضابط الثبت ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره بن موسی بن الضحاک السملی الضریر البوغی بضم الموحده و بعد الواو غین معجمه نسبه الی بوغ قریه من قری ترمذ علی سته فراسخ منها الترمذی نسبه الی ترمذ مدینه علی طرف نهر بلخ الذی یقال له جیحون قال السمعانی و الناس مختلفون فی ضبط هذه النسبه فبعضهم بفتح التاء و المیم و بعضهم بضمها و بعضهم بكسرهما و المتداول علی لسان اهل تلك المدینه فتح التاء و كسر المیم و الذی كنا نعرفه قديما كسرهما انتهى احد الحفاظ المشهورین و الاعلام المذكورین اخذ عن البخاری و به تخرج و عن مسلم و أبی داود و عن شیوخهم بالبصره و الكوفه و واسط و الرّی و خراسان و الحجاز و له تصانیف كثيره فی علم الحدیث قال ابو السعادات ابن الاثیر و كتابه هذا احسن الكتب و اكثرها فائده و احسنها ترتیباً و اقلها تكراراً و فيه ما ليس فی غيره من ذكر المذاهب و وجوه الاستدلال و تبیین انواع الحدیث من الصحیح و الحسن و الغریب و قال الذهبی فی التذکره قال ابن حبان فی کتاب الثقات كان ابو عیسی ممن جمع و صنف و حفظ و ذاكر و قال ابو سعید زیاد الادریسی كان ابو عیسی یضرب به المثل فی الحفظ و نقل الحاکم أنّ البخاری مات و لم یخلف مثل أبی عیسی فی العلم و الحفظ و الورع و الزهد بکی حتی عمی و بقی ضریراً سنین و نقل الادریسی أنّ ابا عیسی قال كنت فی طریق مكّه فکتبت

جزئین من حدیث شیخی فوجدته فسألته و انا اظن الجزئین معی فسألته فاجابنی فاذا معی جزءان بياض فبقی یقرأ علی من لفظه فنظر فرای فی یدی ورقان بياضا فقال اما تستحیی منی فاعلمته بامری و قلت احفظه کله قال اقرا فقراته علیه فلم یصدقنی و قال استظهرت قبل ان تجيء فقلت حدثنی بغيره فحدثنی باربعین حدیثا و قال هات فاعدتها علیه ما اخطات فی حرف و قيل کان بعض المحدثین امتحن ابا عیسی بان قرأ له اربعین حدیثا من غرائب حدیثه فاعادها من صدره فقال ما رايت مثلك انتهى قال الترمذی صنفت هذا الكتاب و عرضته علی علماء الحجاز فرضوا به و عرضته علی علماء العراق فرضوا به و عرضته علی علماء خراسان فرضوا به و من کان فی بیته هذا الكتاب فکانما فی بیته نبی یتکلم انتهى و ما اخرجت فی حدیثا الا و قد عمل به بعض الفقهاء و لبعض الاندلسیین فی من قصیده کتاب الترمذی ریاض علم حکمت آثاره زهر النجوم به الاثار

واضحه ابینت

حسن یلیها او غریب

و طرزہ بآثار صحاح

فجاء کتابه علقا نفیسا

کتابه رویناه لنروی

جزی الرحمن خیرا بعد خیر ابا عیسی علی ابا الفضل الکریم

توفی بترمذ لیلہ الـثین لثلاث عشره لیلہ بقیة من رجب سنه تسع و سبعین و مائتین و خود شاهصاحب در بستان المحدثین فرموده جامع کبیر ترمذی یعنی ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره بن موسی بن الضحاک سلمی ضریر بوغی بضم باء موحدہ و سکون واو بعد از ان غین معجمه نسبت ببوغ که دیهست از دیهات ترمذ بمسافت شش فرسنگ از ان و ترمذ نام شهری قدیم بر کنار آب امویه که آن را جیحون و نهر بلخ نیز گویند و در لفظ ماوراء النهر مراد بهمین نهر می باشد و در لفظ ترمذ اختلاف بسیارست بعضی تا و میم را مفتوح سازند و بعضی هر دو را مضموم و متداول بر زبان مردم و دیگر خلایق کسر هر دوست و جماعت بفتح تا و کسر میم تکلم کنند و ترمذی شاگرد رشید بخاریست و روش او را آموخته و از مسلم و از اُبی داود و شیوخ ایشان نیز روایت دارد و در بصره و کوفه و واسط و ری و خراسان و حجاز سالها در طلب علم حدیث بسر برده و تصانیف بسیار درین فن شریف از وی یادگارست و این جامع بهترین آن کتبست بلکه بعضی وجوه و حیثیات از جمیع کتب حدیث خوبتر واقع شده اول از جهت ترتیب و عدم تکرار و دوم ذکر مذاهب فقها و وجوه استدلال هر یک از اهل مذاهب سوم بیان انواع حدیث از صحیح و حسن

و ضعیف و غریب و معلل بعلل چهارم بیان اسمای رواه و القاب و کنیتهای آنها و دیگر فوائد متعلقه بعلم رجال و ترمذی را در حفظ مثل زنند و او را خلیفه بخاری گفته اند و تورع و زهد و خوف بحدی داشت که فوق آن متصور نیست بخوف الهی سالها گریه و زاری کرد و ناینا شد و از حکایات صحیحه او در حفظ آنست که در راه مکه با شیخی از شیوخ ملاقات کرد و سابق از آن شیخ دو خبر و حدیث نوشته گرفته و فرصت عرض و قرأت نیافته در این وقت از شیخ استدعای سماع نمود شیخ قبول کرد و گفت که اجزای مرقومه بیار و در دست دار تا من بخوانم و آن را مقابله کن اتفاقاً آن دو جز گم کرده بود ترمذی بسبب کمال شوق سماع آن احادیث دو جزء دیگر سفید آورده بحضور شیخ بدستور تلامذه نشست و شیخ آغاز قرأت نمود ناگاه شیخ نظر کرده دید که در دست او اجزاء سفیداند بسیار غضبناک شده فرمود که گویا با من استهزاء می کنی ترمذی گفت یا شیخ من اجزاء مکتوبه را گم کردم لیکن احادیث را محفوظ دارم بهتر از نوشته شیخ گفت که بخوان ترمذی همه آن احادیث را یاد بخواند تعجب شیخ زائد شد و از راه استبعاد گفت که مرا باور نمی آید که بمجرد شنیدن یک بار یاد گرفته باشی از سابق یاد داشته باشی ترمذی گفت امتحان باید فرمود شیخ چهل حدیث دیگر از غرائب خود که نزد دیگری نبود خوانده رفت و ترمذی آن احادیث را مع اسانیدها فی الفور اعاده نموده و در هیچ جا خطا نیفتاد و این قسم امتحانات در باب حفظ او را بارها واقع شده ترمذی گفته است که من هر گاه از تصنیف این جامع فارغ شدم اول آن را بعلماء حجاز شریف نمودم ایشان همه پسند فرمودند بعد از آن پیش علماء عراق بردم ایشان نیز متفق الکلمه آن را مدح کردند بعد از آن بر علماء خراسان عرض کردم ایشان نیز رضامند شدند بعد از آن آنرا ترویج و تشهیر نمودم و نیز گفته در خانه هر که این کتاب باشد پس گویا در خانه او پیغمبر است که تکلم می کند بعضی از علماء اندلس در مدح این کتاب نظمی دارند که مرقوم می شود

کتاب الترمذی ریاض علم حکمت ازهاره زهر النجوم

به الاثار واضحه ابینت

و العموم

لارباب العلوم

الفضل و النهج القویم

یفید نفوسهم اسنی الرسوم

بحر المعانی

و وفات او در ترمذ شب دوشنبه هفدهم رجب سال دو صد و هفتاد و نه بوده است و مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلاء گفته ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره بن موسی بن ضحاک السلمی الضریر البوغی الترمذی الحافظ

المشهور یکی از ان ائمه ست که در علم حدیث مقتدی بوده اند کتاب الجامع و العلل تالیف اوست و در اتقان بوی مثل زندقه شاگرد محمد بن اسماعیل بخاری و مشارک بعض شیوخ اوست مثل قتیبه بن سعید و علی بن حجر و ابن بشار و غیره او را خلیفه بخاری گویند تورع و زهد و خوف بحدی داشت که فوق آن متصور نیست بخوف الهی سالها گریه و زاری کرد و نایبنا شد در بستان المحدثین گفته از حکایات صحیحیه او در حفظ آنست که در راه مکه با شیخی از شیوخ ملاقات کرد و سابق از آن شیخ دو جزو حدیث نوشته گرفته و فرصت عرض و قرأت نیافته و در این وقت از شیخ استدعاء سماع نمود شیخ قبول کرد و گفت اجزاء مرقومه بیار و در دست دار تا من بخوانم و آن را مقابله کن اتفاقا آن دو جزو گم کرده بود بسبب کمال شوق بدستور تلامذه بنشست و شیخ آغاز قرائت نموده ناگاه شیخ نظر کرد دید که در دست او اجزای سفیداند بسیار غضبناک شده فرمود با من استهزا می کنی گفت من اجزای مکتوبه گم کرده ام لیکن احادیث را محفوظ دارم بهتر از نوشته گفت بخوان همه را از یاد بخواند تعجب شیخ زائد شد و گفت مرا باور نمی آید که بمجرد شنیدن یک بار یاد گرفته باشی از سابق یاد داری ترمذی گفت امتحان باید کرد شیخ چهل حدیث دیگر از غرائب خود که نزد دیگری نبود خواند وی آن همه را باسانیدش فی الفور اعاده کرده و هیچ جا خطا نیفتاد این قسم امتحان او درباره حفظ بارها واقع شده بعده صاحب بستان بطور فائده ذکر کراحت کنیت بابی عیسی او مصنف ابن ابی شیبیه و سنن ابو داود و غیره ذکر کرده که ضرورت نقلش در این جا نیست وفات ترمذی روز دوشنبه شب سیزدهم رجب سنه تسع و سبعین و مائتین در ترمذ اتفاق افتاده و سمعانی گفته وفاتش در قریر بوغ در سنه خمس و سبعین و مائتین بوده ابن خلکان گفته بوغ بضم بای موحد و سکون و او قریه ایست از قری ترمذ بر شش فرسخ از آن انتهی در بستان زیاده کرده که ترمذ شهری قدیمست بر کنار آب مویه که آن را جیحون و نهر بلخ نیز گویند و در لفظ ماوراء النهر مراد همین نهر می باشد و ترمذی شاگرد بخاریست روش او را آموخته و در بصره و کوفه و واسط و ری و خراسان و حجاز سالها در طلب علم حدیث بسر برده تصانیف بسیار درین فن شریف از وی یادگارست انتهی علی قاری گفته وی از محمود بن غیلان و محمد بن بشار و احمد بن منیع و محمد بن المثنی و سفیان بن وکیع و غیرهم گرفته و از وی خلقی کثیر اخذ نموده و در اشعه اللمعات نوشته ترمذی یکی از علماء اعلام و حفاظ حدیث سیدانام و از ثقات مجمع علیه بود مر او را در حدیث و فقه ید صالحه است ولادت او در سال دویست و نه بود انتهی گویم کلام بر نسبت ترمذی و اختلاف در آن در ترجمه ابو جعفر محمد بن احمد فقیه شافعی گذشته فلیرجع الیه و نیز مولوی صدیق حسن خان معاصر در تاج مکمل گفته ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره بن موسی بن الضحاک السلمی الضریر البوغی الترمذی الحافظ المشهور احد الائمہ الذین یقتدی بهم فی علم الحدیث صنف کتاب الجامع و العلل تصنیف رجل متقن و به کان یضرب المثل و هو تلمیذ ابی عبد اللہ محمد بن اسماعیل البخاری و شارکه فی بعض شیوخه مثل قتیبه بن سعید و علی بن حجر و ابن بشار

و غیرهم و توفی ثلاث عشره ليله خلت من رجب ليله الاثنين سنه ۲۷۹ بترمذ و قال السمعیانی توفی بقریه بوغ فی سنه ۲۷۵ و ذکره فی کتاب الانساب فی نسبه البوغی و بوغ قریه من قری ترمذ علی سته فراسخ منها و قد تقدم الکلام علی الترمذی و الاختلاف فی کسر التاء و ضمها و فتحها فی ترجمه اُبی جعفر محمد بن احمد الفقیه الشافعی رحمه الله تعالی

وجه دهم

آنکه ابو علی الحسین بن محمد بن عبد الرحمن بن فهم البغدادی این حدیث شریف را بدو طریق روایت نموده چنانچه ابو عبد الله الحاکم در مستدرک علی الصحیحین بعد ذکر مقاله یحیی بن معین در اثبات این حدیث شریف گفته حدثنا بصحه ما

ذکره الامام ابو زکریا یحیی بن معین ابو الحسین محمّد بن احمد بن تمیم القنطری ثنا الحسین بن فهم ثنا محمد بن یحیی بن الضریس ثنا محمد بن جعفر الفیدی ثنا ابو معاویه عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد المدینه فلیات الباب قال الحسین بن فهم حدثنا ابو الصیلمت الهروی عن اُبی معاویه قال الحاکم لیعلم المستفید بهذا العلم انّ الحسین بن فهم بن عبد الرحمن ثقه مامون حافظ و در اثبات وثوق و اعتماد و اعتبار و جلاله فخار حسین بن فهم همین عبارت حاکم که در آخر ان تصریح نموده که او ثقه مامون حافظست کافی و بسندست و ذهبی در عبر فی خبر من غیر در وقائع سنه تسع و ثمانین و مائتین گفته و فیها الحسین بن محمد بن فهم بن علی البغدادی الحافظ احد ائمه الحدیث اخذ عن یحیی بن معین و روى الطبقات عن ابن سعد انتهى فهذا حسین بن فهم* حافظهم البارع الشهم* قد روى هذا الحدیث المورث من الرشاد افلج السهم* المزیح عن الصواب کلّ شبهه و وهم* فلا یجهله الا العاجز الوکل الجهم* و لا یحید عنه الا من مرق عن الحق الواضح کالسهم* و لا یرتاب فیه من اوتی حظا من العقل و الفهم* و لا یختلج عنه الا من خدعته الکواذب بالغول و الدهم

وجه یازدهم

آنکه ابو بکر احمد بن عمرو بن عبد الخالق البصری المعروف بالبزار این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه ابراهیم بن حسن کردی در نبراس گفته و اما انه باب مدینه علمه ففی

قوله صلی الله علیه و سلم انا مدینه العلم و علی بابها رواه البزار و الطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبد الله و الترمذی و الحاکم عن علی و روایت کردن بزار این حدیث شریف را از تصریح ابن حجر مکی در صواعق و شیخ ابن عبد الله العیدروس در عقد نبوی و مرزا محمد بدخشانی در نزل الابرار و مفتاح النجا و مولوی محمد مبین در وسیله النجاه و ثناء الله پانی پتی در سیف مسلول نیز واضح و ظاهرست کما ستعرف فیما بعد انشاء الله تعالی و مخفی نماند که ابو بکر بزار از محدثین عالی فخار و اساطین کبار و مشایخ مشهورین فی الامصار و جهابذه معروفین فی الاقطار نزد سنیه است و جلالت شان و سمو مکان و رفعت منزلت او در غایت

وضوح و اشتهاست ابو نعیم در تاریخ اصبهان که نسخه عتیقه آن در کتب حرم مدینه منوره بنظر قاصر رسیده گفته احمد بن عمر بن عبد الخالق البصری ابو بکر البزار الحافظ قدم اصبهان مرتین و شمس الدین ذهبی در دول الاسلام در وقائع سنه اثنتین و تسعین و مائتین گفته و فیها مات حافظ وقته ابو بکر احمد بن عمرو البصری البزار صاحب المسند الکبیر بالرملة و جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر کمال الدین سیوطی در طبقات الحفاظ گفته البزار الحافظ العلامه الشهیر ابو بکر احمد بن هارون بن عبد الخالق البصری صاحب المسند الکبیر المعلل رحل بآخر عمره الی اصبهان و الشام و نشر علمه مات بالرملة سنه ۲۹۲ و محمد بن محمد امیر ازهری در رساله اسانید خود گفته سنن البزار الحافظ ابو بکر احمد بن عمر بن عبد الخالق البزار العتکی بفتح العین و التاء المخففه البصری المتوفی سنه ۲۹۲ بالرملة قال ابن أبی خيثمه هو رکن من ارکان الاسلام و کان یشبہ بابن حنبل فی زهده و ورعه له المسند الکبیر رحل فی آخر عمره الی الشام و اصبهان و نشر علمه و مات بالرملة من الشام الخ و خود مخاطب در صدر همین باب امامت ابو بکر بزار را بلقب شریف عمده محدثین اهل سنت که لقبیست بس عظیم نواخته و بروایت او در نفی خلافت از مروانیه و عباسیه دست انداخته چنانچه گفته منشأ اشتباه این فرقه آنست که معاویه و من بعده من المروانیه و العباسیه خود را خلیفه می گفتند و از مردم دیگر هم می گویانیدند بنابر مشابہت صوری که با خلافت پیغمبر داشتند از رسم جهاد و فتح بلدان و تجهیز عساکر و جیوش و تقسیم غنائم و صدقات و حفظ دار اسلام از شر کفار و علماء اهل سنت نیز این لقب را بنابر همین مشابہت صوری و بجهت آنکه القاب و اسماء هر فرقه موافق اصطلاح آنها می باشد دیگران را چه ضرورتست که درین امور پرخاش نمایند اطلاق می کردند چنانچه حالا هر که در کربلاء معلی رفتند از ملا نصیر و اخوان باقر کتاب شرائع را گذرانیده می آید نزد این فرقه مجتهد نامیده می شود علی هذا القیاس در آن زمان لفظ خلیفه ابتدال پیدا کرده بود این گروه فهمیدند که چون خلیفه مرادف امامست اهل سنت این جماعت را خلیفه و امام بحق می دانند این همه غلطفهمیهای خودست و الا محققین اهل سنت از اطلاق لفظ خلیفه هم تحاشی می کردند چنانچه در حدیث صحیح

الخلافة بعدی ثلثون سنه ترمذی از سعید بن جهان که راوی این حدیثست نقل کرده که چون او را گفتند که مروانیان نیز خود را خلیفه می گویند گفت کذب بنو الزرقاء انما هم ملوک من شرّ الملوک و ابو بکر بزار که عمده محدثین اهل سنت است بسند حسن از ابو عبیده بن الجراح روایت کرده

قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ أَوَّلَ دِينِكُمْ بَدَأَ نَبُوهُ وَرَحْمَةُ ثُمَّ يَكُونُ خِلاَفُهُ وَرَحْمَةُ ثُمَّ يَكُونُ مَلِكًا وَجَبْرِیةَ الی آخر الحدیث و نیز مخاطب در باب و هم همین کتاب تحفه در جواب طعن هشتم از مطاعن صحابه احتجاج بروایت بزار نموده چنانچه گفته و طبرانی در اوسط المعاجم روایت می کند که عبد الله بن عمر را چون خبر توجه امام حسین رض بسمت عراق رسید از مکه دویده بر مسیره سه شب با او ملحق گردید

این ترید فقال الحسين رض الى العراق فاذا معه كتب و طوامير فقال هذه كتبهم و بيعتهم فقال لا تنظر الى كتبهم و لا تاتهم فقال ابن عمر اني محدثك حديثا ان جبرئيل الى النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و سلم فخيره بين الدنيا و الآخرة فاختر الآخرة و انك بضعه من رسول الله ص لا يليها احد منكم فابي ان يرجع فاعتنقته ابن عمر فبكي و اجهش في البكاء و قال استودعك الله من قتل و روى البزار نحوه باسناد حسن جيد و نیز مخاطب در حاشیه كيد نود و دوم از باب دوم همين كتاب تحفه برای اثبات اشجعيه موهومی ابو بكر تمسك بروایت بزار نموده چنانچه گفته

اخرج البزار في مسنده عن علي عليه السلام انه قال من اشجع الناس قالوا انت قال اما فيما انا بارز احدا الا انتصفت منه و لكن اخبرني و باشجع الناس قالوا لا نعلم فمن قال ابو بكر انه لما كان يوم بدر جعلنا لرسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و سلم عريشا فقلنا من يكون عند رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و سلم الى آخر الحديث انتهى و إذا ثبت هذا الحديث العزيز المشار* بروايه الحافظ البزار*الذي جعله المخاطب العلي الفخار*عمده المحدثين الكبار*و احتج برواياته و الاخبار*مظهرا للاعتماد و الاعتبار*فتكذيبه منه بالاصرار*و ابطاله بالاجهار*ابداء و اظهار لنهايه الاجترام و الاجترار* و تسجيل على نفسه العظيمة الاغترار*بالعناد الفاحش المذموم عند اولي الايدي و الابصار*و لعمرى ان المخاطب ليروم هدم ركن من اركان الاسلام*و يصمد لغض المشبه من كان قائما مقام الانبياء الكرام*عليهم آلاف التحية و السّلام*فيا ليته استيقظ و هب من الاستغراق في هذا المنام*المبدي لاضغاث الاحلام*و دري ما يخرج من راسه بلا تدبر و انعام*و كبح عنانه عن الجري في مضمار تقليد الكابلي المثير لهذا القتام*الحرى بكلّ عدل و ملام*الذّي أثار النصب و المروق لاتباعه الطغام*و اشياعه الاغاثام*المضعين لهفواته الفاضحه و الاوهام بلا خوف يوم القيام

وجه دوازدهم

آنکه ابو جعفر محمد بن جرير الطبري حديث مدينه العلم را بدو طريق روايت نموده و باختيار اتحاد اين حديث بحديث

انا دار الحكمه حكم بصحت ان فرموده چنانچه سيوطی در جمع الجوامع بعد نقل

حديث انا دار الحكمه و علي بابها از ترمذی و ابن جرير و ابو نعيم و ذكر عبارت ترمذی متعلق بان گفته و قال ابن جرير هذا خبر صحيح سنده و قد يجب ان يكون هذا على مذهب الآخرين سقيما غير صحيح لعلتين احدهما انه خبر لا يعرف له مخرج عن علي ع عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و سلم الا- من هذا الوجه و الآخر ان سلمه بن كهيل عندهم ممن لا يثبت بنقله حجّه و قد وافق عليا في روايه هذا الخبر

عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و سلم غبره ثنا محمد بن ابراهيم الفرارى ثنا عبد السلام بن صالح الهروي ثنا ابو معاويه عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و سلم انا مدينه العلم و علي بابها فمن أراد المدينه فليأتها من بابها ثنا ابراهيم بن موسى الرازي و ليس بالفراء ثنا ابو معاويه باسناده

مثله هذا الشيخ لا- اعرفه و لا سمعت منه غير هذا الحديث انتهى كلام ابن جرير و فضائل إليه و ماثر ساميه و محاسن لطيفه و مناقب منيفه و مفاخر سنيه و محامد بهيه و مدائح رفيعه و معالي منيعه طبرى حسب افادات اكابر قوم بيش از انست كه استيعاب آن توان كرد سابقا در مجلد حديث ولايت نبذى از ان از مختار مختصرا تاريخ بغداد يحيى بن عيسى بن خبر له بغدادى و كتاب الانساب عبد الكريم بن محمد السمعاني و معجم الادباء ياقوت بن عبد الله الحموى و تهذيب الاسماء محبى الدين يحيى بن شرف النووى و منهاج ابن تيميه حرانى و تذكره الحفاظ و عبر فى خبر من غير شمس الدين ذهبى و تتمه المختصر عمر بن المظفر المعروف بابن الوردى و مرآة الجنان عبد الله بن اسعد يافعى و طبقات الشافعية عبد الوهاب بن على السبكي در روض المناظر ابو الوليد محمد بن محمد بن شحنة حلبى و طبقات الشافعية تقى الدين أبى بكر الاسدى و طبقات الحفاظ و كتاب التنبه و منتهى العقول جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى و طبقات المفسرين محمد بن على بن احمد الداؤدى تلميذ سيوطى و كتاب الاعلام باعلام بلد الله الحرام تصنيف قطب الدين محمد بن احمد المكى و فيض القدير عبد الرؤف بن تاج العارفين للنواوى و نسيم الرياض شهاب الدين احمد الخفاجى و شرح مواهب لدينه محمد بن عبد الباقي الزرقانى و جنه فى الاسوه الحسنه بالسنة تاليف مولوى صديق حسن خان معاصر شنيدى و در اين جا نيز بعض عبارات مذكور مى شود ابن خلكان در كتاب وفيات الأعيان گفته ابو جعفر محمد بن جرير بن يزيد بن خالد الطبرى و قيل يزيد بن كثير بن غالب صاحب التفسير الكبير و التاريخ الشهير كان اماما فى فنون كثيره منها التفسير و الحديث و الفقه و التاريخ و غير ذلك و له مصنفات مليحه فى فنون عديده تدل على سعه علمه و غزاره فضله و كان من الائمة المجتهدين لم يقلد احدا و كان ابو الفرج المعافى بن زكريا النهروانى المعروف و بابن طرار على مذهبه و سياى ذكره إن شاء الله تعالى و كان ثقة فى نقله و تاريخه اصح التواريخ و اثبتها و ذكره الشيخ ابو اسحاق الشيرازى فى طبقات الفقهاء من جملة المجتهدين و رايت فى بعض المجاميع هذه الايات منسوبة إليه و هى إذا اعسرت لم يعلم شفيقى و استغنى

فيستغنى صديقى

لكنت الى الغنى سهل الطريق

و كانت ولادته سنه اربع و عشرين و مائتين بامل طبرستان و توفى يوم السبت آخر النهار و دفن يوم الاحد فى داره فى السادس و العشرين من شوال سنه عشر و ثلاثمائه ببغداد رحمه الله تعالى و ابو الفداء اسماعيل بن على الايوبى در كتاب المختصر فى اخبار البشر گفته ثم دخلت سنه ٣١٠ عشر و ثلاثمائه فى هذه السنه توفى ابو جعفر محمد بن جرير الطبرى ببغداد و مولده سنه اربع و عشرين و مائتين بامل طبرستان و كان حافظا لكتاب الله عارفا بالقراءات بصيرا بالمعاني و كان من المجتهدين لم يقلد احدا و كان فقيها عالما عارفا باقوايل الصحابه و التابعين و من بعدهم و له التاريخ المشهور ابتدا فيه من اول الزمان الى آخر سنه اثنتين و ثلاثمائه

و كتاب فى التفسير لم يفسر مثله و له فى اصول الفقه و فروعه كتب كثيره و لما مات تعصبت عليه العامه و رموه بالرفض و ما كان سببه الا انه صنف كتابا فيه اختلاف الفقهاء و لم يذكر فيه احمد بن حنبل فقيل له فى ذلك فقال لم يكن احمد بن حنبل فقيها و انما كان محدثا فاشتد ذلك على الحنابلة و كانوا الا يحصون كثره بيغداد فشنعوا عليه بما ارادوه و محمد بن محمد جرزى در طبقات القراء گفته محمد بن جرير بن يزيد الامام ابو جعفر الطبرى الآملى البغدادى احد الاعلام و صاحب التفسير و التاريخ و التصانيف ولد بامل طبرستان سنه اربع و عشرين و مائتين و رحل لطلب العلم و له عشرون سنه الى ان قال و سمع الحديث من احمد بن منيع و هناد و أبى كريب و خلق و روى عنه ابو شعيب الحرانى مع تقدمه و الطبرانى و الجعابى و جماعه و تفقه عليه خلق كثير قال الخطيب كان احد ائمه العلم يحكم بقوله و يرجع الى رايه لمعرفته و فضله و كان قد جمع من العلوم ما لم يشاركه فيه احد من اهل عصره فكان حافظا لكتاب الله عارفا بالقراءات بصيرا بالمعانى فقيها فى احكام القرآن عالما بالسنن و طرقها صحيحها و سقيمها ناسخها و منسوخها عارفا باقوال الصحابه و التابعين عارفا بايام الناس و اخبارهم و له كتاب تهذيب الاثار لم ار مثله فى معناه لكن لم يتمه و له فى اصول الفقه و فروعه كتب كثيره و اختيار من اقويل الفقهاء و تفرد بمسائل حفظت عنه و قال ابو محمد عبد الله بن احمد الفرغانى صاحب ابن جرير ان قوما من تلامذه ابن جرير حسبوا له منذ بلغ الحلم الى ان مات ثم قسموا على تلك المده اوراق مصنفاته فصار لكل يوم اربع عشره ورقه و قال ابو حامد الاسفراينى امام الشافعيه لو سافر رجل الى الصين حتى يحصل تفسير ابن جرير لم يكن كثيرا قال الدانى فيه بديعه و قد جرى ذكره محمد بن جرير امام اهل زمانه و كل جاهل علم عارف بمكانه و كتبه قد ابانت عن علمه و بيانه عفا المهيمن عنه و زاد فى احسانه توفى سنه عشر و ثلاثمائه قال احمد بن الفضل الدينورى دفن فى قبره يوم الاحد وقت الظهر لسبع بقين من شوال رحمه الله تعالى و فاضل ازنيقى در مدينه العلوم گفته و من التواريخ تاريخ الطبرى و هو ابو جعفر محمد جرير الطبرى و قيل يزيد بن كثير بن غالب صاحب التفسير الكبير و التاريخ الشهير كان اماما فى فنون كثيره منها التفسير و الحديث و الفقه و التاريخ و غير ذلك و له مصنفات مليحه فى فنون عديده تدل على سعه علمه و غزاره فضله و كان من الائمة المجتهدين لم يقلد احدا و كان ابو الفرج المعافى بن زكريا النهروانى على مذهبه و كان ثقه فى نقله و تاريخه اصح التواريخ و اثبتها ذكره الشيخ ابو اسحاق الشيرازى فى طبقات الفقهاء من جمله المجتهدين ولد سنه اربع و عشرين و مائتين بامل طبرستان و توفى فى السادس و العشرين من شوال سنه عشر و ثلاثمائه ببغداد و محمد بن محمد الامير الازهرى در رساله اسانيد خود گفته

تفسیر ابن جریر و سائر مؤلفاته من طریق صاحب المنح من طریق اَبی علی النَّسائی عن اَبی الحذاء عن اَبی القاسم عبد الرَّحمن بن محمّد بن اَبی یزید المصری عن اَبی محمد عبد اللّٰه بن احمد الفرغانی عن اَبی جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن طالب الطبری المتولد سنه ۲۲۳ و المتوفی سنه ۳۱۰ احد ائمه الدنيا علما و دینا له تالیف کثیره قال ابو حامد الاسفراینی لو رحل رجل الى الصین فی تحصیل تفسیره لم یکن کثیرا و قال ابن خزیمه ما اعلم علی اَدیم الارض اعلم منه کتب کتبا کثیره و مکث اربعین سنه یکتب کل یوم اربعین ورقه فقد حسبوا له منذ بلغ الحلم الى ان مات ثم قسم علی تلك المده اوراق مصنفاته فوجد لکلّ یوم اربعه عشره ورقه قال لاصحابه یوما تنشطون لتفسیر القرآن قالوا کم یكون قدره قال ثلاثین الف ورقه قالوا هذا یفنی الاعمار قبل تمامه فاخصره فی ثلثه آلاف ثم قال هل تنشطون لتاریخ العالم من آدم الى وقتنا هذا فقالوا کم قدره فقال نحو التفسیر فاجابوه کالاول فقال انا لله ماتت الهمم فاخصره کالتفسیر و الطبری منسوب الى طبریه مدینه بالشام و هی مدینه الاردن و هی فی اسفل جبل علی بحیره یخرج منها نهر الاردن المشهور و فی مدینه طبریه مياہ حاره تفور فی الصیف و الشتاء و لا تنقطع فتدخل المياہ الحاره الحمامات فلا یحتاجون لوقود و مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلاء گفته ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن خالد الطبری و قیل یزید بن کثیر بن غالب صاحب التفسیر الکبیر و التاریخ الشهیر و فنون کثیره مثل تفسیر و حدیث و فقه و تاریخ و غیر ذلك امام بود او را مصنفات ملیحه در فنون عدیده است که دلالت می کند بر سعت علم و غزارت فضل وی یکی از ائمه مجتهدینست که تقلید احدی نکرده و ابو الفرج معافی بن زکریا نهروانی معروف بابن طرار بر مذهب او بود و در نقل معتمدست و تاریخ او اصح تواریخست شیخ ابو اسحاق شیرازی ذکرش در طبقات فقها من جمله مجتهدین کرده در بعض مجامیع این ابیات را بوی نسبت کرده اند نظم إذا اعسرت لم یعلم شفیقی و استغنی

فیستغنی صدیقی

ولادتش در امل طبرستان در سنه اربع و عشرين و مائتین بوده و وفات روز شنبه آخر نهار سادس عشرین شوال سنه عشره و ثلاثمائه در بغداد و درون خانه خود مدفون گشته رحمه الله تعالی و نیز مولوی صدیق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن خالد الطبری و قیل یزید بن کثیر بن غالب صاحب التاریخ الشهیر و التفسیر الکبیر کان اماما فی فنون کثیره منها لحدیث و الفقه و التاریخ و التفسیر و غیر ذلك و له مصنفات ملیحه فی فنون عدیده تدلّ علی سعه علمه و غزّاره فضله و کان من الائمه المجتهدین لم یقلد احدا و کان ابو الفرج المعافی بن زکریا النهروانی المعروف بابن طرار علی مذهبه و کان ثقه فی نقله و تاریخه اصحّ التواریخ و اثبتها و ذکره الشیخ ابو اسحاق الشیرازی فی طبقات الفقهاء فی جمله

المجتهدين ولد سنة ٢٢٣ بامل طبرستان و توفي في شوال سنة ٣١٠ ببغداد رحمه الله كذا في ابن خلكان و نیز مولوی صدیق حسن خان معاصر در تاج مكلل گفته ابو جعفر محمد بن جرير بن يزيد بن خالد الطبري صاحب التفسير الكبير و التاريخ الشهير كان اماما في فنون كثيرة منها التفسير و الحديث و الفقه و التاريخ و غير ذلك و له مصنفات مليحه في فنون عديده تدل على سعه علمه و غزاره فضله و كان من الائمة المجتهدين لم يقلد احدا و كان ابو الفرج المعافى بن زكريا النهروانى المعروف بابن طرار على مذهبه و كان ثقه في نقله و تاريخه اصح التواريخ و اثبتها و ذكره الشيخ ابو اسحاق الشيرازى في طبقات الفقهاء في جملة المجتهدين ذكره سليم الخورى في الاثار و قال و من تصانيفه كتاب في اختلاف العلماء لم يذكر فيه احمد بن حنبل و قال لم يكن احمد فقيها و انما كان محدثا و لذلك رموه بعد موته بالرفض و له التاريخ المشهور قال ابن الجوزى بسط فيه الكلام على الوقائع بسطا و جعله مجلدات و ان المشهور المتداول مختصر من الاصل و انه هو العمدة في هذا الفن و للطبري كتاب في التفسير ذكره السيوطى في الاتقان فقال انه اجل التفاسير و اعظمها فانه يتعرض لتوجيه الاقوال و ترجيح بعضها على بعض و الاعراب و الاستنباط فهو يفوق بذلك تفاسير الاقدمين انتهى و قال النووى اجمعت الائمة على انه لم يصنف مثل تفسير الطبرى و قال ابو حامد الاسفراينى لو سافر رجل الى الصين حتى يحصل له تفسير ابن جرير لم يكن ذلك كثيرا و ذكره ابن السبكي في طبقاته انتهى ولد سنة ٢٢٣ بامل طبرستان و توفي سنة ٣١٠ ببغداد انتهى فاذا ثبت بافاده الطبرى* الحامل لواء الصناعات* الموصوف المذكور بالحدق و البراعة* المقتدى المتبوع لاساطين اهل السنه و الجماعة* صحه هذا الحديث القاطع دابر ارباب الخسر و الفطاعة* فما يرومه بالطعن و الابطال* و لا يرميه بالوضع و الافتعال* الا من تجاسر على التعميس و الادغال* و اثر الايضاع و الايغال* فى بوادى الزيغ و الاضلال* و مغاوى الخدع و الازلال* و الظ بالانهماك فى ترويج* الزائف و تنفيق المحال* و الله العاصم عن شره و هو شديد المحال

وجه سيزدهم

ابو بكر محمد بن محمد بن سليمان بن حارث الباغندى الواسطى البغدادى اين حديث شريف را روايت نموده چنانچه علامه ابن المغازلى در كتاب المناقب گفته

اخبرنا محمّد بن احمد بن عثمان انا ابو الحسين محمد بن المظفر بن موسى بن عيسى الحافظ البغدادى نا الباغندى محمد بن محمد بن سليمان نا محمد بن مصفانا حفص بن عمر العدنى نا على بن عمر عن ابيه عن جرير عن علىّ قال قال رسول الله صلّى الله عليه و سلم انا مدينه العلم و علىّ بابها و لا توتى البيوت الا من ابوابها و جلالت مرتبت و علو منزلت باغندى بر ناظر كتاب الانساب سمعانى و تذكره الحفاظ و عبر و دول الاسلام ذهبى و طبقات الحفاظ سيوطى واضح و لائحست فلا يجترى على تكذيب الحديث الشريف بعد ادراك

روايه الباغندي الآبَاغِي الرَّائِعُ الطَّاغِي الرَّائِعُ الَّذِي رَانَ الْغُرُورُ عَلَى قَلْبِهِ*وَاسْتَحُوذَ الشَّقَاءُ عَلَى لَبِهِ*فَهُوَ فِي حَيْفِهِ الْعَنِيدُ سَائِرٌ*وَفِي عَسْفِهِ الشَّدِيدِ جَائِرٌ*وَفِي ضَلَالَةِ الْبَعِيدِ حَائِرٌ*وَفِي غَيْبِهِ الْمَدِيدِ مَائِرٌ

وجه چهاردهم

آنکه محمد بن یعقوب بن یوسف النیسابوری المعروف بالاصم این حدیث شریف را روایت کرده چنانچه ابو عبد الله الحاکم در مستدرک فرموده

حدثنا ابو العباس محمد بن يعقوب ثنا محمّد بن عبد الرحيم الهروي بالرملة ثنا ابو الصّیلت عبد السلام بن صالح ثنا ابو معاوية عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلّى الله عليه و سلم انا مدينة العلم و علی بابها فمن أراد المدينة فلیات الباب هذا حدیث صحیح الاسناد و لم یخرجاه و ابو الصلت ثقة مامون فانی سمعت ابا العباس محمد بن یعقوب فی التاریخ یقول سمعت العباس بن محمّد الدورى یقول سألت یحیی بن معین عن أبی الصلت الهروی فقال ثقة فقلت أ لیس قد حدّث

عن أبی معاوية عن الاعمش انا مدينة العلم فقال حدث به محمد بن جعفر الفیدی و هو ثقة مامون و ابن المغازلی در کتاب المناقب گفته اخبارنا ابو القاسم الفضل بن محمّد بن عبد الله الاصفهانی قدم علينا واسطا املاء فی جامعنا فی شهر رمضان من سنه اربع و ثلاثین و اربعمائه

انا ابو سعید محمّد بن موسی بن القصر بن شاذان الصیرفی بنیسابور انا ابو العباس محمّد بن یعقوب الاصم نا محمّد بن عبد الرحيم الهروی نا عبد السلام بن صالح نا ابو معاوية عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلّى الله عليه و سلم انا مدينة العلم و علی بابها فمن أراد العلم فلیات الباب و مخفی نماند که محمد بن یعقوب اصم از اکابر مشاهیر حذاق و اجله مشایخ معروفین فی الآفاق سنیه بوده مدارج باذخه و معالی شامخه او بر متبّع کتب اعلام این حضرات واضح و ظاهرست عبد الکریم بن محمد سمعانی در کتاب الانساب گفته الاصم بفتح الالف و الصاد المهمله و تشدید المیم فی آخر الکلمه هذه صفة لمن كان لا یسمع من الصمم و المشهور به فی المشرق و المغرب ابو العباس محمّد بن یعقوب بن یوسف بن معقل بن سنان بن عبد الله الاموی مولا هم المعروف بالاصم و أنّما ظهر به الصمم بعد انصرافه من الرحله فاستحکم فيه حتى أنّه کان لا یسمع نهیق الحمار و کان ابو العباس محدث عصره بلا مدافعه فانه حدث فی الاسلام سنه و سبعین سنه و سناتی علی ذکره بالتفصیل و لم یختلف قط فی صدقه و صحه سماعه و ضبط ابيه یعقوب الوراق لها و کان مع ذلك یرجع الی حسن المذهب و التدين یصلی خمس صلوات فی الجماعه و بلغنی أنّه اذن سبعین سنه فی مسجده و کان حسن الخلق سخی النفس لا یبخل بکلّ ما یقدر علیه و ربما کان فی قدیم الايام یحتاج الی الشیء لمعاشه فیورق و یاکل من کسب یده و هذا الَّذی کان یعاب به انه یأخذ علی التحديث و أنّما یعيبه من لا یعرفه فانه کان یکره ذلك اشد

الكراهيه و لا يناقش احدا فيه انما كان وراقه و ابنه ابو سعد يطلبان الناس بذلك و قد كان يعلم به فيكرهه ثم لا يقدر على مخالفتهم سمع منه الاباء و الابناء و الاولاد و احفادهم كالحسن بن الحسين بن منصور سمع منه كتاب الرساله فسمع منه ابو الحسن بن المحسن في ذلك الكتاب ثم سمعه ابو نصر بن ابي الحسن في ذلك الكتاب ثم سمع منه عمر بن ابي نصر في ذلك الكتاب و مثل هذا كثير او كفاه شرفا ان يحدث تلك السنين فلا يجد احد من الناس فيه مغمر الحجه قال الحاكم ابو عبد الله الحافظ ما راينا الرحاله في بلد من بلاد الاسلام اكثر منها إليه يعنى ابا العباس الاصم فقد رايت جماعه من اهل الاندلس و القيروان و بلاد المغرب على بابه و كذلك رايت جماعه من اهل طراز و اسفيجاب و اهل المشرق على بابه و كذلك رايت في عرض الدنيا من اهل المنصوره و مولتان و بلاد بست و سجستان على بابه و كذلك رايت جماعه من اهل فارس و شيراز و خوزستان على بابه فناهيك بهذا شرفا و اشتهارا و علوا في الدين و قبولاً في بلاد المسلمين بطول الدنيا و عرضها و قال سمعت ابا العباس محمّد بن يعقوب غير مره يقول ولدت سنه ٢٣٧ سبع و اربعين و مائتين راى محمّد بن يحيى الذهلي و لم يسمع منه ثم سمع عن احمد بن يوسف السلمى و ابي الازهر احمد بن الازهر العبدى و فقد سماعه عند منصرفه من مصر ثم رحل به ابوه سنه خمس و ستين على طريق اصبهان فسمع هارون بن سليمان و اسيد بن عاصم و لم يسمع بالاهواز و لا البصره حرفا واحدا ثم ان اباه حج به في تلك السنه و سمع بمكه من احمد بن شيبان الزملى فقط ثم اخرجه الى مصر فسمع محمد بن عبد الله بن عبد الحكيم و بحر بن نصر الخولاني و الربيع بن سليمان المرادى و بكار بن قتيبه القاضى و اقام بمصر على سماع الامهات و كتاب المبسوط للشافعى الى ان استوفى سماعه ثم دخل الشام فسمع بعسقلان من احمد بن الفضل و بيروت من العباس بن الوليد بن مزيد اقام عليه حتى سمع منه مسائل الاوزاعى ثم دخل دمشق فسمع من محمد بن هشام بن ملابس النميرى احاديث مروان بن معاويه و سمع من يزيد بن عبد الصّيمد و غيره ثم دخل دمياط فسمع من بكر بن سهل و غيره و اقام بطرسوس و سمع الكثير من ابي ميه و ذهب بعض سماعاته عنه ثم انحدر الى حمص فسمع من محمد بن عوف الطائي الكثير و ذهب بعض سماعاته منه ثم دخل الجزيره فكتب بالرقه من محمّد بن على بن ميمون و هو إذ ذاك امام الجزيره و دخل من الموصل على طريق الجزائر الى الكوفه فسمع من الحسن بن على بن عفان العامرى و احمد بن عبد الجبار العطاردى و احمد بن عبد الحميد الحارثى ثم دخل بغداد سنه تسع و ستين بعد وفاه سعدان بن نصر و محمّد بن سعيد بن غالب فسمع المسند من العباس بن محمد الدورى و المبسوط من محمّد بن اسحاق الصاغانى و التاريخ من الدورى و سمع من محمّد بن سنان الفراد و العلل من عبد الله بن احمد بن حنبل و علل على بن المدينى من حنبل بن اسحاق ثم انصرف الى خراسان و هو ابن ثلاثين سنه و هو محدث كبير ثم ذكر الحاكم فى وفاته خرج علينا ابو العباس محمّد بن يعقوب رحمه الله

و نحن فى مسجده و قد امتلأت السِّكِّه من أولها الى آخرها من النَّاس و هو عشيه يوم الاثنين الثالث من شهر ربيع الاول من سنه اربع و اربعين و ثلاثمائه و كان يملى عشيه كل اثنين من اصوله ممَّا ليس فى الفوائد احاديث فلما نظر الى كثره النَّاس و الغرباء من كل فج عميق و قد قاموا يطرقون له و يحملونه على عوانقهم من باب داره الى المسجد فلما بلغ المسجد جلس على جدار المسجد و بكى طويلا ثم نظر الى المستملى فقال اكتب سمعت محمد بن اسحاق الصغانى يقول سمعت ابا سعيد الأشج يقول سمعت عبد الله بن ادريس يقول أتيت يوما باب الاعمش بعد موته فدققت الباب فقبل من هذا فقال ابن ادريس فاجابتنى امرأه يقال لها بَرّه هاى هاى يا عبد الله بن ادريس ما فعل جماهير العرب التى كانت تاتى هذا الباب ثم بكى الكثير ثم قال كانى بهذه السِّكِّه و لا يدخلها احد منكم فانى لا اسمع و قد ضعف البصر و جان الرحيل و انقضى الاجل فما كان الا بعد شهر او اقل منه حتى كفَّ بصره و انقطعت الرحله و انصرف الغرباء الى اوطانهم و رجع امر أبى العباس الى انه كان يناول قلما فاذا اخذه بيده علم انهم يطلبون الروايه فيقول حديثا الزبيح بن سليمان و يقرأ الاحاديث التى كان يحفظها و هى اربعة عشر حديثا و سيع حكايات و صار باسوء حال الى شهر ربيع الآخر سنه ست و اربعين فتوفى ابو العباس ليله الاثنين و دفن عشيه الاثنين الثالث و العشرين من شهر ربيع الآخر سنه ست و اربعين و ثلاثمائه فغسله ابو عمرو بن مطر و شهدت جنازته بشاهنبر فتقدم ابو عمرو بن مطر للصَّلوه عليه و دفن فى مقبره شاهنبر و رثى فى المنام فقيل الى ما ذا انت هى حالك ايها الشيخ فقال انا مع أبى يعقوب البويطى و الربيع بن سليمان فى جوار أبى عبد الله الشافعى نحضر كل يوم ضيافته قال الحاكم و حضرت ابا العباس يوما فى مسجده فخرج ليؤذن لصلوه العسر فوقف موضع الميذنه ثم قال بصوت عال انا الربيع بن سليمان انا الشافعى ثم ضحك و ضحك الناس ثم اذن و ذهبى در تذكره الحفاظ كفته الاصم الامام الثقه محدث المشرق ابو العباس محمّد بن يعقوب بن يوسف بن معقل بن سنان الاموى مولا هم المعقلى النيسابورى و كان يكره ان يقال له الاصم قال الحاكم انما ظهر به الصّم بعد مجيئه من الرحله ثم استحكم حتى كان لا يسمع نهيق الحمار قال و كان محدث عصره بلا مدافعه سمعته يقول ولدت سنه سبع و اربعين و مائتين و سمع من احمد بن يوسف و احمد بن الازهر و بعد ذلك رحل به ابو المحدث يعقوب الوراق فى سنه خمس و ستين فسمع باصبهان من هارون بن سليمان و اسيد بن عاصم و بمكه من احمد بن سنان الرملى و بمصر من ابن عبد الحكم و الربيع و بحر بن نصر و ابراهيم بن منقذ و بكار بن قتيبه و بعسقلان من احمد بن الفضل الصّائغ و ببيروت من العباس بن الوليد و بدمشق من ابن ملاس و يزيد بن عبد الصّمّد و بحمص من أبى عقبه الحجازى و محمّد بن عوف الطائى و بطرسوس

من أبي أمية و بالرقه من محمد بن علي بن ميمون و بالكوفه من الحسن بن علي بن عفان و سعيد بن محمد الجرجاني صاحب ابن عيينه و احمد بن عبد الجبار العطاردي و ببغداد من زكريا بن يحيى المروزي و أبي جعفر بن المناوي و الدوري و الصاغانى و عده و قد نبا عنه ابو عبد الله بن الاحزم و ابو بكر الصبعي و يحيى العنبري و ابو الوليد بن حسان بن محمد و ابو علي الحافظ و حدث عنه جماعه ما ادركتهم ابو عمرو الحيري و مؤمل بن الحسن و ابو علي الثقفي قلت حدث عنه الحاكم و ابن منده فاكثر و ابو عبد الرحمن السلمى و يحيى بن ابراهيم المزكى و ابو بكر الحيري و ابو سعيد الصيرفي و محمد بن ابراهيم الجرجاني و ابو صادق محمد بن احمد بن أبي الفوارس و ابو بكر محمد بن محمد بن الرجاء و عبد الرحمن بن محمد بن بالويه و ابن محمش الزيادي و ابو زيد عبد الرحمن بن محمد القاضي و محمد بن محمد بن بالويه و ابو سعيد مسعود بن محمد الجرجاني و الحسين بن عبدان التاجر و احمد بن محمد البرقاني و اسحاق بن محمد السوسى و على بن محمد بن محمد الطرازي و ابو بكر محمد بن علي بن جبير و احمد بن محمد بن الحسين السليطي و الحسين بن احمد المعاذي و منصور بن الحسين المتوفى مع الطرازي سنة اثنتين و عشرين و اربعمائه فهما خاتمه اصحابه من خلا المتفرد في الدنيا باجازته و هو ابو نعيم الحافظ قال الحاكم حدث في الاسلام ستا و سبعين سنة و لم يختلف في صدقه و صحه سماعه و هو بضبط والده اذن سبعين سنة في مسجد و كان حسن الخلق سخى النفس و ربما كان يحتاج فيوزق و ياكل و كان يكره الاخذ على التحديث و كان وراقه و ابنه ابو سعيد يطالبان الناس فيكره ذاك و لا- يقدم على مخالفتهم سمع منه الحسن بن الحسين بن منصور كتاب الرساله ثم سمعها منه ولد ولده عمرو ما رايت الرحاله في بلد اكثر منهم إليه و سمعته يقول حدثت بكتاب معانى القرآن سنة نيف و سبعين و مائتين قال الحاكم سمعت محمد بن حامد يقول سمعت ابا حامد الاعمش يقول كتبنا عن أبي العباس بن يعقوب الوراق سنة خمس و سبعين و مائتين في مجلس محمد بن عبد الوهاب الفراء قال و سمعت محمد بن الفضل بن خزيمه قال سمعت جدى امام الائمه و سئل عن كتاب المبسوط الشافعي فقال اسمعوه من أبي العباس الاصم فانه ثقة قد رايتة يسمع بمصر و سمعت ابا احمد الحافظ يقول سمعت عبد الرحمن بن أبي حاتم يقول ما بقى الكتاب المبسوط راو غير أبي العباس الوراق و بلغنا أنه ثقة صدوق قال الحاكم و قرأت بخط أبي علي الحافظ يحث الاصم على الرجوع عن احاديث ادخلوها عليه فوقع الاصم كل من روى عنه ذلك فهو كذاب و ليس هو في كتابي قال الحاكم و قرأت بخط أبي عمرو احمد بن المبارك المستملى حدثني محمد يعقوب بن يوسف الوراق نا الربيع نا بشر بن بكر فذكر حديثين قلت هذا المستملى كبير يروى عن قتيبه و نحوه و مات سنة اربع و ثمانين و مائتين قال الحاكم حضرت الاصم

يوما خرج ليؤذن للعصر فاستقبل وقال بصوت عال انا الربيع بن سليمان انا الشافعي ثم ضحك و ضحك الناس ثم اذن و قد خرج علينا في سنه اربع و اربعين فلما نظر الى كثره الناس و الغرباء قد امتلأت السكه بهم و هم يطرقون له و يحملونه فجلس على جدار المسجد و بكى ثم نظر الى المستملى و قال اكتب انا الصاغانى سمعت ابا سعيد الاشج يقول سمعت ابن ادريس يقول اتيت باب الاعمش بعد موته فدققت بابه فاجابتنى امرأه هاى هاى تبكى و قالت يا ابا عبد الله ما فعل جماهير العرب التى كانت تاتى هذا الباب ثم بكى الكثير و قال كانى بهذه السكه لا يدخلها احد منكم فانى لا اسمع و قد ضعف البصر و حان الرحيل و انقضى الاجل فما كان بعد شهر او اقل حتى كف بصره و انقطعت الرحله و رجع امره الى ان كان يناول فلما فاذا اخذ بيده علم انهم يظنون الروايه فيقول انا الربيع و يسرد احاديث يحفظها و هى اربعة عشر حديثا و يتبع بحكايات و سار باسوء حال و توفى فى ربيع الآخر سنه ست و اربعين و ثلاثمائه رحمه الله و نيز ذهبى در عبر در سنه ست و اربعين و ثلاثمائه گفته و فيها محدث خراسان و مسند العصر ابو العباس الاصم محمد بن يعقوب بن يوسف بن معقل بن سنان الاموى مولا هم النيسابورى المعقلى المودن الوراق بنيسابور فى ربيع الاول و له مائه الا سنه حدث فى الاسلام نيفا و سبعين سنه و اذن سبعين سنه بمسجده و كان حسن الاخلاق كريما ينسخ بالاجره و عمر دهرا و رحل إليه خلق كثير قال الحاكم ما رايت الرحاله فى بلد اكثر منهم إليه رايت جماعه من اندلس و من اهل فارس على بابه قلت سمع من جماعه من اصحاب سفين بن عيينه و ابن وهب و كانت رحلته مع والده فى سنه خمس و ستين و مائتين فغاب عن بلده خمس سنين و سمع باصبهان و العراق و مصر و الشام و الجريره و نيز ذهبى در دول الاسلام در وقائع سنه مذكوره گفته و فيها مات محدث خراسان ابو العباس الاصم محمد بن يعقوب بن يوسف النيسابورى فى ربيع الآخر و له مائه سنه و قد حمل عن اصحاب سفيان بن عيينه و ابن وهب و سيوطى در طبقات الحفاظ گفته الا-صم الامام المفيد الثقه محدث المشرق ابو العباس محمد بن يعقوب بن يونس بن معقل بن سنان الاموى مولا هم العقيلى النيسابورى محدث عصره بلا مدافعه ولد سنه ٢٤٧ و حدث ستا و سبعين سنه حدث عنه الحاكم و خلق و تفرد فى الدنيا باجازته ابو نعيم الحافظ مات فى ربيع الآخر سنه ست و اربعين و ثلاثمائه انتهى فهذا ابو بكر الاصم*حافظهم المشهور العلم*و ركنهم الباذح الاشم* قد روى هذا الحديث الهادى بنوره الى النهج الامم*و اثر ذلك الخبر الموصل بهداه الى الفضل الاتم* فلا يعرض عنه الا من فى اذنه صمم*و لا يمتري فيه الا من فى عينه ظلم*و لا يطعن فيه الا من اوبق دينه و اضلم

وجه پانزدهم

آنکه ابو الحسن محمد بن احمد بن تمیم الخياط القنطری البغدادی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه سابقا از عبارت مستدرک حاکم که در وجه دهم مذکور شد دانستی و در ما بعد ان شاء الله نیز خواهی دانست و قنطری از محدثین مشاهیر و اثبات نحاریر سنی می باشد عبد الکریم بن محمد سمعانی در انساب در نسبت قنطری گفته و ابو الحسن محمد بن احمد بن تمیم الخياط القنطری من اهل بغداد کان فیہ لیس هكذا قال محمد بن أبي الفوارس حدث عن احمد بن عبد الرشی و أبي قلابه الرقاشی و محمد بن سعد العوفی و أبي اسماعیل الترمذی و محمد بن یونس الکلدی روی عنه ابو الحسن محمد بن احمد بن رزق و ابو الحسن علی بن احمد بن عمر المقری و ابو الحسن علی بن الحسين بن داود النعالی و الحاکم ابو عبد الله الحافظ و توفی فی شعبان سنه ثمان و اربعین و ثلاثمائه انتهى فهذا القنطری حبرهم البارع* و علمهم الفارع* قد روی هذا الحدیث الناهج للحق و الشارح* المزری بنضارته بالروض الغض المارع* فطوبی لمن اقبل علیه اقبال الخاضع الضارع* و الویل لمن اعرض عنه اعراض المدبر المسارع* و الله الواقی بلطفه عن سوء المصارع* و هو الموفق للغلبه علی کل منازل و مقارع

وجه شانزدهم

آنکه ابو بکر محمد بن عمر بن محمد بن مسلم التیمی البغدادی المعروف بابن الجعابی این حدیث را به شش طریق روایت کرده چنانچه علامه ابن شهر آشوب علیه الرحمه در کتاب مناقب آل أبي طالب فرموده و

قال النبي عليه السلام بالاجماع انا مدينة العلم و علمي بابها فمن اراد العلم فليات الباب رواه احمد من ثمانية طرق و ابراهيم الثقفي من سبعة طرق و ابن بطة من ستة طرق و القاضي الجعابي من ستة طرق و ابن الجعابي از اكابر حفاظ اعلام و اجله متقنين فحام سنیه می باشد علامه جلال الدین سیوطی در طبقات الحفاظ گفته ابن الجعابی الحافظ البارع فرید زمانه قاضی الموصل ابی بکر محمد بن عمر بن محمد بن مسلم التیمی البغدادی ولد فی صفر سنه ۲۸۴ و تخرج باین عقده و صنف الابواب و الشیوخ روی عنه الدارقطنی و الحاکم و ابو نعیم و هو خاتمه اصحابه قال ابو علی ما رايت فی المشایخ احفظ من ابن الجعابی و سمعت من یقول انه یحفظ مائتی الف حدیث و یحیی فی مثلها الا انه کان یفضل الحفاظ بانه یسوق المتون بالفاظها و اکثر الحفاظ یتسمحون فی ذلك و کان اماما فی معرفه العلل و ثقات الرجال و تواریخهم مات ببغداد فی رجب سنه ۳۵۵ و علامه سخاوی در استجلاب ارتقاء الغرف و نور الدین سمهودی در جواهر العقدين در سیاق طرق حدیث ثقلین تمسک بروایت ابن الجعابی نموده اند و روایت او را درین ضمن مثل روایات دیگر حفاظ اثبات مذهب خویش وارد نموده کما ستعرف فی مجلد حدیث الثقلین ان شاء الله تعالی فهذا ابن الجعابی البارع عندهم فی الحفظ و الاتقان المتقدم فی النقد و الامعان* السابق علی اقرانه فی هذا الميدان* المستبد من بینهم بالخطر فی هذا الرهان

قد روى هذا الحديث النير البرهان* بطرق عديده تشديد السلطان* فلا يرتاب فى هذا الخبر الباهر باللمعان بالسافر بالرمضان* بعد روايه هذا الخبر المضطلع باعباء هذا الشأن* الا من غلب على قلبه الطبع و ران* فهو يجوب بوادى العمه كالحيران* و يهيم فى مخالف العته اشد الهيمان

وجه هفدهم

آنکه ابو القسم سليمان بن احمد بن ايوب الطبرانی حديث مدینه العلم را بروایت ابن عباس در معجم کبير خود اخراج نموده چنانچه على ما نقل عنه گفته

ثنا الحسن بن على المعمرى و محمد بن على الصائفى المكى قال ثنا ابو الصلت عبد السلام بن صالح الهروى ثنا ابو معاويه عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم انا مدینه العلم و على بابها فمن اراد العلم فليأتها من بابها و روايت کردن طبرانی حديث مدینه العلم را باين لفظ از افاده ابن حجر در اجوبه خود على ما نقل السيوطى فى قوت المغتذى و از افاده خود جلال الدين سيوطى در جمع الجوامع و قول جلى و على متقى در كنز العمال و مرزا محمد بدخشانی در نزل الابرار و مفتاح النجا و مولوى مبین در وسیله النجاه و مولوى ولى الله در مرآه المؤمنین واضح و آشکارست كما ستعرف فيما ياتى انشاء الله تعالى

وجه هجدهم

آنکه طبرانی این حديث شريف را بروایت ابن عباس در معجم کبير خود بلفظ ديگر اخراج نموده چنانچه سيوطى در جامع صغير گفته

انا مدینه العلم و على بابها فمن اراد العلم فليات الباب عى عد طب ك و از افاده سمهودى در جواهر العقدين و على متقى در كنز العمال نیز روايت کردن طبرانی این حديث شريف را بهمين لفظ واضحست و مطلق روايت کردن طبرانی حديث ابن عباس را از نکت بدیعات سيوطى و شرح مواهب زرقانى و فوايد مجموعه شوکانى ثابت و متحقق مى شود كما سياتى فيما بعد انشاء الله تعالى

وجه نوزدهم

آنکه طبرانی این حديث شريف را بروایت جابر در معجم اوسط خود اخراج نموده چنانچه ابن حجر مکی در صواعق در فضائل امير المؤمنین عليه السلام گفته الحديث التاسع

اخرج البزار و الطبرانی فى الاوسط عن جابر بن عبد الله و الطبرانی و الحاكم و العقيلي فى الضعفاء و ابن عدى عن ابن عمر و الترمذى و الحاكم عن على رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم انا مدینه العلم و على بابها و شيخ بن عبد الله العيدروس اليمنى در عقد نبوى گفته و

اخرج البزار و الطبرانی فى الاوسط عن جابر بن عبد الله و الطبرانی و الحاكم و العقيلي فى الضعفاء و ابن عدى عن ابن عمر و

الترمذی و الحاکم عن علی قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ انا مدينة العلم و عليّ بابها و ابراهيم كردی در نبراس گفته
و اما انه باب مدينة علمه ففی

قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ انا مدينة العلم و عليّ بابها رواه البزار و الطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبد الله و الترمذی و الحاکم
عن علی و اخراج طبرانی این حدیث شریف را بروایت جابر از نزل الابرار و مفتاح النجا و تحفه المحبین مرزا محمد بدخشانی
و اسعاف الراغبین صبان مصری و وسیله النجاه مولوی محمد مبین لکهنوی و سیف مسلول

ص: ۹۶

آنکه طبرانی این حدیث شریف را بروایت ابن عمر نیز اخراج نموده چنانچه آنفا از عبارت صواعق ابن حجر مکی و عقد نبوی شیخ بن عبد الله العیدروس دانستی و از عبارات نزل الابرار و مفتاح النجا و تحفه المحبین و اسعاف الراغبین و وسیله النجاه نیز این معنی واضح و لائح خواهد شد ان شاء الله تعالی و مطلق روایت کردن طبرانی حدیث مدینه العلم را از کنوز الحقائق مناوی هویدا و اشکار می شود کما ستعلم بعون الله تعالی فیما سیاتی و محامد جلیله و مدائح جمیله و مفاخر سنیه و مآثر علیه طبرانی نزد ائمه قوم بیش از انست که استیفاء آن توان کرد نبذی از ان در مجلد حدیث طبر از کتاب الانساب عبد الکریم سمعانی و وفیات الأعیان ابن خلکان و عبر فی خبر من غیر ذهبی و مرآة الجنان عبد الله بن اسعد یافعی و طبقات الحفاظ عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی و طبقات القراء محمد بن محمد جزری و توضیح الدلائل شهاب الدین احمد و شرح مواهب لدنیه محمد بن عبد الباقي زرقانی و منظر الانسان یوسف بن احمد بن محمد بن عثمان سخری و بستان المحدثین خود شاهصاحب و اتحاف النبلاء و ابجد العلوم مولوی صدیق حسن خان معاصر دانستی در این جا نیز بعضی عبارات باختصار مذکور می شود-شمس الدین ذهبی در تذکره الحفاظ گفته الطبرانی الحافظ الامام العلامه الحججه ابو القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب بن مطیر الشامی اللخمی الطبرانی مسند الدنیا الی ان قال سمع هاشم بن مزید الطبرانی و ابا زرعه الثقفی و اسحاق الدیری و ادريس العطار و بشر بن موسی و حفص بن عمر شیخه و عبد الله بن محمد بن سعید بن ابی مریم و نظرائهم و حرص علیه فی صباه ابوه و رحل به و کان یروی عن دحیم و غیره مولد الطبرانی بعکا فی صفر من سنه ستین و امه عکا و له کتاب الدعاء فی مجلد کبیر و کتاب المناسک و کتاب عشره النساء و کتاب السنه و کتاب الطوالات و کتاب النوادر و کتاب دلائل النبوه و کتاب مسند شعبه و کتاب مسند سفیان و عمل اسانید جماعه من الکبار و له کتاب حدیث الشامیین و کتاب الاوائل و کتاب الرمی و له تفسیر کبیر و اشیاء لم نقف علیها حدث عنه ابو خلیفه الجمحی و ابن عقده و احمد بن محمد الصحاف و هولاء من شیوخه و ابو بکر بن مردویه و الفقیه ابو عمر محمد بن الحسین البسطامی و الحسین بن احمد بن المرزبان و ابو بکر بن علی الذکوانی و ابو الفضل محمد بن احمد الجارودی و ابو نعیم الحافظ و ابو الحسین بن قادسه و محمد بن عبید الله بن شهریار و عبد الرحمن بن احمد الصفار و ابو بکر بن زبده خاتمه اصحابه و بقی بعده عامین عبد الرحمن ابن الذکوانی یروی عنه بالاجازه ذکر تالیف الطبرانی سماها و لم یر اکثرها الحافظ یحیی بن منده معجمه مائتا جزء معجمه الاوسط ثلث مجلدات معجمه الصغیر مجلد مسند العشره ثلثون جزءا مسند الشامیین مجلد النوادر مجلد معرفه الصحابه مجلد فوائده عشره اجزاء مسند ابی هریره کبیر مسند عائشه التفسیر کبیر دلائل النبوه مجلد السنه مجلد الطوالات مجلد حدیث شعبه مجلد حدیث الاعمش مجلد الاوزاعی مجلد شیبان مجلد ابواب مجلد

عشره النساء جزء مسند أبي ذر جزان الرويه جزء الجود جزء الالويه جزء فضل رمضان جزء الفرائض جزء الغسل جزء الرد على المعتزله جزء الرد على الجهميه جزء مكارم الاخلاق العزاء جزء الصلوه على الرسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ جزء الماموم جزء فضل العلم جزء ذم الرأى جزء تفسير الحسن جزان الزهرى عن انس جزء ان ابن المنكدر عن جابر جزء مسند أبي اسحاق السبيعي حديث يحيى بن أبي كثير حديث مالك بن دينار ما روى الحسن عن انس حديث حمزه الزيات حديث مسعر حديث أبي سعيد البقال طرق حديث من كذب على جزء النسوخ جزء مسند ابن حجاجه من اسمه عباد من اسمه عطاء من اسمه شعبه اخبار عمر بن عبد العزيز رفيع مسند روح بن القسم فضل عكرمه امهات النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ مسند عماره بن غزيه و طلحه بن مصرف و جماعه مسند العبادله كبير احاديث أبي عمرو بن العلاء غرائب مالك جزء ايادى تغلب جزء حريين أبي مطر وصيته أبي هريره مسند أبي الحرب العكلى فضائل الاربعه الراشدين جزء ان مسند ابن عجلان كتاب الاشربه كتاب الطهاره كتاب الاماره عشره النساء مسند أبي ايوب الافريقي مسند زياد الجصاص مسند زافر و اشياء عده قال الذكوانى سئل الطبرانى عن كثره حديثه فقال كنت انام على البوارى ثلاثين سنه قال ابو نعيم دخل الطبرانى اصبهان سنه تسعين سمع و سافر ثم قدمها فاستوطنها ستين سنه و قال ابن مردويه قدم الطبرانى سنه عشر فقبله ابو على زعيم العامل و ضمه إليه و جعل له معلوما من دار الخراج و كان يتناوله الى ان مات قال ابو عمر بن عبد الوهاب السلمى سمعت الطبرانى لما قدم ابن زعيم العامل من فارس اعطاني خمسه مائه درهم فلما كان فى آخر امره اخذ يتكلم فى أبي بكر و عمر ببعض الشىء فخرجت و لم اعد إليه بعد قال ابن فارس صاحب اللغه سمعت الاستاذ ابن العميد يقول ما كنت اظن فى الدنيا كحلوه الوزاره و الرياسه التى انا فيها حتى شاهدت مذاكره الطبرانى و أبي بكر الجعابى بحضرتى و كان الطبرانى يغلبه بكثره حفظه و كان ابو بكر يغلبه بفطنته حتى ارتفعت اصواتهما الى ان قال الجعابى عندى حديث ليس فى الدنيا الا عندى فقال هات فقال نا ابو خليفه نا سليمان بن أيوب فقال انا سليمان بن ايوب و متى سمعه ابو خليفه فاسمعه منى عاليا فخرج الجعابى فوددت ان الوزاره لم تكن و كنت انا الطبرانى و فرحت كفرحه نیز ذهبى در دول الاسلام در وقائع سنه ستين و ثلاثمائه گفته و فيها توفى مسند الدنيا الحافظ ابو القاسم سليمان بن احمد الطبرانى باصبهان و له مائه سنه و شهران و ازنيقى در مدينه العلوم گفته ثم ان المعاجم إذا اطلقت يراد بها فى اصطلاحهم المعجم الكبير للطبرانى و المعجم الاوسط و المعجم الصغير له ايضا و الطبرانى فهو ابو القاسم سليمان بن احمد الطبرانى الحافظ مسند الدنيا باصبهان و توفى سنه ستين و ثلاثمائه و له مائه سنه و شهران و مولوى صديق حسن خان معاصر در تاج مكلل گفته ابو القاسم سليمان بن احمد بن ايوب بن مطير اللخمي

الطبرانی كان حافظ عصره رحل في طلب الحديث من الشام الى العراق و الحجاز و اليمن و مصر و بلاد الجزيرة الفراتيه و اقام في الرحله ثلاثا و ثلثين سنه سمع الكثير و عدد شيوخه الف شيخ و له المصنفات الممتعه النافعه الغريبه منها المعاجم الثلاثه الكبير و الاوسط و الصغير و هي اشهر كتبه و روى عنه الحافظ ابو نعيم و الخلق الكثير مولده سنه ستين و مائتين بطبريه الشام و سكن اصبهان الى ان توفى بها يوم السبت لليلتين بقيتا من ذى القعدة سنه ٣٦٠ و عمره تقديرا مائه سنه و قيل انه توفى في شوال و الله اعلم و دفن الى جانب حمه الدوسى صاحب رسول الله صلى الله عليه و سلم و الطبرانی بفتح الطاء المهمله و الباء الموحده و الراء و بعد الالف نون هذه النسبه الى طبريه و الطبرى نسبه الى طبرستان و اللخمى بفتح اللام و سكون الخاء المعجمه و بعدها ميم هذه النسبه الى لخم و اسمه مالك بن عدى و هو اخو جذام و مطير تصغير مطر و تمسك و احتجاج اكابر علمای اهل سنت بروايات و احاديث طبرانی بلکه تشبث كابلی عدوانی و خود مخاطب لا ثاني باخبار اين محدث آنی نیز در مجلد حديث طير مفصلا مذکور شده فليكن منك على ذكر فهذا الطبرانی حافظهم الطبّ الخبير* و جهبذهم الناقد البصير* قد روى هذا الحديث الشهير* بوجوه عديده ذات تنوير* و الفاظ متعدده تزيد في التبصير* فرغمت و الحمد لله اناف اصحاب الانكار و التزوير* و نكست رؤس اهل الاضلال و التغرير* فلا يرتاب فيه بعد الا لا عن الغرير* و لا يتردد فيه الا الاخلف البهير

وجه بست و يكم

ابو بكر محمد بن علي بن اسماعيل الشاشي المعروف بالقفال اين حديث شريف را روايت نموده چنانچه حاكم در مستدرک على الصحيحين بعد اثبات حديث مدينه العلم بروايت ابن عباس كما سمعت سابقا گفته و لهذا الحديث شاهد من

حديث سفیان الثوري باسناد صحيح حدثني ابو بكر محمد بن علي الفقيه الامام الشاشي القفال ببخارى و انا سألته حدثني النعمان بن هارون البلدي ببلد من اصل كتابه ثنا احمد بن عبد الله بن يزيد الحراني ثنا عبد الرزاق ثنا سفين الثوري عن عبد الله بن عثمان بن خثيم عن عبد الرحمن بن عثمان التيمي قال سمعت جابر بن عبد الله يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول انا مدينه العلم و على بابها فمن اراد العلم فليات الباب و مخفى نماند كه قفال عارج معارج كمال و فاتح اقفال احكام حرام و حلال و محدث نبيل و اصولي جليل و ناقد كامل و بصير ماهر نزد سنه بوده نبذی از مناقب فاخره و مدائح زاخره و معالی باهره و مفاخر وافره او بنابر افادات اكابر قوم در اين جا برقم می آيد عبد الكريم بن محمد سمعاني در كتاب الانساب نسبت شاشي گفته و الامام ابو بكر محمد بن علي بن اسماعيل القفال الشاشي احد ائمه الدنيا في التفسير و الحديث و الفقه و اللغه ولد سنه احدى و تسعين و مائتين و مات سنه ست و ستين و ثلاثمائه و نیز در انساب گفته القفال بفتح القاف و تشديد الفاء هذه النسبه الى عمل الاقفال و اشتهر به ابو بكر محمد بن علي بن اسماعيل

القفال الشاشى من اهل الشاش امام عصره بلا مدافعه و كان اماما اصوليا لغويا شاعرا افنى عمره فى طلب العلم و نشره و شاع ذكره فى الشرق و الغرب و صنف التصانيف الحسان منها دلائل النبوه و محاسن الشريعه رحل الى خراسان و العراق و الحجاز و الشام و الثغور سمع أبا بكر محمد بن اسحاق بن خزيمه و ابا العباس محمّد بن اسحاق السراج و ابا القاسم عبد الله بن محمد البغوى و ابا عروبه الحسين بن أبى معشر السلمى و ابا الجهم احمد بن الحسين بن طلاب اسفراينى و طبقتهم روى عنه الحاكم ابو عبد الله الحافظ و ابو عبد الله بن منده الحافظ و ابو عبد الله الغنجار الحافظ و ابو عبد الرحمن السلمى و ابو سعد الادريسي و قيل فيه هذا ابو بكر الفقيه

القفال يفتح بالفقه صعب الافقال

ولد ليله البراه فى سنه احدى و تسعين و مات بالشاش فى ذى الحجه سنه خمس و ستين و ثلاثمائه و ابو القاسم عبد الكريم بن محمد الرافعى القزوينى در كتاب التدوين فى ذكر اهل العلم بقزوين گفته محمد بن على بن اسماعيل ابو بكر القفال الشاشى امام من ائمه اصحاب الشافعى رضى الله عنه مقدم فى العلوم و له تصانيف مشهوره فى التفسير و الحديث و الاصول و الفقه و له كتاب محاسن الشريعه الذى تكلم فيه على اسلوب بديع و جمع فى معجزات النبى صلى الله عليه و سلم زياده على الف حديث و درس على ابن شريح و انتشر عنه فقه الشافعى بما وراء النهر و سمع بخراسان محمد بن اسحاق بن خزيمه و محمد بن اسحاق السراج و عمر بن محمّد بن بحير السمرقندى و بالعراق محمد بن جرير الطبرى و موسى بن عبد الحميد و عبد الله بن محمد البغوى و ابن أبى داود و ابن صاعد و بالكوفه عبد الله بن زيدان و على بن العباس المقانعى و بالشام ابا الجهم و بالجزيره ابا عروبه الحرانى و ورد قزوين سنه بضع و خمسين و ثلاثمائه و حضر مجلسه الكبار ابو منصور القطان و اقرانه و كتبوا عنه و ممن سمع منه ابو زرعه عبد الله بن الحسين بن احمد الفقيه و

روى عنه الحاكم ابو عبد الله الحافظ فى تاريخ نيسابور فقال ثنا ابو بكر القفال ثنا محمد بن على بن الحسن بن الحرب الرقى ثنا ايوب بن محمّد الوزان ثنا سعيد بن سلمه عن يحيى بن سعيد عن محمد بن ابراهيم التيمى عن علقمه بن وقاص عن عمر رضى الله عنه عن النبى صلى الله عليه و سلم قال الاعمال بالتيات الحديث و قال انشدنا ابو بكر القفال انشدنا ابو بكر الدردي لنفسه فى صفه الاخرج جسم لجين قميصه ذهب

ريح محبوب

مات بالشاش سنه خمس و ستين و ثلاثمائه و قيل سنه ست و رأيت على ظهر بعض التعاليق انه ولد ليله البراه سنه احدى و تسعين و مائتين و محبى الدين نووى در تهذيب الاسماء و اللغات گفته القفال الشاشى مذکور فى موضع واحد من المهذب فى كتاب النكاح فى مسئله تزويج الجد بنت ابنه من ابن ابنه ليس له

ذكر في غير هذا الموضوع و لا ذكر له في الوسيط و أنّما الذي في الوسيط القفال المروزي كما سيأتي ذكره ان شاء الله تعالى و ذكر الشاشي في الروضه في مواضع كثره منها في آخر صلاه المسافر في جواز الجمع بالمرض و في باب العقيقه و آخر الباب الثاني من كتاب الاقرار و يعرف هذا بالقفال الشاشي الكبير و الذي في الوسيط و النهايه و تعليق القاضي حسين و الابانه و التتمه و التهذيب و العده و البحر و نحوها من كتب الخراسانيين هو القفال المروزي الصغير ثم ان الشاشي يتكرر في كتب التفسير و الحديث و الاصول و الكلام و الجدل و يوجد في كتب الفقه للمتأخرين من الخراسانيين و اشتراك القفالان في ان كلا منهما ابو بكر القفال الشافعي لكن يتميزان بما ذكرنا من مظانهما و يتميزان ايضا بالاسم و النسب و الكبير الشاشي و الصغير مروزي و الشاشي اسمه محمّد بن عليّ بن اسماعيل تفقه على ابن شريح و كان امام عصره بما وراء النهر و اعلمهم بالاصول و رحل في طلب الحديث سمع بخراسان أبا بكر محمد بن اسحاق بن خزيمه و اقرانه و بالعراق محمد بن جرير الطبري و الباغندي و اقرانهما و بالجزيره ابا عروبه و بالشام ابا الجهم و اقرانه و بالكوفه و غيرها و له مصنفات من اجل المصنفات و هو اوّل من صنف الجدل و شرح رساله الشافعي رحمه الله و رايت له كتابا نفيسا في دلائل النبوه و كتابا جليلا في محاسن الشريعه قال الشيخ ابو اسحاق في طبقاته له مصنفات كثيره ليس لاحد مثلها و له كتاب في اصول الفقه و له شرح رساله الشافعي رضي الله عنه و عنه انتشر فقه الشافعي و وراء النهر قال و توفي سنة ست و ثلثين و ثلاثمائه قال غيره توفي بالشاش و قال الامام ابو عبد الله الحليمي كان شيخنا القفال الشاشي اعلم من لقيته من علماء عصره و قال ابو سعيد السمعاني في الانساب القفال الشاشي الفقيه الشافعي من اهل الشاش امام عصره بلا مدافعه كان فقيها اصوليا لغويا محدثا شاعرا سار ذكره في الشرق و الغرب و له تصانيف مشهوره و رحل الى خراسان و العراق و الحجاز و الشام و الثغور سمع ابا بكر محمد بن اسحاق بن خزيمه و ابا العباس السراج و ابا القسم البغوي و غيرهم و روى عنه الحاكم ابو عبد الله و ابو عبد الله بن منده و ابو عبد الرحمن السلمي و غيرهم ولد سنة احدى و تسعين و مائتين و مات بالبشاش في ذي الحجه سنة خمس و ستين و ثلاثمائه و من غرائب القفال الشاشي ما نقلته عنه في الروضه أنّه قال يجوز الجمع بين الصلوتين بعدد المرض و فيما ترويه بالاجازه في شعب الايمان للبيهقي قال انشدنا ابو نصر بن قتاده قال انشدنا الشيخ ابو بكر القفال الشاشي رحمه الله اوسع رحلي علي من نزل و زادي مباح علي من اكل تقدم

حاضر ما عندنا

و ابن خلكان در وفيات الأعيان گفته ابو بكر محمّد بن عليّ بن اسماعيل القفال الشاشي الفقيه الشافعي امام عصره بلا مدافعه كان فقيها اصوليا لغويا شاعرا لم يكن بما وراء النهر

ص: ١٠١

فى الشافعيين مثله فى وقته رحل الى خراسان و العراق و الحجاز و الشام و الثغور و سار ذكره فى البلاد و اخذ الفقه عن ابن شريح و له مصنفات كثيره و هو اول من صنف الجدل الحسن من الفقهاء و له كتاب فى اصول الفقه و له شرح الرساله و عنه انتشر مذهب الشافعى فى بلاده و روى عن محمد بن جرير الطبرى و قرانه و روى عنه الحاكم ابو عبد الله و ابو عبد الله بن منده و ابو عبد الرحمن السلمى و جماعه كثيره و هو والد القسم صاحب كتاب التقريب الذى ينقل عنه فى النهايه و الوسيط و البسيط و قد ذكره الغزالى فى الباب الثانى من كتاب الرهن لكنه قال ابو القسم و هو غلط و صوابه القسم و قال العجلى فى شرح مشكلات الوجيز و الوسيط فى الباب الثالث من كتاب التيمم ان صاحب التقريب هو ابو بكر القفال و قيل انه ابنه القسم ثم قال فلهذا يقال صاحب التقريب على الابهام قلت ثم رايت فى شوال من سنه خمس و ستين و ستمائه فى خزانه الكتب بالمدرسه العادليه بدمشق المحروسه كتاب التقريب فى ست مجلدات و هى من حساب عشر مجلدات و كتب عليه انه تصنيف أبى القسم بن أبى بكر القفال الشاشى و قد كانت النسخه المذكوره الشيخ قطب الدين مسعود النيسابورى الآتى ذكره انشاء الله تعالى و عليه خطه بانه وقفها و هذا التقريب غير التقريب الذى لسليم الرازى فانى رايت خلقا كثيرا من الفقهاء يعتقدونه هو فلهذا نبهت عليه و التقريب الذى لابن القفال قليل الوجود و الذى لسليم موجود بايدى الناس و هذا التقريب هو الذى تخرج به الفقهاء بخراسان و قد وقع الاختلاف فى وفاه القفال المذكور فقال الشيخ ابو اسحاق الشيرازى فى طبقات الفقهاء توفى سنه ست و ثلاثين و ثلاثمائه و قال الحاكم ابو عبد الله المعروف بابن البيع النيسابورى انه توفى بالشاش فى ذى الحجه سنه خمس و ستين و ثلاثمائه و قال كتبت عنه و كتب عنى و وافقه على هذا ابن السمعانى فى كتاب الانساب فزاد فقال كانت ولادته سنه احدى و تسعين و مائتين و قال اعنى السمعانى فى كتاب الذيل انه توفى سنه ست و ستين و ثلاثمائه رحمه الله تعالى و الله اعلم بالصواب و كذا قاله فى كتاب الانساب ايضا فى ترجمه الشاشى و القول الاوّل قاله فى ترجمه القفال و الشاشى نسبه الى الشاش بشينين معجمتين بينهما الف و هى مدينه وراء نهر سيحون فى ارض الترك خرج منها جماعه من العلماء و هذا القفال غير القفال المروزى قد سبق ذكر ذلك فى العبادله و هو متاخر عن هذا و ابو الفداء اسماعيل بن على در تاريخ مختصر در وقائع سنه خمس و ستين و ثلاثمائه كفته فيها و قيل بل فى سنه ست و ستين و ثلاثمائه و قيل فى سنه ست و ثلاثين و ثلاثمائه توفى ابو بكر و اسمه محمّد بن على بن اسماعيل القفال الشافعى الفقيه الشافعى امام عصره لم يكن بما وراء النهر فى وقته مثله رحل الى العراق و الشام و الحجاز و اخذ الفقه عن ابن شريح

و روى عن محمد بن جرير الطبرى و اقرانه و روى عنه الحاكم بن منده و جماعه كثيره و ابو بكر القفال المذكور هو والد اقسام صاحب كتاب التقريب الذى ينقل عنه فى النهايه و الوسيط و البسيط و ذكره الغزالي فى الباب الثانى من كتاب الزهن لكنه قال ابو القاسم و هو غلط و صوابه القاسم و هذا التقريب غير التقريب الذى لسليم الرازى فان التقريب الذى للقاسم بن القفال الشاشى قليل الوجود بخلاف تقريب سليم الرازى و الشاشى منسوب الى الشاش و هى مدينه وراء نهر سيحون فى ارض الترك و ابو بكر محمّد الشاشى المذكور غير أبى بكر محمّد الشاشى صاحب العمده و الكتاب المستظهرى الذى سنذكره انشاء الله تعالى فى سنه سبع و خمسمائه المتأخر عن الشاشى القفال المذكور و ذهبى در عبر فى خبر من غير در وقائع سنه مذكوره كفته و فيها الشاشى القفال الكبير ابو بكر محمد بن على بن اسماعيل الفقيه الشافعى صاحب المصنفات رحل الى العراق و الشام و خراسان قال الحاكم كان اعلم اهل ماوراء النهر بالاصول و اكثرهم رحله فى الحديث سمع ابن جرير الطبرى و ابن خزيمه و طبقتها قلت هو صاحب وجه فى المذهب قال الحلیمی كان شيخنا القفال اعلم من بقيته من علماء عصره و ابن الوردي در تتمه المختصر در وقائع سنه مذكوره كفته و فيها اوفى تلوها توفى ابو بكر محمّد بن على بن اسماعيل القفال الشاشى الشافعى لم يكن وراء النهر فى عصره مثله رحل الى العراق و الشام و الحجاز و اخذ الفقه عن ابن شريح و روى عن الطبرى و روى عنه الحاكم و ابن منده و كثير و التقريب بالذى ينقل عنه فى النهايه و الوسيط و البسيط و ذكره الغزالي فى الباب الثانى من كتاب الرهن هو تصنيف القاسم بن القفال المذكور لكن قال الغزالي ابو القاسم و هو سهو و هذا غير تقريب سليم الرازى و الشاشى نسبة الى مدينه شاش وراء نهر سيحون و القفال غير أبى بكر الشاشى الذى صاحب العمده و المستظهرى و يافعى در مرآه الجنان در وقائع سنه مذكوره كفته و فيها عند الحاكم أبى عبد الله و فى ست و ستين عند السمعانى و فى ست و ثلثين عند الشيخ أبى اسحاق الشيرازى توفى الامام النحرير الفاضل الشهير المعروف بالقفال الكبير و بالقفال الشاشى الفقيه الشافعى امام عصره بلا منازع و فريد دهره بلا مدافع صاحب المصنفات المفيده و الطريقه الحميده كان فقيها محدثا اصوليا لغويا شاعرا لم يكن بما وراء النهر للشافعيين مثله فى وقته رحل الى خراسان و العراق و الحجاز و الشام و الثغور و اخذ الفقه عن ابن شريح و هو اول من صنف الجدل الحسن من الفقهاء و له كتاب فى اصول الفقه و له شرح الرساله و عنه انتشر مذهب الشافعى فى بلاده روى عن اكابر من العلماء منهم الامامان الكبيران محمّد بن جرير الطبرى و امام الاثمه محمد بن خزيمه و اقرانهما و روى عنه جماعه من الكبار منهم الحاكم ابو عبد الله و ابن منده و ابو عبد الرحمن السلمى و غيرهم قلت و هذا القفال الشاشى المذكور قد يشبه على بعض الناس بقفال و شاشى آخرين و ها انا

ذا اوضح ذلك ايضا بالغنا كما اوضحت ذلك في نظيره في الثلاثه النحويين المسلمين بالاخفش اعلم انهم ثلثه قفال شاشى و هو هذا وقد ذكرنا عن من اخذ و من اخذ عنه و هو والد القسم صاحب كتاب التقريب و قيل انه صاحب كتاب التقريب لا ولده و للشك في ذلك يقال صاحب التقريب و ابو حامد الغزالي قال في كتاب الرهن لما ذكر صاحب التقريب قال ابو القسم فغلطوه في ذلك و قالوا صوابه القاسم و التقريب المذكور قليل الوجود في ايدى الناس و هناك تقريب آخر يكثر وجوده في ايدى الناس و هو لسليم و به تخرج فقهاء خراسان و الشاشى بشينين معجمتين بينهما الف نسبة الى الشاش مدينه وراء نهر سيحون خرج منها جماعه من العلماء و إذا علم ابن هذا هو القفال الشاشى فاعلم ان هناك قفالا غير شاشى و شاشيا غير قفال و ثلثهم مكنون بابى بكر و يشترك اثنان منهم فى اسمهما دون اسم ابيهما و اثنان فى اسم ابيهما دون اسمهما فالقفال غير الشاشى القفال المروزي و هو عبد الله بن احمد و عنه اخذ القاضى حسين و الشيخ ابو محمّد الجوينى و ولده امام الحرمين و سياى ذكره ان شاء الله تعالى فى سنه سبع عشره و اربعمائه التى توفى فيها و الشاشى غير القفال هو فخر الاسلام محمد بن احمد مصنف المستظهرى شيخ الشافعيه فى زمانه تفقه على محمّد بن السيان الكازرونى ثم لزم الشيخ ابا اسحاق و ابن الصباغ ببغداد و صنف و افتى دولى تدريس النظاميه و دفن عند الشيخ أبى اسحاق و سياى ذكره انشاء الله تعالى فى سنه سبع و خمسمائه التى توفى فيها فهذا الكلام فيهم قد اوضحت جدا حتى عن حد البيان تعدى و القفال الشاشى المذكور فى سنه خمس و ستين و ثلاثمائه المذكور صاحب وجه فى المذهب و ممن نبه على الخلاف فى ان كتاب التقريب له او لولده الامام العجلي فى شرح مشكلات الوجيز و الوسيط ذكر ذلك فى كتاب التيم قلت و انما بسطت الكلام فى هذا و خرجت الى الاسهاب الخارج عن مقصود الكتاب لاحتمال ان يقف عليه من يحتاج إليه من الفقهاء و نسال الله تعالى التوفيق و سلوك طريق الصواب و قال الحلیمی كان شيخنا القفال اعلم من لقيته من علماء عصره و فى وفاته اختلاف و تاج الدين بن عبد الوهاب سبكى در طبقات شافعيه گفته محمد بن على بن اسماعيل القفال الكبير الشاشى الامام الجليل احد ائمه الدهر ذو الباع الواسع فى العلوم و اليد الباسطه و الجلاله التامه و العظمه الوافره كان اماما فى التفسير اماما فى الحديث اماما فى الكلام اماما فى الاصول اماما فى الفروع اماما فى الورع و الزهد اماما فى اللغه و الشعر ذاكرا للعلوم محققا لما يورده حسن التصرف فيما عنده فردا من افراد الزمان قال فيه أبو عاصم العبادى هو افصح الاصحاب قلما و اثبتهم فى دقائق العلوم قدما و اسرعهم بيانا و اثبتهم جنانا و اعلاهم اسنادا و ارفعهم عمادا و قال الحلیمی كان شيخنا القفال اعلم من لقيته من علماء عصره و قال فى كتابه شعب الايمان فى الشعبه

السِّيَاده و العشرين في الجهاد امامنا الّذى هو من اعلم من لقينا من علماء عصرنا صاحب الاصول و الجدل و حافظ الفروع و العلل و ناصر الدين بالسيف و القلم و الموتى بالفضل في العلم على كل علم ابو بكر محمد بن على الشاشى و قال الحاكم ابو عبد الله هو الفقيه الاديب امام عصره بما وراء النهر للشافعيين و اعلمهم بالاصول و اكثرهم رحله في طلب الحديث و قال الشيخ ابو اسحاق الشيرازى كان اماما و له مصنفات كثيره ليس لاحد مثلها و هو اول من صنف الجدل الحسن من الفقهاء و له كتاب في اصول الفقه و له شرح الرساله و عنه انتشر فقه الشافعى بما وراء النهر و قال ابن الصلاح القفال الكبير علم من اعلام المذهب مرفوع و مجمع علوم هو بها عليم و لها جموع قلت سمع القفال الكبير من ابن خزيمه و ابن جرير و عبد الله المدائنى و محمد بن محمّد الباغندى و أبى القاسم البغوى و أبى عروبه الحرانى و طبقتهم روى عنه ابو عبد الله الحاكم و قال ورد نيسابور مره على ابن خزيمه ثم ثانيا عند منصرفه من العراق ثم وردها على اكبر السنّ و كتبنا عنه غير مره عن ابن خزيمه ثم اجتمعنا ببخارى غير مره فكتبت عنه و كتب عنى بخطيره و روى ايضا عنه ابو عبد الرحمن السلمى و ابو عبد الله الحليمى و ابن منده و ابو نصر عمر بن قتاده و غيرهم و ذكر الشيخ ابو اسحاق أنّه درس على ابن سريج قال ابن الصلاح و الاظهر عندنا انه لم يدركه الى ان قال السبكى قال الشيخ ابو اسحاق مات القفال سنه ست و ثلثين و ستمائه قال ابن الصلاح و هو و هم قطعا قلت ارّخ الحاكم ابو عبد الله وفاته في آخر سنه خمس و ستين و ثلاثمائه بالشاش و هو الصواب و مولده فيما ذكر ابن السمعانى سنه احدى و تسعين و مائتين فيكون عمره حين توفى ابن سريج سبع سنين و يكون قد جاوز العشرين يوم موت الاشعري بسنوات على الخلاف في وفات الاشعري و عبد الرحيم بن حسن اسنوى در طبقات شافعيه گفته ابو بكر محمد بن على بن اسماعيل القفال الكبير الشاشى احد ائمه الاسلام قال العبادى في الطبقات هو افصح الاصحاب قلما و امكنهم في دقائق العلوم قدما و اسرعهم بيانا و اثبتهم جنانا و اعلاهم اسنادا و ارفعهم عمادا و قال الحليمى هو اعلم من لقيته من علماء عصره و قال فيه الحاكم هو الفقيه الاديب امام عصره بما وراء النهر و اعلمهم بالاصول و اكثرهم رحله في طلب الحديث و قال الشيخ ابو اسحاق ان مذهب الشافعى في ماوراء النهر انتشر عنه و انه صنف مصنفات كثيره ليس لاحد مثلها و قال ابن عساكر في تاريخه بلغنى انه كان مائلا عن الاعتدال قائلا في اول امره بالاعتدال ثم رجع الى مذهب الاشعري قال السمعانى ولد بالشاش و هى مدينه وراء النهر سنه احدى و تسعين و مائتين و توفى بها في ذى الحجه سنه خمس و ستين و ثلاثمائه

السلمی و جماعه کثیره و توفی سنه ست و ثلاثین و ثلاثمائه و قیل توفی فی شاش فی ذی الحجه سنه خمس و ستین و ثلاثمائه و شاش مدینه فی ماوراء نهر سیحون فی ارض الترتک و مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلاء گفته ابو بکر محمد بن علی بن اسماعیل القفال الشاشی الفقیه الشافعی امام عصر بلا مدافعت و فقیه محدث اصولی لغوی شاعر بود در ماوراء النهر مثل او در وقت او برای شافعیه کسی نبود بسوی خراسان و عراق و حجاز و شام و ثغور رحلت کرده و ذکر او در بلاد دوردست رفته فقه از ابن سریج گرفته مصنفات بسیار دارد وی اول کسیست که در جدل حسن از فقها تصنیف کرده کتابی دارد در اصول فقه و مذهب شافعی در بلاد او از وی منتشر گردیده روایت دارد از محمد بن جریر طبری و از وی حاکم نيسابوری و ابن منده و ابو عبد الرحمن سلمی و جماعه کثیره راویست در وفاتش اختلافست سمعانی گفته توفی سنه ست و ستین و ثلاثمائه و شاش شهریست و رای نهر سیحون که از وی جماعتی از علما برآمده و این قفال غیر قفال مروزیست که ذکرش در عبادله گذشته و وی متاخر ازین قفالست و نیز مولوی صدیق حسن خان در ابجد العلوم گفته ابو بکر محمد بن علی القفال بن اسماعیل الشاشی الفقیه الشافعی اول من صنف الجدل الحسن من الفقهاء کان امام عصره بلا مدافعه فقیها محدثا اصولی لغویا شاعرا لم یکن بما وراء النهر للشافعیین مثله فی وقته رحل الی خراسان و العراق و الحجاز و الشام و الثغور و سار ذکره فی البلاد اخذ الفقه عن ابن سریج و له مصنفات کثیره فی الجدل و کتاب فی اصول الفقه و عنه انتشر مذهب الشافعی فی بلاد و روی عن محمد بن جریر الطبری و اقرانه و روی عنه الحاکم و ابن منده و جماعه کثیره توفی سنه ۳۳۶ و قیل توفی فی الشاش فی سنه خمس و ستین و ثلاثمائه و شاش مدینه ماوراء نهر سیحون فی ارض الترتک خرج منها جماعه من العلماء و هذا القفال غیر القفال المروزی و هو متاخر عن هذا کذا قال ابن خلکان فی تاریخه و فیات الأعیان و نیز فاضل معاصر در تاج مکمل گفته ابو بکر محمد بن علی بن اسماعیل القفال الشاشی الفقیه الشافعی امام عصره بلا مدافعه کان فقیها محدثا اصولی لغویا شاعرا لم یکن بما وراء النهر للشافعیین مثله فی وقته رحل الی خراسان و العراق و الحجاز و الشام و الثغور و سار ذکره فی البلاد روی عن محمد بن جریر الطبری و روی عنه الحاکم ابو عبد الله و ابو عبد الله بن منده و ابو عبد الرحمن السلمی و جماعه کثیره وقع الاختلاف فی وفاته فقیل فی سنه ست و ثلاثین و ثلاثمائه و قیل خمس و ستین و ثلاثمائه و الشاشی نسبه الی شاش مدینه و راء نهر سیحون خرج منها جماعه من العلماء و هذا القفال غیر القفال المروزی و هو متاخر عن هذا انتهى فهذا ابو بکر الشاشی القفال* محدثهم الجوال* و مسندهم الرحال* و فقیههم المقوال* قد روی هذا الحدیث الفاتح للاقفال* المزیح للشکال* المنیر للبال* الممیط للعضال* المنشط من العقال* المنقذ عن المضال

فأطاعن فيه هائم في بيضاء الضلال* و المرتاب فيه حائر لا يميز بين اليمين و الشمال* و القادح فيه مارق طينته طينه الخبال* و الموهن له محتقب لعظيم الوزر و الوبال

وجه بست و دوم

آنکه ابو محمد عبد الله بن جعفر بن حيان الاصبهانی المعروف بابی الشيخ این حدیث شریف را در کتاب السنه روایت نموده چنانچه سخاوی در مقاصد حسنه گفته

حدیث انا مدینه العلم و علی بابها الحاکم فی المناقب من مستدرکه و الطبرانی فی معجمه الکبیر و ابو الشیخ بن حیان فی السنه له و غیرهم کلهم من حدیث أبی معاویه الضریر عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعا به زیاده فمن اتی العلم فلیات الباب و از تصریح سمهودی در جواهر العقیدین و مناوی در فیض القدیر و زرقانی در شرح مواهب نیز روایت کردن ابو الشیخ این حدیث شریف را در ما بعد ان شاء الله تعالی ظاهر و باهر می شود و مخفی نماند که ابو الشیخ از حفاظ معتمدین و نقاد معتبرین و ائمه بارعین و اکابر ماهرین بوده سمعانی در انساب در نسبت حیانی گفته و المشهور بهذه النسبه ابو محمد عبد الله بن عبد الله بن جعفر بن حیان الاصبهانی المعروف بابی الشیخ حافظ کبیر ثقه صنف التصانیف الکثیر و اکثر عنه ابو نعیم احمد بن عبد الله الحافظ و آخر من روی عنه ابو طاهر محمّد بن احمد بن عبد الرحیم الکاتب باصبهان و ذهبی در تذکره الحفاظ گفته ابو الشیخ حافظ اصبهان و مسند زمانه الامام ابو محمد عبد الله بن محمد بن جعفر بن حیان الانصاری صاحب التصنیفات السائر و یعرف بابی الشیخ ولد سنه ۲۷۳ اربع و سبعین و مائتین و سمع فی سنه اربع و ثمانین و هلم جرا و کتب العالی و النازل و لقی الکبار سمع من جده لامه الزاهد محمود بن الفرج و ابراهیم بن سعدان و محمّد بن عبد الله بن الحسن بن حفص الهمدانی رئیس اصبهان و محمد بن اسد المدینی و أحمد بن محمد بن علی الخزاعی و أبی بکر بن أبی عاصم و اسحاق بن اسماعیل الرملی و أبی خلیفه الجمحی و احمد بن الحسن الصوفی و أبی یعلی الموصلی و أبی عروبه الحرانی و کان مع سعه علمه و غزاره حفظه صالحا خیرا قانتا لله صدوقا حدث عنه ابو بکر احمد بن عبد الرحمن الشیرازی و ابو بکر بن مردویه و ابو سعید المالینی و ابو نعیم و محمد بن علی بن سمّویه المؤدب و سفین بن مسکویه و حفیده محمّد بن عبد الرزاق بن أبی الشیخ و الفضل بن محمد القاشانی و ابو طاهر بن عبد الرحیم الکاتب و خلق کثیر قال ابن مردویه ثقه مامون صنف التفسیر و الکتاب الکثیره فی الاحکام و غیر ذلك و قال ابو بکر الخطیب کان حافظا ثبتا متقنا و روی عن بعض العلماء قال ما دخلت علی الطبرانی الا و هو یمزح او یضحک و ما دخلنا علی أبی الشیخ الا و هو یصلی قال ابو نعیم کان احد الاعلام صنف الاحکام و التفسیر و کان یقید عن الشیوخ و یصنف لهم ستین سنه و کان ثقه قلت و روی عنه ابو بکر بن المقری و قال نا عبد الله بن محمد القصیر و اخبرنا علی بن عبد الغنی المعدل کتابه انه سمع یوسف بن خلیل الحافظ یقول روایت

فی النوم کانی دخلت مسجد الکوفه فرایت شیخا طوالا لم ار شیخا احسن منه فقیل لی هذا ابو محمد بن حیان فتبعته و قلت انت ابو محمد بن حیان قال نعم قلت أ لیس قدمت قال بلی قلت فبالله ما فعل الله بک قال اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَ اَوْزَنَّا اَلْمَآرِضَ الْاَيَّه فَقلت انا يوسف بن خليل جئت لاسمع حديثك و احصل كتبك فقال سلمك الله وفقك الله ثم صافحته فلم ار شيئا قط ألين من كفه فقبلتها و وضعتها على عيني قال ابو نعيم توفي في سلخ المحرم سنة تسع و ستين و ثلاثمائه و نیز ذهبی در عبر در وقائع سنة تسع و ستين و ثلاثمائه گفته و ابو الشيخ الحافظ ابو محمد عبد الله بن محمد بن جعفر بن حیان الاصبهانی صاحب التصانيف في سلخ المحرم و له خمس و تسعون سنة و اول سماعه في سنة اربع و ثمانين و مائتين من ابراهيم بن سعدان و ابن أبي عاصم و طبقتهما و رحل في حدود الثلاثمائه و روى عن أبي خليفه و امثاله بالموصل و حران و الحجاز و العراق قال ابو بكر بن مردويه ثقہ مامون صنف التفسير و الكتب الكبيره في الاحكام و غير ذلك و قال الخطيب كان حافظا ثبتا متقنا و قال غيره كان صالحا عابدا قانتا لله كبير القدر رحمه الله و شمس الدين محمد بن محمد جزرى در طبقات القراءه گفته عبد الله بن محمد بن جعفر بن حیان ابو محمد الاصبهانی الحافظ ابو الشيخ روى القراءه عن أبى حامد احمد بن محمد بن الصباح الخزاعى روى القراءه عنه ابو طاهر محمد بن احمد بن محمد الاصبهانی توفي سنة تسع و ستين و ثلاثمائه و له خمس و تسعون سنة و جلال الدين السيوطى در طبقات الحفاظ گفته ابو الشيخ حافظ اصبهان و مسند زمانه الامام ابو محمد عبد الله بن محمد بن جعفر بن حیان الاصبهانی صاحب المصنفات ولد سنة ٢٧٤ و سمع ابا يعلى و ابا خليفه و لقي الكبار و كان مع سعه علمه و غزاره حفظه احد الاعلام صالحا خيرا صدوقا مامونا ثقہ متقنا صنف التفسير و غيره مات في محرم سنة ٣٦٩ و محمد بن أبى بكر المعروف

بابن قیم الجوزیه الحنبلی در زاد المعاد فی هدی خیر العباد بعد ذکر حدیث بنی المتفق گفته هذا حدیث جلیل ینادی جلالته و فخامته علی انه خرج من مشکاه النبوه لا یعرف الا من حدیث عبد الرحمن بن المغیره بن عبد الرحمن المدنی رواه عنه ابراهیم بن حمزه الزبیری و هما من کبراء علماء اهل المدینه ثقتان یحتج بهما فی الصّحیح احتج بهما امام اهل الحدیث محمد بن اسماعیل البخاری رواه ائمه السنه فی کتبهم و تلقوه بالقبول و قابلوہ بالتسلیم و الانقیاد و لم یطعن احد منهم فیہ و لا فی احد من رواته فممن رواه الامام ابن الامام ابو عبد الرحمن عبد الله بن احمد بن حنبل فی مسند ابيه و فی کتاب السنه و قال کتب الی ابراهیم ابن حمزه بن محمد بن حمزه بن مصعب بن زبیر الزبیری کتبت إلیک بهذا الحدیث و قد عرضته و سمعته علی ما کتبت به إلیک نحدث به عنی و منهم الحافظ الجلیل ابو بکر احمد بن عمرو بن أبی عاصم النبیل فی کتاب السنه له و منهم الحافظ ابو احمد محمد بن احمد بن ابراهیم بن سلیمان العسال فی کتاب المعرفه و منهم حافظ زمانه و محدث اوانه ابو القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب الطبرانی فی کثیر من کتبه و منهم الحافظ ابو محمد عبد الله بن محمد بن حیان ابو الشیخ الاصبهانی فی کتاب السنه الخ و تاج الدین دهان مکی در کفایه المتطلع که در ان مرویات شیخ حسن عجمی جمع نموده گفته کتاب اخلاق النبی صلی الله علیه و سلم للامام المحدث أبی محمد عبد الله بن محمد بن جعفر بن حیان المعروف بابی الشیخ رحمه الله تعالی اخبر به عن الشیخ محمد بن علاء الدین البابی عن محمد حجازی الشعرانی عن العمر محمد ارکماس عن الحافظ احمد بن حجر العسقلانی عن أبی اسحاق ابراهیم بن صدیق الرسام قال انا ابو محمد اسحاق بن یحیی الآمدی قال انا یوسف بن خلیل الحافظ قال انا ناصر بن محمد الویری قال انا جعفر بن عبد الواحد الثقفی قال انا ابو طاهر محمد بن احمد بن عبد الرحیم قال انا به مؤلفه ابو محمد عبد الله بن محمد بن حیان فذکره و مخفی نماند که شیخ حسن عجمی از آن مشایخ سبعة است که شاه ولی الله والد ماجد مخاطب در کتاب ارشاد الی مهمات الاسناد باتصال سند روایت خود بانهما حمد الهی بجا آورده آغاز ابتهاج و افتخار کرده پس ابو الشیخ از شیوخ مشایخ والد ماجد مخاطب باشد پس اگر اولیای شاه صاحب بعد سماع روایت أبی الشیخ که از شیوخ مشایخ والد ماجد آن حاشد المحامد بوده دل بتصدیق

حدیث انا مدینه العلم ندهند و گوش حق نبوش خود برین فضیلت جمیله بنهند جای کمال حیرت و تعجب و بالاتر از همه آنست که کابلی شیخ معنوی مخاطب بروایت أبی الشیخ تمسک نموده و آنرا در مقام دفع عار نصب از اسلاف خود بمقابله اهل حق ذکر فرموده چنانچه در صواقع در ذکر تعصبات گفته التاسع عشر ان اهل السنه افرطوا فی بغض اهل البیت ذکر ذلك ابن شهر آشوب و کثیر من علمائهم و لقبوهم بالنواصب و هو کذب سرد و عمیته طاهره فانهم یقولون ان الله تعالی اوجب محبه اهل بیت نبیه علی جمیع بریته و لا یؤمن احد حتی یکون عتره النبی

احب إليه من نفسه و يروون في ذلك احاديث منها ما

رواه البيهقي و ابو الشيخ و الديلمي انه صلى الله عليه و سلم قال لا- يؤمن احد حتى اكون احب إليه من نفسه مقام نهايت شگفتست که با وصفی که مقلد و مطاع مخاطب عظیم الانخداع بروایت ابي الشيخ دست تمسک می زند و آنرا در مقام احتجاج ذکر می کند باز شاهصاحب بسوی روایت او

حدیث انا مدینه العلم را بکمال عصیبت نظر نمی اندازند و اقصای انصاف و خداترسی خود را بر همکنان ظاهر می سازند و از همه لطیفتر آنست که خود مخاطب عالی نصاب در باب یازدهم همین کتاب دست تشبث بدامان روایت ابو الشيخ می زنند و باز در باب حدیث مدینه العلم که ابو الشيخ آن را روایت نموده آغاز عصیبت خاسره و مکابرت باثره می نهد چنانچه در بیان تعصبات که نسبت آن باهل حق نموده گفته تعصب سیزدهم گویند که اهل سنت افراط می کنند در بغض حضرت علی و ذریت طاهره او رضی الله عنهم ذکره ابن شهر آشوب و بهمین سبب ایشان را ملقب بنواصب کنند حال آنکه خود ایشان در کتب خود از کتب اهل سنت خصوصا از بیهقی و ابو الشيخ و دیلمی نقل کرده اند

قال رسول الله صلى الله عليه و سلم لا- يؤمن احد حتى اكون احب إليه من نفسه و يكون عترتي احب إليه من نفسه پس می بینی که مخاطب نبیل بکمال تعزیر و تسویل در مقام اثبات ولای اهل نحلّه خود روایت ابي الشيخ را آورده حیلّه خلاص و مناص خود گردانیده لکن نمی دانم چرا در مقام رد و ابطال حدیث مدینه العلم بر افادات محققین و مدققین خود نظر نانداخته تا معلوم می کرد که این حدیث شریف را نیز ابي الشيخ روایت فرموده تا از قدح و جرح این حدیث شریف باز می ایستاد و داد غایت خلاعت و جلاعت نمی داد و بالجمله فروایه ابي الشيخ هذا الحافظ المجل*المسند المفضل* المنوه المنول*عندهم بالطراز الاوّل*خير معتمد و معول*في سلوك المنهج الواضح المذلل* فلا- يرتاب فيه الا الارعن المغفل*و لا يطعن فيه الا المبدع المضلل*و الله العاصم عن زيغه باللطف المجل*و هو الواقى عن ختله بالصون المكمل

وجه بست و سوم

آنکه ابو محمد عبد الله بن محمد بن عثمان المعروف بابن السقا الواسطی این حدیث شریف را روایت کرده چنانچه علامه علی بن محمد بن الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی در کتاب المناقب گفته

قوله صلى الله عليه و سلم انا مدینه العلم اخبرنا ابو الحسن احمد بن المظفر بن احمد العطار الفقيه الشافعي رحمه الله بقراءتي عليه فاقرّ به سنه اربع و ثلاثين و اربعمائه قلت له اخبركم ابو محمد عبد الله بن محمد بن عثمان المزني الملقب بابن السقاء

الحافظ الواسطی رحمه الله نا عمر بن الحسن الصيرفي رحمه الله نا احمد بن عبد الله بن يزيد نا عبد الرزاق قال انا سفین الثوری عن عبد الله بن عثمان عن عبد الرحمان بن نبهان عن جابر بن عبد الله قال اخذ النبي صلى الله عليه و سلم بعضد علی فقال

هذا امير البرره و قاتل الكفره منصور من نصره مخذول من خذله ثم مد بها صوته فقال انا مدينه العلم و على بابها فمن اراد العلم فليات الباب و ابن السقا از اكابر حفاظ اعلام و اماجد اثبات فحام سنیه بوده مآثر مبهره و مفاخر مزهره او بر ناظر ذیل تاریخ واسط تصنیف علی بن محمد بن الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی و کتاب الانساب عبد الکریم بن محمد السمعانی در تذکره الحفاظ و عبر فی خیر من غیر شمس الدین محمد بن احمد الذهبی و طبقات محمد بن عبد الله الدمشقی الشهیر بابن ناصر الدین و طبقات الحفاظ جلال الدین عبد الرحمن بن ابي بكر السيوطی و تراجم الحفاظ مرزا محمد بن معتمد خان الحارثی البدخشی در کمال وضوح و ظهورست شطر و افراز عبارات این کتب در مجلد حدیث طیر مذکور شده و در اینجا اکتفا بر عبارت واحده می رود علامه ذهبی در عبر فی خیر من غیر در وقائع سنه ثلاث و سبعین و ثلاثمائه گفته و ابو محمد بن السقاء الحافظ عبد الله بن محمد بن عثمان الواسطی روی عن ابي خليفه و عبدان و طبقتهما و ما حدث الا من حفظه توفي فی جمادی الآخره و كان من کبراء اهل واسط و اولی الحشمه رحل به ابوه انتهى فمن سقاہ الله ماء الانصاف و الحياء* و تجنب عن العصبيه و الشقاء* لا يقدم بالاجترأ بعد درک روایه ابن السقاء* لهذا الخبر الساقی لكؤس الولاہ* المروى غلیل الظماء* الفاتح ابواب الاهتداء* الوازع عن التجاوز و الاعتداء* الا- من ران على قلبه النصب و الشحناء* و هام به فی موامی الحروریه و البغض شره الغلواء* فانحرف لزيغہ عن اتباع النجباء الامناء* عليهم آلاف التحية و الثناء

وجه بست و چهارم

آنکه ابو الليث نصر بن محمد السمرقندی الحنفی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در کتاب المجالس که نسخه عتیقه آن در سفر عراق بنظر عبد مفتاح رسیده گفته

عن قيس بن أبي حازم رضى الله عنه قال جاء رجل الى معاوية رضى الله عنه فسأله عن مسأله فقال سل عنها على بن ابي طالب فهو اعلم بها فقال الرجل قولك احب الي من قول على فقال معاوية بئسما قلت و لو ما جئت به لقد كرهت رجلا كان رسول الله صلى الله عليه و سلم يهزه للعلم هزا و قد قال النبي صلى الله عليه و سلم يا على انت منى بمنزله هارون من موسى الا انه لا نبى بعدى و لقد كان عمر بن الخطاب يسأله و ياخذ عنه و لقد شهدت عمر بن الخطاب إذا اشكل عليه شيء فقال ههنا على بن ابي طالب ثم قال للرجل معاوية رضى الله عنه قم لا اقام الله رجليك و محا اسمه من الديوان

و يروى ان سائلا سأل عائشه رضى الله عنها عن المسح على الخفين فقالت سلوا عنها عن على ابن ابي طالب فانه اعلم بالسنة و قال النبي صلى الله عليه و سلم انا مدينه العلم و على بابها و محامد باذخه و محاسن شامخه و عظمت مرتبت و رفعت منزلت ابو الليث نزد ستیه سابقا در مجلد حدیث طیر حسب تصریحات

اکابر قوم مثل شمس الدین ذہبی در تذکرہ الحفاظ و عبد القادر حنفی در جواهر مزیئہ و محمود بن سلیمان کفوی در کتاب اعلام الاخیار و علی قاری در اثمار جنیہ و تاج الدین دہان مکی در کفایہ المتطلع و مصطفی بن عبد اللہ القسطنطینی در کشف الظنون شنیدی فہذا ابو اللیث المعروف بالفقیہ* امامہم الکابر النبیہ* و حبرہم المبجل الوجیہ* قد اثبت ہذا الحدیث الشریف التزیہ* بالحثم و الجزم روما لمزید التنیہ* و حسما لکلام کل معاند فہیہ* فلا یطعن و یمتری فیہ* الا الاعفک السفیہ* و لا یقدحہ الا الحائر البائر فی اوحش التیہ و لا یحید عنہ الا الارعن المدلہ العظیم التدلہ

وجه بست و پنجم

آنکہ ابو الحسین محمد بن المظفر بن موسی بن عیسیٰ البغدادی این حدیث شریف را روایت کردہ چنانچہ ابن المغازلی در کتاب المناقب آورده

اخبرنا محمّد بن احمد بن عثمان انا ابو الحسین محمد بن المظفر بن موسی بن عیسیٰ الحافظ البغدادی نا الباغندی محمد بن محمّد بن سلیمان نا محمد بن مصفا نا حفص بن عمر العدنی نا علی بن عمرو عن ابیہ عن جریر عن علی علیہ السلام قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم انا مدینہ العلم و علی بابہا و لا- توتی البیوت الا- من ابوابہا و نہایت وثوق و اعتماد و غایت اعتبار و استناد حافظ ابن المظفر بر ناظر تذکرہ الحفاظ و عبر فی خبر من غیر و دول الاسلام تصنیف ذہبی و وافی بالوفیات صلاح الدین صفدی و طبقات الحفاظ جلال الدین سیوطی واضحست و عبارات اکثر این کتب انشاء اللہ در مجلد حدیث ثقلین بتفصیل مذکور خواهد شد فہذا ابن المظفر حافظہم المعزّر* و کابرہم الموقر* و جہبذہم المکبر* قد روی ہذا الحدیث السافر الازہر* الباهر الانور* فلا یحید عنہ الا التائہ فی الضلال الاسمج الانکر* و لا یمیل عنہ الا السادر فی الغی الاعوج الاعور

وجه بست و ششم

آنکہ ابو حفص عمر بن احمد بن عثمان البغدادی المعروف بابن شاہین این حدیث شریف را بچار طریق روایت کردہ چنانچہ علامہ ابن شہر آشوب علیہ الرحمہ در کتاب مناقب آل ابي طالب می فرماید و

قال النبی صلی اللہ علیہ و سلم بالاجماع انا مدینہ العلم و علی بابہا فمن أراد العلم فلیات الباب رواہ احمد من ثمانیہ طرق و ابراہیم الثقفی من سبعة طرق و ابن بطہ من ستہ طرق و القاضی الجعابی من ستہ طرق و ابن شاہین من اربعہ طرق و بر متتبع علم رجال واضح و ظاہرست کہ ابن شاہین از کبرای ثقات حفاظ و نہای اثبات ایقاظ سنیہ می باشد و مفاخر زاہرہ و ماثر باہرہ او از کتاب الانساب عبد الکریم بن محمد السمعانی و تاریخ کامل علی بن محمد المعروف بابن الاثیر و اسماء الرجال مسانید ابی حنیفہ از محمد بن محمود الخوارزمی و عبر فی خبر من غیر از محمد بن احمد الذہبی و مرآہ الجنان عبد اللہ بن اسعد الیافعی و طبقات القرا شمس الدین محمد بن محمد الجزری و طبقات الحفاظ و منتهی العقول جلال الدین السیوطی و طبقات المفسرین شمس الدین محمد بن علی الداؤدی

المالکی و تاریخ خمیس حسین بن محمد الدیاری بکری و شرح مواهب لدنیہ محمد بن عبد الباقي الزرقانی و رساله اسانید محمد بن محمد الامیر و جنه فی الاسوه الحسنه بالسنه از مولوی صدیق حسن خان معاصر انشاء اللہ تعالیٰ در مجلد حدیث تشبیه خواهی دانست در این جا نیز بعض عبارات باختصار مذکور می شود- علامه ذہبی در تذکره الحفاظ گفته ابن شاهین الحافظ المفید المکثر محدث العراق ابو حفص عمر بن احمد بن عثمان بن احمد البغدادی الواعظ المعروف بابن شاهین صاحب التصانیف سمع محمد بن محمد الباغدندی و محمد بن هارون المحذر و ابا حبيب بن العباس الیزنی و شعيب بن محمد الدارح و ابا القسم البغوی و ابا علی محمد بن سلیمان المالکی و طبقتهم و له رحله الی دمشق لقی فیها ابا اسحاق بن ابي ثابت و طبقتہ مولده سنه سبع و تسعين و مائتين و سمع سنه ثمان و ثلاثمائه روی عنه ابو سعید المالینی و ابو بکر البرقانی و ابو القاسم التنوخی و ابو محمد الخلال و ابو محمد الجوهری و ابو الحسین بن المهتدی باللہ و خلق کثیر و ابنه عبید اللہ بن عمر قال ابن ما کولا ثقہ مامون سمع بالشام و فارس و البصره جمع الابواب و التراجم و صنف شیئا کثیرا قال ابو الحسین بن المهتدی باللہ قال لنا ابن شاهین صنفت ثلاثمائه مصنف و ثلثین مصنفا منها التفسیر الکبیر الف جزء و منها المسند الف و ثلاثمائه جزو و التاريخ مائه و خمسون جزءا و الزهد مائه جزء قال محمّد بن عمر الداؤدی القاضی سمعت ابن شاهین یقول حسب ما اشتريت به الحبر الی هذا الوقت فكان سبعمائه درهم قلت تفسیره علی ما ذکر لی شیخنا عماد الدین الخرامی بواسط فی نحو من ثلاثین مجلدا قال الازهری و ابن شاهین ثقہ عنده عن البغوی سبعمائه جزء و قال ابن ابي الفوارس ثقہ مامون صنف ما لم یصنّفه احد- انتهى ما اردنا نقله فهذا حافظهم الجلیل ابن شاهین* قد روی هذا الحدیث المرتقی المتین* المنتصّ الرصین* بطرق متعدده تظهر الحق و تبین* فالطاعن فی الخبر بعد روايه هذا الحبر الرزین* صاغر قمی حقیر مهین* و القادح فیہ اثر اثر هذا العلم المبین* مغموص فی دینه غیبین* و اللہ الموفق و هو المعین

وجه بست و هفتم

آنکه ابو القاسم اسماعیل بن عباد الطالقانی المعروف بالصاحب این حدیث شریف را در اشعار بلاغت شعار خود مکرر نظم فرموده چنانچه علامه ابن شهر آشوب ره در ذکر ناظمین حدیث مدینه العلم می فرماید صاحب کان النبّی مدینه هو بابها لو اثبت النصاب ذات المرسل وارد باب المدینه لابتغوا سواه له لتدخلوها فخلوا جانب النیه و نیز در کتاب المناقب در ذکر ناظمین حدیث رد شمس می فرماید

الصاحب كان النبىّ مدينه العلم التى حوت الكمال و كنت افضل باب ردت عليك الشمس و هى فضيلها ظهرت فلم تستر بلف نقاب و صاحب ابن عباد ممدوح افاحم نقاد و مقبول اعظم امجاد سنه مى باشد شطرى از ماثر ظاهره و مفاخر باهره و معالى شامخه و اعالى باذخه و محامد جليله و مدائح جزيله او از يتيمه الدهر ابو منصور عبد الملك بن محمد الثعالبي و وفیات الأعيان احمد بن محمد الاربلى المعروف بابن خلکان و مختصر فى اخبار البشر ابو الفداء اسماعيل بن على الايوبى و تتمه المختصر عمر بن المظفر المعرى المعروف بابن الوردى و عبر فى خبر من غير شمس الدين محمد بن احمد ذهبى و مرآه الجنان عبد الله بن اسعد يافعى و بغيه الوعاه جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى و ابجد العلوم مولوى صديق حسن خان معاصر در مجلد حديث طير شنيدى اينجا نيز بعض عبارات مذکور مى شود ابن اثير جزرى در تاريخ كامل در وقائع سنه خمس و ثمانين و ثلاثمائه گفته فى هذه السنه مات الصاحب ابو القاسم اسماعيل بن عباد وزير فخر الدوله بالرى و كان واحد زمانه علما و فضلا و تدبيرا و جوده رأى و كرما عالما بانواع العلوم عارفا بالكتابه و موادها و رسائله مشهوره مدونه و جمع من الكتب ما لم يجمعه غيره حتى انه كان يحتاج فى نقلها الى اربعمائه جمل و علامه شمس الدين ذهبى در در دول الاسلام در وقائع سنه مذكوره گفته فيها توفى الصاحب اسماعيل بن عباد وزير مؤيد الدوله و فخر الدوله و كان من نبلاء الرجال انتهى فهذا اسماعيل بن عباد المعروف بالصاحب كابرهم المحرز للمجد المنتدح الراحب* قد اثبت هذا الحديث المبين من الحق كل لاحب فى نظمه الذى سبى العقول فهو لها ساحب* فالعجب كل العجب من الجاحد المسرع الناحب كيف يخبّ فى الوادى الانكار و هو شاحب* و لا يقبل على الحق اقبال الطائع المصاحب* و لا يعرج على طريق الحق و هو واضح لاحب

وجه بست و هشتم

آنکه ابو الحسن على ان عمر بن محمد بن حسن بن شاذان بن ابراهيم بن اسحاق السكرى الحربى حديث مدينه العلم را روايت کرده چنانچه در كتاب الامالى على ما نقل عنه گفته

ثنا اسحاق بن مروان ثنا أبى ثنا عامر بن كثير السراج عن أبى خالد عن سعد بن بن طريف عن الاصبغ بن نباته عن على بن أبى طالب قال قال رسول الله صلّى الله عليه و سلم انا مدينه العلم و انت بابها باعلى كذب من زعم انه يدخلها من غير بابها و ثقت و نبالت و عظمت و جلالمت شان علامه ابن شاذان از افادات ائمه رفيع المكان و منتقدين اعيان سنه مثل عبد الكريم بن محمد السمعانى در كتاب الانساب و عز الدين ابن اثير الجزرى در تاريخ كامل و شمس الدين محمد بن احمد ذهبى در عبر فى خبر من غير ظاهر و اشكارست كما دريته فى مجلد حديث الطير و غير خاف على من اوتى خطا من الفهم الحديد* و اعطى قسطا من الراى السديد

ان تحديث الحربى و هو خبرهم المفيد* و حافظهم المجيد* بهذا الخبر الشريف المجيد* و ذلك الحديث الكريم الحميد* مرغم
انف كل مكابر عنيد* و جاذب بناصيته كل معاند مريد* و مؤسس بناء الحق السامق المشيد* و مشيد عماد الصدق الشاهق
الاطيد* و الله ولى التوفيق و التايد* و هو الموفق بلطفه المحفوف بالتايزير و التشديد

وجه بست و نهم

آنکه ابو عبد الله عبيد الله بن محمد بن محمد بن حمدان بن بطه العكبرى البطى اين حديث شريف را به شش طريق روايت
نموده آنفا شنيدى که ابن شهر آشوب عليه الرحمه در مناقب آل أبى طالب فرموده و

قال النبى عليه السلام بالاجماع انا مدينه العلم و على بابها فمن أراد العلم فليات الباب رواه احمد من ثمانيه طرق و ابراهيم
الثقفى من سبعة طرق و ابن بطه من سته طرق و ابن بطه از اجله محدثين حذاق و امثال مسندين سباق سنه است و محاسن
بارعه و محامد ناصعه او بر ناظر كتاب الانساب عبد الكريم بن محمد السمعانى و طبقات محمد بن عبد الله الدمشقى الشهير
بابن ناصر الدين و تراجم الحفاظ مرزا محمد بدخشانى واضح و ظاهرست و از ادله واضحه و براهين لائحه اعتماد و اعتبار ابن
بطه على فخار آنست که ابن تيميه با آن همه تشدد و تصلب و تعنت و تعصب در منهاج بروايات او متمسك و متشبث شده
كما دريت فى مجلد حديث الطير و كافيست براى اثبات جلاله و نباله ابن بطه که او از شيوخ ان مشايخ سبعة شاه ولى الله
والد مخاطب مى باشد که حضرتش بر اتصال سند خود بايشان حمد الهى فرموده و ايشان را از مشايخ اجله كرام و ائمه قاده
اعلام و از جمله مشهورين من بين الحرميين المحترمين و مجمع على فضلهم بين الخافقين وانموده كما ستعرف ان شاء الله تعالى
فى مجلد حديث التشبيه بالتفصيل فهذا ابن بطه حافظهم الجوال* و بارعهم الرحال* المشدود إليه الرحال* المضروب إليه آباط
الابال* قد روى هذا الحديث المنير للبال* المزيج للبلبال* بطرق سته قمعا لريب اصحاب المكر و الادغال* و ردعا لزيغ اصحاب
الخدع و الاحتيال* فالمتعرض له بالطعن و الاخمال* و المتصدى له بالقدح و الاعلال* موضع فى فيافى العسف و الضلال* موغل
فى موامى الحيف اتم الايغال

وجه سى ام

که مشتمل بر وجوه عدیده است آنکه ابو عبد الله محمد بن عبد الله المعروف بالحاکم حديث مدينه العلم را بطرق متعدده
روايت نموده و باهتمام تمام تصحيح ان فرموده چنانچه در كتاب المستدرک على الصحيحين که نسخ عدیده آن از نظر نحيف
گذشته و دو نسخه آن وقت تحرير پيش اين فقير حاضرست مى فرمايد

حدثنا ابو العباس محمد بن يعقوب ثنا محمد بن عبد الرحيم الهروى بالرملة ثنا ابو الصلت عبد السلام بن صالح ثنا ابو معاويه
عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس رضى الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم انا مدينه العلم

و علی بابها فمن أراد المدینه فلیات الباب هذا حدیث صحیح الاسناد و لم یخرجاه و ابو الصلت ثقہ مامون ف

إنی سمعت ابا العباس محمد بن یعقوب فی التاریخ یقول سمعت العباس بن محمد الدورى یقول سألت یحیی بن معین عن أبی الصلت الهروی فقال ثقہ فقلت أ لیس قد حدث عن أبی معاویه عن الاعمش انا مدینه العلم فقال قد حدث به محمد بن جعفر الفیدی و هو ثقہ مامون سمعت ابا نصر احمد بن سهل الفقیه القبانى امام عصره ببخارى یقول سمعت صالح بن محمّد بن حبیب الحافظ یقول و سئل عن أبی الصلت الهروی فقال دخل یحیی بن معین و نحن معه علی أبی الصلت فسلم علیه فلما خرج تبعته فقلت له ما تقول رحمک اللّٰه فی أبی الصلت فقال هو صدوق فقلت له أنّه یروی حدیث الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس عن النبیّ صلی اللّٰه علیه و سلم انا مدینه العلم و علیّ بابها فمن أراد العلم فلیأتها من بابها فقال قد روى هذا ذاک الفیدی عن أبی معاویه عن الاعمش كما رواه ابو الصّٰلت حدثنا بصره ما ذکره الامام ابو زکریا یحیی بن معین ابو الحسین محمّد بن احمد بن تمیم القنطری ثنا الحسین بن فهم ثنا محمّد بن یحیی بن الضریس ثنا محمد بن جعفر الفیدی ثنا ابو معاویه عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس رضی اللّٰه عنهما قال قال رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و سلم انا مدینه العلم و علیّ بابها فمن أراد المدینه فلیات الباب قال الحسین بن فهم حدثنا ابو الصلت الهروی عن أبی معاویه قال الحاکم لیعلم المستفید لهذا العلم ان الحسین بن فهم بن عبد الرحمن ثقہ مامون حافظ و لهذا الحدیث شاهد من

حدیث سفین الثوری باسناد صحیح حدثنی ابو بکر محمد بن علی الفقیه الامام الشاشی القفال ببخارى و انا سألته حدثنی النعمان بن هارون البلدی ببلد من اصل کتابه ثنا احمد بن عبد اللّٰه بن یزید الحرانی ثنا عبد الرزاق ثنا سفین الثوری عن عبد اللّٰه بن عثمان بن خیثم عن عبد الرحمن بن عثمان التیمی قال سمعت جابر بن عبد اللّٰه یقول سمعت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و سلم یقول انا مدینه العلم و علیّ بابها فمن أراد العلم فلیات الباب ازین عبارت سراسر بشارت واضح و لائحت که حاکم در اثبات و تصحیح این حدیث شریف و ارغام و تبکیت جاحد عنیف مساعی جمیله فرموده و بوجه متعدده زنگ شبهات ارباب اعتساف از قلوب اهل انصاف زدوده اول آنکه این حدیث شریف را بسند متصل خود از ابن عباس روایت کرده دوم آنکه تصریح صریح بیودن ان صحیح الاسناد نموده سوم آنکه باطهار عدم اخراج شیخین این حدیث شریف را راه استدراک بر ایشان پیموده چهارم آنکه بنص واضح ابو الصلت هروی را که راوی این حدیث از ابو معاویه است ثقہ مامون

گفته پنجم آنکه برای تایید و تسدید توثیق خود حکایت سؤال دوری یحیی بن معین را از حال ابو الصلت و توثیق یحیی بن معین او را که این حکایت مشتمل بر اثبات حدیث مدینه العلم نیز می باشد از تاریخ شیخ خود محمد بن یعقوب الاصبم نقل کرده ششم آنکه برای مزید تشدید و تاکید حکایت سؤال صالح بن محمد یحیی بن معین را از حال ابو الصلت و توثیق یحیی بن معین او را که این حکایت نیز مشتمل بر اثبات حدیث مدینه العلمست از شیخ خود ابو نصر قبانی نقل فرموده هفتم آنکه برای اثبات و تصحیح کلام یحیی بن معین که مشتمل بر افاده روایت کردن فیدی این حدیث شریف را می باشد این حدیث شریف را از قنطری از حسین بن فهم از محمد بن یحیی بن الضریس از محمد بن جعفر فیدی از ابو معاویه از اعمش از مجاهد از ابن عباس روایت کرده هشتم آنکه روایت کردن حسین بن فهم این حدیث شریف را از ابو الصلت از ابو معاویه نیز باثبات رسانیده نهم آنکه بمزید تحقیق و تدقیق حسین بن فهم را نیز توثیق نموده و مستفید علم حدیث را بثقه و مامون بودن او اعلام فرموده دهم آنکه نظر باحقاق این حدیث شریف افاده فرموده که برای این حدیث یعنی حدیث مدینه العلم بروایت ابن عباس شاهدیست از حدیث سفیان ثوری یازدهم آنکه تصریح بصحت سند این شاهد کرده دوازدهم آنکه اتماما ل تحقیق الشاهد و رغما لانف الجا این حدیث را بسند متصل از جابر بن عبد الله انصاری روایت فرموده فالحمد لله حمدا لا منتهی لاقصاه* و لا یوزن شیء بادناه* علی ما وضح الحق لذی عینین* و بان الصدق بلا ریب و رین* و اضاء نور الصواب الزاهر* و اشرق ضوء الیقین الباهر* و ما تری الحاکم کیف جهد فی تصحیح هذا الحدیث الشریف* و بالغ فی تنقیح هذا الخبر المنیف* و رفع عقیرته بصحه سنده مره بعد مره* و مال علی قلع ریب المرتاب کره اثر کره* فجعل انکار المنکرین اخزی من کل باطل* و صیر جحد الجاحدین او هن من خطل خاطل* فاضحی جحودهم سمه علی قرفتهم و عنادهم* و عضیعتهم و لدادهم* و انهما لهم فی العصبیه البائره* و ارتباکهم فی الحمیه الخاسره* و ذهابهم عریضا فی الخبط و الشماس* و اغراقهم فی التعتة و الوسواس* و انحیازهم عن سیل الانقیاد و الایقان* و استنکافهم عن لحب الاعتراف و الاذعان* و ایضاعهم فی مهامه العثار و الزلل* و ایغالهم فی محاوی الافک البین الخلل* و تعلقهم بالمکابره الفاضحه* و المشاربه الواضحه* ردّا علی اللّمه و رسوله* و اختیارهم مخالفه العلماء الحذاق* و الجهابذه السباق فی ایثار الحق و قبوله

وجه سی و یکم

آنکه حاکم نيسابوری این حدیث شریف را بروایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام نیز روایت کرده چنانچه علامه سیوطی در نکت بدیعات گفته حدیث ت ک

انا مدینه العلم و علی بابها آورده من حدیث علی و ابن عباس و جابر قلت حدیث علی اخرجہ الترمذی و الحاکم و حدیث ابن عباس اخرجہ الحاکم و الطبرانی و حدیث جابر اخرجہ الحاکم الخ و نیز

اخرج الترمذی و الحاکم عن علی قال قال رسول الله صلعم انا مدینه العلم و علی بابها الخ و اخرج حاکم این حدیث شریف را بروایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام ابن حجر در صواعق محرقه و شیخ بن عبد الله العیدروس در عقد نبوی و ابراهیم کردی در نبراس و زرقانی در شرح مواهب لدنیه و مرزا محمد بدخشانی در نزل الابرار و مفتاح النجا و تحفه المحبین و فاضل صبیان مصری در اسعاف الراغبین و مولوی محمد مبین در وسیله النجاه و مولوی ولی الله در مرآه المؤمنین و بلخی در ینابیع الموده نیز ذکر کرده اند کما ستقف علیه فیما بعد انشاء الله تعالی

وجه سی و دوم

آنکه حاکم نیسابوری این حدیث شریف را بروایت ابن عمر نیز اخرج نموده چنانچه ابن حجر مکی در صواعق گفته الحدیث التاسع

اخرج البزار و الطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبد الله و الطبرانی و الحاکم و العقیلی فی الضعفاء و ابن عدی عن ابن عمر و الترمذی و الحاکم عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا مدینه العلم و علی بابها و الخ اخرج حاکم این حدیث شریف را بروایت ابن عمر از افاده علامه عیدروس در عقد نبوی و مرزا محمد بدخشانی در نزل الابرار و مفتاح النجا و تحفه المحبین و فاضل صبان مصری در اسعاف الراغبین و محمد مبین در وسیله النجاه و ولی الله در مرآه المؤمنین و سلیمان بلخی در ینابیع نیز ثابت و متحقق می شود کما ستعرفه فیما بعد انشاء الله تعالی - و محتجب نماند که حاکم نیسابوری از اساطین حفاظ اعظام و ارکان ائمه افاخم و امثال صدور نقاد و افاضل قروم امجاد سنیه بوده کمال حفظ و اتقان و نقد و امعان و تقدم و براءت و تمهر و تصدر جماعت و رفعت شان و عظمت مکان و فضائل جلائل و محاسن عقائل و ماثر عظام و مفاخر کرائم او حسب افادات اکابر این حضرات بیش از بیست شطری از ان بر ناظر مصنف مفرد حافظ ابو موسی المدینی و تاریخ نیسابور عبد الغافر فارسی و مناقب شافعی تصنیف فخر رازی و جامع الاصول مجد الدین ابن اثیر جزری و تاریخ کامل عز الدین ابن اثیر جزری و تهذیب الاسماء و اللغات و منهاج محی الدین نووی و وفیات الأعیان ابن خلکان و مختصر فی اخبار البشر اسماعیل بن علی الایوبی و تذکره الحفاظ و عبر ذهبی و تتمه المختصر ابن الوردی و رجال مشکاه ولی الدین خطیب و مرآه الجنان یافعی و طبقات شافعیه سبکی و طبقات الحفاظ محمد بن عبد الله الدمشقی الشهیر بابن ناصر الدین و رجال مشکاه شیخ عبد الحق و شرح مواهب لدنیه محمد بن عبد الباکی الزرقانی و تراجم الحفاظ مرزا محمد بدخشانی و تاج مکمل و اتحاف النبلاء مولوی صدیق حسن خان معاصر و غیر آن واضح و ظاهرست بعضی از عبارات کتب مذکوره در بعض مجلدات سابقه مسطور شده و بر اکثر عبارات این کتب انش در بعض مجلدات آتیہ واقف می شوی و نیز می دانی که حاکم حسب افاده شاه ولی الله والد ماجد مخاطب در قره العینین از جمله مجددین دین جناب ختم المرسلین صلی الله علیه و اله الطیبین الطاهرین که آن حضرت بوجودشان بشارت داده می باشد و در مائه رابعه از سر نو احیاء دین مبین آن حضرت کرده

و احكام و اتقان علم حديث بعمل آورده و از جمله ادله واضحه جلالت و نبالت حاكم آنست كه شاه ولي الله در ازاله الخضاء و قره العينين احتجاج و استدلال بروايات حاكم نموده اند بلكه خود مخاطب نيز در همين كتاب تحفه جابجا بمرويات و مخرجات او دست تمسك زده اند و بمقابله اهل حق آن را آورده و كلّ هذا ممّا يشيّد اساس المطلوب و يرغم انف الجاحد المعاند المنكوب

وجه سی و سوم

آنكه ابو القاسم حسن بن اسحاق بن شرفشاه الفردوسی اين حديث را بنظم آورده و نسبت آن بجناب رسالت ماب صلّى الله عليه و سلم بكمال حتم و جزم نموده چنانچه در شاهنامه فرموده چهارم على بود جفت بتول

گواهی دهم کین سخن راز اوست

و بر ارباب الباب در خير خفا و احتجاب نيست كه نظم فردوسی حديث مدینه العلم را در شاهنامه دليل نهايت شهرت و استفاضه آن از قديم الايام و شاهد كمال مقبوليت آن نزد هر خاص و عام بلكه مسلميت آن حتى عند اللد المحصام می باشد زیرا كه تصنيف اين كتاب بحسب اشارت سلطان محمود سمت وجود یافته و تعصب غير محدود و عناد نامحمود محمود با شيعيان عترت حبيب رب و دود و متبعين مآل صاحب الحوض المورود عليه و عليهم آلاف السلام الى اليوم الموعود در كتب اعلام اهل سنت مسطور مسرود و حال شيفتگی او بعلم حديث نيز در ان مذکور و موجود بلكه او نزد اين حضرات از جمله فقهای شافعيه و ائمه شان محسوب و معدود و بمحامد و مفاخر عظيمه و مدائح و مآثر فخيمه بر السنه اكابر اين حضرات ممدوح و محمودست ابن تيميه در منهاج السنه گفته و اما ما ذكره من الصلوه التي يجيزها ابو حنيفه و فعلها عند بعض الملوك حتى رجع عن مذهبه فليس بحجّه على فساد مذهب اهل السنه لان اهل السنه يقولون ان الحق لا يخرج عنهم لا يقولون انه لا يخطى احد منهم و هذه الصلوه ينكرها جمهور اهل السنه كما لك و الشافعي و احمد و الملك العذی ذكره هو محمود بن سبكتكين و أنّما رجع الى ما ظهر عنده انه من سنه النبي صلّى الله عليه و سلم و كان من خيار الملوك و اعد لهم و كان من اشد الناس قياما على اهل البدع لا سيما الرافضه و ابن خلکان در وفيات الأعيان بترجمه محمود بعد ذكر شطري از حالات او گفته و ذكر امام الحرمین ابو المعالی عبد الملك الجوينی المقدم ذكره في كتابه الذي سماه مغيب الخلق في اختيار الاحق ان السلطان المحمود المذكور كان على مذهب أبي حنيفه رضي الله عنه و كان مولعا بعلم الحديث و كانوا يسمعون الحديث من الشيوخ بين يديه و هو يسمع و كان يستفسر الاحاديث فوجد اكثرها موافقا لمذهب الشافعي رضي الله عنه فوقع في خلده حكّه فجمع الفقهاء من الفريقين في مرو و التمس منهم

الكلام فى ترجيح احد المذهبين على الآخر فوق الاتفاق على ان يصلوا بين يديه ركعتين على مذهب الامام الشافعى رضى الله عنه و على مذهب أبى حنيفه رضى الله عنه لينظر فيه السلطان و يتفكر و يختار ما هو احسنهما فصلى القفال المروزي و قد تقدم ذكره بطهاره مسبغه و شرائط معتبره من الطهاره و الستره و استقبال القبلة و اتى بالاركان و الهيئات و السنن و الآداب و الفرائض على وجوه الكمال و التمام و قال هذه صلاه لا يجوز الامام الشافعى دونها رضى الله تعالى عنه ثم صلى ركعتين على ما يجوز ابو حنيفه رضى الله عنه فلبس جلد كلب مدبوغا ثم لطح ربهه بالنجاسه و توضأً بنيذ التمر و كان فى صميم الصيف فى المفازه و اجتمع الذباب و البعوض و كان وضوئه منكسا منعكسا ثم استقبل القبلة و احرم بالصلاه من غير نيه فى الوضوء و كبر بالفارسيه ثم قرأ آيه بالفارسيه دو بركك سبز ثم نقر نقرتين كنقرات الديك من غير فصل و من غير ركوع و تشهد و شرط فى آخره من غير نيه السلام و قال ايها السلطان هذه صلاه أبى حنيفه فقال السلطان لو لم تكن هذه الصلاه صلاه أبى حنيفه لقتلتك لان مثل هذه الصلاه لا يجوزها ذو دين فانكرت الحنيفه ان تكون هذه صلاه أبى حنيفه فامر القفال باحضار كتب أبى حنيفه و امر السلطان نصرانيا كاتباً يقرأ المذهبين جميعاً فوجدت الصلاه على مذهب أبى حنيفه على ما حكاه القفال فاعرض السلطان عن مذهب أبى حنيفه و تمسك بمذهب الشافعى رضى الله عنه انتهى كلام امام الحرمين و كانت مناقب السلطان محمود كثيره و سيره من احسن السير و مولده ليله عاشوراء سنه احدى و ستين و ثلاثمائه و توفى فى شهر ربيع الآخر و قيل حادى عشر صفر سنه احدى و قيل اثنتين و عشرين و اربعمائه بغزنه رحمه الله تعالى و علامه ذهبى در عبر فى خبر من غير در وقائع سنه احدى و عشرين و اربعمائه گفته و السلطان محمود بن سبكتكين سيف الدوله ابو القاسم بن الامير ناصر الدوله أبى منصور كان ابوه امير الغزاه الذين يغزون من بلاد ماوراء النهر على اطراف الهند فاخذ عده قلاع و افتتح ناحيه بست و كان كراميا فاما محمود فافتتح غزنه ثم بلاد ماوراء النهر ثم استولى على سائر خراسان و عظم ملكه و دانت له الامم و فرض على نفسه و الهند كل عام فافتتح منه بلادا واسعه و كان على عزم و صدق فى الجهاد قال عبد الغافر الفارسى كان صادق النيه فى اعلاء كلمه الله تعالى مظفرا فى غزواته ما خلت سنه من سنه ملكه عن غزوه او سفره و كان ذكيا بعيد الغور موفق الراى و كان مجلسه مورد العلماء و قبره بغزنه يدعى

عنده قال وقد صنف في ايامه تواريخ و حفظت حر كاته و سكناته و احواله لحظه لحظه رحمه الله توفي في جمادى الاولى و عبد الله بن اسعد يافعي در مرآه الجنان در ذيل وقائع سنه عشر و اربعمائه گفته و ممّا ذكروا عن السلطان محمود ما هو مشهور و من فضل مذهب الشافعي معدود ما سيأتي الآن ذكره و يعلم منه فضل المذهب المذكور و فخره قضيه عجيبه مشتمله على نادره غريبه و هي ما ذكر امام الحرمين فحل الفروع و الاصلين ابو المعالي عبد الملك بن الشيخ الامام أبي محمد الجويني في كتابه الموسوم بمغيث الخلق في اختيار الحق ان السلطان محمود المذكور كان على مذهب أبي حنيفة رضي الله عنه و كان مولعا بعلم الحديث و كان الناس او قال الفقهاء يسمعون الحديث من الشيوخ بين يديه و هو يسمع و كان يستفسر الاحاديث فوجد اكثرها موافقا لمذهب الشافعي رضي الله عنه فوقع في خلده حبه فجمع الفقهاء من الفريقين في مرو و التمس منهم الكلام في ترجيح احد المذهبين على الآخر فوقع الاتفاق على ان يصلوا بين يديه ركعتين على مذهب الشافعي و ركعتين على مذهب أبي حنيفة رضي الله عنهما و يقتصر فيهما على اقل الفروض لينظر فيه السلطان و يتفكر و يختار ما هو احسنه الخ و نيز يافعي در مرآه الجنان در وقائع سنه احدى و عشرين و اربعمائه گفته و فيها توفي السلطان محمود بن الامير ناصر الدوله أبي منصور كان ابوه امير الغزاه المدين يغزون من بلاد ماوراء النهر على اطراف الهند فاخذ عدّه قلاع و افتتح ناحيه بست و اما محمود فافتتح غزنه ثم بلاد ماوراء النهر ثم استولى على سائر خراسان و دان له الخلق على اختلاف اجناسهم و فرض على نفسه غزو الهند كل عام فافتتح منه بلادا واسعة و قد مضى ذكر شيء من فتحه البلاد البعيده و صفاته الجميله الحميده و علو همته الشريفه و رجوعه عن مذهب أبي حنيفة الى مذهب الامام الشافعي رضي الله عنه في القضيه المقدمه في السنه العاشره بعد الاربع مائه و تاج الدين عبد الوهاب بن علي السبكي در طبقات شافعيه گفته محمود بن سبكتكين السلطان الكبير ابو القسم سيف الدوله ابن الامير ناصر الدوله أبي منصور احد ائمه العدل و من دانت له البلاد و العباد و ظهرت محاسن آثاره و كان يلقب قبل السلطنه سيف الدوله و اما بعدها فللقب يمين الدوله و بهذا اللقب سمى الكتاب اليميني الذي صنفه ابو النصر محمد بن عبد الجبار العتبي في سيره هذا السلطان و اهل خوارزم و ما والاها يعتنون بهذا الكتاب و يضبطون الفاظه اشد من اعتماد اهل بلادنا بمقامات الحريري كان هذا السلطان اماما عادلا شجاعا مفرطا فقيها فهما سمحا جوادا سعيدا مؤيدا

و قد اعتبرت فوجدت اربعة لا خامس لهم في العدل بعد عمر بن عبد العزيز رضى الله عنه الا ان يكون بعض الناس لم تطل لهم مده و لا ظهرت عنهم آثار ممتده و هم السلطان محمود و الوزير نظام الملك و بينهما في الزمان مده و سلطان و ملك في بلادنا هما السلطان صلاح الدين يوسف بن ايوب فاتح بيت المقدس و قبله الملك نور الدين محمود بن زنكى الشهيد و لا استطيع ان اسميه سلطانا لانه لم يسم بذلك و سبب هذا ان مصطلح الدول ان السلطان من ملك اقليمين - فصاعدا فان كان لا يملك الا اقليما واحدا سمي بالملك و ان اقتصر على مدينه واحده لا يسمى لا بالملك و لا بالسلطان بل بامير البلد و صاحبها و من ثم يعرف خطاء كتاب زماننا حيث يسمون صاحب حماه سلطانا و لا ينبغي ان يسمى لا سلطانا و لا ملكا لان حكمه لا يعدوها فكانهم خرجوا عن المصطلح و من شرط السلطان ان لا يكون فوق يده يد و كذلك الملك و لا كذلك صاحب البلده الواحده فان السلطان يحكم عليه اما حكم السلطان على الملك و عدم حكمه فيختلف باختلاف القوه و الضعف ثم نور الدين خطب له على منابر ديار مصر لما افتتحها صلاح الدين و بهذا سمي بالسلطان و لذلك قال بعض من امتدحه إذ ذاك و ملكت اقليمين ثمه ثالثا فدعيت بعد الملك بالسلطان عدنا الى ذكر يمين الدوله فتقول كان اولا حنفى المذهب ثم انتقل الى مذهب الشافعى لما صلى القفال بين يديه صلاه لا- يجوز الشافعى دونها و صلاه لا يجوز ابو حنيفه دونها و قد ساق القفال الحكاياه فى فتاويه ثم حكاها من بعده امام الحرمين و غيره و چون دولت شاه بن علاء الدوله بختيشاه سمرقندى در تذکره الشعرا که مصطفی بن عبد الله القسطنطينی ذکر ان در کشف الظنون باين عنوان نموده تذکره الشعراء فارسى للامير دولت شاه بن علاء الدوله بختيشاه رتب على سبع طبقات و خاتمه و ذکر فى اوله عشرين شاعرا من شعراء العرب ثم اردفهم شعراء الفرس و ضم إليها فوائد من التواريخ على طريق الاستطراد و فرغ من جمعه سنه ۸۹۲ اثنين و تسعين و ثمانمائه در ترجمه فردوسى بعضى از متعلقات تصنيف شاهنامه و حالات عصبيت محمود بتفصيل آورده لهذا برای تشييد مطلوب و ابرام مقصود ذکر آن ترجمه درين مقام مناسب مى نمايد قال دولت شاه السمرقندى فى التذکره ذکر سبحان العجم فردوسى ره اکابر و افاضل متفق اند که شاعرى در اين مدت روزگار اسلام مثل فردوسى از کتم عدم پای بمعموره وجود نهاده و الحق داد سخنورى و فصاحت داده و شاهد عدل بر صدق اين دعوى کتاب شاهنامه ست که درين پانصد سال گذشته از شاعران و فصیحان روزگار هيچ آفريده را يارای جواب شاهنامه نبوده و اين حالت از شاعران هيچکس را مسلم نيست و اين معنى هدايت خدائست در حق

فردوسی گفته اند بیت سکه کاندر سخن فردوسی طوسی نشاند کافر مگر هیچکس از جمله فردوسی نشاند اول از بالای

کرسی بر زمین آمد سخن او دگر دستش گرفت و بر سر کرسی نشاند

و عزیزدی دیگر راست بیت در شعر سه تن پیمبرانند

هر چند که لا نبی بعدی اوصاف و قصیده و غزل را فردوسی و انوری و سعدی

انصاف این ست که مثل قصائد انوری قصائد خاقانی را توان گرفت باندکی کم و زیاده و مثل غزلیات شیخ بزرگوار سعدی غزلیات خواجه خسرو خواهد بود بلکه زیباتر اما مثل اوصاف و سخن گذاری فردوسی کدام فاضل شعر گوید و کرا باشد و می تواند بود که شخصی این سخن را مسلم ندارد و گوید شیخ نظامی را درین باب ید بیضاست و درین سخن مضایقه نیست و شیخ نظامی بزرگ بوده و سخن او بلند و متین و پر معانیست اما از راه انصاف تامل در هر دو شیوه نکو بکن و ممیز بوده حکم برآستی گو بیار اما اسم فردوسی حسن بن اسحاق بن شرفشاه ست و در بعض سخن ابن شرفشاه تخلص می کند و از دهاقین طوس بوده و گویند از قریه رزانت من اعمال طوس و بعضی گویند سوری بن مغتر که او را عمید خراسانی می گفته اند و در روستاق طوس کاریزی و چهار باغی داشته فردوس نام و پدر فردوسی باغبان آن مزرعه بوده و وجه تخلص فردوسی آنست و العهده علی الراوی ابتدای حال فردوسی آنست که عامل طوس بدو جور و بیدادی می کرده و بشکایت عامل از طوس بغزنین رفته و مدتی بدرگاه سلطان محمود تردد می کرد و مهم او متمشی نمی شد و بخرج الیوم درماند آخرش شاعری پیشه ساخته قطعه و قصائد می گفت از عام و خاص وجه معاش بدو می رسید و در سرا و آرزوی صحبت استاد عنصری می بود و از غایت جاه عنصری او را این آرزو میسر نمی شد تا روزی بحیله خود را در مجلس عنصری گنجانید و در آن مجلس عسجدی و فرخی که هر دو شاگرد عنصری اند حاضر بودند استاد عنصری فردوسی را چون مرد روستائی شکل دید از روی ظرافت گفت ای برادر در مجلس شعرا جز شاعری نمی گنجد فردوسی گفت بنده را درین فن اندک مایه شروعی هست استاد عنصری گفت چون

عارض تو ماه نباشد روشن

عسجدی گفت مانند رخت گل نبود در گلشن

فرخی گفت مژگانت همی کند گذار از جوشن

فردوسی گفت مانند سنان گیو در جنگک پشن

همگان از حسن کلام او تعجب کردند و استاد عنصری فردوسی را گفت زیبا گفتی مگر ترا در تاریخ سلاطین و قوفی هست گفت بلی تاریخ ملوک عجم همراه دارم عنصری او را در ابیات و اشعار مشکله امتحان کرد فردوسی را در شیوه شاعری و سخنوری قادر یافت گفت ای برادر معذور دار که فضل ترا نشناختم و او را مصاحب خود ساخت و سلطان عنصری را فرموده بود که تاریخ ملوک عجم را بقید نظم در آورد و عنصری از کثرت اشتغال بهانه ها می کرد و می تواند بود که طبعش بر نظم

شاهنامه قادر نبوده باشد و هیچکس را در آن روزگار نیافته که اهل این کار بوده باشد القصه فردوسی را پرسید که توانی نظم
شاهنامه گفتن فردوسی گفت بلی انشاء الله استاد

ص: ۱۲۴

عنصری ازین معنی خرم شد و فی الحال بعرض رسانید که جوانی خراسانی آمده بسیار خوش طبع و بر سخنوری قادرست گمان بنده انست که از عهده نظم تاریخ عجم بیرون تواند آمد سلطان گفت او را بگو که در مدح من چند بیت بگوید عنصری فردوسی را بمدح سلطان اشارت کرد فردوسی چند بیت در مدح سلطان بگفت بدیهه و این بیت از آنجمله است چو کودک لب از شیر مادر بشست ز گهواره محمود گوید نخست

سلطان را بغایت ازین بیت خوش آمد و فردوسی را فرمود تا بر نظم شاهنامه قیام نماید گویند که او را در سرا بوستان خاص فرمود تا حجره مسکن دادند و مشاھرہ و وجہ معاش مقرر کردند و مدت چهار سال در خطہ غزنین بنظم شاهنامه مشغول بود بعد از ان اجازت حاصل کرد کہ بوطن رود و بنظم شاهنامه مشغول باشد و مدت چهار سال دیگر بطوس ساکن و باز بغزنین رجوع کرد چهار دانگ شاهنامه را بنظم آورده بود بعرض سلطان رسانید و مقبول نظر کیمیا خاصیت سلطانی شد و باز بر طریق اول بکار مشغول شد و سلطان گاه گاه او را نوازش و تفقدی فرمودی و مربی او شمس الکفاه خواجه احمد بن حسن المیمندی بود و مدح او گفنی و التفات بآیاز کہ جمله خاصان سلطان بود نمی کرد ایاز ازین معنی تافته شد و از روی سعایت در مجلس خاص بعرض رسانید کہ فردوسی رافضیست و سلطان محمود در دین و مذهب بغایت صلب بوده و در نظر او هیچ طائفہ دشمن تر از رفضه نبوده اند خاطر سلطان ازین سبب بر فردوسی متغیر شد روزی او را طلب فرمود و از روی عتاب باو گفت کہ تو قرمطی بودہ بفرمایم تا ترا زیر پای فیلان هلاک کنند تا جمیع قرامطہ را عبرت باشد فردوسی فی الحال در پای سلطان افتاد کہ من قرمطی نیستم بلکه از اهل سنت و جماعتم و بر من افترا کرده اند سلطان فرمود کہ مجتهدان بزرگ شیعه از طوس بوده اند اما من ترا بخشیدم بشرط آنکہ ازین مذهب رجوع نمائی بعد از ان از سلطان هراسان شد و در حق او نیز بدگمان گشت بہر کیفیت کہ بود کتاب نظم شاهنامه باتمام رسانید و او را طمع آن بود کہ سلطان در حق او احسان بزرگ بجای آورد مثل ندیمی مجلس خاص و اقطاع چون خاطر سلطان بدو گران شدہ بود صلہ کتاب شاهنامه شصت ہزار درم نقرہ انعام فرمود کہ بیتی را درم نقرہ باشد و فردوسی بغایت این انعام را در حق خود حقیر دانست اما بستد و ببازار شد و بحمام درآمد و بیست ہزار درم اجرت حمامی بداد و بیست ہزار درم فقاعی خرید و بیست ہزار درم بمستحقان قسمت نمود خود را در شہر غزنین مخفی ساخت و بعد از ان بحیلہ کتاب شاهنامه را از کتابدار سلطان بدست آورد و چند بیت در مذمت سلطان بدانجا الحاق کرد بیت چہ سی سال بردم بشہنامہ

رنج

نبود نیارست نام بزرگان شنود

و باقی این ابیات شہرتی عظیم دارد نوشتن تمام احتیاج نبود و فردوسی

مدت چهار ماه در غزنین متواری بود و بعد از آن مخفی بهراه آمد و در خانه ابو المعالی صحاف چند گاه بسر برد آن جا نیز رسولان بتفحص فردوسی می رسیدند و در شهرها منادی می کردند فردوسی خود را بمشقت تمام بطوس رسانید و در آنجا نیز نتوانست بودن اهل و عیال و اقربا را وداع کرد و عازم رستمدرار شده در آن حین اسپهبد جرجانی از قبل منوچهر بن قابوس حاکم رستمدرار بدو پناه آورد و سپهبد او را مراعاتی کرد و از فردوسی ایات هجو سلطان را بیک صد و شصت مثقال طلا بخرید که از شاهنامه محو سازد و او اجابت کرده دیگر بار بطوس رجوع نمود و پیری برو مستولی شده بود و در وطن مالوف متواری می بود وقتی سلطان در سفر هند نامه بملک دهلی می نوشت رو بخواجه احمد بن حسن میمندی کرد که اگر جواب نه بر وفق مراد ما اید تدبیر چیست خواجه این بیت از شاهنامه خواند اگر جز بکام من آید جواب من و گرز و میدان و افراسیاب

سلطان را رقتی پیدا شد گفت در حق فردوسی جفا و کم عنایتی کردم ایا احوال او چیست خواجه محل و تقریب یافت بعرض رسانید که فردوسی پیر و عاجز و مستمند شده و در طوس متواری بوده سلطان از غایت عنایت و شفقت فرمود تا دوازده شتر نیل بار کرده کرده جهت انعام فردوسی بطوس فرستاد؟؟؟ شتران نیل بدروازه رودبار طوس همان بود و بیرون رفتن جنازه فردوسی بدروازه رزان همان بعد از آن جهات تسلیم خواهرش کردند قبول نکرد و از غایت زهد گفت مرا بمال سلاطین چو احتیاجی نیست

و وفات فردوسی در شهور سنه ۴۱۱ احدی عشر و اربعمائه بوده و قبر او در شهر طوسست بجنب مزار عباسیه و الیوم مرقد شریف او متعینست و زوار را بدان مرقد التجاست چنین گویند که شیخ ابو القاسم کرکانی علیه ما یتحق بر فردوسی نماز نکرد که او مدح مجوس گفته آن شب در خواب دید که فردوسی را در بهشت عدن درجات عالیت ازو سؤال کرد که این درجه بچه یافتی گفت بدان یک بیت که در توحید گفتم این ست بیت جهان را بلندی و پستی توئی ندانم چه هر چه هستی توئی انتهی کلام السمرقندی ثبت و الحمد لله الودود ان المخاطب الحیود المیود* فی تعرضه لهذا الحدیث بالانکار و الجحود* و تلقیه بالاعراض و الصدود* قد اربی علی سلطان اصحاب الزیغ و المرود و بدّ علی صنید ذوی البغی و الحرود* و بلغ فی تیهاء العصبیه الی اقصی الغی و العنود و حصل فی غلواء الحمیه علی اخیب الخسر و الکنود

وجه سی و چهارم

آنکه طراز المحدثین ابو بکر احمد بن موسی بن مردویه الاصبهانی حدیث مدینه العلم را از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و اله و سلم بواسطه جناب امیر المؤمنین علیه السلام و ابن عباس روایت نموده چنانچه علی ما نقل عنه بسند خود آورده

عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب و نیز علی ما نقل عنه بسند خود آورده

عن ابن عباس قال قال رسول الله علیه و سلم انا مدینه العلم و علی بابها

فمن أراد العلم فليأت الباب و روایت کردن ابن مردویه این حدیث شریف را بروایت ابن عباس از افاده علامه شوکانی نیز ظاهرست کما ستعرف فیما بعد انشاء الله تعالی و ابن مردویه از اجله حفاظ مشهورین و امثال ایقاز معروفین سنیه می باشد جلالت شان و علو مکان او بر ناظر کتاب الانساب سمعانی و معجم البلدان یاقوت حموی و کتاب المناقب اخطب خوارزم و تذکره الحفاظ و عبر ذهبی و زاد المعاد ابن القیم حنبلی و تاریخ ابن کثیر شامی و طبقات شافعیه سبکی و حصن حصین شمس الدین جزری و طبقات الحفاظ سیوطی و شرح مواهب لدنیه زرقانی و کشف الظنون مصطفی بن عبد الله قسطنطینی و رساله اصول حدیث خود مخاطب و غیر ان واضح و لائحست و اکثر عبارات این کتب ان شاء الله تعالی در مجلداتی مذکور می شود فهذا ابن مردویه طراز محدثیهم الاعلام* و علم حفاظهم الفخام* قد روی هذا الحدیث المبهر النظام* و اثر هذا الخبر المصحف العصام* بطریقین عن سید الانام* علیه و آله آلاف التحیه و السلام فلا یطعن فیہ بعد روایه ابن مردویه الا المارد الذی هو من الد الخصام و لا یقدح فیہ غب و عیها الا من تاه فی بید الغوایه و هام

وجه سی و پنجم

آنکه تاج المحدثین ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصبهانی حدیث مدینه العلم را در کتاب معرفه الصحابه اخراج نموده عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی در جمع الجوامع گفته

انا مدینه العلم و علی بابها ابو نعیم فی المعرفه عن علی و نیز سیوطی در رساله قول جلی فی فضائل علی گفته الحدیث السادس عشر عنه ای

عن علی کرم الله وجهه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انا مدینه العلم و علی بابها اخرج ابو نعیم فی المعرفه و روایت کردن ابو نعیم این حدیث شریف را در کتاب المعرفه از افاده ابراهیم و صابی در کتاب الاکتفاء و مرزا محمد بدخشی در نزل الابرار و مفتاح النجا و تحفه المحبین نیز واضح و ظاهر می شود و نور الدین سلیمانی نیز آن را در درّ یتیم نقل کرده کما ستعرف فیما بعد ان شاء الله تعالی

وجه سی و ششم

آنکه ابو نعیم جناب امیر المؤمنین علیه السلام را بلقب باب مدینه الحکم و العلوم مدح نموده کمال ثبوت و حتمیت این حدیث شریف بر اصحاب الباب واضح و ظاهر فرموده چنانچه در حلیه الأولیاء بترجمه جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته سید القوم و محبوب المعبود باب مدینه الحکم و العلوم و راس المخاطبات و مستنبط الاشارات رایه المهتدین و نور المطیعین و ولی المتقین و امام العاولین اقدمهم اجابه و ایمانا و اقومهم قضیه و ایقانا و اعظمهم حلما و اوفرهم علما علی بن ابی طالب علیه السلام قد و المتقین و زینه العارفين المنبى عن حقائق التوحید المشیر الی لواجم علم التفرید صاحب القلب العقول و اللسان السؤل و الاذن الواعی و العهد الوافی فقاً عیون الفتن و وقی من فنون المحن فدفع الناکثین و وضع القاسطین و دمع المارقین الأخیشتن فی دین الله

الممسوس في ذات الله و ابو نعيم از حفاظ اين شان و نقاد جليل الشأن و مستندين اعيان و معتمدين ارکان و متمهرين ثقات و متبحرين اثبات و اساطين معظمين و كبار مفخمين سنيه بوده نفائس مكارم شهيه و عقائل محامد بهيه او بر ناظر كتاب مناقب الشافعي لفخر الدين الرازي و تاريخ كامل عز الدين ابن الأثير الجزري و اسماء الرجال جامع مسانيد ابي حنيفه تصنيف ابو المويد محمد بن محمود الخوارزمي و وفيات الأعيان ابن خلکان و منهاج السنه ابن تيميه و مختصر في اخبار البشر ابو الفداء اسماعيل بن علي الايوبي و تذكره الحفاظ و عبر و دول الاسلام محمد بن احمد ذهبي و تتمه المختصر ابن الوردي و اسماء الرجال مشكاه ولي الدين خطيب و زاد المعاد ابن القيم و وافي بالوفيات صلاح الدين خليل بن ابيك الصفدي و مرآة الجنان عبد الله بن اسعد اليافعي و طبقات شافعيه عبد الوهاب بن علي السبكي و طبقات شافعيه عبد الرحيم بن الحسن الاسنوي و طبقات شافعيه تقى الدين ابو بكر بن القاضي شهيه الاسدي و توضيح الدلائل شهاب الدين احمد و طبقات الحفاظ جلال الدين سيوطي و لوائح الانوار عبد الوهاب شعراني و تاريخ خميس حسين بن محمد دياربكري و مقاليد الاسانيد ابو مهدي ثعالي و بستان المحدثين خود مخاطب و قول مستحسن مولوي حسن زمان معاصر و اتحاف النبلاء و تاج مكلل مولوي صديق خان معاصر ظاهر و باهر است بعضی از عبارات اين كتب در مجلدات سابقه مذکور شده و شطري از ان ان شاء الله تعالى در بعض مجلدات آتیه مذکور خواهد شد در اين جا بر بعض عبارات اكتفا می رود ابن خلکان در وفيات الأعيان گفته الحفاظ ابو نعيم احمد بن عبد الله بن احمد بن اسحاق بن موسى بن مهران الاصبهاني الحفاظ المشهور صاحب كتاب حليه الاولياء كان من اعلام المحدثين و اكابر الحفاظ الثقات اخذ عن الافاضل و اخذوا عنه و انتفعوا به و كتابه الحليه من احسن الكتب و له كتاب تاريخ اصبهان نقلت منه في ترجمه والده عبد الله نسبه على هذه الصورة و ذكران جده مهران اسلم اشاره الى انه اول من اسلم من اجداده و و انه مولی عبد الله بن معاويه بن عبد الله بن جعفر بن أبي طالب رضی الله عنه و سيايتی ذکر عبد الله بن معاويه ان شاء الله تعالى و ذكران والده توفی في رجب سنة خمس و ستين و ثلاثمائه و دفن عند جده من قبل امه ولد في رجب سنة ست و ثلثين و ثلاثمائه و قيل اربع و ثلثين و توفی في صفر و قيل يوم الاثنين الحادي و العشرين من المحرم سنة ثلثين و اربعمائه باصبهان رحمه الله تعالى و محمد بن احمد ذهبي در عبر في خبر من غير در وقائع سنة ثلثين و اربعمائه گفته و فيها توفی ابو نعيم الاصبهاني احمد بن عبد الله بن احمد بن الحافظ الصوفي الاحول سبط الزاهد محمد بن يوسف بن البناء باصبهان في المحرم و له

اربع و تسعون سنه اعتنى به ابوه و اسمعه فى سنه اربع و اربعين و ثلاثمائه و بعدها استجاز له خشيمة الطرابلسى و الاصم و طبقتهما و تفرد بالدنيا بعلو الاسناد مع الحفظ و الاستبحار من الحديث و فنونه روى عن ابن فارس و العسال و احمد بن سعيد السمسار و أبى على بن الصوف او أبى بكر بن الخلال و طبقتهم بالعراق و الحجاز و خراسان و صنف التصانيف الكبار المشهوره فى الاقطار انتهى فهذا ابو نعيم و احد حفاظهم الافراد* و فرد ايقاظهم النقاد* الذى طار صيته فى التلال و الوهاد و بلغت تصانيفه السائره الى الاغوار و الانجاد* قد روى هذا الحديث المرغم لا- ناف ذوى الاحتداد* فى كتابه معرفه الصحابه المعروف بين اكابرهم الامجاد و اثبته بالحتم و الجزم درء فى صدور ارباب الخداع و الكياد فى كتابه حليه الاولياء المشهور بين الامصار و البلاد فالعجب كل العجب من المخاطب الحديد الفواد* البديع الانتقاد* كيف مضى على سنن الخصام و اللداد* و نظم نفسه فى سلك المنكرين الجحاد* الجائين سباسب الحيف و العناد* الهائمين من العمه و العته فى كل واد

وجه سى و هفتم

آنكه ابو الحسن احمد بن المظفر بن احمد العطار الفقيه الشافعى اين حديث شريف را بسند متصل خود از جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم روايت نموده چنانچه آنفا در وجه روايت ابن السقا از تصريح علامه ابن المغازلى در كتاب المناقب دانستى و ستقف عليه فيما بعد ايضا ان شاء الله تعالى و ابو الحسن العطار از ائمه كبار و اعلام اخبار سنیه است علامه ابن المغازلى در كتاب المناقب روايات و اخبار او بتوفير و اكثار آورده و مكرر او را بوصف فقيه شافعى ستوده و جلالت شان و رفعت مكان او بر ناظر كتاب العبر ذهبى نیز واضح و لائحت و قد مرت عبارته فى مجلد حديث الطير فهذا ابو الحسن العطار فقيههم السابر للاغوار* قد روى هذا الحديث المزرى بنوافحه اريج الازهار* الزارى بفوائحه على نسيمات الاسحار* فلا يعافه و لو بالاطاط و الاضمار* الآ- من الف لخبثه الا- بخاسر و الاقدار* و لا يتلقاه بالجحود و الانكار* الآ من غاص لعمهه فى الاغباش و الاكدار* و الله ولى التوفيق بالتيقظ و الاستبصار* و هو الموزع للتبصر و الاعتبار

وجه سى و هشتم

آنكه اقضى القضاء ابو الحسن على بن محمد بن حبيب البصرى الشافعى المعروف بالماوردى اين حديث شريف را روايت نموده چنانچه علامه ابن شهر آشوب عليه الرحمه در مناقب آل أبى طالب مى فرمايد و

قال النبى عليه السلام بالاجماع انا مدينه العلم و على بابها فمن أراد العلم فليات الباب رواه احمد من ثمانيه طرق و

ابراهيم الثقفي من سبعة طرق و ابن بطة من ستة طرق و القاضي الجعابي من ستة طرق و ابن شاهين من اربعة طرق و الخطيب التاريخي من ثلاثة طرق و يحيى بن معين من طريقتين و قد رواه السمعاني و القاضي الماوردي و ابو منصور السيكري و ابو الحسن ماوردي از اعظم فقهای مشاهير و افاخم نهای نحارير سنیه بوده عبد الکریم بن محمد سمعانی در کتاب الانساب گفته الماوردي بفتح الميم و الواو و سکون الراء و فی آخرها الدال المهمله هذه النسبه الى بيع الماورد و عمله و اشتهر جماعه من العلماء بهذه النسبه لان بعض اجداده كان يعمل و يبيعه منهم اقضى القضاء ابو الحسن علي بن محمّد بن حبيب البصري المعروف بالماوردي من اهل البصره سكن بغداد و كان من وجوه الفقهاء الشافعيين و له تصانيف عدة في اصول الفقه و فروعہ و غير ذلك و جعل إليه ولاية القضاء ببلدان كثيره و سكن بغداد في درب الزعفران و حدث عن الحسن بن علي بن محمّد الجبلي صاحب أبي خليفه و عن محمد بن عدی بن زحر المنقري و محمد بن المعلی الازدي و جعفر بن محمّد بن الفضل البغدادي و سمع منه ابو بكر احمد بن علي بن ثابت الخطيب الحافظ و جماعه آخرهم ابو العز احمد بن عبيد الله بن كادش العكبري و قال الخطيب كتبت عنه و كان ثقة و مات في شهر ربيع الاول من سنه خمسين و اربعمائه و دفن من الغد في مقبره باب حرب و كان قد بلغ ستا و ثمانين سنه و عز الدين ابن الاثير در تاريخ كامل در وقائع سنه خمسين و اربعمائه گفته و في سلخه يعنى ربيع الاول توفي قاضى القضاء ابو الحسين علي بن محمد بن حبيب الماوردي الفقيه الشافعي و كان اماما و له تصانيف كثيره منها الحاوي و غيره في علوم كثيره و كان عمره ست و ثمانين سنه و ابن خلکان در وفيات الأعيان گفته ابو الحسن علي بن محمد بن حبيب البصري المعروف بالماوردي الفقيه الشافعي كان من وجوه الفقهاء الشافعيه و كبارهم اخذ الفقه عن أبي القاسم الصيمري بالبصره ثم عن الشيخ أبي حامد الاسفرائني ببغداد و كان حافظا للمذهب و له فيه كتاب الحاوي المذی لم يطالعه احد الا و شهد له بالتبحر و المعرفة التامه بالمذهب و فوض إليه القضاء ببلدان كثيره و استوطن بغداد في درب الزعفران و روى عنه الخطيب ابو بكر صاحب تاريخ بغداد و قال كان ثقة و له من التصانيف غير الحاوي تفسير القرآن الکریم و النکت و العيون و ادب الدين و الدنيا و الاحكام السلطانيه و قانون الوزارة و سياسه الملك و الاقناع في المذهب و هو مختصر و غير ذلك و صنف في اصول الفقه و الادب و انتفع الناس به و قيل انه لم يظهر من تصانيفه في حياته شيئا و انما جمعها كلها في موضع فلما دنت وفاته قال لشخص يثق به الكتب التي في المكان الفلاني كلها تصنيفي و انما لم اظهرها لاني لم اجد نيه خالصه لله تعالى لم يشبها كدر فاذا عانيت الموت

و وقعت فى النزاع فاجعل يدك فى يدى فان قبضت عليها و عصرتها فاعلم انه لم يقبل منى شىء منها فاعمد الى الكتب و القها فى دجله ليلا- و ان بسطت يدى و لم اقبض على يدك فاعلم انها قبلت و انى قد ظفرت بما كنت ارجوه من التيه الخالصه قال ذلك الشخص فلما قارب الموت وضعت يدى فى يده فبسطها و لم يقبض على يدى فعلمت انها علامه القبول فظهرت كتبه بعده و ذكر الخطيب فى اول تاريخ بغداد عن الماوردى المذكور قال كتب اخى الى من البصره و انا ببغداد طيب الهواء ببغداد يشوقنى قدما إليها و ان عاقت مقادير فكيف صبرى عنها الان إذ

جمعت طيب الهوائين ممدود و مقصور

قال ابو العز احمد بن عبيد الله بن كادش انشدنى ابو الحسن الماوردى قال انشدنا ابو الخير الكاتب الواسطى بالبصره لنفسه جرى قلم القضاء بما يكون

فسيان التحرك و السكون جنون منك ان تسعى لرزق و يرزق فى غشاوته الجنين

و يقال انّ ابا الحسن الماوردى لما خرج من بغداد راجعا الى البصره كان ينشد ابيات العباس بن الاحنف المقدم ذكره و هى اقمننا كارهين لها فلما الفناها خرجنا مكرهينا و ما حب البلاد بنا و لكن

امرّ العيش فرقه من هويننا خرجت اقرّ ما كانت لعينى و خلفت الفواد بها رهينا

و انما قال ذلك لأنه من اهل البصره و ما كان يؤثر مفارقتها فدخل بغداد كارها لها ثم طابت له بعد ذلك و نسي البصره و اهلها فشق عليه فراقها و قد قيل ان هذه الابيات لابي محمد المزنى الساكن بما وراء النهر قاله السمعانى و الله اعلم و توفى يوم الثلاثاء سلخ شهر ربيع الاول سنه خمسين و اربعمائه و دفن من الغد فى مقبره باب حرب ببغداد و عمره ست و ثمانون سنه رحمه الله تعالى و الماوردى نسبه الى بيع الماورد هكذا قاله السمعانى و محمد بن احمد ذهبى در عبر فى خبر من غبر در وقائع سنه خمسين و اربعمائه گفته و الماوردى اقضى القضاء ابو الحسن على بن محمّد بن حبيب البصرى الشافعى مصنف الحاوى و الاقتاع و ادب الدنيا و الدين و غير ذلك و كان اماما فى الفقه و الاصول و التفسير بصيرا بالعربيه ولى قضاء بلاد كثيره ثم سكن بغداد و عاش ستا و ثمانين سنه تفقه على ابي القسم الصيمرى بالبصره و على ابي حامد ببغداد و حدث عن الحسن الجبلى صاحب ابي خليفه الجمحى و جماعه و آخر من روى عنه ابو العز بن كادش و نیز ذهبى در دول الاسلام در وقائع سنه مذكوره گفته و اقضى القضاء ابو الحسن على بن محمد بن حبيب الماوردى الشافعى صاحب التصانيف و عبد الله بن سعد يافعى در مرآه الجنان در وقائع سنه مذكوره گفته و فيها الامام التحرير البحر الكبير اقضى القضاء ابو الحسن على بن محمد البصرى الماوردى الشافعى مصنف الحاوى الكبير النفيس

الشهير و الاقناع و ادب الدنيا و الدين و الاحكام السلطانيه و قانون الوزاره و سياسه الملك و تفسير القرآن الكريم و القلب و العيون و صنف فى اصول الفقه و الادب و غير ذلك و كان اماما فى الفقه و الاصول و التفسير بصيرا بالعريه و لى قضاء بلاد كثيره ثم سكن بغداد و عاش ستا و ثمانين تفقه على أبى القسم الصيمرى بالبصره و على الشيخ أبى حامد الاسفرائنى ببغداد و حدث عن جماعه و كان حافظا للمذهب درس العلوم و روى عنه الخطيب صاحب تاريخ بغداد و انتفع الناس به و قيل انه لم يظهر شيئا من تصانيفه فى حياته و إنما جمع جميعها فى موضع فلما دنت وفاته قال لشخص هولاء الكتب التى فى المكان الفلانى كلها تصنيفى و انما لم اظهرها لاني لم اجدها خالصه لله تعالى فاذا عاينت الموت و وقعت فى النزاع فاجعل يدك فى يدي فان قبضت عليها و عصرتها فاعلم انه لم يقبل منى شىء منها فلقها فى دجله و ان بسطت يدي و لم اقبض على يدك فاعلم انها قد قبلت و قد ظفرت بما كنت ارجوه ففعل الوصى ذلك فبسط يده و لم يقبضها على يده فعلم انها علامه القبول فاطهر كتبه بعده و ذكر الخطيب فى اول تاريخ بغداد عن الماوردى قال كتب الى اخى من البصره و انا ببغداد طيب الهواء ببغداد يشوقنى قدما إليها و ان عاقت مقادير

فكيف صبرى عنها الان إذ جمعت طيب الهوائين ممدود و مقصور

و قيل انه لما خرج من بغداد راجعا الى البصره كان ينشد ابيات ابن الاحنف اقمنا كارهين لها فلما الفناها خرجنا مكرهينا* و ما حب البلاد بنا و لكن* أمر العيش فرقه من هوبنا* خرجت اقر ما كانت لعينى* و خلفت الفواد بها رهينا و الماوردى نسبه الى بيع الماورد و عمره ست و ثمانون سنه رحمه الله تعالى و تاج الدين عبد الوهاب بن على السبكي در طبقات شافعيه گفته على بن محمد بن حبيب الامام الجليل القدر الرفيع الشأن ابو الحسن الماوردى صاحب الحاوى و الاقناع فى الفقه و ادب الدين و الدنيا و التفسير و دلائل النبوه و الاحكام السلطانيه و قانون الوزاره و سياسه الملك و غير ذلك روى عن الحسن الجبلى صاحب أبى خليفه و محمد بن عدى المقرئ و محمد بن المعلى الازدى و جعفر بن محمد بن المعقل البغدادي و روى عنه ابو بكر

الخطيب وجماعه آخرهم ابو العز بن كادش و تفقه بالبصره على الصيمرى ثم رحل الى الشيخ أبى حامد الاسفرائنى ببغداد و كان اماما جليلا رفيع الشأن له اليد الباسطه فى المذهب و التفنن التام فى سائر العلوم قال الشيخ ابو اسحاق درس بالبصره و بغداد سنين كثيره و له مصنفات كثيره فى الفقه و الادب و كان حافظا للمذهب انتهى و قال الخطيب من وجوه الفقهاء الشافعيين و له تصانيف عده فى اصول الفقه و فروعه و غير ذلك قال و جعل إليه القضاء ببلدان السلطان احد الائمة له التصانيف الحسان فى كل فن من العلم و بينه و بين القاضى أبى الطيب فى الوفاة احد عشر يوما و قيل انه لم يظهر شيئا من تصانيفه فى حياته و جمعها فى موضع فلما دنت وفاته قال لمن يثق به الكتب التى فى المكان الفلانى كلها تصنيفى و انما لم اظهرها لانى لم اجد نيه خالصه فاذا عاينت الموت و وقعت فى النزاع فاجعل يدك فى يدي فان قبضت عليها و عصرتها فاعلم انه لم يقبل منى شىء منها فاعمد الى الكتب و القها فى دجله و ان بسطت يدي و لم اقبض على يدك فاعلم انها قد قبلت و انى قد ظفرت بما كنت ارجوه من النيه قال ذلك الشخص فلما قارب الموت وضعت يدي فى يده فبسطها و لم يقبض على يدي فعلمت انها علامه القبول فظهرت كتبه بعده قلت لعل هذا بالنسبه الى الحاوى و الا فقد رايت من مصنفاته عده كثيره و عليه خطه و منها ما اكملت قرأته عليه فى حياته و من كلام الماوردى الدال على دينه و مجاهدته لنفسه ما ذكره فى كتاب ادب الدين و الدنيا فقال و ممّا أتدارك به من حالى انى صنفت فى البيوع كتابا جمعته ما استطعت من كتب الناس و اجتهدت فيه نفسى و كررت فيه خاطرى حتى إذا نهدت و استكمل و كدت اعجب به و تصورت انى اشهد الناس اطلاعا بعلمه حضرنى و انا فى مجلس اعراييان فسالانى عن بيع عقدها فى الباديه على شروط تضمنت اربع مسائل لم اعرف لشيء منها جوابا فاطرقت مفكرا و بحالى و حالهما معتبرا فقالا اما عندك قيما سالتك جواب و انت زعيم هذه الجماعه فقلت لا- فقالا- ايها لك و انصرفا ثم أتيا من قد يتقدمه فى العلم كثير من اصحابى فسالاه فاجابهما مسرعا بما اقنعهما فانصرفا عنه راضيين بجوابه حامدين لعلمه الى ان قال فكان ذلك زاجر نصيحه و تدبر عظيمه تذلل لهما قياد النفس و انخفض لهما جناح العجب قال الخطيب كان ثقه مات فى يوم الثلاثاء سلخ شهر ربيع الاول سنة خمسين و اربعمائه و دفن من الغد فى مقبره باب حرب قال و كان قد بلغ ستا و ثمانين سنة انتهى فهذا الماوردى عمده فقهاءهم الكبار* و قدوه اعلامهم الاحبار* قد روى هذا الحديث المنير الاسفار* المزين بنوره للاسفار

فلا يرتاب فيه إلا من تاه في مهامه العسف و حار* و لا يختلج عنه إلا من ضل في سباسب الحيف فبار و لا يقدم على طعنه إلا من فاض ضغنه و فار* و لا- يجترى على الغض منه إلا- من غاض دينه و غار* و لا يقدره الا من هو من الهلكات على شفا جرف هار* فانهار به الى النار* و لا يزرى الا من تردى في هوه السعير و بئس القرار

وجه سی و نهم

آنکه ابو بکر احمد بن الحسين بن علی البيهقي حديث مدینه العلم را روايت نموده چنانچه اخط ب خوارزم در کتاب المناقب گفته

اخبرنا الشيخ الزاهد الحافظ ابو الحسن علی بن احمد العاصمی الخوارزمی قال اخبرنا شيخ القضاء اسماعيل بن احمد الواعظ قال اخبرنا ابو بکر احمد بن الحسين البيهقي قال اخبرنا ابو الحسن محمد بن الحسين بن داود العلوی رحمه الله تعالى قال اخبرنا محمد بن محمد بن سعد الهروي الشمراني قال حدثنا محمد بن عبد الرحمن النيسابوري قال حدثنا ابو الصلت الهروي قال حدثنا ابو معاويه عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فليات الباب و نهايت طول باع و كثرت اطلاع و نقد و امعان و حفظ و اتقان و تبحر وافر و تمهر متكاثر بيهقي نزد اين حضرات بملاحظه انساب سمعاني و كتاب مناقب الشافعي للفخر الرازي و تاريخ كامل ابن الاثير الجزري و معجم البلدان ياقوت حموي و وفيات الأعيان ابن خلکان و مختصر في اخبار البشر ابو الفداء اسماعيل بن علی الايوبي و تتمه المختصر عمر بن مظفر المعروف بابن الوردی و سير النبلاء و تذكره الحفاظ و عبر و دول الاسلام ذهبي و اسماء الرجال مشكاه ولي الدين الخطيب و مرآة الجنان عبد الله بن اسعد يافعي و طبقات شافعيه عبد الوهاب سبكي و طبقات شافعيه عبد الرحيم اسنوي و طبقات شافعيه ابو بکر اسدي و طبقات الحفاظ سيوطي و مرقيه ملا علی قاري و فيض القدير مناوي و رجال مشكاه از شيخ عبد الحق دهلوي و مقاليد الاسانيد ابو مهدي ثعالبی و شرح مواهب لدينيه عبد الباقي زرقاني و بستان المحدثين خود مخاطب و اتحاف النبلاء و ابجد العلوم و تاج مكلل مولوي صديق حسن خان معاصر و غير ان واضح و عيانست كما ستقف عليه ان شاء الله تعالى في مجلد حديث التشبيه در اين جا بر ذكر بعضی از عبارات اکتفا می رود ابن خلکان در وفيات الأعيان گفته ابو بکر احمد بن الحسين بن علی بن عبد الله بن موسى البيهقي الخسروجردی الفقيه الشافعي الحافظ الكبير المشهور واحد زمانه و فرد اقرانه في الفنون من كبار اصحاب الحاكم أبي عبد الله بن البيهقي في الحديث ثم الزائد عليه في انواع العلوم اخذ الفقه عن أبي الفتح ناصر بن محمد العمري المروزي غلب عليه الحديث و اشتهر به و رحل في طلبه الى العراق و الجبال و الحجاز و سمع بخراسان من علماء عصره و كذلك ببقية البلاد التي انتهی إليها و شرع في التصنيف فصنف فيه كثيرا حتى قيل تبلغ تصانيفه الف جزء و هو اول من جمع

نصوص الامام الشافعي رضى الله تعالى عنه فى عشر مجلدات و من مشهور مصنفاته السنن الكبير و السنن الصغير و دلائل النبوه و السنن و الاثار و شعب الايمان و مناقب الشافعي المطلبي و مناقب احمد بن حنبل و غير ذلك و كان قانعا من الدنيا بالقليل و قال امام الحرمين فى حقه ما من شافعي المذهب الا و للشافعي عليه منه الا احمد البيهقي فان له على الشافعي منه و كان من اكثر الناس نصر المذهب الشافعي و طلب الى نيسابور لنشر العلم فاجاب و انتقل إليها و كان على سيره السلف و اخذ عنه الحديث جماعه من الأعيان منهم زاهر الشحامى و محمد الفراوى و عبد المنعم القشيري و غيرهم و كان مولده فى شعبان سنة اربع و ثمانين و ثلاثمائة و توفى فى العاشر من جمادى الاولى سنة ثمان و خمسين و اربعمائه بنيسابور و نقل الى بيهق رحمه الله تعالى و نسبتبه الى بيهق بفتح الباء الموحده و سكون الياء المثناه من تحتها و بعد الهاء المفتوحه قاف و هى قرى مجتمعه بنواحي نيسابور على عشرين فرسخا منها و خسروجرد من قراها و هى بضم الخاء المعجمه انتهى فهذا البيهقي عالمهم المشهور* و علمهم المنشوز الذى صبح* عندهم لفضله ملاذ الجمهور* و صار لقبه مفخما عند النقده الصدور* قد روى هذا الحديث الماثور* بسنده المزبور* عن النبى المحبور* عليه و اله آلا-ف السلام الى يوم النشور* فلا- يقابله بالردّ الا الجاحد النكور* و لا يتلقاه بالجحد الا الحائد المثبور* و لا يمتري فيه الا الخاسئ المعلوم المدحور* و لا يعترى له الا الغادر المخذول المهجور* و لا يطعنه الا من زرع الفجور* و سقاه الغرور و حصد الثبور* و لا- ينكره الا- من قتلته فاتلات الغرور* و عميت عليه مشتبهات الامور و الله ولى الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور

وجه جهلم

آنكه ابو غالب محمد بن احمد بن سهل النحوى المعروف بابن بشران اين حديث شريف را روايت کرده چنانچه از عبارت كتاب المناقب علامه ابن المغازلى كه سابقا در وجه دوم گذشته واضح و ظاهرست و ستقف على ذلك فيما بعد ايضا انشاء الله تعالى و محامد زاهره و محاسن باهره علامه ابن بشران حسب افادات محققين اعيان سابقا در مجلد حديث طير از عبر فى خبر من غبر ذهبى و جواهر مضيئه فى طبقات الحنفية عبد القادر بن محمد القرشى و مرآه الجنان عبد الله بن اسعد يافعى و اثمار جنيه فى اسماء الحنفية على بن سلطان محمد القارى منقول و مسطور شده فليكن منك على ذكر فهذا علامتهم الجليل ابن بشران* الموصوف الممدوح على السنه اكابرهم الأعيان* قد روى هذا الحديث العلى الشأن* النير البرهان

الذی هو کالنجم الحیران* و البارد للظمان* فلا یضلّ عنه الا العامه السکران* و لا یحید عنه الا العاند الملح فی العدوان* و الله العاصم عن جوب مجاهل الخیبه و الخسران* و هو الواقی عن قطع مهامه الاخفاق و الحرمان

وجه چهل و یکم

آنکه ابو بکر احمد بن علی المعروف بالخطیب البغدادی حدیث مدینه العلم را از حدیث ابن عباس بطرق متعدده روایت کرده چنانچه در تاریخ بغداد علی ما نقل عنه گفته

اخبرنا الحسین بن علی الصیمری قال حدثنا احمد بن علی الصیمری قال ثنا ابراهیم بن احمد بن اَبی حصین قال حدثنا محمد بن عبد الله ابو جعفر الحضرمی قال حدثنا جعفر بن محمد البغدادی الفقیه قال حدثنا ابو معاویه عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم يقول انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب و نیز در تاریخ بغداد علی ما نقل عنه گفته

اخبرنا احمد بن محمد العتیقی قال ثنا عبد الله بن محمد الشاهد قال ثنا ابو بکر احمد بن قادویه الطحان قال ثنا ابو عبد الله احمد بن محمد بن یزید بن سلیم قال حدثنی رجاء بن سلمه قال حدثنا ابو معاویه الضریر عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب و نیز در تاریخ بغداد علی ما نقل عنه گفته

اخبرنا علی بن اَبی علی قال حدثنا محمد بن المظفر قال ثنا احمد بن عبد الله بن سابور قال حدثنا عمر بن اسماعیل بن مخالد قال ثنا ابو معاویه الضریر عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد بابها فلیات الباب و نیز در تاریخ بغداد علی ما نقل عنه گفته

حدثنا محمد بن احمد بن رزق قال اخبرنا ابو بکر مکرم القاضی قال حدثنا القاسم بن عبد الرحمن الانباری قال ثنا ابو الصلت عبد السّلام بن صالح بن سلیمان بن میسره الهروی قال حدثنا ابو معاویه عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم انا مدینه العلم و علی بابها

وجه چهل و دوم

آنکه خطیب این حدیث شریف را از حدیث جابر نیز روایت کرده چنانچه در تاریخ بغداد علی ما نقل عنه گفته

اخبرنا ابو طالب یحیی بن علی الدسکری قال اخبرنا ابو بکر بن المقری قال ثنا ابو الطیب محمد بن عبد الصمد الدقاق قال ثنا احمد بن عبد الله ابو جعفر المکتب قال اخبرنا عبد الرزاق قال ثنا سفیان عن عبد الله بن عثمان بن خیثم عن عبد الرحمن بن بهمان قال سمعت جابر بن عبد الله قال سمعت رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم یوم الحدیبه و هو اخذ بید علی هذا امیر البرره و قاتل الفجره منصور من نصره و مخذول من خذله یمد بها صوته انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب

وجه چهل و سوم

آنکه خطیب این حدیث شریف را از حدیث جناب امیر المؤمنین نیز روایت کرده چنانچه در تاریخ بغداد علی ما نقل عنه گفته

اخبرنا عبد الله بن محمد

ص: ۱۳۶

بن عبد الله حدثنا محمد بن المظفر حدثنا ابو جعفر الحسين بن حفص الخثعمي حدثنا عباد بن يعقوب حدثنا يحيى بن بشير الكندي عن اسماعيل بن ابراهيم الهمداني عن ابي اسحاق عن الحارث عن علي و عن عاصم بن ضميره عن علي قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم شجره انا اصلها و علي فرعها و الحسن و الحسين ثمرتها و الشيعة ورقها فهل يخرج من الطيب الا الطيب و انا مدينة العلم و علي بابها فمن اراد المدينة فليات الباب و روایت کردن خطیب در تاریخ بغداد حدیث مدینه العلم را باین سند از کفایه الطالب کنجی نیز واضح و ظاهر خواهد شد ان شاء الله تعالی

وجه چهل و چهارم

آنکه خطیب در تاریخ بغداد روایات متعدده از یحیی بن معین مشتمل بر تصحیح و اثبات این حدیث شریف نقل کرده و ستقف علیها انشاء الله تعالی فیما بعد

وجه چهل و پنجم

آنکه خطیب این حدیث شریف را بروایت ابن عباس در کتاب المتفق و المفترق نیز روایت کرده چنانچه ابراهیم وصابی در کتاب الاکتفاء گفته و عنه ای

عن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم انا مدينة العلم و علي بابها فمن اراد العلم فليات الباب اخرجه الحاكم في المستدرک و الخطيب في المفترق و المتفق و مناقب باهره و مراتب فاخره و محامد زاهره و محاسن ظاهره خطیب بنا بر افادات این حضرات بالا-تر از انست که احاطه و احصای آن توان کرد نبذی از ان بر ناظر کتاب الانساب و ذیل تاریخ بغداد عبد الکریم بن محمد السمعانی و تاریخ کامل ابن اثیر جزری و اسماء رجال جامع مسانید ابی حنیفه از ابو الموید محمد بن محمود خوارزمی و وفیات الأعیان ابن خلکان و مختصر فی اخبار البشر ابو الفداء اسماعیل بن علی الایوبی و تتمه المختصر عمر بن مظفر الشهیر باین الوردی و سیر النبلاء و تذکره الحفاظ و عبر و دول الاسلام شمس الدین محمد بن احمد ذهبی و مرآه الجنان یافعی و طبقات شافعیه عبد الوهاب سبکی و طبقات شافعیه عبد الرحیم اسنوی و و طبقات شافعیه تقی الدین ابو بکر بن احمد بن قاضی شهبه اسدی و طبقات الحفاظ سیوطی و تاریخ خمیس حسین دیاربکری و فیض القدر مناوی و شرح مواهب لدنیه محمد بن عبد الباقي الزرقانی المالکی و مقالید الاسانید ابو مهدی عیسی الثعالبی المالکی و تراجم الحفاظ مرزا محمد بدخشانی و بستان المحدثین خود شاهصاحب و اتحاف النبلاء و ابجد العلوم و تاج مکمل مولوی صدیق حسن خان معاصر واضح و آشکارست در این جا بر بعض عبارات اکتفا می رود-مولوی صدیق حسن خان معاصر در تاج مکمل گفته الحافظ ابو بکر احمد بن علی بن ثابت بن احمد بن مهدی بن ثابت البغدادی المعروف بالخطیب صاحب تاریخ بغداد و غیره من المصنفات کان من الحفاظ المتقین و العلماء المتبحرین و لو لم یکن له سوی التاریخ لکفاه فانه یدل علی اطلاع عظیم و صنف قریبا من مائه مصنف و فضله اشهر من ان یوصف و اخذ الفقه عن ابي الحسن المحاملي و

القاضي أبي الطيب الطبري وغيرهما و كان فقيها فغلب عليه الحديث و التاريخ ولد في جمادى الآخرة سنة اثنتين و تسعين و ثلاثمائة يوم الخميس لست بقين من الشهر و توفي في يوم الاثنين سابع ذى الحجه سنة ثلث و ستين و اربعمائه ببغداد رحمه الله تعالى و قال السمعاني توفي في شوال و سمعت ان الشيخ ابا اسحاق الشيرازي رحمه الله كان من جمله من حمل نعشه لانه انتفع به كثيرا و كان يراجعه في تصانيفه و العجب انه كان في وقته حافظ المشرق و ابو عمرو يوسف بن عبد البر صاحب كتاب الاستيعاب حافظ المغرب و ماتا في سنة واحده كما سيأتي انشاء الله تعالى و ذكر محب الدين بن النجار في تاريخ بغداد ان ابا البركات اسماعيل بن سعد الصوفي قال ان الشيخ ابا بكر بن زهراء الصوفي كان قد اعد لنفسه قبرا الى جانب قبر بشر الحافي رحمه الله تعالى و كان يمضى إليه في كل اسبوع مره و ينام فيه و يقرأ فيه القرآن كله فلما مات ابو بكر الخطيب و كان قد اوصى ان يدفن الى جانب قبر بشر الحافي فجاء اصحاب الحديث الى ابي بكر بن زهراء و سألوه ان يدفن الخطيب في القبر العذى كان قد اعدده لنفسه و ان يؤثره به فامتنع من ذلك امتناعا شديدا و قال موضع قد اعدده لنفسى منذ سنين يؤخذ منى فلما راو ذلك جاؤا الى والدى الشيخ ابي سعد و ذكروا له ذلك فاحضر الشيخ ابا بكر بن زهراء و قال له انا لا اقول لك اعطهم القبر و لكن اقول لك لو ان بشر الحافي في الاحياء و انت الى جانبه فجاء ابو بكر الخطيب يقعد دونك أ كان يحسن بك ان تقعد اعلى منه قال لا بل كنت اقوم و اجلسه مكاني قال فهكذا ينبغي ان يكون الساعه قال فطاب قلب الشيخ ابي بكر و اذن له في دفنه فدفنوه الى جانبه بباب حرب و قد كان تصدق بجميع ماله و هو مائتا دينار فرقها على ارباب الحديث و الفقهاء و الفقراء في مرضه و اوصى ان يتصدق عنه بجميع ما عليه من الثياب و وقف جميع كتبه على المسلمين و لم يكن له عقب و صنف اكثر من ستين كتابا و كان الشيخ ابو اسحاق الشيرازي احد من حمل جنازته و قيل انه ولد سنة احدى و تسعين و ثلاثمائة و الله اعلم و رثيت له منامات صالحه بعد موته و كان قد انتهى إليه علم الحديث و حفظه في وقته هذا آخر ما نقلته من كتاب ابن النجار رحمه الله تعالى رحمه واسعه انتهى فهذا الخطيب المنيف* يروى هذا الحديث الشريف* بطرق عديده ذات رفيف* و اسانيد سديده مشيده الرصيف* ارغاما لكل جاحد عنيف

و ايجاعا لصدر كل منكر سخيف* و تدمير الترهات اهل التلفيق و التلفيق* و تتبير الخزعبلات اهل التروير و التحريف* فالطاعن فيه موغل في موامى العدوان بالخب و الوجيف* و الزارى عليه مسرع الى مهاوى الطغيان بالذفف و الزفيف

وجه چهل و ششم

آنکه ابو عمر يوسف بن عبد الله المعروف بابن عبد البر النمري القرطبي حديث مدينه العلم را روايت نموده چنانچه در کتاب استيعاب در ترجمه جناب على بن ابي طالب عليه السلام گفته و

روى عنه صلى الله عليه قال انا مدينه العلم و على بابها فمن اراد العلم فليات من بابه انتهى فله در ابن عبد البر حيث احسن الى اهل الحق و برو نور عيون الموقنين و اقر و شرح صدور المؤمنين و سرو اخزى من لهج بابطال الحديث و اصرفارتكب اعظم جريره و جزو خدع اتباعه و اشياعه بتزويق الخرافات و غزو اقحهمم فى الضلال القائد الى السعير المصعد الحزو الله العاصم عن غيه و الشزو هو الواقى عن زيغه و الضرو ابن عبد البر از نبهائى كاملين و عظمائى حاذقين و محدثين كبار و منقدين على فخار و اساطين معروفين افاق و اجله مشهورين حذاق سنه است مناقب و محامد او بر ناظر و متبع انساب سمعانى و وفيات الأعيان ابن خلكان و مختصر ابو الفداء و تتمه المختصر ابن الوردى و تذكره الحفاظ و سير النبلاء و عبر و دول الاسلام ذهبى و مرآه الجنان يافعى و روض المناظر ابن شحنه و طبقات الحفاظ ابن ناصر الدين دمشقى و طبقات الحفاظ سيوطى و توضيح الدلائل شهاب الدين احمد و مقاليد الاسانيد ابو مهدى ثعالبى و شرح مواهب لادنيه زرقانى و تراجم الحفاظ مرزا محمد بدخشانى و بستان المحدثين خود مخاطب و ابجد العلوم و تاج مكلل و اتحاف النبلاء مولوى صديق حسن خان معاصر واضح و ظاهرست اكثر اين عبارات در مجلد حديث ولايت و حديث طير مذکور شده در اين جا اکتفا بر بعض عبارات مى رود ميرزا محمد بدخشانى در تراجم الحفاظ گفته يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر النمري الاندلسى ابو عمر المعروف بابن عبد البر احد الاثمه ذكره فى نسبه القرطبى و قال بضم القاف و سكون الراء و ضم الطاء المهمله و فى آخرها الباء الموحده هذه النسبه الى قرطبه و هى بلده كبيره من بلاد المغرب الاندلس و هى دار ملك السلطان خرج منها جماعه كثيره من العلماء فى كل فن قديما و حديثا و المشهور بالنسبه إليها ابو عمر يوسف بن عبد الله بن عبد البر النمري الاندلسى القرطبى الحافظ كان اماما فاضلا كبيرا جليل القدر صنّف التصانيف يروى عن أبى عبد الله محمد بن عبد الملك بن صيفون الرصافى انتهى و لم يورخ وفاته قلت مات سنه ثلث و ستين و اربعمائه ارخها غير واحد و كان له يوم مات خمس و تسعون سنه و من شيوخه خلف بن القسم

و عبد الوارث بن سفيان و ابو عمر بن الباجي و ابو الوليد بن الفرضي و جماعه روى عنه ابو محمد بن حزم و ابو على الغساني و عبد الله الحميدي و طاهر بن مفوز الشاطبي و خلق و ذكره الذهبي و ابن ناصر الدين في طبقات الحفاظ

وجه چهل و هفتم

آنکه ابو محمد حسن بن احمد بن موسى الغندجانی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه از عبارت کتاب المناقب علامه ابن المغازلی که در وجه چهارم گذشته واضح و ظاهرست و ستقف علیها عنقریب ایضا انشاء الله تعالی و ترجمه ابو محمد غندجانی از کتاب الانساب سمعانی که مثبت نهایت وثاقت و جلال و عظمت و نبالت اوست ان شاء الله تعالی در مجلد حدیث ثقلین مذکور و مسطور خواهد شد فهذا الغندجانی شیخهم الثقه الثبت المستانی* و مسندهم الفرد الفذ الانی قد روى هذا الحدیث المشید المبانی* و حدث بذلك الخبر الاطید المغانی* فلا يتصدى لرده الا الخاسر الخائب الجانی* و لا يتعرض لدفعه الا الجاحد المعاند الشانی* و لا يمتري فيه الا من خدعته كواذب الامانی* و لا يرتاب فيه الا من تاهت به مضلات العوانی

وجه چهل و هشتم

آنکه ابو الحسن علی بن محمد بن الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی این حدیث شریف را بطرق متعدده روایت نموده چنانچه در کتاب مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته

حدثنا ابراهيم بن عبد الرحمن قال حدثنا محمد بن عبد الرحيم الهروي و بالرمله قال حدثنا ابو الصلت الهروي عبد السلام بن صالح قال حدثنا ابو معاويه عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم انا مدينة العلم و على بابها فمن أراد العلم فليأته من بابها و نیز ابن المغازلی در مناقب گفته

قوله صَلَّى الله عليه و سلم انا مدينة العلم اخبرنا ابو الحسن احمد بن المظفر بن احمد العطار الفقيه الشافعي رحمه الله بقراءتي عليه فاقر به سنه اربع و ثلثين و اربعمائه قلت له

اخبركم ابو محمد عبد الله بن محمد بن عثمان المزني الملقب بابن السقاء الحافظ الواسطي رحمه الله نا عمر بن الحسن الصيرفي رحمه الله نا احمد بن عبد الله بن يزيد نا عبد الرزاق قال انا سفين الثوري عن عبد الله بن عثمان عن عبد الرحمن بن برهان عن جابر بن عبد الله قال اخذ النبي صَلَّى الله عليه و سلم بعضد على فقال هذا امير البرره و قاتل الكفره منصور من نصره مخذول من خذله ثم مد بها صوته فقال انا مدينة العلم و على بابها فمن أراد العلم فليات الباب اخبرنا ابو طالب محمد بن احمد بن عثمان بن الفرغ رحمه الله تعالى انا ابو بكر احمد بن ابراهيم بن الحسن بن شاذان البزار اذنا نا محمد بن حميد الملحمي انا ابو جعفر محمّد

محمد بن عمار بن عطية نا عبد السلام بن صالح الهروي نا ابو معاويه عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم و على بابها فمن اراد العلم فليات الباب اخبرنا محمد بن احمد بن عثمان انا ابو الحسين محمد بن المظفر بن موسى بن عيسى الحافظ البغدادي نا الباغندي محمد بن محمد بن سليمان نا محمد بن مصفا نا حفص بن عمر العدني نا على بن عمر عن ابيه عن جرير عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم و على بابها و لا توتى البيوت الا من ابوابها اخبرنا ابو منصور زيد بن طاهر بن سيار البصري قدم علينا واسطا نا ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن داسه نا احمد بن عبيد الله نا بكر بن احمد بن مقبل نا محمد بن الحسن بن العباس نا عبد السلام بن صالح نا ابو معاويه عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم و على بابها فمن اراد العلم فليات الباب اخبرنا ابو القسم الفضل بن محمد بن عبد الله الاصفهاني قدم علينا واسطا إملاء في جامعنا في شهر رمضان من سنة اربع و ثلاثين و اربعمائة انا ابو سعيد محمد بن موسى بن القصر بن شاذان الصيرفي بنيسابور انا ابو العباس محمد بن يعقوب الاصم نا محمد بن عبد الرحيم الهروي نا عبد السلام بن صالح نا ابو معاويه عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم و على بابها فمن اراد العلم فليات الباب اخبرنا الحسن بن احمد بن موسى انا ابو الحسن احمد بن محمد بن محمد بن علي بن محمد بن عيسى بن شعبة البزار نا احمد بن عبد الله بن يزيد المؤدب نا عبد الرزاق انا معمر عن عبد الله بن عثمان عن عبد الرحمن قال سمعت جابر بن عبد الله الانصاري يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يوم الحديبيه و هو اخذ بضيق على بن ابي طالب هذا امير البرره و قاتل الفجره منصور من نصره مخذول من خذله ثم مد بها صوته فقال انا مدينة العلم و على بابها فمن اراد العلم فليات الباب اخبرنا ابو غالب محمد بن احمد بن سهل النحوي رحمه الله تعالى فيما اذن لي في روايته عنه ان ابا طاهر ابراهيم بن عمر بن يحيى يحدتهم نا محمد بن عبيد الله بن محمد بن عبيد الله بن المطلب نا احمد بن محمد بن عيسى بن عيسى بن محمد بن عبد الله بن عمر بن مسلم اللاحقي الصفار بالبصره سنة اربع و اربعين و مائتين نا ابو الحسن علي بن موسى الرضا قال حدثني ابي عن ابيه جعفر بن محمد عن ابيه عن جده علي بن الحسين عن ابيه الحسين عن ابيه علي بن ابي طالب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا علي انا مدينة العلم و انت الباب كذب من زعم انه يصل الى المدينة الا

من قبل الباب انتهى فالحمد لله ذي المن الكامل و للفضل الشامل حيث ظهر من اعتناء ابن المغازلي لحافظهم البارع الفاضل و جهبذهم القارح البازل انّ المكذب لهذا الحديث لاعب بدينه هازل و طارد لعقله عازل و لنسج العنكبوت غازل و فى اسفل الدركات بعناده و شماسه و عتاهه و سواسه نازل و الموهن لذلك الخبر ناكب عن طريق الحق عادل و معرض عن سبيل الصواب ناكل و موجف فى مغارى العدوان واغل بحيث لا ينجعه لوم لائم و عدل عاذل و مدائح عظيمه و مناقب فخيمه فضائل عاليه و فواضل غاليه و كمال ثقت و اعتبار و مزيد اعتماد و اشتهار ابن المغازلي عمد الكبار بر متتبع كتب اعلام و احبار سنيه مخفى و مستتر نيست انشاء الله المنعام نبذى از ان در بعض مجلدات آتیه بتفصيل مذکور خواهد شد

وجه جهل و نهم

آنکه ابو المظفر منصور بن محمد بن عبد الجبار السمعانى اين حديث شريف را روايت کرده چنانچه علامه ابن شهر آشوب عليه الرحمه در كتاب مناقب آل أبى طالب فرموده

قال النبى عليه السلام بالاجماع انا مدينه العلم و على بابها فمن أراد العلم فليات الباب رواه احمد من ثمانيه طرق و ابراهيم الثقفى من سبعة طرق و ابن بطه من سته طرق و القاضى الجعابى من سته طرق و ابن شاهين من اربعة طرق و الخطيب التاريخى من ثلاثه طرق و يحيى بن معين من طريقين و قد رواه السمعانى و القاضى الماوردى و ابو منصور السكرى و ابو المظفر سمعانى از افاحم فقهاى معتمدين و اعظام نهاى مستندين سنيه بوده مآثر جليله و مفاخر جميله كه اين حضرات براى او ثبت مى نمايند بر ناظر سياق تاريخ نيسابور تصنيف عبد الغافر فارسى و كتاب الانساب عبد الكريم بن محمد السمعانى و تدوين فى ذكر اهل العلم بقزوین تصنيف عبد الكريم بن محمد الرافعى و وفیات الأعيان ابن خلکان و عبر فى خبر من غبر و دول الاسلام ذهبى و مرآه الجنان عبد الله بن اسعد يافعى و طبقات شافعيه عبد الوهاب بن على السبكي و طبقات شافعيه عبد الرحيم بن الحسن الاسنوى و طبقات شافعيه نقى الدين الاسدى و طبقات المفسرين شمس الدين الداودى المالكى و مدينه العلوم فاضل ازنيقى و تراجم الحفاظ ميرزا محمد بدخشانى واضح و لائحست بنابر اختصار در اين جا بر بعض عبارات اقتصار مى رود-عبد الكريم بن محمد رافعى در تدوين فى ذكر اهل العلم بقزوین گفته منصور بن محمد بن عبد الجبار بن احمد بن محمد بن جعفر بن احمد بن عبد الجبار بن الفضل بن الربيع بن مسلم بن عبد الله السمعانى التميمى ابو المظفر ابن أبى منصور تفقه على ابيه على مذهب ابى حنيفه رضى الله عنه حتى برع فى الفقه ثم ورد بغداد و اجتمع بابى اسحاق الشيرازى و جرى بينه و بين أبى نصر بن الصباغ صاحب الشامل مسئله احسن الكلام فيها ثم انتقل الى مذهب الشافعى رضى الله عنه و كان الطريق قد انقطع من بغداد الى مكه بسبب استيلاء العرب فركبت تلك السنه جماعه فى البريه فاخذوا و اخذ جدى الى مكه الى

ان خلصه الله تعالى و بقى بمكه الى وقت الموسم فى صحبه الشيخ ابو القاسم سعد بن على الزنجانى شيخ الحرم ذكر ذلك كله ابو سعد السمعانى سبطه و قال سمعت الكيا شهردار بن شيرويه بهمدان سمعت ابا القسم منصور بن احمد المنهاجى و سألته أبى يقول سمعت ابا المظفر السمعانى يقول كنت على مذهب أبى حنيفه فاردت ان ارجع الى مذهب الشافعى فحججت فلما بلغت سميراء رايت رب العزه فى المنام فقال لى عد إلينا يا ابا المظفر فانتبهت و علمت انه يريد مذهب الشافعى فرجعت إليه و سمعت بعض مشايخى يقول كان جدك الامام ابو المظفر على عزم ان يقيم بمكه و يجاور بها فى صحبه الامام سعد بن على الزنجانى فرأى والدته ليله كانها كشفت عن شعرها الابيض و قالت يا ابا المظفر بحقى عليك الا رجعت الى مرو فانى لا اطيق فراقك فانتبهت مترددا و عزمت على ان اشاور شيخى سعد بن على فمضيت إليه فاذا هو جالس فى الحرم و عنده من الزحام ما لم اقدر معه على الكلام فلما قام و تفرق الناس تبعته الى باب داره فالتفت الى و قال يا ابا المظفر العجوز ينتظرک و دخل البيت فعرفت أنه يتكلم على ضميرى و رجعت مع الحاج و قال ابو الحسن عبد الغافر بن اسماعيل الفارسى فى سياق تاريخ نيسابور ابو المظفر السمعانى و حيد عصره فضلا و طريقه من بيت العلم و الزهد و خرج فى شبابه الى الحج ثم لما عاد الى وطنه ترك طريقته التى ناظر عليها اكثر من ثلثين سنه و تحول الى مذهب الشافعى رضى الله عنه و اضطرب لذلك اهل مرو و تشوش العوام فخرج منها و صار الى طوس ثم قصد نيسابور و استقبله الاصحاب استقبالا عظيما و كانت النوبه نوبه نظام الملك و عميد الحضرة أبى سعد محمّد بن منصور و اكرموا مورده و عقد له مجلس التذكير و استحکم امره و عاد الى مرو فعقد له مجلس التدريس فى مدرسه اصحاب الشافعى رضى الله عنه و صنف الامام ابو المظفر التفسير فى ثلث مجلدات و صنف فى الخلاف كتبا مشهوره و سمع الحديث بمرو و نيسابور و جرجان و همدان و بغداد و صريفين و الحجاز و دخل قزوين فسمع بها الامام ابا حفص هبه الله بن زاذان و ابا منصور محمد بن احمد بن زيتاره و ابا طاهر محمد بن على بن يشكر الشيرازى و

روى عنه ابو القسم اسماعيل بن محمّد الحافظ و ابو نصر احمد بن عمر بن محمّد الغازى و الاثمه انبانا الامام ابو سعد السمعانى بالاجازه العامه عن ابيه عن جده أبى المظفر انبا ابو منصور محمد بن احمد بن زيتاره القزوينى بها انبا ابو محمد عبد الله بن عبيد الله بن يحيى المعلم انبا ابو عبد الله الحسين بن اسماعيل ثنا سلم بن جناده ثنا ابن نمير عن الاعمش عن حسين الخراسانى عن

أبي غالب عن أبي امامه قال استضحك رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم ذات يوم فقيل له يا رسول الله ما لك تضحك فقال من قوم يساقون الى الجنة في السلاسل

و به عن الامام أبي المظفر ابنا ابو الفتح الدولابي بالرى فى داره ثنا احمد بن عبد الله الاصبهاني ثنا على بن محمد البجلي ثنا عبد الرحمن بن أبي يحيى الاصبهاني ثنا ابو صالح الاعرج باصبهان ثنا محمد بن هشام الثقفى ثنا نصر بن فضاله ثنا ابو معاويه عن صالح بن أبي الاخضر عن أبي الزبير عن جابر قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم الرزق اسرع الى البيت المذى فيه السخاء من الشفرة الى سنام البعير و قال الامام ابو سعد انشدنا ابو الحسن محمّد بن عبد الله بن عمر السيدى مذاكره انشدنا القاضى الأسترآبادى انشدنا الامام ابو المظفر منصور بن محمّد السمعانى خليلى ان وافيتما دارميه بذات الغضا

فالجزع فالهضبات

تلقياها

توفى رحمه الله سنة تسع و ثمانين و اربعمائه و ازنيقى در مدينه العلوم در ذكر صنف ثانى ائمه شافعيه گفته منهم منصور بن محمد بن عبد الجبار ابو المظفر بن الامام أبى منصور السمعانى الرفيع القدر الشهير الذكر طبق الارض ذكره و عقب الكون ولد نشره سنة ست و عشرين و اربعمائه كان حنفيًا ثم انتقل الى مذهب الشافعى لامور يطول ذكرها و جميع تصانيفه على مد الشافعى توفى سنة تسع و ثمانين و اربعمائه بمرو انتهى فهذا السمعانى عالمهم الكبير* و جهبذهم الشهير* قد روى هذا الحديث الخطير* الهامل بالافاضات كالسحاب المطير* فلا يحدد عنه الا من اغتالته ايدى الاضلال و التغير* و لا ينكل عنه الا من اختطفته احبل التخديع و التزوير* و لا يقدح فيه الا من اشترى لنفسه التتبيب و التخسير* و لا يطعن فيه الا من اجترم لاجله التدمير و التتبير

وجه پنجاهم

آنکه شيخ القضاة ابو على اسماعيل بن احمد بن الحسين البيهقى اين حديث شريف را روايت کرده چنانچه سابقا از عبارت ماضيه كتاب المناقب اخطب خوارزم دانستى و شيخ القضاة از اکابر علماء فخام و اجله نبهاء عظام و موصوف بامام ابن امام نزد منقدين اين حضرات اعلام مى باشد شطرى از مآثر شامخه و مفاخر باذخه او بر ناظر تاريخ كامل عز الدين ابن الاثير و مختصر فى تاريخ البشر ابو الفداء الايوبى و تتمه المختصر عمر بن المظفر المعروف بابن الوردى و طبقات شافعيه تاج الدين سبكى و طبقات شافعيه جمال الدين اسنوى و روض المناظر ابن شحنة حلبى واضح و لائحست در اين جا بر بعض عبارات اکتفا مى رود عز الدين ابن اثير در تاريخ كامل در وقائع سنه سبع و خمسمائه گفته و اسماعيل بن احمد

ص: ۱۴۴

بن الحسين بن علي ابو علي بن أبي بكر البيهقي الامام ابن الامام و مولده سنه ثمان و عشرين و اربعمائه و توفي بمدینه بيهق و لوالده تصانيف كثيره مشهوره و اسماعيل بن علي الايوبي در مختصر في تاريخ البشر در وقائع سنه مذكوره گفته في هذه السنه توفي اسماعيل بن احمد بن الحسين البيهقي الامام ابن الامام توفي بيهق و مولده سنه ثمان و عشرين و اربعمائه و علامه ابن الوردي در تتمه المختصر در وقائع سنه مذكوره گفته فيها توفي اسماعيل بن احمد بن الحسين البيهقي الامام ابن الامام بيهق و مولده سنه ثمان و عشرين و اربعمائه و سبكي در طبقات شافعيه گفته اسماعيل بن احمد بن الحسين الخسروجردي شيخ القضاة ابو علي ولد الامام الجليل الحافظ أبي بكر البيهقي مولده بخسروجرد سنه ثمان و عشرين و اربعمائه و سمع اباه و حفص بن مسرور و ابا عثمان الصابوني و عبد الغافر بن محمد الفارسي و ناصر بن الحسين العمري و غيرهم روى عنه ابو القاسم بن السمرقندي و اسماعيل بن أبي سعد الصوفي و غيرهما تفقه على ابيه و تخرج به في الحديث و سافر الكثير و دخل خوارزم فسكن بها مده و ولى بها الخطابه و تدریس الشافعيه و القضاء من وراء جيحون الذي كان برسم اصحاب الشافعي ثم سافر الى بلخ و اقام بها مده ثم عاد الى بيهق بعد ما غاب عنها نحو ثلث سنه و توفي بها جمادى الآخرة سنه سبع و خمسمائه انتهى فهذا ابو علي البيهقي شيخ القضاة* عمده احبارهم الدعاه* قد روى هذا الحديث المقبول عند نقده الرواه* و حدث بهذا الخبر الثابت عند الحفاظ الوعاة* فلا يتصدى لإزرائه الآ من سلك مسلك المارقين الشراه* و لا ينتدب لتعييه الآ من ركب قده القاسطين الجفاه* و لا يصمد اخماله الا من امتطى صهوه العدوان كالناكتين الغواه* و لا يريد ابطاله الآ من افترع ذروه الشنثان كالماردين الطغاه

وجه پنجاه و یکم

آنکه ابو شجاع شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسرو الهمدانی الدیلمی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در فردوس الاخبار که نسخه عتیقه آن بنظر خاکسار در کتبخانه مدینه منوره علی مشرفها آلف سلام من الملک الغفار رسیده و تاریخ کتابت آن سابع عشر ذی القعدة سنه خمس و ستین و ثمانمائه بوده گفته

انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فلیات الباب و شیرویه بن شهردار از اعظم حفاظ عالی فخار و اجله محدثین جلیل الاقدارست و محاسن اثیره و محامد کثیره او بر متبع کتاب التدوین عبد الکریم بن محمد رافعی و طبقات شافعیه ابو عمرو عثمان بن عبد الرحمن الدمشقی المعروف بابن الصلاح و تذکره الحفاظ و سیر النبلاء و عبر فی خبر من غیر ذهبی و مرآه الجنان یافعی و طبقات شافعیه تاج الدین سبکی و طبقات شافعیه جمال الدین اسنوی و طبقات شافعیه تقی الدین اسدی و روضه الفردوس سید علی همدانی و طبقات الحفاظ سیوطی و فیض القدیر مناوی و مقالید الاسانید ابو مهدی ثعالبی و کشف الظنون مصطفی بن عبد الله القسطنطینی و غیر آن واضح و آشکارست و ستقف علی ذلك فی المجلد

الاتی انشاء الله تعالی و کمال اعتماد و اعتبار و نهایت جلالت و اشتهار کتاب فردوس الاخبار مثل خود دیلمی عمده الکبار از تصریحات اعظام محققین والاتبار واضح و آشکارست از افاده خود دیلمی ظاهرست که هر گاه او اهل زمان خاصه اهل بلد خود را ملاحظه فرمود که از حدیث و اسانید آن اعراض کردند و جاهل معرفت صحیح و سقیم گردیدند و کتب و اسفاری را که ائمه دین قدیما و حدیثا تصنیف کرده بودند و مسانیدی را که ایشان در فرائض و سنن و حلال و حرام و آداب و وصایا و امثال و مواعظ و فضائل اعمال جمع نموده بودند ترک گفتند و بقصص و احادیث محذوفه الاسانید که نقله حدیث آن را نشناخته بودند و بر احدی از اصحاب حدیث مقرونشده بود مشغول شدند و موضوعاتی که قصاص وضع نموده بودند برای یافتن قطعیات در مجالس و طرقات طلب نمودند دیلمی بکمال حمیت ایمانی درین کتاب خود زیاده از دوازده هزار از احادیث صغار از صحاح و غرائب و افراد و صحف مرویه ثبت نمود پس بنهایت وضوح ثابت شد که این احادیث مجموعه در فردوس الاخبار بپایه معتمد و معتبرست که دیلمی آن را برای صرف اهل زمان خود از موضوعات و اکاذیب جمع نموده پس اگر گفته آید که حدیث مدینه العلم و غیر آن از مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام که در آن کتاب اندراج یافته معاذ الله از اکاذیب و موضوعاتست لازم آید که دیلمی عین غرض خود را فوت کرده باجترار جریره عظیمه نشر موضوعات مستحق وبال و نکال شده باشد و از صدر مسند الفردوس پسر دیلمی واضحست که دیلمی احادیث کتاب الفردوس را از مسموعات خود تخریج کرده و او متحقق متیقن بود که اکثر آن بلکه عامه آن از احادیث مسنده است و در مصنفات حفاظ ثقات و مجموعهات ائمه اثبات ثبتست و نیز از ان واضحست که آن کتاب نفیس عزیز الوجود مضمون به ست و جامع می باشد غرر و درر نبویه و فوائد جمه و محاسن کثیره را صیت آن بافاق رسیده و جماعت رفاق به تحفظ آن راغب گردیده و نیز از ان پیداست که در اسلام مثل آن کتاب تفصیلا و تبویبا تصنیف نشده و از قدیم الایام ترصیفا و ترتیبا بسوی آن سبقت نکرده شد گویا هر فصلی از ان فصول حقه مرواریدست که از لالی منظومه و درر مکنونه مملوست و یا طبله و اشده عطارست که بنافهای مشک مشحونست و نیز از ان آشکارست که دیلمی بسیاری از عجائب اخبار و غرائب احادیث جمع کرده که در اکثری از کتب یافته نمی شود پس آن کتاب فی الحقیقه مثل فردوسست که حق سبحانه و تعالی در وصف آن می فرماید فیها ما تشتهیه الْأَنْفُسُ وَ تَلْمِذُ الْأَعْيُنِ و نیز از ان واضحست که در زمان پسر دیلمی نسخ آن متکثر گردید و در میان عباد بشهرت رسیده بود باین حیثیت که بلده از بلاد عراق و کوره از اقطار آفاق باقی نماند مگر آنکه علمای آن بر تحصیل آن مواظبت می کردند و ائمه آن بر اشتراک آن اقبال و ملازمت می نمودند و فضلالی آن بر قرأت و حفظ آن مداومت داشتند و در ریاض محاسن آن طواف و دوران می کردند و از ثمار فوائد آن اجتنای می نمودند پس سیر کرد آن کتاب مسیر شمس در هر بلده و هبوب کرد

هبوب ریح در بر و بحر و استحسان می کردند آن را ائمه و حفاظ و استفاده می نمودند از ان علما و وعاظ و استطابت می کردند آن را نحاریر فضلا و ارتضا می نمودند آنرا اکیاس بلغا بسبب نفاست آن و بذل می کردند ملوک غائب را در استکتاب آن برای خزانه های خود و از روضه الفردوس سید علی همدانی نمایانست که کتاب فردوس الاخبار بحری از بحور فوائد و کنزی از کنوز لطائف که مشحونست بحقائق الفاظ نبویه و مخزونست در حدائق فصول آن آثار مصطفویه و با وصف کثرت فوائد و شمول عوائد آن قریب بود که انوار آن منطقی و آثار آن منطمس گردد باین سبب استخراج نمود علی همدانی از قعر بحر آن اشرف جواهر آن را و چید از اغصان ریاض آن انفس زواهر آن را فثبت من روایه الدیلمی بعد لحاظ ما سرده هو و ابنه و علی همدانی من فضائل کتابه انّ الحدیث الشریف من الاحادیث التي هي مذکوره فی مصنفات الحفاظ الثقات و مجموعات الائمة الاثبات و انه من الغرر و الدرر النبویه و الفوائد الجمه و المحاسن الکثیره و انه ممّا طنّت به الآفاق و تنافست فی تحفظه الرقاق الی غیر ذلك من المحامد الجلیه الباهره و المفآخر العلیه الزاهره

وجه

پنجاه و دوم

آنکه احمد بن محمد بن علی العاصمی حدیث مدینه العلم را حتما قول جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم دانسته برای اظهار مزید ثبوت و تحقق آن را در مقام احتجاج و استشهاد آورده و روایت آن نیز بسند خود کرده و اثبات تعدد طرق نیز برای آن نموده چنانچه در زین الفتی در ذکر مشابهاً جناب امیر المؤمنین علیه السلام با انبیا علیهم السلام گفته ذکر مشابه اینا آدم علیه السلام اما آدم علیه السلام فانه قد وقعت المشابهه بین المرتضی و بینة علیه السلام بعشره اشیاء اولها بالخلق و الطینه و الثانی بالمکث و المده و الثالث بالصاحبه و الزوجه و الرابع بالتزویج و الخلعه و الخامس بالعلم و الحکمه و السادس بالذهن و الفطنه و السابع بالامر و الحلافه و الثامن بالاعداء و المخالفه و التاسع بالوفاه و الوصیه و العاشر بالاولاد و العتره و در مقام تفصیل این مشابهاً گفته و اما العلم و الحکمه فانّ الله تعالی قال لآدم علیه السلام وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا فَفَضَّلَ بِالْعِلْمِ الْعِبَادَ الَّذِينَ كَانُوا لَا يَعْبُدُونَ اللَّهَ مَا آمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ وَ اسْتَحَقَّ بِذَلِكَ مِنْهُمْ السُّجُودَ لَهُ فَكَمَا لَا يَصِيرُ الْعِلْمُ جَهْلًا وَ الْعِلْمُ جَاهِلًا فَكَذَلِكَ لَمْ يَصِرْ آدَمُ الْمَفْضُلُ بِالْعِلْمِ مَفْضُولًا وَ كَذَلِكَ حَالٌ مِنْ فَضْلِ الْعِلْمِ فَمَا مِنْ فَضْلِ الْعِبَادَةِ فَرُبَّمَا يَصِيرُ مَفْضُولًا لِأَنَّ الْعَابِدَ رُبَّمَا يَسْقُطُ عَنْ دَرَجَةِ الْعِبَادَةِ أَنْ تَرْكُهَا مَعْضَا عَنْهَا أَوْ تَوَانِي فِيهَا تَغَافِلًا مِنْهَا فَيَسْقُطُ فَضْلُهُ وَ لِذَلِكَ قِيلَ بِالْعِلْمِ يَعْلُو وَ لَا يَعْلى وَ الْعَالِمُ يَزَارُ وَ لَا يَزُورُ وَ مِنْ ذَلِكَ وَ جُوبُ الْوَصْفِ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ بِالْعِلْمِ وَ الْعَالِمِ وَ فَسَادِ الْوَصْفِ لَهُ بِالْعِبَادَةِ وَ الْعَابِدِ وَ لِذَلِكَ مِنْ عَلَى نَبِيِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بقوله و علمك ما لم تكن تعلم و كان فضل الله عليك عظيما ففضل العلم عليه بالعلم دون سائر ما اكرمه به من الخصال و الاخلاق و ما فتح عليه من البلاد و الآفاق و كذلك المرتضى رضوان الله عليه فضل بالعلم و الحکمه ففاق بهما جميع الامه ما خلا الخلفاء الماضين رضى الله عنهم

ان البينه على المدعى و اليمين على المدعى عليه و قيل هو ان يفصل القضاء بين المتخاصمين فكذلك المرتضى رضوان الله عليه اوتى من فصل الخطاب كما ذكرناه فى معنى

قوله عليه السلام انا مدينة العلم و على بابها و فى فصل قضائه

وجه پنجاه و چهارم

آنکه نیز عاصمی این حدیث را شاهد تسمیه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم جناب امیر المؤمنین علیه السلام را بیاب مدینه العلم دانسته و آن را در این مقام بسند دیگر روایت نموده چنانچه در زین الفتی در ذکر اسمائی جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و اما الاسماء التى سماها بها رسول الله صلی الله علیه و آله ما ذکرناها فانها سید العرب و سید البرره و قاتل الفجره و اليعسوب و الصديق الاكبر و الفاروق و العضد و فارس العرب و سيف الله و قاتل الناکثین و المارقین و القاسطین و مولى كل مؤمن و مؤمنه و الرفیق و شیخ المهاجرین و الانصار و ابن العم و الختن و اللحم و الدّم و الشعر و البشر و مفرج الكرب و اسد الله و الوصی و خیر الوصیین و خیر الاوصیاء و سید المسلمین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین و الخلیل و الوزير و الخلیفه و منجز الموعود و قاضی الدین و باب مدینه العلم و باب دار الحکمه و ولی الله و السعید و الصّالح و الذائد و در مقام تفصیل این اسماء گفته و اما باب مدینه العلم فانه اخبرنا محمد بن أبی زکریا رحمه الله قال فیما اجاز لنا

ابو حفص بن عمر قال اخبرنا ابو بکر بن اسحاق قال اخبرنا العباس بن الفضل قال حدثنا ابو الصلت الهروى قال حدثنا ابو معاويه عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله انا مدينة العلم و على بابها انتهى فالحمد لله العاصم من الرّدى و الضلاله* الهادى الى نهج الصواب باوضح الدلاله* حيث ثبت من احتجاج العاصمى الحائر للشرف و النباله و روايته لهذه الخبر الماثور المحفوف بالجلاله* ان الحديث الشريف من احاديث معدن الرساله* و الاخبار الثابته عند ارباب العلم الموصوفين بالفضل و المثاله* فرميه بالكذب و الاختلاق صنع الجاحدين المنهمكين فى الغى و النذاله* و اسمه بالزور و الافتعال ديدن المعاندين المستهترين بسوء النسبه و القاله

وجه پنجاه و پنجم

آنکه ابو المجد مجدود بن آدم الشهير بالحكيم السنائی حدیث مدینه العلم را حتما و جزما و یقینا مکرر ثابت کرده چنانچه در کتاب حدیقه الحقیقه و الشریعه و الطریقه در عنوان مدح جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته فی مناقب زوج البتول و ابن عم الرسول أبی الحسن ع و الحسین ع المبارز الکرار غیر الفرار غالب الجیش سید المهاجرین و الانصار امیر المؤمنین علی بن أبی طالب کرم الله وجهه

من احب علیا فقد استمسک بالعروه الوثقی الّذى انزل الله تعالى فى شأنه إِنَّمَا وَرِثَكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ

من احب عليا فقد استمسك بالعروة الوثقى الّذى انزل الله تعالى في شأنه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ
الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ

و قال النبى عليه السلام انا مدينه العلم و على بابها

و قال يا على انت منى بمنزله هارون من موسى الا انه لا نبى بعدى

و قال صلى الله عليه و آله و سلم اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله

و قال من كنت مولاه فعلى مولاه

و قال جابر بن عبد الله رضى الله عنهما دخلت عائشه رضى الله عنها و عن ابيها عن النبى صلى الله عليه و سلم فقال يا عائشه ما
تقولين فى امير المؤمنين على بن ابي طالب كرم الله وجهه فاطرقت مليا ثم رفعت راسها فقالت بيتين إذا ما التبرحك على
المحكك تبين غشه من غير شك

و فينا الغش و الذهب المصفا على بيننا شبه المحكك

و نیز در حدیقه در ضمن اشعار مدح آن جناب گفته آل یس شرف بدو دیده ایزد او را بعلم بگزیده مر نبی را وصی و هم
دامادجان پیغمبر از جمالش شاد کتب نادیده خوانده بود بدل علم هر دو جهان ورا حاصل بفصاحت چو او سخن گفتمی مستمع
زان حدیث در سفتی لطف او بود لطف پیغمبر عنف او عنف شیر شرزه نرخوانده در دین و ملک مختارش هم در علم و هم
علمدارش و بعد اثبات الحکیم السنائی المسمی بالمجدود هذا الحدیث الشریف المشهور المؤید بعده شهودلا یبطله و لا ینکره
الأ کل مبخوس مصروف عن الانصاف مردودو لا یستریب فيه الا الناصب الشاحن الحقودو المبغض الضاعن العنودو الحمد لله
الودودعلى ظهور الحق المحمودو زهوق الباطل المنکود و مکارم و ضییه و محاسن سنیه حکیم سنائی بر ناظر نفحات الانس من
حضرات القدس تصنیف عبد الرحمن بن احمد الجامی و تذکره دولتشاه بن بختیشاه السمرقندی و جامع السلاسل مجد الدین
على بن ظهیر الدین بن محمد البدخشانی و غیر آن واضح و لائحتست و از دلایل واضحه و براهین لائحه رفعت قدر و شموخ
فخر و نهایت مقبولیت و اعتماد و غایت ممدوحیت و استناد سنائی آنست که خود مخاطب درین کتاب تحفه حکیم سنائی را
از کبرای سنیان و مقبول اهل سنت وانموده و او را از جمله بزرگوارانی که بناء کارشان و نامدار اینکه شریعت و طریقتشان از
سر تا قدم بر مذهب اهل سنتست معدود فرموده چنانچه در باب دوم همین کتاب تحفه می فرماید کید سی و ششم آنکه یک
دو بیت در اشعار کبراء سنیان الحاق نمایند بمضمونی که صریح در تشیع باشد و مخالف مذهب اهل سنت و بهمان وزن و
قافیه و نعت مصنوع و منحوت سازند و گویند اهل سنت بنا بر خفت و خجالت خود این ابیات را حذف و اسقاط نموده اند و
این ماجرا اکثر نسبت بمقبولان اهل سنت مثل شیخ فرید عطار و شیخ اوحدی و شمس تبریز و حکیم سنائی و مولانا روم و
حافظ شیرازی و حضرت خواجه قطب الدین دهلوی و امثال ایشان رو داده و باشعار امام شافعی نیز قدمای ایشان سه بیت الحاق
کرده اند اشعار

امام شافعی این ست یا راکبا قف بالمحصب من منی و اهتف بساکن خیفها و الناهض -

سحرا إذا فاض الحجيج الى منى فيضا كملتطم الفرات الفاض ان كان رفضا حب آل

محمد فليشهد الثقلان اني رافضي

و غرض امام شافعی از این ابیات مقابله نواصبست که بسبب حب اهل بیت مردم را نسبت برفض می کردند و حالا در بعض کتب شیعه این سه بیت دیگر که صریح در تشیع اند نیز بانها ملحق ساخته نقل کرده اند و بدان بر تشیع امام شافعی تمسک جسته قف ثم ناد باننی لمحمد و وصیه و بنیه لست بباغض اخبرهم انی من النفر الّذی بولاء اهل البيت لیس بناقض و قل ابن ادریس بتقدیم الّذی قدمتموه علی علی ما رضی و فرق در نعت این ابیات و ابیات امام شافعی نزد ماهران عربیت اظهر من الشمسست و این کید ایشان بغایت پوچ ست زیرا که بنای کار این بزرگواران و شریعت و طریقت این نامداران از سر تا قدم بر مذهب اهل سنتست بیک دو شعر کذائی ایشان را شیعی گمان کردن از اطفال مکتب هم نمی آید انتهی و نیز مخاطب جلیل حکیم سنائی را از جمله محققین شمرده باستشهاد از کلام او راه تعظیم و تفخیم او سپرده چنانچه در آخر تفسیر فتح العزیز گفته و نیز بعضی از محققان نوشته اند که ابتدای قران بلفظ باست و انتهای او بلفظ سین این همه اشاره بآنست که قران مجید در کونین بسست چنانچه حکیم ثنائی فرموده است اول و آخر قرآن ز چه با آمد و سین یعنی اندر ره دین رهبر تو قران بسست

انتهی* کمال حیرتست که مخاطب فهیم حکیم سنائی را از جمله محققین علما می داند و بذکر نکته لطیفه ازو تزیین کتاب خود می نماید و باز بر اثبات او حدیث مدینه العلم را بحتم و جزم گوش نمی نهد و بابطال و تکذیب و ایراد مثل معیب در ذم توهین و ازراء و تهجین آن داد اظهار کمال اسلام و حسن اعتقاد خود نزد ارباب ایمان و ایقان می دهد و محتجب نماند که کتاب حدیقه الحقیقه را مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون باین عنوان ذکر کرده حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه المعروف بفخری نامه فارسی منظوم لابی مجد بن آدم الشهیر الحکیم السنائی المتوفی سنه ۵۲۵ خمس و عشرین و خمسمائه نظمه من بحر الخفیف لبهرام شاه القونوی السبکتکینی و رتب علی عشرین بابا فی التوحید و کلام الله و نعت الرسول و فضل الصحابه و الخلفاء و فضل السیدین الشهدین

و الامامين ابو حنيفه و الشافعي و العقل و العلم و العشق و القلب و التصوف و صفه البشر و الشيوخه و غور الغفله و الحكمه و الشهوه و صنعه الافلاك و الربيع و مدح بهرام شاه و مدح ولده دولت شاه و الحكم و الامثال فرغ من نظمه سنه ٥٢٣ اربع و عشرين و خمسمائه و در آخر نسخه عتيقه حديقه الحقيقه كه پيش نحيف حاضرست اين عبارات مرقوم مى باشد قد وقع الفراغ من تمينق هذه النسخه المتبركه الميمونه المعظمه المحترمه العميده الرشيده العليه الجليه المشتمله على الآيات القرآنيه و الاحاديث النبويه و الاقوال الصفيّه و الكلمات الزكيه الكافيه لحل المشكلات الوافيه لبيان العويصات الكافله لتبيان انواع التشبيها و اصناف الاستعارات المحتويه على سلاسه الالفاظ البديعه و نفاسه المعاني المنيعه المنظومه بنظم ينتشر عقد اللؤلؤ من انتظام بدائعها المنتوره بنشر ينتظم سلك الخجل للورد عند ابتسام روائعها الموصوفه المعروفه المسماه بحديقه الحقائق الكاشفه قناع الدقائق المنسوبه الى الامام الهمام مقبول الخواص و العوام غمام المعرفه مطر الرحمه المفضل بالفضائل الإنسيّه و الشمائل القدسيه المختص بالموهب الجليه و المراتب العليّه المتأدب بأداب الاخيار ذوى الابصار المهذب باطوار الاحرار و الابرار العالم بفصاحه القرآن و بلاغته الماهر بلطائف الفرقان و براعته الواقف فن اللغه و المعاني و الفقه الحكيم المداوى امراض قلوب الابرص و الاكمه الذاكر فى مصنفه المنه و التحميد و التنزيه و التوحيد و المبين نعت خير البريه و آله التقيّه و اصحابه النقيه و احبابه الزكيه الواصف للعقل و العقلاء و العلم و العلماء المادح للعشق و اهل العرفان الذام للغفله و النسيان اللذين يستوليان على الانسان المخبر حالات الاعداء و الاحباب الكاشف احوال الاغيار و الاصحاب المتبه كيفيات الحركات السماويه المداح للسلطين الجامعين للكمالات الانسانيه الفاخر التصنيف نادر التاليف الا و هو شمس سماء الرافه قمر افلاك الكرامه ممدوح الفصحاء محمود البلغاء تاج الادباء سراج العرفاء العارف الوثوق الصادق الصدوق الحاذق الحذوق الحكيم الالهى فخر العارفين حضرت حكيم سنائى الغزنوى نوره الله مرقده و برد الله مضجعه و هو الذى وصفه سلطان العارفين وارث حقائق كمل المرسلين معشوق الاولين و الآخريين سيدنا و مولانا جلال الحق و الدين محمد بن محمد بن الحسين

البكرى البلخي الرومي زين الله صدور السالكين بلطائفه البهيه و نور قلوب العارفين بمعارفه الشهيه في المثنوى الاولوى الاعلوى المعنوى افاض الله علينا من انوار عبارتهما السنيه و وقفنا لاقتباس اسرار اشارتهما الشهيه في التاريخ السابع من شهر ربيع الاول في سنه التسعين و الالف من الهجره النبويه المصطفويه على صاحبها افضل الصلوات و اكمل التحيات في البلده المتبركه المسماه بفيشاء و رصانه الله تعالى عن الكسور و الفتور في سبعة و اربعين يوما بيد اضعف عباد الله القوى المتين المستعين في كل الامور من الله المستعان الغفور قيام الدين القاضى العثماني حفظه الله تعالى عن الوسوس الشيطاني و اوصله الى المقام العرفاني و اغناه عن لذائذ الدهر الفاني بن القاضى صلاح بن القاضى شهاب الدين بن القاضى محمد بن القاضى شمس الدين بن القاضى عالم بن القاضى نجم الدين بن القاضى ابو الفضل بن القاضى تاج الدين بن القاضى اسماعيل المعروف بنجم الدين بن القاضى معروف بن القاضى شمس الدين الذى قرر له و فوضه امير زمانه و سلطان اوانه خدمه قضاء القصبه المتبركه المسماه باميهى دونكر المتعلقه بالبلده المعظمه المسماه بلكهنو المضافه الى المدينه المشهوره بارده بن الشيخ صلاح الدين الذى جاء من الولايه و توطن فى القصبه المعروفه المسماه بسترکه و كان وليا من اولياء الله عز و جل بن الشيخ اسماعيل بن سلطان العارفين زبده السالكين وارث حقائق كمل المرسلين معشوق الاولين و الآخرين حضرت ابو الحسن سرى السقطى بن المغلس بن ابان بن امير المؤمنين عثمان بن عفان رضى الله عنه و لمغلس ابان جباره و هو محدث مشهور و سرى السقطى المشهور بالكمالات فى الآفاق برد الله مضجعهما و نور الله ضريحهما استنسخت من النسخه المتبركه المصححه التى كانت مملوكه لغطريف الدوران حلالحل الاموان نخبه الدهر صفوه العصر معدن الخلق و الاحسان مخزن الفتوه و الامتنان مقبول جناب الملك العزيز المنان المختص بالمواهب الجليه و المراتب العليه محمد جان سلمه الله تعالى ما دار الليالى و الايام و كرر الشهور و الاعوام بحرمه النبى و آله الكرام

وجه پنجاه و ششم

آنکه ابو منصور شهردار بن شيرويه بن شهردار بن شيرويه بن فنا خسر الديلمى حديث مدينه العلم را در مسند الفردوس روايت کرده انفا دانستى که شيرويه ديلى اين حديث را در كتاب الفردوس آورده و مسند الفردوس كتابيست

که شهردار دیلمی در ان احادیث کتاب الفردوس والد خود را معه اسانید ذکر کرده چنانچه علامه مناوی در فیض القدر گفته فر الدیلمی فی مسند الفردوس المسمى بما ثور الخطاب المخرج علی کتاب الشهاب و الفردوس للامام عماد الاسلام أبی شجاع الدیلمی الفه محذوف الاسانید مرتبا علی الحروف لیسهل حفظه و اعلم بازائها بالحروف للمخرجین كما مرّ و مسنده لولده سید الحفاظ أبی منصور شهردار بن شیرویه خرج سند کُلّ حدیث تحته و سماه ابانه الشبهه فی معرفه کیفیه الوقوف علی ما فی کتاب الفردوس من علامات الحروف و فضائل جلیله و محامد جزیه شهردار دیلمی بر ناظر کتاب المناقب اخطب خوارزم و کتاب العبر ذهبی و طبقات شافعیه تاج الدین سبکی و طبقات شافعیه جمال الدین اسنوی و طبقات شافعیه تقی الدین اسدی و مقالید الاسانید ابو مهدی ثعالبی و بستان المحدثین خود مخاطب و اتحاف النبلاء مولوی صدیق حسن خان معاصر واضح و لائحت و کافیت برای اثبات عظمت و جلالت و سمو و نبالت او که اکابر محققین و اعظم منقدین این حضرات او را بلقب جلیل سید الحفاظ یاد می نمایند و باین صفت عظیمه که بمصداق کل الصيد فی جوف الفراست او را می ستایند و لیس بعازب عن الممعن الناقد، المبرم من الاتقان للمعاقد، ان الطاعن فی مرویات مثل هذا العلم الواقد، عادم للرای فاقد، و القادح فیها مضطغن لزیغه حاقد، و المرتاب فیها غارّ فی سنه الغفله راقد،

وجه پنجاه و هفتم

آنکه عبد الکریم بن محمد بن منصور بن محمد التیمی السمعانی حدیث مدینه العلم را بیقین و جزم و قطع و ختم ثابت کرده که بلا- تردد و ارتباب علی رغم المنکرین الاوشاب جناب امیر المؤمنین علیه آلاف السلام من الملك الوهاب را بلقب مبارک باب مدینه العلم یاد کرده چنانچه در کتاب الانساب که نسخ عدیده ان بعنایت رب الارباب بنظر این خادم طلاب رسیده می فرماید الشهد بفتح الشین المعجمه و کسر الهاء و سکون الیاء المعجمه بنقطتین من تحتها و فی آخرها الدال المهمله اشتهر بهذا الاسم جماعه من العلماء المعروفین قتلوا فعرفوا بالشهد اولهم ابن باب مدینه العلم و ریحانه رسول الله الشهد بن الشهد الحسین بن علی سید شبان اهل الجتّه و کان یکنی ابا عبد الله انتهى بقدر المطلوب فالحمد لله المنان، حیث وضح الحق و بان، و ظهر منانه احتجاج ارباب الایمان، و رزانه استدلال اصحاب الایقان بهذا الحدیث العلی الشأن النیر البرهان، و لا اظنّ ان احدا ممن حظی بالفهم و الامعان، یستریب بعد سماع کلام علامه سمعان، فی کذب حلفاء الاضفان، و بهت ذوی الحقد و الشنّان، الذین تهالکوا علی تکذیب ارشاد المبعوث الی الانس و الجان، صلاه الله و سلامه علیه و آله ما اختلف الملوان،

و جلائل فضائل و عقائل فواضل و زواجر مفاخر و فواجر مآثر سمعاني نزد اكابر منقدين قوم زياده از انست كه استيفاي ان توان كرد شطري از ان بر ناظر تاريخ كامل و مختصر الانساب ابن اثير و تاريخ محب الدين ابن النجار و وفيات الأعيان ابن خلكان و مختصر ابو الفداء اسماعيل بن علي الايوبى و تتمه المختصر عمر بن المظفر المعروف بابن الوردى و تذكره الحفاظ و عبر و دول الاسلام محمد بن احمد ذهبى و مرآه الجنان عبد الله بن اسعد يافعى و طبقات شافعيه تاج الدين سبكي و طبقات شافعيه جمال الدين اسنوى و طبقات الحفاظ محمد بن عبد الله الدمشقى الشهير بابن ناصر الدين و طبقات شافعيه تقى الدين اسدى و طبقات الحفاظ سيوطى و تاريخ خميس حسين دياربكرى و مدينه العلوم فاضل ازنيقى و كشف الظنون مصطفى بن عبد الله القسطنطينى و تراجم الحفاظ ميرزا محمد بدخشانى و ابجد العلوم و تاج مكلل و اتحاف النبلاء مولوى صديق حسن خان معاصر مخفى و محتجب نيست نظر باختصار در اين جا بر بعض عبارات اقتصار مى رود-شمس الدين محمد بن احمد ذهبى در تذكره الحفاظ گفته السمعاني الحافظ البارح علامه تاج الاسلام ابو سعد عبد الكريم بن الحافظ تاج الاسلام معين الدين أبى بكر محمد بن العلامة المجتهد أبى المظفر منصور بن محمد بن عبد الجبار بن محمد بن احمد بن جعفر التميمى السمعاني المروزي صاحب التصانيف ولد فى شعبان سنة ست و خمسمائه و حمله والده الى نيسابور فى آخر سنة تسع فلهق بحضوره المعمر عبد الغفار بن محمد الشيزرى و عبيده بن محمد القسرى و عده و حضر بمرو على أبى منصور محمد بن على باقله الكراعى فمات ابوه سنة عشر و تروى مع اعمامه و اهله و حفظ القرآن و الفقه ثم حجب إليه هذا الشأن و عنى به و رحل الى الاقاليم النائيه و سمع من أبى عبد الله الفراوى و زاهر الشحامى و طبقتهما بنيسابور و الحسين بن عبد الملك الخلال و سعيد بن أبى الرجاء و طبقتهما باصبهان و أبى بكر محمد بن عبد الباقي الانصارى و طبقتهم ببغداد و عمر بن ابراهيم العلوى بالكوفه و أبى الفتح المصيصى بدمشق و ببخارى و سمرقند و بلغ و عمل المعجم فى عده مجلدات و كان ذكيا فهما سريع الكتابه مليحها درس و افتى و وعظ و املى و كتب عن دَبّ و درج و كان ثقة حافظا حجه واسع الرحله عدلا دينا جميل السيره حسن الصحبه كثير المحفوظ قال ابن النجار و سمعت من يذكران عدد شيوخه سبعة آلاف شيخ و هذا شىء لم يبلغه احد و كان مليح التصانيف كثير الشىء و الاسانيد لطيف المزاح ظريفا حافظا واسع الرحله ثقة صدوقا دينا سمع منه مشايخه و اقرانه و حدث عنه جماعه قلت روى عنه ولده عبد الرحيم

مفتى مرو ابو القسم بن عساكر و ابنه القاسم و عبد الوهاب بن سكينه و عبد الغفار بن منينا و ابو روح عبد المعز بن محمد الهروى و ابو الضوء شهاب السّيدوانى و الافتخار عبد المطلب الحلبي و ابو الفتح محمد بن محمد الصائغ و خلق ذكر تصانيفه نقل اسماءها ابن النجار منها الذيل على تاريخ الخطيب اربعمائه طاقه تاريخ مرو خمسمائه طاقه ادب الطلب مائه و خمسون طاقه الاسفار عن الاسفار خمس و عشرون طاقه الاملاء و الاستملاء خمس عشره طاقه معجم البلدان خمسون طاقه معجم الشيوخ ثمانون طاقه تحفه المسافر مائه و خمسون طاقه الهدايه خمس و عشرون طاقه عز الغرله سبعون طاقه الادب و استعمال الحسب خمس طاقات المناسك ستون طاقه الدعوات اربعون طاقه الدعوات النبويه خمس عشره طاقه غسل اليدين خمس طاقات افانين النّسابين خمس عشره طاقه دخول الحمام خمس عشره طاقه صلاه التسييح عشر طاقات التحايا ست طاقات تحفه العيد ثلاثون طاقه فضل الذيل خمس طاقات الرسائل و الوسائل خمس عشره طاقه صوم الايام البيض خمس عشره طاقه سلوه الاحباب خمس طاقات التحبير فى المعجم الكبير ثلاثمائه طاقه فرط العوام الى ساكنى الشام خمس عشره طاقه مقام العلماء بين يدى الامراء احدى عشره طاقه المساواه و المصافحه ثلاث عشره طاقه ذكرى حبيب رحل و بشرى مشيب نزل عشرون طاقه الليالى الخمسمائه مائتا طاقه فوائد الموائد مائه طاقه فضل الهزّ ثلاث طاقات وفيات المتأخرين خمس عشره طاقه الامالى ستون طاقه بحار بحور النجارى عشرون طاقه تقديم الجفان الى الضيفان سبعون طاقه صلاه الضحى عشر طاقات الصدق فى الصّداقه الريح فى التجاره رفع الارتياب عن كتابه الكتاب اربع طاقات النزوع الى الاوطان خمس و ثلاثون طاقه تخفيف الصلاه فى طاقتين لقيه المشتاق الى ساكن العراق اربع طاقات من كنيه ابو سعد ثلاثون طاقه فضائل الشام طاقتين فضل ياسين فى طاقتين و قد ذهب ابو سعد الى بيت المقدس و زاراه و النصرارى يومئذ ولاته و ذكر فى كتاب التحبير تراجم شيوخه فافادوا جاد طالعه مات فى ربيع الاول سنه اثنتين و ستين و خمسمائه بمرو و له ست و خمسون سنه و نيز ذهبى در عبر فى خبر من غير در وقائع سنه اثنتين و ستين و خمسمائه گفته و الحافظ ابو سعد السمعانى تاج الاسلام عبد الكريم بن محمّد بن منصور المروزى محدث المشرق و صاحب التصانيف الكبيره و الرحله الواسعه عاش ست او خمسين سنه سمع حضورا من السيورى و أبى منصور الكراعى رحل بنفسه و له ثلاث

و عشرون سنه فسمع من الفراوى و طبقته بنيسابور و هراه و بغداد و اصبهان و دمشق و له معجم شيوخه فى عشر مجلدات و كان حافظا ثقه مكثرا واسع العلم كثير الفضائل ظريفا لطيفا متجملا نظيفا نبىلا شريفا توفى فى غره ربيع الاول بمرو

وجه پنجاه و هشتم

آنکه ابو المؤيد موفق بن احمد بن اسحاق الخوارزمى المكى المعروف باخطب خوارزم حديث مدينه العلم را بالحتم و الجزم ثابت دانسته لقب باب المدينه را از جمله القاب جناب امير المؤمنين عليه السلام ذكر فرموده چنانچه در كتاب المناقب كه نسخ عديده آن از نظر قاصر گذشته بعد ذكر كناى آن جناب گفته الالقاب له هو امير المؤمنين و يعسوب الدين و المسلمین و مبير الشرك و المشركين و قاتل الناكثين و القاسطين و المارقين و مولى المؤمنين و شبيه هارون و المرتضى و نفس الرسول و اخوه و زوج البتول و سيف الله المسلول و ابو السبطين و امير البرره و قاتل الفجره و قسيم الجنه و النار و صاحب اللواء و سيد العرب و خاصف النعل و كاشف الكرب و الصديق الاكبر و ابو الریحائتين و ذو القرنين و الهادى و الفاروق و الواعى و الشاهد و باب المدينه و بيضه البلد و الولى و الوصى و قاضى دين الرسول و منجز وعده

وجه پنجاه و نهم

آنکه اخطب خوارزم حديث مدينه العلم را بسند خود روايت نموده و بر غرارت علم جناب امير المؤمنين عليه السلام بآن احتجاج فرموده چنانچه در فصل سابع كتاب المناقب كه معقود براى بيان غرارت علم جناب و تبیین این معنى كه آن جناب اقضى الاصحابست گفته

اخبرنا الشيخ الزاهد الحافظ ابو الحسن على بن احمد العاصمى الخوارزمى قال اخبرنا شيخ القضاة اسماعيل بن احمد الواعظ قال اخبرنا ابو بكر احمد بن الحسين البيهقى قال اخبرنا ابو الحسن محمد بن الحسين بن داود العلوى رحمه الله قال اخبرنا محمد بن محمد بن سعد الهروى الشعرانى قال حدثنا محمد بن عبد الرحمن الشامى قال حدثنا ابو الصلت الهروى قال حدثنا ابو معاويه عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم انا مدينه العلم و على بابها فمن اراد العلم فليات الباب

وجه شصتم

آنکه مير اخطب در فصل ثالث فصل سادس عشر كتاب المناقب گفته

روى انّ امير المؤمنين على بن أبى طالب ارسل الى معاويه رسله الطرماع و جرير بن عبد الله البجلي و غيرهما قبل مسيره الى صفين و كتب إليه مره بعد اخرى يحتج عليه ببيعه اهل الحرمين له و سوابقه فى الاسلام لثلا يكون بين اهل العراق و اهل الشام محاربه و معاويه يعتل بدم عثمان و يستغوى

بذلك جهال اهل الشام و اجلايف العرب و يستميل طلبه الدنيا بالاموال و الولايات و كان يشاور في اثناء ذلك ثقاته و اهل مودته و عشيرته في قتال على عليه السلام فقال له اخوه عتبه هذا امر عظيم لا يتم الا بعمر بن العاص فانه قريع زمانه في الدهاء و المكر يخدع و لا- يخدع و قلوب اهل الشام مائله اليه فقال معاويه صدقت و لكنّه يحب عليًا فاخاف ان لا يجيبنى فقال اخدعه بالاموال و مصر فكتب اليه معاويه من معاويه بن أبي سفيان خليفه عثمان بن عفان امام المسلمين و خليفه رسول رب العالمين ذى النورين ختن المصطفى على ابنتيه و صاحب جيش العشره و بئر رومه المعدوم الناصر الكثير الخاذل المحصور في منزله المقتول عطشا و ظلما في محرابه المعذب باسياف الفسقه الى عمرو بن العاص صاحب رسول الله صلى الله عليه و سلم و ثقته و امير عسكره بذات السلاسل المعظم رايه المفحّم تدبيره اما بعد فلن يخفى عليك احتراق قلوب المؤمنين و ما اعيبوا به من الفجيعة بقتل عثمان و ما ارتكب به جاره حسدا و بغيا بامتناعه من نصرته و خذلانه اياه و اشلاءه الغاغه عليه حتى قتلوه في محرابه فيا لها من مصيبه عمّت جميع المسلمين و فرضت عليهم طلب دمه من قتلته و انا ادعوك الى الحظ الاجزل من الثواب و النصيب الاوفر من حسن المآب بقتال من آوى قتله عثمان و احله جنّه الماوى فكتب إليه عمرو بن العاص صاحب رسول الله صلى الله عليه و سلم الى معاويه بن أبي سفيان اما بعد فقد وصل كتابك فقراته و فهمته فاما ما دعوتني إليه من خلع ربقه الاسلام من عنقى و التهور في الضلاله معك و اعانتى اياك على الباطل و اختراط السيف على وجه على ابن أبي طالب عليه السلام و هو اخو رسول الله صلى الله عليه و سلم و وصيّيه و وارثه و قاضى دينه و منجز وعده و زوج ابنته سيده نساء اهل الجنّه ابو السبطين الحسن و الحسين سيدى شباب اهل الجنّه و اماما قلت من انك خليفه عثمان فقد صدقت و لكن تبين اليوم عزلك عن خلافته و قد بويح لغيره و زالت خلافتك و اماما عظمتنى و نسبتنى إليه من صحبه رسول الله صلى الله عليه و سلم و انى صاحب جيشه فلا اغتر بالتركيه و لا اميل بها عن المله و اماما نسبت ابا الحسن اخا رسول الله صلى الله عليه و سلم و وصيه الى الحسد و البغى على عثمان و سميت الصحابه فسقه و زعمت انه اشلاههم على قتله فهذا غوايه ويحك يا معاويه

اما علمت ان ابا حسن بذل نفسه بين يدي رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم و بات على فراشه و هو صاحب السبق الى الاسلام و الهجره و

قد قال فيه رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم هو منى و انا منه و هو منى بمنزله هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي

و قد قال فيه رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم يوم غدیر خم الا من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و هو الذى قال فيه عليه السلام يوم خيبر لا عطين الرايه غدا رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله و هو الذى قال فيه عليه السلام يوم الطير اللهم ايتنى باحب خلقك إليك فلما دخل إليه قال و الى و الى و قد قال فيه يوم النضير على امام البرره و قاتل الفجره منصور من نصره مخذول من خذله و قد قال فيه على وليكم من بعدى و اكد القول عليك و على و على جميع المسلمين و

قال انى مخلف فيكم الثقلين كتاب الله عز و جل و عترتى

و قد قال انا مدينه العلم و على بابها و قد علمت يا معاويه ما انزل الله تعالى من الايات المتلوات فى فضائله التى لا يشترك فيها احد كقوله تعالى يُوفُونَ بِالنَّذْرِ إِنَّمَا وَثِيكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ أَمْ مَنْ كَانَ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَ يُتْلُوهُ شَاهِدًا مِنْهُ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِرَسُولِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى

و قد قال له رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم اما ترضى ان يكون سلمك سلمى و حربك حربى و تكون اخى و وليى فى الدنيا و الآخرة يا ابا الحسن من احبك فقد احببى و من ابغضك فقد ابغضنى و من احبك ادخله الله الجنة و من ابغضك ادخله الله النار و كتابك يا معاويه الذى كتبت هذا جوابه ليس مما يندفع به من له عقل او دين و السلام انتهى فالحمد لله على توفيقه و هدايته و تسديده و كفايته حيث ثبت من افادات اخطب الخطباء الممدوح بالمدائح الجليله المتينه و المشى عليه بالمناقب الجميله الرذيه ان حديث باب المدينه من الروايات التى هى بالقبول و التسليم قرينه و الاخبار التى لا يطعن فيها الا ارباب الحقد و الضغينه و انه مما اثبتته عمرو بن العاص فى محاجه معاويه معما هما عليه من العناد و اللداد و المرء و اللجاج و البغضاء الدفينه و الشحاء المبينه للاصفياء المطهرين الذينهم لنجاه المتمسكين احصف سفينه و اخطب خوارزم از اكابر فقهاى معتمدين و اجله

نهای مستندین و اعظم فضایل ماهرین و افخم کمالاتی بارعین و ثقات مشاهیر مختبرین و اثبات نحاریر معتبرین بوده بمدائح مزره و مناقب مبهره و محاسن شارقه و مفاخر بارقه و بطون اسفار قوم مملو و مشحونست و سمو قدر و علو فخر او بر متتبع افادات اساطین اعیان و مهره عالی شان مثل ابو حامد محمود بن محمد بن حسین بن یحیی الصالحانی و عماد الدین محمد بن محمد الکاتب الاصفهانی و ابو الفتح ناصر بن عبد السید بن علی المطرزی و محمد بن محمود بن الحسن البغدادی المعروف بابن النجار و جمال الدین علی بن یوسف بن ابراهیم القفطی و ابو المؤید محمد بن محمود بن محمد الخوارزمی و ابو عبد الله محمد بن یوسف الکنجی و شمس الدین محمد بن احمد ذهبی و جمال الدین محمد بن یوسف الزرندی و صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی و عبد القادر بن محمد القرشی و محمد بن احمد بن علی الفاسی و احمد بن ابراهیم بن علی الصنعانی المعروف بابن الوزیر و شهاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل و علی بن محمد بن احمد بن عبد الله المعروف بابن الصباغ المالکی و جلال الدین عبد الرحمن بن ابي بكر السيوطی و نور الدین علی بن عبد الله السهمودی و شمس الدین محمد بن علی بن یوسف الدمشقی الصالحی و شهاب الدین احمد بن محمد بن علی بن حجر المکی و کمال الدین بن فخر الدین جهرمی و محمود بن سلیمان الکفوی و احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی و عبد الله بن محمد المطیری و ولی الله لکهنوی و خود مخاطب و غیر ایشان واضح و آشکارست

وجه شصت و یکم

آنکه ابو القاسم علی بن حسن بن هبه الله المعروف بابن عساكر الدمشقی حدیث مدینه العلم را بطرق عدیده روایت نموده چنانچه محمد بن یوسف بن محمد الکنجی در کفایه الطالب گفته

اخبرنا العلامة قاضی القضاة ابو نصر محمد بن هبه الله بن قاضی القضاة محمد بن هبه الله بن محمد الشیرازی اخبرنا الحافظ ابو القسم اخبرنا القاسم بن محمد السمرقندی اخبرنا ابو القسم بن مسعده اخبرنا حمزه بن یوسف اخبرنا ابو احمد بن عدی حدثنا النعمان بن هارون البلدی و محمد بن احمد بن المؤمل الصیرفی و عبد الملك بن محمد قالوا حدثنا احمد بن عبد الله بن یزید المؤدب حدثنا عبد الرزاق عن سفین عن عبد الله بن عثمان بن خثیم عن عبد الرحمان بن بهمان قال سمعت جابرا يقول سمعت رسول الله صلّى الله عليه و سلم يقول يوم الحديبيه و هو آخذ بضبع عليّ بن أبي طالب و هو يقول هذا امير البرره و قاتل الفجره منصور من نصره و مخذول من خذله ثم مد بها صوته و قال انا مدینه العلم و عليّ بابها فمن أراد العلم فليات الباب قلت هكذا رواه ابن عساكر في تاريخه و ذكر طرقة عن مشايخه انتهى فاذا ثبت ان ابن عساكر، روى هذا الحديث الشريف الفاخر، و ذكر طرقة عن مشايخه الاكابر، فلا يكذبه و لا يبطله

الا- الجاحد الجائر و المعاند الخاسر، و الحاقد البائر المذى لا يدرى الذائب من الخاثر، و لا يخاف نكال ذى البطش الشديد القاهر، و لا يبالي من الافتضاح بين المنقدين الاكابر، و لا يحتفل من ظهور تعصبه و وقاحته لدى المنصفين الحائزين لجلائل المآثر، و لا يكثرث من وضوح نصبه و اعتدائه و جفائه و شقائه عند الجهابذه الحاوين لمعالى المفاخر، و ابن عساكر از محدثين كبار و فقهای عالی فخر و مشاهير اعظم معاريف و افاحم سنیه بوده مدائح و ماثر و محاسن و مفاخر او بر ناظر معجم الادباء ياقوت حموی و اسماء الرجال جامع مسانيد أبی حنيفه تصنيف محمد بن محمود الخوارزمی و وفيات الأعيان ابن خلکان و مختصر فى اخبار البشر ابو الفداء الايوبى و تتمه المختصر ابن الوردی و تذكره الحفاظ و عبر فى خبر من غير و دول الاسلام علامه ذهبى و مرآه الجنان عبد الله بن اسعد يافعى و طبقات شافعيه عبد الوهاب سبكى و طبقات شافيه عبد الرحيم اسنوى و طبقات شافعيه ابو بكر بن احمد بن قاضى شهبه الاسدى و طبقات الحفاظ جلال الدين سيوطى و تاريخ خميس حسين بن محمد بن حسن الدياربكرى و مدينه العلوم ازنيقى و ابجد العلوم و تاج مكلل و اتحاف النبلاء مولوى صديق حسن خان معاصر مخفى و محتجب نيست در اين جا بر بعض عبارات اكتفا مى رود ابن خلکان در وفيات الأعيان گفته الحفاظ ابو القاسم على بن أبى محمد الحسن بن هبه الله بن الحسين بن عبد الله بن الحسين المعروف بابن عساكر الدمشقى الملقب ثقه الدين كان محدث الشام فى وقته و من اعيان الفقهاء الشافعيه غلب عليه الحديث فاشتهر به و بالغ فى طلبه الى ان جمع منه ما لم يتفق لغيره و رحل و طوف و جاب البلاد و لقي المشايخ و كان رفيق الحفاظ أبى سعد عبد الكريم بن السمعانى فى الرحله و كان حافظا ديننا جمع بين معرفه المتون و الاسانيد سمع ببغداد سنه عشرين و خمسمائه من اصحاب البرمكى و التنوخى و الجوهرى ثم رجع الى دمشق ثم رحل الى خراسان و دخل نيسابور و هراه و اصبهان و الجبال و صنف التصانيف المفيده و خرج التخاريج و كان حسن الكلام على الاحاديث محظوظا فى الجمع و التاليف صنف التاريخ الكبير لدمشق فى ثمانين مجلده اتى فيه بالعجائب و هو على نسق تاريخ بغداد قال لى شيخنا الحفاظ العلامة زكى الدين ابو محمد عبد العظيم المنذرى حافظ مصر ادام الله به النفع و قد جرى ذكر هذا التاريخ و اخرج لى منه مجلدا و طال الحديث فى امره و استعظامه ما اظن هذا الرجل الا عزم على وضع هذا التاريخ من يوم عقل على نفسه و شرع فى الجمع من ذلك الوقت و الا فالعمر يقصر عن ان يجمع فيه الانسان مثل هذا الكتاب

بعد الاشتغال و التنبه و لقد قال الحقّ من وقف عليه عرف حقيقه هذا القول و متى يتسع للانسان الوقت حتى يضع مثله و هذا الذى ظهر هو الذى اختاره و ما صح له هذا الابدع مسودات ما يكاد ينضب حصرها و له غيره تواليف حسنه و اجزاء ممتعه و له شعر لا باس به فمن ذلك قوله الا ان الحديث اجلّ علم، و اشرفه الاحاديث العوالى، و انفع كلّ نوع منه عندي، و احسنه الفوائد و الامالى، و انك لن ترى للعلم شيئا، يحقّقه كافواه الرجال، فكن يا صاح ذا حرص عليه، و خذّه عن الرجال بلا ملال، و لا تاخذّه من صحف فترمى، من التصحيف بالداء العضال، و من المنسوب إليه ايا نفس ويحك جاء المشيب، فما ذا التصابى و ما ذا الغزل، تولى شبابى كان لم يكن، و جاء المشيب كان لم يزل، كان بنفسى على غرّه، و خطب المنون بها قد نزل، فيا ليت شعرى ممن اكون، و ما قدر الله لى فى الانزل، و قد التزم فيها ما لا يلتزم و هو الزاء قبل اللام، و البيت الثانى هو بيت على بن جبلة المعروف بالعكوك و هو قوله شباب كان لم يكن، و شيب كان لم يزل، و ليس بينهما الا تغيير سير كما تراه و هذا البيت من جمله ابيات و سياى ذكر قائله بعد هذا انشاء الله تعالى و كانت ولاده الحافظ المذكور فى اول المحرم سنة تسع و تسعين و اربعمائه و توفى ليله الاثنيين الحادى عشر من رجب سنة احدى و سبعين و خمسمائه بدمشق المحروسه رحمه الله تعالى و صلى عليه الشيخ قطب الدين النيسابورى و حضر الصلوه عليه صلاح الدين رحمه الله تعالى و دفن عند والده و اهله بمقابر باب الصغير و ذهبى در عبر در وقائع سنة احدى و سبعين و خمسمائه كفته و فيها توفى الحافظ ابن عساكر صاحب التاريخ الثمانين مجلدا ابو القاسم على بن الحسن بن هبه الله الدمشقى محدث الشام ثقه الدين ولد فى اول سنة تسع و تسعين و اربعمائه و اسمع سنة خمس و خمسمائه و و بعدها من النسيب و أبى طاهر الجبائى و طبقاتهما ثم عنى بالحديث و رحل فيه الى العراق و خراسان و اصبهان و سار اهل زمانه فى الحديث و رجاله و بلغ فى ذلك الذروه العلياء و من تصفح تاريخه علم منزله الرجل فى الحفظ توفى فى حادى عشر رجب

وجه شصت و دوم

آنكه افضل الدين ابراهيم بن على المعروف بالخاقانى حديث مدينه العلم را حتما و جزما اثبات نموده چنانچه در تحفه العراقيين كه ذكر آن كاتب حلبى در كشف الظنون ما بين نهج نموده تحفه العراقيين فارسى منظومه لا- فضل الدين ابراهيم بن على الخاقانى

الشاعر المتوفى سنة ٥٨٢ اثنین و ثمانین و خمسمائه وزنه من مزاحفات المسدس در مدح محمد بن مطهر علوی گفته این قدر و صفا که خاطر راست، از خدمت سید اجل خاست، ان مایه که طبع را قوامست، هم همت سید امامست، ذو الفضل محمد مطهر، آن عرق محمد پیمبر آن مردم دیده مصطفی را، و آن وارث صدق مرتضی را، قدرش ز دو کون برگزیده، یک موی ز مصطفی نگشته الی ان قال بوده در شهر علم حیدر، دین سید دین کلید آن در، وقف ابدیست بر زبانش، هر خانه که داشت شهر دانش، جای شرفست و بحر علمست، استاد سرائی شهر علمست، پیش کرمش ز روی تسنیم، پیش قلمش بیوی تعلیم، شهری که خراجش آورد دهر، او میوه باغ آن چنان شهر، فهذا ابراهیم الخاقانی، شیخهم الفردانی، و کابره الصمدانی، قد اثبت الحدیث الشریف حتما و جزما و حسم شبهات المنکرین و المبطلین حسما و جذما، و ارغم انوف الجاحدین المدغلین رغما، و حطم صدور المعاندین حطما، و قضم ظهور المتعصین قصما، و هدم ارکان المجادلین هدمما، و فضائل فاخره و مناقب باهره خاقانی و جلالت و عظمت او نزد اکابر این حضرات بر متتبع و متفحص مخفی نیست دولت شاه سمرقندی در تذکره گفته ذکر ملک الشعراء خاقانی حقائق رحمة الله علیه نام او فضل الله بن ابراهیم بن علی شیروانیست فضل و جاه و قبول سلاطین و حکام او را میسر شده در علم بینظیر و در شعر استاد بوده و در جاه مشار إليه چنانچه اوستادان ماهر مدح او گفته اند که آن را صفیر الضمیر نام کرده می گویند ز دیوان ازل منشور کاول در میان آمد، امیری جمله را دادند و سلطانی بخاقانی، برای حجت معنی براهیمی پدید آمد، ز پشت آذر صنعت علی نجار شروانی، در آخر او را ذوق فقر و شکست نفس و صفای باطن ظاهر شد و از خاقان کبیر منوچهر انار الله برهانه از ملازمت و خدمت استعفا می خواست که بخدمت اهل سلوک مشغول گردد خاقان چون دل بسته صحبت او بود اجازت نمی داد تا آنکه بی اجازت خاقان از شیروان گریخت و به یلقان رفت گماشتگان شیروان او را گرفته بدرگاه فرستادند و خاقان او را بند فرمود در قلعه شایران مدت هفتمه مقید و محبوس از غایت ملالت و دلتنگی در قلعه این قصیده می گوید و حالات ترسایان و لغات و اصطلاحات ایشان بیان می کند و این قصیده مشکست و شیخ عارف آذری شرح این ابیات مشکله در جواهر الاسرار می کند و چند بیت از ان قصیده این ست فلک کجرو ترست از خط ترسا، مرا دارد مسلسل راهب آسا، پس از تعلیم دین از هفت مردان، بس از تنزیل وحی از هفت قرا، پس از میقات و حج و سعی و عمره، پس از قران و تعظیم مصلا، مراد از بعد پنجه ساله اسلام، نزیید چون صلیبم بند بر پا، روم زنار بندم زین تحکم، روم ناقوس بوسم زین تعدا، و گر قیصر سگالد راز زردشت، کنم زنده رسوم زند و استا بسرگین خر عیسی به بندم، رعاف جاثلیق ناشکیبا، و چون این قصیده موقوف شرحست زیاده

ازین بقلم نیاید و خاقانی بعد از حبس دیگر بملازمت مشغول نشد و درد طلب دامنگیر او شد مشرب فقر دریافت و بعزیمت حج از شیروان بیرون آمد و بهمراهی موفق التوفیق که کریم جهان بود و جمال الدین موصلی سفر حجاز پیش گرفت و این قصیده را در راه مکه می گوید و وصف بادیه می کند و چهار مطلع درین قصیده بکار داشته این مطلع از آن قصیده است سرحد بادیه ست روان باش بر سرش تریاق روح کن ز نسیم معطرش

در آخر این قصیده را تخلص باسم جمال موصلی می کند و جاه او را مبین می سازد بدین طریق و این ست بیت، سلطان دل و خلیفه هم خوانمش

از آن که، سلطان پدر نوشت و خلیفه برادرش

صاحب خلاصه بناکشی می گوید که خاقانی نزد خاقان بسیار مقرب بود و در اول حال حقائقی تخلص داشت و خاقان کبیر او را منصب خاقانی ارزانی داشت الی ان قال وفات افضل الدین خاقانی در شهر تبریز بوده در شهر سنه اثنین و ثمانین و خمسمائه و در سرخاب تبریز آسوده ست و عبد الرحمن جامی در نفحات گفته افضل الدین الخاقانی رحمه الله تعالی هر چند وی شاگرد فلکی شاعریست و بشعر شهرتی تمام یافته چنین گویند که ویرا ورای طور شعر طوری دیگر بوده است که شعر در جنب آن کم بوده است چنانکه حضرت مولوی قدس سره گفته است شعر چه باشد بر من تا که ز من لاف ازو هست مرا فن دگر غیر فنون شعرا

و سخنان وی برینمعنی شاهدست چنانکه می گوید صورت من همه او شد صفت من همه او ، لاجرم کس من و من نشنود اندر سخنم

نزنم هیچ دری تا که نگویند آن کیست ، چون پرسند مرا باید گفتن که منم

، و در محل دیگر می گوید عشق بیفشرد پایی بر نمط کبریا،

و ازین قبیل سخنان وی بسیارست و ازینها بوی آن می آید که ویرا از مشرب صافی صوفیان قدس الله اسرارهم شربی تمام بوده است وی در زمان خلافت المستضیء بنور الله بوده و در قصیده عربی که در مدح بغداد گفته ذکر وی کرده و توفی المستضیء سنه خمس و تسعین و خمسمائه وی نیز قصیدهء رائیه حکیم سنائی را جواب گفته ست و عدد ابیات آن از صد و هشتاد گذشته و آن را سه مطلع نهاده مطلع اولش این ست الصبوح الصبوح کامد کار النثار النثار کامد یار

کاری از روشنی چو آب خزان

و در آخر این قصیده می گوید این قصیده ز جمع سبعیات ثامنست از غرائب اشعار از در کعبه گر دراویزند

کعبه بر من فشانندی استار زد قفا نیک را قفای نیک و امرؤ القیس را فگند از کار

آنکه ابو الحجاج يوسف بن محمد البلوی الاندلسی المعروف بابن الشيخ این حدیث شریف را بحتم و جزم و قطع و یقین اثبات نموده و آن را در فضائل و مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام ذکر فرموده چنانچه در کتاب الف با که مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در

ص: ۱۶۴

كشفت الظنون ذكر ان باين نهج نموده الف با فى المحاضرات للشيخ أبى الحجاج يوسف بن محمد البلوى الاندلسى المعروف باين الشيخ و هو مجلد ضخيم اوله ان افصح كلام سمع و اعجز و اوضح نظام و اوجز حمد الله تعالى بنفسه الخ ذكر فيه انه جمع فوائد بدائع العلوم لابنه عبد الرحيم ليقرأه بعد موته إذ لم يلحق بعد لصغره الى درجه النبلاء و سمي ما جمعه لهذا الطفل المربى بكتاب الف با و من نظمه فى اوله هذا كتاب الف با

ق من دعا ان يلبى

بالله ربّا

ثم استقم و اتبعه

طب لمن حب طبّا هذى وصاه اب لم يزل لشخصك صبّا

ثم ذكر تسعة و عشرين بيتا على عدد الحروف المعجمه و شرحه كلمه كلمه مع مقلوبه و معكوسه و اورد فى اول الشعر ثمانيه ابواب و فى آخرها اربعا من الكلمات المزدوجات المتشابهات الحروف و هو تاليف غريب لكن فيه فوائد كثيره بعد ذكر بعض اقوال ابن عباس در اعلميت جناب امير المؤمنين عليه السلام گفته و إذ قد وقع ذكر على و ابن عباس رضى الله عنهما فلنذكر بعض فضائلهما و لنبدأ بمفاخر على الزكى العلى ابن عم النبى ص و لثن بالثناء على ابن عباس العدل الرضى ابن عم النبى ص ايضا

قال ابو الطفيل شهدت عليا يخطب و هو يقول سلونى فو الله لا تسئلونى عن شىء الا اخبرتكم به و سلونى عن كتاب الله فو الله ما من آيه الا و انا اعلم ابليل نزلت أم بنهار أم فى سهل أم فى جبل و لو شئت اوقرت سبعين بعيرا من تفسير فاتحه الكتاب و سياى

قول النبى صلى الله عليه و سلم فيه انا مدينه العلم و على بابها فمن أراد العلم فليأتته من بابيه و قول ابن عباس فيه لقد اعطى على تسعة اعشار العلم و ايم الله لقد شاركهم فى العشر العاشر الخ

وجه شصت و چهارم

آنكه نيز ابو الحجاج بلوى اين حديث شريف را در مقام اثبات رفعت مكان جناب امير المؤمنين عليه السلام در علم احتجاجا آورده و آن را بالحتم و الجزم از جناب رسالت مآب صلى الله عليه و اله و سلم ثابت دانسته چنانچه در كتاب الف با بعد ذكر حكايتى كه در ان قول حجاج ثقفى در حق جناب امير المؤمنين عليه السلام فأنه المرء يرغب عن قوله و اردست گفته قلت و لما رايته هذه الحكاياه فى الكامل و قول الحجاج فى على رضى الله عنه هذا الجفاء لم املك نفسى و حملتنى الغيره

على حبيبي على رضى الله عنه ان كتبت فى طره الكتاب حجاج فيما قلته تكذب فى قول من فيه الورى يرغب ذاك على بن أبى طالب من مثله او منه من يقرب يكفيه ان كان ابن عم الذى فى جاهه تطمع يا مذب صلى عليه الله من سيّدا تطلع الشمس و ما تغرب و قلت ايضا انظر الى الحجاج و قله جده مع سطاخه خده يقول فى مولانا على هذه المقاله و يرغب عما قاله تالله ما حملة على هذا القول الردى الآ الحد المردى و الا فقد علم الغوى أنّ مكان على فى العلم المكان العلى كيف لا و

النبي صلى الله عليه و سلم يقول فيه انا مدينه العلم و على بابها فمن أراد العلم فليأتته من بابها و ابن عباس رضى الله عنه يقول و الله لقد اعطى على بن أبى طالب رضى الله عنه تسعه اعشار العلم و ايم الله لقد شاركهم فى العشر العاشر و قال عمر بن الخطاب رضى الله عنه اقضانا على و قال ابن مسعود رضى الله عنه اعلم اهل المدينه بالفرائض ابن أبى طالب و صدقوا رضى الله عنهم كم له من تشقيق فى العلوم و ترقيق و بصر فى الحساب و تدقيق حتى كانه ينظر الى الغيب من ستر رقيق و كم من قضيه قضاها لَمَّا بلغت الى النبي صلى الله عليه و سلم امضاها و ربما تبسم عليه السلام إذا سمعها استصوبا ثم انفذها اذراها صوبا و كم مسئله بديعه دقق فيها النظر فاتى بالعبر الخ فهذا البلوى ابو الحجاج*قصر ظهور اهل المراء و اللجاج* و فناء سوره جحود ارباب الزينغ و الاعوجاج* و ابان ان سعيهم فى الابطال الحق خداج* حيث اثبت هذا الحديث الشريف المبهر الانبلاج* حتما و جزما فى مقام العذل و اللوم* و التانيب و الشريب و الاحتجاج* فثبت ان المخاطب و من سلفه* او لحقه فى التكذيب و الابطال* مغرمون بسوء الحجاج* معرضون عن سوى المنهاج* مقلدون فى الاعراض عن فضل على عليه السلام للحجاج* الناصب المعاند الحاقد بلا ارتياب و اختلاج

وجه شصت و پنجم

آنکه ابو السعادات مبارک بن محمد المعروف بابن الاثير الجزرى الشافعى حديث مدينه العلم را روايت کرده چنانچه در جامع الاصول فرموده على

ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال انا مدينه العلم و على بابها اخرجته الترمذى و شهاب الدين احمد در توضيح الدلائل گفته

عن على رضى الله تعالى عنه ان رسول الله صلى الله عليه و اله و بارك و سلم قال انا مدينه العلم و على بابها رواه فى جامع الاصول و قال اخرجته الترمذى انتهى فهذا ابن الاثير الذى اصبح عندهم و هو عيبه الاثار* و جهينه الاخبار* و ابن بجده الاسرار* و طلاع انجده الاعتبار* قد روى هذا الحديث

العزیز المثار* المنیع المستثار* من صحیح الترمذی احد حفاظهم الكبار* و واحد اثباتهم الاحبار فلا یقابله بالجحود و الانكار* و لا یقدم علی هذا الاجترام و الاجترار* الا من بلی بالانخداع و الاغترار* و منی بالادبار و الاستكبار* فخاص من الباطل علی الغمار* و ركب من الریغ متن التیار و وطأ قده الزلل و العثار* فاهال لعسفه قتام الغی و اثارو محاسن علیه و مفاخر بهیه و مكارم كثیره و مآثر اثیره ابن اثیر نهایت وفیر و عزیزست نبذی از ان بر ناظر تاریخ كامل علی بن محمد المعروف بابن الاثیر و تاریخ اربل ابو البركات مبارک بن احمد المعروف بابن المستوفی و وفیات الأعیان ابن خلكان و مختصر ابو الفداء الایوبی؟؟؟ و تتمه المختصر ابن الوردی و عبر فی خبر من غیر و دول الاسلام ذهبی و اسماء الرجال مشكاه ولی الدین الخطیب و مرآة الجنان یافعی و طبقات الشافعیه عبد الوهاب سبکی و طبقات الشافعیه عبد الرحیم اسنوی و روض المناظر ابن شحنه حلبی و طبقات الشافعیه ابو بكر اسدی و بغیه الوعاه سیوطی و مدینه العلوم ازنیقی و تاج مكلل و ابجد العلوم و اتحاف النبلاء مولوی صدیق حسن خان معاصر مخفی و محتجب نیست اكثر این عبارات در مجلد حدیث طیر شنیدی در این جا اكتفا بر بعض عبارات می رود تاج الدین عبد الوهاب سبکی در طبقات شافعیه گفته المبارک بن محمد بن عبد الکریم بن عبد الواحد الشیبانی العلامه مجد الدین ابو السعادات الجزری ابن الاثیر صاحب جامع الاصول و غریب الحدیث و شرح مسند الشافعی و غیر ذلك ولد بجزیره ابن عمر سنه اربع و اربعین و خمسمائه و نشا بها ثم انتقل الی الموصل فسمع من یحیی بن سعدون القرطبی و خطیب الموصل الطوسی و سمع ببغداد من ابن کلیب روى عنه ولده و الشهاب القوصی و جماعه و آخر من روى عنه بالاجازه فخر الدین بن البخاری و اتصل بخدمه الامیر الکبیر مجاهد الدین قایماز الی ان هلك فاتصل بخدمه صاحب الموصل غر الدین مسعود و ولی دیوان الانشاء و له دیوان رسائل و من تصانیفه غیر ما ذکرناه کتاب الانصاف فی الجمع بین الكشف و الکشاف تفسیری الثعلبی و الزمخشری و المصطفی المختار فی الادعیه و الاذکار و البدیع فی شرح فصول ابن الدهان فی النحو و الفروق و الأبنیه و کتاب الاذواء و الذوات و شرح غریب الطوال و كان بارعا فی الترسیل و عرض له مرض مزمن ابطل یدیه و رجلیه و عجز عن الكتابه و اقام بداره و انشأ رباطا بقریه من قرى الموصل و وقف املاکه علیه و كان فاضلا رئیساً مشاراً إلیه توفی سنه ست و ستمائه و جامع الاصول کتاب معروف و مشهور و مقبول اکابر فحولست مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون در ذکر آن گفته جامع الاصول لاحادیث الرسول لابی السعادات مبارک

بن محمد المعروف بابن الاثير الجزرى الشافعى المتوفى سنة ٦٠٦ ست و ستمائه اوله الحمد لله الذى اوضح لمعالم الاسلام سيلا- الخ ذكر ان مبنى هذا الكتاب على ثلثة اركان الاول فى المبادئ الثانى فى المقاصد الثالث فى الخواتيم و اورد فى الاول مقدمه و اربعة فصول و ذكر فى المقدمه ان علوم الشريعة تنقسم الى فرض و نفل و الفرض الى فرض عين و فرض كفايه و ان من اصول فروض الكفايات علم احاديث الرسول عليه الصلوة و السلام و آثار اصحابه التى هى ثانى ادله الاحكام و له اصول و احكام و قواعد و اصطلاحات ذكرها العلماء يحتاج طالبها الى معرفتها كالعلم بالرجال و اساميهم و انسابهم و اعمارهم و وقت وفاتهم و العلم بصفات الرواه و شرائطهم التى يجوز معها قبول روايتهم و العلم بمستند الرواه و ايرادهم ما سمعوه و ذكر مراتبه و العلم بجواز نقل الحديث بالمعنى و روايه بعضه و الزيادة فيه و الاضافه إليه ما ليس منه و العلم بالمسند و شرائطه و العالى منه و النازل و العلم بالمرسل و انقسامه الى المنقطع و الموقوف و المعضل و العلم بالجرح و بيان طبقات المجروحين و العلم باقسام الصحيح و الكذب و الغريب و الحسن و العلم باخبار التواتر و الآحاد و الناسخ و المنسوخ و غير ذلك فمن اتقنها اتى دار هذا العلم من بابها و ذكر فى الفصل الاول انتشار علم الحديث و مبدأ جمعه و تاليفه و فى الفصل الثانى اختلاف اغراض الناس و مقاصدهم فى تصنيف الحديث و فى الفصل الثالث اقتداء للمتأخرين بالسالفين و سبب اختصار كتبهم و تاليفها و فى الفصل الرابع خلاصه الغرض من جمع هذا الكتاب قال و لما وقفت على الكتب و رايت كتاب رزين و هو اكبرها و اعمها حيث حوى الكتب السنيه التى هى أم كتب الحديث و اشهرها فاحببت ان اشتغل بهذا الكتاب الجامع فلما تتبعته وجدته قد اودع احاديث فى ابواب غير تلك الابواب اولى بها و كرر فيه احاديث كثيره و ترك اكثر منها فجمعت بين كتابه و بين ما لم يذكر من الاصول الستة و رايت فى كتابه احاديث كثيره لم اجدها فى الاصول لاختلاف النسخ و الطرق و انه قد اعتمد فى ترتيب كتابه على ابواب البخارى فناجتى نفسى ان اهدب كتابه و ارتب ابوابه و اضيف إليه ما اسقطه من الاصول و اتبعه شرح ما فى الاحاديث من الغريب و الاعراب و المعنى فحذفت الاسانيد و لم اثبت الا اسم الصحابى الذى روى الحديث ان كان خيرا او اسم من يرويه عن الصحابى ان كان اثرا و افردت بابا فى آخر الكتاب

يتضمن اسماء المذكورين فى جميع الكتاب على الحروف و اما متون الحديث فلم اثبت منها الا ما كان حديثا او اثرا و ما كان من اقوال التابعين و الاثمه فلم اذكره الا نادرا و ذكره رزين فى كتابه فقه مالك و رجحت اختيار الابواب على المسانيد و بنيت الابواب على المعانى فكل حديث انفرد بمعنى اثبته فى بابيه فان اشتمل على اكثر اوردته فى آخر الكتاب فى كتاب سميته كتاب اللواحق ثم انى عمدت الى كل كتاب من الكتب المسماه فى جميع هذا الكتاب و فضلته الى ابواب و فصول لاختلاف معنى الاحاديث و لما كثر عدد الكتب جعلتها مرتبه على الحروف فاودعت كتاب الايمان و كتاب الايلاء فى الالف ثم عمدت الى آخر كل حرف فذكرت فيه فصلا يستدل به على مواضع الابواب من الكتاب و رايته ان اثبت اسماء رواه كل حديث او اثر على هامش الكتاب حذاء اول الحديث و رقمت على اسم كل راو علامه من اخرج ذلك الحديث من اصحاب الكتب الستة و اما الغريب فذكرته فى آخر كل حرف على ترتيب الكتب و ذكرت الكلمات التى فى المتون المحتاجه الى الشرح بصورتها على هامش الكتاب و شرحها حذاءها انتهى و مولوى صديق حسن خان معاصر در اتحاف النبلاء كفته جامع الاصول لاحاديث الرسول لابي السعادات المبارك بن ابي الكرم محمد بن محمد بن عبد الكريم بن عبد الواحد الشيبانى المعروف بابن الاثير الجزرى و درين كتاب صحاح سته را بر وضع كتاب زرين جمع كرده ليكن با زيادات كثيره اوله الحمد لله الذى اوضح لمعالم الاسلام سيلا و بناى اين كتاب بر سه ركنست اول در مبادى دوم در مقاصد سوم در خواتيم و دروى نوشته و لما وقفت على الكتب الستة و رايته كتاب رزين و هو اكبرها و اعمها حيث حوى الكتب الستة التى هى أم كتب الحديث و اشهرها فاحييت ان اشتغل بهذا الكتاب الجامع فلما تتبعته و وجدته قد اودع احاديث فى ابواب غير تلك الابواب اولى بها و كرر فيه احاديث كثيره و ترك اكثر منها فجمعت بين كتابه و بين ما لم يذكر من الاصول الستة و رايته فى كتابه احاديث كثيره لم اجدها فى الاصول لاختلاف النسخ و الطرق و انه قد اعتمد فى ترتيب كتابه على ابواب البخارى فناجتنى نفسى ان اهدب كتابه و ارتب ابوابه و اضيف إليه ما اسقطه من الاصول و اتبعه شرح ما فى الاحاديث من الغريب و الاعراب و المعنى

فشرعت و لم اثبت الا اسم الصحابي الذي روى الحديث ان كان خيرا او اسم من يرويه عن الصحابي ان كان اثرا و افردت بابا في آخر الكتاب يتضمن اسماء المذكورين في جمع الكتاب على الحروف و اما متون الحديث فلم اثبت منها الا ما كان حديثا او اثرا و ما كان من اقوال التابعين و الائمه فلم اذكره الا نادرا و ذكره رزين في كتابه فقه مالك و رجحت اختيار الابواب على المسانيد و بنيت الابواب على المعاني فكل حديث انفراد بمعنى اثبتته في بابه فان اشتمل على اكثر اوردته في آخر الكتاب في كتاب سميته كتاب اللواحق انتهى

وجه شصت و ششم

آنکه شیخ فرید الدین محمد بن ابراهیم الهمدانی المعروف بالعطار حدیث مدینه العلم را در اشعار بلاغت شعاع خود نظم فرموده و ثبوت و تحقق آن بحتم و جزم وانموده چنانچه در مظهر العجائب گفته مصطفی گفته که حیدر پاکزاد مرتضی گفته که علم او بداد مصطفی گفته که او حق منست

مرتضی گفته که چون جان در تنست مصطفی گفته که شه بد سر غیب مرتضی گفته که او را نیست عیب

مصطفی گفته علی بابها مرتضی گفته که یا خیر الوری

و نیز در ان گفته رو تو ترک مذهب و دینت بکن

با تو گفت مصطفی را گوش کن نه محمد گفت باب علم اوست انما در شان حیدر خود نکوست

و نیز در ان گفته هیچ می دانی که قران خوان که بود همچو نوری در میان جان که بود هیچ می دانی که باب علم کیست

اندرین عالم بچود و حلم کیست

و نیز در ان گفته عشق می گوید نبی حق را شناخت زانکه در وادی حضرت

می شتافت عشق می گوید علی بابها بارها گفتم بتو اسرارها

و نیز در ان گفته هیچ می دانی که معجز آن کیست

وین همه مدح و ثنا در شان کیست که نهاده پای بر کتف رسول مصطفی کرده چو معراجش قبول

که بده خود تاجدار انما

و ان کیست باب علم از گفت رسول خود کرا بودست در علم قبول

و نیز در ان گفته جوهر معنی من

خود حیدرست

و نیز در آن گفته من ز باب علم عطار آمدم

و نیز عطار در اسرارنامه گفته تو باب الله میدان مرتضی را ز خود آگاه میدان مرتضی را برو از باب او در شهر علمش

که تا بینی تو خود آثار حلمش

امیر المؤمنینست عیسی مریم

امیر المؤمنین با نوح همدست

ص: ۱۷۰

امیر المؤمنین ان شاه کامل امیر المؤمنین ختم ولایت امیر المؤمنین باب هدایت

و نیز در ان گفته اگر فرمانبری فرمان شه بر

و نیز عطار در الهی نامه علی ما نقل عنه گفته پیمبر گفت با آن نور دیده ز یک نوریم هر دو آفریده علی ع چون با نبی باشد

ز یک نور

و فرید الدین عطار از مشاهیر عرفای کبار و اکابر واقفین حقائق و اسرار سنیه است مفاخر عظیمه المقدار و ماثر فخریه الاثار او حسب افادات این حضرت بتفصیل جمیل انشاء الله الجلیل در مجلد آتی مرقوم و مسطور خواهد شد مر در این مقام اکتفا بر بعض عبارات می رود مجد الدین علی بن ظهیر الدین محمد بدخشانی در جامع السلاسل گفته شیخ فرید الدین عطار نیشاپوری قدس سره وی مزید حضرت شیخ مجد الدینست چنانچه در مظهر همین ظاهر می سازد و نیز در دیباچه تذکره الأولیاء که بوی منسوبست می گوید که یک روز بر امام مجد الدین بغدادی در آمدم ویرا دیدم که می گریست گفتم خیرست گفت زهی سپهسالاران که درین امت بوده اند بمتابه انبیا علی نبینا و علیه الصلوه و السلام بوده اند که علماء امتی کانبیا بنی اسرائیل گفت که گریه من از انست که دوش گفته بودم که خدایا خداوند کار تو بعلت نیست مرا ازین قوم گردان یا از نظار گیان این قوم گردان که قسم دیگر را طاق ندارم می گریم که مستجاب شده باشد یا نه بعضی گفته اند بحسب باطن و روحانیت او را از منصور حلاج نیز تربیت بوده است و بعضی گفته اند که نور منصور حلاج بعد از صد و پنجاه سال بروح مقدسه فرید الدین عطار تجلی فرموده است و مربی او شده گویند که سبب توبه وی آن بود که روزی در دکان نشسته بود درویشی بآنجا رسید چند بار شیئا لله گفت وی بدرویش نپرداخت درویش گفت ای خواجه تو چگونه خواهی مرد عطار گفت چنانکه تو خواهی مرد درویش گفت همچو من می توانی مرد عطار گفت بلی درویش کاسه چوبین داشت زیر سر نهاد و گفته الله جان بحق تسلیم کرد عطار را حال متغیر شد دکان را بر هم زد باین طریقه در آمد- گفته اند که مولانا جلال الدین روی در وقت رفتن به بلخ و رسیدن نیشاپور در صحبت وی در حال کبر سن رسیده و کتاب اسرارنامه بوی ارزانی فرموده وی دائما آنرا بخود نگاه می داشت و در بیان حقائق و معارف اقتداء بوی دارد چنانکه می فرماید گرد عطار گشت مولانا شربت از دست شمس بودش نوش

دیگر می فرمود عطار روح بود و ثنای

دو چشم او ما از پی ثنائی و عطار آمدیم

و آن قدر اسرار توحید و حقائق اذواق و مواجید که در مثنویات و غزلیات وی اندراج یافته در سخنان هیچیک ازین طائفه یافت نمی شود جزاه الله سبحانه عن الطالبین المشتاقین خیر الجزاء و من انفاسه الشریفه ای روی در کشیده بازار آمده خلقی باین طلسم گرفتار آمده

و این قصیده بیست بیت زیاده است بعضی اهالی آنرا شرح نیکو گفته اند و در شرح این بیت چنین مذکور شد یعنی ای آنکه روی خود را که نور ظاهر وجودست

بروی پوشش تعینات و صور در کشیده و پوشیده بیازار ظهور آمده خلقی باین طلسم صور که بر روی این گنج مخفی کشیده بواسطه کثرت تعینات مختلفه و اثر متباین گرفتار بعد و هجران و غفلت و پندار غیرت گشته با خود بواسطه سرایت پرتو نور جمال ان روی در روی پوش مظاهر و صور جمله گرفتار بلاء صورت عشق و محنت محبت گشته بعضی عاشق معنی گشته و بعضی صورت توئی معنی و بیرون تو اسمست توئی گنج و همه عالم طلسمست

عاشق صورت بوهم خود از معشوق دور افتاده اند و نمی دانند که عاشق کیست و دلربای ایشان چیست و کیست میل خلق جمله عالم تا ابد گر شناسندت و گر نه سوی تست*درین دستور تمام قصیده را شرح کرده است و از جهت اختصار باین مقدار اقتصار افتاد-شهادت وی در سنه سبع و عشرين و ستمائه بوده ست بقول مخدوم جهانیان سید جلال بخاری شهادت وی در خوارزم بر آن طرف جیحون بوده است چون کفار سر از تن مبارک او جدا ساخته اند سر خود را بر دست گرفته از آب جیحون گذشته بشهر خوارزم آمده در آنجا مدفون گشته چون کفار این کرامات از وی معاینه کردند همه اسلام آوردند و خانقاه وی نیز در خوارزم واقعست سن وی صد و چهارده بوده است اما مولانا عبد الرحمان جامی قدس سره در نفحات آورده اند که مرقد شیخ فرید الدین عطار در نیشاپورست چنین معلوم می شود که از خوارزم نقل کرده اند و الله اعلم بالصواب انتهی و از دلائل واضحه و براهین لائحہ عظمت و جلالت و رفعت و نبالت عطار نزد سنیہ آنست که کابلی با آن همه عصیبت و عناد او را بشیخ جلیل یاد نموده و بقول او در مقام اثبات ولای اهل نحلہ خود با اہلبیت أمجاد علیہم آلاف السلام الی یوم المعاد احتجاج و استناد کرده چنانچه در صواق گفته قال الشیخ الجلیل فرید الدین احمد بن محمد النیسابوری من امن بمحمد و لم یؤمن بأهل بیتہ فلیس بمومن اجمع العلماء و العرفاء علی ذلک و لم ینکرہ احد و خود مخاطب نیز در صدد اثبات این خیال محال برآمده راه تعظیم و تفخیم عطار می پیماید و بکمال ابتهاج تشبث بافادات او می نماید چنانچه در همین کتاب تحفه می فرماید حضرت شیخ فرید الدین احمد بن محمد نیشاپوری معروف بعطار در اشعار عربی می فرمایند فلا تعدل باهل البيت خلقا فاهل البيت هم اهل السعاده فبغضهم

من الانسان خسر حقیقی و جہم عبادہ

این اشعار را شیخ بهاء الدین عاملی در کشکول خود نقل نموده باز از شیخ موصوف نقل می کنند که می فرمود من امن بمحمد و لم یؤمن باهل بیتہ فلیس بمؤمن انتھی و علاوہ برین انفا دانستی کہ شاهشاحب در باب المکاید همین کتاب تحفه بتصریح صریح عطار را از کبر او مقبولین اهل سنت وانموده و باظهار این معنی کہ او از جمله بزرگوارانی کہ بناء کارشان و نامدارانی کہ شریعت و طریقتشان از سر تا قدم بر مذهب اهل سنتست می باشد در اجلال و اعظام و تبجیل و اکرام او با قطعی الغایہ افزوده

و لعمرى ان نكول المخاطب عمدہ الاحبار* عن قبول حديث مدينه العلم العذی نظمہ الفريد العطار* فى عدہ مقاطيع و اشعار* بالحتم و الجزم القاطع لدابر الانكار* بعد ما تمسك بافادته العاليه الاسعار* و مدحه و اثنى عليه بالاعلان و الاجهار* و اظهر مقبوليته بلا- ريب و استنكار* اغرب من غريب غرائب الاعصار* و اعجب عجيب من عجائب الادوار* و الله ولى التوفيق للاستبصار و الاعتبار

وجه شصت و هفتم

آنکه ابو الحسن على بن محمد بن محمد بن عبد الکریم الجزرى المعروف بابن الاثير حديث مدينه العلم را در اسد الغابه روايت کرده چنانچه گفته انبانا زيد بن الحسن بن زيد ابو الیمن الکندى و غيره کتابه قالوا

انبانا ابو منصور زريق انبانا احمد بن على بن ثابت انبانا محمد بن احمد بن رزق انبانا ابو بكر بن مكرم بن احمد بن مكرم القاضى حدثنا القاسم بن عبد الرحمن الانبارى حدثنا ابو الصلت الهروى حدثنا ابو معاويه عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم انا مدينه العلم و على بابها فمن أراد العلم فليات بابه انتهى فهذا العلامه ابن الاثير* المحرز للفخر العالى الاثير قد روى هذا الحديث الخطير* و اروى قبسا للقابس المريد للتوير* فلا ادري كيف يجترى بعد ذلك على الطعن جاحد غرير* او يرتبك فى شباك الضلال غب ذاك متيقظ خبير* و الله ولى التوفيق و التيسير* و هو الميسر لكل حرج عسير و محتجب نماند كه ابو الحسن على بن الاثير نزد سنیه عارج معارج اقصى فضل و كمال و نازل منازل منتهای شرف و اجلال و فائز مراتب عاليه نقد و تحقيق و محرز مناقب عاليه سبر و تدقيق بوده مفاخر ساميه المقام او بر ناظر وفيات الأعيان ابن خلکان و مختصر فى اخبار البشر ابو الفداء الايوبى و تذكره الحفاظ و عبر و دول الاسلام تصنيف ذهبى و مرآه الجنان عبد الله بن اسعد يافعى و طبقات شافعيه تاج الدين سبكى و طبقات شافعيه عبد الرحيم اسنوى و روض المناظر ابن شحنه حلبى و طبقات شافعيه تقى الدين اسدى و طبقات الحفاظ جلال الدين سيوطى و مدينه العلوم ازنيقى و غير آن ظاهر و آشكارست در اين جا بنا بر اختصار بر بعض عبارات اقتصار مى رود قال الذهبى فى تذكره الحفاظ ابن الاثير الامام العلامه الحافظ فخر العلماء عز الدين ابو الحسن على بن الاثير أبى الكرم محمد بن محمد بن عبد الکریم بن عبد الواحد النيسابورى الجزرى المحدث اللغوى صاحب التاريخ و معرفه الصحابه و الانساب و غير ذلك و اخو العلامه مجد الدين صاحب جامع الاصول و الوزير ضياء الدين نصر الله صاحب كتاب المثل السائل مولده بجزيره ابن عمر سنه خمس و خمسين و خمسمائه و سمع من خطيب الموصل أبى الفضل الطوسى و يحيى الثقفى و غيرهما بالموصل و من عبد المنعم بن كليب و يعيش بن صدقه و ابن سكينه ببغداد و أبى القاسم

بن صصرى و زين الامناء بدمشق و حلب روى عنهم فى تصانيفه و حدث بالموصل و دمشق و حلب روى عنه ابن الديبى و القرصى و مجد الدين العقيلى و شرف الدين بن عساكر و سنقر الفضائى و آخرون و كانت داره مجمع الفضلاء و كان مكملًا فى الفضائل علامه نسابه اخبار با عارفا بالرجال و انسابهم لا سيما الصحابه مع الامانه و التواضع و الكرم قدم الشام رسولا و قد شرع فى تاريخ كبير لموصل و لم يتمه و مدينه جزيره ابن عمر هى منسوبه الى الاجل الرئيس عبد العزيز بن عمر البرقيدى التى بناها قاله ابن خلكان و قيل انشأها اوس و كامل ابنا عمر بن اوس التغلبى نقله ابن المستوفى فى تاريخ اربل و قيل منسوبه الى امير العراق يوسف بن عمر الثقفى مات ابن الاثير فى اواخر شهر شعبان سنه ثلاثين و ستمائه و تاج الدين سبكى در طبقات شافعيه گفته على بن محمّد بن عبد الكريم الجزرى ابن الاثير الحافظ المورخ صاحب الكامل فى التاريخ لقبه عز الدين و هو اخو الاخوين المحدث اللغوى مجد الدين صاحب النهايه و جامع الاصول و الوزير ضياء الدين صاحب المثل السائر ولد بالجزيره العمريه سنه خمس و خمسين و خمسمائه و نشا بها ثم تحول بهم والدهم الى الموصل سمع بها من خطيب الموصل أبى الفضل و من أبى الفرج يحيى الثقفى و مسلم بن على الشيخى و غيرهم و بيغداد من عبد المنعم بن كليب و يعيش بن صدقه الفقيه و عبد الوهاب بن سكينه و اقبل فى آخر عمره على الحديث و سماع العانى و النازل حتى سمع لما قدم دمشق من أبى القاسم بن صصرى و زين الامناء روى عنه الذهبى و الشهاب القوصى و المجد ابن أبى جواده و الشرف بن عساكر و سنقر القضائى و هما من اشياخ شيوخوا و غيرهم و من تصانيفه مختصر الانساب لابن السمعانى و كتاب حافل فى معرفه الصحابه اسمه اسد الغابه و شرع فى تاريخ الموصل قال ابن خلكان كان بيته بالموصل مجمع الفضلاء اجتمعت به بحلب فوجدت مكملًا فى الفضائل و التواضع و كرم الاخلاق توفى فى رمضان سنه ثلاثين و ستمائه

وجه شصت

و هشتم

آنكه محيى الدين محمد بن على بن محمد المعروف بابن العربى الطائى الاندلسى اين حديث شريف را بحتم و جزم ثابت نموده چنانچه در كتاب الدر المكنون و الجواهر المصون على ما نقل عنه البلخى فى ينايع الموده گفته و الامام على رضى الله عنه ورث علم الحروف من سيدنا محمد صلى الله عليه و سلم و إليه الاشاره

بقوله صلى الله عليه و سلم انا مدينه العلم و على بابها فمن اراد العلم فعليه بالباب و ابن العربى از اكابر علمای عظام و اجله نهای اعلام سنیه است کمال جلال مرتبت و عظمت منزلت او نزد منقدين كبار و محققين اخبار

ص: ۱۷۴

این حضرات واضح و لائحتست و شطری از مفاخر سامقه و مآثر بارقه او بحسب افادات ایشان بر ناظر تاریخ ابن النجار البغدادی و تکمله الکمال؟؟؟ ابن نقطه و تاریخ حلب ابن العدیم و وفیات زکی الدین المنذری و تاریخ ابن الابار و تاریخ ابن الزبیر و تاریخ ابن الدهیثی و مشتبه النسبه ابو العلاء فرضی و تاریخ مصر قطب الدین حلبی و مرآه الزمان سبط ابن الجوزی و ذیل امرأه قطب الدین یونینی و کتاب المسالک ابن فضل الله و لطائف المنن احمد بن عطاء الله الاسکندری و ارشاد علامه یافعی و وافى بالوفیات صلاح الدین صفدی و فوات الوفيات محمد بن شاکر بن احمد الکتبی و تنبيه الغبی جلال الدین سیوطی و لواقح الانوار و تنبيه الانبياء شعرانی و نفحات الانس عبد الرحمن جامی و کتائب اعلام الاخيار محمود بن سلیمان الکفوی و مدینه العلوم فاضل ازنیقی و اشاعه لاشراط الساعه برزنجی و صبح صادق نظام الدین سهالی و رساله تحقیق رویا از مخاطب والا شأن و معرکه سلامه الله بدایونی و جنّه فاضل معاصر مولوی صدیق حسن خان و غیر آن ظاهر و باهرست نظر باختصار در این جا بعض عبارات مذکور می شود شعرانی در لواقح الانوار گفته و منهم الشيخ العارف الكامل المحقق المدقق احد اکابر العارفين بالله سیدی محیی الدین بن العربی رضی الله عنه بالتعريف كما رايته بخطه في كتاب نسب الخرقه رضی الله عنه اجمع المحققون من اهل الله عز و جل على جلالته في سائر العلوم كما يشهد لذلك كتبه و ما انكر من انكر عليه الا لدقه كلامه لا غير فانكروا على من يطالع كلامه من غير سلوك طريق الرياضه خوفا من حصول شبهه في معتقده يموت عليها لا يهتدى لتاويلها على مراد الشيخ و قد ترجمه الشيخ صفی الدین بن أبی المنصور و غيره بالولايه الكبرى و الصلاح و العرفان و العلم فقال هو الشيخ الامام المحقق راس اجلاء العارفين و المقربين صاحب الاشارات الملكوتيه و النفحات القدسيه و الانفاس الروحانيه و الفتح المونق و الكشف المشرق و البصائر الخارقه و السرائر الصادقه و المعارف الباهره و الحقائق الزاهره له المحل الارفع من مراتب القرب في منازل الانس و المورد العذب في مناهل الوصل و الطول الاعلى من معارج الدنو و القدم الراسخ في التمكين من احوال النهايه و الباع الطويل في التصرف في احكام الولايه و هو احد اركان هذه الطريق رضی الله عنه و كذلك ترجمه الشيخ العارف بالله تعالى سیدی محمد بن اسعد اليافعی رضی الله عنه و ذكره بالعرفان و الولايه و لقبه الشيخ ابو مدين رضی الله عنه بسلطان العارفين و كلام الرجل ادل دليل على مقامه الباطن و كتبه مشهوره بين الناس لا سيما بارض الروم فانه ذكر في بعض كتبه صفه السلطان جد السلطان سليمان بن عثمان الاول و فتحه القسطنطينيه في الوقت الفلاني فجاء الامر كما قال و بينه و بين السلطان نحو مائتي سنه و قد بنى

عليه قبه عظيمه و تكيه شريفه بالشام فيها طعام و خيرات و احتاج الى الحضور عنده من كان ينكر عليه من القاصرين بعد ان كانوا يبولون على قبره رضى الله عنه و اخبرني اخي الشيخ الصالح الحاج احمد الحلبي انه كان له بيت يشرف على ضريح الشيخ محيي الدين فجاء شخص من المنكرين بعد صلاه العشاء بنار يريد ان يحرق تابوت الشيخ فخسف به دون القبر بتسعه اذرع فغاب في الارض و انا انظر ففقده اهله من تلك الليله فاخبرتهم بالقصه فجاءوا و حضروا فوجد و راسه فكلما حفروا نزل و غار في الارض الى ان عجزوا و ردموا عليه التراب و كان رضى الله عنه اولا يكتب الانشاء لبعض ملوك العرب ثم تزهد و تعبد و ساح و دخل مصر و الشام و الحجاز و الروم و له في كل بلد دخلها مؤلفات و كان الشيخ عز الدين بن عبد السلام شيخ الاسلام بمصر المحروسه يحط عليه كثيرا فلما صحب الشيخ ابا الحسن الشاذلي رضى الله عنه و عرف احوال القوم صار بترجمه بالولايه و العرفان و القطييه مات رضى الله عنه سنه ثمان و ثلاثين و ستمائه و قد سطرنا الكلام على علومه و احواله في كتابنا تنبيه الاغبياء على قطره من بحر علوم الاولياء فراجعه و الله تعالى اعلم انتهى فهذا ابن العربي المعروف عندهم بالشيخ الاكبر* المحرز من المحامد فيما يزعمون ما لا تحصى و لا تحصر* قد اثبت هذا الحديث السافر الانور الباهر الابهر* بالحتم القاطع لدابر من تولى عن الحق و ادبر* و الجزم المستاصل شافه من اعرض عن الصدق و استكبر* و احتج به دمغا لرأس المنكر الانكر* و استدل به قلعا لاساس معاند منكر انكر* فالعجب كل العجب من المخاطب الفاخر الافخر* الساخر الاسخر كيف لم يحط خيرا بافادات اسلافه فاغتر* و اقبل على قدح الحديث فاجترم اكبر الذنوب و اجتر

وجه شصت و نهم

آنكه محب الدين محمد بن محمود البغدادي المعروف بابن النجار اين حديث شريف را روايت نموده چنانچه در ذيل تاريخ بغداد على ما نقل عنه آورده

اتنا رقيه بنت معمر بن عبد الواحد اتنا فاطمه بنت محمد بن أبى سعد البغدادي انا سعيد بن احمد النيسابورى انا على بن الحسن بن بندار بن المثنى انا على بن محمد بن مهرويه ثنا داود بن سليمان الغازى ثنا على بن موسى الرضا عن آباءه عن على مرفوعا انا مدينه العلم و على بابها فمن أراد العلم فليات الباب و حافظ ابن النجار از حفاظ كبار و ثقات احبار و اثبات جلاله شعاع سنينه است كمال طول و باع و وسعت اطلاع و اعتلاء و ارتفاع و استبحار و اضطلاع او در علم حديث بنابر افادات

این حضرات بر ناظر تذکره الحفاظ و عبر فی خبر من غیر و دول الاسلام محمد بن احمد ذهبی و وافى بالوفیات صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی و مرآه الجنان عبد الله بن اسعد الیافعی و طبقات شافعیه عبد الرحیم بن الحسن الاسنوی و فوات الوفیات صلاح الدین محمد بن شاکر بن احمد الخازن الکتبی و طبقات شافعیه تقی الدین ابو بکر بن احمد بن القاضی شهبه الاسدی و مدینه العلوم ازنیقی و ابجد العلوم و تاج مکمل و اتحاف النبلاء مولوی صدیق حسن خان معاصر واضح و لائحست فهذا ابن النجار حافظهم الکبیر المقدار* و ناقدهم العظیم الاثار* و جهبذهم المرجع فی الانتقاد و الاختبار* قد روى هذا الحديث المشرق المنار* المبهر الازدهار* فلا یحید عنه الا من اختلف علیه النجار* فاخطأ محجه المبار* و لا یطعن فيه الا الاعفک الماتح حیاض التباب و التبار* و لا یقدح فيه الا الاخلف الجالب علی نفسه جوائح الهلک و البوار و محتجب نماند که علی بن محمد بن مهرویه قزوینی که در سند ابن النجار واقع ست و در سند اول عاصمی نیز واقع شده کما دریت سابقا از اجله محدثین عظام و اکابر مسندین فخام می باشد عبد الکریم سمعانی در کتاب الانساب در نسبت قزوینی گفته و ابو الحسن علی بن محمد بن مهرویه القزوینی حدث فی القریه ببغداد و الجبال عن یحیی بن عبدک القزوینی و داود بن سلیمان الغازی و محمد بن المغیره و الحسن بن علی بن عفان روى عنه عمر بن محمد بن سنبک و ابو بکر محمد بن عبد الله الایبهری و محمد بن عیید الله بن الشخیر و ابو حفص بن شاهین الواعظ و غیرهم ذکره ابو الفضل صالح بن محمد بن احمد الحافظ فی طبقات اهل همدان و قال ابو الحسن القزوینی قدم علينا سنة ثمان عشره روى عن هارون بن هزارى و داود بن سلیمان الغازی نسخه علی بن موسی الرضا و محمد بن الجهم السمری و العباس بن محمد الدورى و یحیی بن أبی طالب و أبی حاتم الرازی سمعت منه مع أبی و كان یأخذ علی نسخه علی بن موسی الرضا و كان شیخا مسنا و محله الصدق و عبد الکریم رافعی در کتاب التدوین گفته علی بن محمد بن مهرویه البزاز ابو الحسن القزوینی يعرف بعلائن و قد یقال له الصّانقانی و الحسن بن علی بن عفان و علی بن عبد العزیز و ابراهیم بن محمد الصنعانی و الدبری و محمّد بن عبد العزیز الدینوری و عمرو بن سلمه و ذکر ابو بکر الخطیب انه حدث ببغداد سنة ثلث و عشرين و ثلاثمائه عن یحیی بن عبدک و داود بن سلیمان و حدث عنه ببغداد ابو الحسن عبد الواحد بن محمد الحباب القاضی و روى عنه ابو حفص عمر بن احمد بن سیار فی کتاب الشکر و انتخب

عليه ابن عقده ثلثه اجزاء و سماع تاريخ احمد بن زهير بن ابي خيثمه منه و احاديث ابي هديه عن انس من ابي جعفر محمد بن عبيد الله المنادي بسماعه سنه سبع و ستين و مائتين بروايته عن ابي هديه و احاديث ابي مكيس دينار عن ابي عبد الله احمد بن محمد بن غالب غلام الخليل عن دينار عن انس و احاديث خراش عن غلام الخليل هذا عن خراش و مسند علي بن موسى الرضا عن داود بن سليمان الغازي و توفي سنه خمس و ثلثين و ثلاثمائه و قد نيف على المائة و لم يكن له ولد ذكر- و نیز باید دانست که داود بن سليمان الغازي القزويني که علي بن محمد بن مهرويه از وی روایت این حدیث شریف کرده و او شرف روایت این حدیث از جناب امام رضا علیه السلام احراز نموده از روات مشاهیر و سندین نحاریر سنیه است رافعی در کتاب التدوین گفته داود بن سليمان بن يوسف الغازي ابو احمد القزويني شيخ اشتهر بالروايه عن علي بن موسى الرضا و يقال ان عليا كان مستخفيا في داره مده مكثه بقزوين و له نسخه عنه يرويها اهل قزوين عن داود كاسحاق بن محمد و علي بن محمد بن مهرويه و غيرهما

انبا غير واحد عن ابي القسم السحامي انبا ابو القسم عبد الرحمن بن محمد بن احمد بن فوران الامام ثنا ابو الحسن علي بن عبد الله الطيسفوني ثنا ابو الحسن علي بن عبد الرحيم ثنا علي بن محمد بن مهرويه القزويني بنهاوند ثنا ابو احمد داود بن سليمان القزويني حدثني علي بن موسى الرضا حدثني ابي موسى بن جعفر عن ابيه جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن علي عن ابيه علي بن الحسين عن ابيه الحسين بن علي عن ابيه علي بن ابي طالب قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول الله تعالى يا بن آدم ما تنصفتني اتحبب إليك بالنعم و تتمقت اليّ بالمعاصي خيري إليك منزل و شرك اليّ صاعد و لا يزال ملك كريم ياتيني عنك كل يوم و ليله بعمل قبيح يا بن آدم لو سمعت و صنفك من غيرك و انت لا تعلم من الموصوف لسارعت الي مقته و أنبتنا

عن ابي علي الحداد عن كتاب الخليل الحافظ ثنا محمد بن اسحاق بن محمد ثنا ابي و علي بن مهرويه و قال ثنا داود بن سليمان ثنا علي بن موسى الرضا حدثني ابي موسى عن ابيه جعفر عن ابيه محمد بن علي عن ابيه الحسين عن ابيه علي بن ابي طالب قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم العلم خزائن و مفتاحه السؤال فاستلوا يرحمكم الله فانه يؤجر فيه اربعة السائل و المعالم و المستمع و المحب لهم و نیز رافعی در تدوین بترجمه جناب امام رضا علیه السلام گفته و حدث

الخليل الحافظ عن محمد بن اسحاق

الکيسانی قال ثنا أبی و علی بن مهروه ثنا داود بن سلیمان ثنا علی بن موسی الرضا حدثنی أبی موسی بن جعفر عن ایبه جعفر بن محمّد عن ایبه محمد بن علی عن ایبه علی بن الحسین عن ایبه الحسین الی عن ایبه علی بن أبی طالب قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم العلم خزائن و مفتاحه السؤال فسلوا یرحمکم الله فانه یؤجر فیہ اربعه السائل و المعلم و المستمع و المحب له و قد اشتهر اجتياز علی بن موسی الرضا بقروین و یقال انه کان مستخفیا فی دار داود بن سلیمان الغازی العمدی روی عنه النسخه المعروفه روی عنه اسحاق بن محمد و علی بن محمد بن مهروه و غیرهما

وجه هفتادم

آنکه کمال الدین ابو سالم محمد بن طلحه بن محمد القرشی النصیبی حدیث مدینه العلم را در کتاب در منظم بالحتم و الجزم ثابت دانسته چنانچه در در منظم علی ما نقل عنه البلخی فی ینابیع الموده گفته و

قال النبی صلی الله علیه و سلم انا مدینه العلم و علی بابها قال الله تعالی و اتوا البيوت من ابوابها فمن أراد العلم فعليه بالباب

وجه هفتاد و یکم

آنکه علامه ابن طلحه این حدیث شریف را در مطالب السؤل ثابت نموده و در معرض احتجاج و استدلال آن را وارد فرموده چنانچه در فصل رابع باب اول کتاب مذکور در ضمن کلامی بسیط متعلق بیودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام بطین انزع می فرماید و لم یزل بملازمه رسول الله صلی الله علیه و سلم یزیده الله تعالی علما حتی

قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فیما نقله الترمذی فی صحیحہ بسنده عنه انا مدینه العلم و علی بابها فکان من غزاره علمه یذلل جوامح القضايا و یوضح مشکلات الوقائع و یسهل مستصعب الاحکام فکل علم کان له فیہ اثر و کل حکمه کان له علیها استظهار و سیاتی تفصیل هذا التاصیل فی الفصل السادس المعقود لبيان علمه و فضله انشاء الله تعالی

وجه هفتاد دوم

آنکه و نیز علامه ابن طلحه این حدیث شریف را در فصل سادس باب اول مطالب السؤل که برای بیان علم و فضل آن جناب معقودست وارد ساخته در اثبات غزارت علم آن جناب بان اعلام بلاغت و براعت افراخته چنانچه در ضمن ادله توفیر علم و فضل آن جناب گفته و من ذلک ما رواه الامام الترمذی فی صحیحہ بسنده و قد تقدم ذکره فی الاستشهاد فی صفة امیر المؤمنین بالانزع البطین

ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انا مدینه العلم و علی بابها و نقل الامام ابو محمد الحسین بن مسعود القاضی البغوی فی کتابه الموسوم بالمصابیح

ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انا دار الحکمه و علی بابها لکنه صلی الله علیه و سلم خص العلم بالمدينه و الدار بالحکمه لما کان العلم اوسع

انواعا و ابسط فنونا و اکثر شعبا و اغزر فائده و اعم نفعاً من الحكمه خصص الاعم بالاكبر و الاخص بالاصغر الى آخر ما سياتي انشاء الله تعالى فيما بعد و محتجب نماند كه كتاب مطالب السؤل از كتب و اسفار جليله الاخطار و از جمله مصنفات و مؤلفات عاليه المقدمار مي باشد محمد محبوب عالم كه از اكابر عرفاي كاملين و اعظم كملاي فاضلينست در تفسير شاهي كه شاه صاحب و تلميذ رشيدشان هر دو در اظهار عظمت مرتبت و رفعت منزلت ان اتفاق دارند جابجا ازين كتاب اعني مطالب السؤل نقلها آورده راه ركون و اعتماد و وثوق و استناد بر آن سپرده و خود علامه ابن طلحه در صدر كتاب مذكور بنهايت رشافت بيان و فصاحت لسان و ثاقت و اشتهار روايات و اخبار و احاديث و آثار ان ظاهر نموده چنانچه سابقاً در مجلد حديث طير بحمد الله تعالى دريافتي و چون علامه ابن طلحه بالخصوص مرويات فصل سادس باب اول كتاب خود كه در ان حديث مدينه العلم آورده بكمال متانت و رزانت و اقصاي استحسان و رصانت مكرر ستوده لذلِكَ ايراد كلام او متعلق باين فصل براي تنوير بصائر اولي الالباب مناسب مي نمايد پس بايد دانست كه علامه ابن طلحه در عنوان فصل مذكور مطالب السؤل گفته-الفصل السادس في علمه و فضله هذا فصل في ارجائه مجال المقال واسع و لسان ألباء ان صادع و ثاقب المناقب لامع و فجر الاثر طالع و مراح الامتداح جامع و فضاء الفضائل شاسع فهو لمن تنسك بهذاه نافع و لمن تمسك بعراه رافع فيا له من فضل فضل كوس ينبوعه لذه للشاريين و دروس مضمونه مفرحه للكرام الكاتبين و عروس مستودعه من مستحسنات حسنات المقربين يعظم عند التحقيق قدر وقعه و يعم اهل التوفيق شمول نفعه و يتم اجر مؤلفه بجمعه و هو لمن وقف عليه قيد بصره و سمعه لم اورد فيه ما يصل إليه وارد الاضطراب و لا- اودعته ما يدخل عليه رائد الارتباب و لا ضمته غثا تمجه اصداق الاسماع و لا غثاء تقذفه اصناف الالباب بل مريت له اخلاف روايه الخلف عن السلف حتى اكتنفت بزبد الاوطاب و نظمت فيه جواهر درر صرحت السن السنن و نطقت بها آيات الكتاب و قررته بادلله نظر محكمه الاسباب بالصواب هاميه السحاب بالمحاب مفتحه الابواب للطلاب مثمره ان شاء الله تعالى لجامعها جميل الثناء و جزيل الثواب ازين عبارت سراسر رشافت علامه بر وجوه متكثره عظمت و جلالت اخبار و آثار اين فصل صراحه ظاهر و واضح مي شود كه علامه ابن طلحه درين فصل وارد نكرده چيزي را

که بآن وارد اضطراب برسد و سپر نکرده آنرا چیزی که بر آن زائد ارباب داخل شود و تضمین نکرد و آن را حدیث فاسدی که اصداغ اسماع آنرا رد کند و نه چیزی خراب شبیه بغثا را که اصناف الباب آنرا بیند ازو بلکه وارد کرده چیزی را که نرم کرده برای آن پستانهائی روایت خلف را از سلف تا اینکه محاط شد به خلاصه شیر مشکها و نظم کرده درین فصل جواهر درری که تصریح کرده بان زبانهای سنن و گویا شده بان آیات کتاب و نیز علامه ابن طلحه در فصل سادس باب اول مطالب السؤل بعد ذکر نبذی از ادله علم و فضل جناب امیر المؤمنین علیه السلام از آیات و اخبار گفته فقد صدرت هذا الفصل المعقود لیبان فضله الموفور و علمه المشهور من الایات القرآنیة و الاحادیث النبویه بما فیه شفاء الصدور و وفاء بالمستطاع و المقذور و اهتداء یخرج القلوب الضالّة من الظلمات الی النور و اقتصرت علیها لکونها واضحة جد دارا حجه صحه و معتقدا و قد جعلت للمعقبات الالهیه من بین یدیهما و من خلفها لحفظها رصد و لم اتجاوزها الی ایراد اخبار کثیره عددا و اهیه سند او مستندا غیر انی قد أردفتها من المعقول بمعان مستغربه الاشارات مستعذبه العبارات مهذبه الکلمات مزکیه المقدمات معسوله الحلبات موصوله العذبات تمنح سامعها طربا لحسن ترتیبها و توضح لمن یعیها عجا من تهذیب تقریبها ازین عبارت سراپا بلاغت در نهایت وضوح و ظهورست که علامه ابن طلحه این فصل را از آیات قرآنیة و احادیث نبویه بچیزی مصدر نموده که در ان شفاء صدورست و وفاست بمستطاع و مقذور و اهتدائیست که بیرون می آورد دلهای گمراه را از ظلمات بسوی نور و اقتصار نموده است علامه ابن طلحه بر ان احادیث بسبب بودن آن واضح از روی راه و راجح از روی صحت و اعتقاد و رصد گردانیده است معقبات الهیه را از پیش روی و پس پشت آن برای حفظ آن و تجاوز نکرده از ان بسوی ایراد اخباری که بسیار بود از روی عدد و واهی بود از روی سند و مستند پس بعد این افادات مزهره و افاضات مبهره علامه ابن طلحه کدام عاقلیست که در اتصاف حدیث مدینه العلم بمحاسن مذکوره بارعه الاوصاف و مفاخر محصفه الاطراف و اعتلای آن باقصای صحت و وثاقت و وصول ان بمنتهای تاصل و عراقت اربابیی خواهد ورزید و با وصف این همه مراتب عالیه و مفاخر متلالیه گرد قدح و جرح و غمز و همز آن خواهد گردید و بالجمله فهذا صاحب مطالب السؤل*قد درء فی نحر اهل الجحود و الغفول

و دفع فى صدور ارباب العضيئه و الدهول* و سود وجه كل معاند جهول* و ارغم انف كل محائد خذول* و اوجع قلوب الزرافه المنهمكه فى الانحراف عن آل الرسول* صلوات الله و سلامه عليه و عليهم ماهب الدبور و القبول* فليبك الباكون على عقل المخاطب المخدم للفحول* حيث اقتصر على تقليد الكابلى الغفول* و لم يعثر على افادات ائمه المنقول* المويدين له بمعانى المعقول* المثبتين لهذا الخبر المشهور المقبول* الذى لا يجحده الا كل حاقد مخذول* مستهتر بالانكار المرذول* مولع بالعناد المغسول

وجه هفتاد و سوم

آنكه شمس الدين ابو المظفر يوسف بن قرغلى المعروف بسبط ابن الجوزى حديث مدينه العلم را از مناقب احمد بن حنبل نقل نموده و باثبات و تحقيق و توثيق و تصديق آن اهل حق را رهين منت خویش فرموده چنانچه در كتاب تذکره خواص الامه فى معرفه الائمه كه علامه ابن الوردى در تتمه المختصر تصريح ببودنش از تصانيف او کرده و خود سبط ابن الجوزى در اول آن گفته و بعد فهذا كتاب فى فضل الامام العليم و الحبر الحليم و السيد الكريم اخى الرسول و بعل البتول و سيف الله المسلول سيد الحنفاء و رابع الخلفاء و ابن عم المصطفى امام الدين و عالمه و قاضى الشرع و حاكمه و منصف كل مظلوم من ظالمه و المتصدق فى الصلوه بخاتمه مفرق الكتائب و مظهر العجائب ليث بنى غالب أبى الحسين على بن أبى طالب رضى الله عنه و عن زوجته و صلى على ابيها و حشرنا فى زميرته و رضى الله عن بقيه الصحابه و اهل البيت اجمعين مى فرمايد

حديث انا مدينه العلم

قال احمد فى الفضائل حدثنا ابراهيم بن عبد الله ثنا محمد بن عبد الله الرومى ثنا شريك عن سلمه بن كهيل عن الصنابحي عن على قال قال لى رسول الله صلى الله عليه و سلم انا مدينه العلم و على بابها و فى روايه انا مدينه الفقه و على بابها فمن أراد العلم فليات الباب و رواه عبد الرزاق فقال فمن أراد الحكم فليات الباب فان قيل فقد ضعفه فالجواب ان الدارقطنى قال قد رواه سويد بن غفله عن الصنابحي و لم يذكر سويد بن غفله و قول الدارقطنى ان ثبت فهو صفه الارسال و المرسل حجه فى باب الاحكام فكيف بباب الفضائل فان قيل فى هذه الروايات مقال قلنا نحن لم نتعرض لها بل نحتج بما خرجه احمد و هو الروايه الاولى عن على و إذا ثبتت الروايه الاولى ثبتت الروايات كلها لان روايه الحديث

بالمعنى جائزه فى احكام الشريعه فهنا اولى فان قيل محمد بن على الرومى شيخ شيخ احمد بن حنبل ضعفه ابن حبان فقال ياتى على الثقات بما ليس من احاديث الاثبات قلنا قد روى عنه ابراهيم بن محمد شيخ احمد و لو كان ضعيفا لبين ذلك و كذا احمد فانه اسند إليه و لم يضعفه و من عادته الجرح و التعديل فلما اسند عنه علم انه عدل فى روايته انتهى فثبت بحمد الله و حسن توفيقه من هذه العبارة ان سبط ابن الجوزى قد عنى باثبات الحديث الشريف و جد و جهد و سعى و وكد فى الذب عن ذماره و الرد لتوهينه و تضعيفه و انكاره فدرء فى صدور القاصرين و هشم اناف الخاسرين و فت فى اعضاء الجاحدين و نكس رؤس الحائدين و كسر سوره المكابرين و لبد خوره المثابرين على التكذيب و التوهين و الابطال و التهجين فقتع دابر القوم الذين ظلموا و الحمد لله رب العالمين و بايد دانست كه اگر سبط ابن الجوزى اين همه اهتمام بليغ در اثبات اين حديث شريف نمى نمود و بر محض نقل آن از احمد در اين مقام اكتفا مى كرد باز هم دليل نهايت ثبوت و غايت تحقق آن نزد او مى شد بوجه عديده اول آنكه سبط ابن الجوزى در عنوان باب ثانى كتاب خود كه در آن اين حديث شريف را ذكر نموده گفته الباب الثانى فى فضائله كرم الله وجهه فضائله اشهر من الشمس و القمر و اكثر من الحصى و المدر و قد اخترت منها ما ثبت و اشتهر و هى قسمان قسم مستنبط من الكتاب و الثانى من السنه الظاهره التى لا شك فيها و لا ارباب-ازين عبارت ظاهرست كه سبط ابن الجوزى درين باب از فضائل نامحصوره جناب امير المؤمنين عليه السلام كه اشهر از شمس و قمر و اكثر از حصى و مدرست اختيار نموده است آنچه را كه ثابت و مشتهر شده ست و آنرا دو قسم نموده قسمى از ان مستنبط از كتابت و قسمى ديگر از سنت ظاهره است كه در ان شك و ارباب نيست پس بحمد الله تعالى بكمال وضوح و ظهور واضح و لائح گرديد كه حديث مدينه العلم از فضائل ثابته مشتهره جناب امير المؤمنين عليه السلامست و از قسميست كه در ان ارباب الباب را هيچ شك و ارباب نيست و مجرد ايراد سبط ابن الجوزى آن را درين باب براى ظهور اين معنى كافىست فضلا عما ايده به من البيان الرشيق* و التبيان الانيق* المسدد لكل حازم افيق* و الهاتف بكل من اخطأ السبيل و اضل الطريق دوم آنكه سبط ابن الجوزى در تذكره در فصلى كه آنرا براى ذكر والده جناب امير المؤمنين عليه السلام معقود نموده گفته قلت و قد اخرج لها ابو نعيم الحافظ حديثا طويلا فى فضلها الا انهم قالوا

فی اسناده روح بن صلاح ضعفه ابن عدی فلذلک لم نذکره ازین عبارت ظاهرست که احتیاط سبط ابن الجوزی در ذکر احادیث بحدی رسیده که حدیثی که مثل حافظ ابو نعیم در فضل حضرت فاطمه بنت اسد رضوان الله علیها اخراج کرده بود محض باین سبب که در اسناد ان روح بن صلاح که ابن عدی آن را تضعیف کرده واقعه شده بود ذکر نکرد پس معلوم شد که مجرد ذکر سبط ابن الجوزی حدیث مدینه العلم را در تذکره دلیل ثبوت و تحقق و انتفاء طعن از انست نزد او فکیف که سبط ابن الجوزی اهتمام بلیغی که در اثبات این حدیث شریف فرموده بر ناظر بصیر واضح و مستنیرست سوم آنکه سابقا در وجه هفتم دانستی که سبط ابن الجوزی در تذکره خواص الامه بجواب قدح حدیث مواخات افاده نموده که احمد در باب احادیث مقلد و متبوعست هر گاه حدیثی را روایت کند رجوع بروایت او واجبست زیرا که او امام زمان و عالم اوان خود و میرز در علم نقل بر اقران و فارس یکه تاز میدان خویش بوده و دریافتی که سبط ابن الجوزی محض روایت احمد را در باب رد قدح قادحین و دفع جرح جارحین کافی و وافی می داند پس اگر سبط ابن الجوزی در این مقام اکتفا بر مجرد نقل حدیث مدینه العلم از کتاب الفضائل احمد می کرد دلیل واضح و برهان لائح بر ثبوت و تحقق این حدیث شریف و بطلان کلام جاحد سخیف و منکر عنیف نزد او می شد فکیف إذا انضم الی ذلک مثل هذا الاهتمام و الابرام القاطع لدابر الخصام و محتجب نماند که علامه سبط ابن الجوزی از اکابر حفاظ اعلام اجلا و ایقاظ عظام سنیه بوده شطری از علو مراتب و شموخ مناصب او بر متتبع جامع مسانید ابی حنیفه تصنیف ابو المویذ محمد بن محمود الخوارزمی و کفایه الطالب محمد بن یوسف الکنجی و وفیات الأعیان قاضی القضاة ابن خلکان و منظر الانسان یوسف بن احمد السجزی و ذیل مرآه الزمان تالیف قطب الدین موسی بن محمد الیونینی البعلبکی و کتاب المختصر فی اخبار البشر لابی الفداء اسماعیل بن علی بن محمود الایوبی و تتمه المختصر فی اخبار البشر از زین الدین ابی حفص عمر بن مظفر الشهیر بابن الوردی و عبر فی خبر من غیر لشمس الدین الذهبی و نظم درر السمطین جمال الدین محمد بن یوسف الزرندی و وافی بالوفیات صلاح الدین صفدی و مرآه الجنان عبد الله بن سعد الیافعی و جواهر مزیئه عبد القادر بن محمد القرشی و مختصر جواهر مزیئه مجد الدین ابو طاهر محمد بن یعقوب الفیروزآبادی الشیرازی و طبقات الشافعیه تقی الدین اسدی و قول مبنی شمس الدین سخاوی و جواهر العقیدین نور الدین علی بن عبد الله السمهودی و حسن المقصد جلال الدین السیوطی و اتحاف الوری لنجم الدین عمر بن فهد المکی و غایه المرام باخبار سلطنه البلد الحرام عز الدین عبد العزیز بن فهد المکی و طبقات المفسرین شمس الدین محمد بن علی بن احمد الداودی المالکی و صواعق احمد ابن محمد بن علی بن حجر الهیتمی المکی و کتاب اعلام الاخیار محمود بن سلیمان الکفوی

و مدینه العلوم فاضل از نیقی و اثمار جنیه فی اسماء الحنفیه ملا علی بن سلطان محمد قاری و انسان العیون نور الدین علی بن ابراهیم الحلبی و در مختار محمد بن علی بن محمد بن علی الحصکفی و مفتاح النجا مرزا محمد بن معتمدخان بدخشی و کشف الظنون فاضل چلیپی و صواقع خواجه نصر الله کابلی و سیف مسلول قاضی ثناء الله پانی پتی و همین کتاب تحفه خود شاهصاحب و ایضاح رشید الدین خان تلمیذ رشید مخاطب وحید و ازاله الغبن مولوی حیدر علی معاصر و ابجد العلوم مولوی صدیق حسن خان معاصر واضح و لائحست

وجه هفتاد و چهارم

آنکه ابو عبد الله محمد بن یوسف الکنجی الشافعی که از اعظم متبحرین حفاظ و افاحم متمهرین ایقاظ و ثقات ناقدین اعیان و اثبات بارعین جلیل الشأن ائمه سنیه است و جلائل فضائل و عوالی معالی و احاسن محاسن و زواهر مآثر او انشاء الله تعالی در مجلد حدیث تشبیه و مجلد حدیث نور بسمع اصغا خواهی شنید در کتاب کفایه الطالب فی مناقب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب بابی خاص برای حدیث مدینه العلم معقود نموده بسیاق و اثبات طرق عدیده و وجوه سدیده آن قصب السبق در مضمار تحقیق و تنقید ر بوده چنانچه در کتاب مذکور که نسخه عتیقه آن در ارض عزری علی مشرفها آلف السلام من الملک العلی بدست نحیف افتاده بود می فرماید الباب الثامن و الخمسون فی تخصیص علی

بقوله صلّی الله علیه و سلم انا مدینه العلم و علیّ بابها اخبرنا العلامة قاضی القضاة صدر الشام ابو المفضل محمد بن قاضی القضاة شیخ المذاهب أبی المعالی محمد بن علی القزوینی اخبرنا حجه العرب زید بن الحسن الکندی اخبرنا ابو منصور القزاز اخبرنا زین الحفاظ و شیخ اهل الحدیث علی الاطلاق احمد بن علی ثابت البغدادی اخبرنا عبد الله بن محمد بن عبد الله حدثنا محمد بن المظفر حدثنا ابو جعفر الحسین بن حفص الخثعمی حدثنا عباد بن یعقوب حدثنا یحیی بن بشیر الکندی عن اسماعیل بن ابراهیم الهمدانی عن أبی اسحاق عن الحرث عن علی و عن عاصم بن ضممره عن علی قال قال رسول الله صلّی الله علیه و سلم شجره انا اصلها و علی فرعها و الحسن و الحسین ثمرتها و الشیعه ورقها فهل یخرج من الطیب الا الطیب و انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد المدینه فلیأتها من بابها قلت هکذا رواه الخطیب فی تاریخه و طرقة اخبرنا العلامة قاضی القضاة ابو نصر محمد بن هبه الله بن قاضی القضاة محمد بن هبه الله بن محمد الشیرازی اخبرنا الحافظ ابو القاسم اخبرنا القسم بن السمرقندی اخبرنا ابو القاسم بن مسعده اخبرنا

حمزه بن يوسف اخبرنا ابو احمد بن عدى حدثنا النعمان بن هارون البلدى و محمد بن احمد بن المؤمل الصيرفى و عبد الملك بن محمد قالوا حدثنا احمد بن عبد الله بن يزيد المؤدب حدثنا عبد الرزاق عن سفيان عن عبد الله بن عثمان بن خثيم عن عبد الرحمن بن بهمان قال سمعت جابرا يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول يوم الحديبيه و هو اخذ بضبع على بن أبى طالب و هو يقول هذا امير البرره و قاتل الفجره منصور من نصره مخذول من خذله ثم مد بها صوته و قال انا مدينه العلم و على بابها فمن أراد المدينه فليات الباب قلت هكذا رواه ابن عساكر فى تاريخه و ذكر طرقه عن مشايخه اخبرنا على بن عبد الله بن أبى الحسن الازجى بدمشق عن المبارك بن الحسن اخبرنا ابو القسم بن البسرى اخبرنا ابو عبد الله محمد اخبرنا محمد بن الحسين حدثنا ابو الحسن على بن اسحاق بن زاطيا حدثنا عثمان بن عبد الله العثمانى حدثنا عيسى بن يونس عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم انا مدينه العلم و على بابها قلت هذا حديث حسن عال و قد تكلم العلماء فى معنى هذا الحديث ان عليا باب العلم فاكثروا حتى قالت طائفه انما أراد النبى صلى الله عليه و سلم

انا مدينه العلم أى انا معدن العلم و موضعه و ما كان عند غيرى فغير معدود من العلم و

قوله و على بابها يريد ان باب هذا المدينه رفيع من حيث ان شريعه النبى صلى الله عليه و سلم اثبت الشرائع و اقومها و اهداها لا يدخل عليها النسخ و لا التحريف و لا التبديل بل هى محفوظه بحفظ الله عز و جل و مصونه من النقص لا ينسخها شىء فلهذا نسبها الى العلو و كتابه آخر الكتب التى انزلها الله عز و جل فلا يدخل عليه النسخ قال الله تعالى وَ مُهِمِّنَا عَلَيْهِ اى ان القرآن يحكم على جميع الكتب المنزله قبله و ما ورد فيه من الحلال و الحرام لا يتغير و لا ينسخ و لا يبطل فكان القرآن اجل الكتب التى انزلها الله عز و جل و شريعه الرسول صلى الله عليه و سلم اجل الشرائع و اعلاها و ابهاها و اسناها و اسمها حيث لا يدخل عليها النسخ و لا التبديل و هى عاليه ساميه عال بابها قلت و الله اعلم ان وجه هذا عندى

ان النبى صلى الله عليه و سلم قال انا مدينه العلم و على بابها أراد صلى الله عليه و سلم ان الله تعالى علمنى العلم و امرنى بدعاء الخلق الى الاقرار

بوحدانيتها فى اول النبوه حتى مضى شطر زمان الرساله على ذلك ثم امرنى الله و بمحاربه من أبى الاقرار لله عز و جل
بالوحدانيه بعد منعه من ذلك

فانا مدينه العلم فى الاوامر و النواهى و فى السلم و الحرب حتى جاهدت المشركين و على بن أبى طالب بابها أى هو اول من
يقاتل اهل البغى بعدى من اهل بيتى و سائر امتى و لولا- على بين للناس قتال اهل البغى و شرع الحكم فى قتلهم و اطلاق
الاسارى منهم و تحريم سلب اموالهم و سبى ذراريهم لما عرف ذلك فالنبي صلى الله عليه و سلم سن فى قتال المشركين و
نهب اموالهم و سبى ذراريهم و سن على فى قتال اهل البغى ان لا يجهز على جريح و لا يقتل الاسير و لا تسبى النساء و الذريه و
لا توخذ اموالهم و هذا وجه حسن صحيح و مع هذا فقد قال العلماء من الصحابه و التابعين و اهل بيته بتفضيل على و زياده علمه
و غزارته و حده فهمه و وفور حكمته و حسن قضاياه و صحه فتواه و قد كان ابو بكر و عمر و عثمان و غيرهم من علماء الصحابه
يشاورونه فى الاحكام و ياخذون بقوله فى النقض و الابرام اعترافا منهم بعلمه و وفور فضله و رجاحه عقله و صحه حكمه و ليس
هذا الحديث فى حقه بكثير لانه رتبته عند الله عز و جل و عند رسوله و عند المؤمنين من عباده اجل و اعلى من ذلك انتهى
فالحمد لله المسدى بجزيل المواهب* المسعف لجليل المارب* حيث وضح عن عباره كفايه الطالب* ما فيه كفايه المطالب* و
هدايه للراغب* و تنكيس لرءوس الجاحدين* الجانحين المتهاكين* على ابطال فضائل امام المشارق و المغرب* مولانا و سيدنا
امير المؤمنين على بن أبى طالب* عليه و آله آلاف السّلام الملك الواهب* فانه قد ثبت من افاده الحافظ الكنجى ان رسول الله
صلى الله عليه و اله و سلم ما طلع طالع و غرب غارب* خصص عليا عليه السلام بهذا الحديث الثابت الراتب* و انه قد رواه
خطيب بغداد و ابن عساكر من طرق متعدده إناره للطريق المهيح اللاحب* و أنّ هذا الحديث من روايه ابن عباس حديث حسن
عال على رغم المنكر الخائب* و التائه الحائب* و ظهر ايضا من

افاده هذا الناقد الناقد* أنّ العلماء قد أكثروا الكلام في بيان معناه أيضا حالما فيه من المطالب و بان ان بعضهم قد خدعته الكواذب* و تاهت به من التّصّب المذاهب* حيث اوله على نهج اهل العناد اخراجا له من مناقب اسد الله الغالب* عليه و اله من سلام الله ما لا يحسبه حاسب* و هذا ايضا مما يؤذن بكمال تحقق الحديث حتى عند من سلك مسلك النواصب* كما هو واضح على من عقله و فهمه حاضر غير عازب* و وضح ايضا ان الحافظ الكنجي افاد بنفسه في معناه كلاما أحد على الجاحدين من القواصب* و ان هذا الحديث ليس بكثير في حق امير المؤمنين صلوات الله عليه و اله الكرام المناسب* نظر الى ما له عند الله و رسوله و المؤمنين من عاليه المراتب* و عاليه المناقب* و باذخه المناصب* و شامخه المراقب و علاوه برين از تصریح حافظ كنجي در صدر كتاب كفايه الطالب واضح و آشكارست كه احاديث اين كتاب احاديث صحيحه است كه حافظ كنجي آن را از مشايخ خود در بلدان روايت نموده و در كتب ائمه و حفاظ مسطور و مثبتست و اين احاديث را حافظ مذكور بسبب حميت محبت اهل البيت عليهم السلام برای افحام و تبكيت و تخجيل و تسكيت بعض منكرين و جاحدين كه در بعض احاديث بمزيد جهل خود زبان طعن گشوده بودند املا فرموده و زنگ شبهه و ارتياب از قلوب اهل معرفت زدوده حيث قال في كفايه الطالب بعد التحميد و التصلية يقول العبد الفقير محمد بن يوسف بن محمد الكنجي اما بعد فاني لما جلست يوم الخميس لست ليال بقين من جمادى الآخرة سنة ٦٤٧ سيع و اربعين و ستمائه بالمشهد الشريف بالحصباء من مدينه الموصل و دار الحديث المهاجريه حضر المجلس صدور البلد من النقباء و المدرسين و الفقهاء و ارباب الحديث فذكرت بعد الدرس احاديث و ختمت المجلس بفصل في مناقب اهل البيت عليهم الصلوه و السلام فطعن بعض الحاضرين لعدم معرفته بعلم النقل في حديث زيد بن ارقم في غدیر خم و

في حديث عمار في قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و سلم طوبى لمن احبّك و صدق فيك فدعتني الحميه لمحبتهم على املاء كتاب يشتمل على بعض ما روينا عن مشايخنا في البلدان من احاديث صحيحه من كتب الاثمه و الحفاظ في مناقب امير المؤمنين على الذي لم ينل رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و سلم فضيله في آبائه و طهاره في مولده الا و هو قسيمه فيها تأسيا بما روينا عن على بن محمد بن عبد الصمد السخاوى امام القراء يجمع دمشق و على بن هبه الله بن سلامه بن الجميزى الخطيب بمصر و

عبد الله بن الحسين بن رواحه بحلب و غيرهم قالوا

اخبرنا الحافظ ابو طاهر احمد بن محمد السلفى انبا القاضى ابو المحاسن عبد الواحد بن اسماعيل الرويانى اخبرنا ابو غانم احمد بن على الكراعى انبا عبد الله بن الحسين النضرى انبا الحرث بن أبى أسامه حدثنا محمد بن كناسه ثنا الاعمش عن شقيق عن عبد الله قال قلت يا رسول الله المرء يجب القوم و لما يلحق بهم فقال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم المرء مع من احبّ و فى روايه رجل يجالس المصلين و لا يصلّى الا قليلا و يجالس الصّائمين و لا يصوم الا قليلا و يجالس المجاهدين و لا يجاهد الا قليلا فقال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم اولئك قوم لا يشقى بهم جليسهم و ابتدأنا بما وقع النزاع فيه فلما تم الاملاء بعون الله و توفيقه بيضناه برسم خزانة اشرف نبيه فى عصرنا الذى علا الناس بصرامته و بهرهم برجاحتهم و باينهم بشهامته مولانا صاحب الاعظم شرف آل رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم تاج الدين أبى المعالى محمد بن نصر نصير امير المؤمنين اسبغ الله عليه ظل المواقف الشريفه بمحمد و اله الطاهرين و قد وسمته بكفايه الطالب فى مناقب امير المؤمنين على بن أبى طالب

وجه هفتاد و پنجم

آنكه نیز علامه محمد بن يوسف كنجى در كفايه الطالب جناب امير المؤمنين عليه السلام را بباب علم جناب رسالت مآب صَلَّى الله عليه و آله و سلم وصف نموده كمال ثبوت و حتميت اين حديث شريف بر ارباب احلام و ابصار واضح و اشكار فرموده چنانچه در باب رابع و ثلثون كفايه الطالب بعد روايت و اثبات

حديث النظر الى وجه على عبادته گفته و فقهه ان

النظر الى وجه على عبادته قد ورد الحديث ايضا يطول ذكر سنده

ان النظر الى الكعبه عبادته و قد رويت ايضا بسند عندى ان النظر الى المصحف عبادته و

قد ورد ايضا ان النظر الى وجه العالم عبادته

و قد ورد ايضا ان النظر الى وجه الوالدين عبادته فنقول يريد به ان نظر الشخص البار لوالديه الرؤف بهما المحب لهما من غير اكراه و لا عبوس و لا رفع صوت و لا تبرم و لا تقشف و لا تانف و اللطف لهما عبادته و

النظر الى وجه العالم عبادته بمعرفه الفضل له لكونه وارث علم النبوه و هو من دعاه الهدى الاّمّه يجنب الناس به المكراهه و المعاطب و يرشدهم الى سبيل الخير و الصلاح يدعوهم الى ما دعاهم الله إليه و رسوله و ينهاهم عما نهىهم الله عنه و رسوله فيكونون بين يدي العالم كالاسير بين يدي مالكة لا- يتهمه فى امر و لا نهى و يكون عند رؤيته و مشاهدته كالناظر الى وجه رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم و الجالس بين يديه و لا ينظر إليه

شزرا ولا يرفع صوته بين يديه ولا يدعوه باسمه بل يكتبه ويدعوه بالتبجيل والتفخيم والنظر الى المصحف عباده من حيث معرفته وجوب حرمة وجلالته و اكرامه واعظامه وتامله الى الامر والنهي والسند والاستحباب وسؤال الرّحمه عند ذكر الرّحمه والجنه والاستعاذه باللّه عزّ وجل من النار والفتن والشروع عند ذكرها فيفرغ سره وجوارحه عند النظر في كتاب اللّه عزّ وجل ويدبر آياته ويتفكر في عبره وتبانه فيكون من العابدين بقراءته ومن العابدين بالنظر إليه والنظر الى وجه النبيّ صلّى اللّه عليه وسلم عباده إذا كان النظر إليه بعين الاحترام والتبجيل والاكرام وانه سفير بين اللّه عزّ وجل وبين عباده وله المكانه العظيمه لاختيار اللّه تعالى اياه لرسالته واطلاعه على اسرار الحق وقيامه بالامر والنهي وتتميمه مكارم الاخلاق الى غير ذلك مما يطول شرحه وكذلك النظر الى الكعبه وهي حجاره بناها البناء اما من اهل الايمان واما من اهل الشرك وهي ايضا تماثل الابنيه من بيوت النار وبيوت الاصنام وانما كان النظر الى الكعبه عباده من حيث انها نسبت الى اللّه عزّ وجل وبالتخصيص وانها بيت اللّه وموضع نظره من ارضه ومهبط رحمته وحياطه ملائكته ومحل انبيائه ورسله ومائده وليمته وارضه التي دعا الناس إليها ووجب عليهم حجها فان الناظر إليها كالناظر الى اللّه عزّ وجل فينظر إليها بالتعظيم والتوقير والاجلال والاحتشام ويلوذ بها ويطوف حولها ويتمسح باركانها كما يفعل العبد الذليل بين يدي المولى الجليل يرجو فضله ويخاف من المجازاه لعدله بذله وخضوع وخشيه وخشوع واما

النظر الى وجه عليّ عباده من حيث انه ابن عم الرسول وزوج البتول ووالد السبطين الحسن والحسين واخو الرسول وباب علمه والمبلغ عنه والمجاهد بين يديه والذاب عنه والمجلى الكرب والهموم عنه والباذل نفسه لله ورسوله ووصيه لنصره دين اللّه وداعي الناس الى دار السلام ومعرفه العزيز العلام ويدل على فضل النظر إليه على فضل النظر الى الكعبه ما

جاء في الحديث ان النبيّ صلّى اللّه عليه وسلم وقف حيال الكعبه وقال ما اجلك وما اشرفك وما اعظمك عند اللّه عزّ وجل وعلى اعظم واشرف منك عليه وهذا يدل على ان النظر على وجه عليّ افضل من النظر الى الكعبه

وجه هفتاد و ششم

آنکه شیخ عز الدین عبد العزیز بن عبد السلام بن ابی القاسم السلمی حدیث مدینه العلم را بغایت قطع و جزم و نهایت و حتم اثبات نموده و در کلامی که آن را بر زبان جناب امیر المؤمنین علیه السلام

انشا کرده بکمال حسن دارد فرموده چنانچه شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته قال سلطان العلماء فی عصره و برهان العرفاء فی دهره الشيخ القدوه الامام فی الاجله الاعلام مفتی الانام عز الدین عبد العزیز بن عبد السلام عن لسان حال اول الاصحاب بلا مقال و افضل الاتراب لدى عدّ الخصال علی ولیّ الله فی الارض و السماء رضی الله تعالی عنه و نفعنا به فی کل حال

یا قوم نحن اهل البيت عجنت طبتنا بید العنايه فی معجن الحمایه بعد ان رش علينا فیض الهدایه ثم خمرت بخمیره النبوه و سقیت بالوحی و نفخ فیها روح الامر فلا اقدامنا تزل و لا ابصارنا تضل و لا انوارنا تفل و إذا نحن ضللنا فمن بالقوم یدل الناس من اشجار شتی و شجره النبوه واحده و محمّد رسول الله صلّی الله علیه و اله و بارک و سلّم اصلها و انا فرعها و فاطمه الزهراء ثمرها و الحسن و الحسين اغصانها فاصلها نور و فرعها نور و ثمرها نور و غصنها نور یكادُ زیتها یضیء و لو لم تمسسه نارٌ نُورٌ علی نُورٍ یا قومی لما كانت الفروع تبني علی الاصول بنيت فصل فضلی علی طيب اصلى فورثت علمی عن ابن عمی و كشف به غمی تابعت رسولا- امینا و ما رضیت غیر الاسلام دینا فلو كشف الغطاء ما ازددت یقینا و لقد توجنی بتاج من كنت مولاه و منطقتنی بمنطقه انا مدینه العلم و علیّ بابها و قلدنی بتقلید افضاکم علیّ و کسانی جلّه انا من علیّ و علیّ منی شعر عجت منک اشتغلتنی بک عنی ادینتنی منک و حتی ظننت انک انی

الی آخر ما ذکر فهذا ابن عبد السلام*سلطان علماءهم الاعلام*و فخر عرفائهم الفخام و صدر نبلائهم العظام قد اثبت هذا الحدیث الشریف بالحثم و الجزم و القطع و البت رغما لآناف المنکرین الاغاثم و استیصالا لشافه الجاحدین الجالین للملام و حصدا لنواجم تعصبات المکابر المذین لیس لکلامهم خطام و لا زمام فالحمد لله المنعم حیث وضح مرام اهل الحق الکرام مره بعد اخرى بایین حجّه و اکمل شاهد متین النظام و طهران ایغال المخاطب القمقام و ایضاع من شابهه من اصحاب الشحناء و البغضاء و الایلام المتخذ لقین المقدمین علی مخالفه الدین و الاسلام فی تکذیب هذا الحدیث الواضح الاعلام و ابطاله و تهجینه و رده و دفعه الجناب الاعلام فی غایه القبح و الفظاعه عند اهل الاحلام و نهايه السماجه و الشناعه عند اولی الافهام و مفاخر عالیه المقدار و ماثر مشرقه المنیار و محامد ساطعه الانوار و محاسن نافحه الازهار شیخ عز الدین بن عبد السلام نزد این حضرات

بیش از آنست که از کتب و اسفار ائمه اعلامشان احصای آن توان کرد بنا بر ایجاز و اختصار شطری از آن منقول می شود علامه ذهبی در عبر در وقائع سنه ستین و ستمائه گفته و عز الدین شیخ الاسلام ابو محمد عبد العزیز بن عبد السلام بن ابی القاسم السلمی دمشقی الشافعی ولد سنه ثمان و سبعین و حضر احمد بن حمزه الموازینی و سمع من عبد اللطیف بن ابی سعد و القاسم بن عساکر و برع فی الفقه و الاصول و العربیّه و درس و افتی و صنف و بلغ رتبه الاجتهاد و انتهت إلیه معرفه المذهب مع الزهد و الورع و الامر بالمعروف و النهی عن المنکر و الصلابه فی الدین قال قطب الدین کان مع شدته فیہ حسن المحاضره بال نوادر و الاشعار یحضر السماع و یرقص مات فی عاشر جمادی الاولی و شیعه الملک الظاهر و عبد الله بن اسعد یافعی در مرآه الجنان در وقائع سنه مذکورہ گفته و فیها الشیخ الفقیه العلامه الامام المفتی المدرس القاضی الخطیب سلطان العلماء و فحل النجباء المقدم فی عصره علی سائر الاقران بحر العلوم و المعارف و المعظم فی البلدان ذو التحقیق و الاتقان و العرفان و الایقان المشهود له بمصاحبه العلم و الصیلاح و الجلاله و الوجاهه و الاحترام المذی ارسل النبی صلی الله علیه و سلم مع الولی الشاذلی إلیه السیلام مفتی الانام و شیخ الاسلام عز الدین عبد العزیز بن عبد السلام ابی القاسم السلمی دمشقی الشافعی قال اهل الطبقات سمع من عبد اللطیف بن ابی سعد القسم بن عساکر و جماعه و تفقه علی الامام العلامه فخر الدین بن عساکر و برع فی الفقه و الاصول و العربیّه و درس و افتی و صنف المصنفات المفیده و افتی الفتاوی السدیده و جمع من فنون العلوم العجب العجاب من التفسیر و الحدیث و الفقه و العربیّه و الاصول و اختلاف المذهب و العلماء و اقوال الناس و مأخذهم حتی قیل بلغ رتبه الاجتهاد و رحل إلیه الطلبه من سائر البلاد و عنه اخذ الشیخ الامام شرف الدین الدمیاطی و القاضی الامام المفید تقی الدین ابن دقیق العید و خلق کثیره و بلغ رتبه الاجتهاد و انتهت إلیه معرفه المذهب مع الزهد و الورع و قمعه للضلالات و البدع و قیامه بالامر بالمعروف و النهی عن المنکر و غیر ذلك مما عنه اشتهر قالوا و کان مع صلابته فی الدین و شدته فیہ حسن المحاضره بال نوادر و الاشعار یحضر السماع و یرقص قلت و هذا ممّا شاع عنه و کثر شهوده و بلغ فی الاستفاضه و الشهره مبلغا لا یمکن جحوده و ذلك من اقوی الحجج علی من ینکر ذلك من الفقهاء علی اهل السماع

من الفقراء و المشايخ اهل المقامات الرفاع اعنى صدور ذلك عن مثل الامام الكبير الذى سبق ائمه زمانه بل سبق كثيرا من السابقين المتقدمين على اوانه و ارى نسيه فعله هذا مع انكار الفقهاء غالبا فى سائر البلاد كنسيه ذهاب الامام الكبير المحدث الحافظ أبى القاسم بن عساكر الى مذهب الاشعريه فى الاعتقاد مع مخالفه طائفه من المحدثين اعتقدوا على الظواهر و حادوا عن منهج الحق الباهج الظاهر فكل واحد منهما مع غزير علمه و جلالته و تقدمه على اقرانه فى فنه و امامته حجه على المشار إليهم من اهل ذلك الفن المخالفين مع خلائق منهم لا- يحصون على ذلك موافقين من الائمة الكبار السابقين و اللاحقين كالفقيه الامام الجليل المحدث أبى الفضل عياض بن موسى اليحصبى و الفقيه الامام الجليل المحدث محبى الدين النورى و الفقيه الامام الجليل المحدث أبى العباس احمد بن أبى الخير اليمنى و غيرهم من المحدثين اولى المناقب الحميده للموافقين فى العقيدة و كالفقيه الامام الكبير المتقن الاستاذ أبى سهل الصعلوكى و الفقيه الامام السيد الشهير العارف بالله الخبير أبى القسم الجنيدي و الفقيه الامام المشكور العارف بالله المشهور محمد بن حسين النحلى اليمنى و غيرهم من الفقهاء اولى النفع و الانتفاع الواحدين الداخلين فى السماع و لكن ذلك بشروط عند علماء الباطن ذكرتها فى كتاب الموسوم بنشر المحاسن مع موافقتهم ايضا فى العقيدة المذكوره الصحيحه المشكوره قلت و كان عز الدين المذكور رضى الله عنه يصدع بالحق و يعمل به متشددا فى الدين لا تاخذه فى الله لومه لائم و لا يخاف سطوه ملك و لا سلطان بل يعمل بما امر الله و رسوله و ما يقتضيه الشرع المطهر و يامر بالمعروف و ينهى عن المنكر كانه رضى الله عنه جبل ايمان يصادم السلطان كائنا ما كان بمشافهه الانكار تحت عظام الاخطار فقيل له فى ذلك فى وقت فقال استحضرت عظمه الله فكان السلطان فى عينى اصغر او قال أحقر من كذا و كذا و انكر رضى الله عنه صلاه الرغائب و النصف من شعبان قلت و وقع بينه و بين شيخ هار الحديث الامام أبى عمر بن الصلاح فى ذلك منازعات و محاربات شديدا و صعب كل واحد منهما فى الرد على الآخر و استصوب المتشرعون المحققون مذهب الامام ابن عبد السلام فى ذلك و شهدوا له بالبروز بالحق و الصواب فى تلك الحروب و الضروب و كان ظهور صوابه فى ذلك جديرا بما

مرض مرض الموت بعث إليه الملك الظاهر يقول له من فى اولادك يصلح لوظائفك فارسل إليه ليس فيهم من يصلح لشيء منها فاعجب ذلك السلطان منه و لما مات حضر جنازته بنفسه و العالم من الخاص و العام و من مصنفاته الجليله كتاب التفسير الكبير و كتاب القواعد و مختصر النهايه و العقيدة و كتاب شجره الاخلاق الرضيّه و الافعال المرضيه و مختصر الرعايه و كتاب الامام فى ادله الاحكام و غير ذلك و كانت له مشاركه يقوم بها احسن قيام و كانت له اليد الطولى فى تعبير الرؤيا و غير ذلك دخل بغداد فى سنه تسع و تسعين و خمسمائه و اتفق يوم دخوله موت الامام أبى الفرج ابن الجوزى فاقام بها اشهرا ثم عاد الى دمشق و ولاة الملك الصالح بن الملك العادل خطابه الجامع الاموى بعد ولايته التدريس بروايه الغزالي و هو من العذمين قيل علمهم اكثر من تصانيفهم لا من العذمين عبادتهم دون هدايتهم و مرتبته فى العلوم الظاهره مع السابقين فى الرعيل الاول و اما فى المعارف و العلم بالله و حضور هيئته و استيلاء جلالته و عظمته على قلوب اهل ولايته و معرفته و غير ذلك ما هو معروف عند اهله فقد قسم الناس فى المعرفه اقساما و عدّ نفسه رضى الله عنه من القسم الثالث بعد ان ذكر ان القسم الاول هم الذين يحضرهم المعارف من غير استحضار و تفكر و اعتبار و لا تغيب عنهم فى سائر الاحوال و القسم الثانى هم الذين يحضرهم بغير استحضار ايضا لكن تغيب عنهم فى بعض الاحيان و القسم الثالث هم الذين يحضرهم باستحضار من غير دوام و استمرار ثم قال كأمثالنا هذا معنى كلامه فى الاقسام المذكوره و ان اختلف العبارات فى بعض الالفاظ و قد ذكرت فى غير هذا الكتاب قضيه وقعت له ممّا يؤيد عظيم فضله و علو محله و هو ما اخبرنا به بعض اهل العلم ان الامام عز الدين المذكور احتلم فى ليله بار فاتى الماء فوجده جامدا فكسره و اغتسل و غشى عليه فسمع يقال له لا عوضنك بها عز الدين فى الآخره و كان مع هذه الجلاله التى حازها و العلوم التى حواها ينظم الاشعار السهله قال الشيخ تاج الدين بن المحب انشدنى صديقنا سديد الدين ابو محمد الحسن بن وليد الطيبي الفقيه الشافعى قال انشدنى قاضى القضاة عز الدين ابو محمد عبد العزيز بن عبد السلام لنفسه فى قصيده قوله اوجه وجهى نحوهم متشفعا إليهم بهم منهم إذ الخطب

اعيانى

ص: ١٩٥

واهبو الابصار و السمع و البنی و هم عالمو سرى و جهرى و اعلانى و ان مذنب يوما

انى متصلا

عليه باحسان فروح رجائى فيك يبقى حشاشتى و خوف معادى منك قد هد أركانى

ما لى إليك وسيله شوى فاقتى و الذل منى و اذعانى

توفى رحمه الله بمصر سنة ستين و ستمائه و شيعه الملك الظاهر و كان قد ولى قضاء القضاء و عزل نفسه رضى الله عنه و عمره اثنان و ثمانون سنة و عبد الرحيم بن حسن اسنوى در طبقات شافعيه گفته الشيخ عز الدين عبد العزيز بن عبد السلام السلمى المغربى اصلا الدمشقى مولدا المصرى دارا و وفاه الملقب سلطان العلماء و الملقب له هو الشيخ تقى الدين بن دقيق العيد كان رحمه الله شيخ الاسلام علما و عملا- و ورعا و زهدا و تصانيف و تلاميذ امر بالمعروف ناهيا عن المنكر يهين الملوک فمن دونهم يغلظ عليهم القول اغلظ يوما على الملك الصالح بمصر فلما خرج قيل له الم تخف من اذائه لك فقال استحضرت عظمه الله تعالى فصار قدامى احقر من قط و لما بنى الملك الظاهر مدرسه بالقاهره ساله ان يكون مدرسا بها فقال ان معى تدريس الصالحيه فلا اضيق على غيرى فساله ان يشرط فى وقفها ان يكون لاولاده فقال ان فى البلد من هو احق منهم فقال لا بد ان يكون لهم فيها وظيفه بالشرط فافكر و قال إن كان و لا- بد فيكون الامامه فشرطها لهم و لما كان مقيما بدمشق كتب إليه سلطانها بالاغلاظ عليه فى حادثه وقعت فاجاب عن كتابه بكتاب غريب ذكر فى آخره و بعد هذا فانا نزعنا انا من جمله حزب الله و انصار دينه و جنده و كل جندى لا يخاطر بنفسه فليس بجندى و كان فيه مع ذلك حسن محاضره بالنوادر و الاشعار و يحضر السماع و يرقص فيه ولد بدمشق سنة ثمان و سبعين و خمسمائه و قرء الفقه على الشيخ فخر الدين بن عساكر و الاصول على الشيف الأمدى و ولى خطابه دمشق فحط على سلطانها فى الخطبه لامر جرى منه فحصل له تشويش انتقل بسببه عن دمشق و صحبته الشيخ جمال الدين ابن الحاجب فتلقيه سلطان الكرك و ساله الاقامه عنده فقال هذه قليله على علمى و قصدى نشره فتلقيه الملك الصالح سلطان مصر و اكرمه و احترامه و ولاه خطابه الجامع العتيق بمصر و القضاء بها فى الوجه القبلى و قام الامر بالمعروف و النهى عن المنكر على عادته و ازيد ثم ترك ذلك و استقر

ص: ١٩٦

بتدريس الصالحية بالقاهرة عند فراغ الصالح من عمارتها و كان الحافظ زكى الدين مدرسا بالكامل فامتنع من الفتوى مع وجوده و كان كل منهما يأتي الى مجلس الآخر و اخذ التفسير فى درسه و هو اول من اخذه فى الدروس و لم يزل بالصالحية مقيما الى ان توفى بها فى العاشر من جمادى الاولى سنة ستين و ستمائة و لما بلغ السلطان خبر وفاته قال لم يستقر ملكى الا السيادة فانه لو امر الناس فى شانى بما اراد لبادروا الى امتثال امره ثم نزل الملك الظاهر فى جنازته و دفن فى آخر القرافة بعيدا عن الموتى و انتهت المقابر الان إليه ذكره فى الروضة فى كتاب السير خاصة فنقل عنه ان المصافحة بعد الصبح و العصر بدعه مباحه و تقى الدين ابو بكر الاسدى المعروف بابن قاضى شهبه در طبقات شافعيه كفته عبد العزيز بن عبد السلام بن أبى القاسم بن الحسن الشيخ الامام العلامة و حيد عصره سلطان العلماء عز الدين ابو محمد السلمى الدمشقى ثم المصرى ولد سنة سبع او ثمان و سبعين و خمسمائة و تفقه على الشيخ فخر الدين بن عساكر و القاضى جمال الدين ابن الحرستاني و قرء الاصول على الآمدى و برع فى المذهب و فاق فيه الاقران و الاضراب و جمع بين فنون العلم من التفسير و الفقه و الحديث و الاصول و العربيه و اختلاف اقوال الناس و مأخذهم حتى قيل انه بلغ رتبة الاجتهاد و رحل إليه الطلبة من سائر البلاد و صنف التصانيف المفيده و سمع الحديث من جماعه روى عنه الدمياطى و خرج له اربعين حديثا و ابن دقيق العيد و هو الذى لقبه بسلطان العلماء و خلق و رحل الى بغداد سنة سبع و تسعين فاقام بها اشهرا و كان أمارا بالمعروف نهاء عن المنكر و قد ولى الخطابه بدمشق فازال كثيرا من بدع الخطباء و لم يلبس سوادا و لا- سجج خطبه بل كان يقولها مسترسلا و اجتنب الثناء على الملوك بل كان يدعو لهم و ابطل صلاه الرغائب و النصف فوقع بينه و بين ابن الصلاح بسبب ذلك و لم يكن يؤذن بين يديه يوم الجمعة الا مؤذن واحد و لما سلم الصالح اسماعيل قلعه الشفيق و صفد للفرنج نال منه الشيخ على المنبر و لم يدع له فغضب الملك من ذلك و عز له و سجنه ثم اطلقه فتوجه الى مصر فتلقيه صاحب مصر الصالح ايوب و اكرمه و فوض إليه قضاء مصر دون القاهرة و الوجه القبلى مع خطابه جامع مصر فقام بالمنصب اتم قيام و تمكن من الامر بالمعروف و النهى عن المنكر ثم عزل نفسه

من القضاء و عزله السلطان من الخطابه فلزم بيته يشغل الناس و يدرس و اخذ في بالتفسير في دروسه و هو اول من اخذه في الدروس و قال الشيخ قطب الدين اليونيني كان مع شدته فيه حسن محاضره بال نوادر و الاشعار و قال الشريف عز الدين حدث و درس و افتى و صنف و تولى الحكم بمصر مده و الخطابه بجامعها العتيق و كان علم عصره في العلم جامعا لفنون متعدده عارفا بالاصول و الفروع و العربيه مضافا الى ما جبل عليه من ترك التكلف مع الصلابه في الدين و شهرته تغنى عن الاطناب في وصفه قلت و ترجمه الشيخ طويله و حكاياته في قيامه على الظلمه و ردعهم كثيره مشهوره و له مكاشفات و كرامات رضى الله عنه توفي بمصر في جمادى الاولى سنه ستين و ستمائه و حضر جنازته الخاص و العام السلطان فمن دونه و دفن بالقرافه في آخرها و لما بلغ السلطان خبر وفاته قال لم يستقر ملكي الا الساعه لانه لو امر الناس في بما أراد لبادروا الى امتثال امره و من تصانيفه تفسير حسن في مجلدين و اختصار النهايه و القواعد الكبرى و هو الكتاب الدال على علو مقدار الرجل و كثير منه ماخوذ من شعب الايمان للحليمي و القواعد الصغرى و الكلام على شرح اسماء الله الحسنى مفيد و مجاز القرآن و شجره المعارف و الفتاوى الموصلية سئل عنها من الموصل و فتاوى اخرى سئل فيها عن مسائل قليله و كتاب الصلوه فيه اختيارات كثيره اتباعا للحديث و غير ذلك ذكره في الروضه في كتاب السير خاصه فنقل عنه ان المصافحه بعد الصبح و العصر بدعه مباحه و جلال الدين سيوطي در حسن المحاضره كفته الشيخ عز الدين بن عبد السلام بن ابي القاسم بن حسن بن محمد بن مهذب السلمى ابو محمد شيخ الاسلام سلطان العلماء ولد سنه سبع او ثمان و سبعين و خمسمائه و تفقه على الفخر بن عساكر و اخذ الاصول عن السيف الاموى و سمع الحديث من عمر بن طبرزد و غيره و برع في الفقه و الاصول و العربيه قال الذهبي في العبر انتهت إليه معرفه المذهب و مع الزهد و الورع و بلغ رتبه الاجتهاد و قدم مصر فاقام بها اكثر من عشرين سنه ناشرا للعلم امرا بالمعروف و ناهيا عن المنكر يغلظ على الملوك فمن دونهم و لما دخل مصر بالغ الشيخ زكى الدين المنذرى في الادب معه و امتنع من الافتاء لاجله و قال كنا نفتى قبل حضوره و اما بعد حضوره فمنصب الفتيا متعين فيه و القى التفسير بمصر دروسا و الف كتبها منها الفتاوى الموصلية و مختصر النهايه و شجره المعارف

و القواعد الكبرى و الصغرى و بيان احوال الناس يوم القيامة و له كرامات كثيره و لبس خرقة التصوف من الشهاب السهروردى و كان يحضر عند الشيخ أبى الحسن الشاذلى و يسمع كلامه فى الحقيقه و يعظمه و قال الشيخ ابو الحسن الشاذلى قيل لى ما على وجه الارض مجلس فى الفقه ابهى من مجلس الشيخ عز الدين بن عبد السلام و ما على وجه الارض مجلس فى الحديث ابهى من مجلس الشيخ زكى الدين عبد العظيم و ما على وجه الارض مجلس فى علم الحقائق ابهى من مجلسك قال ابن كثير فى تاريخه انتهت إليه رياسه المذهب و قصد بالفتوى من سائر الآفاق ثم كان فى آخر عمره لا يتعبد بالمذهب بل اتسع نطاقه و افتى بما ادى إليه اجتهاده و قال تلميذه ابن دقيق العيد كان ابن عبد السلام احد سلاطين العلماء و قال الشيخ جمال الدين بن الحاجب ابن عبد السلام افقه من الغزالي و حكى القاضى عز الدين الهكارى انّ الشيخ عز الدين بن عبد السلام افتى مره بشىء ثم ظهر له أنّه أخطأ فنأدى فى مصره و القاهره على نفسه من افتى له ابن عبد السلام بكذا فلا يعمل به فانه خطأ قال القطب البونى و كان مع شدته و صلابته حسن المحاضره بالنوادى و الاشعار يحضر السماع و يرقص فيه و قال ابن كثير كان لطيفا ظريفا يستشهد بالاشعار توفى بمصر عاشر جمادى الاولى سنه ستين و ستمائه

وجه هفتاد و هفتم

آنكه جلال الدين محمد بن محمد البلخى المعروف بمولوى روم اين حديث شريف را در كلام خویش نظم نموده كمال تحقق و ثبوت آن ظاهر فرموده چنانچه در مثنوى خود مى گوید از على آموز اخلاص عمل

او خدو انداخت بر روى على ع

در زمان انداخت شمشير آن على ع

گفت بر من تيغ تيز افراشتى

آنچه دیدى تا چنين خشمتم نشست

آن چه دیدى بهتر از كون و مكان

أى پس از سوء القضاء حسن القضاء

مى فشانى نور چون مه هر زمان

بانگ همه غالب شود بر بانگ غول

فهذا عارفهم المعروف بمولوی الروم* الذی جلاله قدره عندهم امر غیر مروم* قد نظم هذا الحدیث الشریف فی سلك کلامه المنظوم* فائتبه رغما لانف کل معاند جهول ظلم* فكيف یستریب بعد ذا فی حقه اهل العقول و الحلوم* أم کیف یختلج فی امره ارباب الفطن و الفهوم و محامد مبهره و مفاخر فرهره و معالی لا معه و محاسن ساطعه مولوی روم نزد اکابر و اصاغر این قوم متیقن و معلومست عبد القادر بن محمد القرشی در جواهر مزیئه فی طبقات الحنفیه گفته محمد بن محمد بن حسین بن احمد بن قاسم بن مسیب بن عبد الله بن عبد الرحمن بن أبی بکر الصّدیق بن أبی قحافه الهاشمی المعروف بمولانا جلال الدین الغزنوی کان عالما بالمذهب واسع الفقه عالما بالخلاف و انواع من العلوم قصده الشیخ قطب الدین الشیرازی الامام المشهور صاحب شرح مقدمه ابن الحاجب و المفتاح للسکاکی فلما دخل علیه و جلس عنده سکت زمانا و الشیخ لا یکنمه ثم بعد ذلك ذکر له حکایه قال مولانا جلال الدین کان صدر جهان عالم بخاری خرج من مدرسته و یتوجه الی بستان له فیمن بفقیر الی الطریق فی مسجد فیسأله فلم یتفق انه یعطیه شیئا و اقام علی ذلك مده سنین فقال الفقیر لاصحابه القوا علی ثوبا و اظهروا انی میت فاذا مر الصدر جهان فنسأله شیئا فلما مر الصدر جهان قالوا یا سیدی هذا میت فدفع لهم شیئا من الدراهم ثم نهض الفقیر و القی الثوب عنه فقال الصدر جهان لو لم تمت ما اعطیتک شیئا فلما فرغ مولانا جلال الدین من الحکایه خرج الشیخ قطب الدین علی وجهه و ذلك ان الشیخ جلال الدین فهم عن الشیخ قطب الدین انه جاء ممتحنا له ثم انّ الشیخ جلال الدین انقطع و تجرد و هام و ترک التصنیف و الاشتغال و سبب ذلك انه کان یوما جالسا فی بینه و حوله الکتب و الطلبه فدخل علیه الشیخ شمس الدین التبریزی الامام الصالح المشهور فسلم و جلس و قال الشیخ ما هذا و اشار الی الکتب و الحاله الّتی هو علیها فقال مولانا جلال الدین للشیخ شمس الدین التبریزی هذا لا تعرفه فما فرغ الشیخ جلال الدین من هذا اللفظ الّا و النار عمّاله فی الکتب فقال مولانا جلال الدین التبریزی هذا لا تعرفه ثم قام و خرج من عنده فخرج الشیخ جلال الدین علی قدم التجرید و ترک اولاده و حشمه و مدرسته و ساح فی البلاد و ذکر اشعارا کثیره و لم یتفق له اجتماع بالتبریزی و لم یعرف له موضعا

فيقال ان حاشيه مولانا جلال الدين قصدوه فاغتالوه و الله تعالى اعلم مات في خامس جمادى الآخره سنه اثنتين و ثمانين و ستمائه و دفن بالجبل خارج باب الاربعين مولده ببغداد سنه ثلاث و ثمانين و خمسمائه و ولده مولانا احمد بهاء الدين تقدم في بابيه و فاضل ازنيقي در مدينه العلوم گفته و من علماء الحنفيه الشيخ جلال الدين القونى و هو محمد بن محمد بن حسين بن احمد ينتهى الى أبى بكر الصديق رض كان عالما بالمذهب واسع الفقه عالما بانواع العلوم قصده العلامة قطب الدين الشيرازى و تبرك بنصيحته ثم ان الشيخ جلال الدين انقطع و تجرد و ترك التصنيف و الاشتغال و سبب ذلك انه جالس فى بيته و حوله الكتب و الطلبة فدخل عليه الشيخ شمس الدين التبريزى فسلم عليه و جلس و قال للشيخ ما هذا و اشار الى الكتب و الحاله التى هو عليها فقال له مولانا جلال الدين هذا لا تعرفه فما فرغ الشيخ جلال الدين من هذا اللفظ الا و النار عماله فى البيت و الكتب فقال مولانا جلال الدين للتبريزى ما هذا فقال هذا لا تعرفه ثم قام و خرج من عنده فخرج الشيخ جلال الدين على قدم التجريد و ترك اولاده و حشمه و مدرسته و ساح فى البلاد و ذكر اشعار كثيره و لم يتفق له اجتماع بالتبريزى و لم يعرف له بالتبريز و يقال ان حاشيه مولانا جلال الدين فقده و الله اعلم بحقيقه الحال كذا فى الجواهر المضيئه فى طبقات الحنفيه و يقال كان لقبه جلال الدين و كان يقول له ابوه خداوندكار و لقب به ايض و اسم ابيه محمّد و لقبه بهاء الدين و تلقب ايضا بسطان العلماء او لقب بهذا اللقب النبى ص هكذا سمعه كثير من الصلحاء عن النبى ص فى المنام و اسم جده الحسين و اسم ابيه احمد و تمكن ابوه سلطان العلماء فى مدينه بلخ و ولد مولانا جلال الدين هناك ثم توطن ابوه بقونيه و هو طفل صغير و لهذا لقب بجلال الدين الرومى و كان ولادته فى سادس ربيع الاول سنه اربع و ستمائه و توفى فى خامس جمادى الآخره سنه اثنتين و سبعين و ستمائه و روى ان سلطان بلخ السلطان محمد خوارزم شاه اعطى اخته لمولانا حسين جد مولانا جلال الدين محمد و ولدت هى سلطان العلماء محمد و كانت جده بهاء الدين محمد أم احمد الخطيبى اخت سلطان ابراهيم بن ادهم رح و عبد الرحمن جامى در نفحات الانس گفته مولانا جلال الدين محمد البلخى الرومى قدس سره ولادت خدمت مولانا در بلخ بوده است در ششم ربيع الاول سنه اربع و ستمائه مى گویند که بر خدمت مولانا از پنجسالگی باز صور روحانى و اشكال غيبى يعنى سفره ملائكه و برره جن و خواص انس که مستوران قباب عزت اند ظاهر

می شده اند و متمثل می گشته اند بخط مولانا بهاء الدین نوشته یافته اند که جلال الدین محمد در شهر بلخ شش ساله بود که روز آدینه با چند کودک دیگر بر بامهای خانهای ما سیر می کردند یکی از کودکان با دیگری گفته که بیا تا از این بام بر آن بام جهیم- جلال الدین محمد گفته که این نوع حرکت از سگ و گربه و جانوران دیگر می آید حیف باشد که آدمی بآن مشغول شود اگر در جان شما قوتی هست بیاید تا سوی آسمان پریم و در آن حالت از نظر کودکان غائب شده کودکان گریه نموده فریاد برآوردند بعد از لحظه رنگ وی دگرگون شده و چشمش متغیر گشته بازآمده گفت آن ساعت که با شما سخن می گفتم دیدم که جماعتی سبزیبایان مرا از میان شما برگرفتند و بگرد آسمانها گردانیدند و عجائب ملکوت را بمن نمودند و چون آواز و فریاد و فغان شما برآمد بازم باین جایگاه فرود آوردند و گویند که در آن سن در هر سنه چهار روز یک بار افطار می کرد و گویند که در آن وقت که بمکه می رفتند در نیشاپور بصحبت شیخ طریقت شیخ فرید الدین عطار قدس سره رسیده بود و شیخ کتاب اسرارنامه بوی داده بود و آن را پیوسته با خود می داشته خدمت مولوی می فرموده است که من آن جسم نیستم که در نظر عاشقان منظوم بلکه من آن ذوقم و آن خوشی که در باطن مریدان از کلام من سر می زند الله الله چون آن دم را یابی و آن ذوق را بچشی غنیمت میدان و شکرها می گذار که من آنم در خدمت مولوی گفتند که فلان می گوید که دل و جان بخدمتست فرمود که خموش در میان مردمان این دروغ مانده است که می گویند او آن چنان دل و جان از کجا یافت که در خدمت مردان باشد بعد از آن روی سوی چلبی حسام الدین کرد که الله الله با اولیای حق زانو بزانو باید نشستند که آن قرب را اثرهاست عظیم رباعی بیک لحظه ازو دوری نشاید که از دوری

خرابیها فزاید بهر جائی که باشی پیش او باش که از نزدیک بودن مهر زاید

و فرموده است که مرغی که از زمین بالا پرد اگر چه باآسمان نرسد اما این قدر باشد که از دام دورتر باشد و برهد و همچنین اگر کسی درویش شود و بکمال درویشی نرسد اما این قدر باشد که از زمره خلق و اهل بازار ممتاز باشد و از زحمتهای دنیا برهد و سبکبار گردد که نجی المخففون و هلک المثلون یکی از ابنای دنیا پیش خدمت مولوی عذرخواهی می کرد که در خدمت مقصرم فرمود که حاجت باعتدار نیست آن قدر که مردمان از آمدن تو منت دارند ما از ناآمدن تو آن قدر منت داریم یکی از اصحاب را غمناک دید فرمود که همه دل تنگی از دل نهادگی برین عالمست هر دمی که آزاد باشی ازین جهان و خود را غریب دانی و در هر رنگ که بنگری و بهر مزه که بچشی دانی که با آن نمائی و جای دیگر روی هیچ دلتنگ نباشی و فرموده است که آزاد مرد آنست که از رنجانیدن کسی نرنجد و جوانمرد آن باشد که مستحق رنجانیدن را نرنجاند مولانا سراج الدین قونوی صاحب صدر و بزرگ وقت بوده اما با خدمت

مولوی خوش نبوده پیش وی تقریر کردند که مولانا گفته که من با هفتاد و سه مذهب یکی ام چون صاحب غرض بود خواست که مولانا را برنجانند و بیحرمتی کند یکی را از نزدیکان خود که دانشمندی بزرگ بود بفرستاد که بر سر جمع از مولانا بپرس که تو چنین گفته اگر اقرار کند او را دشنام بسیار بده و برنجان آن کس بیامد و بر ملا سؤال کرد که شما چنین گفته اید که من با هفتاد و سه مذهب یکی ام گفت گفته ام آن کس زبان بکشاد و دشنام و سفاهت آغاز کرد مولانا بخندید و گفت با این نیز که تو می گوئی یکی ام آن کس خجل شد و بازگشت شیخ رکن الدین علاء الدوله گفته است که مرا این سخن از وی بسیار خوش آمده است خدمت مولوی همواره از خادم سؤال کردی که در خانه ما امروز چیزی هست اگر گفتم خیرست و چیزی نیست منبسط گشتی و شکرها کردی که الحمد لله خانه ما امروز بخانه پیغمبر می نماید صلی الله علیه و سلم و اگر گفتم ما لابد مطبخ مهیاست منفعل گشتی و گفتم ازین خانه بوی فرعون می آید و گویند در مجلس وی هرگز شمع برنگردید الا بنادر بغیر از روغن چراغ گفتم هذا الملوك و هذا للصلعوك روزی در مجلس وی حکایت شیخ اوحده الدین کرمانی رحمه الله می کردند که مردی شاهد باز بود اما پاکباز بود و کار ناشایسته نمی کرد و فرمود کاشکی کردی و گذشتی بیت ای برادر بی نهایت در گهیست بر هر آنچه می رسی بر روی ماست

روزی می فرمودند که آواز رباب صریر باب بهشت است که ما می شنویم منکری گفت ما نیز همان آواز می شنویم چونست که چنان گرم نمی شویم که مولانا خدمت مولوی فزود کلاً و حاشا آنچه ما می شنویم آواز باز شدن آن درست و آنچه وی می شنود آواز فراز شدن درست و فرموده ست که کسی بخلوت درویشی درآمد و گفت چرا تنها نشسته گفت این دم تنها شدم که تو آمدی و مرا از حق مانع آمدی جماعتی از خدمت مولوی التماس امامت کردند و خدمت شیخ صدر الدین قونوی نیز در آن جماعت حاضر بود گفت ما مردم ابدالیم بهر جا که می رسیم می نشینیم و می خیزیم امامت را از ارباب تصوف و تمکین لائق اند بخدمت شیخ صدر الدین اشارت کرد تا امام شد فرمود من صلی خلف امام تقی فکائما صلی خلف نبی خدمت مولانا در سماع بود درویشی را در خاطر گذشت که سؤال کند که فقیر چیست مولانا در اثنای سماع این رباعی خواند الجواهر فقر و سوی الفقر عرض

الفقر شفائی و سوی الفقر مرض العالم کله خداع و غرور و الفقر من العالم سر و غرض

از وی پرسیدند که درویش کی گناه کند گفت مگر طعام بی اشتها خورد که درویش را طعام بی اشتها خوردن گناه عظیمست و فرموده است که صحبت عزیزست لا تصاحبوا غیر ابناء الجنس و گفته که در این معنی حضرت خداوند شمس الدین تبریز قدس سره فرمود که علامت مزید قبول یافته آنست که اصلاً با مردم بیگانه صحبت نتواند داشتن و اگر ناگاه در صحبت بیگانه افتد چنین نشیند که منافق در مسجد و کودک در مکتب و اسیر در زندان و در مرض اخیر با اصحاب گفته است

که از رفتن من غمناک نشوید که نور منصور رحمه الله بعد از صد و پنجاه سال بروج شیخ فرید الدین عطار رحمه الله تجلی کرد و مرشد او شد و گفته در حالتی که باشید با من باشید و مرا یاد کنید تا من شما را ممد باشم در هر لباس که باشم دیگر فرمود که در عالم ما را دو تعلقست یکی ببدن و یکی بشما و چون بعنایت حق سبحانه تعالی فرد و مجرد شوم و عالم تجرید و تفرید روی نماید آن تعلق نیز از ان شما خواهد بود خدمت شیخ صدر الدین قدس سره بیعادت وی آمد فرمود که شفاک الله شفاء عاجلا رفع درجات باشد امیدست که صحت باشد خدمت مولانا جان عالمیانست فرمود که بعد ازین شفاک الله شما را باد همانا که میان عاشق و معشوق پیراهنی از شعر بیش نمانده است نمی خواهد که نور بنور پیوندد من شدم عریان ز تن او از جمال می خرامم در نهایت الوصال

و هم شیخ با اصحاب خود گریان شدند و حضرت مولانا این غزل فرمود چه دانی تو که در باطن چه شاهی همنشین دارم و خدمت مولانا در وصیت اصحاب چنین فرموده است

اوصیکم بتقوی الله فی السر و العلانیه و بقله الطعام و قله الکلام و قله المنام و هجران المعاصی و الاثام و مواظبه الصیام و دوام القیام* و ترک الشهوات علی الدوام* و احتمال الجفاء من جمیع الانام* و ترک مجالسه السّفهاء و العوام و مصاحبه الصالحین و الکرام و ان خیر الناس من ینفع الناس و خیر الکلام ما قل و دل و الحمد لله وحده سؤال کردند که بخلافت مولوی مناسبت کیست فرمود که چلبی حسام الدین تا سه بار این سؤال و جواب مکرر شد چهارم باز گفتند که نسبت بسططان ولد چه می فرمایند فرمود که وی پهلوانست حاجت بوصیت نیست چلبی حسام الدین پرسید که نماز شما را که گذارد فرمود که شیخ صدر الدین و فرمود که یاران ما را ازین سو می کشند و مولانا شمس الدین آنجانب می خواند یا قومنا اجیبوا داعی الله ناچار رفتنیست توفی قدس سره وقت غروب الشمس خامس جمادی الاخری سنه اثین و سبعین و ستمائه از شیخ مؤید الدین جندی سؤال کردند که خدمت شیخ صدر الدین در شان خدمت مولوی چه می گفت گفت و الله روزی با خواص یاران مثل مولانا شمس الدین ایکی و فخر الدین عراقی و شرف الدین موصلی و شیخ سعید فرغانی و غیرهم نشستند بودند سخن از سیرت و سریرت مولانا بیرون آمد حضرت شیخ فرمود که اگر بایزید و جنید درین عهد بودندی غاشیه این مرد مردانه را برگفتندی و منت بر جان خود نهادندی خوان سالار فقر محمدی ص اوست ما بطفیل وی ذوق می کنیم همه اصحاب انصاف دادند و آفرین کردند بعد از ان شیخ مؤید الدین گفت من نیز از جمله نیازمندان آن سلطانم و این بیت را بخواند لو کان فینا للالوهیه صوره هی انت لا اکنی و لا اتردد

انتهی و مجد الدین علی بدخشانی در جامع السلاسل گفته مولانا جلال الدین رومی قدس الله تعالی سره العزیز ایشان فرزند بزرگوار مولانا

بهاء الدین ولد و از اجله اصحاب سید برهان الدین محقق اند تولد او در بلخ بوده در ششم ربیع الاول سنه اربع و ست مائه گویند خدمت مولانا را از پنجسالگی باز صور روحانی و اشکال غیبی سفره ملائک و برره جن و خواص انس که ستوران قباب عزت اند ظاهر می شده اند و متمثل گشته اند بخط مولانا بهاء الدین ولد نوشته یافته که جلال الدین محمد در شهر بلخ شش ساله بود که روز آدینه با چند کودک دیگر بر بامهای خانهای ما سیر می کردند یکی از آن کودکان گفته باشد که بیاید تا ازین بام بر آن بام بجهیم جلال الدین محمد گفته است این نوع حرکت از سگ و گربه می آید حیف باشد که آدمی باینها مشغول شود اگر در جان شما قوتیست بیاید تا سوی آسمان پریم و در آن حالت از نظر کودکان غائب شد کودکان فریاد آوردند بعد از لحظه ای رنگ روی دگرگون شده و چشمش متغیر گشته باز آمد گفت آن ساعت که با شما سخن می گفتم دیدم که جماعتی سبزقبایان مرا از میان شما برگرفتند و بگرد آسمانها گردانیدند و عجائب ملکوت را بمن نمودند و چون آواز فریاد و فغان شما برآمد بزم باین جایگاه فرود آوردند و گویند که در آن سن در هر سه چهار روز یک بار افطار می کرد و گویند که در آن وقت که بمکه می رفته اند در نیشاپور بصحبت شیخ فرید الدین عطار قدس سره رسیده بود و شیخ کتاب اسرارنامه بوی داده بود آن را پیوسته با خود داشت خدمت مولوی می فرموده است که من این جسم نیستم که در عاشقان متصورم بلکه آن ذوق و خوشی ام که در باطن مریدان از کلام من سر می زند الله الله چون آن دم را یابی و آن ذوق بچشی غنیمت میدان و شکرها می گذار که من آنم در خدمت مولوی گفتند که فلان می گوید که دل و جان بخدمتست فرمود خاموش که در میان مردم این دروغ مانده است که می گویند آن دل و جان از کجاست که در خدمت مردمان باشد بعد از آن رو سوی چلی حسام الدین کرد و گفت الله الله با اولیای حق باید نشستن که قرب را اثرهای عظیمست رباعی یکی لحظه از دوری نشاید که از دوری خرابیها فراید بهر حالی که باشی پیش

اوباش که از نزدیک بودن مهر زاید

و فرموده است که مرغی از زمین بالا پرد اگر چه باآسمان نرسد اما این قدر باشد که از دام دورتر باشد و برهد همچنین اگر کسی درویش شود و بکمال درویشی نرسد اما این قدر باشد که از زمره خلق و اهل بازار ممتاز باشد و از زحمتهای دنیا برهد و سبکبار گردد که نجا المخففون و هلک المثلون یکی از ابناء دنیا پیش مولوی عذرخواهی می کرد که در خدمت مقصرم فرمود که حاجت باعتذار نیست آن قدر که دیگران از آمدن تو منت دارند ما از ناآمدن تو منت داریم یکی از اصحاب را غمناک دید فرمود این همه دلتنگی از دل نهادگیست برین عالم اگر یک دم آزاد باشی ازین جهان و خود را غریب دانی و در هر رنگ که بنگری و هر مزه که بچشی دانی که بآن نمایی دیگر از هیچ روی تنگدل نباشی و فرمود که آزادمرد انست که از رنجانیدن کسی نرنجد و جوانمرد آن باشد که مستحق رنجانیدن را نرنجاند مولانا

سراج الدین قونوی صاحب صدر و بزرگ وقت بوده اما با خدمت مولوی خوش نبوده پیش وی تقریر کردند که مولانا گفته که من با هفتاد و سه مذهب یکی ام چون صاحب غرض بود خواست که مولوی را برنجانند و بیحرمتی کند یکی از نزدیکان خود را که دانشمند بزرگ بود بفرستاد که بر سر جمع از مولانا بپرس که تو چنین گفته اگر اقرار کند او را دشنام بده و برنجان آن کس بیاید و ازو سؤال کرد که شما چنین گفته اید که من با هفتاد و سه مذهب یکی ام گفت گفته ام آن کس دشنام و سفاهت آغاز کرد مولانا بخندید و گفت با این نیز که می گوئی هم یکی ام آن کس خجل شد و بازگشت شیخ رکن الدین علاء الدوله قدس سره گفته اند که مرا این سخن از وی بغایت خوش آمده است خدمت مولوی همواره از خادم سؤال کردی که در خانه ما امروز چیزی هست اگر گفתי خیرست چیزی نیست منبسط گشتی و شکرها کردی که لله الحمد که خانه ما بخانه پیغمبر می ماند صلی الله علیه و سلم و اگر گفתי ما لابد مطبخ مهیاست منفعلی گشتی و گفתי که ازین خانه بوی فرعون می آید و گویند در مجلس وی هرگز شمع روشن نمی کردند الا بنادر بغیر از روغن چراغ گفתי هذا للملوك و هذا للصعلوك روزی در مجلس او حکایت شیخ اوحید الدین کرمانی رحمه الله علیه می کردند که مردی شاهد باز بود اما پاکباز بود و کار ناشایسته نمی کرد فرمود کاشکی کردی و گذشتی ای برادر بی نهایت در گهیست

بر هر آنچه می رسی بر روی ماست

روزی فرمود که آواز رباب صریر باب بهشت است که ما می شنویم منکری گفت ما نیز همه آواز می شنویم چونست که چنان گرم نمی شویم که مولانا گرم می شوند فرمود کلا و حاشا که آنچه ما می شنویم آواز باز شدن آن درست و آنچه وی می شنود آواز فراز شدن و فرمود که یکی بخلوت درویشی درآمد گفت چرا تنها نشسته گفت این دم تنها شدم که تو آمدی و مرا از حق مانع آمدی جماعتی از مولوی التماس امامت کردند شیخ صدر الدین قونوی نیز در آن جماعت حاضر بود گفت ما مرد ابدالیم بهر جای که می رسیم می نشینیم و می خزیم امامت را ارباب تصوف و تمکین لایق اند پس بخدمت شیخ صدر الدین اشارت کرد تا امام باشد باو فرمود من صلی خلف امام تقی فکانما صلی خلف بنی خدمت مولا در سماع بود درویشی را در خاطر گذشت که سؤال کند که فقر چیست مولانا در اثناء سماع این رباعی خواند الجواهر فقر و سوی الفقر عرض و الفقر شفاء و سوی الفقر مرض العالم

کله خداع و غرور و الفقر من العالم سرّ و غرض

از وی پرسیدند که درویش کی گناه کند گفت مگر طعام بی اشتها بخورد که طعام بی اشتها خوردن درویش را گناه بزرگست و فرموده است که صحبت عزیز ست که لا تصاحبوا غیر ابناء الجنس و گفت در این معنی حضرت خداوند شمس الدین تبریزی قدس سره فرمود که علامت مرید قبول یافته آنست که اصلا با مردم بیگانه صحبت نتواند داشتن و اگر ناگاه در صحبت بیگانه افتد چنان نشیند

که منافق در مسجد و کودک در مکتب و اسیر در زندان و در مجلس آخر با اصحاب فرمود که از رفتن من غمناک مشوید که نور منصور رحمه الله علیه بعد از صد و پنجاه سال بر روح شیخ فرید الدین عطار رحمه الله علیه تجلی کرد و مرشد او شد و گفت در حالتی که باشید با من باشید و مرا یاد کنید که تا من شما را ممد باشم در هر لباسی که باشید بعد از آن فرموده مرا در عالم دو تعلقست یکی ببدن و یکی بشما و چون بعنایت حق سبحانه و تعالی فرد و مجرد شوم و عالم تجرید و تفرید روی نماید آن تعلق نیز از آن شما خواهد بود خدمت شیخ صدر الدین قدس سره بعبادت او آمده بود بگفت شفاک الله شفاء عاجلا رفع درجات باشد امیدست که صحت باشد خدمت مولانا جان عالمیانست فرمود بعد ازین شفاک الله شما را باد همانا که در میان عاشق و معشوق جز پیراهنی از شعر بیش نمانده است می خواهد نور بنور پیوند و شعر من شدم عریان ز تن او از خیال می خرامم در نهایت الوصال

شیخ با اصحاب گریان شدند و حضرت مولانا این غزل فرمودند چه دانی تو که در باطن چه شاهی همنشین دارم

و خدمت مولوی در وصیت اصحاب چنین فرموده است

اوصیکم بتقوی الله فی السرّ و العلانیه و بقله الطعام و قله المنام و قله الکلام و هجران المعاصی و الاثام و مواظبه الصیام و دوام القیام و ترک الشهوات علی الدوام و احتمال الجفاء من جمیع الانام و ترک مجالسه السفهاء و العوام و مصاحبه الصالحین الکرام و ان خیر الناس من ینفع الناس و خیر الکلام ما قل و دلّ و الحمد لله وحده سؤال کردند که بخلافت مولوی مناسب کیست فرمود که چلبی حسام الدین تا سه بار این سؤال و جواب مکرر شد چهارم بار گفتند نسبت بسطان ولد چه می فرمایند فرمود که وی پهلوانست حاجت بوصیت نیست چلبی حسام الدین پرسید که نماز شما را که گذارد فرمود شیخ صدر الدین و فرمود که یاران ما را ازین سو می کشند و مولانا شمس الدین آنجانب می خواند یا قَوْمَنَا أَجِیْبُوا دَاعِيَ اللَّهِ ناچار رفتنیست توفی قدس الله تعالی روحه وقت غروب الشمس خامس جمادی الاخری سنه اثنتین و سبعین و ستمائه از شیخ مؤید الدین جندی سؤال کردند که خدمت شیخ صدر الدین در شان خدمت مولوی چه می گفت گفت و الله روزی با خواص یاران مثل شمس الدین ایبکی و فخر الدین عراقی و شرف الدین موصلی و شیخ سعید فرغانی و غیر هم نشستند بودند سخن از سیرت و سریرت مولانا بیرون آمد حضرت شیخ فرمود اگر بایزید و جنید درین عهد بودندی غاشیه این مرد مردانه را بر گرفتندی و منت بر جان خود نهادندی و خوان سالار فقر محمّدی اوست ما بطفیل وی ذوق می کنیم همه اصحاب انصاف دادند و آفرین کردند بعد از ان شیخ مؤید گفت من نیز از جمله نیازمندان ان سلطانم و این بیت را خواند ان فینا للالوهیه صوره

انتهی و سابقا دانستی که خود شاهصاحب در باب المکاید همین کتاب تحفه مولوی روم را از جمله کبرا و مقبولین سنیہ معدود کرده و بصراحت افاده نموده که او از جمله بزرگوارانی که بنای کارشان و نامدارانی که شریعت و طریقتشان از سر تا قدم بر مذهب اهل سنتست می باشد و فی هذا خیر مقنع و بلاغ لدمغ هفوات المخاطب الرواغ و محتجب نماند که کتاب مثنوی مولوی روم نهایت مشهور و معروف و بغرر مدائح و محاسن موسوم و موصوفست مولوی عبد العلی بن نظام الدین انصاری که در میان سنیہ این دیار ببحر العلوم شهرت یافته در شرح مثنوی مذکور گفته اما بعد فیقول العبد الضعیف الراجی لرحمه الرحمانیه و الرحیمیه عبد العلی محمد بن نظام الدین محمد من القبیلہ الانصاریه عامل بهما اللہ یوم لقائه بالا کرام و اسکنهما دار السیلام ان کمال اعیان الانسان بالفوز بالسعاده القصوی و الوصول الی المنزل الاسنی بتحصیل العلم باللہ و صفاته العلیاء و معرفه اسمائه الحسنی و هو العلم الذی نزل علی قلوب الرسل و الاصفیاء و اوحی به الکمل من الانبیاء و بلغوا ما نزل إلیهم الی الانام لیهدوا سبیل السلام فاهتدی جمیع من الاتباع الذین کشف اللہ بصیرتهم فعملوا ما نزل علی المرسلین و احتوا اسراره من العارفین الکاملین بالکشف و العیان و استغنوا به عن الحججه و البرهان فهم الذین تبعوا الرسل الکرام و دعوا الی اللہ علی بصیره و هدوا الی السبیل المحمدی و الطریق الاحمدی مع انفتاح البصیره ففی الغایه القصوی و فی العلم بالمبدأ و المعاد المرسلون الاصفیاء و النبیون الامناء لا سیما سیدهم و افضلهم محمّد المصطفی و احمد المجتبی صلی اللہ علیہ و سلّم الذی انزل علیه الکتاب الهادی للقوم حجته و اوحی إلیه السنن الجامعه للاسرار طرا ثم التابعون المکاشفون باسرار ما نزل علیه صلاه اللہ علیه و اله و هم الاولیاء الذین امنوا بما جاء به و تبعه بصیره و کشف ثم الذین حصل لهم العلم الایمانی بتقلید ما خاطب به اللہ علی لسان رسوله صلی اللہ علیه و سلم بالحديث و القرآن علی حسب ما کوشف باسرارهما العارفون الکاملون فهم المؤمنون لا یشقون ابدا و علم التصوف المشتمل علی ما کوشف به العلماء باللہ من اسرار الدین و ما جاء به الرسول من العقائد و الاعمال القلبیہ من اجل العلوم قدرا و لقد صنّف فیہ کتب شریفه و زبر قویمه لا سیما کتاب فصوص الحکم و الفتوحات المکیه للشیخ الاکمل و الامام الاجل قدوه ائمّه الاولیاء و افاضل العرفاء خاتم الولایه المحمديه الشیخ محیی المله و الدین محمد بن العربی علیه الرضوان فانهما کتابان حاویان للاسرار الدیتیّه و الرمز القرآنیّه لم یفت عنهما علم

من علوم الحقائق و دقیقه کوشف بها الاولیاء من الدقائق و کلّ ما قصد فی کتابین بینائہ صدق و صواب و لا یلیق لاحد فیہما الارتیاب فاختلج فی قلبی ان احرار کتابا مشتملا علی ضروریات ما یجب به الایمان و محتویا علی عقائد حکم بها بالكشف و العیان مما بین فی ذینک کتابین المشهود بکونیتہما الحق المبین فان کتاب فصوص الحکم کتاب معطى ذلك الشيخ الاكمل من رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ایاه المامور بالالقاء علی المؤمنین لیؤمنوا بما فیہ من اسرار القرآن و السنہ و ینتفعوا به و کتاب الفتوحات لم یکتب فیہ بما کوشف الا بقدر ما امر بابانته و الا فکشفہ مما لا یسعه کتب و دفاتر بید أنه کان المختلج امرا عظیما فکنت مقدا فیہ رجلا۔ و مؤخرا اخرى الی ان القی اللہ فی قلبی ما ثبت به قدمی علی الاقدام و کان کتاب المثوی للامام العارف الکامل صاحب الکشف الصحیح کتابا مشتملا علی الاسرار الکشفیہ و طریق السلوک لکن کان فی الابانہ مجملا بحیث کان متعسرا علی الطلاب حلہ فقصدت ان اشرحه شرحا افضل ما فیہ من الاسرار علی طبق ما فصله الشیخ الاکبر قدوه العرفاء فی کتابیہ من فصوص الحکم و الفتوحات المکیه و ابین ما اهمله الشراح من تبيان الحقائق و الاسرار و تبعت فی حلّ الالفاظ علی ما فی الشروح المعتره للکرام و ترکت التطویل فیہ و اثرت التفصیل فی تبيان المقاصد و کشف الاسرار و انا أسأل اللہ تعالی شانہ ان ینفع به الطلاب و ان یبقی ذکرى بینهم الی يوم القیامه و ان یجعله ذریعہ فی يوم المعاد و یخصنی بجزیل الثواب و المسئول من الطلاب ان لا ینسونی بالدعاء لسلامه العافیہ و هذا اوان الشروع

وجه هفتاد و هشتم

آنکه ابو زکریا محیی الدین یحیی بن شرف بن مرى النووی حدیث مدینه العلم را بحتم و جزم ثابت کرده در اشعار بلاغت شعار خود مضمون بلاغت مشحون آن را بنظم آورده چنانچه سید شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل در ذکر مادحین جناب امیر المؤمنین علیہ السلام گفته و کالامام فی الاسلام و المشار إلیه فی الاعلام مرجع العلوم و الفتاویّ أبی زکریا محیی الدین یحیی النووی فانه قد قال و اجاد المقال امام المسلمین بلا ارتیاب

ازین عبارت ظاهراست که نووی باشعار ابدار خود افاده کرده که جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم خازن هر علمست و جناب امیر المؤمنین علیہ السلام مثل باب خزانه است و ظاهراست که این مضمون

حدیث انا مدینه العلم و علی بابها ست پس معلوم شد که علامه نووی قطعا و حتما و یقینا و جزما حدیث مدینه العلم را ثابت می داند که مضمون آن را بقطع و یقین در حق جناب امیر المؤمنین علیہ السلام ذکر می کند فثبت انّ العلامة یحیی بن شرف قد حاز بنظمه البهی اسنی الشرف

حيث اثبت الحديث الشريف* رغما لانف كل من مال عن الحق و جنف* و حسب ما لاساس كل جاحد ساق على نفسه الحثف و التلف* فالويل لمن شاقّ لحينه و غروره اكابر السلف* فمنى بالخبط و الخدع و اللبس و الصلف* و جنى على نفسه الزيغ و العدوان و الحوب و السرف* و اثر لظى السعير على جنات النعيم المكمله للترف و مستتر نماند كه علامه نووى از اكابر اعلام و افاخم اساطين عظام و اجله متبحرين والا- مقام و اعظام متمهرين فخام سنیه ست مآثر و افره و مفاخر كاثره او بر ناظر تتمه المختصر ابن الوردى و تذكره الحفاظ و كتاب العبر ذهبى و مرآه الجنان عبد الله بن اسعد يافعى و طبقات شافعيه عبد الرحيم اسنوى و طبقات شافعيه تقى الدين اسدى و نجوم زاهره فى ملوك مصر و القاهره تاليف جمال الدين أبى المحاسن يوسف بن تغرى بردى الظاهرى و طبقات الحفاظ جلال الدين سيوطى و تاريخ خميس حسين بن محمد دياربكرى و اسماء رجال مشكاه و اشعه اللمعات شيخ عبد الحق دهلوى و اتحاف النبلاء فاضل معاصر پيدا و اشكارست

وجه هفتاد و نهم

آنكه شيخ شرف الدين مصلح بن عبد الله السعدى اين حديث شريف را در كلام بلاغت نظام خود نظم نموده چنانچه نور الدين جعفر مشهور بمير ملا بن سالار بدخشى در خلاصه المناقب گفته شيخ سعدى عليه الرحمه مى فرمايد منم كز جان شدم مولای حيدر

بحق پادشاه هر دو عالم

شرع و هفت اقليم

بميكائيل و اسرافيل و صورش

بحق آيه الكرسى و يس

و درمان لقمان

بختم انبياء احمد كه باشد

بتعظيم رجب با قدر شعبان

بآب دیده طفلان محروم

مسلم بد سلونى گفتن او را

كمتر

گاه چاكر بدان گفتم كه تا خلقان بدانند كه سعدى زين سعادت نيست بى بر

انتهی فالحمد لله فی الصباح و الرواح*علی وضوح الحق غایه الاتضاح*حیث ثبت ان مصلح بن عبد الله السعدی* قد ساعد اهل الصلاح و الفلاح*و احرق قلوب ارباب البغض و الطلاح*باثبات الحدیث الشریف حتما و جزما فی کلماته الفصاح*و نظمه ایاه مع مناقب اخری عظیمه الارباح*فلیمت غیظا کل معاند ذی جماح و لیختنق حنقا کل جاحد ذی کلاح و مفاخر مزهره و مآثر مبهره و نهایت علو مرتبت و غایت سمو منزلت شیخ سعدی نزد سنیه در کمال وضوح و ظهورست عبد الرحمن جامی در نفحات الانس گفته شیخ شرف الدین مصلح بن عبد الله السعدی الشیرازی قدس الله سره وی از افاضل صوفیه بود و از مجاوران بقعه شریفه شیخ ابو عبد الله خفیف قدس سره از علوم بهره تمام داشته و از آداب نصیبی کامل یافته سفر بسیار کرده است و اقالیم را گشته و بارها بسفر حج پیاده رفته و بر بتخانه سومنات درآمده و بت بزرگتر ایشان را شکسته و از مشایخ کبار بسیاری را دریافته و بصحبت شیخ شهاب الدین سهروردی رسیده و با وی در یک کشتی سفر دریا کرده و گفته اند که وی در بیت المقدس و بلاد شام مدتی مدید سقای می کرد و آب بمردم می داد تا بحضرت خضر علیه السلام رسید و ویرا از زلال انعام و افضال خود سیراب گردانید وقتی ویرا با یکی از اکابر سادات و اشراف فی الجمله گفتگوی واقع شده بود و او حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم را بخواب دید که ویرا عتاب کرد چون بیدار شد پیش شیخ آمد و عذرخواهی نمود و استرضای خاطر وی کرد یکی از مشایخ منکر وی بود شبی در واقعه چنان دید که درهای آسمان گشاده شد ملائکه با طبقهای نور نازل شدند پرسید که این چیست گفتند برای سعدی شیرازیست که دوش بیتی گفته که قبول حضرت حق سبحانه و تعالی افتاده است و آن بیت این ست برگ

درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفترست معرفت کردگار

آن عزیز چون از واقعه برآمد هم در شب بدر زاویه شیخ سعدی رفت که ویرا بشارت دهد دید که چراغی افروخته و با خود زمزمه می کند چون گوش کشید همین بیت می خواند وی در شب جمعه ماه شوال سنه احدی و تسعین و ستمائه از دنیا برفته رحمه الله تعالی و دولت شاه سمرقندی در تذکره خود گفته ذکر املح المتکلمین مصلح الدین شیخ سعدی شیرازی رحمه الله علیه و لقب شیخ مصلح الدینست در فضل و کمال و حسن سیرت او صاحب کمالان عالم متفق اند صد و دو سال عمر یافت سی سال بتحصیل علوم و سی سال بسیاحت مشغول بوده و تمام ربع مسکون را مسافرت و سی سال دیگر بر سجاده طاعت نشسته است و راه و طریق مردان پیش گرفته زهی عمری که بدینطریق صرف شده باشد و شیخ در روزگار اتابک سعد بن زنگی بود و گویند پدر شیخ ملازم اتابک بوده وجه تخلص سعدی بدان جهتست و دیوان شیخ را نمکدان شعرا گفته اند در ابتداء حال در

مدرسه نظامیه بغداد در حلقه درس شیخ الشیوخ العارف ابو الفرج ابن الجوزی بتحصیل مشغول بوده و بعد از آن بعلم باطن و سلوک مشغول گشته و مرید شیخ الشیوخ عبد القادر گیلانیست و در صحبت شیخ عبد القادر عزیمت حج نمود و بعد از آن گویند چهار نوبت حج کرده بیشتر پیاده و بغزا و جهاد بطرف روم و هند رفته و آن درجه یافته

درین باب در بوستان گوید

ز هر خرمنی خوشه یافتم

حکایت کنند که شیخ در آخر حال زاویه در بیرون شهر اختیار کرد و از زوایه خود بیرون نیامدی و بطاعت و عبادت و مراقبت اشتغال داشتی سلاطین و بزرگان و صلحا بزیارت شیخ رفتندی و طعامهای لذیذ بجهت شیخ بردندی و شیخ آنچه خوردی و آنچه قسمت کردی و هر چه باقی ماندی در زنبیلی کردی و آن زنبیل را از روزن بالاخانه آویختی و راه هیزم کشان شیراز از زیر بالاخانه شیخ بودی هیزم کشان گرسنه آن کلیچه و حلوا و بریانها را بتکلف بکار بردندی گویند که شخصی جامه هیزم کشان پوشیده خواست تا بامتحان آن سفره را یغما سازد چون دست بزنبیل دراز کرد دستش در هوا خشک شد فریاد برآورد که ایشیخ بفریادم رس شیخ فرمود که اگر هیزم کشی مشقت شب گیر و ضرب خار و آبله دستت کو و اگر غارت کرد و زدی کمند و سلاح و دل سختت کو که بی زخمی بناله درآمدی و در حال دعا کرد و آن سیاه دل سخت عافیت یافت و آن سفره نعمت بدو بخشید حکایت آورده اند که عابدی از صلحاء شیراز در خواب دید که در عرش جوش و خروشی پیدا شد و جمعی روحانیان زمزمه می کنند چون نیک استماع کرد این بیت می گفتند که این بیت سعدی شیرازی با تسبیح و تهلیل یکسال جمیع ملائکه مساویست آن عابد بیدار شد فی الحال بدر زاویه شیخ رفت دید که شیخ بیدار نشسته و زمزمه می کند و ذوقی و حالی دارد و این بیت می سراید و می نویسد این مطلع آن غزل است

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفترست معرفت کردگار

عابد در قدم شیخ افتاد و شیخ را بر حال مطلع گردانید و بشارت داد الخ

وجه هشتم

آنکه محب الدین احمد بن عبد الله بن محمد الطبری الشافعی المکی این حدیث شریف را روایت نموده و این فضیلت عظیمه را بذات قدسی صفات جناب امیر المؤمنین علیه السلام مخصوص دانسته چنانچه در کتاب الریاض النضره که نهایت عظمت مرتبت و غایت جلالت منزلت آن بحسب افادات اجله اعلام انشاء الله المنعم در مجلد حدیث تشبیه بتفصیل خواهی دریافت می فرماید ذکر اختصاصه بانه باب دار العلم و باب مدینه العلم

عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا دار العلم و علی بابها اخرجه فی المصابیح فی الحسان و اخرجه ابو عمر و قال انا مدینه العلم و زاد فمن اراد العلم فلیأته من بابه

وجه هشتم و یکم

آنکه نیز محب طبری در ذخائر العقبی که کمال اعتبار و اعتماد و اقصای وثوق و استناد آن نیز در مجلداتی ان شاء الله

ص: ۲۱۲

العزیز بتبین کافی و ایضاح وافی از نظرت خواهد گذشت گفته ذکر انه رضی اللہ عنه باب دار العلم و باب مدینه العلم

عن علی رضی اللہ عنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم انا دار العلم و علی بابها اخرجہ البغوی فی المصابیح فی الحسان و خرجہ ابو عمر و قال انا مدینه العلم و علی بابها و زاد فمن اراد العلم فلیأتہ من بابہ انتهى فهذا محب الدین الطبری قد روى الحديث الشريف فی الرياض و الذخائر* و اخرجہ بانوارہ المشرقه عن كنوزه الذخائر* فاستنارت بلمعات اشراقه الابصار و البصائر* و اشرفت بسطعات ائتلاقه الافهام و النواظر* فلله درّه من محدث حافظ ناقب ماهر* و منقب متقن عاثر خابر* و مؤيد للحق الحقيق السافر* و مسدد للصدق المصدق الباهر

وجه هشتاد و دوم

آنکه سعید الدین محمد بن احمد الفرغانی حدیث مدینه العلم را حتما و جزما از جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ثابت دانسته و بآن احتجاج نموده برین معنی که علم و کشف و کشف معضلات کلام عظیم و کتاب کریم که از اخصّ معجزات جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلمست باوضح بیان حصه جناب امیر المؤمنین علیہ السلام می باشد چنانچه در شرح عربی قصیده تائیه فارصیه بشرح شعر کراماتهم من

بعض ما خصّهم به بما خصّهم من ارث كل فضيله

گفته و اما حصّه علی بن ابی طالب کرم اللہ وجهه العلم و الکشف و کشف معضلات الکلام العظیم و الکتاب الکریم الذی هو من اخصّ معجزاته صلی اللہ علیہ و سلم باوضح بیان بما ناله

بقوله صلی اللہ علیہ و سلم انا مدینه العلم و علی بابها

و بقوله من كنت مولاة فعلى مولاة مع فضائل آخر لا تعدّ و لا تحصی

وجه هشتاد و سوم

آنکه نیز فرغانی در شرح فارسی قصیده تائیه ابن الفارض بشرح شعر* و اوضح بالتاویل ما کان مشکلا* علیّ بعلم ناله بالوصیه علی ما نقل عنه گفته پیدا و روشن کرد علیّ بتاویل آنچه مشکل و پوشیده بود از معنی و مراد قرآن و حدیث بر غیر او از صحابه خصوصا عمر چنانچه در ان معرض گفته است لو لا علی لهلك عمر با آنکه بیان تفسیر این مشکلات را متعرض گشته بود بعلمی که بوی بمیراث رسیده بود از مصطفی بوصیتی که از جهت وی فرموده بود

انی تارک فیکم الثقلین کتاب اللہ و عترتی اذ کرّم اللہ فی اهل بیتی سه بار و باز فرموده

انت منی بمنزله هارون من موسی غیر انه لا نبی بعدی و بآنچه گفت

انا مدینه العلم و علی بابها انتهى و محتجب نماند که شرح سعید الدین فرغانی بر تائیه ابن فارض از کتب مشهوره و معروفه است و سعید الدین فرغانی از اعظام و اکابر سنیه می باشد کاتب چلبی در کشف الظنون گفته تائیه فی التصوف للشیخ ابی

حفص عمر بن علي بن الفارض الحموي

ص: ٢١٣

المتوفى سنة ٥٧٦ ست و سبعين و خمسمائه الى ان قال و لها شروح منها شرح السعيد محمد بن احمد الفرغانى المتوفى فى حدود سنه سبعمائه و هو الشارح الاول لها و اقدم الشارحين له حكى ان الشيخ صدر الدين القونوى عرض لشيخه محبى الدين بن العربى فى شرحها فقال للصدر لهذه العروس بعل من اولادك فشرحها الفرغانى و التلمسانى و كلاهما من تلاميذه و حكى ان ابن عربى وضع عليها قدر خمسه كراريس و كانت بيد صدر الدين قالوا و كان فى آخر درسه يختم بيت منها و يذكر عليه كلام ابن عربى ثم يتلوه بما هو رده بالفارسيه و انتدب لجمع ذلك سعيد الدين و حكى ان الفرغانى قراها اولاً على جلال الدين الرومى المولوى ثم شرحها فارسياً ثم عربياً و سماه منتهى المدارك و هو كبير اورد فى اوله مقدمه فى احوال السلوك اوله الحمد لله الرب القديم الذى تعزز الخ و در نسخه شرح عربى تائيه كه پيش فقير حاضرست نسخه عتيقه است منقول از اصل نسخه شارح و در آخر آن اين عبارت مذکورست هذا آخر ما قرره و حرره الشيخ الامام قدوه مشايخ الانام قبله علماء الايام نقطه دائره الاحسان و الايمان و الاسلام السيد السند الامجد الاوحد العالم العامل المتفضل الفاضل المكمل الكامل المؤيد بالتوفيق المسدد فى تليفق التحقيق ترجمان المقامات المصطفويه لسان الحقيقه الاحمديه اشرف الواصلين اعرف الكاملين اكمل العارفين افضل المحققين سعد الدين سعيدا اسعد الله الطالبين و ادام بهجتهم بدوام نفائس انفاسه و متعه بما خوله من اوانس اختراعه و عرائس اقتباسه و هذه اول نسخه كتبت من مسودته اعلى الله ذكره و نشر على الالسنه شكره بحمد الذى لا ينتهى حمده انتهى كتاب لانهى رتبه العلم جامع كتاب كريم يوضح الحق كامل لشبهه ارباب الغوايه دافع كتاب لاسرار الحقيقه كاشف رفيع لاستار الطريقه رافع تنور من رؤياه منا بصائر و تطرب من نجواه منا مسامع فتبيانه للحق كالصبيح صادق و برهانه فى الصدق كالسيف قاطع له الشرف الاعلى و فى قصر لفظه جوار لها عين الطباء خواضع سقانا لبان الفهم لله درّه و قد حرمت قدما علينا المراضع و فى كل صقع من معانى بيانه مزايا معان حار فيها مصاقع و منظومه للحصر مبسوط شرحها محيط لطلاب الهدايه نافع فناظمها السعدى و السعد شارح لها رافع من قدر ما هو واضح امام سعيد يسعد الحق نطقه و ترجى إليه للشتاء البضائع هما ترجمانا احمد من مقامه لذا شرحا فى بسط ما هو شارع فله شرح يشرح الصدر ناثرلنظم سلوك متقن السلوك رائع

دليل سمانا لسائرین سماءه بها انجم للمهتدين سواطع و طالع انوار بدا فتشابهت مطالعه في حسنهما و المقاطع زواهر كشف في دجنه اسطر كما ازهرت بالليل شهب طوالع حدائق عرفان زهت زهراتها لها ثمرات دانيات يوانع و ابكار افكار الفن خدودها اميطة بشرح الصدر عنها البراقع لباس حروف من سواد و تحتها ضياء من العلم الالهى ساطع فقد صان من عمى و قد زان من جلاو قد راق متبوع و قد فاق تابع ايا طالبى التحقيق هذا مرامكم مجدوا الى نيل المرام و سارعوا ثم الصلوه و السلام على النبى الهاشمى القرشى التهامى محمد و على آله و سلم أنجز تحريره فى عشر الاوسط من محرم من شهر سنة ست عشر و سبعمائه حامدا و مصليا و عبد الرحمن جامى در نفحات الانس گفته شيخ سعيد الدين الفرغانى رحمه الله تعالى وى از اكمل ارباب عرفان و اكابر اصحاب ذوق و وجدان بوده است هيچ كس مسائل علم حقيقت را چنان مضبوط و مربوط بيان نكرده است كه وى در ديپاچه شرح قصيده تائيه فارسيه بيان کرده است اولاً آن را بعبارت فارسى شرح کرده بود و بر شيخ خود شيخ صدر الدين قونوى قدس سره عرض فرمود و شيخ آن را استحسان بسيار کرده و درين باب چيزى نوشته و شيخ سعيد آن نوشته را بعينه بر سبيل تبرك و تيمن در ديپاچه شرح فارسى خود درج کرده است و ثانياً از براى تعميم و تتميم فائده آن را بعبارت عربى نقل کرده و فوائد ديگر بر ان مزيد ساخت جزاه الله تعالى عن الطالبين خير الجزاء و ويرا تصنيف ديگرست مسمى بمنهج العباد الى المعاد در بيان مذاهب ائمه اربعه رضوان الله عليهم اجمعين و رسائل عبادات و بعضى از معاملات كه سالكان اين طريق را از ان چاره نيست و در بيان آداب طريقت كه بعد از تصحيح احكام شريعت سلوك راه حقيقت بى آن ميسر نيست و الحق ان كتابيست بس مفيد كه مالا بد هر طالب و مرید دست الخ و محمود بن سليمان كفوى در كتاب اعلام الاخيار گفته الشيخ الفاضل الزباني و المرشد الكامل الصمدانى سعيد الدين الفرغانى هو من اعزه اصحاب الشيخ صدر الدين القونوى مرید الشيخ محيى الدين العربى كان من اكمل ارباب العرفان و افضل اصحاب الذوق و الوجدان و كان جامعاً للعلوم الشرعيه و الحقيقه و قد شرح احسن الشروح اصول الطريقه و كان لسان عصره و برهان دهره و دليل طريق الحق و سرّ الله بين الخلق بسط مسائل علم الحقيقه و ضبط فنون اصول الطريقه فى ديپاچه شرح القصيده التائيه الفارسيه و كان قد شرحها اولاً بلسان فارسى ثم شرح ثانياً بلسان عربى تعميماً للفائده و تتميماً للعائده و له تصنيف آخر مسمى بكتاب منهاج العباد

الى المعاد بين فيه مذاهب الاثمه الاربعه رحمهم الله و ذكر مسائل العبادات و بعض المعاملات و افعال السلوك و ذهبى در عبر در سنه تسع و تسعين و ستمائه گفته و الشيخ سعيد الكاشانى الفرغانى شيخ خانقاه الطاحون و تلميذ الصدر القونوى كان احد من يقول بالوحده شرح تائيه ابن الفارض فى مجلدتين و مات فى ذى الحجه عن نحو سبعين سنه انتهى فهذا سعيد الدين الفرغانى حبرهم الخابر السعيد* و بحرهم الوافر المديد* قد اثبت هذا الحديث المشيد* فى بيانه الرائق الرائع السديد* و كرر اثباته روما لمزيد التاييد و التوطيد* و ثنى احقاقه قصد الكمال التسديد و التشييد فالمعرض عنه ذاهب فى مغاوى الضلال العنيد* و الطاعن فيه واقع فى مهاوى البوار العتيد

وجه هشتاد و چهارم

آنكه احمد بن منصور الكازرونى حديث مدينه العلم را ثابت و متحقق دانسته وصف جناب امير المؤمنين عليه السلام بباب علم نموده چنانچه در مفتاح الفتوح على ما نقل عنه گفته ابو الحسن على بن أبى طالب اول من سماه النبى صلى الله عليه و سلم امير المؤمنين خاتم الخلفاء الراشدين اقدمهم اجابه و ايماننا و اولهم تصديقا و ايقانا و اقومهم قضيه و اتقانا باب العلم و معدن الفضل و حائز السبق و يعسوب الدين و قاتل المشركين و المتمردين ذو القرنين و اب الزريحانين ابن عم النبى لحا و قسمه و اخوه حقا و نسبا و صاحبه دنيا و ديننا ختم الله بالخلافه كما ختم بمحمد صلى الله عليه و سلم الرساله و لما كان النبى صلى الله عليه و سلم يضم الشكل الى الشكل و الجنس الى الجنس و المثل الى المثل اذخر عليا لنفسه و اختصه باخوته و ناهيه بهذا شرفا و فخرا و من تامل فى كلامه و كتبه و خطبه و رسالاته علم ان علمه لا يوازي علم احد و فضائله لا يشاكل فضائل احد بعد محمد صلى الله عليه و سلم و من حملتها كتاب نهج البلاغه و ايم الله لقد وقف دونه فصاحه الفصحاء و بلاغه البلغاء و حكمه الحكماء نزلت فى شانها آيات كثيره و وردت فى فضائلها احاديث غير قليله كتب التفاسير مشحونه بذلك و بطون الاسانيد مطويه عليها لا يحصيها عاد و لا يحويها تعداد فما من مشكل الا و له فيه اليد البيضاء و لا من معضل الا و جلاه حق الجلاء لقد صدق الفاروق حيث قال اعوذ بالله من معضله ليس فيها ابو الحسن لعلى اسماء اوردها الاثمه فى كتبهم منها فى السماء اعلى و فى الارض على و فى التوريه ولى و فى الانجيل و فى الزبور تقى و عند حمله العرش سخى و فى الجنه الساقى و عند المؤمنين المرتضى و حيدر و فى القرآن رُكعاً سُجّداً و يسمى قصما سماه النبى صلى الله عليه و سلم عليا و كناه بابى الحسن و أبى التراب

نسبه نسب رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَحَسْبُهُ حَسْبُهُ وَدِينُهُ دِينُهُ قَرِيبُ الْقَرِيبِ قَدِيمُ الْهَجْرَةِ وَامَةُ فَاطِمَةُ بِنْتُ اسدٍ وَهِيَ أَوْلُ هَاشِمِيَةٍ وَوَلَدَتْ لَهَا شَمِيَّ قَيْلٍ وَوَلَدَتْ فَاطِمَةَ عَلِيًّا فِي الْكَعْبَةِ وَنَقَلَ عَنْهَا أَنَّهُ كَانَتْ إِذَا أَرَادَتْ أَنْ تَسْجُدَ لِصَنَمٍ وَاعْتَمَدَتْ فِي بَطْنِهَا لَمْ يُمْكِنُهَا يَضَعُ رِجْلَهُ عَلَى بَطْنِهَا وَيَلْصِقُ ظَهْرَهُ بِظَهْرِهَا وَيَمْنَعُهَا عَنْ ذَلِكَ وَلِذَلِكَ يُقَالُ عِنْدَ ذِكْرِ اسْمِهِ كَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ أَيَّ كَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ مَنْ أَنْ يَسْجُدَ لِصَنَمٍ وَمُحْتَجِبٍ نَمَانِدُ كَمَا فِي كِتَابِ مِفْتَاحِ الْفَتْوحِ مِنْ شُرُوحِ مَعْرُوفِهِ مَصَابِيحٍ مِي بَاشِدُ مَصْطَفَى بْنِ عَبْدِ اللهِ قَسْطَنْطِينِي فِي كَشْفِ الظُّنُونِ كَقْتَهُ وَ مِنْ شُرُوحِ الْمَصَابِيحِ مِفْتَاحِ الْفَتْوحِ أَوْلَهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَصَّرَتْ الْإِفْهَامَ عَمَّا يَلِيْقُ بِكِبْرِيَاءِهِ الْخِ ذَكَرَ فِيهِ أَنَّهُ جَمَعَهُ مِنْ شَرْحِ السَّنَةِ وَالْغَرِيبِينَ وَالْفَائِقِ وَالنَّهَائِيَةِ وَوَضَعَ حُرُوفَ الرَّمُوزِ لِتِلْكَ الْكُتُبِ وَفَرَّغَ مِنْهُ فِي أَحَدِي وَعَشْرِينَ رَمَضَانَ سَنَةِ سَبْعٍ وَسَبْعِمِائَةٍ أَنْتَهَى فَبِهَذَا الْكَازِرُونِي صَاحِبِ مِفْتَاحِ الْفَتْوحِ * قَدْ فَتَحَ عَلَى الْمُهْتَدِينَ أَبْوَابَ الْفَتْوحِ * وَادَارَ عَلَى أَهْلِ الْعِرْفَانِ كَمَا سَأَلْنَا مِنَ الصَّبُوحِ * حَيْثُ أَتَى فِي كَلَامِهِ الذِّكْرَ السَّاطِعِ كَمَا سَمِعْنَا * يَفُوحُ * بِوَصْفِ بَابِ الْعِلْمِ الْبَاسِطِ لِلرُّوحِ * فَوْصَفَ بِهِ مَوْلَانَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ آلَافُ السَّلَامِ مَا اسْتَنَارَ الْخَلْقُ بِبُيُوتِهِ * فَظَهَرَ أَنَّ الْمَخْلُودَ إِلَى طَعْنِ الْحَدِيثِ بِالرُّكُونِ وَالْجَنُوحِ * نَاصِبٌ مَعَانِدٌ بِسَرِّ ضَمِيرِهِ بِبُيُوتِهِ * وَالْقَادِحُ فِيهِ مَطْعُونٌ أَصْلُهُ مَقْدُوحٌ * وَالطَّاعِنُ فِيهِ مَغْمُوصٌ دِينُهُ مَجْرُوحٌ * وَالْجَاحِدُ لَهُ مَصْرُوعٌ عَلَى عَفْرِ الْهَوَانِ مَطْرُوحٌ * وَالْمَمْتَرِيُّ فِيهِ مُحْتَقَبٌ لِلْخُسْرَانِ مَقْبُوحٌ

وجه هشتاد و پنجم

آنکه حسین بن محمد المعروف بامیر حسینی الفوزی حدیث مدینه العلم را ثابت و متحقق دانسته چنانچه در نزهه الارواح گفته نعت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و بر آن سرور مطلبی و ابن عم نبی ان اصل شجره ولایت و ان فرع ثمره هدایت آنکه بی او مدینه علم را در می بایست و آنکه با او مصر دین را هیچ در نمی بایست مردی که در این جا بهیچ روی پشت نداد و شیری که در هیچ جا بهیچ پشت روی نیارد و آن پردلی که بییک نعره لشکری را دوباره می شکست و آن صفدری که بییک حمله قلعه را دو پاره می افگند سخنش یگروی بود از ان در دل دوستان می نشست تیغش دو روی بود از ان در میان قلب دشمنان می رفت انتهی و مختفی مباد که امیر حسینی از اکابر و اعظم عارفین معروفین و اجله و افاحم بارعین مشهورینست و کتاب او نزهه الارواح نیز در غایت اشتها می باشد عبد الرحمن جامی در نفحات الانس گفته امیر حسینی رحمه الله تعالی نام وی حسین بن عالم بن ابی الحسینست در اصل از کریوست که دیهست از نواحی غور عالم بوده بعلم ظاهری و باطنی از کتاب وی کنز الرموز چنان متبادر می شود که وی مرید شیخ بهاء الدین زکریاست بی واسطه و مشهور در میان مردم نیز چنینست اما در بعضی کتب نوشته چنین یافتیم که وی مرید شیخ رکن الدین ابو الفتاحست و وی مرید پدر خود شیخ صدر الدین و وی مرید

شیخ بهاء الدین زکریا مولتانى قدس الله تعالى ارواحهم و ویرا مصنفات بسیارست بعضی منظوم چون کتاب کنز الرموز و زاد المسافرين و بعضی منثور چون نزهه الارواح و روح الارواح و صراط المستقیم و مر او را دیوانست بغایت لطیف و سؤالات منظوم که شیخ محمود خیبری از آن جواب گفته است و بنای کتاب گلشن راز بر آنست نیز از آن ویست و گویند که سبب توبه وی آن بود که روزی بشکار بیرون رفته بود اهوی پیش وی رسید خواست تا تیری بر وی افکند آهو بوی نگریست و گفت حسینی تیر بر ما می زنی خدای تعالی ترا از برای معرفت و بندگی خود آفریده است نه از برای این بگفت و غایت شد آتش طلب از نهاد وی شعله بر آورد و از هر چه داشت بیرون آمد و با جماعتی جوالقیان همراه به مولتان رفت شیخ رکن الدین آن جماعت را ضیافت کرد و چون شب شد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم را بخواب دید و فرمود که فرزند مرا از میان این جماعت بیرون آور و بکار مشغول کن روز دیگر شیخ رکن الدین بایشان گفت که در میان شما سید کیست اشارت بامیر حسینی کردند ویرا از میان ایشان بیرون آورد و تربیت کرد تا بمقامات عالیہ رسید پس اجازت مراجعت بخراسان داد بهراه آمد همه اهل هراه مرید و معتقد وی بودند در سادس عشر شوال سنه ثمان و عشر و سبعمائه از دنیا برفت و قبر وی در مصرخ هراتست بیرون گنبد مزار عبد الله بن جعفر طیار رضی الله تعالی عنهم و مجد الدین بن ظهیر الدین بدخشانی در جامع السلاسل گفته ذکر شیخ سید صدر الدین احمد قدس سره بن نجم الدین الهروی المعروف سید حسین قدس سره او را تصانیف بسیارست چه منظوم و چه منثور همه مقبول و مرغوب و محبوب اهل قلوبست مثل نزهه الارواح و طرب المجالس و زاد المسافرين و کنز الرموز و اویسی نامه و دیوان اشعار و نسخه کنز الرموز بعد از ارادت بخدمت پیر خود شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا قدس سره تصنیف کرده بشرف مطالعه ایشان رسانید بسیار مستحسن افتاده و جواب سؤالیهای که حضرت شیخ المشایخ شرف الدین محمود مزدقانی قدس سره در گلشن راز نوشته اند مخاطب سید حسینست بغایت عالی مرتبت بود تا بحدی که در نواحی خراسان کسی در علم معرفت و روش مشیخت مثل او نبود مرقد او در شهر هری واقعست روز دوشنبه اهل آن بلاد بمرقد وی می آیند و زیارت مشرف می شوند و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون گفته نزهه الارواح فارسی لفخر السادات حسین بن محمد المعروف بامیر حسینی الفوزی الفه سنه ۷۱۱ احدی عشره و سبعمائه مختصر منثور و منظوم اوله بتوفیقش چو روشن دیدم آواز سخن را هم بنامش کردم آغاز

الخ و در اول نسخه حاضره نزهه الارواح چنین مسطورست الحمد لله رب العالمین علی کل حال فی کل حین و الصلوه و السلام علی رسولہ محمد و آله اجمعین قال سیدنا و مولانا الشیخ الاجل الامام الاکمل مرشد الانام نتیجه الکرام سلاله العظام محیی السنه ماحی البدعه رکن الحق و الدین

حسین بن الحسن الحسینی نور الله مرقدہ و سقی بماء الرضوان مشہدہ انتہی فہذا الفوزی عارفہم المحرز لمرشد الفوز و الفلاح* و کابریہم المدخر لمرافق الرشید و الصلاح* قد افاد ما ہو نزهہ الارواح* و ہرہ الاشیاح* حیث اثبت الحق الصراح* و الصواب البواح* بکلماتہ الحالیہ الفصاح* المرزیہ بحستہا علی الخرد الملاح* فالمذعن للحدیث مقتن للارباح* و المتلقى ایاہ بالقبول یتلقى بالافراح* و الممارى فیہ لیس لہ نجاه و لا نجاح* و المشاقق فیہ لا یثل فی مغدی و لا مراح* و الطاعن فیہ ہالک جالب للاتراح* و القادح ایاہ لا یؤثر لنفسہ الا الشحط و الاطراح

وجه ہشتاد و ششم

آنکہ صدر الدین ابو المجمع ابراہیم بن محمد بن المویذ بن عبد اللہ بن علی بن محمد بن حمویہ الحموی الجوینی حدیث مدینہ العلم را روایت نمودہ چنانچہ در کتاب فرائد السمطین فی فضائل المرتضی و البتول و السبطين علی ما نقل عنہ گفتہ اخبارنی الشیخ الصالح احمد بن محمد بن محمد القزوینی مشافہہ بہا بروایتہ عن الامام ابي القاسم محمد بن عبد الکریم إجازہ ح و انبا الشیخ العدل بہاء الدین محمد بن یوسف بن محمد بن یوسف بسماعی علیہ بمسجد الربوہ ظاہر مدینہ دمشق قال انبا شیخ الشیوخ تاج الدین ابو محمد عبد اللہ بن عمر بن علی بن محمد بن حمویہ الجوینی إجازہ قال انبا شیخ الشیوخ سعد الدین ابو سعد عبد الواحد بن ابي الحسن علی بن محمد بن حمویہ إجازہ ح و اخبارنا الشیخ علی بن محمد بن احمد بن حمزہ الثعلبی إجازہ بروایتہما عن ابي بکر وجیہ بن طاہر بن محمد الشحامی قال انبا شیخ الشیوخ ابو سعد قراءہ علیہ بنیساہور فی سلخ شہر رمضان سنہ ثمان و ثلاثین و خمسمائہ

انبا ابو محمد الحسن بن احمد الحافظ قال انبا السید ابو طالب حمزہ بن محمد الجعفری قال انبا محمد بن احمد الحافظ قال نبا ابو صالح الکراسی بنا صالح بن احمد قال نبا ابو الصلت الہروی قال نبا ابو معاویہ عن الاعمش عن مجاہد عن ابن عباس عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم قال انا مدینہ العلم و علی بابہا فمن أراد بابہا فلیات علیا و از افادہ بلخی نیز ثابت و محقق می شود کہ حموی این حدیث شریف را روایت نمودہ چنانچہ در ینابیع المودہ بعد نقل این حدیث از ابن المغازلی گفتہ ایضا اخرج هذا الحدیث موفق بن احمد و الحموینی و الدیلمی فی الفردوس و صاحب کتاب المناقب عن مجاہد عن ابن عباس و محتجب نماند کہ صدر الدین حموی از اکابر صدور مشاہیر و افاحم قروم نحاریر سننیہ است شطری از ماثرا نیقہ و مفاخر رشیقہ او بر متتبع معجم مختص و تذکرہ الحفاظ و عبر ذہبی و مرآہ الجنان یافعی و طبقات شافعیہ جمال الدین اسنوی و ظم درر السمطین محمد بن یوسف زرندی و توضیح الدلائل شہاب الدین احمد و جواهر العقیدین نور الدین

سمهودی ظاهر و باهرست اکثر عبارات این کتب در مجلد حدیث طبر دیدی و بعضی از آن در این جا نیز مذکور می شود
 ذهبی در تذکره الحفاظ در ذکر شیوخ خود گفته و سمعت من الامام المحدث الاوحد الاكمل فخر الاسلام صدر الدین ابراهیم
 بن محمد بن المؤید بن حمویه الخراسانی الجوینی شیخ الصوفیه قدم علینا طالب حدیث و روی لنا عن رجلین من اصحاب
 المؤید الطوسی و کان شدید الاعتناء بالروایه و تحصیل الاجزاء علی یده اسلم غازان الملک مات سنه اثنتین و عشرين و سبعمائمه
 و له ثمان و سبعون سنه و نیز ذهبی در عبر در وقائع سنه خمس و تسعین و سبعمائمه گفته و فیها قدم علینا شیخ الشیوخ صدر
 الدین ابراهیم بن الشیخ سعد الدین بن حمویه الجوینی طالب حدیث فسمع الكثير و روی لنا عن اصحاب المؤید الطوسی و اخبر
 ان ملک التتار غازان بن ارغون اسلم علی یده بواسطه نائبه نوروز و کان یوما مشهودا و یافعی در مرآه الجنان در وقائع سنه
 مذکوره گفته و فیها قدم الشام شیخ الشیوخ صدر الدین ابراهیم بن الشیخ سعد الدین بن حمویه الجوینی فسمع الحدیث و روی
 عن اصحاب المؤید الطوسی و اخبر ان ملک التتار غازان بن ارغون اسلم علی یده بواسطه نائبه نوروز بالراء بین الواوین و الزاء
 فی آخره و کان یوما مشهودا و عبد الرحیم بن الحسن الاسنوی در طبقات شافعیه گفته صدر الدین ابراهیم بن سعد الدین
 محمد بن المؤید المعروف بالحموی نسبه الی مدینه حماه لان جده کان من ابناء ملوکها کان المذكور اماما فی علوم الحدیث و
 الفقه کثیر الاسفار فی طلب العلم طویل المراجعه مشهورا بالولایه هو و ابوه سکن بقریه من قری نيسابور و توفی بها حوالی
 السبعمائمه انتهى فهذا الحموی المحدث الاوحد الاكمل الخبير الافيق* و مسندهم الفرد الابجل السديد الوثيق* قد روی هذا
 الحدیث المزهر المسفر الانیق الرشیق* المدير علی اهل العرفان الذ سلسل و اطیب رحیق* فلا ینحرف عنه الا من خذلته ادله
 التوفیق* و اوقعته ایدی الخذلان فی حلق المضیق* و هو من سكرته و عمهه لا یصحو و لا یفیک* و المکر السيئ عما قریب سینزل
 به و یحقیق

وجه هشناد و هفتم

آنکه نظام الدین محمد بن احمد بن علی البخاری المشهور علی السننهم بنظام الأولیاء حدیث مدینه العلم را از جناب رسالت
 مآب صلی الله علیه و اله و سلم ثابت و متحقق دانسته آن را از فضائل مخصوصه جناب امیر المؤمنین علیه السلام وانموده
 چنانچه عبد الرحمن چشتی در مرآه الاسرار در ذکر احوال جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و می رسید محمد کرمانی در
 سیر الأولیاء ملفوظ سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیا نقل می کند که او باوصاف بذل و عطا و رزم و وغا و فقر و صفا میان
 صحابه کرام ممتاز بود بقوت

و شوکت از حضرت عزّت بخطاب اسد الله الغالب مخاطب گشت و بکثرت علم از جمله صحابه رضوان الله عليهم بقول حضرت رسالت پناه

انا مدینه العلم و علی بابها مخصوص گشت و لهذا قال عمر بن الخطاب لولا علی لهلك عمر و بخلعت خرقة فقره که از حضرت عزّت بحضرت رسالت پناه در شب معراج رسیده بود میان خلفاء اربعه مشرف او گشت لاجرم تا روز قیامت سنت سنیه الباس خرقة مشایخ قدس الله اسرارهم ازو ماند و این کار وی استقامت ازو گرفت و او را در تصوف مقامی رفیع و شانی عظیمست خواجه جنید رحمه الله علیه گفت که شیخنا فی الاصول و البلاء علی المرتضی یعنی شیخ ما اندر اصول و اندر بلا کشیدن علی مرتضاست یعنی امام ما اندر علم معاملات این طریقت علیست کرم الله وجهه انتهى و بر ارباب اطلاع و عثور محجوب و مستور نیست که نظام اولیا از افاحم عرفاء و اصلین مراتب عالیه المقدار و اعظام اولیای مرتقین مراقب مشرقه المنار و اجله شاربین رحیق توحید و عرفان و اکابر مرتوین نمیر معرفت و ایقانست افاضل نبهای کاملین و امثال کبرای فاضلین اهل سنت بسیاری از مفاخر عزیزه و ماثر شهیره او بر زبان دارند و همم عالیه خود باثبات جمله مستکثره از محامد موفوره و محاسن غیر محصوره او در مؤلفات و مصنفات خویش می گمارند چنانچه بر ناظر نفحات الانس جامی و جامع السلاسل مجد الدین بدخشانی و اخبار الاخیار شیخ عبد الحق دهلوی و مرآه الاسرار عبد الرحمن بن عبد الرسول چشمی و انتباه فی سلاسل اولیاء الله شاه ولی الله والد مخاطب و غیر ان واضح و ظاهرست نظر باختصار در این جا بر بعض عبارات اقتصار می رود-مجد الدین بدخشانی در جامع السلاسل گفته شیخ نظام الدین اولیا قدس سره وی از مشایخ کبار و از ارباب ولایت نامدار و در اسرار باطن بایزید دوران و اطوار ظاهر ابو حنیفه زمان بود پدر بزرگوارش احمد بن دانیال از غزنین آمده در خطه بداون متوطن گشت تولد شیخ نظام الدین در خطه مذکوره است در پنجسالگی پدر از مهرش گذشت والده اش پرورش نمود تحصیل علوم ظاهر ابتدائی در پیش مولانا علاء الدین اصولی و در اخیر پیش مولانا شمس الدین خوارزمی در دهلی کرد که جامع بود بجمیع علوم چون علم شیخ نظام الدین بانتهای انجامید از دهلی باجودهن بخدمت فرید الدین عزیمت نمود چون بدان قصبه همایون رسید بشرف ملاقات آن عالی درجات مشرف گشت حضرت شیخ التفات بسیار نموده فرمودند صفا آوردی از نعمت دینی و دنیوی انشاء الله تعالی برخوردار گردی- نقلست از شیخ نظام الدین که در ان ایام که بشرف خدمت شیخ مشرف شدم حضرت ایشان را عسرتی تمام بود با وجود آن اکثر فرزندان و درویشان و متعلقان را در هفته دوگان سه گان روز فاقه می بود اما هرگز از برکت صحبت ایشان هیچ یکی را تغییری و تفاوتی نمی شد خدمت مولانا بدر الدین اسحاق هیمه آوردی و خدمت حسام الدین کابلی آب می آورد و من از دیله جنگلی بجهه افطار شیخ و درویشان می پختم و آن را هم گاهی نمک میسر نمی شد نزدیک مسجد بقالی بود که

که اگر گاهی چیزی از غیب رسیدی مصالح طعام از وی خریده می شد روزی یک درم را نمک از وی قرض کردم و در طعام انداخته بدستور معهود پیش حضرت شیخ بردم چون دست مبارک بکاسه برد و لقمه برداشت فرمود که دست مرا ثقلی روی می دهد شاید که درین طعام شبهه باشد باز آن لقمه در کاسه نهاد و نخورد شیخ نظام الدین گوید باستماع این سخن لرزه در من افتاد عرض کردم خداوندگار را هیزم و دیله آب شیخ بدر الدین اسحاق و شیخ جمال الدین و مولانا حسام الدین می آرند و فقیر طبخ می نماید و شرط احتیاط بجای آرد فرمود که نمکی که درین طعام انداخته از کجا بود عرض کردم نمک از قرض بود فرمود که درویشان اگر بفاقه بمیرند از برای لذت نفس قرض نگیرند زیرا که قرض بتوکل بعد المشرقینست بهم راست نیاید فرمود که کاسها از پیش درویشان بردارید شیخ نظام الدین گوید مرا یقین شد که این ارشادی بود که مرا نمودند حضرت شیخ را ضمیر من مکشوف شد گلیمی که بر وی نشسته بود بمن عطا فرمود و دعا کرد پس مرا بجانب دهلی رخصت فرمود و در حین وداع نصیحتی فرمودند که البته هر طور که دانی خصمان را خوشنود کنی و از کسی قرض نستانی و اگر ضروری شود زود در ادای آن کوشی القصه چون از آنجا بدلهی رسیدم وقتی از عزیزی کتابی عاریت گرفته بودم و از من غائب شده بود رفتم که مخدوم وقتی کتابی از شما گرفته بودم از پیش من گم شد انشاء الله کاغذی حاصل کنم و همان نسخه تحریر نموده بشما رسانم آن عزیز گفت بلی از مقامی که تو می آئی همین ثمره دهد که خوشنودی خدای تعالی حاصل شود برو که من آن کتاب را بتو بخشیدم هم از شیخ نظام الدین منقولست که چون شهر دهلی آمدم مرا آن چنان جای و ماوای نبود که مسکن سازم و بمشغولی حق پردازم و در صحرا می رفتم و مشغول می شدم روزی درویشی پاک کیشی دیدم ازو پرسیدم ای مخدوم شما ازین شهید گفت بلی باز گفتم درین شهر بخواهش طبع ساکن مباحثید گفت بخواهش که هرگز کسی بدین امنوی خلق سکونت نگیرد مگر بضرورت پس همان درویش حکایت کرد که درویشی خرقه پوشی مشغولی را دیدم وی مرا گفت اگر سلامتی ایمان و استقامت در عبادت می خواهی درین شهر مباحث که منبع فسق شده است من می خواهم درین شهر نباشم و خود را جای دیگر اندازم شیخ نظام الدین گوید که چون از ان درویش این سخن استماع نمودم عزم کردم که دیگر در شهر متوطن نباشم تجدید وضو نموده دوگانه ادا نمودم و مناجات کردم بار خدایا من ازین شهر بدر آمده ام باختیار خود جای نمی خواهم که در آنجا باشم هر جا که خیریت دینی و صلاحیت یقین من باشد بدانجا دار ناگاه از طرفی آوازی برآمد که جای تو غیاث پورست و غیاث پور موضعی مجهول و نامعروف بود که هیچکس نمی دانست که کجاست شیخ را دوستی بود ازو تفتیش نموده بموضع غیاثپور آمد دید که بکرانه آب موضعیت مختصر آنجا ساکن گشت و بفراغ خاطر عبادت مشغول شد قضا را سلطان معز الدین کیقباد نبیره سلطان غیاث الدین که در ان عصر پادشاه بود در موضع کیکو کهری نزدیک

غیاثپور شهری آبادان ساخت چون بموضع غیاث پور نزدیک بود انبوه خلائق بسیار شد و اعتقاد مردم برسوخ پیوست پیشتر از اهل دولت که همواره مائل بفسق و فجور بودند بخدمت شیخ انابت نموده بصلاح دینی و فلاح یقینی مستلزم و مستحکم گردیدند شیخ از برای ازدحام خلق می خواست از دهلی بطرفی انتقال نماید همان روز مردی صاحب کمال پیش ایشان رسیده و این بیت خواند آن روز که مه شدی نمی دانستی کانگشت نمای عالمی خواهی شد

شیخ گفت باری مشهور نباید شد پس همان مرد غیب گفت گرفتم که این کس مشهور گشت سلوک بمردم بدین نمط نماید که در قیامت این کس از روی مبارک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم شرمنده نگردد چون آن مرد خدا این کلام باتمام رسانید طعام طلب نمودند آن مرد غیب اصلا دست بطعام نبرد چون شیخ عزم جزم کرد که البته هم در آن مقام بماند و خاص و عام را نفع رساند آن جوان لقمه چند از آن طعام خورد و بدر آمد و شیخ در آن مقام قرار گرفت نقلست از نصیر الدین محمود اودهی قدس سره که شیخ نظام الدین را صوم دوام بود از غیاثپور روز جمعه بشهر پیاده تشریف فرمودی روزی بخاطر شیخ رسید که اگر مرا مرکبی بودی که درین هوای گرم سوار بنماز می رفتم بهتر بودی خادم شیخ نور الدین ملکیار پُران اسپبی داشت شیخ ملکیار او را در خواب نمود اسپبی که تو داری بخدمت شیخ نظام الدین اولیا قدس سره بگذران که او روزه دار به مسجد جامع پیاده می رود آن خادم اشارت را بعمل نیآورد مگر روز دیگر همین خواب دید پس اسپ را گرفته پیش نظام الدین قدس سره آورد و صورت خواب باز نمود شیخ فرمود چنانچه شما باشارت شیخ خود این اسپ را آورده اید تا من هم از پیر اشارت نیابم قبول نکنم شب سوم آن خادم را شیخ ملکیار در خواب نمود و دید که برو اسپ را پیش حضرت نظام الدین قدس سره ببرکت امشب حضرت فرید الدین قدس سره با او اشارت فرموده اند علی الصبح خادم اسپ را برد و ایشان قبول نمودند شیخ نظام الدین را در ملازمت پیر خود شیخ فرید الدین با شیخ نور الدین ملکیار پُران ملاقات شده بود اما شیخ نظام الدین بعد از وفات ایشان بدهلی آمدند نقلست از مولانا ضیاء الدین سنّامی که سلطان علاء الدین محمد که پدر سلطان قطب الدین بود روزی قنبربیگ نامی را بخدمت شیخ نظام الدین فرستاد و اعلام داد که مدتست که من لشکر عظیم را با الف خان که برادر حقیقی منست بطرف ارنگل که ولایتیست در طرف جنوب فرستاده ام و خبری تا غایت ازو نرسیده بدین سبب خاطر همیشه متفکرست و مرا نیز بخاطر می رسد که خود هم لشکری بدانصوب برم اگر حضرت شیخ زمانی قدم رنجه فرمایند و شبستان مرا بشمع جمال با کمال خود منور سازند مصلحت کار بدانچه بخاطر مبارک که مکان و محل واردات غیبیست برسد بر آن عمل نموده شود مگر سلطان علاء الدین محمد را این معنی در دل بود که بدین بهانه قدم مبارک خود را حضرت شیخ در خانه او بیاورد و شرف ملاقات او معرز گردد و میان سلاطین

بدین تشریف ممتاز گردد چون شیخ از قنبریگ پیغام سلطان شنید لحظه سر در گریبان تفکر فرو برد پس به قنبریگ فرمود که دعائی بخدمت سلطان رسانید و عرض نمائید که چنانچه شما را غم خواری مسلمانان لازمست فقیر را نیز لازمست انشاء الله تعالی فردا مژده فتح بکلی و خبر سلامتی برادر و لشکر می رسد و در معدود ایام الف خان نیز سالم و غانم بیاید قنبریگ پیش سلطان رفت و بشارتی که از شیخ شنیده بود عرض نمود سلطان را ازین کلام فرحت انجام انشراح تمام روی دادند و نذر کرد که اگر فردا مژده فتح ارنگل و خبر الف خان و لشکر برسد پانصد دینار سرخ برای درویشان خانقاه ایشان شکرانه فرستد بفرمان الله تعالی روز دوم بوقت چاشت ناقه سواری با عرائض بشارت فتح ارنگل رسید و بسطان رسانید سلطان مذکور را بخدمت شیخ اعتقاد و اتحاد بیش از بیش گشت و پانصد دینار نذر بدست قنبریگ مذکور بخدمت شیخ فرستاد بیاورد و در پیش شیخ نهاد همانروز قلندری اسفندیار نام از خراسان آمده بود خود را پیشترک بکشید چنانچه روش قلندرانست گفت ایها الشیخ الهدایا مشترک شیخ تبسم نموده فرموده تنها خوشترک و پانصد دینار باو دادند نقلست از شیخ نصیر الدین وقتی که قاضی محیی الدین بیمار گشت چنانچه مردم قطع امید زیستن او کردند ناگاه شیخ نظام الدین بیادت او قدم رنجه فرمودند و قاضی در جان کندن بود و بکلی از شعور رفته حضرت شیخ دست مبارک برویش فرود آورد فی الحال قاضی بهوش آمد برخواست و سر در قدم شیخ نهاد و صحت کلی یافت گویی هرگز مریض نبود نقلست از شیخ مذکور که مریدی از مریدان حضرت شیخ باغی داشت در آنجا استدعا نمود و قوالان برای استماع حاضر آورده و بقدر طعمی مهیا کرد چون سماع در دادند مردم بیحد و عد از اطراف جمع آمدند طعام آن قدر نبود که ده کس را کفایت کند بعد از اتمام سماع صاحب طعام متحیر گشت شیخ دریافت بمبشر که خادم ایشان بود اشارت فرمودند که هر دو کس را یکجا بنشان و هر نان را چهار پاره کن و در نان خورش انداز مبشر همچنان کرد بقدرت الله تعالی تمام مردم سیر شدند و طعام همچنان باقی ماند نقلست از شیخ شرف الدین احمد یحیای منیری که در بهار آسوده اند که در قصبه ساوه دانشمندی بود در خانه او آتش گرفت و فرمان املاک او بسوخت و در دهلی آمد و مکرر فرمانی بهمان مضمون حاصل نمود و آن فرمان نیز در راه از بغلش افتاد چون بخانه خود رسید فرمان در بغل نیافت فی الحال مضطربوار بخدمت شیخ شتافت و صورت حال باز نمود شیخ قدس سره فرمود مولانا نذر کن که چون فرمان بیابی حلوا بروح مقدس شیخ فرید الدین قدس سره حاضر آری مولانا قبول کرد شیخ فرمود همین زمان برخیز و حلوا حاضر کن مولانا برخواست و بر در خانقاه شیخ حلوائی بود چند درم بدو داد که حلوائی بخرد چون حلوائی کاغذ بدر آورد که حلوائی پیچد و بدست او دهد مولانا چون نظر کرد فرمان خود را دید بشناخت فی الحال از حلوائی بستد و با حلوا بخدمت شیخ آورد

و سر در قدم شیخ نهاد او را کرامات بسیار است لیکن همین قدر اختصار رفت سن مبارک او نود و چهار بود قدس سره العزیز و شیخ عبد الحق دهلوی در اخبار الاخیار گفته شیخ نظام الحق و الدین محمد بداونی قدس سره خلیفه شیخ فرید الحق و الدین نام او محمد بن احمد بن علی النجاریست و لقب او سلطان المشایخ و نظام اولیاست وی از محبوبان و مقربان درگاه الهیست دیار هندوستان مملوست از آثار برکات او جد او خواجه علی بخاری و جد مادری او خواجه عرب هر دو از بخارا آمدند و مدتی در لاهور بوده و بعد از آن در بداون آمده سکونت ساختند و پدر او خواجه احمد در صغر سن از سر او رفت و هم در سواد بداون مدفن یافت شیخ نظام الدین چون قدری بزرگ شد والده او را در مکتب انداخت کلام الله بخواند و کتابها خواندن گرفت و هم در ایام صغر سن که عمر شریفش قریب بدوازده سال بود کتاب لغت می خواند مردی که او را ابو بکر قوال گفتندی بخدمت استاد او از ملتان آمد و حکایت کرد که من پیش شیخ بهاء الدین زکریا سماع گفته ام و این قول می گفتم لقد لسعت حیه الهوی کبیدی مصراع دوم یاد نیامد شیخ یاد داد بعد مناقب شیخ بهاء الدین گفتن گرفت که آنجا ذکر چنین و تعبد چنین تا کنیزکانی که آس می کنند هم ذکر می گویند این و مانند این بسیار گفت این معنی هیچ در دل او ننشست بعد از آن حکایت کرد که از آنجا در اجود من آدمم شاهی دیدم چنین و چنان بسماع این کلمات در دل او محبتی و ارادتی پیدا شد که از خود رفت از آنگاه باز تخم محبت شیخ فرید الدین در زمین سینۀ او نشست روز بروز تسقیه و تربیت می یافت در نشستن و خاستن و خوردن و خفتن ذکر شیخ فرید الدین می کرد بعد از آن بقصد تعلم بدهلی آمد و تحصیل علم کرد و مقامات حریری را پیش شمس الملک که صدر ولایت بود تلمذ کرد و یاد گرفت و علم حدیث خواند و او را در طالب علمان نظام الدین بحاث گفتندی بعد از آن بشوق ارادت شیخ فرید الدین باجودهن رفت و وی در آن زمان بست ساله بود شش سپاره قرآن پیش شیخ فرید الدین تجوید کرد و شش باب از عوارف نیز سند کرد و تمهید ابو شکور سلمی و بعضی کتابهای دیگر نیز پیش شیخ خواند نقلست که وی فرمود چون سعادت پایبوس شیخ فرید الدین حاصل کردم نخستین سخنی که از شیخ شنیدم این بود که خواند ای آتش فراق دلها کباب کرده سیلاب اشتیاق جانها خراب کرده

بعد از آن خواستم که شرح اشتیاق خدمت ایشان باز نمایم دهشت حضور غلبه کرده همین قدر گفتم که اشتیاق پابوس عظیم غالب بود چون اثر دهشت در من مشاهده کرد فرمود لکل داخل دهشته هم درین روز بخدمت شیخ بیعت کردم عرضه داشت کردم فرمان چیست ترک تعلم کنم و باوراد و نوافل مشغول شوم فرمود ما کسی را از تعلم منع نمی کنیم آن هم کن اینهم کن تا غالب که آید درویش را قدری علم باید بعده با نعمت خلافت مشرف شد و بدهلی آمد و تا شیخ در صدر حیات بود سه بار بخدمت او رفت اما در وقت رحلت شیخ حاضر نبود چنانکه شیخ فرید الدین در وقت رحلت خواجه

قطب الدین و خواجه در وقت سفر خواجه بزرگ معین الحق و الدین قدس الله اسرارهم حاضر نبودند بعد از آن در دهلی باشارت غیبی در غیاب پور که الآن خانقاه او در آنجاست سکونت کرد نقلت که وی می فرمود در آنگاه که معز الدین کیقباد در آنجا شهر نو بنا کرد خلق بر من انبوه شد و آمد و شد ملوک و امر او سائر مردم بسیار شد با خود گفتم که ازینجا هم بیاید رفت درین اندیشه بودم که همانروز در نماز دیگر جوانی در آمد صاحب حسن بغایت نحیف اول سخنی که با من گفت این بود آن روز که مه شدی نمی دانستی کانگشت نمای عالمی خواهی شد

بعد از آن این سخن گفت که اول باری مشهور نباید شد چون این کس مشهور شد باید که چنان شود که فردای قیامت از رسول الله صلی الله علیه و سلم شرمنده نماند آنگاه گفت چه قوت و چه حوصله باشد که از خلق گوشه گیرند و بحق مشغول باشند حوصله آن باشد که با وجود خلق مشغول حق باشند چون این سخنها تمام کرد قدری طعام پیش آوردم نخورد من همان زمان نیت کردم که همین جا خواهم بود چون این نیت کردم قدری از آن آب بخورد و برفت بعد از آن او را ندیدم و چون نیت اقامت او درست شد حق تعالی او را قبول نام داد و خاص و عام را بوی رجوع شد و ابواب فتوح بر وی مفتوح گشت و عالمی از موافق احسان و انعام او فوائد برگرفتند و او خود بر ریاضت و مجاهده می بود گویند که در آخر عمر که سن شریفش از هشتاد متجاوز شده بود بغایت مجاهده پیش گرفته بود و صوم دوام داشتی و بوقت افطار اندک چیزی چشیدی و طعامی که وقت سحر بودی اکثر چنان بودی که نخوردی خادم عرضه داشت کردی که مخدوم وقت افطار طعام کمتر می خورند اگر از طعام سحر اندک تناول نکنند حال چه شود و ضعف قوت گیرد درین محل بگریستی و گفتمی که چندین مسکینان و درویشان در کنجهای مساجد و دکانها گرسنه و فاقه زده افتاده اند این طعام در حلق من چگونه فرو رود همچنان طعام از پیش بر میداشتند نقلت که وی گفت وقتی با شیخ خود در کشتی همراه بودم شیخ مرا پیش طلبید و فرمود بیا ترا چیزی بگویم چون بدلهی بروی در مجاهده باشی بیکار بودن هیچ نیست روزه داشتن نیمی راه ست و اعمال دیگر چون نماز و حج نیمی راه وقتی دیگر فرمود من از خدا خواسته ام که هر چه تو از خدای تعالی بخواهی بیابی وقت دیگر فرمود از برای تو قدری دنیا نیز خواسته ام و در وقت خلافت فرمود مجاهده باید کرد برای استعداد راه وقت دیگر در حجره سر برهنه کرده و بشره مبارک متغیر شده می گشت و این بیت می گفت خواهم که همیشه در رضای تو زیم خاکی شوم و زیر پای تو نیم

مقصود من خسته ز کونین توئی از بهر تو میرم و برای تویم

چون بیت تمام کرد سر بسجده نهاد چند کورت مثل این دیدم در حجره در رفتهم سر در قدم شیخ نهادم فرمود بخواه چه می خواهی من چیزی دینی خواستم شیخ مرا بخشید بعد پشیمان شدم که چرا نخواستم که در سماع بمیرم نقلت که وی شب تنها در حجره بودی و در بستی و تمام شب در راز و نیاز بودی چون

روز شدی هر که را نظر بر جمال او افتادی تصور کردی مگر مستی طافحست و از بس بیداری شب چشمهای مبارک او سرخ بودی گویند که میر خسرو این بیت در وصف پیر خود گفته است تو شبانه می نمائی ببر که بودی امشب

که هنوز چشم مستت اثر خمار دارد

نقلست که وی فرمود مرا در واقعه کتابی دادند در آن مسطور بود تا توانی راحتی بدل می رسانی که دل مؤمن محل ظهور ربوبیتست و می فرمود که در بازار قیامت هیچ کالای را آن چنان رواج نخواهد بود که دریافت دلها را نقلست که وقتی در قیلوله بود درویشی آمد آن را بازگردانیدند شیخ فرید الدین را در خواب دید که می فرماید اگر در خانه چیزی نیست حسن رعایت آینده واجبست این از کجا آمده ست که همچین خسته دل باز گردد و چون بیدار شد ازین حال تفحص نمود بر آن شخص که آن درویش را بازگردانیده بود تفت شد که خدمت شیخ را در غضب دیده ام و مرا عتاب می کرد بعده اگر از قیلوله بیدار شدی همین دو سخن پرسیدی یکی آنکه سایه گشته است دوم آینده آمده است نقلست که وقتی چند کس قصد ملازمت او کردند و هر یک برسم تحفه چیزی خریدند در آن میان متعلمی بود گفت این هدایای مختلف یکجا پیش شیخ خواهند نهاد خادم خواهد برداشت او قدری خاک راه برداشت و در کاغذی پیچید چون بخدمت او رسید هر کس چیزی پیش نهاد و آن متعلم کاغذ پاره پیچیده را نیز نهاد خادم آن هدایا را برداشتن گرفت خواست که آن کاغذ را نیز بردارد فرمود که این را همین جا بگذار که این سرمه شریف خاص برای چشم ماست آن متعلم تائب شد شیخ او را بتشریف خاص مشرف گردانید و او را مستظهر کرد که اگر ادرازی و یا نانی ترا حاجت باشد ما را بگوی نقلست که شخصی از قصبه خود بقصد زیارت او می آمد در اثناء راه گذر او بر قصبه بوندی افتاد در آنجا شیخی بود که او را شیخ موهن می گفتند بدیدن او رفت پرسید که کجا خواهی رفت گفت بخدمت شیخ نظام الدین گفت شیخ نظام الدین را سلام برسانی و بگوی که هر شب جمعه در کعبه ملاقات می کنم چون بخدمت شیخ رسید عرضه کرد که در قصبه بوندی درویشیست سلام رسانیده است و این سخن گفته است شیخ منغص شد فرمود که او درویشی عزیزست لیکن زبان بر خود ندارد نقلست که یکباری سلطان علاء الدین بقصد امتحان بخدمت او فصلی چند در پرداخت امور مملکت نوشت و یک فصل بدینمضمون بود که چون بندگی شیخ مخدوم عالمیانست و در دین و دنیا هر کرا حاجتییست از خدمت او برمی آید و حق تعالی زمام مملکت دنیا بدست ما داده ست باید که هر کاری و مصلحتی که در مملکت پیش آید بندگی شیخ را عرضه داریم تا بدانچه خیریت مملکت و صلاح ما در آن باشد اعلام فرمایند بنابر این مقدمه فصلی چند درین باب نوشته بخدمت فرستاده شده است آنچه در آن خیریت باشد زیر هر حدیثی بنویسند تا ما آن را پرداخت برسانیم و این کاغذ را بدست خضر خان که از جمله پسران محبوب تر بود و مرید شیخ بود و او بخدمت شیخ فرستاد چون خضر خان آن کاغذ را بدست شیخ داد مطالعه فرمود و حاضران

مجلس را گفت که فاتحه بخوانیم بعده فرمود که درویشان را با کار پادشاهان چه کار من درویشم و از شهر گوشه گرفته ام و بدعاگویی پادشاهان و مسلمانان مشغولم اگر بسبب این معنی پادشاه بعد ازین چیزی مرا بگوید من ازینجا هم بروم اَرْضُ اللَّهِ واسِعَةٌ چون این خیر بسطان علاء الدین رسید خوشحال شد و معتقد گشت و التماس کرد که اگر قبول فرمایند من بخدمت شیخ بیایم شیخ فرمود آمدن حاجت نیست من بدعای غیب مشغولم و دعای غیب را اثرهاست سلطان علاء الدین باز بجهت ملاقات الحاح کرد شیخ فرموده فرستاد که خانه این ضعیف دو در دارد اگر پادشاه از یک در درآید من از در دیگر بیرون روم نقلست که وی می فرمود هر گاه که در سماع صفتی شنیده ام اکثر بر اوصاف و اخلاق حمیده شیخ کبیر حمل کرده ام تا روزی در حالت حیات شیخ در جمعی از گوینده ای این بیت شنیدم مخرام بدین صفت مبادا کز چشم بدت رسد گزند

مرا اخلاق حمیده و اوصاف گزیده و کمال بزرگی و غایت لطافت ایشان یاد آمد چنانکه در گرفت چون بدینحرف رسید چشم پر آب کرد و فرمود بعده بسی برنیامد که برحمت حق پیوستند نقلست که شخصی در مجلس او تقریر کرد که در فلان موضع یاران شما جمعیتی کرده ازو مزامیر در میان ست فرمود من منع کرده ام که مزامیر و محرمات در میان نباشد نیکو نکرده اند درین باب بسیار غلو کرده فرمود که شیخ اوحد الدین کرمانی بر شیخ شهاب الدین آمد شیخ مصلاهی خود پیچیده در زیر زانو نهاد و این معنی پیش مشایخ غایت تعظیم باشد چون شب در آمد شیخ اوحد الدین سماع طلبید شیخ شهاب الدین قوالان را طلبید و مقام سماع مرتب کرد و خود بگوشه رفت و بطاعت و ذکر مشغول شد نقلست که وقتی شخصی رقعہ نوشت که خط او بغایت مغشوش بود و بدست شیخ داد شیخ را در مطالعه او درنگی واقع شد فرمود مولانا این خط شماست مولانا بمعذرت پیش آمد و گفت اری مخدوم خط بنده طبعیست شیخ تبسم نمود و گفت زهی طبع نقلست که وی پیش از رحلت چهل روز طعام نچشید و در آخر وقت که از عالم می رفت می گفت که وقت نماز شده است و من نماز گزارده ام اگر می گفتند که شما نماز گزارده اید می فرمود که بار دیگر بگذاریم هر نماز را مکرر می گزارد و می فرمود می رویم می رویم می رویم و باقبال خادم می فرمود اگر چیزی در خانه از هیچ جنس نگاهدارد فردای قیامت عهده جواب حضرت عزت باشد خادم همه را بداد مگر غله که چند روزه علوفه درویشان بود فرموده این مرده ریگ که نگاهداشته این را نیز بدرکن و در خانه جاروب ده در حال انبارخانه ها را گشادند و جهانی جمع شدند و غارت کردند بعد از ان عرضه کردند که حال ما مسکینان بعد مخدوم چه خواهد شد فرمود که شما را در روضه من چندان برسد که کفاف باشد گفتند میان ما قسمت حاصل که کند فرمود کسی که از سر نصیب خود برخیزد وفات او بعد طلوع آفتاب

روز چهارشنبه سیزدهم ماه ربیع الآخر سنه خمس و عشرين و سبعمائنه رحمه الله تعالى عليه فرمود رونده رو بکمال دارد یعنی سالک تا در سلوکست امیدوار کمالست بعد از ان فرمود که سالکست و واقف و راجع سالک آنست که او راه رود و واقف آنست که او را وقف افتد درین محل سؤال کردند که سالک را وقفه می باشد فرمود آری هر گاه که سالک را در طاعت فتوری افتد چنانچه از ذوق طاعت بماند او را وقفه باشد اگر زود کار را دریابد و بانابت پیوند و سالک تواند بود و اگر عیاذا بالله هم بر آن بماند بیم آن باشد که راجع شود و بعد از ان این را بر هفت قسمت بیان فرمود اعراض حجاب تفاسل سلب مزید سلب قدیم تسلی عداوت فرمود و دوست باشند عاشق و معشوق مستغرق محبت یکدیگر درین میان اگر از عاشقی حرکتی یا سکتی در وجود بیاید که نه پسندیده دوست او بود آن دوست ازو اعراض کند یعنی روی بگرداند پس عاشق را واجبست که در حال باستغفار مشغول شود و بمعذرت پیوندد هر آئینه دوست ازو راضی شود و اگر آن محب همبر آن خطا اصرار کند و عذر نخواهد آن اعراض بحجاب کشد معشوق حجاب در میان آرد و پس محب را واجب آید که بتوبه گراید و اگر درین باب هم تاخیر کند حجاب بتفاسل کشد چه شود ان دوست از وی جدای گزیند و اگر هنوز مستغفر نشود سلب شود مزیدی که او را در ذوق طاعت و غیر ان بوده باشد پس اگر عذر آن نخواهد و بر آن بطالت بماند سلب قدیم شود طاعتی و راحتی که پیش از مزید داشت آن هم بستانند پس اگر اینجا هم در توبه تقصیری رود بعد از ان تسلی شود یعنی دوست او را بر جدائی دل بیاراید پس اگر در انابت اهمال رود عداوت شود نعوذ بالله منها فرمود سماع علی الاطلاق حلال و علی الاطلاق حرام نیست از بزرگی پرسیدند سماع چیست فرمود تا مستمع کیست سماع صوتیست موزون چرا حرام باشد و سماع مزامیر حرامست فرمود بعضی درویشان با پیری بیعت کرده باشند بر آن بسند نمی کنند تا بر پیری دیگر می روند و بیعت و خرقة او هم می ستانند نزدیک من این چیزی نیست بیعت همانست که اول با کسی کرده باشند اگر چه آن پیر یکی از آحاد باشد و از شیخ نظام الدین سؤال کردند حکم شیخ منصور حلاج چیست فرمود که مردودست او مرید خیر نساج بود ترک او گرفت بنزد شیخ جنید آمد و درخواست بیعت کرد جنید فرمود تو مرید خیر نساجی ترا دست بیعت ندهم او را رد کرد جنید مقتدای وقت بود رد او رد همه شد فرمود قطعه گر چه ایزد دهد هدایت دین بنده را اجتهاد باید کرد

نامه کان بحشر خواهی خواند هم ازینجا سواد باید کرد

و فرمود اگر مرید شیخ را گوید که من مرید توام و شیخ گوید که تو مرید من نه او مرید باشد و اگر شیخ گوید تو مرید منی مرید گوید من مرید تو نیم مرید نباشد زیرا که ارادت فعل مریدست نه فعل شیخ فرمود قفل سعادت را کلیدهاست بهمه کلیدها تمسک باید اگر از یکی نگشاید شاید که بکلید دیگر گشاده شود فرمود صبح صادق

صبحست و صبح عاشقان شام و احیاء ما بین العشائین مشایخ از آنجاست که فرموده است که جامه‌ که از صحبت شیخ یافته باشد بغیری نتوان داد و اگر بشویند منعی نیست و بهتر آنست که نشویند و می فرمود از تشریفات صحبت یافته پیر اگر وصیت کنند که برابر این کس در گور بنهند روا باشد و یا وصیت کنند که بفرزندانی که صالح باشند بدیشان دهند در سیر الأولیاء می نویسد که چون بعد از نقل شیخ نظام الدین را در گور فرود آوردند خرقة که از شیخ فرید الحق یافته بود بر وجود شیخ نظام الدین فراز کردند و مصلاهی شیخ را در زیر سر مبارک او نهادند و نیز شیخ نظام الدین فرمود که فردای قیامت بعضی ازین طائفه را در میان دزدان بایستاند و ایشان گویند که ما دزدی نکرده ایم جواب اید که جامه مردان پوشیدید و عمل نکردید آخر هم بشفاعت پیران نجات یابند و نیز می فرمود چندین خرقة که این ضعیف داده است از آن میان چهار کس را خرقة ارادت داده است دیگر همه خرقة تبرکست فرمود در کتب سلوک مسطورست که سلوک را صد مرتبه نهاده اند هفدهم مرتبه کشف و کرامتست و اگر سالک هم درین بماند بهشتاد و سه دیگر کی رسد پس نظر مقتصر بر کرامت باید که نباشد و فرمود در وقتی خواجه من مرا خلافت داد گفت حق تعالی ترا علم داد و عقل داد و عشق داد و هر که در وی این سه صفت بودی و شایان خلافت مشایخ باشد و از وی این کار نیکو آید رحمه الله علیه و علیهم اجمعین و مستتر نماند که سید محمد بن محمود کرمانی که در سیر الأولیاء از نظام اولیا اثبات حدیث مدینه العلم نقل نموده از اعظام اولیای فخام و امثال عرفای کرام سته ست شیخ عبد الحق دهلوی در اخبار الاخیار گفته سید محمد بن محمود کرمانی او از کرمان بتجارت در لاهور آمدی چون بازگشتی در اجودهن شدی سعادت ملاقات شیخ فرید الدین حاصل کردی و بملتان رفتی و در ملتان عم او بود نام او سید احمد کرمانی و درین آمد و شد او را با خدمت شیخ فرید الدین محبتی پیدا شد اسباب و اموال کرمان را بکلی ترک داد و در ملتان پیش عم خود آمد و از آنجا بقصد ارادت شیخ عزیمت اجودهن نمود عم او او را گفت که شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا هم عزیزست سید محمد کرمانی گفت محبت ازینها نمی شود باجودهن آمد و مرید شد و ریاضتها کشید و بعد از شیخ فرید الدین بصحبت شیخ نظام الدین آمد و داخل یاران اعلی شد و در شب جمعه سنه احدی عشر و سبعمائه رحلت نمود در یاران چوتره مدفون شد رحمه الله علیه و عبد الرحمن بن عبد الرسول بن قاسم چشتی در مرآه الاسرار گفته ذکر آن سید پاک اولاد مصطفی آن جگر بند بتول و مرتضی آن عالم بعلم ربّانی محقق زمان سید محمد بن محمود کرمانی قدس سره از سالکان روزگار بود صدقی و محبتی تمام داشت و سر حلقه سادات کرمان نیز بود از لاهور در دهلی آمدی در وقت بازگشت در میان اجودهن شده برای ملاقات عم خود سید احمد کرمانی در ملتان رفتی وی آنجا سکونت کرده بود و دختر خود در عقد نکاح سید محمد مذکور در آورده الغرض درین آمد و رفت سید محمد را بخدمت گنجشکر اعتقاد صادق بهمرسیده و بشرف ارادت مشرف گردیده و بعد از چند سال از غلبه محبت گنجشکر اسباب معیشت دنیا را برطرف ساخته بود با منکوحه در اجودهن بخدمتش سکونت گرفت

وی مقربترین یاران گنجشکر بود مدت هژده سال بخدمتش قیام داشت و دوازده سال در ارادت از سلطان المشایخ سابقست و میان سلطان المشایخ و سید محمد کرمانی جهتمندی و اخلاص بی اندازه بود از آن جهت حضرت گنجشکر فرمود که شما هر دو کس یکجا باشید و میان شما مواخات باشد تا بدان محبت سبب سید محمد با فرزندان بخدمت سلطان المشایخ در دهلی آمد و باقی عمر در صحبت وی گذرانید وقتی سلطان المشایخ از ابا سید محمد بسی تغیر مزاج شد سید محمد در مائده حاضر نمی گشت سلطان المشایخ حضرت رسالت پناه را در خواب دید که سید محمد پیش آن حضرت ایستاده است پس آن حضرت فرمود که مولانا نظام الدین سید محمد از فرزندان منست چون روز شد سلطان المشایخ بخانه سید محمد رفت و انواع دلداری نموده همراه برد و خدمتها کرد بعد از چند روز سید محمد کرمانی زحمت مزاحم گشت چهارده سال پیش از نقل سلطان المشایخ رخت هستی بر بست وفاتش شب جمعه سنه احدی و عشر و سبعمائه واقع شد در حظیره سلطان المشایخ بر سر چوتره یاران علی مدفون یافت رحمه الله علیه و مولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن گفته و

قد ذکر القصة مولانا السيد محمد العلوی الکرمانی اکثر من هذا قال زجر علی رضی الله عنه القصاص بمسجد البصره و امر حتی قصم کل منبر کان ثم فاتی علی الحسین فقال له انت عالم أم متعلم قال لست بشیء و انما ابلیغ الناس ما بلغنی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقال ان هذا الشاب له لخلق ثم اتبعه الحسن فاخذ ضفّه ثوبه و قال انشدک بالله علمنی وضوء النبی صلی الله علیه و آله و سلم فاتی بطست من ماء عند باب الطسوس فعلمه الوضوء انتهى و نیز در قول مستحسن گفته ثم رایت بعد مده من تسوید هذه النسخه قد ذکر مولانا السید محمد بن المبارک الکرمانی فی سیر الاولیاء نقلا من خط شیخه سلطان المشایخ محبوب الاله سمی حبیب الله محمد نظام الملّه و الدین المعروف بنظام الاولیاء رضی الله تعالی عنه و ارضاه عنا ما نصه و قد جرت السینه الالهیه ان لا یخرج شیئا من عالم الغیب و الشهاده الا بواسطه الی قوله و ان ابا هریره اسلم زمن خیر فلازم النبی صلی الله علیه و آله و سلم ثلث سنین و قد زادت روایت علی روایه من لازم مده عمره و بسط کسائه مشهور فکیف ینکر عمن اودع العلوم فی کساء ابي هریره ان اودع الاسرار فی خرقة البسها علیا رضی الله عنه ثم ذکر خبر العباء عن عائشه رضی الله تعالی عنها

وجه هشتم و هشتم

آنکه جمال الدین ابو الحجاج یوسف بن عبد الرحمن المزنی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در تهذیب الکمال بترجمه جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و

روی انه صلی الله علیه و سلم قال انا مدینه العلم و علی

وجه هشاد و نهم

آنکه علامه مزى در تهذيب الكمال بترجمه ابو الصلت الهروى نصوص مكرره و افادات محرره يحيى بن معين در باب تصحيح و اثبات اين حديث شريف ذكر نموده تحقق و ثبوت آن را بر ارباب الباب واضح و عيان نموده چنانچه سابقا در وجه پنجم يكي از آن منقول شده و باقى در ما بعد ان شاء الله تعالى مذکور خواهد شد و ابو الحجاج مزى از اجله حفاظ ثقات و اكابر متقنين اثبات نزد سنیه بوده محامد مزهره و مدائح مبهره او بر ناظر تذكره الحفاظ و معجم مختص و تذهيب التذهيب ذهبى و تتمه المختصر ابن الوردى و طبقات شافعيه تاج الدين سبكي و طبقات شافعيه جمال الدين اسنوى و روض المناظر ابو الوليد بن شحنه حلبى و طبقات شافعيه تقى الدين اسدى و درر كامنه فى اعيان المائه الثامنه ابن حجر عسقلانى و نجوم زاهره جمال الدين يوسف بن تغرى بردى الظاهرى و طبقات الحفاظ جلال الدين سيوطى و مدينه العلوم ازنيقى و بدر طالع بمحاسن من بعد القرن السابع محمد بن على الشوكانى و قول مستحسن مولوى حسن زمان معاصر و تاج مكلل مولوى صديق حسن خان معاصر واضح و لائحتست در اين مقام اكتفا بر بعض عبارات مى رود عبد الرحيم بن الحسن الاسنوى در طبقات شافعيه گفته ابو الحجاج جمال الدين يوسف بن الزكى بن عبد الرحمن بن يوسف القضاعى الحلبى المزى نسبه الى مزه بكسر الميم قريه بظاهر دمشق كان المذكور احفظ اهل زمانه لا سيما الرجال المتقدمين و انتهت إليه الرحله من اقطار الارض لروايته و درايته و كان اماما فى اللغه و التصريف ديناً خيراً منقبضاً عن الناس طارحاً للتكلف فقيراً صنّف تهذيب الكمال فى اسماء الرجال و كتاب الاطراف و درس بدار الحديث الاشرقيه ولد بظاهر مدينه حلب فى سنه اربع و خمسين و ستمائه و استوطن دمشق الى ان توفى بها فى دار الحديث الاشرقيه ثانى عشر صفر سنه اثنتين و اربعين و سبعمائه و جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى در طبقات الحفاظ گفته المزى الامام العالم الحبر الحافظ الاوحد محدث الشام جمال الدين ابو الحجاج يوسف بن عبد الرحمن بن يوسف القضاعى ثم الكلبى الشافعى ولد بحلب سنه ٦٥٣ و نشأ بالمزّه و تفقه قليلاً ثم اقبل على هذا الشأن و رحل و سمع الكثير و نظر فى اللغه و مهر فيها و فى التصريف و قراء العربيه و اما معرفه الرجال فهو حامل لوائها لم تر العيون مثله صنّف تهذيب الكمال و الاطراف و املى مجالسه و اوضح مشكلات و مفصلات ما سبق إليها من علم الحديث و رجاله و ولى مشيخه دار الحديث الاشرقيه مات يوم السبت ثانى عشر صفر سنه ٧٣٢ و ازنيقى در مدينه العلوم در ذكر صنّف ثانى ائمه شافعيه گفته و منهم يوسف بن عبد الرحمن بن يوسف الكلبى القضاعى الدمشقى الشيخ

جمال الدين ابو الحجاج المزى حافظ زمانه حامل رايه السنه و الجماعه المتدرع جلاب الطاعات و قد انتهت رياسه المحدثين إليه فى الدنيا و حدث نحو خمسين سنه سمع منه ابن تيميه و البرزالي و الذهبى و ابن سيد الناس و الشيخ الامام السبكى و خلق كثير لا يحصون و صنف تهذيب الكمال المجمع على انه لم يصنف مثله و كتاب الاطراف ولد سنه اربع و خمسين و ستمائه توفى سنه اثنتين و اربعين و سبعمائه انتهى فهذا المزى ابو الحجاج*بحرهم المتقاذف بالامواج*قد اثبت هذا الحديث الباهر الانبلاج*الزاهر الابتلاج*فالمارق عنه بالانحراف و الاعوجاج*و الحائد عنه بالنكول و الانزعاج*غارّ فى اغباش التلزز و اللجاج*مار على وجهه فى سباسب الحيره و الاهتماج* تارك من الحق واضحه الفجاج*زائغ عن الملاحب المامونه عن الاختلاج

وجه نودم

آنكه جمال الدين محمد بن يوسف الزرندي الانصارى در نظم درر السمطين فى فضائل المصطفى ص و المرتضى ع و البتول و السبطين در ذكر ترتيب كتاب گفته فالسمط الاول مشتمل على فضائل جناب سيد المرسلين و خاتم النبيين و رسول رب العالمين محمد عليه افضل صلوات المصلين و شمائله و صفاته و ما خصه الله تعالى به من آياته و معجزاته و على مناقب ابن عمه و باب مدينه علمه امير المؤمنين على ابن أبى طالب رضى الله عنه

وجه نود و يكم

آنكه نیز زرندي در نظم درر السمطين بعنوان قسم ثانى سمط اول كتاب گفته القسم الثانى من السمط الاول فى مناقب امير المؤمنين و امام المتقين عين مناهج الحق و اليقين و راس الاولياء و الصديقين زوج فاطمه البتول قره عين الرسول ابن عمه و باب مدينه علمه موازره و اخيه و قره عين صنوابيه المرتضى المجتبى العدى فى الدنيا و الآخره امام سيد و فى ذات الله سبحانه و تعالى و اقامه دينه قوى ايد ذى القلب العقول و الاذن الواعيه و الهمة التى هى بالعهود و الذمام و افيه يعسوب الدين و اخى رسول رب العالمين محمد العالى سرادق مجده على قمه العرش المجيد تعاليا على علا فوق السموات قدره و من فضله نال المعالى الامانيافاسس بنیان الولايه متقنا و حاز ذوو التحقيق منه الامانيا الليث القاهر و العقاب الكاسر و السيف البتور و البطل المنصور و الضيغم الهصور و السيد الوقور و البحر المسجور و العلم المنشور و العباب الزاخر الخضم و الطود الشاهق الاشم و ساقى المؤمنين من الحوض بالوفى و الاتم اسد الله الكرار أبى الائمه الاطهار المشرف بمزيه

من كنت

ص: ۲۳۳

اللهم وال من والاه و عاد من عاداه كاسر الانصاب و هازم الاحزاب المتصدق بخاتمه فى المحراب فارس ميدان الطعان و الضراب هزبر كل عرين و ضرغام كل غاب الئذى كل لسان كل معتاب و مغتاب و بيان كل ذام و مرتاب عن قدح فى قدح معاليه لنقاء جنباه عن كل ذم و عاب المخصوص من الحضرة النبويه بكرامه الاخوه و الانتخاب المنصوص عليه بانه لدار الحكمة و مدينه العلم باب و فضله و اصطفائه نزل الوحي و نزل الكتاب المكنى بابى الريحانتين و أبى الحسن و أبى التراب هو النبأ العظيم و فلک نوح* و باب الله و انقطع الخطاب ذو البراهين القاطعه و الايات الدامغه و صاحب الكرامات و الحجج البالغه ينبوع الخير و معدن البركات و منجى غرقى بحار المعاصى من المخازى و المهاوى و الدرکات الامام الئذى هو فى ظلم الجهاله و الضلاله نراس و فى قحم المبارزه و الطعان هرماس اخياس و لمدائن العلوم و الحكم اليقنيه فضائله اساس و ما فى قربه من رسول الله صلى الله عليه و سلم و مناقبه التى لا يحيط بها وهم و حد و قياس عند ذى راي و دين و عقل شبيهه و ريبه و التباس اخو خاتم الرسل الكرام محمد ص* رسول الله العالمين مطهر* على ع وصى المصطفى و وزيره* ابو الساده الغر إليها ليل حيدر* ابو السبطين الحسن ع و الحسين ع* وارث الرسل و مولى الثقلين* مبدع جسيمات المكارم* و مفيض عميات المتن* الئذى حبه و حب اولاده* من اوفى العدد و اوقى الجن* اخو احمد المختار صفوه هاشم* ابو الساده الغر الميامين بالمنن* و صهر امام المرسلين محمد ص* على ع امير المؤمنين ابو الحسن* هما ظهرا شخصين و النور واحد* بنص حديث النفس و النور فاعلمن* هو الوزر المامول فى كل خطه* و ان لا تنجينا ولايته* فمن عليهم صلاه الله ما لاح كوكب* و ما هب ممرض النسيم على الفتن

وجه نود و دوم

آنکه نیز زرنندی در نظم درر السمطين گفته فضيله اخرى اعترف بها الاصحاب و ابتهجوا و سلکوا طريق الوفاق و انتهجوا عن ابن عباس رضى الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال انا مدينه العلم و على بابها فمن أراد بابها فليأت عليا و كمال وثوق و اعتماد و انتهای شموخ و استناد احاديث و اخبار نظم درر السمطين از صدر کتاب مذکور واضح و لائحت کما لا يخفى على من راجعه و سيأتى نقله فى مجلد حديث النور انشاء الله تعالى

وجه نود و سوم

آنکه نیز زرنندی در معارج الوصول الى معرفه فضل آل الرسول ص و البتول ع گفته روى ابن عباس رضى الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال انا مدينه العلم و على بابها فمن أراد

بابها فليات عليا و نهايت استحسان و رزانت و غايت استحكام و متانت روايات و آثار معارج الوصول بر ناظر صدر آن ظاهر و باهرست و ستقف عليه انشاء الله تعالى في مجلد حديث النور

وجه نود و چهارم

آنکه نیز زرندي در كتاب الاعلام گفته باب في خلافه امير المؤمنين أبي الحسن على ابن أبي طالب بن عبد المطلب الهاشمي رضى الله عنه يجتمع مع رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ في عبد المطلب فهو ابن عمّه و باب مدينه علمه و موازره و مواخيه و قره عين صنو ابيه و زوج فاطمه البتول و قره عين الرسول اول هذه الامه اسلاما و اوفاهها عهدا و ذماما يعسوب الدين مبين مناهج الحق و اليقين و راس الاولياء و الصديقين و امام البرره المتقين البحر المسجور و العلم المنشور و الليث الهصور و السيف البتور ذو الكرامات الظاهره و البراهين القاطعه و الحجج البالغه اسد الله الكرار ابو الائمه الاطهار المخصوص من الحضرة النبويه بكرامه الاخوه و الانتخاب و المنصوص عليه بأنه لدار الحكمه و مدينه العلم باب المكنى بابى الريحانتين و أبي الحسن و أبي التراب هو النبأ العظيم و فلك نوح* و باب الله و انقطع الخطاب* المشرف بمزيه

من كنت مولاه فعلى مولاه و المويّد بدعوه

اللهم و آل من والاه و عاد من عاداه كاسر الانصاب و هازم الاحزاب فكم له من قتيل و مصاب و جريح و طريق بالرحاب و كم كشف عن نبى الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ من شده و بوسى حتى خصّه

بقوله انت منى بمنزله هارون من موسى و كم فرج عنه من غمه و كرى حتى انزل الله فيه قُلْ لا اسئلكم عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ثم زاده شرفا و رفعه و وفره حظّه من اقسام العلى توفيراً بما انزل فيه و فى اولاده إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا و كم من آيه نزلت فى شانہ و قره الله بها توقيرا و زاده بها مكانه و جلاله و نضاره و تنضيرا فهو فى حله السباق الى كل غايه و مكرمه و منقبه مجلى و الى المبادره الى الاسلام مع صغر سنه فى ست او سبع او تسع بعد خديجه مصلى و هذا القدر فى الاشاره الى بعض فضائله و مناقبه كاف ههنا لا ناقد جمعنا فى كتبنا الثلثه كتاب الاربعين الصحاح و كتاب نظم درر السمطين فى فضل المصطفى و المرتضى و البتول و السبطين و كتاب معارج الوصول الى معرفه فضل آل الرسول و البتول من فضائله الزاهره و مناقبه الفاخره طرفا صالحا فكرهنا الاعاده فى التصانيف و محتجب نماند كه زرندي از امثال اعلام حفاظ و افاحم عظام ايقاظ ستيه

می باشد مفاخر عالیہ المقدر و مآثر شامیہ الاخطار او حسب افادات این حضرات در مجلد حدیث نور بتفصیل خواهی شنید در این جا بر بعض عبارات که مؤذن بکمال سمو مرتبت و جلالت و علو منزلت و نبالت اوست باید شنید- احمد بن عبد القادر العجیلی در ذخیره المال فی شرح عقد جواهر اللآل گفته هذا الذى قرره الاجله و المقتضى و لازم الادله

و ذلك ان اجله العلماء لَمَّا صرحت لهم الادله بهذه الخصوصيات لاهل البيت الشريف قرروا ذلك و حرروه مثل السيد على السمهودى امام السّنه فى جواهره و الحافظ الطبرى الشافعى فى ذخائره و الحجّه الزرندى الشافعى فى معلله و شيخ الاسلام ابن حجر الشافعى فى صواعقه و جلال الدّين السيوطى الشافعى فى الثغور الباسمه فى مناقب السيّد فاطمه و احياء الميت فى ذكر اهل البيت و السمطين فى السبطين و اسنى المطالب فى فضائل على بن أبى طالب ازين عبارت ظاهرست كه علامه عجيلی زرندى را بلقب جليل حجت وصف فرموده و او را از اجله علماء معدود نموده و بر متتبع افادات محققين كبار و متقدين احبار سنیه عظمت و رفعت این لقب فخيم و وصف عظيم پيدا و آشكار است ذهبى در صدر ميزان الاعتدال گفته فاعلا العبارات فى الرواه المقبولين ثبت حجه حافظ ثقه متقن ثقه ثقه ثم صدوق و لا- باس به و ليس به باس ثم محله الصدق و جيد الحديث و صالح الحديث و شيخ؟؟؟ شيخ و حسن الحديث و صدوق ان شاء الله و صويلح و نحو ذلك و نیز ذهبى در تذکره الحفاظ بترجمه ابو بكر محمد بن احمد بن محمد بن يعقوب المعروف بالمفيد گفته و الحافظ اعلى من المفيد فى العرف كما ان الحجّه فوق الثقه و زين الدين عبد الرحيم بن الحسين العراقى در شرح الفيه این حديث گفته قال ابن ابي حاتم وجدت الالفاظ فى الجرح و التعديل على مراتب شتى فاذا قيل للواحد انه ثقه او متقن فهو ممن يحتج بحديثه قال ابن الصلاح و كذا إذا قيل ثبت او حجه و كذا إذا قيل فى العدل أنه حافظ او ضابط قال الخطيب ارفع العبارات ان يقال حجه او ثقه و سخاوى در شرح الفيه الحديث در ذكر تفاوت الفاظ تعديل گفته فكلام أبى داود يقتضى ان الحجّه اقوى من الثقه و ذلك انّ الاجرى سألته عن سليمان بن بنت شرحبيل فقال ثقه يخطى كما يخطى الناس قال الاجرى فقلت هو حجه قال الحجّه احمد بن حنبل و كذا قال عثمان بن أبى شيبه فى احمد بن عبد الله بن يونس ثقه و ليس بحجه و قال ابن معين فى محمد بن اسحاق ثقه و ليس بحجه و فى أبى اويس صدوق و ليس بحجه و كان لهذه النكته قدمها الخطيب حيث قال ارفع العبارات ان يقال حجه او ثقه و ملا على قارى در مجمع الوسائل فى شرح الشمائل گفته ثم الحافظ فى اصطلاح المحدثين من احاط علمه بمائه الف حديث متنا و اسنادا و الطالب هو المبتدى الراغب فيه و المحدث و الشيخ و الامام هو الاستاذ الكامل و الحجّه من احاط علمه بثلاثمائه الف حديث متنا و اسنادا و احوال رواته جرحا و تعديلا و تاريخا و الحاكم هو الذى احاط علمه بجميع الاحاديث المرويه كذلك انتهى فهذا الحافظ الزرندى محدث الحرم* بحجتهم الكابر المبجل المحترم* قد اثبت هذا الحديث النافى* لكلّ مدلّ و برم

فى افادته البالغه البليغه *الدارئه لكل ريب اعترض و اعترم* فلا يتفوه بطعنه بعد الا* من جزم حبل ايمانه و صرم* و لا يتكلم بالقدح فيه الا* من ثلم اساس دينه و خرم* و لا يلفق فيه الاباطيل* الا من احتقبت الاثم العظيم و اجترم* و لا يضل فيه بالاضاليل* الا من نفخ فى غير صرم

وجه نود و پنجم

آنكه صلاح الدين ابو سعيد خليل بن كيكلى العلائى الدمشقى الشافعى در مضمار اثبات و احقاق حديث مدينه العلم قصب السبق از اعيان اقران خویش برده مردانه وار قدم در وادى تحقيق و تثبيت آن فشرده علامه سخاوى در مقاصد حسنه در ذكر اين حديث شريف گفته بل صرح العلائى بالتوقف فى الحكم عليه بذلك فقال و عندى فيه نظر ثم بين ما يشهد بصحته لكون أبى معاويه راوى حديث ابن عباس حدث به فزال المحذور مّمن هو دونه قال و ابو معاويه ثقہ حافظ يحتج بافراده كابن عينه و غيره فمن حكم على الحديث مع ذلك بالكذب فقد أخطأ قال و ليس هو من الالفاظ المنكره التى تابها العقول بل هو كحديث ارحم امتى بامتى يعنى الماضى و هو صنيع معتمد و علامه سيوطى در لآلى مصنوعه گفته قال الحافظ صلاح الدين العلائى و من خطه نقلت فى اجوبته عن الاحاديث التى تعقبها الشراح القزوينى على مصابيح البغوى و ادعى انها موضوعه

حديث انا مدينه العلم و على بابها قد ذكره ابو الفرج فى الموضوعات من طرق عدّه و جزم ببطلان الكل و كذلك قال بعده جماعه منهم الذهبى فى الميزان و غيره و المشهور به

روايه أبى الصلت عبد السلام بن صالح الهروى عن أبى معاويه عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعا و عبد السلام هذا تكلموا فيه كثيرا قال النسائى ليس بثقه و قال الدارقطنى و ابن عدى متهم زاد الدارقطنى رافضى و قال ابو حاتم لم يكن عندى بصدوق و ضرب ابو زرعه على حديثه و مع ذلك فقد قال الحاكم ثنا الاصم ثنا عباس يعنى الدورى قال سئلت يحيى بن معين عن أبى الصلت فقال ثقہ فقلت أليس قد حدث

عن أبى معاويه حديث انا مدينه العلم فقال قد حدث به محمد بن جعفر الفيدي و هو ثقہ عن أبى معاويه و كذلك روى صالح جزره عن ابن معين ثم ساقه الحاكم من طريق محمد بن يحيى بن الضريس و هو ثقہ حافظ عن محمد بن جعفر الفيدي عن أبى معاويه قال العلائى فقد برىء ابو الصّلت عبد السلام من عهده و ابو معاويه ثقہ مامون من كبار الشيوخ و حفاظهم المتفق عليهم و قد تفرد به عن الاعمش فكان إذا و أى استحاله فى ان يقول النبى صلعم مثل هذا فى حق على رضى الله عنه و لم يأت كل من تكلم فى هذا الحديث و جزم بوضعه بجواب عن هذه الروايات الصحيحه عن ابن معين و مع ذلك

رواه الترمذى فى جامعه عن اسماعيل بن موسى الفزارى عن محمد بن عمر بن الرّومى عن شريك بن عبد الله عن سلمه بن كهيل عن سويد بن غفله عن أبى عبد الله الصنابحى عن على مرفوعا انا دار الحكمه و على بابها و رواه ابو مسلم الكنجى و غيره من محمد بن عمران الرومى و هو ممن روى عنه البخارى فى غير الصحيح و قد وثقه ابن حيان و ضعفه ابو داود قال ابو ذرعه فيه لين و قال الترمذى بعد اخراج الحديث هذا حديث غريب و قد روى بعضهم هذا عن شريك و لم يذكر فيه الصنابحى و لا يعرف هذا عن احد من الثقات غير شريك قال العلانى فقد برى محمد بن عمران الرومى من التفرد به و شريك هو ابن عبد الله النخعى القاضى احتج به مسلم و علق له البخارى و وثقه يحيى بن معين و قال العجلى ثقه حسن الحديث و قال عيسى بن يونس ما رايت احدا قط اورع فى علمه من شريك فعلى هذا يكون تفرد حسانا فكيف إذا انضم الى حديث أبى معاويه و لا يرد عليه روايه من اسقط منه الصنابحى لان سويد بن غفله تابعى مخضرم ادرك الخلفاء الاربعه و سمع منهم فذكر الصنابحى فيه من المزيدي فى متصل الاسانيد و لم يات ابو الفرج و لا غيره بعلة قادحه فى حديث شريك سوى دعوى الوضع دفعا بالصدر انتهى كلام الحافظ صلاح الدين العلانى و نيز سيوطى در قوت المغتذى كفته و قال الحافظ صلاح الدين العلانى فى اجوبته هذا الحديث ذكره ابو الفرج بن الجوزى فى الموضوعات من طرق عدّه و حكم بطلان الكلّ و كذلك قال بعده جماعه منهم الذهبى فى الميزان و غيره و المشهور به روايه أبى الصلت عبد السلام بن صالح الهروى عن أبى معاويه عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعا و عبد السلام هذا تكلموا فيه كثيرا قال التّسائى ليس بثقه و قال الدارقطنى و ابن عدى متهم زاد الدارقطنى رافضى و قال ابو حاتم لم يكن عندى بصدوق و صوب ابو زرعه على حديثه و مع ذلك فقد قال الحاكم حدثنا الاصم حدثنا عباس يعنى الدورى قال سئل يحيى بن معين عن أبى الصلت فقال ثقه فقلت أ ليس قد حدث عن أبى معاويه

حديث انا مدينه العلم فقال قد حدث به محمد بن جعفر الفيدي و هو ثقه عن أبى معاويه و كذلك روى صالح جزره ايضا عن ابن معين ثم ساقه الحاكم من طريق محمد بن يحيى بن الضريس و هو ثقه حافظ عن محمد بن جعفر الفيدي عن أبى معاويه و قال ابو الصلت احمد بن محمد بن محرز سالت يحيى بن معين عن أبى الصلت فقال ليس ممن يكذب فقيل له

فى حديث أبى معاويه انا مدينه العلم فقال هو من حديث

أبي معاوية اخبرني ابن نمير قال حدث به ابو معاوية قديما ثم كف عنه و قال كان ابو الصلت رجلا موسرا يطلب هذه الاحاديث و يلزم المشايخ قلت فقد برىء ابو الصلت عبد السلام من عهدته و ابو معاوية ثقه مامون من كبار الشيوخ و حفاظهم المتفق عليهم و قد تفرد به عن الاعمش فكان ما ذا و أى استحاله فى ان يقول النبى صلى الله عليه و سلم مثل هذا فى حق على و لم يات كل من تكلم فى هذا الحديث و جزم بوضعه بجواب عن هذه الروايات الصحيحه عن يحيى بن معين و مع ذلك فله شاهد رواه الترمذى من حديث على و رواه ابو مسلم الكجى و غيره عن محمد بن عمر الزومى و هو ممن روى عنه البخارى فى غير الصحيح و قد وثقه ابن حبان و ضعفه ابو داود و و قال ابو زرعه فيه لين و قال الترمذى روى بعضهم هذا عن شريك و لم يذكر فيه الصنابحى و لا يعرف هذا عن احد من الثقات غير شريك فقد برىء محمد بن الرومى من التفرد و شريك هو ابن عبد الله النخعى القاضى احتج به مسلم و علق له البخارى و وثقه يحيى بن معين و قال العجلي ثقه حسن الحديث و قال عيسى بن يونس ما رايت احدا قط اورع فى علمه من شريك فعلى هذا يكون تفرد حسانا فكيف إذا انضم الى حديث أبى معاوية المتقدم و لا يرد عليه روايه من اسقط منه الصنابحى لان سويد بن غفله تابعى مخضرم ادرك الخلفاء الاربعه و سمع منهم فذكر الصنابحى فيه من المزيدي فى متصل الاسانيد و لم يات ابو الفرج و لا غيره بعلة قاده فى حديث شريك سوى دعوى الوضع دفعا بالصدر انتهى كلام العلائى و نیز سيوطى در نکت بديعات در ذکر اين حديث شريف گفته و تعقب الحافظ ابو سعيد العلائى على ابن الجوزى فى هذا الحديث بفصل طويل سقته فى الاصل و ملخصه ان قال هذا الحديث حكم ابن الجوزى و غيره بوضعه و عندى فى ذلك نظر الى ان قال و الحاصل انه ينتهى بطرقه الى درجه الحسن المحتج به فلا يكون ضعيفا فضلا عن ان يكون موضوعا و تحسين حافظ علائى اين حديث شريف را بر ناظر كتاب احاديث مشتهره تاليف علامه زرکشى و درر منتشره جلال الدين سيوطى و جواهر العقدين نور الدين سمهودى و سبل الهدى و الرّشاد محمد بن يوسف شامى و تنزيه الشريعه ابن عراق كنانى و تذكرة محمد طاهر فتنى و مرقاه ملا على قارى و فيض القدير عبد الرؤف المناوى و حاشيه مواهب لدينيه تصنيف نور الدين شيراملسى و قول مستحسن مولوى حسن زمان معاصر نیز واضح و ظاهرست و ستقف عليه فيما بعد انشاء الله تعالى و محامد عظيمه و مدائح فخيمه علائى و كمال علو مرتبت و سمو منزلت او نزد اين حضرات بر ناظر

تذکره الحفاظ و معجم مختص ذهبی و طبقات شافعیه عبد الرحیم اسنوی و طبقات شافعیه تقی الدین الاسدی و درر کامنه ابن حجر عسقلانی و طبقات الحفاظ سیوطی و انس جلیل مجیر الدین عبد الرحمن علمی حنبلی و بدر طالع محمد بن علی الشوکانی واضح و اشکارست در این جا بر بعضی از عبارات اکتفا می رود شوکانی در بدر طالع گفته خلیل بن کیکلدی العلائی ولد فی ربیع سنه ۶۹۳ و اول سماعه للحديث فی سنه ۷۰۳ سمع علی شرف الدین الفزاری و برهان الدین الذهبی و ابن عبد الدائم و القسم بن عساكر و جماعه كثيره بلغوا الى سبعمائيه و رحل الى الاقطار و اشتغل قبل ذلك بالفقه و العریه و مهر و صنف التصانیف فی الفقه و الاصول و الحديث و منها تحفه الرائض فی علم الفرائض و الاربعین فی اعمال المتقین و شرح حدیث ذی الیدین فی مجلد و الوشی المعلم فیمن روی عن ابيه عن جده عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ابن حجر فی الدرر انه صنف كتباً كثيره جدا سائرہ مشهوره نافعه و كان بزى الجند ثم لبس زى الفقهاء و حفظ التنبيه و مختصر ابن الحاجب و مقدمته فی النحو و الصرف و ولى تدریس الحديث بالناصریه ثم الصلاحیه بالقدس و قطن به الى ان مات و حج مرارا و جاور و كان ممتعا فی كل باب يحفظ تراجم اهل عصره و من قبلهم و وصفه الذهبی بالحفظ و قال استحضر الرجال و العلل و تقدم فی هذا الشأن مع صحه الذهن و سرعه الفهم و قال غيره و كان اماما فی الفقه و النحو و الاصول و الحديث و فنونه حتى صار بقیه الحفاظ عارفا بالرجال علامه فی المتون و الاسانید و مصنفاة تنبئ عن امامته فی كل فن و قال الاسنوی كان حافظ زمانه اماما فی الفقه و الاصول و غیرهما ذکيا نظارا فصیحا کریما و له نظم حسن و استمر علی حاله حتى مات فی القدس خامس المحرم سنه ۷۶۱ انتهى فهذا العلائی حافظهم الذی شمخ و اعتلى* و بارعهم الذی اضطلع و امتلا* قد اثبت هذا الحديث فنفي كل ريب و جلی* و قطع اصل كل شبهه و اختلى* فلا ينحرف عنه الا من جاب من العمه قائمه الفلا* و لا يصدف عنه الا من اوقد نار الفتنة و اصطلی

وجه نود و ششم

آنکه سید علی بن شهاب الدین الهمدانی در کتاب الموده فی القربی گفته

عن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا مدینه العلم و علی بابها و عن ابن مسعود و عن انس مثل ذلك

وجه نود و هفتم

آنکه نیز سید علی همدانی در کتاب السبعین فی فضائل امیر المؤمنین علی ما نقل عنه گفته الحدیث

قال جابر اخذ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَضِدَ عَلِيَّ ع وَ قَالَ هَذَا اِمَامُ الْبِرِّهِ وَ قَاتِلُ الْفَجْرِهِ مَخْذُولٌ مِنْ خِذْلِهِ مَنْصُورٌ مِنْ نَصْرِهِ ثُمَّ مَدَّ صَوْتَهُ وَ قَالَ اَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ اُرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَاتِ الْبَابَ رَوَاهُ ابْنُ الْمَغَازَلِيِّ

وجه نود و هشتم

آنکه سید علی همدانی در کتاب روضه الفردوس که مختصر کتاب فردوس الاخبار دیلمیست و نسخه منقولۀ آن از نسخه عتیقه پیش نظر نحیف حاضرست گفته الباب الاوّل یفتح بما یروی باب مدینه العلم و منبع الکرّم و الحلم صاحب المناقب علی بن اَبی طالب کرم الله وجهه

وجه نود و نهم

آنکه نیز سید علی همدانی در روضه الفردوس در باب حادی عشر که بر مرویات جابر بن عبد الله انصاری مشتمل ست گفته و عنه قال قال علیه السلام انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب

وجه صدم

آنکه نیز سید علی همدانی در شرح قصیده خمیره فارضیه که موسوم بمشارب الاذواقست در شرح شعر لها البدر کاس و هی شمس تدیرها هلال و کم یبدوا
إذا مزجت بحم

گفته شاید مراد ناظم معانی اعیان خارجی بوده و شاید که بدین حقایق نفسی خواهد بود و بر تقدیر ادل مراد از بدر روح محمدی ص بوده که مظهر آفتاب احدیت و دعای حقیقت محبتست و مراد از هلال علی باشد که ساقی کوس شراب محبت ذو الجلال و موصل متعشان فیافی امال بمورد زلال وصال اوست که

انا مدینه العلم و علی بابها و چنانکه هلال غیر بدر نیست بلکه جزوی ازوست سید اولیا را با مهتر انبیا همین حکمت که

خلقت انا و علیّ من نور واحد علیّ منی و انا منه و از امتزاج احکام شرائع مصطفوی و اعلام حقائق مرتضوی نجوم مشارب اذواق اعیان اولیا ظاهر شده و آنکه سید انبیا در حق مهتر اصفیا فرموده که

انا و انت ابوا هذه الامة اشارت بدینمعناست زیرا که منبع اسرار معارف توحید و مطلع انوار معالم تحقیق اوست و حصول کمال درجات اسرار جمیع اهل کشف و شهود از ینبوع هدایت او بوده و هست و خواهد بود که انا المنذر و علی الهادی و بک یا علی یهدی المهتدون و چون این سر بر تو مکشوف شود بدان که طوابع انوار حقائق هروی مقتبس از مشکات ولایت علیست و با وجود امام هادی متابعت غیر از احولیست

آنکه نیز سید علی همدانی در اجازت نامه که برای شیخ طالب داود نوشته و مجد الدین بن ظهیر الدین بدخشانی آن را در جامع السلاسل آورده بعد ذکر بعضی از احوال و مقامات اهل سلوک گفته و غیر این از مراتب سنیہ ارباب قلوب و درجات عالیہ اهل کشف و شهود که این ضعیف بعضی از آثار و ثمرات آن در صحبت شیخ خود سیدی سندی قدوه الواصلین حجه العارفين سلطان المحققين برهان الموحدين سر الله في الارضين ابو المعالي شرف الحق و الدین محمود بن عبد الله المزدقانی افاض الله علی

روحه الکریم بحار الرحمه و الغفران یافته و مشاهده کرده است و او از صحبت شیخ شیوخ الاسلام عارف علم ربانی شیخ رکن المله و الدین احمد بن محمد المعروف بعلاء الدوله سمنانی اخذ طریقت کرده است و او از صحبت شیخ نور الدین عبد الرحمن اسفراینی و او از ذاکر خود احمد جوزقانی و از شیخ کامل سائر علی لالا و او از شیخ واصل شهید مجد الدین بغدادی و او از شیخ محقق کامل مکمل ابو الجناب احمد بن عمر الخیوقی المعروف بنجم الدین کبری و او از شیخ عمار یاسر و او از شیخ ابو النجیب سهروردی و او از شیخ احمد غزالی و او از شیخ ابو بکر نساج و او از شیخ ابو القاسم کورکانی و او از شیخ عثمان مغربی و او از ابو علی کاتب و او از ابو علی رودباری و او از سید الطائفه جنید بغدادی و او از سری سقطی و او از شیخ معروف کرخی و او از داود طائی و او از شیخ حبیب عجمی و او از شیخ حسن بصری و او از امام اولیا سلطان اتقیا باب مدینه علم منبع کرم و حلم اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه و او از حضرت سید المرسلین و امام المتقین و رسول رب العالمین محمد مصطفی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات انتهى - و علی همدانی از اکابر اولیای عظام و اجله عرفای فخام و امثال علمای اعلام و اماجد نبهای عظام سته بوده مفاخر عظیمه و ماثر فخیمه و محامد سنیه و مدائح علیه او ان شاء الله تعالی در مجلد حدیث تشبیه بتفصیل جمیل خواهی شنید فهذا حیرهم المعروف* و قرمهم الموصوف* بالسبق و البراعه و الفضل المشوف* المحرز عندهم من المحامد* معجبه الانواع و الصوف* قد روی هذا الحدیث المشید المرصوف* الموطد المكتوف* و اثبتة فی تصانیفه التي لا یعمی* عنها الا کل خاصی مطروف* فارغم من المنکرین المعاطس و الانوف* و ساق إلیهم وحی الحتوف* و رمی عصبتهم بالمرنان الهتوف* و اصمی زرافتهم باحد القواضب و السیوف* و جعل ما لفقوه کالرماد المنسوف* و صیر ما ابرموه کالصوف المنتوف

وجه صد و دوم

آنکه نور الدین جعفر بن سالار البدخشانی المعروف بامیر ملا خلیفه سید علی همدانی در خلاصه المناقب گفته جناب سیادت در ذخیره آورده است که در بعضی اخبار آورده است که امام محقق سابق جعفر صادق علیه و علی آبائه السلام را گفتند

ان فیک کل فضیله الا انک متکبر قال لست بمتکبر و لکن کبریا الحق قام منی مقام التکبر یعنی طائفه که اخلاق نفسانی را در مقام فنا در بازند و خانه وجود را از صفات بشریت پردازند و خاشاک هستی را در زاویه نابود اندازند هر آینه مقبولان را بعد از تجرع مرارات فنا شربت لقا چشانند و در بارگاه لقا بعضی را لباس حلم و حیا پوشانند و جماعتی بخلعت تعزز و کبریا مخصوص گردانند پس چون در مقام صحو آثار آن صفات را در وجود عزیز ایشان بظهور رسانند عوام کالانعام آن را زیشان تکبر دانند اما عارف محقق می داند که ان تعزز بحق و تجلی سلطنت کبریا مطلقست که در ابدان زاکیه و اجسام طاهره ایشان

بظهور می رسد نه ایشان را نزد خود مقداری و نه بارد و قبول خلق آرامی و قراری و نه در ظهور آن صفات اختیاری بل یَفْعَلُ ما یَشاءُ یَحْكُمُ ما یُریدُ و آنکه باب مدینه علم و منبع کرم و حلم شاهباز فضای ازلی امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه فرمود که ما احسن تواضع الغنی فی مجلس الفقیر رغبه فی ثواب الله تعالی و احسن من ذلك تیه الفقراء علی الاغنیاء ثقه بالله تعالی اشارت بان معنی بود زیرا که تکبر اغنیاء بسبب نخوت نفسانی و عوارض امور فانی باشد که آن بغیر الحقیست و تکبر درویش عارف بالله بود و این احسن احوال فقیرست زیرا که این دلالتست بر یقین او ازینجا بدانی که آنچه موجب نقصان عاقلست کمال عارفست انتهی و نور الدین جعفر از افخم عرفای معروفین معتمدین و اعظام کملائی ممدوحین مستندین سستی می باشد جلالت شان و سمو مکان او بر ناظر جامع السلاسل مجد الدین بن ظهیر الدین بدخشانی و انتباه فی سلاسل اولیاء الله شاه ولی الله والد ماجد مخاطب ظهیر و نمایانست فهذا عارفهم الجلیل* و کابرهم النبیل* قد حتم بهذا الحدیث الاثیر الاثیل* حتما قاطعا لكل قال و قیل* فلا یشیح الوجه عن قبوله* الا الارعن الحائر الضلیل* و لا یرض عنه بعدو له* الا الاخلف الزانغ المخطی للسیبل* و لا یرتاب فیہ الا المائق* المافوک بالحیل و الاعلیل* و لا یمتری فیہ الا المرتبک* فی شباک الخدع و الاضالیل

وجه صد و سوم

آنکه بدر الدین محمد بن بهادر بن عبد الله الزرکشی الشافعی بوجه حسن و او ایجاع صدور معاندین و احراق قلوب جاحدین داده بتصریح این معنی که حدیث مدینه العلم منتهی بدرجه حسن محتج به می شود و ضعیف نیست چه جای آنکه موضوع باشد داغ توهین و تهجین بر نواصی منکرین حائذین نهاده عبد الرءوف منادی در فیض القدیر در ذکر این حدیث شریف گفته و قال الزرکشی الحدیث ینتهی الی درجه الحسن المحتج به و لا یکون ضعیفا فضلا عن کونه موضوعا و مولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن در ذکر این حدیث شریف گفته و اقتصر علی تحسینه العلائی و الزرکشی و ابن حجر فی اقوام آخر ردّا علی ابن الجوزی و علامه زرکشی علاوه بر تحسین خود تحسین این حدیث از علائی نیز نقل کرده چنانچه بر ناظر درر منشره سیوطی و مرقاه ملا علی قاری واضح و آشکارست و علامه زرکشی از اعظام محرزین جلائل فخار و افخم مبرزین کامل عیار نزد سنیه می باشد تقی الدین اسدی در طبقات شافعیه گفته محمد بن بهادر بن عبد الله العالم العلامة المصنف المحرر بدر الدین ابو عبد الله المصری الزرکشی مولده سنه خمس و اربعین و اخذ عن الشیخین جمال الدین الاسنوی و سراج الدین البلقینی و رحل الی حلب الی الشیخ شهاب الدین الأذرعی و تخرج فی الحدیث بمغلطائی و سمع الحدیث

بدمشق و غيرها قال بعض المورخين كان فقيها اصوليا ادبيا فاضلا في جميع ذلك و درس و افتي و ولي مشيخه خانقاه كريم الدين بالقرافه الصغرى و حكى لى الشيخ شمس الدين البرمارى انه كان منقطعا الى الاشتغال بالعلم لا يشتغل عنه بشىء و له اقارب يكفونه امر دنياه توفى فى رجب سنه اربع و تسعين و سبعمائه و دفن بالقرافه الصغرى بالقرب من تبرئه الامير بكتم الساقى و من تصانيفه تكمله شرح المنهاج الاسنوى و اعتمد فيه على النكت لابن النقيب و اخذ من كلام الاذرعى و البلقينى و فيه فوائد و ابحاث تتعلق بكلام المنهاج حسنه لكنه يهتم فى النقل و البحث كثيرا ثم اكمله لنفسه و لكن الربع الاوّل منه عدم و هو مسوده و خادم الشرح و الروضه و هو كتاب كبير فيه فوائد جليله كتبه على اسلوب المتوسط للاذرعى و النكت على البخارى و البحر فى الاصول فى ثلثه اجزاء جميع فيه جمعا كثيرا لم يسبق إليه و شرح جمع الجوامع للسبكي فى مجلدين و له مصنفات آخر منها مصنف فى الادب سماه ربيع الغزلان و خطه ضعيف جدا قل من يحسن استخراجها و ابن حجر عسقلانى در درر كامنه فى اعيان المائه الثامنه كفته محمد بن بهادر بن عبد الله التركى الاصل المصرى الشيخ بدر الدين الزركشى ولد سنه خمس و اربعين و عنى بالاشتغال من صغره فحفظ كتبا و اخذ عن الشيخ جمال الدين الاسنوى و الشيخ سراج الدين البلقينى و لازمه و لما ولى قضاء الشام استعار منه نسخه من الروضه مجلد فعلق ما على الهوامش من الفوائد فهو اول من جمع حواشى الروضه للبلقيني و ذلك فى سنه تسع و ستين و ملكتها بخطه ثم جمعها القاضى ولى الدين ابن شيخنا العراقى قبل ان يقف على الزركشيه فلما اعرتها له انتفع بها فيما كان قد خفى من اطراف الهوامش فى نسخه الشيخ و جعل لكل ما زاد على نسخه الزركشى زاء و عنى الزركشى بالفقه و الاصول و الحديث فاكمل شرح المنهاج و استمد فيه من الاذرعى كثيرا و كان رحل الى دمشق فاخذ عن ابن كثير فى الحديث و قرأ عليه مختصره و مدحه بييتين ثم توجه الى حلب فاخذ عن الاذرعى ثم الخادم على طريق المهمات فاستمد من المتوسط للاذرعى كثيرا لكنه شحنه بالفوائد و الزوائد من المطلب و غيره و جمع فى الاصول كتابا سماه البحر فى ثلاثه اسفار و شرح علوم الحديث لابن الصلاح و جمع الجوامع للزركشى و شرع فى شرح البخارى فتركه مسوده و قفت على بعضها و لخص منه التنقيح فى مجلده و شرح الاربعين

النوويه و ولى مشيخه كريم الدين و كان منقطعا فى منزله لا يتردد الى احد الا الى سوق الكتب و إذا حفره لا يشتري شيئا و انما يطالع فى تصانيفه و خرج احاديث الرافعى و مشى فيه على جمع ابن الملقن لكنه سلك طريق الزيلعى فى سوق الاحاديث باسائيد من خرجها فطال الكتاب بذلك و مات و جلال الدين سيوطى در حسن المحاضره كفته بدر الدين محمد بن عبد الله بن بهادر الزركشى ولد سنه خمس و اربعين و سبعمائه و اخذ عن الاسنوى و مغلطائى و ابن كثير و الاذرعى و غيرهم و الف تصانيف كثيره فى عده فنون منها الخادم على الرافعى و الروضه و شرح المنهاج و الديقاج و شرح جمع الجوامع و شرح البخارى و التنقيح على البخارى و شرح التنبيه و البرهان فى علوم القرآن و القواعد فى الفقه و احكام المساجد و تخريج احاديث الرافعى و تفسير القرآن و وصل الى سوره مريم و البحر فى الاصول و سلاسل الذهب فى الاصول و النكت على ابن الصلاح و غير ذلك مات يوم الاحد ثالث رجب سنه اربع و تسعين و سبعمائه و دفن بالقرافه الصغرى و شمس الدين محمد بن على بن احمد الداؤدى المالكى در طبقات المفسرين كفته محمد بن عبد الله بن بهادر الامام العالم العلامة المصنف المحرر بدر الدين ابو عبد الله المصرى الزركشى الشافعى مولده سنه خمس و اربعين و سبعمائه اخذ عن الاسنوى و مغلطائى و ابن كثير و الاذرعى و سراج الدين البلقينى و رحل الى حلب فاخذ عن الشيخ شهاب الدين الاذرعى و سمع الحديث بدمشق سنه اثنتين و خمسين و سبعمائه من الصلاح بن أبى عمرو بن أميله و غيرهما و كان فقيها اصوليا مفسرا ادبيا فاضلا فى جميع ذلك و درس و افتى و ولى مشيخه خانقاه كريم الدين بالقرافه الصغرى و كان منقطعا الى الاشتغال بالعلم لا يشتغل عنه بشىء و له اقارب يكفلونه امر دنياه و له تصانيف كثيره فى عده فنون منها الخادم على الرافعى و الروضه و شرح المنهاج و الديقاج و شرح جمع الجوامع و شرح البخارى و التنقيح عليه و شرح العمده و شرح التنبيه و البحر فى الاصول فى ثلاثه اجزاء جمع فيه جمعا كثيرا لم يسبق إليه و سلاسل الذهب فى الاصول و البرهان فى علوم القرآن و القواعد فى الفقه و احكام المساجد و تخريج احاديث الرافعى و تفسير القرآن العظيم و وصل فيه الى سوره مريم و النكت على ابن الصلاح و غير ذلك و خطه ضعيف جدا قل من يحسن استخراجه توفى يوم الاحد ثالث شهر رجب سنه اربع و تسعين و سبعمائه و دفن بالقرافه الصغرى بالقرب من تربه الامير بكتمر الساقى

و ابو مهدی ثعالبی در مقالات الاسانید گفته نبذه من تعریف البدر الزرکشی رحمه الله تعالی قال الحافظ ابن حجر فی ابناء الغمر هو محمد بن بهادر بن عبد الله الزرکشی ولد سنه خمس و اربعین و سبعمائه بتقدیم المهمله علی الموحده کما رایت بخطه و سمع من مغلطائی و تخرج به فی الحدیث و قرأ علی جمال الدین الاسنوی و تخرج به فی الفقه و سمع من ابن کثیر و اخذ عن الاذرعی و غیره و اقبل علی التصنیف فکتب بخطه ما لا یحصی لنفسه و لغيره و من تصانیفه تخریج احادیث الرافعی فی خمس مجلدات و خادم الرافعی فی عشرين مجلدا و التنقیح و شرع فی شرح کبیر علی البخاری لخصه من شرح ابن الملقن و زاد فیہ کثیرا و شرح جمع الجوامع فی مجلدين و شرح المنهاج فی عشره و مختصره فی مجلدين و التجرید فی اصول الفقه فی ثلاث مجلدات و غیر ذلك و تخرج به جماعه و کان مقبلا علی شأنه منجمعا عن الناس و کان یقول الشعر الوسط مات فی ثلث رجب سنه اربع و تسعین بتقدیم المشاه الفوقیه و سبعمائه رحمه الله تعالی علیه انتهى و خود شاهصاحب در بستان المحدثین گفته تنقیح الالفاظ الجامع الصحیح از تصانیف بدر الدین محمد بن بهادر بن عبد الله زرکشیت که در سال هفصد و چهل و پنج متولد شده و از شاگردان حافظ مغلطایست در فن حدیث و از جمال الدین اسنوی نیز اخذ علوم کرده خصوصا فقه و سماع حدیث از ابن کثیر و اوزعی نیز دارد صاحب تصانیف بسیارست خصوصا خدمت فقه شافعی و علوم قران بسیار نموده از آن جمله است تخریج احادیث الرافعی در پنج جلد و از آن جمله خادم الرافعی در بست جلد و شرحی دیگر دارد بر بخاری بسیار دراز و مطول که آن را از شرح ابن ملقن تلخیص نموده و چیزها در آن افزوده و جمع الجوامع را نیز شرح نموده در دو جلد و منهاج را در ده جلد و مختصر آن شرح کرده در دو جلد و تجرید در اصول الفقه در سه جلد نوشته و شعری هم دارد متوسط الدرجه و دفعه وفات و در سوم رجب سال نود و چهار بعد از هفصد و داد و صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلاء گفته بدر الدین محمد بن عبد الله بن بهادر الزرکشی در سنه خمس و اربعین و سبعمائه متولد شده و او از اسنوی و مغلطائی و ابن کثیر و اذرعی و غیرهم فرا گرفته و تالیف ساخته تصانیف بسیار در فنون عدیده دارد منها خادم علی الرافعی و الروضه و شرح المنهاج و الدیباچ و شرح جمع الجوامع و شرح البخاری و التنقیح علی البخاری و شرح التنبیه و البرهان فی علوم القرآن و القواعد فی الفقه و احکام المساجد و تخریج احادیث الرافعی و تفسیر القرآن الی سوره مریم و البحر فی الاصول و سلاسل الذهب فی الاصول و النکت علی ابن الصلاح و غیر ذلك مات یوم الاحد ثالث رجب سنه اربع و تسعین و سبعمائه و دفن بالقرافه الصغری

فهذا الزر كشي احد اعلامهم المشاهير* و فرد احبارهم النحارير* قد حسن هذا الحديث الرفيع الاثير* و صرح بكونه محتجا به على زعم المنكر الغرير* فالمتعامى عنه مصاب في بصره ضرير* و المحائد عنه معتوه مألوس فاسد الضمير* و المتعاندا فيه مديث لصغاره حقير* و المناكر فيه محتقب لاثمه وقير

وجه صد و چهارم

آنکه فخر الدین عبد الرحمن بن عبد الرزاق بن ابراهیم بن مکانس القبطی المصری این حدیث شریف را در اشعار خود نظم نموده چنانچه تقی الدین ابو بکر علی المعروف بابن حجه الحموی در خزانه الادب در نوع طباق در ضمن اشعاری که از دیوان فخر الدین بن مکانس نقل کرده گفته و نقلت منه ما امتدح به امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه یا بن عم النبی ان اناسا

قد توالوک بالسعاده فازوا انت للعلم فی الحقیقه باب یا اماما و ما سواک مجاز

و نیز این حجر در خزانه الادب در نوع توریه در ذکر اشعار فخر الدین بن مکانس گفته و قال یمدح الامام المرتضی علی بن ابی طالب کرم الله وجهه یا بن عم النبی ان اناسا قد توالوک بالسعاده فازوا انت للعلم فی الحقیقه باب

یا اماما و ما سواک مجاز

و فخر الدین بن مکانس از مشاهیر نبهای اعلام و معاریف کملائی عظام سنیه بوده ابن حجر عسقلانی در درر کامنه گفته عبد الرحمن بن عبد الرزاق بن ابراهیم بن مکانس القبطی المصری فخر الدین ولد فی سلخ ذی الحجه سنه ۴۵ و کان ابوه من الکتاب فی الدواوین فنشأ فی ذلک و کان له ذکاء فتولع بالادب فاخذ عن القیراطی و غیره و صحب الشیخ بدر الدین البشتکی و نظم الطریقه النباتیه فاجاد مع قصور بین فی العریثه لکنه کان قوی الذهن حسن الذوق حادّ النادره یتوقد ذکاء و ولی نظر الدوله و غیرها من المناصب بالقاهره و صودر مره مع الصاحب کریم الدین اخیه ثم ولی وزاره الشام فاقام بها مده و دخل الی حلب صحبه الظاهر برقوق و طارح فضلاء الشام فی البلدین ثم طلب من دمشق لیلی الوزاره بالدیار المصریه فیقال انه اغتیل بالسّم و هو راجع فوصل الی بیته میتا و ذلک فی ثانی عشر ذی الحجه سنه ۷۹۳ و لم یکمل خمسین سنه اجتمعت به غیر مره و سمعت منه شیئا من الشعر و هو القائل علقتها

معشوقه خالها

أرخصا

اتتهی فهذا فخر الدین بن مکانس* بارعهم المحرز للمفاخر الزاریه علی العین الاوانس* قد نظم هذا الحدیث المجده من معالم الهدی کل رسم دارس* فی نظمه الانیق الرشیق

المطرب كل متعاط للصناعه ممارس*فلا يرتاب فى شانہ الا الحائد المناكر الخائس*ولا يمتري فى امره الا المدبر عن الحق كالقنط الايس*ولا يتصدى لردہ الا المضطغن الشانئ التاعس*ولا يتعدى طورہ فى الا الناکص عن الصدق و المتقاعس

وجه صد و پنجم

آنکه شیخ کمال الدین محمد بن موسی بن عیسیٰ الدمیری حدیث مدینہ العلم را حتما و جزما ارشاد جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم می داند و بافاده این معنی کہ حدیث مذکور از جمله مناقب کثیرہ جناب امیر المؤمنین علیہ السلام کافی و وافست امر حق را باعلای مراتب ایضاح می رساند چنانچه در حیاہ الحیوان بذکر خلافت جناب امیر المؤمنین علیہ السلام می فرماید و مناقبہ رضی اللہ عنہ تعالیٰ عنہ کثیرہ جدا و یکفی منها

قوله صلی اللہ علیہ و سلم انا مدینہ العلم و علیٰ بابها و اگر چه بر متبع عثور در کمال ظهور است کہ علامہ دمیری از اعظم متبحرین اعیان و افاحم متمهرین رفیع المکان و اجله منقدین ثقات و اکابر محققین اثبات می باشد لیکن نبذی از مفاخر عظیمہ الاخطار و شطری از مآثر مشرفہ المنار او بر زبان اعلام سنیہ باید شنید تقی الدین اسدی در طبقات شافعیہ گفته محمد بن موسی بن عیسیٰ الدمیری المصری کمال الدین ولد فی حدود الخمسین و تکسب بالخیاطہ ثم خدم الشیخ بهاء الدین السبکی و اخذ عنہ و عن الشیخ جمال الدین الاسنوی و اثنی علیہ ثناء کثیرا و تخرج و مهر فی الفنون و قال الشعر و ولی تدریس الحدیث بالقبه الزکیه بالقرب من باب النصر و حج مرارا و جاور و تکلم علی الناس فی جامع الظاهر بالحسینیہ و کان ذا حظ من العبادہ و التلاوہ لا یفتقر لسانہ غالبا عنہما و له شرح المنہاج فی اربع مجلدات ضمنہ فوائد کثیرہ خارجه عن الفقہ و الیدیاجہ فی شرح سنن بن ماجہ فی اربع مجلدات و جمع کتابا سماہ حیاہ الحیوان اجاد فیہ ذکر فیہ جملا من الفوائد الطیبیہ و الخواص و الادبیہ و الحدیثیہ و غیر ذلک و له خطب مدونہ جمعیہ و وعظیہ و قال الحافظ شہاب الدین ابن حجر فی المعجم و کان له حظ من العبادہ تلاوہ و صیاما و قیاما و مجاورہ بمکہ و المدینہ و اشتهرت عنہ کرامات و اخبار بامور مغیبات بسندھا الی المنامات تارہ و الی بعض الشیوخ اخری و غالب الناس یعتقد انه یقصد بذلک الستر توفی فی جمادی الآخرہ سنہ ثمان و ثمانمائه و تقی الدین فاسی در عقد ثمین فی تاریخ بلد اللہ الامین گفته محمد بن موسی بن عیسیٰ بن علی العلامہ المفنن کمال الدین المعروف بالدمیری المصری الشافعی نزیل مکہ یکنی ابا البقاء ولد فی اوائل سنہ

اثنين و اربعين و سبعمائه تقريبا كذا وجدت في بعض الاستدعاءات التي اجاز فيها بخطه و اظنه و الله اعلم ولد بالقاهرة و سماع بها على ما بلغني جامع الترمذي على مظفر الدين العطار المصري و على على بن احمد الفرضي الدمشقي و لعله سماع على الفرضي شيئا من مسند احمد بن حنبل و سماع بالقاهرة كثيرا من عبد الرحمن بن علي بن محمد بن هارون الثعلبي و من محمد بن علي الحراوي كتاب الحيل للحافظ شرف الدين الدمياطي عنه و العلم للذهبي و من غيرهما و من شيوخها و سماع بمكة من مسندها الجمال محمد بن احمد بن عبد المعطي صحيح ابن حبان و غير ذلك و سماع بمكة ايضا على مسند حلب كمال الدين محمد بن عمر بن حبيب الحلبي سنن ابن ماجه و مسند الطيالسي و مسند الشافعي و معجم ابن قانع و اسباب النزول للواحدى و المقامات الحريري و غير ذلك و عنى بالعلم كثيرا و اخذه عن جماعه منهم الشيخ بهاء الدين احمد بن الشيخ تقي الدين السبكي اخذ عنه فنونا من العلم و لازمه كثيرا و انتفع به و لما راه الشيخ بهاء الدين السبكي هلا للتدريس و الفتوى تكلم له مع جدى القاضي كمال الدين ابي الفضل النويري في ان يجيز له ذلك ففعل و تفقه ايضا بالشيخ جمال الدين عبد الرحيم الأسنوي و اخذ الادب عن الشيخ برهان الدين القيراطي و برع في التفسير و الحديث و الفقه و اصوله و العربيه و الادب و له تواليف حسنه منها الديباجه في شرح سنن ابن ماجه و هو في نحو خمس مجلدات على ما وجدت بخطه و شرح المنهاج للنووي و سماه النجم الوهاج و كتاب حياه الحيوان و هو كتاب نفيس و قد اختصرته في سنه اثنين و عشرين و ثمان مائه و نبهت فيه على اشياء كثيره تتعلق بما ذكره المؤلف فيه و له تواليف غير ذلك و له نظم جيد و حظ وافر من العباده و الخير و كان باخره يسرد الصوم و افتى و درس و اعاد باماكن في القاهره منها جامع الازهر كانت له فيه حلقة يشغل فيها الطلبة في يوم السبت غالبا و منها القبه من خانقاه بيبرس بالقاهره كان يدرس فيها الحديث و كنت حضر عنده فيها و كان يذكر الناس بمدرسه ابن البقرى في يوم الجمعة غالبا و يفيد في مجلسه هذا اشياء حسنه من فنون العلم و يذكر الناس ايضا بجامع الظاهر بالحسينيه بعد العصر في يوم الجمعة غالبا و درس ايضا بمكة و افتى و جاور بمكة مده سنين مفرقه و تاهل فيها و رزق بها اولادا و اول قدماته الى مكة في موسم سنه اثنين و ستين و سبعمائه على ما بلغني عنه و جاور بها حتى حج من سنه ثلاث و ستين ثم جاور بها في سنه ثمان و ستين قدمها مع الرجبيه في هذه السنه و اقام بها حتى حج ثم قدم الى مكه

من سنه اثنين و سبعين و اقام بها حتى حج من سنه ثلاث و سبعين بها؟؟؟ سمع من ابن عبد المعطى و ابن حبيب ثم قدمها فى موسم سنه خمس و سبعين و اقام بها حتى حج من سنه ست و سبعين و فيها تاهل بمكه فيما احسب ثم قدمها فى موسم سنه ثمانين و سبعمائه و اقام بها حتى حج من سنه احدى و ثمانين و سبعمائه ثم قدمها فى سنه تسع و تسعين و سبعمائه و اقام بها حتى حج من سنه ثمان مائه و توجه الى القاهره و اقام بها حتى توفى فى ثالث جمادى الاولى سنه ثمان و ثمانمائه و دفن بمقابر الصوفيه بسعيد السَّعداء و كان احد الصوفيه بها و شاهدا فى وقفها نغمده الله برحمته سمعت منه فى القاهره حديثا من سنن ابن ماجه و سمع منه اصحابنا المحدثون منهم الا ما صلاح الدين خليل بن محمد الاقفهى فى جوف الكعبه المعظمه و شمس الدين سخاوى در ضوء لامع كفته محمد بن موسى بن عيسى بن على الكمال ابو البقاء الدميرى الاصل القاهرى الشافعى كان اسمه اولاً كمالاً بغير اضافه و كان يكتبه كذلك بخطه فى كتبه ثم تسمى محمداً و صار يكشط الاول و كانه لتضمنه نوعاً من التركيه مع هجر اسمه الحقيقى ولد فى اوائل سنه اثنتين و اربعين و سبعمائه تقريباً كما كتبه بخطه بالقاهره و نشأ بها فتكسب بالخياطه ثم اقبل على العلم و اخذه عن البهاء احمد بن التقي السبكي و لازمه كثيراً و انتفع به و كذا اخذ عن الكمال أبى الفضل النويرى و تفقه ايضاً بالجمال الاسنوى و وصف ابن الملقن فى خطبه شرحه بشيخنا و كذا بلغنى اخذه عن البلقينى ايضاً و ليس ببعيد و اخذ الادب عن البرهان القيراطى و العرييه و غيرها عن البهاء بن عقيل و سمع على مظفر الدين العطار و الفرضى و أبى الفرج ابن القارى و الحراوى و بمكه على الكمال ابن عبد المعطى و الكمال محمد بن عمر بن حبيب فى آخرين كالعفيف المطرى بالمدينه و مما سمعه على الاول الترمذى فى سنه نيف و خمسين و وصفه الزيلعى فى الطبقة بالفاضل كمال الدين كمال و على ثانيهما فقط جلّ مسند احمد او جميعه و جزء الانصارى و برع فى التفسير و الحديث و الفقه و اصوله و العرييه و الادب و غيرها و اذن له بالافتاء و التدريس و تصدى للاقراء انتفع به جماعه و كتب على ابن ماجه شرحاً فى نحو خمس مجلدات سماه الديباجه مات قبل تحريره و تبييضه كذا شرح المنهاج و سماه النجم الوهاج لخصه من السبكي و الاسنوى و غيرهما و عظم الانتفاع به خصوصاً بما طرزه به من ؟؟؟ المتتمات؟؟؟ و الخاتمات و النكت البديعه و اول ما ابتداء من المساقاه بناء على قطعه شيخه الاسنوى فانتهى

فى ربيع الآخر سنه ست و ثمانين ثم استائف و نظم فى الفقه ارجوزه طويله فيها فروع غريبه و فوائد حسنه و له تذكره مفيده و حياه الحيوان و هو نفيس اجاده و اكثر فوائد مع كثره استطراده فيه من شىء الى شىء و له فيه زيادات لا توجد فى جميع النسخ و اتوهم ان فيها ما هو مدخول لغيره ان لم يكن جميعها لما فيها من المناكير و قد تجردها بعضهم بل اختصر الاصل التقى الفاسى فى سنه اثنتين و عشرين و نبه على اشياء مهمه يحتاج الاصل إليها و اختصر شرح الصفدى للاميه العجم فاجاده و رايت من غرائب فيه قوله و كان بعضهم يقول انّ المقامات و كليله و دمنه رموز على الكيمياء و كل ذلك من شغفهم و حبهم لها نسئل الله العافيه بلا- محنه و كان الشيخ تقى الدين بن دقيق العيد رحمه الله مغرى بها و انفق فيها مالا و عمرا انتهى و انما استغربته بالضربه لما نسبه للتقى و قد ترجمه التقى الفاسى فى مكه فقال انه كان احد صوفيه سعيد السعداء و شاهد وقفها له نظم جيد و حظ وافر من العباده و الخير حتى كان باخره يرد الصوم حدث بالقاهره و بمكه و سمع منه الصلاح الاقهبى فى جوف الكعبه و الفاسى بالقاهره و افتى و اعاد و درس باماكن و القاهره منها جامع الازهر و كانت له فيه حلقه يشغل فيها الطلبة يوم السبت غالبا و منها القبه البرسيه كان يدرس فيها الحديث و كنت احضر عنده فيها بل كان يذكر الناس بمدرسه ابن البقرى داخل باب النصر فى يوم الجمعة غالبا و يفيد فى مجلسه هذا اشياء حسنه من فنون العلم و بجامع الظاهر فى الحسينيه بعد عصر الجمعة غالبا و درس ايضا بمكه و افتى و جاور فيها مده سنين مفرقه و تاهل فيها بام احمد فاطمه بنت يحيى بن عباد السنهاجى المكيه و ولدت له أم حبيبه و أم سلمه و عبد الرحمن و اول قدماته إليها على ما اخبرت عنه فى موسم سنه اثنتين و ستين و سبعمائه و جاور بها حتى تبع فى التى بعدها ثم جاور بها ايضا فى سنه ثمان و ستين قدم فدام حتى حج ثم قدمها فى سنه اثنتين و سبعين فاقام بها حتى حج فى التى بعدها قلت؟؟؟ و حضر موت شيخنا البهاء بن السبكي حينئذ و نقل الكمال عنه انه قال له قبيس موته بقليل هذا؟؟؟ جرادى و جرت العاده فيه يعنى لنفسه بحدوث امر ما فان جاء الخبر بموت أبى البقاء و انا فى قيد الحياه فذاك و الا فائر الكتاب على قبرى هكذا سمعته من لفظ شيخنا فيما قرأت بخط الدميرى و انه قال له يا سيدى وصل الامر الى هذا الحد

او نحو هذا فقال انه غرمني مائه الف قال فقلت له درهم فقال بل دينار انتهى قال الفاسى ثم قدم مكة فى موسم سنه خمس و سبعين فاقام بها حتى حج فى التى تليها و فيها تاهل بمكة فيما احسب؟؟؟ ثم قدمها فى موسم سنه ثمانين و اقام بها حتى حج فى التى بعدها ثم قدمها فى سنه تسع و تسعين و اقام حتى حج فى التى بعدها و انفصل عنها فاقام بالقاهره حتى مات فى ثالث جمادى الاولى سنه ثمان و صلى عليه ثم دفن بمقابر الصوفيه سعيد السعداء و قال المقريزى فى عقود صحبته سنين و حضرت مجلس وعظه مرا و الاعجابى به و انشدنى و افادنى و كنت احبه و يحبنى فى الله لسمته و حسن هديه و جميل طريقته و مداومته على العباده لقينى مره فقال لى رايت فى المنام انى اقول لشخص لقد بعد عهدى بالبيت العتيق و كثر شوقى إليه فقال قل لا اله الا الله الفتاح العليم الرقيب المنان فصار يكثر ذكر ذلك فحج فى تلك السنه رحمه الله و ايانا و نفعنا به و قد ذكره شيخنا فى انبائه فقال مهر فى الفقه و الادب و الحديث و شارك فى الفنون و درس المحدثين بقبه بيبرس و فى عده اماكن و وعظ فافاد و خطب فاجاد و كان ذا حظ من العباده تلاوه و صياما و مجاوره بالحرمين و يذكر عنه كرامات كان يخفيها و ربما اظهرها و احوالها على غيره و قال فى معجمه كان له حظ من العباده تلاوه و صياما و قياما و مجاوره بمكة و بالمدينه و اشتهرت عنه كرامات و اخبار بامور مغيبات يسندها الى المنامات تاره و الى بعض الشيوخ اخرى و غالب الناس يعتقد انه يقصد بذلك الستر سمعت من فوائده و من نظمه و اجتمعت به مرارا و كنت احب سمته و يقال انه كان فى صباه اكلولا نهما ثم صار بحيث يطيق سرد الصيام زاد غيره و له اذكار يواظب عليها و عنده خشوع و خشيه و بكاء عند ذكر الله سبحانه و قد تزوج بابنتيه الجمال محمد و الجلال عبد الواحد ابنا ابراهيم بن احمد بن أبى بكر المرشدى المكى الحنفى و استولداهما فالاول ابا الفضائل محمدا و عبد الرحمن و الثانى عبد الغنى و غيره و روى لنا عنه جماعه ممن اخذ عنه هدايه و روايه و عرضا

و ممّا ينسب إليه

صديقك ان صدقت صداقه و ادفع عدوك بالتي فاذا الذى

و جلال الدين سيوطى در حسن المحاضره گفته الكمال الدميرى محمد بن موسى بن عيسى لازم البهاء السبكى و تخرج به و بالاسنوى و غيرهما و سمع على الفرضى و غيره و مهر فى الادب و درس الحديث بقيه بيبرس و له تصانيف منها شرح المنهاج

ص: ٢٥٢

و المنظومه الكبرى و حياه الحيوان و اشتهرت عنه كرامات و اخبار بامور مغيبات مات في جمادى الاولى سنة ثمان و ثمانمائه و ازنيقى در مدينه العلوم گفته و من كتب المحاضرات حياه الحيوان لكمال الدين الدميرى و لها كبرى و صغرى و هو كمال الدين محمد بن موسى الدميرى الشافعى المصرى صاحب التصانيف المفيده فى علوم عديده كان كثير العباده قائما بالصوم عديم النظر فى وقته و كان يكتسب اولاً بالخياطه ثم تركه و لم يتقلد القضاء اصلاً و لا لبس لباساً فاخراً اخذ عن الاسنوى و العراقى و اعيان العلماء و من تأمل كتابه المعروف و بحياه الحيوان و ما اودعه من الغرائب و الفوائد عرف فضله ولد سنة اثنين و اربعين و سبعمائه و توفى بالقاهره سنة ثمان و ثمانمائه قلت الدميرى منهم من يقول بكسر الدال المهمله و كسر الميم و منهم من يقول بفتح الدال و كسر الميم و لعل الصواب هو الآخر لاني قد وجدته مكتوباً بخط بعض الثقات و مولوى صديق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته كمال الدين محمد بن موسى الدميرى الشافعى المصرى صاحب كتاب حياه الحيوان فى علم المحاضره و له تصانيف مفيده فى علوم عديده كان كثير العباده قائماً بالصوم عديم النظر فى وقته و كان يكتسب اولاً بالخياطه ثم تركه و لم يتقلد القضاء اصلاً و لا لبس لباساً فاخراً اخذ عن الاسنوى و العراقى و اعيان العلماء و من تأمل كتابه حياه الحيوان و ما اودعه فيه من الغرائب و الفوائد عرف فضله ولد سنة ٧٣٦ و توفى بالقاهره سنة ٨٠٨ و الدميرى بكسر الدال و الميم و قيل بفتحها و كسر الميم قال فى مدينه العلوم و لعل الصواب هو الاخير لاني قد وجدته مضبوطاً بخط بعض الثقات انتهى فهذا الدميرى عمده علمائهم المعروفين فى الامصار* و اسوه نبهائهم المشهورين ببعده الصيت فى الاقطار* قد دمر على نزغات اصحاب الجحود و الانكار* و دمدم على هفوات ذوى الخدع و الاغترار* حيث اثبت هذا الحديث الرازى على ذوب النضار و صوب القطار* بالحتم و الجزم القاطع للاعدار* و الحمد لله على وضوح الحق المبهر بالاسفار* و سطوع الصدق المزدهر كل الازدهار

وجه صد و ششم

آنكه مجد الدين محمد بن يعقوب بن محمد بن ابراهيم الشيرازى الفيروزآبادى حديث مدينه العلم را بتحقيق انيق و تدقيق رشيق خود بكمال ابرام و توطيد و احكام و تشييد ثابت فرموده چنانچه در كتاب نقد الصحيح على ما نقل عنه الوالد الماجد طيب الله رسمه مى فرمايد

حديث انا مدينه العلم و على بابها ذكره ابو الفرج ابن الجوزى فى الموضوعات من عده طرق و جزم ببطلان الكل و

قال مثل ذلك جماعة و عندى فى ذلك نظر كما سنينه و المشهور بروايه أبى الصلت عبد السلام بن صالح الهروى عن أبى معاويه محمّد بن خادم الضرير عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس رض و عبد السلام هذا ضعفه جدّا و اتهم بالرفض و مع ذلك صدوق و قد روى عباس بن محمّد الدورى فى سؤالاته عن يحيى بن معين انه ساله عن أبى الصلت هذا فوثقه فقال أ ليس قد حدث عن أبى معاويه

حديث انا مدينة العلم و علىّ بابها فقال قد حدث به عن أبى معاويه محمد بن جعفر الفيدي و كذلك روى صالح بن محمّد الحافظ و احمد بن محمّد بن محرز عن يحيى بن معين ايضا و فى روايه ابن محرز قال يحيى هذا الحديث هو من حديث أبى معاويه اخبرنى ابن نمير قال حدث به ابو معاويه قديما ثم كف عنه و ابو الصلت الهروى كان رجلا موسرا يطلب هذه الاحاديث و ابو معاويه الضرير حافظ يحتج بافراده كابن عيينه و غيره و ليس هذا الحديث من الالفاظ المنكره التى تاباها العقول بل هو مثل

قوله صلّى الله عليه و سلم فى حديث ارفأمتى ابو بكر الحديث و قد حسنه الترمذى و صحّحه غيره و لم يات من تكلم على

حديث انا مدينة العلم بجواب عن هذه الروايات الثابته عن يحيى بن معين و الحكم بالوضع عليه باطل قطعا و أنّما سكت ابو معاويه عن روايته شائعا لغرابته لا لبطلانه إذ لو كان كذلك لم يحدث به اصلا مع حفظه و اتقانه و للحديث طريق آخر

رواه الترمذى فى جامعه عن اسماعيل بن موسى الفزارى عن محمد بن عمر الرومى عن شريك بن عبد الله عن سلمه بن كهيل عن سويد بن غفله عن أبى عبد الله الصنابحى عن على بن رضى الله عنه أنّ النبى صلّى الله عليه و سلم قال انا دار الحكمه و علىّ بابها و تابعه ابو مسلم الكجى و غيره على روايته عن محمّد بن عمر الرّومى و محمد هذا روى عنه البخارى فى غير الصّحيح و وثقه ابو داود و قال الترمذى بعد سياق الحديث هذا حديث غريب و قد روى بعضهم هذا عن شريك و لم يذكروا فيه الصنابحى قال و لا نعرف هذا عن احد من الثقات غير شريك فلم يبق الحديث من افراد محمد الرومى و شريك هذا احتج به مسلم و علق له البخارى و وثقه ابن معين و العجلى و زاد حسن الحديث و قال عيسى بن يونس ما رايت احدا قط اورع فى علمه من شريك فعلى هذا يكون مفرده حسنا و لا يرد عليه روايه من اسقط الصنابحى

منه لان سويد بن غفله تابعى مخضرم روى عن أبى بكر و عمر و عثمان و على رض و سمع منهم فيكون ذكر الصنابحي من باب المزيد فى متصل الاسانيد و الحاصل ان الحديث ينتهى بمجموع طريق أبى معاويه و شريك الى درجه الحسن المحتج به و لا يكون ضعيفا فضلا ان يكون موضوعا و لم اجد لمن ذكره فى الموضوعات طعنا موثرا فى هذين السندين و بالله التوفيق و اين عبارت نقد الصحيح را شيخ عبد الحق دهلوى هم در لمعات شرح مشكاه نقل کرده كما ستعرف فيما بعد انشاء الله تعالى و كمال رفعت مرتبت و تمام عظمت منزلت و غايت علو مراتب و نهايت سمو مناصب و اقصاى تقدم و تبحر و منتهاى تضلع و تمهر فيروزآبادى نزد اين حضرات بر ناظر عقد ثمين فى تاريخ البلد الامين تقى الدين ابو الطيب محمد بن احمد بن على الفاسى و طبقات شافعيه تقى الدين ابو بكر بن قاضى شهبه الاسدى و ضوء لامع لاهل القرن التاسع شمس الدين محمد بن عبد الرحمن سخاوى و بغيه الوعاء فى طبقات اللغويين و النحاه جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى و كتائب اعلام الاخيار كفوى و مدينه العلوم ازنيقى و شقائق نعمانيه فى علماء الدوله العثمانيه تصنيف احمد بن مصطفى المعروف بطاش كبرى زاده و بدر طالع بمحاسن من بعد القرن السابع محمد بن على بن محمد شوكانى و اتحاف النبلاء و ابجد العلوم و تاج مكلل مولوى صديق حسن خان معاصر مثل سفيده صبح واضح و آشكارست بناير اختصار بر بعض عبارات اقتصار مى رود احمد بن مصطفى المعروف بطاش كبرى زاده در شقائق نعمانيه در ذكر علماء طبقه رابعه گفته و منهم المولى الفاضل صاحب القاموس و هو مجد الدين ابو طاهر محمد بن يعقوب بن محمد الشيرازى الفيروزآبادى و كان ينتسب الى الشيخ أبى اسحاق الشيرازى صاحب التنبيه و ربما يرفع نسبه الى أبى بكر الصديق رضى الله عنه و كان يكتب بخطه الصديقى دخل بلاد الروم و اتصل بخدمه السلطان المذكور و نال عنده مرتبه و جاها و اعطاه السلطان المذكور مالا جزيلا و اعطاه الامير تيمورخان خمسَه آلاف دينار ثم جال البلاد شرقا و غربا و اخذ من علمائها حتى برع فى العلوم كلها سيما الحديث و التفسير و اللغه و له تصانيف كثيره تنيف على اربعين مصنفا و اجل مصنفاته اللامع المعلم العجائب الجامع بين المحكم و الجنب و كان تمامه فى ستين مجلده ثم لخصها فى مجلدين و سمى ذلك الملخص بالقاموس المحيط و له تفسير القرآن العظيم و شرح البخارى و المشارق و كان رحمه الله لا يدخل بلده الا و اكرمه و إليها و كان سريع الحفظ و كان يقول لا انام الا و احفظ مائتى سطر و كان كثير العلم و الاطلاع على المعارف العجيبه و بالجملة كان آيه فى الحفظ و الاطلاع و التصنيف

و له سنه تسع و عشرين و سبعمائه بكارزين و توفى قاضيا بزبيد من بلاد اليمن ليله العشرين من شوال سنه ست او سبع عشره و ثمانمائه و هو ممتع بحواسه و دفن بتربه الشيخ اسماعيل الجبرتي و هو آخر من مات من الرؤساء الذين انفرد كل منهم بفن فاق فيه اقرانه على راس القرن الثامن و هم الشيخ سراج الدين البلقيني فى الفقه على مذهب الشافعى رحمه الله و الشيخ زين الدين العراقى فى الحديث و الشيخ سراج الدين بن الملقن فى كثره التصانيف فى فن الفقه و الحديث و الشيخ شمس الدين الفنارى فى الاطلاع على كل العلوم العقلية و النقلية و العربية و الشيخ ابو عبد الله بن عرفه فى فقه المالكيه و فى سائر العلوم بالمغرب و الشيخ مجد الدين الشيرازى فى اللغه رحمهم الله تعالى رحمه واسعه و محمد بن على الشوكانى در بدر طالع كفته محمد بن يعقوب بن محمد بن ابراهيم بن أبى بكر بن احمد بن محمود بن ادريس بن فضل الله بن الشيخ أبى اسحاق ابراهيم بن على بن يوسف بن عبد الله المجد ابو الطاهر الفيروزآبادى الشيرازى اللغوى الشافعى الامام الكبير الماهر فى اللغه و غيرها من الفنون ولد سنه ٧٢٩ بكارزون من اعمال شيراز فحفظ القرآن و هو ابن سبع سنين و حفظ كتابا من اللغه و انتقل الى شيراز و هو ابن ثمان سنين و اخذ عن والده و عن القوام عبد الله بن النجم و غيرهما من علماء شيراز و سمع من محمد بن يوسف الانصارى و ارتحل الى العراق و دخل واسط و قرأ بها العشر ثم دخل بغداد فاخذ عن التاج ابن السباك و السراج عمر بن على القزوينى و غيرهما ثم ارتحل الى دمشق فدخلها سنه ٧٥٥ فسمع بها من التقى السبكي و جماعه زياده على المائة كابن القيم و طبخته و دخل بعلبك و حماه و حلب و القدس و سمع من اهل هذه الجهات و استقر بالقدس نحو عشر سنين و درس و تصدر و ظهرت فضائله و كثير الاخذ عنه و تلمذ له جماعه من الاكابر كالصلاح الصفدى و غيره و جال فى البلاد الشماليه و للشرقيه و دخل الروم و الهند و لقي جمعا من الفضلاء و حمل عنهم شيئا كثيرا ثم دخل اليمن فوصل الى زبيد فى سنه ٧٩٩ بعد وفاه قاضى الاقضييه باليمن كله الجمال الريمى شارح التنبيه فتلقاه الملك الاشرف اسماعيل بالقبول و بالغ فى اكرامه و صرف له الف دينار سوى الف كان امر ناظر عدن يجهزه بها و استمر مقيما لديه ينشر العلم فكثر الانتفاع به و بعد اضاف إليه قضاء اليمن كله بعد ابن عجيل فقصدته الطلبة و قرأ عليه السلطان فمن دونه

الحديث و استقر قدمه بزبيد الى ان مات و كان السلطان الاشرف قد تزوج ابنته لمزيد جمالها و نال منه برا و رفعه بحيث صنف له كتابا و اهداه على اطباق فملأها له دراهم و فى اثناء هذه المده قدم مكه مرارا فجاور بها و بالمدينه و الطائف و عمل ما ثم حسنه و كان زائد الحظ مقبولا عند السلاطين فلم يدخل بلدا الا و اكرمه صاحبها مع كثره دخوله الى الممالك و من جمله المكرمين له تيمورلنك و سلطان الروم ابن عثمان و شاه منصور صاحب تبريز و احمد بن اوس صاحب بغداد و الاشرف صاحب اليمن و غيرهم و وصل إليه من عطاياهم شىء كثير فاقتنى من ذلك كتبا نفيسه حتى قال انه اشترى منها بخمسين الف مثقال من الذهب و كان لا يسافر الا و معه منها عده احمال و يخرج اكثرها فى كل منزل فينظر فيها ثم يعيدها و كانت له دينا طائله و لكنه كان يدفعها الى من يسرف فى انفاقها بحيث انه قد يملق احيانا فيبيع بعض كتبه و له مصنفات كثيره نافعه منها فى التفسير لطائف ذوى التمييز فى لطائف الكتاب العزيز فى مجلدات و تنوير المقباس فى تفسير ابن عباس اربع مجلدات و تيسير فاتحه الاباب فى تفسير فاتحه الكتاب فى مجلد كبير و الدرّ النظيم المرشد الى مقاصد القرآن العظيم و حاصل كوره الخلاص فى فضائل سوره الاخلاص و شرح قطبه الخثاف فى شرح خطبه الكشاف و فى الحديث و التاريخ الشوارق العليه فى شرح مشارق الانوار النبويه اربع مجلدات و فتح البارى فى شرح صحيح البخارى و لعل ابن حجر لم يسمع بذلك حيث سمى شرحه بهذا الاسم كمل منه نحو عشرين مجلدا و كان يقدر تمامه فى اربعين و عمدته الحكام فى شرح عمدته الاحكام فى مجلدات و امتضاض السهاد فى افتراض الجهاد فى مجلد و الاسعاد بالاصعاد الى درجه الاجتهاد ثلث مجلدات و المرقاه الوفيه فى طبقات الحنفية و البلغه فى تراجم ائمه النحاه و اللغه و الفضل الوفى فى العدل الاشرفى و نزّه الاذهان فى تاريخ اصبهان و تسهيل طريق الوصول فى الاحاديث الزائده على جامع الاصول و الاحاديث الضعيفه و الدر الغالى فى الاحاديث العوالى و سفر السعاده و المتفق وضعا و المختلف صقعا و فى اللغه اللامع المعلم العجائب الجامع بين المحكم و العباب و زياده امتلاؤها بها الوطاب كان يقدر تمامه فى مائه مجلد كل مجلد يقرب من صحاح الجوهرى و القاموس

المحيط و القابوس الوسيط الجامع لما ذهب من لغة العرب شماطيط في مجلدين و هو كتاب نفيس ليس له نظير و قد انتفع به الناس و لم يلتفتوا بعده الى غيره و المقصود لذوى الالباب من علم الاعراب و تحبير الموشين فيما يقال بالسين و الشين و هو ثلث الكبير في خمس مجلدات و الصغير و الروض المسلوف فيمن له اسمان الى الوف و غير ذلك من المصنفات الكثيره الواسعه الشهيره قال التقى الكرمانى كان عديم النظر في زمانه نظما و نثرا بالفارسي و العربى و كان كثيرا لاقتداء بالصغاني ماشيا على طريقته تابعا لمنهجه حتى في كثره المجاوره و حكي الخزر جي انه رام التوجه في سنه ٦٩٩؟؟ الى مكه فكتب الى السلطان ما مثاله و مما ينهيه الى العلوم الشريفه انه غير خان عليكم ضعف اقل العبيد و رقه جسمه و دقه بنيته و علو سنه و قد آل امره الى ان صار كالمسافر العدى تحزم و انتقل إذ وهن العظم و الراس اشتعل و تضعض السن تقعقع الشن فما هو الاعظام في جراب و بيان مشرف و على الخراب و قد ناهز العشره التى تسميها العرب دقاقه الرقاب و قد مر على السامع الشريفه غير مره

في صحيح البخارى قول سيدنا رسول الله صلى الله عليه و سلم إذا بلغ المرأستين سنه فقد اعذر الله إليه فكيف من نيف على السبعين و اشرف على الثمانين و لا يجمل بالمؤمن ان يمضى عليه اربع سنين و لا يتجدد له شوق و عزم الى بيت رب العالمين و زياره سيد المرسلين و قد ثبت في الحديث النبوى ذلك و اقل العبيد له ست سنين عن تلك المسالك و قد غلب عليه الشوق حتى جل عمره عن الطوق و من اقصى امنيته ان يجدد العهد بتلك المعاهد و يفوز مره اخرى بتقبيل تلك المشاهد و سؤاله من المراحم الحسنه الصدقه عليه بتجهيزه في هذه الايام مجردا عن الاهالى و الاقوام قبل اشتداد الحرّ و غلبه الاوام فان الفصل اطيب و الريح ازين و من الممكن ان يفوز الانسان باقامه شهر في كل حرم و يخطى في مهابط الرحمه و الكرم و ايضا كان من عاده الخلفاء سلفا و خلفا انهم كانوا يبردون البريد عمدا قصد التبليغ سلامهم الى حضره سيد المرسلين فاجعلنى الله فداك ذلك البريد فلا اتمنى شيئا سواه و لا اريد شوقى الى الكعبه الغراء

قد زادا

الله اصحابا و اولادا

فلما وصل هذا الى السلطان كتب في طره الكتاب ما مثاله صدر الجمال

ص: ٢٥٨

المصرى على لسانى ما يحقّقه لك شفاهها ان هذا شىء لا ينطق به لسانى و لا يجرى به قلبى فقد كانت اليمن عمياء فاستنارت فكيف يمكن ان تتقدم و انت تعلم ان الله قد احيا بك ما كان ميتا من العلم فبالله عليك الا ما وهبت له بقيه هذا العمر و الله يا مجد الدين يمينا باره انى ارى فراق الدنيا و نعيمها و لا- فراقك انت اليمن و اهله انتهى و فى هذا الكلام عبره للمعتبرين من افاضل السلاطين بتعظيم قدر علماء الدين و قد اخذ عنه الاكابر فى كل بلاد وصل إليه و من جمله تلامذته الحافظ ابن حجر و المقريزى و البرهان الحلبي و مات ممتعا بسمعه و حواسه فى ليله عشرين من شوال سنه ٨١٢ انتهى فهذا الفيروز آبادى عمده احبارهم المراجيح* و قدوه كبارهم المناجيح* قد نصر الصدق الصريح* و ازر الصواب النصيح* و هتك ستر الباطل الفصيح* و قطع ظهر المنكر القبيح* حيث اثبت هذا الحديث الثابت الصحيح* فى كتابه المسمى بنقد الصحيح* و قطع عرق كل ريب ببيانه الفصيح* و استاصل شافه كل شك ببيانه الفسيح* فلا ينكل عن اذعانه الا من قدّر اخفاقه و اتيح* و لا يعدل عن ايقانه الا من حل ازهاقه و ايح* و لا يلزم فيه الا من تاه من العدوان فى السباب الفيح* و لا يطعن فيه الا من هام على راسه من الطغيان فلا ينجعه هاتف و لا مليح

وجه صد و هفتم

آنكه امام الدين محمد الهجروى الايجى در كتاب اسماء النبى و خلفائه الاربعه اثبات اين حديث شريف فرموده چنانچه شهاب الدين احمد در كتاب توضيح الدلائل بعد ذكر بعض اسماء مباركه جناب امير المؤمنين عليه السلام و بيان ايراد هجروى مذکور آن را گفته و منها باب مدينه العلم

عن على رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و على اله و بارك و سلم انا مدينه العلم و على بابها فمن اراد العلم فليات من بابها رواه الطبرى من تخريج أبى عمرو و آورده الامام الفقيه المذكور و قال كما فى الحديث و محتجب نماند كه علامه هجروى از اكابر علمای اعلام و افاخم فقهای عظام سنیه بوده چنانچه شهاب الدين احمد در توضيح الدلائل او را باين اوصاف بليغه ستوده الامام الشيخ العالم العارف الربانى الملقب لوفور علمه و معرفته بالغزالي الثانى مرشد الخلائق الفقيه امام الدين محمّد الهجروى الايجى قدس سره انتهى فهذا الهجروى و امامهم المعروف بجليل الالقاب* و عالمهم للدأب عندهم فى اقتناء الماثر ابلغ الآداب* قد عدّ باب مدينه العلم من اسماء امام ذوى الالباب

عليه و على صنوه و الهما من الملك الوهاب * الان؟؟؟؟ السلام المزرى بكل مسك و ملاب* و اظهر كونه مستتبطا من هذا الحديث الوثيق النصاب* فرغمت و الحمد لله اناف المنكرين النصاب* و قمعت اروس الجاحدين الاوشاب* و وضح ان الشاك فيه و المرتاب* بعد اثبات الهجروي اياه بعظيم الانتصاب* هاجر للصدق و الصواب* و الهاجر بطعنه هجيره ايثار الزيف بعريض الذهب* و ليس له إلا خسر المآل و سوء المآب* و ما كيده الا فى تبار و تباب

وجه صد و هشتم

آنکه يوسف اعور واسطى در رساله که در رد اهل حق نوشته گفته الثانى من وجوه حجج الرافضه بالعلم

حديث انا مدينه العلم و على بابها و الجواب عنه ايضا من وجوه احدها ان هذا الحديث يتضمن ثبوت العلم لعلى و لا شك انه بحر علم زاخر لا يدرك قعره الا انه لا يتضمن الرجحان على غيره بدليل ثبوت العلم لغيره على وجه المساواه

بقول النبى صلى الله عليه و سلم فى مجموع الاصحاب اصحابى كالنجوم بأيمهم اقتديتم اهتديتم فثبت العلم لكلهم ثانيها ان بعض اهل السنه ينقل زياده على هذا القدر و ذلك قولهم

ان النبى صلى الله عليه و سلم قال انا مدينه العلم و على بابها و ابو بكر و عمر و عثمان حيطانها و اركانها و الباب فضاء فارغ و الحيطان و الاركان ظرف محيط فرجانهن على الباب ظاهر ثالثها دفع فى تاويل على بابها أى مرتفع و على هذا يبطل الاحتجاج به للرافضه انتهى فهذا الواسطى ناصبهم الاعور* و مارقهم الأفجر* قد سدت عليه فى قدح هذا الحديث المذاهب* و اختلط عليه الخاثر بالذائب* فلم يبصر الى الطعن فى سنده طريقا و سبيلا* و لم يلف لاجله فى هذا الباب مقالا و لو كان عليلا* و لم يجد بدا من الاعتراف و الاقرار* و لم يجترئ على جحد اصله و الانكار* فاخذ يتنكب فى تسويله يمينا و شمالا* و طفق يتردد فى تحريفه زيغا و ضلالا* و سند مرّ على مزخرفاته فيما بعد انشاء الله القهار* و نسوق الى متاعه الكاسد اطم البوار و الدمار* فالعجب كل العجب* من المخاطب الجالب لنفسه و حى الشجب كيف جمع بين الطعن فى سنده و النكول عن معناه* و قرن بين جحود اصله و العدول عن مغراه فجمع بين هذين النكرين* و ساق على حوالبه ادهى الحين و الرين* و فاق بضيعه اهل النصب و الانحراف* و سبق بتشيعه ارباب المجون و السفاسف

آنکه شمس الدین محمد بن محمد بن محمد الجزری در اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب ع گفته

اخبرنا الحسن بن احمد بن هلال قراءه عليه عن علي بن احمد بن عبد الواحد اخبرنا احمد بن محمد بن محمد بن محمد في كتابه من اصبهان اخبرنا الحسن بن احمد بن الحسين المقرئ اخبرنا احمد بن عبد الله بن احمد الحافظ اخبرنا ابو احمد محمد بن احمد الجرجاني اخبرنا الجرجاني اخبرنا الحسن بن سفيان اخبرنا عبد الحميد بن بحر اخبرنا شريك عن سلمه بن كهيل عن الصنابحي عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا دار الحكمه و علي بابها و رواه الترمذی فی جامعه عن اسماعيل بن موسى حدثنا محمد بن الرومي حدثنا شريك عن سلمه بن كهيل عن سويد بن غفله عن الصنابحي عن علي و قال حديث غريب و رواه بعضهم عن شريك و لم يذكروا فيه عن الصنابحي قال و لا يعرف هذا الحديث عن واحد من الثقات غير شريك و في الباب عن ابن عباس انتهى قلت و رواه بعضهم عن شريك عن سلمه و لم يذكر فيه عن سويد و رواه الاصبغ بن نباته و الحارث عن علي ع نحوه و

رواه الحاكم من طريق مجاهد عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم و لفظه انا مدينه العلم و علي بابها فمن اراد العلم فليأتها من بابها و قال الحاكم صحيح الاسناد و لم يخرجاه و

رواه ايضا من حديث جابر بن عبد الله و لفظه انا مدينه العلم و علي بابها فمن اراد العلم فليات الباب و مخفي نماند که از ملاحظه کتاب اسنی المطالب کمال جلالت مرتبت و نهایت علو منزلت احادیث و اخبار آن بنصه شهود می رسد جزری در صدر آن بعد حمد و صلاه گفته و بعد فهذه احاديث مسنده مما تواتر و صح و حسن من اسنی مناقب الاسد الغالب مغرق الکتاب و مظهر العجائب ليث بنی غالب امير المؤمنين أبي الحسن علي بن أبي طالب كرم الله تعالى وجهه و رضی عنه و ارضاه اردفتها بمسلسلات من حديثه و بمتصلات من روايته و تحديته و باعلى اسناد صحيح إليه من القرآن و الصحبه و الخرقه التي اعتمد فيها اهل الولاية عليه نسال الله تعالى ان يثينا على ذلك و يقربنا لديه و نیز در ان بعد ایراد احادیث مناقب گفته قلت فهذا نزر من بحر و قل من كثر بالنسبه الى مناقبه الجليله و محاسنه الجميله و لو ذهبنا لاستقصاء ذلك بحقه لطال الكلام بالنسبه الى هذا المقام و لكن نرجو من الله تعالى ان يسير افراد ذلك بكتاب نستوعب فيه ما بلغنا من ذلك و الله الموفق الصواب و مستتر نماند که علامه شمس الدین الجزری نزد سنیه از اعظام حفاظ حذاق و افاخم مهره سباق و مصیب خصل سبق در تبحر و اخلاق و مصنف تصانیف مقبوله سائره

في الآفاق مي باشد شطري از محاسن مبهره و مفاخر مزهره و معالي معرفه و محامد مورقه او بر ناظر معجم شيوخ تقى الدين محمد بن فهد مكي تاليف پسرش ابو القاسم نجم الدين عمر بن فهد مكي و ابناء الغمر بابناء العمر تصنيف ابن حجر عسقلاني و درر عقود فريده تقى الدين مقریزی و ضوء لاعم شمس الدين سخاوی و انس جليل مجير الدين عليمی و جبل متين في اجازات الامين و شرح شمائل ترمذی از فضل بن روزبهان شيرازي و طبقات الحفاظ و حسن المقصد و ميزان المعدله و اتقان جلال الدين السيوطي و صواعق ابن حجر مكي و مقاليد الاسانيد ابو مهدي ثعالبي و شقائق نعمانيه في علماء الدوله العثمانيه تصنيف احمد بن مصطفى بن خليل المعروف بطاش كبرى زاده و نوافض محمد بن عبد الرسول برزنجي و كفايه المتطلع تاج الدين بن احمد بن دهان مكي و مدارج الاسناد ابو علي محمد العمري الصفوي و حصر الشارذ محمد عابد سندی و مرافض حسام الدين سهارنپوري و صواعق خواجه نصر الله كابلی و انتباه في سلاسل اولياء الله شاه ولي الله والد مخاطب و بدر طالع محمد بن علي شوکاني و بستان المحدثين و همين كتاب تحفه خود مخاطب و اشباع الكلام شاه سلامه الله معاصر و تاج مكلل مولوی صديق حسن خان معاصر و غير ان واضح و اشكار خواهد بود بعضی از عبارات مدائح او در جز اول مجلد حديث غدیر شنيدی نبذی از ان در اين جا نیز مذکور می شود خود جزری در طبقات القرا گفته محمد بن محمّد بن محمّد بن علي بن يوسف الجزري مؤلف هذا الكتاب يکنى ابا الخير ولد فيما حقق من لفظ والده في ليله السبت الخامس والعشرين من شهر رمضان سنه احدى وخمسين وسبعمائه داخل خط القضاءيين بين السورين بدمشق و اجازة خال جدّه محمد بن اسماعيل بن الخباز و سمع منه فيما اخبره والده و لم يقف على ذلك و حفظ القرآن في سنه اربع و ستين و صلّى به سنه خمس و سمع الحديث من جماعه من اصحاب الفخر بن البخارى و غيرهم و افرد القراءات على الشيخ أبى محمّد عبد الوهاب بن سلالر و الشيخ احمد بن ابراهيم بن الطحان و الشيخ احمد بن رجب في سنه ست و سبع و جمع السبعه على الشيخ الموجود ابراهيم الحموي ثم جمع القراءات بمضمن كتب على الشيخ أبى المعالى بن اللبان في سنه ثمان و ستين و حج في هذه السنه فقرا بمضمن الكافي و التيسير على الشيخ أبى عبد الله محمد بن صالح الخطيب و الامام بالمدينه الشريفه ثم رحل الى الديار المصريه في سنه تسع فجمع القراءات الاثنى عشر بمضمن كتب على الشيخ أبى بكر عبد الله بن الجندی و السبعه بمضمن العنوان و التيسير و الشاطبيه على العلامه أبى عبد الله محمد بن الصّائغ

و الشيخ أبى محمد عبد الرحمن بن البغدادى فتوفى ابن الجندى و هو قد وصل الى قوله تعالى إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ فِي النُّحْلِ فَاسْتَجِازَهُ وَاجَازَهُ وَاشْهَدَ عَلَيْهِ ثُمَّ تَوَفَّى فَاكْمَلَهُ عَلَى الشَّيْخِينَ الْمَذْكُورِينَ ثُمَّ رَجَعَ إِلَى دِمَشْقَ وَرَحَلَ رَحْلَهُ ثَانِيَةً فَجَمَعَ ثَانِيًا عَلَى ابْنِ الصَّائِغِ الْعَشْرَةَ بِمُضْمَنِ الْكُتُبِ الثَّلَاثَةَ الْمَذْكُورَةَ التَّيْسِيرَ وَالتَّذْكَرَةَ وَالْإِرْشَادِيْنَ وَالتَّجْرِيدَ وَ عَلَى ابْنِ الْبَغْدَادِيِّ الْأَيْمَةَ الثَّلَاثَةَ عَشْرَ وَ هُمُ الْعَقْرَةُ الْمَشْهُورَةُ وَ ابْنُ مَحِيصٍ وَ الْأَعْمَشُ وَ الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ بِمُضْمَنِ الْكُتُبِ الْمَذْكُورَةِ الَّتِي تَلَا بِهَا عَلَى شَيْخِهِ ابْنَ الصَّائِغِ وَ غَيْرِهِ وَ سَمِعَ الْحَدِيثَ مِنْ بَقِيَّةِ مَنْ بَقِيَ مِنْ أَصْحَابِ الدَّمِيَّاطِيِّ وَ الْبَرْقَوِيِّ وَ أَخَذَ الْفِقْهَ عَنْ الشَّيْخِ عَبْدِ الرَّحِيمِ الْإِسْنَوِيِّ وَ غَيْرِهِ وَ سَمِعَ الْحَدِيثَ مِنْ غَيْرِهِمْ ثُمَّ عَادَ إِلَى دِمَشْقَ فَجَمَعَ الْقُرْآنَ السَّبْعَ فِي خْتَمِهِ عَلَى الْقَاضِي أَبِي يُوسُفَ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ الْكُفْرِيِّ الْحَنْفِيِّ ثُمَّ رَحَلَ إِلَى الدِّيَارِ الْمَصْرِيَّةِ وَ قَرَأَ بِهَا الْأَصُولَ وَ الْمَعَانِيَّ وَ الْبَيَانَ عَلَى الشَّيْخِ ضِيَاءَ بْنِ سَعْدِ اللَّهِ الْقَزْوِينِيِّ وَ أَخَذَ عَنْ غَيْرِهِ وَ رَحَلَ إِلَى الْأَسْكَندَرِيَّةِ فَسَمِعَ مِنْ أَصْحَابِ ابْنِ عَبْدِ السَّلَامِ وَ ابْنِ نَصْرٍ وَ غَيْرِهِمْ وَ قَرَأَ بِمُضْمَنِ الْأَعْلَانِ وَ غَيْرِهِ عَلَى الشَّيْخِ عَبْدِ الْوَهَّابِ الْقَزْوِينِيِّ وَ سَمِعَ مِنْ هَوْلَاءِ الشُّيُوخِ وَ غَيْرِهِمْ كَثِيرًا مِنْ كُتُبِ الْقُرْآنِ بِالسَّمَاعِ وَ الْإِجَازَةِ وَ قَرَأَ عَلَى غَيْرِ هَوْلَاءِ الْقُرْآنَ وَ لَمْ يَكْمَلْ وَاجَازَهُ وَ أَذِنَ لَهُ بِالْإِفْتَاءِ شَيْخَ الْإِسْلَامِ أَبُو الْفَدَاءِ إِسْمَاعِيلُ بْنُ كَثِيرٍ سَنَةَ أَرْبَعٍ وَ سَبْعِينَ وَ كَذَلِكَ أَذِنَ لَهُ الشَّيْخُ ضِيَاءُ الدِّينِ سَنَةَ ثَمَانٍ وَ سَبْعِينَ وَ كَذَلِكَ شَيْخُ الْإِسْلَامِ الْبَلْقِينِيُّ سَنَةَ خَمْسٍ وَ ثَمَانِينَ إِلَى أَنْ قَالَ وَ الْفَ فِي الْقُرْآنِ كِتَابُ النُّشْرِ فِي الْقُرْآنِ الصَّغَرِ فِي مَجْلَدَيْنِ وَ مَخْتَصَرُهُ التَّقْرِيْبُ وَ تَحْيِيرُ التَّيْسِيرِ فِي الْقُرْآنِ الْعَشْرَةَ وَ هَذَا الْكِتَابُ وَ هُوَ تَارِيخُ الْقُرْآنِ وَ طَبَقَاتُهُمْ مِنْ أَصْلِهِ وَ لَمَّا أَخَذَهُ امِيرُ تَيْمُورِ إِلَى مَا وَرَاءَ النَّهْرِ الْفَ شَرَحَ الْمَصَابِيحَ فِي ثَلَاثَةِ وَ الْفَ عِنْدَ ذَلِكَ فِي التَّفْسِيرِ وَ الْحَدِيثِ وَ الْفِقْهِ وَ الْعَرَبِيَّةِ وَ نَظَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْعُلُومِ وَ نَظَّمَ غَايَةَ الْمَهْرَةِ فِي الزِّيَادَةِ عَلَى الْعَشْرَةِ قَدِيمًا وَ نَظَّمَ طَيْبَةَ النُّشْرِ فِي الْقُرْآنِ الْعَشْرَةَ وَ الْجَوْهَرَةَ فِي النَّحْوِ وَ الْمَقْدَمَةَ فِيمَا عَلَى قَارِئِ الْقُرْآنِ أَنْ يَعْلَمَهُ وَ غَيْرَ ذَلِكَ فِي فُنُونِ شَتَّى وَ فَضَّلَ بَنَ رُوزْبَهَانَ دَرِ شَرْحِ شَمَائِلِ تَرْمِذِيَّ كَفَّتَهُ أَبُو الْخَيْرِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْجَزْرِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى شَيْخَ مَشَايِخِ الْإِسْلَامِ وَ قَاضِيَ الْقَضَايَا بَيْنَ الْأَنْامِ الْجَامِعِ لِأَقْسَامِ الْعُلُومِ الشَّرْعِيَّةِ وَ الْحَاوِيَّ لِلْمَعَارِفِ الْإِهْلِيَّةِ وَ الْفِرْعِيَّةِ كَانَ مُتَوَحِّدًا فِي زَمَانِهِ فِي عُلُوِّ الشُّأْنِ فِي الْعُلُومِ سَيِّمًا فِي الْقُرْآنِ فَقَدْ وَصَفَ الشَّيْخُ الْإِمَامُ الْأَجَلُ أَبُو الْفَضْلِ الْعَسْقَلَانِيُّ شَهْرَ بَابِ الْحَجَرِ أَنَّ الْمُتَفَرِّدَ الْوَحِيدَ فِي الْقُرْآنِ

والمشارك في الحديث و صاحب الفقه اشتهر في زمانه بعلو الاسناد سافر البلاد و لاقى المشايخ و صحبهم و كان اصله من دمشق و مسكنه بعقبه الكتان و له هناك مدرسه و سافر الى مصر و حدث بها و حضر مجلس ختمه للصحیح البخاری مولانا شيخ الاسلام قاضى القضاء بالديار المصريه و امير المؤمنين في الحديث ابو الفضل احمد بن على العسقلانى شهر بابن حجر و عظمه و ذكره في شرح البخارى فقال صاحبنا الشيخ محمد الجزرى ثم سافر الى الروم و حدث بها و نقله السلطان تيمور بعد تسخيره لبلاد الروم الى خراسان و ماوراء النهر فاقام بالبلاد المذكوره زمانا طويلا يحدث و يصنف و صنف في خراسان شرحه على المصاييح المسمى بتصحيح المصاييح و ذكر فيه انه لم يكن معه ورقه من كتبه ثم سافر الى شيراز و تولى قضاء للقضاء الشافعيه و كان جليلا جزيلا مبجلا الى ان توفى بها سنه نيف و ثلاثين و ثمان مائه و قد ادركت كثيرا من تلامذته كما فصلته في كتاب الحبل المتين و مجير الدين عليمى در انس جليل گفته شيخ الاسلام شمس الدين ابو الخير محمد بن محمد الجزرى الدمشقى المقرئ الشافعى مولده في ليله السبت سادس عشر رمضان سنه احدى و خمسين و سبعمائه اعتنى بالقراءات فاتقنها و مهر فيها و له مصنفات جليله منها كتاب النشر في القراءات العشر و نظم العشره و ذيل على طبقات القراء للذهبي و الحصن الحصين في الادعيه و الاذكار و التوضيح في شرح المصاييح و غير ذلك و جميع مصنفاته مفيده نافعه و عين لقضاء الشام فلم يتم له ذلك ولى تدريس الصلاحيه بعد الشيخ نجم الدين بن جماعه المتقدم ذكره و اقام بها نحو السنه ثم توجه من القدس الى بلاد الروم ثم سار الى بلاد فارس و ولى قضاء شيراز و حضر الى القاهره سنه سبع و عشرين و ثمان مائه ثم سافر رسولا من سلطان مصر الى سلطان شيراز في السنه المذكوره و توفى بشيراز نهار عيد الاضحى سنه ثلاث و ثلاثين و ثمان مائه رضى الله عنه و رحمه و احمد بن مصطفى بن خليل المعروف بطاش كبرى زاده در شقائق نعمانيه گفته—و منهم الشيخ محمد بن محمد بن محمد بن على بن يوسف الجزرى يكنى بابى الخير ولد فيما حققه نفسه من لفظ والده في ليله السبت الخامس و العشرين من شهر رمضان سنه احدى و خمسين و سبعمائه بدمشق و حفظ القرآن سنه اربع و ستين و

سنة خمس و ستين و سمع الحديث من جماعه و افرد القراءات على بعض الشيوخ و جمع السبعة فى سنة ثمان و ستين و حج فى هذه السنه ثم رحل الى الديار المصريه فى سنة تسع و جمع القراءات العشره و الاثنتى عشره ثم الثلاث عشره ثم رحل الى دمشق و سمع الحديث من اصحاب الدمياطى و الابرقوهى و اخذ الفقه عن الاسنوى و غيره ثم رحل الى الديار المصريه و قرأ بها الاصول و المعانى و البيان و رحل الى اسكندريه و سمع من اصحاب ابن عبد السلام و غيرهم و اذن له بالافتاء شيخ الاسلام ابو الفداء اسماعيل بن كثير سنة اربع و سبعين و سبعمائه و كذلك الشيخ ضياء الدين سنة ثمان و سبعين و كذلك شيخ الاسلام البلقينى سنة خمس و ثمانين ثم جلس للاقراء و قرأ عليه القراءات جماعه كثيرون و ولى قضاء الشام سنة ثلث و تسعين و سبعمائه ثم دخل الروم لما ناله من الظلم من اخذ امواله و غيره بالديار المصريه فى سنة ثمان و تسعين و سبعمائه فنزل بمدينة برؤسا دار الملك الكامل المجاهد بايزيد بن عدنان فاكمل عليه القراءات العشر بها جماعه كثيرون من اهل تلك الديار و غيرهم و لما كانت الفتنة العظيمة المشهوره من قبل تيمورخان فى اول سنة خمس و ثمانمائه فاخذه الامير تيمور معه الى ماوراء النهر و انزله بمدينة كش ثم الى سمرقند و قرأ عليه فى كل منها جماعه كثيرون و لما توفى الامير تيمورخان فى شعبان سنة سبع و ثمانمائه خرج من بلاد ماوراء النهر فوصل الى خراسان و دخل الى هراه ثم الى مدينة يزد ثم الى اصبهان ثم الى شيراز فقرأ عليه فى كل منها جماعه بعضهم السبعة و بعضهم العشره و الزمه صاحب شيراز بير محمد قضاء شيراز و نواحيها فبقى فيها كرها حتى فتح الله عليه فخرج منها الى البصره ثم فتح الله له المجاوره بمكه و المدينه سنة ثلاث و عشرين و حين اقامته بالمدينه قرأ عليه شيخ الحرم و الف فى القراءات كتاب النشر فى القراءات العشر فى مجلدين و مختصره التقريب و تحبير التيسير فى القراءات العشره و طبقات القراء و تاريخهم كبرى و صغرى التى نقلت هذه الترجمة من صغراها و لما اخذه الامير تيمورخان الى ماوراء النهر الف هناك شرح المصاييح فى ثلاثه اسفار و الف فى التفسير و الحديث و الفقه و نظم قديما غايه المهره فى الزيادة على العشيره و نظم طيبه النشر فى القراءات العشر و الجواهره فى النحو و المقدمه فيما على قارى القرآن ان يعلمه و غير ذلك فى فنون شتى هذا ما حكاه الجزرى عن نفسه فى طبقاته الصغرى نقلته عن خطه و قال بعض

تلامذته بخطه قال الفقير المغترف من بحاره توفي شيخنا رحمه الله تعالى ضحوه الجمعه لخمس خلون من اول الربيعين سنه ثلاث و ثلاثين و ثمانمائه بمدينه شيراز و دفن بدار القراء التي انشأها و كانت جنازته مشهوده تبادر الاشراف و الخواص الي حملها و تقيلها و مسها تبركا بها و من لم يمكنه الوصول الي ذلك كان يتبرك بمن يتبرك بها و قد اندرس بموته كثير من مهام الاسلام رضى الله عنه و عن اسلافه و اخلافه و من جمله تصانيف الشيخ المذكور كتاب الحصن الحصين فى الدعوات الماثوره عن النبى صلى الله عليه و سلم و هو كتاب نفيس جدا ثم اختصره اختصارا غير مخل الي ان قال فى الشقائق ثم ان المولى خضربك بن جلال ارسل الي الشيخ الجزرى نظما و هو هذا لو كان فى بابه للنظم مفخره الفت فى مدحه الفا من الكتب* لكنه البحر فى كل الفنون فما* اهداء در الي بحر من الادب* فارسل اليه الشيخ جوابا لنظمه و هو هذا فى در نظمك بحر الفضل ذو لجب* و در نظمك عقد فى طلى الادب* الدر فى البحر معهود تكونه* و البحر فى الدر يدي غايه العجب الي ان قال فى الشقائق ثم ان الشيخ الجزرى رحمه الله عليه لما ذهب به الامير تيمور الي ماوراء النهر اتخذ الامير تيمور هناك وليمه عظيمه و كان السيد الشريف الجرجانى مدرسا فى ذلك الوقت بسمرقند فعين الامير تيمور جانب يساره للامراء و جانب يمينه للعلماء و قدم فى ذلك المجلس الشيخ الجزرى على السيد الشريف فقالوا له فى ذلك فقال كيف لا اقدم رجلا عارفا بالكتاب و السنه و يشاور ما اشكل عليه منهما النبى صلى الله عليه و سلم بالذات فيحل له و محمد بن على الشوكانى الصنعانى در بدر طالع كفته محمد بن محمد بن محمد بن على بن يوسف الدمشقى ثم الشيرازى المصرى الشافعى المعروف بابن الجزرى نسبه الي جزيره ابن عمر قرب الموصل كان ابوه تاجرا فمكث اربعين سنه لا يولد له ولد ثم حج فشرى ماء زمزم بنيه ان يرزقه الله ولدا عالما فولد له صاحب الترجمة فى ليله السبت الخامس و العشرين من رمضان سنه ٧٥١ بدمشق فنشاء بها و اخذ القراءات عن جماعه ثم رحل الي القاهره فسمع من جماعه كاصحاب الفخر ابن البخارى و اصحاب الدمياطى و رحل الي الاسكندريه فقراء على اهلها كابن الدمامينى و جدّ فى طلب الحديث بنفسه و كتب الطباق و اخذ الفقه عن

الاسنوى و البلقينى و البهاء السبكى و اخذ الاصول و المعانى و البيان عن الضياء القرشى و الحديث عن العماد بن كثير و العرقى و اشتد شغفه بالقراء حتى جمع العشر ثم الثلاث عشره و تصدر للاقراء بجامع بنى أمية ثم دخل الى بلاد الروم سنة ٧٩٨ و اتصل بالسلطان بايزيد خان فاكرمه و عظمه فنشر هنالك علم القراءات و الحديث و انتفعوا به فلما دخل تيمورلنك بلاد الروم اخذه معه الى سمرقند فاقام بها ناشرا للعلم و كان وصوله إليها سنة ٨٠٥ و لما مات تيمور في شعبان سنة ٨٠٧ خرج من سمرقند الى خراسان و دخل هراه ثم دخل مدينه يزد ثم اصبهان ثم شيراز و انتفع به الناس في جميع هذه الجهات لا سيما في القراءات و الزمه سلطان شيراز ان يلى قضائها فاجاب مكرها ثم خرج منها الى البصره ثم جاور بمكه و المدينه سنة ٨٢٣ ثم قدم دمشق سنة ٨٢٧ ثم القاهره و اجتمع بالسلطان الاشرف فعظمه و اكرمه و تصدى للاقراء و التحديث ثم عاد الى مكه و دخل اليمن فعظمه صاحبها و اكرمه و اخذ عنه جماعه من علماء اليمن و عاد الى مكه ثم الى القاهره ثم الى شيراز و له تصانيف كثيره نافعها منها النشر في القراءات العشر في مجلدين و التمهيد في التجويد و اتحاف المهرة في تتمه العشره و اعانه المهرة في الزيادة على العشره و نظم طيبه النشر في القراءات العشر الف بيت و نظم المقدمه فيما على قاريه ان يعلمه و التوضيح و طبقات القراء في مجلد ضخم و غايه النهايات في اسماء رجال القراءات و الحصن الحصين من كلام سيد المرسلين و عده الحصن الحصين و جنّه الحصن الحصين و التعريف بالمولد الشريف و عقد اللاكى في الاحاديث المسلسله العوالى و المسند الاحمد فيما يتعلق بمسند احمد و القصد الاحمد في رجال مسند احمد و المقصد الاحمد في ختم مسند احمد و اسنى المناقب في فضائل على بن أبى طالب و الجوهره في النحو و غير ذلك و كان تصنيفه لهذه المصنفات في الجهات التى تقدم ذكرها و قد تفرد بعلم القراءات في جميع الدنيا و نشره في كثير من البلاد و كان اعظم فنونه و اجل ما عنده و مات بشيراز يوم الجمعة خامس ربيع الاوّل سنة ٨٣٣ و حكى صاحب الشقائق النعمانيه في علماء الدوله العثمانيه انّ صاحب الترجمة لما وصل هو و تيمور الى سمرقند عمل تيمور هنالك وليمه عظيمه و جعل على يساره اكابر الامراء و على يمينه العلماء فقدم صاحب الترجمة على السيد الشريف الجرجانى المقدم ذكره فعوتب في ذلك فقال كيف لا اقدم رجلا عارفا بالكتاب و السنه و مولوى

صدیق حسن خان معاصر در تاج مکمل گفته محمد بن محمد دمشقی الشیرازی الشافعی المعروف بابن الجزری کان ابوه تاجرا لم یولد له اربعین سنه فلما حج شرب ماء زمزم و نوى حصول الولد فاعطاه الله تعالى هذا الابن السعيد قال فی البدر الطالع جد فی طلب الحدیث بنفسه و اخذ الفقه و الاصول و المعانی و البیان و تصدر للاقراء بجامع بنی أمیه ثم دخل بلاد الروم و اتصل بالسلطان بایزید خان فاکرمه و عظمه فنشر هنالك علم القرآن و الحدیث و لما مات تیمور فی سنه ۸۰۷ خرج من سمرقند الی خراسان و دخل هراه ثم یزد ثم اصبهان ثم شیراز ثم بصره ثم جاور بمکه ثم قدم دمشق ثم القاهره و دخل الیمن و له تصانیف کثیره نافعه منها الحصن الحصین و جنه الحصن و للسند الاحمد فیما يتعلق بمسند احمد مات بشیراز یوم الجمععه سنه ۸۳۳ رحمه الله تعالى علیه و نیز در تاج مکمل بحاشیه این ترجمه گفته صاحب شقائق نعمانیه گوید چون تیمور بسمرقند رسید ولیمه عظیمه کرد اکابر امرا را بر یسار خود و علما را بر یمین خود جا داد و نشانید و مقدم کرد ابن الجزری را بر سید شریف جرجانی چون درین باب عتابش کردند گفت کیف لا- اقدم رجلا- عارفا بالکتاب و السنه انتهى و این غایت انصاف بود از تیمور زیرا که سیادت دین مقدمست بر سیادت طین و اگر چه علامه جرجانی نیز عارف بود بعلم حدیث اما ابن الجزری امام حدیث بود انتتت الحاشیه فهذا الجزری شیخ محدثیهم الامثال* و واحد حفاظهم الافاضل* قد اثبت هذا الحدیث الشریف الممیز بجزل صوابه بین الحق و الباطل* الممیز بفصل خطابه بین المتحلی و العاطل* فلا- ینحرف عنه الا- التارک للحق و الخاذل* و لا یحید عنه الا المائل عن الصدق و الحائل* و لا یطعن فیہ الا من جاب مهامه الردی کالمسرع الناسل* و لا یقدح فیہ الا من رمی مع فقد سداده بافوق ناصل

وجه صد و دهم

آنکه شیخ زین الدین ابو بکر محمد بن محمد بن علی الخوافی این حدیث را حتما و جزما ثابت نموده شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل بعد ذکر نزول آیه و تعینها اذن واعیه در شان جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته قال شیخ المشایخ فی زمانه و واحد الاقران فی علومه و عرفانه الشیخ زین الدین ابو بکر محمّد بن محمد بن علی الخوافی قدس الله تعالی سرّه فلذا اختص علی کرم الله وجهه بمزید العلم و الحکمه حتی

قال رسول الله علیه و علی آله و بارک و سلم انا مدینه العلم و علی بابها و قال عمر لو لا علی ع لهلک عمر و مخفی نماند که خوافی از اجله اعلام و امثال فخام سنیه بوده از همین عبارت توضیح الدلائل واضح و لائحست که از شیخ مشایخ در زمان خود و واحد

اقران در علوم و عرفان خویش بوده و عبد الرحمن جامی در نفحات الانس گفته شیخ ابو بکر الخوافی رحمه الله تعالی خدمت خواجه محمد پارسا قدس الله تعالی در بعضی مکتوبات القاب ایشان را چنین نوشته است ذو العلم النافع و العمل الرافع ملاذ الجمهور شفاء الصدور و صفره العلماء و العرفاء و الفقهاء رافع اعلام السنه و قانع اضاليل البدعه ناهج مناهج الحقیقه سالک مسالک الشریعه و الطریقه الداعی الی الله سبحانه علی طریق الیقین سیدنا و مولانا زین الملّه و الدین وی جامع بوده میان علوم ظاهری و باطنی و از اول تا آخر استقامت بر جاده شریعت و متابعت سنت که بزرگترین کرامتی پیش محققان این طائفه آنست یافته است و نسبت وی در طریقت بشیخ نور الدین عبد الرحمن مصریست و شیخ نور الدین عبد الرحمن بعد از کمال تربیت و بلوغ وی بمرتبہ تکمیل و ارشاد در اجازت وی چنین نوشته است و پیش وی ثبت کرده کذا استحق الخلوه و قبول الواردات الغیبیه و الفتوحات استخرت الله تعالی و اخلیته خلوتی المعهوده و هی سبعة ایام من الله تعالی فیها بما من یفضله ففتح الله علیه الواهب من عنده فی اللیله الرابعه و ازداد فی الترقیات فی درجات المقامات الی مقام حقیقه التوحید و انحلت منه قیود التفرقه فی شهود الجمع قبل اتمام الایام السبعه و فی اتمامها ظهر له لواجم التوحید الحقیقی الذاتی المشار الیه علی لسان اهل الحقیقه بجمع الجمع و هو لقوه استعداده بعد فی الترقی و الزیاده و انی علی رجاء من الله ان یاخذہ منه إلیه تماما و یقیه بقاء دواما و یجعله لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً وی فرموده اجازت نامه که شیخ نور الدین عبد الرحمن نوشته بود در وقت مراجعت بخراسان در بغداد بماند بعد از مدتی مدید که از خراسان بجانب مصر معاودت واقع شد و خدمت شیخ از دنیا رفته بود و بخلوتخانه وی درآمد در آنجا اجازت نامه خود را یافتم بی تفاوت مگر بحرفی چند با وجود آنکه آن خلوت مضبوط نبود و در ان گشاده می بود نمی دانم که آن مسوده اصل بود که اجازت مرا از آنجا نوشته بود یا خود نبود ولایت دانسته بود که اجازت نامه من فوت شده و بآنجا معاودت خواهم کرد آن را ثانیاً برای من نوشته بود و گذاشته بود بهر تقدیر آن مدت مدید در خلوتی چنانکه مذکور شد محض کرامت بود و هم او فرموده است که چون از مصر می آمدم ببغداد رسیدم طاقیه که شیخ نور الدین عبد الرحمن بمن داده بود و بر سر دیگر اکابر از مشایخ رسیده بود همراه داشتم با پیر تاج گیلانی اتفاق ملاقات افتاد این طاقیه از من طلبید چنانکه مقتضای فقر درویشی باشد بوی دادم شب در واقعه دیدم که آن طاقیه پیش من استغاثه می کند و بزرگانی را که بر سر ایشان رسیده بود می شمرد و می گوید که من

بر سر فلان و فلان رسیده ام حالی مرا بر سر خماری نهادی که بشرب خمر اشتغال می نماید چون بامداد شد با یکی از اصحاب بطلب وی بیرون رفتم شنیدم که وی در خراباتست و بشرب خمر مشغولست بآنجا رفتم گفتند فلان خانه است در آمدم مست افتاده بود و طاقیه بر سر وی مصاحب من مرا گفت تو بیرون رو که من طاقیه را بیاورم من بیرون آمدم او طاقیه از سر وی برداشت و در خانه را بر بالای وی بست و پیش من آورد گویند که در آخر حیات ویرا واردی رسید که سه شبانه روز بالکلیه از خود غائب بود چون ویرا از ان غیبت باز آوردند قریب یکسال خاموشی بر وی غالب بود و سخن کم می گفت روزی از درویش احمد سمرقندی پرسید که در هیچ جا دیده که جذبه چنین مذکور شده باشد که جذبات پی در پی گردد و اصلا منقطع نشود درویش احمد در جواب گفت که این معنی را در هیچجا ندیده ام درویش احمد سمرقندی از مریدان کار کرده و خلفاء وی بود سخنان صوفیه را دیده بود و بر بالای منبر آن را نیک بیان می کرد و بدرس و مطالعه فصوص اشتغال می نمود بخط وی دیده ام که در آخر فصوص نوشته بود که بعد از آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مرا بدرس فصوص الحکم اشارت فرموده بود در درویش آباد در خلوت بودم انحضرت را دیدم پرسیدم که یا رسول الله ما تقول فی حق فرعون قال صلی الله علیه و سلم قل كما كتب ثم قلت يا رسول الله ما تقول فی الوجود قال صلی الله علیه و سلم اما يقول الوجود فی القديم قدیم و فی الحادث حادث ثم قال صلی الله علیه و سلم انت آله و انت مولاه انت اله لظهور الصفات الالوهیه و انت مولاه بحصرک و تعینک و هو علی ما اقول شهید توفی الشیخ زین الدین رحمه الله تعالی ليله الاحدی الثانی من شوال سنه ثمان و ثلاثین و ثمانمائه اول او را در قریه مالین دفن کردند و از آنجا بدرویشآباد نقل فرمودند و از درویش آباد بجوار عیدگاه هرات و حالا بر سر مزار متبرکه وی عمارت عالی ساختند و چنان معمور و مردم نشین شده که نماز جمعه می گذارند انتهی کلام الجامی و جلالت مرتبت و علو منزلت خوافی بر ناظر حواشی روض الاخبار محمد بن قاسم بن یعقوب الاماسی و حبیب السیر غیاث الدین بن هماد الدین المدعو بخواند امیر و اخبار الاخبار شیخ عبد الحق دهلوی و سمط مجید شیخ احمد قشاشی و انتباه فی سلاسل اولیا الله شاه ولی الله والد مخاطب نیز ظاهر و باهرست فهذا عارفهم الجلیل زین الدین الخوافی*الناهض فی جو الفضل بالقوادم و الخوافی*قد کسر اجنحه المنکر الجاحد النافی و حص اریاش الطاعن الجارج العافی*حیث اثبت هذا الحدیث الکافی الوافی*و احتج بهذا الخبر الشافی العافی*فطوبی لمن اقبل علیه اقبال المدعن المصافی*و استدری بظل ذیله السابع

الضّافی* و استنقع من غیره السلسل الصافی* و الویل لمن ادبر عنه ادبار الحائد المنافی* و سلك مسلك الضّاغن الكاشح الحائف الجافی* و عدا فی بید العسف و الحیف كالموغل الناسل الطافر الطافی

وجه صد و یازدهم

آنکه ملک العلماء شهاب الدین بن شمس الدین الزاولی الدولت آبادی حدیث مدینه العلم را قطعاً و حتماً از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم ثابت و متحقق دانسته برای ایضاح و تبیین افترای مفترین بمؤدای آن استدلال و احتجاج فرموده چنانچه در هدایه السعدا گفته و اینجا منافقان افترا کنند که علی بن ابی طالب رضی الله عنه کاغذی نبشت که هر جا که پنج فرزند باشند اولاد من یکی را از ایشان بفروشد پس مصطفی صلی الله علیه و سلم آن کاغذ را پاره کرد عجب از آن مفتریاتست شاه علی ع اخ نبی ص باب علم کاغذی نویسد که احرار بفروشد و بیع احرار در هیچ دینی مباح نبوده اقوالهم علی افواهم غرض این منافقان خوارج آن بوده تا مردمان بعلی ع ولی بدگمان و با فرزندان او دشمن شوند انتهی

وجه صد و دوازدهم

آنکه میر شهاب الدین دولت آبادی در هدایه السعدا بعد ذکر حدیث وراثت امیر المؤمنین علیه السلام و عدم وراثت عباس حدیث مدینه العلم را بحتم و جزم در معرض تایید و تسدید آورده چنانچه گفته پس علم را میراث نیامد مگر علی ولی را میراث آمد که

انا مدینه العلم و علی بابها و العلماء ورثه الانبیاء نانریز خوان علی ولیست پس بعد از پیغامبر ما در آل هاشم از علی ع ولی هیچکس بهتر نیست عصمنا الله من المعترض الزنیم انتهی و مناقب کثیره و محامد وفیره دولت آبادی ان شاء الله تعالی در مجلد حدیث نور بتفصیل خواهی شنید لکن در این جا بر عبارت سبحة المرجان غلام علی آزاد اقتصار می رود و هی هذه مولانا القاضی شهاب الدین بن شمس الدین الزاولی الدولت آبادی نور الله ضریحه ولد القاضی بدولت آباد دهلی و تلمذ علی القاضی عبدالمقندر الدهلوی و مولانا خواجکی الدهلوی و هو من تلامذه مولانا معین الدین العمرانی رحمهم الله تعالی ففاق اقرانه و سبق اخوانه و كان القاضی عبدالمقندر يقول فی حقه یاتینی من الطلبة من جلده علم و لحمه علم و عظمه علم و لما توجه الموكب التیموری الی الهند و خرج مولانا خواجکی قیل و وصوله الی دهلی منها الی کالپی خرج القاضی شهاب الدین صحبه استاذه الی کالپی فاقام مولانا خواجکی بکالپی و ذهب القاضی الی دار الخیوز جونفور بفتح الجیم و سکون الواو و النون و ضم الفاء و سکون الواو و آخرها راء بلده عظیمه من صوبه اله اباد کانت دار الخلافه للسلطین الشرقیه و ذکر طبقتهم مسطور فی تواریخ الهند نشأ بها کثیر من المشایخ

العلماء فاغتنم السلطان ابراهيم الشرقى و الى جونفور وروده و نضر سقاه الله تعالى سحائب الاحسان وروده عظمه بين الكبراء و لقبه بملك العلماء فزين القاضى مسند الافاده و فاق البرجيش فى افاضه السعاده و الف كتبها سارت بها ركنان العرب و العجم و اذكر سراجا اهدى من النار الموقده على العلم منها البحر الموج تفسير القرآن العظيم بالفارسيه و الحواشى على كافيه النحو و هى اشهر تصانيفه و الارشاد و هو متن فى النحو التزم فيه تمثيل المسئله فى ضمن تعريفها و بديع الميزان و هو متن فى فن البلاغه بعبارات مسجعه و شرح البزدوى فى اصول الفقه الى بحث الامر و شرح بسيط على قصيده بانت سعاد و رساله فى تقسيم العلوم بالعبارة الفارسيه و مناقب السادات بتلك العبارة و غيرها توفى لخمس بقين من رجب المرجب سنه تسع و اربعين و ثمانمائه و دفن بجونفور من الجانب الجنوبى من مسجد السلطان ابراهيم الشرقى انتهى فهذا شهاب الدين الدولتبادى* المعروف عندهم بملك العلماء بين الحاضر و البادى* قد اثبت بالقطع هذا الحديث الشريف الهادى* المزرى بطيبه على عرف الورد و الحادى* فلا يجحده الا- المنكر الحائد المعادى* و لا- يرتاب فيه الا- الا- خلف الحائر المضادى و الله العاصم عن شروره و العوادى* بلطفه المحيط بالخواتم و المبادى

وجه صد و سيزدهم

آنكه شهاب الدين ابو الفضل احمد بن على بن محمد بن محمد بن على بن محمود بن احمد بن حجر الكنانى العسقلانى اين حديث شريف را در مناقب جناب امير المؤمنين عليه السلام وارد فرموده چنانچه در تهذيب التهذيب گفته على بن أبى طالب عبد مناف بن عبد المطلب بن هاشم ابو الحسن الهاشمى امير المؤمنين كناه رسول الله صلى الله عليه و سلم ابا تراب و الخبر فى ذلك مشهور و امه فاطمه بنت اسد بن هاشم اسلمت و ماتت فى حياه رسول الله صلى الله عليه و سلم و صلى عليها و نزل فى قبرها روى عن النبى صلى الله عليه و سلم و عن أبى بكر و عمر و المقداد بن الاسود و زوجته فاطمه ع بنت رسول الله صلى الله عليه و سلم و رضى عنها روى عنه اولاده الحسن ع و الحسين ع و محمد المعروف بابن الحنفية و عمر و فاطمه و ابن ابنه محمد بن عمر بن على و ابن ابنه على بن الحسين بن على مرسلًا و مريته أم موسى و ابن اخيه عبد الله بن جعفر بن أبى طالب و ابن اخته جعده بن هبيرة المخزومى و كاتبه عبيد الله بن أبى رافع و من الصحابه عبد الله بن مسعود و البراء بن عازب و ابو هريره و ابو سعيد الخدرى

و بشر بن سحيم الغفارى و زيد بن ارقم و سفينه مولى رسول الله صلى الله عليه و سلم و صهيب الرومى و ابن عباس و ابن عمر و ابن الزبير و عمرو بن حريث و النزال بن سيره الهلالى و جابر بن سمره و جابر بن عبد الله و ابو جحيفه و ابو امامه و ابو ليلي الانصارى و ابو موسى الاشعري و مسعود بن الحكم الزرقى و ابو الطفيل عامر بن وائله و غيرهم و من التابعين زر بن حبيش و زيد بن وهب و ابو الاسود الدثلى و ابو عثمان النهدي و سعيد بن المسيب و الاحنف بن قيس و الحرث بن سويد التيمي و الحرث بن عبد الله الاعور و حرمله مولى أسامه بن زيد و ابو ساسان حصين بن المنذر الرقاشى و جحيه بن عبد الله الكندى و ربعى بن خراش و شريح بن هانى و شريح بن النعمان الصائدى و ابو وائل شقيق بن سلمه و شيبث بن ربعى و سويد بن غفله و عاصم بن ضميره السلولى و عامر بن شراحيل الشعبى و عبد الله بن سلمه المرادى و عبد الله بن شداد بن الهاد و عبد الله بن شقيق و عبد الله بن معقل بن مقرن و عبد خير بن يزيد الهمدانى و عبد الرحمن بن أبى ليلي و عبيده السلمانى و علقمه بن قيس النخعى و عمير بن سعيد النخعى و قيس بن عباد البصرى و مالك بن اوس بن الحدثان و مروان بن الحكم و مطرف بن عبد الله بن الشخير و نافع بن جبير بن مطعم و هانى بن هانى و يزيد بن شريك التيمي و ابو برده بن أبى موسى الاشعري و ابو حيه الوادعى و ابو الخليل الحضرمى و ابو صالح الحنفى و ابو عبد الرحمن السلمى و ابو عبيد مولى ابن ازهر و ابو الهياج الاسدى و خلائق كان له من الولد الذكور احدى و عشرون عقباً منهم خمسة و هم الذين رووا عنه و العباس خامسهم و كان له من الاناث ثمانى عشره منهم زينب و أم كلثوم و امامه و غيرهن قال غير واحد كان على اصغر ولد أبى طالب و قال ابن عبد البر روى عن سلمان و أبى ذر و المقداد و خباب و أبى سعيد و جابر و زيد بن ارقم ان على ابن أبى طالب اول من اسلم و روى عن أبى رافع مثله لكن قدم خديجه و

قال ابن اسحاق اول من امن بالله و رسوله من الرجال على بن أبى طالب و هو قول ابن شهاب الا انه قال من الرجال بعد خديجه و هو قول الجميع فى خديجه و هو

قول عبد الله بن محمّد بن عقيل و قتاده و محمد بن كعب القرطى و روى ابو عوانه عن أبى بلج عن عمرو بن ميمون عن ابن عباس قال كان على ع اول من امن بالله من الناس بعد خديجه قال ابن عبد البر هذا اسناد لا مطعن فيه لاحد لصحته و ثقته نقلته و هو معارض ما ذكرنا عن ابن عباس فى باب أبى بكر و الصّحيح فى امر أبى بكر انه اول من اظهر اسلامه و

روى

ص: ٢٧٣

الحسن بن علي الحلواني عن عبد الرزاق عن معمر عن قتاده عن الحسن اسلم عليّ و هو ابن خمس عشره سنه و قال غيره عن عبد الرزاق عن معمر عن قتاده عن الحسن و غيره اول من اسلم بعد خديجه علي و هو ابن ثمانى عشره سنه او ست عشره سنه و عن شريح بن النعمان عن فرات بن السائب عن ميمون بن مهران عن ابن عمر اسلم عليّ و هو ابن ثلاث عشره سنه قال ابن عبد البر هذا اصح ما قيل فى ذلك و

روى ابن فضيل عن الاجلح عن سلمه بن كهيل عن جبه بن جوين قال سمعت عليا يقول لقد عبدت الله قبل ان يعبده احد من هذه الامه خمس سنين

و قال شعبه عن سلمه بن كهيل عن حبه هو ابن جوين عن عليّ انا اول من صلّى مع رسول الله صلّى الله عليه و سلم قال ابن عبد البر و قد اجمعوا انه اول من صلى القبليين و هاجر و شهد بدرًا و احدًا و سائر المشاهد و انه ابلى ببدر واحد و الخندق و خيبر البلاء العظيم و كان لواء رسول الله صلّى الله عليه و سلم بيده فى مواطن كثيره و لم يتخلف الا فى تبوك خلفه رسول الله صلّى الله عليه و سلم على المدينة فقال له انت منى بمنزله هارون من موسى الا انه لا نبي بعدى قال و روينا من وجوه عن عليّ انه كان يقول انا عبد الله و اخو رسوله لا- يقولها احد غيرى الا كذاب و كان مع النبيّ صلّى الله عليه و سلم على حراء لما تحرك و زوجه رسول الله صلّى الله عليه و سلم ابنته فاطمه و قال لها زوجتك سيدا فى الدنيا و الآخرة و روى بريده و ابو هريره و جابر و البراء بن عازب و زيد بن ارقم عن النبيّ صلّى الله عليه و سلم انه قال يوم غدير خم من كنت مولاه فعلى مولاه و روى سعد بن أبى وقاص و ابو هريره و سهل بن سعد و بريده و ابو سعيد و ابن عمر و عمران بن حصين و سلمه بن الاكوع و المعنى واحد انّ النبيّ صلّى الله عليه و سلم قال يوم خيبر لاعطين الرايه غدا رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله يفتح الله على يديه فاعطاها عليًا و بعثه صلّى الله عليه و سلم الى اليمن هو شاب ليقضى بينهم فقال يا رسول الله لا ادرى القضاء فضرب فى صدره بيده و قال اللهم اهد قلبه و سدّد لسانه قال عليّ فما شككت بعدها فى قضاء بين اثنين و روى انه عليه الصلوه و التّلام قال انا مدينه العلم و عليّ بابها

و قال عمر عليّ اقضانا و أبى اقرانا و قال يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب كان عمر يتعوذ من معضله ليس لها ابو الحسن و قال سعيد بن جبير عن ابن عباس كنا إذا اتانا الثبت عن عليّ لم نعدل به و قال معمر عن وهب بن عبد الله عن أبى الطفيل شهدت عليا يخطب و هو يقول سلونى فوالله لا تسئلونى

عن شيء إلا أخبرتكم به و سلونى عن كتاب الله فو الله ما من آيه إلا و انا العلم الليل نزلت أم بنهار أم فى سهل أم فى جبل و قال سعيد بن عمرو بن سعيد بن العاص قلت لعبد الله بن عياش بن أبى ربيعه لم كان صفو الناس الى على بن أبى طالب فقال يا بن اخى ان عليا كان له ما شئت من ضرر قاطع فى العلم و كان له البسطه فى العشره و القدم فى الاسلام و الصهر برسول الله صلى الله عليه و سلم و الفقه فى السنه و النجده فى الحرب و الجود فى الماعون قال ابو عمر بويح لعلى بالخلافه يوم قتل عثمان فاجتمع على بيعته المهاجرون و الانصار الا نفر منهم لم يجبرهم على و قال اولئك قوم قعدوا عن الحق و لم يقوموا مع الباطل و تخلف عنه معاويه فى اهل الشام فكان منهم فى صفيين بعد الجمل ما كان ثم خرجت عليه الخوارج و كفروه بسبب التحكيم ثم اجتمعوا و شقوا عصى المسلمين و قطعوا السبيل فخرج إليهم بمن معه فقاتلهم بالنهروان فقتلهم و استاصل جمهورهم فانتدب له من بقاياهم عبد الرحمن بن ملجم و كان فاتكا فقتله ليله الجمعه لثلاث عشره خلت و قيل بقيت من رمضان سته اربعين و قيل اول ليله فى عشر الاواخر

وروى عن أبى جعفر ان قبر على جهل موضعه و قيل دفن فى قصر الاماره و قيل فى رحبه الكوفه و قيل بنجف الحيره و قيل غير ذلك و

روى ابن جريح عن محمد بن على ع يعنى الباقر ان عليا مات و هو ابن ثلث او اربع و ستين سنه و قيل ابن خمس و ستين سنه و قيل ابن ثمان و خمسين و قيل غير ذلك قال و احسن ما رايت فى صفته انه كان ربه ادعج العينين حسن الوجه عظيم البطن عريض المنكبين شثن الكفين اصلع كبير اللحيه لمنكيه مشاش كمشاش السبع إذا مشى تكفاء و هو الى المسمن ما هو قلت لم يجاوز المؤلف ما ذكر ابن عبد البر و فيه مقنع و لكنه ذكر حديث الموالاه عن نفر سماهم فقط و قد جمعه ابن جرير الطبرى فى مؤلف فيه اضعاف ما ذكروا صححه و اعتنى بجمع طرقه ابو العباس ابن عقده فاخرجه من حديث سبعين صحابيا او اكثر ما حديث الرايه يوم فتح خيبر فروى ايضا عن على و الحسين و الزبير بن العوام و أبى ليلى الانصارى و عبد الله بن عمرو بن العاص و جبر و غيرهم و قد روى عن احمد بن حنبل انه قال لم يرو لاحد من الصحابه من الفضائل ما روى لعلى و كذا قال النسائى و غير واحد و فى هذا كفايه

وجه صد و چهاردهم

آنكه علامه ابن حجر عسقلانى در بعض فتاوى خود در اثبات و تسديد اين حديث شريف كوشيده چنانچه سيوطى در قوت المغتدى

ص: ۲۷۵

گفته و قال الحافظ ابن حجر في اجوبته

حديث ابن عباس اخرج ابن عبد البر في كتاب الصحابه المسمى بالاستيعاب و لفظه انا مدينه العلم و على بابها فمن اراد العلم فليأتها من بابها و صححه الحاكم و اخرج الطبراني من حديث ابن عباس بهذا اللفظ و رجاله رجال الصّحيح الا عبد السلام الهروي فأنه ضعيف قاله في جواب فتيا رفعت إليه في هذا الحديث و آخر كلام ابن حجر عسقلاني كه درين فتوى مذکور است ابن حجر مکی نیز در منح مکيه آورده کما سياتي فيما بعد انشاء الله تعالى

وجه صد و پانزدهم

آنکه علامه ابن حجر عسقلاني در بعض ديگر از فتاواي خود حکم بوضع اين حديث سراسر باطل و ناصواب وانموده ارغاما لآناف المعاندين تصريح صريح بحسن بودن ان فرموده چنانچه سيوطي در لآلي مصنوعه بذکر اين حديث شريف گفته و سئل شيخ الاسلام ابو الفضل بن حجر عن هذا الحديث في فتيا فقال هذا الحديث اخرج الحاكم في المستدرک و قال انه صحيح و خالفه ابو الفرج بن الجوزي فذكره في الموضوعات و قال انه كذب و الصواب خلاف قوليهما معا و إن الحسن من قسم الحسن لا يرتقى الى الصحه و لا ينحط الى الكذب و بيان ذلك يستدعي طولاً و لكن هذا هو المعتمد في ذلك انتهى و من خطه نقلت و اين فتوى ابن حجر را علامه سيوطي در جمع الجوامع و نکت بديعات نیز نقل کرده و در درر منتشره نیز ذکرش نموده و نور الدين سمهودي نیز ذکر آن کرده و حکم ابن حجر عسقلاني بحسن بودن اين حديث محمد بن يوسف شامي در سبل الهدى و الرشاد و ابن عراق مدني در تنزيه الشريعه و محمد بن طاهر فتني در تذکره الموضوعات و علي قاري در مرقاه و مناوي در فيض القدير و شيخ عبد الحق دهلوي در رجال مشکاه و شبراملسي در حاشيه مواهب و زرقاني در شرح مواهب و مرزا محمد بدخشاني در نزل الابرار و تحفه المحبين و محمد بن اسماعيل الامير اليماني در روضه نديه و محمد مبین لکهنوي در وسيله النجاه و ثناء الله در سيف مسلول و شوکاني در فوائد مجموعہ و ولي الله لکهنوي در مرآه المؤمنین و فاضل معاصر مولوي حسن الزمان در قول مستحسن نیز نقل نموده اند کما ستقف عليه فيما بعد انشاء الله تعالى

وجه صد و شانزدهم

آنکه علامه ابن حجر عسقلاني در اجوبه خود از احاديثي که سراج قرويني انتقاد آن بر مصاييح نموده نیز ايضاح و تبين بطلان حکم بوضع اين حديث و تصريح ببيودن آن از قسم حسن فرموده و بزيادات افادت اين معنی که حاکم برای اين حديث شاهدي از حديث جابر روايت کرده قصب سبق در تخجيل جاحدين و تعنيف حائدين ر بوده چنانچه سيوطي در لآلي مصنوعه بعد عبارت سابقه گفته و ذکر في اجوبته عن الاحاديث التي انتقدها السراج القرويني على المصاييح نحو ذلك و زادان الحاكم روى له شاهدا من حديث

جابر قال حدثني ابو بكر محمد بن علي الفقيه الشاشي القفال حدثني النعمان بن هارون البلدي ثنا احمد بن عبد الله بن يزيد الحراني ثنا عبد الرزاق ثنا سفیان الثوري عن عبد الله بن عثمان بن خثيم عن عبد الرحمن بن عثمان التيمي عن جابر مرفوعا به

وجه صد و هفدهم

آنکه علامه ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان اعتراف بکثرت طرق این حدیث و تحقق اصل آن فرموده اطلاق قول بوضع آن را باطل و مردود و فاسد و مطرود وانموده چنانچه سیوطی در لآلی مصنوعه متصل بعبارت ماضیه گفته و قال فی لسان المیزان عقب ایراد الذهبی روایه جعفر بن محمد عن ابي معاویه و قوله هذا موضوع ما نصه و هذا الحدیث له طرق كثيره فی مستدرک الحاکم اقل احوالها ان يكون للحدیث اصل فلا ينبغي ان يطلق القول عليه بالوضع انتهى و علامه ابن حجر عسقلانی از اعظام مهره حفاظ و افاحم نقده ایضا و امثال محققین ثقات و اعیان مدققین اثبات نزد سنیه ست جلالت شان و رفعت مکان و علو مرتبت و سمو منزلت او بر ناظر طبقات بدر الدین محمد بن ابراهیم البشتکی و ذیل التقیید تقی الدین فاسی و توضیح المشتبه شمس الدین بن ناصر الدین دمشقی و درّ منتخب ذیل بغیه الطلب فی تاریخ حلب تصنیف علاء الدین الجبرینی الشهير بابن خطیب الناصریه و عقود فريده تقی الدین مقریزی و اعلام بتاریخ اهل الاسلام تالیف تقی الدین الاسدی دمشقی المعروف بابن قاضی شهبه و ذیل طبقات الحفاظ تقی الدین بن فهدي المکی و معجم نجم الدین بن فهدي الهاشمی المکی و طبقات شافعیه تالیف قطب الدین محمد بن محمد الخیضری و کتاب الجواهر و الدرر فی ترجمه شیخ الاسلام ابن حجر و ضوء لامع و ذیل طاهر شمس الدین محمد بن عبد الرحمن السخاوی و طبقات الحفاظ و نظم العقیان و حسن المحاضره جلال الدین عبد الرحمن بن کمال الدین السیوطی و روض الاخبار محمد بن قاسم بن یعقوب الاماسی و تنضید العقود السنیه رضی الدین بن محمد بن علی بن حیدر الشاشی و مدینه العلوم فاضل ازنیقی و اعمال الفکر و الرویات عبد الله بن ابراهیم بن شهاب الدین الكردي و مواهب لدنیه محمد بن عبد الباقي الزرقانی و مقالید الاسانید ابو مهدی عیسی بن محمد الثعالبی الجعفری و کفایه المتطلع تاج الدین الدهان المکی و رساله اسانید شیخ احمد بن محمد النخلی المکی و امداد بمعرفه علو الاسناد سالم بن عبد الله البصری و بدر طالع محمد بن علی الشوکانی و قره العینین شاه ولی الله والد ماجد مخاطب و بستان المحدثین خود شاهصاحب و منتهی الکلام و ازاله الغین مولوی حیدر علی معاصر و قول مستحسن مولوی حسن زمان معاصر و اتحاف النبلاء و ابجد العلوم و تاج مکمل مولوی صدیق حسن خان معاصر در کمال وضوح و ظهورست بندی ازین عبارات در بعض مجلدات سابقه دیده باشی و شطری از ان در این مقام نیز مذکور می شود محمد بن عبد الرحمن السخاوی الشافعی در کتاب ضوء لامع لاهل القرن التاسع که نسخه آن مزین باجازه مصنف و معنون بخط

او نزد فقير حاضرست گفته احمد بن علي بن محمد بن محمد بن علي بن احمد شيخى الاستاد امام الائمه الشهاب ابو الفضل الكنانى العسقلانى المصرى ثم القاهرى الشافعى و يعرف بابن حجر و هو لقب لبعض آباءه ولد فى ثانى عشرى شعبان سنه ثلاث و سبعين و سبعمائه بمصر العتيقه و نشأ بها يتيما فى كنف احد اوصياء الزكى الخروبى فحفظ القرآن و هو ابن تسع عند الصدر السقطى شارح مختصر التبريزى و صلى به على العاده بمكه حيث كان مع وصيه بها العمده و الحاوى الصغير و مختصر ابن الحاجب الاصلى و الملحه و الفيه العراقى و غيرها و بحث فى صغره و هو بمكه العمده على الجمال ابن ظهيره ثم قرء على الصدر الاشيطى بالقاهره شيئا من العلم و بعد بلوغه لازم احد اوصيائه الشمس بن القطان فى الفقه و العريه و الحساب و غيرها و قرأ عليه جانبا كبيرا من الحاوى و كذا لازم فى الفقه و العريه النور الادمى و تفقه بالابناسى بحث عليه فى المنهاج و غيره و اكثر من ملازمته ايضا لاختصاصه بايه و بالبلقيني لازمه مده و حضر دروسه الفقيه و قرأ عليه الكثير من الروضه و من كلامه على حواشيها و سمع عليه بقراءه الشمس البرماوى فى مختصر المزنى و بابن الملقن قرأ عليه قطعه كبيره من شرحه الكبير على المنهاج و لانزم العز بن جماعه فى غالب العلوم التى كان يقربها دهرا و مما اخذه عنه فى شرح المنهاج الاصلى و فى جمع الجوامع و شرحه للعز و فى المختصر الاصلى و النصف الاول من شرحه العضد و فى المطول و علق عنه بخطه اكثر شرح جمع الجوامع و حضر دروس الهمام الخوارزمى و من قبله دروس قنبر العجمى و اخذ ايضا عن البدر بن الطنبرى و ابن الصاحب و الشهاب احمد بن عبد الله البوصيرى و عن الجمال الماردانى الموقت الحاسب و اللغه عن المجد صاحب القاموس و العريه عن الغمارى و المحب بن هشام و الادب و العروض و نحوهما عن البدر البشتكى و الكتابه عن أبى على الرقتاوى و النور البدماصى و القراءات عن التنوخى قرأ عليه بالسبع الى المفلحون وجوده قبل ذلك على غيره وجد فى الفنون حتى بلغ الغايه و حب الله إليه الحديث فاقبل عليه بكليته و طلبه من سنه ثلث و تسعين و هلم جرا لكنه لم يلزم الطلب الا من سنه ست و تسعين فعكف على الزين العراقى و تخرج به و انتفع بملازمته و قرأ عليه الفيته و شرحها و نكته على ابن الصلاح درايه و تحقيقا و الكثير من الكتب الكبار و الاجزاء القصار و حمل عنه من اماليه جمله و استملى عليه بعضها و تحول

الى القاهرة فسكنها قبيل القرن و ارتحل الى البلاد الشاميه و المصريه و الحجازيه و اكثر جدًا من المسموع و الشيوخ فسمع العالى و النازل و اخذ عن الشيوخ و الاقران فمن دونهم و اجتمع له من الشيوخ المشار إليهم و المعول فى المشكلات عليهم ما لم يجتمع لاحد من اهل عصره لآن كل واحد منهم كان متبحرا و راسا فى فنه الذى اشتهر به لا يلحق فيه فالتنوخى فى معرفه القراءات و علو سنده فيها و العراقى فى معرفه علوم الحديث و متعلقاته و الهيمى فى حفظ المتون و استحضارها و البلقينى فى سعه الحفظ و كثره الاطلاع و ابن الملتن فى كثره التصانيف و المجد الفيروزآبادى فى حفظ اللغه و اطلاعه عليها و الغمارى فى معرفه العريبه و متعلقاتها و كذا المحب بن هشام كان حسن التصرف فيها لوفور ذكائه و كان الغمارى فائقا فى حفظها و العز بن جماعه فى تفننه فى علوم كثيره بحيث انه كان يقول انا اقرئ فى خمسه عشر علما لا يعرف علماء عصرى اسماءها و اذن له جلهم او جميعهم كالبلقيني و العراقى فى الافتاء و التدريس و تصدى لنشر الحديث و قصر نفسه عليه مطالعه و قراءه و إقراء و تصنيفا و افتاء و شهد له اعيان شيوخه بالحفظ و زادت تصانيفه التى معظمها فى فنون الحديث و فيها من فنون الادب و الفقه و الاصلين و غير ذلك على مائه و خمسين تصنيفا و رزق فيها من السعد و القبول خصوصا فتح البارى بشرح البخارى الذى لم يسبق لنظيره امرا عجبا بحيث استدعى طلبه ملوك الاطراف بسؤال علمائهم لهم فى طلبه و بيع بنحو ثلاثمائه دينار و انتشر فى الآفاق و لما تم لم يتخلف عن وليمه ختمه فى التاج و السبع و جوه من سائر المسلمين الا النادر و كان مصروف ذلك المهّم نحو خمسمائه دينار و اعتنى بتحصيل تصانيفه كثير من شيوخه و اقرانه فمن دونهم و كتبها الاكابر و انتشرت فى حياته و اقرأ الكثير منها و حفظ غير واحد من الابناء عده منها و عرضوها على جارى العاده على مشايخ العصر و انشد من نظمه فى المحافل و خطب من ديوانيه على المنابر لبلوغ نظمه و نشره و كان مصمما على عدم دخوله فى القضاء حتى انه لم يوافق الصدر المناوى لما عرض عليه قبل القرآن النباه عنه عليها ثم قدر ان المويد و لاه الحكم فى بعض القضايا و الزم من ذلك النباه و لكنه لم يتوجه إليها و لا انتدب لها الى ان عرض عليه الاستقلال به و ألزم من أحبابه بقبوله فقبل و استقر فى المحرم سنه سبع و عشرين بعد ان كان عرض عليه فى ايام المويد فمن دونه و هو يابى و تزايد ندمه على القبول لعدم فرق

ارباب الدوله بين العلماء وغيرهم و مبالغتهم فى اللوم لرد اشاراتهم و ان لم تكن على وفق الحق بل يعادون على ذلك و احتياجه لمداراه كبيرهم و صغيرهم بحيث لا يمكنه مع ذلك القيام بكل ما يرومونه على وجه العدل و صرح بانه جنى على نفسه بتقليد امرهم و ان بعضهم ارتحل للقائه و بلغه فى اثناء توجهه تلبسه بوظيفه القضاء فرجع و لم يلبث ان صرف ثم اعيد و لا زال كذلك الى ان اخلص فى الاقلاع عنه عقب صرفه فى جمادى الثانيه سنه اثنتين و خمسين بعد زياده مدد قضائه على احدى و عشرين سنه و زهد فى القضاء زهدا تاما لكثيره ما توالى عليه من الانكاد و المحن بسببه و صرح بانه لم تبق فى بدنه شعره تقبل اسمه و درس فى اماكن كالتفسير بالحسينيه و المنصوريه و الحديث بالبيروسيه و الجماليه المستجده و الحسينيه و الزينبيه و الشيوخونيه و جامع طولون و القبه المنصوريه و الاسماع بالمحموديه و الفقه بالخروبيه البدرية بمصر و الشريفيه الفخريه و الشيوخونيه و الصالحيه النجميه و الصلاحيه المجاوره للشافعى و المويديه و ولى مشيخه البيروسيه و نظرها و الافتاء بدار العدل و الخطابه بجامع الانزهر ثم بجامع عمرو و خزن الكتب بالمحموديه و اشياء غير ذلك مما لم يجتمع له فى ان واحد و اصلى ما ينيف على الف مجلس من حفظه و اشتهر ذكره و بعد صيته و ارتحل الائمة إليه و تبجح الأعيان بالوفود عليه و كثرت طلبته حتى كان روس العلماء من كل مذهب من تلامذته و اخذ الناس عنه طبقه بعد اخرى و الحق الابناء بالآباء و الاحفاد بل و ابناءهم بالاجداد و لم يجتمع عند مجموعهم و قهرهم بذكائه و شفوف تصوره و سرعه ادراكه و اتساع نظره و وفور آدابه و امتدحه الكبار و تبجح فحول الشعراء بمطارحته و طارت فتاواه التى لا يمكن دخولها تحت الحصر فى الآفاق و حدث باكثر مروياته خصوصا المطولات منها كل ذلك مع شده تواضعه و حلمه و بهائه و تحزيه فى ما كله و مشربه و ملبسه و صيامه و قيامه و بذله و حسن عشرته و مزيد مداراته و لذيذ محاضراته و رضى اخلاقه و ميله لاهل الفضائل و انصافه فى البحث و رجوعه الى الحق و خصاله التى لم تجتمع لاحد من اهل عصره و قد شهد له القدماء بالحفظ و الثقة و الامانه و المعرفه التامه و الذهن الوقاد و الذكاء المفرط و سعه العلم فى فنون شتى و شهد له شيخه العراقى بانه اعلم اصحابه بالحديث و قال كل من التقى انفاسى و البرهان الحلبى ما راينا مثله و سئله الفاضل تعزى برمش الفقيه أ رأيت مثل نفسك فقال قال الله

وَفَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ و محاسنه جمه و ما عسى ان اقول فى هذا المختصر او من انا حتى يعرف بمثله خصوصا و قد ترجمه من الأعيان فى التصانيف المتداوله بالايدي التقى الفاسى فى ذيل التقييد و البدر البشتكى فى طبقاته للشعراء و التقى المقريزى فى كتابه العقود الفريده و العلاء بن خطيب الناصريه فى ذيل تاريخ حلب و الشمس بن ناصر الدين فى توضيح المشتبه و التقى بن قاضى شهبه فى تاريخه و البرهان الحلبي فى بعض مجاميعه و التقى بن فهد المكي فى ذيل طبقات الحفاظ و القطب الخيضرى فى طبقات الشافعيه و جماعه من اصحابنا كابن فهد النجم فى معاجيمهم و غير واحد فى الوفيات و هو نفسه فى رفع الاصر و كفى بذلك فخرا و تجاسرت فاوردته فى معجمى و الوفيات و ذيل القضاء بل و افردت له ترجمه حافظه لا يفى ببعض احواله فى مجلد ضخم او مجلدين كتبها الاثمه عنى و انتشرت نسخها و حدثت بها الاكابر غير مره بكل من مكه و القاهره و ارجو كما شهد به غير واحد ان تكون غايه فى بابها سميتها الجواهر و الدرر و قد قرأت عليه الكثير جدا من تصانيفه و مروياته بحيث لا اعلم من شاركنى فى مجموعها و كان رحمه الله يودّنى كثيرا و ينوه بذكرى فى غيبتى مع صغر سنى حتى قال ليس فى جماعتى مثله و كتب لى على عده من تصانيفى و اذن لى فى الاقراء و الافاده بخطه و أمرنى بتخريج حديث ثم املاه و لم يزل على جلالته و عظمته فى النفوس و مداومته على انواع الخيرات الى ان توفى فى اواخر ذى الحجه سنه اثنتين و خمسين و كان له مشهد لم ير من حضره من الشيوخ فضلا عن دونهم مثله و شهد امير المؤمنين و السلطان فمن دونهما الصلوه عليه و قدم السلطان الخليفه للصلاه و دفن تجاه تربه الديلمى بالصيرافه و تراحم الامراء و الاكابر على حمل نعشه و مشى الى تربته من لم يمش نصف مسافتها قط و لم يخلف بعده فى مجموعته مثله و رثاه غير واحد بما مقامه اجل منه رحمه الله و ايانا و نيز سخاوى در ذيل طاهر گفته احمد بن على بن محمد بن محمد بن على بن احمد شيخى الاستاذ حافظ العصر علامه الدهر شيخ الاسلام حامل لواء سنه سيد الانام قاضى القضاء ابو الفضل ابن العلامه نور الدين أبى الحسن بن القطب أبى القاسم ناصر الدين ابن جلال الدين الكنانى العسقلانى المصرى ثم القاهرى الشافعى عرف بابن حجر مصنف الاصل الى ان قال بعد ذكر اساتذته و اذن له جلهم او جميعهم كالبليقيني و العراقى فى الافتاء و التدريس و تصدى لنشر الحديث و عكف عليه مطالعه و قراءه و اقرأ و تصنيفا و افتاء و زادت تصانيفه التى معظمها فى فنون الحديث و فيهما من فنون الادب و الفقه و اصول الدين و غير ذلك على مائه و خمسين

تصنيفا و رزق فيها من السعد و القبول خصوصا فتح الباري بشرح البخارى الذى لم يسبق الى نظيره امرا عجيبا بحيث استدعى طلبه ملوك الاطراف بسؤال علمائهم لهم فى ذلك و بيع بنحو ثلث مائه دينار و لما تم لم يتخلف عن الحضور عنه فى وليمه ختمه من سائر المسلمين الا النادر بحيث كان امرا يفوق الوصف بلغ المصرف و فى ذلك المهم نحو خمس مائه دينار و اعتنى بتحصيل تصانيفه كثير من شيوخه و اقرانه فمن دونهم و كتبها الاكابر و انتشرت فى حياته و اقرأ الكثير منها و حفظ غير واحد من الابناء عده منها و عرضوها على جارى العاده على مشايخ العصر الى ان قال و املى ما ينيف على الف مجلس من حفظه و اشتهر ذكره و بعد وصيته ارتحل الأئمة إليه و تبجح الفضلاء بالوفود عليه و كثرت طلبته حتى كان رؤس العلماء من كل مذهب تلامذته و لم يجتمع عند احد مجموعهم و قهرهم بكائه و شفوف نظره و سرعه ادراكه و اتساع نظره و وفور آدابه و امتدحه الكبار و يتبجح فحول الشعراء بمطارحاته و طارت فتواه التى لا يمكن دخولها تحت الحصر فى الآفاق و حدث باكثر مروياته خصوصا المطولات منها مع شده تواضعه و حلمه و بهائه و تحريه فى ماكله و مشاربه و ملبسه و صيامه و قيامه و بذله و حسن عشرته و مزيد مداراته و لذيد محاضراته و رضى اخلاقه و ميله لاهل الفضائل و انصافه فى البحث و رجوعه الى الحق و خصاله التى لم يجتمع لاحد من اهل عصره و قد شهد له القدماء بالحفظ و الثقة و الامانه و المعرفه التامه و الذهن الوقاد و الذكاء المقرط و سعه العلم فى فنون شتى و شهد له شيخه العراقى بأنه اعلم اصحابه بالحديث و قال كل من التقى الفاسى و البرهان الحلبي ما راينا مثله و ساله الامير تغرى يرمش أ رأيت مثل نفسك فقال قال الله تعالى فلا تزكوا انفسكم و محاسنه جمه و ما عسى ان اقول فى هذا المختصر و من انا حتى يعرف بمثله خصوصا و قد ترجمه من الاكابر فى التصانيف المتداوله بالايدي التقى الفاسى فى كتابه ذيل التقييد و البدر البشتكى فى طبقاته للشعراء و التقى المقريزى فى كتابه العقود و محمد بن قاسم بن يعقوب الاماسى در حاشيه روض الاخيار گفته انشد الشيخ ابن حجر شيخ الاسلام ابو الفضل احمد بن على بن محمد بن على بن احمد بن حجر العسقلانى المصرى المولد و المنشأ نزيل القاهره ولد فى شعبان سنه ثلث و سبعين و سبعمائه و مات ليله السبت بعد العشاء بنحو عشرين درجه ثامن ذى الحجه سنه اثنتين و خمسين و ثمانمائه و صلى عليه الخليفه و كان يوم

وفاته يوما عظيما لم ير في القاهره مثله عن بعض الصلحاء ان الخضر عليه السلام صَلَّى الصَّلَاةَ عَلَيْهِ وَ لَهُ مَوْلَاتٌ مِثْلُ مِثْلِ شَرْحِ
البخارى و التواريخ نحو عشره مجلدات و غيرها درس و افتمى و قضى مرارا كثيره عسقلان بلده قريبه الى مصر و رضى الدين بن
محمد بن على بن حيدر الشامى در تنصيد العقود السنيه بتمهيد الدوله الحسنيه در وقائع سنه اثنتين و خمسين و ثمانمائه كفته و
فيها توفى العالم العلامه و الفاضل الفهامه الحجه البالغه ابو الفضائل احمد بن على بن محمّد بن على بن احمد الكنانى
العسقلانى المصرى المعروف بابن حجر رحمه الله و ازنيقى در مدينه العلوم كفته و من التواريخ تاريخ ابن حجر مجلدان و
تاريخ آخر له ابناء الغمر بابناء العمر مجلدان و له ايضا الدرر الكامنه فى اعيان المائه الثامنه و هو الامام العلامه حافظ العصر
قاضى القضاة شيخ الاسلام ابو الفضل احمد بن شيخ الاسلام علاء الدين على بن حجر العسقلانى توفى ليلاه السبت فى ثامن
عشر ذى الحجه سنه ثمان و خمسين و ثمان مائه و كان عمره إذ ذاك تسعه و تسعين سنه و اربعه اشهر و عشره ايام و صَلَّى عَلَيْهِ
خلق كثير و من جملتهم ابو العباس الخضر عليه السلام راه عصابه من الاولياء و كان مولده سنه ثلث و سبعين و سبعمائه و محمد
بن عبد الباقي الزرقانى المالكي در شرح مواهب لدينه كفته قال الحافظ ابو الفضل احمد بن على بن محمد بن محمد بن على
بن حجر الكنانى العسقلانى ثم المصرى الشافعى ولد سنه ثلاث و سبعين و سبعمائه و عانى اولا الادب و تعلم الشعر فبلغ الغايه
ثم طلب الحديث فسمع الكثير و رحل و برع فيه و تقدم فى جميع فنونه و انتهت إليه الرحله و الرياسه فى الحديث فى الدنيا
باسرها فلم يكن فى عصره حافظ سواه و ألف كتب كثيره و املى اكثر من الف مجلس و توفى فى ذى القعدة سنه اثنتين و
خمسين و ثمان مائه قال السيوطى و ختم به الفنّ و عبد الله بن ابراهيم بن شهاب الدين الكردى در اعمال الفكر و الروايات
كفته اقول و بالله التوفيق الحافظ ابن حجر و ان كان بارعا فى الحديث متقدما فى فنونه حقيقا بما ترجمه به الحافظ السيوطى
رحمه الله تعالى كما ينقل عنه فى ذيله على طبقات الحفاظ للذهبي من قوله شيخ الاسلام و امام الحفاظ فى زمانه و حافظ
الديار المصرى بل حافظ الدنيا مطلقا قاضى القضاة شهاب الدين ابو الفضل احمد بن على بن محمد بن محمد بن على بن حجر
الكنانى الشافعى العسقلانى ثم المصرى الى ان قال و لازم شيخه الحافظ ابا الفضل العراقى و برع فى الحديث و تقدم فى جميع
فنونه انتهى الغرض منه و لكن الحق المذمى ما ينكره كل منصف ما قاله الامام ابو حامد فى المنقذ من الضلال ان الحاذق فى
صناعه واحده ليس يلزم ان يكون حاذقا فى كل صناعه

و لا يلزم ان يكون الحاذق فى الفقه و الكلام حاذقا فى الطب و لا ان يكون الجاهل فى العقليات جاهلا فى النحو بل لكلّ صناعه اهل بلغوا فيها رتبه البراعه و السبق و ان كان الجهل قد يلزمهم فى غيرها انتهى و تاج الدين الدهان نیز در كفايه المتطلع گفته كتاب فتح البارى شرح صحيح البخارى لخاتمه الحافظ أبى الفضل احمد بن على بن حجر العسقلانى رحمه الله تعالى اخبر به عن شيخ الاسلام على بن محمد الاجهورى إجازته و احمد بن محمد بن احمد بن على النخلى المكى در رساله اسانيد خود گفته و شيخ الاسلام زكريا اخذ جميع العلوم عن جماعات كثيره اجلّهم على الاطلاق شيخ مشايخ الاسلام و سيد العلماء الاعلام و مرجع المحققين و سند المدققين البالغ فى التحقيق اقصى غايه بلا نزاع و امير المؤمنين فى الحديث بلا دفاع البيهقى الثانى الشيخ الحافظ الامام احمد بن على بن حجر العسقلانى امام و شيخ وحده لم تر عين فى الفضل و الكمال قط مثله تغمده الله تعالى رحمته و اسكنه فسيح جنته و سنده مشهور مذکور و نخلى در رساله اسانيد خود در ديگر مقامات نیز ابن حجر را بامير المؤمنين فى الحديث و شيخ السنه و امثال آن از القاب جليله جزيله ياد کرده كما لا يخفى على من راجع تلك الرساله و مولوى حسن زمان معاصر در قول مستحسن گفته و قال الحافظ السخاوى فى كلامه فى صحيح الحديث المسلسل بالائمه الحفاظ اننى لم ار احفظ من شيخى يعنى الحافظ ابن حجر كان رحمه الله على الاطلاق احفظ اهل الآفاق كما انه لم ير احفظ من شيخه الزين العراقى كما انه لم ير احفظ من الصلاح العلائى كما انه لم ير احفظ من شيخه المزى كما انه لم ير احفظ من الدمياطى الخ فهذا حافظهم الجليل ابن حجر* المحرز عندهم لفضل عظيم الخطر* قد اثبت هذا الحديث الذى اشرق و بهر و ائتلق و ازدهر* و حسنه رغما لانف من تولى و نفر* و نفى وضعه قمعا لرأس من أبى و كفر* فيا عجبا من المخاطب الوسيح النظر* الحديد البصر* كيف آثر و تيره الجحود و الاشر* و اختار سبيل النفور و البطر* و القى نفسه فى مغاوى الغرور و الغرر* و اردى نصفه فى مهاوى البوار و الخطر

وجه صد و هجدهم

آنکه شهاب الدين احمد در توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل بابى خاص براى اثبات حديث مدينه العلم و حديث دار الحكمة و تحقيق اعلميت جناب امير المؤمنين عليه السلام معقود نموده و در ان اين حديث شريف را بروايات عديده وارد فرموده چنانچه گفته الباب الخامس عشر فى ان النبى صلى الله عليه و اله و بارك و سلم دار حكمه و مدينه علم و على لهما باب و انه اعلم الناس بالله تعالى و احكامه و آياته و كلامه بلا ارتياب

عن مولانا امير المؤمنين على رضى الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و

على اله و بارك و سلم يا على انّ الله امرنى ان ادنيك فاعلميك لتعى و انزلت هذه الآيه و تعيها اذن واعيه و انت اذن واعيه لعلمى رواه الحافظ الامام ابو نعيم فى الحليه و رواه سلطان الطريقه و برهان الحقيقه الشيخ شهاب الدين ابو جعفر عمر السهروردى فى العوارف باسناده الى عبد الله بن الحسن رضى الله تعالى عنهما و لفظه قال حين نزلت هذه الآيه تعيها اذن واعيه قال رسول الله صلى الله عليه و سلم و على آله و بارك و سلم لعلى رضى الله تعالى عنه سألت الله ان يجعلها اذنيك يا على قال على كرم الله تعالى وجهه فما نسيت شيئا بعده و ما كان لى ان نسى قال شيخ المشايخ فى زمانه و واحد الاقران فى علومه و عرفانه الشيخ زين الدين ابو بكر محمد بن محمّد بن على الخوافى قدس الله تعالى سره فلذا اختص على كرم الله وجهه بمزيد العلم و الحكمه حتى

قال رسول الله صلى الله عليه و على اله و بارك و سلم انا مدينه العلم و على بابها و قال عمر لولا على لهلك عمر و

عن على رضى الله تعالى عنه ان رسول الله صلى الله عليه و على اله و بارك و سلم قال انا مدينه العلم و على بابها رواه فى جامع الاصول و قال اخرجه الترمذى و عن ابن عباس رضى الله تعالى عنهما ان رسول الله صلى الله عليه و على اله و بارك و سلم قال انا مدينه العلم و على بابها فمن أراد بابها فليأت عليا رواه الزرندى و قال هذه فضيله اعترف به الاصحاب و ابتهجوا و انتهجوا

رواه الطبرى و قال اخرجه ابو عمر و لفظه انا مدينه العلم و على بابها فمن أراد العلم فليأته من بابه

وجه صد و نوزدهم

آنكه نیز شهاب الدين احمد در توضيح الدلائل در ذكر اسمای جناب امير المؤمنين عليه السلام گفته و منها باب مدينه العلم

عن على رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و على اله و بارك و سلم انا مدينه العلم و على بابها فمن أراد العلم فليأته من بابه رواه الطبرى من تخريج أبى عمر و آورده الامام الفقيه المذكور و قال كما فى الحديث و اعلم ان الباب سبب لزوال الحائل و المانع من الدخول الى البيت فمن أراد الدخول و اتى البيوت من غير ابوابها شق و عسر عليه دخول البيت فهكذا من طلب العلم و لم يطلب ذلك من على رضى الله عنه و بيانه فانه لا يدرك المقصود فانه رضى الله عنه كان صاحب علم و عقل و بيان و ربّ من كان عالما و لا يقدر على البيان و الافصاح و كان على رضى الله عنه مشهورا من بين الصحابه بذلك فياب العلم و روايته و استنباطه من على رضى الله عنه و هو كان باجماع الصحابه مرجوعا إليه فى علمه موثوقا بفتواه و حكمه و الصحابه كلهم يراجعونه مهما اشكل عليهم و لا يسبقونه و من هذا المعنى قال عمر لولا على لهلك

نيز آنكه در توضيح الدلائل در ذكر اسمای جناب امير المؤمنين عليه السلام گفته و منها الفاروق و قد تقدم حديثه قبل ذلك و انى قد وجدت بخط بعض ساده العلماء و الاكابر ما هذه صورته بتجبير المحابر ممّا

قال امير المؤمنين و امام المتقين على بن أبى طالب كرم الله تعالى وجهه على المنبر انا النون و القلم و انا النور و مصباح الظلم انا الطريق الاقوم انا الفاروق الاعظم انا عيبه العلم انا اوبه الحلم انا النبأ العظيم انا الصراط المستقيم انا وارث العلوم انا هيولى النجوم انا عمود الاسلام انا مكسر الاصنام انا ليث الزحام انا انيس الهوام انا الفخار الافخر انا الصديق الاكبر انا امام المحشر انا ساقى الكوثر انا صاحب الرايات انا سريره الخفّيات انا جامع الايات انا مولف الشتات انا مفرج الكربات انا دافع الشقاء انا حافظ الكلمات انا مخاطب الاموات انا حلال المشكلات انا مزيل الشبهات انا صنيعه الغزوات انا صاحب المعجزات انا الزمام الاطول انا محكم المفصل انا حافظ القرآن انا تبيان انا قسيم الجنان انا شاطر النيران انا مكلم الثعبان انا حاطم الاوثان انا حقيقه الاديان انا عين الأعيان انا قرن الاقران انا مذل الشجعان انا فارس الفرسان انا سؤال متى انا الممدوح بهل اتى انا شديد القوى انا حامل اللواء انا كاشف الردى انا بعيد المدى انا عصمه الورى انا ذكى الوعى انا قاتل من بغى انا موهوب الشذا انا ائتمد القذى انا صفوه الصفا انا كفو الوفا انا موضح القضايا انا مستودع الوصايا انا معدن الانصاف انا محض العفاف انا صواب الخلاف انا رجال الاعراف انا سور المعارف انا معارف العوارف انا صاحب الاذن انا قاتل الجن انا يعسوب الدين و صالح المؤمنين و امام المتقين انا اول الصديقين انا الجبل المتين انا دعائم الدين انا صحيفه المؤمن انا ذخيره المهيمن انا الامام الامين انا الدرع الحصين انا الضارب بالسيفين انا الطاعن بالرمحين انا صاحب بدر و حنين انا شقيق الرسول انا بعل البتول انا سيف الله المسلول انا أوام الغليل انا شفاء العليل انا سؤال المسائل انا نجحه الوسائل انا قالع الباب انا مفرق الاحزاب انا رشد العرب انا كاشف الكرب انا ساقى العطاش انا النائب على الفراش انا الجوهره الثمينه انا باب المدينة انا حكمه الحكمة انا واضح الشريعة انا حافظ الطريقة انا موضح الحقيقه انا مطيه الوديعه انا مبيد الكفره انا ابو الاثمه انا الدوحه الاصيله انا مفضل الفضيله انا خليفه الرساله انا سميع البساله انا وارث المختار انا طهير الاطهار انا عقاب الكفور انا مشكاه النور انا جمله الامور

انا زهره النور انا بصيره البصائر انا ذخيره الذخائر انا بشاره البشر انا الشفيح المشفع فى المحشر انا ابن عم البشير النذير انا طود الاطواد انا جود الاجواد انا حليه الخلد انا بيضه البلد انا صمصام الجهاد انا جلسه الاساد انا الشاهد المشهود انا العهد المعهود انا منحه المنائح انا صلاح المصالح انا غمضه الغوامض انا لحظه اللواظ انا اعدوبه اللفظ انا اعجوبه الحفظ انا نفيس النفائس انا غياث الضنك انا سريع الفتك انا رحيب الباع انا وقر الاسماع انا ارث الوارث انا نفثه النافث انا جنب الله انا وجه الله

وجه صد و بست و يكم

آنكه نیز در توضیح الدلائل گفته قال الامام الهمام المتفق على علو شانہ فى العلوم و الاعمال المتسق له درارى الفضل فى سلك النظم بالسنة اهل الكمال الحافظ الورع البارع العالم العامل العارف الكامل بلا شك و مريه ابو نعيم احمد بن عبد الله الاصفهاني فى كتابه الفائق اللائق المسمى بالحليه و سيد القوم محب المشهود و محبوب المعبود باب مدينه الحكم و العلوم و راس المخاطبات و مستنبت الاشارات رايه المهتدين و نور المطيعين و ولى المتقين و امام العادلين اقدمهم اجابه و ايماناً و اقومهم قضيه و ايقانا و اعظمهم حلما و اوفرهم علما على بن أبى طالب رضوان الله تعالى عليه قدوه المتقين و زينه العارفين المنبى عن حقائق التوحيد و المشير الى لوازم علم التفريد صاحب القلب العقول و اللسان السؤل و الاذن الواعى و العهد الوافى فقأ عيون الفتن و وقى من فنون المحن فدفع الناكثين و وضع القاسطين و دمع المارقين الخ

وجه صد و بيست و دوم

آنكه نیز در توضیح الدلائل گفته قال سلطان العلماء فى عصره و برهان العرفاء فى دهره الشيخ القدوه الامام فى الاجله الاعلام مفتى الانام عز الدين عبد العزيز بن عبد السلام عن لسان حال اول الاصحاب بلا مقال و افضل الاتراب لدى عدّ الخصال على ولى الله فى الارض و السماء رضى الله تعالى عنه و نفعنا به فى كل حال يا قوم نحن اهل البيت عجننت طينتنا بيد العناية فى معجن الحمايه بعد ان رش عليها فيض الهدايه ثم خمرت بخميره النبوه و سقيت بالوحى و نفخ فيها روح الامر فلا اقدامنا نزل و لا ابصارنا تضل و لا انوارنا تقل و إذا نحن ضللنا فمن بالقوم يدل الناس من اشجار شتى و شجره النبوه واحده محمّد رسول الله صلى الله عليه و آله و بارك و سلم اصلها و انا فرعها و فاطمه ع الزهراء ثمرها و الحسن ع و الحسين اغصانها اصلها نور و فرعها نور و ثمرها نور و غصنها يكاد زيتها يضيء و لو لم تمسسه نار نور على نور يا قوم لما كانت الفروع تبني على الاصول بنيت فصل فضلى على طيب اصلى فورثت علمى عن ابن عمى و كشفت به غمى تابعت رسولا امينا و

آنکه نیز در توضیح الدلائل گفته قال سلطان العلماء فی عصره و برهان العرفاء فی دهره الشيخ القدوه الامام فی الاجله الاعلام مفتی الانام عز الدين عبد العزيز بن عبد السلام عن لسان حال اول الاصحاب بلا مقال و افضل الاتراب لدى عدّ الخصال على ولى الله فى الارض و السّماء رضى الله تعالى عنه و نفعنا به فى كلّ حال يا قوم نحن اهل البيت عجت طينتنا بيد العناية فى معجن الحمايه بعد ان رش عليها فيض الهدايه ثم خمرت بخميره النبوه و سقيت بالوحى و نفخ فيها روح الامر فلا اقدامنا نزل و لا ابصارنا تضل و لا انوارنا تقل و إذا نحن ضللنا فمن بالقوم يدل الناس من اشجار شتى و شجره النبوه واحده محمّد رسول الله صلّى الله عليه و آله و بارك و سلم اصلها و انا فرعها و فاطمه ع الزهراء ثمرها و الحسن ع و الحسين اغصانها اصلها نور و فرعها نور و ثمرها نور و غصنها يكادُ زَيْتُهَا يُضَيُّهُ و لَوْ لَمْ تَمَسِّسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يا قوم لما كانت الفروع تبنى على الاصول بنيت فصل فضلى على طيب اصلى فورثت علمى عن ابن عمى و كشفت به غمى تابعت رسولا امينا و

ما رضيت غير الاسلام دينا فلو كشف الغطاء ما ازددت يقينا و لقد توجنى بتاج من كنت مولاه فعلى مولاه و منطقتى بمنطقه انا مدينه العلم و على بابها و قلدىنى بتقليد اقضاكم على و كسانى حله انا من على و على منى عجت منك اشغلتنى بك عنى*اديتنى منك حتى ظننت انك انى و كما انه لا نبى بعده كذلك لا وصى بعدى فهو خاتم الأنبياء و انا خاتم الخلفاء الخ

وجه صد و بیست و سوم

آنکه نیز در توضیح الدلائل گفته و قال الشيخ الامام الفائق المحدث باحد الحرمين شمس الدين محمد الزرندى فى كتابه درر السمطين امير المؤمنين امام المتقين مبین مناهج الحق و اليقين و راس الاولياء و الصديقين زوج فاطمه البتول قره عين الرسول ابن عمه و باب مدينه علمه الذى هو فى الدنيا و الآخره امام سيد و فى ذات الله سبحانه و تعالى و اقامه دينه قوى ايد ذو القلب العقول و الاذن الواعيه و الهمة التى هى بالعهود و الذمام و افيه يعسوب الدين و اخو رسول ربّ العالمين محمد ص العالى سراق مجده*على قمه العرش المجيد تعاليا*على ع علا فوق السموات قدره و من فضله نال المعالى الامانيا*فاسس بنیان الولايه متقنا*و حاز ذوو التحقيق منه المعانيا الليث القاهر و العقاب الكاسر السيف البتور و البطل المنصور*و الضيغم الهصور و السيد الوقور و البحر المسجور و العلم المنشور و العباب الزاخر الخضم و الطود الشاهق الاشم و ساقى المؤمنين من الحوض بالكاس الاوفى و الاثم اسد الله الكرار ابو الاثمه الاطهار المشرف بمزيه

من كنت مولاه و المؤيد بدعوه

اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه كاسر الانصاب و هازم الاحزاب المتصدق بخاتمه فى المحراب فارس ميدان الطعان و الضراب هزبر كلّ عرين و ضرغام كل غاب الّذى كلّ لسان كلّ معتاب و مغتاب و بيان كل ذام و مراتب عن قدح فى قدح معاليه لنقاء جنابه عن كل ذم و عاب المخصوص من الحضرة النبويه بكرامه الاخوه و الانتخاب المنصوص عليه انه لدار الحكمة و مدينه العلم باب و بفضل و اصطفائه نزل الوحى و نطق الكتاب المكنى بابى الريحانتين و أبى الحسن و الحسين و أبى تراب*هو النبأ العظيم و فلک نوح*و باب الله و انقطع الخطاب الخ*

وجه صد و بیست و چهارم

آنکه نیز در توضیح الدلائل در ذکر مادحين جناب امير المؤمنين عليه السلام گفته و كالامام فى الاسلام و المشار إليه فى

الاعلام

ص:

انتهى فهذا شهاب الدين احمد*صاحب توضيح الدلائل*على ترجيح الفضائل*قد اثبت هذا الحديث المفيض للنائل*و اوضح كونه ثابتا محققا عند علمائه الاواخر و الاوائل* فالمذعن له آتب الى صواب الصواب آئل*و المنحرف عنه غب ذلك فى سباسب العمى هائم جائل و الطاعن فيه مقترف للائثم العظيم الهائل*و القادح فيه جالب على نفسه اطم الفواقر و الغوائل*و المرتاب فيه لا يركن الا الى ضوء آفل*و ظل زائل*و غرور حائل*و سناد مائل

وجه

صد و بيست و پنجم

آنكه نور الدين على بن محمد بن احمد المعروف بابن الصباغ المالكى المكى حديث مدينه العلم را حتما و جزما از جناب رسالت مآب صلى الله عليه و اله و سلم ثابت و متحقق وانموده و بايراد و ادراج آن تزيين بيان رشيق و كلام انيق خویش افزوده چنانچه در كتاب فصول مهمه فى معرفه الائمه كه دو نسخه عتيقه آن بحمد الله تعالى پيش نظر فقير حقير حاضرست بعد ذكر حكم جناب امير المؤمنين عليه السلام در واقعه خنثى گفته فانظر رحمك الله الى استخراج امير المؤمنين على رضى الله عنه بنور علمه و ثاقب فهمه ما اوضح به سبيل السداد و طريق الرشاد و اظهر به جانب الذكور على الاينوته من ماده الايجاد و حصلت له هذه المنه الكامله و النعمه الشامله بملاحظه النبى عليه السلام و تربيته و حنوه عليه و شففته فاستعد لقبول الانوار و تهيأ لفيض العلوم و الاسرار فصارت الحكمه من الفاظه ملتقطه و العلوم الظاهره و الباطنه بفواده مرتبطه لم تزل بحار العلوم تنفجر من صدره و يطفو عبابها حتى

قال صلى الله عليه و سلم انا مدينه العلم و على بابها انتهى فهذا حبرهم الكبير ابن الصباغ*قد اثبت هذا الحديث المسبغ للهدى اتم الاسباغ*بالحتم و الجزم القاطع لدابر كل منكر للحق طاغ*القالع اس كل مدبر عن الرشده صاغ*القامع راس كل معاند على الصواب باغ*و المجتث عرق كل متفوه بالباطل لاغ*فالعجب كل العجب من المخاطب الرواغ*الجائل فى خطامه عمها و لا مساغ*كيف جار عن مسلك الاذعان و راغ*و حاد عن منهج الايقان و زاغ*فافرغ اناء اليقين كل الافراغ*و اوثع متاع الدين كل الايتاغ و علامه ابن صباغ مالكى از اكابر علماء عظام و اعظم نهای فخام و امائل محدثين اعلام و افاضل منقدين والا مقام سنیه مى باشد

نجم الدین عمر بن فهد المکی در اتحاف الوری باخبار أم القری او را در علماء مکة معظمه ذکر فرموده و وفات او را در سنه خمس و خمسين و ثمان مائه ثبت نموده و احمد بن عبد القادر جیلی شافعی در کتاب خود ذخیره المال او را بالقباب جلیله شیخ و امام که جلالت مرتبت و عظمت منزلت آن بر ناظر افادات محققین در کمال لمعان و ظهورست ستایش می نماید و بتصریح بودن او از علمای مالکیه و نقل و استفاده از کتاب فصول مهمه او در تشیید مبانی فخامت و نبالت و طول باع و وسعت اطلاع او افزایش می فرماید و عبد الله بن محمد مطیری نیز راه کمال مدح و ثنا و وصف و اطرای او پیموده او را از علمای عاملین اعیان معدود فرموده و بنهایت اعتماد و رکون و غایت استناد و سکون کتاب فصول مهمه او را از ماخذ تصنیف کتاب خود الریاض الزاهره فی فضل آل بیت النبى و عترته الطاهره قرار داده بنای استمطار سحائب افاضات دویم افادات او بنقل و اخذ ازین کتاب جلالت نصاب بر نهاده و مولوی اکرام الدین بن نظام الدین بن محب الحق دهلوی نیز فصول مهمه را از ماخذ کتاب خود سعاده الکونین فی بیان فضائل الحسنین شمرده باکثار نقل و اخذ از ان کمال اعتماد و استناد خویش باین کتاب ظاهر و باهر فرموده و سلیمان بن ابراهیم البلخی المعاصر نیز فصول مهمه را در ماخذ کتاب خود ینابیع الموده بذکر آورده و جابجا بنقل روایات و اخبار از ان طریق اعتماد و استناد بان سپرده و علاوه بر عجیلی و مطیری و مولوی اکرام الدین دهلوی و سلیمان بن ابراهیم بلخی دیگر افاحم معتبرین سنیه و ارکان معتمدین این فرقه سنیه مثل علامه نور الدین علی بن عبد الله السمهودی الشافعی در جواهر العقیدین فی فضل الشرفین و نور الدین علی بن ابراهیم الحلبي الشافعی در انسان العیون فی سیره الامین المامون و محمود بن محمد بن علی الشیخانی القادری در صراط سوی فی مناقب آل النبى و عبد الرحمن بن عبد السلام الصفوی الشافعی در نزهته المجالس و منتخب النفايس و محمد محبوب عالم در تفسیر شاهی و شیخ محمد بن علی صبان در اسعاف الراغبین و شیخ حسن عدوی خمرای معاصر در مشارق الانوار و سید مؤمن بن حسن مؤمن شبلنجی معاصر در نور الابصار از علامه ابن الصباغ نقلها می نمایند و جابجا بنقل احادیث و اخبار از کتاب وثاقت آثار او کمال عظمت مقدار او واضح و آشکار می فرمایند و از همه بالاتر آنست که تلمیذ فرید مخاطب وحید اعنی فاضل رشید در ایضاح لطافه المقال بمقام ذکر تصانیف اهل سنت در فضائل اهل بیت علیهم السلام که بسبب آن حسب مزعوم خود اثبات ولایشان با این حضرات و دفع وصمت ناصیت و انحراف از اسلاف با انصاف خود خواسته کتاب فصول مهمه را مذکور ساخته و ابن الصباغ را بلقب جلیل شیخ نواخته و کفی بذلک حجه قاهره علی ثقته و اعتباره و بینه زاهره علی جلالت و اشتهاره

وجه صد و بیست و ششم

آنکه عبد الرحمن بن محمد بن علی بن احمد البسطامی الحنفی این حدیث شریف را بحتم و جزم قول آن جناب صلی الله علیه و آله و سلم دانسته چنانچه در کتاب دره المعارف الالهیه فی الاسرار

الحرفیه علی ما نقل عنه البلخی فی ینابیع الموده گفته ثم ان الامام علیا کرم الله وجهه ورث علم الاسرار الحروف من سيدنا و مولانا محمد رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و إليه الاشاره

بقوله صلى الله عليه و آله و سلم انا مدينه العلم و على بابها و بسطامی از افخم علمای مشاهیر و اعظم کملاى نحاریر سنیه است-علامه سخاوی در ضوء لامع لاهل القرن التاسع گفته عبد الرحمن بن محمد بن علی بن احمد او احمد بن علی البسطامی الحنفی ممن اخذ عن الغر محمد بن جماعه فی سنه بضع و ثمانی مائه و تمیز فی علم الحروف و له فیہ شمس الآفاق فی علم الحروف و الاوفاق و كان حیًا سنه احدی و اربعین انتهى فهذا البسطامی حبرهم المعروف و فی الآفاق* و صدرهم البارع فی الافلاق* قد اثبت هذا الحديث المزهر الاشراق المسفر الائتلاق* بحتم و جزم یقتلع اصول المنکرین و الاعراق* و یختلی رؤس الجاحدین المغرقین کل الاعراق* فلا یمتری فیہ بعد الامن جاب من العمی السهوب القائمه الاعماق* و لا یستریب فیہ الا من تاه من الردی فی الخروق الموبقه الاختراق

وجه صد و بیست و هفتم

آنکه شمس الدین محمد بن یحیی بن علی الجیلانی اللاهجی النوربخشی حدیث مدينه العلم را بالحتم و الجزم ارشاد جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم دانسته و مثل دیگر احادیث آن را بمعرض احتجاج و استدلال بر اقریب جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسوی آنجناب آورده چنانچه در مفاتیح الاعجاز شرح گلشن راز که مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون ذکر آن در بیان شروح گلشن راز باین نهج نموده و شرحه مظفر الدین علی الشیرازی و الشیخ شمس الدین محمد بن یحیی بن علی اللاهجی الجیلانی النوربخشی المتوفی سنه شرحا فارسیا ممزوجا سماه مفاتیح الاعجاز بیضه فی ذی الحجه سنه ۸۷۷ سبع و سبعین و ثمانمائه بشرح شعر زهر سایه که اول گشت حاصل در آخر شد یکی دیگر مقابل

علی ما نقل عنه گفته یعنی چنانچه از سیر و دور خورشید حقیقت حضرت رسالت صلعم در نقاط درجات ارتفاع از جانب مشرق نبوت از هر نقطه سایه و تعین کاملی ظهور یافته بود تا بزمان آن حضرت که وقت استوا بود رسید و سایه پنهان شد و چون آن خورشید از استوا در گذشت در وی بجانب انحطاط کرد در مقابل هر شخصی از اشخاص انبیا علیهم السلام تعینی و تشخیصی از اولیا واقع تواند بود چه در دایره در مقابل و محاذی هر نقطه از نقاط شرقی نقطه از نقاط غربی البته می باشد مثال آنکه نسبت با زمانه حضرت محمدی علیه و علی آله السلام در جانب نبوت که بمثابه مشرق تصویر نموده شد هیچ نبی مرسل از حضرت عیسی علیه السلام اقرب نیست که

انی اولی الناس بعیسی بن مریم فانه لیس بینی و بینة نبی و از جانب مغرب که طرف ولایت تصویر نموده شد مبدا سر ولایت

مرتضی علی گشت و حضرت رسالت صلعم فرمود که

ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی و ایضا

انا اقاتل علی تنزیل القرآن و علی یقاتل علی تاویل القرآن و ایضا

قال علیه السلام لابی بکر کفی و کف علی سواء فی العدل و ایضا

قال انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فلیات الباب

و قال ایضا انا و علی من شجره واحده و الناس من اشجار شتی و ایضا

قسمت الحکمه علی عشره اجزاء فاعطی علیا تسعه و الناس جزءا واحدا و ایضا

اوصی من آمن بی و صدقنی بولایه علی بن ابی طالب فمن تولاه فقد تولانی و من تولانی فقد تولى الله و ایضا

قال لما اسرى بی فی ليله المعراج فاجتمع علیّ الانبیاء فی السماء فوحی الله تعالی الی سلهم یا محمد بما ذا بعثتم فقالوا بعثنا علی شهاده ان لا اله الا الله و علی الاقرار بنبوتک و الولایه لعلی بن ابی طالب و دلیل بر آنکه علی مرتضی ع مبدء سر ولایتست آنست که سلسله جمیع کاملان اولیاء الله تعالی بعلی ع می رسد و ازو بحضرت رسالت صلعم اتصال می باید قطعه داری و لا هوای سلوک طریق حق باید قدم نهی بره شاه لا فتنی

ملک فقر چو او شاه مطلقست شاهان فقر جمله باو کرده اقتدا وصف کمال اوست سلونی و لو کشف

کس را نبوده عرصه این بعد انبیا

پس هر آینه مرتضی علی در مقابل عیسی علیه السلام باشد و مصداق این معنی آنست که چنانچه در میان انبیا علیهم السلام بالوهیت هیچ نبی غیر عیسی قائل نشده اند همچنین در میان اولیا و اوصیا بالوهیت غیر شاه اولیا قائل نشده اند و دیگر آنچه در قران کریم مذکورست عیسی می فرماید که **وَ أُبْتُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ** از ثقات مرویست که مرتضی می فرماید که اگر نرسیدی که شما بحضرت پیغمبر کافر شوید اخبار شما می نمودم بهر چه شما خورده اید و بهر چه در خانهای خود ذخیره کرده اید و ازینجا قیاس سائر اولیا یا باقی انبیا علیهم السلام می نما و مناسبت بینهما تحقیق می کن فهذا الجیلانی اللاهی صاحب مفاتیح الاعجاز*عارفهم الذی قطع قنطره الحقیقه و جاز*واقنتی عوارف السلوک و حاز و برع فی معارفه بالجمع و الافراز*قد اثبت هذا الخبر الموفق الطراز*المحرز المهدي كل الاحراز الا فمن عمى عنه انخزل عن الرشد و انحاز*و من طعن فيه بذ فی اجرامه و امتاز*و من استیقن به حصل علی الصدق و فاز*و من اهتدی الیه وصل من الحق الی الرکاز

وجه صد و

بست و هشتم

آنکه شمس‌الدین ابو‌الخیر محمد بن عبد‌الرحمن بن محمد السخاوی المصری در تحقیق و اثبات این حدیث شریف مساعی
جمیله بکار برده راه تبکیت و تسکیت متعنتین و متشدقین بکمال انعام و امعان سپرده

ص: ۲۹۲

چنانچه در کتاب مقاصد حسنه که بحمد الله تعالى نسخ عدیده آن از نظر قاصر گذشته گفته

حدیث انا مدینه العلم و علی بابها الحاکم فی المناقب من مستدرکه و الطبرانی فی معجمه الکبیر و ابو الشیخ بن حیان فی السنه له و غیرهم کلهم من حدیث أبی معاویه الضریر عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعا به بزیاده فمن اتی العلم فلیات الباب و رواه الترمذی فی المناقب من جامعه و ابو نعیم فی الحلیه و غیرهما من حدیث علی ان النبی صلی الله علیه و سلم قال انا دار الحکمه و علی بابها قال الدارقطنی فی العلل عقب ثانیهما انه حدیث مضطرب غیر ثابت و قال الترمذی انه منکر و کذا قال شیخه البخاری و قال لیس له وجه صحیح و قال ابن معین فیما حکاه الخطیب فی تاریخ بغداد انه کذب لا اصل له و قال الحاکم عقب اولهما انه صحیح الاسناد و آورده ابن جوزی من هذین الوجهین فی الموضوعات و وافقه الذهبی و غیره علی ذلك و اشار الی هذا ابن دقیق العید بقوله هذا الحدیث لم یشئوه و قیل انه باطل و هو مشعر بتوقفه فیما ذهبوا الیه من الحکم بکذبه بل صرح العلائی بالتوقف فی الحکم علیه بذلك فقال و عندی فیہ نظر ثم بین ما یشهد بصحته لکون أبی معاویه راوی حدیث ابن عباس حدث به فذاک المحذور ممن هو دونه قال و ابو معاویه ثقہ حافظ یحتج بافراده کابن عیینه و غیره فمن حکم علی الحدیث مع ذلك بالكذب فقد أخطأ قال و لیس هو من الالفاظ المنکره التي تاباها العقول بل هو کحدیث

ارحم امتی بامتی الماضي و هو صنیع معتمد فلیس هذا الحدیث بکذب خصوصا و

قد اخرج الدیلمی فی مسنده بسند ضعیف جدّا عن ابن عمر مرفوعا علی بن أبی طالب باب حطّه فمن دخل فیہ کان مؤمنا و من خرج منه کان کافرا

و من حدیث ابی ذر رفعه علی باب علمی و مبین لامتی ما ارسلت به من بعدی حبه ایمان و بغضه نفاق و النظر الیه رافه

و من حدیث ابن عباس رفعه انا میزان العلم و علی کفتاه و الحسن و الحسین خیوطه الحدیث و اورد صاحب الفردوس و تبعه ابنه المذکور بلا اسناد عن ابن مسعود رفعه انا مدینه العلم و ابو بکر اساسها و عمر حیطانها و عثمان سققها و علی بابها

و عن انس مرفوعا انا مدینه العلم و علی بابها و معاویه حلقتها و بالجمله فکلها ضعیفه و الفاظ اکثرها رکیکه و احسنها حدیث ابن عباس بل هو حسن و

قد روى الترمذی ایضا و التّسائی و ابن ماجه و غیرهم من حدیث حبشی بن جناده مرفوعا علی منی و انا من علی لا یؤدی عنی الا انا او علی و لیس فی هذا کلّه ما یقدح فی اجماع اهل السنه من الصّحابه

والتابعين فمن بعدهم على ان افضل الصحابه بعد النبي صَلَّى الله عليه و سلم على الاطلاق ابو بكر ثم عمر رضی الله عنهما و قد قال ابن عمر رضی الله عنهما كُنَّا نقول و رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم حى افضل هذه الامه بعد بنيتها ابو بكر و عمر و عثمان فيسمع ذلك رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم فلا ينكره بل ثبت

عن على نفسه انه قال خير الناس بعد رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم ابو بكر ثم عمر ثم رجل آخر فقال له محمد بن الحنفية ثم انت يا ابيه فكان يقول ما ابوك إلا رجل من المسلمين رضی الله عنهم و عن سائر الصحابه اجمعين و بايد دانست كه علامه سخاوى از اكابر حفاظ ثقات و اعظم ايقاظ اثبات و اجله متقدمين رفيع السمات و افخم محققين عاليدرجات نزد سنيه مى باشد عبد القادر بن شيخ بن عبد الله العيدروس اليمنى در نور سافر عن اخبار القرن العاشر گفته و فى يوم الاحد وقت العصر الثامن و العشرين من شهر شعبان سنة اثنتين بعد تسعمائه توفى الشيخ العلامة الرحلة الحافظ ابو عبد الله شمس الدين محمد بن عبد الرحمن بن محمد بن أبى بكر بن عثمان بن محمد السخاوى الاصل القاهرى الشافعى بالمدينة الشريفة حال مجاورته الاخير به و عمره احدى و سبعون سنة و صلى عليه بعد صلاة الصبح يوم الاثنين ثانى تاريخه بالروضه الشريفة و وقف بنعشه تجاه الحجره الشريفة و دفن بالبقيع بجوار مشهد الامام مالك و كانت جنازته حافلة و لم يخلف بعده مثله فى مجموع فنونه و كانت ولادته فى ربيع الاول سنة احدى و ثلثين و ثمانمائه و حفظ القرآن العظيم و هو صغير وجوده ثم حفظ المنهاج الاصلى و الفيه ابن مالك و النخبة و الفيه العراقى و شرح النخبة و غالب الشاطبيه و مقدمه الساوى فى العروض و كلما انتهى حفظه لكتاب عرضه على شيوخ عصره و برع فى الفقه و العربيّة و القراءات و غيرها و شارك فى الفرائض و الحساب و الميقات و اصول الفقه و التفسير و غيرها و اما مقرواته و مسموعاته فكثيره جد الانكاد تنحصر و اخذ عن جماعه لا يحصون حتى بلغت عده من اخذ عنه زياده عن اربعمائه نفس و اذن له غير واحد بالافتاء و التدريس و الاملاء و سمع الكثير من الحديث على شيخه امام الائمة الشهاب ابن حجر و اقبل عليه بكليته اقبالا- يزيد على الوصف حتى حمل عنه علما جما و اختص به كثيرا بحيث كان من اكثر الآخذين عنه و اعانه على ذلك قرب منزله منه و كان لا يفوته ممّا يقرأ عليه الا النادر و قرأ عليه الاصطلاح بتمامه و سمع عليه جل كتبه كالالفيه و شرحها مرارا و علوم الحديث الى اليسير من اوائله لابن الصلاح و اكثر تصانيفه فى الرجال و غيرها كالتقريب و ثلاثه ارباع اصله و اللسان بتمامه و مشتبه النسبه و تخريج الزّاهر و تلخيص مسند الفردوس

والمقدمه و اماليه الحلبيه و الدمشقيه و غالب فتح البارى و تخريج المصاييح و ابن الحاجب الاصلى و تعليق التعليق و مقدمه الاصابه و جمله يطول تعدادها و فى بعضه ما سمعه اكثر من مره و لم يفارقه الى ان مات و اذن له فى الاقراء و الافاده و التصنيف و تدرب به فى معرفه العالى و النازل و الكشف عن التراجم و المتون و سائر الاصطلاح و غير ذلك و جاب البلاد و جال وجد فى الرحله و ارتحل الى حلب و دمشق و بيت المقدس و الخليل و نابلس و الرحله و حماه و بعلبك و حمص بحيث ان اللى سمع عنهم يكونون قريب مائه نفر بل زاد عدد من اخذ عنه من الاعلى و الدون و المساوى على الف و مائتين و الاماكن التى تحمل فيها من البلاد و القرى على الثمانين و اجتمع له من المرويات بالسماع و القراءه مائة يفوق الوصف و هى تتنوع انواعا تنيف عن العشر حسب ما ذكره مستوفى فى ترجمته من تاريخه و اعلى ما عنده من المروى ما بينه و بين الرسول صلى الله عليه و سلم بالسند المتماسك فيه عشره انفس و اكثر منه و اصح ما بين شيوخه و بين النبى صلى الله عليه و سلم فيه العدد المذكور و اتصلت له الكتب الستة و كذا حديث كل من الشافعى و احمد و الدارمى بثمانيه وسائط و فى بعض الكتب الستة كابى داود من طريق آخر و ابواب فى النسائى ما هو سبعة بتقديم المهمله و اتصل له حديث مالك و أبى حنيفه بتسعه بتقديم المثناه و حج بعد وفاه شيخه ابن حجر مع والديه و لقي جماعه من العلماء فاخذ عنهم كابى الفتح الاعزّ و البرهان الزمزمى و التقى ابن فهد و أبى السعادات بن ظهيره و خلائق ثم زار المدينه الشريفه و رجع الى القاهره ملازما للسماع و القراءه و التخريج و الاستفاده من الشيوخ و الاقراء من غير فتور عن ذلك و لم يزل يجتهد فى السماع و يرحل الى الاقطار حتى وصل الى ما وصل إليه و حضه بعض شيوخه على عقد مجلس الاملاء فامثل اشارته فاملاء حتى اكمل تسعه و خمسين مجلسا ثم توجه الى الحج فى سنه سبعين فحج و جاور و حدث هناك باشيء من تصانيفه و غيرها و اقرأ الفيه الحديث تقسيما و غالب شرحها لناظمها و النخبه و شرحها و املا مجالس بالمسجد الحرام و لما رجع الى القاهره شرع فى املاء تكمله تخريج شيخه للاذكار ثم أملى تخريج اربعى النووى ثم غيرها بحيث بلغت مجالس الاملاء ستمائه مجلس فاكثر و كذا حج فى سنه خمس و ثمانين و جاور سنه ست ثم سنه سبع و اقام منها ثلثه اشهر بالمدينه النبويه ثم فى سنه اثنتين و تسعين و جاور سنه ثلث ثم سنه اربع ثم فى سنه ست و تسعين و جاور الى اثناء سنه ثمانون فتوجه الى المدينه النبويه فاقام بها شهرا و صام رمضان ثم عاد فى شوالها الى مكه فمكث بها

ما شاء الله ثم رجع الى المدينة و جاور بها الى ان مات و حمل الناس من اهلها و القادمين عليهما عنه الكثير جدا روايه و درايه و حصلوا من تصانيفه مع ملازمه الناس فى منزله للقراءه درايه و روايه فى تصانيفه و غيرها بحيث ختم عليه ما يفوق الوصف من ذلك و اخذ عنه من الخلائق ما لا يحصى كثره و شرع فى التصنيف و التخريج قبل الخمسين و هلم جرا و تصانيفه إليها النهايه فى الشهاده له بمزيد علوه و فخره و من تصانيفه فتح المغيث بشرح الفيه الحديث و هو مع اختصاره فى مجلد ضخيم و سبك المتن فيه على وجه بديع لا يعلم فى هذا الفن اجمع منه و لا اكثر تحقيقا لمن تدبره و توضيح له حاذى به المتن بدون الافصاح و المقاصد الحسنه فى بيان كثير من الاحاديث المشتهره على الالسنه و هو كتاب جليل لم يسبق الى مثله مفيد فى بابه جذا و القول البديع فى الصلوات على الحبيب الشفيح و هو فى غايه الحسن و الضوء اللامع لاهل القرن التاسع يكون ست مجلدات و عمدته المحتج فى حكم الشطرنج و المنهل العذب الروى فى ترجمه قطب الاولياء النووى و الجواهر و الدرر فى ترجمه شيخ الاسلام بن حجر فى مجلد ضخيم و ربما يكتب فى مجلدين و التاريخ المحيط و هو فى نحو ثلاثمائه ورقه على حروف المعجم لا يعلم من سبقه إليه و تلخيص تاريخ اليمن و منتقى من تاريخ مكه للقاسى و الفوائد الجليه فى الاسماء النبويه و الفخر العلوى فى المولد النبوى و ارتقاء العرف بحب اقرباء الرسول و ذوى الشرف و الايناس بمناقب العباس و رجحان الكفه فى بيان اهل الصفه و الاصل الاصيل فى تحريم النقل من التوريه و الانجيل و القول المتين فى تحسين الظن بالمخلوقين و غير ذلك و قرض اشياء من تصانيفه غير واحد من ائمه المذهب كالحافظ ابن حجر و الجلال المحلى و العلم البلقينى و الشرف المناوى و التقى الحصنى و العينى و الكافيلى و تناقلها الناس الى كثير من البلدان و القرى و كتب الاكابر بعضها بخطوطهم حتى قال بعضهم ان لم تكن التصانيف هكذا فلا فائده و كان شيخه شيخ الاسلام ابن حجر يحبه و يثنى عليه و ينوه بذكره و يعرف بعلو فخره و يرجحه على سائر جماعته المنسوبين الى الحديث و صناعته و كان من دعواته له قوله و الله المسئول ان يعينه على الوصول الى الحصول حتى يتعجب السابق من اللاحق و مما وصفه به بعض الحفاظ بعد كلام تقدم هو و الله بقيه من رايت من المشايخ و انا و جميع طلبه الحديث بالبلاد الشاميه و البلد المصريه و سائر بلاد الاسلام عيال عليه و الله ما اعلم فى الوجود له نظيرا و قال غيره هو الان من الافراد فى علم الحديث

الحديث الذي اشتهر فيه فضله و ليس بعد شيخ الاسلام ابن حجر فيه مثله و قال غيره واسطه عقدها من انعقد الاجماع على انه امسى كالجوهر الفرد و اصبغ في وجه الدهر كالغره حتى صارت الغرر مع جواهره كالدره بل جواد جوده شهد له جريانه بالسبق في ميدان الفرسان و حكم له بانه هو الفرع الذي فاق اصله البديع بالمعاني فلا حاجه للبيان اضاء هذا الشمس فاخفت منه الكواكب الدراري كيف لا- و قد جاده الفيض بفتح الباري فهو نخبه العصر و الدهر و عين القلاده في طبقه الجود لانه عين السخاء و زياده فبدايته إليها النهايه و منهاجه اوضح طرق الى الغايه و هو الخادم للسنه الشريفه و الحاوى لمحاسن الاصطلاح و النكت المنيفه فبهجته زهت بروضتها و روضته زهت ببهجتها و قال آخر هو الذي انعقد على تفرد به بالحديث النبوي الاجماع و انه في كثره اطلاعه و تحقيقه لفنونه بلغ ما لا يستطيع و دونت تصانيفه و اشتهرت و ثبت سيادته في هذا الفن النفيس و تقرر و لم يخالف احد من العقلاء في جلالته و وفور ثقته و ديانته و امانته بل صرحوا باجمعهم بانه هو المرجوع إليه في التعديل و التجريح و التحسين و التصحيح بعد شيخه شيخ مشايخ الاسلام ابن حجر حامل رايه العلوم و الاثر و قال آخر لقد اجاد النقل من كلام الله و رسوله القديم و الحديث و سارت بفضلها الركبان و بالغت في السير الحثيث و مدحه آخر بهذه الايات و هي يا سيدا اضحى فريد زمانه و دليل ما

قد قلته الاجماع

تلقي عالما

يا من إذا ما قد اتاه ممرض يشكو لزال الضر و الاوجاع

و رأى بعد موته على هيئه حسنه فقيل له ما فعل الله بك قال حاسبني و غفر لي و حشر لي مع العلماء و ترجمته في تاريخه ثلاث و عشرون ورقه قال الشيخ جار الله بن فهد رحمه الله عقب تلك الترجمة ان شيخنا صاحب الترجمة حقيق بما ذكره لنفسه من الاوصاف الحسنه و لقد و الله العظيم لم ار في الحفاظ المتأخرين مثله و يعلم ذلك كل من اطلع على مؤلفاته او شهدته و هو عارف فقيه منصف في تراجمه رحم الله جدي حيث قال في ترجمته انه انفرد بفته فطار اسمه في الآفاق و كثرت مصنفاته فيه و في غيره و طار صيته شرقا و غربا شاما و يمنا و لا اعلم الان من يعرف علوم الحديث مثله و لا اكثر تصنيفا و لا احسن و لذلك اخذها عنه علماء الآفاق من المشايخ و الطلبة و الرفاق و له اليد الطولى في المعرفه بالعلل و اسماء الرجال و احوال الرواه و الجرح و التعديل و إليه

ص: ٢٩٧

يشار في ذلك و لهذا قال بعض العلماء لم يات بعد الحافظ الذهبي احد سلك هذه المسالك غيره و لقد مات فن الحديث من بعده و اسف الناس على فقده و لم يخلف بعده مثله انتهى و ولى تدريس الحديث في مواضع متعدده و عرض عليه قضاء مصر فلم يقبله رحمه الله تعالى و فضل الله بن روزبهان شيرازى در شرح شمائل ترمذى كفته يقول الفقير الى الله تعالى مؤلف هذا الشرح ابو الخير فضل الله بن ابي محمد بن روزبهان بن ابي محمد فضل الله بن محمد بن اسماعيل بن علي الانصارى اصلا و تبارا الخنجى محتد الشيرازى مولد الاصبهاني دار المدني موتا و اقبارا ان شاء الله تعالى اخبرنا بكتاب الشمائل من مؤلفات الامام الجامع لمجامع العلم و التقى الرافع لاعلام الحديث بين الورى الناشر فى مجالس الحديث انفاش العرف الشذى الامام ابي عيسى محمد بن عيسى بن سوره الترمذى رحمه الله تعالى قراه منى عليه لبعضه و إجازته للباقي ان لم يكن سماعا الشيخ الامام الرحله حافظ العصر مسند مصر الذى تفرد فى زمانه بعلو الاسناد و رفعه الشأن حتى اذعن لجلاله قدره اجله ائمه الدوران الشيخ الامام ابو الخير محمد بن عبد الرحمن السخاوى المصرى فى المدينه الشريفه النبويه على ساكنها افضل الصلوه و اكمل التحية و ذلك فى اواخر جمادى الآخره سنه سبع و ثمانين و ثمان مائه بدار العثمانيين فى محاذاه باب السلام من ابواب الحرم المكرم زاده الله تشريفا و تعظيما و نيز در شرح شمائل كفته الشيخ الامام ابو الخير محمد بن عبد الرحمن بن محمد السخاوى المصرى رحله الزمان و حافظ العصر و نسيج وحده و فريد عصره فى شأنه لازم المشايخ و صاحب الشيخ الامام ابي الفضل احمد بن علي العسقلانى شهر بابن حجر رحمه الله تعالى سنين متطاوله و اثنى عليه الشيخ فى كتبه سيما فى كتاب الطبقات و كان له شان جليل و من أراد الاطلاع على حقائق احواله فليراجع كتابنا المشهور بالحبل المتين فى إجازته الامين كان اصله من سخا و هى قصبه من اعمال بلاد مصر و المشهور من النسبه إليه السخاوى بزياده الالف لكن ذكر السمعانى فى كتاب الانساب ان النسبه إليه السخوى بابدال الالف و اوا قال هى قريه باسفل ارض مصر و المشهور بهذه النسبه ابو احمد زياد بن معلى السخوى توفى بسخا انتهى و منها السخاوى القارى المشهور و كان ولاده شيخنا ابي الخير محمد بن عبد الرحمن بالقاهره المعزیه من البلاد المصريه و الشيخ نشأ بها فى الحاره البلقينييه و كان ينسب ابوه الى ملازمه الشيخ سراج الدين البلقيني رحمه الله و كان ولادته فى نيف و عشرين و ثمانمائه فلما نشأ الشيخ لازم المشايخ و سافر البلدان و جمع من اطراف

علم الحديث ما قل ان يجمع مثله في زمانه و كان له مائه و عشرون شيخا في صحيح البخارى و له تصانيف على اربعمائه مجلد كما ذكر لى و حصل كثير منها فى اجازته صاحبه بالمدينه الطيبه و لازمته درسا و افاده و قراءه عليه و سماعا منه و قرأت عليه جميع الجامع الصحيح للإمام أبى عبد الله محمد بن اسماعيل البخارى فى الروضه المطهره النبويه بين القبر الشريف و المنبر الكريم على ساكنها افضل الصلوه و التسليم و قرأت عليه غيره من الكتب و من الصحاح الستة و قرأت عليه بعضا من الشمائل و اجاز لى الباقي و كان الشيخ يرحل كل زمان الى الحجاز و يسكن بها سنين و يجاور فى الحرمين و يسمع الناس و يصنف التصانيف ثم يرجع الى مصر و ارتحل آخر عمره مع اهله الى الحجاز و استوطن الحرم الشريف مكة المكرمة زادها الله شرفا و تعظيما و عزا و تكريما و توفى بها فى نيف و تسعمائه رفع الله درجاته و زاد فى حسناته و عبد الغفار بن ابراهيم العكلى العدثانى الشافعى در عجاله الراكب و بغيه الطالب كفته محمد بن عبد الرحمن بن محمد شمس الدين ابو الخير السخاوى الاصل القاهرى الشافعى نزىل الحرمين الشريفين الحافظ الكبير العلم الشهير خاتمه الحفاظ بلا نزاع ولد بربيع سنة ٨٣١ بالقاهره و حفظ عده من الكتب الى ان قال و بالجمله فهو امام جليل القدر و خاتم حفاظ العصر توفى سنة ٩٠٢ بالمدينه الشريفه و محمد بن على الشوكانى الصنعانى در بدر طالع بمحاسن من بعد القرن السابع كفته محمد بن عبد الرحمن بن محمد بن أبى بكر بن عثمان بن محمد بن شمس الدين السخاوى الاصل القاهرى الشافعى ولد فى ربيع الاول سنة ٨٣١ و حفظ كثيرا من المختصرات و قرأ على ابن خضر و الجمال بن هشام الحنبلى و صالح البلقينى و الشرف المناوى و الشمنى و ابن الهمام و ابن حجر و لازمه و انتفع به و تخرج به فى الحديث و اقبل على هذا الشأن بكليته و تدرب فيه و سمع العالى و النازل و اخذ عن مشايخ عصره بمصر و نواحيها حتى بلغوا اربعمائه شيخ ثم حج و اخذ عن مشايخ مكة و المدينه ثم عاد الى وطنه و ارتحل الى الاسكندريه و القدس و الخليل و دمياط و دمشق و سائر جهات الشام و مصر و برع فى هذا الشأن و فاق الاقران و حفظ من الحديث ما صار به منفردا عن اهل عصره ثم حج فى سنة ٨٧٠ هو و اهله و اولاده و جاور و انتفع به اهل الحرمين ثم عاد الى القاهره و املاء الحديث على ما كان عليه اكابر مشايخه و مشايخهم و انتفع به الناس ثم حج مرات و مجاورات و خرج لجماعه من شيوخه احاديث و جمع كتابا فى تراجم شيوخه فى ثلاث مجلدات سماه بغيه الراوى فيمن اخذ عنه السخاوى و فهرسه برواياته فى ثلاث مجلدات كذلك و التذكرة فى مجلدات و تخريج اربعى النووى فى مجلد لطيف و تكمله

تخريج ابن حجر للاذكار و تخريج احاديث العادلين لابي نعيم و فتح المغيـث بشرح الفيه الحديث في مجلد ضخـم و شرح التقريب للنووي في مجلد و بلوغ الامل في تلخيص كتاب الدارقطني في العلل و شرح الشمائل الترمذي في مجلد و القول المفيد في ايضاح شرح العمده لابن دقيق العيد كتب منه اليسير من اوله و له ذيل على تاريخ المقرئزي في الحوادث من سنه خمس و اربعين و ثمان مائه الى راس القرن التاسع في اربع مجلدات و الضوء اللامع لاهل القرن التاسع في اربع مجلدات و الذيل على تاريخ ابن حجر بقضاه مصر في مجلد و الذيل على طبقات القراء لابن الجزري في مجلد و الذيل على دول الاسلام للذهبي و الوفيات لاهل القرن الثامن و التاسع في مجلدات سماه الشافي من الالم في وفيات الامم و مصنف في ترجمه النووي و آخر في ترجمه ابن هشام و آخر في ترجمه ابن الهمام و آخر في ترجمه نفسه و التاريخ المحيط في عده مجلدات و القول المبني في ذم ابن عربي في مجلد و قد افرد عده مسائل بالتصنيف و قد ترجم لنفسه ترجمه مطوله في مصنفه الضوء اللامع و عدد شيوخه و مقرواته و مصنفاته و ما مدحه به جماعه من شيوخه و بالجمله فهو من الأئمه الاكابر حتى قال تلميذه الشيخ جار الله فهذا فيما كتبه عقب ترجمه صاحب الترجمة نفسه في الضوء اللامع ما نصه قال تلميذه جار الله بن فهذا المكي ان شيخنا صاحب الترجمة حقيق بما ذكره لنفسه من الاوصاف الحسنه و لقد و الله العظيم لم ار في الحفاظ المتأخرين مثله و يعلم ذلك من اطلع على مؤلفاته او شاهده و هو عارف بفنه منصف في تراجمه رحم الله جدي حيث قال في ترجمته انه انفرد بفنه و طار اسمه في الآفاق و كثرت مصنفاته فيه و في غيره و كثير منها طار شرقا و غربا شاما و يمنا و لا اعلم الان من يعرف علوم الحديث مثله و لا اكثر تصنيفا و لا احسن و لذلك اخذ عنه علماء الآفاق من المشايخ و الطلبة و الرفاق و له اليد الطولى في معرفه اسماء الرجال و احوال الرواه و الجرح و التعديل و إليه يشار في ذلك و لقد قال بعض العلماء لم يات بعد الحافظ الذهبي مثله سلك هذا المسلك و بعده مات فن الحديث و اسف الناس على فقده و لم يخلف بعده مثله و كانت وفاته في مجاورته الاخيره بالمدينه الشريفه في عصر يوم الاحد سادس عشر شعبان سنه ٩٠٣ انتهى ما ذكره ابن فهد و لو لم يكن لصاحب الترجمة من التصانيف الا الضوء اللامع لكان اعظم دليل على امامته فانه ترجم فيه لاهل الديار الاسلاميه و سرد في ترجمه كل احد محفوظاته و مقرواته و شيوخه و مصنفاته و احواله و مولده و وفاته على نمط حسن و اسلوب لطيف ينبهر له من لديه معرفه بهذا الشأن و يتعجب من احاطته بذلك وسعه

دائرتہ فی الاطلاع علی احوال الناس فانه قد لا يعرف الرجل لا سيما فی ديارنا اليمثيه جميع مسموعات ابيه و ابنه او اخيه فضلا عن غير ذلك و من قرن هذا الكتاب الذى جعله صاحب الترجمة لاهل القرن التاسع بالدرر الكامنه لشيخه ابن حجر فى اهل المائه الثامنه عرف فضل مصنف صاحب الترجمة على مصنف شيخه بل وجد بينهما من التفاوت ما بين الثرى و الثرىا و لعل العذر لابن حجر فى تقصيره عن تلميذه فى هذا انه لم يعيش فى المائه الثامنه الا سبع و عشرين سنه بخلاف صاحب الترجمة فانه عاش فى المائه التاسعه تسع و ستين سنه فهو شاهد لغالب اهله و ابن حجر لم يشاهد غالب اهل القرآن الثامن ثم ان صاحب الترجمة لم يتقيد فى كتابه المذكور بمن مات فى القرن التاسع بل ترجم لجميع من وجد فيه فمن عاش الى القرن العاشر و ابن حجر لم يترجم فى الدرر الا لمن مات فى القرن الثامن و ليت ان صاحب الترجمة صان ذلك الكتاب الفائق عن الوقيعه فى اكابر العلماء من اقرانه و لكن ربما كان له مقصد صالح و قد غلبت عليه محبه شيخه الحافظ ابن حجر فصار لا يخرج عن غالب اقواله كما غلبت على ابن القيم محبه شيخه ابن تيميه و على الهيثمى محبه شيخه العراقى انتهى فهذا السخاوى جهبذهم الاجل* و ناقدهم الذى صحح و اعل قد اثبت هذا الحديث الذى سار فى الآفاق سير المثل* و قضى من طالبى الهدى كل و طرو امل* فلا يصدف عن اذعانه الا المولع بالخطاء و الخطل* و لا ينحرف عن ايقانه الا الموغل فى مهاوى العثار و الزلل* و لا يروم ابطاله الا من فسدت نحيزته للخب و الوغل* و لا يصمد ايهاهه الا من امتطى صهوه العته و الخبل

وجه صد و بيست و نهم

آنكه حسين بن على الكاشفى المعروف بالواعظ البيهقى حديث مدينه العلم را ثابت و متحقق دانسته چنانچه در روضه الشهدا در ذكر جناب امير المؤمنين عليه السلام گفته اما صفات حميده و سمات پسنديده آن حضرت از قياس فهم افزونست و از حيز ادراك وهم بيرون و شمه از حقيقت حال و حال حقيقت وى بر ضمائر صافيه عقلا و خواطر زاكيه عرفا و فضلا لائح و پيدا و واضح و هويداست بيت در شرح حسن او چه تصرف كند كسى مرآت آفتاب چه محتاج صيقلست

فضائل ذات ساطعه اللوامع و مفاخر صفات لامعه السواطع آن حضرت در همه اذهان و افكار كضوء النهار و نور الاسفار قرار يافته پس ايراد و اثبات از مقوله تحصيل حاصل مى نمايد و الشمس تكبر عن حلى و عن حلل ابيات قدم نهاد قلم تا بقدر شرح كند ز وصف صورت مدحش ضياء معنى را خرد گرفت عنانش كزين سخن بگذر

بماهتاب چه حاجت شب تجلى را

اما بحكم ما لا يدرك كله لا يترك كله دو سه كلمه از هر جا آورده مى شود

از جمله شرف نسب عالیش از خیر معتبر

علی مَنّی و انا منه معلومست و حسب ذاتیش از کلام میمنت انجام

انت مَنّی بمنزله هارون من موسی محقق و مفهوم اَمّا علم او بر همه علمای عالم روشن شده و کیفیت دانش از نکته کامل

انا مدینه العلم و علیّ بابها مبین گشته حکیم ثنای فرماید بیت خوانده در دین و ملک مختارش

هم در علم و هم علمدارش

در شرح تعرف آورده که علی بن ابی طالب را سخنانست که کسی پیش از وی نگفته و بعد از وی نیز کسی مثل آن نیاورده تا بدانجا که روزی بمنبر برآمده بود و گفت

سلونی عَمّا دون العرش یعنی پرسید از من ماورای عرش هر چه می پرسید پس بدرستی که در میان دو پهلوی من علم های بسیارست و این از برکت لعاب رسول خدای است صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و سلم در دهان من و این آن چیزست که زقه کرده است مرا حضرت رسول اللّٰهُ بخدای که جان من در قبضه قدرت اوست که اگر فرمان رسد مر توریت و انجیل را که سخن گویند هر آینه من وساده وضع کنم و بر آن نشسته خبر دهم بدانچه در آن هر دو کتابست و آن هر دو کتاب مرا تصدیق نمایند و شک نیست در آن که این علوم در مکتب ادب از ادیب لیب و علمک ما لم تکن تعلم در آموخته بود چنانچه فرمود که رسول اللّٰهُ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و سلم هزار باب از علم در من آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر بر من منکشف شد درین باب شیخ فرید عطار رحمه اللّٰهُ فرماید فردیات نبی در گوش او یک علم در داد و زان اندر دلش صد علم بکشاد چو شهر

علم دین پیغمبر آمد

فهذا الکاشفی صاحب روضه الشهداء*المعروف بالفضل بین الکبراء النجباء*قد اثبت هذا الحدیث الکاشف المزیح للاصداء*فالمتمتری فی شانه نازح عن الاذعان للاهتداء*و المرتاب فی امره عار عن الرشد و الاهتداء*و الطاعن فیہ سالک سبیل العسف و الاعتداء*و القادح فیہ هائم من الغیّ فی قاصیه البیداء و محتجب نماند که کتاب روضه الشهداء نهایت مشهور و مقبول می باشد و علمای اهل سنت آن را بتراجم عدیده مترجم نموده اند مصطفی بن عبد اللّٰهُ قسطنطینی در کشف الظنون گفته روضه الشهداء فارسی لحسین بن علی الکاشفی المعروف بالواعظ البیهقی المتوفی سنه ۹۱۰ عشر و تسعمائه و ترجمه الفضولی محمد بن سلیمان البغدادی المتوفی سنه ۹۷۰ سبعین و تسعمائه و سماه حدیقه السعدا قال فیہ اقتدیت بروضه الشهداء فی اصل التالیف و الحقت الفوائد من الکتب فکان کتابا مستقلا کما مر فی الحاء و ترجمه ایضا الجامی المصری المتوفی سنه و سماه سعادتنامه قال اقتفیت اثره غیر انی اوردت الایات و الاحادیث فی خلال الحکایات و زینته بالسجع و المقطعات من شعری و قواعد ترتیبه

على عشره ابواب الاول فى ابتلاء بعض الانبياء الثانى فى ابتلاء النبى صلى الله تعالى عليه و سلم الثالث فى وفاته الرابع فى احوال فاطمه الزهراء رضى الله تعالى عنها الخامس فى احوال على ع رضى الله تعالى عنه السادس فى احوال ابنه الحسن ع السابع فى مناقب الحسين الثامن فى احوال مسلم بن عقيل التاسع فى شهاده الحسين رضى الله تعالى عنه العاشر على فصلين الاول فى وقائع اهل البيت و الثانى فى عواقب امور القاتلين انتهى و قطب الدين محمد بن علاء الدين احمد النهر والى المكي الحنفى در كتاب الاعلام باعلام بيت الله الحرام كفته قلت و قد ادركنا الباب الشريف مصفحا بالفضه و كان يختلس من فضته اوقات الغفله من قل دينه و خفت يده الى ان انكشف سفل الباب الشريف عن خشب الباب و مسك مرارا من يفعل ذلك و حبسوا و بهدلوا فعرض ذلك على الابواب الشريفه السلطانيه فى ايام المرحوم المقدس السلطان سليمان خان اسكنه الله تعالى فراديس الجنان فى سنه ٩٦١ فبرز الامر الشريف السلطاني بتصفيح الباب الشريف بالفضه الى ناظر الحرم الشريف المقيم بمكه فى منصب نظاره الحرم الشريف يومئذ و هو من فضلاء كتبه مصر احمد چلبى المقاطعجى صهر المرحوم محمد بن سليمان دفتردار مصر إذ ذاك رحمه الله تعالى و كان له شعر لطيف بالتركى و ترجم بلسان التركى كتاب روضه الشهداء مولانا جامى و ضمنه من لطائف النظم و النثر ما يستحسنه الطبع و من محاسن السجع ما يخف على السمع و هو كتاب مقبول متداول بين اللطفاء و كان وصوله الى مكه فى افتتاح سنه ٩٥٨ الخ

وجه صد و سى ام

آنكه جلال الدين عبد الرحمن بن كمال الدين أبى بكر السيوطى در قول جلى فى فضائل على حديث مدينه العلم را بطرق عديده و الفاظ سديده روايت نموده چنانچه كفته الحديث السادس عشر و

عنه أى على كرم اللّٰمه وجهه ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال انا مدينه العلم و على بابها اخرج ابو نعيم فى المعرفه الحديث السابع عشر

عن جابر ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال انا مدينه العلم و على بابها فمن أراد العلم فليات الباب اخرج الحاكم و تعقب الحديث الثامن عشر عن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال انا مدينه العلم و على بابها فمن أراد العلم فلياته من بابها اخرج الطبرانى و بايد دانست كه سيوطى در اول قول جلى كفته و بعد فهذه نبذه من قطره من قطرات بحار زاخره اوردت فيها يسيرا من المناقب الباهره لسيدنا على كرم الله وجهه ملقبه بالقول الجلى فى فضائل على و ضمنها اربعين حديثا مختصره متبعه بالغرو لمخرجيها و بعض غريب

الفاظها و مشكل معانيها و الله أسأل ان يتحبنى بالقبول و ان يرزقنى ببركه الاستمساك بحب آل البيت اشرف مامول ازین عبارت ظاهرست که سیوطی در قول جلی احادیثی وارد کرده است که نبذه از قطره از قطرات بحار زاخره و شیء یسیر از مناقب باهره جناب امیر المؤمنین علیه السلام می باشد و سیوطی از خداوند عالم مسئلت می کند که او را بقبول ان اتحاف فرماید و ببرکت استمساك بحب اهلبیت اشرف مامول رزق نماید پس بحمد الله تعالی بحسب افاده سیوطی بصراحت ثابت و محقق شد که حدیث مدینه العلم از مناقب باهره جناب امیر المؤمنین علیه السلام می باشد و سیوطی بجمع آن و امثال آن از خداوند عالم مسئلت اتحاف بقبول می نماید و هذا ممّا یکسر ظهر الجاحد الخدوع الغرور* و یسوق إلیه رغما ینادی له بالویل و الثبور و مخفی نماند که قول جلی از مشاهیر کتب فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام و نهایت مشهور و معروف نزد علمای اعلام سنیه است خود مخاطب در رساله اصول حدیث گفته احادیث مناقب و مثالب را علم المناقب گویند درین باب نیز تصانیف متعدده و متنوعه واقع شده و بعضی محدثین بالخصوص مناقب بعضی از آل و اصحاب را جد نوشته اند برای غرضی که متعلق شد بآن مثل مناقب قریش و مناقب الانصار و مناقب العشره المبشره که تصنیف محب طبریست مسمی بریاض النضره فی مناقب العشره و ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی و حلیه الكمیت فی مناقب اهل البيت و الیدیاج فی مناقب الازواج و کتب بسیار در مناقب خلفاء راشدین مصنف شده و بالتخصیص القول الصواب فی مناقب امیر المؤمنین عمر بن الخطاب و القول الجلی فی مناقب امیر المؤمنین علی ع است و نسائی در مناقب امیر المؤمنین علی رض رساله دراز نوشته و نواصب شام بجهه فرط تعصب و عداوت او را در دمشق برین عمل شهید ساختند رحمه الله علیه و مولوی صدیق حسن خان معاصر در حطه فی ذکر الصحاح الستة بتعریب این عبارت گفته و احادیث المناقب و المثالب تسمی علم المناقب و فیها ایضا تصانیف عدیده متنوعه و قد افرز بعض المحدثین مناقب بعضهم عن بعض سیما مناقب الآل و الاصحاب لغرض تعلق به کمناقب قریش و مناقب الانصار و مناقب العشره المبشره المسماه بالریاض النضره فی مناقب العشره للمحب الطبری و ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی و حلیه الكمیت فی مناقب اهل البيت و الیدیاج فی مناقب الازواج و صنفت کتب کثیره فی مناقب الخلفاء الراشدین کالقول الصواب فی مناقب عمر بن الخطاب و القول الجلی فی مناقب علی و للنسائی رساله طویله الذیل فی مناقبه کرم الله وجهه و علیها نال الشهاده فی دمشق من ایدی نواصب الشام لفرط تعصبهم و عداوتهم معه رضی الله عنه

آنکه سیوطی در جمع الجوامع این حدیث را بالفاظ مختلفه و تخریجات متعدده آورده چنانچه گفته

انا مدینه العلم و علی بابها و من أراد العلم فلیات الباب ک و تعقب عن جابر ک و تعقب و الخطیب عن ابن عباس و نیز در جمع الجوامع گفته

انا مدینه العلم و علی بابها

ابو نعیم فی المعرفه عن علی انا مدینه العلم و علی ع بابها و من أراد العلم فلیأته عن بابہ طب عن ابن عباس

وجه صد

و سی و دوم

آنکه سیوطی در جامع صغیر من احادیث البشیر النذیر این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه گفته

انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فلیات الباب عن عد طب ک و کمال علو مرتبت و سمو منزلت و وثوق و استناد و اعتبار و اعتماد احادیث جامع صغیر از صدر ان واضح و لائحتست حیث قال السیوطی فیہ هذا کتاب اودعت فیہ من الکلم النبویه الوفا و من الحکم المصطفویه صنوفا اقتصرت فیہ علی الاحادیث الوجیزه و لخصت فیہ من معادن الاثر ابریزه و بالغت فی تحریر التخریج فترکت القشر و اخذت اللباب و صنته عما تفرد به و ضاع او کذاب ففاق بذلك الکتب المؤلفه فی هذا النوع کالفائق و الشهاب و حوی من نفائس الصناعه الحدیثیه ما لم یودع قبله فی کتاب

وجه صد و سی و سوم

آنکه سیوطی در کتاب الدرر المنتشره فی الاحادیث المشتهره تایید تحسین این حدیث شریف فرموده چنانچه گفته

(حدیث) انا مدینه العلم و علی بابها الترمذی من حدیث علی و قال منکر و انکره البخاری ایضا و الحاکم فی مستدرکه من حدیث ابن عباس و قال صحیح قال الذهبی بل موضوع و قال ابو زرعه کم خلق افتضحوا فیہ و قال یحیی بن معین لا اصل له و کذا قال ابو حاتم و یحیی بن سعید و قال الدارقطنی غیر ثابت و قال ابن دقین العید لم یثبتوه و ذکره ابن الجوزی فی الموضوعات و قال الحافظ ابو سعید العلائی الصواب انه حسن باعتبار طرقه لا صحیح و لا ضعیف فضلا عن ان یکون موضوعا (قلت) و کذا قال شیخ الاسلام ابن حجر فی فتوی له و قد بسطت کلام العلائی و ابن حجر فی التعقیبات التي لی علی الموضوعات انتهى

وجه صد و سی و چهارم

آنکه جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء تحسین این حدیث شریف نموده چنانچه در فصل فضائل امیر المؤمنین علیه السلام

اخرج الترمذی و الحاکم عن علی قال قال رسول اللہ صلعم انا مدینه العلم و علی بابها هذا حدیث حسن علی الصواب لا صحیح
كما قال الحاکم و لا موضوع كما قاله جماعه منهم ابن الجوزی و النووی و قد بینت حاله فی التعقیبات علی الموضوعات

وجه صد و سی و پنجم

آنکه سیوطی در کتاب النکت البدیعات علی الموضوعات حکم ابن الجوزی را

ص: ۳۰۵

در باب این حدیث باطل وانموده بتعقب آن در اثبات این حدیث شریف سعی جمیل فرموده چنانچه گفته

حدیث ت ک انا مدینه العلم و علی بابها آورده من حدیث علی و ابن عباس و جابر قلت حدیث علی اخرجہ الترمذی و الحاکم و حدیث ابن عباس اخرجہ الحاکم و الطبرانی و حدیث جابر اخرجہ الحاکم و تعقب الحافظ ابو سعید العلانی علی ابن الجوزی فی هذا الحدیث بفصل طویل سقته فی الاصل و ملخصه ان قال هذا الحدیث حکم ابن الجوزی و غیره بوضعه و عندی فی ذلك نظر الی ان قال و الحاصل أنه ینتہی بطرقه الی درجه الحسن المحتج به و لا یتكون ضعيفا فضلا عن ان یتكون موضوعا و رایت فیہ فتوی قدمت للحافظ ابن حجر فکتب علیها هذا الحدیث اخرجہ الحاکم فی المستدرک و قال انه صحیح و خالفه ابن الجوزی فذکره فی الموضوعات و قال انه کذب و الصواب خلاف قولهما معا و ان الحدیث من قسم الحسن لا یرتقی الی الصّحّه و لا ینحط الی الکذب و بیان ذلك یتدعی طولاً و لكن هذا هو المعتمد هذا لفظه بحروفه

وجه صد و سی

و ششم

آنکه سیوطی در لآلی مصنوعه بهر تانیب و تعییر جاحد عزیز زیاده تر طریق انهماک سپرده بنقل کلمات علمای اعلام و تسطیر افادات منقذین عظام ادله میرمه و شواهد محکمه ثبوت و تحقق این حدیث بمعرض بیان آورده چنانچه بعد نقل حاصل قدح ابن الجوزی درین حدیث شریف گفته قلت حدیث علی اخرجہ الترمذی و حدیث ابن عباس اخرجہ الحاکم فی المستدرک ثنا ابو العباس محمد بن یعقوب ثنا محمد بن عبد الرحیم الهروی ثنا ابو الصلت عبد السلام بن صالح به قال و ثنا محمد بن احمد بن تمیم القنطری ثنا الحسین بن فهم ثنا محمد بن یحیی بن الضریس ثنا محمد بن جعفر الفیدی ثنا ابو معاویه به قال الحسین بن فهم و حدثنا ابو الصلت الهروی عن ابي معاویه قال الحاکم الحسین بن فهم ثقة مامون حافظ و ابو الصلت ثقة مامون و هذا حدیث صحیح الاسناد سمعت ابا العباس یقول سمعت العباس بن محمد الدورى یقول سألت ابن معین عن ابي الصلت فقال ثقة فقلت أليس قد حدث عن ابي معاویه انا

ص: ۳۰۶

مدينه العلم فقال قد حدث به محمد بن جعفر الفيدي و هو ثقه قال و سمعت احمد بن سهل امام اهل عصره ببخارى يقول سمعت صالح بن محمد بن حبيب الحافظ يقول و سئل عن أبي الصلت فقال دخل يحيى بن معين و نحن معه عليه فلما خرج قلت له ما تقول فيه فقال هو صدوق قلت انه يروى

حديث انا مدينه العلم فقال قد رواه ذاك الفيدي كما رواه ابو الصلت انتهى ما فى المستدرک و فى تاريخ الخطيب قال الحسن بن على بن مالك سألت يحيى بن معين عن أبي الصلت الهروى فقال ثقه صدوق الأ- انه يتشيع و قال ابراهيم بن عبد الله بن الجنيد سألت يحيى بن معين عن أبي الصلت فقال قد سمع و ما اعرفه بالكذب قلت فحديث الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال ما سمعت به قط و ما بلغنى الأ عنه و قال عبد الخالق بن منصور سألت يحيى بن معين عن أبي الصلت فقال ما اعرفه قلت انه يروى

حديث انا مدينه العلم فقال ما هذا الحديث بشىء قال الخطيب احسب عبد الخالق سأل يحيى عن حال أبي الصلت قديما و لم يكن يحيى إذ ذاك يعرفه ثم عرفه بعد فاجاب ابراهيم بن عبد الله بن الجنيد عن حاله قال الخطيب فاما حديث الاعمش فان ابا الصلت كان يرويه عن أبي معاويه عنه فانكره احمد بن حنبل و يحيى بن معين من حديث أبي معاويه ثم بحث يحيى عنه فوجد غير أبي الصلت قد رواه عن أبي معاويه قال القسم بن عبد الرحمن الانبارى سألت يحيى عن هذا الحديث فقال هو صحيح قال الخطيب أراد انه صحيح من حديث أبي معاويه و ليس بباطل إذ قد رواه غير واحد عنه قال عباس الدورى سمعت يحيى بن معين يوثق ابا الصلت عبد السلام بن صالح فقلت له انه

حدث عن أبي معاويه عن الاعمش انا مدينه العلم و على بابها فقال ما تريدون و من هذا المسكين أ ليس قد حدث به جعفر الفيدي عن أبي معاويه

و قال احمد بن محمّد بن القسم بن محرز سالت يحيى بن معين بن أبى الصلت عبد السلام بن صالح الهروى فقال ليس ممن يكذب فليل له

فى حديث أبى معاويه انا مدينه العلم فقال هو من حديث أبى معاويه اخبرنى ابن نمير قال حدث به ابو معاويه قديما ثم كف عنه و كان ابو الصلت رجلا موسرا يطلب هذه الاحاديث و يكرم المشايخ و فكانوا يحدثونه بها و قال عبد المومن بن خلف النسفى سالت ابا على صالح بن محمّد عن أبى الصلت الهروى فقال رايت يحيى بن معين يحسن القول فيه و رايت سئل عن الحديث الذى

روى عن أبى معاويه انا مدينه العلم و على بابها فقال رواه ايضا الفيدي قلت ما اسمه قال محمد بن جعفر انتهى ما فى تاريخ الخطيب و قال الحافظ صلاح الدين العلائى و من خطه نقلت فى اجوبته عن الاحاديث التى تعقبها السراج القزوينى على مصابيح البغوى و ادعى انها موضوعه

حديث انا مدينه العلم و على بابها قد ذكره ابو الفرج فى الموضوعات من طرق عده و جزم ببطلان الكلّ و كذلك قال بعده جماعه منهم الذهبى فى الميزان و غيره و المشهور به روايه أبى الصلت عبد السلام بن صالح الهروى عن أبى معاويه عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعا و عبد السلام هذا تكلموا فيه كثيرا قال النسائى أ ليس بثقه و قال الدارقطنى و ابن عدى متهم زاد الدارقطنى رافضى و قال ابو حاتم لم يكن عندى بصدوق و ضرب ابو زرعه على حديثه و مع ذلك فقد قال الحاكم ثنا الاصب ثنا عباس يعنى الدورى قال سالت يحيى بن معين عن أبى الصلت فقال ثقه فقلت أ ليس

قد حدث عن أبى معاويه حديث انا مدينه العلم فقال حدث به محمّد بن جعفر الفيدي و هو ثقه عن أبى معاويه و كذلك روى صالح جزره عن ابن معين ثم ساقه الحاكم من طريق محمد بن يحيى بن الضريس و هو ثقه حافظ عن محمّد بن جعفر الفيدي عن أبى معاويه قال العلائى فقد برىء ابو الصلت عبد السلام من عهده و ابو معاويه ثقه مامون من كبار الشيوخ و حفاظهم المتفق عليهم و قد تفرد به عن الاعمش فكان ما ذا و أى استحاله فى ان يقول النبى صلّى الله عليه و سلم مثل هذا فى حق على رضى الله عنه و لم يات كل من تكلم فى هذا الحديث و جزم بوضعه بجواب عن هذه الروايات الصحيحه عن ابن معين و مع ذلك فله شاهد

رواه الترمذى فى جامعه عن اسماعيل بن موسى الفزارى عن محمد بن عمر بن الرومى عن شريك بن عبد الله عن سلمه بن كهيل عن سويد بن غفله عن أبى عبد الله الصنابحى عن على مرفوعا انا دار الحكمة و على بابها و رواه ابو مسلم الكجى و غيره عن محمد بن عمران الرومى و هو ممن روى عنه البخارى فى غير الصحيح و قد وثقه ابن حبان و ضعفه ابو داود و قال ابو زرعه فيه لين و قال الترمذى

بعد اخراج الحديث هذا حديث غريب و قد روى بعضهم هذا عن شريك و لم يذكر فيه الصنابحي و لا يعرف هذا عن احد من الثقات غير شريك قال العلاءي فقد برىء محمد بن الرومي من التفرد به و شريك هو بن عبد الله النخعي القاضي احتج به مسلم و علق له البخاري و وثقه يحيى بن معين و قال العجلي ثقه حسن الحديث و قال عيسى بن يونس ما رايت احد قط اورع في علمه من شريك فعلى هذا يكون تفردده حسنا فكيف إذا انضم الى حديث أبي معاويه و لا- يرد عليه روايه من اسقط منه الصنابحي لان سويد بن غفله تابعي مخضرم ادرك الخلفاء الاربعه و سمع منهم فذكر الصنابحي فيه من المزيد في متصل الاسانيد و لم يات ابو الفرج و لا غيره بعلة قادحه في حديث شريك سوى دعوى الوضع دفعا بالصدر انتهى كلام الحافظ صلاح الدين العلاءي و سئل شيخ الاسلام ابو الفضل بن حجر عن هذا الحديث في فتيا فقال هذا الحديث اخرج الحاكم في المستدرک و قال انه صحيح و خالفه ابو الفرج بن الجوزي فذكره في الموضوعات و قال انه كذب و الصواب خلاف قولهما معا و إن الحديث من قسم الحسن لا- يرتقى الى الصحه و لا- ينحط الى الكذب و يبين ذلك يستدعي طولاً و لكن هذا هو المعتمد في ذلك انتهى و من خطه نقلت و ذكر في اجوبته عن الاحاديث التي انتقدها السراج القزويني على المصاييح نحو ذلك و زادان الحاكم روى له شاهدا من حديث جابر قال حدثني ابو بكر محمد بن علي الفقيه الشاشي القفال حدثني النعمان بن هارون البلدي ثنا احمد بن عبد الله بن يزيد الحراني ثنا عبد الرزاق ثنا سفين الثوري عن عبد الله بن عثمان بن خثيم عن عبد الرحمن بن عثمان التيمي عن جابر مرفوعا به و قال في لسان الميزان عقب ايراد الذهبي روايه جعفر بن محمد عن أبي معاويه و قوله هذا موضوع ما نصه و هذا الحديث له طرق كثيره في مستدرک الحاكم اقل احوالها ان يكون للحديث اصل فلا ينبغي ان يطلق القول عليه بالوضع انتهى

وجه صد و سى و هفتم

آنکه سیوطی در قوت المنقذی علی جامع الترمذی در اثبات این حدیث شریف و ارغام انف جاحد عنیف سعی جمیل فرموده بنقل افادات اعلام منقذین مذهب خویش در تشیید و تسدید ان افزوده چنانچه گفته

حدثنا اسماعيل بن موسى حدثنا محمد بن عمر الرومي حدثنا شريك عن سلمه بن كهيل عن سويد بن غفله عن الصنابحي عن علي قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انا دار الحكمه و على بابها هذا حديث غريب منكر و روى بعضهم هذا الحديث عن شريك و لم يذكروا فيه عن الصنابحي و لا يعرف هذا عن احد من الثقات غير شريك و في الباب عن ابن عباس هذا احد الاحاديث التي انتقدها الحافظ سراج الدين

القزوينى على المصاييح و زعم انه موضوع و قال الحافظ صلاح الدين العلائى فى اجوبته هذا الحديث ذكره ابو الفرج بن الجوزى فى الموضوعات من طرق عدة و حكم بطلان الكلّ و كذلك قال بعده جماعه منهم الذهبى فى الميزان و غيره و المشهور به روايه أبى الصلت عبد السلام بن صالح الهروى عن أبى معاويه عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعا و عبد السلام هذا تكلموا فيه كثيرا قال النسائى ليس بثقه و قال الدارقطنى و ابن عدى متهم زاد الدارقطنى رافضى و قال ابو حاتم لم يكن عندى بصدوق و صوب ابو زرعه على حديثه و مع ذلك فقد قال الحاكم حدثنا الاصب حدثنا عباس يعنى الدورى قال سالت يحيى بن معين عن أبى الصلت فقال ثقته فقلت أليس

قد حدث عن أبى معاويه حديث انا مدينه العلم فقال قد حدث به محمد بن جعفر الفيدى و هو ثقته عن أبى معاويه و كذلك روى صالح جزره ايضا عن ابن معين ثم ساقه الحاكم من طريق محمّد بن يحيى بن الضريس و هو ثقته حافظ عن محمد بن جعفر الفيدى عن أبى معاويه و قال ابو الصلت احمد بن محمّد بن محرز سالت يحيى بن معين عن أبى الصلت فقال ليس ممن يكذب فقل له

فى حديث أبى معاويه انا مدينه العلم فقال هو من حديث أبى معاويه اخبرنى ابن نمير قال حدث به ابو معاويه قديما ثم كف عنه و قال كان ابو الصلت رجلا موسرا يطلب هذه الاحاديث و يلزم المشايخ قلت فقد برىء ابو الصلت عبد السلام من عهده و ابو معاويه ثقته مامون من كبار الشيوخ و حفاظهم المتفق عليهم و قد تفرد به عن الاعمش فكان ما ذا و أى استحاله فى ان يقول النبى صلّى الله عليه و سلم مثل هذا فى حق على و لم يات كلّ من تكلم فى هذا الحديث و جزم بوضعه بجواب عن هذه الروايات الصحيحه عن يحيى بن معين و مع ذلك فله شاهد رواه الترمذى من حديث على و رواه ابو مسلم الكجى و غيره عن محمّد بن عمر الرومى و هو ممن روى عنه البخارى فى غير الصحيح و قد وثقه ابن حبان و ضعفه ابو داود و قال ابو زرعه فيه لين و قال الترمذى روى بعضهم هذا عن شريك و لم يذكروا فيه الصنابحى و لا يعرف هذا عن احد من الثقات غير شريك فقد برى محمد بن الرومى من التفرد و شريك هو ابن عبد الله النخعى القاضى احتج به مسلم و علق له البخارى و وثقه يحيى بن معين و قال العجلي ثقته حسن الحديث و قال عيسى بن يونس ما رايت احدا قط اورع فى علمه من شريك فعلى هذا يكون تفرد حسنا فكيف إذا انضم الى حديث أبى معاويه المتقدم و لا يرد عليه روايه من اسقط منه الصنابحى لان سويد بن غفله تابعى مخضرم ادرك الخلفاء الاربعه و سمع منهم فذكر الصنابحى فيه من المزيد فى متصل الاسانيد

و لم يات ابو الفرج و لا غيره بعلة قاده في حديث شريك سوى دعوى الوضع دفعا بالصدر انتهى كلام العلاني و

قال الحافظ ابن حجر في اجوبته حديث ابن عباس اخرج ابن عبد البر في كتاب الصحابه المسمى بالاستيعاب و لفظه انا مدينه العلم و على بابها فمن اراد العلم فليات من بابه و صححه الحاكم و اخرج الطبراني من حديث ابن عباس بهذا اللفظ و رجاله رجال الصحيحى الا عبد السلام الهروى فانه ضعيف قاله في جوابه فتيا رفعت إليه في هذا الحديث

وجه صد و سى و هشتم

آنكه نیز سیوطی در جمع الجوامع تصحیح این حدیث شریف از اعظم اسلاف خود نقل کرده طریق اتقان و ترصین آن سپرده و خود نیز جزم بصحت آن نموده جزم حبال شاحنین و جزم ایدی طاعنین بعمل آورده چنانچه گفته

قال الترمذی و ابن جریر معا ثنا اسماعیل بن موسی السری انا محمد بن عمر الرومی عن شریک عن سلمه بن كهیل عن سويد بن غفله عن الصنابحی عن علی قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم انا دار الحكمة و علی بابها حل قال الترمذی هذا حدیث غریب و فی نسخه منكر و روى بعضهم هذا الحديث عن شريك و لم يذكروا فيه عن الصنابحی و لا نعرف هذا الحديث عن احد من الثقات غير شريك و فی الباب عن ابن عباس انتهى و قال ابن جریر هذا خبر عندنا صحيح و قد يجب ان يكون علی مذهب الآخرین سقيما غير صحيح لعلتين احدهما انه خبر لا يعرف له مخرج عن علی عن النبي صلى الله عليه و سلم الا من هذا الوجه و الآخر ان سلمه بن كهیل عندهم ممن لا يثبت بنقله حجه و قد وافق عليا في روايه هذا الخبر عن النبي صلى الله عليه و سلم غيره حدثني محمد بن اسماعيل الفزارى ثنا عبد السلام بن صالح الهروى

ثنا ابو معاويه عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم انا مدينه العلم و على بابها فمن اراد المدينه فلياتها من بابها حدثني ابراهيم بن موسى الرازى و ليس بالفراء ثنا ابو معاويه باسناده مثله هذا الشيخ لا اعرفه و لا سمعت منه غير هذا الحديث انتهى كلام ابن جرير و قد اورد ابن الجوزى في الموضوعات حديث على و ابن عباس و اخرج ك و حديث ابن عباس و قال صحيح الاسناد و روى خط في تاريخه عن يحيى بن معين انه سئل عن حديث ابن عباس فقال هو صحيح و قال عد في حديث ابن عباس انه موضوع و قال الحافظ صلاح الدين العلاني قد قال ببطلانه ايضا الذهبى في الميزان و غيره و لم ياتوا في ذلك بعلة قاده سوى دعوى الوضع دفعا بالصدر و قال الحافظ ابن حجر في لسانه هذا الحديث له طرق كثيره في مستدرک الحاكم اقل احوالها ان يكون للحديث اصل فلا ينبغي ان يطلق القول عليه بالوضع و قال في فتوى له هذا الحديث اخرج ك في المستدرک و قال انه

صحيح و خالفه ابن الجوزى فذكره فى الموضوعات و قال انه كذب و الصواب خلاف قوليهما معا و ان الحديث من قسم الحسن لا- يرتقى الى الصحه و لا ينحط الى الكذب و بيان ذلك يستدعى طولاً و لكن هذا هو المعتمد فى ذلك انتهى و قد كنت اجيب بهذا الجواب دهرا الى ان وقفت على صحيح ابن جرير لحديث على فى تهذيب الاثار مع صحيح ك لحديث ابن عباس فاستخرت الله تعالى و جزمت بارتقاء الحديث عن مرتبه الحسن الى مرتبه الصحه و الله اعلم

وجه صد و سى و نهم

آنكه سيوطى تصنيفى خاص در جمع طرق اين حديث شريف نموده كمال تبهر و تمهر و طول باع و وسعت اطلاع خویش بر مهره اين شان واضح و ظاهر فرموده چنانچه در رساله فهرس مصنفات سيوطى زير عنوان فن الحديث و تعليقاته مذکورست الكشف عن مجاوزة هذه الامه بعد الالف ثلج الفواد فى احاديث لبس السواد طرح السقط و نظم اللقط جزء يسمى شعله نار الشميط الفانيد فى خلاوه الاسانيد الدرہ التاجيه فى الاستله الناجيه ما رواه الاساطين فى يوم المجرىء الى السلاطين الاوج فى خبر عوج شرف الاضافه فى منصب الخلافه الرساله السلطانيه اعذب المناهل فى

حديث من قال انا عالم فهو جاهل احسن التسليك فى حكم التشييك منادمه الشموع فى ضوء الشموع جزء فى الخصيان الارج فى الفرج ضوء البدر فى احياء ليله عرفه و العيدين و نصف شعبان و ليله القدر حسن السميت فى الصمت طوق الحمامه التطريف فى التصحيف نور الشقيق فى العقيق جزء

فى طرق حديث انا مدينه العلم و على بابها جزء فى طريق

حديث طلب العلم فريضه على كل مسلم الازدهار فيما عقده الشعراء من الاثار خادم النعل الشريف جزء فى الغاليه جزء فى طرق

حديث من حفظ على امتى اربعين حديثا جزء فى طرق

حديث اطلبوا الخير عند حسان الوجوه اربعون حديثا فى الطيلسان احياء الميت بفضائل اهل البيت انتهى ما اردنا نقله فهذا السيوطى حافظهم الجهبذ النقاد* و بارعهم الفرد فى الجمع و الانتقاد* قد بذل مجهوده بالانفاد* و انفذ سعيه بالجد و الاجتهاد* فى اثبات هذا الحديث المشاد* الهادى بنوره الوقاد* فى اسفاره التى سارت بها الركبان فى البلاد* و تصانيفه التى لا زالت شهرتها تنمو و تزداد* فى الله و لمعشر الحجاج* المنبرين بالتخاصم و اللداد* الموثرين و تيره ذوى التهاتر و العناد* و الآخذين اخذ اهل الختل و الفساد* كيف يعمون عن الحق و قد وضحت اعلام الرشاد* و يعمهون فى الباطل و قد ظهرت آيات السداد* و يرومون غوارب البغى للاقتعاد* و يصمدون كواذب الغى بالاشتداد* و يتركون

لَقَم الصواب المستجاد* و يهجرون نهج الصدق و هو خير الجواد* لقد صدق ربّ العباد وَ مَنْ يُضَلِّلِ اللَّهَ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ وَ مخفى
نماند که جلال الدين سيوطى از اكابر محدثين و اعظم مجتهدين و سباق ماهرين و حذاق كاملين و حفاظ مشاهير و ثقات
نحارير قومست و غوالى محاسن و عوالى مناقب و نفائس محامد و جلائل مدائح او بر متتبع كلمات اين حضرات ظاهر و باهر
شيخ عبد الوهاب بن احمد شعرانى در لواقح الانوار فى طبقات الساده الاخيار كه سه نسخه آن بخط عرب كه يكي از آن
محشيت بخط ميرزا محمد بن معتمدخان بدخشى بعنايت جليله پروردگار پيش اين خاكسار حاضرست گفته و منهم شيخنا و
قدوتنا الى الله تعالى الشيخ جلال الدين السيوطى رحمه الله تعالى و قد كان رضى الله تعالى عنه يقول قد اشاع الناس عني اننى
ادعيت الاجتهاد المطلق كاحد الائمة الاربعه و ذلك باطل عنى انما مرادى بذلك المجتهد المنتسب فان الاجتهاد على نوعين
احدهما المجتهد المطلق المستقل و هذا النوع قد فقد من القرن الرابع و لم يتصور وجوده الا من و لم يدعه احد بعد الامام
الشافعى الا ابن جرير خاصه النوع الثانى المجتهد المطلق المنتسب و هذا هو المستمر الى ان تقوم الساعه و فى اصحاب الشافعى
من هذا النوع كثير كالمزنى و ابن شريح و القفال و ابن خزيمه و ابن الصباغ و امام الحرمين و ابن عبد السلام و تلميذه ابن دقيق
العيد و الشيخ تقى الدين السبكي و ولده عبد الوهاب فانه كتب مره لثائب الشام انا مجتهد الدنيا على الاطلاق لا يقدر احد يرد
على هذه الكلمه فكل هولاء مجتهدون منتسبون و كذلك القول فى اصحاب مالك كابن وهب و اضرايه بلغوا الاجتهاد المطلق
قال الشيخ جلال الدين و مع ذلك فلم يخرج هولاء عن تبعيتهم لامامهم فمن انكر الاجتهاد مطلقا فهو جاهل انتهى فنزل يا اخى
هذا على ما ينقله عنه فى شان الاجتهاد مرتبا و قد كان الشيخ جلال الدين رحمه الله على قدم السلف الصالح من العلماء العاملين
و الاكابر من العارفين و كان رضى الله عنه له مكاشفات غريبه و خوارق و علوم جمه و مصنفات جيده كثيره الفوائد ارسل لى
ورقه مع والدى باجازته لى بجمع مروياته و مؤلفاته ثم لما جئت الى مصر قبيل موته اجتمعت به مره واحده فقرأت عليه بعض
احاديث من الكتب الستة و شيئا من المنهاج فى الفقه تبركا ثم بعد شهر سمعت ناعيه يعنى موته فحضرت الصلوه عليه و الشيخ
احمد الباريقى بالروضه عقيب صلاه الجمعه و فى سبيل المؤمنين عند الجامع الجديد بمصر العتيق رضى الله عنه و قد ذكر
الشيخ عبد القادر الشاذلى بعض مناقبه فى جزء و ها انا ملخص لك عيونه

فاقول و بالله التوفيق كان الشيخ جلال الدين رحمه الله تعالى مجبولا على الخصال الحميده الجميله من صفاء الباطن و سلامه السريره و حسن الاعتقاد زاهدا ورعا مجتهدا فى العلم و العمل و لا يتردد الى احد من الامراء و الملوك و غيرهم مده حياته رضى الله تعالى عنه و كان رضى الله عنه يظهر كل ما انعم الله عليه من العلوم و الاخلاق و لا يكتف من شئنا الا ما امر بكتمه عملا بقوله تعالى وَ أَمَّا يَنْعَمِ رَبُّكَ فَحَدِّثْ و كان من لا يعرف قصده يقول فلان عنده دعوى عظيمه و سياتى ما يشهد له اوائل خاتمه هذا الكتاب ان شاء الله تعالى و كان رضى الله عنه يفتى بتحريم الاشتغال بعلم المنطق و كتبه جماعه قال و هذه الواقعه من اول وقائعى التى قام على الناس فيها و كان يقول ينبغى للمدرس ان يقرأ سورة تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ و الاخلاص و المعوذتين و الفاتحه كلما يريد ان يقرأ و ينقل فعل ذلك عن شيخ الاسلام علم الدين صالح البلقينى رحمه الله و كان رضى الله عنه يقول اخذت علم الحديث عن ستمائه نفس و قد نظمتهم فى ارجوزه قال و هم اربع طبقات الاولى من روى عن اصحاب الفخر ابن النجار و الشرف الدمياطى و وزيره و الحجار و سليمان بن حمزه و أبى نصر بن الشيرازى و نحوهم الثانيه من يروى عن السراج البلقينى و الحافظ أبى الفضل العراقى و نحوهما و هى دون التى قبلها فى العلو الثالثه من يروى عن الشرف بن كويك و الجمال الجبلى و نحوهما و هى دون الثانيه الرابعه من يروى عن أبى زرعه العراقى و ابن الجزرى و نحوهما و هى دون التى قبلها فى العلو و هذه لتكثير العده و لتكثير المعجم و لم ار و عنهما شيئا لا فى الاملاء و لا فى التخرىج و لا فى التأليف و صنف رحمه الله فى مكه لما حج و جاور كراسه على نمط عنوان الشرف فى يوم واحد تحتوى على نحو و معانى و بديع و عروض و تاريخ و كان رضى الله عنه يقول لما حججت شربت ماء زمزم على نيه ان اكون فى الفقه كالسراج البلقينى و فى الحفظ للحديث كالحافظ ابن حجر و كان رضى الله عنه يقول انقطع املاء الحديث بالديار المصريه بعد الحافظ ابن حجر عشرين سنه فابتدات فى املاء الحديث فى مستهل سنه اثنتين و سبعين و ثمانمائه فى جامع ابن طولون قال و اول من أملى الحديث فيه الربيع بن سليمان صاحب الامام الشافعى قال و انما اخترت الاملاء يوم الجمعة بعد الصيوره اتبعا للحفاظ المتقدمين كالخطيب البغدادى و ابن السمعانى و ابن عساكر خلاف ما عليه العراقى و ولده و ابن حجر فانهم كانوا يملون يوم الثلاثاء قال و كانت بدايه افتاى سنه احدى و سبعين و ثمانمائه و خالفنى اهل عصرى فى خمسين مسئله فالقت فى كل مسئله مؤلفا بينت فيه وجه الحق قال و لما بلغت رتبه الترجيح لم اخرج فى الافتاء

عن ترجيح النووي و ان كان الراجح عندى خلافه و لما بلغت الى رتبه الاجتهاد المطلق لم اخرج فى الافتاء عن مذهب الامام الشافعى رضى الله عنه كما كان القفال يفتى بعد بلوغه درجه الاجتهاد فكان يفتى بمذهب الامام الشافعى لا باختياره و يقول السائل انما سالتنى عن مذهب الامام الشافعى لا ما عندى انا من العلم مع انى لم اختر شيئا خارجا عن المذهب الا يسيرا جدا و بقيه ما اخترته هو من المذهب اما قول آخر للشافعى قديم او جديد او وجد فى المذهب لبعض اصحابه و كل ذلك راجع الى المذهب و ليس بخارج عنه و كتب الشيخ رضى الله عنه اربعمائه و ستون مؤلفا المذكوره فى كتاب فهرست كتبه من عشر مجلدات الى ما دونها و انتشرت مؤلفاته فى البلاد الحجازيه و الشاميه و الحلبيه و بصرى و الروم و بلاد التكرور و المغرب و الهند و اليمن و غيرها و كان رضى الله عنه يقول و مما انعم الله على به هولاء الجماعه الذين انتصبوا لعداوتى و آذونى و ذلك ليكون لى اسوه بالانبياء و المرسلين و قد كان ابو الحسن الشاذلى يقول لما كان السابق فى علم الله عز و جل ما سيقال فى انبيائه و اصفياه من الزور و البهتان قضى على قوم بالشقاء فنسبوا له زوجه و ولدا و نسبوا الانبياء الى السحر و الجنون حتى اذا ضاق ذرع الولي من كلام قيل فيه نادته هواتف الحق اما ترضى ان تكون لك اسوه بى و بانبيائى فيما نسب إليهم و الى من البهتان فهناك يسكن قلب الولي فالحمد لله رب العالمين و كان رضى الله عنه يقول قد رزقنى الله تعالى التبحر فى سبعة علوم التفسير- و الحديث- و الفقه- و النحو- و المعانى- و البيان و البديع- على طريقه العرب و البلغاء لا على طريقه المتأخرين من العجم و اهل الفلسفه قال و دون هذه السبعه فى المعرفه اصول الفقه و الجدل و التصريف و الفرائض و الانشاء و الترسل و القراءات و الطب و الحساب و كان رضى الله عنه يقول قد بلغت مقام الكمال فى جميع الات الاجتهاد المطلق المنتسب و صرحت بذلك تحذرا بنعمه الله تعالى لا فخرا بالدنيا و أى قدر للدنيا حتى يطلب تحصيلها بالفخر و قد ازف الرحيل و بدا الشيب و ذهب العمر و لو انى اردت ان اكتب فى كل مساله مصنفنا يحتوى على ادلتها و تفاصيلها و فروعها لفعلت ذلك بفضل الله تعالى لا بحولى و لا قوتى و كان يقول قد استنكر جماعه بلوغى مرتبه الاجتهاد المطلق فى الفقه و الحديث و العربيه لظنهم انفرادى بذلك بعد الائمة المجتهدين و غاب عنهم انها كانت مجتمعه فى الشيخ تقى الدين السبكي رحمه الله تعالى و قبله جماعه اتصفوا بالاجتهاد المطلق لكن فى الفقه فقط و اما الجامعون لفن هذه الثلثه علوم فقليل

و لم تجتمع فى احد بعد السبكى غيرى قال و لا تظن ان من لازم المجتهد المطلق ان يكون مجتهدا فى الحديث مجتهدا فى العربية لانهم قد نصوا على أنه لا يشترط فى الاجتهاد المطلق التبحر فى العربية بل كان يكتفى فيها بالتوسط و نصوا فى الحديث على ما يؤدى الى مثل ذلك و الاجتهاد فى الحديث هو المرتبه التى إذا بلغها الانسان سمي فى عرف المحدثين بالحافظ و قد وصف بالاجتهاد المطلق من لم يوصف بالحافظ كالشيخ أبى اسحاق الشيرازى و أبى نصر بن الصباغ و امام الحرمين و الغزالى و قد روى هولاء فى مؤلفاتهم احاديث احتجوا بها و هى منكره نبه عليها ابن الصلاح و غيره كالنووى فعلم ان خفاء بعض الاحاديث لا يقدر فى مقام الاجتهاد إذ ليس من شرط المجتهد ان يحيط علما بكل حديث فى الدنيا و قد علق الامام الشافعى رضى الله عنه الاخذ بعده باحاديث خفيت عليه على صحتها بعده و قد صحت عند غيره بل قد وقع ذلك لأكابر الصحابه كعمر بن الخطاب فكان يقضى بما شاء ما يخالف الحديث حتى يحدثونه بها فيرجع عن اقضيته قال و قد بلغ الشيخ ابو محمد الجوينى رتبه الاجتهاد المطلق و الف كتابه المحيط و التزم فيه الوقوف مع الحديث و عدم التقيد بالمذهب فوقع للامام البيهقى رضى الله عنه منه ثلثه اجزاء فى حياه المصنف فتعقب فيها اوهاما حديثيه و ارسل بذلك الى الجوينى من جملتها الشيخ اهل ان يجتهد و يتبحر و لكن يحتاج الى ثبوت الحديث الذى احتج به فانه غير ثابت فانظر كيف سلم له مرتبه الاجتهاد مع خفاء تلك الاحاديث عليه قال و قد كان السراج البلقينى مجتهدا مطلقا و كان من حفاظ الحديث ايضا و وصفه تلميذه الحافظ ابن حجر بالحفظ و ذكره فى طبقات الحفاظ و لكن لم يكن فى الرتبه العليا من التجريح و التعديل بل كان معاصره الحافظ ابو الفضل العراقى احفظ منه و اجل فى الفن الحديثى و النقد بكثير و كانت عربيه البلقينى وسطى و اما بقيه من جاء من المجتهدين بعد السبكى الى الان فلم يكن فيهم من بلغ رتبه البلقينى فى الحديث و اما قبل السبكى فاجتمع الاجتهاد فى الاحكام و الحديث لخلق كثير منهم ابن تيميه و ابن دقيق العيد و النووى و قبله ابو شامه و قبله ابن الصلاح و اما قبله من المتقدمين فكثير جدا و اما الاجتهاد فى العربية فلم يجىء بعد ابن هشام من يصلح لان يوصف به غيرى الا ما بلغنى عن المعمار و قبله ابن هشام و خلائق كابى حيان و الآمدى و ابن الصائغ و ابن مالك قال و غالب الناس الان لا يعرفون الاجتهاد فى الحديث و العربية و انما يعرفون الاجتهاد فى الشريعه فقط و قد قال

الامام الرازى فى المحصول ما نصه المعتبر فى الاجماع فى كل فنّ من كان من اهل الاجتهاد فى ذلك و ان لم يكونوا من اهل الاجتهاد فى غيره انتهى و الف الشيخ كتب فى بيان شروط الاجتهاد المطلق منها ارشاد المهتدين الى نصره المجتهدين و منها تيسير الاجتهاد و بيان ماله من الاستمداد و منها الردّ على من اخلد الى الارض و جهل ان الاجتهاد فى كل عصر فرض و اطال فى ذلك ثم قال ما عبره فى مسائل الكلام بالمجتهد فى الكلام و فى مسائل الفقه بالمتمكن من الاجتهاد فى مسائل الفقه فلا عبره باهل الكلام إذا تكلموا فى الفقه و لا- باهل الفقه إذا تكلموا فى علم الكلام بل من تمكن فى الاجتهاد فى الفرائض دون المناسك يعتبر وفاقه و خلافه فى الفرائض دون المناسك قال ابو الحسن البصرى لا يجوز التقليد فى اصول الفقه كما لا يجوز الاجتهاد فى اصول الدين و لا يكون كل مجتهد فيه مصيبا بل المصيب فيه واحد بخلاف الفقه فى الامرين قال و المخطى فى اصول الفقه غير معذور بخلاف الفقه فانه معذور غير معلوم فهذه ثلاث قواعد خالف فيها الفقه لان اصول الفقه ملحق باصول الدين و مطالبه قطعيه انتهى فانظر يا اخى الى كلام الامام و أبى الحسن كيف اطلقا الاجتهاد و المجتهد فى اصول الفقه و سائر الفنون ثم قال و يشكل على هذه الاجتهادات الثلاث فاما الاجتهاد فى العريه فهو ان محيط بنصوص ائمه الفن من سيبويه الى زمانه هذا و يحفظ غالب شعر العرب الذين يحتج باشعارهم فى العريه و لا يضر خفاء بعض ذلك عليه و ليس المراد حفظها عن ظهر قلب و انما المراد ان يكون له اطلاع على دواوينهم بحيث يعرف محل الاستدلال بذلك من الكتب لا- غير و يكون مع ذلك محيطا بقواعد النحاه التى بنوا تصرفاتهم عليها غير القواعد المذكوره فى واضحات الكتب فان تلك الاصول لهذه القواعد و هذا لا يعرفه الا ان المتبحر فى الفنّ قال و قد الفت فى هذه القواعد كتابا يجمع اصول النحو على مصطلح قواعد الفقه و اما الاجتهاد فى الحديث فقال المنذرى اقل مراتب الحافظ ان يكون الرجال الذين يعرفهم و يعرف تراجمهم و بلدانهم و احوالهم اكثر من الذين لا- يعرفهم ليكون الحكم الغالب و اماما يحكى عن المتقدمين من قولهم كنا لا- نعرف صاحب حديث من لم يكتب عشرين الف حديث فهو بحسب زمانهم و كان الحافظ ابن حجر يقول الشروط التى إذا اجتمعت فى الانسان سمي حافظا هى الشهرة بالطلب و الاخذ من افواه الرجال و المعرفه بالجرح و التعديل

بطبقات الرواه و مراتبهم و تمييز الصحيح من السقيم حتى يكون ما يستحضره من ذلك اكثر مما لا يستحضره مع استحفاظ الكثير من المتون فهذه الشروط من جمعها فهو حافظ و كان الحافظ ابن حجر يحفظ ما يزيد على مائه الف حديث و كان الشيخ عثمان الديرى يحفظ عشرين الف حديث قال و اما انا فاحفظ مائتى الف حديث و لو وجدت اكثر لحفظته و لعله لا يوجد على وجه الارض الاذن اكثر من ذلك و اما الاجتهاد فى الفقه فقد ألفنا فيه كتبا و له رضى الله عنه سبع سؤالات اوردها على علماء العصر و لم يجيبوا عليها و هى ما يقول علماء العصر المدعون للعلم و الفقه فى هذه الاسئلة الف باء تاء ثاء الى آخرها ما هذه الاسماء و ما مسماتها و هل هى اسماء اجناس او اسماء اعلام فان كان الاول فمن أى الاجناس هى و ان كان الثانى فهل هى شخصيه او جنسيه فان كان الاول فهل هى منقوله أم مرتجله فان كان الاول فمم نقلت امن حروف أم افعال أم اسماء اعيان أم مصادر أم صفات و إن كانت جنسيه فهل هى من اعلام الأعيان أم من المعانى السؤال الثانى من وضع هذه الحروف و فى أى زمن وضعت و ما مستند واضعها هل هو العقل او النقل السؤال الثالث هل هذه الحروف مختصه باللغه العربيه أم هى عامه فى جميع اللغات السؤال الرابع هل الالف و الهمزه مترادفان فان أم لا- و على الثانى فما الفرق و ايهما الاصل السؤال الخامس لم اجمع علماء اللغه و الفقه و غيرهم من المتكلمين على المفردات على الابتداء بحرف الهمزه و هذا منهم اتفاقي او لحكمه السؤال السادس كلمات ابجد هوز الى آخرها هل هى مهمله او مستعمله و ما عنى بها و ما اصلها و كيف نقلت الى المراد بها و ما ضبط الفاظها السؤال السابع ما حكمها فى الابتداء و الوقف و المنع و الصرف و التذكير و التانيث و الاعراب و البناء و التلطف و الرسم و عند التسميه بها و ما حكمها شرعا عند نقشها على ثوب او بساط او حائط او سقف و هل لها من الحرمة ما للحروف المجتمعه أ فمن اجاب عن هذه الاسئلة فهو من الرجال و الا- فلا- مزيه له عن الاطفال و من عجز عن معنى الف باء تاء ثاء فلا ينبغى له ان يقرر ابحاثا انتهى ما نقلته من خطه رحمه الله و كان الشيخ عز الدين الداؤدى يقول عانيت الشيخ و قد كتب فى يوم واحد ثلثه كراريس تاليفا و تحريرا و كان مع ذلك يملئ الحديث و يجيب عن المتعارض منه باجوبه حسنه من غير تكلف و كان يقول ما اجبت قط عن مسأله الا و اعددت لها جوابا بين يدي الله عز و جل ان سئلت عنه و كان إذا عارضه احد فى اجوبه يردفها باجوبه غيره حتى يبهر العقول و غسل قبل موته عده كتب لا يعلم اهل عصره لها نظيرا و سرق بعض

المعاصرين له كتابا و نسبه لنفسه و لم يكن عند الشيخ غيره فالف كتابا في ذلك سماه البارق في قطع السارق ثم قال و لعمرى ان المؤلف انما يطلب اجره من الله تعالى في تاليفه فكيف يطلب اجر ما لم يعمله و كان رضى الله عنه اعلم اهل زمانه بالفقه و الحديث و فنونه حافظا متقنا يعرف غريب الفاظه و استنباط الاحكام و قد بيض ابن حجر لعدة احاديث لا يعرف من خرجها و لا بين مراتبها فخرجها الشيخ و بين مراتبها من حسن و ضعيف و غير ذلك و اخبرني الشيخ سليمان الصوفي الخضيرى قال ارسل شيخ الاسلام الاوجاقى معى عدة احاديث بيض لها الحفاظ و لم يعرفوا مراتبها الى الشيخ جلال الدين و قلبت روايتها فردها الشيخ الى من لهم روايه عنه و بين مراتبها فذهب شيخ الاسلام إليه و قبل يده و قال و الله ما كنت اظن انك تعرف شيئا من ذلك فاجعلنى فى حل فطال ما تغديت و تعشيت بلحمك و دمك و اخبرني الشيخ سليمان ايضا قال بينما انا فى الخضيريه على باب الامام الشافعى رضى الله عنه إذ رايت جماعه عليهم بياض و على روسهم غمامه من نور يقصدونى و من ناحيه الجبل فلما قربوا منى فاذا هم النبى صلى الله عليه و سلم و اصحابه فقبلت يده فقال النبى صلى الله عليه و سلم امض معنا الى الروضه فذهبت مع النبى صلى الله عليه و سلم الى بيت الشيخ جلال الدين فخرج الى النبى صلى الله عليه و سلم و قبل يده و سلم على اصحابه ثم ادخله الدار و جلس بين يديه فصار الشيخ جلال الدين يسئل النبى صلى الله عليه و سلم عن بعض الاحاديث و هو يقول هات يا شيخ السنه انتهى و ذكر الشيخ عبد القادر الشاذلى رضى الله عنه عن الشيخ انه راي هذه الرؤيا بعينها و قال له النبى صلى الله عليه و سلم هات يا شيخ الحديث كما سياتى و كان رضى الله عنه كثيرا ما يجب السائل على البدييه ثم يقول الذهن خوان افتح الكتاب الفلانى وعد من الصفحه الفلانيه كذا و كذا سطرًا تجد المسئله انشاء الله تعالى كما قلت لك فيفتح الكتاب فيجد الامر كذلك و كان رضى الله عنه يقول بنجاه ابوى النبى صلى الله عليه و سلم و انهما فى الجنه و وافقه على ذلك من اهل عصره الشيخ عثمان الديمى و خالفه الحافظ السخاوى و صنّف الشيخ جلال الدين فى ذلك ست مؤلفات و ذكر فيها من وافق على ذلك من الحفاظ و كان رضى الله عنه يجتمع بالنبى صلى الله عليه و سلم يقظه و اخبرني الشيخ عبد القادر الشاذلى انه راي بخط الشيخ جلال الدين ورقه كتبها لبعض اصحابه حين سئله ان يقضى له حاجه عند السلطان الغورى فقال يا اخى انى ارى النبى صلى الله عليه و سلم عليه يقظه و اخاف ان اجالس الغورى فيحجب عنى عقوبه و لكن انا اسال لك النبى صلى الله عليه و سلم فقلت له يا سيدى كم رايت النبى صلى الله عليه و سلم يقظه فقال

بضعاً و سبعين مره قال و لقد الف الشيخ كتابا فى ذلك و سماه تنوير الحلك فى رويه النبى و الملك و ذكر من كان يجتمع بالنبى صلى الله عليه و سلم و بالملك فى يقظته لا فى المنام من الاولياء و الصحابه و العلماء و لم يذكر فيه شيئاً مما ذكره فى هذه الورقه التى ذكرناها و كان رضى الله عنه يقول رايت النبى صلى الله عليه و سلم يقظه فقال يا شيخ الحديث فقلت يا رسول الله أ من اهل الجنة انا فقال نعم فقلت من غير عذاب يسبق فقال صلى الله عليه و سلم لك ذلك و كان الشيخ عطيه الابناسى يقول قال لى الشيخ جلال الدين لما سألته يقضى لى حاجه عند السلطان يا عطيه انى اجتمع بالنبى صلى الله عليه و سلم يقظه و اخاف ان اجتمع به فيحجب عنى رويه النبى صلى الله عليه و سلم ثم قال له اكنتم ذلك عنى و لا تخبر به الا بعد موتى قال الشيخ قاسم المكى الامام بمقام الامام الشافعى رضى الله عنه و مراد من قال انه راي النبى صلى الله عليه و سلم يقظه انكشاف حجاب القلب و ليست كرؤيه احدنا صاحبه الاين و الله اعلم بالحال و اخبرنى خادم الشيخ جلال الدين و كان اسمه محمد بن على الحيازك قال لما وقعت فتنه الشيخ برهان الدين البقاعى فى انكاره على سيدى عمر بن الفارض قال الشيخ جلال الدين قم بنا لزياره الشيخ سيدى عمر و كان ذلك وقت القيلولة فزرناه و طلعتنا للشيخ عبد الله الجيوشى فوق الجبل فوجدنا الظلّ تحت حائط الزاويه نحو زراع فجلسنا ساعه فقال بزيد نصلى فى مكه صلاه العصر بشرط ان تكتم ذلك على حتى اموت فقلت له نعم و اخذ بيدي و قال لى غمض عينيك فغمضتهما فرمل بى نحو سبع و عشرين خطوه ثم قال لى افتح عينيك فاذا نحن بباب المعلى فزرننا أمنا خديجه و الفضيل بن عياض و سفين بن عيينه و غيرهم ثم دخلنا الحرم فطفنا و شربنا من ماء زمزم و جلسنا خلف المقام حتى صلينا العصر و طفنا و شربنا من ماء زمزم ثم قال لى يا فلان ليس العجب من طى الارض لنا و انما العجب من كون احد من اهل مصر المجاورين لم يعرفنا ثم قال ان شئت تمضى معى و ان شئت تقيم حتى ياتى الحجاج فقلت بل اذهب مع سيدى فمشينا الى باب المعلى و قال لى غمض عينيك فغمضتهما فهرول بى سبع خطوات ثم قال لى افتح عينيك ففتحتهما فاذا نحن بالقرب من الجيوشى فنزلنا الى سيدى عمر فركب الشيخ حمارته و ذهبنا الى جامع ابن طولون انتهى قلت رايت الشيخ مره و معه مفاتيح كثيره فاعطاها لى و قال هذه مفاتيح علومى فخذها لك و اخبرنى شيخنا الشيخ امين الدين الامام بجامع العمرى قال سمعت الشيخ جلال الدين يقول فى سنه عشره و تسعمائه اسمع منى هذا الكلام و لا تخبر بذلك احدا حتى اموت فقلت نعم فقال يدخل السلطان

سليم بن عثمان مصر عام افتتاح سنة ثلث و عشرين و تنقرض بياضاتها من ذوى البيوت سنة ثلث و ثلثين فلا يصير احد يسال الله تعالى شيئا فيجاب و تخرب خرابا وسطا سنة سبع و خمسين و يقف خراج غالب رزقها و تخرب خرابا اشد من ذلك سنة سبع و ستين قلت و سمعت انا هذا الكلام من الشيخ امين الدين الامام بجامع العمري سنة خروج السلطان الغورى لقتال السلطان سليم فاخبرت بذلك بعض العلماء الذين كانوا ينكرون على الشيخ جلال الدين فقال هذا امر لا يجوز تصديقه فلما قتل الغورى و دخل عسكر السلطان سليم افتتاح عام ثلث و عشرين و صاروا يحرقون ابواب بيوت الجراكسه و يقتلونهم و يسبون حريمهم فقال لى الشيخ امين الدين اذهب الى ذلك المنكر فقل له انظر صدق ما اخبر به الشيخ لم يخط يوما واحدا فقال بكل شىء فيه و هو يريد هذا موافقه قدر فرددت جوابه على الشيخ امين الدين فتبسم و قال و انشقاق القمر لرسول الله صلى الله عليه و سلم بقدر الله عز و جل و انما المعجزه فيه اجابه الحق سؤاله و الانتصار له و كذلك القول فى كرامات الاولياء ثم قال يا سبحان الله و الحسد يؤدى الى هذا كله قلت و قد صدق الشيخ فى العلامه الثانيه و الثالثه ايضا و وقف غالب خراج رزق مصر فى سنة سبع و خمسين و بقى العلامه الرابعه و الله اعلم و اخبرنى الشيخ عبد القادر الشاذلى قال لما بلغ الشيخ جلال الدين اربعين سنة اخذ فى التجرد للعباده و الانقطاع الى الله عز و جل و الاشتغال به سبحانه و تعالى صرفا و الاعراض عن الدنيا و اهلها حتى كانه لم يعرف احدا منهم و شرع فى تحرير مؤلفاته و ترك الافناء و التدريس و اقام فى روضه مقياس النيل فلم يتحول منها الى ان مات عليها و بلغنا انه لم يفتح طاقات بيته التى على بحر النيل مده سكهانه و كانت الامراء و الأعيان ياتون الى زيارته و يعرضون عليه الاموال النفيسه فيردها و ارسل له السلطان الغورى خصيا و الف دينار فرد الالف و اخذ الخصى فاعتقه و جعله خادما فى الحجره النبويه و قال لقاصده لا- تعد ثانيا بهديه قط فان الله تعالى اغنانا عن مثل ذلك و قالوا مره ان بعض الاولياء كان يتردد الى الملوك و الامراء فى حوائج الناس فقال اتباع السلف الصالح فى عدم تردهم الى اسلم لدين المسلم و كذلك فى رد اموالهم عليهم و اخبرنى الشيخ امين الدين ان الشيخ جلال الدين طلع مره للسلطان فابتيى فى حادثه و على راسه الطيلسان فقال له السلطان انت مالكي حتى تلبس الطيلسان لظنه انه خاص بالمالكيه لكونه

كان لا- يطلع له بالطيلسان الا القاضي المالكي فقط فقال له هذه عاده حدثت قريبا و كان الطيلسان فى الزمان الماضى خاصا بالشافعى الى ايام الشيخ تقى الدين السبكي فطال بينهما الكلام فقال الشيخ للطيلسان سنه فى كل مذهب لا يختص بالمالكيه فقال السلطان هذا تكبير و تجبر و بالغ فى النكير فقال له الشيخ معاذ الله بل سنه رسول الله صلى الله عليه و سلم و لم او اخذ السلطان على ذلك لكونه كان محدوفا فاعلى من بعض القضاة ثم انه تادب معه فى آخر المجلس و انصرف فلما كان بعد ايام مبلغ الشيخ ان امامه ابراهيم بن الكركى قال له ليس الطيلسان سنه و لو كنت حاضرا عند قوله سنه لقلت له يعنى سنه اليهود فقال الشيخ بل هذا يكفر لردّه سنه ثابتة عن النبى صلى الله عليه و سلم ثم ان الشيخ جلال الدين صنف كتابا حافلا سماه الاحاديث الحسان فى فضل الطيلسان ثم ان السلطان مرض مرضا شديدا اشرف فيه على الموت و طلع له العلماء و غيرهم يهتئون به بالسلامه فلم يطلع الشيخ إليه فارسل له قاصده بطلبه فابى فاوقد ابن الكركى عليه النار و قال هذا عاص لله و لرسوله فى عدم اجابته و الى الامر قال الشيخ ان السلطان ارسل قاصده الى يخوفنى بامور يوقعها فى فقلت لقاصده قل له ان لك سلطانا نيف و عشرين سنه ما راينا منك سوء فان لم ترجع عنى و الا- توجهت فيك لرسول الله صلى الله عليه و سلم يحكم بينى و بينك فسكت حتى طلع مشايخ الاسلام يهتئون بالشهر فشكى لهم منى فى عدم الطلوع له لسلكى طريق السلف فى ذلك فما منهم احد نصر الحق و لا قال ما يلزمه من ان عدم دخول العلماء على الملوك سنه و لا قال هو سنه السلف الصالح فعزلت نفسى من سائر الوظائف التى لهم عليها ولا يه و الفت فى ذلك كتابا سميته ما رواه الاساطين فى عدم المجيء الى السلاطين فلما بلغ السلطان ذلك شق عليه و ارسل الى امير اخور كبير و تراز امير كبير و الامام المذى صلى بالسلطان بكلام طيب يطلبون منى الطلوع فلم اجبهم و ارسلت للسلطان رساله سميتها رساله السلطانيه فيها جمله من الاحاديث الوارده فى منع العلماء من التردد للسلاطين فلما قرأها عليه امير كبير قال السلطان و الله لو ان الشيخ بعد هذا الان اخذ عصى و ضربنى بها لاذعنت له و لم اقبله فساء ابن الكركى ذلك و اخذ يعزى السلطان على فرجع الى قوله الاول و صار يتوعدننى بالقتل فقال لى شيخ الاسلام الشافعى لا باس بان تتلافى خاطر السلطان بكلام طيب ترسله له على لسان امير كبير فاننا نخاف عليك من السلطان فقلت انى متمسك

بقوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لا تزال طائفة من أمتي ظاهرين على الحق حتى يأتي أمر الله لا يضرهم من خذلهم ثم انى توجهت فيه الى رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فمرض بعد يومين و اشتد به المرض الى ان مات بعد ايام انتهى قلت و لما عمر السلطان الغورى مدرسته و قبته الزرقاء بعث الشيخ بمشيختها فلم يقبل فقال نرتب لك حوالى كل شهر فلم يقبل و كان يعتقده اعتقادا عظيما و لما قام عليه صوفيه الخانقاه البيبرسيه و كان قال لهم انكم لستم بصوفيه و انما الصوفى من تخلق باخلاق الاولياء كما يشهد لذلك كتاب الحليه لابي نعيم و رساله القشيري و غيرهما من الكتب و من ياكل المعلوم بغير تخلق باخلاقهم اكل حراما و لما اشتد الامر و سعوا فى قتله عند السلطان قال الشيخ ان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اخبرنى انى منصور عليهم و لم يتغير منه شعره واحده ثم ان جميع من قام على الشيخ حصل له مقت بين العباد و مات على اسوء حال نسال الله العفو و قد رايت انا بعينى من صار ينصب على من يبيع الدجاج و المأكول و يدخل بها بيته فلا يعود يخرج حتى يتعب صاحبها و يبأس من ثمنها و ياكلها حراما سحتا و بعضهم ابتلى بالانكار على العلماء و الاولياء حتى ظهرت عليه امارات الشقاء عند الموت من عقد لسانه عن الشهادتين و سواد وجهه و زرته عينيه نسال الله العافيه و لما اججوا النار على الشيخ عند السلطان العادل و قالوا انه يحط عليك كثيرا فقال لئن رايت لاقطعنه قطعاً قطعاً فقال الشيخ ان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اخبرنى ان راسه يقطع فى يوم كذا و كذا فكان الامر كما قال لم يختلف يوما واحدا و صدق الشيخ قال الشيخ عبد القادر و امتحن الشيخ بمحن كثيره و ما سمعته يوما واحدا يدعو على من آذاه من جسده و لا قابله بكلمه سوء و انما يقول حَسْبُنَا اللهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ و صنف فى ذلك كتابا سماه تاخير الظلامه الى يوم القيامة و اخبرنى الشيخ بدر الدين ابن الطباخ نفع الله به قال لما قام صوفيه البيبرسيه على الشيخ جلال الدين و صنف فيهم فسئلونى ان ارد عليه و نولف كتابا فشرعت تلك الليله فيه و إذا بورقه نزلت فى حجرى فى الليل مكتوب فيها عبدى يا مؤمن لا تؤذ احدا ممن حمل علم بينى فرجعت عن التاليف و علمت ان الشيخ جلال الدين محق و كان الشيخ تقى الدين الاوجاقى يحط على الشيخ جلال الدين ثم اعترف بامره و استغفر فقال الامر لله يعطى العلم لمن يشاء و لا تحجير و لم يزل يعترف بفضل حتى مات و مناقب الشيخ كثيره مشهوره و لو لم يكن له من الكرامات الا اقبال الناس على كتابه سائر مؤلفاته و مطالعتها لكان فى ذلك كفايه لما اشتملت عليه من العلوم و المعارف

فيما انفرد به من التأليف و لم يسبق إليه كتاب المعاني الدقيقه في ادراك الحقيقه و انموذج اللبيب في خصائص الحبيب و كتاب تزيين الارائك في ارسال نبينا الى الملائك و كتاب نشر العلمين في احياء الابوين و كتب كثيره تعلم من كتاب الفهرست مات رضى الله عنه في سحر ليله الجمعه تاسع عشر جمادى الاول سنه احدى عشر و تسعمائه و كان مرضه سبعة ايام بورم شديد في ذراعه اليسار يقال انه خلط و انحدار و قد استكمل من العمر احدى و ستين سنه و عشره اشهر و ثمانيه عشر يوما و دفن في حوش توصون خارج باب القرافه و قبره بها ظاهر يزار و عليه قبه نفعنا الله ببركاته امين و مولوى حسن زمان معاصر در قول مستحسن نيز بعض محامد سيوطى از كتب شعرانى نقل کرده حيث قال قال الامام عبد الوهاب بن احمد بن على الشعرانى فى الميزان فى ذكر اجتماع الائمة المجتهدين برسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و قد اشتهر عن كثير من الاولياء الذين هم دون الائمة المجتهدين فى المقام بيقين انهم كانوا يجتمعون برسول الله صلى الله عليه و اله و سلم كثيرا و يصدقهم اهل عصرهم على ذلك فمثل بجماعه منهم الشيخ جلال الدين السيوطى قال و رايت ورقه بخط الشيخ جلال الدين السيوطى عند احد اصحابه هو الشيخ عبد القادر الشاذلى مراسله لشخص ساله فى شفاعه عند السلطان قاتيارى رحمه الله اعلم يا اخى انى قد اجتمعت برسول الله صلى الله عليه و آله و سلم الى وقتى هذا خمسا و سبعين مره يقظه و مشافهه و لولا خوفى من احتجابه صلى الله عليه و آله و سلم عنى بسبب دخولى للولاه لطلعت القلعه و شفعت فيك عند السلطان و انى رجل من خدام حديثه صلى الله عليه و آله و سلم و احتاج إليه فى تصحيح الاحاديث التى ضعفها المحدثون من طريقهم و لا شك ان نفع ذلك ارجح من نفعك انت يا اخى انتهى قال و يؤيد الشيخ جلال الدين فى ذلك ما ما اشتهر عن سيدى محمد بن زين المادح لرسول الله صلى الله عليه و اله و سلم انه كان يرى رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم يقظه و مشافهه و لما حج كلمه من داخل القبر و لم يزل هذا مقامه حتى طلب منه شخص من النهراويه ان يشفع له عند حاكم البلد فلما دخل عليه اجلسه على بساطه فانقطعت عنه الرويه فلم يزل يتطلب من رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم الرؤيا حتى رئى، له من بعيد فقال تطلب رؤيتى مع جلوسك على بساط الظلمه لا سبيل لك الى ذلك فلم يبلغنا انه راه بعد ذلك حتى مات انتهى و قال فى كتابه اليواقيت و الجواهر فى بيان عقائد الاكابر قد اخبرنى الشيخ الصالح عطيه الانباسى و الشيخ الصالح قاسم المغربى المقيم فى تربه الشافعى و القاضى زكريا الشافعى

انهم سمعوا الشيخ جلال الدين السيوطى رحمه الله يقول رأيت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي الْيَقْظَةِ بَعْضًا وَسَبْعِينَ مَرَّةً وَقُلْتُ لَهُ فِي مَرَّةٍ مِنْهَا هَلْ أَنَا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ نَعَمْ فَقُلْتُ مَنْ غَيْرُ عَذَابٍ يَسْبِقُ قَالَ لَكَ ذَلِكَ قَالَ الشَّيْخُ عَطِيَّةً وَسَالَتِ الشَّيْخَ جَلَالَ الدِّينِ مَرَّةً أَنْ يَجْتَمَعَ بِالسُّلْطَانِ الْغُورِيِّ فِي ضَرْورِهِ وَقَعْتُ لِي فَقَالَ يَا عَطِيَّةُ أَنَا اجْتَمَعْتُ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقْظُهُ وَاخْشَى أَنْ اجْتَمَعْتُ بِالْغُورِيِّ أَنْ يَحْتَجِبَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَنِّي ثُمَّ قَالَ أَنْ فَلَانَا مِنَ الصَّحَابَةِ كَانَتِ الْمَلَائِكَةُ تَسْلَمُ عَلَيْهِ فَانْتَوَى فِي جَسَدِهِ لَضَرْورِهِ فَلَمْ يَرِ الْمَلَائِكَةَ بَعْدَ ذَلِكَ عَقُوبَهُ لَهُ عَلَى اكْتَوَائِهِ قَالَ الشَّعْرَانِيُّ وَقَدْ أَلْفَ الشَّيْخَ جَلَالَ الدِّينِ الْمَذْكُورَ كِتَابًا سَمَاهُ تَنْوِيرَ الْحَلَكِ فِي امْكَانِ رُويهِ النَّبِيِّ وَالْمَلِكِ وَذَكَرَ فِيهِ مَنْ كَانَ يَجْتَمَعُ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَبِالْمَلَائِكَةِ يَقْظُهُ مِنَ الصَّحَابَةِ وَالْأَوْلِيَاءِ وَالْعُلَمَاءِ وَلَمْ يَذْكَرْ عَن نَفْسِهِ شَيْئًا مِمَّا ذَكَرْنَاهُ عَن هَوْلَاءِ الْأَشْيَاخِ الثَّلَاثَةِ الْعُدُولِ وَالثَّقَاتِ الَّذِينَ لَا يَتَهَمُونَ فِي مِثْلِ ذَلِكَ قُلْتُ وَجْهَ عَدَمِ ذِكْرِهِ ذَلِكَ عَن نَفْسِهِ ظَاهِرٌ فَانَّمَا أَلْفُ الْكِتَابِ فِي رَدِّ مَخَالَفِيهِ الْمُنْكَرِينَ عَلَى مَنْ يَدْعَى ذَلِكَ كَالسَّخَاوَى وَغَيْرِهِ مِنْ أَهْلِ عَصْرِهِ فَلَا يَلَائِمُ ذِكْرَهُ عَن نَفْسِهِ هُنَالِكَ وَقَالَ الشَّعْرَانِيُّ فِي مِشَارِقِ الْأَنْوَارِ الْقُدْسِيَةِ فِي بَيَانِ الْعَهْدِ الْمَحْمُودِيِّ نَقْلًا عَنِ شَيْخِهِ عَلَى الْخَوَاصِّ رَحِمَهُ اللَّهُ وَمَنْ بَلَّغْنَا أَنَّهُ كَانَ يَجْتَمَعُ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقْظُهُ وَمِشَافَهُهُ مِنَ السَّلَفِ الشَّيْخِ أَبُو مَدِينِ الْمَغْزَلِيِّ شَيْخِ الْجَمَاعَةِ فَعَدَّ جَمَاعَهُ آخِرَهُمُ الشَّيْخَ جَلَالَ الدِّينِ السِّيُوطِيَّ قَالَ كَانَ يَقُولُ رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَاجْتَمَعْتُ بِهِ يَقْظُهُ نِيْفًا وَسَبْعِينَ مَرَّةً وَقَدْ قَالَ لِي بَعْضُ الْمُنْكَرَةِ عَلَى السِّيُوطِيَّ أَنَّهُ ذَكَرَ الشَّعْرَانِيُّ فِي الْعَهْدِ الْمَحْمُودِيِّ أَنَّ شَيْخَهُ عَلَى الْخَوَاصِّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ لِلْسِّيُوطِيَّ يَا شَيْخَ بَيْنَ الْعَبْدِ وَهَذَا الْمَقَامِ كَذَا وَكَذَا مَقَامِ فَلْيَبِينِ الشَّيْخُ لَنَا عَشْرَ مَقَامَاتٍ مِنْهَا فَلَمْ يَسْتَطِعِ السِّيُوطِيَّ بَيَانَهَا قُلْتُ سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ وَأَنَّمَا فِي الْعَهْدِ قَوْلُهُ وَقَدْ جَاءَ شَخْصٌ إِلَى سَيِّدِي عَلَى الْمَرْصُفِيِّ وَأَنَا حَاضِرٌ فَقَالَ يَا سَيِّدِي قَدْ وَصَلْتُ إِلَى مَقَامِ صَرْتِ أَرَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقْظُهُ أَى وَقْتٍ شئتُ فَقَالَ لَهُ يَا وَلَدِي بَيْنَ الْعَبْدِ وَبَيْنَ هَذَا الْمَقَامِ مَائَتَا أَلْفِ مَقَامٍ وَسَبْعَةٌ وَأَرْبَعُونَ أَلْفَ مَقَامٍ وَمَرَادُنَا تَتَكَلَّمُ لَنَا يَا وَلَدِي عَلَى عَشْرِ مَقَامَاتٍ مِنْهَا فَمَا دَرَى ذَلِكَ الْمَدْعَى مَا يَقُولُ وَافْتَضَحَ فَاعْلَمَ ذَلِكَ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ انْتَهَى وَقَدْ صَدَّقَ السِّيُوطِيَّ عَلَى ذَلِكَ جَمِيعُ صُوفِيَةِ عَصْرِهِ وَالْجَامِعُونَ بَيْنَ جَمِيعِ الْعُلُومِ الظَّاهِرَةِ وَاللُّغَاةِ الْبَاطِنَةِ كَمَا يَعْلَمُ مِنْ كُتُبِ الشَّعْرَانِيِّ غَيْرَ أَحَادٍ مِنْ أَقْرَانِهِ لَلتَّقْشِفِ الْقَشْرِيَةِ

كالسخاوى وغيره ممن لا عبره فيه بقوله و عبد القادر بن شيخ بن عبد الله العيدروس اليمنى در نور سافر عن اخبار القرن العاشر
كه نسخه اصل آن مزين بتصحيح و خط مصنف در كتب خانه حرم مدينه منوره زاده الله تكريما و تشريفا ديدم و التقاط
تراجم عديده از ان نمودم و در اين ولا نسخه عتيقه آن بعنايت رب غافر بدست اين عبد قاصر بعد مساعى بسيار افتاده مى
فرمايد و فى يوم الجمعة وقت العصر تاسع عشر جمادى الاولى سنة احدى عشره توفى الشيخ العلامة الحافظ ابو الفضل جلال
الدين عبد الرحمن بن كمال الدين أبى بكر بن محمد بن أبى بكر بن عثمان بن محمد بن محمد بن خضر بن ايوب بن محمد
بن الشيخ الهمام الخضيرى السيوطى المصرى الشافعى و صلى عليه بجامع الافاريقى تحت القلعه و دفن بشر فى باب القرافه و
مرض ثلثه ايام و الخضيرى نسبه محله الخضيريه ببغداد و وجد بخطه رحمه الله انه سمع من يثوبه انه سمع والده يذكر ان جده
الاعلى كان اعجميا او من الشرق فلا يبعد ان النسبه الى المحله المذكوره و امه أم ولد تركيه و كان مولده بعد المغرب ليله
الاحد مستهل رجب سنة تسع و اربعين و ثمانمائه بالقاهره و كان يلقب بابن الكتب لان اباه كان من اهل العلم و احتاج الى
مطالعه كتاب فامر امه ان تاتيه بالكتاب من بين كتبه فذهبت لتاتى به ففاجأها المخاض و هى بين الكتب فوضعت ثم رسمه والده
بعد الاسبوع عبد الرحمن و لقبه جلال الدين و كناه شيخه قاضى القضاة عز الدين احمد بن ابراهيم الكنانى لما عرض عليه و قال
له ما كنيته فقال لا كنيه لى فقال ابو الفضل و كتبه بخطه و توفى والده ليله الاثنين خامس صفر سنة خمس و ستين و ثمان مائه
و جعل الشيخ كمال الدين بن الهمام وصيًا عليه فلحظه بنظره و دعائه و ختم القرآن و سنة دون الثمان سنين ثم حفظ عمده
الاحكام و منهاج النووى و الفيه ابن مالك و منهاج البيضاوى و عرضها و هو دون البلوغ على مشايخ عصره و احضره والده و
عمره ثلاث سنين مجلس شيخ الاسلام بن حجر مره واحده و حضر و هو صغير مجلس الشيخ المحدث زين الدين رضوان
العقبى و درس الشيخ سراج الدين عمر الوردى ثم اشتغل بالعلم على عده مشايخ و حج سنة تسع و ستين و ثمان مائه و شرب
من ماء زمزم لامور منها ان يصل فى الفقه الى رتبه الشيخ البلقينى و فى الحديث الى رتبه الحافظ ابن حجر و وصلت مصنفاته
نحو ستمائه مصنفا سوى ما رجع عنه و غسله و ولى المشيخه فى مواضع متعدده من القاهره ثم انه زهد فى جميع ذلك و انقطع
الى الله بالروضة و كانت له كرامات و عظم غالبها بعد وفاته و حكى الشيخ العلامة زكريا بن الشيخ العلامة محمّد المحلى
الشافعى انه عرض له مهمّ فى بعض اوقاته قال فسالت ان يكتب الى بعض تلامذته بالوصيه على فامتنع و اطلعنى على ورقه بخطه
و فيها انه اجتمع

بالنبي صَلَّى اللهُ عليه و سلم في اليقظه مرات تزيد على سبعين مره و قال له كلاما حاصله ان من كان بهذه المثابه لا يحتاج الى مدد و اعانه من احد رحمه الله و حكى عنه انه قال رايت في المنام كاني بين يدي النبي صَلَّى اللهُ عليه و سلم فذكرت له كتابا شرعت في تاليفه في الحديث و هو جمع الجوامع فقلت له اقرأ عليكم شيئا منه فقال لي هات يا شيخ الحديث قال هذه البشرى عندي اعظم من الدنيا بحدافيرها و من شعره مضمنا لمصرع من البرده و هو ما كتب به الى الحافظ السخاوى متحاملا عليه و معرضا به قل للسخاوى ان تعروك مشكله علمي كبحر من الامواج ملتطم

و الحافظ الديمي غيث الزمان فخذ غرنا من البحر او رشفنا من الاديم

قال بعض الفضلاء و الحق ان كلام من الثلثه كان فردا في فنه مع المشاركه في غيره فالسخاوى و تفرد بمعرفه علل الحديث و الاديمي بأسماء الرجال و السيوطي بحفظ المتن و الله اعلم و اسيوط مدينه في غربي النيل من نواحي الصعيد في مستوى كثيره الخيرات عجيبيه المترهات و عجائب عماراتها و سورها مما لا يذكر و لما صورت الدنيا المرشيد لم يستحسن غير كوره اسيوط لكثرة ما بها من الخيرات و المترهات و من عجائبها ان بها الف فدان ينثر ماءها في جميعها و ان كان لاستوى سطح ارضها و يصير الماء في اقطارها قاله القزويني و ابو مهدي عيسى بن محمد المغربي الجعفرى الثعالبي در كتاب مقاليد الاسانيد گفته هو الامام الحافظ ابو الفضل جلال الدين عبد الرحمن بن الكمال أبي بكر بن محمد بن أبي بكر بن عثمان بن محمد بن خضر بن ايوب بن محمد السيوطي بتثليث السين المهمله و يقال ايضا الاسيوطي بضم الهمزه و فتحها المصري الشافعي ولد بعد المغرب ليله الاحد غزه رجب سنه تسع و اربعين و ثمانمائه بالقاهره و كان يلقب بابن الكتب لان ابا امر أمه و كانت أم ولد له ان ياتيه بكتاب من بين الكتب فذهبت لتاتي به ففاجأها المخاض و هي بين الكتب فوضعت بينها و لقب والده جلال الدين و كنا شيخه العز احمد بن ابراهيم الكنانى ابا الفضل و احضره والده و عمره ثلاث سنين مجلس شيخ الاسلام ابن حجر مره واحده و حج و شرب ماء زمزم على ان يكون في الحديث كالحافظ ابن حجر و في الفقه كالسراج البلقيني و تولى مشيخات كثيره و زهد آخره في جميعها و انقطع الى الله تعالى و كانت له كرامات و عظم غالبها بعد وفاته و ذكر زكريا بن محمد المحلي الشافعي احد الفضلاء من تلامذته انه اطلعه على ورقه بخطه و فيها انه اجتمع بالنبي

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ فِي الْيَقْظَةِ مَرَاتٍ تَزِيدُ عَلَى سَبْعِينَ وَ حَكِي عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ كَأَنَّي بَيْنَ يَدَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ فَذَكَرْتُ لَهُ كِتَابًا شَرَعْتُ فِي تَأْلِيفِهِ فِي الْحَدِيثِ وَ هُوَ جَمْعُ الْجَوَامِعِ فَقُلْتُ لَهُ اقْرَأْ عَلَيْكُمْ شَيْئًا مِنْهُ فَقَالَ لِي هَاتِ يَا شَيْخَ الْحَدِيثِ قَالَ هَذِهِ الْبَشْرَى عِنْدِي اعْظُمُ مِنَ الدُّنْيَا بِحِذَافِيرِهَا رَوَى عَنْ عِلْمِ الدِّينِ صَالِحِ بْنِ السَّرَّاجِ عُمَرَ بْنِ الْبَلْقِينِيِّ وَ أَبِي هُرَيْرَةَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عُمَرَ الْمَلْقَنِ وَ تَقِيَّ الدِّينِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ الشُّمْنِيِّ وَ أَبِي بَكْرَ بْنَ صَدْقَةَ الْمَنَاوِيَّ وَ أَبِي الْفَضْلِ الْمَرْجَانِيَّ وَ أَبِي الْعَبَّاسِ طَرِيفَ الشَّائِيَّ وَ تَقِيَّ الدِّينِ بْنِ فَهْدِ الْمَكِّيَّ وَ بِالْإِجَازَةِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُقْبَلِ الْحَلْبِيِّ فِي آخِرِينَ يَجْمَعُهُمْ مَعْجَمُهُ وَ لَهُ التَّصَانِيفُ الَّتِي عَمَّ نَفْعُهَا وَ عَظُمَ فِي نَفْسِ ذَوِي الْكَمَالِ وَقَعَهَا وَ اغْتَبَطَ بِهَا الشَّادِيَّ وَ الْبَادِيَّ وَ انْتَجَعَ إِلَى خَصِيْبِ مَرَعَاهَا الْحَاضِرِ وَ الْبَادِيَّ وَ قَدْ أَفْرَدَ أَسْمَاءَهَا فِي جُزْءٍ مَرْتَبًا لَهَا عَلَى الْفُنُونِ وَ رَادَتْ فِي الْعَدِّ عَلَى خَمْسَمِائَةٍ سِوَى مَا رَجَعَ عَنْهُ وَ غَسَلَهُ فَمَنْ عَيُونُهَا غَيْرَ مَا تَقَدَّمَ الدَّرُ الْمُنْتَوِرُ فِي التَّفْسِيرِ بِالْمَثَوْرِ وَ تَرْجَمَانَ الْقُرْآنِ وَ الْإِتْقَانَ فِي عِلْمِ الْقُرْآنِ وَ لِبَابِ النُّقُولِ فِي أَسْبَابِ النُّزُولِ وَ التَّحْيِيرِ فِي عِلْمِ التَّفْسِيرِ وَ حَوَاشِيهِ عَلَى الْكُتُبِ السُّتَى وَ الْمَوْطِ وَ مَسْنَدِ الشَّافِعِيِّ وَ أَحْمَدَ وَ أَبِي حَنِيفَةَ وَ زَهْرَ الْخَمَائِلِ عَلَى الشَّمَائِلِ وَ الْمَعْجَزَاتِ وَ الْخَصَائِصِ وَ شَرْحِ الصُّدُورِ بِشَرْحِ حَالِ الْمَوْتِيِّ وَ الْقُبُورِ وَ الْبُدُورِ السَّافِرَةِ عَنْ أُمُورِ الْآخِرَةِ وَ اللَّالِكِيِّ الْمَصْنُوعَةِ فِي الْإِخْبَارِ الْمَوْضُوعَةِ وَ مَنَاهِلِ الصِّفَا فِي تَخْرِيجِ أَحَادِيثِ الشُّفَا وَ عَقُودِ الزُّبُرِ جِدَّ فِي أَعْرَابِ الْحَدِيثِ وَ الْمَسْلَسَلَاتِ الْكُبْرَى وَ تَدْرِيبِ الرَّائِي فِي شَرْحِ تَقْرِيبِ النَّوَاوِيِّ وَ لِبَابِ الْإِنْسَابِ وَ الدَّرُ النَّثِيرِ فِي إِخْتِصَارِ نَهَائِهِ ابْنَ الْإِثِيرِ وَ الْمَزْهَرِ فِي عِلْمِ اللُّغَةِ خَمْسُونَ نَوْعًا عَلَى نَمَطِ عِلْمِ الْحَدِيثِ وَ شَرْحِ الْفِيهِ ابْنَ مَالِكٍ وَ النَّكْتِ عَلَى الْإِلْفِيهِ وَ الْكَافِيهِ وَ الشُّذُورِ وَ الْإِشْبَاهِ وَ النُّظَائِرِ فِي النَّحْوِ وَ قَالَ لَمْ أَسْبِقْ إِلَيْهِ وَ الْإِقْتِرَاحِ فِي أَسْوَاقِ النَّحْوِ وَ جَدَّ لَهُ عَلَى نَمَطِ أَسْوَاقِ الْفِقْهِ وَ التَّذَكُّرِ وَ تَسْمِيَةِ الْفُلُكِ الْمَشْحُونِ خَمْسُونَ مَجْلَدًا وَ النِّقَايَةَ وَ شَرْحَهَا أَتَمَّامَ الدَّرَايَةِ وَ طَبَقَاتِ الْحِفَافِ وَ طَبَقَاتِ اللُّغَوِيِّينَ وَ النَّحَاهِ وَ تَارِيخِ الْخُلَفَاءِ وَ حَسَنِ الْمَحَاضِرَةِ وَ مَعْجَمِ شَيْوَخِهِ وَ تَزْيِينِ الصَّحِيفَةِ بِمَنَاقِبِ الْإِمَامِ أَبِي حَنِيفَةَ وَ تَزْيِينِ الْمَمَالِكِ بِمَنَاقِبِ الْإِمَامِ مَالِكٍ وَ غَيْرِ ذَلِكَ وَ مِنْ نَظْمِهِ وَ كَتَبَ بِهِ إِلَى السَّخَاوِيِّ قَلَّ لِلْسَّخَاوِيِّ أَنْ تَعْرُوكَ مَشْكَلَهُ عِلْمِي كَبْحَرٍ مِنَ الْإِمْوَاجِ مُلْتَطِمٍ وَ الْحَافِظِ الدِّيْمِيِّ غَيْثِ الزَّمَانِ فَخَذَ

غرفا من البحر او رشفًا من الدير

قال بعض الفضلاء و الحق ان كلا من الثلثة كان فردا في فن مع المشاركة

فی غیره فالسحاوی فی معرفه علل الحدیث و الدیمی فی اسماء الرجال و السیوطی فی حفظ المتون توفی عصر یوم الجمعه تاسع عشر جمادی الاولی سنه احدی عشره و تسعمائه و من نظمه و قد آورده فی معجم شیوخه فی ترجمه طریف الشاوی و قال انه آخر من روی عن التنوخی للتوخی فضیلها سابقا حافظ الاثر قد روی عنه قبله الذهبی الذی اشتهرو روی الشاوی آخر اعنه شیخ و معتبر و قضی عام اربع و ثمانین بالقدرین فی الوفاة و المذهبی الذی غیر مائه ثم ستهو ثلثون تستطرفه فی سابق و لاحق اعدده یدخرایها البارع الذی فی ذری العلم قد بهرو له ایضا لما بلغه موت شیخه ابن مقبل الحلبی فی عام سبعین بعدها سنه بعد ثمان المثین ما یحضر لم یبق فی العصر من یقال له اخبرکم و احد عن الفخر و محمد بن یوسف الشامی در سبل الهدی و الرشد در ذکر مصطلحات خود گفته او الشیخ فشیخنا حافظ الاسلام بقیه المجتهدین الاعلام جلال الدین ابو الفضل عبد الرحمن بن أبی بکر السیوطی رحمهم الله تعالی و عبد الرؤف بن تاج العارفین المناوی در فیض القدر شرح جامع صغیر در اول کتاب گفته و بعد فهذا ما اشتدت إليه حاجه المتفهم بل وکل مدرس و معلم من شرح علی الجامع الصغیر للحافظ الکبیر الامام الجلال الشهیر ینثر جواهره و ینثر ضمائرہ و ینصح عن لغاته و ینکشف القناع عن اشاراته الخ و ابو العباس احمد بن محمد بن احمد المقری المالکی در فتح المتعال فی مدح النعال گفته و قد رایت نسخه من کتاب ابن عساکر فی المثال علیها خط الحافظ السحاوی و جماعه ممن رووها و منهم مجدد المائه التاسعه و مقرب الفوائد الشاسعه الجلال السیوطی الخ و شیخ احمد قشاشی در سمط مجید فی سلاسل اهل التوحید گفته اخبرنی شیخنا الامام احمد بن علی الشناوی رحمه الله عن والده سیدی علی بن عبد القدوس الشناوی عن الشیخ عبد الوهاب بن احمد الشعرانی عن الشیخ شیخ الاسلام الحافظ الزاهد الجامع بین العلم و الدین السالک سبیل الساده الاقدمین أبی الفضل جلال الدین عبد الرحمن بن اکمل الدین أبی بکر السیوطی ثم القاهری رحمه الله انه قال فی جامع فتاویہ المسمی بالحواوی للفتاوی فی الفتاوی الحدیثیه منه فی المسئله المترجمه باتحاف الفرقه برفع الخرقه ما نصه الخ و محتجب نماند که سیوطی شیخ الشیوخ والد مخاطب در شریعت و طریقت می باشد و شیخ آن مشایخ سبعة است که والد مخاطب باتصال سند خود بایشان حمد الهی بجا می آرد بلکه یکی از ان دو شیخ الاسلامست که سند این مشایخ سبعة بایشان منتهی می گردد و والد مخاطب و خود مخاطب او را بالقاب جلیله عظیمه و اوصاف جمیله فخمیه می ستایند و کمال جلالت مرتبت او را

برملا می نمایند و ناهیک به عندهم فخرا زاهرا و شرفا باهرا شاه ولی الله در رساله الارشاد الى مهمات الاسناد و گفته فصل قد اتصل سندی و الحمد لله بسبعه من المشايخ الجله الكرام الاثمه القاده الاعلام من المشهورين بالحرمين المحترمين المجمع على فضلهم من بين الخافقين الشيخ محمد بن العلاء البابلي و الشيخ عيسى المغربي الجعفری و الشيخ محمد بن محمد بن سليمان الردانی المغربي و الشيخ ابراهيم بن الحسن الكردي المدني و الشيخ حسن بن علي العجيمي المكي و الشيخ احمد بن محمد التجلي المكي و الشيخ عبد الله بن سالم البصري ثم المكي و لكل واحد منهم رساله جمع هو فيها او جمع له فيها اسانيده المتنوعه في علوم شتى اما البابلي فاجازني لجميع ما في منتخب الاسانيد الذي جمعه الشيخ عيسى له شيخنا الثقة الامين ابو طاهر محمد بن ابراهيم الكردي عن ابيه عن مشايخه الثلثه الذين سردنا اسمائهم بعد ابيه كلهم عن البابلي و اما الشيخ عيسى فناولني مقاليد الاسانيد تاليف شيخنا ابو طاهر و اجازني لجميع ما فيه ابو طاهر عن الاربعه المذكورين عنه اما ابن سليمان فاجازني لجميع ما في صله الخلف تاليفه شيخنا ابو طاهر مشافهه عن المصنف مكاتبه ح و اجازني لجميع ما فيه ولده محمد وفد الله عنه ح و اجازني لجميعه السيد عمر ابن بنت الشيخ عبد الله بن سالم عن جده عنه و اما الكردي فاخبرني بجميع الامم تاليفه سماعا عليه ابو طاهر بقرائه على ابيه المذكور و اما العجيمي فالف الشيخ تاج الدين الدهان رساله بسيطه فيها اسانيده و اجازني لجميع ما رواه العجيمي ابو طاهر عنه و كان ابو طاهر قارى دروسه و اخص تلامذته و قرأ عليه الستة بكمالها ح سمعت من الشيخ تاج الدين القلعي الحنفي مفتي مکه اوائل الستة و شيئا من مسند الدارمي و موطا محمد و آثاره و اجازني لسائرهما و لجميع ما تصح له روايته عن العجيمي اما النخلى فله رساله جمع فيها اسانيده اجازني لها ابو طاهر عنه ح ناولنيها الشيخ عبد الرحمن النخلى ابن الشيخ احمد المذكور و اجازني لها عن ابيه و اما البصري فالف ولده الشيخ سالم رساله اجازني لها و لجميع ما تصح له روايته السيد عمر عن جده الشيخ عبد الله المذكور و سمعت عنه اوائل الكتب ح اجازني ابو طاهر عنه و قد سمع منه ابو طاهر مسند الامام احمد بكمالها عند قبر النبي صلى الله عليه و سلم و قرأ عليه شمائل الترمذي بكمالها الا حديث سمر النساء فانه سمعه منه فصل سند هولاء المشايخ السبعه ينتهي الى الامامين الحافظين القدوتين الشهيرين بشيخ الاسلام زين الدين زكريا و الشيخ جلال الدين السيوطي اما البابلي فروى عن جماعه و منهم السالم السنهوري عن النجم الغيطي عن الزين زكريا و منهم سليمان بن عبد الدائم البابلي عن الجمال يوسف بن زكريا عن والده الزين زكريا

و منهم النور على بن يحيى الزياى عن الشهاب احمد بن محمّد الرملى عن الزين زكريا و منهم الشيخ محمد حجازى الواعظ عن الغيطى عن الزين زكريا و منهم البرهان اللقانى عن الشمس محمد بن احمد بن محمّد الرملى والده عن الزين زكريا و منهم احمد بن عيسى بن جميل عن على بن أبى بكر القرافى عن الجلال السيوطى و منهم ابو بكر بن اسماعيل عن ابراهيم بن عبد الرحمن العلقمى عن الجلال السيوطى و للبابلى مشايخ كثيرون غير هولاء ينتهون الى ذينك الامامين و اما الشيخ عيسى فروى عن جماعه منهم ابو الارشاد نور الدين على بن محمد الـجهورى عن على بن أبى بكر القرافى عن جلال السيوطى و منهم شهاب الدين احمد بن محمّد الشهير الخفاجى عن البرهان ابراهيم بن أبى بكر العلقمى عن الجلال السيوطى و منهم ابو الحسن على بن محمد البصرى و هو غير الاجهورى عن سالم السنهورى عن النجم الغيطى عن شيخ الاسلام زين زكريا و منهم الشيخ سلطان المزاحى عن الشيخ احمد بن خليل السبكى عن النجم الغيطى عن الزين زكريا و اما ابن سليمان فروى عن جماعه منهم شيخ الاسلام ابو عثمان سعيد بن ابراهيم الجزائرى عرف بقدوره عن أبى عثمان سعيد بن احمد المقبرى عن الحافظ أبى الحسن على بن هارون و أبى زيد عبد الرحمن بن على بن احمد العاصمى الشهير بسفيان عن الشيخ الزين زكريا و هذا اسناد مغربى و منهم شيخه المعمر أبى مهدى السجستانى عن المنجور عن النجم الغيطى عن الزين زكريا و منهم ابو الارشاد على بن محمّد الـجهورى و قاضى القضاة احمد بن محمّد الخفاجى كلاهما عن الشمس محمد بن احمد الرملى عن الشيخ زكريا و منهم السراج عمر الجامى الشيخ بدر الدين الكرخى و الشمس محمد بن احمد بن احمد الرملى عن الشيخ زكريا و الجلال السيوطى و اما الكردى فعن الشيخ احمد القشاشى و روى بالاجازة العامّة عن الشمس الرملى عن الزين زكريا و اكثر اخذه قراءه و سماعا و مشافهه عن الشيخ احمد الشناوى روى عن جماعه منهم ابوه على بن عبد القدوس عن الشيخ احمد بن حجر المكى و الشيخ عبد الوهاب الشعراوى كلاهما عن الزين زكريا و عن الشيخ محمد بن أبى الحسن البكرى عن والده عن الزين زكريا و عن الشمس محمد بن احمد الرملى عن والده عن الزين زكريا بلا واسطه و عن الشيخ حسين الديجى عن الجلال السيوطى و روى الكردى ايضا عن الشيخ سلطان بن احمد بن سلامه اخذ عن جماعه منهم الشيخ نور الدين على الزياى و شهاب الدين خليل السبكى و سالم السنهورى و هو من اقران البابلى و اما العجيمى فله مشايخ كثيرون سماهم لى ابو طاهر و لنكتف منهم على اشهرهم منهم القشاشى عن الشناوى عن والده عن الشعراوى عن زكريا و عن الشناوى عن الحسن الانجهمى عن الجلال السيوطى و منهم البابلى و الشيخ عيسى المغربى و الامام زين العابدين بن عبد القادر الطبرى

و اما التخلی فروی عن جماعه منهم البابلی و عیسی و الکردی و قد ذکرنا اسانیدهم و منهم المنصور الطوخی المصری عن الشیخ سلطان المزاحی و منهم الشیخ محمد بن علان المکی عن جماعه من اهل مکة و غیرهم و اما البصری فمشایخه مشایخ النخلی و اکثر الاخذ عن البابلی و عیسی و ابن سلیمان و الکردی و قد سردنا اسانیدهم و نیز ولی الله در رساله انتباه فی سلاسل اولیاء الله گفته سلسله صوفیه علما این فقیر صحبت داشته است با شیخ ابو طاهر و ازیشان علم حدیث اخذ کرده و خرقه صوفیه پوشیده و جانشین ایشان شده و در روایت علم حدیث و لباس خرقه صوفیه جزاه الله عنی و عن سائر مستفید به خیرا و شیخ ابو طاهر صحبت داشتند و علم حدیث اخذ کردند و خرقه پوشیدند از والد خود شیخ ابراهیم و جانشین پدر خود بودند و شیخ ابراهیم صحبت داشتند و خرقه پوشیدند و علم حدیث اخذ کردند و جانشین شدند از شیخ احمد قشاشی و وی صحبت داشت و خرقه پوشید و جانشین شد علم حدیث اخذ کرد از شیخ احمد شناوی و وی صحبت داشت و جانشین شد و خرقه پوشید و علم حدیث روایت کرد از والد خود شیخ علی بن عبد القدوس و هو صحب و اخذ و لبس من الشیخ عبد الوهاب الشعراوی و هو صحب و اخذ و لبس عن شیخه جلال الدین السیوطی و هو صحب و اخذ و لبس من شیخه کمال الدین محمد المعروف بابن امام الکاملیه الخ و نیز شاه ولی الله در رساله انتباه گفته و این فقیر را ارتباط از جهت خرقه با شیخ ابو طاهر محمد بن ابراهیم الکردی واقعت و قد لبسها من ابيه و قد لبسها ابوه من ید شیخه الامام احمد القشاشی و له فی الخرقه القادریه طرق منها انه لبسها من ید شیخه الشیخ احمد الشناوی بلباسه لها من ید ابيه علی بن عبد القدوس بلباسه لها من ید ابيه عبد القدوس بلباسه لها من ید الشیخ عبد الوهاب الشعراوی بلباسه لها من ید الحافظ جلال الدین السیوطی فی روضه مصر بلباسه لها من ید الشیخ کمال الدین محمّد المعروف بابن امام الکاملیه تجاه الکعبه المشرفه الخ و مخاطب وحید در رساله اصول حدیث گفته آخر حضرت والد ماجد در مدینه منوره و در مکة معظمه از اجله مشایخ حرمین این علم باستیعاب و استقصا فرا گرفتند و بیشتر استفاده ایشان از جناب حضرت شیخ ابو طاهر مدنی قدس سره بود که یگانه عصر خود بودند درین باب رحمه الله علیه و علی اسلافه و مشایخه و از حسن انفاقات آنکه شیخ ابو طاهر قدس سره سند مسلسل دارند بصوفیان و عرفا تا شیخ زین الدین زکریا الانصاری و هو انه اخذ عن ابيه الشیخ ابراهیم الکردی و هو عن الشیخ احمد القشاشی و هو عن الشیخ احمد الشناوی و هو عن والده الشیخ عبد القدوس الشناوی و ایض عن الشیخ محمد بن أبی الحسن البکری و ایضا عن الشیخ محمد بن احمد الرملی و ایضا عن الشیخ عبد الرحمن بن عبد القادر بن فهد و هولاء کلهم من اجله المشایخ العارفين بالله و الشیخ عبد القدوس عن الشیخ ابن حجر المکی و عن الشیخ عبد الوهاب الشعراوی و هما عن

عن شيخ الاسلام زين الدين زكريا الانصارى و الشيخ محمد بن البكرى عن والده العارف بالله أبى الحسن البكرى و هو عن الشيخ زين الدين زكريا و كذلك الشيخ محمد الرملى عن والده و عن الزين زكريا و اما الشيخ عبد الرحمن بن عبد القادر بن فهد فعن عمه جار الله بن فهد عن الشيخ جلال الدين السيوطى و نیز شيخ ابو طاهر قدس سره از شيخ حسن عجمى اخذ و استفاده نمودند و شيخ حسن عجمى شاگرد شيخ عيسى مغربى شاگرد شيخ محمد بن العلاء البابلى شاگرد شيخ سالم سنهورىست و سالم سنهورى از شيخ نجم الدين غنيطى فرا گرفته و نجم الدين غنيطى از شيخ الاسلام زين الدين زكريا انصارى اخذ نموده و نیز شيخ عيسى مغربى بوسائط بسيار از شيخ جلال الدين سيوطى اخذ کرده و نیز حضرت شيخ ابو طاهر از شيخ احمد نخلى كه اعلم عصر خود در مكه بودند اخذ كردند و شيخ احمد نخلى از شيخ سلطان مزاحى و ايشان از شهاب الدين خليل سبكى و ايشان از شيخ محمد مقدسى و ايشان از شيخ زين الدين زكريا و نیز حضرت شيخ ابو طاهر از شيخ عبد الله بن سالم بصرى اخذ نمودند و ايشان از اقران شيخ احمد نخلى بودند و از مشايخ شيخ احمد نخلى اخذ كردند و نیز شيخ ابو طاهر از شيخ محمد بن محمد بن محمد بن سليمان مغربى بالجمله هر يك از اين عزيزان بدو واسطه يا سه واسطه بطرق كثيره و شجره ملتفه بشيخ زين الدين زكريا و شيخ جلال الدين السيوطى و شمس الدين سخاوى و عبد الحق سنباطى و سيد كمال الدين محمد بن حمزه الحسينى مى رسند و هر يكى از اين مذكورين مستند و حافظ وقت خود بودند و تصانيف اينها دائر و سائر و اسانيد اينها در آفاق مشهور و معروفست انتهى كلام المخاطب

وجه صد و چهلم

آنكه نور الدين على بن عبد الله السمهودى اين حديث شريف را روايت نموده و اثبات آن فرموده چنانچه در كتاب جواهر العقدين فى فضل الشرفين شرف العلم الجلى و النسب العلى كه دو نسخه آن حين تحرير پيش نظر قاصر حاضرست گفته و قد اخرج ابن السمان عن أبى سعيد الخدرى رضى الله عنه أنه سمع عمر يقول لعليّ رضى الله عنهما و قد سئله عن شىء فاجابه نفرج عنه لا ابقانى الله بعدك يا عليّ قال الزين العراقى فى شرح التقریب فى ترجمه على رضى الله عنه قال عمر رضى الله عنه اقضانا عليّ و كان يتعوذ من معضله ليس لها أبو حسن انتهى و هذا التعوذ رواه الدارقطنى و غيره و لفظه اعوذ بالله من معضله ليس لها ابو حسن و فى روايه له عن أبى سعيد الخدرى قال قدمنا مع عمر مکه و معه على بن أبى طالب فذكر له على شيئاً فقال عمر اعوذ بالله ان اعيش فى قوم لست فيهم ابا حسن قالوا و انما لم يولّه شيئاً من البعوث لانه كان يمسكه عنده لاخذ رأيه و مشاورته و اخرج الحافظ الذهبى عن عبد الملك بن أبى سليمان قال ذكر لعطاء كان احد من اصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم افقه من على قال لا و الله ما علمته قلت

و هذا و اشباهه ممّا جاء فى فضيله على فى هذا الباب شاهد

لحديث انا مدينه العلم و على بابها رواه الامام احد فى الفضائل عن على رضى الله عنه و الحاكم فى المناقب من مستدرکه و الطبرانى فى معجمه الكبير و ابو الشيخ بن حيان فى السنه له و غيرهم كلهم عن ابن عباس مرفوعا به بزياده فمن اتى العلم فليات الباب

و رواه الترمذى من حديث على مرفوعا انا مدينه العلم و على بابها و قال الترمذى عقب هذا انه منكر و كذا قال شيخه البخارى و قال الحاكم عقب الاوّل انه صحيح الاسناد و آورده ابن الجوزى مع الثانى فى الموضوعات و قال الحافظ ابو سعيد العلائى الصواب انه حسن باعتبار طرقة لا صحيح و لا ضعيف فضلا عن ان يكون موضوعا و كذا قال الحافظ ابن حجر فى فتوى له و علامه سمهودى از اكابر فقهاى فخام و اعظم نهاى اعلام و اجله محدثين والا مقام و امثال منقدين رجاحت انضمام نزد سنه مى باشد شطرى از مفاخر جزيله و ماثر جليله او بر ناظر ضوء لامع شمس الدين سخاوى و ذيل ان از جار الله محمد بن عبد العزيز بن فهد مكى و كتاب الاعلام باعلام بيت الله الحرام قطب الدين محمد بن احمد المكى و نور سافر محيى الدين عبد القادر العيدروس اليمنى و عجاله الراكب و بلغه الطالب عبد الغفار بن ابراهيم العلوى العكى العدثانى و سبل الهدى و الرشاد محمد بن يوسف الشامى و وسيله المال احمد بن الفضل بن محمد باكثر المكى و صراط سوى محمود بن محمد بن على الشيخانى القادري و جذب القلوب شيخ عبد الحق دهلوى و بلغه المسير ابراهيم بن حسن الكردى الكورانى و كفايه المتطلع تاج الدين الدهان المكى و تنزيه العقود السنه رضى الدين محمد بن على بن حيدر الحسينى الشامى و اشاعه و نوافض محمد بن عبد الرسول البرزنجى و مفتاح النجاء مرزا محمد بن معتمدخان البدخشى الحارثى و ذخيره المال احمد بن عبد القادر العجلى و بدر طالع محمد بن على الشوكانى و ايضاح لطافه المقال فاضل رشيد و ازاله الغين حيدر على معاصر مخفى نخواهد بود و قد اوردا شطرا و افرا من عبارات هولاء القوم فى مجلد حديث الغدير بحمد الله الودود و بر نبذى از ان در اين جا اكتفا مى رود محمد بن على الشوكانى در بدر طالع گفته السيد على بن عبد الله بن احمد بن على بن عيسى بن محمد بن عيسى الحسينى الملقب نور الدين المعروف بالسمهودى ولد فى صفر سنه ۸۳۳ بسمهود و نشأ بها فحفظ القرآن و المنهاج و لازم والده و قرأ عليه و قدم القاهره و قرأ على جماعه منهم الجوجرى و المناوى و الزين زكريا و البلقينى و المحلى ثم حج و جاور و سمع من السخاوى و تردد ما بين مكه و المدينه و عمل للمدينه تاريخا و صنف حاشيه على ايضاح النووى فى المناسك و عاد الى القاهره و لقي السلطان فاحسن إليه و جعل له جرايه و وقف على المدينه كتبا لاجله ثم سافر لزياره والدته و زار بيت المقدس و عاد الى المدينه

ثم الى مكة و فحج و رجع الى المدينة و صار شيخها غير مدافع و له فتاوى مجموعات و مؤلفات غير ما ذكر و موته تقريبا سنه ٩١٢ و قطب الدين محمد بن احمد المكي در كتاب الاعلام گفته قلت و من عجيب ما اطلعت في كتاب وفاء الوفاء في اخبار دار المصطفى السيد نور الدين على السمهودي الشافعي عالم المدينة في عصره و محدثها و مورخها و قد اخذنا عن اخذ عنه فنروي عنه بواسطه قال ان بالمدينه بئر تعرف بيئر زمزم لم يزل اهل المدينة قديما و حديثا يتبركون بها و يشربون من ماءها و ينقل عنها ماءها الى الآفاق كما ينقل ماء زمزم و يسمونها بئر زمزم لبركتها انتهى و نیز قطب الدين در كتاب الاعلام گفته قال مورخ المدينة و عالمها و فقيها مولانا السيد نور الدين على بن عبد الله السمهودي رحمه الله بعد سوق هذه الحكاياه باسط من هذا في كتابه خلاصه الوفا باخبار دار المصطفى صلعم في ذلك عبره تامه و موعظه عامه ابرزها الله تعالى للانذار فخص بها حضره النذير الاعظم صلعم و قد ثبت ان اعمال امته تعرض عليه فلما ساءت الاعمال المعروضه ناسب ذلك الانذار باظهار النار المجازي بها في يوم العرض قال الله تعالى وَ مَا نُزِّلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا و قال تعالى ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَ فَأَتَقُونَ و اگر چه مصنفات علامه سمهودی بنا بر تصریح عبد الغفار عکی در عجاله الراكب تماما در غایت اتقان و تحقیق و تحریر و تدقیق می باشد و اکابر علمای این حضرات بآن در کتب دینی و مطالب شرعی احتجاج و استناد می نمایند لیکن کتاب جواهر العقدين بالخصوص نیز نهایت معروف و مشهور و مستند و ماثورست احمد بن الفضل بن محمد باکثیر مکی در وسیله المال گفته و قد اکثرت العلماء في هذا الشأن و جمعت من جواهر مناقبهم الشریفه ما یجمل به جيد الزمان و من احسن ما جمعت في تلك التالیف و انفع ما نقلت منه في هذا التصنیف کتاب جواهر العقدين في فضل الشرفین لعلامه الحرمین السيد السمهودی تغمدہ الله برحمته و ابراهیم بن الحسن الکردی الکورانی در بلغه المسیر بعد ایراد بعض احادیث و احتجاج بان گفته اورد هذه الاحادیث عالم المدينة و مفتیها العلامه السيد نور الدين ابو الحسن على بن القاضي جمال الدين الحسنی السمهودی ثم المدنی الشافعی رحمه الله في كتاب جواهر العقدين و قد اخبرنا بالكتاب كله شيخنا ايده الله تعالى قراءه للبعض و إجازة للكل عن الشيخ الصالح المقرئ نور الدين على بن محمد بن عبد الرحمن بن محمد بن الوجیه أبی الضبا عبد الرحمن بن علی المعروف بالديبع الشيباني الزبيدي سلمه الله تعالى عن الشيخ عبد الله بن محمد الزهري اليمنى عن الشيخ عبد العزيز الجيشي اليمنى الشعري عن السيد الشريف الطاهر بن الحسين الاهدل الحسيني

عن الفقيه المحدث الوجیه أبی الصّیّا عبد الرحمن بن علی الدیبع الزبیدی و هو صاحب تیسیر الوصول الی جامع الاصول عن الشریف أبی الحسن نور الدین علی بن الجمال السمهودی فذکره محمد بن عبد الرسول برزنجی در نوافض الروافض گفته و روی السید الجلیل نور الدین علی السمهودی فی کتابه جواهر العقّدین

من طریق الدارقطنی عن الامام أبی حنیفه رحمه الله تعالی قال قدمت المدینه فاتیت ابا جعفر ع محمد الباقر بن علی ع فقال یا اخا اهل العراق لا تجلس إلینا فانکم قد نهیتم عن الجلوس إلینا الخ و نیز برزنجی در نوافض گفته قال الامام الشریف الحسنی نور الدین علی السمهودی ثم المدنی مورخ المدینه فی کتاب جواهر العقّدین فی فضل الشرفین

روی الدارقطنی عن الامام أبی حنیفه رحمه الله تعالی قال قدمت المدینه فاتیت ابا جعفر ع الباقر فقال یا اخا اهل العراق لا تجلس إلینا فانکم قد نهیتم عن الجلوس إلینا و رضی الدین محمد بن علی بن حیدر الحسینی الشامی در تنضید العقود السنیه گفته روی العلامه السید عبد الرحیم السمهودی فی کتاب الاشراف عن عمه السید الجلیل السید علی السمهودی فی جواهر العقّدین قال رحمه الله تعالی اخبرنی الامام الشیخ العلامه المحقق شیخ المالکیه فی زمنه شهاب الدین احمد بن یونس القسطنطینی المغربی نزیل الحرمین الشریفین فی مجاورته بالمدینه النبویه سنه خمس و سبعین و ثمانمائه ان بعض مشایخه ممن یتق به اخبره أنّ شخصا من اعیان المغاربه عزم علی التوجه من بلاده للحج الخ و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون گفته جواهر العقّدین فی فضل الشرفین شرف العلم الجلی و النسب العلی للسید نور الدین أبی الحسن علی بن عبد الله السمهودی المدنی الشافعی المتوفی سنه احدى عشره و تسعمائه و هو مجلد اوله الحمد لله الذی اعزّ اولیاءه الخ رتب علی قسمین الاول فی فضل العلم و العلماء و فیه ثلثه ابواب و الثانی فی فضل اهل البیت النبویّ و شرفهم و فیه خمسه عشر بابا ذکر انه فرغ من تألیفه سنه ثمان و سنه ۸۹۸ تسعین و ثمانمائه و بالآخر از همه آنست که فاضل رشید جواهر العقّدین را مثل دیگر مصنّفات ائمه خود دافع عار ناصبیت از اهل نحلّه خود وانموده بتبجج و استبشار تام استدلال بان بر ولای سنیه باهل بیت علیهم السلام فرموده چنانچه در ایضاح لطافه المقال بعد ذکر عبارت شیخ علی حزین متضمن ذکر تصانیف سنیه در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و سوای اشخاص مذکورین علمای دیگر از عظمای اهل سنت رسائل منفرد در فضل اهلبیت طهّارت تألیف نموده مثل رساله مناقب السادات از ملک العلماء شهاب الدین بن عمر دولت آبادی و مفتاح النجا فی مناقب آل العبا و زمل الابرار بما صحّ من مناقب اهل البیت الاطهار از میرزا محمد بن معتمدخان بدخشی و موده القربی از سید علی همدانی و اسنی المطالب فی مناقب علی بن أبی طالب

از جزرى و فضائل اهل بيت از بزاز و جواهر العقدين فى فضل اهلييت النبى و شرفهم العلى للامام السيد على السمهودى و رساله امام نسائى كه موجب شهادت او شده و غير اينها از مصنفات و سواى ايشان از مصنفين و هر گاه جناب بمقابله اين رسائل و كتب همين قدر رسائل و كتب مؤلفه در فضائل اهلييت اطهار از طريق خود نشان خواهند داد احقر العباد بذكر مؤلفات ديگر كه علمائى اهل سنت درين باب تاليف كرد* سرمايه سعادت اندوخته خواهد پرداخت انتهى و از خود جواهر العقدين نيز كمال عظمت و جلالت اين كتاب مستفاد مى شود حيث قال فى صدره اما بعد فان الله تعالى قد اختص عباده اهل علم النبى و اهل البيت النبوى بخصيصا الشرف العلى و جباهم رفيع الدرجات و جعل محبتهم و مودتهم من اهم القربات و اعلى المثوبات و الانتصاب لعداوتهم و التصدى لاذياتهم من اعظم الموبقات و قد كثر الاذى و المعاداه لهم من بعض اشقياء زماننا و سكان ديارنا لاصالتهم فى الجهاله و ما جبلوا عليه من السفاله و النذاله و لما اقتضته حكمته التامه من جبههم اللثام و بغضهم الكرام فيبذلون غايه جهدهم فى احوال ذكرهم و اسقاط كلمتهم و نهيهم و امرهم و هم بذلك ابدا ساعون يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ و يابى الله الا ان يتم نوره و لو كره المشركون شيخ الاسلام العلامة الامام ابا زرعه الولى بن العراقى حيث يقول من ابيات فيما انباني به شيخنا شيخ الاسلام فقيه العصر الشرف المناوى تغمدهما الله برحمته شعر هذا زمان فيه

ترفع الحكم

فاستخرت الله تعالى فى تاليف رساله كافله بعظيم حق هذين الشرفين و آدابهما من الطرفين انظم جواهرها فى عقدين و اقسامها الى قسمين الى ان قال بعد ذكر فهرس الكتاب و سميتها جواهر العقدين فى فضل الشرفين شرف العلم الجلى و النسب العلى و قدمت الاول لان العلم هو الامام و ختمت بالثانى لحيازه شرف الختام و المرجو من الله تعالى ان ينفع بذلك و ينقذ به من المهالك و بالله لا سواه اعتصم و اسأله العصمه مميا يصم فهو حسبى و نعم الوكيل انتهى فهذا السمهودى الموصوف على السنتم بعلامه الحرمين و عالم المدينه* المحرز عندهم للمفاخر الفاخره الثمينه* قد روى حديث المدينه* الذى هو من اجل الحجج المبينه* و اثبتته من افادات اعلامه الرزينه* و ابرمه باقوال اركان المدينه* فسمم اعين الجاحدين السخينه* و ابطال مموهات المعاندين المهينه* فلا يحيد عن اذعان الخبر الا من نفسه بالعدوان قرينه* و لا ينكل عن الايقان الا من ذمته

وجه صد و چهل و یکم

آنکه فضل الله بن روزبهان بن فضل الله بن محمد بن اسماعيل بن علي الانصاري الخنجي الشيرازي با اين همه تعصب و تصلب اعتراف صريح بصحت حديث مدينه العلم نموده چنانچه بجواب قول علامه حلي طاب ثراه در نهج الحق كه الفاظ آن اين ست المطلب الثاني العلم و الناس كلهم بلا خلاف عيال على عليه السلام في المعارف الحقيقه و العلوم اليقينيہ و الاحكام الشرعيه و القضايا الثقليه لانه عليه السلام كان في غاية الذكاء و الحرص على التعلم و ملازمته لرسول الله صلى الله عليه و اله و سلم و هو اشفق الناس عليه لا ينفك عنه ليلا و لا نهارا فيكون بالضروره اعلم من غيره و

قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم في حقه اقضاكم علي و القضاء يستلزم العلم و الدين و

روى الترمذى في صحيحه ان رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم انا مدينه العلم و على بابها در كتاب الباطل خود گفته ما ذكره من علم امير المؤمنين فلا شك في انه من علماء الامم و الناس محتاجون إليه فيه و كيف لا و هو وصي النبي صلى الله عليه و سلم في ابلاغ العلم و ودائع حقائق المعارف فلا نزاع لاحد فيه و اما ما ذكره من صحيح الترمذى فصحيح

وجه صد و

چهل و دوم

آنکه نیز فضل بن روزبهان حديث مدينه العلم را از جناب رسالت مآب صلى الله عليه و اله و سلم در حق جناب امير المؤمنين عليه السلام ثابت و متحقق دانسته باثبات دلالت آن بر وفور علم آنجناب در تشييد و تايد و تسديد و توطيد آن افزوده چنانچه بجواب كلام علامه حلي طاب ثراه در نهج الحق كه الفاظ آن اين ست التاسع عشر

في مسند احمد بن حنبل و صحيح مسلم قال لم يكن احد من اصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول سلوني الا على بن ابي طالب

و قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم انا مدينه العلم و على بابها در كتاب الباطل خویش گفته هذا يدل على وفور علمه و استحضاره اجوبه الوقائع و اطلاعه على العلوم و المعارف و كل هذه الامور مسلمه و لا دليل على النص حيث انه لا يجب ان يكون الاعلم خليفه بل الاحفظ للحوزه و الاصلح للامه و لو لم يكن ابو بكر اصلح للامه لما اختاره كما مرّ و محتجب نماند كه ابن روزبهان از امثال محدثين عظام و اكابر متكلمين فخام اهل سنت می باشد سابقا در مجلد حديث طبر دانستی كه علامه شمس الدين سخاوی در ضوء لامع لاهل القرن التاسع محامد جليله و مفاخر ائيله او بتفصيل ذكر فرموده و تلميذ و حيد مخاطب فرید اعنی فاضل رشيد در مصنفات خود او را بنهات تعظيم و تبجيل ياد نموده و در صدد حمايت و وقايت و حراست حریم او از فضيحت تحريف و تصحيف كلام الهی برخاسته و افادات و اقول او را بتمسك و تشبث و اعتماد و استناد ملجأ و معاذ خود ساخته و فاضل معاصر صاحب منتهى الكلام نیز بتفخيم شان او علام

تبحج و نشاط و تفاخر و انبساط برداشته با وجود ذهول و غفول صريح در حق آن عمده المراجيح بذكر تجاسر او بمقابله جناب علامه اعلى الله مقامه فى دار الكرامه خویش را خوشوقت و مسرور انگاشته فهذا ابن روزبهان كبير اصحاب الحيف و الشنن انقد لهذا الخبر و دان* و بادر إليه بالتصديق و الاذعان* و لم ير فيه مجالا للطعن و الايهان* و مساغا للتضعيف و الادهان* و صدق كونه مرويا فى صحيح الترمذى واحد الأعيان* فالعجب من المخاطب الجارى فى سنن العدوان* كيف سهل عليه اللدد و هان* فتفوه بالطعن فى هذا الخبر الوثيق البيان* بالمنيع الاركان* و خالف اعلامه الخابرين بهذا الشأن* المستبدين بذلك الرهان* فوقع فى مساقط القماء و الامتهان و سقط فى مهابط الذل و الهوان* و اصبح لزيغه و عناده شر ملوم و مهان*
 اللَّهُ حَسِيهٖ فَاِذَا اِنْشَقَّتِ السَّمَاۗءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ

وجه صد و چهل و سوم

آنکه عز الدين عبد العزيز بن عمر المعروف بابن فهد الهاشمى المكى حديث مدينه العلم را در اشعار آبدار خود نظم فرموده زنگ ارتياب و امتر از خواطر اهل اعتبار و استبصار زدوده چنانچه در كتاب غايه المرام باخبار سلطنه البلد الحرام كه نسخه عتيقه آن مكتوب زمان مصنف پيش نظر فقير حاضرست بذكر جناب امير المؤمنين عليه السلام گفته مفرق الكتائب و مفرج النوائب غضنفر الهيجاء بلا- مريه و هزير المعامع من غير ما فريه معدن الفضائل و طيب الشمائل ذى العدل العميم و الفضل الجسيم المجمع على كمال سيادته المتفق على شده إباءه و فرط شجاعته ذى السبق و الاخوه و المنعه و الفتوه زوج البتول و ابن عم الرسول ليث بنى غالب ذى الفضائل و المناقب امير المؤمنين على الذى فضله بين الانام جلى عليه من ربّه الرحمه و الرضوان ما اختلف الملوان ليث الحروب المدره الضرغام من* بحسامه جانب الدياتجى و الظلم صهر الرسول اخوه باب علومه* اقضى الصحابه ذو الشمائل و الشيم* الزهد و الورع الشديد شعاره* و دثاره العدل العميم مع الكرم* فى جوده ما البحر ما التيار ما* كل السيول و ما الغوادى و الاديم* و له الشجاعه و الشهامه و الحياء* و كذا الفصاحه و البلاغه و الحكم* ما عنتر ما غيره فى الباس ما* اسد الشرى معه إذا الحرب اصطلم* ما نجل ساعده البليغ لديه ما* سبحان ان نثر الكلام و ان نظم* حاز الفضائل كلها سبحان من* من فضله اعطاه ذاك من القدم* نصر الرسول و كم فداه فيا له* من نجل عم فضله للخلق عم* كل اقر بفضله حقا و ذا* امر جلى

فى على ما انبهم*فعليه منى الف الف تحيته*و على الصحابه كلهم اهل الذمم و محتجب نماند كه علامه عبد العزيز بن فهد از افاحم محرزين مفاخر و ماثر و اعظم وارثين فضل و جلالت كبرا عن كابر نزد سنیه می باشد شمس الدين سخاوى در ضوء لامع لاهل القرن التاسع كه بعنايت الهى نسخه نادره آن كه بخط همين علامه عبد العزيز مكتوب و باجازه مصنف آن بخط خودش مزين مى باشد و اينك پيش نظر حقير حاضرست گفته عبد العزيز بن عمر بن محمد بن محمد بن أبى الخير محمد الغر ابو فارس و ابو الخير ابن صاحبنا النجم أبى القاسم الهاشمى المكى الشافعى و يعرف كسلفه ابن فهد و امه عائشه ابنه العفيف عبد الله بن محمد بن على العجمى الاصل ولد فى الثلث الاخير من ليله السبت سادس عشرى شوال سنه خمسين و ثمانى مائه بمكه فى غيبه والده بالقاهره و سمى عليا ابا الخير ثم غير الكون ابيه راى فى منامه قائلا يقول له جاءك ذكر فسمه عبد العزيز ابا فارس و نشأ فحفظ القرآن و اربعى النووى و الارشاد مختصر الحاوى لابن المقرئ و النخبه لشيخنا و الفيه النحو و الوردية و الجروميه كلاهما فى النحو ايضا و عرضها بتمامها على ابيه وجده و كذا عرض على العاده ما عدا النخبه و الاخيرين على جماعه من اهل بلده و من القادمين إليها كالباى و ابن القضى المالكى و كتب اجازته نظما ثم حفظ ايضا غالب الفيه الحديث و جانباً من المنهاج الاصلى و اعتنى به والده فاستجاز له خلقا منهم شيخنا و احضره و اسمعه على كثير من الكبير كابى الفتح المراغى و الزين الاميوطى و الزمزمى و غيرهم بها و اماكن منها كمنى و جل ذلك معى و لما ترعرع قرأ بنفسه و توجه غير مره للزياره النبويه و سمع فيها بطيبه من جماعه و ارتحل فى سنه سبعين من البحر فاكثر بالديار المصريه من القراءه و السماع و مما اخذه عن الشمنى فى البحث بعض شرحه لنظم ابيه للنخبه و عن البقاعى متنها مع شىء حاذى به متن ايساغوجى و سمع بمصر و الجيزه و علو الاهرام و غيرها من اماكنها و كذا بجده فى مجيئه و لما انتهى اربه سافر فى اول السنه التى تليها الى البلاد الشاميه فسمع فى توجهه بالخانقاه السرماقوسيه و زار القدس و الخليل و سمع بالقدس و بغزه و نابلس و دمشق و صالحيتها و بعلبك و حماه و حلب و غيرها من جماعه و اجتهد فى كل ذلك و تميز فى الطلب و استمد منى ثم عاد فيها الى بلده مع الركب ثم رجع من البحر ايضا فى سنه خمس و سبعين و قرأ على فى البحث الفيه الحديث مع غيرها من تصانيفى و حضر عندى فى الاملاء و غيره بل و قرأ على الشرف عبد الحق السنباطى كتابه الارشاد ثم سمعه عليه الا اليسير فى مجاورته و كان

حد المقراء فى تقسيم المنهاج على السراج العبادى و لكن لم يتهيأ اكماله و قرأ على الشمس الجوهرى قطعه من اول شرحه على الارشاد و كتبه بخطه و على الزين زكريا فى المتن و كان جل قصده من هذه القدمه الدرليه و رجع الى بلده ثم سافر منها للدرليه ايضا الى الشام فى موسم السنه الّتى تليها و زار المدينه فى توجهه و قرأ فى دمشق على الزين خطاب قطعه من اول الارشاد و كذا على المحب البصرى و كان قد اخذ عنه بمكه ايضا و حضر دروس اولهما مع قليل من دروس التقى ابن قاضى عجلون هناك و وصل منها الى حلب و رجع المصر ايضا ثم لبلده مع الركب ثم دخل القاهره ايضا مع الركب فى اربع و ثمانين فلازمى فى السماع و القراءه و كان مما قرأه على قطعه كبيره من اول شرحى لالفیه الحديث و جميع شرح النخبه و حضر كثيرا من مجالس الاملاء بل و استملى بعضها و اكمل الربع الاوّل من شرح الجوجرى الارشاد عليه و حضر عنده تقسيم التنبیه الا يسيرا و تقسيم جميع الفیه ابن مالك سوى مجلسين او ثلاثه بل هو ممن لازمه حين مجاورته بمكه حتى سمع عليه شرح الصدور له و غالب متن البهجه و كذا لازم امام الكاملية فى الفقه و غيره و قرأ عليه غالب الوردية فى النحو و ممّا اخذه عن العبادى فى القدمه الرابعه فى الروضه او الخادم و رجع مع الحاج فيها الى بلده فاقام بها ملازما للاشتغال و الاقبال على شانها و لما جاورت سنه ست و ثمانين و التى يليها اكثر من ملازمتى بحيث قرأ على ما كان كتب والده من تصانيفى و هو شىء كثير و حصل هو ايضا اشياء قرأها و اكمل سماع شرحى الالفیه مع تكرار كثير منه له و كذا سمع على و منى غير ذلك و ممن لازم ببلده فى الفقه و التفسير عالم الحجاز البرهان ابن ظهيره و فى الفقه فقط مع اصوله اخوه الفخر و النور الفاكهى اخذ عنه المنهاج و كان احد القراء فى تقسيمه و قرأ عليه الربع الاوّل من الارشاد بل حضر عنده فى النحو و غيره و قرأ على يحيى العلمى المالكى المنهاج الاصلى مرتين و الفیه ابن مالك و توضيحها لابن هشام و حضر عنده فى الجمل للخونجى و سمع جميع التوضيح و الالفیه مرتين الا يسير على المحيوى المالكى و قيل ذلك اخذ فى النحو عن أبى الوقت المرشدى ثم باخره اخذ عن الشريف السمهودى الايضاح فى المناسك للنووى و قطعه من اول الفیه النحو و برع فى الحديث طلبا و ضبطا و كتب الطباق بل كتب بخطه جمله من الكتب و الاجزاء و تولع بالتخريج و الكشف و التاريخ و اذنت له فى التدريس و الافاده و التحديث و كذا اذن له الجوجرى فى تدريس الفقه و النحو و الافاده و المحيوى ضمن جماعه فى إقراء الالفیه و ليس بعد ابيه ببلاد الحجاز من يدانيه فى الحديث مع المشاركه فى الفضائل و جوده الخط و الفهم و جميل الهيئه و على الهمه و المروه و التخلق بالاوصاف

الجميله و التقنع باليسير و اظهار التجمل و عدم التشكى و هو حسنه من حسنات بلده و محمد المدعو بجار الله بن عبد العزيز بن عمر بن محمد بن فهد الهاشمى المكى در ذيل ضوء لامع كه بحمد الله تعالى نسخه ان بخط خودش بر هامش نسخه مذكوره ضوء لامع نزد نحيف موجودست گفته اقول و بعد المؤلف انفرد بها و صار شيخ المحدثين فيها و اخذ عنه غالب مروياته خلق من اهلها و القادمين عليها و الف لنفسه فهرسا حافلا و معجما لمشايخه جامعا و مسلسلات نحو مائه و عشرين و الفوائد العليه فى طرق الحديث المسلسل بالاوليه و نظم معناه فى بيتين قال لم ينظم غيرها و هما الراحمون لمن فى الارض يرحمهم من فى السماء كما عن سيد الرسل

فارحم بقلبك خلق الله و ارحمهم به تنال الرضا و العفو عن زلل

و له ثبت فى اربع مجلدات و رحله فى مجلد ضخيم و تذكره فى سته اسفار و خرج لغيره جملة من الاحاديث و المرويات و رتب عدده طبقات و ذيل على تاريخ والده سماه بلوغ القرى لذيل اتحاف الورى و بيض ذيلا على تاريخه ايضا الدر الكمين بذيل العقد الثمين و تحفه ذوى الاحلام باخبار القضاة و الخطباء و الائمة و نظار المسجد الحرام و غايه المرام باخبار سلطنه البلد الحرام عمله لصاحب مكة السيد بركات و امده بالمكرمات و بيضه له و غالب مؤلفاته فى مسوداته و المرجو من كرم الله ان تكون من حسناته و قرض له بعضها جماعه من شيوخه و امتدحه غير واحد من تلامذته و هو لا يلتفت الى ذلك و يخالط الناس بالسيره الحسنه المسالك مع هضم لنفسه و التقشف فى لباسه و حرصه على سماع الحديث و ملازمه الجماعه و التحديث و الجماعه عن اهل زمانه و التحدث بنعمه الله و الصبر على قضاء الله حتى امتحن فى آخر عمره باذيته من بعض جيرانه فصار يتمنى الموت حتى ادركه الفوت و قضى نحبه بعد توعكه اربعة اشهر بريح فى خاصرته و انطلق بطنه فى آخر مرضه فحتم له بالشهاده و نال بها السعاده و كان ذلك بعد ظهر يوم الجمعة ثامن عشر جمادى الاولى سنة اثنتين و عشرين و تسعمائه فجهز فى يومه و صلى عليه عند باب الكعبه و دفن بالمعلاه على قبر والده و جده قبل غروب الشمس بساعه فلحق فضل يوم الجمعة رحمه الله تعالى - و قطب الدين محمد بن احمد النهر والى المكى الحنفى در كتاب الاعلام باعلام بيت الله الحرام گفته المقدمه فى ذكر سندننا فيما ننقله فى كتابنا هذا من اخبار البلد الحرام الى من نقل عنه للوثوق و الاعتماد اعلم ان من برکه العلم نسبتہ الى قائله و ما لم يكن هناك سند بين الناقل الراوى و من ينقل عنه فلا اعتماد على ذلك النقل و لا بد ان يكون رجال السند موثوقا بهم و الا فلا اعتبار لتلك الروايه و اقدم مورخى مكة

هو الامام ابو الوليد محمد بن عبد الله الازرقى ثم الامام ابو عبد الله محمد بن اسحاق بن العباس الفاكهي المكي ثم قاضي القضاة السيد تقى الدين محمد بن احمد بن علي الحسنى الفاسى ثم المكي ثم الحافظ نجم الدين عمر بن محمد بن فهد الشافعى العلوى المكي ثم ولده الشيخ عز الدين عبد العزيز بن عمر بن فهد و هذا الاخير ممن ادر كناه و لنا عنه روايه الخ و تاج الدين دهان مكي در كفايه المتطلع كه در ان مرويات شيخ خود حسن عجمي جمع نموده گفته الموطا روايه أبى عبد الرحمن عبد الله بن سلمه القعنبى رحمه الله تعالى اخبر به عن الامام صفى الدين احمد بن محمد القشاشى عن الشيخ عبد الرحمن بن عبد القادر بن فهد الهاشمى عن عمه الرحله محمد جار الله بن الرحله عز الدين عبد العزيز بن الحافظ عمر بن الحافظ تقى الدين بن فهد قال اخبرنى والدى العلامة الحافظ رحله الطالبين بيلد الله الامين عز الدين ابو الخير و ابو الفارس عبد العزيز بن الحافظ عمر بن فهد مع ابن عمه شيخنا الخطيب محب الدين النويرى الخ ازین عبارت علاوه بر مدح عظیم عبد العزيز بن فهد اینهم واضح و لائح گردید كه او از مشایخ اجازه و شیوخ اسانید حسن عجمیست و شیخ حسن عجمی یکی از آن مشایخ سبعة می باشد كه شاه ولى الله والد مخاطب در رساله ارشاد كما علمت سابقا باتصال سند خود بايشان حمد الهی بجا آورده و ایشان را مشایخ جله كرام و ائمه قاده اعلام و از جمله مشهورین بالحرمین المجمع على فضلهم من بین الخافقین وانموده پس عبد العزيز بن فهد از شیوخ مشایخ اجازه شاه ولى الله والد مخاطب خواهد بود و بودن عبد العزيز بن فهد از مشایخ اجازه حسن عجمی و اتصاف او بوصف جلیل حافظ از مقامات متعدده متكاثره كفايه المتطلع واضح و آشكار می گردد و كما لا يخفى على من راجع فهذا عز الدين بن فهد حافظهم المبجل* و كابرهم المعدل* قد اثبت هذا الحديث فى نظمه البارع المكمل* و نظمه فى سمط نظامه الرائع المكمل* فالرائع عنه لعدوانه معذب منكل* و الممترى فى شانه مدوخ بالهوان مذلل* و المتلقى له بالاذعان مرجو بالخير مؤمل* و المتقبل له بالایقان محبوا لمدح مؤل

وجه صد و چهل و چهارم

آنكه شهاب الدين احمد بن محمد بن أبى بكر بن عبد الملك بن احمد بن محمد بن حسين القسطلانى المصرى الشافعى مدينه العلم را از اسمای جناب رسالت مآب صلى الله عليه و اله و سلم معدود نموده تحقق و ثبوت

حدیث انا مدينه العلم را بوجه اتم و ابلغ ظاهر فرموده چنانچه در مواهب لدنيه در ذكر اسماء آن جناب گفته و الذى رايته فى كلام شيخنا فى القول البديع و القاضى عياض فى الشفاء و ابن العربى فى القبس و الاحكام له و ابن سيد الناس و غيرهم يزيد على الاربع مائه و قد سردتها مرتبه على حروف المعجم و بعد ذكر اسماء از حرف الهمزه تا بحرف اللام گفته م الماجد ماذ ماذ المؤمل

المأحى المأمون المافع الماء المعين المبارك المبتل المبرأ المبشر مبشر البائسين المبعوث بالحق المبعوث المبلغ المبيح المبين
المتين المتبتل المتبسم المتربص المترحم المتضرع المتقى المتلو عليه المتعهد المتوسط المتوكل المثبت مجاب مجيب المجتبي
المجير المحرض المحرم المحفوظ المحلل محمّد محمود المخبر المختار المخصوص بالشرف المخصوص بالعرّ المخصوص
بالمجد المخلص المدثر المدني مدينه العلم انتهى ما اردنا نقله فهذا القسطلانى علمهم المفرد* و بدلهم الاوحد* قد اثبت هذا
الحديث المشيد* حيث عدّ مدينه العلم من اسماء النبى المويد* عليه و اله آلاف السلام السننذ* ما لاح فى السماء كوكب و
توقد* فلا يعدل عنه الا المائق الوغد الاوغد* و لا يحيد عنه الا المارق النكس الانكد* و لا يرتاب فيه الا الحائد الملوم المطرد* و
لا يمتري فيه الا المعاند الملود المنّد* و مفاخر اثيره و ماثر شهيره قسطلانى بنابر افادات اين حضرات بر ناظر ضوء لامع سخاوى
و ذيل ان از جار الله بن عبد العزيز بن فهد هاشمى و ممن كبرى و لواقح الانوار عبد الوهاب بن احمد بن على الشعرانى و نور
سافر عبد القادر بن شيخ بن عبد الله العيدروس اليمنى و مقاليد الاسانيد ابو مهدى عيسى بن محمد ثعالبى و سمط مجيد شيخ
احمد بن محمد قشاشى و كفايه المتطلع تاج الدين الدهان المكى و بدر طالع محمد بن على الشوكانى الصناعى و بستان
المحدثين خود شاهصاحب و تحاف النبلاء مولوى صديق حسن خان معاصر واضح و آشكارست در اين جا اكتفا بر بعض
عبارات مى رود سخاوى در ضوء لامع گفته احمد بن محمد بن أبى بكر بن عبد الملك بن الزين احمد بن الجمال محمد بن
الصفى محمد بن المجد حسين بن التاج على القسطلانى الاصل المصرى الشافعى و يعرف بالقسطلانى و امه حليمه ابنه الشيخ
أبى بكر بن احمد بن حميده النحاس ولد فى ثانى عشرى ذى القعدة سنه احدى و خمسين و ثمانى مائه بمصر و تشابها فحفظ
القرآن و الشاطيبتين و نصف الطيبه الجزريه و الوردية فى النحو و تلى بالسبع على السراج عمر بن قاسم الانصارى النشار و
بالثلاث الى و قال المذين لا يرجون لقاء على الزين عبد الغنى الهيثمى و بالسبع ثم بال عشر فى ختمتين على الشهاب بن اسد و
بالسبع لجزء من اول البقره على الزين خلد الازهرى و كذا اخذ القراءات عن الشمس بن الحمصانى امام جامع ابن طولون و
الزین عبد الدائم الازهرى و اذن له اكثرهم و اخذ الفقه عن الفخر المقسمى تقسيما و السراج العبادى و قرأ ريع العبادات من
المنهاج و من السبع و غيره من البهجه على الشمس البامى و قطعه من الحاوى على البرهان العجلونى و من اول

حاشيه الجلال البكرى على المنهاج الى اثناء النكاح بفوات فى أثنائها على مؤلفها و عن العجلونى اخذ النحو قرأ عليه شرح الشذو و لمولفه و الحديث عن كاتبه قرأ عليه قطعه كبيره من شرحه على الهدايه الجزريه و سمع مواضع من شرحه على الالفيه و كتبه بتمامه غير مره و قرأ منه بمكه اكثر من ثلثه و لازمنى فى اشياء و سمع على الملتوتى و الرضى الاوجاقى و أبى السعود العراقى و قرأ الصحيح بتمامه فى خمس مجالس على الشاوى و كذا قرأ عليه ثلاثيات مسند احمد و سمع عليه شيخه ابن شاذان الصغرى و غيرها و حج غير مره و جاور سنه اربع و ثمانين ثم سنه اربع و تسعين و ستين قبلها على التوالى و رجع مع الركب فتخلف بالمدينه و قرأ بمكه على زينب ابنة الشوبكى السنن لابن ماجه و غيرها و على النجم ابن فهد و آخرين و صحب البرهان المتبولى و غيره و جلس للوعظ بالجامع العمري فى سنه ثلاث و سبعين و كذا بالشريفه بالصبانين بل و بمكه كان يجتمع عنده الجم الغفير مع عدم ميله فى ذلك و ولى مشيخه مقام احمد بن أبى العباس الحرار القرفه الصغرى و اقرا الطلبة و جلس بمصر شاهدا رفيقا لبعض الفضلاء و بعده انجمع و كتب بخطه لنفسه و لغيره اشياء بل جمع فى القراءات العقود السنيه فى شرح المقدمه الجزريه فى التجويد و الكنز فى وقف حمزه و هشام على الهمز و شرحا على الشاطبيه وصل فيه الى الادغام الصغير زاد فيه زيادات ابن الجزرى من طرق نشره مع فوائد غريبه لا توجد فى شرح غيره و على الطيبه كتب منه قطعه مزجا و على البرده مزجا ايضا سماه مشارق الانوار المضيئه فى مدح خير البريه قرضته انا و جماعه و له ايضا نفائس الانفاس فى الصحبه و اللباس و الروض الزاهر فى مناقب الشيخ عبد القادر و نزهه الابرار فى مناقب الشيخ أبى العباس الحرار و تحفه السامع و القارى بختم صحيح البخارى و رسائل فى العمل بالربع و اظنه اخذه عن العز الوفائى و هو كثير الاسقام قانع متعفف جيد القراءه للقرآن و الحديث و الخطابه شبهى الصوت بها مشارك فى الفضائل متواضع متودد الطيف العشره سريع الحركه و قد قدم مكه ايضا بحرا صحبه ابن اخى الخليفه سنه سبع و تسعين فحج ثم رجع معه كان الله له و جار الله بن فهد مكى در ذيل ضوء لامع كفته و بعد المؤلف كثر مؤلفاته و اشتهر منها المواهب اللدنيه بالمنح المحمديه عظيم فى بابيه و ارشاد السارى على صحيح البخارى مزجا فى اربع مجلدات و شرح صحيح مسلم مثله لم يكمله و اشتهر بالصلاح و التقشف على طريق اهل الفلاح و لما اجتمعت به فى الرحله الاولى اجازنى بمؤلفاته و مروياته و فى الرحله الثانيه عظمى

و اعترف لى بمعرفه فنى و تادب معى و لم يجلس على مرتبته بحضرتى فالله تعالى يزيد فى اكرامه و يبلغه غايه مرامه ثم بلغنى فى رحلتى للشام انه مات فى ليله الجمعه سايع المحرم سنه ثلث و عشرين و تسعمائه و صلى عليه بعد الجمعه بجامع الازهر و دفن بالمدرسه تغمده الله برحمته و لم يخلف بعده مثله نفعنا الله بركاته و شيخ احمد قشاشى در سمط مجيد بعد نقل عبارتى از مواهب لدينه قسطلانى كفته و القسطلانى هذا احد مشايخ عبد الوهاب الشعرانى شيخ والد شيخنا فانه قال فى المنن الكبرى و قرأت على الشيخ العالم الصالح المحدث المقرئ الشيخ شهاب الدين القسطلانى شارح البخارى غالب شرحه على البخارى و قطعه من المواهب اللدنيه انتهى بلفظه رحمه الله و تاج الدين الدهان المكى در كفايه المتطلع كفته كتاب المواهب اللدنيه للامام العلامة شهاب الدين احمد بن محمد القسطلانى الخطيب رحمه الله اخبر به عاليا عن الشيخ المسند العلامة ابراهيم بن محمّد الميمونى عن الشيخ شمس الدين محمد بن الشيخ احمد الرملى عن مؤلفه العلامة احمد بن محمّد القسطلانى إجازة و هذا سند مسلسل بالمصريين و الشافعيه ح و اخبر به مسلسلا بالشاميين و الشافعيه عن الشيخ عبد القادر بن مصطفى الصفورى عن الشيخ شمس الدين محمد بن محمد الميدانى عن الشيخ العلامة بدر الدين محمد بن الرضى الغزى عن مؤلفه و مسلسلا بالمعمرين و الشافعيه عن الشيخ الصوفى ابو الوفاء احمد بن محمد العجل الزبيدى إجازة عن البدر محمد الغزى إجازة عن مؤلفه و مسلسلا بالمكيين و الشافعيه عن الامام زين العابدين بن الامام عبد القادر بن محمد بن يحيى بن مكرم الصورى عن ابيه عن جده الامام يحيى عن المؤلف إجازة و مسلسلا بالصوفيه و الشافعيه عن شيخه الامام صفى الدين احمد بن محمّد القشاشى عن الشيخ ابو المواهب احمد بن على الشناوى عن الشيخ القطب محمد بن أبى الحسن البكرى عن ابيه القطب الكبير ابو الحسن محمد بن جلال الدين عن مؤلفه و مسلسلا بالمدينين بالسند الى الشناوى عن السيد غضنفر عن الشيخ عبد الله بن سعد الله السندى نزيل الحرمين عن الشيخ على بن محمّد بن عراق المدنى عن المؤلف إجازة بلا واسطه و بواسطه الشيخ أبى عبد الله الشامى صاحب السيره و مسلسلا بالحنفيه و المعمرين ايضا عن الشيخ خير الدين بن احمد التّملى عن الشيخ احمد بن امين الدين بن عبد العال الجنبلاطى عن ابيه عن المؤلف و مسلسلا بالمالكيه عن شيخه العلامة روح الدين ابو مهدى عيسى بن محمد الثعالبى الجعفرى عن الشيخ العلامة أبى الارشاد على بن محمد الاجهورى عن الشيخ محمد بن خضير البنوفرى و الشيخ بدر الدين القرافى و غيرهما

عن المؤلف إجازة عامه ان لم تكن خاصه و مسلسلا بالحنابله عن الشيخ عبد الباقي الحنبلي الدمشقي إجازة عامه و الشيخ الصالح محمد البيهوتي عن عم الثاني الشيخ عبد الرحمن البيهوتي عن الشيخ تقي الدين بن النجار عن المؤلف إجازة عامه ان لم تكن خاصه و مسلسلا باهل اليمن و المعتمرين ايضا عن الشيخ عبد الرحيم الخاص الزيدي عن المسند السيد طاهر بن الحسين الاهدل عن العلامة عبد الرحمن بن علي الربيع الشيباني عن المؤلف إجازة كذلك و مسلسلا بمن اسمه احمد و قد سماه بعضهم احمد عن الشيخ القدوة احمد بن محمد القشاشي عن العلامة الشيخ احمد الشناوي عن العلامة احمد بن قاسم العبادي عن الشيخ احمد الرملي عن مؤلفه العلامة احمد بن محمد القسطلاني و نيز تاج الدين الدهان المكي در كفايه المتطلع گفته كتاب ارشاد الساري الي شرح البخاري للعلامة شهاب الدين احمد بن الشيخ شمس الدين محمد بالخطيب القسطلاني رحمه الله تعالى اخبر به عن الشيخ احمد القشاشي عن الامام شهاب الدين احمد بن علي الشناوي عن العلامة احمد بن قاسم العبادي عن الشيخ احمد الرملي عن مؤلفه العلامة شهاب الدين احمد بن الشمس بن محمد الخطيب القسطلاني ح و اخبر به عاليا عن الشيخ احمد العجل بل العلامة المسند بدر الدين أبي عبد الله محمد بن الرضي الغزي عن مؤلفه به و بجمع مؤلفاته

وجه صد و جهل و پنجم

آنکه جلال الدين محمد بن اسعد الصديقي الدواني حديث مدينه العلم را از جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم بالحتم و الجزم ثابت و متحقق دانسته چنانچه در شرح رساله زورا گفته فاو ما اقول ان هذه الرساله شاننا و هو اني رايت في منامي في خارج بغداد ظاهر دار السلام على قرب من شاطى الزوراء امير المؤمنين يعسوب الموحدين عليا رضى الله عنه في مبشره طويله محصلها انه رضى الله عنه كان ملتفتا الى بنظر العنايه و معتنيا بشأني بطريق الكلايه فصار ذلك باعثا لى على ان اعلق رساله معنونه باسمه العالى متبركا به و اتلوها على روضته المقدسه وقت التشراف بزيارته و الاكتحال بدمور تراب عتبه و كنت مترددا فى تعيين المقصد فى تلك الرساله فتاره كنت اعزم ان اكتبها فى تحقيق ماهيه العلم لمناسبه

قول النبى صلى الله عليه و سلم انا مدينه العلم و على بابها و اخرى يخطر ببالي غير ذلك و لم يتعين شىء من الخواطر الى ان وفقنى الله تعالى للاستسعاد بلثم العتبه القدسيه الغرويّه و المشهد المقدس الحائرى على النبى و على ساكنيهما الصلوه و السلام ثم بعد المراجعه سألنى واحد من اصحابى المستعدين

لدرك الحقائق ممن كان له درك رائق و دهن فائق كريم الشيم و السجيا حسن الاسم و المسمى و قد قرأ على كتاب حكمه الاشراق للشيخ الاجل و الحكيم الاكمل شهاب الدين السهروردي و كنت اقرر له اثناء مباحثه هذا الكتاب طرفا من السوانح و املى عليه بعضا من اللوائح ان اجمعها له في رساله فصار سؤاله سببا للاقدام على هذه الرساله فاجتمع مقاصدها في خاطري في اقرب من ساعه و كنت ذاهلا عن المقصد الاوّل الى ان اتممته فلما نظرت فيها بعد التمام وجدتها هي التي كانت ترام فتيقنت ان نفعات الامداد فيها كانت تهبّ من باب مدينه العلم و سفينه الجور المستوى على جودي الحكم و الحلم على النبي و عليه الصلوه و السلام و التحيه و الاكرام و سميتها بالزوراء و هي اسم الدجله و المناسبه ظاهره مع ما فيه من التلويح الى ان هذا الفيض من زياره المشاهد المقدسه و المواقف المونسه و الله تعالى مناح الغيوب فتاح القلوب

وجه صد و

جهل و ششم

آنکه نیز دوانی در رساله زورا گفته فاجعل ذلك هنالك تكسر به صوله ما فر طبعك عنه في بدو النظر حتى ياتيك اليقين و تتصعد الى الافق المبين و ترى بعين العيان ما يعجز عنه البيان و تشرف على حقيقه

قول سيّدنا النبي المبعوث عليه السلام لتتميم سائر ما اتت به الانبياء النوم اخ الموت و قول صاحب سرّه و باب مدينه علمه عليه السلام

الناس ينام فاذا ماتوا انتبهوا ازين عبارت نیز ظاهرست كه علامه دوان بسبب مزيد عرفان و ايقان و عدم مبالات بهفوات اهل شان و فقدان اكرات بخرافات ارباب هذيان حديث مدينه العلم را حتما و جزما ثابت مي داند و قلوب اهل ايمان و ايقان را بوصف جناب امير المؤمنين عليه السلام بباب مدينه العلم باقصى المراتب مبتهج و مسرور و اصحاب عصبيت و زور را بنهايت مبتلاي انزعاج و ثبور مي گرداند فهذا علامتهم الجليل المعروف بالمحقق الدواني المشهود عندهم بعضا من مآثره بين الاقاصي و الاداني* قد اثبت هذا الحديث المستاصل لشافه الحاقد الشاني* المجتث عرق الجاحد الجاني* فلا يرتاب في تحققة الآمن عميت منه اللاحاظ الرواني* و لا يطعن فيه الآمن احتفت به الكواذب كالرماح الدواني* و لا يحيد عنه الا الاعفل المراوغ المماطل الممانى و لا يصد عنه الا الاخلف المحائد المخاتل المعانى و علامه دوانى ممدوح بمدائح عظيمه جليله المبانى و موصوف بمفاخر رفيه المعانى و مسلم و مقبول اعظم جانب ثانيست علامه سخاوى در ضوء لامع لاهل القرن التاسع گفته محمد بن اسعد مولانا جلال الدين الصديقى الدوانى بفتح المهمله

المهملة و تخفيف النون نسبة لقرية من كازرون الكازروني الشافعي القاضي باقليم فارس و المذكور بالعلم الكثير ممن اخذ عن المحيوى اللأرى و حسن بن البقال و تقدم فى العلوم سيمًا العقليات و اخذ عنه اهل تلك النواحي و ارتحلوا إليه من الروم و خراسان و ماوراء النهر و سمعت الثناء عليه من جماعه ممن اخذ عنى و استقر به السلطان يعقوب فى القضاء و صنف الكثير من ذلك شرح على شرح التجريد للطوسى عم الانتفاع به و كذا كتب على العضد مع فصاحه و بلاغه و صلاح و تواضع هو الان فى سنه سبع و تسعين حى ابن بضع و سبعين و عبد القادر بن شيخ بن عبد الله العيدروس اليمنى در نور سافر عن اخبار القرن العاشر كفته و فى سنه ثمان و عشرين توفى العلامة محمّد بن اسعد جلال الدين الصديقى الدوانى بفتح المهملة و تخفيف النون نسبة لقرية من كازرون الكازروني الشافعي القاضي باقليم فارس و المذكور بالعلم الكثير و ممن اخذ عنه المحيوى اللارى و حسن ابن البقال و تقدم فى العلوم سيمًا العقليات و اخذ عنه اهل تلك النواحي و ارتحلوا إليه من الروم و خراسان و ماوراء النهر ذكره السخاوى فى ضوئه قال و سمعت الثناء عليه من جماعه ممن اخذ عنى و استقره السلطان يعقوب فى القضاء و صنف الكثير من ذلك شرح على شرح التجريد للطوسى عم الانتفاع به و كذا كتب على العضد مع فصاحه و بلاغه و صلاح و تواضع و هو الان فى سنه تسع و تسعين حى ابن بضع و سبعين انتهى و محمد بن يعقوب الاماسى در حاشيه روض الاخير بترجمه دوانى كفته قد تفوق فى راس المائه التاسعه فى الفنون الحكيمه و تبحر فى العلوم الشرعيه من الفقه و الحديث و القراءه و صنف فى التصوف و علم الاخلاق و مؤلفاته قريه الى مائه روى العلوم الادبيّه و العقليّه و الحديث و التفسير و الفقه عن والده مولانا اسعد الصديقى المحدث بالجامع المرشدى بكازرون و هو اخذ من المشايخ العظام منهم الشيخ الامام قاضى قضاة الاسلام شمس المله و الدين محمد بن محمّد الجزرى صاحب النشر فى القراءه و الحصن الحصين فى الاحاديث و الادعيه و المقدمه فى التجويد لا سيمًا صحيح البخارى و اخذ الفقه من مولانا جلال الدين محمود بن الحاج أبى الفتح السروستانى و هو عن الشيخ جلال الدين محمّد القزوينى و هو عن الامام قدوه ائمّه الاسلام أبى القاسم محمد بن عبد الكريم الرافعى رفع الله درجته فى عليين و اخذ العقليات من السيّد الشريف زين المله و الدين علىّ الجرجانى و قال مولانا جلال الدين من مشايخى شيخ الاسلام ابو المجد عبد الله بن ميمون الكرمانى سمعت منه الحديث المسلسل بالاوليه اعنى

قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الرَّاحِمُونَ

یرحمهم الرحمن ارحموا من فی الارض یرحکم من فی السماء و اجازنی إجازة ملفوظة و مکتوبه و قال رحمه الله فی ذکر مشایخه فی الاجازة سمعت کتاب العوارف علی الشیخ نور الدین عبد الرحمن القرشی بقراءة الشیخ العارف زین الدین أبی بکر الخوافی مدّ الله ظلال ارشاده و محمد بن علی شوکانی در بدر طالع بمحاسن من بعد القرن السابع گفته محمد بن اسعد الملقب جلال الدین الدوانی نسبه الی دوان و هی قریه من قری کازرون الشافعی عالم العجم بارض فارس و امام المعقولات و صاحب المصنفات اخذ العلم عن المحیوی و البقال و فاق فی جمیع العلوم لا سیما العقلیه و اخذ عنه اهل تلك النواحی و ارتحل الیه اهل الروم و خراسان و ماوراء النهر و له شهره کبیره و صیت عظیم و تکاثر تلامذته و کان من ادبهم انه إذا تکلم نکسوا رءوسهم تادبا و لم یتکلم احد منهم بشیء و ولاء سلطان تلك الدیار القضاء بها و له مصنفات کثیره مقبوله منها شرح التجرید للطوسی و شرح التهذیب و حاشیه علی العضد و له فصاحه زائده و بلاغه و تواضع و مات سنه ۹۲۸ قال السخاوی انه فی سنه ۸۹۷ کان حیا و کان عمره إذ ذاک بضع و سبعین ثم ارخ غیره موته فی التاریخ الّذی قدمنا ذکره فیکون علی هذا قد عاش نحو تسعین سنه و غیاث الدین بن همام الدین در حبیب السیر گفته مولانا جلال الدین محمد دوانی از غایت تبحر در علوم معقول و منقول و از کمال مهارت در مباحث فروع و اصول بر جمیع فضلاهی عالم و تمامی علماء بنی آدم فائق بود و در میدان تحقیق مسائل و انحلال معضلات رسائل و توضیح خفیات متقدمین و تلویح خبیات متاخرین قصب السبق از امثال و اقران می ربود فنون مکنون که از ابو علی و علامه طوسی در سر خفا محجوب بود در نظر بصیرتش جلوه ظهور داشت و اسرار مخزون که از معلم اول و ثانی مکتوم مانده بود قلم عنایت سبحانی بر صفحه ضمیرش می نگاشت سپهر علم را بود افتابی فنون فضل را جامع کتابی

و مولانا جلال الدین ولد ارشد مولانا سعد الدین اسعدست که بعلو صیت و دانش مشهور بود و در قریه دوان که از اعمال کازرونست بقطع و فصل قضایای شرعیه اقدام می فرمود و جناب مولوی نخست نزد والد ماجد خود بتحصیل اشتغال داشت و بالآخر بشیراز شتافته در درس مولانا محی الدین کوشکناری و خواجه حسن شاه بقال همت بر کسب کمال گماشت و این دو بزرگ از تلامذه محقق شریف بوفور علم و فضیلت ممتاز بودند و در زمان میرزا محمد بایسنقر در شیراز بلوازم درس و افاده قیام می نمودند و ایضا مولانا جلال الدین در درس مولانا همام الدین گلناری که بر سر طوابع شرحی مفید دارد مطالعه بعضی از متداولات کرده در وقت اکتساب علم حدیث در خدمت شیخ صفی الدین ایچی که سید دانشمند بود شرائط تلمذ بجای آورده القصه بواسطه قابلیت اصلی بلکه بمحض عنایت لم یزلی هنوز جناب مولوی در سن شباب بود که

که از شمیم فضائل و کمالاتش مشام متشممان گلزار علوم معطر گشت و از رشحات سبحان قلم گوهر بارش ریاض دانش در خضرت و نصارت از ساحت بوستان ارم در گذشت لاجرم در ایام دولت امیر حسن و یعقوب میرزا از اقطار امصار عراقین و روم و ازان و آذربایجان و هرمز و کرمان و طبرستان و جرجان و خراسان اعظام افاضل بامید کسب علم و دانش متوجه ملازمتش بودند و بعد از ادراک آن سعادت عظمی از اشعه ضمیر فیض آثارش اقتباس انوار کمالات می نمودند و آن جناب در ایام شباب چندگاه بصدارت امیرزاده یوسف بن میرزا جهان شاه مشغولی کرده بود و بعد از استعفا از آن مهم در مدرسه بیگم که آن را دار الایتام گویند بلوازم درس و افاده قیام می نمود در زمان دولت سلاطین آق قویونلو منصب قضایای ممالک فارس من حیث الاستقلال تعلق بان مرجع اهل فضل و کمال داشت و هر گاه از درس فارغ می شد همت عالی نهمت بر فصل قضایای شرعیه می گماشت و جناب مولوی در اواسطه ایام زندگانی بر شرح تجرید مولانا علی قوشجی حاشیه در کمال دقت تصنیف نمود و آن رساله بنظر شارح رسیده از روی انصاف زبان بتعریف و توصیفش گشود اما امیر صدر الدین محمد هم در آن اوان بر کتاب مذکور حاشیه نوشته و بر حاشیه جناب مولوی اعتراضات کرده و آن جناب حاشیه دیگر بهتر از پیشتر جهت رو آن سخنان در قلم آورده و برین قیاس پیوسته میان آن دو عالم متبحر مباحثات بوقوع انجامیده و هر کس والی شیراز می بود جهت تحقیق دقائق طبع ایشان مجالس ساخته مستفید و بهره ور می گردید از جمله تصانیف جناب مولوی دیگر رساله زور است که در علم حکمت نگاشته خامه بلاغت انما گردانیده راقم حروف از شیخ مجد الدین کرمانی لا زال مؤیدا بالتائید السبحانی استماع نموده که مولانا جلال الدین در وقتی که بنجف رفته بود در روضه قدس منزلت حضرت شاه ولایت پناه علیه السلام و التحیه روزی بر پای ایستاده آن رساله را تصنیف می نمود و بان مناسبت آن تصنیف را به زورا موسوم گردانید و چون زورا متنیست بغایت مختصر و متین جناب مولوی بعد از چندگاه جهت حل عبارات آن شرح مفتوح در سلک انشا کشید دیگر از مؤلفات ان عالم پسندیده صفات شرح هیاکلست که در علم حکمت اشراق شیخ شهاب الدین مقتول تحریر فرمود و همچنین رساله اثبات واجب و اخلاق جلالی که در برابر اخلاق ناصری نوشته شد داخل مصنفات مولویست و از جمله حواشی که بر کتب متداوله مرقوم قلم افادات رقم نموده حاشیه شمسیه و حاشیه تهذیب و حاشیه مطالع و حاشیه انوار شافعیه و شرح عقائد عضدیه و شرح رباعیات و شرح بیت حافظ و تفسیر سورة اخلاص و ترکیب کلمه توحید و رساله تشبیه صلاه بغایت مشهورست و نکات آن کتب بر الواح ضمائر زمانی افاضل طلبه مسطور وفات مولانا جلال الدین محمد بعد از قتل رستم بادشاه باندک زمانی روی نمود مدت حیاتش زیاده بر هفتاد سال بود انتهی و کمال الدین حسین میبذی در فواتح شرح دیوان امیر المؤمنین علیه السلام گفته

نقل استاذنا العلامة مولانا جلال الدين محمد الدوانى خلد الله ظلالة عن الشيخ العالم العامل المتقى الكامل السيد صفى الدين عبد الرحمن الايكى قدس سره انه قال ذكر لى الفاضل العالم المتقى الشيخ ابو بكر عن الشيخ برهان الدين الموصلى و هو رجل عالم فاضل صالح ورع انا توجهنا من مصر الى مكه تزيد الحج فانزلنا منزلا و خرج علينا ثعبان فتبادر الناس الى قتله فقتله ابن عمى فاخطف و نحن نرى سعيه و تبادر الناس على الخيل و الركاب يريدون رده فلم يقدروا على ذلك فحصل الناس من ذلك امر عظيم فلما كان آخر النهار جاء و عليه السكينه و الوقار فسألناه ما شانك فقال ما هو الا ان قتلت هذا الثعبان الذى رايتموه فصنع بى كما رايتم و إذا انا بين قوم من الجن يقول بعضهم قتلت أبى و بعضهم قتلت اخى و بعضهم قتلت ابن عمى فتكاثروا على و إذا رجل لصق بى و قال لى قل انا بالله و بالشريعه المحمديه فقلت ذلك فاشار إليهم ان سيروا الى الشرع فسرنا حتى وصلنا الى شيخ كبير على مصطبه فلما صرنا بين يديه قال خلوا سبيله و ادعوا عليه فقال الاولاد ندعى عليه انه قتل ابانا فقلت حاشا لله انما نحن وفد بيت الله الحرام نزلنا هذا المنزل فخرج علينا ثعبان فتبادر الناس الى قتله فضربته فقتلته فلما سمع الشيخ مقالتي قال خلوا سبيله سمعت بيطن النخله

عن النبى صلى الله عليه و سلم من تزى بغير زيّه فقتل فلا-ديه و لا-قود و شاه ولى الله والد مخاطب در نوادر گفته اخبرنا ابو طاهر عن ابيه قال اخبرنا الشيخ المعمر الفاضل المحدث عبد الملك بن عبد اللطيف البنانى إجازة مكاتبه باجازته العامه من المفتى قطب الدين محمد بن احمد النهروالى الاصل المكى الدار عن والده محمد بن احمد النهروالى عن الاستاذ المحقق جلال الدين محمد الدوانى الصديقى انه قال انا الشيخ العالم العامل المتقى الكامل صفى الدين عبد الرحمن اللاحق قدس سره انه قال لى ذكرنى الفاضل العالم المتقى الشيخ ابو بكر عن الشيخ برهان الدين الموصلى و هو رجل عالم فاضل صالح ورع انا توجهنا من مصر الى مكه تزيد الحج فنزلنا و خرج علينا ثعبان فتبادر الناس الى قتله فقتله ابن عمى فاخطف و نحن نرى سعيه و تبادر الناس على الخيل و الركاب يريدون رده فلم يقدروا على ذلك فحصل لنا من ذلك امر عظيم فلما كان آخر النهار جاء و عليه السكينه و الوقار فسألناه ما شانك فقال ما هو الا ان قتلت هذا الثعبان الذى رايتموه فصنع بى كما رايتم و إذا انا بين قوم من الجن يقول بعضهم قتلت ابانا و بعضهم قتلت اخى و بعضهم قتلت ابن عمى فتكاثروا على و إذا رجل لصق بى و قال لى قل انا بالله و بالشريعه المحمديه فقلت ذلك فاشار إليهم ان سيروا الى الشرع فسرنا حتى وصلنا الى شيخ كبير على مصطبه فلما صرنا بين يديه قال خلوا

سبيله و ادعوا عليه فقال الاولاد ندعى انه قتل ابانا فقلت حاشا لله انما نحن وفد بيت الله الحرام نزلنا هذا المنزل فخرج إلينا ثعبان فتبادر الناس الى قتله فضربته فقتلته فلما سمع الشيخ مقالتي قال خلوا سبيله

سمعت بطن نخله عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ انه قال من تزييا و تشكل بغير زيه فقتل فلا ديه و لا قود وجدت بخط الشيخ عبد الحق الدهلوى قدس سره انه سمع الاستاذ مولانا محمد مقيم عن الاستاذ الامير محمد مرتضى الشريفي بسنده بواسطه او بواسطتين عن الاستاذ مولانا محمد المحقق العلامة جلال الدين محمد الدوانى بمثله وجدت فى كتاب الفواتح للمبيذى عن مولانا جلال الدين الدوانى مثله و شاهصاحب در رساله اصول حديث در ذكر والد خود گفته و حضرت ايشان اول در ديار خود بعض كتب حديث مثل مشكاه و صحيح بخارى بخدمت والد بزرگوار خود گذرانیده بطريق درایت اخذ اين علم فرموده بودند و سند ايشان بواسطه مير محمد زاهد تا ملا جلال الدين دوانى مى رسد و سند حديث ايشان در اوائل انموذج العلوم بتفصيل مذکورست و محتجب نماند كه مصنفات علامه دوانى در اجازات و مرويات اكابر اعلام و اجله فخام سنيه داخلست و مصنفات ايشان بر نقل و احتجاج از ان شامل ابراهيم در كتاب الامم لايقاظ الهمم گفته تصانيف الاستاذ المحقق جلال الدين محمّد بن اسعد بن محمد بن عبد الرحيم بن على الصديقى الدوانى رحمه الله تعالى قراءه على الاستاذ المحقق ملا- محمد شريف بن ملا- يوسف بن القاضى محمود بن ملا- كمال الدين الكورانى الصديقى رح رساله الزوراء بكمالها مع حاشيتها للمصنف بكمالها و قرأت عليه معظم شرحه لعيون الجواهر للعضد سنه ١٠٥٣ سنه مع معظم حاشيته لملا- يوسف بن محمد القرباغى و حاشيته لملا حسين الحسينى الخلخالى و قرأت عليه اطرافا من حاشيته لشرح الشمسيه للقطب الرازى و اطرافا من حاشيته على التهذيب التفتازانى و من الرساله الجديده فى اثبات الواجب سنه ١٠٥٣ و قرأت طرفا من شرحه العقائد العضديه على شيخنا العارف بالله صفى الدين احمد قدس سره و طرفا من الزوراء و إجازه لسائرهما و لَمَّا يرويه من كتب الفنون بروايه الاستاذ محمد شريف إجازه عن الفقيه على بن محمد الحكيمى و بروايه شيخنا صفى الدين احمد قدس سره عن شيخه أبى المواهب الشناوى قدس سره بروايتهما عن الشناوى و الحكيمى عن عبد الرحمن بن عبد القادر بن عبد العزيز بن فهد المكى عن عمه جار الله بن عبد العزيز بن عمر بن فهد المكى عن الفقيه شرف الدين اسماعيل بن الفقيه برهان الدين ابراهيم بن اسماعيل العلوى العكلى العدنانى اليمنى الزبيدى و الشهاب أبى العباس احمد بن عمر الشرعبي الهمدانى نسيا التعزى بروايتهما عن المحقق

السيد عفيف الدين عبد الرحمن بن السيد نور الدين عبيد الله الحسنى ابا الحسينى اما الايجى الشافعى عن شيخه الجلال الدوانى بجميع تاليفاته و مروياته و تاج الدين الدهان المكى در كفايه المتطلع كه در ان مرويات شيخ خود حسن عجمى جمع نموده گفته شرح التهذيب و حاشيه على شرح الشمسيه للقطب العلامه الاستاذ جلال الدين محمد بن اسعد بن محمّد الدوانى الصديقى خبر بهما بما مر فى حاشيه العلامه مير صدر الدين الى العلامه عبد الرحمن مؤيدزاده عن مؤلفهما و اخبر بهما بما مر فى سند الاشارات إليه و اخبر بهما عن العلامه محمد على بن حسين بن على بن محمد الكرمانى اللاهورى الحسينى عن العلامه ميرزا ابو القاسم بن عباس الختلانى الشهير بالاعمى عن الاستاذ السيد محمد الباقى بن محمّد الأسترآبادى المشهور بالداماد عن العلامه الخواجه جمال الدين محمود الشيرازى عن مؤلفهما العلامه جلال الدين محمد بن اسعد بن محمد بن عبد الرحيم الصديقى الدوانى فذكر بهما و سالم بن عبد الله بن سالم البصرى در رساله؟؟؟ بمعرفه؟؟؟ علو الاسناد كه در ان مرويات والد خود فراهم آورده گفته و اما تصانيف الاستاذ جلال الدين محمّد بن اسعد الصديقى المشهور بالدوانى فيرويهها الوالد عن الشيخ ابراهيم الكردى المذكور بلغه الله تعالى الاجور عن العلامه ملا شريف بن ملا يوسف بن القاضى محمود بن ملا كمال الدين الكورانى الصديقى عن الفقيه على بن محمد الحكمى و يرويه ايضا شيخه الشيخ احمد القشاشى عن الشيخ أبى المواهب احمد الشناوى بروايتهما اعنى الشناوى و الحكمى عن عبد الرحمن بن عبد القادر بن عبد العزيز بن فهد المكى عن عمه جار الله بن عبد العزيز بن عمر بن فهد المكى عن الفقيه شرف الدين اسماعيل بن الفقيه برهان الدين ابراهيم بن اسماعيل العلوى المكى العدنانى اليمنى الزبيدى و الشهاب أبى العباس احمد بن عمر الشرعبي الهمدانى الثغرى بروايتهما عن المحقق السيد عفيف الدين عبد الرحمن بن السيد نور الدين عبيد الله الايجى عن شيخه الجلال الدوانى و محمد بن الشيخ على بن الشيخ منصور الشنوانى در كتاب الدرر السنيه فيما علا من الاسانيد الشنوانيه گفته مصنفات الجلال الدوانى و هو المحقق جلال الدين محمد بن اسعد بن محمد بن عبد الرحيم بن على الصديقى الدوانى رحمه الله تعالى ارويهها إجازة عن شيخنا الشيخ عيسى البراوى و عن شيخه الذكرى عن سالم البصرى عن الملا ابراهيم ح عن شيخنا المنير قائلًا رحمه الله قرأت على الاستاذ المحقق ملا شريف عن ملا- يوسف بن القاضى محمود بن ملا- كمال الدين الكورانى الصديقى روح الله تعالى روحه رسالته الزّوراء بكمالها مع حاشيتها للمص بكمالها و قرأت عليه معظم شرحه لعيون الجواهر للعضد سنه سنت و خمسين بعد الالف مع معظم حاشيته لملا يوسف بن محمد القرباغى و حاشيته لملا الحسين الخلالى و قرأت عليه اطرافا من شرح حاشيته الشمسيه للقطب الرازى و اطرافا من حاشيته على التهذيب التفتازانى و من رسالته الجديده فى اثبات الواجب و قرأت عليه طرفا من شرحه للرساله العضديه على شيخنا العارف بالله صفى الدين احمد قدس سره و طرفا من الزوراء و إجازة لسائرهما و لما يرويه من كتب الفنون بروايه الاستاد محمد شريف إجازة عن الفقيه على بن محمد الحكمى و بروايه شيخنا صفى الدين احمد قدس سره عن شيخه أبى المواهب الشناوى بروايتهما اعنى الشناوى و الحكمى عن عبد الرحمن بن عبد القادر بن عبد العزيز بن فهد المكى عن جار الله بن عبد العزيز عن الفقيه شرف الدين اسماعيل بن الفقيه برهان الدين ابراهيم بن اسماعيل العلوى العكى العدنانى اليمنى الزبيدى و الشهاب احمد بن عمر الشرعبي الهمدانى نسبا بروايتهما

عن المحقق السيد عفيف الدين بن عبد الرحمن بن السيد نور الدين عبد الله الحسنی ابا و الحسينى اما الايجى الشافعى عن شيخه جلال الدوانى رحمه الله تعالى و محمد بن على الشوكانى الصنعانى در اتحاف الاكابر باسناد الدفاتر گفته مؤلفات جلال الدين محمد بن اسعد الدوانى ارويهها بالاستاد المتقدم الى ابراهيم الكردى عن محمد شريف عن على بن محمد الحكمى عن عبد الرحمن بن عبد القادر بن فهد عن عمه جار الله بن عبد العزيز بن فهد عن اسماعيل بن ابراهيم العلوى العكى اليمنى الزبيدى عن السيد عفيف الدين عبد الرحمن بن عبد الله الحسنى الايجى عن المؤلف و محمد عابد بن احمد على السندى در حصر الشارد گفته و اما مصنفات الاستاذ المحقق جلال الدين محمد بن اسعد بن محمد بن عبد الرحيم بن على الصديقى الدوانى فارويهها عن عمى الشيخ محمد حسين بن محمد مراد بن يعقوب الانصارى السندى عن ابيه عن الشيخ محمد هاشم بن عبد الغفور السندى عن مفتى مکه عبد القادر الحنفى عن الشيخ حسن العجيمى عن الشيخ احمد القشاشى عن أبى المواهب الشناوى عن عبد الرحمن بن عبد القادر بن عبد العزيز بن فهد المكى عن عمه جار الله بن عبد العزيز بن فهد المكى عن اسماعيل بن برهان الدين ابراهيم بن اسماعيل العلوى العكى العدنانى الزبيدى عن عبد الرحمن بن السيد نور الدين بن عبد الله الحسنى ابا الحسينى اما الايجى الشافعى عن شيخه جلال الدوانى و سيد محمد بن عبد الرسول برزنجى در نوافض گفته قال ابن المطهر بحثنا مع الاستاذ نصير الدين الطوسى فى تعيين المراد من الفرقه الناجيه فاستقر الزأى على انه ينبغى ان يكون تلك الفرقه مخالفه لسائر الفرق مخالفه كثيره و ما هى الا الشيعه الاماميه فانهم يخالفون غيرهم من جميع الفرق مخالفه كثيره بخلاف غيرهم من الفرق فانهم متقاربون فى اكثر الاصول و قد نقله عنه الاستاذ المحقق الدوانى فى شرح العقائد العضديه و نقضه عليهم و قمر الدين حسيني در نور الكريمتين گفته ملا جلال از نصير الدين طوسى نقل مى كند كه در شرح رساله العلم نوشته است نعم ما قال عالم من اهل البيت رضى الله عنهم بل سمي عالما قادرا لانه وهب العلم للعلماء و القدره للقادرين و كل ما ميزتموه باوهامكم فى ادق معانيه مخلوق لكم مصنوع مثلكم مردود إليكم و البارى تعالى واهب الحيوه مقدر الموت و لعل النحل الصغار يتوهم ان لله تعالى زبانتين كما لها فانها يتصور أن عدمهما نقصان لمن لا يكونان له و هكذا حال العقلاء فيما يصفون الله تعالى به ملا جلال بعد نقل كلام مذکور مى نويسد اراه العالم الامام الهمام محمد ع الباقر رضى الله عنه و عن آبائه الكرام و هذا كلام رشيق انيق صدر من مصدر التحقيق مورد التدقيق

وجه

صد و چهل و هفتم

آنکه قاضى کمال الدين حسين بن معين الدين اليزدى الميبدى حديث مدينة العلم را از جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم بالقطع و اليقين ثابت و متحقق انگاشته و باحتجاج و استدلال از آن

ص: ۳۵۵

اعلام نصفت و تحقیق افراشته چنانچه در شرح خود بر دیوان منسوب بجناب امیر المؤمنین علیه السلام که بفواتح مشهور می باشد گفته اما بعد بر مسافران مراحل طریقت و مجاوران منازل حقیقت مخفی نیست که علم روشن تر ستاره ایست که در آسمان ماهیت انسان تابد و نازکتر غنچه ایست که در چمن حقیقت او سمت شکفتن یابد هر نفس ناطقه که بزیور حکمت آراسته گشت در سلک فرشته است و ارقام سعادت ابدی بر جبین استعداد او نوشته عملی که بحلیه علم حالی نشده چون بدنی باشد که او را جان نیست و دلی که بسکه حکمت نرسیده از غایت قلبی روان نیست و لله در القائل الناس موتی و اهل العلم احياء

سماء نور و ما فی النور ظلماء و زمره العلم راس الخلق کلهم و سائر الناس فی التمثیل اعضاء

علم مفتاح کنوز حقائق و مصباح رموز دقائق و نظام سلسله وجود و قوام مرتبه شهودست رباعی علمت بکمال

معرفت راه دهد

و بحکم

انا مدینه العلم و علی بابها که در جامع ترمذی مسطورست و

انا میزان الحکمه و علی لسانه که در رساله عقليه امام غزالی مذکورست بر طالبان طریق ایقان و شاربان رحيق عرفان واجبست که متوجه باشند بباطن ملکوت موطن حضرت امیر المؤمنین امام المحسنین يعسوب الواصلین مطلوب الکاملین خورشید سپهر امامت جمشید سریر کرامت واقف معارج لاهوت عارف مدارج ناسوت منبع عیون مشاهده مجمع فنون مجاهده مظهر انوار فتوت مصدر آثار مروت فاتحه کتاب ولایت خاتمه مصحف وصایت عنوان صحیفه عنایت دیباجه رساله هدایت مرکز دائره سیادت قطب فلک سعادت شمع لگن فصاحت سرو چمن صباحت نمک خوان ملاحت قمر سمای سماحت قاضی محکمه قضا و قدر صاحب راز حضرت سید البشر آئینه اسماء و صفات الهی لائق مرتبه خلافت و شاهی منصوص بنص

من کنت مولاه فهذا علی مولاه مخصوص بفض ما انتجیته و لكن الله انتجاه آنکه هر فقره از ذو الفقار کلام او طبقه از طبقات فصحاء عرب را درهم شکسته و سلسله والیان ولایت ولایت بنقطه دل صاحب هدایت او پیوسته قطعه قنبرش را چون بیاض الوجه فی الدارین هست نور می گیرد مدام از روی قنبر افتاب چون شود صوفی صفت صافی ز

غیر مهر او

کوثر آفتاب

سازم آشکار

منقاد و چاکر افتاب نور می بخشد بخاص و عام عالم بیدریغ شد مگر از خاک در گاهش مخمر افتاب

پای تا سر غرق نور معرفت می بینمش گویا زایید با مهرش ز ما در آفتاب آدم اولیا خاتم اصفیا صاحب اقسام مناقب

ناصب اعلام مناصب مطلوب کل طالب امیر المؤمنین و امام المتقین اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه و علی من تقرب إليه و از سخن او که مقبول بلغاء مکه و یثرب و مسلم قصحای مشرق و مغربست التماس اسرار دین و اقتباس انوار یقین کنند انتهى ما اردنا نقله فهذا الميذى ندسهم الأبر* و ركزهم الخبر قد احتج بهذا الحديث المشرق الزاهر* المسفر الباهر* عازيا اياه الى صحيح الترمذى الكابر* قاطعا من اهل الريب كل دابر* فلا يحيد عنه الا التائه الحائر* ولا يصد عنه الا العامه البائر* و لا يلمز فيه الا العنود الخاسر* و لا يطعن فيه الا الجحود المكابر و مير حسين ميبذى از مشاهير علمای فخام و اكابر فضلاى عظام سنيه ست مفاخر عاليه و مآثر متلاليه او حسب افادات اكابر اين حضرات انشاء الله المفضل المنيل در حديث تشبيه بتفصيل خواهى شنيد در اين جا بر بعض عبارات اكتفا مى رود غياث الدين بن همام الدين المدعو بخواند امير در كتاب حبيب السير فى اخبار افراد البشر گفته قاضى كمال الدين مير حسين يزدى در سلك افاضل علمای عراق بل اعظم دانشمند آن آفاق انتظام داشت و در مملكت يزد بامر قضا منصوب بوده علم امانت مى افراشت از جمله مؤلفاتش شرح ديوان معجز نشان حضرت مقدسه امير المؤمنين عليه السلام و التحيه تصنيفيست دانش اثر و مطبوع طباع سليمه دانشوران فضيلت پرور و همچنين آن جناب بر كافيه و هدايه حكمت و طواع و شمسيه حواشى دقيقه در عقد انشاء انتظام داده و در آن مؤلفات كمال دانش و جودت طبع خود را بر منصفه عرض نهاده و قاضى مير حسين را در فن معما رساله ايست مفيده بميزان ذهن اصحاب نظم و نثر سنجيده و در اوائل ايام دولت شاهی سجل حيات قاضى مير حسين بخاتم القضاء مختوم گشت و بتقدیر ايزد سبحانى روزى چند مؤاخذ بوده در گذشت

وجه صد

و چهل و هشتم

آنكه حاجى عبد الوهاب بن محمد بن رفيع الدين احمد بخارى در تفسير انورى بتفسير آيه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى گفته اعلم يا هذا ان الآيه لبيان فرضيه حبّ اهل البيت على جميع المسلمين الى يوم القيامة صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ و اهل بيته

فقد روى أنّها لما نزلت قيل يا رسول الله من قرابتك هؤلاء الذين وجبت علينا مودتهم قال على و فاطمه و ابناهما و بعد ذكر نبذى از مناقب اهلييت عليهم السلام گفته

عن جابر رضى الله عنه قال اخذ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بعضد على و قال هذا امير البرره و قاتل الفجره مخذول من خذله منصور من نصره ثم مد صوته و قال انا مدينه العلم و على بابها فمن أراد العلم فليات الباب رواه ابن المغازلى و بعد از اين ديگر اخبار در فضائل جناب امير المؤمنين عليه السلام

ذکر نموده و گفته اعلم یا هذا ان هذه الاحادیث وردت عن رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم فی علی رضی الله عنه و ما ازداد علی فضلا الا بتزویج فاطمه بنت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم و ما تزوج فاطمه الا بكونه اهلا لها رضی الله عنهما الخ و حاجی عبد الوهاب بخاری از نبیای اعلام و نبهای فخام نزد سنیه بوده مفاخر بارعه و مآثر ناصعه او حسب افادات این حضرات بر ناظر اخبار الاخیار شیخ عبد الحق دهلوی و تذکره الابرار سید محمد بن سید جلال ماه عالم بخاری واضح و لائحت در این جا بنا بر اختصار اکتفا بر عبارت اخبار الاخیار می رود و هی هذه شیخ حاجی عبد الوهاب بخاری از اولاد سید جلال بخاری بزرگست که جد سید جلال الدین مخدوم جهانیاست سید جلال را دو پسر بود سیدی احمد پسر بزرگ و دیگر سید محمود مخدوم جهانیا پسر سید محمودست و شیخ حاجی عبد الوهاب بخاری از اولاد سیدی احمدست بزرگ بود موصوف بعلم و عمل و حال و محبت و در اوائل حال که هنوز در ملتان توطن داشت روزی در ملازمت پیرو اوستاد و صهر خود سید صدر الدین بخاری نشسته بود از وی شنید که گفت دو نعمت در عالم بالفعل موجودست که فوق جمیع نعمتهاست و لیکن مردم قدر آن دو نعمت را نمی شناسند و بدان پی نمی برند و از تحصیل آنها غافلند یکی آنکه وجود مبارک محمد صلی الله علیه و سلم بصفه حیات در مدینه موجودست و مردم این سعادت را در نمی یابند و دیگر قرآن مجید که کلام پروردگارست و وی سبحانه و تعالی بیواسطه بدان متکلم و خلق از ان غافلند وی بمجرد شنیدن این کلام از پیش پیر برخاست و رخصت زیارت مدینه درخواست و براه خشکی زیارت پیغمبر صَلَّى الله علیه و سلم بشتافت و این سعادت را دریافت باز بوطن اصلی عود نمودند بعد از ان بتقریب بعضی سوانح روزگار انتقال نموده در عهد دولت سلطان اسکندر لودهی بدلهی آمد سلطان سکندر را بوی اعتقاد عظیم پیدا شد و آنچه از شرائط تجلیل و تعظیم بود رعایت نمود او را با شاه عبد الله نسبت محبت و نیاز و طلب و استرشاد چندان بود که آنچه می گوید که فنا فی الشیخ می باشد این چنین خواهد بود نسبت صحبت او با وی بطریق تشبیه مناسب حکایت مولانا رومست با شمس تبریز قدس الله اسرارهم و بار دیگر هم از دهلی قصد زیارت حرمین کرد و مکررا باین سعادت عظمی رسید و به بشارتها از جناب حضرت خاتم الرسل صَلَّى الله علیه و سلم اشارت یافته باز بدین حدود عود فرمود وفات شیخ در سنه اثنین و ثلثین و تسعمائه که عدد عبارت شیخ حاجی موافق آنست و مقبره ایشان در جوار مقبره شاه عبد الله ست فهذا عبد الوهاب البخاری*عارفهم المرشد منهم للسالک الساری*قد روی هذا الحدیث النافع کالمسک الذکی الداری*و اثبت هذا؟؟؟ تغیر المونق؟؟؟ المشرق المخجل بنوره و ضوئه الکواکب الدراری*فالجاحد له جار من العدوان فی قاطبه المجاری*و الحائد عنه جائر فی مسالک البغی کالعادی الکاری*و الحائد عنه و الملط له محتقب له للاثم الکبیر و الوزر الزاری

وجه صد و چهل و نهم

آنکه غیاث الدین بن همام الدین المدعو بخواند امیر در خطبه کتاب حبیب السیر فی اخبار افراد البشر در مقام تصلیه گفته صلوات الله علیه و سلامه و علی عترته سیما وصیه و وارث علمه و خلیفته المکرم بتکریم

انا مدینه العلم و علی بابها المشرف بتشریف

انت منی بمنزله هارون من موسی مظهر العجائب و مظهر الغرائب امیر المؤمنین و امام المسلمین علی بن ابی طالب نظم امام امم پادشاه نجف

دلش کان علم و کفش بحر جود

ادا چون کنم و صفت ای مقتدا

دروود فراوان نثار تو باد بر اولاد عالی تبار تو باد

اللهم صل علی محمد و اله و خلفائه الکرام و سائر اصحابه مصابیح الظلام و سلم تسلیم کثیرا مبارکا الی قیام الساعه و ساعه القیام انتهى فهذا غياث الدين صاحب حبيب السیر* کابرهم الجلیل الخطر* قد اثبت هذا الحدیث المشتهر* الذی اشرق ضوءه فازدهر* فلا ینحرف عنه الا من الخزل فی کسر الخذلان و انحجر* و لا یصدف عنه الا من انقطع عن سبیل الايقان و انحصر* و لا یقدم علی طعنه الا- من القى بنفسه فی مهاوی الهلک و الغرر* و لا- یجتري علی الغض منه الا- من و غر منه الصدر و عمی منه البصر و مخفی نماند که کتاب حبیب السیر از کتب معتمده معتبره و اسفار مستنده مشتهره می باشد مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون گفته حبيب السیر فی اخبار افراد البشر فارسی لغیاث الدین بن همام الدین المدعو بخواند امیر و هو تاریخ کبیر لخصه من تاریخ والده المسمی بروضه الصفا و زاد علیه الی ان قال و هو فی ثلث مجلدات کبار من الکتب الممتعه المعبره الا انه اطال فی وصف ابن حیدر کما هو مقتضى حال عصره و هو معذور فيه تجاوز الله سبحانه و تعالی عنه و حسام الدین بن بایزید سهارنپوری در مرافض گفته و هنگام تسوید کتب معتبره مانند بیضاوی و معالم و مدارک و کشاف و جامع البیان و تفسیر نظام نیشاپوری و حسینی و زاهدی و مشکاه و شرح ملا علی قاری و شرحین شیخ عبد الحق دهلوی و صحیح البخاری و تیسیر القاری و صحیح مسلم و صواعق محرقة و بستان أبی الیث و شمائل ترمذی و سفر السعاده و شرح آن و سنن الهدی و شفاء قاضی عیاض و شرح مواقف و شرح طوابع الانوار و شرح تجرید شرح عقائد و تکمیل الايمان و رساله قطب ربانی حضرت شیخ احمد سرهندي قدس الله سرّه و نواقض الرافض میرزا محذوم و مرقق القلوب و تحقیق و حسامی و فتاوی عالمگیری و برهان شرح مواهب رحمان و هدایه و کفایه شعبی و

معدن الحقائق شرح كنز الدقائق و جذب القلوب الى ديار المحبوب و مدارج النبوه و معارج النبوه و روضه الاحباب و ترجمه مستقصى و حبيب السير و رساله مناقب خلفاء و مناقب مرتضوى و حياه الحيوان و ترجمه قطب شاهى و اصول كلينى و بعضى رسائل ديگر رفضه مطمح نظر تفحص داشته احاديث و اخبار و اقوال علماء اخيار و تحقيق مذاهب و اختلاف و احوال بزرگان و قصص اسلاف كه درين رساله منقول شده همه را از كتب مذكوره نقل کرده انتهى و بعد ازين سهارنپورى در مراض از حبيب السير جابجا نقل آورده و مكرر تصريح باعتبار آن کرده كما لا يخفى على من راجع و از كلام مخاطب نیز اعتبار و اعتماد حبيب السير واضح و آشكارست چنانچه مخاطب در باب المطاعن همين كتاب تحفه بجواب طعن سوم از مطاعن أبى بكر بعد ذكر قصه تجهيز جيش اسامه گفته اين ست آنچه در روضه الصفا و روضه الاحباب و حبيب السير و ديگر تواريخ معتبره شيعه و سنى موجودست و نیز مخاطب بجواب طعن چهارم از مطاعن أبى بكر گفته و در معارج و حبيب السير مذکورست كه بعد از غزوه تبوك اعرابى در جناب پيغمبر ص آمده عرض نمود كه قومى از اعراب در وادى الرمل مجتمع گشته داعيه شبخون دارند جناب پيغمبر ص نشان خود بابو بكر صديق داده و او را امير لشكر ساخته بر آن جماعه فرستادند و نیز مخاطب بجواب طعن يازدهم از مطاعن ابو بكر گفته تفصيل اين مقدمه آنكه روايات اهل سنت در اين قصه مختلف اند اكثر روايات باين مضمون آمده اند كه ابو بكر را برای امارت حج منصوب کرده روانه کرده بودند نه برای رسانيدن براثت و حضرت امير را بعد از روانه شدن ابو بكر چون سوره براءت نازل شد و نقص عهد مشركان در آن سوره فرود آمد از عقب فرستادند تا تبليغ اين احكام تازه نمايد پس در اين صورت عزل ابو بكر اصلا واقع نشد بلكه اين هر دو كس برای دو امر مختلف منصوب شدند پس درين روايات خود جاي تمسك شيعه نماند كه مدار آن بر عزل ابو بكرست و چون نصب نبود عزل چرا واقع شود و در بيشاوى و مدارك و زاهدى و تفسير نظام نيشاپورى و جذب القلوب و شروح مشكاه همين روايت را اختيار نموده اند و همينست ارجح نزد اهل حديث و از معالم و حسيني و معارج و روضه الاحباب و حبيب السير و مدارج چنان ظاهر مى شود كه اول آن حضرت ابو بكر صديق را بقرات اين سوره امر نموده بودند بعد از ان على مرتضى را در اين كار نامزد فرمودند و اين دو احتمال دارد يكى آنكه ابو بكر صديق را ازين خدمت عزل کرده على مرتضى را منصوب فرمودند بجای او دوم آنكه على مرتضى را شريك ابو بكر كردند تا اين هر دو باين خدمت قيام نمايند چنانچه روايات روضه الاحباب و بخارى و مسلم و ديگر جميع محدثين همين احتمال دوم را قوت مى بخشد انتهى

وجه صد و پنجاهم

آنكه محمد بن يوسف شامى در سبل الهدى و الرشاد فى سيره خير العباد در ذكر اسماء جناب رسالت مآب صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سلم گفته مدینه العلم

روى الترمذى و غيره مرفوعا انا مدینه العلم و على بابها و الصواب انه حديث حسن كما قال الحافظان العلائى و ابن حجر و قد بسط الشيخ الكلام عليه فى كتابه تهذيب الموضوعات و فى النكت ازين عبارت ظاهرست

که حدیث مدینه العلم نزد علامه صالحی حدیث حسنست پس مثل حدیث صحیح صالح استدلال و احتجاج و دافع مراء و لجاج ارباب ختل زبغ و اعوجاج و قانع شبهات واهیه خداج باشد و ازینجاست که صالحی مدینه العلم را حتما و جزما از اسماء مبارک جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم ذکر کرده و بنای اثبات آن صرف بر همین حدیث شریف گذاشته قلوب منکرین و جاحدین و مبطلین مدغلین را بسان رصاص گذاخته و باید دانست که محمد بن یوسف شامی از مشاهیر علمای کبار و نحاریر کملاهی احبار نزد سنیه است و جلالت شان و رفعت مکان او بر متتبع لواقح الانوار عبد الوهاب شعرانی و خیرات حسان ابن حجر مکی و ریحانه الالباء شهاب الدین احمد خفاجی و فتح المتعال احمد بن محمد المقری و کفایه المتطلع تاج الدین الدهان المکی و کشف الظنون ریحانه الالباء شهاب الدین احمد خفاجی و فتح المتعال احمد بن محمد المقری و کفایه المتطلع تاج الدین الدهان المکی و کشف الظنون فاضل چلبی و رساله اصول حدیث خود مخاطب و شوکت عمریه فاضل رشید و منتهی المقال مفتی صدر الدین خان و اشباع الکلام مولوی سلامت الله بدایونی و منتهی الکلام و ازاله الغین حیدر علی فیض آبادی و سیرت نبویه احمد بن زینی ابن احمد الشافعی المشهور بدحلان و قول مستحسن مولوی حسن الزمان واضح و ظاهرست و شطر وافر ازین عبارات در مجلد حدیث ولایت مذکور شده در این جا بر بعض عبارات اکتفا و اقتصار می رود عبد الوهاب شعرانی در لواقح الانوار در ذکر جماعتی که ادراک ایشان کرده و بر ایشان نخوانده گفته و منهم الاخ الصالح العالم الزاهد المتمسک بالسنه المحمديه الشيخ محمد الشامي نزيل التربه البرقوقيه رضى الله عنه كان عالما صالحا مفننا في العلوم و الف السيره المشهوره التي جمعها من الف كتاب و اقبل الناس على كتابتها و مشى فيها على انموذج لم يسبق إليه و كان رضى الله عنه عزبا لم يتزوج قط و كان إذا قدم عليه الضيف يعلق القدر و يطبخ له و كان حلو المنطق مهيب المنظر كثير الصيام و القيام بت عنده الليالي فما كنت اراه ينام في الليل الا قليلا و كان إذا مات احد من طلبة العلم و خلف اولادا قاصرين و له وظائف يذهب الى القاضى و يتفرد فيها و يبشرها و يعطى معلومها للايتام حتى يصلحوا للمباشرة و كان لا يقبل من الولاه و اعوانهم شيئا و لا يأكل من طعامهم و ذكر لى شخص من الذين يحضرون قراءه سيرته فى جامع العمري ان اساله فى اختصار السيره و ترك ضبط الفاظ غريبها و ان يحكى السيره على وجهها كما فعل ابن سيد الناس فرايته بين القصرين و اخبرته الخبر فقال قد شرعت فى اختصارها من مده يومين فرأيت ذلك هو الوقت الذى سألنى فيه ذلك الرجل و كانت عمامته نحو سبعة اذرع على عرقه لم يزل غاضا طرفه سواء كان ماشيا او جالسا رضى الله عنه و اخلاقه الحسنه كثيره مشهوره بين اصحابه و ابن حجر مکی در کتاب الخیرات الحسان بعد ذکر فوات کتابی که در مناقب أبی حنیفه نوشته بود گفته فتاثرت لذلك و اعدت النظر فيما لائمه المناقب

من المسالك الى ان ظفرت بكتاب جامع منها لصاحبنا الامام العلامة الصالح الفهامة الثقة المطلع و الحافظ المتبع الشيخ محمد الشامي الدمشقي ثم المصري الخ و احمد بن محمد المقرئ در فتح المقال بعد ذكر تهديد عراقي نعل آن جناب صلى الله عليه و اله و سلم را و تسليم علقمی تحديد مذکور را گفته مع ان صاحب سبل الهدى و الرشاد ذكر ذلك التحديد غير معترض عليه بل اقّره و ناهيك باطلاع هذا البحر الواقر المديد و مفتى صدر الدين خان معاصر در منتهى المقال گفته قال الشيخ الامام العالم العلامة افضل المحققين و المحدثين محمد الشامي فى باب الدليل على مشروعيه السفر و شد الرحال لزياره سيدنا رسول الله صلى الله عليه و سلم و الرد على من زعم ان شد الرحل لزيارته صلعم معصيه قد تقدم انه انعقد الاجماع على تاكد زيارته الخ و مولوى حسن زمان معاصر در قول مستحسن گفته و قال العلامة الحافظ الشامي صاحب السيوطى فى السيره المسماه بسبل الهدى و الرشاد فى سيره خير العباد صلى الله عليه و سلم و مشروعيه السفر لزياره قبر النبى صلى الله عليه و اله الامجاد قد الف فيها الشيخ تقى الدين السبكي و الشيخ كمال الدين بن الزملكاني و الشيخ ابو داود سليمان كتاب الانتصار و ابن جمله و غيرهم من الائمة الخ فهذا الشامي صاحب سبل الهدى و الرشاد* حافظهم الجهد النقاد* قد نهج رشد السداد* و لخب نهج الرشاد* حيث عدّ مدينه العلم من اسماء خير العباد* عليه و اله الاطهار الامجاد من سلام الله ما لا يعده عاد* و احتج عليه بهذا الحديث الشائع فى الاغوار و الانجاد* و صوب كونه حسنا حسما لزيغ اصحاب العناد* و استند فى ذلك بقول حافظيه العلائى و ابن حجر رغما لآناف اهل اللداد* فالحمد لله على تمام الحجه على ذوى الاحن و الاحقاد* و وضوح الحجه على رائى الحق و الرواد

وجه صد و پنجاه و يك

آنكه شيخ ابو الحسن على بن محمد بن عراق الكنانى در تنزيه الشريعه عن الاخبار الشيعه الموضوعه گفته

حديث انا دار الحكمه و على بابها ابن بطه نع مر طب حب عد خط و

فى لفظ انا مدينه الفقه و آخر انا مدينه العلم و فيه جماعه كثيره مجروحين و مجاهيل تعقب بانه اخرج الحاكم و الترمذى و قال الحافظ ابن حجر اخرج الحاكم و صححه و خالف ابو الفرج ابن الجوزى فذكره فى الموضوعات و الصواب خلاف قوليهما معا و ان الحديث من قسم الحسن لا يرتقى الى الصحه و لا ينحط الى الكذب و بيان ذلك يستدعى طولاً لكن هذا هو المعتمد و كذا حسنه العلائى و مخفى نماند كه علامه ابن عراق از اعيان مشهورين فى الآفاق و صنايد جاتزين براعت و اخلاق نزد سنیه می باشد رحمه الله بن عبد الله سندی در مختصر تنزيه الشريعه گفته الحمد لله الذى صان

سنن رسوله عن كل مفتر و ضاع و وفق طائفه من العلماء فعرفوا كل كذاب صناع* و ميزوا بين الخبيث و الطيب النصوع بين الحق الثابت و الباطل الموضوع و الصّيلوه و السلام على نبيه الذي بشر تلك الطائفه بنصره النعيم و انذر الاخرى يتبوا المقعد في النار الجحيم و على اله و اصحابه و اتباعهم الذين بينوا الصحيح من السقيم و على كل من اقتدى بهم بقلب سليم و بعد فان من المهمات معرفه الاحاديث الموضوعه و الاثار المصنوعه و قد الفت فيه المؤلفات و للامام الحافظ أبي الفرج ابن الجوزي فيها كتاب جامع الا انّ عليه مؤاخذات و مناقشات في مواضع قد لخصه الحافظ جلال الدين السيوطي و تعقبه في كتاب سماه اللاكلى المصنوعه في الاحاديث الموضوعه ثم عمل ذيلاً ذكر فيه احاديث موضوعه فانت ابن الجوزي ثم ان شيخنا الامام الحافظ العلامة عالم المدينه النبويه في زمانه الشيخ على بن محمد بن العراق ولي الخلايق المشهور في الآفاق الف كتاباً لخص فيه هذه المؤلفات بحيث لم يبق لمحصله الى ما سواه التفات كيف لا و قد زاد فيه زيادات من كثير من المصنفات فسبح للعبد الفقير الراجي لطف الصمدى رحمه الله بن عبد الله السندى اختصاره تسهيلاً لتحصيله مع تراجمه و ترتيبه فجعلت كاصله كل ترجمه غير المناقب في ثلثه فصول الخ و شيخ عبد الحق دهلوى در ما ثبت بالسنه كفته و في تنزيه الشريعه في الاحاديث الموضوعه للشيخ الامام الحافظ العلامة عالم المدينه النبويه في زمانه الشيخ على بن محمد بن العراق حديث من صام تسعه ايام من اول المحرم نبى الله له قبه في الهواء الخ و عبد القادر عيدروس يمنى در نور سافر در ترجمه شهاب الدين لعمودى كفته فائده اعلم ان في قلبى حسره عظيمه إذ لم يتيسر لى الوقوف على تواريخ جماعه من الأعيان المشهورين كطائفه من الاولياء الكرام و جملة من العلماء الاعلام مثل شيخ الشيوخ على الاطلاق الشيخ محمد بن عراق و ولديه الشيخ الامام العلامة على و الشيخ الفاضل عبد النافع الى ان قال و آخرين يطول ذكرهم و يتعذر حصرهم مع انى قد اذكر بعضهم فى ترجمه غيره بطريق الاستطراد و لكن لم استوعب اخباره كما ينبغى و يراد و المرجو ان يمن الله على بذلك حتى اشفى العليل بشرح مناقبهم العديده و سيرتهم الحميده و الله ولى التوفيق و نيز عبد القادر عيدروس يمنى در نور سافر در ترجمه ابو السعادات الفاكهى الحنبلى بعد ذكر عبد النافع بن محمد بن عراق و محمد بن عراق استطراداً كفته و تاريخ وفاته لم اقف عليها و هذا هو الذى منعى من ان اترجم له على حدته و كذا ولده الشيخ على

فكان من كبار اهل العلم و له جمله مصنفات و الشيخ عبد النافع هذا و مولوى صديق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته الشيخ على بن محمد بن عريق عالم المدينه المنوره و خطيب مسجد النبي صلى الله عليه و سلم كان نائبا مناب ابيه فى العلم و العمل و التقوى له تصانيف مفيده منها كتاب تنزيه الشريعة عن الاحاديث الموضوعه لخصه تلميذه الشيخ رحمه الله السندي و هو فى غايه اللطف من الاختصار انتهى فهذا ابن عراق*علامتهم الشهير فى الآفاق*قد اثبت هذا الحديث الموتلق كل الائتلاق*المشرق اتم الاشراق*و نفى عنه طعن اهل البغى و الشقاق*و درء عنه كيد ذوى الغى و النفاق*الا فمن حاص عن قبوله جرع من الملام كاسا مسمومه المذاق*و من جاد عنه عنف و سيق الى الردى اعنف السياق*و من شط فيه حرم عن لزوم اهل الصواب و الالتحاق*و من استراب فيه فليس له فى الآخرة من خلاق

وجه صد و پنجاه و دوم

آنکه احمد بن محمد بن على بن حجر الهيتمى المكى در صواعق بعد ذكر كثر فضائل جناب امير المؤمنين عليه السلام گفته ثم اعلم أنه سياتى فى فضائل اهل البيت احاديث مستكثره من فضائل على ع رضى الله عنه فلتكن منك على ذكر و أنه مر فى كثير من الاحاديث السابقه فى فضائل أبى بكر حمل من فضائل على و اقتصرت هنا على اربعين حديثا لانها من غرر فضائله الى ان قال الحديث التاسع اخرج البزار و الطبرانى فى الاوسط عن جابر بن عبد الله و الطبرانى و الحاكم و العيلى فى الضعفاء

وابن عدى عن ابن عمر و الترمذى و الحاكم عن على رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم انا مدينه العلم و على بابها و فى روايه فمن أراد العلم فليات الباب و فى اخرى عند الترمذى عن على قال انا دار الحكمه و على بابها و فى اخرى عند ابن عدى على باب علمى الى ان قال و صوب بعض محققى المتأخرين المطلعين من المحدثين انه حديث حسن و مر الكلام عليه

وجه صد و پنجاه و سوم

سوم

آنکه نیز ابن حجر مکی در منح مکيه شرح قصیده همزیه در شرح شعر کم ابانت آیاته من علوم عن حروف

ابان عنها الهجاء

بعد نقل قول الشافعى گفته و تبعه اعنى الشافعى العلماء على ذلك فقال واحد ما قال صلى الله عليه و سلم شيئا او حكم او قضى بشيء الا و هو او اصله فى القرآن قرب او بعد و قال آخر ما من شيء فى العالم الا و هو فيه فقيل له فاين ذكر الخانات فيه فقال فى قوله تعالى لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ اَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ و هى الخانات و قال آخر و ما من شيء الا يمكن استخراجه من القرآن لمن فهمه الله

تعالى حتى ان عمره صَلَّى الله عليه و سلم ثلاثا و ستين سنه استنبط من آخر سورة المنافقين لانها راس ثلاث و ستين سورة و عقبها بالتغابن لظهوره في موته صلى الله عليه و سلم و قال آخر لم يحط بالقرآن الا المتكلم به ثم بينه صلى الله عليه و سلم فيما عدا ما استاثر الله بعلمه ثم ورث عنه معظم ذلك اعلام الصحابه مع تفاوتهم فيه بحسب تفاوت علومهم كابي بكر رضى الله عنه فانه اعلمهم بنص من عمر و غيره و كعلی رضى الله عنه

لقوله صَلَّى الله عليه و سلم في الحديث الحسن خلافا لمن زعم وضعه انا مدينه العلم و على بابها و من ثم قال ابن عباس رضى الله عنه جميع ما اثرته من التفسير فانما هو من على كرم الله وجهه و كابن عباس حتى قال لو ضاع على عقاب بعير لوجدته في كتاب الله ثم ورث عنهم التابعون معظم ذلك ثم تقاصرت الهمم عن حمل ما حملته اولئك من علومه و فنونه فنوعوا علومه انواعا يستنبط كل طائفه علما و فنا و توسعوا فيه بحسب مقدرتهم ثم افرد غالب تلك العلوم و تلك الفنون التي كادت ان تخرج عن الحصر و قد بين هذا القائل وجه استنباط غالبها منه بتاليف لا يحصى

وجه صد و پنجاه

و چهارم

آنکه نیز ابن حجر مکی در منح مکيه در شرح شعر و وزیر ابن عمه في المعالی و من الاهل

تسعد الوزراء

بعد ايراد مصراع آخر گفته تذييل مناسب لما قبله و فيه ردّ العجز الى الصدر و من تلك السعاده ما امده صَلَّى الله عليه و سلم به من المواخاه

فقد اخرج الترمذی اخي النبى صلى الله عليه و سلم بين اصحابه فجاء على تدمع عيناه فقال يا رسول الله آخيت بين اصحابك و لم تواخ بينى و بين احد فقال صَلَّى الله عليه و سلم انت اخى في الدنيا و الآخرة و من العلوم التي اشار إليها

بقوله انا مدينه العلم و على بابها و في روايه فمن أراد العلم فليات الباب و في اخرى عند الترمذی انا دار الحكمة و على بابها و في اخرى عند ابن عدی على باب علمى و اختلفوا في حكم هذا الحديث فجماعه منهم النووى انه موضوع و الحاكم صححه و صوب بعض الحفاظ المطلعين أنه حديث حسن

وجه صد و پنجاه و پنجم

آنکه نیز ابن حجر در منح مکيه در شرح شعر لم يزد كشاف الغطاء يقينا بل

هو الشمس ما عليه عطاء

گفته تنبيه مّا يدل على ان الله سبحانه اختص عليا من العلوم بما تقصر عنه العبارات

قوله صَلَّى الله عليه و سلم اقضاكم على و هو حديث صحيح لا نزاع فيه و

قوله انا دار الحكمة و روايه مدينه العلم و على بابها قد كثر اختلاف الحفاظ و تناقضهم فيه بما يطول بسطه و ملخصه ان لهم فيه اربعة آراء صحيح و هو ما ذهب إليه الحاكم و يوافقه قول الحافظ

ص: ٣٦٥

العلائى و قد ذكر له طرقاً و بين عداله رجالها و لم يات احد ممن تكلم فى هذا الحديث بجواب عن هذه الروايات الصحيحه عن يحيى بن معين و بين رد ما طعن به فى بعض رواته كشرىك القاضى بان مسلماً احتج به و كفاه بذلك فخراً له و اعتماداً عليه و قد قال النووى فى حديث رواه فى البسمله ردّاً على من طعن فيه يكفيننا ان نحتج بما احتج به مسلم و لقد قال بعض معاصريه ما رايت احداً قط اورع منه فى علمه و حسن و هو التحقيق و يوافقه قول شيخ الاسلام الحافظ ابن حجر رجاله رجال الصحيح الا عبد السلام الهروى فانه ضعيف عندهم انتهى و سبقه الى آخر كلامه الحافظ العلائى فقال الهروى هذا تكلموا فيه كثيراً انتهى و يعارض ذلك تصويب أبى زرعه على حديثه و نقل الحاكم عن يحيى بن معين انه وثقه فثبت انه حسن مقارب للصحيح بما علمت من قول ابن حجر إن رواته كلهم رواه الصّحيح الأ- الهروى و ان الهروى وثقه جماعه و ضعفه آخرون و ضعيف أى بناء على راء من ضعف الهروى و موضوع و عليه كثيرون ائمه حفاظ كالقزوينى و ابن الجوزى و جزم بىطلان جميع طرقه الذهبى فى ميزانه و غيره و هولاء و ان كانوا ائمه اجلاء لكنهم تساهلوا تساهلاً كثيراً كما علم ممّا قررته و كيف ساغ الحكم بالوضع مع ما تقرر ان رجاله كلهم رجال الصحيح الا- واحداً فمختلف فيه و يجب فيه تاويل كلام القائلين بالوضع بان ذلك لبعض طرقه لا كلها و ما احسن قول بعض الحفاظ فى أبى معاويه احد رواته المتكلم فيهم بما لم يسمع هو ثقه مامون من كبار المشايخ و حفاظهم و قد تفرد به عن الاعمش فكان ما ذا و أى استحاله فى انه صلى الله عليه و سلم يقول مثل هذا فى حق على الخ

وجه صد و پنجاه و ششم

آنكه ابن حجر مكى در تطهير الجنان جئى كه مطاعن معاويه و جوابات آن دارد نموده گفته السادس خروجه على على كرم الله وجهه و محاربتة له مع أنه الامام الحقّ باجماع اهل الحال و العقد و الافضل الاعدل الاعلم بنص الحديث الحسن لكثرة طرقه خلافاً لمن زعم وضعه و لمن زعم صحته و لمن اطلق حسنه

انا مدينه العلم و على بابها قال الاثمه الحفاظ لم يرد لاحد من الصحابه رضى الله عنهم من الفضائل و المناقب و المزايا ما ورد لعلى كرم الله وجهه و سببه انه رضى الله عنه و كرم وجهه لما استخلف كثرت اعدائه و ساورت المتقولون عليه فظاهر والد معايب و مثالب زورا و بهتاناً و الحادا و عدواناً و ورث ذلك من تبعهم على ضلالتهم فلما رأى الحفاظ ذلك نصبوا نفوسهم لبيان الباطل من ذلك و اظهار ما يرد ممّا ورد عندهم فى حقه

فبادر كل احد الى بث جميع ما عنده من فضائله و مناقبه و الجواب انّ ذلك لا يكون قادحا في معاويه الا لو فعله من غير تاويل
محتمل و قد تقرر المرّه بعد المرّه انه لتاويل محتمل بنص كلام على كرم الله وجهه و انه من اهل الاجتهاد و غايته انه مجتهد
مخطئ و هو ماجور غير مازور-

وجه صد و پنجاه و هفتم

آنکه نیز ابن حجر مکی در تطهیر الجنان بعد ایراد روایت خبر دادن جناب امیر المؤمنین از عدد مردمانی که از کوفه برای قتال
اهل بصره برآمده بودند گفته قال ابن عباس و هذا أى کون على رضى الله عنه يخبر بالاشياء المغيبه فيقع كما اخبر لما كان
رسول الله صلى الله عليه و سلم يخبره أى بالمغيبات فيخبر بها على كرم الله وجهه كما اخبره صلى الله عليه و سلم و من استند
اخباره الى اخبار الصادق لا يكون الا صادقا و فى هذه منقبه عليه جدا لعلى كرم الله وجهه لما اتحفه صلى الله عليه و سلم به من
العلوم الغيبية و لذا كان باب مدينه العلم النبوى و امين السر العلوى

وجه صد و پنجاه و هشتم

آنکه در فتاوی ابن حجر مکی مذکورست و سئل رضى الله عنه

ان النبى صلى الله و سلم قال انا مدينه العلم و ابو بكر اساسها و عمر حيطانها و عثمان سقفها و على بابها هل الحديث صحيح أم
لا فاجاب بقوله الحديث رواه صاحب مسند الفردوس و تبعه ابنه بلا اسناد عن ابن مسعود رضى الله عنه مرفوعا و هو حديث
ضعيف كحديث

انا مدينه العلم على بابها و معاويه حلقتها و هو ضعيف ايضا و اما

حديث انا مدينه العلم و على بابها فهو حديث حسن بل قال الحاكم صحيح و قول البخارى ليس له وجه صحيح و الترمذى منكر
و ابن معين كذب معترض و ان ذكره ابن الجوزى فى الموضوعات و تبعه الذهبى و غيره على ذلك انتهى ما اردنا نقله فهذا ابن
حجر علامتهم الشهير فى الاقطار* و متكلمهم المشتهر بالعصبيه اتم الاشتهار قد اضرم بكثير من افاداته فى قلوب الجاحدين
النار* و اورى بشطر وافر من كلماته فى صدور المعاندين الاوار* فلا يقدم بعد على الطعن و القدح و الانكار* الا المولع المستهتر
بالعناد كل الاستهتار* و لا يجترى على همزه و غمزه المورث للخيبه و الخسار* الا من خاض لحيته فى غمار التباب و التبار و ابن
حجر مکی از اکابر محدثین منقدین و اجله فقهای محققین نزد سنیه می باشد جلالت مرتبت و علو منزلت او بر ناظر لواقع
الانوار عبد الوهاب شعرانی و ریحانه الالباء شهاب الدین خفاجی و نور سافر عبد القادر بن شیخ بن عبد الله العیدروس و تحفه
بهیه عبد الله بن حجازی شرقاوی و براهین قاطعه کمال الدین

بن فخر الدین جهرمی و شرح شمائل ترمذی حاجی محمد بلخی و مرقات شرح مشکاه ملا علی قاری و ما ثبت من السنه شیخ عبد الحق دهلوی و نوافض محمد بن عبد الرسول برزنجی و کفایه المتطلع تاج الدین بن احمد الدهان المکی و امداد سالم بن عبد الله بن سالم البصری و درر سنیه محمد بن علی شنوانی و ثبت محمد بن عبد الرحمن الکریزی و رساله اسانید محمد بن محمد الامیر الازهری المالکی و ذخیره المال احمد بن عبد القادر عجیلی و رساله اصول حدیث خود مخاطب و غیر ان واضح و آشکار هست نظر بر اختصار در این جا بعض عبارات مذکور می شود عبد الله بن حجازی الشرقاوی در تحفه بهیه گفته العلامه المحقق الناسک الخاشع الزاهد السمع شهاب الدین بن حجر نزیل مکه المشرفه اخذ رضی الله عنه العلم عن جماعه من مشایخ الاسلام بمصر و اجازوه بالافتاء و التدیس فدرس بالجامع الازهر و الحجاز و انتفع به خلائق کثیره و صنف عده کتب نافعه محرره فی الفقه و الاصول الخ و ملا علی قاری در مرقات شرح مشکاه گفته و لما ذکر شیخنا العالم العلامه و البحر الفهامه شیخ الاسلام و مفتی الانام صاحب التصانیف الکثیره و التالیف الشهیره مولانا و سیدنا و سندننا الشیخ شهاب الدین بن حجر المکی مناقب الامام مالک و احمد بن حنبل و الشافعی فی شرح المشکوه قال تعین علینا إذ ذکرنا تراجم هؤلاء الائمة الثلاثه ان نختم برابعهم المقدم علیهم الخ و نیز در ان گفته و قال شیخنا العلامه ابن حجر المکی فی شرحه للمشکوه عند قوله تکلم فی بعض النقاد اى تکلم فیہ باعتبار ذلك الحذف الّذی استلزم عنده ان یعبر عنه بما اصطلح علیه من عند نفسه الخ و شیخ عبد الحق دهلوی در ما ثبت من السنه گفته قال الشیخ شهاب الدین بن حجر الهیتمی المصری المفتی بلد الله الحرام و شیخ الفقهاء و المحدثین فی او انه بذلك المقام فی الصّواعق المحرقة اعلم انّ ما اصیب به الحسین ع فی عاشوراء انما هو الشهاده الداله علی مزید حظوته و رفعه درجته عند ربّه و إلحاقه بدرجات اهل بیت الطاهرین الخ و نیز در ان گفته و قال شیخ مشایخنا فی الحدیث الحافظ ابن حجر الهیتمی و الصواب کما قدمناه فی رویتہ صلی الله علیه و اله و سلم التعمیم علی اى حال رآه الرائی بشرط ان یکون علی صورته الحقیقیه فی وقت ما سواء کان فی شبابه او رجولیته او کهولیته او آخر عمره الخ و مناقب شامخه و محامد باذخه ابن حجر نزد این حضرات بحدیست که نوبت افراد ان بتالیف رسیده چنانچه عبد القادر بن احمد فاکهی که از علمای مشهورین سنیه است کتابی خاص درین باب جمع نموده محمد بن علی الشوکانی در بدر طالع گفته عبد القادر بن احمد الفاکهی ثم المکی العالم المشهور له تصانیف منها شرح منهج القاضی زکریا و شرح قصیده الصفی الحلّی و کتاب فی زیاره النبی صلی الله علیه و سلم و کتاب فی فضائل شیخه ابن حجر الهیتمی و مات سنه ۹۸۶

آنکه علی بن حسام الدین الشهیر بالمتقی این حدیث شریف را در کنز العمال بروایات و الفاظ عدیده وارد نموده چنانچه گفته

انا مدینه العلم و علیّ بابها فمن أراد العلم فلیات الباب عقی عد ظب ک عن ابن عباس عد ک عن جابر و نیز گفته

انا مدینه العلم و علیّ بابها ابو نعیم فی المعرفه عن علی انا مدینه العلم و علیّ بابها فمن أراد العلم فلیأته من بابه طب عن ابن عباس و نیز در ان گفته

قال الترمذی و ابن جریر معا حدثنا اسماعیل بن موسی السری انبا محمد بن عمر الرومی عن شریک عن سلمه بن کهیل عن سوبد بن غفله عن الصنابحی عن علیّ قال قال رسول الله صلّی الله علیه و سلم انا دار الحکمه و علی بابها حل قال الترمذی هذا حدیث غریب و فی نسخه منکر و روی بعضهم هذا الحدیث عن شریک و لم یذکروا فی الصنابحی و لم یعرف هذا الحدیث عن احد من الثقات غیر شریک و فی الباب عن ابن عباس انتهى و قال ابن جریر هذا خبر صحیح سنده و قد یجب ان یکون هذا علی مذهب الآخرین سقیما غیر صحیح لعلّین احدهما انه خبر لا یعرف له مخرج عن علی ع عن النبی صلّی الله علیه و سلم الا من هذا الوجه و الآخر ان سلمه بن کهیل عندهم ممن لا یثبت بنقله حجّه و قد وافق علیا فی روایه هذا الخبر

عن النبی صلّی الله علیه و سلم غیره ثنا محمد بن ابراهیم الفزاری ثنا عبد السلام بن صالح الهروی ثنا ابو معاویه عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلّی الله علیه و سلم انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد المدینه فلیأتها من بابها حدثنا ابراهیم بن موسی الرازی و لیس بالفراء ثنا ابو معاویه باسناده مثله هذا الشیخ لا اعرفه و لا سمعت منه غیر هذا الحدیث انتهى کلام ابن جریر و قد اورد ابن الجوزی فی الموضوعات حدیث علیّ و ابن عباس و اخرج ک حدیث ابن عباس و قال صحیح الاسناد و روی خط فی تاریخه عن یحیی ابن معین انه سئل عن حدیث ابن عباس فقال هو صحیح و قال عد فی حدیث ابن عباس انه موضوع و قال الحافظ صلاح الدین العلائی قد قال بطلانه ایضا المذهبی فی المیزان و غیره و لم یاتوا فی ذلك بعله قاده سوی دعوی الوضع دفعا بالصدر و قال الحافظ ابن حجر فی لسانه هذا الحدیث له طرق کثیره فی مستدرک الحاکم اقل احوالها ان یکون للحدیث اصل فلا ینبغی ان یطلق القول علیه بالوضع و قال فی فتوی هذا الحدیث اخرجه ک فی المستدرک و قال انه صحیح و خالفه ابن الجوزی فذکره فی الموضوعات و قال انه کذب و الصواب خلاف قولهما معا و ان الحدیث من قسم الحسن لا یرتقی

الى الصّحه و لا ينحط الى الكذب و بيان ذلك يستدعى طولاً و لكن هذا هو المعتمد فى ذلك انتهى و قد كنت اجيب بهذا الجواب دهرًا الى ان وقفت على تصحيح ابن جرير لحدِيث على فى تهذيب الآثار مع تصحيح ك لحدِيث ابن عباس فاستخرت اللّٰه و جزمت بارتقاء الحدِيث عن مرتبه الحسن الى مرتبه الصّحه و اللّٰه اعلم انتهى فهذا على المتقى عمده نبهائهم الاعلام*الموصوف عندهم بمحامد زاهره الاعلام*قد روى هذا الحدِيث المستنير الدارى للظلام*الهادى بنوره الى جدد الا من و نهج السلام*الا فمن سلك فيه لحب الازعان و الاستسلام و تقبل الجزم بصحته كالمتقى بغير نكير و كلام*حظى عند ذوى العقول و الاحلام*و امن من عدلهم و الملام*و من أراد قدحه لزيغ قلبه المظلم كل الاظلام*و ابدى ضمير سره لوحر صدره المولم اشد الايلام*ذهب دينه بالمحق و الانثلام و حق له من اللّٰه البطش و الاصطلام و ماثر مشرقه و مفاخر مونقه و نهايت علو درجت و غايت سمو مرتبت على متقى نزد سنیه بر متتبع قول نقى فى مناقب المتقى تصنيف عبد القادر بن احمد الفاكهى و اتحاف التقى فى فضل الشيخ على المتقى تصنيف شيخ عبد الوهاب متقى قادرى و زاد المتقين فى سلوك طريق اليقين و اخبار الاخيار شيخ عبد الحق دهلوى و نور سافر عن اخبار القرن العاشر عبد القادر بن شيخ بن عبد اللّٰه العيدروس اليمنى و سبحة المرجان غلام على آزاد بلگرامى و كفايه المتطلع تاج الدين الدهان المكى و كشف الظنون مصطفى بن عبد اللّٰه القسطنطينى و منتهى الكلام و ازاله الغين مولوى حيدر على معاصر و ابجد العلوم و اتحاف النبلاء مولوى صديق حسن خان معاصر واضح و ظاهرست

وجه صد و شصتم

آنكه ابراهيم بن عبد اللّٰه الوصابى اليمنى الشافعى حديث مدينه العلم را دليل فضل علم جناب امير المؤمنين عليه السلام دانسته چنانچه در كتاب الاكتفاء در كتاب فضائل جناب امير المؤمنين عليه السلام گفته الباب التاسع فى فضل علمه رضى اللّٰه عنه الى ان قال و عنه أى

عن على رضى اللّٰه عنه انّ رسول اللّٰه صلّى اللّٰه عليه و سلم قال انا مدينه العلم و على بابها اخرجه ابو نعيم فى المعرفه و نیز در آن گفته و

عنه أى عن ابن عباس رضى اللّٰه عنه قال قال رسول اللّٰه صلّى اللّٰه عليه و سلم انا مدينه العلم و على بابها فمن أراد العلم فليات الباب اخرجه الحاكم فى المستدرک و الخطيب فى المفترق و المتفق انتهى فهذا الوصابى صاحب كتاب الاكتفاء*قد روى هذا الحدِيث الهادى لارباب الاقتفاء*نقلا عن اكابر علمائه العظماء*و عزوا الى اجله حفاظه الفخماء*فالمذعن له ماض على سنن الاهتداء*و الطّاعن فيه خابط فى سهب الاعتداء*و المقبل عليه راكن الى الحق الواضح السناء

وجه صد و شصت و يكم

محمد طاهر گجراتی؟؟؟ در تذکره الموضوعات گفته

انا مدینه العلم و علی بابها آورده من حدیث علی و ابن عباس و جابر قلت قد تعقب العلائی علی ابن الجوزی فی حکمه بوضعه فانه ینتهی طرفه الی درجه الحسن فلا ینکون ضعیفا فضلا ان ینکون موضوعا و قال ابن حجر صححه الحاکم و خالفه ابن الجوزی فکذبه و الصواب خلاف قولهما و الحدیث حسن لا صحیح و لا کذب و نیز در ان بعد ذکر قدح این حدیث از بعض طاعنین گفته قلت له متابعات فمن حکم بکذبه فقد اخطأ و ازین افادات علامه محمد طاهر بطلان تکذیب و ابطال و هوان تعیب و اخمال این حدیث شریف نهایت ظاهر و باهرست و حسن و اعتماد و اعتبار آن بغایت ساطع و سافر فالعجب کل العجب من المخاطب الماهر الحائز من الفضل کل زاه و زاهر کیف اثر الطعن البائر و آثار الضغن الفائر و لم یحتفل بما اثبتة المحققون کابرا بعد کابر و لم یعتن بما حصفه المنقدون خالفا اثر غابر و الله ولی التوفیق لکل مقبل للحق اثر و هو الواقی عن زیغ کل ناکب فی سبیل الغی عاثر و محمد طاهر از اکابر علماء اعیان و افاحم نبلاى جلیل الشان نزد سنیه بوده عبد القادر بن شیخ بن عبد الله العیدروس در نور سافر فی اخبار القرن العاشر در وقائع سنه ست و ثمانین و تسعمائه گفته و فیها استشهاد الرجل الصالح العلامة جمال الدین محمد طاهر الملقب بملک المحدثین الهندی رحمه الله امین علی ید المبتدعه من فرقتی الراضه السبابه و المهذویه القتاله و سبب ذلك انه كان یناقرهم و یناظرهم و یریدهم یرجعون الی الحق و یتروکون ما هم علیه من الضلاله و الزندقه و كان هذا دابه ابدا و جرى له معهم وقائع كثيره و قهرهم فی مجالس عديده و اظهر فضائهم و كشف خزعاتهم و ردعهم و أدحض حججهم و ابطالها و بالغ فی الرد علیهم و التحذیر عنهم حتی قال بکفرهم و جزم بخروجهم من الدین و المنهج القويم و ضلالهم عن الصراط المستقیم و أراد اعدام هذا المذهب القبيح راسا و سعی فی ذلك سعيا بليغا و أراد التوصل الی سلطان الزمان لذلك فاحتالوا علیه حتى قتلوه قبل ان یصل الی ذلك و لا حول و لا قوه الا بالله و هو الذى اشار إليه النبى صلی الله علیه و سلم بالمزیه فی الرؤیا التي رآها الشيخ المتقى السابقه و ناهيك بها من منقبه علیه و كان على قدم من الصيلاح و الورع و التبحر فی العلم و كانت ولامدته سنه ثلث عشر و تسع مائه و حفظ القرآن و هو لم يبلغ الحنث و جددا فی طلب العلم و مكث كذلك نحو خمس عشره سنه و برع فی فنون عديده و فاق الاقران حتى لم يعلم ان احدا من علماء كجرات بلغ مبلغه فی

فن الحديث كذا قاله بعض مشايخنا و له تصانيف نافعه منها مجمع بحار الانوار في غرائب التنزيل و لطائف الاخبار و شيوخه كثيرون لما حج اخذ عن الشيخ حسن البكري و الشيخ ابن الحجر الهيثمي و الشيخ علي بن عراق و الشيخ علي المتقي الهندي المكي و الشيخ جار الله بن فهد و اخذ عن جدي السيد عبد الله العيدروس في التصوف بعدن و ورث عن ابيه مالا جزيلا فانفقه على طلبه العلم الشريف و كان يرسل الي معلم الصبيان و يقول أي صبي حسن ذكاه و جيد فهمه ارسله الي فيرسل اليه فيقول له كيف حالك فان كان غنيا يقول له تعلم و ان كان فقيرا يقول له تعلم و لا- تهتم من جهة معاشك انا اتعهد امرك و جميع عيالك على قدر كفايتهم فكن فارغ البال و اجتهد في تحصيل العلم فكان يفعل ذلك بجميع من ياتيه من الضعفاء و الفقراء و يعطيهم قدر ما وظفه لهم حتى صار منهم جماعه كثيره علماء ذوو فنون كثيره فاتفق جميع ماله في ذلك و حكى انه في ايام تحصيله قاسى من الطلبة و غيرهم شدائد فنذر ان رزقه الله علما ليقوم بنشره ابتغاء لمرضات الله فلما تم له ذلك فعل كذلك و قام به احتساب الله فانفتح بتدريسه عوالم لا تحصى رحمه الله و اعاد علينا من بركاته امين و شيخ عبد الحق محدث دهلوى در اخبار الاخيار في اسرار الابرار گفته میان محمد طاهر در بین کجرات بوده از قوم بوهره که در ان دیارند حق سبحانه تعالی او را علم و فضل داد و بحرین شریفین رفت و علماء و مشایخ آن دیار شریف را دریافت و تحصیل و تکمیل علم حدیث نمود و با شیخ علی متقی رحمه الله علیه صحبت داشت و مرید شد و باز او بیرکت و کرامت بوطن اصلی عود نمود و بعضی بدعتها که در آن قوم شائع بود ازاله کرد و میان اهل سنت و بدعت این قوم تمیز و تعریف نمود و در علم حدیث توالیف مفیده جمع کرد از آنجمله کتابیست که متکفل شرح صحاح ست مسمی بجمع البحار و رساله دیگر مختصر مسمی بمغنی که تصحیح اسماء رجال کرده بی تعرض به بیان احوال بغایت مختصر و مفید و در خطبهای این کتب مدح شیخ علی متقی بسیار کرده است و وی بوصیت شیخ سیاهی بجهه امداد طلبار است می کرد و در وقت درس نیز بحل کردن آن مشغول می بود تا دست نیز در کار باشد و وی در ازاله بدع و اهل بدع که در آن دیار بودند تقصیر نکرد و آخر هم بدست آن جماعت در سنه نیف و ثمانین و تسع مائه بشهادت رسید شکر الله سعیه و جزاه الله عن المسلمین خیرا و غلام علی آزاد بلگرامی در سبحة المرجان فی آثار هندوستان گفته مولانا الشیخ محمد طاهر الفتنی قدس سره فتن بفتح الفاء و تشدید الفوقانیه و فتحها و النون بلده من بلاد کجرات هو خادم الاحادیث المقدسه و ناصر السنن الموسسه تلمذ علی بعض علماء کجرات و اخذ

منهم نبذه من العلوم المتداولات ثم سلك الى الحرمين المكرمين زادهما الله شرفا و علوا و ادرك علماءهما و مشايخهما لا سيما الشيخ على المتقى قدس الله سره و تعاطى منه فيوضات وافره و فتوحات متكاثره و عطف عنان العزم الى بلده و عاد الى مسارج اغواره و نجده و صرف جل همته على افاده العلوم و شد حزامه على اعلاء كلمه الحى القيوم و كانت طريقته حسب وصيه شيخه المتقى الاشتغال بعمل المداد و اعانه كتبه العلوم بهذا الامداد حتى كان فى حاله التدريس ايضا يشتغل بحله و ينظر خميله الطرس بطله ليكون اللسان و البنان فى حل المشكلات و حسن العمل رضيعى لبان و فرسى رهان و الف تواليف مفيده كمجمع البحار فى غريب الحديث و المغنى فى اسماء الرجال و تذكره الموضوعات و عزم مثل شيخه على كسر البواهر المهدويه الذين كانوا من قومه و كانوا من اتباع السيد محمد الجونفورى الذى ادعى انه المهدي الموعود و عهد ان لا يربط العمامه على راسه حتى يزيل كى البدعه عن جباههم و لما استولى سلطان اكبر و الى دهلى فى سنه ثمانين و تسعمائه على كجرات و اجتمع بالشيخ ربط العمامه بيده على راس الشيخ و قال على ذمه معدلتى نصره الدين المبين و كسر الفرقه المبتدعين وفق ارادتك و فوض السلطان حكومه كجرات الى اخيه الرضاعى ميرزا عزيز كوكه الملقب بالخان الاعظم فاعان الشيخ و ازال رسوم البدعه مهما امكن ثم عزل الخان و نصب مكانه عبد الرحيم خان خانان و هو كان شيعيا فاعتضد به المهدويه و خرجوا من الزوايا و رموا السهام عن الخبايا فحل الشيخ العمامه عن راسه و انطلق الى السلطان اكبر و هو كان فى مستقر الخلافه اكبر اباد فتبعه جمع من المهدويه سرا و لما وصل الشيخ الى حوالى اجين بضم الهمزه و تشديد الجيم و فتحها و سكون التحتانيه و النون هجموا عليه و قتلوه سنه ست و ثمانين و تسع مائه فنقل جسده الى فتن و دفن فى مقابر اسلافه رحمه الله تعالى و من احفاده الشيخ عبد القادر بن الشيخ أبى بكر مفتى مكه المعظمه كان عالما جيدا لا سيما فى الفقاهه فصيحيا بليغا و من تواليفه الفتاوى اربع مجلدات و مجموعته المنشآت توفى سنه ثمان و ثلاثين و مائه و الف و نظم الشيخ عبد الله طرفه الانصارى المكى الشافعى استاده فى مدح التلميذ قصيده يوصل فيها نسبه الى الصديق الاكبر رضى الله عنه و يقول قد كان جد ابيك بل ضريحه من اوجد العلماء و الفضلاء اعنى محمد طاهر

من منجى الصديق حقه بغير مرء

لكن جمهور اهل كجرات متفقون على ان الشيخ من البواهر

و صرح به الشيخ عبد الحق الدهلوی فی کتابه اخبار الاخيار قال بعضهم انه كان صديقا من جانب الامام و قال الآخرون لما تلقب المهديه بالهيدريه و هي نسه الي الحيدر علي بن أبي طالب رضی الله عنه فلقب الشيخ بالصدیقی فی مقابلتهم و الاصل ان اسلاف البواهر جديد اسلامهم و اهل الهند يدعون من يدخل دين الاسلام صديقا لمناسبتة بالصدیق الاكبر رضی الله عنه فی التصديق قال المير نور الله الشوشتری المتوفی فی العشره الثانيه بعد الالف فی بعض مؤلفاته البوهره طائفه متوطنون بكجرات اسلم اسلافهم علي يد الملا علي الذي قبره فی كنبایت بفتح الكاف و سكون النون و الباء الموحدہ و الالف و كسر التحتانيه و سكون الفوقانيه بلده مشهوره قريه من كجرات و مضى لاسلامهم ثلاث مائه سنه تخميناً و اكثرهم يكسبون المعاش بالتجاره و انواع الحرف كما يدل عليه اسم بوهره و معناه التاجر بالهنديہ و مولوی صديق حسن خان معاصر در اتحاف النبلاء كفته محمد بن طاهر الفتني مؤلف مجمع البحار فی غريب الحديث خادماً حديث نبوي و ناصر سنن مصطفىويست در بلده نهرواله در سنه اربع عشر و تسعمائه متولد شده تحصيل علوم و تكميل فنون از عظمای عصر و فضلاء دهر خود نمود مثل استاذ الزمان ملا مهته و مولانا شيخ ناگوری و شيخ برهان الدين سمهودی و مولانا يد الله سوهی بعده جاده نور و حرمين شريفين گرديد و از علما و مشايخ ان ديار كرامت آثار استفاده و استفاضه گرفت مثل شيخ أبي عبد الله زبيدي و سيد عبد الله عدني و شيخ عبید الله حضرمي و شيخ جار الله مكی و شيخ ابن حجر مكی صاحب صواعق محرقة و شيخ علي مدني و شيخ برخوردار سندی و شيخ ابو الحسن بكری المكی خصوصا از حاشيه محفل اشرف شيخ اجل علي بن حسام الدين المتقي فيوض فراوان اندوخت و بسعادت ارادت فائز گشت و عنان بوطن اصلي بازگردانيد و هنگامه افاده علوم و اعلاي كلمه الحق گرم ساخت و بتصانيف نفيسه بديعه پرداخت از آنجمله كتاب مجمع البحارست كه بدان توسل بخدمت شيخ خود علي متقي كرد و در ديواجه آن ثنای بليغ بر وی نمود همیشه بر وفق وصيت شيخ خود مداد برأی امداد نسخه نويسان علوم حل می کرد بحدی كه در وقت درس گفتن هم بحل كردن مركب مشغول می بود تا دست نیز در كار باشد وی در شكست بواهر مهديه كه هم قوم او بودند و اقتدای سيد محمد جونپوری مدعی مهديت می كردند مثل استاد خود كمر بست و عهد كرد كه تا داغ بدعت از پيشانی ایشان نشويد دستار بر سر نه بندد چون اكبر بادشاه در سنه ثمان و تسعمائه كجرات را تسخير كرد در پشن با شيخ ملاقات واقع شد پادشاه بدست خود دستار بر سر شيخ پيچيد و گفت باعث ترك دستار بسمع رسیده نصرت دين متين بر وفق اراده شما بر ذمه معدلت من لازمست در ان سال حكومت كجرات

بخان اعظم میرزا عزیز کو کہ تفویض یافت باعانت او اکثر رسوم بدعت برانداخته شد اما عنقریب صوبہ گجرات بر عبد الرحیم خان خانان قرار گرفت و بحمایت او طائفہ مہدویہ باز از کمین برجستند شیخ دستار از سر بگشاد و عزم آگرہ کرد کہ ماجرا بسمع اکبر پادشاہ رساند و تدارکی بعمل آرد شیخ وجیہ الدین علوی ہر چند بکنایہ منع کرد و فرمود عالم مظهر اسمای جلالی و جمالیست حفظ آثار و احکام ہر اسم صراطی مستقیمست سودمند نیفتاد و رخت کوچ بربست جمعی از مخالفین در پی افتادند و ما بین اوجین و سارنگ پور ریختہ شہید ساختند و این حادثہ در سنہ ست و ثمانین و تسع مائہ اتفاق افتاد نعلش او را از مالوہ بہ پایین آوردہ در مقابر اسلاف او دفن کردند کذا فی مائر الکرام تاریخ بلگرام للسید آزاد رح و غیرہ حاجی رفیع الدین خان مرادآبادی در حالات الحرمین نوشتہ اند چون اکبر پادشاہ در پٹن بملاقات شیخ محمد طاہر کہ در آن وقت در علوم ظاہر و باطن از اکابر عہد خود بودند آمد گفت خدمتی بفرمائید گفتند آرزوی ما آنست کہ اگر کسی از فرزندان من پیش شما یا فرزندان شما آید او را بخود راہ نہدید و برانید و بعد اندک توقف فرمودند این گفتن من فائدہ ندارد ایشان خواهند آمد و شما راہ خواهید داد آخر یکی از نبائر ایشان نزد عالمگیر پادشاہ آمد و بشیخ الاسلام ملقب شد و جاہ عظیم یافت انتہی و میرآزاد نوشتہ کہ یکی از احفاد او شیخ عبد القادر بن شیخ ابو بکر مفتی مکہ معظمہ بود در علم و فضل و فصاحت و بلاغت لا سیما فقاہت ممتاز عصر می زیست سالہا بر مسند الفتای حرم محترم سربلندی داشت از توالیف اوست فتاوی در چہار مجلد و نسخہ منشات مات فی سنہ ثمان و ثلاثین و مائہ و الف شیخ عبد اللہ طرفہ انصاری مکی شافعی استاد او بود در مدح تلمیذ قصیدہ پرداختہ در آنجا نسب شیخ محمد طاہر جد او بصدیق اکبر رضی اللہ عنہ رسانیدہ می گوید قد کان جد ابيک بل ضريحه من اوحده العلماء و الفضلاء

اعنی محمد طاہر من منجی الصدیق حقه بغیر مرآء

اما شیخ محمد طاہر باتفاق جمہور از قوم بوہرہ است و کلام شیخ عبد الحق دہلوی در اخبار الاخیار ہم تصریح می کند و صدیقی بعضی می گویند باعتبار نسب از جانب مادر بود و بعضی گویند از جهت اعتقاد بود کہ چون شیعہ خود را حیدری می گویند او خود را صدیقی خواند انتہی کلامہ محرر سطور گوید ارجح قول ثانی می نماید زیرا کہ نسب بمادر نمی باشد بلکہ از پدری بود خصوصاً اعتبارش از مثل شیخ محمد طاہر عالم محقق خیلی بعیدست و لیکن قول طرفہ در بیت مذکور حقه بغیر مرآء ناظر در صحت صدیقیت اوست قطع نظر از آنکہ از جانب مادر باشد یا پدر و اللہ اعلم و لیکن اصح ہمینست کہ بوہرہ بود انتہی ما اردنا نقلہ و نیز صدیق حسن در ابجد العلوم گفتہ الشیخ محمد طاہر الفتنی صاحب مجمع البحار فی غریب الحدیث و فتن بلدہ من بلاد کجرات تلمذ علی علماء بلدہ و صار راسا فی العلوم الحدیثیہ و الادبیہ و رحل الی الحرمین الشریفین و ادرک علماءہما و مشایخہما سیما

الشيخ على المتقى و ذكره فى مبدء كتابه مجمع البحار و اثنى عليه ثناء حسنا جميلا و عاد الى بلده و قصر همته على افاده العلوم و كان طريقته الاشتغال بعمل المداد و اعانه كتبه العلوم بهذا الامداد حتى فى حاله الدرس ايضا يشتغل بحله له المغنى فى اسماء الرجال و تذكره الموضوعات و عزم على كسر البواهر المهدويه الذين كانوا قومه و عهد ان لا يرتبط العمامه على راسه حتى يزيل تلك البدعه فلما استولى السلطان الاكبر والى دهلى فى سنه ٩٨٠ على كجرات و اجتمع بالشيخ ربط العمامه بيده على راس الشيخ و قال على ذمه معدلتى نصره الدين و كسر الفرقة المبتدعين وفق ارادتك و كان قد فوض حكومه كجرات الى اخيه الرضاعى ميرزا عزيز كوكه الملقب بالخان الاعظم فاعان الشيخ و ازال رسوم البدعه مهما امكن ثم عزل الخان الاعظم و نصب مكانه عبد الرحيم خان خانان و كان شيعيا فاعتضد به المهدويه و خرجوا من الزوايا و رموا السهام على الخبايا فحلّ الشيخ العمامه عن راسه و انطلق الى اكبر بادشاه و كان فى مستقر الخلافه اكره فتبعه جمع من المهدويه سراً و هجموا عليه فى حوالى الجين و قتلوه سنه ٩٨٦ فاستشهد و نقل جسده الى قنّ و دفن فى مقابر اسلافه و كان صديقى النسب من جهه امه و اصله من بواهير و اسلافهم جديد الاسلام و بيوهار فى الهنديه التجاره و بوهره التاجر و قد ذكره الشيخ عبد الحق بالدهلوى ترجمته فى اخبار الاخيار و ذكرتها انا فى اتحاف النبلاء و ايضا افردت ترجمته فى رساله مستقله الحقتها فى اوائل مجمع البحار قال الشيخ عبد الوهاب المتقى رايت رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم فى الرؤيا فقلت من افضل الناس فى هذا الزمان يا رسول الله فقال شيخك ثم محمد طاهر و يا لها من روياء تفضل على اليقظه و كتابه مجمع البحار قد طبع بالهند لهذا العهد و اشتهر اشتهار الشمس فى رابعه النهار و هو كتاب جمع فيه كل غريب الحديث و ما الف فيه فجاء كالشرح للصحاح الستة فان لم يكن عند احد شرح لكتاب من الامهات أ لست فهذا الكتاب يكفيه لحلّ المعانى و كشف المبانى و هو كتاب متفق على قبوله متداول بين اهل العلم منذ ظهر فى الوجود و بالله التوفيق و جلالته مرتبت محمد طاهر نزد سنه بر ناظر رساله اصول حديث مخاطب و ايضاح فاضل رشيد و ازاله الغين حيدر على معاصر نيز واضح و لائحست

وجه صد و شصت و دوم

آنكه عباس بن معين الدين الشهير بميرزا محذوم الجرجانى ثم الشيرازى اين حديث شريف را در كتاب نواقض الروافض آورده و از فضائل جناب امير المؤمنين عليه السلام شمرده چنانچه در فصل ثانى از فصول ثلاثه كتاب مذکور گفته فى فضائل على بن أبى طالب رض عن انس بن مالك قال بعث رسول الله صلى الله عليه و سلم يوم الاثنين و صلى

و عن ابن عباس قال اول من صلى على اخرجته الترمذى و عن زيد بن ارقم رضى الله عنه قال اول من اسلم على قال عمر بن مره
فذكرت ذلك لابراهيم النخعي فانكره و قال اول من اسلم ابو بكر الصديق اخرجته الترمذى و

عن سعد بن أبى وقاص قال لما اخاه رسول الله صلى الله عليه و سلم بين اصحابه جاءه على تدمع عيناه فقال يا رسول الله صلى
الله عليه و سلم آخيت بين اصحابك و لم تواخ بينى و بين احد فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول انت اخى فى
الدنيا و الآخرة اخرجته الترمذى و عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال من كنت مولاه فعلى مولاه اخرجته الترمذى
و عن زيد بن ارقم ان رسول الله صلى الله عليه و سلم خلف على بن أبى طالب فى غزوه تبوك فقال على يا رسول الله تخلفنى فى النساء و
الصبيان فقال اما ترضى ان تكون منى بمنزله هارون من موسى غير انه لا نبي بعدى اخرجته البخارى و مسلم و الترمذى عن سعد
بن أبى وقاص ان معاويه بن أبى سفيان امره فقال ما يمنعك ان نسب ابا تراب فقال اما ما ذكرت ثلثا قالهن رسول الله صلى الله
عليه و سلم فالى؟؟؟ لان يكون لى واحده احب الى من جر النعم سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول له و خلفه فى
بعض مغازيه فقال له على يا رسول الله خلفتنى مع النساء و الصبيان فقال له رسول الله صلى الله عليه و سلم اما ترضى ان تكون
منى بمنزله هارون من موسى الا انه لا نبوه بعدى و سمعته يقول يوم خيبر لا عطين الزايه غدا رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله
و رسوله قال فتناولنا فقال ادعوا لى على ف؟؟؟ به ارمد فبصق فى عينيه و دفع الرايه إليه ففتح الله عليه و اما نزلت هذه الآيه
نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ دعا رسول الله صلى الله عليه و سلم عليا و فاطمه و حسينا
فقال اللهم هؤلاء اهلى اخرجته مسلم و الترمذى

و عن عمر بن حصين قال قال بعث رسول الله صلى الله عليه و سلم جيشا و استعمل عليهم على بن أبى طالب فمضى فى السريه
فاصاب جاريه فانكروا عليه و تعاقد اربعة من اصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم فقالوا إذا لقينا رسول الله صلى الله عليه و
سلم اخبرناه بما صنع على و كان المسلمون إذا رجعوا من سفر بدءوا برسول الله صلى الله عليه و سلم ثم انصرفوا الى رجالهم
فلما قدمت السريه فسلموا على رسول الله صلى الله عليه و سلم فقام احد الاربعه فقال الم تر الى على ابن أبى طالب فعل كذا و
كذا فاعرض عنه رسول الله صلى الله عليه و سلم ثم قام الثانى فقال مثل ما قال فاعرض عنه

ثم قام الثالث فقال مثل مقالتهما ثم قام الرابع وقال ما قالوا فاقبل إليهم رسول الله صلى الله عليه وسلم والغضب يعرف في وجهه فقال ما تريدون من عليّ ثلثا أنّ عليا مني وانا منه وهو ولي كل مؤمن بعدى اخرجه الترمذى

و عن جيش بن جناده ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال على مني وانا من عليّ و لا- يؤدى عنى الا- انا او على اخرجه الترمذى

و عن انس قال كان عند رسول الله صلى الله عليه وسلم طير فقال اللهم ايتنى باحب خلقك إليك يأكل معى هذا الطير فجاء على فاكل معه اخرجه الترمذى

و عن سلمه بن الاكوع قال كان على قد تخلف عن النبى صلى الله عليه وسلم فى خيبر و كان رمدا فقال انا اتخلف عن رسول الله صلى الله عليه وسلم فخرج عليّ فلحق النبى صلى الله عليه وسلم فلما كان مساء الليله التى فتح الله فى صباحها قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لاعطين الرايه غدا رجلا يحبه الله و رسوله او قال يحب الله و رسوله يفتح الله عليه فاذا نحن بعلى و ما نرجوه فقال هذا عليّ فاعطاه رسول الله صلى الله عليه وسلم الرايه ففتح الله عليه اخرجه البخارى و مسلم

و عن سهل بن سعدان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يوم خيبر لاعطين الرايه غدا رجلا يحب الله و رسوله قال فبات الناس يذكرون ليلتهم ايهم يعطاها فلما اصبح الناس غدوا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم كلهم يرجون ان يعطاها فقال اين على بن أبى طالب ف قيل هو يا رسول الله يشتكى عينيه قال فارسلوا إليه فبصق فى عينيه و دعا له فبرأ كان لم يكن به رجوع فاعطاه الرايه فقال على يا رسول الله صلى الله عليه وسلم و اقاتلهم حتى يكونوا مثلنا قال انفذ على رسلك حتى تنزله بساحتهم ثم ادعهم الى الاسلام و اخبرهم بما يجب عليهم من حق الله عز و جل فيه فوالله لان يهدى الله بك رجلا واحدا خير لك من حمر النعم اخرجه البخارى و مسلم

و عن أبى سعيد قال كنا لنعرف المنافقين نحن معاشر الانصار بيغضهم على بن أبى طالب اخرجه الترمذى

و عن أم سلمه قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يحبّ عليّا منافق و لا يبغضه مؤمن اخرجه الترمذى

و عن زر بن حبيش قال سمعت عليا كرم الله وجهه يقول و الذى فلق الحبه و برأ النسمة انه لعهد النبى الامى الى ان لا يحبنى الا مؤمن و لا يبغضنى الا منافق اخرجه مسلم و الترمذى و النسائى ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انا مدينه العلم و عليّ بابها اخرجه الترمذى انتهى فهذا متكلمهم الشهير بمرزا مخدوم*الذى عناده للحق متيقن معلوم* قد اورد هذا الحديث القاطع لدابر الخصوم*نقلا عن الترمذى احد اعيانهم الستة القروم* و عده من فضائل مولانا على

باب العلوم*عليه و على صنوه و الهما آلاف السلام من الحى القيوم*فالعجب كل العجب من المخاطب المشهوم كيف عاند فى رده اهل الاحلام و الفهوم*و عازّ فى طعنه ارباب الافهام و الحلوم*و سبق فى دفعه حتى على ذوى الزينغ المشوم

وجه صد و شصت و سوم

آنکه شيخ بن عبد الله العيدروس اليمنى در عقد نبوى و سر مصطفىاى اين حديث شريف را وارد نموده چنانچه گفته و اخراج البزار و الطبرانى فى الاوسط عن جابر بن عبد الله و الطبرانى و الحاكم و العقيلى فى الضعفاء و ابن عدى عن ابن عمر و الترمذى و الحاكم عن على قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم انا مدينه العلم و بابها و فى روايه فممن أراد العلم فليات الباب و فى اخرى عند الترمذى عن على انا دار الحكمه و على بابها و فى اخرى عند ابن عدى على باب علمى

وجه صد و شصت و چهارم

آنکه شيخ بن عبد الله العيدروس در عقد نبوى ابیات قصيده ابن جابر اندلسى که مشتمل بر نظم اين حديث شريف مى باشد نقل نموده و استحسان آن فرموده چنانچه در کتاب مذکور بعد ذکر شطرى از مناقب و اخبار جناب امير المؤمنين عليه السلام گفته و لله در ابن جابر الاندلسى حيث قال و انّ عليا كان سيف رسوله و صاحبه الشامى لمجد مشيد و صهر النبى المجتبى و ابن عمه

ابا الحسنين المحتوى كلّ سودد

ربّ السّماء من سمائه

اثرًا بالزّاد من جاء يجتدى

من قديات و الصوف لبسه و فى السنس الغالى غدا سوف يفتدى و قال رسول الله اتى مدينه

من العلم و هو الباب و الباب فاقصد

وجه صد و شصت و پنجم

آنکه شيخ بن عبد الله العيدروس در عقد نبوى قصيده ابو الحسن على بن أبى بكر بن عبد الرحمن السقاف که در بعض ابیات آن مضمون بلاغت مشحون حديث مدينه العلم نظم کرده استحسانا نقل نموده چنانچه در کتاب مذکور گفته و لله در الشيخ العارف شيخنا و قدوتنا السيد الشريف الحسينى ابو الحسن على بن أبى بكر بن عبد الرحمن السقاف حيث قال و عدد ابیات هذه القصيده مائتان و تسعه و عشرون بيتا و مجموعها مفرق فى هذا المجموع اللطيف عند ذکر من ذکر من عمود سلسله هذا النسب الشريف لنا قصر مجد فى انتساب و منسب

قيلتنا تسمو بكم من مهذب

الفاروق احكم نسبه

ص: ٣٧٩

و بعد نقل بسیاری از آیات می آرد لهم من جمال المصطفى خیر خلعه و من صفو حلو

الاقتفا سر معذب

الكبرى

بها فضلا و سرا بموجب

فاضت و سر حسینهم

لاعطى كل خير و مطلب

سقيما مقعدا حل قيده و جلله بالالطاف و الحال طيب

و مخفى نماند كه شيخ بن عبد الله العيدروس اليمنى از اكابر اولياء معروفين و اجله علماء مشهورين و اعظام كبراء ممدوحين و افاحم عظماء مقبولين اهل سنتست عبد القادر بن شيخ بن عبد الله العيدروس در نور سافر گفته و فى ليله السبت لخمس و عشرين خلت من رمضان سنه تسعين توفى الشيخ الكبير و العلم الشهير القطب العارف بالله شيخ بن عبد الله العيدروس باحمدآباد و دفن بها فى صحن داره و عليه قبه عظيمه و كان مولده سنه تسع عشره و تسعمائه بتريم و من احسن تواريخ وفاته تاريخ صاحبنا الفقيه عبد الله بن احمد بن فلاح الحضرمى و قد نظمه فى بيتين فقال ارخت نقله سيدى شمس الشموس العيدروس فانظر تجد تاريخه القطب هو شمس الشموس

و لفضلاء الآفاق فيه جمله مستكثره من المراثى و من غريب الاتفاق انه قبل موته بنحو شهرين كان امر بتحصيل رساله فى مناقب النووى رحمه الله ثم امر بمقابلتها و كان مؤلفها ذكر فيها جمله من المراثى التى قيلت فى الامام فقال ذات يوم ان المراثى إذا قرئت لا بد ان يموت احد فاتفق ان مات بعد ذلك و رثى بمراثى كثيره حتى انى لم ار احد ارثى بهذا القدر منها سوى التى ذكرها فى تلك الرساله من مراثى الامام النووى و روى عن الشيخ الكبير الولى شهاب الدين احمد بن الشيخ عبد الرحمن انه كان يقول عاد اهل حضرموت يودون فيه نظره و يخص به اهل بلد بعيد من اهل المشرق و كانت مده اقامته بالهند اثنين و ثلاثين سنه لأنه دخلها سنه ثمان و خمسين و تسعمائه و كان شيخا كاسمه كما قال بعض الصلحاء فى وصفه و لقد صار بحمد الله شيخ زمانه باتفاق عار فى وقته و قد لهم الله اهله حيث سموه شيخنا قبل او انه و وقته و ذلك لتحقيق وراثته من متبوعه كما لهم الله آل المصطفى صلى الله عليه و سلم لتسميته محمد ص اقبل تجلى صفاته الحميده صلى الله عليه و سلم

ص: ٣٨٠

و صار هذا الاسم الشريف يصدق فيه من اربع حيثيات احدها انه اسمه و ثانيها انه بلغ في السن حدّ الشيوخه و ثالثها انه شيخ اهل التصوف في زمانه و رابعها أنّه شيخ طلبه العلم في العلوم الظاهره فهو شيخ اسما و وصفا و على كلّ تقدير و بكلّ وجه و ما احسن قول الاديب الفاضل عبد اللطيف الدبير حيث يقول فيه شيخ الى سبل الرشاد مسلّك و طريقه في العلم ما لا يجهل شيخ بحسن ادائه و بيانه لعظيم اشكال العويص يسهل شيخ تبحر في العلوم فمن رأى بحرا يسوغ لواردية المنهل شيخ عليه من المهابه رونق كالبدر لكن وجهه يتهلل شيخ له في الطالبين مسائل صوفيه ان جئت عنها تسأل شيخ تقدم في السلوك لانه ان عد ارباب الكرامه أوّل العيدروس الحبر قدوه عصره من للشدائد مقصد و مؤمل قطب الزمان و غوثه و غياثه من يرتجيه لا يضاع و يحمل ابن العفيف ابو الشهاب المرتضى بحر الحقائق مرشد متفضل عذب الموارد من اتاه واردامن فيضه درن الغشاوه يغسل ما قيل هذا كامل في ذاته الا و قلت الشيخ عندي اكمل لا زال فيض كماله متواصلما دام شيخ في الطّريقه موصل و روى عن الشيخ الكبير و الولي الشهير القطب شمس الشمس ابو بكر بن عبد الله العيدروس انه قال لاييه السيد عبد الله بن شيخ و كان في خدمته و هو ابن اخيه عند وفاته تمن يا عبد الله فقال ما اريد الا البركه و الدعاء لى بذريّه صالحه فبشره بذلك و قال له سياتيك من الولد كذا و كذا و ذكرهم باسمائهم و عد من جملتهم سيدى الشيخ صاحب الترجمة ثم اثنى عليه و اشار بالسر المصون إليه و قال له انه ولدى و صاحب سرى و أم امه بنت الشيخ على بن أبى بكر و حكى ابن الشيخ علىّ رضى الله عنه كان إذا رأى السيد عبد الله بن شيخ و هو صغير يقول أرجو ان يتزوج هذا احدا من بناتى او بنات اولادى فتحصل له منهم ذريه صالحه فلما عقد السيد عبد الله بزوجه السيده فضل الله الّتى امها بنت الشيخ على حضر جماعه من الأعيان منهم والده السيد شيخ و خالها السيد عبد الرحمن أرجو من الله ان كلام والدى ينتج نتيجه فان كلام الصّالحين ما يسقط فقال له السيد شيخ هذا ثمره تلك البشاره قلت فى اسمها ما يشعر بهذه الموهبه العظيمه التى سبقت فى الازال السيد عبد الله بالذريه الصالحه فظهر بفضل الله من بطن فضل الله هذا السيد العظيم و ذلك فضلُ الله يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و روى عن الشيخ الكبير و العلم الشهير أبى بكر بن سالم باعلوى انه كان يقول ما احد من آل باعلوى أولهم و آخرهم اعطى

مثله و روى مثل ذلك عن المولى العلامه عبد الله بن عبد الرحمن الشهير بالنحوى باعلوى و زاد و الله ما هو الآيه اليوم فهو عديم النظر و لما سمع كتابه الفوز و البشرى كان لا يمرّ بشيء إلا و يقول كنت ادور لاشياء من جهه المعتقدات فما شفانى شيء مثله فيها لا من كتب الغزالي و لا الياضى و حكى من مجاهداته أنه كان يعتمر غالبا فى رمضان اربع عمرات بالليل و اربع بالنهار و ناهيك بها منقبه ما اجلها فقد ورد فى الصحيح ان عمره فى رمضان كحجّه و فى روايه تقضى حجه او حجه مع النبى صلى الله عليه و سلم قال العلامه حميد و تيسر اربع بالليل و اربع بالنهار من الكرامات الخارقه و لم ينقل مثله عن احد فيما اعلم من الاسلاف السابقه و ما احسن قول الشيخ عبد المعطى بن حسن باكثر رحمه الله حيث يقول فى اثناء بعض قصائده فيه قد عشت فى أم القرى دهرا على

و قيام ليل مع صيام هواجر

منذ زمان

و مواهبا فى رتبه السلطان

يا فتى

ابوك و السقاف جدك

و من شيوخه شيخ الاسلام الحافظ شهاب الدين بن حجر الهيتمى المصرى و الفقيه الصالح العلامه عبد الله بن احمد باقشير الحضرمى و له من كلّ منهما إجازة فى جماعه آخرين يكثر عددهم و اجتمع بالعلامه الربيع بزبيد و اما مقرواته فكثيره جدا و من تصانيفه العقد النبوى و السر المصطفوى و الفوز و البشرى و شرحان على قصيدته المسماه تحفه المرید احدهما اكبر من الآخر اما الكبير فالمسمى حقائق التوحيد و اما الصغير فالمسمى سراج التوحيد و مولدان كذلك احدهما اكبر من الآخر و معراج و رساله فى العدل و ورد اسمه الحزب النفيس و نفحات الحكم على لاميه العجم و هو على لسان التصوف و لم يكمله و ديوان شعر و من شعره هذه الوسيله التى نظم فيها نسبه الى النبى صلى الله عليه و سلم و هى شعر توسلى بمحمد خاتم الرسل و فاطمه و امير المؤمنين على

ثم الحسن و الحسين مع زين العابدين على محمد الباقر السجاد جعفر على ذاك العريضى الامام محمد

نجله

الرباط ثم على

ص: ٣٨٢

فهؤلاء بنو الزهراء صح بهم

الصّحى فى داره الحمل

الزهر عقدهم بدأ و ختما محمد خاتم الرسل

و منه فى وصف العارفين رضى الله عنهم اجمعين اولئك القوم

سادات فحق لهم

فيض رحمان

طريقهم جبدا افتخارا و برهان

و منه شعر سارعوا من قبل فوت و اغنموا فرضا و وقتا و اقرضوا لله قرضا

لن تنالوا البر حتى

و منه شعر يا قارئ الخط ادعو الله يغفر لى ذنبى و اثمى و عصيانى كذا زللى و يلحظ العبد لحظا

انه قمن

القدر

مسلسله تعلقو على كل رتبه

و البدور طوالع

ابدال اوتاد صفوه

نسب بالمصطفى و ابن بنته

المجتبى خير ماجد

ساده لشد امجدنا شدوا بطيب المحامد و منه لنا ساده فاقوا على كل ساده بتمكين ارث

كابره عن كابر

لهم عن عشائر

و كيف لا يكون الحق عيش قلوبهم و هم بضعه المختار اهل المفاخر

و منه هذا المفرد و التزم فيه الحروف المقطعه زردار و ددارود و دد و ادای وادی ز رود

و منه هذه القصيده العظيمة المشهوره بالبركه مطلعها حجاب من الله و حرز منيع علينا دواما و فضل وسيع و حسبى

ربى لطيف بديع

المعارف لنا دانيه

خلق اراد و بنا

ص: ٣٨٣

و مناقبه و كراماته ليس هذا محلها و قد افردا غير واحد من العلماء بالتصنيف كالشيخ العلامة حميد بن عبد الله السندی في رساله له و الشيخ العلامة شهاب الدين احمد بن علي الشكرى المكي في كتابه نزاهة الاخوان و النفوس في مناقب شيخ بن عبد الله العيدروس و قد ذكرت كثيرا منها في مقدمه الفتوحات القدوسيه في مناقب الخرقه العيدروسيه و انما قصدنا الان الاشاره الى ذلك اجمالا ليستدل به على جلاله قدره فكفى بالنفحة دليلا على الزهر و بالفرقه معرفه على عذوبه النهر و بعلامه الهلال تنبيها على اقبال شخص الشهر إذ كتابنا هذا مبني على الايجاز و الاختصار دون الاسهاب و و الاكثار و بالله التوفيق و لله در الشيخ عبد المعطى باكثر حيث يقول من قصيده ذاعت فضائله و شاع ثناؤه في الخافقين و جاورت بغدادا احسن قول الشيخ الفاضل عبد اللطيف المدير حيث يقول فيه شيخ الانام مفيد كل محقق بحر العلوم العارف الرباني ابن العفيف ابو الشهاب المجتبي قطب الزمان العيدروس الثاني شرف السيادة و الزهاده و التقى فخر الحماء الغر من عدنان هو كالسفينه من تولاه نجا وسواه لم يامن من الطوفان و محمود بن محمد بن علي الشبخاني القادري المدني در كتاب صراط سوى گفته و في العقد النبوي و السر المصطفوي للشيخ الامام و الغوث الهمام بحر الحقائق و المعارف السيد السند و الفرد الامجد الشريف الحسيني المسمى بالشيخ بن عبد الله بن الشيخ بن عبد الله العيدروس باعلوى ما نصه في الكتاب المذكور

ان النبي صلى الله عليه و سلم قال كل سبب و نسب و حسب ينقطع يوم القيامة الا سببي و نسبي و حسبي و ازين عبارت علاوه بر مدح و ثناء فخيم عيدروس ظاهر و باهر گرديد كه قادري بروايت عقد نبوي متمسك گرديده و محمد محبوب عالم نیز از كتاب عقد نبوي در تفسير خود كه عظمت و جلالت آن از كلام شاهصاحب و فاضل رشيد واضح و آشكارست جابجا نقل می کند چنانچه در تفسير شاهي مسطورست

في العقد النبوي وقع بين عبد الله بن الحسن و جعفر بن محمد رضى الله تعالى عنهم كلام فاغظ له عبد الله فقال له جعفر اما علمت ان صله الرحم تخفف الحساب و تلى قوله تعالى و الَّذِينَ يَصْتَلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ وَ نيز در ان مسطورست

في العقد النبوي قال جعفر بن محمد الصادق رضى الله عنهما عجت لمن ابتلى بابع كيف يغفل عن اربع عجت لمن اعجب بامر كيف لا- يقول ما شاء الله لا- قوه الا- بالله و عجت لمن خاف قوما كيف لا يقول حسبي الله و نعم الوكيل قال الله تعالى الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ و عجت لمن يمكر به كيف لا- يقول حسبي الله و افوض امرى الى الله ان الله بصير بالعباد قال الله فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَّرُوا و عجت لمن اصابه هم او غم او كرب فكيف لا- يقول لا- إله إلا أنت سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ قال الله فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَ كَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ و نيز در تفسير شاهي مذکورست

فى العقد النبوى قال جعفر بن محمد الصادق رضى الله عنهما عجت لمن ابتلى بربع كيف يغفل عن اربع عجت لمن اعجب بامر كيف لا- يقول ما شاء الله لا- قوه الا- بالله و عجت لمن خاف قوما كيف لا يقول حسبى الله و نعم الوكيل قال الله تعالى الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ و عجت لمن يمكر به كيف لا- يقول حسبى الله و افوض امرى الى الله ان الله بصير بالعباد قال الله فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا و عجت لمن اصابه هم او غم او كرب فكيف لا- يقول لا- إله إلا أنت سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ قال الله فَاسْتَجِبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ و نیز در تفسیر شاهی مذکورست

فى العقد النبوى عن معاوية بن عمار الذهبى عن محمد بن على بن الحسين رضى الله تعالى عنهم فى قوله تعالى فَسَيَلُّوا أَهْلَ الذُّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ قال نحن اهل الذكر

و روى الزهرى فقال حج هشام بن عبد الملك فدخل المسجد الحرام متوكيا على يد سالم مولاه و محمد بن على بن الحسن رضى الله تعالى عنهم فقال له سالم يا امير المؤمنين هذا محمد بن على بن الحسين فى المسجد المفتون باهل العراق فقال اذهب إليه و قل له يقول لك امير المؤمنين ما الذى ياكل الناس و يشربون الى ان يفصل بينهم يوم القيامة فقال قل له يحشر الناس على قرص نقى فيها انهار منفجره ياكلون و يشربون منه حتى يفرغوا من الحساب فلما سمع هشام ذلك رأى انه قد ظفر به فقال الله اكبر ارجع إليه و قل له ما اشغلهم عن الاكل و الشرب يومئذ فقال ابو جعفر رضى الله تعالى عنهما قل له هم فى النار اشغل و ما اشتغلوا ان قالوا افيضوا علينا من الماء او ممّا رزقكم الله فسكت هشام و لم يرجع الى الكلام و نیز در تفسیر شاهی مذکورست

فى العقد النبوى قيل بايع الحسن معاوية قال عمرو بن العاص و الوليد بن عقبه ان الحسن بن على رضى الله تعالى عنهما مرتفع فى اعين الناس لقربته من رسول الله صلى الله تعالى عليه و اله و سلم حديث السن عيسى فمره فليخطب فانه سيعيا فى الخطبه فيسقط من اعين الناس فابى عليها فلم يزالا به حتى امره فقام الحسن بن على رضى الله عنهما على المنبر دون معاوية فحمد الله و اثنى عليه ثم قال و الله لو ابتغيتم بين جابلق و جابلس رجلا جده نبى غيرى و اخى لم تجدوه و انا قد اعطينا بيعتنا معاوية و راينا ان حقن دماء المسلمين خير من اوراقها و الله ما ادرى لعله فتنه لكم و متاع إلى حين و اشار بيده الى معاوية قال فغضب معاوية فخطب بعده خطبه عيبه فاحشه ثم نزل و قال ما رايت بقولك فتنه لكم و متاع إلى حين قال اردت بها ما أراد الله بها و قيل انه قال بعد التشهد اما بعد فان عليا لم يسبه احد من هذه الامه من اولها بعد نبيا و ليس يلحق به احد من الآخرين منهم ثم وصله بقوله و الله لو ابتغيتم و قيل انه قال فى خطبته ان الله هداكم باولنا و حقن دماءكم باخرنا ان لهذا الامر مده و الدهر دول و ان الله تعالى قال لنبىه صلى الله تعالى عليه و اله و سلم قل إن أذرى أقریب أم بعيد ما تُوعَدُونَ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَ يَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ وَ إِنْ أذرى لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ و نیز در تفسیر شاهی مذکورست

فى العقد النبوى قيل لجعفر الصادق رضى الله تعالى عنه لم سمى البيت العتيق قال لان الله تعالى اعتقه من الطوفان و نیز در تفسیر شاهی مذکورست

فى العقد النبوى روى الثعلبى فى تفسيره ان سفيان بن عيينه سئل من قول الله تعالى سِئَالٌ سَائِلٌ بِعَذَابٍ واقِع فيمن نزلت فقال سالتنى

عن مسئلة ما سئلني عنها احد قبلك حدثني جعفر بن محمد عن آباءه عليهم التحية ان رسول الله صَلَّى الله تعالى عليه و اله و سلم لما كان بغدير خم نادى النَّاس فاجتمعوا فاخذ بيد علي بن أبي طالب كرم الله تعالى وجهه و قال من كنت مولاه فعلى مولاه فشاع ذلك و طار في البلاد فبلغ ذلك الحارث بن نعمان الفهري فاتي رسول الله صَلَّى الله تعالى عليه و اله و سلم على ناقه فنزل بالابطح عن ناقته و اناخها و قال يا محمّد ص أمرتنا عن الله ان نشهد ان لا اله الا الله و انك رسول الله صَلَّى الله تعالى عليه و اله و سلم فقبلناه منك و أمرتنا ان نصليّ خمسا فقبلناه منك و أمرتنا بالحج فقبلناه ثم لم ترض بهذا حتى رفعت بضبعي ابن عمك تفضله و قلت من كنت مولاه فعلى مولاه فهذا شيء منك أم من الله عز و جل فقال النبي صَلَّى الله تعالى عليه و اله و سلم و الهدى لا اله الا هو ان هذا من الله عز و جل قولي الحارث بن نعمان و هو يريد راحلته و هو يقول اللهم ان كان ما يقول محمّد حقا فامطر علينا حجاره من السماء او ائتنا بعذاب اليم فما وصل الي راحلته حتى رماه الله تعالى بحجر فسقط على هامته فخرج من دبره فقتله و انزل الله تعالى سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ لِّمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ فهذا حبرهم الجليل شيخ بن عبد الله العيدرورس*العاض لديهم على العلم بالناب الضروس*قد روى هذا الحديث المألوف المانوس*و اثبت هذا الخبر المطيب للقلوب و النفوس*فلا يحج عن الانقياد له الا المعاند الحرون الشموس*و لا يحيد عن الايقان به الا الحائد العنود العموس*و لا يرتاب في شانه الا الاخلف المافون المالوس*و لا يستريب في امره الا الاعفك المفتون بالراي المنكوس

وجه صد و شصت و ششم

آنكه جمال الدين عطاء الله بن فضل الله بن عبد الله الشيرازي المعروف بجمال الدين المحدث در كتاب اربعين گفته الحديث السادس عشر

عن جابر بن عبد الله و عبد الله بن عباس عن النبي صَلَّى الله عليه و سلم قال انا مدينة العلم و في روايه انا دار الحكمه و على بابها فمن اراد العلم فليات الباب

وجه صد و شصت و هفتم

آنكه نيز جمال الدين محدث در صدر كتاب اربعين گفته و بعد فيقول العبد الفقير الي الله الغني عطاء الله بن فضل الله المشتهر بجمال الدين المحدث الحسيني احسن الله احواله و حقق بجوده العميم آماله هذه اربعون حديثا في مناقب امير المؤمنين و امام المتقين و يعسوب المسلمين و راس الاولياء و الصديقين و مبين مناهج الحق و اليقين كاسر الانصاب و هازم

الاحزاب المتصدق في المحراب فارس ميدان الطعان و الضراب المخصوص بكرامه الاخوه و الانتجاب المنصوص عليه بانه لدار الحكمة و مدينه العلم باب و بفضلله و اصطفائه نزل الوحي و نطق الكتاب المكنى بابى الريحانتين و أبى تراب هو النبأ العظيم و فلک نوح و باب الله و انقطع الخطاب*المشرف بمزيه

من كنت مولاه فعلى مولاه المدعو بدعوه

اللهم وال من والاه و عاد من عاداه فكشف عن نبي الله صلى الله عليه و اله و سلم من شده و بوسى حتى خصه

بقوله انت منى بمنزله هارون من موسى و كم فرج عنه من غمه و كبرى حتى انزل الله فيه قل لا اسئلكم عليه اجرا الا الموده فى القربى ثم زاده شرفا و رفعه و وفر حظه من اقسام العلى توفير او انما انزل الله فيه و فى أهل بيته إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجز أهيل البيت و يطهركم تطهيراً مظهر جسيمات المكارم و مظهر عميمات المنن العذى حبه و حب اولاده العظام و احفاده الكرام من اوفى العدد و اوقى الجنن شعر اخو احمد المختار صفوه هاشم

ابو السادة الغر الميامين موتمن

شخصين و النور واحد بنص حديث النفس و النور فاعلمن هو الوزر المامول فى كل خطه

و ان لا تنجينا ولايته فمن عليهم صلاه الله ما لاح كوكب و ما هب ممرض النسيم على فنن

وجه صد و شصت و هشتم

آنکه جمال الدين محدث در تحفه الأجباء من مناقب آل العبا اثبات اين حديث شريف بحتم و جزم نموده چنانچه در صدر كتاب گفته و ايضا درين مطلب مذکور مى گردد انشاء الله تعالى فضایل و مناقب و احوال جناب امير المؤمنين و امام المتقين مبين مناهج الحق و اليقين راس الاولياء و الصديقين الليث القاهر و العقاب الكاسر السيف البتور و الشجاع المنصور السيد الوقور و البحر المسجور اسد الله الكرار أبى الائمه الاطهار كاسر الانصاب هازم الاحزاب و المتصدق بخاتمه فى المحراب المخصوص من الحضرة النبويه بكرامه الاخوه و الانتجاب و المنصوص عليه بانه لدار الحكمة و مدينه العلم باب المكنى بابى الخليفتين و أبى الحسن و الحسين و أبى تراب المشرف بمزيه

من كنت مولاه فعلى مولاه و المويد بدعوه

اللهم وال من والاه و عاد من عاداه اول هذه الامه اسلاما و اوفاهم عهدا و ذماما و لنعم ما قيل شعر على علا فوق السموات قدره و حاز ذوو التحقيق منه

المعاني فاسس بنیان الولاية متقنا و من فضلله نال المعانى الامانيا

بعد از اطوار نبوت هر کمال و

هر شرف

ص: ۳۸۷

ور به تیغ افتد سخن لا سیف الا ذو الفقار در حدیث از جود گویی لا فتی الا علی

وجه صد و

شصت و نهم

آنکه نیز جمال الدین محدث در روضه الاحباب در ذکر جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته اما صفات حمیده و سمات پسندیده آن حضرت از قیاس فهم افزونست و از حیز ادراک وهم بیرون و شمه از حقیقت حال و حال حقیقت وی بر ضمائر صافیه عقلا و خواطر زاکیه عرفا و فضلا لائح و پیدا و واضح و هویداست در شرح حسن او چه تصرف کند کسی مرات آفتاب چه محتاج صیقلست فضائل ذات ساطعه اللوامع و مفاخر صفات لامعه السواطع آن حضرت در همه اذهان و افکار کضوء النهار و نور الابصار قرار یافته پس ایراد و اثبات آن از مقوله تحصیل حاصل می نماید و الشمس تکبر عن حلی و عن حلل قدم نهاد قلم تا بقدر شرح کند ز وصف صورت مدحش نگاشت

معنی را خرد گرفت عنانش کزین سخن بگذر بماهتاب چه حاجت شب تجلی را

اما بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله دو کلمه از هر جا آورده می شود از جمله شرف نسب عالیش از خبر معتبر

علی مئی و انا منه معلومست و حسب وافیش از کلام میمنت انجام

انت منی بمنزله هارون من موسی متحقق و مفهوم اما علم او در همه علمهای عالم روشن شده و کیفیت دانش وی از نکته کامل

انا مدینه العلم و علی بابها یقین گشته درین باب حکیم سنائی فرماید خواننده در دین و ملک مختارش هم در علم و هم علمدارش

در شرح تعریف آورده که علی بن ابی طالب را سخنانست که کسی پیش از وی نگفته و بعد از وی کسی نیز مثل آن نیاورده تا بدانجا که روزی در کوفه به منبر برآمده بود و گفت

سلونی عما دون العرش فان ما بین الجوانح علما جمّا هذا لعاب رسول الله صلّی الله علیه و سلم فی فمی هذا ما زقنی رسول الله صلّی الله علیه و سلم زفا زفا فو الذی نفسی بیده لو اذن للتوریه و الانجیل ان یتکلما لوضعت و ساده فاخبرت بما فیهما فصدقانی علی ذلک یعنی پرسید از من ماورای عرش هر چه می پرسید پس بدرستی که در میان دو پهلوئی من علمهای بسیارست و این اثر لعاب رسول ص خداست صلّی الله علیه و آله و سلم که ذقه کرده است یعنی چشانیده است مرا حضرت رسول الله صلّی الله علیه و سلم بخدای که جان من در قبضه قدرت اوست که اگر فرمان برسد مر توریت و انجیل را که سخن گویند هر آینه من و ساده وضع کنم و بر ان نشستته خبر دهم بدانچه مرا در ان هر دو کتاب تصدیق نمایند و شک نیست در آنکه این علوم در مکتب ادب از ادیب لیب علمک ما لم تکن تعلم در آموخته بود چنانکه فرموده که رسول الله صلّی الله علیه و سلم هزار باب از علم در من آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر بر من منکشف شد درین باب شیخ عطار فرماید نبی در گوش او یک

علم در داد و زان اندر دلش صد علم بگشاد

چو شهر علم دین پیغمبر آمد

ص: ۳۸۸

و محتجب نماند که کتاب روضه الاحباب از مشاهیر کتب معتبره مستنده و معاریف اسفار مقبوئه معتمده است و اکابر و افاحم و اعلام و اعظام سنیه جابجا در مصنفات و مؤلفات خویش بمنقولات و مرویات آن تمسک می فرمایند غیاث الدین بن همام الدین المدعو بخواند امیر در حبیب السیر بترجمه جمال الدین محدث گفته از مؤلفات فصاحت صفات حضرت نقابت منقبت روضه الاحباب فی سیره النبی و الآل و الاصحاب در اقطار آفاق اشتها تمام دارد و بی شبهه عقل ادراک نظیر آن کتاب افادت باب را در آئینه خیال محال می شمارد انتهى و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی الشهیر بحاجی خلیفه در کشف الظنون گفته روضه الاحباب فی سیره النبی علیه الصلوه و السلام و الآل و الاصحاب فارسی لجلال الدین عطاء الله بن فضل الله شیرازی النیسابوری المتوفی سنه ۱۰۰۰ الف فی مجلدین بالتماس الوزیر میر علیشیر بعد الاستشاره مع استاذه و ابن عمه السید اصیل الدین عبد الله و هو علی ثلثه مقاصد و فی اوله ثلاثه ابواب الاول فی نسبه علیه الصلوه و السلام الثانی فی ولادته و الوقائع فی زمانه الشریف الی وفاته الثالث فی فن السیر و فیه ثمان فصول الاول فی عدد ازواجه علیه الصلوه و السلام الثانی فی اولاده علیه الصلوه و السلام الثالث فی فضائله و معجزاته الرابع فی اوصافه الخامس فی عباداته السیاسه فی آدابه و عاداته السیاسه فی خصوصیاتہ الثامن فی خدامه و موالیه و المقصد الثانی فی احوال اصحابه علیه الصلوه و السلام و فیه فصلان الاول فی معرفه رجال الصحابه و الثانی فی نسائهم و المقصد الثالث فی التابعین و مشاهیر ائمه الحدیث و فیه ثلاثه فصول الاول فی التابعین و الثانی فی تابعی التابعین و الثالث فی جماعه بعد تابعی التابعین و ملا یعقوب لاهوری در خیر جاری شرح صحیح بخاری گفته و ذکر فی روضه الاحباب ما معناه

ان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِلْعَبَّاسِ بَعْدَ وَقْعِهِ الْبَدْرَ عَلَيْكَ أَنْ تُوَدِيَ فِدْيَةَ عَنْ نَفْسِكَ وَ عَنْ ابْنِي أَخِيكَ عَقِيلَ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ نَوْفَلَ بْنِ الْحَارِثِ وَ عَنْ حَلِيفِكَ عَتْبَةَ بْنِ جَحْدَمٍ وَ حُسَيْنَ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَنِ دِيَارِ بَكْرِي فِي تَارِيخِ خَمِيسٍ كَفْتَهُ أَمَّا بَعْدُ فَيَقُولُ الْمُسْتَوْهَبُ مِنْ اللَّهِ ذِي الْمَنْنِ الْعَبْدُ الضَّعِيفُ حُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ دِيَارِ بَكْرِي غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَ لَوَالِدِيهِ وَ نَوْلَهُمْ كَرَامَهُ لَدِيهِ هَذِهِ مَجْمُوعَةٌ فِي سِيرِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَ شَمَائِلِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ أَصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ اتَّخَبْتُهَا مِنَ الْكُتُبِ الْمَعْتَبَرَةِ تَحْفَهُ الْأَخْوَانُ الْكِرَامُ الْبُرْهَ وَ هِيَ التَّفْسِيرُ الْكَبِيرُ وَ الْكَشَافُ وَ حَاشِيَةُ لِلشَّرِيفِ الْجَرَجَانِيِّ وَ الْكَشْفُ وَ الْوَسِيطُ وَ مَعَالِمُ التَّنْزِيلِ وَ أَنْوَارُ التَّنْزِيلِ وَ مَدَارِكُ التَّنْزِيلِ وَ تَفْسِيرِي

القشيري و بحر العلوم و لباب التاويل و تفسير الحدادي و عمدته المعاني و زاد المسير لابن الجوزي و تفسير الينابيع و تبصره الرحمن و تفسير أبي الليث السمرقندي و صحيح البخاري و مسلم و سنن الترمذي و شمائله و سنن أبي داود و النسائي و ابن ماجه و المصاييح و شرح السنه و المشكاه و شرحها للطيبى و مشارق الانوار للصفاني و الموطا و شرحها صحيح البخاري لابن حجر و الكرمانى و مسند الامام احمد و مستدرک الحاكم و جامع الاصول لابن الاثير و النهايه له و اسد الغابه و الكامل له و الشفاء و شعب الايمان للبيهقى و دلائل النبوه له و احياء العلوم و التلقيح لابن الجوزى و صفوه الصفوه له و شرف المصطفى له و الحدائق له و الوفاء له و خلاصه الوفا للسمهودى و ايضاح النووى و المنهاج له و الاذكار له و رياض الصالحين له و النجم الوهاج و معجم الطبرانى و ذخائر العقبى للمحب الطبرى و السمط الثمين له و خلاصه السير له و الرياض النضرة له و المنتقى و شواهد النبوه و المواهب اللدنيه لاحمد القسطلانى و روضه الاحباب و اسماء الرجال و مزيل الخفا و سيره ابن هشام و اكتفاء الكلاعى و الاستيعاب لابن عبد البر و سيره اليعمرى و سيره الدياتى و سيره مغطائى و مناسك الكرمانى و التذنيب للرافعى و هدى ابن القيم و التنبيه لابي الليث السمرقندي و فصل الخطاب و الفتوحات المكيه و ربيع الابرار و حياه الحيوان و تلخيص المغازى و زين القصص و امثال العسكري و كتاب الاعلام للزرندي و تاريخ مکه الازرقى و تاريخ الياغى و شفاء الغرام للفاسى و دول الاسلام للذهبي و شرح المواقف للشريف الجرجاني و شرح المقاصد للتفتازانى و شرح العقائد العضديه للدوانى و تفسير قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ له و انموذج العلوم له و عقائد الفيروزآبادى و فصوص الحكم و العروه الوثقى و شرعه الاسلام و الملل و النحل لمحمد الشهرستانى و الهداياه و المضممرات و كنز العباد و المهمات و تشويق الساجد و المختصر الجامع و صحاح الجوهرى و القاموس و سامى الاسامى و مورد اللطافه و الاصل الاصيل للسخاوى و الفوائد و الانس الجليل و بهجه الانوار و العوارف و معجم ما استعجم للبكرى و انموذج اللبيب للسيوطى و الكشف له و الدرجه المنيفه له و العرائس للثعلبى و سح السحابه و اصول الصغار و البحر العميق و سر الادب و الانسان الكامل و سميتها بالخميس فى احوال انفس نفيس و نیز در تاريخ خميس گفته و فى روضه الاحباب كان لعبد مناف اربعة بنين هاشم و عبد شمس و المطلب و نوفل و نیز در ان گفته و فى شفاء الغرام قيل ان هاشما و عبد شمس توأمان و ان احدهما ولد قيل الآخر قيل ان الاول هاشم و ان اصبع احدهما ملتصقه بوجه صاحبه فتحيت فسال الدّم

فقیل یکون بینهما دم و فی روضه الاحباب کان جباهما متلاصقتین فکلما عالجوا فی فکهما لم یقدروا حتی فصلوهما بالسیف فبلغ الخبر بعض عقلاء العرب فقال کان ینبغی ان یفصلوهما بشیء آخر فاذا لم یفعلوا فلا تزال تکون العداوه و السیف فی اولادهما فکان کما قال و شیخ عبد الحق در مدارج النبوه گفته و ما در ترتیب سنوات و بیان وقائع براه موافقت روضه الاحباب که کتاب مشهور و متداولست رقتیم انتهی و شیخ عبد الحق در مدارج در مقامات متکثره روایات روضه الاحباب آورده و از ان نقلها نموده کما لا یخفی علی من راجع و از عبارت مرافض که سابقا در

وجه صد و چهل و نهم

مذکور شد واضح و لائح می گردد که روضه الاحباب نزد حسام الدین سهارنپوری از کتب معتبره است و از ماخذ کتاب او می باشد و بر ناظر مرافض محتجب نیست که مؤلفش در آن کتاب جابجا از روضه الاحباب نقلها آورده و تصریح باعتبار و اعتماد آن نموده چنانچه در ذکر موافقات عمر که وعده نقل آن از کتب معتبره نموده گفته در بیضاوی و کشاف و مدارک و حسینی و زاهدی و معالم و شرح ملا علی قاری و مدارج و روضه الاحباب مذکور است که چون اسیران غزوه بدر را که هفتاد کس بودند نزد آن حضرت صلی الله علیه و سلم آوردند آن جناب از اصحاب پرسیدند که با ایشان چه کار باید کرد الخ و شاه ولی الله والد مخاطب در ازاله الخفا بعد ذکر دعوت نمودن خلیفه اول اعراب را بسوی قتال کفار شام گفته و این فعل حضرت صدیق دستور العمل فاروق اعظم شد رضی الله عنهما بهمین اسلوب در واقعه قادسیه دعوت اعراب فرمود فی کتاب روضه الاحباب عند ذکر غزوه القادسیه چون خبر رسید که عجم یزدگرد رایت پادشاهی برداشتند و امور خود مهیا ساختند امیر المؤمنین عمر بهر یک از عمال خود نامه نوشت بدینمضمون که باید در ان ناحیه هر کرا داند که اسپ و سلاح دارد و از اهل نجدت و شجاعت و مقاتله بود ساختگی نموده بتعجیل تمام بجانب مدینه روان سازد انتهی و نیز ولی الله در ازاله الخفا گفته اما تشبه قوه عقلیه صدیق اکبر با قوت عقلیه انبیا صلوات الله علیهم پس باید دانست که چون فیض الهی در نفس ناطقه کسی درمی آید فیض در چندین هیاکل ظاهر می شود و از صدیق اکبر اکثر آن هیاکل شناخته شده یکی از آنجمله خوابهای صادقست که سبب وصول رائی بسوی سعادت باشد یا سبب نفع عام بخلق الله و همینست شان انبیا و الانطباع وقائع آتیه بغیر اقتران یکی ازین دو وجه در باب تشبه بانبیاء نتوان شمرد بلکه کاهنان نیز در ان مشارک اند مانند خوابهای حضرت صدیق که حامل شد او را بر اسلام و خوابی که باعث بر فرستادن چهار امیر بر چهار حصه شام شد و خواب دیگر که حامل بر استخلاف حضرت فاروق گشت و بیان آن طولی دارد در روضه الاحباب مذکورست که صدیق اکبر

نزدیک بایام هجرت بخواب دید که ماه از آسمان بر بطحای مکه نازل شده و بشهر مکه درآمد و صحرا و دشت بنور آن منور گشت باز آن ماه از آسمان میل نمود و بمدینه فرود آمد و بسیاری از ستارگان بموافقت او حرکت کردند و باز آن ماه با ستارگان بمکه رجوع نمود و زمین مدینه همچنان روشن بود مگر سیصد و شصت خانه و بسبب ورود آن ماه اطراف حرم باز منور گشت بعد از آن ماه بسمت مدینه روان شد و بمنزل عائشه درآمد پس از آن زمین بشکافت و ماه در آن ناپدید گشت و صورت حال موافق همین رویا بظهور رسید انتهی و نیز ولی الله در ازاله الخفا در مآثر عمر در حکایات سیاست او گفته و از آنجمله در روضه الاحباب مذکورست که در زمان خلافت وی هزار و سی و شش شهر با توابع و لواحق آن مفتوح شد و چهار هزار مسجد ساخته گشت و چهار هزار کنیسه خراب گردید و نهصد منبر بر جنوب محاریب جوامع بجهت خطبه جمعه بنا کردند انتهی و نیز در ازاله الخفا گفته و از آنجمله آنکه در محافظت بیت المال دقیقه فرو نمی گذاشت در روضه الاحباب مذکورست که احنف بن قیس با جمعی از وجوه عرب از جانب عراق بجانب فاروق اعظم آمدند می بینند که وی عبا خود را بر میان زده در طلب شتری گم شده از شتران صدقه در حال کمال حرارت هوا تردد می کند چون احنف را دید فرمود یا احنف ساعتی با من رفاقت کن در طلب این اشتر چه حق یتامی و مساکین و ارامل درین هست مردی از قوم گفت یا امیر المؤمنین چرا نمی فرمای که بنده از بندگان صدقه باین امر قیام نماید فرمود ای عبد اعبد منی و من الاحنف هر کسی که والی امر مسلمانان باشد واجبست بر وی آنچه واجبست بر بنده برای خواجه انتهی و از کلام خود شاهصاحب نیز در همین کتاب تحفه بجواب طعن تخلف ابو بکر از جیش اسامه و طعن عزل او از ادای سوره براءت اعتبار و اعتماد روضه الاحباب واضح و ظاهر می شود و عبارت این هر دو مقام سابقا در

وجه صد و چهل و نهم

مذکور شده و مولوی سلامت الله نیز متمسک بروضه الاحباب شده و تصریح بیودن آن از کتب معتمده مستنده فرموده چنانچه در معرکه الآراء در مقام اثبات طهارت نسب و شرافت حسب ابو بکر حسب مزعوم خود گفته در روضه الاحباب می نویسد که اسم شریفش عبد الله بن اُبی قحافه عثمان بن عامر بن کعب بن سعد بن تیم بن مره بن عدی بن کعب بن لویست نسب طاهر او بنسب اطهر سید البشیر صلی الله علیه و اله و سلم در مره بن کعب اتصال می یابد الخ و نیز در معرکه الآراء در همین مقام گفته و در کتاب مذکور در وجه تلقیب وی بصدیق و عتیق نوشته و در وجه تلقیب وی بعتیق چند روایت بنظر رسید و نیز در معرکه الآراء گفته و در روضه الاحباب مسطورست که چون با ابو بکر بیعت کردند ابو سفیان بن حرب نزد علی رضی الله عنه رفت الخ و نیز در معرکه الآراء در مقام دفع عار فرار از کبار خود گفته و فی روضه الاحباب نقلست که چون پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم بان جمع از یاران بیای کوه رسید ابو سفیان با جمعی از مشرکان قریش از طرفی خواستند که بر بالای کوه روند و بر ایشان مستقلی شوند و نگذارند که ایشان در شعب در آینده حضرت دست دعا برداشت الخ و نیز در معرکه الآراء گفته و اما قصه خیبر پس صحیح همین قدرست که در روضه الاحباب موافق صحاح نوشته هنگام

و حال آنکه آن قلعه بود بغایت محکم و حضرت بواسطه صداع نتوانست که بنفس نفیس خود در معرکه محاربه حاضر شود هر روز علمی بیکی از صحابه می داد و بجنگ می فرستاد و در احادیث صحیحه به ثبوت پیوسته که یک روز ابو بکر علم رسول خدا صلی الله علیه و سلم برداشت و بیای قلعه آمد و مقاتله شدید نمود و فتح ناکرده بازگشت روز دیگر عمر رض علم برخواست و بیای قلعه درآمد و مقاتله نمود اشد از مقاتله روز سابق و او را نیز فتح میسر نشد و نیز در معرکه الآراء گفته و بنای اکثر امصار و ظهور شوکت اسلام و قلع و قمع کفار لئام که در عهد خلافت مهد فاروق اعظم بظهور آمده محتاج بیان نیست در روضه الاحباب نوشته که علماء اتفاق دارند بر کثرت علم و وفور فهم و غایت زهد و تواضع و رفق او بر مسلمانان الخ و نیز در معرکه الآراء گفته و فی روضه الاحباب نقلست که چون نزدیک وادی چنین رسیدند مالک بن عون نضری بر مسلمانان سبقت گرفته لشکر خویش را در شب بان وادی رسانید و ایشان را بر حرب تحریرص کرد و گفت در گذرگاه ها کمین کنید و چون لشکر محمد ص پیدا شود یک بار حمله نمایید الخ و نیز در معرکه الآراء گفته ثامنا استنادی که بذکر بعضی احادیث از شرح صحیح مسلم نووی و قول قاضی عیاض کرده فهو لنا لا علینا زیرا که محبت و وداد و اطاعت و انقیاد صحابه کبار نسبت بر رسول مختار از غایت ظهور کالشمس علی شاهی الطور بجای رسیده که بهیچ تدبیر پوشیده شدنی نیست نمی بیند که تمامی کتب و سیر و تواریخ معتمده از حالات محبت آیات این محبان و محبوبان خدا و رسول مقبول آن چنان مملو و مشحونست که احدی انکار آن نمی تواند نمود در روضه الاحباب از صحیح بخاری مرویست که ابو بکر صدیق رض کارسازی آن کرد که بجانب مدینه هجرت نماید رسول ص با وی فرمود صبر کن که امیدوارم که مرا نیز اذن هجرت دهند یعنی همراه ابو بکر گفت پدر و مادرم فدای تو باد این امیدواری هست حضرت فرمود آری صدیق توقف نمود تا مصاحب و موافق آن سرور باشد و نیز در ان کتابست آورده اند که صدیق دو شتر در ورق کنار بست و علف می داد تا فربه شوند و انتظار می کشید که حضرت مامور گردد بهجرت مدینه و نیز در کتاب مذکور از صدیقه مرویست که روزی در خانه خویش نشستیم بودیم در گرمگاه روز گوینده ای گفت اینست رسول الله طیلسانی بر سر مبارک انداخته می آید و نیز در معرکه الآراء گفته و حال صداقت صدیق بمرتب رسید که چه جای مسلمانان مشرکان قریش هم تصدیق این معنی داشتند چنانچه در روضه الاحباب منقولست که مشرکان بواسطه آنکه کمال صداقت آن سرور ص بابو بکر می دانستند بدر خانه او آمدند تا از وی حال ابو بکر معلوم نمایند اسماء دختر ابو بکر از خانه بیرون آمد پرسیدند که پدرت کجاست گفت نمی دانم ابو جهل لعین دست بر آورده طپانچه محکم بر روی وی زد چنانچه گوشواره او از گوش بیرون افتاد انتهی و نیز در معرکه الآراء

گفته و آنچه از روضه الصفا که بیشتر مغرب بغبار ضعف و سقمست نقل کرده معارض صحیح بخاری و دیگر کتب صحاح نمی تواند شد چون از صحیح بخاری و غیره صحاح اهل سنت ثبات قدمی شیخین و طلحه و دیگر مهاجر و انصار ثابتست از روایت روضه الصفا چه گشاید عجیبت که روایت صحیح بخاری و معالم التنزیل و تاریخ الخلفاء و جامع الاصول و روضه الاحباب و غیر آنها که بر ثبات قدمی صحابه کبار از مهاجر و انصار دلالت دارد بلکه روایت در منشور که اثبات ثبات قدم عثمان هم می نماید در نظر نمی آرد و با روایات روضه الصفا که صلاحیت معارضه با کتب مذکوره ندارد استناد و استشهاد می کند و چون تفصیل روایات سابق گذشت در این مقام بذکر اجمالی اکتفا رفت و استدعای اثبات استثنای سی کس و ثبات قدمی آنها ثمره جهل یا تجاهل مستدعیست چه در روضه الاحباب و دیگر کتب سیر و تواریخ مسطورست که سی مرد از یاران رسول پیش پیش حضرت ص جنگ می کردند و هر یک از ایشان می گفت وجهی دون وجهک و نفسی دون نفسک و علیک السلام غیر مودع انتهی و این روایت از تلقی بقبول بمنزله روایت مشهور و مستفیضه است چنانکه بر متبوع خبیر مخفی نیست انتهی کلام سلامه الله و مولوی صدیق حسن خان معاصر در فرع نامی بذکر جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته در سیر سیوطی و بهجه المحافل و روضه الاحباب و دیگر کتب معتبره مرقومست که باتفاق اهل علم اول کسی که ایمان آورد خدیجه کبراست بعده بیک روز و بروایتی در آخر همان روز مسلمان شد و خود وی گفته صلیت مع النبی قبل الناس سبعا بعده زید بن حارثه عتیق خدیجه بعده ابو بکر صدیق ایمان آوردند انتهی فهذا جمال الدین المحدث صاحب روضه الاحباب* حبرهم البارع المتفرد النقاب* قد نضا عن وجه الحق الحجاب و رفع عن محیا الصدق النقاب* حیث قد اثبت هذا الحدیث العلی النصاب* الهادی الی لخب الرشده و لقم الصواب* و کرر اثباته بالحثم و الجزم قطعاً لدابر اهل الارتیاب* و حسماً لزیغ اصحاب الخدع و الخلاب* و الحمد لله المفضل المنعم الوهاب* علی وضوح المحججه لاریاب الحلوم و الالباب* و لزوم الحججه علی رزافه الجاحدین النصاب* و الله الواقی عن الاقتحام فی مهاوی التبار و التباب

وجه صد و هفتادم

آنکه ابو العصمه محمد معصوم باباسمرقندی در رساله فصول اربعه اثبات این حدیث شریف نموده و احتجاج بان کرده چنانچه در فصل دوم رساله مذکوره بجواب طعن غصب فدک گفته و بعد از تسلیم صحت آنکه حضرت امیر گواهی داده باشند بر قاضی لازم نیست که قبول این شهادت نماید و حال آنکه شریعت مطهره بر عدم قبول این قسم شهادت ناطقست و از ادله داله بر کذب این نقل شهادت امیرست چه آن عالی حضرت کرم الله وجهه با وجود اختصاص شرف

انا مدینه العلم و علی بابها چه متصورست که درین قسم شهادت اقدام نمایند و شهادت حسین رضی الله عنهما نیز ازین قبیلست انتهی کلامه ازین عبارت ظاهرست که سمرقندی بهوس باطل انکار شهادت اَبی الائمة الاطیاب سلام الله علیه و علیهم ما نفع المسکک و طاب الملاب اثبات حتمی و جزمی حدیث

انا مدينة العلم نموده سبيل اذعان و انقياد بتحقيق اين خبر منير اعلام الرشاد ييموده فالحمد لله على دمع رؤس ذوى الجحود و العناد* و قلع اسوس اهل المراء و اللداد*المخلدين الى الباطل المهين باتم الاخلاص* الراكنين الى العاقل الهجين زيغا عن السداد

وجه صد و هفتاد و يكم

آنكه على بن سلطان محمد الهروى المعروف بالقارى در رساله كه در باب مذهب حضرت مهدى عليه السلام تاليف نموده و اولش اين ست الحمد لله الذى اوضح سبل الدين باجتهاد الائمه المجتهدين جناب امير المؤمنين عليه السلام را بباب مدينة العلم وصف نموده كمال تحقق و ثبوت اين حديث شريف بر اهل نظر واضح فرموده چنانچه در رساله مذكوره بعد ذكر حكايته طويله مشتمل بر اينكه معاذ الله حضرت خضر ع هر روز وقت صبح نزد ابو حنيفه مى آمد و تعلم احكام شرعيه ازو تا پنج سال مى كرد و بعد مردن ابو حنيفه گفت الهى ان كان لى عندك منزله فاذن لى حنيفه حتى يعلمنى من القبر على حسب عادته الى غير ذلك من الهذر و الهذيان و الكذب و البهتان گفته و لا يخفى ان هذا من كلام بعض الملحدين الساعى فى فساد الدين إذ حاصله ان الخضر الذى قال تعالى فى حقه عبدا من عبادنا ءاتينه رحمه من عندنا و علمناه من لدنا علما و قد تعلم موسى عليه السلام بعض العلوم منه بما اوتى حلما من جملة تلاميذ أبى حنيفه ثم عيسى عليه السلام ياخذ احكام الاسلام من تلميذ تلميذ أبى حنيفه فى ذلك المقام و ما اسرع فهم التلميذ حيث اخذ عن الخضر فى ثلاث سنين ما تعلم الخضر من أبى حنيفه حيا و ميتا فى ثلاثين سنه و اعجب منه ان ابا القاسم القشيرى ليس معدودا فى طبقات الحنفية و إنما هو احد اكابر الشافعيه ثم العجب من الخضر انه ادرك النبى عليه السلام و لم يتعلم منه الاسلام و لا من علماء الصحابه الكرام كعلى باب مدينة العلم و اقضى الصحابه و زيدا فرضهم و أبى اقرء القراء و معاذ بن جبل الاعلم بالحلال و الحرام و لا من التابعين العظام كالفقهاء السبعه و سعيد بن المسيب بالمدينه و عطاء بمكه و الحسن بالبصره و مكحول بالشام و قد رضى لجهله بالشريعه الحنفية حتى تعلم مسائلها بدلائلها فى اواخر عمر أبى حنيفه فهذا مما لا يخفى بطلانه على العقول السخيفه و الفهوم الضعيفه بل لو اطلع على هذا مقاله الرديه علماء الشافعيه او الحنابله او المالكيه اخذوها على وجه السخريه و جعلوها وسيله فى قله عقل الطائفة الحنفية حيث تعلموا ان احدا منهم لم يرض بهذه القضييه بالكلية ثم لو تعرضت لما فى منقوله من الخطاء فى مبانيه و معانيه الداله على نقصان معقوله لصار كتابا مستقلا فى رد محصولة الا انى اعرضت عنه صفحا لقوله تعالى خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلين و قال عز و جل

وجه صد و هفتاد و دوم

آنکه علی قاری در شرح فقه اکبر اثبات این حدیث شریف بحتم و جزم نموده چنانچه در شرح قول ماتن ثم علی بن ابی طالب گفته ای ابن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی القریشی الهاشمی و هو المرتضی زوج فاطمه الزهراء و ابن عم المصطفی و العالم فی الدرجه العلیاء و المعضلات التي سألها كبار الصحابة و رجعوا الى فتواه فيها فضائل كثيره شهيره تحقق

قوله عليه السلام انا مدينة العلم و علی بابها

و قوله عليه السلام اقضاكم علی

وجه صد و هفتاد و سوم

آنکه نیز علی قاری در مرقاه شرح مشکاه استدراک اثبات این حدیث شریف بافادات اعلام خود نموده چنانچه گفته ثم اعلم ان

حدیث انا مدينة العلم و علی بابها رواه الحاكم في المناقب من مستدرکه من حدیث ابن عباس و قال صحیح و تعقبه الذهبي فقال بل هو موضوع و قال ابو زرعه کم خلق افتضحوا فيه و قال یحیی بن معین لا اصل له و کذا قال ابو حاتم و یحیی بن سعید و قال الدارقطنی ثابت و رواه الترمذی فی المناقب من جامعه و قال انه منکر و کذا قال البخاری و قال انه لیس له وجه صحیح و آورده ابن الجوزی فی الموضوعات و قال ابن دقیق العید هذا الحدیث لم یثبتوه و قيل انه باطل لكن قال الحافظ ابو سعید العلائی الصواب انه حسن باعتبار طرقة لا صحیح و لا ضعیف فضلا ان یكون موضوعا ذکره الزرکشی و سئل الحافظ العسقلانی عنه فقال انه حسن لا صحیح كما قال الحاكم و لا موضوع كما قال ابن الجوزی قال السیوطی و قد بسطت کلام العلائی و العسقلانی فی التعقیبات التي علی الموضوعات انتهى و ملا علی قاری از اکابر علماء محرزین رفعت و جلالت و افخم نهای حائزین ثقت و نبالت نزد این قوم می باشد محمد بن فضل الله محبی در خلاصه الاثر گفته علی بن محمد السلطان الهروی المعروف بالقاری الحنفی نزیل مکه و احد صدور العلم فرد عصره الباهر السمیت فی التحقيق و تنقیح العبارات و شهرته کافیه عن الاطراء فی وصفه ولد بهراه و رحل الی مکه و تدبرها و اخذ بها عن الاستاد أبی الحسن البکری و السید زکریا الحسینی و الشهاب احمد بن حجر الهیتمی و الشیخ احمد المصری تلمیذ القاضی زکریا و الشیخ عبد الله السندی و العلامة قطب الدین المکی و غیرهم و اشتهر ذکره و طار صیته و الف التالیف الكثيره اللطیفه التادیه المحتویه علی الفوائد الجلیله منها شرحه علی المشکاه فی مجلدات و هو اکبرها و اجلها و شرح الشفاء و شرح الشمانل و شرح النخبه و شرح الشاطبیة و شرح الجزریه و لخص من القاموس مواد و سماه الناموس و له الاثمار الجنیه فی اسماء الحنفیه و شرح ثلاثیات البخاری و نزّه الخاطر الفاتر فی ترجمه الشیخ عبد القادر لکنه امتحن بالاعتراض علی الائمه لا سیما الشافعی

و اصحابه رحمهم الله تعالى و اعترض على الامام مالك في ارسال اليد في الصلوه و الف في ذلك رساله فانتدب لجوابه الشيخ محمد مكين و الف رساله جوابا له في جميع ما قاله ورد عليه اعتراضاته و اعجب من ذلك ما نقله عنه السيد محمد بن عبد الرسول البرزنجي الحسيني في كتابه سداد الدين و سداد الدين في اثبات النجاه في الدرجات للوالدين أنه شرح الفقه الاكبر المنسوب الى الامام أبي حنيفه رحمه الله تعالى و تعدى فيه طوره في الاساءه في حق الوالدين ثم انه ما كفاه و ذلك حتى الف فيه رساله و قال في شرحه للشفاء متبججا و مفتخرا بذلك اني الفت في كفرهما رساله فليته إذ لم يراع حق رسول الله صلى الله عليه و سلم حيث آذاه بذلك كان استحيا من ذكر ذلك في شرح الشفاء الموضوع لبيان شرف المصطفى صلى الله عليه و سلم و قد غاب الناس على صاحب الشفاء ذكره فيه عدم مفروضيه الصلوه عليه صلى الله عليه و سلم في الصلوه و ادعى تفرد الشافعي بذلك بان هذه المسئله ليست من موضوع كتابه و قد قيض الله تعالى الامام عبد القادر الطبري للرد على القاري فالف رساله اغلظ فيها في الرد عليه و بالجمله فقد صدر منه امثال ما ذكر و كان غنيا عن ان تصدر منه و لولاها لاشتهرت مؤلفاته بحيث ملأت الدنيا لكثرة فائدتها و حسن انسجامها و كانت وفاته بمكة في شوال سنه اربع عشره و الف و دفن بالمعلاه و لما بلغ خبر وفاته علماء مصر صلّوا عليه بجامع الازهر صلاحه الغيبه في مجمع حافل يجمع اربعة آلاف نسمة فاكثر و مولوى صديق حسن خان معاصر در اتحاف النبلاء كفته نور الدين علي بن محمد سلطان القاري الهروي الفقيه الحنفي سيد محمد بن أبي بكر الباعلوي ترجمه او در عقد الجواهر و الدرر چنین نوشته كه وى جامع علوم عقليه و نقليه و متضلع از سنت نبويه بود بكي از جماهير اعلام و مشاهير اولى الحفظ و الافهامست در هرات متولد شده و بسوى مكه رحلت آورده و از خاتمه المحققين احمد بن حجر الهيتمى المكي اخذ نموده و صاحب تصانيف كثيره در چند فنونست منها شرح المشكوه و شرح الشمائل و شرح الوترية و الجزريه و شرح على شرح النخبه در اصول حديث و شرح شفا و شاطبيه و قاموس را تلخيص نموده ناموس نام نهاده و له الاثمار الجنيه فى اسماء الحنفية و شرح ثلاثيات البخارى و نزهه الخاطر فى ترجمه الشيخ عبد القادر و ليكن بنا بر اعتراض بر ائمه خصوصا شافعى و اصحاب او ممتحن شده و بر امام مالك در مسئله ارسال يدى فى الصلوه اعتراض کرده و در ان رساله نوشته پس شيخ محمد مكين بجوابش پرداخت و اعتراضات او را هم بر وى رد ساخت و لهذا تجد مؤلفاته ليس عليها نور العلم و من ثم نهى عن مطالعتها كثير من العلماء و الاولياء و توفى فى سنه اربع عشره و الف انتهى كلامه محرر سطور گوید ملا على قارى را جواب الجواب اين رساله هاست و از تصانيف او قريب چهل رساله بخط خاص وى در فقه و حديث نزد فقيرست و شرح فقه اكبر و حزب اعظم اشهر مؤلفات اوست

و همه توالیفش مقبولست و در اهل علم متداول پس نبودن نور علم بر آن یعنی چه بلکه در فقهای حنفیه کم کسی مثل او منصف مزاج محقق طبع درین دور برخاسته او را در تحریر عبارت عربی طوری خاص و طرزی مخصوصست که کراسها بیک وضع مسجع و مقفی می نویسد و در تحقیق فقه و حدیث و دریافت علوم کلام و معقول ید طولی دارد از هر کتاب او رتبه تحقیق نمایانست و دستگاه او در آن علم عیان و اعتراض او هزار سال مالک و اصحاب شافعی در بعض مسائل نه از راه عصیبت و هواست بلکه بنا بر وضوح ادله بر خلاف آن و این قسم اختلاف در جمیع اصناف علما قدیما و حدیثا موجودست مخصوص بوی نیست انتهی و فاضل رشید ملا علی قاری را بلفظ مولانا یاد نموده بافاده او استدلال و احتجاج فرموده چنانچه در غره الراشدین گفته و مولانا علی قاری در شرح فقه اکبر می فرماید اول الملوک معاویه و نیز می فرماید فتبین انّ معاویه من بعده لا- یكون خلفاء بل ملوکا و امراء انتهی و شاه سلامه الله ملا علی قاری را از عمائد علمای خود ظاهر کرده و بنقل او استدلال نموده چنانچه در معرکه الآراء گفته ملا علی قاری که از عمائد علمای ماست در شرح شمائل علی ما نقل عنه نوشته که و لم یرو انه صَلَّى الله علیه و سلم انهزم و لم یقل احد من الصحابه انه صَلَّى الله علیه و سلم انهزم فی موطن من المواطن الخ و مولوی حیدر علی معاصر در ازاله الغین ملا- علی قاری را از اکابر محدثین وانموده و بافاده او احتجاج کرده چنانچه گفته سلمنا که بیعت یزید مقدم و بیعت اهل کوفه بظاهر متاخرست مگر چون اهل حل و عقد از خلافت یزید کاره و مستنکف بودند و جلوس او را تجویز نمی کردند و استحقاق جناب امام حسین مجمع علیه بود حقیقت بیعت یزید کان لم یکن شد و الحمد لله که این سخن هم از زبان فقیر بی سند و دلیل برنیامده زیرا که اکابر محدثین مثل ملا علی قاری در مرقاه شرح مشکاه از تاریخ ابو عبد الله بخاری و حاکم نقل می کنند و آن بزرگان تا بصحابه می رسانند که خلافت حقیقیه در شهر پیغمبر خداست صَلَّى الله علیه و اله و سلم و اهل حل و عقد همین بلاد درکاراند و ملک و سلطنت در شامست و انعقاد ابن بطور تسلط و غلبه است که برای نظام عامه قرار دادند و بیعت اهل شام و دمشق را اعتباری نیست انتهی و در منتهی الکلام نیز او را از اکابر دانسته بنقل او تمسک و تشبث فرموده چنانچه گفته بلکه از أم المؤمنین صدیقه علی ما قال بعض الاکابر مثل علی القاری و المحقق الدهلوی در همین روایت متنازع فیها نام حضرت امیر در بعضی از طرق مرویست انتهی و محتجب نماند که مؤلفات و مصنفات ملا علی قاری نزد علمای اهل سنت بغایت ممدوح و مشهورست و در کتب اجازات و مرویات ایشان مثبت و مسطور انفا کمال مدح و ثنای آن از خلاصه الاثر محبی و اتحاف النبلاء مولوی صدیق حسن خان معاصر دانستی و تاج الدین دهان مکی در کفایه المتطلع گفته کتاب شرح الشمائل للعلامه الملا علی بن سلطان القاری رحمه الله تعالی اخبر به عن الشيخ محمد حسین الحافی النقشبندی

عن الشيخ عبد الحق الدهلوی عن مؤلفه العلامة علی بن سلطان القاری فذكره و نیز در ان گفته شروح الموطا روايه محمد بن الحسن و المشارق و المشكاه للملا علی بن سلطان القاری رحمه الله تعالى اخبر بها عن السيد محمد صادق بن أحمد آباد شاه و قد حضر دروس الشارح و اخذ عن جماعه كالشيخ عبد الرحمن المرشدي عن مؤلفها الملا علی بن السلطان القاری ح و اخبر بها عن الامام زين العابدين عن والده الامام عبد القادر بن محمد الطبري عنه و نیز در ان گفته شرح النقايه للعلامه الملا علی بن سلطان القاری اخبر به عن الشيخ الصيرفي المحقق محمد حسين الحافي النقشبندی عن العلامة الشيخ عبد الحق الدهلوی عن مؤلفه العلامة علی بن سلطان القاری النهروانی المکی و نیز در ان گفته شرح المنسك الوسط للعلامه الملا علی بن سلطان القاری اخبر به عن الشيخ الصوفي المحقق الشيخ محمد حسين الحافي عن الشيخ عبد الحق الدهلوی عن مؤلفه العلامة الملا علی بن السلطان القاری و محمد عابد بن احمد علی السندی در حصر الشارد گفته و اما شرح المشكاه للشيخ علی القاری و شرح الشفاء و شرح الشمائل و شرح شرح النخبه و شرح الشاطبيه و شرح الجزريه و شرح موطا محمد بن الحسن الشيباني و شرح مسند أبي حنيفة و شرح المنسك مختصر كل ذلك له ارويه عن عمي الشيخ محمد حسين بن محمد مراد بن يعقوب الانصاري الخزرجي السندی عن ابيه عن الشيخ محمد هاشم عن الشيخ عبد القادر بن أبي بكر الصديقي عن الشيخ حسن بن العجيمي عن شيخ القراء علی بن محمد الربيع عن العارف بالله الشيخ احمد الحكمي المکی عن مؤلفها علی بن سلطان الهروي القاری المکی الحنفي و مصطفى بن عبد الله القسطنطيني در كشف الظنون عن اسامي الكتب و الفنون گفته و للشيخ نور الدين علی بن سلطان محمد الهروي المعروف بالقاری المتوفى سنة ١٠١٤ اربع و عشره و الف شرح عظيم ممزوج علی المشكوه مسمى بالمرقاه في اربعة مجلدات جمع فيه جميع الشروح و الحواشي و خود مخاطب در بستان المحدثين در ذکر موطا نسخه شانزدهم گفته و اين نسخه موطاً املا علی قاری از متاخرين شرح کرده و هو مروج مشهور في هذه الديار انتهى و نیز مخاطب در همين كتاب تحفه در ذکر فرقه مهدويه هند گفته و اينها اتباع سيد محمد جونپوري اند که خود را مهدی موعود خيال کرده بود و ملا علی قاری در ردّ اين خيال و رساله ملتقط از احاديث صحيحه نوشته است و علامات مهدی موعود را بتفصيل بيان نموده انتهى و حسام الدين بن بايزيد سهارنپوري در مرافض الروافض شرح مشكاه ملا علی قاری را از كتب معتبره شمرده و آن را از ماخذ كتاب خویش وانموده كما سمعت انفا و سهارنپوري در مرافض جابجا افادات او را نقل کرده بلکه بمزيد خوش فهمی باقوال او بمقابله اهل حق استدلال و احتجاج کرده چنانچه در مرافض بعد نقل حدیثی از ترمذی گفته

ملا علی قاری حنفی رح گفته که این حدیث دلیلت بر آنکه ابو بکر صدیق از جمیع اصحاب افضلست و چون افضلیت آن جناب از همه اصحاب متحقق شد استحقاق خلافتش ثابت گشت زیرا که لائق نیست که با وجود فاضل مفضول خلیفه شود انتهی خصوصاً نزد اکثر شیعه خلافت مفضول را درست نمی دارند انتهی و نیز در مرافض گفته ملا علی قاری در شرح مشکاه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده که گفت

بعثنی رسول الله صلی الله علیه و سلم الی علی بن ابی طالب فقال له انت سید فی الدنیا و سید فی الآخرة من احبک فقد احبنی و حبیبک حبیبی و حبیبی حبیب الله و عدوک عدوی و عدوی عدو الله الویل لمن ابغضک انتهی فهذا القاری کابرهم المتعصب الحقود* و واحدہم المتعنت الجحود* قد اثبت مع عناده هذا الحدیث المسعود و کرر اثباته بالحتم و الجزم قطعاً لدابر اهل المرود* فلا- یقدم علی طعنه الا- الناصب العنود* و لا یجتري علی غمزه الا المارق الکنود* و لا یمتري فی امره الا من جرمه شقاق الحق المحمود* و لا یستریب فی شأنه الا من استهواه الزیغ عن الصدق المنقود

وجه صد و هفتاد و چهارم

آنکه عبد الرؤف بن تاج العارفین المناوی الشافعی در فیض القدیر شرح الجامع الصغیر در ذیل شرح حدیث افات گفته عن باب مدینه العلم و ربان سفینه الفهم سید الحنفاء زین الخلفاء ذی القلب العقول و اللسان السئول بشهادہ الرسول امیر المؤمنین علی بن ابی طالب القائل فیہ المصطفی

من كنت مولاه فعلى مولاه و القائل هو لو شئت لاوقرت لكم من تفسير الفاتحة سبعين و قرأ و القائل انا عبد الله و اخو رسوله و الصديق الاكبر لا يقولها بعدى الا كاذب قتل بالكوفة شهيدا و عمر كالنبي صلی الله علیه و سلم و صاحبيه

وجه صد و هفتاد و پنجم

آنکه نیز مناوی در فیض القدیر گفته

انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فلیات الباب فان المصطفی صلی الله علیه و سلم المدینه الجامعه لمعانى الديانات کلها و لا بد للمدینه من باب فاخبر ان بابها هو علی کرم الله وجهه فمن اخذ طریقہ دخل المدینه و من اخطأه اخطأ طریق الهدی و قد شهد له بالاعلمیه الموافق و الموالف و المعادى و المخالف و خرج الکلاباذی ان رجلا سال معاویه عن مسئله فقال سل علینا هو اعلم منی فقال ارید جوابک قال و یحک کرهت رجلا کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یغزه بالعلم غزا و کان اکابر الصحب یعترفون له بذلك و کان عمر رض یساله عما اشکل علیه جاءه رجل فساله فقال ههنا علی فاستله فقال ارید ان اسمع منك یا امیر المؤمنین قال قم لا اقام الله رجلیک و محاسمه من الدیوان و صح عنه من طرق انه کان یتعوذ من قوم لیس هو فیهم

حتی امسکه عنده و لم یولّه شیئا من البعوث لمشاورته فی المشکل و اخرج الحافظ عبد الملك بن سلیمان قال ذکر لعطاء ما كان احد من الصحب افقه من علی قال لا و الله و قال الحر الی قد علم الاولون و الآخرون ان فهم کتاب الله منحصر الی علم علی و من جهل ذلك فقد ضل عن الباب الّذی من ورائه یرفع الله من القلوب الحجاب حتی یتحقق الیقین الّذی لا یتغیر بکشف الغطاء الی هنا کلامه عقی عد طب ک و صححه و کذا ابو الشیخ فی السنه کلهم عن ابن عباس ترجمان القرآن عدک عن جابر بن عبد الله و رواه احمد بدون فمن الی آخره قال الذهبی کابن الجوزی موضوع قال ابو زرعه کم خلق افتضحوا به و قال ابن معین لا- اصل له و قال الدارقطنی غیر ثابت و قال الترمذی عن البخاری منکر و تعقبه جمع من الائمہ منهم الحافظ العلامی فقال من حکم بوضعه فقد اخطأ و الصواب انه حسن باعتبار طرقة لا صحیح و لا ضعیف و لیس هو من الالفاظ المنکره الّتی تاباها العقول بل هو کخبر ارف امتی بامتی ابو بکر و قال الزرکشی الحدیث ینتهی الی درجه الحسن المحتج به و لا یکون ضعیفا فضلا عن کونه موضوعا و فی لسان المیزان هذا الحدیث له طرق کثیره فی المستدرک اقل احوالها ان یکون للحدیث اصل فلا ینبغی اطلاق القول علیه بالوضع انتهى و رواه الخطیب فی التاریخ باللفظ المزبور من حدیث أبی معاویه عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس ثم قال قال القاسم سالت ابن معین عنه فقال هو صحیح قال الخطیب قلت أراد انه صحیح من حدیث أبی معاویه و لیس بباطل إذ رواه غیر واحد عنه و افتی بحسنه ابن حجر و تبعه السخاوی فقال هو حسن

وجه صد و هفتاد و ششم

آنکه نیز مناوی در تیسیر شرح جامع صغیر گفته

انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فلیات الباب فان المصطفی هو المدینه الجامعه لمعانی الدیانات کلها و لا بد للمدینه من باب یدخل منه فاخبر أنّ بابها هو علی فمن اخذ طریقه دخل المدینه و من لا فلا عقی عد طب ک و صححه عن ابن عباس عدک عن جابر بن عبد الله و هو حسن باعتبار طرقة لا صحیح و لا ضعیف فضلا عن کونه موضوعا و وهم ابن الجوزی

وجه صد و هفتاد و هفتم

آنکه نیز مناوی در کنوز الحقائق گفته

انا مدینه العلم و علی بابها ط ای اخرج الطبرانی هر گاه روایت نمودن مناوی حدیث مدینه العلم را در کنوز الحقائق شنیدی خطبه کنوز الحقائق که از ان مدح و ثناء کتاب ظاهر می شود باید شنید قال المناوی الحمد لله الّذی کسا اهل الحدیث رداء الشرف فی کلّ اقلیم و رفع شانهم و اعلى ذکرهم فی کلّ حدیث و قدیم و خصهم من بین جمله الشرع بمزید التشریف و التعظیم و اشهد ان لا اله الا الله

ربّ العرش الكريم و ان محمّدا عبده و رسوله الهادى الى الصراط المستقيم و بعد فيقول العبد الفقير القائم على قدم التقصير عبد الرؤف المناوى هذا كتاب عجاب من تأمله دخلت عليه المسره من كل باب جمعت فيه زهاء عشره آلاف حديث فى عشره كراريس كل كراس الف حديث فى كلّ ورقه مائه حديث تقرأ بالعرض على العاده و فى نصف العرض بالطول و من اعلى الى اسفل و من اسفل الى اعلى كل نصف سطر مستقل بنفسه و ترتيبه على حروف المعجم ليسهل تناوله على العرب و العجم مع شغل القلب بآخر ان يتضاءل دونها الشوامخ و مصائب تطيش فى مقابلتها الشم الرواسخ رمانى الزمان بسهامه و اصابنى الدهر بحسامه و حمامه و الحمد للاله ذى الجلال على كل حال من الاحوال و سميته كنوز الحقائق فى حديث خير الخلائق و المامول من ساداتنا مشايخ العصر و جهابذه الدهران يسمح احدهم بتمشيته عليه متنا و اسنادا ليكون تبصره لهذا العاجز و لمن تبصر و تذكره لمن أراد ان يتذكر و علامه مناوى از اكابر محققين فخام و اجله منقدين عظام و معاريف شيوخ والا مقام و مشاهير قروم عظيم الاحترام نزد سنه مى باشد محمد امين بن فضل الله بن محب الله المحبى در خلاصه الاثر كفته عبد الرؤف بن تاج العارفين بن على بن زين العابدين الملقب زين الدين الحدادى ثم المناوى القاهرى الشافعى و قد تقدم ذكر تتمه نسبه فى ترجمه ابنه زين العابدين الامام الكبير الحجه الثبت القدوه صاحب التصانيف السائره و اجل اهل عصره من غير ارباب و كان اماما فاضلا زاهدا عابدا قانتا لله خاشعا له كثير النفع و كان متقربا بحسن العمل مثابرا على التسيح و الاذكار صابرا صادقا و كان يقتصر يومه و ليلته على اكله واحده من الطعام و قد جمع من العلوم و المعارف على اختلاف انواعها و تباين اقسامها ما لم يجتمع فى احد ممن عاصره نشأ فى حجر والده و حفظ القرآن قبل بلوغه ثم حفظ البهجه و غيرها من متون الشافعيه و الفيه ابن مالك و الفيه سيره العراقى و الفيه الحديث له ايضا و عرض ذلك على مشايخ عصره فى حياه والده ثم اقبل على الاشتغال فقراً على والده علوم العرييه و تفقه بالشمس الرملى و اخذ التفسير و الحديث و الادب عن النور على بن غانم المقدسى و حضر دروس الاستاذ محمد البكرى فى التفسير و التصوف و اخذ الحديث عن النجم الغيطى و الشيخ قاسم و الشيخ حمدان الفقيه و الشيخ الطبلاوى لكن كان اكثر اختصاصه بالشمس الرملى و به برع و اخذ التصوف عن جمع و تلقى الذكر من قطب زمانه الشيخ عبد الوهاب الشعراوى ثم اخذ طريق الخلوتيه عن الشيخ محمد المناخلى اخى عبد الله و اخلاه مرارا ثم عن الشيخ محرم الرومى حين قدم مصر بقصد الحج و طريق البيراميه عن الشيخ حسين الرومى المنتشوى و طريق الشاذليه عن الشيخ منصور الغيطى و طريق النقشبديه عن السيد

الحسيب النسيب مسعود التاشكندی و غيرهم من مشايخ عصره و تقلد نيابه الشافعيه ببعض المجالس فسلك فيها الطريقه الحميده و كان لا يتناول منها شيئاً ثم رفع نفسه عنها و انقطع عن مخالطه الناس و انعزل في منزله و اقبل على التاليف فصنف في غالب العلوم ثم ولى تدريس المدرسه الصالحيه فحده اهل عصره و كانوا لا يعرفون مزيه علمه لانزوائه عنهم و لما حضر الدرس فيها ورد عليه من كل مذهب فضلاء منتقدين عليه و شرع في إقراء مختصر المزني و نصب الجدل في المذاهب و اتى في تقريره بما لم يسمع من غيره فاذعنوا لفضله و صار اجلاء العلماء يبادرون لحضوره و اخذ عنه منهم خلق كثير منهم الشيخ سليمان البابلي و السيد ابراهيم التاشكندی و الشيخ على الاجهوري و الولي المعتقد احمد الكلبي و ولده الشيخ محمد و غيرهم و كان مع ذلك لم يخل من طاعن و حاسد حتى دس عليه السم فتوالى عليه بسبب ذلك نقص في اطرافه و بدنه من كثره التداوى و لما عجز صار ولده تاج الدين محمّد يستملى منه التاليف و يسطرها و تاليفه كثيره منها تفسيره على سوره الفاتحه و بعض سوره البقره و شرح على شرح العقائد للسعد التفتازاني سماه غايه الاماني لم يكمل و شرح على نظم العقائد لابن أبي شريف و شرح على الفن الاول من كتاب النقايه للجلال السيوطي و كتاب سماه اعلام الاعلام باصول فنى المنطق و الكلام و شرح على متن النخبه كبير سماه نتيجه الفكر و آخر صغير و شرح على شرح النخبه سماه اليواقيت و الدرر و شرح على الجامع الصغير ثم اختصره في اقل من ثلث حجمه و سماه التيسير و شرح قطعه من زوائد الجامع الصغير و سماه مفتاح السعاده لشرح الزيادة و له كتاب جمع فيه ثلثين الف حديث و بين ما فيه من الزيادة على الجامع الكبير و عقب كل حديث بيان رتبته و سماه الجامع الازهر من حديث النبي الانور و كتاب آخر في الاحاديث القصار عقب كل حديث بيان رتبته سماه المجموع الفائق من حديث خاتمه رسل الخلائق و كتاب انتقاه من لسان الميزان و بين فيه الموضوع و المنكر و المتروك و الضعيف و رتبته كالجامع الصغير و كتاب في الاحاديث القصار جمع فيه عشره آلاف حديث في عشر كراريس كل كراسه الف حديث كل حديث في نصف سطر يقرأ طرداً و عكساً سماه كنز الحقائق في حديث خير الخلائق و شرح على نبذه شيخ الاسلام البكري في فضل ليله النصف من شعبان و كتاب في فضل ليله القدر سماه اسفار البدر عن ليله القدر و شرح على الاربعين النوويه و رتب كتاب الشهاب للقضاعي و شرحه و سماه امعان الطلاب بشرح ترتيب الشهاب و له كتاب في الاحاديث القدسيه و شرح الكتاب المذكور و شرح الباب الاول من الشفاء و شرح الشمائل الترمذي شرحين احدهما مزج و الآخر

قولات لكنه لم يكمل و شرح الفيه السيره بحده العراقي شرحين احدهما قولان و الآخر مزج سماه الفتوحات السبحانيه فى شرح نظم الدرر السنيه فى السيره الزكيه و شرح الخصائص الصغرى للجلال السيوطى شرحين صغير سماه فتح الرؤف المجيب بشرح خصائص الحبيب و شرح كبير سماه توضيح فتح الرؤف المجيب و اختصر شمائل الترمذى و زاد عليه اكثر من النصف و سماه الروض الباسم فى شمائل المصطفى أبى القاسم و خرج احاديث القاضى البيضاوى و كتاب الادعيه الماثوره بالاحاديث الماثوره و كتاب آخر سماه بالمطالب العليه فى الادعيه الزهيه و كتاب فى اصطلاح الحديث سماه بغيه الطالبين لمعرفة اصطلاح المحدثين و شرح على ورفات امام الحرمين و آخر على ورفات شيخ الاسلام ابن أبى شريف و اختصر التمهيد للأسنوى لكنه لم يكمله و له كتاب فى الاوقاف سماه تيسير الوقوف على غوامض احكام الوقوف و هو كتاب لم يسبق الى مثله و شرح زيد بن ارسلان التى نظم فيها اربعة العلوم اصول الدين و اصول الفقه و الفقه و التصوف و سماه فتح الرؤف الصمد بشرح صفوه الزيد و شرح التحرير لشيخ الاسلام زكريا سماه احسان التقرير لشرح التحرير ثم شرح نظمه للعمريطى بالتماس بعض الاولياء و سماه فتح الرؤف الخبير بشرح كتاب التيسير نظم التحرير وصل فيه الى كتاب الفرائض و كمله ابنه تاج الدين محمّد و شرح على عماد الرضى فى آداب القضاء سماه فتح الرؤف القادر لبعده هذا العاجز القاصر و شرح على العباب سماه اتحاف الطلاب بشرح كتاب العباب انتهى فيه الى كتاب النكاح و حاشيه عليه لكنه لم يكملها و شرح على المنهج انتهى فيه الى الضمان و حاشيه على شرح المنهج لم تكمل و كتاب فى احكام المساجد سماه تهذيب التسهيل و كتاب فى مناسك الحج على المذاهب الاربعه سماه اتحاف الناسك باحكام المناسك و شرح على البهجه الوردية سماه الفتح السماوى بشرح بهجه الطحاوى ثم اختصره فى نحو ثلث حجمه و كلاهما لم يكمل و كتاب فى احكام الحمام الشرعيه و الطيبه سماه النزّه الزهيه فى احكام الحمام الشرعيه و الطيبه و شرح على هديه الناصح للشيخ احمد الزاهد لكنه لم يكمل و شرح على تصحيح المنهاج سماه الدر المصون فى تصحيح القاضى ابن عجلون لكنه لم يكمل و شرح على مختصر المزنّى لم يكمل و اختصر العباب و سماه جمع الجوامع و لم يكمل و كتاب فى الالغاز و الحيل و سماه بلوغ الامل بمعرفه الالغاز و الحيل و كتاب فى الفرائض و شرح على الشمعه المضيئه فى علم العرييه للسيوطى سماه المحاضر الوضيئه فى الشمعه المضيئه و كتاب جمع فيه عشره علوم اصول الدين و اصول الفقه و الفرائض و النحو و التشريح و الطب و الهيئه و احكام النجوم و التصوف و كتاب فى فضل العلم و اهله و كتاب اختصر فيه الجزء الاول من المباح فى علم المنهاج للجلدى و شرح على القاموس انتهى فيه الى حرف الذال و اختصر الاساس و رتبه كالقاموس و سماه احكام الاساس

و كتاب الامثال و كتاب سماه عماد البلاغه و كتاب فى اسماء البلدان و كتاب فى التعاريف سماه التوقيف على مهمات التعاريف و كتاب فى اسماء الحيوان سماه قره عين الانسان بذكر اسماء الحيوان و كتاب فى احكام الحيوان سماه الاحسان بيان احكام الحيوان و كتاب فى الاشجار سماه غايه الارشاد الى معرفه احكام الحيوان و النبات و الجماد و كتاب فى التفصيل بين الملك و الانسان و كتاب الانبياء سماه فردوس الجنان فى مناقب الانبياء المذكورين فى القرآن و كتاب الطبقات الكبرى سماه الكواكب الدرليه فى تراجم الساده الصوفيه و كتاب الصفوه بمناقب بيت آل النبوه و افرد السيده فاطمه رض بترجمه و الامام الشافعى بترجمه و كذا الشيخ على الخواص شيخ الشيخ عبد الوهاب الشعرانى و له شرح على منازل السائرين و حكم ابن عطاء الله و ترتيب الحكم للشيخ على التقى سماه فتح الحكم بشرح ترتيب الحكم لكنه لم يكمل و شرح على رساله ابن سينا فى التصوف سماه ارسال اهل التعريف و شرح قصيدته العينيه و له شرح على المواقف التفويه لم يكمل و شرح على رساله الشيخ ابن علوان فى التصوف و كتاب منحه الطالبين لمعرفة اسرار الطواعين و كتاب فى التشريح و الزوج و ما به صلاح الانسان و فساده و كتاب فى دلائل خلق الانسان و شرح على الفيه ابن الوردى فى المنامات و شرح على منظومه ابن العماد فى آداب الاكل سماه فتح الرؤف الجواد و هو اول كتاب شرحه فى الآداب و كتاب فى آداب الملوك سماه الجواهر المضيئه فى بيان الآداب السلطانيه و كتاب فى الطب سماه بغيه المحتاج الى معرفه اصول الطب و العلاج و كتاب سماه الدر المنضود فى ذم البخل و مدح الجود و كتاب فى تاريخ الخلفاء و تذكره فيها رسائل عظيمه النفع ينبغى ان يفرد كل منها بالتاليف و له مؤلفات آخر غير هذه و بالجمله فهو اعظم علماء هذا التاريخ آثارا و مؤلفاته غالبها متداوله كثيره النفع و للناس عليها تهافت زائد و يتغالون فى اثمانها و اشهرها شرحه على الجامع الصغير و شرح السير المنظومه للعراقى و كانت ولادته فى سنه اثنتين و خمسين و تسعمائه و توفى صبيحه يوم الخميس الثالث و العشرين من صفر سنه احدى و ثلاثين و الف و صلى عليه بجامع الازهر يوم الجمعة و دفن بجانب زاويته التى انشأها بخط المقسم المبارك فيما بين زاويتي سيدى الشيخ احمد الزاهد و الشيخ مدين الاشمونى و قيل فى تاريخ موته مات شافعى الزمان رحمه الله تعالى و ابو مهدي ثعالبى در مقاليد الاسانيد در ترجمه ابن حجر عسقلانى كفته قال شيخ شيوخنا عبد الرؤف المناوى فى شرحه لشرح النخبه لما عزل الحافظ ابن حجر عن القضاء بالشمس أبى عبد الله بن محمد بن على القاياتى سلم كل منهما على الآخر و انشده الحافظ ابن حجر عندى حديث ظريف بمثله يتغنى

من قاضيين يعزى هذا و هذا يهني يقول ذا أكرهوني و ذا يقول استرحنا و يكذبان جميعا فمن يصدق منا

و نیز ابو مهدی ثعالبی در مقالید الاسانید در ترجمه ابو العباس زروق گفته و فی طبقات الصوفیه لشیخ شیوخنا الزین عبد الرؤف المناوی الشافعی فی ترجمه زروق انه کتب علی الحکم نیفا و ثلاثین شرحا و علی القرطبیّه و علی الرساله عدّه شروح و نظم فصول السلمی انتهى و تاج الدین الدهان در کفایه المتطلع گفته کتاب شرح الشمائل للعلامه عبد الرؤف بن المناوی رحمه الله اخبر به عن الشيخ العلامة الشبراملسی و حافظ وقته محمد بن علاء الدین البابی و غیرهما عن مؤلفه العلامة عبد الرؤف بن المناوی فذکره و سالم بن عبد الله بن سالم البصری در رساله الامداد بمعرفه علو الاستاد در ذکر روایت موطا گفته و كذلك یرویه الوالد عن الشيخ البابی من روايه أبي مصعب الزهري عن الزين عبد الرؤف المناوی عن النجم محمّد بن احمد عن شيخ الاسلام زكريا الانصاري عن الاستاد أبي الفضل بن حجر عن مريم بنت احمد بن محمد الأذرعي عن يونس بن ابراهيم الدبوسي عن أبي الحسن بن المقير عن الحافظ أبي الفضل بن ناصر عن أبي القاسم بن منده عن أبي علي زاهر بن احمد السرخسي عن أبي اسحاق ابراهيم بن عبد الصمد الهاشمي عن مصعب الزهري عن الامام مالك و نیز در امداد گفته و اما عمده الاحكام الصغرى للمقدسى فيرويها عن الشيخ المذكور عن الشيخ ابراهيم اللقاني و الشيخ عبد الرؤف المناوی عن أبي النصر الطبلاوی عن والده ناصر الدين عن زكريا بن محمد الحافظ عن أبي محمد عبد الرحيم بن الفرات عن عمر بن احسن المراغي عن علي بن احمد بن البخاري عن مؤلفها الحافظ عبد الغني بن سرور المقدسي و نیز در امداد گفته و اما سيره ابن سيد الناس فيرويها عن الشيخ المذكور عن الشيخ عبد الرؤف المناوی عن النجم الغيطي عن زكريا عن الحافظ بن حجر عن أبي الحسن محمد بن الحسن الفرسي عن مؤلفها الحافظ أبي الفتح اليعمری و احمد بن محمد بن احمد بن علي النخلى المكي در رساله اسانيد خود گفته و سمعت علي شيخنا الشيخ محمد المذكور المؤطا روايه أبي مصعب بن احمد بن أبي بكر الزهري رحمه الله تعالى بقراءه شيخنا الشيخ عيسى بن محمد الثعالبي لبعضه و إجازه لسائره عن الزين عبد الرؤف المناوی عن النجم محمد الغيطي عن شيخ الاسلام زكريا الانصاري عن الحافظ أبي الفضل احمد بن حجر عن مريم بنت احمد بن محمد الأذرعي قراءه عليها لموافقاته و إجازه لسائره باجازتها من يونس بن ابراهيم الدبوسي ان لم يكن سماعا عن أبي الحسن بن المقير عن الحافظ أبي الفضل بن ناصر عن أبي القاسم بن منده عن أبي علي زاهر بن احمد السرخسي عن أبي اسحاق ابراهيم بن عبد الصمد الهاشمي قال اخبرنا به ابو مصعب الزهري قال اخبرنا به امام دار الهجرة

مالك بن انس رحمه الله تعالى رحمه واسع في الدنيا والآخرة أمين و محمد بن علي الشوكاني در بدر طالع گفته عبد الرؤوف شارح الجامع الصغير شرحه شرحا بسيطا و شرحا مختصرا و شرح الشهاب و شرح آداب القضاء و طبقات الصوفيه و غير ذلك توفي سنة ١٠٤٩ اوفى التي بعدها و لم اقف له على ترجمه مبسوطه و خود مخاطب در رساله اصول حديث مي فرمايد و مجمع البحار شيخ محمد طاهر در تحقيق جميع كتب حديث يعني طبقات اربعه مذكوره كافيست و شرح عبد الرؤف مناوي بر جامع صغير شيخ جلال الدين سيوطي نیز اكثر احاديث را كفايت مي كند انتهى و فاضل رشيد در عزه الراشدين گفته مناوي در فيض القدير شرح جامع صغير مي فرمايد الخلافه قال الحافظ في الفتح خلافه النبوه و اما معاويه و من بعده على طريقه الملوک و لو سموا خلفاء الخ و حيدر على معاصر نیز در ازاله الغين اين عبارت فاضل رشيد را آورده فهذا علامتهم الجليل عبد الرؤف المناوي الحاشد عندهم لاشتات المحامد كالمحرز الحاوي* قد اثبت هذا الحديث الذي اصيح لبهجهته نزهه السامع و الراوي و ظل لنضرتة عقله المستوفز الهاوي* فلا- يصدف عنه الا المافون المتغمر في المثالب و المساوي* و لا ينحرف عنه الا المافوك المعاند المشاحن المناوي* و لا- يضل عن اعلامه الا الحائر الممنو بالضلال في المغاوي* و لا يجوز عن اكامه الا الحائر البائر المصرعه في المهاوي

وجه صد و هفتاد و هشتم

آنکه ملا يعقوب بنبانی لاهوری در رساله عقائد ثبوت اين حديث را تسليم فرموده اگر چه در دلالت آن بر اعلميت و افضليت جناب امير المؤمنين عليه السلام كلامی کرده چنانچه انشاء الله تعالى در ما بعد خواهی دانست و جلالت مرتبت و علو منزلت ملا- يعقوب نزد اين حضرات بر متبع افق مبین في احوال المقربين تصنيف رزق الله الملقب بحافظ عالم خان و عمل صالح محمد صالح مورخ و مرات افتاب نماي شاه نوازخان مخفی و محتجب نيست و انشاء الله تعالى در مجلد حديث ثقلين خواهی دريافت که خود مخاطب والا- مقام بكلام ملا يعقوب در حاشيه همين كتاب تحفه متمسك و متشبت گردیده فالعجب كل العجب من المخاطب الكابر* المضطلع الخابر* كيف يتمسك بكلام حبره هذا الأبر* ثم يتغافل عن تسليمه لذلك الحديث القاطع من اهل الضلال كل دابر* و يركب في قدحه و طعنه المهالك و النهابر* و يمتطي في رده و توهينه صهوه الا-عجف المرمي الدوابر

وجه صد و

هفتاد و نهم

آنکه ابو العباس احمد بن محمد المعتري الاندلسي اثبات اين حديث شريف کرده چنانچه در نفع الطيب من غصن الاندلس الرطيب و ذكر وزيرها لسان الدين بن الخطيب جايی که قصيده داليه شمس الدين محمد بن احمد بن علي الهواري المعروف بابن جابر بطرز التقاط وارد نموده گفته و مما يختص بعلي رضي الله تعالى عنه قوله و ان عليا ع

كان سيف رسوله

المحتوى كل سودد

نساء الجنة الغر سوددا و حسبك هذا سودد المسود فباتا و حلى الزهد خير حلاهما

ص: ٤٠٧

و قد اثرا بالزاد من كان يجتدى

من قد بات و الصوف لبسه و فى السندس الغالى غدا سوف يعتدى و قال رسول الله انى مدينه

من العلم و هو الباب و الباب فاقصد

و بايد دانست كه مقررى بعد ايراد انتخاب اين قصيده بمدح و ثناء و وصف و اطراء ان پرداخته چنانچه گفته و هذا ما وقفت عليه من هذه القصيده الفريده و ليس بيدى الان ديوان شعره حتى اكتبها بكمالها فانها مناسبه لهذا الباب الذى جعلناه ختما للكتاب كما لا يخفى و محتجب نماند كه ابو العباس احمد بن محمد المقرئ از اكابر اعيان و افاضل جليل ايشان و واحد زمان و فردا و ان خود نزد سنه بوده احمد بن محمد الخفاجى در ريحانه الألباء و زهره الحيوه الدنيا گفته العلامة شهاب الدين احمد بن محمد المقرئ المغربى المالكى نزيل مصر فاضل لغر المناقب مشرق و بدر لعلو همته سار من المغرب للمشرق و هو رفيق السيداد و بيت مجده منتظم الاسباب ثابت الاوتاد و هو كما قيل فيه دمث من غير خفر و لين جانب من غير خور ذو رأى يرد اللبن فى الضرع و الثمار فى الزند و له آثار يثنى عليها ثناء النسيم على الند و ادب امتزج باللطف امتزاج الماء بالخمير و فيصل حكم رفع به التنازع بين زيد و عمرو و هو لفته مالك اكرم سيد مالك و قد بوأه الله فى الحديث تكرمه بين العلياء و السند وجد فى ارث المجد بغير كلاله عن اكرم اب وجد مضت الدهور و ما اتين بمثله و لقد اتى فعجزن عن

نظرائه

اما الشعر فهو اصمعى باديته و سلمان بيته و حسان فصاحته فما مس قضب الاقلام الا سجدت شكرا إذ رأته قبله الآمال و اقسمت ان من البيان لسحرا لكنّه السحر الحلال و هو من قوم تعاويذهم الصوارم و آثارهم فى كل جيد توائم انفق عمره فى كسب الخير الرياح لما علم ان مال المال غاد و رائح و لما رأى ما بمصر من الحسد و النفاق و تجاره الآداب ليس لها بسوقها نفاق و لم يرض بالكساد و مسابقه الحمير للجواد ارتحل للشام ذات العماد فقال له رائد السداد من سابق الجواد بالحمار جنت يداه ثمر الغبار

و قد كنت استقطر خيره و استودقه و أومل أن ربيع التلافي يخضر ورقه و يرد على منه ما يسر الثكالى و ينسيها صعاب الآفات و الرزايا مما يستنزل العصم للوهاد و تصغى له او ابد الايام حتى تصاد و عصر اللثيم لثيم و زمان الكريم كريم و الورد فى زمن الربيع طلوعه و العقد ليس يزين غير الجيد

فضنّ على بالاثر و العين و لم يرض ان يجمع بين ساكنين فسبقت المنايا الامانى و جاءنى بنعيه من كنت ارجوه بشير التهانى

ص: ٤٠٨

فبكِيت للظل الذي

و قد نزهت طرفى فى رياض آثاره و ملأت أرداد ان المسامع بجنى اخباره فرايت له نظما و نثرا و محاسن تملأ الافواه و الاسماع
درا و من تاليفه ازهار الرياض فى اخبار عياض و فتح المتعال فى وصف النعال و غير ذلك و لما مرّ فى طريقه بمحمّد بن
يوسف التاولى المغربى كتب له يستدعى منه الاجازه أ موقظ جفن العلم من بعد ما اغفى

و باسط كف البذل من بعد ما كفّا و محيى رسوم الاكرمين التى عفت و مجرى معين الفضل من بعد ما جفّا

اجزنى بما قد قلته و رويته ففضلك يا ذا الفضل قد حير الوصفا فاجابه بقوله سقى الله ثراه و عطر مثواه

ايا فاضلا اعيت محاسنه الوصفا و انسان عين الود و المنهل الاصفى و مشكاه انوار القراءات و الادا

و ساحب أذيال الكمال على الاكفا و حائز اشقات الفضائل إذ غدت مفاخره فى اذن مغربنا شنفا

بعثتم بطرس بل بروض بلاغه تعطرت الارعاء من نشره عرفا و أمّلتم اعلى الاله مقامكم

و البسكم من غره المطرف الاصفى من القام الباع الضعيف إجازته الم تعلموا ان الصواب هو الاعفا

و لست باهل ان اجاز فكيف ان اجيز على ان الحقائق قد تخفى فاضواء فكرى اظلمتها حوادث

فاونه تبدو و اونه تطفى و لولا رجائى منكم صالح الدعا لما سطرت يمنائى فى مثل ذا حرفا

فارجو من الرحمن جل جلاله و من فضله ان يقبل العدل و الصرفا و ها انا ذا اشهدت انى اجزتكم

على السنن المألوف و المقصد الاوفى جميع تآليفى و نظمى و ان وهى و نثرى و ان حاز الركاكه و الضعفا

و كل الذي ارويه عن لقيته من الساده الغر الاولى احسنوا الوصفا كسيدنا شيخ الاثمه عمنا

سعيد فكم نلنا معارفه قطفا عن اشياخهم من اهل فاس و غيرهم كمثل ابن هارون فاعظم بهم كهفا

و هذا هو الشيخ ابن غازى و وصفه شهير فلم يحتج لتشهيره كشفا رعى الله عهدا كان فيه امامنا

و والى على مثواه رحمته عطا و لا تغفلونى من دعائكم إذا مددتم بباب الله سبحانه الكفا

و عند ضريح الاولياء و ذكرهم عسى نرتوى من بحر غفرانهم رشفا و ان جهل الناس الحقوق بعصرنا

فممتلك من راعى الحقوق و ما وقى و كاتبه المقرئ احمد مرتج من الله جل العون و البر و العطا

بجاه شفيع الخلق ما ملنا الذي نؤمل يوم الدين من حوضه رشفا عليه من الرحمن الف تحيه

ننال بها حسن الختام مع الزلفى و له فى مثال نعل النبى صلّى الله عليه و سلم

لك الله من تمثال نعل كريمه بخير الورى فاقت سنا و سناء يحق لذى داء يلازم وضعه

ص: ٤٠٩

على جرحه منه ينال شفاء و ذاك قليل فى ماثر من علا على كلّ اوج إذا جاب نداء
و من ذا الذى يحصى فضائل احمد و قد جود القرآن فيه ثناء عليه من الرحمن ازكى تحيه

توسس للمدح الشريف بناء

و له يا مثل نعال خبر فخر العرب ليس اجل واطئ للترب

كم رمت مديحه بقصد القرب و العذر اجل و المعانى تربى

و له اعظم بمثال نعل عزّ العرب

من ارشدنا الى اجل القرب قبله و كن بحقه معتنيا و اجعله وسيله لدفع الكرب

و له و مثال نعل عرفه متارج فى الخافقين و نوره متبلج حاكى نعال اجل من وطى الثرى

و بدت كواعب مجده تتبرج فاجعله خير وسيله ترجو بها دفع المكاره حين ضاق المخرج

صلى الاله على مشرفه الذى اشكال منطقه الهدايه تنتج و لما وقفت على كتابه فتح المتعال

قلت مضمنا لبيتى المعرى حكى المحراب تمثال فقيه لنا سجديات تقبيل توالى

اقول لنعل خير الخلق طرّا و قد حاز المهابه و الجلالا و عزّ به التراب فكل مسك

لرياه لقد هجر الغزالا ليهنك فى المكارم و المعالى كمال علم القمر الكمالا

و انك لو تعلقت الثريا بشسعك ما قطعت له قبالا و كتب له صاحبنا عبد العزيز

الفشتالى بارك الله فيه يا نسمة عطست بها ريح الصبا فتضمخت بعبيرها حلل الرّبا

هبى الى ساحات احمد و اشرحى شوقى الى لقيه شرحا مطنبا و صفى له بالمنحنى من اضلعي

قلبا على جمر الغضا متقلبا بان الاحبه عنه حتى قد ثوى منهم و آخر قد ناى و تغيبا

فعساك تسعد يا زمان بقربهم فاقول اهلا باللقاء و مرحبا اقول استعاره العطاس

للسيم غير مستحسنه و المعروف فى كلام فصحاء العرب عطس الصبح و الفجر و فى شرح الفصيح للمرزوقى يقال عطس إذا
فجأته صبحه من غير إرادته و مصدره العطس و العطاس الاسم جعل كالادواء و يقال ارغم الله معطسه أى انفه و عطس الصبح
انفجر على التشبيه و لابی اسحاق الغزى فى قصيدته المشهوره التى اولها امط عن الدرر الزهر اليواقيتا و اجعل لحج تلاقينا مواقينا

كم من بكور الى احراز منصبه جعلته لعطاس الفجر تشميتا و من لطائف بعض المتأخرين

قوله قلت له و الدجى مولّ و نحن فى الانس بالتلاقى قد عطس الصبح يا حبيبي

فلا تشمته بالفراق

و كتب ابو عبد الله محمد بن احمد المكلاى على كتابه زهر الرياض فى اخبار عياض

ص: ٤١٠

قد بايعت بالحق سلطانكم توفيه للعهد دون انتقاض

و محمد امين بن فضل الله محبى در خلاصه الاثر كفته الشيخ احمد بن محمد بن احمد بن يحيى بن عبد الرحمان بن أبى العيش بن محمد ابو العباس المقرئ التلمسانى المولد المالكى المذهب نزيل فاس ثم القاهره حافظ المغرب جاحظ البيان و من لم ير نظيره فى جوده القريحه و صفاء الذهن و قوه البديهه و كان آيه باهره فى علم الكلام و التفسير و الحديث و معجزا باهرا فى الادب و المحاضرات و له المؤلفات الشائعه منها عرف الطيب فى اخبار ابن الخطيب و فتح المتعال الذى صنفه فى اوصاف نعل النبى صلى الله عليه و سلم و اضاءه الدجنه فى عقائد اهل السنه و ازهار الكمامه و ازهار الرياض فى اخبار القاضى عياض و قطف المهتصر فى اخبار المختصر و اتحاف المغرى فى تكميل شرح الصغرى و عرف النشق فى اخبار دمشق و الغث و السمين و الرث و الثمين و روض الاس العاطر الانفاس فى ذكر من لقيته من اعلام مراکش و فاس و الدر الثمين فى اسماء الهادى الامين و حاشيه شرح أم البراهين و كتاب البدأه و النشأه كله ادب و نظم و له رساله فى الوق المخمس الخالى الوسط و غير ذلك ولد بتلمسان و نشأ بها و حفظ القرآن و قرأ و حصل بها على عمه الشيخ الجليل العالم أبى عثمان سعيد بن احمد المقرئ مفتى تلمسان ستين سنه و من جمله ما قرأ عليه صحيح البخارى سبع مرات و روى عنه الكتب الستة بسنده عن أبى عبد الله التتيسى عن والده حافظ عصره محمد بن عبد الله التتيسى عن البحر أبى عبد الله بن مرزوق عن أبى حيان عن أبى جعفر بن الزبير عن أبى الربيع عن القاضى عياض باسانيده المذكوره فى كتاب الشفاء و الاحاديث المسنده فى الشفاء جميعها ستون حديثا افردها بعضهم فى جزء من أراد روايه الكتب الستة من طريقه فليأخذها من كتاب الشفاء او من الجزء المذكور و كان يخبر عن بلده تلمسان انها بلده عظيمه من احاسن بلاد المغرب و انها فى يد العثمانيين سلاطين مملكتنا و هى الحد المضروب بين سلطاننا و سلطان المغرب و ترحل الى فاس مرتين مره سنه تسع بعد الالف مره سنه ثلاث عشره و كان يخبر انها دار الخلافه للمغرب و كان بها الملك الاعظم مولاي احمد المنصور المشهور بالفضل و الادب المقدم ذكره و ان الفنوى

صارت إليه في زمنه و من بعده لما اختلت احوال المملكه بسبب اولاده الى حديث يطول ذكره ارتحل تاركا للمنصب و الوطن في اواخر شهر رمضان سنه سبع و عشرين بعد الالف قاصدا حج بيت الله الحرام و انشد صاحب مراکش متمثلا قول علي بن عبد العزيز الحضرمي محبتي تقتضي مقامى و حالتى تقتضى الرحىلا

فاجابه صاحب المراکش بقوله لا اوحش الله منك قوما

تعود و اصنعك الجميلا

قلت و بيت الحضرمي اول ابيات ثلاثه كتب بها لعز الدوله ابن سقمون و كان في خدمته و بعده هذان خصمان لست اقضى بينهما خوف ان أميلا فلا يزالان في خصام

حتى ارى رأيك الجميلا

فوقع عز الدين على ورقته رأى الجميل ان تمنع من الرحيل و تسوغ الاقامه في ظل دوحه و احسان غمامه قال المقرئ و كتب الى الفقيه الكاتب ابو الحسن على الخزرجى الفاسى الشهير بالشاحى بما كتبه ابو جعفر احمد بن خاتمه المصرى المغربى الى بعض اشياخه اشمس الغرب حقا ما سمعنا بانك قد سئمت من الاقامه انك قد عزمت على طلوع الى شرق سموت به علامه لقد زلزلت مناكل قلب بحق الله لا تقم القيامه ثم ورد الى مصر بعد اداء الحج في رجب سنه ثمان و عشرين و الف و تزوج بها من الساده الوفائيه و سكنها و قد سئل عن حظها بها فقال قد دخلها قبلنا ابن الحاجب و انشد فيها قوله يا اهل مصر وجدت ايديكم في بذلها بالسخاء منقبضه لما عدت

القرئ بارضكم

بمصر منسى الرسوم

و لكن الليالى من خصومى

ثم زار بيت المقدس في شهر ربيع الاوّل سنه تسع و عشرين و الف و رجع الى القاهره و كرر منها الذهاب الى مكه فدخلها بتاريخ سنه سبع و ثلاثين خمس مرات و اعلى بها دروسا عديده و وفد على طيبه سبع مرات و املى الحديث النبوى ص بمراى منه صلى الله عليه و سلم و مسمع ثم رجع الى مصر في صفر سنه تسع و ثلاثين و دخل القدس في رجب من تلك السنه و اقام خمسه و عشرين يوما ثم ورد منها الى دمشق فدخلها في اوائل شعبان و انزلته المغاربه في مكان لا يليق به فارسل إليه احمد بن شاهين مفتاح المدرسه الجقمقيه و كتب مع المفتاح هذه الابيات كنف المقرئ شيخى مقرئ و إليه من الزمان مقرئ كنف مثل صدره في اتساع

و علوم كالبحر في ضمن بحر

شيخى و ذخرى

فاجابه المقرئ بقوله أى نظم فى حسنه حار فكرى و تحلى بدره صدر ذكرى طائر الصيت

لابن شاهين ينمى

حلّ مفتاح فضله باب وصل

ازدياد تجنيس شكر

و لما دخل عليها اعجبته فنقل اسبابه إليها و استوطنها مده اقامته و املى صحيح البخارى بالجامع تحت قبه النسر بعد صلاه الصبح و لما كثر الناس بعد ايام خرج الى صحن الجامع تجاه القبه المعروفه بالباعونيه و حضره غالب اعيان علماء دمشق و اما الطلبه فلم يتخلف منهم احد و كان يوم ختمه حافلا- جدا اجتمع فيه الالوف من الناس و علت الاصوات بالبكاء فنقلت حلقة المدرس الى وسط الصحن الى الباب الذى يوضع فيه العلم النبوى فى الجمعات من رجب و شعبان و رمضان و اتى له بكرسى الوعظ فصعد عليه و تكلم بكلام فى العقائد و الحديث لم يسمع نظيره ابدا و تكلم على ترجمه البخارى و انشد له بيتين و افاد ان ليس للبخارى غيرهما و هما اغتتم فى الفراغ فضل ركوع فعسى ان يكون موتك بغته كم صحيح قد مات قبل سقيم

ذهبت نفسه النفيسه فلته

قلت و رايت فى بعض المجاميع نقلا عن الحافظ ابن حجر انه وقع للبخارى ذلك او قريب منه و هذه من الغرائب انتهى و كانت الجلسة من طلوع الشمس الى قرب الظهر ثم ختم المدرس بابيات قالها حين ودع المصطفى صلى الله عليه و سلم و هى قوله يا شفيح العصاه انت رجائى كيف

يخشى الرجاء عندك خيبه

بالعيش فى البلاد انقطاع اطيب العيش ما يكون بطيبه

و نزل عن الكرسى فازدحم الناس على تقبيل يده و كان ذلك نهار الاربعاء سابع عشرى رمضان سنه سبع و ثلاثين و الف و لم يتفق لغيره من العلماء الواردين الى دمشق ما اتفق له من الحظوه و اقبال الناس و كان بعد ما رأى من اهلها ما راى كثر الاهتمام بمدحها و قد عقد فى كتابه عرف الطيب فصلا يتعلّق بها و باهلها و اورد فى مدحها اشعارا الى ان قال المحبى و قد اطلنا الكلام حسب ما اقتضاه المقام فلنرجع الى الغرض من ذكر بقيه خبر المقرئ فنقول و كانت اقامته بدمشق دون الاربعين يوما ثم رحل منها فى خامس شوال سنه تسع و ثلاثين الى مصر و عاد الى دمشق مره ثانيه فى اواخر شعبان سنه اربعين و حصل له من الاكرام ما حصل فى قدمته الاولى و حين فارقتها انشد قوله ان شام قلبى عنك بارق سلوه يا شام كنت كمن يخون و

يغدر

ص: ٤١٣

و دخل مصر و استقرّ بها مده يسيره ثم طلق زوجته الوفائيه و أراد العود الى دمشق المتوطن بها ففاجاه الحمام قيل نيل المرام و كانت وفاته فى جمادى الآخره سنه احدى و اربعين و الف و دفن بمقبره المجاورين و قال الاديب ابراهيم الاكرمى فى تاريخ وفاته قد ختم الفضل به فارخوه خاتم و المقرئ بفتح الميم و تشديد القاف و آخرها راء مهمله و قيل بفتح الميم و سكون القاف لغتان اشهرهما الاولى نسبه الى قريه من قرى تلمسان و إليها نسبه آباءه و رضى الدين بن محمد بن على بن حيدر الحسينى الشامى در تنفيد العقود السئيه بتمهيد الدوله الحسينيه در ترجمه شريف مبارك بن الشريف ناى بن عبد المطلب بن حسن بن أبى نمى گفته فصل فى الحوادث المتعلقة بدوله صاحب الترجمه رحمه الله الى عام وفاته ففى سنه ثنتين و اربعين بعد الالف توفى العالم العلامة الشيخ احمد المقرئ المالكى صاحب التصانيف الجمه و العلوم الكثيره ولد بتلمسان و سكن فاس من ارض المغرب و اخذ العلم بها و اتسعت معرفته و كملت فضيلته و رحل الى الحرمين و مصر و الشام و اقام بها و بها الف كتابه الكبير المعروف بنفح الطيب فى اخبار ابن الخطيب و هو كتاب حافل قصد فيه ايراد جملة صالحه من اخبار لسان الدين ابن الخطيب من شعره و مكاتباته و مشايخه و من اخذ عنه ثم اتسع به الحال الى انه خرج عن هذه الحبله فاتى بتاريخ الاندلس بالمناسبه و من وليها من الملوك منذ افتتاحها المؤمنون و تنقل الدول و ما جرى فى ضمن ذلك من الوقائع و الحوادث و كيفيه اخذ الكفار لها و خروجها من ايدى المسلمين و اطال ذلك بذكر مدائن الاندلس و انهارها و بساينها و ما قيل ذلك من الشعر و ما يناسب ذلك من الابيات و اللطائف ثم استطرد الى ذكر من دخل الاندلس من علماء المشرق و من خرج من الاندلس الى المشرق و ذكر جانباً من تشاء ابن الخطيب و شعره و استشهاده و كيفيه قتله فصار ذكر ابن الخطيب فى هذا الكتاب و هو نزر قليل بالنسبه الى ما اشتمل عليه من الوقائع و الحوادث و الحاصل انه كتاب متسع فى الادب و الشعر و الاخبار و هو فى نحو اربعة اسفار ثم اقام الشيخ المذكور فى آخر ايامه بمصر و توفى بها فى السنه المذكوره و كان واسع الفضل له مشاركه تامه فى سائر العلوم و من تاليفه ازهار الرياض فى اخبار عياض و روضه الامل العاطره الانفاس فى ذكر من لقيته من اعلام مراکش و فاس و الجنابذ فيما لقيت من الجهابذ و هو اعم من الذى قبله و الدر الثمين فى اسماء الهادى الامين و رسالتان فى صفه النعال النبوى و قد اشتهرنا و ارجوزه فى العقائد و ارجوزه فى الوفق الخمس و له

شعر رائق في نفع الطيب و مولوى صديق حسن خان معاصر در تاج مكلل گفته الشيخ احمد بن محمّد بن احمد المقرئ التلمساني المولد المالكي المذهب نزيل قاهره قال في خلاصه الاثر حافظ المغرب جاحظ البيان و من لم ير نظيره في جوده القريحه و صفاء الذهن و قوه البدييه و كان آيه باهره في علم التفسير و الحديث و معجزا باهرا في الادب و المحاضرات له المؤلفات الشائعه منها عرف الطيب في اخبار ابن الخطيب انتهى قلت و ذكر في كشف الظنون انه سماه بعد ذلك نفع الطيب عن غصن الاندلس الرطيب انتهى و له اضاءه الدجنه في عقائد اهل السنه ولد بتلمسان و نشأ بها و حفظ القرآن و قرء على عمه سعيد بن احمد المقرئ مفتى تلمسان ستين سنه و من جمله ما قراء عليه صحيح البخارى سبع مرات و روى عنه الكتب الستة و ان الفتوى صارت إليه في زمنه ارتحل تاركا للمنصب و الوطن الى حج بيت الله الحرام سنه ١٠٢٧ ثم ورد الى مصر و تزوج بها من الساده الوفايه سنه ١٠٢٨ ثم زار بيت المقدس سنه ١٠٢٩ و كرر الذهاب الى مكه و املى بها دروسا و وفد على طيبه سبع مرات و املى الحديث النبوى بمراى منه ضللم و مسمع ثم رجع الى مصر سنه ١٠٣٩ ثم ورد الى دمشق و املى صحيح البخارى و حضره غالب اعيان دمشق من العلماء و اما الطلبة فلم يتخلف منهم احد و كان يوم ختمه حافلا جدا اجتمع فيه الالوف من الناس و علت الاصوات بالبكاء و اتى له بكرسى الوعظ فصعد عليه و تكلم بكلام في العقائد و الحديث لم يسمع نظيره ابدا و تكلم على ترجمه البخارى و انشد له بيتين و افاد ان ليس للبخارى غيرهما و هما اغنتم

في الفراغ فضل ركوع

النفيسه فلته

و كانت الجلسه من طلوع الشمس الى قرب الظهر ثم ختم الدرر بابيات قالها حين ودع المصطفى صلعم و هي قوله يا شفيع العصاه انت رجائي* كيف يخشى الرجاء عندك خيبه* و إذا كنت حاضرا بفوادي* غيبه الجسم عنك ليس بغيبه* ليس بالعيش في البلاد انقطاع* اطيب العيش ما يكون بطيبه* و نزل عن الكرسي فازدحم الناس على تقبيل يده و كان ذلك نهار الاربعاء سابع عشر رمضان سنه ١٠٣٩ و لم يتفق لغيره من العلماء الواردين الى دمشق ما اتفق له من الحظوه و اقبال الناس و كان بعد ما رأى من اهلها ما رأى كثر الاهتمام بمدحها و قد عقد في كتابه نفع الطيب فصلا يتعلق بها و باهلها و اورد في مدحها اشعارا و جرى بينه و بين ادبائها و علمائها مطارحات شتى و دخل مصر و استقر بها مده يسيره ثم طلق زوجته الوفايه و أراد العود الى دمشق للتوطن بها ففاجاه

ص: ٤١٥

الحمام قبل نبل المرام و كانت وفاته سنة ١٠٤١ رحمه الله تعالى ذكره الخفاجى فى ريحانه الالباء و امتدحه بعباره ابتهر لها العلماء و انشد له اشعارا و قال رايت له نظما و نثرا و محاسن تملأ الافواه و الاسماع در او من تاليفه ازهار الرياض فى اخبار عياض انتهى و از مفاخر بارعه و ماثر ناصعه مقرى آنست كه او از جمله شيوخ مشايخ سبعة است كه شاه ولى الله والد مخاطب در رساله ارشاد الى مهمات الاستاد باتصال سند خود بايشان حمد الهى فرموده و ايشان را از مشايخ جلة كرام و ائمة اقادة اعلام و از جمله مشهورين بالحرمين المحترمين و مجمع على فضلهم من بين الخافقين وانموده ابو مهدي ثعالبي كه يكي از مشايخ سبعة مذكورينست در مقاليد الاسانيد در ذكر مرويات خود از على اجهورى گفته و اما شرح الكرمانى المسمى بالكواكب الدرارى فى شرح صحيح البخارى و ذكر انه الهم تسميته فى المطاف بعد الفراغ من الطواف فاخبرنا به سماعا و قراءه عليه لمواضع متفرقة منه و إجازة لسائره عن الشهاب احمد بن محمد بن احمد المقرى عن أبى العباس احمد بن أبى العافيه الشهير بابن القاضى المكناسى عن عبد الرحمن بن فهد عن عمه عز الدين عبد العزيز بن عمر بن محمد بن فهد عن ابيه عن أبى الفتح محمد بن أبى بكر بن الحسين المراغى المدنى ح قال ابن القاضى و اخبرنى به البرهان ابراهيم بن عبد الرحمن بن على بن أبى بكر العلقمى و النور على بن أبى بكر القرافى قال اخبرنا الحافظ الجلال عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى إجازة عن شمس الدين محمد بن احمد المخزومى عن تقى الدين يحيى بن العلامة شمس الدين محمد بن يوسف الكرمانى قال هو و ابو الفتح المراغى اخبرنا مؤلفه شمس الدين محمد بن يوسف الكرمانى و بجمع تصانيفه فذكره انتهى فهذا بارعهم المقرى صاحب نفع الطيب قد اثبت هذا الحديث الغض الرطيب* حيث اورد فى كتابه ذلك النظم القشيب* عن ابن جابر المفلح الاديب* و استحسنة استحسانا يبهر كل لبيب* و استجوده استجواد يعجب كل اريب* فالمقدم على إزرائه و التعيب* و المجترى على احماله و التغريب* مستهدف من اهل النقد الملام و التانيب* مغصوب بتعيرهم و التثريب* غير مبال بالتخسير و التتبيب* موقع نفسه فى احوال اليوم العصيب

وجه صد و هشتم

آنكه شيخ احمد بن الفضل بن محمد باكثر المكى الشافعى كه مفاخر كثيره و ماثر اثيره او در مجلد حديث ولايت بتفصيل جميل شنيدى حديث مدينه العلم را روايت نموده چنانچه در كتاب وسيله اكمال فى عد مناقب الآل كه نهايت علو مرتبت و سمو منزلت آن بر ناظر كتاب تنضيد العقود السنيه بتمهيد الدوله الحسنيه پوشيده نيست و از كلام مصنف خود اين كتاب اعنى وسيله المال كما سبق فى مجلد حديث الولاية غايت عظمت و جلالت احاديث و اخبار ان واضح و اشكارست گفته و عنه أى

عن على رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله

عليه و سلم انا مدينه العلم و على بابها فمن أراد العلم فليأته من بابه اخرجه ابو عمرو انتهى فهذا احمد بن الفضل المكي صاحب وسيله المال* جهبذهم المحرز عندهم لماثر اثيره لا تنال* قد روى هذا الحديث الداري لحنادس الضلال* القاطع دابر اصحاب الشمال* فاجتثت و الحمد لله عروق ذوى الخدع و الاضلال* و اقلعت و المنه له اسوس اهل الزيغ و الازلال* و ظهر ان الجاحدين له مغمورون فى طينه الخبال* و ان الطاعنين فيه مأسورون فى عصييه ليس لها زوال

وجه صد و هشاد و يكم

آنكه محمود بن محمد بن على الشيخانى القادري در صراط سوى فى مناقب آل النبى گفته

روى الامام احمد فى الفضائل و الترمذى مرفوعا انّ النبى صلّى الله عليه و سلم قال انا مدينه العلم و على بابها و لهذا كان ابن عباس يقول من اتى العلم فليأت الباب و هو على رضى الله عنه و محتجب نماند كه كتاب صراط سوى از جمله جلائل كتب و عقائل اسفار كبار و اخبار سنيه است از صدر خود اين كتاب نهايت مدح و ثنا و وصف و اطراى مطالب و مقاصد و كمال حقيقت و صدقيت و اصابت و وثاقت روايت و اخبار ان واضح و اشكارست و هذه عبارته بعد التحميد و التصليه اما بعد فان العمل بغير العلم و بال و العلم بغير العمل خيال و لا يقبض العلم الا بموت العلماء كما فى الحديث المتفق على صحته

فى روايه عبد الله ابن عمر ان رسول الله صلّى الله عليه و سلم قال ان الله لا يقبض العلم انتزاعا ينتزعه من الناس و لكن يقبض العلم بموت العلماء كلما ذهب عالم ذهب بما معه حتى إذا لم يبق عالم اتخذ الناس رؤساء جهالا فسئلوا فافتوا بغير علم فضلوا و اضلوا و اعلم ان الفحول قد قبضت و الوعول قد هلكت و انقرض زمان العلم و خمدت جمرته و هزمته كره الجهل و علت دولته حتى لم يبق من الكتب التي يعتمد عليها فى ذكر الانساب الا بعض الكتب المؤلفه التي صنفها اصحاب البدعه كما ستقف على اسماءها فى تضاعيف الكتاب انشاء الله تعالى يلوح لك شرارها من بعيد كالسراب لكونها فارغه عن الصدق و الصواب و ذلك اما لاندراس محبه آل بيت النبى صلّى الله عليه و سلم من قلوب الصالحين من اهل السنه و العياذ بالله من تلك الفتنة او لنقص فى الايمان و تردد فى اليقين او لشين فاحش و كلم ظاهر فى امر الدين و الدليل على ذلك انى سمعت من جماعه لا يعبا الله بها انهم يسبون الاشراف القاطنين بمكه المشرفه و المدينه المنوره من بنى الحسن ع و الحسين ع فاجبتها يقول القائل لو كل كلب عوى لقمته حجرا لاصبح الصخر مثقالا بدينار

ثم نودى فى سرى فى الروضه بين القبر الشريف و المنبر بالانتصار لاهل البيت فشرعت عند ذلك فى كتاب اذكر فيه مناقب اهل البيت على ما اتفق عليه اهل السنه او الجماعه على وجه الاختصار

و اذکر فیہ ان شاء اللہ تعالیٰ مع ذکر کل واحد من ائمتہ اهل البیت من کان معاصر الہم من اصحابہم اعداءہم کما تری ذلک ان شاء اللہ تعالیٰ قریبا و سمیتہ الصّراط السوی فی مناقب آل النبی و لقد اجاد من قال ارتجالا فیہ شعرا حسنا هذا کتاب نفیس قد حوی دررا فی مدح آل رسول اللہ و الشرف انعم بہ من

کتاب تحفه برزت

الجوهر المکنون فی الصدف

الصّراط السوی فی الاسم شهرته

اتباعا للعہود و فی

و محمود بن محمد شیخانی از شیوخ مشہورین و علمای معروفین سنیہ است نہایت رفعت مرتبت و سمو منزلت او از اشعار بلاغت شعار بعض معاصرین قادری کہ اینک در ضمن صدر صراط سوی مذکور شد واضح و ظاہرست کافیت برای ظہور کمال و استناد و اعتماد او کہ فاضل رشید بروایتش احتجاج و استدلال نموده چنانچہ در کتاب عزه الراشدین بمقام اثبات ادعای فدا کردن ابو حنیفہ جان خود را بر اهل بیت علیہم السلام گفته و سید محمود قادری قدس سرہ در کتاب حیات الذاکرین فرمودہ قیل ان رجلا- اتی ابا حنیفہ رحمہ اللہ علیہ و قال اخی توفی و اوصی بثلث ماله لامام المسلمین الی من ادفع فقال له ابو حنیفہ أمرک بهذا السؤال ابو جعفر الدوانقی و کان یبغض ابا حنیفہ کبغض جماعہ من اشقیاء بلدنا للامام الشافعی رح فحلف السائل کذبا انه ما امرنی بهذا السؤال فقال ابو حنیفہ رح ادفع الثلث الی جعفر بن محمد الصادق فانه هو الامام الحق فذهب السائل و اخبر ابا جعفر الدوانقی بذلك فقال ابو جعفر بهذا عرفت ابا حنیفہ منذ قدیم انه یری الحق لغيرنا ثم دعی بابی حنیفہ و سقاه السمّ فی الطعام ففہم ابو حنیفہ ذلك فقام لیخرج فقال له ابو جعفر الی این یا ابا حنیفہ فقال الی این تامرنی فامرہ بالجلوس الی ان عمل السمّ فیہ فخرج و مات شهیدا فی الطريق انتهى و درین روایت مناقب امام اعظم کہ بالا مذکور شدہ اعنی بعضی گفته اند کہ در حادثہ محمد و ابراہیم چون امام فتوی نوشت و بہ بیعت و اعانت ایشان فرمود منصور بر آن مطلع شد الخ اختلافی نیست چرا کہ سؤال متعدد بود چنانکہ از عبارت هر دو روایت پر ظاہرست پس جائزست کہ جواب امام اول یعنی فتوی دادن بصرف مال بطرف محمد و ابراہیم باعث تغیر منصور بر آنجناب و طلب ایشان از کوفہ ببغداد و باعث حبس شدہ باشد و جواب دوم یعنی فتوی دادن بدفع ثلث بسوی حضرت امام جعفر صادق علیہ السلام و قائل شدن بامامت آن جناب باعث قتل شدہ باشد انتهى ما فی عزه الراشدین فهذا القادری کابرہم الّمدی سماہ الکابرون* و بارعہم الّمدی انجب بہ الماہرون* قد روی هذا الحدیث الّذی یتبصر بہ الناظرون

و يفلح به الظافرون*فلا- يعمى عنه الا- الحائرون البائرون*ولا- يضل عنه الا- الخائبون الخاسرون و لا- يغمزه الا- التائهون السادرون*و ما تفوهوا به فانا على ذهاب به لقادرون

وجه صد و هشتاد و دوم

آنکه عبد الحق بن سيف الدين البخارى الدهلوى در رجال مشكاه اثبات اين حديث شريف فرموده چنانچه در كتاب مذکور بترجمه جناب امير المؤمنين عليه السلام گفته و

اخرج الترمذى و الحاكم عن على بن رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم انا مدينه العلم و على بابها و قد تكلم فى هذا الحديث قال ابن حجر هذا حديث حسن على الصواب لا صحيح كما قال الحاكم و لا موضوع كما قاله جماعه منهم ابن الجوزى و النوى

وجه صد و هشتاد و سوم

آنکه عبد الحق دهلوى در لمعات شرح مشكاه اثبات اين حديث شريف بسياق افادات علمای اعلام خود نموده چنانچه گفته و اعلم ان المشهور من لفظ الحديث فى هذا المعنى

انا مدينه العلم و على بابها و قد تكلم النقاد فيه و اصله من أبى الصلت عبد السلام و كان شيعيا و قد تكلم فيه و صحح هذا الحديث الحاكم و حسنه الترمذى و ضعفه آخرون و نسبه الى الوضع طائفه و نحن ننقل ما ذكره علماءنا فى ذلك بعباراتهم و ان كانت مشتمله على التكرار فنقول قال الشيخ مجد الدين الشيرازى اللغوى صاحب القاموس فى نقد الصحيح

حديث انا مدينه العلم و على بابها ذكره ابو الفرج ابن الجوزى فى الموضوعات من عده طرق و جزم ببطلان الكل و قال مثل ذلك جماعه و عندى فى ذلك نظر كما سنيينه و المشهور بروايته ابو الصلت بن عبد السلام بن صلاح الهروى عن أبى معاويه محمد بن خازم الضرير عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس رضى الله عنهما و عبد السلام هذا ضعفه جدا و اتهم بالرفض و مع ذلك فقد روى عباس بن محمد الدورى فى سؤالاته عن يحيى بن معين انه ساله عن أبى الصلت هذا فوثقه فقال أ ليس

قد حدث عن أبى معاويه انا مدينه العلم و على بابها فقال قد حدث به عن أبى معاويه محمد بن جعفر الفيدي و كذلك روى صالح بن محمد الحافظ الملقب جزره و ابو الصلت محمد بن محرز عن يحيى بن معين ايضا فى روايه أبى الصلت بن محرز قال يحيى فى هذا الحديث هو من حديث أبى معاويه اخبرنى ابن نمير قال حدث به ابو معاويه قديما ثم كف عنه و كان ابو الصلت الهروى رجلا موسرا يطلب هذه الاحاديث و يكرم المشايخ يعنى فخصه ابو معاويه بهذا الحديث فقد يرى عبد السلام عن عهده هذا الحديث و ابو معاويه الضرير حافظ يحتج بافراده كابن عيينه و غيره و ليس هذا الحديث من الالفاظ المنكره التى تاباها العقول بل هو مثل

قوله صلى الله عليه و سلم فى حديث أرف امتى ابو بكر الحديث و قد حسنه الترمذى و صححه غيره و لم يات من تكلم على

حديث انا مدينه العلم بجواب عن هذه الروايات

الثانيه عن يحيى بن معين و الحكم عليه بالوضع باطل قطعا و انما امسك ابو معاويه عن روايته شائعا لغرابته لا لبطلانه إذ لو كان كذلك لم يحدث به اصلا مع حفظه و اتقانه و للحديث طريق اخرى

رواها الترمذى فى جامعه عن اسماعيل بن موسى الفزارى عن محمد بن عمر الرّومى عن شريك بن عبد الله عن سلمه بن كهيل عن سويد بن غفله عن أبى عبد الله الصنابحى عن على رضى الله عنه ان النبى صلى الله عليه و سلم قال انا دار الحكمه و على بابها و تابعه ابو مسلم الكجى و غيره على روايته عن محمد بن عمر الرّومى و محمد هذا روى عنه البخارى فى غير الصحيح و وثقه ابن حبان و ضعفه ابو داود و قال الترمذى بعد سياق الحديث هذا حديث غريب و قد روى بعضهم هذا عن شريك و لم يذكر فيه الصنابحى و لا يعرف هذا عن احد من الثقات غير شريك قلت فلم يبق الحديث من افراد محمد الرّومى و شريك احتج به مسلم و علق له البخارى و وثقه ابن معين و العجلى و زاد حسن الحديث و قال عيسى بن يونس ما رايت احدا قط اورع فى علمه من شريك فعلى هذا يكون مفرد حسنا و لا يرد عليه روايه من اسقط الصنابحى منه لان سويد بن غفله تابعى مخضرم روى عن أبى بكر و عمر و عثمان و على رضى الله عنهم و سمع فيكون ذكر الصنابحى فيه من باب المزيد فى متصل الاسانيد و الحاصل ان الحديث ينتهى بمجموع طريقى أبى معاويه و شريك الى درجه الحسن المحتج به و لا يكون ضعيفا فضلا عن ان يكون موضوعا و لم اجد لمن ذكره فى الموضوعات طعنا موثرا فى هذين السندين و بالله التوفيق انتهى كلام الشيخ مجد الدين و قال السخاوى فى المقاصد الحسنه

حديث انا مدينه العلم و على بابها ذكره الحاكم فى المناقب من مستدركه و الطبرانى فى معجمه الكبير و ابو الشيخ و ابن حبان فى السنه له و غيرهم كلهم من حديث أبى معاويه الضرير عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعا به بزياده من اتى العلم فليات الباب و رواه الترمذى فى المناقب من جامعه و ابو نعيم فى الحليه و غيرهما من حديث على ع ان النبى صلى الله عليه و سلم قال انا دار الحكمه و على بابها قال الدارقطنى فى العلل عقب ثانيهما انه حديث مضطرب غير ثابت و قال الترمذى انه منكر و كذا قال شيخه البخارى و قال انه ليس له وجه صحيح و قال ابن معين فيما حكاه الخطيب فى تاريخ بغداد انه كذب لا اصل له و قال الحاكم عقب اولهما انه صحيح الاسناد و آورده ابن الجوزى من هذين الوجهين فى الموضوعات و وافقه الذهبى و غيره على ذلك و اشار الى هذا ابن دقيق العيد بقوله هذا الحديث لم يثبتوه و قيل انه باطل و هو مشعر بتوقفه فيما ذهبوا إليه من الحكم بكذبه بل

صرح العلاءي بالتوقف في الحكم عليه بذلك و قال و عندى فيه نظر ثم بين ما يشهد لكون أبى معاويه راوى حديث ابن عباس حدث به فزال المحذور ممن هو دونه قال و ابو معاويه ثقه حافظ يحتج بافراده كابن عيينه و غيره فمن حكم على الحديث مع ذلك بالكذب فقد أخطأ و قد اخرج الديلمى فى مسنده بسند ضعيف جدا

عن ابن عمر مرفوعا على بن أبى طالب باب حطه فمن دخل فيه كان مؤمنا و من خرج منه كان كافرا

و من حديث أبى ذرّ رفعه على باب علمى و مبين لامتى ما ارسلت به من بعدى حبه ايمان و بغضه نفاق و النظر إليه عباده

و من حدث ابن عباس رفعه انا ميزان العلم و على ع كفتاه و الحسن ع و الحسين ع خيوطه و آورده صاحب الفردوس و تبعه ابنه المذكور بلا اسناد عن ابن مسعود رفعه انا مدينه العلم و ابو بكر اساسها و عمر حيطانها و عثمان سقفها و على ع بابها انتهى كلام المقاصد الحسنه و فى فصل الخطاب من كتاب الانساب للامام عبد الكريم بن محمد السمعانى رحمه الله فى ترجمه الهروى ابو الصلت عبد السلام بن صالح بن سليمان الهروى مولى عبد الرحمن بن سمره ادرك حماد بن زيد و مالك بن انس و سفيان بن عيينه و غيرهم و كان صاحب قشافه و زهد قدم مرو ايام المامون فلما سمع كلامه جعله من الخاصه من اخوانه و كان ابو الصلت يرد على اهل الاهواء من المرجيه و الجهميه و الزنادقه و القدرية و كان يعرف بالتشيع قال احمد بن سيار المروزى ناظرته فلم اره بفرط و رايته يقدم أبا بكر و عمر رضى الله عنهما و كان لا يذكر اصحاب النبى صلى الله عليه و سلم و رضى عنهم الا بالجميل و كان يقول هذا مذهبي الذى ادين الله به عز و جل و قال يحيى بن معين ابو الصلت ثقه صدوق الا انه يتشيع و قال ابو عبد الرحمن النسائى ابو الصلت ليس بثقه توفى ابو الصلت فى شوال سنه ست و ثلاثين و مائتين و ايضا فى الانساب قال ابو حاتم بن حبان ابو الصلت عبد السلام هو الذى

روى عن أبى معاويه عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس رضى الله عنهما انه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم انا مدينه العلم و على بابها فمن اراد المدينه فليات من قبل الباب و هذا شىء لا اصل له ليس من حديث ابن عباس و لا مجاهد و لا الاعمش و لا أبى معاويه و كل من حدث بهذا المتن فانما سرقه من أبى الصلت هذا انتهى كلام فصل الخطاب و فيه الطعن فى الحديث فقط لكن الكلام الجامع من مهره الفتن ما ذكرناه قبل و لعل ذلك هو الصواب

وجه صد و هشاد و چهارم

آنکه شيخ عبد الحق دهلوى در اشعه اللمعات شرح فارسى مشکاه اثبات اين حديث شريف نموده چنانچه گفته و عنه و هم از عليست

قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم انا دار الحكمه

و علی بابها من سرای حکمت و علی در آنست و مشهور بلفظ

انا مدینه العلم و علی ع بابها و گفته شده که شک نیست که علم از ان حضرت از جانب صحابه دیگر نیز آمده و مخصوص
علی مرتضی نیست بلکه تخصیص بوجهی خاص خواهد بود که وسیع تر و مفتوح تر و عظیم تر خواهد بود مثلاً چنانکه آمده
است

اقضاکم علی ع و اصل این حدیث از اَبی الصلت عبد السلام بن صلاح هرویست که شیعیست و لیکن صدوقست و در تعظیم
اصحاب تقصیر نمی کرد رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و قال روی بعضهم هذا الحدیث عن شریک و گفته است
ترمذی روایت کرده اند بعضی این حدیث را از شریک بفتح الشین که از تابعینست و لم یذکروا فیه عن الصنابحی و ذکر
نکرده اند در وی از صنابحی چنانکه در بعضی روایات آمده است و لا نعرف هذا الحدیث عن احد من الثقات و نمی شناسیم
این حدیث را از هیچ یکی از ثقات غیر شریک جز شریک و کلام درین باب بسیارست پاره از ان در شرح مذکورست

وجه صد

و هشتاد و پنجم

آنکه شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوه اثبات این حدیث شریف کرده چنانچه در ذکر اسمای مبارکه جناب رسالت مآب
صلی الله علیه و اله و سلم نقلاً عن المواهب گفته م الماجد ماد ماد الماچی المامول المانح المبارک المبتهل المبر المبرم المبرم
البائسین المبعوث بالحق المبلغ المبین المتین المبل المتربص المخصوص المترحم المتضرع المتقی المتلو علیه المتعهد المتوکل
المتثبت مجاب مجیب المجتبی المجیر المحرض المحرم المحفوظ المحلل محمد ص المحمود المخیر المختار المخصوص
بالشرف المخصوص بالعز المخصوص بالمجد المخلص المدثر المدنی مدینه العلم

وجه صد و هشتاد و ششم

آنکه شیخ عبد الحق در اخبار الاخیار در ضمن وصف شیخ خود موسی گیلانی اثبات این حدیث شریف بحتم و جزم نموده
چنانچه در خاتمه اخبار الاخیار در شرح حال خود گفته آخر صدق نیت من کار کرد و شجره اخلاص من بار آورد بر مثال و
یَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ بر سر من عیسی نفسی را فرستاد که هر نفس او مائده بود از آسمان معرفت نازل و باعث عید و
سرور در اواخر و اوائل موسی مقامی که جمال او ناراست از شجره وحدت طالع و نوری از جانب طور حقیقت لامع خلیل
لقای که رخساره زیبایش گلزار بوستان خلت و گل گلستان دین و ملتست مصطفی جمالی که دهانش نمکدان خوان انا املح
و زبانش تبیان قران انا افصح ست مرتضی کمالی که دلش باب مدینه علم و فتوح و بر ضمیرش ابواب اسرار لو کشف مفتوح
حسن سیرتی وارث مرتبه و إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ و نائب منصب بِالْمُؤْمِنِينَ رُؤُفٌ رَحِيمٌ حسین سریرتی که مصدوق و يُطَهَّرُكُمْ
تَطْهِيراً آمِد و مصداق إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى شد زین العابدین و امام الصادقین السید التقی النقی و العلوی العلی المهدی سَمی
کلیم الله و محبوبه حبیب الله الخ و مخفی نماند که شیخ عبد الحق دهلوی از جمله محققین عظام

و اکابر منقذین فخام نزد سنیہ است سید محمد بن سید جلال ماہ عالم بخاری در تذکرہ الابرار گفته ذکر اعلم العلماء مخدومی شیخ عبد الحق قدس سرہ والد شریف ایشان شیخ سیف الدین نام داشته نسبت ارادت وی بسلسلہ قادریہ بود فراوان فیوض باطنی از صحبت شیخ امان پانی پتی برداشته و بزرگان بسیار را دیدہ ملازمت نمودہ از فضائل ظاہری و باطنی بہرہ مند بود و در لطافت و ظرافت و محبت و سوز و گداز بی نظیر و اعظم علامات بزرگی وی آنست کہ فرزند وی مثل حضرت مخدومی نصیب شد کہ عالمی از ان فیض مند گشت و چون عظمت بزرگی مخدوم بر وی مکشوف شدہ بود نہایت محبت می داشت و از سائر فرزندان ممتاز دانستہ بارہا می گفت کہ مرا ازین فرزند امیدوار یہاست و آثار بزرگی و رشد از ایام صبا تا وقت نشو و نما از چہرہ مخدومی می تافت از بس کہ فطرت بلند و استعداد عالی داشتند در ایام تحصیل در مجالس درس سخنان مفید و بحثہای قوی داشتند اکثر استادان می گفتند ما از ایشان مستفیدیم پس از تحصیل حفظ قرآن نمودہ بحرین شریفین رفتند و پیش محدثان عالی اسناد تصحیح کتب احادیث نمودند و باکابر آنجا صحبتہا داشت و با شیخ عبد الوہاب متقی قدس سرہ کہ خلیفہ و جانشین حضرت قدوہ الأولیاء شیخ علی متقی بودند و در مکہ معظمہ در آن ایام بر مسند ارشاد متمکن بودند صحبت داشته خلافت یافتہ و برخصت شیخ بوطن خود تشریف آوردند دہلی را روشنائی بخشیدند و چون صاحب تصرف انفسی و افاقی خواجہ محمد باقی قدس سرہ بدہلی تشریف آوردہ بخدمت مستعدان و فیض طلبان اشتغال نمودند حضرت مخدومی از نہایت تعطش و طلب کہ داشتند بعد از اشارہ از روح حضرت غوث صمدانی قدس سرہ ملازمت حضرت خواجہ نمودہ و اخذ طریقہ نقشبندیہ از آن حضرت یافتہ و حضرت خواجہ نیز بایشان بکمال توجہ و تواضع و نیاز پیش می آمد و رعایت خاطر می کرد امروز برکت و میمنت دہلی از ذات والا صفات آن دانای علوم متداولہ شناسای فنون متعارفہ است و سخن همانست کہ یکی از فضلائی روزگار در حق آن حضرت می گفت این مثل در عہد او نو شد کہ ہر شہری و کوچہ این شہر بلک تمام ہندوستان را می رسد کہ بر ولایت دیگر بوجود فائض الجود ایشان فخر نماید و آن حضرت را در علوم عقلی و نقلی تصانیفست و تمامہ تصانیف صغیر و کبیر قریب صد رسیدہ اللہ تعالی سایہ افاضہ ایشان را بر سر طالبان و مستفیدان ہمیشہ دارد- و غلام علی آزاد بلگرامی در سبجہ المرجان گفته مولانا الشیخ عبد الحق الدہلوی ہو المتضلع من الکمال الصوری و المعنوی و العاشق الصادق من عشاق الجمال النبوی رزق من الشہرہ قسطا جزیلا- و اثبت الموزحون ذکرہ اجمالا- و تفصیلا و فی قبہ مزارہ بدہلی لوح من الحجر نقشت علیہ فذلکہ من احوالہ بالفارسیہ و انا اترجمہا بالعربیہ ہو من مبادی الشعور شد نطقہ علی طاعہ الحق و طلب العلم و قریبا من اوان البلوغ

تناول الاكثر من العلوم الدينيه و فرغ من تحصيلها كلها و له اثنان و عشرون سنه و حفظ القرآن و جلس على مسند الافاده و فى عنفوان الشباب اخذته جذبه الهيه فقطع علاقه محبته عن الخلائق و الاوطان و توجه الى الحرمين و اقام بتلك الاماكن مده و صحب بها اقطاب الزمان و الاولياء الكبار و اختص معهم بودائع ثمينه و رخصه الارشاد للطالبين و كمل فى فن الحديث ثم عاد الى الوطن المالوف مع بركات وافر و استقر به ائنين و خمسين سنه فى جمعته الظاهر و الباطن و اشتغل بتكميل الاولاد و الطالبين و نشر العلوم لا سيما الحديث الشريف بحيث لم تيسر مثله لاحد من العلماء السابقين و اللاحقين فى ديار الهند و صنف فى العلوم خصوصا فى الحديث كتبا معتبره اعتنى بها علماء الزمان و جعلوها دستورا لعملهم و تصانيفه من الكبار و الصغار بلغت مائه مجلد و ولد فى المحرم سنه ثمان و خمسين و تسعمائه و توفى سنه ائنين و خمسين و الف تمت الترجمة و وجد بعضهم تاريخ وفاته علماء امتى كانباء بنى اسرائيل و همزه علماء و همزه انبياء محسوبتان فى التاريخ و الشيخ تشرف سنه خمس و ثمانين و تسعمائه بخدمه الشيخ موسى القادسى و اخذ عنه الخرقه القادريه و هو من نسل الشيخ جلال الدين البخارى الاحى الذى هو من اولاد الشيخ عبد القادر الجيلانى رضى الله عنه و من مشاهير اولياء الهند و لما وصل الشيخ عبد الحق الى مکه المعظمه صحب الشيخ عبد الوهاب المتقى تلميذ الشيخ على المتقى المتقدم ذكره و تلمذ عليه و اخذ عنه اجازة كتب الاحاديث النبويه و شاه نوازخان در مرآه آفتاب نما گفته شيخ عبد الحق محدث نسبت ارادت با شاه موسى گيلانى داشت و شاه يکى از اولاد حضرت عبد القادر جيلانى بود و مرقد در ملتان دارد و شيخ عبد الحق را از مشايخ بسيار نعمتها رسیده در عين جوانى دست از مرادات برداشته عازم مکه معظمه شد و دولت حج را دريافت و فتوحات فراوان از صحبت شيخ عبد الوهاب خليفه و جانشين على متقى که از مشاهير مشايخ مکه بود حاصل نمود و احاديث را سند کرده اجازت تدريس يافت مدتى در مکه معظمه رياضات شاقه کشيده قاصد زيارت مدينه منوره گرديد از روح پر فتوح جناب رسالت مآب تربيت پذيرفته برهنماى گم گشتگان باديہ ضلالت مجاز گشته بشهر دهلى مراجعت نمود و بتربيت ارباب ارادت و بتدريس كتب احاديث مشغول گشت و کمال صورى و معنوى اش از تصانيف وى هويداست و مصنفاش در عالم رواج دارد وفات و بتاريخ بست و سوم شهر ربيع الاول سنه يك هزار و پنجاه و دو واقع شد بر لب حوض شمسى بسمت غروب مدفن يافته مقبره عاليه و خانقاه رفيع دارد و مولوى صديق حسن خان معاصر در اتحاف النبلاء گفته ابوالمجد شيخ عبد الحق بن سيف الدين بن سعد الله الترك الدهلوى

البخاری در خاتمه اخبار الاخیار در احوال خود نوشته اند سه چهار ساله بودم که والدیم سخنان این طائفه در کام جان این حقیر ریخته تربیت باطنی را ضمیمه شفقت ظاهری ساختند بعضی از ان سخنان با خصوصیات وقت هنوز در خزینه خیال مانده است خالی از غرابتی نیست و غریب تر از وی آنکه فقیر را حالت انقطاع خود که مدت عمر دو سال یا دو نیم سال خواهد بود آن چنان در خاطرست که گویا حکایت دیروزست از قرآن مجید سبق در سبق ایشان می نوشتند و من می خواندم همین مقدار تعلم کرده ام در دو سه ماه قرآن تمام کردم و در مقدار یک ماه قدرت کتابت و سلیقه انشا پیدا شد از کتابهای نظم و اشعار شاید چند جزو از بوستان و گلستان و دیوان حافظ تعلیم کرده باشند بعد از ختم قرآن میزان صرف یاد دادند تا مصباح و کافیه خود تعلیم نمودند و از لب و ارشاد شاید جزوی طی می نمودم دوازده ساله بودم که شرح شمسیه و شرح عقاید می خواندم و در پانزده سالگی مختصر و مطول گذرانیدم بعد از ان بحفظ قرآن نیز موفق شدم و بر همین قیاس بر سائر کتب عبور کردم و مدت هفت هشت سال ملازم درس بعضی از دانشمندان ماوراء النهر ماندم می گفتند که ما از تو مستفیدیم و ما را بر تو منتی نیست از طفولیت نمی دانم که بازی چیست و خواب کدام و آرام چه و آسایش کو هرگز در شوق کسب علم طعام بوقت نخورده و خواب در محل نبرده در زمستان و تابستان بمدرسه دهلی که بعد دو میل می داشت می رفتم و در سایه چراغ جز می کشیدم و با وجود احاطه اوقات در مطالعه و بحث هر چه از شروح و حواشی بنظر می آمد تقید آن به کتابت از ضروریات وقت بود چند بار در دستار و موی سر آتش چراغ در گرفته و مرا تا رسیدن حرارت آن بحجره دماغ خبر نه و با وجود این در کثرت صلاه و اوراد و شب خیزی و مناجات هم در طفولیت جد و اجتهاد بوجود می آمد که مردم حیران آن بودند الی الان بتعلیم و افاده معاذ الله بلکه تعلم و استفاده بسر می برم حضور و جمعیت من موقوف اختلاط خلق نمانده از ذکر زید و عمرو که در تراکیب نحو مذکور شود نیز در ملالم و بحکم وصیت پدر که می گفت هان تا ملای خشک و ناهموار نباشی همواره از عشق و محبت دم می زنم چاره گر بیچارگان مرا بجانب خود طلبید و بسوی خانه خود کشید آنچه از انعام آن حضرت صلی الله علیه و سلم بشارت یافته ام اشارت نتوانم کرد در طریقت مرید سید موسی از اولاد شیخ جیلانی در طریقه علیه قادریه ام انتهی ملخصا بر لوح سنگ مزار ایشان سطری چند مرقومست که محصل احوال ایشانست در این جا از مائر الکرام تاریخ بلگرام نقل کرده می شود ابوالمجد عبدالحق از مبادی شعور بطاعت حق و طلب علم کمر بسته نزدیک باوان بلوغ اکثر علوم دین تحصیل کرد و در سن بست و دو سالگی از همه آن فارغ شده کلام مجید از بر گرفته بر مسند افاده نشست هم در عنفوان جوانی جاذبه الهی در رسید بیکبار دل از یار و دیار برکنده متوجه حرمین محترمین گشت مدتی مدید بآن مقامات شریف اقامت ورزیده باقطاب زمان و اولیای

نمی بست و لیکن چون حق تعالی ازاله این وهم از حضرت شیخ خواست حقیقت طریقه مجدورح را در دل ایشان انداخته صفای کامل بخشد و تالیف قلوب مختلفه ارزانی داشت و لله الحمد انتهى ما فی الاتحاف و از جمله مفاخر مبهره و ماثر مزهره شیخ عبد الحق این ست که او از شیوخ اجازه شیخ حسن عجمیست و عجمی از ان مشایخ سبعة می باشد که شاه ولی الله والد مخاطب بر اتصال سند خود بایشان کمال تبیح ظاهر فرموده حمد و ثنای الهی بر ان بجا آورده چنانچه از عبارات عدیده کفایه المتطلع تاج الدین الدهان المکی که در

وجه صد و هفتاد و سوم

گذشته واضح و لائحست و شاه ولی الله در مقدمه سنیه گفته و من عجیب صنع الله انه كما تراکم فی عهد هذین من الفتن الدهماء ما لم یرو لا- معشاره فی عصور القدماء فکذلک لم یر مثل عهدهما فی اجتماع الاولیاء اصحاب الایات الظاهره و الکرامات الباهره و العلماء اصحاب التصانیف المفیده و التوالیف المجدیده کالسید عبد الوهاب البخاری و شاه محمد خیالی صاحب الریایات العجیبه و الشیخ عبد العزیز حامل لواء الپچشتیه فی زمانه و الخواجه باقی ناشر الطریقه النقشبندیه فی اقطار الهند و الشیخ عبد الحق له شرحان علی المشکوه و شرح علی سفر السعاده للشیخ مجد الدین الفیروز آبادی و له جذب القلوب الی دیار المحبوب فی تاریخ المدینه المنوره و غیرها من الرسائل المفیده کلهم بمحروسه دهلی و فاضل رشید در ایضاح لطافه المقال گفته و چون مختار شیخ محقق عبد الحق موافق بکتاب و سنتست علی ما صرح به العلامه سعد المله و الدین التفتازانی فی شرحه للمقاصد بتفصیل یعجب الاماجد پس در حقیقت مختار شیخ عبد الحق و موافقانش بجهت موافقت آن با کتاب و سنت معتبر و اقوال مخالفه آن از واقع بعیدتر گو نزد زاعمین آن متمسک بر جحان باشد پس باعتبار اختیار قولی که مطابق بکتاب و سنت نزد عامه علمای اهل سنتست و متصف بصحت و نزد اکثر معتمدانسان مقرون بارجحیت باشد مثل شیخ محقق عبد الحق دهلوی را که علم علومش از جو آسمان در گذشته و فن فنونش بر ارجاء عالم سایه انداز گشته و تصانیفش در علوم دینیّه مسلم الثبوت نزد علمای اهل سنت و جماعت و کلامش بجهت اتصاف بوجودت و انصاف مستند اصحاب دیانت و براعتست سنیست نقل کردن بدون آنکه آن نقل فاسد الاصل را بطرف احدی از معتمدین اهل سنت نسبت نمایند و تصحیح آن فرمایند موجب استعجاب ناظران و استغراب ماهران انتهى کلام الفاضل الرشید و انفا در

وجه صد و هشتاد و سوم

دانستی که حیدر علی معاصر در منتهی الکلام استناد بافاده عبد الحق نموده و او را بمحقق دهلوی یاد کرده در تعظیم و تفخیم او افزوده و عمر بن عبد الکریم بن عبد الرسول المکی در بعض مکاتیب خود که بسوی ابو علی محمد الملقب بارتضاء العمری نوشته و در مدارج الاسناد مرقوم است می فرماید ذکر مولای انه یستجیزنی و هو خیر منی و انه

الحقیق بان یكون المجیز و انا له مجاز لما له من السند الكافی المغنی عن الاعواز کیف لا و فیه الدهلویان اللّذان هما عند اهل الحدیث العینان انتهى فهذا محققهم الجلیل عبد الحق*المحرز عندهم من الخلال ما راق ورق*قد روی هذا الحدیث الذی ابطل الباطل و احق الحق*و اثبت هذا الخبر العذی احرز من مرشد الصواب ما جل و دق*فالمعرض عنه صامد لعصا اهل الصواب* بالشق و الحائد عنه متلق لصفاء اهل الوفاق بالصدع و الدق*و لا ینكره الا من خالف جهابذه الحدیث و عق*و لا یطعنه الا من عاند سماسره الاثر و لق

وجه صد و هشتاد و هفتم

آنکه سید محمد بن سید جلال ماه عالم بن سید حسن بخاری حدیث مدینه العلم را از مفاخر جناب امیر المؤمنین علیه السلام شمرده بنص صریح بر صحیح بودن آن راه احقاق حق و ازهاق باطل سپرده چنانچه در تذکره الابرار در ذکر جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته ظاهر فرخنده ماثرش مظهر اسرار سبحانی و باطن خجسته میانش مهبط انوار ربانی بود و علو مراتب و سمو مناقبش در صحائف لیل و نهار گنجایش پذیر نیست و شرف ذات محامد صفاتش در دفاتر اسماں و زمین تمامی ندارد و فضائل وی از انحصار افزون و تعهد بیان کمالات وی از احاطه امکان بیرونست رفعت نسب مبارکش از خبر معتبر خیر الانام صلی الله علیه و سلم

انا و علی من نور واحد معلومست و عظمت حسبش از کلمه شریفه

انت اخی فی الدنیا و الآخره مفهوم و وفور دانش او از

حدیث صحیح انا مدینه العلم و علی بابها ظاهر و شمول جود وی از کلام معجز نظام الدین ینفقون أموالهم باللیل و النهار سراً و علانیة با هر آثار شجاعت او از فحوای

لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار معین و اخبار فضیلتش از مضمون

لمبارزه علی بن ابی طالب یوم الخندق افضل من اعمال امتی روشن بیت فضلش از حد و

حصر افزونست ز آنچه بتوان نوشت بیرونست

وجه صد و هشتاد و هشتم

آنکه نیز سید محمد بخاری جناب امیر المؤمنین علیه السلام را بباب مدینه العلم تعبیر نموده در اظهار تحتم و تحقق این حدیث شریف افزوده چنانچه در تذکره الابرار گفته ذکر سید السادات سید علی بن سید جعفر بخاری نسبت وی تا بباب مدینه العلم علی رضی الله عنه و عن جمیع اولاده پانزده واسطه دارد و لقب وی محبه الله ست و کنیت ابو الید صاحب عظمت ظاهره و برکت باهره بود انتهى ما اردنا نقله فهذا السید محمّد البخاری کابرهام المثل* و ماجدهم النبیل*قد صحح هذا الحدیث الجلیل*و اثبتة بالحتم و الجزم رغما لآناف ارباب الاضلال و التضلیل*فالمستریب فی شأنه بالقال و القیل*و الممتری فی امره

آنکه الله دیا بن عبد الرحمن بن بینا حکیم الجشتی العثمانی حدیث مدینه العلم را بالحتم و الجزم قول جناب رسالت مآب صلی الله علیه و اله و سلم دانسته چنانچه در سیر الاقطاب گفته آن ختم الخلفاء الراشدين آن وصی رسول رب العالمین آن سردفتر اهل ایمان آن مقدم اصحاب عرفان آن شیر بیشه و غا آن معدن صدق و صفا آن مقرب احدیت آن مقدس صمدیت آن مظهر العجائب آن مظهر الغرائب آن پادشاه والا- جاه آن سرچشمه اولیاء الله آن محرم راز الهی آن واقف اسرار نامتناهی آن امیر المؤمنین آن امام المتقین آن اسد الله الغالب آن صاحب المشارق و المغارب قدوه الاخیار زبده الابرار حیدر کرار جهان مدار اخ المصطفی حضرت شاه مردان علی المرتضی بن ابی طالب کرم الله وجهه که وصی و داماد و رازدار و محرم الاسرار و ابن عم رسول الله صلی الله علیه و سلمست و باوصاف بذل و عطا و رزم و و غا موصوف و ممتاز شده و کام روای خلق و اعلم و ارحم و اکرم و اشجع و اجود و انجب و معظم و مکرم و معلی بوده و بکثرت علم و عمل بقول رسول خدا صلی الله علیه و سلم

انا مدینه العلم و علی بابها مخاطب گشته و اول کسی که در ایام طفولیت بشرف ایمان مشرف گردیده او بود و با لباس خرقة فقر و ارادت از حضرت سید المرسلین محبوب رب العالمین صلی الله علیه و سلم او معزز گردیده خواجه جنید بغدادی رحمه الله علیه می گوید شیخنا فی الاصول و البلاء علی المرتضی و در قرآن مجید سی و پنج آیتست که دلالت می کند بر علو مرتبه او بطریق تصریح و ایت تَرَاهُمْ زُكْعًا سَيَجِدُ الَّذِينَ يُبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا نِيزَ از آنجمله است که در شان حضرت وارد گشته و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم در باب آن جناب فرموده

من أراد ان ينظر الى آدم و صفوته و الى يوسف و حسنه و الى موسى و صلابته و الى عيسى و زهده و الى محمد ص و خلقه فلينظر الى علي بن أبي طالب انتهى فهذا صاحب سیر الاقطاب* قد اثبت هذا الحديث الطيب المستطاب* بالحتم القالع لاس الارتياب* و الجزم القامع راس كل شاك مرتاب* فلا ينكب عنه الا من و ماء قدده الشاحنين بالاكباب* و لا يطعن فيه الا من مرق عن اليقين كالنصاب* و لا- يقدم على غمزه الا- من انتصب لهجر الحق باكد الانتصاب* و لا يتصدى لرده الا من انتدب لايثار الباطل اشد الانتداب

وجه صد و نودم

آنکه عبد الرحمن بن عبد الرسول بن قاسم الجشتی در مرآه الاسرار بترجمه جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته مصنف کتاب وصول الآداب خلیفه شیخ سیف الدین باخرزی قدس سره آورده که آن حضرت همین کلیم سیاه مر علی مرتضی را پوشانیده بود آن را سند خرقة اصل گرفته است و می گوید که حضرت شیخ نجم الدین کبری قدس سره اخبار صحیح نقل کرده است که خرقة اصل عبا بود که از آن حضرت بعلی مرتضی رسید و از علی ع کرم الله وجهه تا بمشایخ ما دست بدست رسیده است و نیز می نویسد

که این معنی حقیقت خرقه است که حق تعالی این خرقه را واسطه طهارت تشریف پوشیده خرقه گردانیده است پس رسول الله صلی الله علیه و سلم حقائق اسرار نبوت و ولایت را در خرقه ودیعت نهاد و آن خرقه را در بر امیر المؤمنین علی پوشانید و باب مدینه علم را در صورت الباس خرقه منور گردانید و باین تشریف مشرف گشت که

انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی انتهى و محتجب نماند که کتاب مرآه الاسرار از مشاهیر کتب و اسفار عرفای سنیه این دیارست اکابر و افاحم ایشان بآن استناد دارند و از آن در کتب خویش نقلها می آرند شاه ولی الله والد ماجد مخاطب در رساله انتباه فی سلاسل اولیاء الله گفته و هم در مرآه الاسرار مذکورست که حضرت گنجشکر در راحه القلوب می فرماید که من می خواستم که نعمت سجاده و ملک هندوستان را بکسی دیگر دهم هاتف غیب او از داد که شیخ نظام الدین در راه ست بدار تا وی برسد که نصیب اوست انتهى و فاضل رشید تلمیذ مخاطب وحید در ایضاح لطافه المقال گفته صاحب کشف اصطلاحات الفنون نقلا عن مرآه الاسرار می فرماید اهل نحل آنهااند که تابع کتاب دینی نباشند انتهى فهذا صاحب مرآه الاسرار* کابره المحرز لجلیل الفخار* قد نقل الحتم بهذا الحدیث العزیز المثار* و الجزم بذلك الخبر المشرق المنار* حیث ذکر وصف أبی الائمة الاطهار* علیه سلام الله ما وصف الفجر بالاسفار* بباب مدینه العلم رغما لآناف اهل الجحود و الانکار* و جدعا لمعاطس اصحاب الانفه و الاستکبار* الا فمن اثر وتیره الغی ركب متن العثار* و خدم حیث لا ینفعه اعتذار* و من امتطی صهوه الجماع اودت به غوائل التباب و التبار

وجه صد و نود

و یکم

آنکه شیخ بن علی بن محمد بن عبد الله بن علوی بن ابی بکر بن جعفر بن محمد بن علی بن محمد بن احمد الجفری حدیث مدینه العلم را بالحتم و الجزم قول جناب رسالت مآب صلی الله علیه و اله و سلم وانموده چنانچه در کنز البراهین الکسیه و الاسرار الوهییه الغیبیه لسادات مشایخ الطریقه العلویه الحسینیة الشعبیه گفته و

قال صلی الله علیه و سلم انا مدینه العلم و علی بابها و من أراد العلم فلیات الباب و محامد بارعه و مدائح ناصعه علامه جفری عالی سمات و کمال تبحر و نهایت تمهر او در علوم عقلیه و نقلیه نزد این حضرات سابقا در مجلد حدیث طیر مبین و مبرهن شده فهذا الجفری حبرهم المعروف عند الصدور* و علمهم المفرد بین الجمهور* قد اثبت هذا الحدیث المروی الماثور* عن النبی المحبور* علیه و اله سلام الله ما وصف الفجر بالجشور* بحتم رض من المنکرین الصدور و جزم قصم من الجاحدین الظهور* و الحمد لله علی سطوع الحق باتم الایتلاق و السفور* و ظهور الصواب باکمل الائتماع و الزهور

وجه صد و نود و دوم

آنکه علی بن احمد بن محمد بن ابراهیم العزیزی در سراج منیر

انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فلیات الباب یؤخذ منه أنه ینبغی للعالم ان ینبغی للناس بفضل من عرف فضله لیاخذوا عنه العلم عقی عد طب ک عن ابن عباس عدک عن جابر بن عبد الله قال الشیخ حدیث حسن لغيره أی باعتبار طرقة و محتجب نماند که علی عزیزی از اعظم علمای معتمدین کبار و افخم محدثین مستندین عالی فخار نزد سنیه می باشد محمد امین محبی در خلاصه الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر گفته علی العزیزی البولاقی الشافعی کان اماما فقیها محدثا حافظا متقنا ذکیا سریع الحفظ بعید النسیان مواظبا علی النظر و التحصیل کثیر التلاوه سریعها متوددا متواضعا کثیر الاشتغال بالعلم محبا لاهله خصوصا اهل الحدیث حسن الخلق و المحاضره مشار إلیه فی العلم شارک النور الشبراملسی فی کثیر من شیوخه و اخذ عنه و استفاد منه و کان یلازمه فی دروسه الاصلیه و الفرعیه و فنون العربیه و له مؤلفات کثیره نقله فیها یزید علی تصرفه منها شرح علی الجامع الصغیر للسیوطی فی مجلدات و حاشیه علی شرح التحریر للقاضی زکریا و حاشیه علی شرح الغایه لابن قاسم فی نحو سبعین کراسه و اخرى علی شرحها للخطیب و کانت وفاته ببولاق فی سنه سبعین و الف و بها دفن و العزیزی بفتح و معجمتین مکسورتین بینهما یاء تحتیه نسبه للعزیزیه من الشرقيه بمصر انتهى فهذا العزیزی کابرهیم العزیز* و خابرهیم الرمیز* قد اثبت تحسین هذا الحدیث الرمیز الزری بسنائه علی الذهب الابریز* فلا یستریب فی تحققه الا من فقد لعماه التزییل و التمییز* و لا یؤفک عنه الا- من راج علیه لغمارته التوهین و التعریز* و لا یتصدی لطنعنه الا من جاش الضغن فی صدره باشد الازیز* و سيجازیة القاهر ببطشه و ما ذلک علی الله بعزیز

وجه صد و نود و سوم

آنکه ابو الضیاء نور الدین علی بن علی الشبراملسی القاهری الشافعی این حدیث شریف را تحسین نموده چنانچه در حاشیه خود بر مواهب لدنیه که مسمی تیسیر المطالب السنیه بکشف اسرار المواهب اللدنیه می باشد در ذکر اسمای جناب رسالت مآب صلی الله علیه و اله و سلم و گفته قوله مدینه العلم

روی الترمذی و غیره مرفوعا انا مدینه العلم و علی بابها و الصواب انه حدیث حسن کما قاله الحافظ العلامی و ابن حجر و محتجب نماند که علامه شبراملسی از محققین اعلام و منقدین فخام و متبحرین عظام و متمهرین والا مقام نزد سنیه می باشد محمد امین محبی در خلاصه الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر گفته علی بن علی ابو الضیاء نور الدین الشبراملسی الشافعی القاهری خاتمه المحققین و ولی الله تعالی محرر العلوم النقلیه و اعلم اهل زمانه لم یات مثله فی دقه النظر و جوده الفهم و سرعه استخراج الاحکام من عبارات العلماء و قوه التأنی فی البحث و اللطف و الحلم و الانصاف بحيث انه لم یعهد منه انه اساء الی احد من الطلبة بکلمه حصل له منها تعب بل کان غایه

ما يقول إذا تغير من احد من تلامذته الله يصلح حالك يا فلان و كان شيخا جليلا عالما عاملا له قوه اقدم على تفريق كتائب المشكلات و رسوخ قدم فى حل افعال المقفلات مهايا موقرا فى النفوس بحيث انّ الانسان إذا تأمل وجهه النورانى و لحيته البيضاء الطاهره و هيئته الحسنه يخشع لرؤيته و لا يريد مفارقتة و كان حسن المنادمه لطيف المداعبه لا يتكلم الا فيما يعنيه و كان مجلسه مصونا عن الغيبه و ذكر الناس بسوء و جميع اوقاته مصروفه فى المطالعه و قراءه القرآن و الصلاه و العباده و كان زاهدا فى الدنيا لا- يعرف احوال اهلها و لا- يتردد الى احد منهم الا- فى شفاعه خير و كان إذا مرّ فى السوق تتراحم الناس مسلمها و كافرها على تقبيل يده و لم ينكر احد من علماء عصره و اقرانه فضله بل جميع العلماء إذا اشكلت عليهم مسئلة يراجعونه فيها فيبينها لهم على احسن وجه و اتمه و قال فيه العلامه سرى الدين الدرورى لا يكلمه احد إلا علاه فى كل فن و كان يقول ما فى الجامع الا الاعمى و يشير إليه و كان سرى الدين هذا فريد عصره فى العلوم النظرية و سئل البشيشى عن سرى الدين و عن المترجم فقال ان سرى الدين كان إذا طالع الدرس لا يقدر عليه احد فيه و إذا نقل الى غيره وقف يشير الى قله استحضاره و اما الشبراملسى فكان إذا نقل الى أى فن كان لا يختل و لا يتوقف لقوه فهمه و سرعه استحضاره للقواعد من العلوم و كان جبلا من جبال العلم لا يضجر من البحث فى الدرس و يتعب ان لم يبحث معه الطلبة و يقول لهم ما لنا اليوم هكذا و إذا بحث مع احد من المتقدمين يبحث بغايه الادب و من مقولاته قيراط من الادب خير من اربعة و عشرين قيراطا من العلم ولد ببلده شبراملس و حفظ بها القرآن و كان اصابه الجدرى و هو ابن ثلاث سنين فكف بصره و كان يقول لا اعرف من الالوان الا الاحمر لانه كان يومئذ لابسه ثم قدم مصر صحبه والده فى سنه ثمان بعد الالف و حفظ الشاطبيه و الخلاصه و البهجه الوردية و المنهاج و نظم التحرير للعمريطى و الغايه و الجزريه و الكفايه و الرحبيه و غير ذلك و تلا جميع القرآن للسبعه من طريق التيسير و الشاطبيه و ختمه فى سنه ست عشره و الف ثم قرأه كله للعشر من طريق الشاطبيه و ختمه فى سنه خمس و عشرين و الف على شيخ القراء فى زمانه الشيخ عبد الرحمن اليمنى و حضر دروس الشيخ عبد الرؤف المناوى فى مختصر المزنى فى المدرسه الصلاحية جوار الامام الشافعى و اخذ الفقه و الحديث عن النور الزيادى و سالم الشبشيرى و انتفع به كثيرا و كان يحكى عنه كرامه وقعت له معه تقدم ذكرها فى ترجمه الشبشيرى و لازم النور الحلبى صاحب السيره الملازمه الكليه و الشمس الشوبرى

و عبد الرحمن الخيارى و محبى الدين بن شيخ الاسلام و فخر الدين و سراج الدين الشنوانيين و سليمان البابلى و لزم فى العقلیات الشهاب الغنيمى و كان لا يفتر عن ذكره و سمع الصحيحين و الشفاء على المحدث الكبير الشهاب احمد السبكي شارح الشفاء و سمع ايضا صحيح البخارى و الشمائل و المواهب و شرح عقائد النسفى و شرح جمع الجوامع و مغنى اللبيب و شرح ابن ناظم الخلاصه و شرح جوهره التوحيد كل ذلك على البرهان اللقانى و حضر الاجهورى فى شرح نخبه الاثر و شرح الفيه السيره و الجامع الصغير و شرح الشمسيه و شرح التهذيب و الحفيد و حضر عبد الله الدنوشرى فى جميع شرح ابن عقيل و شرح البهجه للولى العراقى فى مقدمتين فى العروض و تصدر للاقراء بجامع الازهر فانفرد فى عصره بجميع العلوم و انتهت إليه الرياسه و كان آخر اقرانه موتا و لازمه لاخذ العلم عنه اكابر علماء عصره كالشيخ شرف الدين بن شيخ الاسلام و الشيخ زين العابدين و محمد البهوتى الحنبلى و يس الحمصى و منصور الطوخى و عبد الرحمن المحلى و الشهاب البشيشى و السيد احمد الحموى و عبد الباقي الزرقانى و غيرهم ممن لا يحصى و كان يكتب على جميع ما يقرؤه من الكتب و لو جمع ما كتبه لجاوز الحد و لكنه تبدد بين يدي طلبته فمنهم من نسب ما بيده له و منهم من مات و ذهب ما كتبه و لم يشتهر من مؤلفاته الا حاشيه على المواهب اللدنيه فى خمس مجلدات ضخام و حاشيه على شرح الشمائل لابن حجر و حاشيه على شرح الورقات الصغير لابن قاسم و حاشيه على شرح أبى شجاع لابن قاسم الغزى و حاشيه على شرح الجزريه للقاضى زكريا و حاشيه على شرح المنهاج النهايه الشمس الرّملى و سبب كتابته عليه انه كان يطالع التحفه لابن حجر فاتاه الشمس الرّملى فى المنام و قال له يا شيخ على احى كتابى النهايه يحيى الله قلبك فاشتغل بمطالعتها عن ذلك الحين و تقيده به و كتب عليه هذه الحاشيه فى ست مجلدات ضخام و كان إذا اتى الى الدرس فى آخر عمره يجلس و هو فى غايه التعب من الكبر بحيث انه لا يستطيع النطق الا بصوت خفى ثم يقوى فى الدرس شيئا فشيئا حتى يصير كالشباب و يتجلد للبحث و كان كثير المطالعه و إذا تركها اياما تاتيه الحمى و الحاصل انه مستحسن الخصال كلها و كانت ولادته فى سنه سبع او ثمان و تسعين و تسعمائه و توفى ليله الخميس ثامن عشر شوال سنه سبع و ثمانين و الف و تولى غسله بيده تلميذه الفاضل احمد البناء الدميّاطى فانه اتاه فى المنام قبل موته بايام و امره ان يتولى غسله فتوجه من دميّاط الى مصر فاصبح بها يوم وفاته و باشر غسله و تكفينه بيده و حكى انه لما وضأ ظهر منه نور ملاً البيت بحيث انه لم يستطع بعد النظر إليه و صلى عليه بجامع الازهر يوم الخميس اماما بالناس

الشيخ شرف الدين بن شيخ الاسلام زكريا و كان له مشهد عظيم و حصل للناس عليه من الجزع ما لم يعهد لمثله و الشبراملسى بشين معجمه فموحده فراء و الف مقصوره على وزن سكرى كما فى القاموس مضافه الى ملس بفتح الميم و كسر اللام المشدده و بالسين المهمله او مركبه تركيب مزج و هى قريه بمصر و عبد الله بن حجازى الشهير بالشرقاوى در تحفه بهيه فى طبقات الشافعيه كفته شيخ مشايخ الاسلام ملك العلماء الاعلام الشيخ نور الدين على الشبراملسى المكنى بابى الضياء كان رضى الله عنه على خلق عظيم و نفع عميم و كان فى التواضع و الادب و عدم دعوى العلم على جانب عظيم و لم يزل يطلب العلم على مشايخه و يحضر دروسهم حتى قال له الشيخ محمّد الشوبرى الى متى تطلب العلم على المشايخ و تحضر دروسهم الزمتك بالجلوس لإقراء العلم فى الدرر و نفع الطلبة فامتثل كلامه و أقرأ العلم و انتفع الناس به و الف كتب كثيره منها حاشيه على متن المواهب للشيخ احمد القسطلانى و هى ماده شرح الشيخ محمد الزرقانى و حاشيه على شرح ابن حجر الهيتمى على الهمزيه و حاشيه على شرح البهجه و على شرح المنهج و على شرح الرملى و غير ذلك من الكتب النفيسه و كان اماما فى سائر العلوم الشرعيه و العقليه من فقه و حديث و تفسير و اصول و معان و بيان و نحو و صرف و قراءت و غير ذلك من العلوم الدينيه و كان الغالب عليه علم الوهب اللدننى توفى يوم الخميس ثامن عشر شوال من شهور سنه سبع و ثمانين بعد الالف و دفن بتربه المجاورين بجوار تربه الشيخ حسن الشرنبلانى و رضى الدين بن محمد بن على بن حيدر الشامى در تنفيد العقود السنيه بتمهيد الدوله الحسينيه در ذكر حوادث سنه سبع و ثمانين و الف كفته و فى هذه السنه توفى العالم العلامة شيخ الاسلام نور الدين بن على الشبراملسى كان رئيس العلماء و مقدم الفضلاء و انتهت إليه رياسه العلم بمصر و غيرها و سالم بن عبد الله بصرى در رساله امداد بمعرفه علو الاسناد در ذكر مشايخ والد خود كفته و منهم العلامة المتقن و الفهامة المتقن الشيخ على الشبراملسى المصرى فانه اجاز سيدى الوالد بجميع يجوز له روايته عن مشايخ اعلام من اجلهم الشيخ ابراهيم اللقانى و منهم الشيخ على الاجهورى و الشيخ شهاب الدين احمد السبكي عن النجم الغيطى عن شيخ الاسلام زكريا الانصارى عن الحافظ ابن حجر عن الحافظ الكبير أبى الفضل عبد الرحيم العراقى بسنده المعروف أى بجميع كتب الفقه و الحديث و التفسير و الاصول و المعقول و المنقول و نیز در رساله امداد كفته و منهم الشيخ العلامة احمد البشيشى فقد اخذ عنه سيدى الوالد و اجازه بجميع مروياته و مسموعاته بسنده عن مولانا الشيخ سلطان المزاحى

و مولانا الشيخ محمد البابلي و مولانا الشيخ على الشبراملسى بسندهم المتقدم و عن الشيخ ياسين الشامى و الشيخ محمد المنزلى و غيرهم و احمد بن محمد الشهير بالنخلى المكى در رساله كه در بيان مشايخ خود تاليف نموده در ذكر شيخ خود احمد بن عبد اللطيف البشيشى المصرى الشافعى گفته قال شيخنا الشيخ احمد البشيشى رحمه الله تعالى و من جمله من اخذت عنه خاتمه الحفاظ شيخ الاسلام محمد البابلي رحمه الله تعالى و حضرته فى جمله كبيره من صحيح البخارى و الفيه المصطلح و سيره ابن سيّد الناس و الشمائل و الجامع الصغير و قرأت عليه جمله من صحيح مسلم مع اجازته العامه الشامله لجميع مروياته و اسانيده مقرر معلومه و من جملتهم خاتمه المحققين شيخ الاسلام الشيخ على الشبراملسى حضرته فى حصّه كبيره من صحيح البخارى و فى المواهب قطعته و من الشفاء للقاضى عياض و فى شرح الفيه العراقى لشيخ الاسلام و شرح الشمائل لابن حجر الهيتمى و حضرته من جمله كبيره من تفسير البيضاوى و جمله من الكشاف للزمخشري مع اجازته العامه الشامله لجميع مروياته و حضرته ايضا فى جمله من كتب النحو و الاصول و المنطق و المعانى و غيرها من العلوم المشهوره و ذكر اسانيده يطول مع شهره غالبها فلا حاجه إليه لا سيما مع ضيق الوقت و تاج الدين دهان در كفايه المتطلع گفته حواشى المواهب للشيخ العلامة محمد بن عمر الشوبرى و العلامة ابراهيم بن احمد الميمونى و العلامة على بن على الشبراملسى و العلامة المحقق صفى الدين احمد بن محمد القشاشى رحمه الله تعالى اخبر بها عنهم إجازته فذكروا بها انتهى فهذا الشبراملسى حافظهم البارع عندهم بلا اختلاف* المعروف المذكور على السننهم بجلائل الالقاب و الاوصاف* قد حسن هذا الحديث الهادى الى سبيل الازلاف* و اثبتته على رغم اهل الانفه و الخلاف* فالمعرض عنه يظاً موطأ الجور و الاعتساف* و الحائد عنه معرّض نفسه للايلاق و الاتلاف* و القادح فيه يجترم اثماً عظيماً مهلك الاقتراف* و الطاعن فيه يحتسى كاساً مترعه من السم الدعاغ

وجه صد و نود و چهارم

آنكه شيخ تاج الدين سنبهلى در رساله اشغال نقشبنديه اثبات اين حديث شريف بحتم و جزم نموده چنانچه در رساله مذكوره گفته و هذه الطريقه العليّه النقشبنديه اخذها الفقير الحقيق الكامل فى النقصان و العاجز فى معرفه الرحمن تاج الدين السنبهلى عن مهدي الزمان الخواجا محمد الباقي و هو اخذها عن المولى خواجكى امكنكى و هو اخذها عن المولى درويش محمّد و هو عن المولى محمد الزاهد و هو عن الغوث الاعظم الخواجا عبيد الله احرار و هو عن شيخ الشيوخ يعقوب الجرخى و هو من الخواجا الكبير

الخواجه بهاء الدين المعروف بنقشبند و هو عن السيد امير كلال و هو عن الخواجه محمد بابا سماسى و هو عن حضرت العزيزان الخواجه على الرامتينى و هو عن الخواجه محمود الخير فغنوى و هو عن الخواجه ريوكرى و هو عن الخواجه عبد الخالق الغجدوانى و هو عن الشيخ يوسف بن يعقوب بن ايوب الهمدانى و هو عن أبى على الفارمدى و هو من أبى الحسن الخرقانى و الشيخ ابو على له نسبه الخدمه و الصحبه و الاستفاضه بالشيخ أبى القاسم الكركانى ايضا و حيث كان عند المحققين ان الشيوخ ثلاثه شيخ الخرقه و شيخ الذكر و شيخ الصحبه و شيخ الصبحه اتم و اكمل فى الارتباط و هو الشيخ الحقيقى لا جرم اوردنا نسبه الشيخ أبى القاسم الذى انتهى بها السلوك للشيخ أبى على و بين الشيخ أبى القاسم الى الامام على بن موسى الرضاست و سائط الشيخ ابو عثمان المغربى و ابو على الكاتب و ابو على الرودبارى و سيد الطائفه الجنيد البغدادى و السرى السقطى و معروف الكرخى رضى الله تعالى عنهم و لمعروف قدس الله سره نسبه اخرى يتصل بها الى داود الطائى عن حبيب العجمى عن الحسن البصرى قدس الله اسرارهم و تمام نسبته الى باب مدينه العلم معروف و مشهور و هنا الآن ارجع الى راس الكلام فاعلم انّ الشيخ ابا الحسن الخرقانى اخذ عن روحانيه أبى يزيد البسطامى كنسبه اويس قدس الله سره من منبع الانوار عليه افضل الصلوه و اكمل التحيات و هكذا نسبه سلطان العارفين الى روحانيه جعفر الصادق و المعروف من خدمته و صحبته غير صحيح و الامام جعفر الصادق مع وجود انوار وراثه آبائه الكرام يتصل لجده لامه القاسم بن محمّد بن أبى بكر الصديق رضى الله تعالى عنهم و هو من الفقهاء السبعه فى التابعين كان من اكملهم فى علم الظاهر و الباطن و هو منسوب الى سلمان الفارسى رضى الله عنه و سلمان مع تشرفه بصحبه النبى صلّى الله عليه و سلم اخذ الطريقه عن الصّديق رض و هو عن النبى صلّى الله عليه و سلم و الطّريقه الاخرى للامام جعفر ابا عن جد الى باب مدينه العلم معروفه و مخفى نماند كه رساله اشغال نقشبنديه تاليف تاج الدين سنهلى از رسائل ممدوحه و تاليف مقبوله اهل سنتست شاه ولى الله والد مخاطب در انتباه فى سلاسل اولياء الله گفته كاتب الحروف گويد كه شيخ تاج الدين سنهلى خليفه حضرت خواجه محمد باقى در باب اشغال نقشبنديه رساله دارند مختصر حضرت والد بزرگوار آن را بغايت مى پسنديدند و آن را بخط خود از نزديك بعض اصحاب شيخ تاج الدين انتساخ کرده بودند و طالبان را بهمان سلوك ارشاد مى فرمودند اين فقير آنرا پيش حضرت ايشان بحثا و درايه خوانده است خواستم كه آن را اينجا بعينه نقل كنم و بالله التوفيق و شاه ولى الله بعد از اين تمام رساله مذکور را در انتباه ذكر نموده و بايد دانست كه تاج الدين سنهلى از اكابر عرفاى عاليمقام و افاخم سالكين با احترام نزد سنه مى باشد و از جلائل ماثرو عظائم مفاخر او بنا بر افادات اين حضرات

آنست که او از مشایخ طریقت شاه ولی الله والد مخاطبست بلکه از مشایخ عبد الله بن سالم بصریست که یکی از ان مشایخ سبعة می باشد که شاه ولی الله بر اتصال سند خود بایشان حمد الهی کرده طریق تعظیم و تفخیم ایشان بجلائل اوصاف و عظام القاب سپرده چنانچه شاه ولی الله در رساله انتباه گفته و این فقیر را خرقه نقشبندیه از شیخ ابو طاهر مدنی رسیده و ایشان را از سه کس والد بزرگوار ایشان شیخ ابراهیم کردی و شیخ احمد نخلی و شیخ عبد الله بصری مکی و شیخ ابراهیم را ارتباط بشیخ احمد قشاشیست از جهت تلقین و خرقه عن ابي المواهب احمد الشناوی و عن الشيخ محمد بن محمد بن عبد الرحمن التهینسی عن مولانا محمد امین بن اخت ملا جامی عن مولانا غیاث الدین احمد عن مولانا علاء الدین محمد عن مولانا عبد الرحمن جامی عن مولانا سعد الدین الکاشری عن مولانا نظام الدین خاموش عن خواجه علاء الدین عطار عن خواجه بهاء الدین نقشبند و شیخ احمد نخلی اشغال این طریقه اخذ کرده از سید میر کلان البلخی عن ملا محمد عرب البلخی عن ملا آگه الشبرغانی عن ملا خورد عزیزان عن مخدوم الاعظم ملا خواجهکی عن مولانا محمد قاضی عن خواجه عبید الله احرار و الشیخ عبد الله البصری لبس الخرقه من يد شیخ عبد الله باقشیر المکی عن الشیخ تاج الدین السنبهلی نزیل مکه عن خواجه محمد باقی بسنده المذکور و بودن تاج الدین از مشایخ عبد الله بن سالم بصری و وصف او بشیخ عارف از عبارت رساله امداد سالم بن عبد الله بصری نیز در ما بعد ان شاء الله تعالی ظاهر و واضح خواهد گردید فهذا عارفهم الجلیل تاج الدین* قد اثبت هذا الحديث المذی يخضع له كل ذو دين و یدین* فالحمد لله على رغم انوف الجاحدين* و كسر اعناق المعاندين* و بوار هفوات الحائدين* و تباب خزعبلات الكائدين

وجه صد و نود و پنجم

آنکه ابراهیم بن حسن الکردی الکورانی الشهرزوری الشافعی در نبراس لکشف الالتباس الواقع فی الاساس گفته و الصلوه و السلام علی محمد النبى المختار لتبلیغ الرساله الی الثقلین لاستیداء شکر نعمته و علی أخیه و وصیه و باب مدینه علمه المنزل منزله هارون ال النبوه و ولی عهدہ بعده فی امته اما اخوته

ففى قوله صلى الله عليه و سلم انت اخى فى الدنيا و الآخرة رواه الترمذی عن ابن عمر رضی الله عنهما و اما انه باب مدینه علمه ففى

قوله صلى الله عليه و سلم انا مدینه العلم و علی بابها رواه البزار و الطبرانی فى الاوسط عن جابر بن عبد الله و الترمذی و الحاکم عن علی و اما انه منزل منزله هارون ففى

قوله صلى الله عليه و سلم اما ترضى ان تكون منى بمنزله هارون من موسى غير انه لا نبى بعدى رواه الشيخان عن سعد بن أبى وقاص و الامام احمد و البزار عن أبى سعید الخدری و الطبرانی عن اسماء بنت قیس و أم سلمه و ابن عمر و ابن عباس و جابر بن سمره و علی و البراء بن عازب و زید بن ارقم و احتج المؤلف بهذا الحديث على امامه على رضی الله تعالى عنه فى الفصل الثالث من كتاب الامامه و سيجىء الكلام عليه

انشاء الله تعالى و انه لا دلاله فيه على ما ذكره و ابراهيم بن حسن كردى كورانى از افخم محدثين اعيان و اعظم مسندين رفيع المكان نزد سنيه مى باشد محمد خليل افندى المرادى در سلك الدرر فى اعيان القرن الثانى عشر گفته ابراهيم بن حسن الكورانى الشهرزورى الشهرانى الشافعى نزىل المدينه المنوره الشيخ الامام العالم العلامة خاتمه المحققين عمده المسندين العارف بالله تعالى صاحب المؤلفات العديده الصوفى النقشبندى المحقق المدقق الاثرى المسند النسابة ابو الوقت برهان الدين ولد فى شوال سنه خمس و عشرين و الف و طلب العلم بنفسه و رحل الى المدينه المنوره و توطنها و اخذ بها عن جماعه من صدور العلماء كالصنفى احمد بن محمد بن القشاشى و العارف أبى المواهب احمد بن علىّ الشناوى و ملا محمد شريف بن يوسف الكورانى و الاستاذ عبد الكريم بن أبى بكر الحسينى الكورانى و اخذ بدمشق عن الحافظ النجم محمد بن محمد العامرى الغزى و بمصر عن أبى العزائم سلطان بن احمد المزاحى و محمد بن علاء الدين البابلى و التقى عبد الباقي الحنبلى و غيرهم و اشتهر ذكره و علا قدره و هرعت إليه الطالبون من البلدان القاصيه للاخذ و التلقى عنه و درس بالمسجد الشريف النبوى و الف مؤلفات نافعه عديده منها تكميل التعريف لكتاب فى التصريف و حاشيه شرح الاندلسيه للقصيرى و شرح العوامل الجرجانيه و النبراس لكشف الالتباس الواقع فى الاساس و جواب العتيد لمسأله اول واجب و مسئله التقليد و ضياء المصباح فى شرح بهجه الارواح و جواب سؤالات عن قول تقبل الله و المصافحه تقبل الله تعالى و المتمه للمسأله المهمه و ذيلها و القول الجلى فى تحقيق قول الامام زين الدين بن على و تحقيق التوفيق بين كلامى اهل الكلام و اهل الطريق و قصد السبيل الى توحيد الحق الوكيل و شرح العقيده المسماه بالعقيده الصحيحه و الجواب المشكور عن السؤال المنظور و اشراق الشمس بتعريب الكلمات الخمس و بلغه المسير الى توحيد العلى الكبير و عجاله ذوى الانتباه بتحقيق اعراب لا اله الا الله و جوابات الغراويه عن المسائل الجاويه الجهرية و العجاله فيما كتب محمد بن محمد القلعي سؤاله و القول المبين فى مسئله التكوين و ابناه الانباه على تحقيق اعراب لا اله الا الله و افاضه العلام بتحقيق مسئله الكلام و الالمام المحيط بتحقيق الكسب الوسط بين طرفى الافراط و التفريط و اتحاف الزكى بشرح التحفه المرسله الى النبى و مسالك الابرار الى احاديث النبى المختار و مسلك السداد الى مسئله خلق افعال العباد و المسلك الجلى فى حكم شطح الولى و حسن الاوبه فى حكم ضرب النوبه و اتحاف الخلف بتحقيق

مذهب السلف و غير ذلك من المؤلفات التي تنوف عن المائه و كان جبلا- من جبال العلم بحرا من بحور العرفان توفي يوم الاربعاء بعد العصر ثامن عشرى شهر ربيع الثانى سنه احدى و مائه و الف بمنزله ظاهر المدينه المنوره و دفن بالبقيع رحمه الله تعالى و شيخ احمد بن محمد النخلى المكى در رساله خود در ذكر مشايخ خويش گفته و منهم العالم الامام الحبر الهمام من حكت افكاره فى صحه الاستنباط المتقدمين فى جميع الفنون فكانت مصنفاته جديره بان تكتب بماء العيون و ان يبذل فى تحصيلها المال و الاهل و البنون الشيخ برهان الدين ابو الفضائل ابراهيم بن حسن الكردي الكوراني الشافعى الصوفى نزىل المدينه المشرفه و عالمها نفعنا الله تعالى به و المسلمين و رحمه رحمه واسعه فى الدنيا و الآخره امين و سالم بن عبد الله بن سالم البصرى در رساله امداد بمعرفه علو الاسناد در ذكر مشايخ والد خود گفته و منهم العلامة المحقق ابراهيم بن حسن الكوراني المدني فقد اخذ عنه الوالد حفظه الله تعالى الجامع الصّحيح للبخارى عن جماعه منهم شيخ الحقيقه و الطّريقه الشيخ احمد بن محمد المدني الشهير بالقشاشى عن الشيخ محمد بن احمد بن حمزه الرّملى بسنده و فخر الدين محمد بن نظام الدين محمد الاورنقبادى الدهلوى در فخر الحسن گفته قال زبده المحدثين عمده المحققين مشيد قواعد الطريقه الجامع بين الشريعه و الحقيقه سالك الصراط المستقيم الشيخ ابراهيم الكردي شيخ صاحب المقامات العليه و الكرامات الجليه الشيخ ولى الله المحدث سلمه الله تعالى و ابقاه فى فن الحديث الخ و مولوى حسن زمان معاصر در قول مستحسن شرح فخر الحسن گفته و الكردي هذا كان آيه من آيات الله تعالى فى الاصلين و الفروع الفقيهه و علوم الصوفيه و كان فى عصره إليه النظر و الاشاره فى اقطار الارض كلّها فى سائر ما ذكر و كانت ترد عليه المسائل من الخافقين فيجب عنها و يجعلها رسائل و له فى جميع هذه الفنون تحرير كثير عديم النظير تعرف منها براهه علمه و غزاره فضله كرساله تصحيح الاخبار و الاثار التي تجرى على السنه الصوفيه و نشر الزهر فى الذكر بالجهر و اتحاف المنيب الاواه بفضل الجهر بذكر الله و المسلسلات المسماه بمسالك الابرار فى احاديث النبى المختار و المسلك الوسط الدانى الى الدرر الملتقطه للصغاني و المسلك المختار و مسلك الاعتدال و مسلك التعريف بتحقيق التكليف و تحقيق عدم تاييد الكفار فى عذاب النار و اتحاف الذكى و تحقيق التجلى فى الصور و مطلع الجود بتحقيق التنزيه فى وحده الوجود و مد الفىء فى تقرير ليس كمثل شىء و تنبيه العقول على تنزيه الصوفيه عن اعتقاد التجسم و العينيه و الاتحاد و الحلول و الرد على شيخ سهرند و جلاء الفهوم و المتمه للمسأله المهمه و التوصيل

الى ان علم الله بالاشياء ازلا على التفصيل و المسلك القويم فى مطابقه تعلق الخبره بالحادث يتعلق العلم القديم و الجواب العتيد و قصد السبيل و بلغه المسير و الالماع المحيط بتحقيق الكسب بين طرفى الافراط و التفريط و تعليقات على الفصوص و الفتوحات و غيرها من مؤلفات الشيخ الاكبر رضى الله عنه الى غير ذلك و فهرست اسانيده فى الامم لايقاظ الهمم و لا يحتاج الى زياده ترجمه- و از محامد مشرقه و مدائح موفقه ابراهيم كردى آنست كه او يكي از ان مشايخ سبعة است كه شاه ولى الله والد مخاطب بر اتصال سند خود بايشان حمد الهى نموده و ايشان را بصفات جليله و القاب جميله مشايخ جله كرام و ائمه قاده اعلام و مشهورين بحرمن محترمين و مجمع على فضلهم من بين الخافقين ستوده چنانچه در رساله ارشاد الى مهمات الاسناد كما سمعت سابقا گفته فصل قد اتصل سندی و الحمد لله بسبعة من المشايخ الجله الكرام الائمة القاده الاعلام من المشهورين بالحرمن المحترمين المجمع على فضلهم من بين الخافقين الشيخ محمد بن العلاء البابلى و الشيخ عيسى المغربى الجعفرى و الشيخ محمد بن محمد بن سليمان الردانى المغربى و الشيخ ابراهيم بن الحسن الكردى المدنى و الشيخ حسن بن على العجيمى المكى و الشيخ احمد بن محمد النخلى المكى و الشيخ عبد الله بن سالم البصرى ثم المكى و لكل واحد منهم رساله جمع هو فيها او جمع له فيها اسانيده المتنوعه فى علوم شتى و از ادله زاهره و حجج باهره عظمت و جلاله ابراهيم كردى آنست كه خود شاهصاحب در همين كتاب تحفه بجواب آيه ائمة وليكم الله كما دريت سابقا راه كمال تعظيم و تفخيم او پيموده بذكر بعض تفوهات باطله او كمال خوشوقتى نموده حيث قال جواب دوم حضرت شيخ ابراهيم كردى عليه الرحمه و ديگر اهل سنت نوشته اند كه ولايت الدين آمنوا در زمان خطاب البته مراد نيست بالاجماع زيرا كه زمان خطاب زمان وجود نبى بود و امامت نيابت نبى است بعد از موت او پس چون زمان خطاب مراد نشد لابد زمان متاخر خواهد بود از موت پيغمبر و تاخر را حدى نيست بعد چهار سال باشد يا بعد بيست و چهار سال پس اين دليل هم در غير محل نزاع قائم شد و مدعاى شيعه يعنى امامت بلا- فصل حاصل نگشت انتهى و اين مقام محل كمال استعجاب ارباب افهامست كه شاهصاحب چسان در صدد توهين و تهجين استدلال اهل حق بآيه انما برآمده ابراهيم كردى را بكمال اجلال و اعظام ياد مى نمايند و در باب حديث مدينه العلم از افاده متينه همين ابراهيم كردى اعراض و تغافل و اغماض و تجاهل مى فرمايند بلكه بكمال جسارت سراسر خسارت همت قالصه خود را بر رد اين حديث شريف بر مى گمارند و معاندت افاده والد ماجد خود را در حق اين شيخ اجل بلكه مخالفت افاده خود نيز در تبجيل و احترام اين حبر اكمل چيزى نمى شمارند فهذا الكردى حبرهم المفرد ابراهيم* و فردهم الاوحد المتوقد الشهيم* قد روى هذا الحديث الكاشف من غمم الضلال كل حنوس كالليل البهيم* و اثبت هذا الحديث الذى يهدى الى سبل الهدى بالتلقين و التفهيم* فلا يقدم على الطعن فيه و التوهيم* الا من جاب

سباسب العمى فهو فيها يهيم* و لا- يجترى على قدحه الآ من هو مولع بالعدوان نهيم* و لا يتجاسر على رده الآ من جلب لحينه وحي الحنف و اللهيم

وجه صد و نود و ششم

آنکه علامه اسماعیل بن سلیمان الکردی البصری حدیث مدینه العلم را قطعاً و حتماً قول جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و انموده و بمفاد واضح السداد ان بطلان و هوان جسارت ابن تیمیه سلیط اللسان که بمزید نصب و عدوان مرتکب نسبت خطا بساحت علیای جناب امیر المؤمنین علیه السلام گردیده واضح و اشکار فرموده چنانچه در کتاب جلاء النظر فی دفع شبهات ابن حجر جائی که شطری از عبارت زوراء محقق دوانی را شرح نموده است می فرماید و ایاک و الاغترار بظواهر الاثار و الاحوال من التزیی بزی آثار الفقر کلبس المرقعات و حمل العکاز و غیر ذلك لانها لیست نافعه لمن اتصف بها و هو لیس علی شیء و من المعرفه بالله بل قد یكون المتصف بها صاحب انتقاد علی المشایخ بنظره الی نفسه حیث انه یری حقیقه الامر عنده دون غیره و کثیر من اهل هذا الشأن هلکوا فی اودیة الحیره لانهم اعتراهم الجهل المركب فلا یدرون و لا یدرون انهم لا یدرون کابن تیمیه و ابن المقری و السعد التفتازانی و ابن حجر العسقلانی و غیرهم فان اعتراضهم علی معاصریهم و علی من سبق من الموتی دال علی حصرهم طریق الحق عندهم لا- غیر و قد زاد ابن تیمیه باشیاء و من جملتها ما ذکره الفقیه ابن حجر الهیتمی رحمه الله فی فتاواه الحدیثیه عن بعض اجلاء عصره انه سمعه یقول و هو علی منبر جامع الجبل بالصالحیه ان سیدنا عمر رضی الله تعالی عنه له غلطات و آئی غلطات و ان سیدنا علی رضی الله عنه أخطأ فی اکثر من ثلاثائه مکان فیا لیت شعری من این یحصل لك الصواب إذا اخطا عمر و علی رضی الله عنهما بزعمک اما

سمعت قول النبی صلی الله علیه و سلم فی حق سیدنا علی رضی الله عنه انا مدینه العلم و علی بابها

و قوله فی حق سیدنا عمر رضی الله عنه ما سلک عمر فجآ الا و سلک الشیطان فجآ غیر فجه

و قوله ما ترک الحق لعمر من صدیق فیا و یح من هؤلاء خصمه یوم القیمه و آئی یرجى له السلامه انتهى فهذا صاحب جلاء النظر* بارعهم الجلیل الخضر* قد احتج بهذا الحدیث العظیم الاثر* لدمغ راس المعاند المهنو بالاشر* فلا یقطع عنه الآ من الخزل لعیه و الخصر* و لا یضلل عنه الآ من اصیب لعیه فی البصر* و لا یجمع عن اذعانه الآ من تاه فی بید الغوایه و سدر* و لا یحجم عن استیقانه الآ من ورد علی شرب العمایه و صدر

وجه صد و نود و هفتم

آنکه محمد بن عبد الباقي بن یوسف الازهری الزرقانی المالکی در شرح مواهب لدنیه در مقام شرح اسماء جناب

قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بِأُيُودِهَا رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَالحَاكِمُ وَصَحَّحَهُ وَغَيْرُهُمَا عَنْ عَلِيٍّ وَالحَاكِمِ أَيْضًا وَ الطَّبْرَانِيُّ وَ أَبُو الشَّيْخِ وَ غَيْرُهُمْ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ الصَّوَابِ أَنَّ حَدِيثَ حَسَنِ كَمَا قَالَه الحَافِظُ ابْنُ العَلَانِيِّ وَ ابْنُ حَجْرٍ لَا مَوْضِعَ كَمَا زَعَمَ ابْنُ الجَوْزِيِّ وَ لَا صَحِيحًا كَمَا قَالَ الحَاكِمُ لَكِنَ فِي المَحْدِثِينَ مِنْ يَسْمَى الحَسَنَ صَحِيحًا وَ مُحْتَجِبًا نَمَانِدُ كِهَ عِلَامَه زَرْقَانِي از اکابر محدثین محرزین جلائل مراتب و افاخم فقهای حائزین عوالی مناصب اهل سنتست و شرح او بر مواهب لدنیه از مشاهیر کتب و اسفار معروفه ممدوحه عند العلماء الکبار می باشد محمد خلیل مرادی در سلك الدرر فی اعیان القرن الثانی عشر گفته محمد الزرقانی بن عبد الباقي بن یوسف الازهری المالکی الشهیر بالزرقانی الامام المحدث الناسک التحریر الفقیه العلامه اخذ عن والده و عن النور علی الشبراملسی و عن الشیخ محمد البابی و غیرهم و له من المؤلفات شرح علی الموطا و شرح علی المواهب و غیر ذلك و اخذ عن الشیخ محمد بن خلیل العجلونی الدمشقی و الجمال عبد الله الشبراوی و كانت وفاته سنه اثنتین و عشرين و مائه و الف رحمه الله تعالى و ابو محمد محمد بن محمد الامیر المصری الازهری در رساله اسانید خود در ذکر موطا گفته ارویه سماعا لجمیعه عن شیخنا السقاط و هو عن شارحه سیدی محمد الزرقانی عن والده الشیخ عبد الباقي عن الشیخ علی الاجهوری الخ و نیز محمد امیر الازهری در رساله اسانید خود گفته المواهب اللدنیه عن شیخنا السقاط عن شارحها سیدی محمد الزرقانی و قد ساق اسانیده فیها فی اول شرحه لها و كذلك نروی ارشاد الساری شرح البخاری القسطلانی ایضا و محمد امیر ازهری در مقامات دیگر نیز از رساله خود زرقانی را به تبجیل و تعظیم تمام یاد نموده و در کشف الظنون مسطورست و شرح المواهب المولی العلامه خاتمه المحدثین محمد بن عبد الباقي بن یوسف الزرقانی المصری المالکی المتوفی سنه ۱۱۲۲ اثنتین و عشرين و مائه و الف شرحا حافلا- فی اربعه مجلدات جمع فیہ اکثر الاحادیث المرویه فی شمائل المصطفی صلی الله تعالی علیه و سلم و سیره و صفاته الشریفه جزاه الله خیرا و رحمه رحمه واسعه و نیز در کشف الظنون مسطورست و شرحه اعنی موطا مالک خاتمه المحدثین محمد بن عبد الباقي بن یوسف بن احمد بن علوان الزرقانی المصری المالکی المتوفی سنه ۱۱۲۲ اثنتین و عشرين و مائه و الف شرحا بسیطا فی ثلثه مجلدات و فاضل معاصر احمد بن زینی بن احمد الشافعی المشهور بدحلان در خطبه سیرت نبویه گفته الحمد لله رب العالمین و الصلوه و السلام علی سیدنا محمد و علی اله و صحبه اجمعین اما بعد فیقول العبد الفقیر المرتجی من ربه الغفران احمد بن زینی بن احمد دحلان غفر الله له و لوالدیه و لاشیاخه و محبیه و المسلمین اجمعین انه لما من الله تعالی علی بقراءه الشفاء فی حقوق النبی المصطفی ص

صلى الله عليه وسلم و كان ذلك بمدينة المنوره فى عام الثامن و السبعين بعد المائتين و الالف يسر الله لى مطالعه جملة من شروح الشفاء مع مراجعه المواهب و شرحها للعلامه الزرقانى و مع مراجعه شىء عن كتب السير كسيره ابن سيد الناس و سيره ابن هشام و السيره الشاميه و السيره الحلبيه و هذه الكتب هى اصح الكتب المؤلفه فى هذا الشأن فاحببت ان الخص ما احتوت عليه من سيرته صلى الله عليه وسلم و من المعجزات و خوارق العادات الداله على صدق اشرف المخلوقات صلى الله عليه وسلم الخ و از صدر خود شرح مواهب كمال عظمت و جلالت مضامين ان واضح و ظاهرست و هذه عبارته اما بعد فهذا الكتاب لم يطلبه منى طالب و لا رغب اليّ فى تصنيفه راغب و انما تطلبت نفسى فيه مزج المواهب فاودعته نفائس بها يتنافس فى شرح السنه النبويه و عرائس استجلبتها من مخدرات خدور السيره المحمديه و جواهر استخراجتها من قاموس الحكم المصطفويه و زواهر اقتبستها من ارقعه السيره الهاشميه و زهور اجتنيتها من جنات و جنات الروضه المدينه يبهر من عقد نظامها ناظر الناظر و ينادى من اين هذا لهذا القاصر فيجيبه حال اللسان الوهاب قوى قادر اما العيوب و ان كثرت فهما لا سبيل الى التيامه منها لغير المعصوم و قد قال من ذا الذى ما ساء قطّ و من له الحسنى فقطّ

و قد قال ابن عبدوس النيسابورى لا اعلم فى الدنيا كتابا سلم الى مؤلفه و لم يتبعه من يليه فكيف و فهمى فاتر و نظرى قاصر و وجودى فى الزمان الآخر مع ما أقاسيه من تلاطم امواج الهموم و اقاومه من ترادف جيوش الغموم لكنى انتظر الفرج من الحى القيوم مستعيذا به من حسود ظلوم* و الله اسأل العون على اتمامه و التوفيق من امتنانه و هو حسبنا و نعم الوكيل انتهى فهذا الزرقانى خاتمه محدثيهم الكبار* و باقعه منقديهم الذى لا- يشق له غبار* قد حسن هذا الحديث الثابت عند اهل النقد و الاعتبار* المتحقق عند ذوى السبر و الاختبار* فلا- يرتاب فيه من مارس افادات نقده الاحاديث و الاخبار* و لا يمتري فيه من تصفح آثار هولاء الاعلام الاحبار* و لا- يجرح فيه الا من استرسل كالعجماء و جرحه جبار* و لا يقدر فيه الا من امتطى متن العمياء فى غلواء التباب و التبار

وجه صد و نود

و هشتم

آنكه سالم بن عبد الله بن سالم البصرى الشافعى در رساله امداد بمعرفه علو الاسناد گفته و اما سلسله الطريقه النقشبنديه فقد اخذها الشيخ الوالد حفظه الله تعالى عن شيخه عبد الله باقشير و هو اخذها عن الشيخ العارف تاج الدين العثمانى النقشبندى و هو عن الخواجه محمد باقى و هو عن المولى خواجكى الامكنكى و هو

ص: ٤٤٣

عن المولى درويش محمد و هو عن المولى محمد زاهد و هو عن الغوث الاعظم عبيد الله احرار و هو عن شيخ الشيوخ يعقوب الجرخى و هو عن حضره الخواجه الكبير الخواجه بهاء الحق و الدين المعروف و بنقشبند و هو عن السيد كلال و هو عن الخواجه بابا السماسى و هو عن حضره العزيز الخواجه على الرامتينى و هو عن الخواجه محمود الخير الفغنوى و هو عن الخواجه عارف الريوكرى و هو عن الخواجه عبد الخالق الغجدوانى و هو عن الشيخ يعقوب بن يوسف بن ايوب الهمدانى و هو عن الشيخ أبى على الفارمدى و هو عن الشيخ أبى الحسن الخرقانى و الشيخ عثمان المغربى و أبى على الكاتب و أبى على الرودبارى و سيد الطائفة الجنيد البغدادى و السرى السقطى و المعروف الكرخى رضى الله عنهم و لمعروف قدس سره نسبه اخرى يتصل بها الى داود الطائى عن حبيب العجمى عن الحسن البصرى قدس الله اسرارهم و تمام نسبه الى باب مدينه العلم معروفه و مشهوره و ههنا الآن ارجع الى راس الكلام فاعلم ان الشيخ ابا الحسن اخذ عن روحانيه أبى يزيد البسطامى كنسبه اويس قدس سره من منبع الانوار عليه افضل الصلوه و اكمل التحيات و هكذا نسبه سلطان العارفين الى روحانيه جعفر الصادق و المعروف فى خدمته و صحبته غير صحيح و الامام جعفر الصادق مع وجود انوار وراثه آبائه الكرام يتصل بجده لامه القاسم بن محمّد بن أبى بكر الصديق رضى الله عنهم و هو من الفقهاء السبعة فى التابعين كان من اكملهم فى علم الظاهر و الباطن و هو منسوب الى سلمان الفارسى رضى الله عنه و سلمان مع تشرفه بصحبه النبى صلى الله عليه و سلم اخذ الطريقه عن الصديق رضى الله عنه و هو عن النبى صلى الله عليه و سلم و الطريقه الاخرى للامام جعفر ابا عن جد الى مدينه العلم معروفه و سالم بن عبد الله بصرى از كملاى مشاهير و علمائى نحارير نزد سنه است محمد بن محمد بن الامير الازهرى المالكى در رساله اسانيد خود در ذكر صحيح بخارى گفته و يرويه شيخنا السقاط ايضا عن الشيخ عبد الله بن سالم البصرى منشأ المكي مولدا لما جاور شيخنا بالحرم و هو يرويه من طرق كثيره منها روايته عن الملا- ابراهيم الكورانى عن شيخه القشاشى المدنى الى غير ذلك ممّا هو مفصل فى الثبوت الذى جمعه ولده سيدى سالم و سماه الامداد بمعرفه علو الاسناد فكان اسمه تاريخا لعام تاليفه من غير قصد سنه ١١٢٦ و شاه ولى الله در رساله ارشاد الى مهمات الاسناد گفته و اما البصرى فالّف ولده الشيخ سالم رساله اجازنى لها و بجميع ما تصح له روايته السيد عمر عن جده الشيخ عبد الله المذكور و سمعت عنه اوائل الكتب الستة و محمد بن على الشوكانى

در اتحاف الاكابر گفته مؤلفات المسند العصر الاخير محمّد بن علاء الدين البابلي و من جملتها المجموع في اسانيد اروى ذلك من طرق منها عن شيخنا السيّد العلامة عبد القادر بن احمد بن عبد القادر عن شيخه محمد حيوه السندی عن شيخه سالم بن عبد الله بن سالم البصرى عن ابيه عن المؤلف و بعد ذكر طرق عديده ديگر گفته و قد اشتملت هذه الطرق على اسانيد متصله بمجموعات مؤلفه في اسانيد الطرق منها اسانيد سالم بن عبد الله بن سالم البصرى المسماه بالامداد بمعرفه علو الاسناد ارويها بالاسناد المذكور ههنا المتصل به و مولوى صديق حسن خان معاصر در ابجد العلوم بترجمه محمد بن اسماعيل الامير گفته و من شيوخه الشيخ عبد القادر بن على البدرى و الشيخ محمد طاهر بن ابراهيم الكردى و الشيخ سالم بن عبد الله البصرى و غيرهم انتهى فهذا سالم بن عبد الله البصرى صاحب الامداد* احد علمائهم الكابرين الامجاد* قد اثبت هذا الحديث الرفيع العماد* و حتم بذلك الخبر الوثيق السناد* فلا ينحرف عنه الا من اصيح لضلاله شر باغ و عاد* و لا يصدف عنه الا من هام من العمى كل قفر و واد* و لا يجترم بطعنه الا من منى بالمروق و الالحاد* و لا يقدم على قدحه الا من نسى لطفواه يوم المعاد

وجه صد و نود و نهم

آنکه محمد بن عبد الرسول البرزنجى الكردى المدنى اثبات اين حديث شريف نموده چنانچه در رساله الاشاعه في اشراط الساعه اولاً از رساله المشرب الوردى في مذهب المهدي تصنيف على قارى حكايت موضوعه در باب تعلم خضر از ابو حنيفه نقل کرده و بعد از ان گفته قال الشيخ على و لا يخفى ان هذا مع ركائته و لحنه كلام بعض الملحدين الساعين في فساد الدين إذ حاصله ان الخضر الذى قال الله تعالى في حقه عبيداً من عبادنا آتيناها رحمة من عندنا و علمناها من لدنا علماً و قد تعلم منه موسى عليه السلام تلميذ أبى حنيفه و ما اسرع فهم التلميذ حيث اخذ عن الخضر في ثلث سنين ما تعلمه الخضر من أبى حنيفه حيا و ميتا في ثلثين سنه و اعجب منه ان ابا القاسم القشيري ليس معدودا في طبقات الحنفية ثم العجب من الخضر انه ادرك النبى صلى الله عليه و سلم و لم يتعلم منه الاسلام و لا من علماء الصحابه كعلى باب مدينه العلم و اقضى الصحابه و زيد افرضهم و أبى اقرءهم و معاذ بن جبل اعلمهم بالحلال و الحرام و لا من عظماء التابعين كالفقهاء السبعه و سعيد بن المسيب بالمدينه و عطاء بمكه و الحسن بالبصره و مكحول بالشام و قد رضى لجهله بالشريعه حتى تعلم مسائلها في اواخر عمر أبى حنيفه قال فهذا ممّا لا يخفى بطلانه حتى على العقول السخيفه حتى ان علماء المذاهب اخذوا هذه المقاله على وجه السخريه و جعلوها دليلاً على قله عقل الطائفه الحنفية حيث لم يعلموا ان احدا منهم لم يرض بهذه

القضيه بالكليه ثم لو تعرضت لما فى منقوله من الخطاء فى مبانيه و معانيه الداله على نقصان معقوله لصار كتابا مستقلا الا انى اعرضت عنه صفحا لقوله تعالى خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ الى ان قال البرزنجى بعد نقل تمام الكلام المقصود من رساله القارى انتهى ما اردنا ما نقله من كلام العلامة الشيخ على القارى الحنفى عامله الله بلطف الخفى و هو فى غايه النفاسه و محمد برزنجى از اكابر محققين و اجله مدققين نزد سنيه است محمد خليل مرادى در سلك الدرر گفته محمد البرزنجى بن عبد الرسول بن عبد السيد بن عبد الرسول بن قلندر بن عبد السيد المتصل النسب بسيدنا الحسن بن على بن أبى طالب رضى الله عنه الشافعى البرزنجى الاصل و المولد المحقق المدقق التحرير الاوحد الهمام ولد بشهرزور ليلى الجمعه ثانى عشر ربيع الاول سنه اربعين و الف و نشأ بها و قرأ القرآن وجوده على والده و به تخرج فى بقيه العلوم و قرأ فى بلاده على جماعه منهم الملا محمد شريف الكورانى و لازم خاتمه المحققين ابراهيم بن حسن الكورانى و انتفع بصحبته و سلك طريق القوم على يد الصفى احمد القشاشى و دخل همذان و بغداد و دمشق و قسطنطينيه و مصر و اخذ عن بها من العلماء فاخذ بماردين عن احمد السلاحى و جلب عن أبى الوفاء العوضى و محمد الكواكبى و بدمشق عن عبد الباقي الحنبلى و عبد القادر الصفورى و ببغداد عن الشيخ مدلج و بمصر عن محمد البابلى و على الشيراملسى و سلطان المزاحى و محمد العنانى و احمد العجمى و بالحرمين عن الوافدين إليهما كالشيخ اسحاق بن جعمان الزبيدى و على الربيعى و على العقيبى التغرى و عيسى الجعفرى و عبد الملك السجلماسى و غيرهم ثم توطن المدينه الشريفه و تصدر للتدريس و صار من سراه رؤسائها و الف تصانيف عجيبه منها انهار السلسيل فى شرح تفسير البيضاوى و الاشاعه فى اشراط الساعه و النوافض الروافض و شرحا على الفيه المصطلح و العافيه شرح الشافيه لم يكمل و خالص التلخيص مختصر تلخيص المفتاح و مرقاه الصعود فى تفسير اوائل العقود و الضاوى على صبح فاتحه البيضاوى و رساله فى الجهره بالبسمله فى الصلوه و كانت له قوه اقتدار على الاجوبه عن المسائل المشكله فى اسرع وقت و اعذب لفظ و اسهله و اوجزه و اكمله و بالجمله فقد كان من افراد العالم علما و عملا و كانت وفاته فى غره محرم سنه ثلاث و مائه و الف و دفن بالمدينه رحمه الله تعالى انتهى فهذا البرزنجى صاحب الاشاعه* عالمهم المحرز عندهم للكمال و البراعه* قد اثبت هذا الحديث المبهر السناعه* المتحقق اتم التحقق عند اصحاب الصناعه* فالمعرض عنه جالب على نفسه اشنع الشناعه* و الحائد عنه ملق

وجه دو صدم

آنکه مرزا محمد بن معتمدخان الحارثی البدخشانی که مفاخر عالیه و ماثر غالیه او ان شاء الله تعالی در مجلداتی بتفصیل خواهی شنید در نزل الابرار بما صح من مناقب اهل البيت الاطهار گفته و

اخرج البزار عن جابر بن عبد الله و العقیلی و ابن عدی عن ابن عمر و الطبرانی عن كليهما و الحاكم عن علی و ابن عمر و ابو نعیم فی المعرفه عن علی رضی الله عنه قالوا قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم انا مدینه العلم و علی بابها

زاد الطبرانی فی روايه عن ابن عباس رضی الله عنهما مرفوعاً فمن أراد العلم فليأته من بابہ و هذا الحديث صحيح علی رأی الحاكم و خالفه ابن الجوزی فذكره فی الموضوعات و قال الحافظ ابن حجر الصواب خلاف قوليهما معا فالحديث حسن لا صحيح و لا موضوع و هو

عند الترمذی و أبي نعیم فی الحلیه عن علی کرم الله وجهه بلفظ انا دار الحکمه و علی بابها

وجه دو صد و یکم

آنکه نیز مرزا محمد بدخشانی در مفتاح النجا فی مناقب آل العبا گفته الفصل الرابع عشر فی علمه

اخرج البزار عن جابر بن عبد الله و العقیلی و ابن عدی عن ابن عمر و الطبرانی عن كليهما و الحاكم عن ابن عمر و علی و ابو نعیم فی المعرفه عن علی رضی الله عنهم قالوا قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم انا مدینه العلم و علی بابها زاد الطبرانی فی روايه اخرى عن ابن عباس رضی الله عنه مرفوعاً فمن أراد العلم فليأته من بابہ و اخرجه الترمذی و ابو نعیم فی الحلیه عن علی رضی الله عنه مرفوعاً بلفظ انا دار الحکمه و علی بابها اقول ذهب اکثر محققى المحدثين الى ان هذا الحديث حديث حسن بل قال الحاكم صحيح و لم يصب ابن الجوزی فی ایراده فی الموضوعات

وجه دو صد و دوم

آنکه مرزا محمد بدخشانی در تحفه المحبین گفته

انا مدینه العلم و علی بابها رطس عن جابر بن عبد الله عق طب عد عن ابن عمر عم فی المعرفه عن علی ک عن کلا الأخيرين اقول هذا الحديث صححه الحاكم و خالفه ابن الجوزی فذكره فی الموضوعات و قال الحافظ ابن حجر الصواب خلاف قوليهما معا فالحديث حسن لا صحيح و لا موضوع

انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فليأته من بابہ طب عن ابن عباس انتهى فهذا البدخشی کابرههم النبیل* و جهبذهم المتلقى التنويه و التبجيل قد روى هذا الحديث الجليل* و صحح هذا الحديث الحسن الجميل* فارغم بافاداته انوف اهل التلميع و التسويل* و غیر بتصریحاته وجوه ذوی التخديع و التضليل* فلا ینکب عن منهجه الا من أخطأ لعدوانه سواء السبیل* و لا یحید عن

فجه الا من اقتحم لطغيانه درك النكال الاليم و العذاب الويبيل

وجه دو صد

و سوم

آنکه صدر عالم در معارج العلی فی مناقب المرتضی که جلالت شان و سمو مکان او نیز انشاء الله تعالی در مجلداتی خواهی دریافت گفته

قال الترمذی و ابن جریر معا ثنا اسماعیل بن موسی الستری انا

ص: ۴۴۷

محمد بن عمر الرومي عن شريك عن سلمه بن كهيل عن سويد بن غفله عن الصنابحي عن علي ع قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا دار الحكمه و على بابها حل قال الترمذى هذا حديث غريب و فى نسخه منكر و روى بعضهم هذا الحديث عن شريك و لم يذكروا فيه الصنابحي و لا يعرف هذا الحديث عن احد من الثقات غير شريك و فى الباب عن ابن عباس انتهى و قال ابن جرير و هذا الخبر عندي صحيح سنده و قد يجب ان يكون على مذهب الآخرين سقيما غير صحيح لعلتين احدهما انه خبر لا يعرف له مخرج عن علي عن النبي صلى الله عليه وسلم الا من هذا الوجه و الآخر ان سلمه بن كهيل عندهم ممن لا يثبت بنقله حجه و قد وافق عليا فى روايه هذا الخبر عن النبي صلى الله عليه وسلم غيره

حدثني محمد بن اسماعيل الفزارى ثنا عبد السلام بن صالح الهروى ثنا ابو معاويه عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا مدينه العلم و على بابها فمن اراد المدينه فليأتها من بابها حدثني ابراهيم بن موسى الرازى و ليس بالفراء ثنا ابو معاويه باسناده مثله هذا الشيخ لا اعرفه و لا سمعت منه غير هذا الحديث انتهى كلام ابن جرير و قد اورد ابن الجوزى فى الموضوعات حديث على و ابن عباس و اخرج ك حديث ابن عباس و قال صحيح الاسناد و روى خط فى تاريخه عن يحيى بن معين انه سئل عن حديث ابن عباس فقال هو صحيح قال عد فى حديث ابن عباس انه موضوع و قال الحافظ صلاح الدين العلائى قد قال ببطلانه ايضا الذهبى فى الميزان و غيره و لم ياتوا فى ذلك بعلة قاده سوى دعوى الوضع دفعا بالصدر و قال الحافظ ابن حجر فى لسانه هذا الحديث له طرق كثيره فى مستدرک الحاكم اقل احوالها ان يكون للحديث اصل فلا ينبغى ان يطلق القول عليه بالوضع و قال فى الفتوى هذا الحديث اخرجه ك فى المستدرک و قال انه صحيح و خالفه ابن الجوزى و ذكره فى الموضوعات و قال انه كذب و الصواب خلاف قولهما معا و ان الحديث من قسم الحسن لا يرتقى الى الصحه و لا ينحط الى الكذب و بيان ذلك يستدعى طولاً و لكن هذا هو المعتمد فى ذلك انتهى و قد كنت اجيب بهذا الجواب دهرا الى ان وقفت على صحيح ابن جرير لحديث على فى تهذيب الاثار مع تصحيح ك لحديث ابن عباس فاستخرت الله تعالى و جزمت بارتقاع الحديث عن ربه الحسن الى مرتبه الصحه و الله تعالى اعلم كذا فى جمع الجوامع للسيوطى رحمه الله انتهى فهذا محمد صدر العالم صدرهم الجليل الاجل* و كابرهم المحرز عندهم للفضل العظيم الجلل* قد اورد فى اثبات هذا الحديث المزيج للعلل* كلام السيوطى المستاصل شافه اصحاب الخطل فالمعرض عنه محتقب لغيه و زر سبب العمل* و الناكب

عنه مخفق لزيغه في كل رجاء و امل* و المتحامل عليه راكب لعمهه متن العثار و الزلل* و المتعنت فيه مرسل لبواره في غير سدد
كمرسله الهمل

وجه دو صد و چهارم

آنکه شاه ولی الله والد ماجد مخاطب حدیث مدینه العلم را از فضائل ثابته و مناقب متحققه جناب امیر المؤمنین علیه السلام
شمرده و بقطع و حتم آن را بجناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم نسبت کرده چنانچه در قره العینین در ذکر فضائل
جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و آن حضرت صلی الله علیه و سلم او را بعلم گواهی دادند که

انا مدینه العلم و علی بابها و بتفوق در قضا که اقضاکم علی انتهى

وجه دو صد و پنجم

آنکه نیز شاه ولی الله در قره العینین در ذکر فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و قال یعنی رسول الله صلی الله علیه
و اله و سلم

انا مدینه العلم و علی بابها انتهى

وجه دو صد و

ششم

آنکه نیز شاه ولی الله در قره العینین گفته نکته سابعه خدای تعالی خواست که دین خود را بواسطه پیغامبر خود در آفاق منتشر
گرداند و این معنی بدون علما و قراء که از آن حضرت صلی الله علیه و سلم قران روایت کنند متصور نمی باشد پس بر زبان
مبارک آن حضرت صلی الله علیه و سلم فضائل جماعت از صحابه ظاهر ساخت تا حث باشد بر اخذ علم و قران از ایشان و آن
فضائل بمنزله اجازت نامه‌های محدثینست برای تلامذه خودها تا قومی که رجال را باقوال نمی تواند شناخت باری اقوال را بر
حال بشناسند و درین فضائل جمیع علمای صحابه مشترک اند چنانکه از کتب حدیث ظاهرست

انا مدینه العلم و علی بابها ازین بابست و اقرأکم ابي و اعلم بالحلال و الحرام معاذ نیز ازین باب

وجه دو صد و هفتم

آنکه نیز شاه ولی الله در قره العینین گفته و آن حضرت صلی الله علیه و سلم باختصاص هر یکی بصفتش اشاره فرمود جای در
باب فاروق فرموده فاؤلته الدین و در باب مرتضی ع فرمود

اقضاکم علی و انا مدینه العلم و علی بابها زیرا که قضا موقوف بر سرعت انتقال ذهنست و حکمت نیز همچنان

وجه دو صد و هشتم

آنکه نیز شاه ولی الله در قره العینین گفته

قوله و انا مدینه العلم و علی بابها گوئیم این حدیث را نظائرست که

خذوا ربع العلم عن هذه الحمیراء اقتدوا بالذین من بعدی أبی بکر و عمر رضیت لکم ما رضی ابن أم عبد و کمال مرتضی در علوم دینیه و تقدم او بر بسیاری از صحابه در ان باب اشهرست از آنکه کسی انکار او بکند پس حمل او بر معنی که صاحب شبهه قصد کرده است متعین نیست

وجه دو صد و نهم

آنکه نیز شاه ولی الله در ازاله الخفا در ذکر مآثر جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و

عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد المدینه فلیات الباب و عن جابر بن عبد الله یقول سمعت رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم یقول انا مدینه العلم و علی بابها و من أراد العلم فلیات الباب

وجه دو صد و دهم

آنکه باعتراف خود

ص: ۴۴۹

مخاطب ثابتست که شاه ولی الله حدیث مدینه العلم را در تصانیف خود روایت و اثبات نموده چنانچه مخاطب در رساله که موضوع آن بیان عقیده والد ماجد خودست علی ما فی ذخیره العقبی لعاشق علیخان الدهلوی می فرماید و در مناقب حضرت امیر المؤمنین خاصه

حدیث غدیر خم و انت منی و انا منک و من فارقک یا علی ع فقد فارقتی

و حدیث اثنی باحب خلقک إلیک و انا مدینه العلم و علی بابها

و حدیث هذا امیر البرره و قاتل الفجره و دیگر احادیث بی شمار در تصانیف ایشان ثبتست و حدیث رد شمس برای حضرت مرتضی که از قدیم محدثین در صحت آن اختلاف دارند آن را بطریق صحیح از شیخ ابو طاهر مدنی تا ابو القاسم طبرانی روایت کرده اند و شواهد آن را از طحاوی و دیگر محدثان عمده نقل کرده حکم بصحت آن نموده اند و از کرامات حضرت مرتضی چند واقعه را بطریق صحیح روایت فرموده انتهی و اگر چه کمال اعتماد و اعتبار و علو مدارج و مزید استناد و اشتها و سمو معارج ولی الله والد مخاطب نزد متسننین این دیار واضح و آشکارست لیکن بنا بر ایقاف اهل دیگر امصار و استطراف جمله اهل احلام و ابصار شطری از عبارات جلالت آثار که بنا بر افادات این حضرات موذن بجلالت و عظمت اوست مرقوم می گردد و خود ولی الله بعضی از فضائل خویش که محیر عقول و الباب و موجب صد حیرت و استعجاب و استغرابست بیان کرده چنانچه در تفهیمات الهیه گفته تفهیم بای لسان احمد الله عز و جل و بای لفظ اثنی علیه علی ما رزقنی فی قرب الملکوت من الکمالات باسرها و لو ان لی فی کل منبت شعره لسانا لما استوفیت واجب حمده

و لم یکن ذلک بالعلم فقط بل بالتحقیق و التلون و الانصبغ فاول ما منحنی انه حصل لی علم القضاء و علم التدبیر من السماء و الارض فانصبغت بصبغ المقربین من الملائکة و وجدت فی قوه التصرف فی الملک و وقعت بعض ذلک بالفعل لما ضاقت بنا الحیل فی سفرنا الملقب بفتح الباب ثم حصل علم الشرع فی دعاء النسمه من قبل تصادق منبع الشریعه و صدور حاملی الشرع من الملائکة و اختلاط الکمال بالاسباب الخارجیه المرتبه کما انا کنا ذقنا الشرع فی دوره الحکمه ثم فهمناه فی قرب الفرائض ثم حصل لی مقامات الانبیاء کلهم فاما الکمال المتأصله فعلمناها منفرده ممتازه عن غیرها و اما غیر ذلک فحصل لنا و ان لم نقدر علی تبیانها و حینئذ اتینا علی تشریعاتهم و انصبغنا بها ثم حصل لی مقامات الصحابه و الاولیاء و العلماء فاقمنا مقام الوصایه و الارشاد و المجددیه و غیرها ممّا یضیق التحریر عن بیانها ثم اوتینا الطریقه المتأخره التي بها امتثال الرسل فی احوالهم و مقاماتهم ثم راینا حدیقه غصه و علی ابوابها رجال من العرب یمنعوننا عنها حتی امر السید العربی بادخالنا

و اكرامنا فدخلناها و العاربه غير الملك و اعلمنا اننا لم نعبر مقاما من هؤلاء المقامات الا و قد استغرقنا في لجهته و اضمحلنا فيه مره واحده اسبوعا او اكثر من ذلك ثم وقعت الافاقه و لم نعبر مقاما من قبل تصادق اسماء الملائكه و الاسماء القديمه الا بالتحقيق فان نشأه البشر لا- تطيق اكثر من ذلك و اما ما عبرناه من قبل تصادق اسماء المقربين من الانبياء و من قبل انعكاس حقائق الصحابه و الأولياء فيشبه ان يكون تقليدا ما خلا امور وقع فيها التصادق فقط فذلك تحقيق تقليدي كما قال الله تعالى فَبِهْدَاهُمُ اقْتَدِهْ و لم يكن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و سلم مقلدا لاحد بل محققا و نيز در تفهيمات گفته تفهيم رأت والدتي بارك الله في عمرها في المنام كأن طائرا عجيب الشكل جاء الى أبي قدس سره يحمل في منقاره كاغذه عليها اسم الله بالذهب ثم جاء طائر آخر يحمل في منقاره كاغذه اخرى فيها بسم الله الرحمن الرحيم لو كان النبوه بعد محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و سلم ممكنا لجعلتك نبيا و لكنها انقطعت به هذه الالفاظ او بمعناها و الطائر الاول كان منقاره احمر و سائر جسده اغبر مثل الحمام و الثاني سائر جسده اخضر كالطوطى فقال أبي قدس سره ابشرى بولدك اشار الى انا كنا علمناك انه سيكون وليا قالت والدتي و كان علمي في ذلك المنام ان البشاره في حق ابيك و قوله قدس سره يشعر بانها فيك و كان الامر مشتبه عليها اقول و حق التعبير كما تقتضيه قوانين الحكمة ان يقال الكاغذه الاولى اشاره الى كمال أبي قدس سره فانه كان فانيا في الله مستغرقا فيه اما غيره حاملها فلانه كان غير مشغول بذكر المعارف و كذلك الحمام و الفاخته حسن الصوت غير فصيحها و اما الكاغذه الاخرى فاشاره الى كمالى الذى اوتيته من تلقاء تشريح كمالات الانبياء عليهم الصلوه و السلام و اما خضره حاملها فلا يضحى بالمعارف كما ان الطوطى تفصح و تقطع صوتها و كان هذا حين فطمت عن اللبن و الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم و نيز ولى الله در فوز كبير گفته و اين فقير را بحمد الله و توفيقه در هر يك از اين فنون مناسبتي حاصل شده است و اكثر اصول ان و جمله صالحه از فروع آن بدست آمده است و نوعى از استقلال و تحقيق در هر بابى بوجهى كه شبهه باجتهاد فى المذاهب باشد صورت بسته است دو و سه فن ديگر از فنون تفسير از دريائى فيض الهى بخاطر ريخته است اگر راست پرسى من شاگرد بيواسطه قران عظيم چنانكه اويس روح پر فتوح حضرت رسالت صلى الله عليه و سلم مانند آنكه مستفيد بيواسطه كعبه حسنى ام شبيه با آنكه اثرپذير بيواسطه صلاه عظمى ام و لو ان لى فى كل منبت شعره لسانا لما استوفيت

واجب حمده

و محمد معين بن محمد امين در دراسات اللبيب فى الاسوه الحسنه بالحييب گفته و لقد سمعنا شيخنا

ص: ۴۵۱

عالم الهند و عارف وقته الشيخ الاجل ولى الله بن عبد الرحيم الدهلوى رحمه الله تعالى يدعى و يقول حديثا من الاحاديث الصحيحه يرد على العلماء الاربعه باجمعهم يكون حجه عليهم فما ذهبوا إليه و الامر على ما قال رحمه الله تعالى و نفعنا ببركات حقائقه و علومه و احواله و نیز محمد معين در دراسات اللیب گفته هذا ما بدى لنا فى حجیه الاجماع و قد وافقنا على هذا الراى قدوه علما دهره يعسوب زماننا الشيخ الاجل الصوفى فى الاكمل امام بلاد الهند الشيخ ولى الله بن عبد الرحيم الخ و ابو على محمد الملقب بارتضاء العمرى الجوفاموى البخارى در مدارج الاسناد مكتوب خود بنام عمر بن عبد الكريم بن عبد الرسول مشتمل بر استجازه وارد نموده و در آن مكتوب مسطورست يا سيدى لا يخفاك اقر الله عينى برؤياك انى بعد تحصيل الكتب الدرسيه من المعقول و المنقول و الفروع و الاصول من بلاد الهند من الاساتذه الأعيان المشار إليهم بالبنان تشرفت باجازه روايه بعض كتب الحديث و التفسير و غيرهما من علماء هذا الشأن فبعضهم يرفعون الاسناد الى الشيخ الاجل نقاد الحديث النبوى عبد الحق الدهلوى و البعض الى العارف بالله أبى الفيض ولى الله صاحب القول الجميل و الانتباه الدهلوى و لا عيب فى هذه الاجازات إلا كثره الرواه و نیز در مدارج الاسناد بجواب اين خط خود از عمر بن عبد الكريم بن عبد الرسول مكتوبى نقل کرده که در ان مذکورست و قد ذكر مولای انه يستجيزنى و هو خير منى و انه الحقيق بان يكون المجيز و انا له مجاز لما له من السند الكافى المغنى عن الاعواز كيف لا و فيه الدهلويان اللذان هما عند اهل الحديث عينان و خود مخاطب در همین كتاب تحفه كما سمعت سابقا گفته و دلائل كتاب و اقوال عترت برين عقیده نزد ایشان موجودست چنانچه در كتاب ازاله الخفاء عن خلافه الخلفاء هزاران دلائل را از كتاب و سنت و اجماع امت و اقوال عترت بتقريبى و سوقى که پيرايه گوش دانشمندان روزگار و سرمايه جمعيت خواطر متبحران اين اسرارست درج يافته و مصنف اين كتاب مستطاب را که در شهر دهلى كهنه سکونت داشت آيتى از آيات الهى و معجزه از معجزات نبوى توان گفت راقم اين رساله نیز بارها بزيارت او مشرف شده و از گلهای تقريرات رنگينش کنار و دامن پر کرده جزاه الله خير انتهى از اين عبارت که در ان ذکر والد ماجد خود باخفاى علاقه ابوت او و نبوت خود کرده کمال فضل و جلالت و اعتلا و نهايت سمو مرتبت و علو منزلت و سناء شاه ولى الله ظاهرست و نیز از ان غايت عظمت مدح و ثنا كتاب ازاله الخفاء روشن و پيدااست و رشيد الدين خان در ايضاح لطافه المقال گفته اين مذهب نزد صاحب تحفه و والد ماجدش که نيرين فلک هدايت و سعدين سماء روايت و درايت و متبوع سنين اين بلاداند و حضرات شيعه روى سخن بجانب ایشان و توابع ایشان دارند مهجورست

و مفتی به نزد این هر دو جناب همینست که منکر لیاقت امیر ولایت ماب برای خلافت رسول عالیجناب و سب کننده آن کرم الله وجهه کافرست الخ و نیز فاضل رشید در ایضاح گفته حضرت شاه ولی الله محدث قدس سره در کتاب مستطاب حجه الله البالغه در شرح جمله ثم ینشأ دعاه الضلال که پاره حدیث شریفست می فرمایند و دعاه الضلال یزید بالشام انتهى ما اردنا نقله و نیز الله رشید الدین خان در عزه الراشدین گفته عمده المحدثین قدوه العارفين شاه ولی الله طیب ثراه در کتاب مستطاب حجه الله البالغه در شرح حدیث ان هذا الامر بدا نبوه و رحمہ ثم یكون خلافه و رحمہ ثم ملکاً عضواً ثم کان عتوا و جبریه و فساداً فی الارض یتحلون الحریر و الفروج و الخمر یرزقون علی ذلك و ینصرون حتی یلقوا الله می فرمایند اقول فالنبوه انقضت بوفاه النبی صلی الله علیه و سلم و الخلافه بشهاده علی کرم الله وجهه و خلع الحسن و الملک العضوض مشاجرات بنی أمیه و مظالمهم الی ان استقر امر بنی العباس و الجبریه و العتو خلافه بنی عباس فانهم مهدوها علی رسوم کسری و قیصر و نیز در عزه الراشدین گفته الحال قدری از حال و محبت و تعظیم حضرت مصنف و والد آن جناب نیز باید شنید جناب عمده المحدثین قدوه العارفين اعنی والد ماجد حضرت مصنف در قصیده اطیب النغم فی مدح سید العرب و العجم و شرح ان می فرمایند الخ و مولوی حیدر علی معاصر در منتهی الکلام بعد کلامی گفته دمی که این خبر بمسامع مولف رسید چند جزو صغیر متعلق به بحث مطاعن فرستاد هر گاه نظر بر ان افتاد معلوم شد که بخطاب خاتم العارفين قاصم المخالفین سید المحدثین سند المتکلمین و حجه الله علی العالمین شاه ولی الله دهلوی انار الله برهانه الی یوم الدین خیلی زبان درازی را کار فرموده و لفظ ناصب و ما یمائله را برای آن جناب که اشقیای نواصب خذلهم الله را از بدترین فرق می داند استعمال نموده و نیز در منتهی الکلام بعد کلامی گفته و قرینه بر اصابت این توجیه آنست که علمای حدیث در کتب فقه کتاب امام مالک را اولی و اقوی و بی نظیر دانسته اند از جمله علمای محققین و متبحرین والد علامه دهلوی رح شارح موطاست که در مصنفی صراحه فرموده که بیقین معلوم شد که امروز هیچ کتابی از کتب فقه اقوی از موطأ نیست و نیز در منتهی الکلام بعد کلامی گفته مع ذلك برین تقدیر می بایست که عداوت این بزرگان با جناب سید المرسلین ص می بود نه بامیر المؤمنین و دگر اهل بیت طاهرین زیرا که منشأ این همه محامدات و مقاتلات و قتل و اسر اشرار و تذلیل و تفضیح کفار ذات مقدس نبوی بود علیه و آله الصلوات و التسلیمات چنانچه امام فخر المتکلمین رازی در نهایه العقول و رئیس المتبحرین یعنی صاحب قره العینین بتفضیل الشیخین ارشاد نموده اند و نیز در منتهی الکلام در ذکر هبه فدک گفته و حضرت قدوه المحدثین و اسوه العارفين صاحب قره العینین

بتفضیل الشیخین فرموده که باطل محضست هیچ جا روایتی بان صحیح نشده و نیز فاضل معاصر در ازاله العین در ذکر لاعین یزید گفته و از آنجمله است حضرت اسوه المحدثین المتبحرین قدوه العرفاء السالکین شاه ولی الله دهلوی و نیز در ازاله الغین گفته الا- تری الی تصانیف حجه الله علی البریه والد مصنف تحفه الا-ثنی عشریه فانها تنادی باعلی نداء ان ما قلته عین التحقیق لا یمسه شیء من التشکیک و اذکر محصول ما قاله فی کتاب المستطاب المسمی بازاله الخفا عن خلفه الخلفاء فی الفارسیه بالعبارہ العریبه و نیز در ازاله الغین بعد کلامی گفته پس ناگزیر بعبارت ازاله الخفا عن خلفه الخلفاء که از تصانیف حضرت حجه الله علی العالمین شاه ولی الله ست رجوع کرده مقام ضروری را نقل می کنم و نیز در ازاله الغین بعد کلامی گفته و اگر کسی را درین امر شکی و ریبی باشد باید که بکتاب مستطاب قره العینین بتفضیل الشیخین رجوع کند و بداند که حضرت حجه الله علی البریه والد ماجد صاحب تحفه اثنا عشریه شاه ولی الله دهلوی انار الله برهانها جائی که در کتاب مذکور اقوال طوسی را زیر و زبر کرده می فرماید الخ و مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلاء گفته ولی الله قطب الدین احمد بن عبد الرحیم بن وجیه الدین الشهید بن معظم بن منصور بن احمد بن محمود بن قوام الدین عرف قاضی قواذن بن قاضی قاسم بن قاضی کبیر عرف قاضی بدها بن عبد الملک بن قطب الدین بن کمال الدین بن شمس الدین المفتی بن شیرملک بن عطاملک بن ابو الفتح ملک بن عمر الحاکم مالک بن عادل ملک بن قارون بن جرجیس بن احمد بن محمد شهبیار بن عثمان بن هامان بن همایون بن قریش بن سلیمان بن عفان بن عبد الله بن محمد بن عبد الله بن عمر بن الخطاب هکذا ذکره فی الامداد فی مآثر الامجاد پس نسب ایشان بخلیفه ثانی حضرت فاروق بسی واسطه می رسد در ترجمه خود جزو لطیف نوشته اند ملخصش آنکه ولادت این فقیر روز چهارشنبه چهارم شوال مقارن طلوع شمس سنه اربع عشر از قرن دوازدهم واقع شد بعض یاران عظیم الدین تاریخ یافتند و حضرت والدین و جماعه از صالحان مبشرات بسیار در حق این فقیر قبل ولادت و بعد آن دیدند چنانچه بعض اعزّه و اوان و اجله خلان تفصیل ان وقائع با واقعات دیگر در رساله مضبوط نموده بالقول الجلی مسمی کرده اند چون سال پنجم در آمد بمکتب نشست در سال هفتم پدر بزرگوار بر نماز ایستاده کردند و بروزه داشتن فرمودند و تطهیر نیز در همین سال واقع شد و چنان در خاطر مانده است که آخر همین سال قران عظیم ختم کردم و کتب فارسیه و مختصرات خواندن شروع نمودم در سال دهم شرح ملا می خواندم راه مطالعه فی الجمله گشاده شد سال چهاردهم تزوج صورت گرفت سال پانزدهم با والد بیعت کردم و باشغال صوفیه خصوصا نقشبندیه مشغول شدم و همان سال طرفی از بیضاوی خواندم و والد طعام وافر مهیا ساخته و خاص و عام را

دعوت کرده فاتحه اجازت درس خواندند فراغ از فنون متعارفه بحسب رسم این دیار در پانزدهم حاصل شد از علم حدیث مشکاه تمام آن خوانده شد و صحیح بخاری تا کتاب الطهاره و شمائل النبی تمام و طرفی از بیضاوی و مدارک و چند بار در مدارست قرآن کریم با تدبیر معانی و شان نزول بر جوع بتفاسیر بخدمت ایشان حاضر شدم و این معنی سبب فتح عظیم شد و از فقه شرح وقایه و هدایه بتمامها إلا طرفی یسیر از هر دو و از اصول حسامی و طرفی از توضیح و تلویح و از منطق شرح شمسیه و طرفی از شرح مطالع و از کلام شرح عقاید همه با طرفی از خیالی و شرح مواقف و از سلوک طرفی از عوارف و پاره از رسائل نقشبندیه و غیر آن و از حقائق شرح رباعیات مولوی جامی و مقدمه شرح لمعات و مقدمه نقد النصوص و از خواص اسماء و آیات مجموعه خاصه ایشان و مائه فوائد و از طب موجز القانون و از حکمت شرح هدایه الحکمه و از نحو کافیه و شرح ملا و از معانی مطول و مختصر و از هیئت و حساب بعض رسائل مختصره و درین میان سخنان بلند در هر فن بخاطر می رسیدند سال هفدهم ایشان مریض شده برحمت حق پیوستند و اجازت بیعت و ارشاد دادند و کلمه یده کیدی مکرر فرمودند نعمت از همه عالی آنست که در نهایت رضامندی از فقیر بگذشتند و توجه ایشان بفقیر بتوجه ابا بابنا نمی مانست بعد از وفات ایشان دوازده سال کما بیش بدرس کتب دینیه و عقلیه مواظبت نمود و بعد ملاحظه کتب مذاهب اربعه و اصول فقه ایشان و احادیثی که متمسک ایشانست قرار داد خاطر بمدد نور غیبی روش فقهای محدثین افتاد بعد از آن در آخر سنه ثلث و اربعین حج مشرف شد و یکسال بمجاورت حرمین و روایت حدیث از شیخ ابو طاهر مدنی و غیره مشایخ موفق گشت و با متوطنان حرمین از علماء و غیر ایشان صحبتهای رنگین اتفاق افتاد و خرقه جامعه شیخ ابو طاهر که حاوی جمیع خرق صوفیه توان گفت پوشید و آخر این سال حج گزارده اوائل سنه خمس و اربعین متوجه وطن شد روز جمعه چهاردهم رجب در کنف صحت و سلامت بوطن رسید نعمت عظمی برین صفت آنست که او را خلعت فاتحیت دادند و فتح دوره بازپسین بر دست وی کردند و ارشاد فرمودند که مرضی در فقه چیست آن را جمع کرده فقه حدیث از سر بنیاد کرد و اسرار حدیث و مصالح احکام و ترغیبات و سائر آنچه حضرت صلی الله علیه و سلم از خدای تعالی آورده اند و آن فنیست که پیش ازین فقیر مضبوطتر از سخن این فقیر کسی آن را ادا نکرده است با وجود جلالت آن فن اگر کسی را درین حرف شبهه باشد گو کتاب قواعد کبری بین که شیخ عزالدین آنجا چه جهدها کرده بعشر عشیر این فن فائز شده و طریقه سلوک که این زمان مرضی حق ست و درین دوره فائز می شود الهام فرمودند آن را در همعات و الطاف القدس ضبط کرده و عقائد قدمای اهل سنت بدلائل و حجج اثبات نموده و آن را از خس و خاشاک معقولیان پاک ساخته و بوجهی مقرر نموده که محل بحث نماند و علم کمالات یعنی ابداع و خلق و تدبیر و تدلی باین عرض و طول

و علم استعدادات نفوس انسانیه بجمیعها و کمال و مآل هر کسی افاضه فرمودند و این هر دو علم جلیل اند بیش ازین فقیر کسی گرد آن نگشته و حکمت عملی که صلاح این دوره در آنست بوسعتی تمام افاده نمودند و توفیق تشیید آن بکتاب و سنت و آثار صحابه دادند و بر تمیز آنچه علم دینست منقول از آن حضرت صلی الله علیه و سلم و آنچه مدخول و محرفست و آنچه سنتست و آنچه هر فرقه بدعت کرده است افاده ساختند و لو ان لی فی کل منبت شعره لسانا لما استوفیت واجب حمده انتهی کلامه تصانیف ایشان بسیارست و همه نافع و مفید و بعضی از ان در باب خود عدیم النظیر غیر مسبوق منها کتاب حجه الله البالغه و ازاله الخفا عن خلفه الخلفاء و این هر دو درین قرب زمان سنه ۱۲۸۵ بصرف همت مدار المهام صاحب بها در خسر محرر سطور بقالب طبع رسیده و مصفی شرح فارسی موطاً و مسوی شرح عربی موطاً و فیوض الحرمین و انسان العین فی مشایخ الحرمین و فوز الکبیر فی اصول التفسیر و قول الجمیل و همعات و الطاف القدس و تاویل الاحادیث و مقاله وضیه فی النصیحه و الوصیه و عقد الجید فی احکام الاجتهاد و التقليد و انصاف فی بیان سبب الاختلاف و سرور المحزون و لمحات و سطعات و المقدمه السنیه فی انتصار الفرقه السنیه و فتح الرحمن ترجمه فارسی قرآن و انفس العارفین و خیر کثیر و شفاء القلوب و فتح الخبیر و قره العینین فی تفضیل الشیخین و البدور البازغه و الزهراوین و رسائل التفهیمات و هی تزیید علی مئین الی غیر ذلک و در تفهیمات گفته و من نعم الله علی و لا۔ فخر أن جعلنی ناطق هذه الدوره و حکیمها و قائد هذه الطبقة و زعیمها فنطق علی لسانی و نفث فی نفسی فان نطقت باذکار القوم و اشغالهم نطقت بجوامعها و اتیت علی مذاهبهم جمیعها و ان تکلمت علی نسب القوم فیما بینهم و بین ربهم زویت لی مناکیبها و بسطت فی جوانبها و وافیت ذروه سنامها و قبضت علی مجامع ختامها و ان خطبت باسرار اللطائف الانسانیه تغوضت قاموسها و تلمست ناعوسها و قبضت علی جلابیبها و اخذت بتلابیبها و ان تمطیت ظهر علم النفوس و مبالغها فانا ابو عذرتها ایتهم بعجائب لا تحصی و غرائب لا تکتنه و لا اکتناها یرجی و ان بحثت عن علم الشرائع و النبوات فانا لیث عربینها و حافظ جرینها و وارث خزائنها و باحث مغانبها و کم لله من لطف خفی یدق خفاه عن فهم الزکی

انتهی شیخ اکمل شرف الدین محمد در کتاب خود مسمی بوسیله الی الله گفته و من کان له لطف قریحه و طالع مصنفاته الشریفه و تحقق بقواعدها و قوانینها لم تبق له ريبه فی تصدیق هذا المطلب الاهنی و المقصد الاقصى قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ خصوصاً کتاب الحجه البالغه و اللمحات و الطاف القدس و الهمعات

و المكتوب المرسل الى المدينة و المسوى و غير ذلك انتهى و نیز در تفهيمات گفته لما تمت بی دوره الحکمه البسنی اللّٰه تعالیٰ خلعه المجدديه فعلمت علم الجمع بين المختلفات انتهى و انصاف این ست که اگر وجود او در صدر اول و زمانه ماضی می بود امام الاثمه و تاج المجتهدین شمرده می شد ثنای علمای عصر و مشایخ آن بر وی چندانست که این مختصر نقل آن را بر نمی تابد جمعی بیشمار از حاشیه بساط او تبحر تام در علوم ظاهر و باطن حاصل نمودند و باعلای مدارج کمالات صوری و معنوی فائز شدند خصوصا اولاد امجاد او که هر یکی ازیشان بینظیر وقت و فرید دهر و وحید عصر در علم و عمل و عقل و فهم و قوت تقریر و فصاحت تحریر و تقوی و دیانت و امانت و مراتب ولایت بود و همچنین اولاد اولاد بیت این خانه تمام آفتابست این سلسله از طلای نابست

در قول جلی از کلام ایشان آورده که فرمودند آگاهی آمد این فرزندان که لطف الهی ایشان را بما عطا کرده است همه سعادت نوعی از ملکیت دریشان ظهور خواهد کرد لیکن تدبیر غیب تقاضا می کند که دو شخص دیگر پیدا شوند که در مکه و مدینه سالها احیای علوم دین نمایند و همانجا وطن اختیار کنند از طرف مادر نسب ایشان بما متمکن باشد زیرا که آدمی زاده بوطن ما در میلان طبعی دارد انتقال جماعت که وطن والده ایشان متمکن باشند به سرزمینی بالطبع مستحیلست مگر بقسر قاسر انتهی بلفظه محرر سطور گوید مصداق این آگاهی بظاهر وجود هر دو نواسه شاه عبد العزیز دهلویست مولوی محمد اسحاق و محمد یعقوب که هجرت از دهلی کرده در مکه اقامت نمودند و سالها باحیای روایت حدیث باهل عرب و عجم پرداختند و اللّٰه اعلم و لیکن در این وقت این خاندان علم و کمال بتمامها منقرض شده و هیچ یکی از آنها باقی نمانده یَفْعَلُ اللّٰهُ مَا يَشَاءُ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ میل طبع گاهی بنظم عربی و فارسی هم می کردند الی ان قال بعد ذکر شطر من اشعاره توفی رح سنه ست و سبعین و مائه و الف تاریخش این مصراعست مصراع او بود امام اعظم دین

رضی اللّٰه عنه و ارضاه و نیز مولوی صدیق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته مسند الوقت الشیخ الاجل شاه ولی اللّٰه احمد بن عبد الرحیم المحدث الدهلوی له رساله سماها الجزء اللطیف فی ترجمه العبد الضعیف ذکر فیها ترجمته بالفارسیه مفصله حاصلها انه ولد یوم الاربعاء رابع شوال وقت طلوع الشمس فی سنه ۱۱۱۰ الهجریه تاریخه عظیم الدین و رای جماعه من الصلحاء منهم والده الماجد مبشرات قبل ولادته و هی مذکوره فی کتاب القول الجلی فی ذکر آثار الولی للشیخ محمد عاشق بن عبید اللّٰه البارہوی پہلنتی المخاطب بعلی و اکتسب فی صغر سنه الکتب الفارسیه و المختصرات من العربیه و شرع فی قراءه شرح الجامی و هو ابن عشره سنه و تزوج و هو ابن اربع عشره سنه و استسعد بیعه والده فی الخامس عشر من عمره و اشتغل باشغال

المشايخ النقشبندیّه و لبس خرقه الصوفيه و قرء البيضاوى و اجيز بالدرس و فرغ من تحصيل العلم و قرء طرفا من المشكوه و الصحيح للبخارى و الشمائل للترمذى و المدارك و من علم الفقه شرح الوقايه و الهدايه بتمامها الا طرفا يسيرا و من اصول الفقه الحسامى و طرفا صالحا من التوضيح و التلويح و من المنطق شرح الشمسيه و قسطا من شرح المطالع و من الكلام شرح العقائد و جملته من الخيالى و شرح المواقف و قطعه من العوارف و من الطبّ موجز القانون و من الحكمه شرح هدايه الحكمه و من المعانى المختصر و المطوّل و بعض الرسائل فى الهيئه و الحساب الى غير ذلك و برع فى هذه كلّها و اجازه والده باخذ البيعه ممن يريدوها و قال يده كيده ثم اشتغل بالدرس نحو اثنتى عشره سنه و حصل له فتح عظيم فى التوحيد و الجانب الواسع فى السلوك و نزل على قلبه العلوم الوجدانيه فوجا فوجا و خاض فى بحار المذاهب الاربعه و اصول فقهم خوضا بليغا و نظرا فى الاحاديث التى هى متمسكاتهم فى الاحكام و ارتضى من بينها بامداد النور الغيبى طريق الفقهاء المحدثين و اشتاق الى زياره الحرمين الشريفين فرحل إليهما فى سنه ١١٤٣ و اقام هناك عامين كاملين و تلمذ على الشيخ أبى الطاهر المدنى و غيره من مشايخ الحرمين و توجه الى المدينه المنوره و استفاض فيها كثيرا و صحب علماء الحرمين صحبه شريفه ثم عاد فى سنه ١١٤٥ الى الهند و من نعم الله تعالى عليه ان اولاه خلعه الفاتحيه و الهمة الجمع بين الفقه و الحديث و اسرار السنن و مصالح الاحكام و سائر ما جاء به صلى الله عليه و سلم من ربه عز و جل حتى اثبت عقائد اهل السنه بالادله و الحجج و طهرها من قذى اهل المعقول و اعطى علم الابداع و الخلق و التدبير و التدلى مع طول و عرض و علم استعداد النفوس الانسانيه لجمعها و افيض عليه الحكمه العمليه و توفيق تشييدها بالكتاب و السنه و تمييز العلم المنقول من المحرف المدخول و فرق السنه السنه من البدعه الغير المرضيه انتهى و كانت وفاته فى سنه ١١٧٦ الهجرية و له مؤلفات جليله ممتعه يجل تعدادها منها فتح الرحمن فى ترجمه القرآن و الفوز الكبير فى اصول التفسير و المسوى و مصفى فى شروح الموطأ و القول الجميل و الخير الكثير و الانتباه و الدر الثمين و كتاب حجه الله البالغه و كتاب ازاله الخفا عن خلفه الخلفاء و رسائل التفهيمات و غير ذلك و قد ذكرت له ترجمه حافله فى كتابى اتحاف النبلاء المتقين باحياء مآثر الفقهاء المحدثين و ذكر له معاصرنا المرحوم المولوى محمد محسن بن يحيى البكرى التيمى الترهتى رح ترجمه بليغه فى رسالته؟؟؟ اليافع الجنى و بالغ فى الثناء عليه و اتى بعبارته نفيسه جدا و اطال فى فكر احواله الاولى

و الاخرى و اطاب فان شئت زياده الاطلاع فارجح إليهما و قد طبع كتابه الحجه لهذا العهد بمصر و كذا الازاله بالهند بنفقه الشيخ الوزير محمد جمال الدين خان مدبر مهمات الرياسه عافاه الله تعالى و كان له اولاد صالحون الشيخ عبد العزيز و الشيخ رفيع الدين و الشيخ عبد القادر و الشيخ عبد الغنى والد الشيخ محمد اسماعيل الشهيد الدهلوى و كلهم كانوا علماء نجباء حكماء فقهاء كاسلافهم و اعمامهم كيف لا و هم من بيت العلم الشريف و النسب الفاروقى المنيف و قد اذن الزمان الان بانصرام ذلك البيت و اهله ف **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** و كان بيته فى الهند بيت علم الدين و هم كانوا مشايخ الهند فى العلوم النقلية بل و العقلية اصحاب الاعمال الصالحات و ارباب الفضائل الباقيات لم يعهد مثل علمهم بالدين علم بيت واحد من بيوت المسلمين فى قطر من اقطار الهند و ان كان بعضهم قد عرف بعض علم المعقول و عدّ على غير بصيره من الفحول و لكن لم يكن علم الحديث و التفسير و الفقه و الاصول و ما يليها الا فى هذا البيت لا يختلف فى ذلك مختلف من موافق و لا من مخالف الا من اعماه الله عن الانصاف و مسته العصبية و الاعتساف و اين الثرى من الثريا و النبيذ من الحميا و الله يختص برحمته من يشاء و لكل من اخلافه رح مؤلفات ممتعه نافعه كفتح العزيز فى التفسير و التحفه الاثنى عشرية فى الرد على الروافض و سر الشهاداتين و غيرها للشيخ عبد العزيز الدهلوى و مقدمه العلم و رساله العروض و كتاب التكميل للشيخ رفيع الدين و موضح القرآن للشيخ عبد القادر و رساله فى اصول الفقه و رساله فى الامامه و رد الاشراك الشيخ محمد اسماعيل الدهلوى الى غير ذلك و هذه المصنفات ممتعه نافعه متداوله بين الناس و فضائلهم شهيره و هى متلقاه بالقبول من العلماء الاكياس لا يدرك الواصف المطرى خصائصهم و ان يكن بالغاً فى كل ما وصفنا* انتهى فهذا والد المخاطب ولى الله* قد كرر اثبات هذا الحديث الهادى بسناه* المرشد بهداه* بحتم قضم ظهور الطاعنين ارباب الزيغ و العتاه* و جزم جزم ايدى المنكرين ذوى الخلاعه و السفاه* فالعجب كل العجب من المخاطب كيف نطق بطعن هذا الحديث وفاه* و ضلّ فى موامى العطب بذلك و تاه* و لم يبال بمخالفه ما حققه والده المبجل عند النباه* الذى ايدى المخاطب بمزيد المبالغه الناشئه عن العواه* كونه آيه من آيات الاله* و معجزه من معجزات رسول الله صلى الله عليه و اله الاطهار الوجاه

وجه دو صد و يازدهم

آنكه محمد معين بن امين السندى در كتاب دراسات اللبيب

ص: ۴۵۹

فی الاسوه الحسنه بالحیب گفته و استدلووا ایضا علی حجیه القیاس بعمل جمع کثیر من الصحابه و انّ ذلك نقل عنهم بالتواتر و ان كانت تفاصيل ذلك آحادا و ایضا عملهم بالقیاس و ترجیح البعض علی البعض تکرر و شاع من غیر نکیه و هذا وفاق و اجماع علی حجیه القیاس فالجواب انه كما نقل عنهم القیاس نقل ذمهم القیاس ایضا فعن باب مدینه العلم رضی الله عنه انه قال لو كان الدین بالقیاس لكان باطن الخف اولی بالمسح من ظاهره و محمد معین سندی از محققین مشاهیر و منقدین نحاریر سنیه است و از تلامذه شیخ عبد القادر مفتی مکه و معاصرین شاه ولی الله والد مخاطب و ممدوحین و مبجلین حضرتش می باشد و کتاب او دراسات اللیب از معاریف کتب و اسفار علمای این دیار و امصارست خود محمد معین در دراسات اللیب بعد نقل کلامی از ابن عربی گفته و من فوائد هذه الجملة الاخیره من کلامه و نقله ههنا ان يعرف هو رضی الله تعالی عنه و قد عرفه من عرفه فی مرقاه العالی من اخذ العلوم و الشرائع عن النبی صلی الله تعالی علیه و سلم بهذه الحکایه فی نظائرها المتقدمه ذکرها فیهعتقد ان حکمه فیما یحکم به من مقصود الباب حکم متقن من عالم عارف جمع الله سبحانه له بین الاخذ من ظاهر الشریعه و باطنها و حقیقتها و بین الروایتین عن النبی صلی الله تعالی علیه و سلم ظاهره بوسائط المشایخ علی ما كان قدوه فیها لكبار شیوخ الحدیث رحمهم الله تعالی ممن سماهم الامام الشعرانی فی مقدمه كتابه اليواقیت فی ترجمته رضی الله تعالی عنه و باطنه شافه بها النبی صلی الله علیه تعالی علیه و سلم من غیر واسطه بالكشف و العیان علی ما كان قدوه فیها لطوائف العارفين قدست اسرارهم و مشایخ الحدیث حیث اخذوا بطریق کشفه و اتصل ذلك منه بهم بالرجال الثقات حتی وصل بحمد الله سبحانه إلینا إجازة من شیخنا الاجل مفتی حرم الله الامین الشیخ عبد القادر رحمه الله تعالی و هو موجود فی فهرسه و نیز در دراسات گفته و قد وافقنا علی هذا الراي قدوه علماء دهره یعسوب زماننا الشیخ الاجل الصوفی الاكمل امام بلاد الهند الشیخ ولی الله بن عبد الرحیم مشافها فی جمله صالحه من آرائنا مخاطبا لی فی تفردی ببعض ما خالفت فیها الجماهیر و من الرديف فقد رکت غضنفرًا و الحمد لله تعالی علی ذلك حمدا كثيرا طيبا مباركا فيه كما یحب ربنا و یرضی و مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلاء در ذکر جامع صحیح ترمذی آورده و ترمذی گفته جمیع ما فی هذا الكتاب من الحدیث هو معمول به و به اخذ بعض اهل العلم ما خلا حدیثین

حدیث ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و سلم جمع بین الظهر و العصر بالمدينة و المغرب و العشاء من غیر خوف و لا سفر و لا مطر

و حدیث النبی صلی الله علیه و سلم

انه قال إذا شرب الخمر فاجلدوه فان عاد في الرابعة فاقتلوه انتهى و شيخ علامه خواجه محمد معين در كتاب دراسات اللبيب في الاسوه الحسنه بالحبيب تعقب وی کرده و گفته معه كلام طويل بعده ثابت کرده که این هر دو حدیث معمول به ست نزد جماعتی از علما انتهى كلام الفاضل المعاصر و نیز فاضل معاصر در اتحاف النبلاء گفته دراسات اللبيب في الاسوه الحسنه بالحبيب للشيخ الفاضل المحقق محمد معين بن محمد امين السندی مجلدی وسط ست در سنه ۱۲۸۴ در بلده لاهور بقالب طبع رسیده اوله لك الحمد اللهم على ان سبقت علينا من طمطام بم الكتاب رزقا طریاً و درین كتاب بجای فصل و باب دراستهاست و جمله دراسات او دوازده ست و تالیفش برای اثبات عمل بر حدیث صحیح و ترك روایت مذهب مخالف آن بوده است و در باب خود در متانت عبارت و رشاقت الفاظ و تحقیقات مطالب علیه و سرو ادله صحیحه بر مدعای مطلوب خیلی خوب واقع شده جز آنکه مذاق تصوف را در وی زیاده از حاجت صرف کرده و مع ذلك برای افحام خصم و الزام مقلدین کافی و وافیست قاضی طلا محمد پشاوری را در وصف كتاب مذکور و تحریص عمل بالحدیث قصیده عربیست که در آخر كتاب مذکور طبع شده دیدنیست انتهى و چون فاضل معاصر قصیده قاضی پشاوری را استجاده نموده لهذا ایراد قدری از ان که متعلق بمدح مصنف و مصنفست مناسب می نماید پس باید دانست که قاضی مذکور در قصیده مشار إليها بعد تحمید و تصلیه می گوید و بعد بشری لاصحاب السداد بان تمت دراسات اهل العلم و النظر فهذه نسخه مرغوبه طبعت بل روضه قد حوت من زاهر الزهرراقت و فاقت بحسن الخط و اختتمت و بخترت في العری في اجمل الصور حكت معانيه حورات مجالسها على سرائر من استبرق خضرخریده لا تری في الدهر ثانيهاو لم يجد مثلها في سالت العصر كانها الفور في الخضراء حاملهنوافجا عبقا من فورها العطر مجموعہ لقناع الحق کاشفہصحت و عمت مع الاقبال و الظفر عذراء شبناء عند النطق تنظرها تنفتر عن برد رطب و عن درربالائمی عذلا لو كنت ناظرها لصرت من عذلی للعفو معتذری كان وجنتها صبح و طلعتها برق تالق في الظلماء بالسحرتحكي لوامعها في النور عن فلق و عن شهاب و عن شمس و عن قمر راح بلا- ضرر صفو بلا- كدر برق بلا- خطر نور بلا شررتضهي شمائلها شمسا بلا كسف تحكي شمائمها عن عنبر الشحرلو غائص الفكر فيها غاص مجتهدا يراه بحرا بلا ضير و لا ضجرتثبت الحق بالبرهان موضحة على الفواد ثبوت النقش في الحجر ورائع الرند و الند الزكي لها ترؤح الروح من هم و من فكر غدا فوادی بها في الروح مبهجا كورده بسمت من نسمة السحر كانها الشمس لاحت من مطالعها

بدت لنا فى جمال غير مستتراو غاده برزت فى زينه و ضيالعاشق دنف فى الوجد و السهرتنضر الروح من تقرير مطلبها كما تنضر وجه الزرع بالمطراطروفه من معانيها مروجهللروح و العقل و الاسماع و النظرهى الكنوز التى عزت جواهرها محفوظه من حلول الحادث الغيرو كم محاسن يهدى الواصفون لهاما بين منتظم منها و منتشرقالوا ظفرت بما تبغى فقلت لهم الشكر لله ربي منجح الوطر تصنيف حبر خبير كامل فطن من من فضائله دأماء ذى ذخرمحمد بن محمّد طاب مرقده معين دين الهدى بالمنطق البهريبحر العلوم امام العصر شمس هدى عزيف اعصاره النجرير فى الخبرسميدع العصر حبر الدهر بدر دجى فى العلم محتلم فى الزهد مشتهر هو الخبير الذى فاق الفواضل فى علم و فضل و فى مجد و فى خطرمن ذا يماثله فى الفضل مرتبهمن ذا يساهمه فى العلم و الفخرقد ابرز الحق فى هذا فليس هناحق بمنكم صدق بمستتر و از انشأى قاضى پشاورى مذکور در مدح دراسات اللبيب و مصنف آن قصيده ديگرست که آن نیز در آخر کتاب مطبوع شده شطرى از ابیات آن که مناسب مقامست نیز باید شنيد و هي هذه عوجا نرق دمعه فى حسره و جوى با عين ذات انهال على نسق على انطماس رسوم العلم قاطبهم اختلافات اهل العصر و الفرق اضحت مراسم علم الدين عافيه من وابلات و طيشات ذوى الصعق فيينما كنت اشكو فاقتى اسفا فيما فوادي من ريب المنون لقي إذ طابت الاذن من ذكرى مكرمهصحيفه فاقت الازهار فى عقب الف بلا اسف كنز بلا تلف شمس بلا كسف بدر بلا بهق و غيرها من طروس لا يماثلها فى ندره النظم او فى جوده النسق إذا سمرت عن ضياء الصبح طلعتها و اظهرت عن سنا برق و عن شفق اوراقها تخطف الابصار بارقهكانها صفحات التبر من ورق شمس السنا و الهدى فى لمعه و ضيانور التقى و النقى بالمنظر الطلق تصنيف حبر خبير بارع فهم عريف اقرانه فى الخلق و الخلق معين دين الهدى من من براعته فاق الخلائق فى علم و فى ذلق جزاء ربي خير دائما فله حسن الثناء الى يوم التناد بقى و كم جهول ترى فى الغى جاحده و يزدرى فضله جهلا من الرهق إذا لقيت لمن ماداه من سفه فقل اعوذ برب الناس و الفلق انتهى فهذا السندى محمد معين بن محمد امين بارعهم الهدى هو عندهم بكل مدح قمين قد اثبت هذا الحديث اليمين و لم يسلك فيه مسلك اهل الجراف و التخمين فالمنحرف عنه الى الشمال و اليمين يقتحم مضال قوم عمين و المقدم على طعنه

لا يجد غير ما يكذب به و يمين و لا يتفوه الا بما هو عليه و زر و هو به ضمير

وجه دو صد

و دوازدهم

آنکه شیخ محمد بن سالم الحنفی الشافعی اثبات و تایید این حدیث شریف فرموده چنانچه در حاشیه خود بر جامع صغیر گفته
قوله

(فلیات الباب) یعنی علیا

فقد ورد ان العلم جزى عشره اجزاء اعطى علینا تسعه اجزاء و الناس جزءا و لذا سئل سیدنا معاویه فقال للسائل سل علیا فانه اعلم
منی و بدر الدین محمد الحنفی از اعظام علمای مشهورین و افاخم نبلاى معروفین نزد سنیه ست محمد بن محمد الامیر
الازهری المالکی در رساله اسانید خود در ذکر شیوخ خویش بعد ذکر جمال الدین الحنفی گفته و منهم اخوه طراز عصابه
العلماء المحققین و بقیه السیاده الهداه العارفین بهجه الدنیا و زینه المله و الدین موصل السالکین و محمد الواصلین الاستاذ
الاعظم شیخ الشیوخ ابو عبد الله بدر الدین سید محمد الحنفی رضی الله عنه و ارضاه حضرته فی مجالس من الجامع الصغیر و
النجم الغیطی فی مولده صلی الله علیه و سلم و فی متن الشمائل للترمذی و مات رحمه الله اثناء قراءتها و تلقنت عنه الذکر من
طریق الخلوته و اجازنی إجازة عامه و نص ما کتب لی بسم الله الرحمن الرحیم نحمدک یا علی یا سند و نصلی و نسلم علی
اجل سند و علی اله الاعلام و صحبه نجوم الاسلام اما بعد فقد اجزت المولى الفاضل الحمل بفرائد الفواضل و الفضائل سیدی
محمد الامیر نفعه الله و نفع به و نظمه فی سلك اهل قربه بما تجوز لی روايته او ثبتت لدى درایتہ من کتب الحدیث الستہ
المشهوره و غیرها من کتب السنه الماثوره و کتب المعقول من معان و بیان و اصول موصیا له بتقوی الله التی من تمسک بها
مولاه اجتباہ و افضل الصلوه و التسليم علی اکمل رسل السلام و علی آله و صحبه و عترته و حزبه کتبه محمد بن سالم الحنفی
الشافعی فی حادی عشر رجب الفرد سنه ثمانیه و سبعین و مائه و الف و محمد خلیل مرادی در سلك الدرر گفته محمد الحنفی
بن سالم بن احمد الشافعی المصری الشهیر بالحنفی الشیخ العالم المحقق المدقق العارف بالله تعالی قطب وقته ابو المکارم نجم
الدین ولد بحفنه قریه من قرى مصر قریب بلیس سنه احدی و مائه و الف و دخل الازهر و اشتغل بالعلم علی من به من الفضلاء
کمحمد بن عبد الله السجلماسی و عبد بن علی النمرسی و مصطفى بن احمد العزیزی و الشمس محمد بن ابراهیم الزیادی
الملقب بعبد العزیز و علی بن مصطفى السیواسی الحنفی الضریر و الجمال عبد الله الشبراوی و الشهایین احمد الملوی و احمد
الجوهری و السید محمد بن محمد

البيدي و الشمس محمد بن محمد البديري الدمايطى و اخذ الطريقه الخلوتيه عن القطب مصطفى بن كمال الدين البكرى و تربى على يديه و الف التآليف النافعه منها حاشيه على شرح الهمزيه لابن حجر و حاشيه على شرح رساله الوضع و حاشيه على حاشيه الحفيد على المختصر و حاشيه على شرح الرحيه الشنشورى و غالب حواشى اخيه الجمال يوسف مأخوذه منه و كان يدرس اولاً- بالسنانيه و بالوراقين ثم فى الطبرسيه داخل باب الجامع ثم لما توفى الجمال عبد الله الشبراوى نقل التدريس الى محله داخل الجامع و كان يحضر درسه اكثر من خمسمائه طالب حسن التقرير ذا فصاحه و بيان شهما مهايا محققا مدققا يهرع إليه الناس جميعا و اشتهرت طريقه الخلوتيه عنه فى مشرق الارض و مغربها فى حياته و كانت وفاته فى شهر ربيع الاول سنه احدى و ثمانين و مائه و الف رحمه الله تعالى انتهى فهذا محمد الحفنى الموصوف بانه طراز العصابه* قد اثبت هذا الحديث النادب الى مهيع الاصابه و ايده بمويدات بلغت من الحق نصابه* و نضت عن وجه الثواب نقابه* فلا يتجاسر لطمعه الا من عاف لحيته الحقائق المستطابه* و لا- يجترى على غمزه الا- من عاند لزيغه المعارف المطابه* و لا يجيد عن قبوله الا الغار من ظلمات الجهل فى الغيايه* و لا يروغ عن اذعانه الا المار على وجهه فى غياهب العدوان من غير انايه

وجه دو صد و سيزدهم

آنكه محمد بن اسماعيل بن صلاح الامير اليمانى الصنعانى در روضه نديه فى شرح التحفه العلويه باثبات صحت اين حديث شريف داد كمال جد و جهد داده و در ذب ذمار اين خبر منيف ابواب تحقيق و تنقيد گشاده چنانچه گفته قوله باب علم المصطفى ان تأته فهنيئا لك بالعلم

مر يا

البيت اشاره الى

الحديث المشهور المروى من طرق ابن عباس و غيره و لفظه عن ابن عباس انه صلعم قال انا مدينه العلم و على بابها فمن أراد العلم فليات الباب اخرج العقبلى و ابن عدى و الطبرانى و الحاكم اخرج ابن عدى ايضا و الحاكم من حديث جابر و اخرج الترمذى من حديث على عليه السلام بلفظ انا دار الحكمة و على بابها قال الترمذى هذا حديث غريب و فى نسخه منكر و قال العلامة الحافظ الكبير المجتهد محمد بن جرير الطبرى هذا حديث عندنا صحيح صحيح سنده و قال مالك فى حديث ابن عباس صحيح الاسناد و روى الخطيب فى تاريخه عن يحيى بن معين انه سئل عن حديث ابن عباس و قال هو صحيح و قال ابن عدى انه موضوع و اورد ابن الجوزى الحديثين حديث جابر و حديث ابن عباس فى الموضوعات و قال الحافظ صلاح الدين العلائى قد قال ببطلانه ايضا الذهبى فى الميزان و غيره و لم ياتوا فى ذلك بعله قاده

ص: ٤٦٤

قاده سوى دعوى الوضع دفعا بالصدر و قال الحافظ ابن حجر هذا الحديث له طرق كثيره فى مستدرک الحاكم اقل احوالها ان يكون للحديث اصل فلا- ينبغى ان يطول القول عليه بالوضع و قال الصواب خلاف قول الحاكم انه صحيح و خلاف قول ابن الجوزى انه موضوع بل هو من قسم الحسن لا- يرتقى الى الصحه و لا ينحط الى الكذب قال الحافظ السيوطى قد كنت اجيب بهذا الجواب و هو انه من قسم الحسن دهرى الى ان وقعت تصحيح ابن جرير لحديث على فى تهذيب الاثار مع تصحيح الحاكم لحديث ابن عباس فاستخرت الله تعالى و جزمت بارتقاء الحديث عن رتبه الحسن الى رتبه الصحه انتهى قلت قد قسم ائمه الحديث الصحيح من الاحاديث الى اقسام سبعة احدها ان ينص امام من ائمه الحديث غير الشيخين انه صحيح و هذا الحديث قد نص امامان حافظان كبيران الحاكم ابو عبد الله و العلامه محمد بن جرير اللى قال الخطيب البغدادي فى حقه و كان ابن جرير من الائمه يحكم بقوله و يرجع الى رايه لمعرفته و فضله جمع من العلوم ما لم يشاركه احد من اهل عصره و قال فى حقه المعروف عندهم بامام الائمه ابن خزيمة ما اعلم على اديم الارض اعلم من محمد بن جرير و اما الحاكم فهو امام غير منازع قال الذهبى فى حقه المحدث الحافظ الكبير امام المحدثين و قال الخليل بن عبد الله هو ثقه واسع بلغت تصانيفه قريبا من خمس مائه انتهى قلت فاين يقع ابن الجوزى عند هذين الامامين و ابن هو من طبقتهم و حفظهما و اتقانهما و هو الذى قال الحافظ الذهبى فى حقه نقلا- عن المامون ان ابن الجوزى كان كثير الغلط فيما يهتفه ثم قال الذهبى قلت نعم له و هم كثير فى موافقته يدخل عليه الداخلى من العجله و التحول من كتاب الى آخر انتهى قلت و سمعت ما قاله الحافظ العلائى انه لا عله قاده و انما دعوى الوضع دفع بالصدر و قد قال الذهبى فى حق العلائى انه قرأه و افاد و انتهى و نظر فى الرجال و العلل و تقدم فى هذا الشأن مع صحه الذهن و سرعه الفهم انتهى هذا كلام الذهبى فيه و هو عصره و من اقرانه و قد اثنى عليه غيره ممن تاخر عن عصره باكثر من هذا فظهر لك بطلان دعوى الوضع و صحه القول بالصحه كما اختاره الحافظ السيوطى و هو قول الحاكم و ابن جرير

وجه دو صد و چهاردهم

آنکه نیز محمد بن اسماعيل الامير در روضه نديه شرح تحفه علويه گفته و كفاه كونه

للمصطفى ثانيا فى كل ذكر و صفيا

قوله و كفاه أى كفاه شرفا و فخرا انه تذكر ثانيا و تاليا لذكره صلعم

و انه صفى و مختار لله تعالى و لرسوله كما تقدم من اكرامه و البيت يشير الى ما خص الله الوصى عليه السلام من القاء ذكره الشريف على السنه العالم من صبي و مكلف و حرّ و عبد و ذكر و انثى فانهم إذا ذكروا رسول الله صلعم ذكروه لذكره و هذا من اكرام الله له ينشأ الصبي فيهتف يا محمّد يا على و العامى و غيرهما و هذا من رفع الذكر الذى طلبه خليل الله فى قوله وَ اجْعَلْ لى لِسَانَ صِدْقٍ فى الْآخِرِينَ وَ هو الذى امتن الله به على رسوله صلعم فى قوله تعالى وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ و كفاه شرفا انه اول السابقين الى الاسلام و كفاه شرفا انه اول من صلى و الذى رقى جنب أبى القاسم صلعم لكسر الاصنام و كفاه شرفا انه الذى فداه بنفسه ليله مكر الذين كفروا به و كفاه شرفا انه الذى ادى عنه الامانات و كفاه شرفا انه من رسول الله صلعم بمنزله الراس من البدن و كفاه شرفا انه من رسول الله و ان رسول الله صلعم منه و كفاه شرفا انه سلمت عليه الاملاك يوم بدر و كفاه شرفا انه الذى قطر ابطال المشركين فى كل معركة و كفاه شرفا انه قاتل عمرو بن عبد ود و كفاه شرفا انه فاتح خيبر و كفاه انه مبلغ براءه الى المشركين و كفاه شرفا ان الله سبحانه زوجه البتول و كفاه شرفا ان اولاده لرسول الله صلعم اولاده و كفاه شرفا انه خليفته يوم غزوه تبوك و انه منه بمنزله هارون من موسى و كفاه شرفا انه احب الخلق الى الله بعد رسوله صلعم و كفاه شرفا انه احب الخلق الى رسول الله صلعم و كفاه شرفا ان الله باهى به ملائكته و كفاه شرفا انه قسيم النار و الجنّه و كفاه شرفا انه اخو رسول الله صلعم و كفاه شرفا انه من آذاه فقد آذى رسول الله صلعم و كفاه شرفا ان النظر الى وجهه عباده و كفاه شرفا انه لا يبغضه الا منافق و لا- يحبه الا مؤمن و كفاه شرفا ان فيه مثلا من عيسى بن مريم عليهما السلام و كفاه شرفا انه ولى كل مؤمن و مؤمنه و كفاه شرفا انه سيد العرب و كفاه شرفا انه سيد المسلمين و كفاه شرفا انه يحشر راكبا و كفاه شرفا انه يسقى من حوض رسول الله صلعم المؤمنين و يذود المنافقين و كفاه شرفا انه لا يجوز احد الصراط الا بجواز منه و كفاه شرفا انه يكسى حله خضراء من حلل الجنّه و كفاه شرفا انه ينادى من تحت العرش نعم الاخ اخوك على و كفاه شرفا انه مع رسول الله صلعم فى قصره مع ابنته سيده نساء العالمين و كفاه شرفا انه حامل الواء الحمد آدم و من ولده يمشون فى ظله و كفاه شرفا انه يقول اهل المحشر حين يرونه ما هذا الا- ملك مقرب او بنى مرسل فينادى مناد ليس هذا ملك مقرب و لا نبي مرسل و لكنه على بن أبى طالب اخو رسول الله صلعم و كفاه شرفا انه مكتوب اسمه مع اسم رسول الله صلعم محمد رسول الله ايدته

بعلى و نصرته به و كفاه شرفا انه يقبض روحه كما يقبض روح رسول الله صلعم و كفاه شرفا انه تشتاق إليه الجنه كما

فى حديث انس تشتاق الجنه الى ثلاثه على و عمار و سلمان و كفاه شرفا انه باب مدينه علمه و كفاه شرفا انها سدت الابواب الا بابيه و كفاه شرفا انه لم يرمد بعد الدعوه النبويه و لا اصابه حر و لا برد و كفاه شرفا انه اول من يقرع باب الجنه و كفاه شرفا ان قصره فى الجنه بين قصرى خليل الرحمن و سيد ولد آدم صلعم و كفاه شرفا نزول آيه الولايه و كفاه شرفا ان الله سماه مؤمنا فى عشر آيات و كفاه شرفا ان رسول الله صلعم انتجاه و كفاه شرفا اكله من الطائر مع رسول الله صلعم و كفاه شرفا بيعه الرضوان و كفاه شرفا انه راس اهل البدر و كفاه شرفا انه وصى رسول الله صلعم و كفاه شرفا انه وزيره و كفاه شرفا انه اعلم امته و كفاه شرفا

انه يقاتل على تاويل القرآن كما قاتل رسول الله صلعم على تنزيله و كفاه شرفا انه قاتل الناكثين و القاسطين و المارقين و كفاه شرفا انه حامل لوائه صلعم فى كل معركة و كفاه شرفا انه الذى غسل رسول الله صلعم و تولى دفنه و كفاه شرفا ما اعطاه الله من الزهاده و العباده و التأله و كفاه شرفا ما فاز به من الزهاده و الزلفى هذى المفآخر لا قعبان من

لبن شيبا بماء فعادا بعد ابوالا

و محمد بن اسماعيل الامير از اجله علماء على مقدار و امثال نبهاى جليل الاخطار نزد سنه است شطرى از مراتب علىه و مناقب علىه او نزد اين حضرات بر ناظر ذخيره المال احمد بن عبد القادر العجيلى و بدر طالع محمد بن على الشوكانى و جنه فى الاسوه الحسنه بالسنة و حطه فى ذكر الصحاح الستة و اتحاف النبلاء و ابجد العلوم و تاج مكلل مولوى صديق حسن خان معاصر واضح و ظاهرست فهذا علامتهم المتبحر محمد بن اسماعيل الامير* قد انفذ جهده فى تحقيق هذا الحديث الخطير* و بالغ فى تصحيحه جلبا لحين ذوى الزيغ و التعزير* و ارداهم باثبات هذا الخبر بالاعاده و التكرير* فالمدبر عنه ناكب عن منهج الحق اللاحب المستتير* و المشيح بوجهه مختلج عن ملحّب الصواب السافر المنير* و المنكر عليه مارق عن ربه الحق من غير نكير* و الجاحد له ها و الى اسفل درك من السعير

وجه دو صد و پانزدهم

آنكه محمد بن على الصبان در اسعاف الراغبين فى سيره المصطفى و فضائل اهل بيته الطاهرين گفته

اخرج البزار و الطبرانى فى الاوسط عن جابر بن عبد الله و الطبرانى و الحاكم و العقيلي فى الضعفاء و ابن عدى عن ابن عمر و الترمذى و الحاكم عن على قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم انا مدينه العلم و على بابها و فى روايه فمن اراد العلم فليات الباب و فى اخرى عند الترمذى عن على انا دار الحكمه و على

بابها و فی اخرى عند ابن عدی علی باب علمی و قد اضطرب الناس فی هذا الحديث فجماعه علی أنه موضوع منهم ابن الجوزی و النووی و بالغ الحاکم علی عاداته فقال ان الحديث صحيح و صوب بنص محققى المتأخرين المطلعين من المحدثين انه حسن و محتجب نماد که علامه صبّان از اکابر محققین اعیان و افاحم منقدين عالی شأن سنيه می باشد شیخ حسن عدوی حمزاوی در مشارق الانوار فی فوز اهل الاعتبار که جلالت مرتبت این مصنف و مصنف در مجلد آتی انشاء الله تعالی بوجه احسن خواهی دانست جایجا بافادات او تمسک و تشبث می فرماید و بالقاب جلیله شیخ و علامه و محقق او را یاد می نماید چنانچه در مشارق مذکورست قال العلامة الصبان و قال شیخ الاسلام فی شرح البهجة المذی اختاره ان الافضلیه محموله علی احوال فعائشه افضل من حیث العلم و خدیجه من حیث تقدمها و اعانتها له صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و سلم فی المهمات الخ و نیز در مشارق گفته قال المحقق الصبان الاصح عند العلماء ان اولاده صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و سلم سبعة ثلاثة ذكور و اربعة اناث الخ و نیز در مشارق گفته قال المحقق الصبان و قد یقال علی اصطلاح مصر الشرف انواع نوع عام لجميع اهل البيت و نوع خاص بالذریه الخ و نیز در مشارق گفته قال العلامة الصبان کان سیدی جعفر اماما نییلا اخذ الحديث عن ابيه و جده لامه القاسم بن محمد بن أبی بکر الصدیق الخ و نیز در مشارق گفته قال الشيخ الصبان و من کراماته یعنی الشافعی انه لما اختضر دخل علیه جماعه الخ و نیز در مشارق گفته قال العلامة الصبان فی رسالته لاهل البيت الخ انتهى فهذا محمّد بن علی الصّبّان* احد افرادهم الأعیان* قد نصر الحق و اعان و هصر الباطل و اهان* حیث اورد هذا الحديث النیر البرهان* الظاهر السلطان* بروایه اکابرهم الارکان* و تخریج احبارهم الذین لا یدانیهم مدان* و مال الی اثباته رغما لمعاطس ذوی الحقد و الشنثان و آل الی تحقیقه قمعا لردوس اهل الزیغ و العدوان* فالناکل عنه جائب لیبید العته و الهیمان* و الناکص عنه خائب فی تیه الخیبه و الخسران

وجه دو صد و شانزدهم

آنکه شیخ سلیمان جمل در کتاب الفتوحات الاحمدیه بالمنح المحمدیه شرح شعر و وزیر ابن عمه فی المآلی و من الاهل تسعد الوزراء

گفته و قوله و من الاهل الخ من تلك السعاده ما امده به من المواخاه

فقد اخرج الترمذی اخى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و سلم بين اصحابه فجاء علی تدمع عیناه فقال یا رسول الله آخیت بین اصحابک و لم تواخ بینی و بین احد فقال انت اخی فی الدنيا و الآخره و منها العلوم الّتی اشار إليها

بقوله انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فلیات الباب انتهى فهذا شیخهم الجلیل سلیمان الجمل* قد اثبت

هذا الحديث الرفيع المحل*بحتم قطع من المستريب كل حبل و فصل*و آورده بجزم صرم من المستنكر كل سبب و
قصل*فالمقدم على طعنه عاث في دينه كالاغبس الازل*و الذاهب عنه هائم لحيته كالاخلف الاضل*و الممترى فيه لا يكون الا
من عمه الخذلان و شمل*و المجترى عليه لا يحصل في هفواته الا على رفض الجمل

وجه دو صد و هفدهم

آنکه قمر الدين حسینی اورنگ بادی در نور الکریمتین در ذکر بیت نبوت گفته

حديث انا مدینه العلم و علی بابها و سدوا کل خوچه الا خوچه أبی بکر و سدوا کل خوچه الآ باب علی اشارت بکلیه این بیت
و بابواب این بیتست انتهى- و قمر الدين اورنگ بادی از افخم کملاى اعلام و اعظم نبلاى عالیمقام نزد سنيه است غلام علی
آزاد بلگرامی در سبحة المرجان گفته مولانا السيد قمر الدين الحسينى الاورنقبادى جعل الله به اللیل نهارا و ادامه للزمان فخارا
قمر طالع فى میزان الشرع المبین و کوكب ساطع فى اوج الشرف الرصین اضاء بانوار الابديه و انطبع بالعکوس السرمديه اشرق
على عالمی السفلی و العلوی و احاط بعلمی الصوری و المعنوی آباءه الکرام من سادات خجند و ازهر بمیامنهم کثیر من الرند و
السید ظهیر الدین منهم هاجر من خجند الى الهند و توطن فى أمن آباد من توابع لاهور و ملأ سوحها بالنور و السرور ثم السيد
محمد ابن ابنه خرج عن الوطن و رحل الى الدکن و السيد عنایه الله بن السيد محمد المذكور کان من العرفاء و خواص الاولیاء
اخذ الطریقه النقشبندیه عن الحافل بالعلم النظری و الضروری مولانا الشیخ أبی المظفر البرهانفوری عن نور السموات و التخوم
مولانا الشیخ محمد معصوم عن ابيه امام ائمه المعانی مولانا الشیخ احمد السرهندی مجدد الالف الثانی قدس الله اسرارهم توطن
السید عنایه الله ببلده بالافور علی اربع منازل من برهانفور و اعلى كلمه الهدایه و اوصل الطالبین الى النهایه و توفى سنه سبعة
عشر و مائه و الف و دفن ببالافور صانها الله عن الفتور و خلفه الصدق السيد منیب الله قدس سره کان من المنقطعین الى الله و
المنیبین إلیه و العارفين بالحق و المقربین لیدیہ توفى سنه احدى و ستین و مائه و الف و ولده الارشد مولانا السيد قمر الدين
سلمه الله تعالى ولد سنه ثلاث و عشرين و مائه و الف و لما تجاوز هلاله عن الغرر و وصل من التنقل الى منتهى العشر اخذ
السیاحه فى مناهج الفنون و طوی مسافتها من السهول و الحزون و اکتسب العلوم العقلیه و الثقلیه من الفضلاء الاجلاء و صار فى
النقلیات اما ما بارعا و فى العقلیات برهانا ساطعا مشى المشائیون فى ركابه

و شام الاشرافيون و ميض صحابه و وفق بحفظ القرآن العظيم و فاز بحمل الامانه من الكنز القديم و اخذ الطريقه النقشبنديه عن ابيه و انجاز من بدايات التشبيه الى نهايات التنزيه و زان العلم بالعمل و لاح نارا على القلل و قصد السياحه الى شاهجهان آباد لا برح رونقها في الازدياد خالصا لرؤيه الفقراء و صحبه العرفاء فخرج عن اورنقباد في الثامن من شوال سنه خمس و خمسين و مائه و الف و دخل شاهجهان آباد في السابع و العشرين من ذى الحجه من ذلك العام و لقي بها جماعه من المشايخ الاعلام و مر عن شاهجهان آباد الى سهرند في اوائل صفر سنه سبع و خمسين و مائه و الف و زار مرقد شيخه الاكبر العارف الرباني مجرد الالف الثاني و اخرى من المراقد المنوره و المشاهد المعطره برد الله مضاجعهم و منها الى لاهور حرما الله تعالى عن الشرور و اجتمع بطائفه من كملائها و وافى جماعه من عرفائها و عاد الى شاهجهان آباد في شهر ربيع الآخر من ذلك العام و اقام بها ما قدر الله من الايام ثم قصد الانعطاف الى الدكن و اشتاق الى مسارج الوطن فخرج عن شاهجهان آباد في الثامن و العشرين من ذى الحجه من العام المرقوم و سار سير القمر بين النجوم حتى وصل في العشره الاولى من شهر ربيع الآخر سنه ثمان و خمسين و مائه و الف ببلافور و اطمان بقاء والده المغفور و جاء في جمادى الاولى من هذه السنه الى اورنقباد لا زالت معموره بخواص العباد و لعمرى لقد عاد القمر الى ابراجه و نشر ارضه الضوء على فجاجه و لما وردت انا اورنقباد انعقد بيني و بينه الوداد فنحن فرقدان في فلك الاتحاد و ظفرنا بفرصه من الزمان و اصبحتنا منشرحين في روح و ريحان انتهى ما اردنا نقله و نيز غلام على آزاد در تسليه الفواد گفته السيد قمر الدين بن سيد منيب الله الاورنقبادى جعل الله به الليل نهارا و ادامه للزمان فخارا قمر ساطع في ميزان الشرع المبين و كوكب ساطع في اوج الشرف الرصين اضاء بالانوار الابديه و انطبع بالعكوس السرمديه و اشرق على عالمى السفلى و العلوى و احاط بعلمى الصورى و المعنوى آباءه الكرام من سادات خجند و ازهر بميامنهم كثير من الزند و السيد ظهير الدين منهم هاجر من خجند الى الهند و توطن في أمن آباد من توابع لاهور و ملأ سوحها بالنور و السرور ثم السيد محمد ابن ابنه خرج من الوطن و رحل الى الدكن و السيد عنايه الله بن السيد محمد المذكور كان من العرفاء و خواص الاولياء اخذ الطريقه النقشبنديه عن الحافل بالعلم النظرى و الضرورى مولانا الشيخ مظفر البرهانفورى

و هو عن نور السموات و التخوم مولانا الشيخ محمد معصوم و هو عن ابيه امام ائمه المعاني مولانا الشيخ احمد السرهندي مجدد الالف الثانى صاحب المكتوبات الشهيره و الكرامات المستنيره قدس الله اسرارهم توطن السيد عنايه الله ببلده بالاפור على اربع منازل من برهانفور و اعلى كلمه الهدايه و اوصل الطالبين الى النهايه و توفى سنه سبعة عشر و مائه و الف و دفن ببالاפור صانها الله عن الفتور و خلفه الصدق السيد منيب الله قدس سره كان من المنقطعين الى الله و المنبيين إليه و العارفين بالحق و المقربين لديه توفى سنه احدى و ستين و مائه و الف و ولده الارشد مولانا السيد قمر الدين سلمه الله تعالى ولد سنه ثلث و عشرين و مائه و الف و لما تجاوز هلاله عن الغرر و وصل من النقل الى منتهى العشر اخذ السياحه فى مناهج الفنون و طوى مسافتها من السهول و الحزون و اكتسب العلوم العقلية و النقلية من الفضلاء الاجلاء و صار فى النقليات اماما بارعا و فى العقليات برهانا ساطعا مشى المشائون فى ركابه و شام الاشراقيون و ميض سحابه و وفق بحفظ القرآن العظيم و فاز بحمل الامانه من الكثر القديم و اخذ الطريقه النقشبندية عن ابيه و انحاز من بدايات التشبيه الى نهايات التنزيه و زان العلم بالعمل و لاح ناراً على القل و قصد السياحه الى شاهجهان آباد ما برح رونقها فى الازدياد خالصا لرويه الفقراء و صحبه العرفاء فخرج من اورنقباد فى الثامن من شوال سنه خمس و خمسين و مائه و الف و دخل شاهجهان آباد فى السابع و العشرين من ذى الحجه من ذلك العام و لقي بها جماعه من المشايخ الاعلام و مر من شاهجهان آباد الى سرهند فى اواخر صفر سنه سبع و خمسين و مائه و الف و زار مرقد شيخه الاكبر العارف الربانى مجدد الالف الثانى و اخرى من المراقد المنوره و المشاهد المعطره برد الله مضاجعهم و منها الى لاهور حرسها الله عن الشرور و اجتمع بطائفه من كملائها و وافى جماعه من عرفائها و عاد الى شاهجهان آباد فى جمادى الاولى من ذلك العام و اقام بها ما قدره الله سبحانه من الايام ثم قصد الانعطاف الى الدكن و اشتاق الى مسارج الوطن فخرج من شاهجهان آباد فى الثامن و العشرين من ذى الحجه من العام المرقوم و سار سير القمر بين النجوم حتى وصل فى العشره الاولى من شهر ربيع الآخر سنه ثمان و خمسين و مائه و الف بالاפור و اطمأن بلقاء والده المغفور و جاء فى جمادى الاولى من هذه السنه الى اورنقباد لا زالت معموره بخواص العباد و لعمرى عاد القمر الى ابراجه و نشر أردية الضوء على فجاجه و هو بها من ذلك الوقت الى الآن ادامه الله نورا فى جبهه الزمان و صنف سنه

اربع و ستين و مائه و الف كتابا فى مسئلة الوجود و ملأ جيوب الاوراق بجياد النقود سماه مظهر النور و انار به ظلم الدهور بين فيه مذاهب العلماء و مسالك المتكلمين و الحكماء فمات اللثام عن وجوه الحقائق و حل العقد عن ذوائب الدقائق و لما وردت اورنقباد انعقد بينى و بينه الوداد فنحن كالفرقدين فى فلك الاتحاد و ظفرنا بفرصه من الزمان و اصبحنا منشرحين فى روح و ريحان فالحمد لله على ما جعل ليالينا بيضاء و صير ظلامنا و ميضا نرجو ان يصون ايامنا و يحفظ عن التناثر نظامنا و مولوى صديق حسن خان معاصر در ابجد العلوم كفته السيد قمر الدين الحسينى الاورنگ آبادى كان قمرا طالعا فى ميزان الشرع المبين و كوكبا ساطعا فى اوج الشرف الرصين آباؤه من سادات خجند و السيد ظهير الدين منهم هاجر منها الى الهند و توطن فى أمن آباد من توابع لاهور ثم ابنه السيد محمد رحل الى الدكن و كان ابنه السيد عنايه الله من العرفاء اخذ الطريقه النقشبنديه عن الشيخ أبى المظفر البرهانفورى عن الشيخ محمد معصوم عن ابيه الشيخ احمد السهرندى و توطن ببلده بالاپور على اربع منازل من برهانفور و توفى بها سنة ١١١٧ و ابنه السيد منيب الله المتوفى سنة ١١٦١ كان من العرفاء ايضا و صاحب هذه الترجمة ولده الارشد ولد سنة ١١٢٣ و ساح فى مناهج الفنون و برع فى العلوم العقلية و النقلية حتى صار فى النقليات اماما بارعا و فى العقليات برهانا ساطعا حفظ القرآن و زان العلم بالعمل و راح الى دهلى و سهرند و زار قبر المجدد و رحل الى لاهور و اجتمع بطائفه من العلماء و العرفاء فى تلك البلاد ثم رجع الى بالاپور و جاء الى اورنگ آباد و انعقد الوداد بينه و بين السيد آزاد فكانا فرقدين على فلك الاتحاد ثم ارتحل الى الحرمين الشريفين مع ابنه الكريمين مير نور الهدى و مير نور العلى و رجع الى الهند ثم انتهض مع اهل بيته الى اورنگ آباد له كتاب فى مسئلة الوجود سماه مظهر النور بين فيه مذاهب العلماء و مسالك المتكلمين و الحكماء ذكر طرفا منها السيد آزاد فى السبحة و ارخ له بايات عربيه اولها فاح عرف النسيم فى السحر

و اتانى باطيب الخبر

توفى فى اورنگ آباد فى سنة ١١٩٣ و دفن داخل البلد قال آزاد فى تاريخ وفاته موت العلماء ثلمه انتهى فهذا قمر الدين بارعهم المعروف فى الاقطار*الذى علاء عندهم صيت فضله و طار قد اثبت هذا الحديث النافع العطار*المزرى لسلاسه بصوب القطار*فلا ينحرف عنه الا من مرن على الاود و الانطار*و لا يصدف عنه الا من منى بالالس و الابطار*و لا يرميه بالضعف الا من القاه الباطل فى مهالك الاخطار*و لا يطعنه بالوهن الا من قضى منه الغرور كل الاوطار

وجه دو صد و هجدهم

آنكه شهاب الدين احمد بن عبد القادر بن بكرى العجيلى

ص: ٤٧٢

الشافعي که محامد سنیه و مدائح علیه او در مجلد آتی ان شاء الله تعالی بتفصیل خواهی شنید در ذخیره المال فی شرح عقد جواهر اللآل گفته و دعوه الحق و باب العلم و اعلم الصحب بكل حکم

قالت أم سلمه رضی الله عنها سمعت رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم يقول اما ترضين يا فاطمه ان زوجتك اقدم امتي سلما و اكثرهم علماء و اعظمهم حلما

و قالت أم سلمه رضی الله عنها سمعت رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم يقول على مع القرآن و القرآن مع عليّ لن يفترقا حتى يردا على الحوض فهو الداعي الى الحق و هو دعوه الحق

و في الجامع الكبير قسمت الحكمه عشره اجزاء فاعطى على تسعه اجزاء و الناس جزءا واحدا و على اعلم بالواحد منهم

و اخرج الترمذی انه قال صَلَّى الله عليه و اله و سلم انا مدينه العلم و على بابها فمن أراد العلم فليات الباب و لهذا كانت الطرق و السلسلات راجعه إليه و

في الكبير للسيوطی رحمه الله قال صَلَّى الله عليه و اله و سلم عليّ باب علمي و مبین لامتي ما ارسلت به من بعدی رواه ابو ذر و فيه قال صَلَّى الله عليه و اله و سلم على بن أبي طالب اعلم الناس بالله و اكثر الناس حبا و تعظيما لاهل لا اله الا الله اخرج ابو نعيم و كان عمر رضی الله عنه يقول اعوذ بالله من معضله ليس فيها ابو الحسن و يقول ان عليا اقضانا و لو لا على لهلك عمر و قالت عائشه رضی الله عنها انه اعلم من بقي بالسنة و من كلامه رضی الله عنه لو شئت لاوقرت سبعين بعيرا من تفسير سوره الفاتحه و كان يشير الى صدره و يقول كم من علوم هاهنا لو وجدت لها حاملا

وجه دو صد و نوزدهم

آنکه نیز شهاب الدين عجیلی در ذخیره المال گفته و ليس منها حجر مرصوصه الا و هي

من جبل مقصوصه

و قد قالوا العلم مدينه مبنیه لبنة من الدرايه و لبنة من الروايه فما ظنك بهذا الشأن لبنة من السنه و لبنة من القرآن في وسط مدينه علم و عليّ لها باب ف اَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا يا اولی الالباب

وجه دو صد و بستم

آنکه نیز شهاب الدين عجیلی در ذخیره المال گفته و المراد بقولي على اصطلاح العلماء اعني مدينه العلم صَلَّى الله عليه و آله و سلم و اعني اعلم خلق الله بمراد الله و اعني باب المدينه و نقطه الباء رضی الله عنه و اعني عالم قريش الذي يملأ طباق الارض علما و من تابعهم على ذلك المنهج سلفا و خلفا فان صريح اقوالهم ما ذكرته في المنظومه ان الشيعة كل من تولى عليا و أهل بيته و تابعهم في اقوالهم و افعالهم فمن سلك منهجهم القويم و اتخذهم اولياء صدق عليه اسم التشيع إذ هو التبع لهم حقيقه و لا- نفصل مذهبا من مذهب و لا فرقه من فرقه و من اظهر اتباعهم و تشيع به و هو عار منه فهو من اعدائهم و ان تسمى بذلك

الاسم

ص: ٤٧٣

فالاسماء لا تغير المعانى و من يتعنى فانه منى

وجه دو صد و بست و یکم

آنکه نیز شهاب الدین عجلی در ذخیره المال بعد ذکر بعض مدائح شیخین که شیوخ آن قوم آن را بر زبان جناب امیر المؤمنین علیه السلام افترا نموده اند گفته فانظر الی کلام باب مدینه العلم و شهادته لهما بالحق فانک تعرف بذلك من دخل الباب و من خرج انتهى فهذا خبرهم العجلی صاحب الذخیره*المعروف عندهم بالمآثر الشامخه الاثیره*قد روى هذا الحديث المذی جلی من اهل الايمان کل بصیره*و اثبه فی افاداته المتکرره الحظیره*فالناظر إليه بعین من العرفان قریره*سالک من طرق الاذعان اسد وتیره*و المتفوه بطعنه رافعا للعقیره*مجترم لعدوانه اکبر جریره

وجه

دو صد و بست و دوم

آنکه محمد مبین بن محب الله بن ملا احمد عبد الحق بن ملا محمد سعید بن قطب الدین السهالوی که محامد جلیله و مدائح جزيله او بنا بر افادات اکابر قوم در مجلد حدیث ولایت بتفصیل شنیدی در وسیله النجاه گفته اما بیان علم و حکمت و حل مشکلات و فقاہت و ذکا و جودت او نه بحدیست که در حیظه تحریر درآید لیکن شمه از ان مرقوم می گردد و طالب صادق را کفایت می کند فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق و

انا مدینه العلم و علی بابها اخرجه البزار عن جابر بن عبد الله و العقیلی و ابن عدی عن ابن عمر و الطبرانی عن کلیمها و الحاکم عن علی و ابن عمر و زاد الطبرانی فی رویه عن ابن عباس مرفوعا فمن أراد العلم فلیأته من بابه و هذا الحدیث صحیح علی رای الحاکم و

قال ابن حجر حسن و هو عند الترمذی و ابو نعیم عن علی بلفظ انا دار الحکمه و علی بابها بار بگشا ای علی مرتضی

ای پس سوء القضاء حسن القضاء

باب رحمت تا ابد

انتهی فهذا اکابرهم الجلیل محمد مبین*و خابرههم المجیل المثل المتین*قد اثبت هذا الحدیث الرصین*و حقق ذلك الخبر الرزین*بما ارغم انف کل معاند مهین* و کسر شوکه کل جاحد بالخطیئه رهین*فلا ینبس بقدمه بعد الا المنکب الاخلف الافین و لا ینظر طعنه الا من ثار فی صدره الداء الدفین*و لا یقطع عنه الا الناکب عن الطریق الامم المستبین*و لا یصرف عنه الا الخائب المخفق و الخاسر الغبین

وجه دو صد و بست و سوم

آنکه ثناء الله پانی پتی در سیف مسلول گفته پنجم

حديث جابر عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بِأَبْهَا رَوَاهُ الْبِزَارُ وَالطَّبْرَانِيُّ عَنْ جَابِرٍ وَ لَهُ شَوَاهِدٌ مِنْ حَدِيثِ
ابْنِ عَمْرٍ وَ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ عَلِيٍّ وَ أَخِيهِ وَ صَحَّحَهُ الْحَاكِمُ وَ ذَكَرَهُ ابْنُ الْجَوْزِيِّ فِي الْمَوْضُوعَاتِ وَقَالَ يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ لَا أَصْلَ لَهُ وَ
قَالَ الْبُخَارِيُّ وَ التِّرْمِذِيُّ أَنَّهُ

ص: ٤٧٤

منکر و ليس له وجه صحيح و قال النووی و الجزری انه موضوع و قال الحافظ ابن حجر الصواب خلاف قول الفريقین یعنی من قال انه صحيح و من قال انه موضوع فالحدیث حسن لا صحيح و لا موضوع فقیر گوید نظر برسند قول ابن حجر صوابست اما بکثرت شواهد حکم بصحت توان نمود جواب این حدیث بر امامت دلالت ندارد انتهى

وجه دو صد و بست و چهارم

آنکه نیز ثناء الله در سيف مسلول در ذکر مآثر جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعلم او گواهی داد و فرمود

انا مدینه العلم و علی بابها و فرمود

اقضاکم علی

وجه دو صد و بست و پنجم

آنکه نیز ثناء الله در سيف مسلول گفته خاتمه در ذکر ائمه اهل بیت رضی الله عنهم بدانکه امامت چند معنی دارد یکی معنی مخترعه روافض که اصلا آن را ثبوت نیست و بطلان آن بیان نمودیم دوم بمعنی خلیفه و ذکر آن هم سابق رفته و باین معنی هم اطلاق لفظ امام بر ان اکابر برای علی مرتضی و حسن مجتبی و محمد مهدی دروغ و افتراست سوم بمعنی پیشوای ملت و باین معنی اطلاق بر اکثر اکابر امت کرده می شود چون امام ابو حنیفه و امام شافعی پس بر ائمه اهل بیت هم بطریق اولی کرده شود که دیگر اکابر امت را در علوم ظاهر و باطن بیشتر رجوع بآن اکابر افتاده خصوص امام محمد باقر و امام جعفر صادق و بعضی از اکابر اولیاء امت را کشف صریح که یکی از اسباب علمست و سابق در اسباب علم مذکور شده امام را بمعنی دیگر ظاهر گشته و آن آنست که فیوض و برکات کارخانه ولایت که از جناب الهی بر اولیاء الله نازل می شود اول بر یک شخص نازل می شود و از ان شخص قسمت شده بهر یک از اولیاء عصر موافق مرتبه و بحسب استعداد او می رسد و هیچکس را از اولیاء الله بی توسط او فیضی نمی رسد و کسی از مردان خدا بیوسیله او درجه ولایت نمی یابد اقطاب جزئی و اوتاد و ابدال و نجبا و نقبا و جمیع اقسام اولیاء خدا بوی محتاج می باشند صاحب این منصب عالی را امام و قطب ارشاد بالاصاله نیز خوانند و این منصب عالی از وقت ظهور آدم علیه السلام بروح پاک علی مرتضی کرم الله وجهه مقرر بود که پیش از نشاء عنصری آن حضرت هم در امم سابقه هر کرا درجه ولایت می رسید بتوسط روح پاک آن حضرت می رسید و بعد وجود عنصری تا وقت رحلت او از صحابه و تابعین همه را این دولت بتوسط او رسیده و بعد رحلت او این منصب عالی بحسن مجتبی و بعد از وی به حسین شهید کربلا پستر به امام زین العابدین ص پستر به محمد باقر بعد از ان بجعفر صادق پستر بموسی کاظم پستر بعلی رضا پستر به محمد تقی بعد از ان بعلی النقی پستر بحسن العسکری علیهم السلام آن منصب عالی مفوض گشته و بعد وفات عسکری علیه السلام تا وقت ظهور سید الشرفا غوث الثقلین محیی الدین عبد القادر الجیلی این منصب عالی بروح حسن عسکری علیه السلام متعلق بود چون حضرت غوث الثقلین پیدا شد این منصب مبارک بوی متعلق شد و تا ظهور محمد مهدی این منصب بروح مبارک غوث الثقلین متعلق باشد و لهذا آن حضرت قدمی هذه علی رقبه کلّ ولی الله فرموده و باین بیت ترنم نموده شعر افلت شمس الاولین و شمسنا ابداء علی افق العلی لا تغرب

یعنی فرو رفتند افتابهای دیگر اولیاء کرام پیشین و آفتاب ما یعنی ائمه عظام همیشه بر افق بلندی باشد غروب نشود و چون امام محمد مهدی ظاهر شود این منصب عالی بوی مفوض گردد و تا انقراض زمان بوی مفوض باشد و باین قول که روح امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و ائمه همراه انبیاء پیشین بود بحکم الکذوب قد یصدق امامیه هم گفته اند لیکن با غلطیهای بسیار در آن و قول غوث الثقلین و اخی و خلیلی کان موسی بن عمران نیز بر آن دلالت دارد و این مدعا بکشف و الهام ثابت شده و استنباط این مدعا از کتاب الله و از حدیث سرور پیغمبران صلی الله علیه و سلم نیز می توانیم کرد قال الله تعالی قُلْ لَا أَشْئِلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى یعنی سؤال نمی کنم از شما هیچ اجرت و نمی خواهم لیکن می خواهم از شما دوستی اقبای من وجه استنباط آنست که انبیای سابق لا أَشْئِلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى الَّذِي كُفْتُه اند اصلاً اجرت بر فریضه تبلیغ رسالت درخواست نکرده اند و چه احتمال درخواست اجرت بود پیغمبر ما را صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حق تعالی بتغیر اسلوب کلام امر فرموده حکمت در آن آنست که شرائع انبیاء سابق بعد وفات آنها منسوخ می شد و این شریعت موبدست پس امتان را باید که بعد رحلت پیغمبر بنائب پیغمبر رجوع آرند لهذا آن سرور علیه السلام برای شفقت بر امت خود رهنمونی کرده بمحبت آل خود اشارت فرمود به تشبث دامان پاک آنها که وارثان پیغمبر و دروازه علوم وی اند و لهذا

قال علیه السلام ترکت فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی الحدیث یعنی گذاشتم در شما دو وسیله محکم قران مجید و آل خود را و

قال علیه السلام انا مدینه العلم و علی بابها من شهر علمم و علی دروازه آن شهرست مراد ازین علم ظاهر نیست که همه اصحاب در آن شریک بودند بلکه مراد علم باطنست پس محض برای تحصیل علم باطن اشاره بسوی علی و آل پاک او رفته و بمحبت آنها امر صادر شده حیث

قال من کنت مولاه فعلی مولاه

و قال حب علی عباده و غرض از محبت آنست که محبت مرید را در رنگ پیر می گرداند

قال علیه السلام المرامع من احب انتهى و محتجب نماند که قاضی ثناء الله از اکابر علمای کاملین و افاحم عرفای اصلین و اجله کبرای محدثین و اعظم نبهای منقدین نزد سنیه است شاه عبد الله المعروف بشاه غلام علی دهلوی در رساله خود که در حالات شمس الدین حبیب الله مرزاجان جانان مظهر تالیف نموده گفته حضرت مولوی ثناء الله اشرف و اسبق خلفاء حضرت ایشان اند نسب ایشان بحضرت شیخ جلال کبیر اولیاء چشتی رحمه الله علیه به دوازده واسطه می رسد و نسب حضرت شیخ جلال بجناب امیر المؤمنین حضرت عثمان رضی الله تعالی منتهی می شود ایشان زبده علمای ربانی مقرب بارگاه یزدانی اند در علوم عقلی و نقلی تبحر تمام دارند در فقه و اصول بمرتبه اجتهاد رسیده کتابی مبسوط در علم فقه با بیان ماخذ و دلائل و مختار مجتهدان مذاهب اربعه در هر مسئله تالیف نموده اند و آنچه نزد ایشان اقوی ثابت شد آن را رساله جدا مسمی بماخذ الاقوی تحریر فرموده در اصول نیز مختارات خود نوشته تفسیر طولانی جامع اقوال قدماء مفسرین و تاویلات

جدیده که بر لطیفه روحانی ایشان از مبدء فیاض ریخته ارقام نموده اند و رسائل در تصوف و تحقیق معارف حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه نگاشته صفاء ذهن و جوده طبع و قوت فکر و سلامت عقل ایشان زائد الوصف ست طریقه از حضرت شیخ الشیوخ محمد عابد قدس سره گرفته بتوجهات ایشان بفناء قلبی رسیده اند باز باتباع امر آن حضرت بخدمت حضرت ایشان رجوع نموده بحسن تربیت بلیغه بجمیع مقامات احمدیه فائز شده اند و از بس سرعت سیر و شوق وصول اصل خود تمام سلوک این طریقه در پنجاه توجه بانجام رسانیده هژده ساله بودند که فراغ از تحصیل علم ظاهر و خلافت طریقه یافته باشاعت علم و فیض باطن پرداختند و هدایت و ارشاد را رواجی بخشیده بر زبان حضرت ایشان بلقب علم الهدی سرافراز گشتند ایشان در ایام خوردی جد خود حضرت شیخ جلال پانی پتی را رحمه الله علیه دیدند الطاف بسیار بحال ایشان فرموده پیشانی مبارک خود را به پیشانی ایشان مالیدند هم در آن ایام زیارت حضرت غوث الثقلین مشرف شدند و انحضرت خرمایی تر ایشان را عطا فرموده یک بار امیر المؤمنین علی مرتضی کرم الله وجهه را بخواب دیدند درباره ایشان بشاشت تمام می فرمایند

انت منی بمنزله هارون من موسی علیهما السلام حضرت ایشان تعبیر این خواب چنین فرمودند که صورت مثالی فقیر بصورت جد بزرگوار فقیر اعنی علی مرتضی رضی الله تعالی عنه متمثل شده شما را باین کلمات مبشر ساخته می تواند که بعد فقیر خلافت طریقه بشما منتقل گردد بعد واقعه حضرت ایشان حضرت غوث الثقلین را دیده اند که تشریف آورده کلمات تعزیت ماتم آن حضرت مذکور فرمودند و از واقعه حضرت ایشان تاسف داشتند حضرت ایشان تعریف و مدح ایشان بسیار می نمودند می فرمودند نسبت ایشان با نسبت فقیر در علو مساویست و در عرض و قوت متفاوت ایشان ضمنی فقیراند و فقیر ضمنی حضرت شیخ قدس سره هر فیضی که بفقیر می رسد ایشان در ان شریک اند نیک و بد ایشان نیک و بد فقیرست از بس اجتماع کمالات ظاهری و باطنی ایشان عزیزترین موجودات اند در دل فقیر مهابت ایشان می آید از روی صلاح و تقوی و دیانت روح مجسم اند مروج شریعت منور طریقت ملکی صفت که ملائکه تعظیم ایشان می نمایند انتهی فقیر زبانی ایشان شنیده ام می گفتند حضرت ایشان می فرمودند اگر خدای تعالی بروز قیامت از بنده پرسد که در درگاه ما تحفه چه آوردی عرض کنم ثناء الله پانی پتی را روزی فقیر بحضور حاضر بودم و حلقه ذکر و مراقبه منعقد بود که ایشان در آمدند فرمودند شما چه عمل می نمائید که ملائکه بجهت تعظیم شما جا خالی نمودند الحق فقیر کمل اصحاب حضرت ایشان را دیده ام این همه فیوض و برکات طریقه احمدیه که در ذات ایشان جمع است در هیچ یکی ملاحظه نکرده ام اگر چه دست ادراک ارباب قلب از ان حالات کوتاه است لهذا می گویم که باعتقاد فقیر مثل ایشان باین کمالات و علو نسبت خاصه مجددی در این وقت کسی نیست و از خلفای حضرت ایشان بفضائل کثیره ممتازاند اما نیابت حضرت ایشان که عبارتست از تسلیک و ایصال طالبان بغایات طریقه احمدیه با صحت کشف مقامات و وجدان کیفیات درجات قرب الهی

سبحانه بکسی مسلم نگشت چنانچه حضرت ایشان بارها افسوس می نمودند که در اصحاب فقیر کسی قائم مقام فقیر نیست گفت فقیر را قم مقصود از اختیار طریقه تصفیه قلب از گرفتاری ماسوا و دوام علم باللّه و تزکیه نفس از رذائل و تهذیب اخلاقست و از برکات ذکر و شغل کیفیات و حالات و استغراق و سکر غلبات محبت دست می دهد الحمد لله که این معانی در صحبت خلفاء حضرت ایشان موافق زمانه طالبان حاصل می نمایند بنده مستفیدان اینها را دیده ام حضور و جمعیتی باذواق قلبی بلکه انوار فوق نیز دارند بالجمله ذات ایشان با کمالات ظاهر و باطن موصوف است و اوقات بطاعت و عبادت معمور دارند صد رکعت نماز وظیفه مقرر نموده یک منزل قرآن در تهجد می خوانند چون درین زمانه علمای متدین کم اند در دل ایشان چنین ریختند که منصب قضا و فصل قضایا اختیار نمودند و حق این مرتبه چنانچه باید بجا می آرند و رسوم متعارفه قضات ناعاقبت بین هرگز ایشان بظهور نمی آید یک بار شخصی که مهر ایشان داشت از کسی چیزی گرفت ایشان بر آن اطلاع یافته تعزیز فرموده و آنچه گرفته بود رو نمودند مشهورست این چنین ادای حق این منصب خاصه ایشانست مکاتیب حضرت ایشان بنام ایشان بسیارست چند فقره از آن نوشته می شود شیخ عین الدین نام جوانی از سکنه عظیم آباد ترک روزگار کرده از چند روز داخل طریقه شده بوسیله رقعہ بخدمت ایشان حاضر خواهد شد در قلب او تنویری حاصل شده قطع مسافت هنوز شروع نکرده مردی شکسته دلست مورد رحم بحال او توجهات فرمایند علی رضاخان طریقه از فقیر گرفته اند ذکر لطائف خمسه ایشان جاری شده و نفی اثبات هم شروع نموده اند در حلقه شما داخل خواهند شد توجه بر لطیفه قلب ایشان که اول کار این لطیفه منظورست ضرورست انتهی از اصحاب ایشان پیر محمد و سید محمد گهپسا بصحبت حضرت ایشان رسیده نسبت های طریقه فائز شدند انتهی مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلاء گفته قاضی ثناء اللّه پانی پتی از اولاد شیخ جلال الدین کبیر اولیای چشتی اند و نسب ایشان منتهی می شود بحضرت عثمان رضی اللّه عنه در علوم عقلیه و نقلیه تبحر تمام داشت و در فقه و اصول بمرتبه اجتهاد رسیده کتابی مبسوط در فقه با بیان ماخذ و دلائل و مختار مجتهدین اربعه در هر مسئله تالیف نموده اند و آنچه نزد ایشان اقوی ثابت شد آن را رساله جداگانه مسمی بماخذ الاقوی تحریر فرموده در اصول نیز مختارات خود نوشته اند تفسیر طولانی جامع اقوال قدمای مفسرین و تاویلات جدیده که بر لطیفه روحانی ایشان از مبدا فیاض ریخته نوشته اند و رسائل در تصوف و تحقیق معارف حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی نگاشته صفای ذهن و جودت طبع و قوت فکر و سلامت عقل ایشان زائد الوصف بود طریقه از شیخ محمد عابد گرفته و از بس سرعت و شوق وصول تمام سلوک در پنجاه توجه بانجام رسانیده هیژده ساله بودند که از تحصیل علم ظاهر فراغ یافته بخدمت میرزا جانجانان رسیدند و بر زبان ایشان ملقب بعلم الهدی شدند-شاه عبد العزیز محدث دهلوی ایشان را بیهقی وقت می گفتند در ایام تحصیل سیصد

و پنجاه کتب سوای کتب تحصیلیه بمطالعه خود درآوردند در منامات از شیخ جلال جد خود و شیخ عبد القادر جیلانی تربیت و بشارتها یافتند مرزا مظهر می فرمود در دل فقیر مهابت ایشان می آید از روی صلاح و تقوی و دیانت مروج شریعت منور طریقت ملکی صفت اند ملائکه تعظیم ایشان می نمایند می فرمودند اگر خدای تعالی روز قیامت از بنده پرسد که بدرگاه ما چه تحفه آوردی عرض کنم ثناء الله پانی پتی را اوقات بطاعت و عبادت معمور داشتند صد رکعت نماز وظیفه مقرر نموده یک منزل قرآن در تهجد می خواندند منصب قضا اختیار نمودند و حق آن چنانکه باید بجا آوردند رسوم متعارفه قضات از ایشان بظهور نمی آمد از اصحاب ایشان پیر محمد و سید محمد و گهیسا بصحبت ایشان رسیده به نسبتهای طریقه فائز شدند مده العمر در افاضه کمالات ظاهر و باطن و اشاعت علوم و فصل خصومات و افتای سؤالات و حل معضلات مصروف بودند در علم تفسیر و فقه و کلام و تصوف ید طولی داشتند کتب مؤلفه ایشان بسیارست و همه نافع و مفید و مقبول و مشهور ما لا بد منه در فقه بفارسی و تذکره الموتی و تذکره المعاد و تفسیر مظهري هفت جلد و رساله حرمت متعه و حرمت سرود و حقوق الاسلام و شهاب ثاقب و ارشاد الطالبین و وصیت نامه و جز آن متجاوز از سی عدد در حدیث سماع و روایت از شاه ولی الله محدث دهلوی داشتند کمالات و فضائل ایشان پیش از آنست که درین مختصر گنجد در علمای حنفیه کم کسی مثل ایشان در تحقیق و انصاف و عدم تعصب مذهب و اتباع دلیل در سرزمین هند برخاسته رح وفات ایشان غره رجب سنه خمس و عشرين و مائتین و الف بود و تاریخ آن از قرآن کریم این آیت یافته اند وَ هُمْ مُكْرَمُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ لفظ جنت درین تاریخ بی الف موافق رسم خط قرآن ماخوذست فهذا ثناء الله جهبذهم الناقد* و عارفهم الرافع عندهم لواء الارشاد و العاقد* قد اثبت هذا الحدیث السافر الواقد* بافاداته المتکرره المبرمه للمعاقد* فاوری فی قلب کل جاحد نارا عظیم المواقد* و اوغر صدر کل غار فی اغباش الجهل راقد* فلا یستریب فی امره بعد الامن هو عازب للرای فاقد* و لا یمتری فی شانه إلا معاد للحقّ الحقیق حاقد

وجه دو صد و بست و ششم

آنکه خود مخاطب این حدیث شریف را بجواب سؤال سائلی ثابت و محقق فرموده کمال اتصاف خود بانصاف نزد ارباب فهم و ذکاء ظاهر نموده چنانچه در مجموع فتاوی شاهصاحب که بخط بعض افاضل اهل خلاف نزد حقیر موجود می باشد مذکورست سؤال نزد اهل حق یعنی اهل سنت و جماعت براهین عقلیه و نقلیه ثابت شده که سوای حضرات انبیاء و ملائکه عصمت در احدی ثابت نیست حتی که اگر کسی را معصوم گویند درست نیست و لهذا متکلمین و فقها عصمت بر غیر انبیا و ملائکه روا ندارند پس آنچه جناب فخر المحدثین جناب شاه ولی الله قدس سره در تفهیمات الهیه و غیره صفات اربعه که عصمت و حکمت و وجاهت و

فضیلت باطنیه است برای حضرات ائمه اثنا عشر ثابت کرده اند و ان هدایت مآب نیز این مراتب را در رساله در بیان اعتقادات که تالیف فرموده اند بحضرات ایشان ثابت فرموده اند آن را بکدام محمل صحیح حمل توان کرد و دلیلی از کتاب و سنت اجماعست برو کدامست و جواب تخالف این قول که به نسبت مذهب اهل سنت نمایان شده چه خواهد شد و مع ذلک منافی تفضیل خلفاء ثلاثه رض خصوصاً حضرات شیخین خواهد شد حال آنکه این مسئله تفضیل مجمع علیه اهل سنتست عند من یعتمد به و علاوه خود جناب افادت ماب هدایت انتساب حضرت شاه ولی الله قدس سره بهزار ضبط و ربط و طمطراق تمام این مسئله را یعنی تفضیل خلفاء ثلاثه خصوصاً حضرات شیخین را بدلائل عقلیه و نقلیه و کشفیه و وجدانیه و بتقریر وافی و مثال شافی و ترتیب کافی تحریر فرموده اند پس جواب تخالف و تعارض این مسئله ممهده ثابت متفق علیها با مسئله غریبه غیر ثابت عند اهل حقّ چه خواهد شد جواب از مولانا شاه عبد العزیز محدث دهلوی عصمت و حکمت و وجاهت نزد صوفیه معانی اصطلاحیه دارند خصوصاً در کتب مصنّفه حضرت والد ماجد قدس سره مفصل مذکوراند این وقت به سبب شدت امراض ممکن نیست که بتمهید مقدمات نوشته آید اکثر کتب مصنفه ایشان موجوداند تشفی باید نمود واضح خواهد شد و شرح اعتصام از تصنیف شاه محمد عاشق اگر بهم رسد شافی و کافی خواهد شد بالجمله موافق علمای ظاهر این وقت جواب نوشته می آید عصمت دو معنی دارد اول امتناع صدور ذنب مع القدره علیه و این معنی باجماع اهل سنت مخصوص بحضرات انبیا و ملائکه است دوم عدم صدور ذنب مع جواز و این معنی را نزد صوفیه محفوظیت نامند و بهمین معنی سؤال عصمت در کلام صوفیه برای خود آمده چنانچه در اول دعای حزب البحر واقع است نسئلك العصمه فی الحركات و السکنات و الارادات و الخطرات الی آخره و این معنی مخصوص بانبیا و ملائکه است و آن حضرت که عصمت برای اهل بیت خود خواسته اند بقول خود که اللهم اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً همین معناست و بهمین معنی در حق حضرت عمر وارد شده ان الشیطان یفر من عمر و نیز وارد شده ان الحق ینطق علی لسان عمر و قلبه و در حق صهیب رومی وارد شده نعم العبد صهیب لو لم یخف الله لم یعصه فلا- اشکال و حکمت بمعنی علم نافع است اگر مکتب باشد در اصطلاح صوفیه آن را حکمت نامند بلکه فضیلت باشد و اگر بر طریق موهب بر دل شخصی وارد شود آن را حکمت نامند نحو قوله تعالی وَ آتیناهُ الْحِکْمَةَ و فصل الخطاب و کلاً- آتیناه حکما و علما خواه آن علم متعلق بعقائد باشد یا باعمال یا باخلاق و این معنی هم مخصوص بانبیاست کقوله تعالی وَ لَقَدْ آتیناهُ لُقْمَانَ الْحِکْمَةَ اَنْ اَشْکُرُ لِلّٰهِ الْاَیة آری آنچه بوحی آید مخصوص بانبیاست و ذهب اعمت نبی و غیر نبی در آن شریک اند و در حدیث واردست

انا دار الحکمه و علی بابها و در روایت مشهور

انا مدینه العلم و علی بابها و مراد از علم در این جا همان معناست و وجاهت آنست که حق تعالی بعض بندگان خود را بوجهی معامله نماید که از طعن معاندان و تهمت عیوب و حفظ از اصابت پادشاهان و امرا در حق محبوبان خود محفوظ مانند

و این معنی در حق دو کس از انبیای اولو العزم منصوص قرآنست اول در حق حضرت موسی ع هر گاه بنی اسرائیل ایشان را تهمت برص نمودند قال الله يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا حَقَّ تَعَالَى رَاضِي نَشَدَ بِهِ تَهْمَتِ شَانِ اِغْرَ چِه آن تهمت هیچ محذور شرعی نداشت دوم در حق حضرت عیسی که یهود در حق ایشان تهمت زنازادگی بر زبان آوردند و بسخن آمدن ایشان در عین طفولیت آن تهمت را زائل فرمود قال الله تَعَالَى وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا الْآيَةَ وَ اِیْنِ مَعْنَى دَر حَقِّ اَكْثَرِ اَوْلِيَا بَثْوَتِ پِیوسته اول در حق حضرت ابو بکر

اِنَّ اللّٰهَ يَكْرِهُ فَوْقَ السَّمَاوَاتِ الْعُلَى اَنْ يَخْطُوهُ اَبُو بَكْرٍ فِي الْاَرْضِ دَوْمٌ دَر حَقِّ حَضْرَتِ عَلِيٍّ

اللّٰهُمَّ اِدْرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارٌ وَ نَفْرَمُودَهُ اِنْدِ

داره حيث دار الحق و معنی قطبیت باطنه آنست که حق تعالی بعضی بندگان خود را مخصوص سازد که مهبط فیض الهی اولاد بالذات ایشان باشند و از ایشان بدیگران منتقل شود گو بظاهر کسی تلمذ و اکتساب از ایشان نکرده باشد مانند آنکه شعاع افتاب از روزنی در خانه می فتد پس اولاً آن روزن روشن شده است و بواسطه آن تمام خانه روشن گردیده و این را قطب ارشاد نیز نامند بخلاف قطب مدار بالجمله اثبات این صفات اربعه عند التحقيق مخالف مذهب اهل سنت نیست گو ظاهر بنیان از اطلاق این الفاظ تحاشی نمایند و نه مخالف تفضیل شیخین که مجمع علیه جمیع اهل حقست زیرا که مدار ان تفضیل بر اکثریت ثوابست عند المتکلمین و جائزست که او تعالی بعض بندگان خود را بزیادتی ثواب مخصوص گرداند هر چند فضائل دیگر و صفات کمال در غیر اینها بیشتر باشند و نزد مصنف کتاب همعات مدار تفضیل شیخین بر تشبه انبیاست در سیاست امت و رفع شبهات و ترویج دین و حفظ مردم از بدعت و اجراء جهاد و امر بالمعروف و نهی عن المنکر و ظاهرست که زیادتی شیخین درین امور اوضح من الشمس و ایین من الامسست و لهذا قال اکثر المتکلمین التفضیل عندنا بالتوفیق لا بالفضائل فقط انتهى

وجه دو صد و بست و هفتم

آنکه نیز خود مخاطب در رساله که در ان اعتقادات والد خود شاه ولی الله بیان نموده در معرض اثبات حسن عقیده والد خود با اهل بیت علیهم السلام افاده کمال تحقق و ثبوت حدیث مدینه العلم نموده چنانچه در رساله مذکوره علی ما نقل عنها عاشق علیخان الدهلوی فی ذخیره العقبی گفته فصل دوم در بیان اعتقاد ایشان در جناب حضرات اهل بیت علی صاحب البيت و علیهم الصلوه و السلام باید دانست که اعتقاد در جناب آن حضرات دو مرتبه دارد مرتبه اول که باتفاق شیعه و سنی لازم ایمان و رکن اسلامست و عوام و خواص در ان شریک اند اگر شخصی در ان مرتبه قصور کند در خوارج و نواصب معدود شود و از دائره ایمان و اسلام بیرون رود معاذ الله من ذلك و آن مرتبه همینست که محبت آن حضرات را مثل ایمان به پیغمبر فرض شمارد و عداوت آن حضرات را مثل کفر حرام انگارد و آن حضرات را یقیناً از اهل بهشت داند و بتعظیم و توقیر پیش آید و این مرتبه را حضرت ایشان در رساله حسن العقیده که عقائد خود را در آن جمع نموده اند و خدای تعالی و ملائک و جن و انس را بر ان عقائد شاهد گرفته اند

بیان می فرمایند باین عبارت و نشهد بالجنه و الخیر لفاطمه و الحسن و الحسین رضی الله عنهم و نقرهم و نعترف بعظم محلهم فی الاسلام یعنی گواهی می دهم بیهشت و نیکی برای فاطمه زهراء و حسن و حسین رضی الله عنهم و توقیر و تعظیم می کنیم ایشان را و اعتراف می کنیم به بزرگی ایشان در اسلام و لازم این مرتبه اعتقاد آنست که دشمنان آن جناب را مبعوض دارد و این معنی را در قصیده اطیب النغم فی مدح سید العرب و العجم که از منظومات ایشانست و شرح فارسی آن قصیده هم از تصانیف ایشانست باین عبارت ادا می فرمایند و آل رسول الله لا زال امرهم قویما علی ارغام انف النواصب

یعنی اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم همیشه باو حال ایشان راست درست بخاک آلوده کردن بینی جمعی که عداوت اهل بیت دارند انتهی بنده ضعیف گویند خاک آلوده کردن بینی در محاوره عرب کنایه از خواری و ذلت و هلاکت و نواصب فرقه را گویند که عداوت اهل بیت داشته باشند پس درین بیت هم اظهار تولاست بجناب حضرات و هم دعای بد و تبریست از دشمنان ایشان ضمیمه این مرتبه اعتقاد آنست که مناقب آن حضرات را که از روی احادیث و آیات ثابتست در تصانیف خود روایت کنند و این معنی را بفضلہ تعالی حضرت ایشان در تصانیف خود بحدی استیعاب فرموده اند که کم کسی آن مقدار درین باب سعی و جهد کرده باشد آن همه را اگر در این جا نقل کنیم مجلدات می باید پرداخت و اگر کسی را اشتیاق این مطلب باشد کتاب ازاله الخفا و دیگر تصانیف کبار ایشان را مطالعه نماید اما بطریق نمونه چیزی ازین باب هم ذکر می کنم در کتاب مقدمه سنی که در مدینه منوره تصنیف فرموده اند می فرمایند و نختم الرساله بالخاتمه الحسنه ذکر مناقب اهل البیت رضی الله تعالی عنهم یعنی باید که ختم بکنیم این رساله را بخاتمه نیک که ذکر مناقب اهل بیتست رضی الله تعالی عنهم بعد از ان مناقب این حضرات را بتفصیل تمام بیان کرده اند از آنجمله آیه تطهیر را از روی احادیث ثابت کرده اند که در حق این پنجتن پاک نازل شده و گفته اند که مراد از رجس گناه و شرکست و این حضرات از گناه و شرک پاک بودند و از آنجمله آیه مباحله و دیگر آیات را در حق آن حضرات اعتقاد کرده اند و

حدیث انی تارک فیکم الثقلین

و حدیث انا حرب لمن حاربهم و سلم لمن سالمهم

و حدیث الا-ان مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها هلک و احادیث دیگر را در شان این حضرات روایت کرده اند و در مناقب حضرت امیر المؤمنین خاصه حدیث غدیر خم و

انت منی و انا منک و من فارقک یا علی فقد فارقتی

و حدیث ائتنی باحبّ خلقک إلیک و انا مدینه العلم و علی بابها

و حدیث هذا امیر البرره و قاتل الفجره و دیگر احادیث بیشمار در تصانیف ایشان ثبتست و حدیث رد شمس برای حضرت مرتضی که از قدیم محدثین در صحت آن اختلاف دارند آن را بطریق صحیح از شیخ ابو طاهر مدنی تا ابو القاسم طبرانی روایت کرده اند و شواهد آن را از طحاوی و دیگر محدثان عمده نقل کرده حکم بصحت آن نموده اند و از کرامات حضرت مرتضی چند واقعه را بطرق صحیحه روایت فرموده اند

و در بیاض خود که بطریق کشکول فوائد متفرقه در آن جمع فرموده اند می فرمایند الحمد لله الذى ملأ قلوبنا بمحبته فلم يدع لمحبه غيره موضع شعره ثم انه امرنا بمحبته نبيه صلى الله عليه و سلم فاحبيناه لمحبه الله و انما محبته شعبه من محبه الله عز و جل ثم امرنا محمد صلى الله عليه و سلم بمحبته اهل بيته فاحبيناهم لمحبهه و انما محبتهم شعبه من محبته انتهى ما اردنا نقله من رساله المخاطب و مخفى نماند که این رساله را رشيد الدين خان در ايضاح لطافه المقال هم ذکر نموده بلکه عبارتی هم از ان نقل فرموده چنانچه گفته و اگر چه چند فقره کج مج که در این مقام از بیان قلم مکسور اللسان بطریق ماده بیماران برآمده تلفظ بان وقت مناظره با حضرات امامیه برره ظاهرها مناسب حال و مقام نبود لیکن چون در اثناى ذکر افعال خسران مال اشقیای بدخصال که نزد ثقات از متواتراتست نه بر خلاف تواتر من جمله مفروضات بعض حضرات اهل ایمان را زمام اختیار از دست می رود و کمیت خامه حرونی کرده در بیدای بیان قبائح آن قوم مصدر فضائح که اعمال فظیعه و افعال شنیعه شان بر جریده دهر مثبتست بی اختیار می رود چنانکه صاحب تحفه در رساله که در بیان حال شدت موالات جناب والد ماجد خود رضی الله عنهما با اهل بیت اطهار و تعظیم شان و کثرت عداوت با معاندان آن پاکان بالتقاط عبارات از مصنفات آن جناب جمع کرده است می فرماید حضرت ایشان را با این جماعت ای خوارج نهروان و نواصب بنی امیه مثل یزید و مروان و اتباع ایشان عناد کلی بود و حرکات ایشان نسبت بخاندان نبوت چون بتقریب دراست کتب تاریخ بر زبان ایشان می رفت خیلی تفت می شدند و عنف می فرمودند و با وجود ان کمال خلق و سلامت روی که گاهی اعدی عدو خود را بیدی یاد نمی فرمودند چون در این مقام می آمدند غیر ذکر فضائح و قبائح این جماعت بر زبان ایشان غالب نمی آمد و از مقتضای طبع و سلامت روی متزلزل می ساخت انتهى بالجمله از عبارت سابقه رساله شاهصاحب بر ناظر بصیر واضح و مستتیرست که حدیث مدینه العلم و دیگر احادیث فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام که در کتب ولی الله سمت ذکر یافته ست احادیث ثابتة متحققه است که ذکر ان دلالت بر حسن عقیده شاه ولی الله بجناب امیر المؤمنین علیه السلام دارد نه آنکه معاذ الله حسب زعم جاحدین و معاندین که از جمله ایشان مخاطب فطین نیز در تحفه خودست این حدیث شریف حدیث مطعون و موضوع و خبر مفتعل و مصنوع ید باشد فهذا مخاطبنا الماهر* قد الجأ الحق القاهر* فاثبت بنفسه هذا الحديث السافر الزاهر* واعترف بشهره هذا الخبر المستتير الباهر* فی جواب مسئله له بالاعتراف الجلی الظاهر* و اثبته ایضا فی رسالته المعموله لتبرئه والده الزائع المجاهر* عن شین عناد الاطیین الا طاهر* علیهم آلاف السلام ما بقى الدهر الدهر* فیا عجا من صنع المخاطب الشاهر* للخلاف الفاضح الجاهر* کیف اثر طعن الحديث فی تحفته المردوده بالحجج القواهر* و رام من غمط الحق ما هو فوق کل قنه و ظاهر

وجه

دو صد و هشتم

آنکه شیخ جواد ساباط بن ابراهیم ساباط الساباطی الحنفی این حدیث را حتما و جزما قول جناب

رسالت مآب صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ظاهر نموده و آن را مصداق بعض بشارات ثابت فرموده چنانچه در براهین ساباطیه در برهان سابع از براهین مقاله ثالثه از تبصره ثالثه بعد نقل عبارتی از رویای یوحنا گفته و ترجمته بالعربیة و الابواب الاثنا عشر اثنا عشر لؤلؤه کل واحد من الابواب كان من لؤلؤه واحده و ساحه المدينه من الذهب الابریز كالزجاج الشفاف اقول هذا بیان لما قبله و صفه للابواب و كون كل باب من لؤلؤه واحده فيه انتشاره الى ما يدعيه الاماميون من عصمه ائمتهم لان اللؤلؤه كرويه و لا شك ان الشكل الكروي لا يمكن اثلامه لانه لا يباشر الاجسام الا على ملتقى نقطه واحده كما صرح به اوقليدس و الاصل في عصمه الامام اما عند اهل السنه و الجماعه فان العصمه ليست بشرط بل العمده فيه انعقاد الاجماع و اما عند الاماميه فهی واجبہ فيه لانه لطف و لان النفوس الذكيه الفاضله تابی عن اتباع النفوس الدنيه المفضوله و عدم العصمه عله عدم الفضيله و لهما فيها بحث طويل لا يناسب هذا المقام قوله و ساحه المدينه من الذهب الابریز كالزجاج الشفاف يريد بذلك اهل ملته صلعم لانهم لا ينحرفون عن اعتقادهم و لا ينصرفون عن مذهبهم في حاله العسرہ و اما الذين اغواهم فسوس الانكثاريين فمن الجهال الذين لا معرفه لهم باصول دينهم و هذا هو مصداق

قوله صلعم انا مدينه العلم و على بابها انتهى فهذا جواد ساباط* بارعهم العظيم الاغتباط* قد اثبت هذا الحديث الهادي الى سوى الصراط* و احتج بهذا الخبر الموصل الى جدد الاحتياط* فالمنحرف عنه سالك سبيل الردى و الاعتباط* و الصادف عنه موجف في تيه المتاهه و الاختباط* و المستنكر له لا يكون الا من اثر الباطل على الحق لزيغه و الاستواط* و المستريب فيه لا يكون الا من اختلط عليه الخاثر بالزباد اشد الاختلاط

وجه دو صد و بست و نهم

آنکه عمر بن احمد الخريوتی الحنفی در کتاب عصيده الشهاده في شرح قصيده البرده اثبات اين حديث شريف بحتم و جزم نموده چنانچه در شرح شعر فاق النبيين في خلق و في خلق و لم يدانوه في علم و لا كرم

گفته ثم اعلم ان بيان علمه ثابت بقوله تعالى وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ

و بقوله عليه السلام انا مدينه العلم الحديث و غير ذلك و مخفی نماند که عمر خريوتی از نبلاء عظام و نبهای فخام سنیه بوده کمال عظمت مرتبت و جلالت منزلت او از تقریظات علماء معاصرینش که در آخر کتاب عصيده الشهاده مسطورست واضح و لائح می شود قال في آخر الكتاب قد قرضه افاضل عصرنا و امثال جهابذه مصرنا حيث قال الاستاذ العلامة و الجهد الفهامه ذو التأليف المفیده و التصانيف المجيده مولانا الشيخ ابراهيم الباجوري المحرز لقصبات السباق إذا حوري بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي شرح

قلوب اهل العلم الافاده الاحكام وجعمهم نجوم الهدى و شمس الاقتداء بين الانام و اثبت لهم التمييز و رفع المقام و الصي لموه و السلام على سيدنا محمد الذي تشرفت بمدحه البرده و القصائد و على اله و اصحابه و عترته الساده الاماجد و بعد فقد نزهت طرفي في هذا الشرح الذي شرح القلوب بيانه و سطع في سماء التحقيق برهانه فرأيت اسرار البلاغه فيه فاشبهه و ابكار الفصاحه في خدور السطور ناشيه و البرده به اكتست رقه الحاشيه فيا له من شرح لطيف قد طرز البرده و اضحى بين الشروح عمدته و احتوى على كثير من الآداب و اتى بالعجب العجاب بحسن سبكه تفر العيون و في ذلك فليتنافس المتنافسون فله در مؤلفه لقد حقق لنا قول القائل الماهر كم ترك الاول للاخر كيف و هو زبده الافاضل

الساده العلماء و ثمره كَشَجَرِهِ طَيِّبِهِ أَضْيَلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرَعُهَا فِي السَّمَاءِ انسان عين اعيان الروم رب المنطوق و المفهوم حضره سيد عمر افندي الحنفي مفتى مدينه خربوت المحميه لا زال مبلغ الامنيه و لا برح رافلا في ثواب المحاسن و اردا من المعارف شرابا غير اسن و جزاه الله خيرا عن هذا المرام و احسن لى و له الختام و قال الامام الاكمل و الهمام الامثل مولانا الشيخ ابراهيم السقا الذي هو اجل من عنه يتلقى بسم الله الرحمن الرحيم لك الحمد اوجدت العلماء في الامصار و جدت بهم الدين و لك الشكر اودعت في قلوبهم من الاسرار و الانوار ما اوزعت به نفوسهم تمام التبيين مننت عليهم بمنه توريث الانبياء في العلم و العمل و احسنت إليهم بنعمه مدح مصطفاك و مختارك في الابد و الازل و منك سلسل الصلوات و مسلسل التسليمات على عين العناية و النعمه و نفس الحمايه و الرحمه و على آله الاشراف و اصحابه اهل الانصاف اما بعد فقد حظيت برويه هذا الشرح البديع الفائق المورد الصفي الهني الرائق الذي خدم به اوجد العلماء الاعلام و مفرد العظماء الفخام الانسان الكامل الجهد الفاضل ذو النسب الرفيع السيامي صاحب الادب البديع النامي قاموس البلاغه و الفصاحه و نبراس الافهام السيد عمر افندي مفتى مدينه خربوت و مفيد الحكام صحيح الاحكام برده المديح للحضره النبويه الممدوحه بالمدائح العليه من رب البريه فوجدته بحرا احتوى على الدرر و روضا استوى منه الثمر و حوى من فنون الافنان الغرر انتجت قياساته الصحيحه و ابتهجته اشكاله فزال عن مشروحه ما تضمنه غموضه و اشكاله يحق ان يقال فيه هو البحر لكنه زاخر هو الروض

لكنه زاهر

فنزّه الطرف بافنان فنونه ما لها آخر فجزى الله مؤلفه خير جزاء و انابه و بلغه بجاه الممدوح بالمشروح آراهه و احسن لى و لاخواننا العواقب و اقامنا معه و ادامنا على احسن الطرق و اقوم المذاهب امين

ص: ٤٨٥

و قال العمده الفاضل الجامع بين الفضائل و الفواضل مولانا الشيخ محمد الابراشى الجدير بتحقيق الشروح و الحواشى بسم الله الرحمن الرحيم الحمد منك إليك يا من جعلت العلماء مصاييح يهتدى بهم فى حلك الظلام و خصصهم بخصيصه الخشيه حتى انتشر فضلهم و ظهر للخاص و العام و الصّيموه و السلام على سيدنا محمد ص ممد الاوائل و الاواخر و على اله و اصحابه اولى الماثر و المفاخر اما بعد فلما نظرت الى محاسن روض ما تضمنته هذه الطروس من ازاهر المعانى و ما اودعه كثر هذه الصحائف من الدر المباهى به المعانى قلت هذه روضه تمايلت اغصانها و تدلت افنانها و عبقّت ازهارها و طابت ثمارها و تدفقت انهارها أو حله ابهر الناظر رونقها و ادهش الالباب تانقها أم برده اجيد طرازها أم آيات اخرس البلغاء اعجازها أم عقود تلالآت فرائدها و انتظمت قلائدها بل هى درر تنافست التيجان فى نفائسها فما طالت و تطاولت الاكاليلى ان تحسن بها فما زالت لم لا و هى جمع من فضله بين البريه معلوم و من حسدت العرب العرباء عليه الروم خرجت كلماته من قلب سليم و اخلاص فى حبّ صاحب الشفاعه من صميم فماكل من جمع الف و الاكل من اكثر النقل و العز و صنف انما تلك مواهب و هبها المولى لمن شاء و جعله اولى و كل يدعى و صلا بليلى*فدونك شرحا صار لبرده المديح كالطراز المعلم و ابان ببلاغته و حسن انسجامه انه خير شرح عليها تكلم و ترجم فمن تامله كذب قول القائل ما تركت الاوائل كلمه لقائل هذا و انى و ان مددت ذراعى و اجلت فى ميدان مديحه يراعى و قطعت فى ذلك ليلى و نهارى و شمريت عن الساق ازارى فما انا فى كمال محاسنه الا ذو قصور إذ لا تساوى الحجر الارضيه القصور كيف لا و مؤلفه جائز لشرفى العلم و النسب مفخر العجم و العرب الهمام العلامه الا انه شيخ الاسلام و العمده الفهامه الا انه ملك العلماء الاعلام الحسيب النسيب الآخذ من كل فن اوفر نصيب المتوكّل على المعيد المبدى سيدى السيد عمر افندى مفتى مدينه خريوت المحميه صانه الله تعالى و حفظه من كل رزيه و بليه ابقاه الله راقيا ذرى المعالى رافلا فى حلل الحبور على ممر الليالى ما ترنم بمدح سيّد الكائنات مادح و تليت قصيده البرده بين الممادح و عبق مسك الختام باريجه الفائح انتهى فهذا الخريوتى و احدهم المفرد* و فردهم الاوحد* قد اثبت هذا الحديث الهادى الى حب الصواب الارشد* بحتم قد اطفى لهبات كل جاحد و اخمد* فالمارق عن ربقتة هالكك فى تيه الضلال الممدّد* و الناكب عن قدته باثر فى بيد الغى المعتدّ* و الطاعن عليه محتقب للوبال الدائم المؤبد* و القادح فيه مشتر لاجله النكال الآبد المخلد

وجه دو صد و سى ام

آنكه قاضى محمد بن على الشوكانى الصنعانى در كتاب الفوائد المجموعه

ص: ٤٨٦

حديث انا مدينه العلم و على بابها فمن اراد العلم فليات الباب رواه الخطيب عن ابن عباس مرفوعا و رواه الطبرانى و ابن عدى و العقيلى و ابن حبان عن ابن عباس ايضا مرفوعا و فى اسناده الخطيب جعفر بن محمد البغدادى و هو متهم و فى اسناد الطبرانى ابو الصلت الهروى عبد السلام بن صالح قيل هو الذى وضعه و فى اسناد ابن عدى احمد بن سلمه الجرجانى يحدث عن الثقات بالباطيل و فى اسناد العقيلى عمر بن اسماعيل بن مجالد كذاب و فى اسناد ابن حبان اسماعيل بن محمد بن يوسف و لا يحتج به و قد رواه ابن مردويه عن على ع مرفوعا و فى اسناده من لا يجوز الاحتجاج به و رواه ايضا ابن عدى عن جابر مرفوعا بلفظ هذا يعنى

عليا امير البرره و قاتل الفجره منصور من نصره مخذول من خذله انا مدينه العلم و على بابها فمن اراد العلم فليات الباب قيل لا يصح و لا اصل له و قد ذكر هذا الحديث ابن الجوزى فى الموضوعات من طرق عده و جزم ببطلان الكل و تابعه الذهبى و غيره و اجيب عن ذلك بان محمد بن جعفر البغدادى الفيدي قد وثقه يحيى بن معين و ان ابا الصلت الهروى و قد وثقه ابن معين و الحاكم و قد سئل يحيى عن هذا الحديث فقال صحيح و اخرجه الترمذى عن على مرفوعا و اخرجه الحاكم فى المستدرک عن ابن عباس مرفوعا و قال صحيح الاسناد قال الحافظ ابن حجر و الصواب خلاف قولهما معا يعنى ابن الجوزى و الحاكم و ان الحديث من قسم الحسن لا يرتقى الى الصحه و لا ينحط الى الكذب انتهى و هذا هو الصواب لان يحيى بن معين و الحاكم قد خولفا فى توثيق ابي الصلت و من تابعه فلا يكون مع هذا الخلاف صحيحا بل حسنا لغيره لكثرة طرقه كما بيناه و له طرق اخرى ذكرها صاحب اللآلى و غيره و مستتر نمايند كه علامه شوكانى از اعظم ماهرين و افخم نبلاى كابرين و حفاظ ثقات مستندين و ايقاظ اثبات مجتهدين نزد سنیه مى باشد حسن بن احمد البهكلى در كتاب الديباج الخسروانى فى اخبار اعيان المخلاف السليمانى على ما نقل عنه الفاضل المعاصر المولوى صديق حسن خان فى التاج المكمل گفته السنه الخمسون بعد المائتين و الالف و فيها فى شهر جمادى الآخره كانت وفاه شيخنا محمد بن على الشوكانى و هو قاضى الجماعه شيخ الاسلام المحقق العلامة الامام سلطان العلماء امام الدنيا خاتمه الحفاظ بلا مرء الحجه النقاد على الاسناد السابق فى ميدان الاجتهاد المطلع على حقائق الشريعه و غوامضها لعارف بمداركها و مقاصدها و على الجملة فما رأى مثل نفسه و لا رأى من راه مثله علما و ورعا و قياما بالحق بقوه جنان و سلاطه لسان قد افرد ترجمته تلميذه الاديب العلامة محمد بن حسن الشجنى الذمارى بمولف سماه التقصار فى جيد زمن عالم الاقاليم و الامصار

قصره على ذكر مشايخه و تلامذته و سيرته و ما انطوت عليه شمائله و ما قاله من شعر و ما قيل فيه من مدح و ثناء بالنظم و النثر جاء في مجلد ضخّم مولده يوم الاثنين الثامن و العشرين من ذى القعدة الحرام سنة اثنتين و سبعين بعد المائة و الالف كما اخبرني بذلك في بلده هجره شوكان و نشاء على العفاف و الطهاره و ما زال يدرّب و يدرج و يجمع النشآت و يحرز المكرّمات له قراءه على والده و لازم القاضي امام الفروع في زمانه احمد بن محمد الحرازي و انتفع به في الفقه و اخذ النحو و الصرف عن السيّد العلامة اسماعيل بن حسن و العلامة عبد الله بن اسماعيل النهمي و العلامة القاسم بن محمّد الخولاني و اخذ علم البيان و المعاني و المنطق و الاصلين عن العلامة حسين بن محمد المغربي و العلامة علي بن الهادي عرهب و لازم في كثير من العلوم مجدد زمانه السيد عبد القادر بن احمد الكوكباني و اخذ في علم الحديث عن الحافظ علي بن ابراهيم بن عامر و غير هؤلاء من المشايخ الكمله في جميع العلوم العقلية و النقلية حتى احرز جميع المعارف و انفق على تحقيقه للمخالف و الموالف و صار المشار إليه في علوم الاجتهاد بالبنان و المجلى في معرفه غوامض الشريعة عند الرهان له المؤلفات الجليله الممتعه المفيده النافعه في اغلب العلوم منها نيل الاوطار شرح منتقى الاخبار لابن تيميه رح في اربعة مجلدات لم تكتحل عين الزمان بمثله في التحقيق و لم يسمح الدهر بنحوه في التدقيق اعطى المسائل حقها في كل بحث على طريق الانصاف و عدم التقيّد بالتقليد و مذهب الاخلاف و الاسلاف و تناقله عنه مشايخه الكرام فمن دونهم من الاعلام و طار في الآفاق في زمان حياته و قرئ عليه مرارا و انتفع به العلماء و كان يقول انه لم يرض عن شيء من مؤلفاته سواه لما هو عليه من التحرير بارفع مكان و من التمسك بالدليل في اعلى شان و كان تاليقه في ايام مشايخه فنبهوه على مواضع منه حتى تحرر و له التفسير الكبير المسمى فتح القدير الجامع بين فني الدرايه و الروايه من التفسير و قد سبقه الى التاليف في الجمع بين الروايه و الدرايه العلامة محمد بن يحيى بن بهران فله تفسير في ذلك عظيم لكن تفسير شيخنا اسط و اجمع و احسن منه ترتيبا و ترصيفا و احرز لمعاني اللغات و شواهدا تحقيا و تاليفا و قد ذكر الحافظ السيوطي في الاتقان انه جعله مقدمه لتفسير جامع للدرايه و الروايه سماه مطلع البدرين و مجمع البحرين و له مختصر في الفقه على مقتضى الدليل سماه الدرر البهيه و شرحه شرحا نافعا سماه الدراري المضيئه اورد فيه الادله التي بنى عليها ذلك المؤلف و له و بل الغمام حاشيه شفاء الاوام للامير حسين بن محمد و له درّ السحابه في مناقب القرابه

و الصحابه و له ارشاد الفحول الى تحقيق الحق من علم الاصول يعز نظيره فى جمعه و ترصيفه و حسن ترتيبه و تصنيفه و له السيل الجرار المتدفق على حدائق الازهار كان تاليفه فى آخر مدته و لم يؤلف بعده شيئاً فيما اعلم و قد تكلم فيه على عيون من المسائل و صحح من الشروع ما هو مقيد بالدلائل و زيف ما لم يكن عليه دليل و حسن العبارة فى الردّ و التعليل و السبب فى ذلك انه نشأ فى زمنه جماعه من المقلده الجامدين على التعصب فى الاصول و الفروع و لم تزل المصاولة و المقاوله بينه و بينهم دائره و لم يزالوا ينددون عليه فى المباحث من غير حجه و لا برهان من سنه و قرآن فجعل كلامه فى ذلك الشرح فى الحقيقه موجها ايهم فى التنفير عن التقليد المذموم و ايقاظهم الى النظر فى الدليل لانه يرى تحريم التقليد الشوم و قد الف فى ذلك رساله سماها القول المفيد فى حكم التقليد و قد تحاماه لما حواه جماعه من علماء الوقت و ارسل عليه اهل جهته بسببه سهام اللوم و المقت و ثارت من اجل ذلك فتنه فى صنعاء بين من هو مقلد و بين من هو متقيد بالدليل توهما من المقلدين انه ما أراد الا هدم مذهب اهل البيت لان الازهار هو عمدتهم فى هذه الاعصار و عليه فى عبادتهم و المعامله المدار و حاشاه من التعصب على من اوجب الله تعالى محبتهم و جعل اجر نبينا صلى الله عليه و سلم فى تبليغ الرساله مودتهم لان له الولاء التام لهم و قد نشر محاسنهم فى مؤلفه در السحابه بما لم يخالج بعده ريبه لمرتاب و له العنايه التامه بحفظ مذهبهم فانه افنى شبابه فى الدرس و التدريس فى ذلك و عندى ان من جمله العنايه بهم هذا الشرح فان من تأمله حق التأمل بعين الانصاف عرف انه بيان لما اقتضاه متن الازهار من الادله الصحيحه لانه جاء فيه بادله لم توجد فى غيره و اوضح مأخذها من الكتاب و السنه على ابداع اسلوب و قد اطلعت على غالب شروح الازهار فلم ار فى شروحه ما يدانيه فى ايراد الادله و انما لم يرتض ما بنى فى ذلك الكتاب من التفاريع على القياس الذى علتة المناسبه او تخريج و سبيل الامام فى ذلك سبيل المفرعين من سائر المذاهب الاسلاميه فان كتبهم الفروعيه ممزوجه بذلك على ان كلامه مع الجميع من اهل المذاهب لان المآخذ واحد و الرد واحد و إن كان فى الحقيقه ان الخطب يسير و الخلاف فى المسائل العلميه الظنيه سهل لانها مطارح الانظار و الاجتهاد يدخلها و المصيب من المجتهدين فى ذلك له اجران و المخطى له اجر و ان تنبيه العالم بالخطاء على ذلك الخطاء للمقلد لا باس به لثلا يقلد فى الخطاء فانه مؤاخذ به مع ان من قلده معفو عنه فى ذلك و هذه الطريقه ربما يحمدها من قصد ذلك و لا يخرج المجتهد ما اجتهد فيه و نبه على الخطاء بحسب ما ظهر له عن توليه لاهل بيت النبوه صلوات الله عليهم اجمعين

لان التولا فى جانب و بيان الخطأ فى جانب و ربّما يحمدّه ذلك المجتهد الذى قد اصل ما هو خطأ فى كتبه لئلا يتبعه فى ذلك الخطأ من يتبع و هذا شان اهل العلم فى كل زمان و مكان ما بين راد و مردود عليه و كل ماخوذ من قوله و متروك الآ صاحب العصمه عليه افضل الصلوه و التحيه و قد ذكر السيوطى فى كتابه الخصائص ان من خصائص هذه الامّه ان لا يقر بعضهم بعضا على الخطاء و لو كان احب حبيب إليه و من طالع الكتب الاسلاميه فى الفروع و الاصول على اختلاف انواعها عرف ذلك و هان عليه سلوك هذه المسالك و من وزن الامور بالانصاف لا تخفى عليه الحقيقه و من جمد على التقليد و ضاق عطنه عن مدارك الاستدلال فما له و للاعتراض على المجتهدين و لا ينبغى له ان يضايق المجتهد فى اجتهاده لاجل توفقه فى موقفه الذى هو التقليد و قد تفضل الله عليه بالاجتهاد و التجديد و لكل منهم عرفت مقاما شرحه فى الكتاب مما يطول و التقليد لا يجوز الا لغير المجتهد و الاجتهاد عند ائمه اهل البيت رضى الله عنهم غير متعذر كما يقول غيرهم من مقلده المذاهب و من اعترض على المجتهد فيما ادى إليه اجتهاده فقد تحجر الواسع و ما جرى على نهج السلف له فيه من اهل العلم نعم انا قد حبرت مقاصد السيل الجرار فى مولف سميته نزهه الابصار من السيل الجرار و هو واف بالمقصود من ايراد تلك الادله من غير تعرض لما يقع به بسط الالسنه من الناس و المترجم له تاريخ حافل سماه البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن التاسع جرى فيه من ذلك الوقت الى زمانه و ابتداء فيه بذكر عابد اليمن ابراهيم الكنعى الولى المشهور و له جمله رسائل من مطولات و مختصرات و قد جمعت فتاواه و رسائله فجاءت فى مجلدات و سماها ابنه العلامة على بن محمّد الشوكانى بالفتح الربانى و له فى الادب اليد الطولى و له اشعار كثيره مدونه قد رتبها ابنه المذكور على حروف المعجم فجاءت فى ديوان كتب إليه اديب عصره السيد محمد بن هاشم بن يحيى الشامى و رفيقه العلامة حسين بن احمد السباعى يسألهما على سبيل المطارحه عن الشوق هل هو من قسم المشكك او من المتواطى المعروفين فى علم المنطق بهذه الابيات البديعه يا نيرى فللك العلياء دام لنا من نور

علمكما ما يكشف الظلما

شهادات القلوب إذا

بانهما فى السلك قد نظما

المشكك هل

لوصلكما

فاجاب المترجم له و اجاد يا بن البهاليل و الاطواد من مضر*و المنعمين بسبب يخجل الدّيما

قد دل نظمك للدر الثمين بلا- شك بانك بحر العلوم طما* و رمت ابداء عتب في ملاطفه* و قد اسأت ببعدي فاحتمل كرما* فالشوق بالشوق منقاس و معتبر* قضى بذلك خير الرسل و الحكماء* و ان تشكك بالتشكيك فهو على* تواطؤ باتحاد الجنس قد نظما* و موجبات ودادي فيك ما سلبت* و لا غدا عقد ودي عنك منفصما* محصلات و دادي ما ارضيت لها عنك العدول و لا اوليتها عدما* و قد تالف شمالنا على نمط* لنا نتائج و د تمنع العقما و هذه القطعه من شعره تدل على انه مفرد بليغ و لا مفرد سواه يوصف بالبلاغه و قد تم التوجيه بالقضايا المنطقيه الموجهه و السالبه و المحصله و المعدوله و لله درّ القائل الحسن يظهر في شيئين رنقه بيت من الشعر أو بيت من الشعر

و قد اخذت عنه في كثير من الفنون العلميه و اخذت عنه غالب مؤلفاته الشريفه و بموته طفئ على اليمن مصباحهم المنير و لا اظن يرون مثله في تحقيقه للعلوم و التحرير و قد جرت بيني و بينه مكاتبه ادبيه و مراسله لمسائل علميه هي عندي مثبتة بخطه الشريف و قلمه اللطيف و كان قد توفي قبله بمدى يسيره ابنه العلامه على بن محمد و هو احد محققى العلماء و ممن لازم والده في جميع المعارف حتى بلغ ذروه العلوم تحقيقا و تدقيقا و قد شاركته في الاخذ على والده في كثير من مقرواته رحمهما الله تعالى و قد كنت قلت في والده مرثي و اشركته فيها لولا الاطاله لذكرتها و مولوى صديق حسن خان معاصر در اجد العلوم گفته محمد بن على بن محمد الشوكاني شيخنا الامام العلامه الرباني و السهيل الطالع من القطر اليماني امام الائمة و مفتي الامة بحر العلوم و شمس الفهوم سند المجتهدين الحفاظ فارس المعاني و الالفاظ فريد العصر نادر الدهر شيخ الاسلام قدوه الانام علامه الزمان ترجمان الحديث و القرآن علم الزهاد اوحد العباد قانع المبتدعين آخر المجتهدين راس الموحدين تاج المتبعين صاحب التصانيف التي لم يسبق الي مثلها قاضى الجماعه شيخ الروايه و السماعه على الاسناد السابق في ميدان الاجتهاد على الاكابر الامجاد المطلع على حقائق الشريعة و موارد العارف بغوامضها و مقاصدها قال القاضى العلامه عبد الرحمن بن احمد البهكلي في كتابه نفع العود في ايام الشريف حمود كان مولد شيخنا الشوكاني يوم الاثنين الثامن و العشرين من ذى قعدة الحرام سنه اثنتين و سبعين بعد مائه و الف كما اخبرني بذلك في بلده هجره شوكان و نشأ على العفاف و الطهاره و ما زال بجميع النشآت و يحرز المكرمات له قراءه على والده و لازم امام الفروع في زمانه القاضى احمد بن محمد الحرازي و انتفع به في الفقه و اخذ النحو و الصرف عن السيد العلامه اسماعيل بن حسن و العلامه عبد الله بن اسماعيل النهمي و العلامه القاسم بن محمد الخولاني و اخذ علم البيان و المنطق و الاصلين عن العلامه حسن بن محمد المغربي و العلامه على بن هادي رهب و لازم

فى كثير من العلوم مجدد زمانه السيد عبد القادر بن احمد الحسنى الكوكبانى و اخذ فى علم الحديث عن الحافظ على بن ابراهيم بن عامر و غير ذلك من المشايخ فى جميع العلوم العقلية و النقلية حتى احرز جميع المعارف و اتفق على تحقيقه المخالف و المؤلف و صار مشارا إليه فى علوم الاجتهاد بالبنان و المجلى فى معرفه غوامض الشريعة عند الرهان له المؤلفات فى اغلب العلوم منها كتاب نيل الاوطار شرح منتقى الاخبار لجد ابن تيميه رح فى اربع مجلدات كبار لم تكتحل عين الزمان بمثله فى التحقيق اعطى فيه المسائل حقها فى كل بحث على طريق الانصاف و عدم التقيد بمذهب الاسلاف و تناقله عنه مشايخه فمن دونهم و طار فى الآفاق فى حياته و قرئ عليه مرارا و انتفع به العلماء و كان يقول انه لم يرض عن شىء من مؤلفاته سواه لما هو عليه من التحرير البليغ و كان تاليفه فى ايام مشايخه فنبهوه على مواضع منه حتى تحرر و له التفسير الكبير المسمى فتح القدير الجامع بين فنى الرواية و الدرايه من التفسير و قد سبقه الى التاليف فى الجمع بين الرواية و الدرايه العلامة محمد بن يحيى بن بهران فله تفسير فى ذلك عظيم لكن تفسير شيخنا ايسر و اجمع و احسن ترتيبا و ترصيفا و قد ذكر الحافظ السيوطى فى الاتقان أنه جعله مقدمه لتفسير جامع للدرايه و الرواية سماه مطلع البدرين و مجمع البحرين و له مختصر فى الفقه على مقتضى الدليل سماه الدرر البهيه و شرحه شرحا نافعا سماه الدرارى المضيئه اورد فيه الادله التى بنى عليها ذلك المؤلف و له و بل الغمام حاشيه على شفاء الاوام للامير حسين بن محمد الامام و له در السحابه فى مناقب القرابه و الصحابه و له الفوائد المجموعه فى الاحاديث الموضوعه و له ارشاد الفحول الى تحقيق الحق من علم الاصول يعز نظيره فى جمعه و ترصيفه و حسن ترتيبه و تصنيفه و له السيل الجرار المتدفق على حدائق الازهار و كان تاليفه فى آخر مدته و لم يؤلف بعده شيئا فيما اعلم و قد تكلم فيه على عيون من المسائل و صحح من المشروع ما هو مقيد بالدلائل و زيف ما لم يكن عليه دليل و حسن العبارة فى الرد و التعليل و السبب فى ذلك انه نشأ فى زمنه جماعه من المقلده الجامدين على التعصب فى الاصول و الفروع و لم تزل المصاولة و المقاوله بينه و بينهم دائره و لم يزالوا ينددون عليه فى المباحث من غير حجه فجعل كلامه فى ذلك الشرح فى الحقيقة موجها إليهم فى التنفير عن التقليد المذموم و يقاظهم الى النظر فى الدليل لانه يرى تجريم التقليد و قد الف فى ذلك رساله سماها القول المفيد فى حكم التقليد و قد تحاماه لَمَّا حواه جماعه من علماء الوقت و ارسل إليه اهل جهته بسببه سهام اللوم و المقت و ثارت من اجل ذلك فتنه فى صنعاء بين من هو

مقلد و بين من هو مقتد بالدليل توهمنا من المقلدين انه ما أراد الا هدم مذهب اهل البيت لان الازهار هو عمدتهم في هذه الاعصار و عليه في عبادتهم و المعامله المدار و حاشاه من التعصب على من اوجب الله تعالى محبتهم و جعل اجر نبينا صلعم في تبليغ الرساله مودتهم لان له الولاء التام لهم و قد نشر محاسنهم في مؤلفه در السحابه بما لم تخالجه بعده ريبه لمرتاب على ان كلامه مع الجميع من اهل المذاهب سواء بسواء لان الماخذ واحد و الرد واحد و الخطب يسير و الخلاف في مسائل العلميه الظنيه سهل لانها مطارح انظاره و الاجتهاد يدخلها و المصيب من المجتهدين في ذلك له اجران و المخطى له اجر و هذا شان اهل العلم في كل زمان و مكان ما بين راد و مردود عليه و كل ماخوذ من قوله و متروك الا صاحب العصمه عليه افضل الصلوه و التسليم و من طالع الكتب الاسلاميه في الفروع و الاصول على اختلاف انواعها عرف ذلك و هان عليه سلوك هذه المسالك و من وزن الامور بالانصاف لا تخفى عليه الحقيقه و من جمد على التقليد و ضاق عطنه عن مدارك الاستدلال فما له و الاعتراض على المجتهدين و لا ينبغي ان يضايق المجتهد في اجتهاده لاجل توقعه في موقفه الذي هو التقليد و قد تفضل الله عليه بالاجتهاد و التقليد لا يجوز الا لغير المجتهد و الاجتهاد غير متعذر و من اعترض على المجتهد فيما ادى إليه اجتهاده فقد تحجر الواسع و جرى على خلاف نهج السلف من اهل العلم نعم انا قد حبرت مقاصد السيل الجرار في مؤلف سميته نزهه الابصار و هو واف بالمقصود من ايراد تلك الادله من غير تعرض لما يقع به بسط الالسنه من الناس و للمترجم له تاريخ حافل سماه البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن التاسع جرى فيه من ذلك الوقت الى زمانه و ابتدأ فيه بذكر عابد اليمن ابراهيم الولي المشهور و له جمله رسائل من مطولات و مختصرات و قد جمعت فتاواه و رسائله فجاءت في مجلدات و سماها ابنه العلامه على بن محمد بالفتح الرباني و له في الادب اليد الطولى و له اشعار كثيره مدونه قد رتبها ابنه المذكور على حروف المعجم فجاءت في ديوان و قد اخذت عنه في كثير من الفنون العلميه و اخذت عنه غالب مؤلفاته و بموته طفى على اهل اليمن مصباحهم المنير و لا اظن يرون مثله في تحقيقه للعلوم و التحرير و قد جرت بيني و بينه مكاتبه ادبيه و مراسله لمسائل علميه هي عندي مثبتة بخطه و على الجملة فما راى مثل نفسه و لا راى من راى مثله علما و ورعا و قياما بالحق بقوه جنان و سلاطه لسان و قد افرد ترجمته تلميذه الاديب محمد بن حسن الشجنى الذمارى بمولف قصره على ذكر مشايخه و تلامذته و سيرته و ما انطوت عليه شمائله و ما قاله من شعر و ما قيل فيه جاء في مجلد ضخم و كانت وفاته في شهر جمادى الآخره في سنه خمسين بعد المائتين و الالف و قد كان توفي قبله بمدى يسيره ابنه العلامه على بن محمد

و هو احد محققى العلماء و ممن لازم والده فى جميع المعارف حتى بلغ ذروه العلوم تحقيقا و تدقيقا و قد شاركته فى الاخذ على والده فى كثير من مقرواته و قد كنت قلت فى والده مراثى لو لا الاطاله لذكرتها انتهى كلامه رحمه الله تعالى بلفظه و معناه مع التلخيص قلت و وجدت على ظهر كتابه الدرارى المضيئه ان مولده رضى الله عنه كان عام سبع و سبعين و مائه و الف و قلد ولايه القضاء من جهه الامام المنصور بالله على بن العباس فى اوائل شهر شعبان سنه ١٢٢٩ و توفاه الله تعالى يوم الاربعاء فى السادس و العشرين من جمادى الآخر من شهور سنه ١٢٥٠ و كان بين وفاته و وفات ولده على بن محمد نحو شهر و كان قد توفاه الله قبله و لم يظهر والده جزعا و لا حزنا و كان ولدا صالحا عالما ميرزا فى جميع العلوم و كان نادره وقته على صغر سنه قيل انه انه توفى و هو فى حدود العشرين رحم الله الجميع برحمته ثم ذكر له تصانيف عددها ثلثه و خمسون كتابا سماها باسمائها قال السيد الجليل العلامة عبد الرحمن بن سليمان بن يحيى بن عمر مقبول الاهدل رح فى كتابه المسمى بالنفس اليماني و الروح الريحاني فى إجازة القضاء بنى الشوكاني ما عبارته و ممن تخرج بسيدى الامام عبد القادر بن احمد الحسنى امام عصرنا فى سائر العلوم و خطيب دهرنا فى ايضاح دقائق المنطوق و المفهوم الحافظ المسند الحجة الهادى فى ايضاح السنن النبويه الى المحججه عز الاسلام محمد بن على الشوكاني بلغه الله فى الدارين اقصى الامانى ان هز اقلامه يوما ليعملها انساك كل كمي هز عامله و ان اقر على رق

انامله اقر بالرق كتاب الانام له

و لقد منح رب العالمين من بحر فضله الواسع هذا القاضى الامام ثلثه امور لا اعلم انها فى هذا الزمان الاخير جمعت لغيره الاول سعه التبحر فى العلوم على اختلاف اجناسها و انواعها و اصنافها الثانى سعه التلاميذ المحققين و النبلاء المدققين اولى الافهام الخارقه و الفضائل الفائقه الحقيق ان ينشد عند حضور جمعهم الغفير و مشاهده غوصهم على جواهر المعانى التى استخراجها من بحر الحقائق غير يسير انى إذا حضرتنى الف محبره تقول اخبرنى هذا و حدثنى صاحبت

بعقوتها الاقلام ناطقه هذا المكارم لا قعبان من لبن

الثالث سعه التاليف المحرره و الرسائل و الجوابات المحبره التى تسامى فى كثرتها الجهابذه الفحول و بلغ من تنقيحها و تحقيقها كل غاية رسول و قد ذكر لى بعض المعتمدين ان مؤلفاته الحاصله الان مائه و اربعة عشر مؤلفا عدد سور كتاب الله تعالى قد شاعت فى الامصار الشاسعه فضلا عن القريبه وقع بها غايه الانتفاع و الله عز و جل السئول ان يبارك للاسلام و المسلمين فى اوقاته و ان يمتع بحياته امين ثم امين كلنا عالم بانك فينا نعمه ساعدت

بها الاقدار فوقت نفسك النفوس من الشرو زيدت في عمرك الاغمار و قد اعتنى بشرح مناقبه و فضائله عده من العلماء الاعلام و الجهابذه الفخام منهم السيد العلامة ابراهيم بن عبد الله الحوثي و منهم بعض علماء كوكبان عظماء القدر كبراء الشأن و منهم السيد العلامة محمد بن محمد الديلمي و منهم القاضي العلامة محمد بن حسن الشجني الذماری في كتاب حافل سماه التقصار في جيد زمن علامه الامصار و منهم الحبر العلامة و البحر الفهامه لطف الله جحاف و بالجمله فحل القول في هذا الامام ذو سعه فان وجدت لسانا قائلا فقل زد في علامها تشا رفعه ليصنع الحاسد ما يصنع فالدهر نحوى كما ينبغي يدرى الذى يخفض او يرفع و الله المسئول ان يزيده مما اولاه و ان يصلح لكل منا اخراه و اولاه فضلا من رب العالمين و كرما منه سبحانه اللهم امين انتهى كلامه رح و المترجم له كتاب اتحاف الاكابر باسناد الدفاتر ذكر فيه مشايخه الاعلام و اسماء كتبه المقرؤه و المسموعه و مروياته على التمام فمن شاء الزيادة فعليه بالكتاب المذكور فان النظر فيه يقضى العجب العجاب و هذا الذى ذكرناه في هذا الكتاب قطره من بحر فضائله التى لا تحصى و ذره من وادى فواضله التى لا تستقصى تشهد بذلك مؤلفاته و تنطق به مصنفاته و الله يختص برحمته من يشاء و هو الذاب عن شريعه الاسلام باللسان و القلم و المناضل عن الدين النبوى و كم ابدى الحكم و لا عبره بمن يرميه بما ليس فيه او ينسبه بمجرد الهوى لقول غير وجه فلم يضره قول الطاعن الحاسد و الباغى الجاحد و ما ضر نور الشمس ان كان ناظرا إليها عيون لم تزل دهرها عميا

غير ان الحسد يحمل صاحبه على اتباع هواه و ان يتكلم فيمن يحسده بما يلقاه و ما احقه بقول القائل حسدوا الفتى إذ لم ينالوا علمه* فالقوم اعداء له و خصوم* فالله تعالى هو المسئول ان يقينا شرور نفوسنا و حصائد الستنا بمنه و فضله و قد روى عن أبى ذر الغفارى رضى الله عنه انه قال كان الناس ورقا لا شوك فيه فصاروا ليوم شوكا لا ورق فيه فهذا زمان أبى ذر فما ذاك من زماننا و باشراره* ان يسمعوا لخير اخفوه و ان سمعوا* شرا اذاعوا و ان لم يسمعوا كذبوا فالمناسب جمع الخاطر عن علماء الوقت و رفع الهمة عنهم و القناعه بمن مضى من علماء السينه المطهره و اقتصار النظر فى كتبهم المحققه هذا و له رحمه الله تعالى مؤلفات مفيده فى فنون عديده و التى وقفت عليها و هى عندى موجوده ايضا كثيره جدا غير ما ذكر و نيز مولوى صديق حسن خان معاصر در اتحاف النبلاء گفته جمال الاسلام و شيخ المسلمين قاضى القضاة ابو على محمد بن على بن محمد الشوكانى اليمنى الصنعانى از اعظم علما و اكابر فضلاى صنعای يمن بود در جميع علوم

متداوله از صرف نحو و منطق و فقه و اصول و حدیث و تفسیر و اصول آن ید بیضا داشت چنانکه ثبت او که مشتمل بر ذکر کتب این علوم و غیرهاست بر آن دلالت دارد ولادت او در سنه سبع و سبعین و مائه و الف اتفاق افتاده شیوخ او بسیاراند منهم السید الامام عبد القادر بن احمد بن الناصر و علی بن ابراهیم بن علی و صدیق بن علی المزجاجی و یوسف بن محمد المزجاجی و حسن بن اسماعیل بن حسین المغربي و غیرهم و بعضی از ایشان روایت دارند از محمد حیات سندی مدنی و از ابو الحسن سندی و از سید محمد بن اسماعیل امیر و عبد الخالق مزجاجی و غیرهم و چنانکه وی ازینها اخذ کرده و سماع نموده و همچنان خلقی بسیار بلکه بیشمار از وی اخذ نموده و استفاده کرده در عهد خود در علوم و فنون حدیث عدیم النظیر بود تلمذ وی و اخذ اجازت از وی در مفاخر و مناقب عظیمه معدودست قاضی قضاه صنعای یمن بود و از طرف امام منصور بالله علی بن العباس در سنه ۱۲۰۹ اوائل شهر شعبان متقلد این حدیث شده حاکم آنجا با آنکه مذهب زیدیه داشت در تعظیم و اجلال او مبالغه می کرد و در هر باب از امر و نهی مقتدی قول او بود و مجال نداشت که سر مو خلاف رای او در فصل خصومات و دیگر مهمات ملک و مال کند شیخ محمد بن القاضی محسن الانصاری در حدیده با فقیر حکایت کردند که پادشاه صنعاء می گفت آن قدر خوف که مرا از دو کس می آید از هیچکس نیست یکی او تعالی دوم شوکانی و نیز می گفت که زیدیه را بسبب رد بر مذهب ایشان تعصبی تمام با او بود بارها بصورت بلوی برآمده خانه او را محاصره کردند چون وی یک بار از خانه برآمد همه ها بگریختند هیچیکی را مجال مقابله و مواجهه با او نبود آری مصراع هیبت حقست این از خلق نیست* در علوم دینیه برتبه اجتهاد رسیده بود تقلید هیچ یکی نمی کرد نواب محمد مصطفی خان صاحب بهادر المتوفی سنه ست و ثمانین و مائتین و الف در ترغیب السالک الی احسن المسالک نوشته از شوکانی که قاضی القضاة صنعاء بود شاید که خبری داشته باشی می گوئی که بعد از سلف بوفور احاطه و اطلاع او در فن حدیث کسی برخاسته در فروع تقلید ائمه نمی کرد عمل باجتهاد خویش داشت و این معنی نه خاص اوست که همه اهل حدیث آنجا بدین شیوه خرامش دارند بالجمله اگر ارض یمن مسکن چندین ارباب خیر و صلاح و مجمع چنین اصحاب فلاح آمد شگفت چیست که خواجه کائنات علیه و علی اله افضل الصلوات در خصوص او فرموده

الایمان یمان و الحکمه یمانیه انتهی گویم وی صاحب تصانیف بسیارست از مطولات و مختصرات منها فتح القدر تفسیر القرآن الکریم در اربع مجلد ضخام و نیل الاوطار شرح منتقى الاخبار در چهار مجلد و اول کسی که این هر دو کتاب در هند آورده و آن را رواج داده محرر سطورست و حال این هر دو کتاب در مقصد اول گذشت و منها الدرر البهیه مختصر فی فقه الحدیث و شرحه الدراری المضیئه مجلد لطیف و رفع الریبه فی مسئله الغیبه و شرح الصدور فی تحریم رفع القبور و ارشاد السائل الی دلیل المسائل و التوضیح فیما جاء فی المنتظر و المسیح و الابحاث الوضیه و

فی الکلام علی حدیث حب الدنیا راس کل خطیئه و تحفه الذاکرین شرح

حصن حصين مجلد ضخيم و الفوائد المجموعه في الاحاديث الموضوعه و اين كتاب در هند بقالب طبع رسیده و اول کسی که آن را در هند آورد مولوی عبد الحی مرحوم اند و ایشان در سفر حج از وی رح سند فن حدیث هم بطریق اجازت بالکتابه حاصل نموده بودند و تحریر الدلائل علی مقدار ما يجوز بين الامام و الموت من الارتفاع و الانخفاض و البعد و الحائل و كشف الاستار عن حکم الشفعه بالجوار و فقیه علامه علی بن احمد را بر وی تقریظی منظومست منها نظم لله در العالم الربانی البدر نجل علی الشوکانی فلقد ابان عن العلوم جواهراتنیك منه علی علو الشأن قد اشرقت اکواننا بعلمه شان البدور یضیء فی الاکوان و لئن هوی کلّ الکمال فانه عن وصفه الجاری علی الازمان سبحان من جعل الفضائل کلّھافیہ و فضله علی الاقران و علیہ منی الف الف تحیّهما غردت ورقا علی الاغصان و له اشراق النیرین فی بیان الحکم إذا تخلف عن الوعد احد الخصمین و در وی علامه لطف الله بن احمد جحاف را نظمست بطور تقریظ منها نظم لقد ابدعت فی التحریر یا من إلیه دقائق الابحاث تنتهی و جئت من الکمال بمعجزات

اضاءت انجم الافلاک عنها

قال وجه

و لما جاءهم بهتوا و قالوا صه قد جاء من ستین وجها

و له کتاب و بل الغمام علی شفاء الاوام شرحا و تخريجا و کتاب ادب الطلب و منتهی الارب و ارشاد الفحول الی تحقیق الحق من علم الاصول و السیل الجرار المندفق علی حدائق الازهار مجلد ضخيم و له کتاب فی الاشتقاق و کتاب الفتح الربانی فی فتاوی الشوکانی فی اربع مجلدات ضخيمه فیہ غرائب مسائل و عجائب رسائل و کتاب ارشاد الثقات الی ایقاف الشرائع علی التوحید و المعاد و النبوات ردا علی موسی بن میمون الاندلسی الیهودی فی ظاهر المستند و الزندیق فی باطن المعتقد و من رسائله الطود المنیف فی الانتصاف للسعد علی الشریف فی المسئله المشهوره التي تنازعا فیها بین یدی تیمورلنگک السمرقندی و منها شفاء العلل فی زیاده الثمن لمجرد الاجل و طیب النشر فی مسائل العشر جواب علی القاضی عبد الرحمن و الصوارم الهندیه المسلوله علی الرياض الندیہ لابطال قول من اوجب غسل الفرجين و القول الصادق فی الامام الفاسق و تشنیف السمع بابطال ادله الجمع و رساله فی حد السفر الذی يجب معه قصر الصلوه و القول المحرر فی لبس المعصفر و سائر انواع الاحمر و ابطال دعوی الاجماع علی تحریم السماع و زهر النشرین الفائح بفضائل العمرین و عقود الجمال فی بیان حدود البلدان و اتحاف المهره فی الکلام علی حدیث

ص: ۴۹۷

لا عدوى ولا طيره و ارشاد الغيبى الى مذهب اهل البيت فى صحب النبى و دفع الجناح عن باقى المباح هل هو مامور به أم لا و ارشاد المستفيد الى دفع كلام ابن دقيق العيد فى الاطلاق و التقييد و البحث الملم بقوله تعالى إِلَّا مَنْ ظَلَمَ و البحث المشعر عن تحريم كل مسكر و الرساله المكمله فى ادله البسملة و رساله عجيبه فى رفع المظالم و المآثم الى غير ذلك من المؤلفات و كلها بديعه فى بابها نافعه لطلابها لم يتيسر مثلها لعلماء عصره فضلا عن جاؤا بعدهم و غايه انه نادره الدهر و اعلم علماء العصر و له كتب و رسائل و اجوبه سوى هذا لا يحصى كثره فرحمه الله تعالى و رضى عنه و بعض اين كتب نزد محرر سطور موجودست و وى شيخ منست بيك واسطه و هم بدو واسطه و فضلا و كملاى عصر او را در مدح وى قصائد و اشعار بسيار است كه حصر نتوان كرد منها للشيخ العلامة لطف الله بن احمد الجحاف اليمنى نظم كف تخيرت الادله حيث لا هاد يرى الطلاب نهج السنه

بتصرف كتصرف القطان

و نطق الدقه

محمّد

عن عضد تملك منكب

عند الخطب خادر بيشه

نصبت اعلام الهدى

باكمل دعوه

و منها للسيد الجليل فخر الاسلام عبد الله بن على الحلال اليمنى نظم يا دار عزه صوب

المزن حياك

فلى بعزه فى تلك الربا خلس

محب ظل يركاك

الريح رياها كرياتك

راى

قد مر من سبب

مضناك

الريح تسرى و قد شييت باركاك قد جرت فيه باشبال مررت بها و كل اشوس الوى غير ضحاك

ص: ٤٩٨

قطعتہ بامون غیر وانیه

ابعدت مراک

اقلامہ فی الاعادی فعل بتاک

العلم فی هذا الاوان و من

لدم الفجار سفاک

مقاله خاب منها کل افاک

العلم الشریف بها

یا بن علی قد سمحت بها فرائدا ما نظمناها باسلاک

و لبعض ادباء مسقط فی حقه رحمه الله نظم یا من اتی صنعاء یبقی مفخرا

محمد الشوکانی

و المنقول من

بدر الهدی النظار سلہ مقبلا کفیه ملتتمسا لرد جوابه

شوکانی در نظم هم دستگاہ کامل دارد علم عربیت و ادب را چنانکہ باید اتقان کرده و سابق بر فرسان این میدان گشته در حدیدہ از کلام او نظم کثیر دیدہ شد این چند بیت بخاطر مانده است ابیات یا نازلین الحمی ان غر قربکم عنی و ضاقت بنا دار و اوظان فلی إلیکم تحیات مردده

مع النسیم و اشواق

صار

و تختمت تبرا و درا

بالسبق بدرا

شوکانی نسبت بسوی قبیلہ است و صنعانی نسبت بصنعا کہ اشرف بلاد یمن و تختگاہ امام آنجاست در ترغیب السالک گفته خاکش همه محدث خیز امروز علم حدیث چنانکہ در آنجاست گمان نمی رود کہ باین فراوانی و باین وسعت بجای دیگر

باشد انتهی شیخ احمد فرزند شوکانی هم عالم کامل فقیه محدث بود بعد پدر بجای او درس گفت و فتوی داد برای طالبین اجازت و استماع حدیث نمود هر سال وفاتش اطلاع دست بهم نداد اما وفات شوکانی در سنه خمس و خمسين و مائتین و الف یوم الأربعاء بست و ششم جمادی الآخره بوده و میان وفات او و وفات ولد او علی بن محمد قریب یک ماه تفاوت افتاده اول پسر بمرد پدر هیچ جزع و فرع ظاهر نکرد

ص: ۴۹۹

با آنکه ولد صالح عالم مبرز در جمیع علوم بود و با وجود صغر سن که در حدود بست سالگی باشد نادره وقت آمده بود رحم الله الجميع برحمته تلامذه شوکانی و کسانی که سلسله اسناد روایت حدیث ایشان بوی منتهی می شود اکثر اینها در فروع مقید مذاهبی خاص نیستند بلکه عمل بر احادیث بعد طی جمیع مدارج تحقیق و تصحیح می نمایند و هر که از ایشان نوعی از اجتهاد بهم می رساند کار حسب اجتهاد خود می کند موافق آنچه او را ظاهر می شود شوکانی بآنکه رتبه اجتهاد داشت در کتب مؤلفه خود هیچ جا از دائره مذاهب اربعه بیرون نرفته الا ما شاء الله تعالی و در ان خلاف جماعتی از سلف و اکابر اهل حدیث همراه اوست در وقت او ریاست علم حدیث و فتوی و تدریس و قضای بلدان بوی منتهی شده بود و قوت ذکا و مرتبه تحقیق او بجای رسیده که مسائل اصول فقه را از هر چهار مذهب در مجلدی ضخیم تنقیح نموده و صواب آن را از خطا جدا ساخته و در هر مسئله بحث و تفتیش کامل بر روی کار آورده نامش ارشاد الفحول الی تحقیق الحق من علم الاصول نهاده و این امری غیر مسبوکست زیرا که تا ضوابط و قوانین این علم در این عالم ممهّد گشته هیچکس بجز تقلیدش دم از تحقیق در ان نزده مگر این شخص که درین آخر زمان گوی سبقت از همگنان ربوده و ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء موافق و مخالف بعلم و فضل او اعتراف دارند و کتب مصنفه او را بجان خریداری می نمایند و بسوی آن محتاج اند تلخیص مذاهب با ادله چنانکه او می کند دید نیست و ترجیح حکم در محل خلاف و اختلاف از وی شنیدنی و الله یختص برحمته من یشاء امروز اگر پیش یکی امهات تالیف وی باشد در هیچ باب شریعت محتاج بسوی غیر او نیست با این همه در نصرت سنت و قلع و قمع بدعت و رد محدثات و رفع منکرات بزبان و بیان آیتی از آیات الهی بود درین دور آخر آنچه سعی در ترویج شرع مطهر و تجدید احکام اسلام و احیای سنن و امامت فتن از وی بوجود آمده گمان نمی رود که کسی دیگر کرده باشد جزاه الله عن الاسلام المسلمین خیرا انتهى فهذا الشوکانی جهدهم الناقد النقباء* قد اثبت هذا الحدیث الوثیق النصاب* فارغم بذلك أنوف الجاحدین النصاب* و اوهن من المعاندین الاوشاب* فالمقدم علی رده مطعون عند اولی الالباب* و المتجاسر علی طعنه ملموز عند اصحاب الانقباء* و المرتاب فیه زائغ عن منهج الحق و الصواب* و المافوک عنه غار فی اغباش التلجلج و الاضطراب

وجه دو صد و سی و یکم

آنکه محمد رشید الدینخان دهلوی تلمیذ مخاطب وحید اثبات این حدیث شریف فرموده جناب امیر المؤمنین علیه السلام را بوصف باب مدینه العلم یاد نموده چنانچه در ایضاح لطافه المقال بجواب قول صاحب لطافه المقال چهارم حدیث

الحق مع علیّ ع و علی مع الحق یدور حیثما دار روایت می کنند الخ گفته دوم آنکه در باب خلافت حقی که با باب مدینه علم معیت داشت لیاقت خلافت بود و شخصی که در ان حق مخالفت ورزد بی شبهه مورد طعن ملامتست الخ

و محتجب نماند که فاضل رشید از اکابر متکلمین و افاحم متبحرین نزد سنیه می باشد جلالت شان و رفعت مکان او بر متتبع افادات این حضرات واضح و آشکارست خود مخاطب بمزید تبجیل و تکریم راه تعظیم و تفخیم او پیموده چنانچه فاضل رشید در غره الراشدین می فرماید چونکه مراسله فقیر بخدمت مصنف مد ظله رسید و شرف اصغای آن جناب یافت بمرتبه تحسین فرمودند که این ناچیز خود را لائق آن نمی داند لهذا مناسب نمی بود که تعرض بنقل آن نماید لیکن برای تزین این رساله بطریق تبرک چند فقره از ان بقید قلم می آید فرموده که از فقیر عبد العزیز مطالعه نمایند که درین ایام جواب چند شبهه معترض که بر تحفه اثنا عشریه در باب مسائل فقهیه نموده تحریر آن فضائل ماب بسمع در آمد خیلی موجب انشراح خاطر و انبساط سامع و ناظر گردید تقریر شافی با مراعات قاعده مناظره بعمل آوردند جزاکم الله تعالی خیر الجزاء بی اختیار دعاء خیر از ته دل برای صلاح دنیا و آخرت و مزید درجات علم و عمل برای آن فضائل مآب جوشید و المرجو من الله تعالی ان یقرنه بالقبول میر که الرسول ص و البتول و جعلک الله کاسمک رشیدا فی الدین ارشدا للمسلمین و نیز فرموده اند قدری که نوشته اند بسیار خوب نوشته اند جزاکم الله تعالی خیرا انتهى کلامه الشریف انتهى ما نقله الرشید و مولوی حیدر علی معاصر در ازاله الغین گفته و اگر کسی را دریافت حال خلافت امیر شام از کتب اهل حق منظور باشد در عبارت رساله عزه الراشدین و ذلّه الضالین که از رسائل مؤلفه مولانا رشید المتکلمین و مرشد المسلمین رفع الله درجته فی اعلیٰ علیینست نظر فرماید الخ و نیز در ازاله الغین در ذکر لا عنین و مکفرین یزید گفته و از آنجمله است حجه الله علی البریه صاحب تحفه اثنا عشریه که در زمان متاخر بنیاد مناظره شیعه و سنی بعنوانی که قلوب مخالفین بکنهش می رسد نهاده اوست و از آنجمله است ارشد تلامذه او رشید المتکلمین مولانا محمد رشید الدین قدس الله اسرارهم و زاد الله انوارهم انتهى و نیز حیدر علی معاصر در منتهی الکلام بعد نقل عبارتی گفته و مولانا رشید المتکلمین اعلیٰ الله مقامه فی اعلیٰ علیین نیز عبارت این مقام را در کتب غره الراشدین بقدر ضرورت آورده انتهى و نیز در منتهی الکلام گفته مولانا رشید المتکلمین اعلیٰ الله مقامه فی علیین در کثره صفدریه می فرماید که نوبت مناظره و مناظره در میان حضرت عمر و حضرت عثمان در مسائل بجای می رسید که ناظر گمان می نمود که ایشان گاهی با هم متفق نخواهند شد الخ و مولوی صدیق حسن خان معاصر در ابجد العلوم در ذکر اصحاب شاه عبد العزیز گفته و منهم الشیخ رشید الدین خان الدهلوی کان فاضلا جامعا بین کثیر من العلوم الدرسیه و کان حسن العبارة دابه الذب عن حمی اهل السنه و الجماعه و النکایه فی الرافضه المشائیم صنف فی الرد علیهم کتابه الشوکه العمریه و غیرها مما یعظم موقعه عند الجدلیین من اهل النظر و نجاره کشمیری انتهى فهذا الفاضل الرشید عمده متکلمیهم الصنادید* قد اثبت بالحتم هذا الحدیث الحمید* و دان بالجزم لهذا الخبر المنیف المجید* و لم یعتن بما هفی به استاذه الوحید* و لم یحتفل بما تفوه به ذلک الفرد الفرید

وجه دو صد

و سی و دوم

آنکه جمال الدین ابو عبد الله محمد بن عبد العلی القرشی المعروف بمرزا حسن علی محدث تلمیذ مخاطب حدیث مدینه العلم را در مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام معدود فرموده باثبات و تحسین آن مبانی ارغام جا حدین تاسیس نموده چنانچه در تفریح الاحباب بمناقب الآل و الاصحاب گفته و

اخرج البزار و الطبرانی فی الاوسط عن جابر عن علی ع قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا مدینه العلم و علی بابها هذا حدیث حسن علی الصواب لا صحیح كما قال الحاكم و لا موضوع كما قاله جماعه منهم ابن الجوزی و النووی و مولوی حسن علی محدث لکهنوی از کبار محدثین این دیار و عظام منقذین این امصار نزد سنیه می باشد و سلامه الله بدایونی در اشباع الکلام او را از اکابر و اعلام معدود نموده و باحترام تمام افادات او که متعلق بمولد جناب سرور انام علیه و آله آلاف التحیه و السلامست ذکر کرده تمسک و تشبث بان فرموده چنانچه گفته و در التقاطی که از رساله مولانا جلال الدین سیوطی و سیرت شامی و رساله ملا علی قاری سرمه دیده تحریر شد اثبات عمل مولد شریف را محصور و مقصور نباید انگاشت که بسیاری از اکابر و اعلام در تحقیق این مبحث و اثبات این مقصد و مرام بتحریر و تقریر محرز حسنات و جامع برکات شده اند الی ان قال و از آنجمله است آنچه مولانا جمال الدین المعروف بمیرزا حسن علی محدث لکهنوی علیه الرحمه در این خصوص نوشته اند که محفل مولد شریف برای جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم البته مستحسنست بلکه مستحب و موجب ثواب دلائل جواز محفل مولد شریف در رسائل اثبات مولد از اکابر محدثین و علما از سلف و خلف انتظام دارند و شیخ جلال الدین سیوطی از شرح نسائی و شیخ ابن حجر عسقلانی در شرح اربعین و امام نووی حکم باستحسان آن فرموده اند و امام نووی هم بهمین مطلب میل فرموده اند و قصه مقرر ساختن آن حضرت صلی الله علیه و سلم حسان را برای دفع هجو و ذم مشرکین از انحضرت صلی الله علیه و سلم در صحیحین مسطورست و بهمین جهت فرمودند

اللهم اید الحسان بروح القدس کذا فی الصحیحین و در حدیث آمده است که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و سلم حضرت بلال را که ترک مکن روزه دوشنبه را زیرا که من زاییده شده ام روز دوشنبه و این حدیث اصلست در جواز تعیین روز مولد و نیز در حدیث واردست عن ابن مسعود رضی الله عنه ما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن اخرج محمد فی الموطا و اختیار عمل مولد الشریف از مدت پانصد سال کسری زائد از علمای محدثین و فقهای عظام و مفتیان کرام و مشایخ اهل سنت و جماعت و متبعان سنت و مسلمین ترویج یافته و سلاطین عادل بر تائید ایشان کمر همت بسته ترویج آن منظور داشتند و صرف اموال بسیار بر آن نموده اند و تا حال این عمل در دیار عرب از حرمین شریفین و یمن و عراق و هند از اکابر علما و مشایخ کبرا و ارباب ورع و تقوی بملاحظه دلائل مسطوره در کتب و رسائل جاریست انتهی مختصر الطف و خوبی این تحریر و تقریر بر ناظر بصیر پوشیده نخواهد بود که اگر بنظر انصاف ملاحظه رود این قدر قلیل حاوی تقاریر سلف کرام

بلکه خلاصه تحریر جل نحاریر عظامست و ایمائی که بقصد تقرر حسان بن ثابت بروایت صحیحین نمودند در صحیحین و دیگر صحاح نیز موجود چنانچه در ترمذی این قصه بروایت حضرت عائشه رضی الله عنها مرویست و حاصلش اینکه آن حضرت علیه الصلوه و التحیه وضع منبر در مسجد منیف برای حسان می فرمودند و حسان بر آن منبر استاده شده بیان مفاخر آن حضرت صلی الله علیه و سلم و دفع مطاعن از آن حضرت علیه الصلوه و السلام می کرد و بهمین جهت مورد این بیان از زبان رسالت ترجمان می گردید

ان الله يؤيد حسان بروح القدس ما ينافح او يفاخر رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم و در مشكاه هم موافق ترمذی حدیثی بروایت حضرت عائشه از صحیح بخاری مرویست بالجمله این قصه هم از مؤیدات مطلوبست نمی بینی که حسان بر منبر ایستاده شده ذکر مفاخر آن سرور کائنات علیه الوف من الصلوات و التسلیمات باین تعظیم و تکریم می کرد و آن حضرت علیهم الصلوه و السلام و صحابه کرام می شنیدند پس این قصه را نیز اصلی برای صحت و ثبوت و استحباب و استحسان انعقاد مجلس میلاد شریف که عبارت از بیان فضائل و معجزات سرور کائناتست صَلَّى الله علیه و سلم باید انگاشت و لهذا جناب محدث ممدوح بذکر آن قصه پرداخت انتهت عبارات اشباع الکلام فهذا جمال الدین صاحب تفریح الاحباب* تلمیذ المخاطب البارع الالقب* قد روی هذا الحدیث الفاتح من الهدی کل باب* و اظهر کونه حدیثا حسنا علی الصواب* فیا له من تلمیذ صدع بافاداته صفات شیخه المنفرد فی الخداع و الخلاب* و اکرم به من مستفید قد ابان بتحقیقه زیغ مفیده المنعمر فی الزور و الکذاب فظهر ان ما لفقہ المخاطب من الاباطیل کلمع الآل و السراب* و وضع ان ما سوله من الاعالیل عرضه للتبار و التباب

وجه دو صد و سی و سوم

آنکه نور الدین بن اسماعیل السلیمانی حدیث مدینه العلم را روایت نموده چنانچه در در یتیم نقلا عن الاکتفاء آورده و عنه ای من علی رضی الله عنه ان رسول الله صَلَّى الله علیه و سلم قال انا مدینه العلم و علی بابها اخرجه ابو نعیم فی المعرفه و نیز در در یتیم نقلا عن الاکتفاء آورده و عنه ای

عن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صَلَّى الله علیه و سلم انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فلیات الباب اخرجه الحاکم فی المستدرک و الخطیب فی المفترق و المتفق انتهى فهذا نور الدین السلیمانی کابرههم الفارد* قد روی هذا الحدیث العذب الموارد* نقلا- عن اکابرههم المحرزین لكل آبد من التحقیق و شارده* المفیدین لكل منتجع للتثبیت وارد* فلا یصدف عنه الا من صار لفرط عناده شر مارد* و لا یمیل عنه الا من اصبح لداده اسوء حارد

وجه دو صد و سی و چهارم

آنکه ولی الله بن حبیب الله بن محب الله بن ملا احمد عبد الحق بن ملا محمد سعید بن قطب الدین السهالوی اللکهنوی در مرآه المؤمنین در بیان مناقب و ماثر جناب امیر المؤمنین علیه السلام که نصوص قاطعه اند بر فضیلت و خلافت و امامت آنجناب گفته و از آنجمله آنست که رسول صَلَّى الله علیه و سلم در حق علی رضی الله عنه فرمود

انا مدينة العلم و على بابها اخرج الحاكم عن علي و ابن عمر و ابو نعيم في المعرفة عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم انا مدينة العلم و على بابها و الطبراني عن ابن عباس انه قال فمن اراد العلم فليأته من باب و صححه الحاكم و انكر ابن الجوزي و اختار الحافظ ابن حجر انه حسن لا صحيح و لا موضوع و اورد الترمذي لفظ الدار مكان المدينة و آنچه در بعض روايات در اين حديث در حق اصحاب الحاق کرده اند موضوع و مفترست على ما في الصواعق انتهى و ولي الله لكهنوي از اجلة علمای كبار و افاحم كملای اخبار نزد سنيه بوده جلالت مرتبت و علو منزلت او در مجلد اتی انشاء الله تعالى بتفصيل خواهی شنيد و كمال استناد و غایت اعتماد مرويات و منقولات كتاب مرآه المؤمنین از صدر و ختام آن كه در مجلد سابق منقول شده در نهايت ظهور و وضوحست فليكن منك على ذكر فهذا ولي الله صاحب مرآه المؤمنین* عمده علمائهم المتقين* قد روى هذا الحديث الشارح لصدور الموقنين* و اثبت ذلك الخبر المبهج لقلوب المدعنين* فالموثر فيه وتيره القادحين الموهنين* و المداجي فيه عصابه المستريبين المدهنين* مخطى سبيل الصالحين المحسنين* واطى قدّه الناصبين المعلنين

وجه دو صد و سی و پنجم

آنكه شهاب الدين محمود بن عبد الله البغدادي الشهير بالوسى زاده اثبات اين حديث شريف بحتم و جزم نموده چنانچه در تفسير روح المعاني در بحث رويت لوح محفوظ گفته ثم ان الامكان مما لا نزاع فيه و ليس الكلام الا في الوقوع و ورد ذلك عن النبي صلى الله تعالى عليه و سلم و اجله اصحابه كالصديق و الفاروق و ذى النورين و باب مدينة العلم و النقطة تحت الباء رضى الله تعالى عنهم اجمعين و الوسى زاده از مفسرين عظام و محدثين عالمقام نزد سنيه بوده مولوى صديق حسن خان معاصر در تاج مكلل گفته السيد شهاب الدين محمود بن السيد عبد الله افندي الوسى زاده البغدادي ينتهي نسبه الشريف من جهة الاب الى الحسين ع و من جهة الام الى الحسن رضى الله عنهما بواسطه الشيخ الربانى السيد عبد القادر الجيلاني قدس سره و قد كان رح خاتمه المفسرين و نخبه المحدثين اخذ العلم عن فحول العلماء منهم والده العلامة و منهم الشيخ على السويدي و منهم الشيخ خالد النقشبندی و الشيخ على الموصلي و كل ذلك مفصل في حديقه الورود في مدائح السيد شهاب الدين محمود و كان احد افراد الدنيا بقول الحق و اتباع الصدق و حب السنن و تجنب الفتن حتى جاء مجددا و للدين الحنيفى مسددا دنيا بها انقرض الكرام فاذنبت و كانما بوجوده استغفارها

و كان جل ميله الى خدمه كتاب الله و حديث جده رسول الله صلعم لانهما المشتملان على جميع العلوم و إليهم المرجع فى المنطوق و المفهوم و كان غايه فى الحرص على تزايد علمه و توفير نصيبه منه و سهمه و كان كثيرا ما ينشد سهري لتنقيح العلوم الذلى

من وصل غانيه و طيب عناق* و اشتغل بالتدريس و التأليف و هو ابن ثلثه عشر سنه و درس و وعظ و افتى للحنفيّه في بغداد المحميه و اكثر من املاء الخطب و الرسائل و الفتاوى و المسائل و خطه كانه اللؤلؤ و المرجان او العقود في اجياد الحسان قلد الافتاء سنه ١٢٤٨ و هو عام ولاده محرر هذه السطور ارسل إليه السلطان بنيشان ذى قدر شان قال نجله السيد احمد كان الله له خير ناصر في ترجمته المسماه بارج الند و الهود كان عالما باختلاف المذاهب مطلعاً على الملل و النحل و الغرائب سلفي الاعتقاد شافعي المذهب كأبائه الامجاد الا- انه في كثير من المسائل يقتدى بالامام الاعظم ثم في آخر امره مال الى الاجتهاد كامثاله من العلماء النقاد حسب ما صرح به الاثمه في كتب الاصول و تعرفه الجهابذه الفحول قال و من مؤلفاته ما هو اعظمها قدرا و اجلها فخرا تفسيره المسمى بروح المعاني في تفسير القرآن و السبع المثاني ايد فيه مذهب السلف الامثال و منها شرح السلم في المنطق و منها نزاهه الالباب في غرائب الاغتراب و منها نشوه الشمول في السفر الى اسلامبول و نشوه المدام و كتاب الاجوبه العراقيه و الفيض الوارد و منها الى آخر ما قال و قد اتحنى في عامي هذا سنه ١٢٩٨ الهجريه نجله العلامه السيد خير الدين نعمان الوسى زاده من بغداد المحميه سلمه الله تعالى باربع كتب من مؤلفاته الشريفه منها النزاهه و النشوه و الاجوبه و الفيض وقفت عليها و استفدت منها و عرقت مقدار جامعها في العلم و الادب و الدين و الصلاح توفى رح (٢١) ذى القعدة سنه ١٢٧٠ رثى له منامات حسنه و رثاه خلق كثير لئن حسنت فيه المراثي و ذكرها* لقد حسنت من قبل فيه المدائح انتهى فهذا ابن الآلوسى شهاب الدين محمود* مفسرهم الكابر المحفوظ المجدود* الذى صنف في مدائحه كتاب حديقه الورود* و ألف في ترجمته ارج الند و العود* قد اثبت هذا الحديث الموصول الى خير مرام و مقصود* المظفر بكل مطلوب محمود* بحتم قد جزم اس ذوى الزيغ و العنود* و جزم قد قطع شافه اصحاب الغي و الكنود* الا فمن جنح الى حزب اهل الانكار و الجحود* و مال الى ذرافه ارباب الجماح و المرود* او نرى لصليه لظى ما لها من خمود* و او قد لاجله النار ذات الوقود

وجه دو صد و سى و ششم

آنكه سليمان بن ابراهيم المعروف بخواجه كلان الحسينى البلخى القندوزى حديث مدينه العلم را بطرق متعدده و اسانيد متنوعه اثبات نموده چنانچه در ينابيع الموده گفته الحموينى في فرائد السمطين بسنده

عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم یا علی ع انا مدينه العلم و انت بابها و لن توتی المدينه الا من قبل الباب و كذب من زعم انه یحبني و یبغضك لانك منی و انا منك لحمك لحمی و دمك من دمی و روحك من روحي و سریرتك

من سريرتى و علانيتك من علانيتى سعد من اطاعك و شقى من عصاك و ربح من تولاك و خسر من عاداتك فاز من لزمك و هلك من فارقك مثلك و مثل الائمه من ولدك بعدى مثل سفينه نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق و مثلكم كمثل النجوم كلما غاب نجم طلع نجم الى يوم القيامة و نيز در ينابيع الموده گفته الباب الرابع عشر فى غزاره علمه عليه السلام و

فى الدر المنظم لابن طلحه الحلبي الشافعى قال امير المؤمنين عليه السلام لقد حزن علم الاولين و اننى*ظنين بعلم الآخريين كتوم* و كاشف اسرار الغيوب باسرها* و عندى حديث حادث و قديم* و انى لقيوم على كل قيم* محيط بكل العالمين عليم* ثم قال عليه السلام لو شئت لاوقرت من تفسير الفاتحه سبعين بعيرا قال النبى صلى الله عليه و آله و سلم انا مدينه العلم و على بابها و قال الله تعالى وَ اتُوا الْبَيْتَ مِنْ اَبْوَابِهَا فَمَنْ ارَادَ الْعِلْمَ فَعَلَيْهِ بِالْبَابِ اَنْتَهَى و نيز در ينابيع الموده گفته ابن المغازلى بسنده عن مجاهد عن ابن عباس و ايضا عن جابر بن عبد الله رضى الله عنهما قالوا اخذ النبى صلى الله عليه و سلم بعضد على و قال هذا امير البرره و قاتل الكفره منصور من نصره مخذول من خذله فمد بها صوته ثم قال انا مدينه العلم و على بابها فممن اراد العلم فليات الباب ايضا اخرج هذا الحديث موفق بن احمد و الحموينى و الديلمى فى الفردوس و صاحب كتاب المناقب عن مجاهد عن ابن عباس ايضا ابن المغازلى اخرج عن حذيفه بن اليمان عن على رضى الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم انا مدينه العلم و على بابها و لا تؤتى البيوت الا من ابوابها ابن المغازلى بسنده عن محمد بن عبد الله قال حدثنا على بن موسى الرضا عن ابيه عن آباءه عن امير المؤمنين على رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم يا على انا مدينه العلم و انت بابها كذب من زعم انه يصل الى المدينه الا من قبل الباب عن الاصمغ بن نباته قال لما جلس على عليه السلام فى الخلافه خطب خطبه ذكرها ابو سعيد البحرى الى آخرها ثم قال للحسن عليهما السلام يا بنى فاصعد المنبر و تكلم فصعد و بعد الحمد و التصليه قال ايها الناس سمعت جدى صلى الله عليه و اله يقول انا مدينه العلم و على بابها و هل تدخل المدينه الا من بابها فنزل ثم قال للحسين عليه السلام فاصعد المنبر و تكلم فصعد فقال بعد الحمد و التصليه ايها الناس سمعت جدى صلى الله عليه و اله يقول ان عليا مدينه هدى فمن دخلها نجى و من تخلف عنها هلك فنزل ثم قال على عليه السلام ايها الناس انهما ولدا رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و وديعته التى استودعتهما على امته و سائل عنهما و نيز در ينابيع الموده گفته

ابن المغازلى بسنده عن محمد بن عبد الله قال حدثنا على بن موسى الرضا عن ابيه عن آباءه

عن امام المتقين على رضى الله عنهم قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله يا على انا مدينة العلم و انت بابها كذب من زعم انه يدخل المدينة بغير الباب و نیز در ینابیع الموده نقلا عن كنوز الحقائق آورده

انا مدينة العلم و على بابها للطبرانی و الديلمی و نیز در ینابیع الموده نقلا عن الجامع الصغير آورده

انا مدينة العلم و على بابها فمن أراد العلم فليات الباب *العقيلي و ابن عدی و الطبرانی فی الكبير و الحاكم عن ابن عباس و ايضا رواه ابن عدی و الحاكم عن جابر و نیز در ینابیع الموده نقلا عن ذخائر العقبي مسطورست فی ذکر كثره علم على و

عن علي مرفوعا انا دار العلم و على بابها اخرج البغوي فی المصاييح و اخرجه ابو عمر انا مدينة العلم و على بابها فمن أراد العلم فلياته من بابه و نیز در ینابیع الموده نقلا عن كتاب السبعين مذکورست الحديث الثاني و العشرون

قال جابر اخذ رسول الله صلى الله عليه و سلم عضد علي و قال هذا امام البرره و قاتل الفجره مخذول من خذله منصور من نصره ثم مدّ صوته و قال انا مدينة العلم و على بابها فمن أراد العلم فليات الباب رواه ابن المغازلي و نیز در ینابیع الموده نقلا عن موده القربي مذکورست

جابر رفعه انا مدينة العلم و على بابها و رواه ابن مسعود و انس مثله و نیز در

ینابیع الموده نقلا عن الصواعق مذکورست اخرج البزار و الطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبد الله و ايضا الطبرانی و الحاكم و العقيلي و ابن عدی عن ابن عمر و الترمذی و ايضا الحاكم عن على قال قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم انا مدينة العلم و على بابها و فی روايه فمن أراد العلم فليات الباب

و فی اخرى عن الترمذی عن على انا دار الحكمة و على بابها و نیز در ینابیع الموده نقلا- عن درّه المعارف مذکورست ثم ان الامام عليا كرم الله وجهه ورث علم الاسرار الحروف من سيدنا و مولانا محمد رسول الله صلى الله عليه و سلم و إليه الاشاره

بقوله صلى الله عليه و سلم انا مدينة العلم و على بابها و هو اول من وضع وفق مائه في مائه في الاسلام و نیز در ینابیع الموده نقلا عن كتاب الدر المنظم مذکورست و الغرض من هذا السر الباهر و الرمز الفاخر لوائح لارباب الذوق لانه من العلوم الجسيمه الفاتحه لابواب المدينة لا يمسه ناسوتی و لا ينظر به الا لاهوتی و هذا هو العلم الذي خص به آل محمد صلى الله عليه و اله و سلم و العلم الذي محمد صلى الله عليه و سلم مدینته و على بابها و نیز در ینابیع الموده نقلا عن الدر المنظم مذکورست و هما كتابان جليلان احدهما ذكره الامام على كرم الله وجهه على المنبر و هو قائم يخطب بالكوفه على ما سيأتي بيانه و هو المسمی بخطبه البيان و الآخر اسره رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم هذا العلم المكنون و هو المشار إليه

بقوله صلى الله عليه و اله و سلم انا مدينة العلم و على بابها و امره بتدوينه فكتبه الامام على رضى الله عنه حروفا مفرقه على طريقه سفر آدم عليه السلام فی جفر يعنى فی رق قد صنع من جلد البعير و اشتهر بين الناس بالجفر الجامع و النور اللامع و قيل الجفر و الجامعه و نیز در ینابیع الموده نقلا عن الدر المنظم مذکورست

قال النبي صلى الله عليه و سلم

انا مدینه العلم و علی بابها و قال الله تعالی وَ اتُوا الْبُیُوتَ مِنْ اَبْوَابِهَا فَمَنْ ارَادَ الْعِلْمَ فَعَلِيهِ بِالْبَابِ وَ نِزْ دَرِ يَنْبِيعِ الْمَوْدَةِ نَقْلًا عَنِ الدَّرِ الْمَكْنُونِ وَ الْجَوَاهِرِ الْمَصُونِ مَذْكُورِ سِتِّ وَ الْاِمَامِ عَلِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَرَثَ عِلْمِ الْحُرُوفِ مِنْ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ وَ سَلَّمَ وَ اِلَيْهِ الْاِشَارَةُ

بقوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ اَنَا مَدِيْنَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ ارَادَ الْعِلْمَ فَعَلِيهِ بِالْبَابِ اَنْتَهَى فِهَذَا عَمْدُهُ اِحْبَارُهُمُ الْبَلْخِيُّ صَاحِبُ يَنْبِيعِ الْمَوْدَةِ*مَحْرَزُ الْمَفَاخِرِ الْمَعْتَدَةِ الْمَعْدَةِ*قَدْ اَثْبَتَ هَذَا الْحَدِيثَ فَشَيْدَهُ وَ شِدَّةَهُ*وَ بَدَّلَ فِي اَثْبَاتِ هَذَا الْخَبْرِ وَ كَدَّهُ وَ كَدَّهُ*فَلَا يَنْحَرِفُ عَنِ اُمَّهِ الْاَمِّ تَاهُ بِهَ الْغُرُورِ فِي الضَّلَالِ فَصَدَّهُ*وَ لَا يَصْدَفُ عَنِ لِقْمِهِ الْاَمِّ مِنَ الْقَاهِ الْخُدُوعِ فِي الْغِيِّ فَمَدَّهُ*وَ لَا يَطْعَنُ فِيهِ الْاَمِّ مِنْ تَجَاوُزِ فِي الْعُدْوَانِ وَ الْبَغْيِ نَصَابِهِ وَ حِدَّةَهُ*وَ لَا يَقْدَحُ فِيهِ الْاَمِّ مِنْ حَاقٍ بِهَ الْخُسْرَانَ فَاتَعَسَ جَدَّهُ وَ اضْرَعَ حِدَّهُ

وجه دو صد و سی و هشتم

آنکه سلامه الله بدایونی در معرکه الآراء گفته و حاشا ثم حاشا که احدی از علماء اهل سنت زبان باین چنین منقصت گشاده کثرت علم را در خصوص غلامان باب مدینه علم علت کبر بطن و انتفاخ شکم قرار داده باشد انتهی

وجه دو صد و سی و هشتم

آنکه نیز سلامه الله در معرکه الآراء بعد ایراد روایت موضوعه اصبت و اخطأت گفته خلاصه چون سائل ردّ جواب باب مدینه علم نمود فرمود که تو راست گفتی و من خطا کردم و زیاده از هر دانای دانایست انتهی فِهَذَا سَلَامَةُ اللهِ الْمَعَاصِرِ*كَابِرِ السَّنِيهِ الْمَمْتَنِ عَلَيْهِمُ بِالْاَوَاصِرِ*قَدْ اَثْبَتَ هَذَا الْحَدِيثَ الَّذِي اَصْبَحَ لِلْحَقِّ الْحَقِيقِ خَيْرَ مَظَاهِرٍ وَ نَاصِرٍ*وَ صَارَ لِلْبَاطِلِ الزَّائِفِ خَيْرَ كَاسِرٍ وَ هَاصِرٍ*فِيَا لَلَّهِ وَ لِلْجَاحِدِ الْخَاسِرِ الْقَاصِرِ*كَيْفَ يَعْمَى عَنِ هَذَا الْخَبْرِ الَّذِي هُوَ مِنْ اَوْضَحِ الْحَجَجِ وَ الْمَبَاصِرِ*فِيَلْقَى بِيَدِهِ اِلَى اَوْحَشِ الْمَضَائِقِ وَ الْمَاصِرِ*وَ يَرْمِي نَفْسَهُ فِي اِنْحَسِ الْمَحَابِسِ وَ الْمَحَاصِرِ

وجه دو صد و سی و نهم

آنکه مولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن فی فخر الحسن گفته تنبیه من احسن بينه على معنى ختم الاولياء الحديث المشهور الصحيح الذي صححه جماعات من الائمه منهم اشد الناس مقالا في الرجال سند المحدثين ابن معين كما اسنده عنه و وافقه الخطيب في تاريخه و قد كان قال اولاً لا اصل له و منهم الامام الحافظ المنتقد المجتهد المستقل المجدد الجامع من العلوم كما ذكره السيوطي و ابن حجر و التاج السبكي و الذهبي و النووي عن الامام الحافظ الخطيب البغدادي ما لم يشاركه فيه احد من اهل عصره و يؤيده قول امام الائمه ابن خزيمة ما اعلم على اديم الارض اعلم من ابن جرير في تهذيب الاثار و قد قال الخطيب لم ار مثله في معناه كما نقل كلامه السيوطي في مسند عليّ من جمع الجوامع و منهم الحاكم و من آخرهم الحافظ المجدد الشيرازي شيخ ابن حجر في نقد الصحيح و اطنب في تحقيقه كما نقله الدهلوي في لمعات التنقيح و اقتصر على تحسينه العلائق

و الزركشى و ابن حجر فى اقوام آخر ردا على ابن الجوزى من

قوله صلى الله عليه و اله و سلم انا مدينه العلم و على بابها و لا يؤتى المدينه الا من بابها قال الله تعالى وَ أَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا و هو اقوى شاهد لصحة روايه صحيحها الحاكم فمن أراد العلم فليات الباب و هذا مقام الحتم من أنه لا ولى بعده الا و هو راجع إليه اخذ من لديه و إليه الاشاره بما فى الحديث الصحيح المستفيض المشهور بل المتواتر من الامر بسند كل باب فى المسجد الا بابه مستندا الى امر الله تعالى بذلك فهو سد كل باب من صاحب الشريعه الا ما شاء فى الطريقه الى الحقيقه الا بابه فلا جرم قد آن حضرت سلاسل الطريقه فى باب المرتضى الا ما ندر كخوخه الصديق أبى بكر و يؤيده الاحاديث الصحيحه المذكوره و غيرها المشهوره و من هنا كان المرتضى مثل عيسى على نبينا و كل الانبياء الصلوه و السلام فى افراد الناس و تفريطهم فيه كما ورد و قد استشهد ليله رفع فيها عيسى كما اورد من طرق عن الامام الحسن بن على فى الخطبه فانه خاتم الولايه العامه من آدم الى آخر ولى و المرتضى كرم الله تعالى وجهه خاتم الولايه الخاصه بالمحمديه الاكبر فالمهدى الوارد فيه عند الطبرانى و جماعه المهدي منا اهل البيت يختم الدين به كما فتح بنا فولى آخر من العرب من اكرمها اصلا و يدا كان الشيخ الاكبر خاتم الولايه بالمحمديه الاصغر عاصره و لقيه و نفيه خاتما خاصا فى العالم غيره قبل تحققة برتبته و ان كان بشر به فنسى ثم لما تحقق حقق

وجه دو صد و جهلم

آنكه نیز مولوى حسن زمان معاصر در قول مستحسن گفته و قد صح عن ائمه الصحابه كباب مدينه العلم و ابن مسعود و ابن عباس تاويل فواتح السور و هى من المتشابه

وجه دو صد

و جهل و يكلم

آنكه نیز مولوى حسن زمان معاصر در قول مستحسن گفته و الاخبار و الاثار من ذلك عن باب مدينه العلم و دار الحكمة لا تكاد تحصى كثره و ستاتى انشاء الله العلى القوى اشاره الى انموذجه منها

وجه دو صد

و جهل و دوم

آنكه نیز مولوى حسن زمان معاصر در قول مستحسن گفته ثم الامام عبد الواحد اخذا عن الامام الهمام سيد التابعين سند العارفين رضيع أم المؤمنين أم سلمه زوج النبي صلى الله عليه و اله و سلم و ربيب اسرار النبوه أبى سعيد الحسن بن أبى الحسن البصرى و قد صنف الاثمه فى مناقبه كتبها جمه و لابن الجوزى ايضا فيها مجلد موجود عن شيخ الامه امام الاثمه باب مدينه العلم و دار الحكمة فاتح ختم الخلافه من خاتم النبوه خاتم الولايه الكبير سيد الاولياء الشهير حامل الرايه المحمديه فى الدنيا و الآخره سيد المحبين و المحبوبين الذى قد ورد فيه تنصيضا و تخصيصا انه يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله بل احب الخلق الى الله بعد سيد العالمين لىث بنى غالب

اسد الله الغالب مطلوب كل راغب و طالب قطب دائره المقاصد و المطالب مولى الكل فى الكل سيدنا أبى تراب أبى الحسن ع
و الحسين ع على ع بن أبى طالب عن سيد رسل رب العالمين حبيب الله المعطى الصمد القاسم أبى القاسم احمد المجتبى
محمد ص المصطفى صلى الله تعالى و سلم و بارك عليه و عليهم اجمعين

وجه دو صد و چهل و سوم

آنکه نیز مولوى حسن زمان معاصر در قول مستحسن گفته و ايضا استفاض الامام الطائى عن جماعه من التابعين منهم الامام
الهمام ابو حكيم الحبيب بن سليم الراعى عن الشيخ المعمر الامام الهمام عالم العلم الاول و الآخر البحر الزاخر مولى رسول الله
صلى الله عليه و اله و سلم المعدود من اهل بيته أبى عبد الله سلمان الفارسى المعروف بسلمان الخير ابن الاسلام عن سيد الخلق
حبيب الحق صلى الله عليه و اله و سلم ثم عن امير المؤمنين أبى بكر الصديق رضى الله عنهما و لا يبعد ان يكون استفاض من
باب مدينه العلم و دار الحكمة ايضا بعد و ان لم يذكره الجماهير المشاهير من الصوفيه فيما اعلم و الله اعلم انتهى فهذا الفاضل
المعاصر حسن الزمان* جهبذهم العظيم الايمان* قد اثبت هذا الحديث المرزى بنظمه على اللآلى و الجمال* و حقق هذا الخبر
الهادى الى سبيل الحق بالضممان* الا فمن اقبل عليه بقلب منشرح للايمان* استخرج من معادنه جواهر فوائد غاليه الاثمان* و من
اتى فيه بالمبطلات كالمفتوه الخبان* استحق الصلم و ارتفع عن سر به الامان

وجه دو صد و چهل و چهارم

آنکه على بن سليمان الدمئتى الجمعوى المغربى المالكى الشاذلى المعاصر حديث مدينه العلم را اثبات فرموده چنانچه در نفع
قوت المغتذى على صحيح الترمذى گفته

نا اسماعيل بن موسى نا محمد بن عمر الرومى نا شريك عن سلمه بن كهيل عن سويد بن غفله عن الصنابحى عن على قال قال
رسول الله صلى الله عليه و سلم انا دار الحكمة و على بابها هذا حديث غريب منكر و روى بعضهم هذا الحديث عن شريك و
لم يذكر فيه عن الصنابحى و لا يعرف هذا الحديث عن احد من الثقات غير شريك و فى الباب عن ابن عباس هذا احد احاديث
انتقدها سراج الدين القزوينى على المصاييح فزعم وضعه و قال صلاح الدين العلائى باجوبته ذكره ابو الفرج ابن الجوزى
بالموضوعات بعده طرق و جزم ببطلان كلّ و قاله جماعه يعده كالذهبي بالميزان و المشهور به روايه أبى الصلت عبد السلام بن
صالح الهروى عن أبى معاويه عن الاعمش عن مجاهد برفع ابن عباس و عبد السلام هذا تكلم فيه كثير قال النسائى غير ثقه و
الدارقطنى و ابن عبد متهم و الدارقطنى رافضى و ابو حاتم ليس عندى بصدوق

و ترك ابو زرعه حديثه و معه قال الحاكم نا الاضم نا عباس الدورى قال سئلت يحيى بن معين عن أبى الصلت فقال ثقته فقلت أ ليس

قد حدث عن أبى معاويه خبر انا مدينه العلم فقال قد حدث به محمد بن جعفر الغيدنى و هو ثقته

عن أبى معاويه خبر انا مدينه العلم فقال قد حدث به محمد بن جعفر الغيدنى و هو ثقته عن أبى معاويه و كذا رواه صالح عن عزره ايضا عن ابن معين فسأقه الحاكم بطريق محمد بن يحيى بن الضريس و هو ثقته حافظ عن محمد جعفر الغيدنى عن أبى معاويه و قال ابو الصلت احمد بن محمد بن محرز سالت ابن معين عن أبى الصلت فقال لا يكذب فقيل له

فى خبر أبى معاويه انا مدينه العلم فقال هو من حديث أبى معاويه اخبرنى ابن نمير قال حدث به ابو معاويه قديما فكف عنه و كان ابو الصلت رجلا متورعا يطلب هذه الاحاديث و يلزم المشايخ فقلت قد برى ابو الصلت عبد السلام من عهده و ابو معاويه ثقته مامون من كبار الشيوخ و حفاظهم المتفق عليهم و قد تفرد به عن الاعمش فاستحال الى ان يقول صلى الله تعالى عليه و اله و سلم مثله بحق على و لم يفت كل من تكلم فى هذا الحديث و حكم بوضعه بجواب عن هذه الروايات الصحيحه عن يحيى بن معين و معه فله شاهد قوى رواه ت بحديث على و ابو موسى الكحى و غيره عن محمد بن عمر الرومى و هو ممن روى عنه خ بغير صحيحه و وثقه ابن حبان و ضعفه د و قال ابو زرعه به لين و ت رواه بعضهم عن شريك فقد برى محمد بن الرومى من التفرد به و شريك هو ابن عبد الله النخعى القاضى احتج به م و علق له خ و وثقه ابن معين و العجلى و قال حسن الحديث و عيسى بن يونس ما رايت قط اورع فى علمه من شريك فتفرده إذا حسن فكيف إذا انضم لخبر أبى معاويه المار و لا ترد عليه روايه من حذف الصنابحي إذ سويد بن غفله تابعى مخضرم ادرك الخلفاء الاربعه و سمع منهم فذكره فيه من المزيدي فى متصل السند و لم يات ابو الفرج و غيره بعله قاده بما لشريك إلا دعوى وضعه دفعا بالصدر اه ما للعلائى و قال حج باجوبه ما لابن عباس

اخرجه ابن عبد البر بالصحابه بالاستيعاب بلفظ انا مدينه العلم و على بابها فمن أراد العلم فليأته من بابها و صححه الحاكم و اخرجه الطبرانى بابن عباس بهذا نفسه فرجاله رجال الصحيح الا عبد السلام الهروى فقد ضعفوه و قال بجواب

فتيا رفعت إليه بهذا الحديث انتهى فهذا الدمى حبرهم البارع*و علمهم القارع*قد اثبت هذا الحديث المزرى بالروض النضير المارع*الهادى الى ملاحب الهدى كالتادب الشارع*فالمقبل عليه اقبال المذعن المسارع*وارد عين اليقين كارع*و المدبر عنه مديث بالصغار ضارع*و المستريب فيه سلس القياد للهوى الصارع

وجه دو صد و جهل و بنجم

آنكه عبد الغنى افندى الغنى المعاصر اثبات اين حديث شريف فرموده جناب امير المؤمنين عليه السلام را بباب مدينه علم وصف نموده چنانچه سليم فارس افندى مدير جوائب در قره الأعيان و مسره الاذهان مى گويد و قال العالم المتفنن النحرير المتقن السيد عبد الغنى افندى الغنى الحمد لله الذى جعل العلماء ورثه الانبياء و اجتباهم لحفظ الشريعه الغراء شريعه نبيه المصطفى و خصهم بمزيد الهبات و ادام بدوامهم آثار من مضى وفات و ميز بين مراتبهم تحقيقا لقوله تعالى وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ احمده سبحانه من اله كريم جواد جعل العلم مجازا فى الحقيقه لكل اسعاد و الصيولوه و السلام على سيدنا محمد اشرف مرسل و اكرم مبعوث و افضل و على اله و اصحابه و ذريته الذين حازوا الشرف بتبعيته اما بعد فقد وقفت على هذا التاليف الميمون فوجدته بغرر الدرر مشحون حيث اخذ باطراف الفنون و اظهر سرها المكنون و كيف لا و منشأ ملك العلماء الا-كريمين و ابن امير المؤمنين خاتمه الخلفاء الاربعه الزاشدين باب مدينه العلم سيدنا على ابن عم سيد المرسلين فهو الخاتم المشرفين الحسب و النسب الافخم و الجامع بين الفضيلتين السيف و القلم الخ انتهى فهذا الغنى عالمهم المتفنن ذو الفضل الراجح*و نحريرهم المتقن المحرز للممادح* قد اثبت هذا الحديث المزرى لطيبه بالزهر الفائح*المرشد بنوره الى المسلك الامم الواضح اللائح*بالحتم و الجزم المرغم انف كل معاند كاشح*الكاسر ظهر كل مناكر قادح*فظوبى لمن ركن الى هذا الخبر بالعرفان ففاز بكل مرام رائع ناجح*و الويل لمن نفر عنه للعدوان نفور شارد عن الهدى نازح

و هر گاه بعون الله المنعم روایات ائمه اعلام و افادات نقاد عظام سنیه که متعلق باثبات این حدیث رائق النظام بوجه احسن شنیدی و کمال تحقق و رزانت و استحکام و متانت آن بوجوه مسدده میرمه و دلایل مشیده محکمه دیدی حالا شطری از احادیث مبهره و اخبار مزهره که بمنزله شواهد و مؤیدات و زوافر و موطدات حدیث مدینه العلم بوده باشد بسمع اصغا باید شنید و از تخریجات محققین احبار و تحقیقات منقدین کبار سنیه که متعلق بآنست ازهار نقد و اعتبار بایدی استظهار و اعتبار باید چید پس باید دانست که

حدیث أنا دار الحکمه و علی بابها

از آنجمله است

حدیث شریف انا دار الحکمه و علی بابها که بسیاری از اکابر اهل سنت مثل ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی و ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره الترمذی و ابو مسلم ابراهیم بن عبد الله بن مسلم البصری الکجی و ابو جعفر محمد بن جریر بن زید الطبری و ابو بکر محمد بن محمد بن سلیمان الباغندی و ابو الحسین محمد بن مظفر بن موسی بن عیسی البغدادی و ابو عبد الله عیید الله بن محمد بن محمد العکبری المعروف بابن بطه و ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم النیسابوری و ابو بکر احمد بن موسی بن مردویه الاصبهانی و ابو نعیم احمد بن عبد الله بن احمد الاصبهانی و ابو الحسن علی بن محمد بن الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی و ابو مظفر منصور بن محمد السمعانی و ابو شجاع شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسرو الدیلمی و ابو محمد الحسین بن مسعود الفراء البغوی و احمد بن محمد بن علی العاصمی و کمال الدین ابو سالم محمد بن طلحه بن محمد القرشی النصیبی الشافعی و ابو مظفر یوسف بن قزغلی المعروف بسبط ابن الجوزی و ابو عبد الله محمد بن یوسف الکنجی الشافعی و محب الدین احمد بن عبد الله بن محمد الطبری الشافعی و صدر الدین ابو المجمع ابراهیم بن محمد بن المویذ الحموی و ولی الدین ابو عبد الله محمد بن عبد الله الخطیب التبریزی و جمال الدین محمد بن یوسف الزرنندی و صلاح الدین خلیل بن کیکلدی العلائی و مجد الدین محمد بن یعقوب الشیرازی الفیروزآبادی و شمس الدین محمد بن محمد بن محمد الجزری و شهاب الدین احمد بن علی بن محمد المعروف بابن حجر العسقلانی و شهاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل و جلال الدین عبد الرحمن بن اَبی بکر السیوطی و شهاب الدین احمد بن محمد بن اَبی بکر القسطلانی و شمس الدین محمد العلقمی و شمس الدین محمد بن یوسف الشامی الصالحی و احمد بن محمد بن علی بن حجر الهیثمی المکی و علی بن حسام الدین الشهیر بالمتقی و ابراهیم بن عبد الله الوصابی الشافعی و شیخ بن عبد الله العیدروس الیمنی و رحمه الله بن عبد الله السندی و جمال الدین عطاء الله بن فضل الله الشیرازی المحدث و محمد عبد الرؤف بن تاج العارفین المناوی و محمد حجازی بن محمد بن عبد الله الشعرانی و ملا یعقوب البنبنانی اللاهوری و احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی و شیخ عبد الحق الدهلوی و شیخ بن علی بن محمد الجفری و نور الدین علی بن احمد بن محمد العزیزی و نور الدین علی بن علی الشبراملسی و محمد بن عبد الباقي الزرقانی و مرزا محمد بن معتمدخان البدخشی

و محمد صدر عالم و نظام الدین بن قطب الدین السهالوی و ولی الله بن عبد الرحیم الدهلوی و محمد بن اسماعیل الامیر الصنعانی و محمد بن علی الصبان المصری و محمد مبین بن محب الله السهالوی اللکهنوی و عبد العزیز بن ولی الله الدهلوی خود مخاطب و محمد اسماعیل بن عبد الغنی الدهلوی برادرزاده مخاطب و حسن علی محدث تلمیذ مخاطب و نور الدین بن اسماعیل السلیمانی و ولی الله بن حبیب الله السهالوی اللکهنوی و سلیمان بن ابراهیم البلخی القندوزی و غیر ایشان روایت اثبات آن کرده اند اما احمد بن حنبل پس این حدیث شریف را بسند خود از صنابحی در کتاب المناقب روایت نموده چنانچه مرزا حسن علی محدث در تفریح الاحباب گفته

عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم انا دار الحكمة و علی بابها رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و قال روى بعضهم هذا الحدیث عن شریك و لم يذكر فيه عن الصنابحی و لا نعرف هذا الحدیث عن احد من الثقات غیر شریك و رواه احمد عن الصنابحی اما ترمذی پس این حدیث شریف را در جامع صحیح خود اخراج نموده و بمزید نقد و تحقیق تحسین آن فرموده چنانچه محب طبری در ذخائر العقبی گفته

عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم انا دار الحكمة و علی بابها اخرجه الترمذی و قال حدیث حسن و نیز محب طبری در ریاض نضره گفته

عن علی قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم انا دار الحكمة و علی بابها اخرجه الترمذی و قال حسن غریب و روایت کردن ترمذی

حدیث انا دار الحكمة را از مشكاه المصابیح و اجوبه صلاح الدین علائی و تاریخ ابن كثير و نقد الصّحیح و اسنی المطالب و توضیح الدلائل و قول جلی و جمع الجوامع و جامع صغیر و كوكب منیر و صواعق و منح مكیه و كنز العمال و كتاب الاكتفاء و عقد نبوی و مرقاه شرح مشكاه و كنوز الحقائق و فیض القدیر و تیسیر و وسیله المال و لمعات و اشعه اللمعات و سراج منیر و نزل الابرار و مفتاح النجا و تحفه المحیین و معارج العلی و صبح صادق و روضه ندیه و اسعاف الراغبین و وسیله النجاه و عزیز الاقتباس و تفریح الاحباب و شرح عزیز الاقتباس و در یتیم و مرآه المؤمنین و ینابیع الموده و غیر ان نیز واضح و لائحتست كما لا یخفی علی من راجع الی هذه الكتب و ستقف علی اكثر عباراتها عن كتب انشاء الله تعالی اما ابو مسلم كجی پس این حدیث شریف را بسند متصل روایت نموده چنانچه صلاح الدین علائی در اجوبه خود كما مرّ سابقا در اثبات حدیث مدینه العلم گفته و مع ذلك فله شاهد

رواه الترمذی فی جامعه عن اسماعیل بن موسی الفزاری عن محمد بن عمر بن الرّومی عن شریك بن عبد الله عن سلمه بن كهیل عن سوید بن غفله عن أبی عبد الله الصنابحی عن علی مرفوعا انا دار الحكمة و علی بابها و رواه ابو مسلم الكجی و غیره عن محمد بن عمران الرّومی و مجد الدین فیروزآبادی در نقد الصحیح كما سبق در اثبات حدیث

رواه الترمذی فی جامعه عن اسماعیل بن موسی الفزاری عن محمد بن عمر الرّومی عن شریک بن عبد اللّٰه عن سلمه بن کھیل عن سوید بن غفله عن أبی عبد اللّٰه الصّیّنابحی عن علیّ رضی اللّٰه عنه أنّ النّبیّ صلّی اللّٰه علیہ و سلم قال انا دار الحکمه و علی بابها و تابعه ابو مسلم الکجی و غیره علی روايته عن محمد بن عمر الرّومی و ابو مسلم کجی از حفاظ اعلام و اثبات عظام نزد سنیه است ابو سعد عبد الکریم بن محمد السمعانی در کتاب الانساب گفته الکجی بفتح الکاف و الجیم المشدّده هذه التّسبیه الی الکجّ و هو الجصّ اشتهر بهذه النسبه ابو مسلم ابراهیم بن عبد اللّٰه بن مسلم بن عز بن کش البصری الکجی الکشی من اهل البصره کان من ثقات المحدثین و کبارهم عمر احدث بالکشّ و قيل له الکجی قال ابو الفضل محمد بن طاهر المقدّسی سمعت ابا القاسم الشیرازی يقول أنّما لُقّب بالکشی لانه کان یبني دارا بالبصره و کان يقول هاتوا الکجّ و اکثر من ذکره فلُقّب بالکجی فیقال الکشی و الکجّ بالفارسیه الجصّ قلت و ظنّی ان الکشی منسوب الی جده الاعلیّ کش و اللّٰه اعلم فانی رأیت نسبه حسب ما سقته اولاً فی کتاب أبی الفضل الفلکی لالقب المحدثین سمع مسلم بن ابراهیم و عفان بن مسلم و عمرو بن حکام و محمد بن کثیر العبدی و عمرو بن مرزوق و طبقتهم من قدماء البصریین روی عنه جماعه کثیره مثل أبی بکر عمرو بن احمد التّهاوندی و أبی بکر احمد بن جعفر بن حمدان القطیعی و هو آخر من روی عنه و شمس الدین ذهبی در تذکره الحفاظ گفته ابو مسلم الکجی الحافظ المسند ابراهیم بن عبد اللّٰه بن مسلم بن ماعز البصری صاحب کتاب السنن و بقیه الشیوخ سمع ابا عاصم التّیلب و الانصاری و الاصمعی و بدل بن المحبر و مسلم بن ابراهیم و خلقت کثیراً حدث عنه النجاد و فاروق الخطابی و حبيب الفراز و ابو بکر القطیعی و ابو القسم الطبرانی و ابو محمد بن ماسی و خلّاق الی ان قال الذهبی وثقه الدارقطنی و غیره و کان سرّیاً نبیلاً عالماً بالحديث مدحه البحتری و قيل أنّه لَمّا حدث تصدق بعشره آلاف و عن فاروق الخطابی قال لَمّا فرغنا من سماع السنن منه عمل لنا مادبه انفق فيها الف دينار و قال احمد بن جعفر الختلی لَمّا قدم الکجی ببغداد املی فی رحبه غسان فکان فی مجلسه سبعة مستملین یبلغ کل واحد منهم الآخر و یکتب النَّاس عنه قیاما ثم مسح الرحبه و حسب من حضر بمحبره فبلغ ذلك نیفا و اربعین الف محبره سوی النظاره هذه حکایه ثابتة رواها الخطیب فی تاریخه عن الیسری الفاتنی انه سمع الختلی یقولها و قيل أنّه اضرّ باخره قال جعفر بن محمد بن محمد الطبسی کنا ببغداد عند أبی مسلم الکجی فعرف اتنا من اصحاب صالح جرزه فعظمه و قال الا تقولون سید المسلمین

و اكرمنا و قال ما تريدون قلنا احاديث ابن عرعره و حكايات الاصمعي فاملى علينا عن ظهر قلب مات ببغداد في المحرم سنه اثنتين و تسعين و مائتين و حمل الى البصره و قد قارب المائه و نیز ذهبی در عبر در وقائع سنه اثنتين و تسعين و مائتين گفته فيها ابو مسلم الكجی ابراهيم بن عبد الله البصرى الحافظ صاحب السنن و مسند الوقت في المحرم و قد قارب المائه او اكملها سمع ابا عاصم النبيل و الانصارى و الكبار و ثقه الدارقطنى و كان محدثا حافظا محتشما كبير الشأن قيل انه لما فرغوا من سماع السنن عليه عمل لهم مائده عزم عليها الف دينار تصدق بجملة منها و لما قدم بغداد ازدحموا عليه حتى حرز مجلسه باربعين الفا و زياده و كان في المجلس سبعة مستملين كل واحد يبلغ الآخر و نیز ذهبی در دول السلام در وقائع سنه مذكوره گفته و شيخ المحدثين ابو مسلم الكجی ابراهيم بن عبد الله البصرى مصنف السنن و قد قارب مائه سنه و يافعى در مرآه الجنان در وقائع سنه مذكوره گفته و فيها ابو مسلم ابراهيم بن عبد الله البصرى الحافظ صاحب السنن و مسند الوقت و قد قارب المائه و ملكها و كان محدثا حافظا محتشما كبير الشأن قيل انه لما فرغوا من سماع السنن عليه عمل لهم مائده عزم عليها الف دينار و تصدق بجملة منها و لما قدم بغداد ازدحموا عليه حتى حرز مجلسه باربعين الفا و زياده و كان في المجلس سبعة يبلغون كل واحد يبلغ الآخر و علامه سيوطى در طبقات الحفاظ گفته ابو مسلم الكجى الحافظ المسند ابراهيم بن عبد الله بن مسلم بن ماعر بن كج البصرى صاحب كتاب السنن و ثقه الشيوخ قال الدارقطنى كان ثقه نبيلاً عالماً بالحديث قيل أنه لما حدث تصدق بعشره آلاف و قال الفاروق الخطابى لما فرغنا من سماع السنن منه عمل لنا مائده انفق فيها الف دينار و قال الخستكى لما قدم بغداد املى في رجه غسان فكان في مجلسه سبع مستملين كل واحد منهم يبلغ الآخر و كتب الناس عنه قياما ثم مسحت الرجه و حسب من حضر بمحبرته فبلغ نيفا و اربعين الف محبره سوى النظاره هذه حكاية ثابتة رواها الخطيب في تاريخه و قيل أنه اضر باخره مات ببغداد سنه اثنتين و ثمانين و مائتين و قد قارب المائه و حمل الى البصره اما محمد بن جرير طبرى پس اين حديث را در كتاب تهذيب الاثار بسند و روايت نموده و بكمال اهتمام تصحيح آن فرموده چنانچه از عبارت جمع الجوامع كه سابقا در وجه صد و سى و ششم مذکور شده واضح و لائحتست و حقير بحسب ضرورت باز آن عبارت را درين مقام بالتمام نقل مى نمايم پس بايد دانست كه سيوطى در جمع الجوامع گفته

قال الترمذى و ابن جرير معا ثنا اسماعيل بن موسى السرى انا محمد بن عمر الرومى عن شريك عن سلمه بن كهيل عن سويد بن غفله عن الصنابحي عن على قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم انا دار الحكمة و على بابها حل قال الترمذى هذا حديث غريب و فى نسخه منكر

و روى بعضهم هذا الحديث عن شريك و لم يذكروا فيه عن الصنابحي و لا نعرف هذا الحديث عن احد من الثقات غير شريك و فى الباب عن ابن عباس انتهى و قال ابن جرير هذا خبر عندنا صحيح و قد يجب ان يكون هذا على مذهب الآخرين سقيما غير صحيح لعلتين احدهما انه خبر لا يعرف له مخرج عن عليّ عن النبي صلى الله عليه و سلم الا من هذا الوجه و الآخر ان سلمه بن كهيل عندهم ممن لا يثبت بنقله حجه و قد وافق عليّا فى روايه هذا الخبر عن النبي صلى الله عليه و سلم غيره

حدثنى محمد بن اسماعيل الفزارى ثنا عبد السلام بن صالح الهروى ثنا ابو معاويه عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم انا مدينة العلم و على بابها فمن اراد المدينة فليأتها من بابها حدثنى ابراهيم بن موسى الرازى و ليس بالفراء ثنا ابو معاويه باسناده مثله هذا الشيخ لا اعرفه و لا سمعت منه غير هذا الحديث انتهى كلام ابن جرير و قد اورد ابن الجوزى فى الموضوعات حديث عليّ و ابن عباس و اخرج ك حديث ابن عباس و قال صحيح الاسناد و روى خط فى تاريخه عن يحيى بن معين انه سئل عن حديث ابن عباس فقال هو صحيح و قال عد فى حديث ابن عباس انه موضوع و قال الحافظ صلاح الدين العلائى قد قال ببطلانه ايضا الذهبى فى الميزان و غيره و لم ياتوا فى ذلك بعلة قادحه سوى دعوى الوضع دفعا بالصدر و قال الحافظ ابن حجر فى لسانه هذا الحديث له طريق كثيره فى مستدرک الحاكم اقل احوالها ان يكون للحديث اصل فلا ينبغى ان يطلق القول عليه بالوضع و قال فى فتوى له هذا الحديث اخرجه ك فى المستدرک و قال انه صحيح و خالفه ابن الجوزى فذكره فى الموضوعات و قال انه كذب و الصواب خلاف قوليهما معا و ان الحديث من قسم الحسن لا يرتقى الى الصحه و لا ينحط الى الكذب و بيان ذلك يستدعى طولاً و لكنّ هذا هو المعتمد فى ذلك انتهى و قد كنت اجيب بهذا الجواب دهر الى ان وقفت على تصحيح ابن جرير لحديث عليّ فى تهذيب الاثار مع تصحيح ك لحديث ابن عباس فاستخرت الله تعالى و جزمتم بارتقاء الحديث عن مرتبه الحسن الى مرتبه الصحه و الله اعلم اما ابن بطه عكبرى پس اين حديث شريف را على ما نقل عنه باين سند روايت نموده

ثنا ابو على محمد بن احمد الصواف ثنا ابو مسلم ابراهيم بن عبد الله البصرى ثنا محمد بن عمران الرومى ثنا شريك عن سلمه بن كهيل عن الصنابحي عن على قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم انا دار الحكمة و على بابها و روايت كردن ابن بطه اين حديث شريف را از تصريح ابن عراق در تنزيه الشريعه نیز ظاهر و اشكار مى گردد و قد مضت عبارته فيما سبق اما حاكم نيسابورى پس اين حديث شريف را بنا بر تصريح محمد بن يوسف شامى و شبراملسى و زرقانى

در مستدرک علی الصحیحین روایت نموده و عبارت شامی و شیراملسی و زرقانی عنقریب ان شاء الله تعالی منقول خواهد شد اما ابن مردویه پس این حدیث شریف را علی ما نقل عنه بسند خود از شعبی روایت کرده

عن علی قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم انا دار الحكمه و علی بابها و روایت کردن ابن مردویه این حدیث شریف را از عبارت تنزیه الشریعه ابن عراق که در ما سبق منقول شده نیز واضح و لائحت است اما ابو نعیم اصفهانی پس در حلیه الأولیاء گفته

حدثنا ابو احمد محمد بن احمد الجرجانی نا الحسن بن سفیان ثنا عبد الحمید بن بحر ثنا شریک عن سلمه بن کهیل عن الصنابحی عن علی ابن ابی طالب قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم انا دار الحكمه و علی بابها رواه الاصبغ بن نباته و الحرث عن علی نحوه و مجاهد عن ابن عباس عن النبی صَلَّى الله عليه و سلم مثله و نیز ابو نعیم این حدیث را در کتاب المعرفه روایت کرده چنانچه از عبارت آتی کتاب الاکتفاء ابراهیم و صابی واضح و لائح خواهد شد اما ابن المغازلی پس این حدیث شریف را بدو سند روایت کرده چنانچه در کتاب المناقب گفته

قوله علیه السلام انا دار الحكمه

اخبرنا ابو طالب محمد بن احمد بن عثمان البغدادی قدم علينا واسطا انا ابو الحسن علی بن محمد بن لؤلؤ اذنا نا عبد الرحمن بن محمد بن المغیره نا محمد بن یحیی نا محمد بن جعفر الکوفی عن محمد بن الطفیل عن ابی معاویه عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم انا مدینه الحكمه و علی بابها فمن أراد الحكمه فلیات الباب اخبرنا محمد بن احمد بن عثمان بن الفرغ قال انا محمد بن المظفر بن موسی بن عیسی الحافظ إجازة نا الباغندی محمد بن محمد بن سلیمان نا سوید عن شریک عن سلمه بن کهیل عن الصنابحی عن علی عن النبی صَلَّى الله عليه و سلم قال انا دار الحكمه و علی بابها فمن أراد الحكمه فلیأتها اما ابو المظفر سمعانی پس در مناقب الصحابه علی ما نقل عنه آورده

عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم انا دار الحكمه و علی بابها اما دیلمی پس در فردوس الاخبار گفته انا دار الحكمه و علی بابها اما عاصمی پس در زین الفتی در ذکر مشابهاة جناب امیر المؤمنین علیه السلام با حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام در ذکر مشابهاة علم و حکمت كما سمعت سابقا گفته و لذلك

قال النبی صَلَّى الله عليه و سلم انا مدینه العلم و علی بابها و فی بعض الروایات انا دار الحكمه و علی بابها و نیز عاصمی در زین الفتی در مقام تفصیل اسمای که جناب رسالت مآب صَلَّى الله عليه و آله و سلم جناب امیر المؤمنین علیه السلام را بآن مسمی نموده گفته و اما باب دار الحكمه فانه

اخبرنا الشیخ ابو محمد عبد الله بن احمد بن نصر رحمه الله قال اخبرنا الشیخ ابراهیم بن احمد الحلوانی رحمه الله عن محمود بن محمد بن رجا عن المامون بن احمد و عمار بن عبد المجید و سلیمان بن خمیرویه عن الامام محمد بن کریم رحمه الله عن احمد عن محمد بن فضیل عن زیاد بن زیاد عن عبید بن ابی جعد عن جابر بن عبد الله قال سمعت رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم يقول انا

دار الحکمه و علی بابها فمن أراد الحکمه فلیات الباب مذکور فی کتاب المکتفی و اخیرنی شیخی محمّد بن احمد رحمه الله

قال اخبرنا علی بن ابراهیم بن علی قال حدثنا ابو الحسن احمد بن محمّد بن عبدوس الطرائفی قال حدثنا حکیم بن الحجاج الهروی قال حدثنا اسماعیل بن بنت السدی قال حدثنا محمد بن عمر الرّومی عن شریک عن سلمه بن کهیل عن الصنابحی عن علی قال قال رسول الله صلّی الله علیه انا دار الحکمه و علی بابها و اخبرنا محمد بن أبی زکریا رحمه الله قال اخبرنا ابو ابراهیم اسماعیل بن ابراهیم بن محمّد بن احمد الواعظ قراءه علیه بنیسا بور قال اخبرنا ابو بکر هلال بن محمّد بالبصره قال حدثنا ابو مسلم ابراهیم بن عبد الله البصری قال حدثنا محمد بن عمر بن عبد الله قال حدثنا شریک عن سلمه عن الصنابحی عن علی و ذکر الحدیث اما محمد بن طلحه شافعی پس در مطالب السؤل بعد نقل حدیث مدینه العلم كما سمعت سابقا گفته و

نقل الامام ابو محمّد الحسین بن مسعود القاضی البغوی فی کتابه الموسوم بالمصابیح ان رسول الله صلّی الله علیه و سلم قال انا دار الحکمه و علی بابها الخ اما سبط ابن الجوزی پس در تذکره خواص الامه بعد نقل حدیث مدینه العلم كما سمعت سابقا گفته و

فی روایه انا دار الحکمه و علی بابها و فی روایه انا مدینه الفقه علی بابها اما کنجی پس در کفایه الطالب بابی خاص برای این حدیث شریف معقود نموده و تصریح صریح بحسن و عالی بودن آن فرموده چنانچه گفته الباب الحادی و العشرون فیما خصّ الله تعالی علیاً رضی الله عنه بالحکمه قال الله تعالی وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا

اخبرنا عبد اللطیف بن محمّد ببغداد اخبرنا محمّد بن عبد الباقي اخبرنا ابو الفضل بن احمد حدثنا احمد بن عبد الله الحافظ حدثنا ابو احمد محمّد بن احمد الجرجانی حدثنا الحسن بن سفیان حدثنا عبد الحمید بن بحر حدثنا شریک عن سلمه بن کهیل عن الصنابحی عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلّی الله علیه و سلم انا دار الحکمه و علی بابها قلت هذا حدیث حسن عال و قد فسرت الحکمه بالسّنه لقوله عزّ و جلّ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ الْآيَةَ يَدُلُّ عَلَى صِحِّهِ هَذَا التّأْوِيلُ مَا

قد قال صلّی الله علیه و سلم اوتيت الكتاب و مثله معه أراد بالكتاب القرآن و مثله معه ما علمه الله تعالی من الحکمه و بین له من الامر و النهی و الحلال و الحرام فالحکمه هی السّينه فلهذا قال انا دار الحکمه و علی بابها اما محب طبری پس در کتاب الریاض النضره فی مناقب العشره جناب امیر المؤمنین علیه السلام از مختص بشرف این حدیث وانموده و بعنوان خاص اثبات آن فرموده چنانچه گفته ذکر اختصاصه بانه باب دار الحکمه عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلّی الله علیه و سلم انا دار الحکمه و علی بابها اخرجه الترمذی و قال حسن غریب و نیز محب طبری

در کتاب ذخائر العقبی در فضائل آن جناب اثبات این حدیث فرموده چنانچه گفته ذکر انه رضی الله عنه باب دار الحکمه

عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا دار الحکمه و علی بابها اخرجه الترمذی و قال حدیث حسن اما صدر الدین حموی پس در فرائد السمطین علی ما نقل عنه گفته اخبرنا شیخنا الامام ابو عمرو بن الموفق بقراءتی علیه قال انبا شیخ الاسلام سعد الحق و الدین محمّد بن المؤید الحموی قدس الله روحه إجازه

قال انبا شیخ الاسلام نجم الدین احمد بن عمر بن محمّد بن عبد الله الخیوقی إجازه ان لم یکن سماعا قال انبا محمد بن عمر بن علی الطوسی سماعا علیه بقراءتی علیه بنیسا بور قال انبا ابو العباس احمد بن أبی الفضل السقائی انبا ابو سعید محمّد بن طلحه الحنابلی انبا ابو علی احمد بن عبد الرحمن الدمشقی انبا ابو بکر یوسف بن القاسم القاضی نبا ابو عبد الله بن محمّد القاضی الکوفی نبا اسماعیل بن موسی الفزاری نبا محمد بن عمر الرومی عن شریک عن سلمه بن کهیل عن الصنابحی عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا دار الحکمه و علی بابها اما ولی الدین الخطیب پس در مشکاه المصابیح گفته و

عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا دار الحکمه و علی بابها رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و قال روی بعضهم هذا الحدیث عن شریک و لم یذکروا فیه عن الصنابحی و لا نعرف هذا الحدیث عن احد من الثقات غیر شریک اما محمد بن یوسف الزرنندی پس اثبات این حدیث شریف بالحتم نموده چنانچه در نظم درر السمطین کما سمعت سابقا در مدح جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته المخصوص من الحضرة النبویه بکرامه الاخوه و الانتخاب المنصوص علیه بانه لدار الحکمه و مدینه العلم باب و نیز زرنندی در کتاب الاعلام در مدح جناب امیر المؤمنین علیه السلام کما مر گفته المخصوص من الحضرة النبویه بکرامه الاخوه و الانتخاب و المنصوص علیه بانه لدار الحکمه و مدینه العلم باب اما صلاح الدین العلائی پس در اثبات

حدیث انا دار الحکمه جد و جهد وافر نموده چنانچه عبارت او سابقا در وجه نود و پنجم از لآلی مصنوعه و قوت المغتذی جلال الدین سیوطی منقول شده اما مجد الدین فیروزآبادی پس در کتاب نقد الصحیح داد تحقیق و تنقید این حدیث شریف داده چنانچه عبارت او سابقا در وجه صد و ششم بمعرض تحریر آمده اما شمس الدین الجزری پس این حدیث شریف را بسند خود در کتاب اسنی المطالب فی مناقب علی بن أبی طالب روایت کرده و اثبات مروی بودن آن بطرق و اسانید متعدده نموده و عبارت اسنی المطالب سابقا در وجه صد و نهم منقول گردیده اما ابن حجر عسقلانی پس این حدیث شریف را حسن گفته چنانچه از عبارات کوب منیر و سبل الهدی و الرشاد

و فیض القدیر و شرح مواهب لدنیہ زرقانی و غیر ان کہ عنقریب ان شاء اللہ مذکور می شود ظاهر و واضح خواهد شد اما شهاب الدین احمد پس در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته الباب الخامس عشر فی انّ النبی صلی اللہ علیہ و علی آلہ و بارک و سلم دار حکمه و مدینه علم و علیٰ لهما باب و انه اعلم باللہ تعالیٰ و احکامه و آیاته و کلامه بلا ارتیاب و بعد نقل شطری از اخبار و روایات این باب گفته و

عن علی رحمه الله و رضوانه علیه قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه و علی آلہ و بارک و سلم انا دار الحکمه و علیٰ بابها رواه الحافظ ابو نعیم و الطبری و رواه فی المشکوه و قال اخرجه الترمذی و در وجه صد و بست سوم دانستی که نیز شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل نقلا عن الزرنندی در مدح جناب امیر المؤمنین علیه السلام آورده المخصوص من الحضرة النبویه بکرامه الاخوه و الانتخاب المنصوص علیه بانه لدار الحکمه و مدینه العلم باب اما جلال الدین سیوطی پس در رساله قول جلی فی فضائل علی ع روایت این حدیث شریف نموده چنانچه گفته الحدیث الخامس عشر

عن علی کرم الله وجهه انّ رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم قال انا دار الحکمه و علیٰ بابها اخرجه الترمذی و قال غریب و نیز سیوطی این حدیث شریف را در جامع صغیر روایت نموده چنانچه گفته

انا دار الحکمه و علیٰ بابها ت عن علی و نیز سیوطی این حدیث شریف را در جمع الجوامع روایت نموده چنانچه گفته انا دار الحکمه و علیٰ بابها ت غریب حل و نیز سیوطی در جمع الجوامع این حدیث شریف را از ترمذی و ابن جریر و ابو نعیم نقل کرده و کلام ابن جریر متعلق بتصحیح آن آورده و بر ان اعتماد نموده کما سبق فیما مضی و نیز سیوطی در لآلی مصنوعه و قوت المغتذی کلام حافظ علائی که متعلق باثبات این حدیث است آورده کما مر فیما مضی اما قسطلانی پس دار الحکمه را از اسمای جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آلہ و سلم معدود نموده تحقق و ثبوت این حدیث شریف بوجه احسن و اجمل ظاهر و باهر فرموده چنانچه در مواهب لدنیہ در ذکر اسمای جناب رسالت مآب صلی الله علیه و اله و سلم گفته د دار الحکمه الداعی الی الله دعوه ابراهیم دعوه النبین دلیل الخیرات الخ اما علقمی پس در کوکب منیر شرح جامع صغیر اثبات این حدیث کرده چنانچه گفته

حدیث انا دار الحکمه و علیٰ بابها و قال فی الکبیر ت غریب انتهى قلت و زعم القزوینی و ابن الجوزی بانه موضوع ورد علیهما الحافظ العلائی و ابن حجر و المؤلف بما یبطل قولیها اما محمد بن یوسف شامی پس در سبیل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد روایت و اثبات این حدیث شریف نموده چنانچه در کتاب مذکور در بیان اسمای جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آلہ و سلم گفته حرف الدال دار الحکمه اخذه الشیخ رحمه الله تعالی من

حدیث علی رضی الله عنه انّ النبی صلی الله علیه و سلم قال انا دار الحکمه و علیٰ بابها رواه الحاكم

فی المستدرک و صححه و ادعی ابن الجوزی انه موضوع و تعقبه الشیخ رحمه الله تعالی فی النکت و فی الالکی و قال الحافظان ان العلائی و ابن حجر الصواب انه حسن لا صحیح و لا موضوع و قد بسطت الکلام علیه فی کتاب الفوائد المجموعه فی بیان الاحادیث الموضوعه و امیا ابن حجر مکی پس این حدیث شریف را در صواعق روایت نموده چنانچه در کتاب مذکور کما سمعت سابقا در ذکر حدیث مدینه العلم گفته و

فی اخری عند الترمذی عن علی قال انا دار الحکمه و علی بابها و نیز در منح مکیه این حدیث را آورده چنانچه در ذکر حدیث مدینه العلم گفته و

فی اخری عند الترمذی انا دار الحکمه و علی بابها و نیز در منح مکیه کما مضی گفته ممّا يدل علی ان الله سبحانه اختص علینا من العلوم بما تقصر عنه العبارات

قوله صلّى الله عليه اقضاكم عليّ و هو حدیث صحیح لا نزاع فيه و

قوله انا دار الحکمه

و روايه انا مدینه العلم و علی بابها الخ اما علی متقی پس در کنز العمال این حدیث شریف را در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام اثبات نموده چنانچه گفته

انا دار الحکمه و علی بابها ت عن علی و نیز علی متقی در کنز العمال گفته

قال الترمذی و ابن جریر معا حدثنا اسماعیل بن موسی السری انبا محمد بن عمر الرومی عن شریک عن سلمه بن کهیل عن سويد بن غفله عن الصنابحی عن علی قال قال رسول الله صلعم انا دار الحکمه و علی بابها حل قال الترمذی هذا حدیث غریب و فی نسخه منکر و روی بعضهم هذا الحدیث عن شریک و لم یذکروا فيه الصنابحی و لم یعرف هذا الحدیث عن احد من الثقات غیر شریک و فی الباب عن ابن عباس انتهى و قال ابن جریر هذا خبر صحیح سنده الخ اما ابراهیم و صابی پس این حدیث شریف را در کتاب الاکتفاء روایت نموده چنانچه گفته و عنه أي عن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه ان رسول الله صلّى الله عليه و سلم قال انا دار الحکمه و علی بابها اخرجه الترمذی فی جامعه و قال غریب و ابو نعیم فی المعرفه اما شیخ بن عبد الله العیدروس پس در عقد نبوی روایت این حدیث نموده چنانچه در کتاب مذکور کما سمعت سابقا گفته و

فی اخری عند الترمذی عن علی انا دار الحکمه و علی بابها اما رحمه الله سنندی پس این حدیث شریف را در مختصر تنزیه الشریعه اثبات نموده چنانچه گفته

حدیث انا دار الحکمه و علی بابها ابن بطه نع مر طب حب عد خط و

فی لفظ انا مدینه الفقه و آخر انا مدینه العلم و فيه جماعه کثیره مجروحون و مجاهیل تعقب بانه اخرجه الحاکم و الترمذی و قال الحافظ ابن حجر اخرجه الحاکم و صححه و خالف ابو الفرج ابن الجوزی فذکره فی الموضوعات و الصواب خلاف قولیهما معا و ان الحدیث من قسم الحسن لا یرتقی الی الصحه و لا ینحط الی الکذب و بیان ذلك يستدعی طولاً لكن هذا هو المعتمد و

كذا حسنه العلائي

ص: ٥٢٢

أما جمال الدين محدث پس در اربعین خود اثبات این حدیث شریف نموده چنانچه در مدح جناب امیر المؤمنین علیه السلام
کما مر سابقا گفته مخصوص بکرامه الاخوه و الانتجاب المنصوص علیه بأنه لدار الحکمه و مدینه العلم باب و نیز جمال الدین
محدث در تحفه الأجباء اثبات این حدیث شریف بهمین نهج نموده کما مضی فیما سبق اما مناوی پس در کنوز الحقائق روایت
این حدیث شریف نموده چنانچه گفته

انا دار الحکمه و علی بابها ت اى اخرج الترمذی و نیز مناوی در تیسیر شرح جامع صغیر این حدیث شریف را محقق نموده
چنانچه گفته

انا دار الحکمه و فی روایه نبی الحکمه و علی بن أبی طالب بابها الذى یدخل منه إليها و من زعم انه من العلود هو الارتفاع فقد
تمحل لغرضه الفاسد بما لا یجدیه ت عن علی و قال غریب و نیز مناوی در فیض القدیر شرح جامع صغیر تحقیق آن نموده
چنانچه گفته

انا دار الحکمه و فی روایه انا مدینه الحکمه و علی بابها اى علی بن أبی طالب هو الباب الذى یدخل منه الى الحکمه و ناهیک
بهذه المرتبه ما اسناها و هذه المنقبه ما اعلاها و من زعم ان المراد بقوله و علی بابها انه مرتفع من العلو و هو الارتفاع فقد تمحل
لغرضه الفاسد بما لا یجدیه و لا یسمنه و لا یغنیه

اخرج ابو نعیم عن ترجمان القرآن مرفوعا ما انزل الله عز و جل یا ایها الذین امنوا الا و علی راسها و امیرها و اخرج عن ابن
مسعود قال كنت عند النبى صلی الله علیه و سلم فسئل عن علی کرم الله وجهه فقال قسمت الحکمه عشره اجزاء فاعطى علی
تسعه اجزاء و الناس جزء واحدا

و عنه ایضا انزل القرآن علی سبعة احرف ما منها حرف الا له ظهر و بطن و اما علی فعنده منه علم الظاهر و الباطن و اخرج ایضا
علی سید المرسلین و امام المتقین

و اخرج ایضا انا سید ولد آدم و علی سید العرب

و اخرج ایضا علی رایه الهدی

و اخرج ایضا یا علی ان الله امرنی ان ادنیک و اعلمک لتعی و انزلت علی هذه الآیه و تعیها اذن واعیه

و اخرج ایضا عن ابن عباس کنا نتحدث ان رسول الله صلی الله علیه و سلم عهد الى علی کرم الله وجهه سبعین عهدا لم یعهد
الى غیره و الاخبار فی هذا الباب لا تکاد تحصی ت عن اسماعیل بن موسی الفزاری عن محمد بن عمر الرومی عن شریک عن
سلمه بن کهیل عن سوید بن غفله عن أبی عبد الله الصنابحی عن علی امیر المؤمنین و قال غریب و زعم القزوینی کابن الجوزی
وضعه و اطال العلاتی رده و قال لم یات ابو الفرج و لا غیره بعله قاده فی هذا الخبر سوى دعوی الوضع دفعا بالصیدر و سئل
عنه الحافظ ابن حجر فی فتاویه فقال هذا حدیث صححه الحاکم و ذکره ابن الجوزی فی الموضوعات و قال انه کذب و
الصواب خلاف قولهما معا و انه من قسم الحسن لا یرتقی الى الصحه و لا ینحط الى الکذب قال و بیانه یتدعی طولا لکن هذا

هو المعتمد

ص: ٥٢٣

اما محمد حجازی الشعرانی پس در فتح المولی النصیر بشرح الجامع الصغیر تحسین این حدیث شریف فرموده بصراحت تمام افصاح از حسن بودن آن نموده چنانچه عنقریب از عبارت سراج منیر لامع و مستنیر می شود انشاء الله تعالی اما ملا یعقوب لاهوری پس ثبوت

حدیث انا دار الحکمه از کلام او در ما بعد ان شاء الله تعالی خواهی دریافت اما احمد بن الفضل المکی پس در وسیله المال این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه گفته و

عنه ایض کرم الله وجهه قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم انا دار الحکمه و علی بابها اخرجه الترمذی اما شیخ عبد الحق دهلوی پس در لمعات شرح مشکاه اثبات این حدیث شریف نموده و افادات علمای اعلام مذهب خود متعلق بآن وارد کرده و نیز در اشعه اللمعات اثبات آن فرموده کما سمعت سابقا و نیز عبد الحق دهلوی در مدارج النبوه در ذکر اسمای جناب رسالت مآب صَلَّى الله عليه و آله و سلم نقلا عن المواهب گفته د دار الحکمه الداعی الی الله دعوه ابراهیم دعوه النبیین دلیل الخیرات الخ اما شیخ بن علی بن محمد الجعفری پس در کنز البراهین الکسیه و الاسرار الوهبیه الغیبیه لسادات المشایخ الطریقه العلویه الحسینیة الشعیبه اثبات این حدیث بحتم و جزم نموده چنانچه گفته

قال صَلَّى الله عليه و سلم انا دار الحکمه و علی بابها اما عزیزی پس در سراج منیر شرح جامع صغیر اثبات و تحقیق این حدیث شریف نموده چنانچه گفته

(انا دار الحکمه) قال المناوی و

فی روایه نبی الحکمه (و علی) بن اَبی طالب (بابها) فیہ التنبیه علی فضل علی و استنباط الاحکام الشرعیه منه (ت) عن علی و قال غریب قال العلقمی و زعم القزوینی و ابن الجوزی بانه موضوع ورد علیهما الحافظ العلائی و ابن حجر و المؤلف بما یبطل قولهما اه و قال الشیخ حدیث حسن اما شبراملسی پس در حاشیه مواهب که مسماست به تیسیر المطالب السنیة بکشف اسرار المواهب اللدنیة اثبات این حدیث شریف نموده چنانچه در ذکر اسمای جناب رسالت مآب صَلَّى الله عليه و آله و سلم گفته

قوله دار الحکمه اخذه الشیخ من

حدیث علی ان النبی صَلَّى الله عليه و سلم قال انا دار الحکمه و علی بابها رواه الحاکم فی المستدرک و صححه اما زرقانی پس در شرح مواهب لدنیة تحقیق و اثبات این حدیث شریف فرموده چنانچه در ذکر اسمای جناب رسالت مآب صَلَّى الله عليه و آله و سلم گفته حرف (د دار الحکمه)

لقوله صَلَّى الله عليه و سلم انا دار الحکمه و علی بابها رواه الحاکم فی المستدرک و صححه و زعم ابن الجوزی و الذهبی انه موضوع ورد بما یطول قال الحافظان العلائی و ابن حجر الصواب انه حسن لا صحیح و لا موضوع اما مرزا محمد بن معتمدخان بدخشی پس در نزل الابرار بما صح من مناقب اهل البيت الاطهار این حدیث شریف را آورده چنانچه سابقا شنیدی که در کتاب مذکور در ذکر حدیث مدینه العلم گفته و هو

عند الترمذی و أبي نعيم في الحليه عن عليّ كرم الله وجهه بلفظ انا دار الحكمه و عليّ بابها و نیز مرزا محمد بدخشی در مفتاح
النجا في مناقب آل العبا

ص: ۵۲۴

این حدیث شریف را آورده چنانچه در ذکر حدیث مدینه العلم كما سمعت سابقا گفته و

اخرجه الترمذی و ابو نعیم فی الحلیه عن علی کرم الله وجهه مرفوعا بلفظ انا دار الحکمه و علی بابها و نیز مرزا محمد بدخشی در تحفه المحبین این حدیث شریف را از ترمذی نقل کرده و آن را بسبب شواهد ان حدیث حسن دانسته اما محمد صدر عالم پس در معارج العلی نقلا عن جمع الجوامع للسيوطی اثبات این حدیث شریف فرموده و قد مرت عبارته فیما سبق اما نظام الدین سهالوی پس در کتاب صبح صادق اثبات این حدیث بحتم و جزم نموده چنانچه از عبارت آن که انشاء الله تعالی در ما بعد خواهی شنید واضح و لائح خواهد شد اما ولی الله دهلوی پس در قره العینین اظهار حسن این حدیث شریف نموده چنانچه گفته

حدیث انا دار الحکمه و علی بابها اخرجه ناس و فی اسناده جماعه من المجروحین و المجاهیل و قال الترمذی غریب منکر و صححه الحاکم و ذکره ابن الجوزی فی الموضوعات و قال الحافظ ابن حجر حسن لغیره و هو المختار اما محمد بن اسماعیل الامیر پس در روضه ندیه این حدیث شریف را از ترمذی نقل کرده و تصحیح محمد بن جریر طبری آن را نیز ذکر نموده و قد مضت عبارته سابقا اما صبان مصری پس در اسعاف الراغبین این حدیث شریف را آورده چنانچه در ذکر روایات حدیث مدینه العلم كما مر سابقا گفته و

فی اخری عند الترمذی عن علی انا دار الحکمه و علی ع بابها اما محمد مبین لکهنوی پس این حدیث شریف را در وسیله النحاء از ترمذی و ابو نعیم نقل کرده و قد مرت عبارته فیما سبق اما خود مخاطب پس در کتاب عزیز الاقتباس این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه گفته

حدیث انا دار الحکمه و علی بابها رواه الترمذی و نیز مخاطب در جواب سؤال بعض سائلین این حدیث شریف ذکر نموده و بان احتجاج فرموده و قد مضت عبارته سابقا اما محمد اسماعیل دهلوی برادرزاده مخاطب پس در رساله منصب امامت بالحتم و الجزم اثبات این حدیث شریف فرموده چنانچه گفته و از آنجمله حکمتست قال الله تبارک و تعالی و لقد آتینا لقمانَ الْحِكْمَةَ اَنْ اَشْكُرَ لِلّٰهِ

و قال صَلَّى الله عليه و سلم انا دار الحکمه و علی بابها

و دعی صَلَّى الله عليه و سلم لابن عباس اللهم علمه الحکمه اما حسن علی محدث تلمیذ مخاطب پس در کتاب تفریح الاحباب فی مناقب الآل و الاصحاب روایت این حدیث شریف نموده چنانچه گفته

عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم انا دار الحکمه و علی بابها رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و قال روی بعضهم هذا الحدیث عن شریک و لم يذكر فيه عن الصنابحی و لا نعرف هذا الحدیث عن احد من الثقات غیر شریک و رواه احمد عن الصنابحی و نیز حسن علی محدث اثبات این حدیث در شرح عزیز الاقتباس نموده چنانچه گفته

حدیث

انا دار الحکمه و علی بابها رواه الترمذی منم دار حکمت و علی دروازه آنست و در حق شیخین هم در چند احادیث مرتبه کمال علم بثبوت رسیده انتهى اما نور الدین سلیمانی پس در درّ یتیم این حدیث شریف را آورده چنانچه در کتاب مذکور نقلا عن کتاب الاكتفاء گفته و

عنه رضی الله عنه أنّ رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم قال انا دار الحکمه و علی بابها اخرجه الترمذی فی جامعه و قال غریب و ابو نعیم فی المعرفه اما ولی الله لکهنوی پس در مرآه المؤمنین ذکر این حدیث شریف نموده چنانچه سابقا شنیدی که در کتاب مذکور در ذکر حدیث مدینه العلم گفته و اورد الترمذی لفظ الدار مکان المدینه اما شیخ سلیمان بلخی پس در ینابیع الموده این حدیث را بتخریجات عدیده آورده چنانچه گفته

الترمذی و الحموی بسندیهما عن سويد بن غفله عن الصنابحي عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم انا دار الحکمه و علی بابها

و فی الباب عن ابن عباس الحموی عن سلمه بن كهيل عن الصنابحي قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم انا دار الحکمه و علی بابها ابن المغازلی بسنده عن مجاهد عن ابن عباس و ایضا عن سلمه بن كهيل عن الصنابحي عن علي كرم الله وجهه قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم انا دار الحکمه و علی بابها و نیز بلخی در ینابیع الموده نقلا عن كنوز الحقائق گفته

انا دار الحکمه و علی بابها للترمذی و نیز بلخی در ینابیع الموده نقلا عن الجامع الصغير گفته

انا دار الحکمه و علی بابها للترمذی عن علي و نیز بلخی در ینابیع الموده نقلا عن الصواعق گفته و

فی اخرى عن الترمذی عن علي انا دار الحکمه و علی بابها اما دمنتی معاصر پس در نفع قوت المغتذی اثبات این حدیث شریف نموده و قد مرت عبارتہ قریبا

حدیث أنا مدینه الحکمه و علی بابها

و از آنجمله است

حدیث انا مدینه الحکمه و علی بابها و این حدیث شریف را اسماعیل المدنی الانماطی و ابو الحسن شاذان الفضلی و ابو الحسن علی بن عمر بن احمد الدارقطنی و ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصبهانی و ابو بکر احمد بن علی بن ثابت الخطیب البغدادی و ابو المجامع ابراهیم بن محمد بن المؤید الحموی و شهاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل و جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر السیوطی و عبد الرؤف بن تاج العارفين المناوی و شاه ولی الله بن عبد الرحيم الدهلوی و مولوی ولی الله بن حبيب الله اللکهنوی و سلیمان بن ابراهیم بن محمد البلخی القندوزی روایت و اثبات کرده اند حالا عباراتی که مثبت این معنی باشد باید شنید اسماعیل انماطی در تاریخ الصحابه در ترجمه جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته

حدثنا ابو بکر بن خلاد و فاروق الخطابی قالوا اخبرنا ابو مسلم الكجی عن محمد بن عمر بن الرّومي عن شريك عن سلمه بن كهيل عن الصنابحي عن علي قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم انا مدینه الحکمه و علی بابها و از ملاحظه صدر تاریخ

انماطی جلالٔ مرتبت و سمو منزلت احادیث و اخبار ان واضح

ص: ۵۲۶

و لائحتست حيث قال فيه فالفت هذا الكتاب و بدأت باخبار في مناقبهم و مراتبهم ثم قدمت ذكر العشره المشهود لهم بالجته و تبعته بمن وافق اسمه اسم رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم ثم رتب الباقي على ترتيب حروف المعجم و اقتصرت من جمله رواياتهم على حديث او حديثين و اكثر مع ما يضم إليه من ذكر الولاده و السن و الوفاه و من لم يقع له حديث و ثبت له ذكرا و روى خير ذكرته بعد القائي الاوهام و الموضوعات ممّا لا حقيقه له و لم يشتمل على ذكره مسانيد الاثمه و الاثبات و لا رويه تواريخ الحفاظ الذين هم العمده و الاوتاد الذي يشتغل بجمعه و ذكره من غرضه المكاثره و المفاخره لا التحقق بذكر الحقائق للابلاغ و المتابعه ليكون ذلك دليلا على معرفته نسال الله نفعه و المعونه عليه و التوفيق في رحمته و رأفته ابو نعيم اصفهاني در حليه الأولياء كما سمعت سابقا در مدح جناب امير المؤمنين عليه السلام گفته سيد القوم محب المشهود و محبوب المعبود باب مدينه الحكم و العلوم الخ و سيد شهاب الدين احمد در توضيح الدلائل كما سمعت سابقا گفته قال الامام الهمام المتفق على علو شانہ في العلوم و الاعمال المتسق له درارى الفضل في سلك النظم بالسنة اهل الكمال الحافظ الورع البارع العالم العامل العارف الكامل بلا شك و مريه ابو نعيم احمد بن عبد الله الاصفهاني في كتابه الفائق اللائق المسمى بالحليه و سيد القوم محب المشهود و محبوب المعبود باب مدينه الحكم و العلوم الخ و سيوطي در لآلى مصنوعه گفته و قال ابو الحسن شاذان الفضلي في خصائص عليّ ثنا ابو بكر محمد بن ابراهيم بن فيروز الانماطي ثنا الحسين بن عبد الله التميمي ثنا حبيب بن النعمان حدثني جعفر بن محمد حدثني أبي عن جدی

عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم انا مدينه الحكمه و عليّ بابها فمن أراد المدينه فليات الى بابها اخرجه الخطيب في تلخيص المتشابه من طريق الدارقطني ثنا محمد بن ابراهيم الانماطي به و مناوي در فيض القدير كما سمعت آنفا گفته

انا دار الحكمه

و في روايه انا مدينه الحكمه و عليّ بابها أي علي بن أبي طالب هو الباب الذي يدخل منه الى الحكمه و شاه ولي الله در ازاله الخفا در ذكر مآثر جناب امير المؤمنين عليه السلام گفته و حكمت او بيش از انست كه باحصاء در آيد و چگونه میسر شود احصای آن حال آنکه آن حضرت صَلَّى الله عليه و سلم فرموده باشند

انا مدينه الحكمه و عليّ بابها و مولوی ولی الله لكهنوی در مرآه المؤمنین فی مناقب آل سید المرسلین در ذكر مناقب جناب امير المؤمنين عليه السلام گفته و اما حكمت او بيش از انست كه باحصا در آيد و چگونه میسر شود احصاء آن حال آنکه آن حضرت فرموده باشند

انا مدينه الحكمه و عليّ بابها و شيخ سليمان بن

اخرج الحموینی عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رح قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَا عَلِيُّ اَنَا مَدِينَةُ الْحَكْمَةِ وَ
أَنْتَ بَابُهَا وَ لَنْ تُوْتِيَ الْمَدِينَةَ إِلَّا مِنْ قَبْلِ الْبَابِ وَ كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَحْبُنِي وَ يَبْغُضُكَ لِأَنَّكَ مَنِيَّ وَ اَنَا مِنْكَ لِحَمِّكَ مِنْ لِحْمِي وَ
دَمِّكَ مِنْ دَمِي وَ رُوْحَكَ مِنْ رُوْحِي وَ سِرِّرَتَكَ مِنْ سِرِّرَتِي وَ عَلَانِيَتَكَ مِنْ عَلَانِيَتِي وَ أَنْتَ إِمَامُ أُمَّتِي وَ وَصِيُّ سَعْدٍ مِنْ
أَطَاعِكَ وَ شَقِيٌّ مِنْ عَصَاكَ وَ رِبْحٌ مِنْ تَوْلَاكَ وَ خَسْرٌ مِنْ عَادَاكَ فَازَ مِنْ لَزْمِكَ وَ هَلَكٌ مِنْ فَارَقِكَ وَ مِثْلُكَ وَ مِثْلُ الْإِثْمَةِ مِنْ
وَلَدِكَ مِثْلَ سَفِينَةِ نُوحٍ مِنْ رَكْبِهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ وَ مِثْلُكَ مِثْلُ النُّجُومِ كَلَمَا غَابَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ
مُحْتَجِبٌ نَمَانِدُ كَمَا مِنْ مَلَا حِظَهُ كِتَابُ الْعِلَلِ دَارِقَطْنِي وَاضِحٌ وَ لَائِحٌ مِي شُودُ كَمَا مِنْ دَرِ ثُبُوتِ

حدیث انا مدینه الحکمه و علی بابها بروایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام کلامی دارد و همت قالصه خود را بر اثبات
اضطراب در مثل این حدیث وثیق النصاب می گمارد چنانچه در کتاب العلل دارقطنی مذکورست

و سئل عن حدیث الصنابحی عن علیٍّ عن النبیِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اَنَا مَدِينَةُ الْحَكْمَةِ وَ عَلِيُّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ
بَابِهَا فَقَالَ هُوَ حَدِيثٌ يَرْوِيهِ سَلْمَةُ بْنُ كَهَيْلٍ وَ اخْتَلَفَ عَنْهُ فَرَوَاهُ شَرِيكٌ عَنْ سَلْمَةَ عَنْ الصَّنَابِحِيِّ عَنْ عَلِيٍّ وَ اخْتَلَفَ عَنْ شَرِيكٍ
فَقِيلَ عَنْهُ عَنْ سَلْمَةَ عَنْ رَجُلٍ عَنِ الصَّنَابِحِيِّ وَ رَوَاهُ يَحْيَى بْنُ سَلْمَةَ بْنِ كَهَيْلٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سُوَيْدِ بْنِ غَفَلَةَ عَنِ الصَّنَابِحِيِّ وَ لَمْ
يَسْنِدْهُ وَ الْحَدِيثُ مُضْطَرَبٌ غَيْرُ ثَابِتٍ وَ سَلْمَةُ لَمْ يَسْمَعْ مِنَ الصَّنَابِحِيِّ وَ اَيْنَ كَلَامُ دَارِقَطْنِي نَزْدَ اِرْبَابِ افْهَامِ خُودِ مَعْلُولٌ وَ غَيْرُ
مَقْبُولِست وَ چِه وَ جُوهُ وَ طَرُقِ رِوَايَتِ اَيْنِ حَدِيثِ بَا هِمِ تَنَافِي وَ تَضَادِ نَدَارِدُ بَلَكِهْ جَمْعِ دَرِ اَنِّ مَمَكْنَسْتِ وَ بَعْضِ اِنِ بَعْضِ رَا
مَشِيدِ مِي كَنْدِ پَسِ اِدْعَايِ اِضْطْرَابِ دَرِ اِنِ مَوْرَثِ عَجَبِ عَجَابَسْتِ اِمَا طَرِيقِي كِهْ دَرِ اِنِ شَرِيكِ اَيْنِ حَدِيثِ رَا اَزِ سَلْمَهْ اَزِ
صَنَابِحِيِّ اَزِ جَنَابِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامِ رِوَايَتِ نَمُودَهْ پَسِ ثُبُوتِ اَنِّ جَائِي كَلَامِ نَيْسْتِ وَ اَنِّچِهْ دَارِقَطْنِي دَرِ اَخْرِ كَلَامِ خُودِ
گفته كِهْ سَلْمَهْ اَزِ صَنَابِحِيِّ نَشْنِيدَهْ پَسِ شَهَادَتِ عَلِيٍّ النَّقِيْسْتِ وَ مَقْبُولِ نَمِي بَاشَدِ وَ هَيْچِ دَلِيلِي نَدَارِدِ وَ كَدَامِ اسْتَبْعَادَسْتِ دَرِ
سَمَاعِ سَلْمَهْ اَزِ صَنَابِحِيِّ حَالِ اَنَكِهْ سَلْمَهْ دَرِ سَنَهْ سَبْعِ وَ اَرْبَعِينَ مَتَوْلَدِ شَدَهْ وَ وَفَاتِ صَنَابِحِيِّ دَرِ زَمَانِ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ
وَاقَعَشَدَهْ وَ بَخَارِي اَنِّ رَا دَرِ مِيَانِ سَنَهْ سَبْعِينَ وَ ثَمَانِينَ ضَبْطِ كَرْدَهْ پَسِ اَكْرَ سَنَهْ سَبْعِينَ هَمِ زَمَانِ وَفَاتِ صَنَابِحِيِّ قَرَارِ دَادَهْ اَيَدِ دَرِ
اَنِّ وَقْتِ سَلْمَهْ اَزِ اِبْنَايِ ثَلْثِ وَ عَشْرِينَ سَنَهْ خِوَاهَدِ بُوْدِ وَ سَمَاعِ كَسِي كِهْ اَيْنِ سَنِّ دَاشْتَهْ بَاشَدِ هَرِ كَرِّ مَحَلِّ اَشْكَالِ نَيْسْتِ اَمَّا اَيْنَكِهْ
سَلْمَهْ دَرِ سَنَهْ سَبْعِ وَ اَرْبَعِينَ مَتَوْلَدِ شَدَهْ پَسِ اِبْنِ حَجْرِ عَسْقَلَانِي دَرِ تَهْذِيْبِ التَهْذِيْبِ دَرِ تَرْجَمَهْ سَلْمَهْ بْنِ كَهَيْلِ گَفْتَهْ قَالِ يَحْيَى
بْنِ سَلْمَهْ بْنِ كَهَيْلِ وَ لَدِ اَبِي سَنَهْ سَبْعِ وَ اَرْبَعِينَ

و مات يوم عاشورا سنه احدى و عشرين و مائه اما اینکه صنابحی در زمان عبد الملک وفات یافته و بخاری وفات او ما بین السبعین الی الثمانین ضبط نموده پس ابن حجر در تهذیب التهذیب در ترجمه عبد الرحمن صنابحی گفته و قال ابن معین تاخر الی زمن عبد الملک بن مروان و كان عبد الملک یجلسه معه علی السریر و ذکره البخاری فی التاریخ الاوسط فی فصل من مات بین السبعین الی الثمانین اما طریقی که در ان رویت کردن شریک این حدیث را از سلمه از مردی از صنابحی واقع شده پس ثبوت آن نیز محمل ریب نیست چه از طریق دیگر که دارقطنی بعد ازین ذکر نموده خود منکشف می شود که آن مرد سوید بن غفله است و سوید بن غفله از تابعین ثقات و موثقین اثباتست ذهبی در کاشف گفته سوید بن غفله الجعفی ابو أمیه ولد عام الفیل قدم المدینه حین دفنوا النبی صلی الله علیه و سلم و سمع أبا بکر و عده و عنه سلمه بن کھیل و عبده بن أبی لبابه ثقہ امام زاهد قوام توفی ۱۸۱ امیاً قول دارقطنی در باب طریق آخر از طرق این حدیث که سوید بن غفله این حدیث را از صنابحی روایت کرده و اسناد آن بسوی صنابحی نکرده یعنی آن را بلا ذکر صنابحی از جناب امیر المؤمنین علیه السلام آورده پس سبب طعن در این طریق نمی شود زیرا که سوید بن غفله تابعی مخضرمست که از خلفاء اربعه روایت و سماع دارد و کما لا یخفی علی من لاحظ کتب الرجال و قد نص علی ذلك الحافظ العلاء فی اجوبته و العلامه الفیروزآبادی فی نقد الصحیح و او با صنابحی همطبقه است و ورود هر دو در مدینه منوره قریب یکدیگر اتفاق افتاده چنانچه ابن حجر عسقلانی در تقریب گفته سوید بن غفله بفتح المعجمه و الفاء ابو أمیه الجعفی مخضرم من کبار التابعین قدم المدینه يوم دفن النبی صلی الله و سلم و کان مسلماً فی حیاته ثم نزل الکوفه و مات سنه ثمانین و له مائه و ثلثون سنه و نیز ابن حجر در تقریب گفته عبد الرحمن بن عسیره بمهمله مصغر المرادی ابو عبد الله الصنابحی ثقہ من کبار التابعین قدم المدینه بعد موت النبی صلی الله علیه و سلم بخمسہ ایام مات فی خلافه عبد الملک پس کدام امر مانعست ازین که چنانچه صنابحی این حدیث را از جناب امیر المؤمنین علیه السلام شنیده سوید بن غفله نیز از آنجناب سماع این خبر نموده باشد و ازینجا بحمد الله تعالی ظاهر گردید که روایت سوید بن غفله این حدیث را از جناب امیر المؤمنین علیه السلام و عدم اسناد او بسوی صنابحی هرگز موجب طعن در این طریق نمی تواند شد و بالفرض اگر تسلیم هم کنیم که سوید بن غفله این حدیث را از جناب امیر المؤمنین علیه السلام بلا واسطه نشنیده بلکه از صنابحی سماع نموده پس با این همه نیز سبب سقوط این طریق از درجه اعتبار نمی شود چه هر گاه از طریق دیگر متضح شد که واسطه در میان سوید بن غفله و جناب امیر المؤمنین علیه السلام صنابحیست و او ثقہ و از کبار تابعین می باشد اشتباه مرتفع شد و این طریق

هم مخدوش نماند بالجمله ازین بیان متخلص گردید که روایت کردن سلمه بن کهیل این حدیث را از صنابحی از جناب امیر المؤمنین علیه السلام و روایت سلمه بواسطه مردی که اوفی الحقیقه سوید بن غفله است از صنابحی از جناب امیر المؤمنین سلام الله علیه و روایت سلمه از سوید بن غفله از جناب امیر المؤمنین علیه السلام همه متصل و محمول بر سماعست و بعض آن مشید و موکد بعضست نه آنکه موجب اضطراب و تهافت و تعارض و تساقط باشد و اگر فرضاً بعضی ازین طرق سالم نمی بود باز هم سلامت بعض آخران در ثبوت این حدیث بروایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام کفایت می نمود و ادعای اضطراب آن درین صورت عین جور و جفا بلکه دلیل قلت شرم و حیا می بود چنانچه ابن حزم در کتاب المحلی جائی که حدیث عمران بن الحصین أنّ رجلاً اوصی عند موته فاعتق سته مملوکین له لم یکن له مال غیرهم فدعا هم رسول الله صلعم فجزاهم اثلاثاً ثم اقرع بینهم فاعتق اثنین و ارقّ اربعه و قال له قولاً سدیده ذکر نموده و ایرادات معترضین بر این حدیث دفع کرده گفته و قالوا وجدنا حدیث عمران بن الحصین مضطرباً فیه فمره رواه ابو قلابه عن ابي المهلب عن عمران و مره رواه عن ابي زید ان رجلاً من الانصار قال ابو محمّد فکان ما ذا و ما يتعلل بهذا الا قليل الحياء رواه ابو قلابه عن ابي زید و هو مجهول فلم نحتج به و رواه عن ابي المهلب عن عمران بن الحصین فاشتد و ثبت فاخذنا به الی ان قال ابن حزم و کلّ خبر فی الارض فانه ينقله الثقه و غیر الثقه فیؤخذ نقل الثقه و یترک ما عداه پس مقام کمال استعجاب و استغرابست که چگونه دارقطنی این حدیث شریف را با وصف تعدد طرق و تکرر وجوه و سلامت آن از طعن مضطرب و غیر ثابت وامی نماید و بچنین کلام معلول و دخل مدخول حیرت ناقدین متبحرین می افزاید و مستتر نماند که کلام دارقطنی که ما در صدد نقض آن بودیم متعلق

بحدیث انا مدینه الحکمه بروایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بود و الا در اصل حدیث

انا مدینه الحکمه دارقطنی طاعن نیست بلکه این حدیث شریف را بروایت جابر بن عبد الله انصاری خود روایت کرده کما دریت من عباره الالکی المصنوعه و این حدیث شریف بروایت عبد الله بن عباس نیز ماثور شده چنانچه از عبارت حموئی که بلخی در ینابیع نقل کرده واضح و ظاهرست

حدیث انا دار العلم و علی بابها

و از آنجمله است

حدیث انا دار العلم و علی بابها و این حدیث شریف را ابو محمد الحسین بن مسعود بن محمد الفراء البغوی و محب الدین احمد بن عبد الله الطبری و علی بن سلطان محمد القاری و احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی و شیخ بن علی بن محمد بن عبد الله الجفیری و شیخ سلیمان بن ابراهیم البلخی القندوزی روایت کرده اند محب طبری در ذخائر العقبی گفته ذکر آنه رضی الله عنه باب دار العلم و باب مدینه العلم

عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم انا دار العلم و علی بابها اخرجه البغوی فی المصابیح فی الحسان و اخرجه ابو عمر و قال انا مدینه العلم و علی بابها و زاد فمن أراد العلم فليأتته من بابها و نیز محب طبری در ریاض نصره گفته ذکر اختصاصه بانه باب دار العلم و باب مدینه العلم

عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا دار العلم و علي بابها اخرجته في المصاييح في الحسان و اخرجته ابو عمر و قال انا مدينه العلم و زاد فمن اراد العلم فليأته من باب و نیز در رياض نضره گفته ذکر علمه و فقهه و قد تقدّم في ذكر اعلميته مطلقا و اعلميته بالسنة و انه باب دار العلم و ان احدا من الصحابه لم يكن يقول سلوني غيره و احواله جمع من الصحابه عليه معظم احاديث هذا الذكر و ملا علي قارى در مرقاه شرح مشكاه گفته و عنه اى

عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا دار الحكمة و في روايه انا مدينه العلم و في روايه المصاييح انا دار العلم و علي بابها و في روايه زياده فمن اراد العلم فليأته من باب و احمد بن الفضل بن محمد با كثير المكي در وسيله المال في عد مناقب الآمل گفته و عن سيدنا علي كرم الله وجهه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا دار العلم و علي بابها اخرجته البغوى في الحسان من المصاييح و جفرى در كنز البراهين گفته

وقال صلى الله عليه وسلم انا دار العلم و علي بابها و شيخ سليمان بن خواجه كلان القندوزى البلخى در ينابيع الموده نقلا عن ذخائر العقبي گفته و

عن علي مرفوعا انا دار العلم و علي بابها اخرجته البغوى في المصاييح و اخرجته ابو عمر انا مدينه العلم و علي بابها فمن اراد العلم فليأته من باب

حديث أنا ميزان العلم و علي كفتاه

و از آن جمله است

حديث انا ميزان العلم و علي كفتاه الخبر و اين حديث شريف را ابو شجاع شيرويه بن شهردار بن شيرويه الديلمى و سيد علي بن شهاب الدين الهمداني و عبد الوهاب بن محمد بن رفيع الدين احمد البخارى و شيخ سليمان بن ابراهيم البلخى القندوزى روايت کرده اند ديلى در فردوس الاخبار گفته ابن عباس

انا ميزان العلم و علي كفتاه و الحسن ع و الحسين ع خيوطه و فاطمه ع علاقته و الائمه من امتى عموده يوزن فيه اعمال المحبين لنا و المبغضين لنا و سيد علي بن شهاب الدين الهمداني در روضه الفردوس گفته و

عنه قال قال عليه السلام انا ميزان العلم و علي كفتاه و الحسن ع و الحسين ع خيوطه و فاطمه علاقته و نیز سيد علي همداني در موده القربى گفته و

عن ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا ميزان العلم و علي كفتاه و الحسن و الحسين خيوطه و فاطمه علاقته و الائمه من بعدى عموده يوزن فيه اعمال المحبين لنا و المبغضين لنا و نیز علي همداني در كتاب السبعين في فضائل امير المؤمنين علي ما نقل عنه گفته الحديث السادس و الثلاثون

عنه رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا ميزان العلم و علي كفتاه و الحسن و الحسين خيوطه و فاطمه علاقته رواه صاحب الفردوس و عبد الوهاب بخارى در تفسير انورى گفته و

عنه رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم انا ميزان العلم و على كفتاه و الحسن و الحسين خيوطه و فاطمه
علاقتة رواه صاحب الفردوس و شيخ سليمان القندوزى البلخى در ينابيع الموده نقلا عن كتاب السبعين

ص: ٥٣١

گفته الحديث السادس و الثلاثون

عنه رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم انا ميزان العلم و على كفتاه و الحسن ع و الحسين ع خيوطه و فاطمه علاقته رواه صاحب الفردوس و نیز در ینابیع المودّه نقلا عن موده القربى گفته

ابن عباس رفعه انا ميزان العلم و على كفتاه و الحسن ع و الحسين ع خيوطه و فاطمه ع علاقته و الائمه من بعدى عموده يوزن اعمال المحبين لنا و المبغضين علينا

حديث أنا مدينة الجنة و على بابها

از آنجمله است

حديث انا مدينة الجنة و على بابها و اين حديث شريف را فقيه علامه ابو الحسن على بن محمد بن الطيب الجلابى المعروف بابن المغازلى و شيخ سليمان بن ابراهيم بن محمد البلخى القندوزى روايت کرده اند ابن المغازلى در كتاب المناقب گفته

قوله صلى الله عليه و سلم انا مدينة الجنة اخبرنا محمد بن احمد بن سهل النحوى رحمه الله اذنا عن أبى طاهر ابراهيم بن محمد بن عمر بن يحيى العلوى نا عمر بن عبد الله بن محمد بن عبيد الله نا عبد الرزاق بن سلمان بن غالب الازدى بارباح و محمد بن سعيد بن شرحبيل نا ابو عبد الغنى الحسن بن على نا عبد الوهاب بن همام حدثنى أبى عن ابيه عن سعيد بن جبير عن ابن عباس عن النبى صلى الله عليه و سلم قال انا مدينة الجنة و على بابها فمن أراد الجنة فليأتها من بابها و شيخ سليمان البلخى در ینابیع الموده گفته

ابن المغازلى بسنده عن سعيد بن جبير عن ابن عباس رضى الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم انا مدينة الجنة و على بابها فمن أراد الجنة فليأتها من بابها

حديث أنا مدينة الفقه و على بابها

و از آنجمله است

حديث انا مدينة الفقه و على بابها و اين حديث شريف را ابو عبد الله عبيد الله بن محمد بن محمد بن حمدان بن بطه العكبى المعروف بابن بطه و شمس الدين ابو المظفر يوسف بن قرغلى الحنفى المعروف بسبط ابن الجوزى و ابو الحسن على بن محمد بن عراق الكنانى و رحمه الله بن عبد الله السندى روايت و اثبات کرده اند ابن بطه على ما نقل عنه روايت اين حديث باين سند نموده

ثنا ابو بكر محمد بن القاسم النحوى قال ثنا عبد الله بن ناحيه قال ثنا ابو منصور شجاع بن شجاع قال ثنا عبد الحميد بن بحر البصرى قال ثنا شريك قال حدثنا سلمه بن كهيل عن عبد الرحمن عن على قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم انا مدينة الفقه و على بابها و سبط ابن الجوزى در تذكرة خواص الامه كما سمعت سابقا در ذكر حديث مدينة العلم گفته و

فی روایه انا دار الحکمه و علی بابها و فی روایه انا مدینه الفقه و علی بابها و ابن عراق در تنزیه الشریعه کما سمعت سابقا گفته

انا دار الحکمه و علی بابها ابن بطه نع مر طب حب عد خط و

فی لفظ انا مدینه الفقه و آخر انا مدینه العلم الخ و رحمه الله سندی در مختصر تنزیه الشریعه بهمین عبارت این حدیث شریف را ذکر کرده کما دریت انفا

حدیث أنا میزان الحکمه و علی لسانه

و از آنجمله است

ص: ۵۳۲

حدیث انا میزان الحکمه و علی لسانه و این حدیث شریف را ابو حامد محمد بن محمد الغزالی و کمال الدین حسین بن معین الدین الیزدی المیبدی اثبات کرده اند میبذی در فواتح شرح دیوان منسوب بجناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و بحکم

انا مدینه العلم و علی بابها که در جامع ترمذی مسطورست و

انا میزان الحکمه و علی لسانه که در رساله عقليه امام غزالی مذکورست بر طالبان طریق ایقان و شاربان رحیق عرفان واجبست که متوجه باشند بباطن ملکوت موطن حضرت امیر المؤمنین امام المحسنین یعسوب الواصلین مطلوب الکاملین الی آخر ما سبق

حدیث انا مدینه العلم و أنت الباب

و از آنجمله است

حدیث انا المدینه و انت الباب و لا- یؤتی المدینه الا- من بابها و این حدیث شریف را ابو محمد احمد بن محمد بن علی العاصمی روایت نموده چنانچه در کتاب زین الفتی گفته و

اخبرنا محمد بن أبی زکریا الثقه رحمه الله قال حدثنا ابو الحسن علی بن احمد بن عبدان قال اخبرنا محمد بن عمر بن سلم الجعابی الحافظ ابو بکر قال حدثنی ابو محمد القسم بن محمد بن جعفر بن محمد بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علی قال حدثنی أبی عن ابیه عن محمد بن عبد الله بن عبد الله بن محمد بن محمد بن محمد بن عمر عن ابیه عن علی بن أبی طالب رضی الله عنهم قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لعلی ان الله امرنی ان ادنیک و لا اقصیک و اعلمک لتعی و انزلت علی هذه الآیه و تعیها اذن واعیه فانت الواعیه لعلمی یا علی و انا المدینه و انت الباب و لا یؤتی المدینه الا من بابها

حدیث هو باب مدینه علمی

و از آنجمله است حدیثی که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در ان ذکر معراج خود فرموده و در حق جناب امیر المؤمنین علیه السلام

فهو باب مدینه علمی یا

فهو باب علمی ارشاد نموده و این حدیث شریف را علامه ابو الحسن علی بن محمد بن الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی و ابو المؤید موفق بن احمد الخوارزمی علی ما نقل عنه البلخی و سلیمان بن ابراهیم البلخی القندوزی روایت کرده اند ابن المغازلی در کتاب المناقب گفته

قوله صلی الله علیه و سلم اتانی جبریل بدرنوک من درانیک الجته اخبرنا ابو محمد الحسن بن احمد بن موسی الکندجانی نا ابو الفتح هلال بن محمد الحفار نا اسماعیل بن علی بن رزین نا اخی دعبل بن علی نا شعبه بن الحجاج عن أبی التیاح عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اتانی جبرئیل ع بدرنوک من الجته فجلست علیه فلما صرت بین یدی ربی کلّمنی و ناجانی فما علمنی شیئا الا علمه علی فهو باب مدینه علمی ثم دعاه التبی صلی الله علیه و سلم إلیه فقال له یا علی سلمک

سلمی و حربک حربی و انت العلم بینی و بین امتی من بعدی و شیخ سلیمان بن ابراهیم القندوزی در ینابیع الموده گفته

اخرج ابن المغازلی بسنده عن أبي الصباح عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما صرت بين
يدي ربّي كلمني و ناجاني

ص: ۵۳۳

فما علمت شيئاً الا علمته علياً فهو باب علمي و نیز شیخ سلیمان بلخی در ینابیع الموده گفته

اخرج موفق بن احمد الخوارزمي بسنده من أبي الصِّباح عن ابن عباس قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و سلم اتاني جبرئيل بدرنوك من الجنة فجلست عليه فلما صرت بين يدي ربي كلمني و ناجاني فما علمت شيئاً الا علمته علياً فهو باب علمي ثم دعاه إليه فقال يا علي سلمك سلمى و حربك حربى و انت العلم فيما بينى و بين امتى

حدیث هو باب علمي

و از آنجمله است حدیثی که جناب رسالت مآب صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلم در ان بمخاطبه عبد الرحمن بن عوف در حق جناب امیر المؤمنین علیه السلام

فهو باب علمي ارشاد فرموده و این حدیث شریف را سید علی بن شهاب الدین الهمدانی علی ما نقل عنه البلخی و شیخ سلیمان بن ابراهیم القندوزی البلخی نقل کرده اند شیخ سلیمان بلخی در ینابیع الموده نقلاً عن موده القربى گفته

عن عكرمه عن ابن عباس رضى الله عنه قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلم لعبد الرحمن بن عوف يا عبد الرحمن انكم اصحابي و علي بن ابي طالب اخي و منى و انا من علي فهو باب علمي و وصيي و هو و فاطمه و الحسن و الحسين هم خير الارض عنصرا و شرفا و كرما

حدیث علی باب علمي

و از آنجمله است

حدیث علی باب علمي و مبین لامتی ما ارسلت به من بعدى و این حدیث شریف را اکابر محدثین حفاظ و افاخم منقذین ایفاظ اهل سنت مثل ابو شجاع شیرویه بن شهردار الدیلمی و ابو منصور شهردار بن شیرویه الدیلمی و سید علی بن شهاب الدین الهمدانی و جلال الدین عبد الرحمن بن کمال الدین السیوطی و عبد الوهاب بن محمد بن رفیع الدین احمد البخاری و ملا علی بن حسام الدین الشهیر بالمتقی و و ابراهیم بن عبد الله الوصابی الیمنی و جمال الدین عطاء الله بن فضل الله الشیرازی و محمد صدر عالم و شهاب الدین احمد بن عبد القادر العجیلی و نور الدین بن اسماعیل السلیمانی و ولی الله بن حبیب الله اللکهنوی و سلیمان بن ابراهیم البلخی القندوزی روایت و نقل کرده اند سید علی همدانی در کتاب الموده فی القربى گفته و

عن أبي ذر رضى الله عنه قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و سلم علمي و مبین لامتی ما ارسلت به من بعدى حبه ايمان و بغضه نفاق و النظر إليه رافه و موده عباده و نیز سید علی همدانی در کتاب السبعین علی ما نقل عنه گفته الحدیث التاسع و العشرون

عن أبي الدرداء رضى الله عنه قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و سلم علمي و مبین لامتی ما ارسلت به من بعدى حبه ايمان و بغضه نفاق و النظر إليه رافه و مودته عباده رواه صاحب الفردوس و سیوطی در لآلی مصنوعه گفته و قال الدیلمی

انا أبى انا الميدانى انا ابو محمّد الحلاج انا ابو الفضل محمد بن عبد الله ثنا احمد بن عبيد الثقفى ثنا محمّد بن علی بن خلف

العطار ثنا موسى بن جعفر بن ابراهيم بن محمّد بن علي بن عبد الله بن جعفر بن أبي طالب ثنا عبد المهيم بن العباس عن ابيه
عن جدّه سهل بن سعد عن أبي ذر قال قال رسول الله

ص: ٥٣٤

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيَّ بَابِ عِلْمِي وَمَبِينِ لَأُمَّتِي مَا أَرْسَلْتَ بِهِ مِنْ بَعْدِي حَبَّةَ إِيْمَانٍ وَبَغْضَهُ نِفَاقٍ وَالنَّظَرَ إِلَيْهِ رَافَهُ وَنِيزَ سِيَوَطِي
دَرِ جَمْعِ الْجَوَامِعِ كَقَوْلِهِ

عَلِيَّ بَابِ عِلْمِي وَمَبِينِ لَأُمَّتِي مَا أَرْسَلْتَ بِهِ مِنْ بَعْدِي حَبَّةَ إِيْمَانٍ وَبَغْضَهُ نِفَاقٍ وَالنَّظَرَ إِلَيْهِ رَافَهُ الدِّيْلَمِي عَنْ أَبِي ذَرٍّ وَنِيزَ سِيَوَطِي
دَرِ قَوْلِ جَلِيٍّ فِي فِضَائِلِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَقَوْلِهِ الْحَدِيثُ الثَّامِنُ وَالثَّلَاثُونَ

عَنْ أَبِي ذَرٍّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ عَلِيٌّ بَابِ عِلْمِي وَمَبِينِ لَأُمَّتِي مَا أَرْسَلْتَ بِهِ مِنْ بَعْدِي حَبَّةَ إِيْمَانٍ وَبَغْضَهُ نِفَاقٍ
وَالنَّظَرَ إِلَيْهِ رَافَهُ وَعَبْدُ الْوَهَّابِ بَخَّارِي دَرِ تَفْسِيرِ أَنْوَرِي كَقَوْلِهِ

عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيٌّ بَابِ عِلْمِي وَمَبِينِ لَأُمَّتِي مَا أَرْسَلْتَ بِهِ مِنْ بَعْدِي حَبَّةَ
إِيْمَانٍ وَبَغْضَهُ نِفَاقٍ وَالنَّظَرَ إِلَيْهِ رَافَهُ وَمُودَةُ عِبَادِهِ رَوَاهُ صَاحِبُ الْفَرْدُوسِ وَمَلَا عَلِيٌّ مَتَّقِي دَرِ كَنْزِ الْعَمَالِ كَقَوْلِهِ

عَلِيَّ بَابِ عِلْمِي وَمَبِينِ لَأُمَّتِي مَا أَرْسَلْتَ بِهِ مِنْ بَعْدِي حَبَّةَ إِيْمَانٍ وَبَغْضَهُ نِفَاقٍ وَالنَّظَرَ إِلَيْهِ رَافَهُ الدِّيْلَمِي عَنْ أَبِي ذَرٍّ وَابْرَاهِيمَ
وَصَابِي دَرِ كِتَابِ الْإِكْتِفَاءِ كَقَوْلِهِ

عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيٌّ بَابِ عِلْمِي وَمَبِينِ لَأُمَّتِي مَا أَرْسَلْتَ بِهِ مِنْ بَعْدِي حَبَّةَ
إِيْمَانٍ وَبَغْضَهُ نِفَاقٍ وَالنَّظَرَ إِلَيْهِ رَافَهُ أَخْرَجَهُ الدِّيْلَمِي فِي مَسْنَدِ الْفَرْدُوسِ وَجَمَالِ الدِّينِ مَحْدَثٌ دَرِ أَرْبَعِينَ فِضَائِلِ جَنَابِ امِيرِ
الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَقَوْلِهِ الْحَدِيثُ الثَّامِنُ عَشْرَ

عَنْ أَبِي ذَرٍّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ عَلِيٌّ بَابِ عِلْمِي وَهَدْيِي وَمَبِينِ لَأُمَّتِي مَا أَرْسَلْتَ بِهِ مِنْ بَعْدِي حَبَّةَ إِيْمَانٍ
وَبَغْضَهُ نِفَاقٍ وَمُحَمَّدُ صَدْرُ عَالَمٍ دَرِ مَعَارِجِ الْعُلَى كَقَوْلِهِ

أَخْرَجَ الدِّيْلَمِي عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيٌّ بَابِ عِلْمِي وَمَبِينِ لَأُمَّتِي مَا أَرْسَلْتَ بِهِ
مِنْ بَعْدِي حَبَّةَ إِيْمَانٍ وَبَغْضَهُ نِفَاقٍ وَالنَّظَرَ إِلَيْهِ رَافَهُ وَشَهَابُ الدِّينِ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْقَادِرِ الْعَجِيلِي دَرِ ذَخِيرَةِ الْمَالِ كَقَوْلِهِ

فِي الْكَبِيرِ لِلْسَيَوَطِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيٌّ بَابِ عِلْمِي وَمَبِينِ لَأُمَّتِي مَا أَرْسَلْتَ بِهِ مِنْ بَعْدِي رَوَاهُ أَبُو ذَرٍّ وَنُورُ
الدِّينِ سَلِيمَانِي دَرِ دَرِّ يَتِيمِ نَقْلًا عَنِ كِتَابِ الْإِكْتِفَاءِ كَقَوْلِهِ

عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيٌّ بَابِ عِلْمِي وَمَبِينِ لَأُمَّتِي مَا أَرْسَلْتَ بِهِ مِنْ بَعْدِي حَبَّةَ
إِيْمَانٍ وَبَغْضَهُ نِفَاقٍ وَالنَّظَرَ إِلَيْهِ رَافَهُ أَخْرَجَهُ الدِّيْلَمِي فِي مَسْنَدِ الْفَرْدُوسِ وَمَوْلَى وَلِيَّ اللَّهِ لِكَهْنَوِيِّ دَرِ مَرَّاهِ الْمُؤْمِنِينَ فِي مَنَاقِبِ
أَهْلِ بَيْتِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ كَقَوْلِهِ

قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيٌّ بَابِ عِلْمِي وَمَبِينِ لَأُمَّتِي مَا أَرْسَلْتَ بِهِ مِنْ بَعْدِي حَبَّةَ إِيْمَانٍ وَبَغْضَهُ نِفَاقٍ وَالنَّظَرَ إِلَيْهِ رَافَهُ وَشَيْخُ
سَلِيمَانَ بَلْخِي دَرِ يَنَابِيعِ الْمُودَةِ نَقْلًا عَنِ كِتَابِ السَّبْعِينَ كَقَوْلِهِ الْحَدِيثُ التَّاسِعُ وَالْعَشْرُونَ

عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيٌّ بَابِ عِلْمِي وَمَبِينِ لَأُمَّتِي مَا أَرْسَلْتَ بِهِ مِنْ بَعْدِي حَبَّةَ

ايمان و بغضه نفاق و النظر إليه رافه و موده

ص: ٥٣٥

عباده رواه صاحب الفردوس و نیز در منابع الموده نقلًا عن کتاب الموده فی القربی گفته

ابو ذر رفعه علیّ باب علمی و مبین لامتی ما ارسلت به من بعدی حبه ایمان و بغضه نفاق و النظر إلیه رافه عباده

حدیث أنت علمی

و از آنجمله است حدیث طویل مشتمل بر فضائل عظیمه جناب امیر المؤمنین علیه السلام که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و اله و سلم روز فتح خیبر آن را ارشاد نموده و در آن واقعت که آن جناب صلوات الله علیه و اله الطاهرین بخطاب جناب امیر المؤمنین علیه السلام ارشاد کرده و انت باب علمی و این حدیث شریف را ابو سعد عبد الملک بن محمد النیسابوری الخرکوشی و ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصبهانی و ابو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار الدیلمی و ابو المؤید موفق بن احمد الخوارزمی المعروف باخطب خوارزم و ابو العلاء الحسن بن احمد بن الحسن العطار الهمدانی و ابو حامد محمود بن محمد بن حسین بن یحیی الصالحانی و ابو عبد الله محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی و سید شهاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل و شیخ سلیمان بن ابراهیم البلخی القندوزی روایت کرده اند حالا عباراتی که مثبت این معنی باشد باید شنید اخطب خوارزم در کتاب المناقب گفته حدثنا سید الحفاظ ابو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار الدیلمی فیما کتب الی من همدان حدثنا ابو الفتح عبدوس بن عبد الله بن عبدوس الهمدانی کتابه

اخبرنا الشیخ ابو طاهر الحسین بن علی بن مسلمه رضی الله عنه من مسند زید بن علی رضی الله عنه حدثنا الفضل بن الفضل بن العباس حدثنا ابو عبد الله محمد بن سهل حدثنا محمد بن عبد الله البلدی حدثنی ابراهیم بن عبید الله بن العلاء حدثنی اُبی عن زید بن علیّ رضی الله عنه عن ابيه عن جده عن علیّ بن اُبی طالب رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه و سلم یوم فتحت خیبر لو لا ان یقول فیک و طوائف من امتی ما قالت النصارى فی عیسی بن مریم لقلت الیوم فیک مقالا لا تمرّ علی ملا من المسلمین الا اخذ و امن تراب رجلیک و فضل طهورک یستشفون به و لکن حسبک ان تكون منی و انا منک ترثنی وارثک و انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی انت تؤدی دینی و تقاتل علی سنتی و انت فی الآخرة اقرب الناس منی و انک غدا علی الحوض خلیفتی تذود عنه المنافقین و انت اول من یرد علی الحوض و انت اول داخل الجنّه من امتی و ان شیعتک علی مناہر من نور رواء مرویین مبیضه و جوههم حولی اشفع لهم فیکونون غدا فی الجنّه جیرانی و ان عدوک ظماء مظمئون مسوده و جوههم مقمحوون حربک حربی و سلمک سلمی و سرک سری و علانیتک علانیتی و سریره صدرک کسریره صدری و انت باب علمی و انّ ولدک ولدی و لحمک لحمی و دمک دمی و انّ الحق معک و الحق علی لسانک و فی قلبک و بین عینک

و الايمان مخالط لحمك و دمك كما خالط لحمى و دمي و ان الله عز و جل امرنى ان ابشرك انك و عترتك فى الجنه و ان عدوك فى النار لا يرد الحوض على مبغض لك و لا يغيب عنه محب لك قال على فخرت له سبحانه و تعالى ساجدا و حمدته على ما انعم به على من الاسلام و القرآن و جنبى الى خاتم النبیین و سيد المرسلین صلى الله عليه و اله و علامه كنجى در كفايه الطالب گفته

اخبرنى ابو اسحاق ابراهيم بن يوسف بن بركه الكتبى اخبرنا الحافظ ابو العلاء الهمداني اخبرنا ابو الفتح عبدوس بن عبد الله الهمداني حدثنا ابو طاهر الحسين بن على بن سلمه عن مسند زيد بن على رضى الله عنه حدثنا الفضل بن الفضل بن العباس حدثنا ابو عبد الله محمّد بن سهل حدثنا محمّد بن عبد الله البلوى حدثنى ابراهيم بن عبيد الله بن العلاء قال حدثنى أبى عن زيد بن على عن ابيه عن جدّه عن على بن أبى طالب رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم يوم فتحت خيبر لولا ان يقول فيك طوائف من امتى ما قالت النصرارى فى عيسى بن مريم لقلت اليوم فيك مقالا لا تمرّ على ملا من المسلمين الا اخذ و امن تراب رجلك و فضل ظهورك ليستشفوا به و لكن حسبك ان تكون منى و انا منك ترثنى وارثك و انت منى بمنزله هارون من موسى الا- انه لا نبى بعدى انت تؤدى دينى و تقاتل عن سنتى و انت فى الآخرة اقرب الناس منى و انك غدا على الحوض و انك اول داخل الجنة من امتى و ان شيعتك على منابر من نور مسرورون مبيضه و جوههم حولى اشفع لهم فيكونون غدا فى الجنة جيرانى و ان عدوك غدا ظماء مظنين مسوده و جوههم مقمحين حربك حربى و سلمك سلمى و سرك سرى و علانيتك علانيتى و سريره صدرك كسريره صدرى و انت باب علمى و ان ولدك ولدى و لحمك لحمى و دمك دمي و ان الحق معك و الحق على لسانك و فى قلبك و بين عينيك و الايمان مخالط لحمك و دمك كما خالط لحمى و دمي و ان الله عزّ و جلّ امرنى ان ابشرك انك و عترتك فى الجنة و ان عدوك فى النار لا يرد على الحوض مبغض لك و لا يغيب عنه محب لك قال على فخرت لله سبحانه و تعالى ساجدا و حمدته على ما انعم به على من الاسلام و القرآن و جنبى الى خاتم النبیین و سيد المرسلین صلى الله عليه و سلم و شهاب الدين احمد در توضيح الدلائل گفته

عن زيد بن على بن الحسين بن على بن أبى طالب عن ابيه عن جدّه عن ابن أبى طالب رضى الله تعالى عنه و عنهم قال قال لى رسول الله صلى الله عليه و على اله و بارك و سلم يوم فتحت خيبر لولا- ان تقول طوائف من امتى فيك ما قالت النصرارى فى عيسى بن مريم لقلت فيك مقاله

لا- تمر بملا- من الناس الا- اخذوا من تراب رجليك و من فضل طهورك يستشفون به و لكن حبك ان تكون منى و انا منك ترثني و ارثك و انت منى بمنزله هارون من موسى الا- انه لا نبي بعدى انت تبرى ذمتي و تقاتل على سنتي و انت فى الآخره اقرب الناس منى و انت غدا على الحوض خليفتي تذود عنه المنافقين و انت اول من يرد على الحوض و انت اول داخل الجنه من امتي و ان شيعتك على منابر من نور مبيضه وجوههم حولي اشفع لهم فيكونوا غدا فى الجنه جيرانى و ان عدوك غدا يرد نارا مسوده وجوههم و ان حربك حربى و سلمك سلمى و علانيتك علانيتى و سريره صدرك كسريره صدرى و انت باب علمى و ان ولدك ولدى و لحمك لحمى و دمك دمى و ان الحق معك و الحق على لسانك و فى قلبك و بين عينيك و الايمان مخالط لحمك و دمك كما خالط لحمى و دمى و ان الله عزّ و جلّ امرنى ان ابشرك انك و عترتك فى الجنه و ان عدوك فى النار لا يرد على الحوض مبغض لك و لا يغيب عنه محب لك رواه الامام الحافظ الصالحانى و قال اخبرنا محمد بن اسماعيل بن أبى نصر يعرف بدانكفاد بقراتى عليه قال حدثنا الحسن بن احمد قال اخبرنا الامام الحافظ العالم الربانى ابو نعيم احمد بن عبد الله الاصفهانى بسنده الى زيد بن على فذكر سنده و رواه ايضا الامام ابو سعد فى شرف النبوه بتغيير يسير فى اللفظ و زياده هى سيس احد من الامه يتقدمك و

ان امير المؤمنين عليا كرم الله تعالى وجهه خر ساجدا ثم قال الحمد لله الذى انعم على بالاسلام و هدانى بالقرآن و جنبى الى خير البريه خاتم النبيين و سيد المرسلين احسانا منه و تفضلا اقول هذا حديث جامع يدخل فيه اشتات ابواب المناقب و يشتمل اسباب خصائص الفضائل و علو المراتب قد رواه اجله الثقات من اهل السنه و عناه ادله التقاه و لله الفضل و المنه و المراد من ايراده فى هذا الباب كما خطه قلمى لفظه و تقاتل على سنتى و الايمان مخالط لحمك و دمك كما خالط لحمى و دمى و شيخ سليمان بلخى در ينابيع الموده گفته

موفق بن احمد قال اخبرنا سيد الحفاظ ابو منصور بن شهردار بن شيرويه الديلمى بسنده عن زيد بن على بن الحسين عن ابيه عن جدّه عن على بن رضى الله عنهم قال قال لى رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم يوم فتحت خبير لو لا ان تقول فيك طوائف من امتى ما قالت النصارى فى عيسى بن مريم لقلت فيك اليوم مقالا- بحيث لا- تمر على ملا- من المسلمين الا اخذ و امن تراب رجليك و فضل طهورك يستشفون به و لكن حسبك ان تكون منى و انا منك ترثني و ارثك و انت منى بمنزله هارون من موسى الا- انه لا نبي بعدى يا على انت تؤدى دينى و تقاتل على سنتى و انت فى الآخره اقرب الناس منى و انك على الحوض خليفتي تذود عنه المنافقين و انت اول

من یرد علی الحوض و انت اوّل داخل فی الجّنه من امتی و أنّ شیعتک علی منابر من نور رواء مرویین مبیضه و جوههم حول اشفع لهم فیکونون غذا فی الجنه جیرانی و ان اعدائک غذا ظماً مظمّین مسوده و جوههم مقمحون و مقمعون یضربون بالمقامع و هی سیاط من نار مقتحمین الی حربک حربی و سلمک سلمی و سرّک و سری و علانیتک علانیتی و سریره صدرک کسریره صدری و انت باب علمی و ان ولدک ولدی و لحمک لحمی و دمک دمی و أنّ الحق معک و الحق علی لسانک و فی قلبک و بین عینیک و الایمان مخالط لحمک و دمک کما خالط لحمی و دمی و ان الله عزّ و جلّ امرنی ان ابشرک انک انت و عترتک فی الجنه و عدوک فی النار لا یرد علی الحوض مبغض لک و لا یغیب عنه محب لک قال علیّ ع فخررت ساجدا لله تعالی و حمدته علی ما انعمه علی من الاسلام و القرآن و حبّینی الی خاتم النبیین و سید المرسلین صلی الله علیه و اله و سلم و نیز در ینابیع الموده گفته

اخرج ابو المؤید اخطب الخطباء موفق بن احمد الخوارزمی المکی عن سید الحفاظ اَبی منصور شهردار بن شیرویه الیدیلمی بسنده عن زید بن علی بن الحسین عن ابيه عن جده عن امیر المؤمنین علی رضی الله عنهم قال قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوم فتحت خیبر بقدره الله لولا- ان تقول فیک طوائف من امتی ما قالت النصراری فی عیسی بن مریم لقلت فیک مقالا لا تمر علی ملا من المسلمین الا اخذوا من تراب رجلیک و فضل طهورک یششفون به و لکن حسبک ان تكون منی و انا منک ترثنی وارثک و انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی یا علی انت تؤدی دینی و تقاتل علی سنتی و انت فی الآخره اقرب الناس منی و انک غذا علی الحوض خلیفتی و انت اول من یرد علی الحوض و انت تذود المنافقین عن حوضی و انت اوّل داخل فی الجّنه من امتی و ان محیبک و اتباعک علی منابر من نور رواء مرویین مبیضه و جوههم حولی اشفع لهم فیکونون غذا جیرانی و ان اعداءک غذا ظماً مظمّین مسوده و جوههم یضربون بالمقامع و هی سیاط من نار مقمحین و حربک حربی و سلمک سلمی و سرّک سری و علانیتک علانیتی و سریره صدرک سریره صدری و انت باب علمی و ان ولدک ولدی و لحمک لحمی و دمک دمی و ان الحق معک و الحق علی لسانک و فی قلبک و بین عینیک و الایمان مخالط لحمک و دمک کما خالط لحمی و دمی و أنّ الله امرنی ان ابشرک انک و عترتک و محیبک فی الجّنه و عدوک فی النار لا یرد علی الحوض مبغضک و لا- یغیب عنه محبک قال علیّ فخررت ساجدا لله تبارک و تعالی و حمدته علی ما انعم به من الاسلام و القرآن و حبّینی الی خاتم النبیین و سید المرسلین صلی الله علیه و اله و سلم

حدیث عیبه علمی و بابی الذی اوتی منه

و از آنجمله است حدیثی که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در ان

عبيه علمى و بابى الذى اوتى منه ارشاد فرموده و اين حديث را باختلاف طرق و الفاظ ابو نعيم احمد بن عبد الله الاصفهاني و ابو المؤيد موفق بن احمد الخوارزمي المعروف باخطب خوارزم و ابو القاسم عبد الكريم بن محمد بن عبد الكريم بن الفضل بن الحسن بن الحسين بن رافع الرافعي و ابو عبد الله محمد بن يوسف بن محمد الكنجي الشافعي و ابو المجامع ابراهيم بن محمد بن مؤيد الحموي و حسام الدين ابو عبد الله حميد بن احمد المحلي و شهاب الدين احمد صاحب توضيح الدلائل و محمد بن اسماعيل بن صلاح الامير الصنعاني و سليمان بن ابراهيم البلخي القندوزي روايت کرده اند ابو نعيم اصفهاني در كتاب ذكر منقبه المطهرين اهلبيت محمد سيد الاولين و الآخرين على ما نقل عنه گفته

حدثنا ابو الفرج احمد بن جعفر النسائي قال حدثنا محمد بن جرير قال حدثنا عبد الله بن داهر الرازي قال حدثني أبي داهر بن يحيى الاحمري المقرئ قال حدثنا الاعمش عن عبايه عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم هذا علي بن أبي طالب لحمه من لحمي و دمه من دمي و هو متي بمنزله هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي و قال يا أم سلمه اشهدي و اسمعي هذا علي أمير المؤمنين و سيد المسلمين و عبيه علمى و بابى الذى اوتى منه و الوصي على الاموات من اهل بيتي اخي في الدنيا و خديني في الآخرة و معي في التينام الاعلى و ابو المؤيد موفق بن احمد الخوارزمي المعروف باخطب خوارزم در كتاب المناقب گفته و انباني مهذب الائمة هذا

قال انبانا محمد بن علي الشاهد قال اخبرنا الحسن بن احمد المقرئ قال اخبرنا احمد بن عبد الله الحافظ قال حدثنا حبيب بن الحسن قال حدثنا عبد الله بن ايوب القرني قال حدثنا زكريا بن يحيى المنقري قال حدثنا اسماعيل بن عباد المدني عن شريك عن منصور عن ابراهيم عن علقمه عن عبد الله قال قال خرج النبي صلى الله عليه و سلم من عند زينب بنت جحش فاتي بيت أم سلمه و كان يومها من رسول الله صلى الله عليه و سلم فلم يلبث ان جاء علي رضي الله عنه فدق الباب دقا خفيا فاستثبت رسول الله صلى الله عليه و سلم الدق فانكرته أم سلمه فقال لها رسول الله صلى الله عليه و سلم قومي فافتى له الباب فقالت يا رسول الله من هذا الذي بلغ من خطره ما افتح له الباب فاتلقاه بمعاصمي و قد نزلت في آيه من كتاب الله بالامس فقال كالمغضب ان طاعه الرسول طاعه الله و من عصى الرسول فقد عصى الله ان الباب رجلا ليس بالنزق و لا الخرق يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله ففتحت له الباب فاخذ بعضا دني الباب حتى إذا لم يسمع حسا و لا حركة و

صرت الى خدري استاذن فدخل فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم أ تعرفينه قلت نعم هذا علي بن أبي طالب قال صدقت سجيته من سجيته و لحمه من لحمي و دمه من دمي و هو عبيه علمى و اشهدي و هو قاتل الناكثين و القاسطين و المارقين

من بعدى اسمعى و اشهدى لو انّ عبدا عبد الله الف عام من بعد الف عام بين الركن و المقام ثم لقي الله مبغضا لعلّى رضى الله عنه لا-كبه الله يوم القيمة على منخرية فى نار جهنم و قال رضى الله عنه صوابه لكبه و اكبّ غير متعد و النزق الخفيف الطائش يقال نزق إذا طاش و رجل نزق فيه نزق و طيش و نَزَق فرسه ضربه لينزو الخرق العذى فيه دهش من خرق الغزال إذا خيف فلزق بالارض من الدهش و اصابه خرق أى دهش و خرق فى علمه و فيه خرق و هو خرق و هى خرقاء و ناقة خرقاء لا تتعاهد مواضع قوائمها من الارض و ريح خرقاء لا يدوم على جهة فى هبوبها و نیز اخطب خوارزم در كتاب المناقب كفته و انباني ابو العلاء هذا

قال اخبرنا الحسن بن احمد المقرئ قال اخبرنا احمد بن عبد الله الحافظ قال اخبرنا ابو الفرج احمد بن جعفر النسائي قال حدثنا محمد بن جرير قال حدثنا عبد الله بن داهر بن يحيى الرازى قال حدثنى أبى داهر بن يحيى المقرئ قال حدثنا الاعمش عن عبايه عن ابن عباس قال قال رسول الله صلّى الله عليه و سلم هذا على بن أبى طالب لحمه من لحمى و دمه من دمى و هو منى بمنزله هارون من موسى غير انه لا نبى بعدى

و قال يا أم سلمه اشهدى و اسمعى هذا علىّ ع امير المؤمنين و سيد المسلمين و عيبه علمى و بابى الذى اوتى منه اخى فى الدنيا و خدنى فى الآخرة و معى فى السنم الاعلى و عبد الكريم بن محمد الرافعى در تدوين فى ذكر اهل العلم بقزوين كفته كتب إلينا ابو الفتح محمد بن عبد الباقي و قرأت على يوسف بن عمر بسماعه منه

قال ثنا ابو الفضل احمد بن الحسن بن خيرون انبا ابو على احمد بن ابراهيم بن الحسن بن شاذان ثنا ابو بكر بن كامل ثنا القسم بن العباس ثنا زكريا بن يحيى الحراز ثنا اسماعيل بن عباد ثنا شريك عن منصور عن ابراهيم عن علقمه عن عبد الله قال خرج رسول الله صلّى الله عليه و سلم من بيت زينب بنت جحش و اتى بيت أم سلمه و كان يومها من رسول الله صلّى الله عليه و سلم فلم يلبث ان جاء علىّ فدق الباب دقا خفيفا فاثبت النبى صلّى الله عليه و سلم الدق و انكرته أم سلمه فقال لها رسول الله صلّى الله عليه و سلم قومى فافتحى له قالت يا رسول الله من هذا الذى بلغ من خطره ما افتح له الباب و اتلقاه بمعاصمى و قد نزلت فى آيه من كتاب الله تعالى بالامس فقال لها صلّى الله عليه و سلم كهيه المغضب انّ طاعه الرسول كطاعه الله و من عصى رسول الله صلّى الله عليه و سلم فقد عصى الله ان بالباب رجلا- ليس بنزق و لا- غلق يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله ففتحت الباب فاخذ بعصادتي الباب حتى إذا لم يسمع حسيسا و لا حركة و صرت فى خدرى استاذن فدخل فقال رسول الله صلّى الله عليه و سلم يا أم سلمه أتعرفينه قالت نعم يا رسول الله هذا على بن أبى طالب قال صدقت سجيته من سجيتى و لحمه

من لحمى و دمه من دمى و هو عيبه علمى فاسمعى و اشهدى و هو قاتل الناكثين و المارقين و القاسطين من بعدى فاسمعى و اشهدى و هو قاسم عداتى فاسمعى و اشهدى لو ان عبدا عبد الله الف علم و الف عام و الف عام بين الركن و المقام ثم لقي الله تعالى مبغضا لعلى بن أبى طالب و عترتى اكتبه الله على منخره يوم القيمة فى نار جهنم تخفيف الدق ادب لثلا يزعج من فى البيت و قوله اثبت الدق أى عرف انه دق من يقال اثبت و ثبت و المعصم موضع السوار من اليد و قوله نزلت فى آيه من كتاب الله تعالى يمكن ان يريد به آيه الحجاب و يناسبه قوله اتلقاه بمعاصمى و يمكن ان يريد الايات الواردة فى فضيله زوجات النبى صلى الله عليه و سلم و يناسبه استبعادها فتح الباب له و على التقديرين المعنى فى و فى مثلى و النزق الطياش يقال نزق ينزق أى طاش و يقال غلق الرجل أى غضب و الغلق العذى يغضب كثيرا و يجوز ان يكون اللفظ و لا علق بالعين يقال علق به إذا هويه و يقال من ذى علق أى ذى هوى يعنى انه ضابط نفسه يعرف ادب الدخول و وقته و قولها و انا اختال فى مشيتى يجوز ان يكون سبب الاختيال تعجبها ممّا وصف به النبى صلى الله عليه و سلم الداق بابه و يجوز ان يكون السبب تبجحها بفتح الباب لمن وصفه به و حسيس الشىء حسه و يقال أراد بالناكثين الذين بغوا على على رضى الله عنه و بالمارقين الخوارج

قال صلى الله عليه و سلم يمرقون من الدين و بالقاسطين الكفار قال تعالى وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا و محمد بن يوسف كنجى در كفايه الطالب گفته

اخبرنا المعمر ابو اسحاق ابراهيم بن عثمان بن يوسف الكاشغرى اخبرنا الشيخان ابن النبطى و الكاغدى قال ابو الفتح اخبرنا ابو الفضل بن خيرون و قال ابو المظفر اخبرنا ابو بكر احمد بن الطريشى قالوا اخبرنا ابو على بن شاذان اخبرنا عبد الله بن جعفر بن درستويه اخبر الحافظ ابو يوسف يعقوب بن سفيان الفارسى الفسوى فى مشيخته حدثنا ابو طاهر محمد بن قسيم الحضرمى حدثنا حسن بن حسين العرنى حدثنى يحيى بن عيسى الرسلى عن الاعمش عن حبيب بن أبى ثابت عن سعيد بن جبير عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم لام سلمه هذا على بن أبى طالب لحمه من لحمى و دمه من دمى و هو منى بمنزله هارون من موسى الا أنه لا نبى بعدى يا أم سلمه هذا على ع امير المؤمنين و سيد المسلمين و وعاء علمى و وصيى و بابى الذى اوتى منه اخى فى الدنيا و الآخرة و معى فى المقام الا على يقتل القاسطين و الناكثين و المارقين و نيز كنجى در كفايه الطالب گفته الباب السادس و الثمانون فى ان خلق على رضى الله عنه مثل خلق النبى صلى الله عليه و سلم

اخبرنا ابو الحسن بن أبى عبد الله بن الحسن الازجى بدمشق عن الحافظ ابن الفضل محمد بن ناصر بن على السلامى اخبرنا محمد بن على

بن عبيد الله ثنا عمي احمد بن عبد الله حدثنا ابو الحسين بن الضواف حدثنا عبد الله بن أبي سفيان حدثنا محمد بن الكديمي حدثنا زكريا بن يحيى حدثنا اسماعيل بن عباد عن شريك النخعي عن سعد بن زيد قال خرج علينا رسول الله صلى الله عليه و سلم من بيت زينب حتى دخل بيت أم سلمه و كان يومها من رسول الله فلم يلبث ان جاء علي بن أبي طالب رضي الله عنه فدق الباب دقا خفيفا فاستثبت رسول الله صلى الله عليه و سلم فقال يا أم سلمه قومي فافتحي فقلت يا رسول الله ما الذي بلغ من خطرته ما افتح له الباب و القاه بمعاصمي و قد نزلت في بالامس آيه من كتاب الله عز و جل فقال لها رسول الله كالمغضب ان طاعه رسول الله كطاعه الله و ان بالباب رجلا ليس بنزق و لا بخرق يحب الله و رسوله و لم يكن يدخل حتى ينقطع الواطؤ قالت فقامت ففتحت له الباب فاخذ بعضادتي الباب حتى إذا لم يسمع حسا استاذن و دخل فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم أ تعرفينه قلت نعم هذا علي بن أبي طالب قال صدقت سجيته سجيتي و دمه كدمي و هو عيبه علمي فاسمعي و اشهدى لو ان عبدا من عباد الله عز و جل عبد الله الف عام و الف عام بعد الف عام بين الركن و المقام ثم لقي الله عز و جل مبغضا لعلي و عترته كتبه الله عز و جل على منخره يوم القيامة في نار جهنم قلت هذا حديث حسن سنده مشهور عند اهل النقل و ابراهيم بن محمد حموئي در فرائد السمطين علي ما نقل عنه باسناد خود آورده

عن سعيد بن جبير عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم لام سلمه هذا علي بن أبي طالب لحمه من لحمي و دمه من دمي و هو مني بمنزله هارون من موسى الا أنه لا نبي بعدي يا أم سلمه هذا علي امير المؤمنين و سيد المسلمين و وصيي و عيبه علمي و بابي الذي اوتى منه اخي في الدنيا و الآخرة و معي في السنام الاعلى يقتل القاسطين و المارقين و الناكثين و شهاب الدين احمد در توضيح الدلائل گفته

عن ابن عباس رضي الله عنهما عن النبي صلى الله عليه و علي اله و بارك و سلم انه قال و هو في بيت أم سلمه رضي الله تعالى عنها هذا علي بن أبي طالب لحمه من لحمي و دمه من دمي و هو مني بمنزله هارون من موسى غير اني لا نبي من بعدي ثم قال صلى الله عليه و سلم يا أم سلمه اشهدى و اسمعي هذا علي امير المؤمنين و سيد المسلمين و عيبه علمي و بابي الذي اوتى منه اخي في الدنيا و خدني في الآخرة و معي في السنام الاعلى و شيخ محمد حفني در حاشية جامع صغير گفته

قوله عيبه علمي أي وعاء علمي الحافظ له فانه مدينه العلم و لذا كانت الصحابه تحتاج إليه في فك المشكلات و محمد بن اسماعيل الامير اليماني در روضه نديه گفته ذكر الفقيه العلامة حميد رحمه الله في

شرحه بعضا من الروايات فى الخوارج و لم يستوف كما سقناه الا انه ذكر ما لم نذكره فيما مضى و

ذكر بسنده الى ابن عباس قال كان ابن عباس جالسا بمكة يحدث الناس على شفير زمزم فلما انقضى حديثه نهض إليه رجل من القوم فقال يا بن عباس انى رجل من اهل الشام قال اعوان كل ظالم الا من عصم الله منكم سل عما بدا لك قال يا بن عباس انى جئت اسالك عن على بن أبى طالب و قتله اهل لا اله الا الله لم يكفروا بقبله و لا حجج و لا صيام رمضان فقال له ثكلتك امك سل عما يعينك قال يا عبد الله ما جئتك اضرب من حمص لحجج و لا عمره و لكن اتيتك لتخرج لى امر على و فعاله فقال ويحك ان علم العالم صعب لا يحتمل و لا تقر به القلوب الى ان

نقل عن ابن عباس انه قال فى خطاب الشامى فاجلس حتى اخبرك الذى سمعته من رسول الله صلى الله عليه و سلم و عاينته ان رسول الله صلى الله عليه و سلم تزوج زينب بنت جحش فولم و كانت وليمته الحيس و كان يدعو عشره عشره من المؤمنين فكانوا إذا اصابوا من طعام نبى الله صلى الله عليه و سلم استانسوا الى حديثه و اشتهوا النظر فى وجهه و كان رسول الله صلى الله عليه و سلم يشتهى ان يخففوا عنه و يخلو له المنزل لانه كان قريب عهد بعرس زينب بنت جحش و كان يكره اذى المؤمنين فانزل الله سبحانه يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرٍ نَاظِرِينَ إِنَاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ فَلَمَّا نزلت هذه الآيه كان الناس إذا اصابوا من طعام نبىهم لم يلبثوا ان يخرجوا فمكث رسول الله صلى الله عليه و سلم سبعة ايام و لياليها ثم تحول الى بيت أم سلمه بنت أميه و كانت ليلتها و صباحها و يومها من رسول الله صلى الله عليه و سلم فلما تعالى النهار و انتهى على الى الباب فدقه دقا خفيفا فعرف رسول الله صلى الله عليه و سلم دقه و انكرته أم سلمه فقال يا أم سلمه قومى و افتحى الباب قالت يا رسول الله من هذا الذى بلغ من خطره ان ينظر الى محاسنى فقال لها نبى الله كهيئه المغضب من يطع الرسول فقد اطاع الله قومى و افتح الباب فان بالباب رجلا ليس بالخرق و لا بالنزق و لا بالعجل يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله يا أم سلمه انه اخذ بعضادتى الباب فليس بفاتح الباب و لا داخل الدار حتى يغيب عنه الوطاء فقامت أم سلمه و هى لا تدري من بالباب غير انها قد حفظت النعت و المدح فمشت نحو الباب و هى تقول بخ بخ لرجل يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله ففتحت و امسك على بعضادتى الباب فلم يزل قائما حتى خفى عليه الوطاء فدخلت أم سلمه خدرها و فتح على الباب فدخل فسلم على النبى صلعم

فقال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَامَ سَلَمَةَ هَلْ تَعْرِفِينَهُ قَالَتْ نَعَمْ وَهِنِثًا لَهُ هَذَا عَلِيٌّ قَالَ صَدَقْتَ يَا أُمَّ سَلَمَةَ هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ لَحْمُهُ لَحْمِي وَدَمُهُ دَمِي وَهَذَا مَنِيٌّ بِمَنْزِلِهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي يَا أُمَّ سَلَمَةَ اسْمَعِي وَافْهَمِي هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدَ الْمُسْلِمِينَ وَعِيْبَهُ عِلْمِي وَبَابِي الْعَزِيَّ أَوْتِي مِنْهُ وَالْوَصِيَّ عَلِيَّ الْأَمَوَاتِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَالْخَلِيفَةَ عَلِيَّ الْأَحْيَاءِ مِنْ أُمَّتِي أَخِي فِي الدُّنْيَا وَقَرِينِي فِي الْآخِرَةِ وَمَعِي فِي السَّنَامِ الْأَعْلَى فَاشْهَدِي يَا أُمَّ سَلَمَةَ أَنَّهُ يُقَاتِلُ النَّكَثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ فَقَالَ الشَّامِيُّ فَرَّجَتْ عَنِّي يَا بِنَّ عَبَّاسٍ أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُسْلِمٍ انْتَهَى كَلَامُهُ وَشَيْخُ سَلِيمَانَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْقَنْدُوزِيِّ الْبَلْخِيِّ فِي يَنْابِيعِ الْمَوَدَّةِ كَفَّتَهُ

اخرج موفق بن احمد الخوارزمي عن يحيى و مجاهد هما عن ابن عباس قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَا أُمَّ سَلَمَةَ هَذَا عَلِيٌّ لَحْمُهُ لَحْمِي وَدَمُهُ دَمِي وَهُوَ مَنِيٌّ بِمَنْزِلِهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي يَا أُمَّ سَلَمَةَ اسْمَعِي وَاشْهَدِي هَذَا عَلِيٌّ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدَ الْمُسْلِمِينَ وَهَذَا عِيْبَهُ عِلْمِي وَهَذَا بَابِي الْعَزِيَّ أَوْتِي مِنْهُ وَهَذَا أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَهَذَا مَعِي فِي السَّنَامِ الْأَعْلَى وَنِيزِ بَلْخِي فِي يَنْابِيعِ الْمَوَدَّةِ كَفَّتَهُ

اخرج الحموي عن ابراهيم النَّخَعِيِّ عَنْ عَلْقَمَةَ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ بَيْتِ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ وَاتَى بَيْتَ أُمِّ سَلَمَةَ وَكَانَ يَوْمَهَا فَجَاءَ عَلِيٌّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا أُمَّ سَلَمَةَ هَذَا عَلِيٌّ أَحْتِيْبُهُ لَحْمُهُ مِنْ لَحْمِي وَدَمُهُ مِنْ دَمِي وَهُوَ عِيْبَهُ عِلْمِي وَاسْمَعِي وَاشْهَدِي أَنَّهُ قَاتِلُ النَّكَثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ مِنْ بَعْدِي وَهُوَ قَاصِمُ أَعْدَائِي وَمَحْيِي سُنَّتِي وَاسْمَعِي وَاشْهَدِي لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبْدَ اللَّهِ الْفِ عَامَ وَالْفِ عَامَ طَلَفَ عَامَ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ وَلَقِيَ اللَّهَ تَعَالَى مَبْغُضًا لِعَلِيٍّ وَعَتَرْتِي أَكْبَهُ عَلِيٌّ مَنْخَرِيهِ فِي جَهَنَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَتُؤَيِّدُ ابْنَ حَدِيثِ شَرِيفٍ فِي خُصُوصِ وَصْفِ عِيْبِهِ عِلْمِي كَلَامِ مَعْجَزِ نِظَامِ جَنَابِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ كَلَامَ ابْنِ جَنَابِ بَعْضِ صِفَاتِ عَالِيهِ خُودِ بِيَانِ فَرْمُودِهِ وَفِي جَمَلِهِ أَنَّ ارشَادِ نَمُودِهِ

انا عيبه العلم انا اوبه الحلم و اين كلام حقائق انضمام آن امام عالي مقام عليه آلاف التحية و السّلام سابقا در وجه صد و بستم از كتاب توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل منقول شده فليراجع و نيز مؤيد آنست خطبه جناب امير المؤمنين عليه السلام كه در آن خطبه آن جناب در وصف آل محمد صلوات الله عليهم اجمعين

هم موضع سره و لجا امره و عيبه علمه ارشاد فرموده و اين خطبه را شيخ سليمان بن ابراهيم البلخي در ينابيع الموده باختصار ذكر نموده چنانچه گفته و

في نهج البلاغه قال امير المؤمنين على عليه السلام في خطبته بعد انصرافه من صفين يذكر آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَهَذَا مَعِي فِي السَّنَامِ الْأَعْلَى وَنِيزِ بَلْخِي فِي يَنْابِيعِ الْمَوَدَّةِ كَفَّتَهُ

ارتعاد فرائضه لا يقاس بآل محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ وَلا يَسْوَى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ وَعِمَادُ اليَقِينِ إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْغَالِي وَبِهِمْ يَلْحَقُ التَّالِي وَ لَهُمْ خِصَائِصُ الْوِلَايَةِ وَ فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَ الْوَرَاثَةُ الْآنَ إِذْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ وَ نَقَلَ إِلَى مُنْتَقَلِهِ وَ نِيزْ دَرِ يَنْبِيعِ الْمَوْدَةِ كَقَوْلِهِ

فِي نَهْجِ الْبَلَاغَةِ وَ مِنْ خُطْبَةِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِمَامِ الْمُتَّقِينَ وَ قَائِدِ الْغُرِّ الْمَحْجَلِينَ وَ يَعْسُوبِ الدِّينِ مَوْلَانَا وَ مَوْلَى الْإِنْسِ وَ الْجَنِّ اسْدَ اللَّهُ الْغَالِبَ عَلَيَّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ سَلَامَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَلَى الْآئِمَّةِ مِنْ أَوْلَادِهِ دَائِمًا أَبَدًا مِتْرَانِدَا مِتْمَانِيَا مِتْكَاتِرَا بَاقِيَا سِرْمَدَا بَعْدَ انْصِرَافِهِ مِنْ صَفِينٍ مِنْهَا يَعْنِي آلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هُمْ مَوْضِعُ سِرِّهِ وَ لَجَاءُ أَمْرِهِ وَ عَيْبَةُ عِلْمِهِ وَ مَوْتَلُ حِكْمِهِ وَ كَهُوفُ كِتَابِهِ وَ جِبَالُ دِينِهِ بِهِمْ أَقَامَ انْحِنَاءَ ظَهْرِهِ وَ أَذْهَبَ ارْتِعَادَ فَرَائِضِهِ مِنْهَا فِي الْمَنَافِقِينَ زَرَعُوا الْفُجُورَ وَ سَقَوْا الْغُرُورَ وَ حَصَدُوا الثُّبُورَ لَا يَقَاسُ بِالْمُحَمَّدِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ وَ لَا يَسْوَى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ وَ عِمَادُ اليَقِينِ إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْغَالِي وَ بِهِمْ يَلْحَقُ التَّالِي وَ لَهُمْ خِصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ وَ فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَ الْوَرَاثَةُ الْآنَ إِذْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ وَ نَقَلَ إِلَى مُنْتَقَلِهِ وَ نِيزْ مُؤَيِّدِ أَنْسَتِ ارشَادِ جَنَابِ

إِمَامِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَحْنُ أَبْوَابُ اللَّهِ وَ نَحْنُ الصُّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ وَ نَحْنُ عَيْبَةُ عِلْمِهِ وَ إِينِ ارشَادِ بَاسِدَادِ عُنُقَرِيبِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ مَنقُولِ خَوَاطِئِ شَدِّ

حديث هو بابي الذي اوتى منه

و از آنجمله است

حديث هذا اول من امن بي و اول من يصفحني يوم القيامة كه جناب رسالت مآب صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلِمَ دَرِ آن بَعْدِ ذِكْرِ فِضَائِلِ عَدِيدِهِ جَنَابِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَرِ حَقِّ آن حَضْرَتِ فَرَمُودِهِ اَنْدَ وَ هُوَ بَابِي الَّذِي اُوتِيَ مِنْهُ وَ اِينِ حَدِيثِ شَرِيفِ رَا طِرَازِ الْمُحَدَّثِينَ اَبُو بَكْرٍ اَحْمَدُ بِنِ مُوسَى بِنِ مَرْدُويَةِ الْاَصْبَهَانِي وَ اَبُو الْقَسَمِ عَلِي بِنِ الْحَسَنِ بِنِ هَبَةَ اللَّهِ الْمَعْرُوفِ بَابِنِ عَسَاكِرِ وَ اَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بِنِ يُوْسُفِ بِنِ مُحَمَّدِ الْكَنْجِي الشَّافِعِي رَوَايَتِ كَرَدِهِ اَنْدَ اَبْنِ مَرْدُويَةِ دَرِ كِتَابِ الْمَنَاقِبِ عَلِي مَا نَقَلَ عَنْهُ كَقَوْلِهِ

حَدَّثَنَا سَلِيمَانُ بِنِ اَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بِنِ دَاهِرٍ قَالَ حَدَّثَنِي اَبُو عَلِيٍّ عَنِ الْاَعْمَشِ عَنِ عُبَايَةَ الْاَسَدِيِّ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ سَتَكُونُ فَتْنَةٌ فَمَنْ اَدْرَكَهَا اَوْ فَانَ اَدْرَكَهَا اَحَدٌ مِنْكُمْ فَعَلِيٌّ بِخِصْلَتَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ وَ عَلِيٌّ بِنِ اَبِي طَالِبٍ فَانِي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلِمَ يَقُولُ وَ هُوَ اِخْتِذَ بِيَدِ عَلِيٍّ بِنِ اَبِي طَالِبٍ هَذَا اَوَّلُ مَنْ اَمِنَ بِي وَ اَوَّلُ مَنْ يَصَافِحُنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ فَاارُوقُ هَذِهِ الْأُمَّةُ يَفْرُقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ وَ هُوَ يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَالِ يَعْسُوبُ الظُّلْمَةِ وَ هُوَ الصِّدِّيقُ الْاَكْبَرُ وَ هُوَ بَابِي الَّذِي اُوتِيَ مِنْهُ وَ مُحَمَّدُ بِنِ يُوْسُفِ كَنْجِي دَرِ كَفَايَةِ الطَّالِبِ كَقَوْلِهِ الْبَابُ الرَّابِعُ وَ الْارْبَعُونَ فِي تَخْصِيصِ عَلِيٍّ بِالْمَتَابِعَةِ عِنْدَ الْفِتْنَةِ

اَخْبَرَنَا الْعَلَامَةُ مَفْتَى الشَّامِ اَبُو نَصْرِ مُحَمَّدُ بِنِ هَبَةَ اللَّهِ الْقَاضِي اَخْبَرَنَا اَبُو الْقَسَمِ مَسْعُودُهُ اَخْبَرَنَا اَبُو الْقَسَمِ الْحَافِظُ اَخْبَرَنَا اَبُو الْقَسَمِ السَّمَرْقَنْدِي اَخْبَرَنَا اَبُو الْقَسَمِ مَسْعُودُهُ

اخبرنا عبد الرحمن بن عمرو الفارسی اخبرنا ابو احمد بن عدی حدثنا علی بن سعید بن بشیر حدثنا عبد الله بن داهر الرازی حدثنا ابي عن الاعمش عن عبايه عن ابن عباس قال ستكون فتنه فمن ادركها منكم فعليكم بخصلتين كتاب الله و علي بن ابي طالب فاني سمعت رسول الله صلى الله وسلم و هو اخذ بيد علي و هو يقول هذا اول من امن بي و اول من يصفحني و هو فاروق هذه الامه يفرق بين الحق و الباطل و هو يعسوب المؤمنين و المال يعسوب الظالمين و هو الصديق الاكبر و هو بابي الذي اوتي منه و هو خليفتي من بعدي

حديث علي بن ابي طالب باب حطه

و از آنجمله است حديث علي بن ابي طالب باب حطه كه مؤيد بودن آن برای حديث مدينه العلم از كلام حافظ سخاوی واضح و لائحست و اين حديث شريف را ابو الحسن علي بن عمر بن احمد الدارقطني و ابو شجاع شيرويه بن شهردار الديلمي و سيد علي بن شهاب الهمداني و جلال الدين عبد الرحمن بن ابي بكر السيوطي و عبد الوهاب بن محمد بن ربيع الدين احمد البخاري و احمد بن محمد بن علي المعروف بابن حجر المكي و ملا علي بن حسام الدين المتقي و شيخ بن عبد الله بن شيخ بن عبد الله العيديروس اليمني و علي بن احمد بن محمد بن ابراهيم العزيزي البولاقى الشافعى و مرزا محمد بن معتمدخان البدخشى و محمد صدر عالم و محمد بن اسماعيل بن صلاح الامير الصنعاني و احمد بن عبد القادر العجيلي و شيخ سليمان بن ابراهيم البلخي القندوزي روايت کرده اند ديلمي در فردوس الاخبار گفته

ابن عباس علي بن حطه من دخل منه كان مؤمنا و من خرج منه كان كافرا و سيد علي همداني در روضه الفردوس گفته و

عنه قال قال عليه السلام علي بن ابي طالب باب من دخله كان مؤمنا و من خرج منه كان كافرا و نیز سيد علي همداني در كتاب الموده فى القربى گفته

عن ابن عباس رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال علي بن ابي طالب باب حطه من دخل منه كان مؤمنا و من خرج منه كان كافرا و جلال الدين سيوطي در رساله القلوب الجلى فى فضائل علي گفته الحديث التاسع و الثلاثون

عن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال علي بن ابي طالب باب حطه من دخل منه كان مؤمنا و من خرج منه كان كافرا اخرجه الدارقطني فى الافراد و نیز سيوطي در جامع صغير گفته

علي بن حطه من دخل منه كان مؤمنا و من خرج منه كان كافرا قط فى الافراد عن ابن عباس و عبد الوهاب بخارى در تفسير انورى گفته

وعنه رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علي بن ابي طالب باب من دخل منه كان مؤمنا و من خرج منه كان كافرا رواه صاحب الفردوس و ابن حجر مكي در صواعق در ذكر احاديث مناقب جناب امير المؤمنين عليه السلام گفته الحديث الرابع و الثلاثون

اخرج الدارقطني فى الافراد عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال علي بن حطه من دخل منه كان مؤمنا و من خرج

منه كان كافرا و ملا علی متقی در کنز العمال گفته علی بن ابی طالب باب حطه

ص: ۵۴۷

من دخل منه كان مؤمنا و من خرج منه كان كافرا قط في الافراد عن ابن عباس و شيخ بن عبد الله العيدروس در عقد نبوی گفته و

اخرج الدارقطني في الافراد عن ابن عباس أنّ النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ عَلِيٌّ بَابُ حَطِّهِ مِنْ دَخَلَ مِنْهُ كَانَ مُؤْمِنًا وَمَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِرًا وَعَزِيزِي فِي سِرَاجِ مَنْبَرٍ كَقَوْلِهِ (عَلِيٌّ بَابُ حَطِّهِ) أَي طَرِيقُ

من دخل منه كان مؤمنا و من خرج منه كان كافرا و عزيزی در سراج منبر گفته

(علیّ باب حطه) أي طريق حطّ الخطايا

(من دخل منه كان مؤمنا و من خرج منه كان كافرا) يحتمل ان المراد الحث على اتباعه و الزجر عن مخالفته و قال المناوي أي انه تعالى كما جعل لبني اسرائيل دخولهم الباب متواضعين خاشعين سببا للغفران اجعل الاهتداء يهدي عليّ سببا للغفران و هذا نهاية المدح اه و قال العلقمي اشار الى قوله تعالى وَ قُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ أَي قُولُوا حِطَّ عَنَّا ذُنُوبَنَا وَ ارْتَفَعَتْ عَلَيَّ مَسْئَلَتُنَا وَ امْرَأَتُنَا فَعَلِيَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَ مَنْ اقْتَدَى وَ اهْتَدَى بِهِ بِهَدْيِهِ وَ تَبِعَهُ فِي احواله و اقواله كان مؤمنا كامل الايمان (قط الافراد عن ابن عباس) و مرزا محمد بن معتمدخان البدخشي در مفتاح النجا گفته و

اخرج الدارقطني في الافراد عن ابن عباس رضى الله عنه ان النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ عَلِيٌّ بَابُ حَطِّهِ مِنْ دَخَلَ فِيهِ كَانَ مُؤْمِنًا وَمَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِرًا وَ مُحَمَّدٌ صَدْرُ عَالَمٍ فِي مَعَارِجِ الْعَلِيِّ كَقَوْلِهِ وَ

اخرج الدارقطني في الافراد عن ابن عباس قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيٌّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ بَابُ حَطِّهِ مِنْ دَخَلَ مِنْهُ كَانَ مُؤْمِنًا وَمَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِرًا وَ مُحَمَّدٌ بِنُ اِسْمَاعِيلِ اَلْاِمِيرِ اَلْيَمَانِيِّ فِي رَوْضَةِ نَدِيهِ شَرَحَ تَحْفَهُ عَلَيْهِ كَقَوْلِهِ قُلْ مَنْ اَلْمَدْحُ بِمَا شئتَ فَلَمْ تَأْتِ

فيما قلته شيئا فريا كل من رام يداني شاوه في العلي فاعده روما اشعبيا

هذه كالفذلكه لما تقدم من فضائله كانه قال إذا قد عرفت انه احرز كل كمال و بذ في كل فضيله كمله الرجال فقل ما شئت في مدحه كان تمدحه بالعباده فانه بلغ رتبتها العليّه و بالشجاعه فانه انسى ما سبقه من ابطال البريه و بالزهاده فانه امامها الّذى به يقتدى و بالجوّد فانه الّذى إليه فيه المنتهى و بالجمله فلا فضيله الا و هو حامل لوائها و مقدم امرائها فقل في صفاته ما انطلق به اللسان فلن يعيبك في ذلك انسان و في هذه اشاره الى عدم انحصار فضائله كما قد اشرنا إليه سابقا و كيف تنحصر لنا و قد قال امام المحدثين احمد بن حنبل انه ما ثبت لاحد من الفضائل الصحيحه مثل ما ثبت للوصي عليه السلام و قد علم ان كتب السنه قد شرقت و غربت و بلغت مبلغ الرياح فلا يمكن حصرها و لنشر الى ما لم نورد سابقا فمن ذلك انه من الرسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بمنزله الراس من البدن كما

اخرجه الخطيب من حديث البراء و الديلمي في مسند الفردوس من حديث بن عباس رضى الله عنهما عنه صلعم عليّ منّي بمنزله راسي من بدني و من ذلك انه باب حطه كما

اخرجه الدارقطني في الافراد عن ابن عباس عنه صلعم عليّ باب حطه من دخل منه كان مؤمنا و من خرج منه كان كافرا و احمد
بن عبد القادر عجيلي در

ص: ٥٤٨

ذخیره المال گفته و ذاک باب حطه من یلج*فمومن و کافر من یرج*

اخرج الدارقطنی ان النبی صلی الله علیه و سلم قال علیّ باب حطه من دخل منه کان مؤمنا و من خرج منه کان کافرا و شیخ سلیمان بلخی در ینابیع الموده نقلا عن الجامع الصغیر گفته

علیّ باب حطه من دخل منه کان مؤمنا و من خرج منه کان کافرا للدارقطنی فی الافراد عن ابن عباس و نیز در ینابیع الموده نقلا عن موده القربی گفته

ابن عباس رفعه علیّ باب حطه من دخل فيه کان مؤمنا و من خرج منه کان کافرا و نیز در ینابیع الموده نقلا عن الصواعق گفته الرابع و الثلاثون

اخرج الدارقطنی فی الافراد عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و اله و سلم قال علیّ باب حطه من دخل فيه کان مؤمنا و من خرج منه کان کافرا

حدیث علی بن ابی طالب باب الدین

و از آنجمله است حدیث علی بن ابی طالب باب الدین و این حدیث شریف را شیرویه بن شهردار دیلمی و سید علی همدانی و شیخ سلیمان بلخی روایت کرده اند سید علی همدانی در کتاب السبعین فی فضائل امیر المؤمنین علیه السلام علی ما نقل عنه گفته الحدیث الاربعون

عنه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم علیّ بن ابی طالب باب الدین من دخل فيه کان مؤمنا و من خرج منه کان کافرا رواه صاحب الفردوس و شیخ سلیمان بلخی در ینابیع الموده کتاب السبعین را تماما وارد نموده و این حدیث را نیز بهمین الفاظ آورده و از جمله مؤیدات این حدیث شریفست کلام أم الخیر بنت الحریش که در حرب صفین آنرا انشا کرده و در ان کلام در ذکر فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام تصریح نموده که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و اله و سلم آن جناب را باب دین خود گردانیده ابو عمر احمد بن محمد بن عبد ربه القرطبی در کتاب العقد الفرید در کتاب الجمانه گفته (وفود أم الخیر بنت حریش علی معاویه) عبد الله بن عمر الغسانی عن الشعبي قال كتب معاویه الی و الیه بالكوفه ان یحمل الیه أم الخیر بنت الحریش بن سراقه البارقی برحلها و اعلمه انی مجازیه بالخیر خیرا و بالشر شرا بقولها فيه فلما ورد علیه کتابه ركب الیها فاقراها کتابه فقالت اما انا فغیر زائغه عن طاعه و لا معتله بکذب و لقد كنت احب لقاء امیر المؤمنین لامور تختلج فی صدری فلما شیعها و أراد مفارقتها قال لها یا أم الخیر ان امیر المؤمنین كتب الی انه یجازینی بالخیر خیرا و بالشر شرا فما لی عندک قالت یا هذا لا یطمعک برك بی ان اسرك بباطل و لا یؤیسک معرفتی بک ان اقول فیک غیر الحق فسارت خیر مسیر حتی قدمت علی معاویه فانزلها مع الحرم ثم ادخلها فی الیوم الرابع و عنده جلساؤه فقالت السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمه الله و برکاته فقال لها و علیک السلام یا أم الخیر بحق ما دعوتنی بهذا الاسم قالت یا امیر المؤمنین لکلّ اجل کتاب قال صدقت فکیف حالک یا خاله و کیف کنت فی مسیرک قالت لم ازل یا امیر المؤمنین فی خیر و عافیة حتی صرت الیک فانا فی مجلس انیق عند ملک رفیق قال معاویه بحسن نیتی ظفرت بکم قالت یا امیر المؤمنین یعیدک

اللّٰه من دحض المقال و ما توذى عاقبته قال ليس هذا اردنا اخبرينا كيف كان كلامك إذ قتل عمار بن ياسر قالت لم اكن زودته قبل و لا رويته بعد و انما كانت كلمات نفثها لساني عند الصدمه فان احببت ان احدث لك مقالا غير ذلك فعلت فالتفت معاويه الى جلسائه فقال ايكم يحفظ كلامها فقال رجل منهم انا احفظ بعض كلامها يا امير المؤمنين قال هات قال كاتى بها بين بردين زئيرين كثيفى النسيج و هى على جمل ارمك و بيدها سوط منتشر الضفيره و هى كالفحل يهدر فى شقشقته تقول يا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَوْضَحَ لَكُمْ الْحَقَّ وَ ابَانَ الدَّلِيلَ وَ بَيْنَ السَّبِيلِ وَ رَفَعَ الْعِلْمَ وَ لَمْ يَدْعِكُمْ فِي غَمَاءٍ مَدْلَهُمْ فَابْنَ تَرِيدُونَ رَحِمَكُمُ اللَّهُ اقْرَارًا عَنْ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَمْ فِرَارًا مِنَ الزَّحْفِ أَمْ رَغْبَةً عَنِ الْإِسْلَامِ أَمْ ارْتِدَادًا عَنِ الْحَقِّ أَمَا سَمِعْتُمُ اللَّهَ جَلِ ثَنَاؤُهُ يَقُولُ وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ وَ نَبْلُوْا خَبَارَكُمْ ثُمَّ رَفَعَتْ رَأْسَهَا إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ تَقُولُ اللَّهُمَّ قَدْ عِيلَ الصَّبْرُ وَ ضَعْفَ الْيَقِينُ وَ انْتَشَرَتِ الرَّغْبَةُ وَ بِيَدِكَ يَا رَبِّ اِزْمَةُ الْقُلُوبِ فَاجْمَعْ اللَّهُمَّ بِهَا الْكَلِمَةَ عَلَى التَّقْوَى وَ الْفِ الْقُلُوبِ عَلَى الْهُدَى وَ ارْدَدَ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ هَلَمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَى الْإِمَامِ الْعَادِلِ وَ الرِّضَى التَّقَى وَ الصَّدِيقِ الْكَبِيرِ إِنَّهَا أَحْنُ بَدْرِيهِ وَ أَحْقَادُ جَاهِلِيهِ وَ ثَبَّ بِهَا وَ اثْبَ حِينَ الْغَفْلَةِ لِيَدْرِكَ ثَارَاتِ بَنِي عَبْدِ شَمْسٍ ثُمَّ قَالَتْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ لَهُمْ لَعْنَهُمْ يَنْتَهُونَ صَبْرًا يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْإِنصَارِ قَاتِلُوا عَلَى بَصِيرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ ثَبَاتٍ مِنْ دِينِكُمْ فَكَانِي بِكُمْ غَدًا وَ قَدْ لَقِيتُمْ أَهْلَ الشَّامِ كَ حُمْرٍ مُسْتَنْفِرَةٍ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرِهِ لَا تَدْرِي أَيْنَ يَسْلُكُ بِهَا مِنْ فَجَاجِ الْأَرْضِ بَاعُوا الْآخِرَةَ بِالْدُنْيَا إِشْتَرَوْا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَى وَ عُلَمَا قَلِيلٌ لِيَصْبِحْنَ نَادِمِينَ حَتَّى تَحُلَّ بِهِمُ النَّدَامَةُ فَيَطْلُبُونَ الْإِقَالَهَ وَ لَا تَحِيْنَ مَنَاصِ اِنَّه مِنْ ضَلَّ وَ اللَّهُ عَنِ الْحَقِّ وَقَعَ فِي الْبَاطِلِ الْإِلَهِ انْ اَوْلِيَاءِ اللَّهِ اسْتَصْغَرُوا عَمْرَ الدُّنْيَا فَرَفَضُوهَا وَ اسْتَطَابُوا الْآخِرَةَ فَسَعَوْا لَهَا فَاللَّهُ أَيُّهَا النَّاسُ قَبْلَ انْ تَبْطُلَ الْحَقُوقُ وَ تَعْطَلُ الْحُدُودُ وَ تَقْوَى كَلِمَةَ الشَّيْطَانِ فَالَى اَيْنَ تَرِيدُونَ رَحِمَكُمُ اللَّهُ عَنِ ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ وَ صَهْرِهِ وَ أَبِي سَبْطِيهِ خَلْقٍ مِنْ طَيْبَتِهِ وَ تَفَرَّعٍ مِنْ نَبْعَتِهِ وَ جَعَلَهُ بَابَ دِينِهِ وَ ابَانَ بِيغْضِهِ الْمُنَافِقِينَ وَ هَا هُوَ ذَا مَفْلِقِ الْهَامِ وَ مَكْسِرِ الْإِصْنَامِ صَلَّى وَ النَّاسِ مُشْرِكُونَ وَ اطَاعَ وَ النَّاسِ كَارِهُونَ فَلَمْ يَزَلْ فِي ذَلِكَ حَتَّى قَتَلَ مَبَارِزِيهِ وَ أَفْنَى أَهْلَ أَحَدٍ وَ هَزَمَ الْأَحْزَابَ وَ قَتَلَ اللَّهَ بِهِ أَهْلَ خَيْبَرَ وَ فَرَّقَ بِهِ جَمْعَ أَهْوَائِهِمْ فَيَا لَهَا مِنْ وَقَائِعٍ زَرَعَتْ فِي قُلُوبِ نَفَاقًا وَ رَدَّهَ وَ شَقَاقًا وَ زَادَتْ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا قَدْ اجْتَهَدَتْ فِي الْقَوْلِ وَ بَالِغَتْ فِي النَّصِيحَةِ وَ بِاللَّهِ التَّوْفِيقِ وَ السَّلَامِ عَلَيْكُمْ وَ رَحِمَهُ اللَّهُ فَقَالَ مَعَاوِيَةَ يَا أُمَّ الْخَيْرِ مَا أَرَدْتَ بِهَذَا الْكَلَامِ الْإِقْتَلَى وَ لَوْ

قتلتك ما خرجت في ذلك قالت و الله ما يسؤني ان يجرى قتلى على يدي من يسعدني الله بشقائه قال هيهات يا كثيره الفضول ما تقولين في عثمان بن عفان رحمه الله قالت و ما عسيت ان اقول في عثمان استخلفه الناس و هم به راضون و قتلوه و هم له كارهون قال معاويه يا أم الخير هذا ثناؤك المذى تثنين قالت لكن الله يشهد و كفى بالله شهيداً اما اردت بعثمان نقصا و لكن كان سابقا الى الخير و انه لرفيع الدرجه خدا قال فما تقولين في الزبير قالت و ما اقول في ابن عمه رسول الله صلى الله عليه و سلم و حواريه و قد شهد له رسول الله صلى الله عليه و سلم بالجنه و انا أسألك بحق الله يا معاويه فان قريشا تحدثت انك احلمها ان تعفيني من هذه المسائل و تسألني عما شئت من غيرها قال نعم و نعمه عين قد اعفيتك منها ثم امر لها بجائزه رفيفه و ردّها مكرمه

حديث أنت باب الله

و از آنجمله است حدیثی که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و اله و سلم در ان حدیث فضائل عیدیه جناب امیر المؤمنین علیه السلام بیان فرموده و در ضمن آن بخطاب آن جناب

و انت باب الله ارشاد نموده و این حدیث را سلیمان بن ابراهیم البلخی القندوزی در کتاب ینابیع الموده روایت نموده چنانچه گفته و

عن یاسر الخادم عن علی الرضاع عن ابيه عن آباءه عن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قال يا علی انت حجه الله و انت باب الله و انت الطريق الى الله و انت النبا العظيم و انت الصراط المستقیم و انت المثل الاعلی و انت امام المسلمین و امیر المؤمنین و خیر الوصیین و سید الصّديقین يا علی انت الفاروق الاعظم و انت الصّديق الاکبر و ان حزبک حزبی و حزبی حزب الله و انّ حزب اعدائك حزب الشيطان و مؤید این حدیث شریف خطبه ایست که در ان خطبه جناب امیر المؤمنین علیه السلام بعضی از فضائل عالیّه خود ذکر فرموده و در جمله آن باب الله بودن خود نیز ظاهر فرموده چنانچه سلیمان بلخی در ینابیع الموده گفته

فی المناقب عن أبی بصیر عن جعفر الصادق قال قال امیر المؤمنین علی سلام الله علیه فی خطبته انا الهادی و انا المهتدی و انا ابو الیتامی و المسکین و زوج الارامل و انا ملجأ کل ضعیف و ما من کلّ خائف و انا قائد المؤمنین الى الجنه و انا جبل الله المتین و انا عروه الوثقی و کلمه التقوی و انا عین الله و باب الله و لسان الله الصادق و انا جنب الله المذی يقول الله تعالی فیہ أنّ تُقُولَ نَفْسٌ يا حَسْرَتِي عَلٰی ما فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ و انا يد الله المبسوطه علی عبادہ بالرحمه و المغفره و انا باب حطّه من عرفنی و عرف حقّی فقد عرف ربّه لانی وصى نبيه فی ارضه و حجته علی خلقه لا ینکر هذا الا راّد علی الله و رسوله و نیز مؤید این حدیث شریفست ارشاد باسداد جناب

امام زین العابدین علیه السلام نحن ابواب الله و این ارشاد هدایت بنیاد را شیخ سلیمان بلخی در ینابیع الموده آورده چنانچه گفته و

قال علی

بن الحسين ع رضى الله عنهما نحن الفلك الجارىه فى اللجج الغامره يا من من ركبها و يغرق من تركها و

قال ايضا ان الله عز و جلّ اخذ ميثاق من يحبنا و هم فى اصلاّب آبائهم فلا يقدرّون على ترك ولايتنا لان الله جعل جبلتهم على ذلك

و قال ايضا انى لاكنم من علمى جواهره* كيلا يرى ذو جهل فيفتتنا* و قد تقدم فى هذا ابو حسن* الى الحسين و اوصى قبله الحسن* و رب جوهر علم لو ابوح به* لقليل لى انت ممّن يعبد الوثنا* و لاستحل رجال مسلمون دمي* يرون اقبح ما ياتونه حسنا* كما فى كتاب التنزلات الموصلية للشيخ الاكبر و فى كتاب سفينه راغب الصدر الاعظم و

قال ايضا نحن ابواب الله و نحن الصراط المستقيم و نحن عيبه علمه و تراجمه و حيه و نحن ارکان توحيد و موضع سرّه و نیز در ينابيع الموده گفته و

فى المناقب عن ثابت الثمالى عن على بن الحسين رضى الله عنهما قال ليس بين الله و بين حجته حجاب و لا لله دون حجته سرّ نحن ابواب الله و نحن الصراط المستقيم و نحن عيبه علم الله و تراجمه و حيه و نحن ارکان توحيد و موضع سره

خطبه جناب أمير المؤمنين عليه السلام مشتمل بر جمله «و أنا باب المدينة»

و از آنجمله است خطبه جناب امير المؤمنين عليه السلام كه در ان بضمن صفات عاليه خود

انا باب المدينة ارشاد فرموده اند و اين خطبه را علامه كمال الدين ابو سالم محمد بن طلحه القرشى النصبى الشافعى در كتاب الدر المنظم روايت کرده و شيخ سليمان بن ابراهيم البلخى آن را در كتاب ينابيع الموده آورده چنانچه در ينابيع الموده نقلا عن الدر المنظم مسطورست و قد ثبت عند العلماء الطريقه و مشايخ الحقيقه بالنقل الصحيح و الكشف الصريح

انّ امير المؤمنين على بن أبى طالب كرم الله وجهه قام على المنبر بالكوفه و هو يخطب فقال بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله بديع السموات و الارض و فاطرها و ساطح المدحيات و وازرها و مطود الجبال و قافرها و مفجر العيون و نافرها و مرسل الرياح و زاجرها و ناهى القواصف و آمرها و مزين السّماء و زاهرها و مدبّر الافلاك و مسيرها و مقسم المنازل و مقدرها و منشئ السحاب و مسخرها و مولج الحنادس و منورها و محدث الاجسام و مقررها و مكور الدهور و مكدرها و مورد الامور و مصدرها و ضامن الارزاق و مدبرها و محيى الرفات و ناشرها احمده على آلائه و توافرها و اشكره على نعمائه و تواترها و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له شهاده تؤدى الى السّلامه ذاكرها و تومن من العذاب ذاخرها و اشهد ان محمدا صلّى الله عليه و آله و سلم الخاتم لما سبق من الرسل و فاخرها و رسوله الفاتح لما استقبل من الدعوه و ناشرها ارسله الى امه قد شعر بعباده الاوثان شاعرها فابلق صلّى الله عليه و آله و سلم فى النصيحه وافرها و اتار منار اعلام الهدايه و منابرها

و محامعجز القرآن دعوه الشيطان و مكافرها و ارغم معاطيس غواه العرب و كافرها حتى اصبحت دعوته الحق باؤل زائرها و شريعته المطهره الى المعاد يفخر فافرها صلى الله عليه و على اله الدوحه العلياء و طيب عناصرها ايها الناس سار المثل و حقق العمل و تسلمت الخصيان و حكمت النسوان و اختلفت الاهواء و عظمت البلوى و اشتدت الشكوى و استمرت الدعوى و زلزلت الارض و ضيع الفرض و كنست الامانه و بدت الخيانه و قام الادعياء و نال الاشقياء و تقدمت السفهاء و تاخرت الصلحاء و ازور القرآن و احمر الدبران و كملت الفتره و سدست الهجره و ظهرت الافاطس فحسمت الملابس يملكون السرائر و يهتكون الحرائر و يجيئون كيسان و يخربون خراسان فيهدمون الحصون و يظهرون المصون و يفتحون العراق بدم يراق فآه آه ثم آه آه لعريض الافواه و زبول الشفاه ثم التفت يمينا و شمالا و تنفس الصيعداء لا ملالا و تاوه خشوعا و تغير خضوعا فقام إليه سويد بن نوفل الهلالي فقال يا امير المؤمنين انت حاضر بما ذكرت و عالم به فالتفت إليه بعين الغضب و قال له ثكلتك الثواكل و نزلت بك النوازل يا بن الجبان الخبائث و المكذب الناكث سيقصر بك الطول و يغلبك الغول انا سر الاسرار انا شجره الانوار انا دليل السموات انا انيس المسبحات انا خليل جبرائيل انا صفى ميكائيل انا قائد الاملاك انا سمندل الافلاك انا سرير الصراح انا حفيظ الالواح انا قطب الديجور انا البيت المعمور انا مزن السحائب انا نور الغياهب انا فلك اللجج انا حجه الحجج انا مسدد الخلائق انا محقق الحقائق انا مأول التاويل انا مفسر الانجيل انا خامس الكساء انا تبيان النساء انا الفه الايلاف انا رجال الاعراف انا سر ابراهيم انا ثعبان الكليم انا ولي الاولياء انا ورثه الانبياء انا اوريا الزبور انا حجاب الغفور انا صفوه الجليل انا ايلياء الانجيل انا شديد القوى انا حامل اللواء انا امام المحشر انا ساقى الكوثر انا قسيم الجنان انا مشاطر النيران انا يعسوب الدين انا امام المتقين انا وارث المختار انا ظهير الاظهار انا مييد الكفره انا ابو الائمه البرره انا قالع الباب انا مفرق الاحزاب انا الجوهره الثمينه انا باب المدينه انا مفسر البيئات انا مبين المشكلات انا النون و القلم انا مصباح الظلم انا سؤال متى انا ممدوح هل اتى انا النبأ العظيم انا الصراط المستقيم انا لؤلؤ الاصداف انا جبل قاف انا سر الحروف انا نور الظروف انا الجبل الراسخ انا العلم الشامخ انا مفتاح الغيوب انا مصباح القلوب انا نور الارواح انا روح الاشباح انا الفارس الكرار انا نصره الانصار انا السيف المسلول انا الشهيد المقتول انا جامع القرآن انا بنيان البيان انا شفيق الرسول انا بعل البتول انا عمود الاسلام انا منكسر الاصنام

انا صاحب الاذن انا قاتل الجنّ انا صالح المؤمنين انا امام المفلحين انا امام ارباب الفتوه انا كنز اسرار النبوه انا المطلع على اخبار الاولين انا المخبر عن وقائع الآخرين انا قطب الاقطاب انا حبيب الاحباب انا مهدي الاوان انا عيسى الزمان انا والله وجه الله انا والله اسد الله انا سيّد العرب انا كاشف الكرب انا الذي قيل في حقه لا فتى الا على انا الذي قال في شأنه انت منّي بمنزله هارون من موسى انا ليث بنى غالب انا عليّ بن أبي طالب قال فصاح السائل صيحه عظيمه وخرّ ميتا فعقب امير المؤمنين كرم الله وجهه كلامه بان قال الحمد لله باري النسم و ذارى الامم و الصّيموه على الاسم الاعظم و النور الاقدم محمّدا ص و آله و سلم ثم قال سلونى عن طرق السّماء فانى اعلم بها من طرق الارض سلونى قبل ان تفقدونى فان بين جنبي علوما كثيره كالبحار الزواجر فنهض إليه الرسخ من العلماء و المهرة من الحكماء و احدق به الكمل من الاولياء و الندر من الاصفياء يقبلون مواطى قدميه و يقسمون بالاسم الاعظم عليه بان يتم كلامه و يكمل نظامه فقال بحر الراسخين و حبر العارفين الامام الغالب عليّ بن أبي طالب كرم الله وجهه يظهر صاحب الرايه المحمّديه و الدوله الاحمديه القائم بالسيف و الحال الصادق فى المقال يمهد الارض و يحيى السّنه و الفرض ثم قال ايها المحجوب عن شانى الغافل عن حالى ان العجائب آثار خواطرى و الغرائب اسرار ضمائرى لانّى قد خرقت الحجاب و اظهرت العجاب و اتيت بالباب و نطقت بالصواب و فتحت خزائن الغيوب و فتقت دقائق القلوب و كترت لطائف المعارف و رمزت عوارف اللطائف فطوبى لمن استمسك بعروه هذا الكلام و صلى خلف هذا الامام فانه يقف على معانى الكتاب المسطور و الرّق المنشور ثم يدخل الى البيت المعمور و البحر المسجور ثم انشد يقول لقد حزت علم

الاولين و اننى

حادث و قديم و انى لقيوم على كلّ قيم محيط بكلّ العالمين عليم

ثم قال لو شئت لاوقرت من تفسير الفاتحه سبعين بعيرا ثم قال ق و الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ كلمات خفيات الاسرار و عبارات جليات الاثار ينابيع عوارف القلوب من مشكاه لطائف الغيوب لمحات العواقب كالنجوم الثواقب نهايه الفهوم بدايه العلوم الحكمه ضاله كلّ حكيم سبحان القديم يفتح الكتاب و يقرأ الجواب يا ابا العباس انت امام الناس سبحان من يحيى الارض بعد موتها و يرد الولايات الى بيوتها يا منصور تقدم الى بناء السور ذلك تقدير العزيز العليم و هذا آخر ما اسمعه من لفظه النوراني و اضبطه من كلامه

ص: ٥٥٤

الروحاني في هذا الباب و شطري از كلام اين خطبه را سيد شهاب الدين احمد در توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل نیز آورده و در ان نیز جمله

انا باب المدينة واقعت كما عرفت فيما سبق

حديث على منى و انا منه لا يؤدى عنى الا انا او على

و از آنجمله است

حديث على منى و انا منه و لا يؤدى عنى الا انا او على كه مؤيد بودن آن برای

حديث مدينة العلم از افاده علامه سخاوى ظاهرست و اين حديث شريف را اكابر علمای اعلام و افخم نبهای عظام سنیه مثل ابو بكر عبد الله بن محمد بن أبى شيبه العيسى الكوفى و ابو الحسن عثمان بن محمد بن أبى شيبه العيسى الكوفى و ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الشيبانى و ابو عبد الله محمد بن يزيد بن ماجه القزوينى و ابو عيسى محمد بن عيسى بن سوره الترمذى و ابو بكر احمد بن عمرو بن أبى عاصم النبيل الشيبانى المشهور بابن أبى عاصم و ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب بن على التّسائى و ابو القاسم عبد الله بن محمد بن عبد العزيز البغوى و ابو الحسين عبد الباقي بن قانع الاموى البغدادى و ابو القاسم سليمان بن احمد الطبرانى و ابو الحسن على بن محمد الطيب الجلابى المعروف بابن المغازلى و ابو محمد الحسين بن مسعود الفراء البغوى و ابو طاهر احمد بن محمد بن احمد السلفى الاصبهانى و مجد الدين مبارك بن محمد بن محمد المعروف بابن الاثير الجزرى و ضياء الدين محمد بن عبد الواحد المقدسى الحنبلى و ابو عبد الله محمد بن يوسف بن محمد الكنجى الشافعى و ابو الفتح محمد بن محمد بن أبى بكر الباوردى و محيى الدين يحيى بن شرف النووى و محب الدين احمد بن عبد الله بن محمد الطبرى و صدر الدين ابو المجمع ابراهيم بن محمد بن المويد الحموى و شمس الدين محمد بن احمد الذهبى و ولى الدين محمد بن عبد الله الخطيب التبريزى و شمس الدين محمد بن عبد الرحمن السخاوى و جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى و احمد بن محمد بن على بن حجر الهيثمى المكى و ملا- على بن حسام الدين المتقى و ابراهيم بن عبد الله الوصابى و شيخ بن عبد الله العيدروس اليمنى و عبد الرؤف بن تاج العارفين المناوى و على بن احمد بن محمد بن ابراهيم العزيزى و مرزا محمد بن معتمد خان البدخشانى و محمد بن اسماعيل بن صلاح الامير اليمانى و محمد بن على الصبان المصرى و شهاب الدين احمد بن عبد القادر العجلى و محمد مبین بن محب الله اللكهنوى و ولى الله بن حبيب الله اللكهنوى و سليمان بن ابراهيم البلخى القندوزى و سيد مؤمن بن حسن مؤمن الشبلنجى المعاصر روايت و اثبات کرده اند حالا عباراتى كه مثبت و محقق اين معنى باشد بايد شنيد- احمد بن حنبل در مسند گفته

ثنا يحيى بن آدم و ابن أبى بكير قالوا ثنا اسحاق عن أبى اسحاق عن حبشى بن جنادة قال يحيى بن آدم السلولى و كان قد شهد يوم حجة الوداع قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم على منى و انا منه و لا يؤدى عنى الا انا او على و نیز در مسند گفته

ثنا اسود بن عامر انا شريك عن أبى اسحاق عن حبشى بن جنادة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول على منى و انا منه و لا يؤدى عنى الا انا او على ثنا يحيى بن آدم ثنا

شريك عن أبي اسحاق عن حبشى بن جناده السلولى قال سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول على منى و انا منه و لا يؤدى عنى الا انا او على ع قال شريك قلت لابي اسحاق انت اين سمعته منه قال موضع كذا و كذا لا احفظه

ثنا ابو احمد ثنا اسرائيل عن أبي اسحاق عن حبشى بن جناده السلولى و كان قد شهد حجه الوداع قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم على منى و انا منه و لا يؤدى عنى الا انا او على و ابن ماجه در سنن خود گفته

حدثنا ابو بكر بن أبي شيبه و سويد بن سعيد و اسماعيل بن موسى قالوا ثنا شريك عن أبي اسحاق عن حبشى بن جناده قال سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول على منى و انا منه و لا يؤدى عنى الا على و ترمذى در جامع صحيح خود گفته

حدثنا اسماعيل بن موسى نا شريك عن أبي اسحاق عن حبشى بن جناده قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم على منى و انا من على و لا- يؤدى عنى الا انا او على هذا حديث حسن غريب صحيح و احمد بن شعيب النسائى در كتاب الخصائص گفته
ذكر

قوله صلى الله عليه و سلم لا يؤدى عنى الا انا او على

اخبرنا احمد بن سليمان قال حدثنا يحيى بن آدم قال حدثنا اسماعيل عن أبي اسحاق عن حبشى بن جناده السلولى قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم على منى و انا منه فلا يؤدى عنى الا انا او على و ابن المغازلى در كتاب المناقب گفته

قوله عليه السلام على منى و انا منه اخبرنا ابو الحسن محمّد بن محمّد بن مخلد البزار بقراءتى عليه فاقر به قلت له حدثكم ابو بكر احمد بن عبيد بن الفضل بن سهل بن برى سنه اربع و تسعين و ثلاثمائه

قال حدثنا على بن عبد الله بن ميسر ثنا احمد بن سنان ثنا يزيد بن هارون ثنا شريك عن أبي اسحاق عن حبشى بن جناده قال سمعت النبى صلى الله عليه و سلم يقول على منى و انا منه لا يؤدى عنى الا انا او على و نیز در ان گفته

اخبرنا محمد بن احمد بن عثمان الازهرى انا ابو حفص عمر بن شاهين اذنا ثنا جعفر بن محمد بن العباس ثنا اسماعيل بن موسى بن بنت السدى ثنا شريك عن أبي اسحاق عن حبشى بن جناده قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم على منى و انا من على

و قال صلى الله عليه و سلم لا يؤدى عنى الا انا او على ع اخبرنا محمد بن احمد بن عثمان انا محمّد بن المظفر الحافظ اذنا ثنا يوسف بن الضحاك ثنا اسماعيل بن موسى بن بنت السدى ثنا اسرائيل عن أبي اسحاق عن حبشى بن جناده قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم على منى و انا من على لا- يؤدى عنى الا على اخبرنا احمد بن محمّد بن عثمان انبا محمّد بن المظفر بن موسى الحافظ إجازة قال نا محمد بن محمد بن سليمان الباغدى نا سويد بن سعيد قال ثنا شريك عن أبي اسحاق

عن حبشی بن جناده قال سمعت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يقول لعليّ انت مني وانا منك و لا يؤدى عنى الا انا او انت و بغوى در مصابيح گفته

عن حبشی بن جناده قال قال رسول الله عليه السّلام عليّ منّي و انا من عليّ و لا- يؤدى عنى الا انا او عليّ و ابن اثير در جامع الاصول گفته

حبشی بن جناده أنّ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قال عليّ مني و انا من عليّ و لا يؤدى عنى الا انا او عليّ اخرجه الترمذی و محمد بن يوسف کنجی در کفایه الطالب در ذکر

حدیث علی منّي و انا منه گفته و

اخرجه الطبرانی فی معجمه الکبیر فی ترجمه حبشی بن جناده السلولی بطرق شتی بزیاده لفظ فمنها عن أبي اسحاق عن حبشی قال سمعت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يقول عليّ مني و انا منه و لا- يؤدى عنى الا- انا و عليّ و ناهیک به راویا و محیی الدین نووی در کتاب تهذیب الاسماء و اللغات بترجمه جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و

عن حبشی بن جناده الصحابی رضی الله عنه قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عليّ منّي و انا من عليّ و لا يؤدى عنى الا انا او عليّ رواه الترمذی و النسائی و ابن ماجه قال الترمذی حدیث حسن و فی بعض النسخ حسن صحیح و محب طبری در ریاض نضره در عنوان ذکر اختصاصه بالتبلیغ عن النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفته و عن حبشی بن جناده و كان قد شهد حجه الوداع

قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عليّ منّي و انا منه و لا- يؤدى عنى الا انا او عليّ خرّجه الحافظ السلفی و حموی در فرائد السمطین علی ما نقل عنه گفته

اخبرنا الشّیخ العدل الصالح رشید الدین محمد بن أبی القاسم بن عمر المقرئ البغدادی بقراءتی علیه قال انبا الشّیخ عبد اللطیف بن القسطلی إجازة ان لم یکن سماعا و شیخ الاسلام شهاب الدین عمر بن محمّد السهروردی إجازة قالوا انبا ابو زرعه طاهر بن أبی الفضل محمّد بن طاهر المقدسی انبا ابو منصور محمّد بن الحسین بن احمد بن الهیثم المقرئ القزوینی انبا ابو طلحه القاسم بن أبی البدر الخطیب نبا ابو الحسین علی بن ابراهیم بن سلمه القطان نبا ابو عبد الله محمّد بن یزید بن ماجه القزوینی الحافظ قال نبا ابو بکر بن أبی شیبه و سويد بن سعید و اسماعیل بن موسی قالوا نبا شریک عن أبی اسحاق عن حبشی بن جناده قال سمعت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يقول عليّ مني و انا منه و لا يؤدى عنى الا انا او عليّ و رواه ابو عیسی الترمذی الحافظ فی مسنده الجامع الصّحیح قال نبا اسماعیل بن موسی قال نبا شریک عن أبی اسحاق عن حبشی بن جناده قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عليّ منّي و انا من عليّ فلا يؤدى عنى الا انا او عليّ و محمد بن احمد ذهبی در

تذکره الحفاظ بترجمه سويد بن سعيد گفته

اخبرنا احمد بن المؤيد انا الفتح بن عبد السلام انا عبد الله بن الحسين انا ابو الحسين بن النور نا عيسى بن علي نا عبد الله بن محمد البغوي نا سويد بن سعيد نا شريك عن ابي اسحاق عن حبشي بن جناده قال سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول علي مني و انا من علي لا يؤدي عني الا انا او هو ولي الدين خطيب در مشكاه المصايح گفته و

عن حبشي بن جناده قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم علي مني و انا من علي و لا يؤدي عني الا انا او علي رواه الترمذي و رواه احمد عن ابي جناده و سخاوي در مقاصد حسنه كما سمعت سابقا گفته و

قد روى الترمذي ايضا و النسائي و ابن ماجه و غيرهم من حديث حبشي بن جناده مرفوعا على مني و انا من علي لا يؤدي عني الا انا او علي و جلال الدين سيوطي در جامع صغير گفته

علي مني و انا من علي و لا يؤدي عني الا انا او علي (رحم ت ه) عن حبشي بن جناده و ابن حجر مكي در صواعق گفته الحديث السادس

اخرج احمد و الترمذي و النسائي و ابن ماجه عن حبشي بن جناده قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم علي مني و انا من علي و لا يؤدي عني الا انا او علي و ملا علي متقي در كنز العمال گفته علي مني و انا من علي و لا يؤدي عني الا انا او علي حم ت ه عن حبشي بن جناده و نیز در كنز العمال گفته

علي مني و انا من علي و لا يؤدي عني الا انا او علي ش حم ت حسن صحيح غريب ن ه و ابن ابي عاصم و البغوي و الباوردي و ابن قانع طب ص عن حبشي بن جناده السلولي و ابراهيم و صابي در كتاب الاكتفاء گفته و

عن حبشي بن جناده رضى الله عنه و كان قد شهد حجه الوداع قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم علي مني و انا منه و لا يؤدي عني الا انا او علي اخرج الامام احمد في مسنده و الترمذي في جامعه و النسائي و عثمان بن ابي شيبة في سننهما و الحافظ ابو طاهر احمد بن محمد بن سلفه في السلفيات و في روايه اخرى عنه ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال علي مني و انا من علي و لا يؤدي عني الا انا او علي اخرج ابن ماجه و ابن ابي عاصم في سننهما و البغوي في المعجم و الطبراني في الكبير و الضياء في المختاره و الباوردي و ابن قانع و شيخ بن عبد الله العيدروس در عقد نبوي گفته و

اخرج احمد و الترمذي و النسائي و ابن ماجه عن جيش بن جناده قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم علي مني و انا من علي و لا يؤدي عني الا علي و عبد الرؤف مناوي در كنوز الحقائق في حديث خير الخلائق گفته

علي مني و انا من علي و لا يؤدي عني الا انا او علي حم و نیز عبد الرؤف مناوي در تيسير شرح جامع صغير گفته

(علي مني و انا من علي) أي هو متصل بي و انا متصل به في الاختصاص و المحبه

(و لا يؤدي عني الا انا

او علی) كان الظاهر ان يقال

لا- يؤدي عنى الآ على فادخل انا تاكيد المعنى الاتصال (حم ت ن ه) من حبشته بضم الحاء المهمله و سكون الموحده التحتيه (ابن جناده) السلولى و على عزيزى در سراج منير شرح جامع صغير گفته

(على منى و انا من على) أى هو متصل بى و انا متصل به فى الاختصاص و المحبه

(و لا يؤدي عنى الا انا او على) كان الظاهر ان يقال

لا يؤدي عنى الا على فادخل انا تاكيد المعنى الاتصال (حم ت ن ه عن حبشى) بضم الحاء المهمله و سكون الموحده التحتيه ثم شين معجمه ابن جناده و مرزا محمد بدخشانى در نزل الابرار بما صحّ من مناقب اهل البيت الاطهار گفته و

اخرج ابن أبى شيبه و احمد و ابن ماجه و الترمذى و صححه و البغوى و ابن أبى عاصم و النسائى و ابن قانع و الطبرانى و الضياء و الباوردى عن حبشى بن جناده السلولى رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم على منى و انا من على و لا يؤدي عنى الا انا او على و نیز مرزا محمد بدخشی در مفتاح النجا گفته و

اخرج احمد و ابن أبى شيبه و الترمذى و صححه و النسائى و ابن ماجه و البغوى و الحافظ ابو بكر احمد بن عمرو بن أبى عاصم التيبيل الضحاك بن مخلد الشيبانى المشهور بابن أبى عاصم و ابن قانع و الطبرانى و الباوردى عن حبشى بن جناده السلولى رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم على منى و انا من على و لا يؤدي عنى الا انا او على و نیز مرزا محمد بدخشی در تحفه المحبين در فصل اول باب رابع اصل ثالث كتاب كه معقود برأى ذكر احاديث صحيحه است گفته

على منى و انا من على و لا- يؤدي عنى الآ- انا او على حم ت و صححه س ح ه شب ق ا طب ض كلهم عن حبشى بن جناده السلولى و محمد بن اسماعيل بن صلاح الامير اليمانى در روضه نديه گفته و قد ثبت انه صلى الله عليه و سلم سمى الوصى عليه السلام نفسه فى احاديث منها ما

اخرج عبد الرزاق فى جامعه و ابو عمر النمرى و ابن السمان عن المطلب بن عبد الله بن حنطب قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم لوفد ثقيف لتسلمن او لابعثن عليكم رجلا منى او قال مثل نفسى فليضربن اعناقكم و ليسين ذرارىكم و لياخذن اموالكم قال عمر فو الله ما تمنيت الاماره الا يومئذ فجعلت انصب صدرى رجاء ان يقول هو هذا فالتفت الى على و اخذ بيده و قال هو هذا هو هذا و منها ما

اخرج احمد و الترمذى و النسائى و ابن ماجه عن حبشى بن جناده على منى و انا من على ع و لا يؤدي عنى الا انا او على ع و محمد صبان مصرى در اسعاف الراغبين گفته و

اخرج احمد و الترمذى و النسائى و ابن ماجه عن حبشى بن جناده قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم على منى و انا من على و لا يؤدي عنى الا على و عجلى در ذخيره المال بشرح شعر

علی منی و انا منه و لا ۞ یؤدعنی غیره من الملا ۞ گفته

اخرج ابن حنبل

ص: ۵۵۹

رحمه الله أنه قال صلى الله عليه وآله وسلم عليّ مني وانا من عليّ ولا يؤدعني غيره و محمد مبین در وسیله النجاه گفته و از آنجمله آنست که برای تبلیغ احکام اوائل سوره براءت علی مرتضی را در مکه فرستاد

اخرج احمد عن علی ان النبى بعثه براءه فقال يا نبى الله انى لست باللسن و لا بالخطيب قال لا بد لى ان اذهب بها انا او تذهب بها انت قال فان كان لا بد فاذهب انا قال فانطلق فانّ الله يثبت لسانك و يهدى قلبك ثم وضع يده على فمه ترجمه فرستاد رسول ص خدا حضرت علی ع مرتضی را بسوی مکه برای قراءت براءت پس عرضکرد که من لسان و زبان آور و خطیب نیستم رسول خدا ص فرمود گریز نیست مرا ازین که من ببرم این سوره را یا تو ببری آن را و دیگری سزاوار نیست پس علی ع مرتضی عرض که اگر ضرورست و از رفتن چاره نیست من می روم فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله برو بدرستی که خدای تعالی ثابت خواهد داشت زبان ترا و هدایت خواهد کرد دل ترا بعد از آن نهاد رسول خدا دست خود را بر دهان علی مرتضی و مملو گردانید دهان مبارکش را از علوم خدا و رخصت فرمود و در حق وی فرمود

علی منى و انا من علیّ و لا یؤدی عنی الا انا او علیّ اخرج ابن أبی شیبہ و احمد و ابن ماجه و الترمذی و صححه و مولوی ولی الله لکهنوی در مرآه المؤمنین بعد نقل حدیثی از خصائص نسائی گفته و

فيه ايضا انه قال رسول الله صلى الله عليه و سلم عليّ منى و انا منه و لا یؤدی عنی الا انا او علیّ و شیخ سلیمان بلخی در ینابیع الموده گفته و

فی المشکاه عن حبشی بن جناده رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم عليّ منى و انا من علیّ و لا یؤدی عنی الا انا او علیّ رواه الترمذی و رواه احمد ايضا عن حبیش بن جناده و قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب صحیح ایضا و رواه ابن ماجه عن ابن جناده و نیز شیخ سلیمان بلخی در ینابیع الموده گفته

احمد بن حنبل فی مسنده عن حبیش بن جناده السلولی قال سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول علی منى و انا منه و لا یؤدی عنی الا انا او علیّ و نیز شیخ سلیمان بلخی در ینابیع الموده نقلا عن کنوز الحقائق گفته

علی منى و انا من علیّ و لا یؤدی عنی الا انا او علیّ و نیز شیخ سلیمان بلخی در ینابیع الموده نقلا عن الصواعق گفته (السادس)

اخرج احمد و الترمذی و النسائی و ابن ماجه عن حبشی بن جناده قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم عليّ منى و انا من علیّ و لا یؤدی عنی الا علیّ و سید مؤمن شبلنجی معاصر در نور الابصار گفته و

اخرج احمد و الترمذی و النسائی و ابن ماجه عن حبشی بن جناده قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم عليّ منى و انا من علیّ و لا یؤدی عنی الا علیّ

خطبه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله

و از آنجمله است خطبه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم که آن جناب در ان خطبه

فضائل عظیمه اهلیت خود سلام الله عليهم بیان فرموده و در ضمن آن ارشاد کرده فهم الباب المبتلى بهم من اتاهم نجى و من اباهم هوى هم حظه لمن دخل و حجّه الله على من جهل و این خطبه را تاج المحدثين ابو نعيم احمد بن عبد الله الاصبهانی در کتاب منقبه المطهرين روایت نموده چنانچه در کتاب مذکور على ما نقل عنه باسناد خود آورده

عن جابر بن عبد الله قال خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم يوما و معه على و الحسن ع و الحسين ع فخطبنا فقال ايها الناس ان هؤلاء اهل بيت نبيكم قد شرفهم الله بكرامته و استحفظهم سره و استودعهم علمه عماد الدين و شهداء على امته برأهم قبل خلقه إذ هم اظله تحت عرشه نجاء في علمه و ارتضاهم و اصطفاهم فجعلهم علماء و فقهاء لعباده و دلهم على صراطه فهم الائمة المهديه و القاده الداعيه و الائمة الوسطى و الرحم الموصله هم الكهف الحصين للمؤمنين و نور ابصار المهتدين و عصمه من لجأ إليهم و نجاه لمن احترز بهم يغتبط من والاهم و يهلك من عاداهم و يفوز من تمسك بهم الراغب عنهم مارق من الدين و المقصر عنهم زاهق و اللازق لهم لاحق فهم الباب المبتلى بهم من اتاهم نجى و من اباهم هوى هم حظه لمن دخله و حجّه الله على من جهله الى الله يدعون و بامر الله يعملون و آياته يرشدون فيهم نزلت الرسالة و عليهم هبطت ملائكة الرحمه و إليهم بعث الروح الامين تفضلا من الله و رحمه و اتاهم ما لم يؤت احدا من العالمين فعندهم بحمد الله ما يلتمس و يحتاج من العلم و الهدى في الدين و هم الثور من الضلاله عند دخول الظلم و هم الفروع الطيبه من الشجره المباركه و هم معدن العلم و اهل بيت الرحمه و موضع الرساله و مختلف الملائكه الذين اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا و مؤيد اين خطبه بليغه در خصوص مطلوب و ديگر مطالب كلام بلاغت انضمام عبد الله بن عباس است كه در ان مدح عظيم جناب امير المؤمنين عليه السلام نموده و در جمله آن بمعرض بيان صفات عاليه اهل البيت عليهم السلام گفته هم الرحم الموصوله و الائمة المتخيره و الباب المبتلى به الناس من اتاهم نجى و من نأى عنهم هوى حظه لمن دخلهم و حجه على من تركهم و اين كلام ابن عباس را ابو محمد احمد بن محمد بن على العاصمى در زين الفتى روایت نموده چنانچه در كتاب مذکور در ذكر اسماءى جناب امير المؤمنين عليه السلام گفته و اما الاسماء التى سماه بها ابن عمه حبر الامه و بحرها عبد الله بن عباس رضى الله عنه فانه

روى عن سعيد بن طريف عن الاصبغ بن نباته قال اسلم اعرابى على يدى امير المؤمنين على بن أبى طالب رضى الله عنه فخلع عليه على حلتين و خرج

الاعرابى من عنده فرحا مستبشرا و بحضره الباب قوم من الخوارج فلما ان نظروا الى الاعرابى و فرحه باسلامه على يدي على حسدوه على ذلك و قال بعضهم لبعض أ ما ترون فرح هذا الاعرابى باسلامه تعالوا تنزله عن ولايته و نرّده عن امامته فاقبلوا باجمعهم عليه و قالوا له يا اعرابى من اين اقبلت قال من عند امير المؤمنين قالوا و ما المذى صنعت عنده قال اسلمت على يديه قالوا ما اصبحت رجلا تسلم على يديه الا على يدي رجل كافر فلما سمع ذلك و الاعرابى غضب غضبا شديدا و ثار القوم فى وجهه و قالوا لا تغضب بيننا و بينك كتاب الله فقال تلوه فتلا بعضهم إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا إِلَى قَوْلِهِ سَبِيلًا فقال لهم الاعرابى ويلكم فيمن هذه الآية قالوا فى صاحبك الذى اسلمت على يديه فازداد الاعرابى غضبا و ضرب بيده الى قائمه سيفه و هم بالقوم ثم انه رجع الى نفسه و كان عاقلا فقال لا و الله لاعجلت على القوم و أسأل عن هذا الخبر فإن كان كما يقولون خلعت عليا و ان كان على خلاف ما يقولون جالدتهم بالسيف الى ان تذهب نفسى قال فاتى ابن عباس و هو قاعد فى مسجد الكوفه فقال السلام عليك يا بن عباس قال له ابن عباس و عليك السلام قال ما تقول فى امير المؤمنين قال أى الامراء تعنى يا اعرابى قال على بن أبى طالب قال و كان ابن عباس متكيا فاستوى قاعدا ثم قال له لقد سألت يا اعرابى عن رجل عظيم يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله ذاك و الله صالح المؤمنين و خير الوصيين و قانع الملحيين و ركن المسلمين و يعسوب المؤمنين و نور المهاجرين و زين المتعبدين و رئيس البكائين و اصبر الصّابرين و افضل القائمين و سراج الماضيين و اول السابقين من آل يس المؤيد بجبريل الامين و المنصور بميكائيل المتين و المحفوظ بجند السماء اجمعين و المحامى عن حرم المسلمين و مجاهد اعدائه الناصبين و مطفى نيران الموقدين و اصدق بلا بل الناطقين و افخر من مشى من قريش اجمعين عين رسول رب العالمين و وصى نبيه فى العالمين و امينه على المخلوقين و قاصم المعتدين و جزار المارقين و سهم من مرامى الله على المنافقين و لسان حكم العابدين ناصر دين الله فى ارضه و ولى امر الله فى خلقه و عيبه علمه و كهف كتبه سمح سخي سند حيا بهلول بهى سنحج جوهرى زكى رضى مطهر ابطحى باسل جرى قرم همام صابر صوام مهذب مقدم قاطع الاصلاب على الرقاب مفرق الاحزاب المنتقم من الجهال المبارز للابطال الكيال فى كل الافصال اضبطهم عنانا و اثبتهم جنانا و امضاهم عزيزه و اشداهم شكيمه و اسدهم نقيبه اسد بازل صاعقه مبرقه

يطحنهم فى الحروب إذا ازدلفت الاسنه وقرنت الاعنه لمحن الرحا بثقالها و يذروهم فيها ذرو الريح الهشيم باسل بازل صنديد هزبر ضرغام عازم عزام خطيب حصيف محجاج مقول ثجاج كريم الاصل شريف الفضل نقى العثيره فاضل القبيله عبل الذراع طويل الباع ممدوح فى جميع الافق اعلم من مضى و اكرم من مشى و اوجب من ولى بعد النبى المصطفى ص ليث الحجاز و كبش العراق مصادم الابطال و المنتقم من الجهال زكى الركانه منيع الصيانه صلب الامانه من هاشم القمقام ابن عم نبى الانام السيد الهمام الرسول الامام مهدي الرشاد المجانب للفساد الاشعب الحائم و البطل المحاجم و الليث المزاحم بدرى احدى حنفى مكى مدنى شعشعانى روحانى نورانى له من الجبال شوامخها و من الهضاب ذراها و فى الوغى ليثها و من العرب سيدها الليث المقدام و البدر التمام و الماجد الهمام محل الحرمين و وارث المشعرين و ابو السبطين الحسن ع و الحسين ع من اهليت اكرمهم الله بشرفه و شرفهم بكرمه و اعزهم بهداه و خصهم لدينه و استودعهم سرّه و استحفظهم علمه عمد الدينه و شهدا على خلقه و اوتاد ارضه و نجباء فى علمه اختارهم و اصطفاهم و فضّ لهم و اجتباهم علما لعباده و اولاهم على الصراط فهم الأئمه الدّعاة و الساده الولاه و القاده الحماه و الخيره الكرام و القضاة و الحكام و النجوم و الاعلام و العتره الهاديه و القدوه العاليه و الاسوه الصّيافيه الراغب عنهم مارق و اللازق بهم لاحق هم الرحم الموصوله و الأئمه المتخيره و الباب المبتلى به الناس من اتاهم نجى و من ناى عنهم هوى حطّه لمن دخلهم و حجه على من تركهم هم الفلك الجاربه فى اللجج الغامره يتصدع عنهم الانهار المتشعبه و ينفلق عنهم الاقاويل الكاذبه يفوز من ركبها و يغرق من جانبها هم الحصن الحصين و النور المبين و هدى لقلوب المهتدين و البحار السائغه للشاربين و امان لمن تبعهم اجمعين الى الله يدعون و بامرهم يعملون و الى آياته يرشدون فيهم توات رسله و عليهم هبطت ملائكته و إليهم بعث الروح الامين فضلا من ربّه و رحمه فضلهم لذلك و خصّ بهم و ضربهم مثلا لخلقهم و اتاهم ما لم يؤت احد من العالمين من اليمن و البركه فروع طيبه و اصول مباركه معدن الرحمه و ورثه الانبياء بقيه النقباء و اوصياء الاوصياء منهم الطيب ذكره المبارك اسمه احمد الرضى و رسوله الامى من الشجره المباركه صحيح الاديم واضح البرهان و المبلغ من بعده بيان التاويل و بحكم التفسير على بن أبى طالب عليه من الله الصلوه الرضىه

و الزكاه السنیه لا یحبه الا مؤمن تقی و لا یبغضه الا منافق شقی قال فلما سمع الاعرابی ذلك ضرب بیده الى قائمه سیفه و قام مبادرا فضرب ابن عباس یده إليه و قال الى این یا اعرابی قال اجالد القوم او تذهب نفسی قال ابن عباس اقعدا یا اعرابی فان لعلی محبین لو قطعتم إربا إربا ما ازدادوا له الا حیا و ان لعلی بن أبی طالب مبغضین لو العقههم العسل ما ازداد و اله الا بغضا قال فقعد الاعرابی و خلع علیه ابن عباس حلتین حراوین

حدیث تشبیه أهل البيت عليهم السلام بباب حطه

و از آنجمله است حدیث تشبیه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و اله و سلم اهلیت خود را بباب حطه و چون مؤید بودن

حدیث علی باب حطه برای حدیث مدینه العلم از کلام سخاوی ظاهرست پس این حدیث نیز از مؤیدات آن خواهد بود و این حدیث شریف را باختلاف الفاظ ابو بکر احمد بن عمر بن عبد الخالق البزار البصری و ابو یعلی احمد بن علی بن المثنی الموصلی و ابو القاسم سلیمان بن احمد الطبرانی و ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم النیسابوری و ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی و ابو شجاع شیرویه بن شهردار الدیلمی و ابو محمد احمد بن محمد بن علی العاصمی و ابو محمد عبد العزیز بن الاخضر الجنازیدی البغدادی و صدر الدین ابو المجامع ابراهیم بن محمد بن المؤید الحموی و سید علی بن شهاب الدین الهمدانی و شمس الدین محمد بن عبد الرحمن السخاوی و جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر السیوطی و نور الدین علی بن عبد الله السمهودی و عبد الوهاب بن محمد رفیع الدین البخاری و احمد بن محمد بن علی بن حجر المکی و ملا علی بن حسام الدین المتقی و احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی و محمود بن محمد الشیخانی القادری و مرزا محمد بن معتمدخان البدخشانی و ولی الله بن عبد الرحیم الدهلوی و شهاب الدین احمد بن عبد القادر العجیلی و سلیمان بن ابراهیم البلخی القندوزی و سید احمد زینی المشهور بدحلان المکی المعاصر روایت کرده اند ابو عبد الله الحاکم در مستدرک خود گفته

اخبرنی احمد بن جعفر بن حمدان الزاهد بیغداد ثنا العباس بن ابراهیم القراطیسی ثنا محمد بن اسماعیل الاخیمی ثنا مفضل بن صالح عن أبی اسحاق عن حنش الکنانی قال سمعت أبا ذر رضی الله عنه و هو آخذ بباب الکعبه من عرفنی فانما من عرفنی و من انکرنی فانما ابو ذر سمعت النبی صلی الله علیه و سلم یقول مثل أهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح من قومه من ركبها نجی و من تخلف عنها غرق و مثل حطه لبنی اسرائیل و ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی در منقبه المطهرین علی ما نقل عنه آورده

عن أبی سعید الخدری قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول انما مثل أهل بیتی فیکم کمثل سفینه نوح من ركبها نجی و من تخلف عنها غرق و انما مثل أهل بیتی مثل باب حطه من دخله غفر له و نیز در کتاب منقبه المطهرین علی ما نقل عنه آورده

عن حنش بن المعتمر قال روایت

أبا ذر أخذ بعصا دتي باب الكعبه و هو يقول من عرفنى فقد عرفنى و من لم يعرفنى فانا ابو ذر الغفارى سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول مثل أهل بيتى كمثل سفينه نوح فى قوم نوح من ركبها نجى و من تخلف عنها هلك و مثل باب حطه فى بنى اسرائيل رواه سماك بن حرب عن حنش بن المعتمر مثله و احمد بن محمد عاصمى در زين الفتى گفته

اخبرنى شيخى الامام رحمه الله عليه قال اخبرنا الشيخ ابو اسحاق ابراهيم بن جعفر الشورمى رحمه الله عليه قال اخبرنا ابو الحسن على بن يونس بن الهياج الانصارى قال حدثنا الحسين بن عبد الله و عمران بن عبد الله و عيسى بن على و عبد الرحمن التستائى قالوا حدثنا عبد الرحمن بن صالح قال حدثنا على بن عابس عن أبى اسحاق عن حنش قال رايت أبا ذر متعلقا بباب الكعبه و هو يقول من يعرفنى فليعرفنى و من لم يعرفنى فانا ابو ذر قال حنش فحدثنى بعض اصحابى انه سمعه يقول قال رسول الله صلى الله عليه و سلم انى تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتى أهل بيتى فانهما لن ينفرقا حتى يردا على الحوض الاوان أهل بيتى فيكم مثل باب بنى اسرائيل و مثل سفينه نوح و صدر الدين حموى در فرائد السمطين على ما نقل عنه گفته اخبرنى الشيخ الصالح كمال الدين ابو عبد الله محمد بن محمد بن على الجوينى فيما كتب لى و اجاز لى فى روايته فى ذى الحجه سنه اربع و ستين و ستمائه

قال انبانا الامام جمال الدين ابو الفضل جمال بن معين الطبرى قال انبانا زاهر بن طاهر بن محمد المسلمى انبانا ابو الفتح محمد بن على بن عبد الله المذكور بهراه قال انبانا اسماعيل بن زاهر النوقانى فى كتابه قال انبانا ابو الحسن احمد بن ابراهيم الاصفهانى قال نبأنا سليمان بن احمد الطبرانى قال نبأنا محمد بن عبد العزيز الكلابى قال انبانا عبد الرحمن بن حماد المقرئ عن أبى سلمه الصائغ عن عطيه العوفى عن أبى سعيد الخدرى قال سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول انما مثله أهل بيتى فيكم كمثل سفينه نوح من ركبها نجى و من تخلف غرق و انما مثل أهل بيتى فيكم مثل باب حطه فى بنى اسرائيل من دخله غفر له و سيد على همدانى در كتاب السبعين فى فضائل امير المؤمنين عليه السلام على ما نقل عنه گفته الحديث السادس و الستون

عن أبى سعيد الخدرى رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم مثل أهل بيتى فيكم مثل باب حطه من دخل غفر له رواه صاحب الفردوس و نیز در روضه الفردوس گفته و

عنه قال قال عليه السلام مثل أهل بيتى فيكم كمثل باب حطه من دخله غفر له و سخاوى در استجلاب ارتقاء الغرف بحب اقرباء الرسول و ذوى الشرف

عن أبی اسحاق السبیبی عن حنش بن المعتمر الصنعانی عن أبی ذر رضی اللہ عنہ سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم یقول أهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح فی قومه من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق و مثل حطه لبنی اسرائیل اخرجہ الحاکم من وجهین عن أبی اسحاق هذا لفظ احدهما و لفظ الآخر الا انّ مثل أهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح و ذکره دون قوله و مثل حطه الی آخره و نیز در ان گفته و

اخرجہ ابو یعلی ایضا من حدیث أبی الطفیل عن أبی ذر رضی اللہ عنہ بلفظ انّ مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح من ركب فیها نجی و من تخلف عنها غرق و انّ مثل أهل بیتی مثل باب حطه و اخرجہ البزار من طریق سعید بن المسیب عن أبی ذر نحوه و نیز در ان گفته و

عن أبی سعید الخدری رضی اللہ عنہ سمعت النبی صلی اللہ علیہ و سلم یقول انّما مثل اهل بیتی فیکم کمثل سفینه نوح من ركبها نجی و من تخلف عنها غرق و انما مثل أهل بیتی فیکم مثل باب حطه فی بنی اسرائیل من دخله غفر له رواه الطبرانی فی الصغیر و الاوسط و جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع گفته

مثل أهل بیتی فیکم کمثل سفینه نوح فی قوم نوح من ركب فیها نجا و من تخلف عنها هلک و مثل باب حطه فی بنی اسرائیل طب عن أبی ذر و نور الدین سمهودی در جواهر العقیدین در سیاق طرق حدیث ثقلین بعد ایراد حدیث ابو سعید خدری و ذکر اخراج احمد و طبرانی و ابو یعلی و غیر ایشان گفته و

اخرجہ الحافظ ابو محمد عبد العزیز بن الاخضر فی معالم العتره النبویه و فیہ ان النبی صلی اللہ علیہ و سلم قال ذلک فی حجه الوداع و زاد مثله یعنی کتاب اللہ کمثل سفینه نوح علیہ السلام من ركبها نجی و مثلهم یعنی أهل بیته کمثل باب حطه من دخله غفرت له الذنوب و نیز در جواهر العقیدین در ذکر طرق حدیث سفینه گفته و

عن أبی اسحاق السبیبی عن حنش بن المعتمر الصنعانی عن أبی ذر رضی اللہ عنہ سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم یقول مثل أهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح فی قومه من ركبها نجی و من تخلف عنها غرق و مثل حطه لبنی اسرائیل اخرجہ الحاکم من وجهین عن أبی اسحاق هذا لفظ احدهما و لفظ الآخر

انّ مثل أهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح و ذکره دون قوله و مثل حطه الی آخره و نیز در ان گفته و

اخرجہ ابو یعلی ایض من حدیث أبی الطفیل عن أبی ذر رضی اللہ عنہ بلفظ انّ أهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح من ركب فیها نجی و من تخلف عنها غرق و ان أهل بیتی فیکم مثل باب حطه و اخرجہ البزار من طریق سعید بن المسیب

عن أبي ذر نحوه و نیز در ان گفته و

عن أبي سعيد الخدري رضى الله عنه سمعت النبي صلى الله عليه و سلم يقول انما مثل اهل بيتي فيكم كمثل سفينه نوح من ركبها نجى و من تخلف عنها غرق و انما مثل اهل بيتي فيكم مثل باب حطه في بنى اسرائيل من دخله غفر له رواه الطبراني فى الصغير و الاوسط و سبق اوائل الذكر قبله فى حديثه فى الثقلين كتاب الله و

اهل البيت ان الحافظ عبد العزيز بن الاخضر اخرج و زاد مثله يعنى كتاب الله كمثل سفينه نوح عليه السلام من ركبها نجى و مثلهم يعنى اهل البيت كمثل باب حطه من دخله غفر له الذنوب و عبد الوهاب بخارى در تفسير انورى گفته و

عن أبي سعيد الخدري رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم مثل اهل بيتي كمثل باب حطه من دخل غفر له رواه صاحب الفردوس و ابن حجر مكى در صواعق در ذكر حديث ثقلين گفته و

فى روايه ان ذلك كان فى حجه الوداع و فى اخرى مثله يعنى كتاب الله كسفينه نوح من ركب فيها نجى و مثلهم أى اهل بيته كمثل باب حطه من دخله غفرت له الذنوب و نیز ابن حجر در صواعق گفته و جاء من طرق عديده يقوى بعضها بعضا

انما مثل اهل بيتي فيكم كمثل سفينه نوح من ركبها نجى و فى روايه مسلم و من تخلف عنها غرق و

فى روايه هلك و انما مثل اهل بيتي فيكم مثل باب حطه فى بنى اسرائيل من دخله غفر له و فى روايه غفر له الذنوب و ملا على متقى در كنز العمال گفته

مثل اهل بيتي فيكم كمثل سفينه نوح فى قوم نوح من ركب فيها نجا و من تخلف عنها هلك و مثل باب حطه فى بنى اسرائيل طب عن أبي ذر و احمد بن الفضل بن محمد باكثر در وسيله المال بعد ذكر حديث ثقلين بروايت أبي سعيد خدرى گفته و اخرج الحافظ ابو محمّد عبد العزيز بن اخضر فى معالم العتره النبويه و

فيه ان النبي صلى الله عليه و سلم قال ذلك فى حجه الوداع و زاد و مثله يعنى كتاب الله كمثل سفينه نوح عليه السلام من ركبها نجى و مثلهم أى اهل بيته كمثل باب حطه من دخله غفرت له الذنوب و محمود قادري در صراط سوى گفته و

عن أبي ذر رضى الله عنه سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول مثل اهل بيتي فيكم مثل سفينه نوح فى قومه من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق او مثل حطه لبنى اسرائيل اخرج الحاكم هذا فى لفظ و فى لفظ آخر الا ان مثل اهل بيتي فيكم مثل سفينه نوح و زاد فى روايه أبي الحسن المغازلى و من قاتلنا آخر الزمان فكانما قاتل مع الدجال

و عن أبي سعيد الخدري رضى الله عنه سمعت النبي صلى الله عليه و سلم يقول انما مثل اهل بيتي فيكم كمثل سفينه نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق و انما مثل اهل بيتي

فيكم مثل باب حطه في بني اسرائيل من دخله غفر له او الذنوب كما في روايه و مرزا محمد بدخشاني در مفتاح النجا گفته و

عند الطبراني في الكبير عنه مثل اهل بيتي فيكم كمثل سفينه نوح في قوم نوح من ركب فيها نجى و من تخلف عنها هلك و
مثل باب حطه في بني اسرائيل شاه ولي الله در قره العينين در مآثر جناب امير المؤمنين عليه السلام بعد نقل بعض احاديث گفته
و

قال مثل اهل بيتي فيكم مثل سفينه نوح من ركبها نجى و من تخلف عنها غرق و مثل حطه لبني اسرائيل اخرج الحاكم هذه
الاحاديث كلها في المستدرک و احمد بن عبد القادر العجلي در ذخيره المآل در خطبه كتاب گفته الحمد لله الذي جعل اهل
البيت كسفينه نوح من ركبها نجى و من تخلف عنها اهلكه الغرق و سماهم باب حطه من دخله غفر له و من خرج منه فسق و نیز
عجلی در ذخيره المآل گفته

من دخل الباب و قال حطه ذنوبه مغفوره منحه قال صَلَّى الله عليه و سلم انما مثل اهل بيتي فيكم مثل باب حطه في بني
اسرائيل من دخله غفر له الذنوب و وجه تشبيههم بباب حطه ان الله جعل دخول ذلك الباب العذی هو باب اريحاء او بيت
المقدس مع التواضع و الاستغفار سببا للمغفرة و جعل لهذه الامه اهل البيت سببا لها و سياى ايضا في فضائل على رضى الله عنه
انه باب حطه و ابراهيم بن سليمان بلخي در ينابيع الموده گفته الباب الرابع في حديث سفينه نوح و باب حطه بني اسرائيل و
حديث الثقلين و حديث يوم الغدير

في مشكاه المصابيح عن ابي ذر رضى الله عنه انه قال و هو اخذ بباب الكعبه سمعت النبي صَلَّى الله و سلم يقول ان مثل اهل
بيتي فيكم مثل سفينه نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها هلك رواه احمد و في جمع الفوائد ابن الزبير رفعه مثل اهل بيتي
مثل سفينه نوح من ركبها نجا و من تركها غرق للبزار و زاد في الاوسط و انما مثل اهل بيتي فيكم مثل باب حطه في بني اسرائيل
من دخله غفر له ابو الطفيل عن ابي ذر و هو اخذ بباب الكعبه رفعه ان مثل اهل بيتي فيكم مثل سفينه نوح من ركبها نجى و من
تخلف عنها هلك و ان مثل اهل بيتي فيكم مثل باب حطه في بني اسرائيل من دخله غفر له اخرجه الطبراني في الاوسط و
الصغير ابو يعلى و احمد بن حنبل عن ابي ذر انتهى جمع الفوائد ايضا

اخرجه البزار و ابن المغازلي عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس و عن سلمه بن الاكوع و عن ابن المعتمر عن ابي ذر و عن سعيد
بن المسيب عن ابي ذر و ايضا اخرجه الحمويني عن ابي سعيد الخدري بزياده و انما مثل اهل بيتي فيكم مثل باب حطه في بني
اسرائيل من دخله غفر له ايضا اخرجه ابو يعلى و البزار و الطبراني في الاوسط و الصغير عن ابي سعيد

الخدري حديث السفينه و باب الحطه ايضا ابن المغازلي اخرجه عن أبي ذر حديث السفينه و الحطه ايضا

الحمويينى اخرجه عن حبيش بن المعتمر عن أبي ذر اخرجه المالكي فى فصول المهمه عن رافع مولى أبي ذر و اخرج ايضا حديث السفينه الثعلبي و السمعاني ايضا عن سليم بن قيس الهلالي قال بينا انا و جبيش بن المعتمر بمكة إذ قام ابو ذر و اخذ بحلقه باب الكعبه فقال من عرفنى فقد عرفنى و من لم يعرفنى فانا جندب بن جناده ابو ذر فقال ايها الناس انى سمعت نبيكم صلى الله عليه و سلم يقول مثل أهل بيتى فيكم كمثل سفينه نوح من ركبها نجا و من تركها هلك و يقول مثل أهل بيتى فيكم مثل باب حطه فى بنى اسرائيل من دخله غفر له و يقول انى تارك فيكم ما ان تمسكتم به لن تضلوا كتاب الله و عترتى و لن يفترقا حتى يردا على الحوض و سيد احمد زبي المكي مشهور بدحلان در كتاب الفتح المبين فى فضائل الخلفاء الراشدين و اهلبيت ع الطاهرين گفته و صح

عنه صلى الله عليه و سلم من طرق كثيره انه قال انما مثل أهل بيتى فيكم كمثل سفينه نوح من ركبها نجي و من تخلف عنها غرق و فى روايه هلك و مثل أهل بيتى فيكم كمثل باب حطه فى بنى اسرائيل من دخله غفر له و مؤيد اين حديث شريفست ارشاد فرمودن جناب امير المؤمنين عليه السلام در باب عترت جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم و مثلهم باب حطه و هم باب السلم و اين ارشاد باسداد آن جناب را شيخ سليمان بن ابراهيم البلخي در ينابيع الموده آورده چنانچه گفته و فى تفسير يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ

فى المناقب عن مسعده بن صدقه عن جعفر الصادق عن ابيه عن جدّه عن الحسين ع عن امير المؤمنين على عليهم السلام قال الا ان العلم الذى هبط به آدم عليه السلام و جميع ما فضلت به النبيون الى خاتم النبيين فى عتره خاتم النبيين فاين يتاه بكم و اين تذهبون و انهم فيكم كاصحاب الكهف و مثلهم باب حطه و هم باب السلم فى قوله تعالى يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ

حديث هم ابواب العلم

و از آنجمله است حديثى كه جناب رسالت مآب صلى الله عليه و اله و سلم در ان بعد ذكر بعض فضائل جناب امير المؤمنين عليه السلام در حق ائمه سلام الله عليهم ارشاد فرموده اند

و هم ابواب العلم فى امتى من تبعهم نجا من النار و من اقتدى بهم هدى الى صراط مستقيم و مؤيد بودن اين حديث براى حديث مدينه العلم نهايت واضح و ظاهرست و اين حديث شريف را شيخ سليمان بن ابراهيم البلخي القندوزى در ينابيع الموده آورده چنانچه گفته و

فى المناقب بالاسناد عن أبى الزبير المكي عن جابر بن عبد الله الانصارى رضى الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم ان الله تبارك و تعالى

اصطفانی و اختارنی و جعلنی رسولا و انزل علی سید الکتب فقلت الهی و سیدی اُنک ارسلت موسی الی فرعون فسئلک ان تجعل معه اخاه هارون وزیرا یشد به عضده و یرصدق به قوله و انی اسألک یا سیدی و الهی ان تجعل لی من اهلی وزیرا تشد به عضدی فاجعل لی علیا وزیرا و اِخا و اجعل الشجاعه فی قلبه و البسه الهیبه علی عدوه و هو اول من امن بی و صدقنی و اول من وحد الله معی و انی سألت ذلک ربی عز و جلّ فاعطانیه و هو سید الاوصیاء اللّٰهوق به سعاده و الموت فی طاعته شهاده و اسمه فی التوراه مقرون الی اسمی و زوجته الصدیقه الکبری ابنتی و ابناه سیدا شباب اهل الجنّه ابنای و هو و هما و الاثمه من بعدهم حجج الله علی خلقه بعد النبیین و هم ابواب العلم فی امتی من تبعهم نجا من النار و من اقتدی بهم هدی الی صراط مستقیم لم یهب الله محبتهم لعبد لا ادخله الله الجنّه و از جمله مؤیدات این حدیث شریفست کلام جناب امیر المؤمنین علیه السلام

نحن الشعار و الاصحاب و الخزنه و الابواب و لا توتی البيوت الا من ابوابها و این کلام معجز نظام آن جناب را شیخ سلیمان بن ابراهیم بلخی در ینابیع الموده آورده چنانچه گفته و

من خطبته نحن الشعائر و الاصحاب و الخزنه و الابواب و لا توتی البيوت الا من ابوابها فمن اتاها من غیر ابوابها سمی سارقا و منها فیهم کرائم الايمان و هم کنوز الرحمن ان نطقوا صدقوا و ان صمتوا لم یسبقوا و نیز در ینابیع الموده گفته و

من خطبته سلام الله علیه نحن الشعائر و الاصحاب و الخزنه و الابواب و لا توتی البيوت الا من ابوابها فمن اتاها من غیر ابوابها سمی سارقا و منها فیهم کرائم الايمان و هم کنوز الرحمن ان نطقوا صدقوا و ان صمتوا لم یسبقوا

رد تفصیلی عبارت تحفه

اشاره

و چون بحمد الله تعالی این همه شواهد مبرمه و مؤیدات محکمه حدیث مدینه العلم شنیدی و دلالت آن بر تایید و تشیید و توكید و توطید این حدیث منیف بنظر ثاقب دیدی حالا وقت آن رسید که بعون مفضل منعم کلام فاسد النظام مخاطب قمقام متعلق باین حدیث متین الاستحکام رزین الابرام بتفصیل جمیل تمام مرضوض و منقوض گردانم و وهی و انحزام و وهن و انجذام هفوات منحلّه القوام شاهصاحب عمدّه الاعلام جمله جمله باثبات رسانم قوله حدیث پنجم روایت جابر

ان النبى صَلَّى الله عليه و سلم قال انا مدينة العلم و على بابها

جواب از ادعای مخاطب مبنی بر حصر حدیث پنجم بروایت جابر

اقول مخاطب و الاشان در ایراد این حدیث رفیع المکان صنیع شنیع ستر و کتمان پیش نظر خود نهاده بارتکاب اِخمال حق واضح ابلج و الطاط صدق ظافر افلیح داد کمال دیانت و امانت داده بیانش آنکه مخاطب بقول خود حدیث پنجم روایت جابر بر ناظرین قاصرین چنان ایهام نموده که این حدیث شریف در روایت جابر منحصرست حال آنکه سابقا در فائده اولی از فوائد عشره این مجلد بصراحت تمام دریافتی که این حدیث شریف را

بنابر تخریجات و تصریحات اکابر و اساطین سنیه بسیاری از صحابه که از جمله آن جناب امیر المؤمنین علیه السلام و جناب امام حسن علیه السلام و جناب امام حسین علیه السلام و حضرت عبد الله بن عباس و جابر بن عبد الله انصاری و عبد الله بن مسعود و حذیفه بن الیمان و عبد الله بن عمر و انس بن مالک و عمرو بن العاص می باشند روایت کرده اند بلکه از افاده علامه زرنندی در نظم درر السمطین واضح و لائحتست که حدیث مدینه العلم فضیلتیست که جمله اصحاب جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم اعتراف و ابتهاج بآن نموده طریق وفاق را بسلوک و انتهاج پیموده اند پس مثل چنین حدیث را که کمتر حدیثی معادل آن درین خصوصیت خواهد بود محض روایت جابر وانمودن بچه حد انهماک و مبالغه خویش در جلاعت و خلاعت افزودنست و متوهم نشود که شاید سبب تعبیر شاهصاحب این حدیث را بروایت جابر انست که این حدیث از جابر به نسبت دیگر اصحاب زیاده تر مرویست چه این امر واقعیت ندارد و بر کسی که تتبع روایات این حدیث شریف و تخریجات این خبر منیف نموده ظاهر و مستین ست که این حدیث در میان محدثین اعلام و مسندین فحام سنیه بروایت ابن عباس اعراف و اشهرست و ادراج و اخراج آن از حدیث ایشان اوفر و اکثر و این هم توهم نتوان کرد که تخصیص شاهصاحب این حدیث را بروایت جابر شاید ازین روست که اهل حق آن را در مقام احتجاج و استدلال صرف بهمین روایت جابر آورده اند چه ازین امر اثری در کتب کلامیه اهل حق پیدا نیست و بسیاری از علماء کرام اهل حق که در کتب خود این حدیث شریف را بقصد احتجاج از کتب مخالفین آورده اند اکتفا بر محض روایت جابر نکرده اند بلکه روایات دیگر اصحاب نیز نقل کرده اند کما لا یخفی علی من راجع الی کتاب المناقب لابن شهر آشوب طاب ثراه و کتاب العمده لابن بطریق رحمه الله و غایه المرام للعلامه البحرانی اعلی الله درجته و غیرها من الاسفار و کاش مخاطب خلیع العذار بر همین مقدار از احوال حق واضح المنار اکتفا و اقتصار می کرد و زیاده ازین کاربرد تفریط و تضجیع و تقصیر و تقطیع نمی شد و این حدیث را بروایت جابر بالتمام و الکمال ذکر می نمود لیکن چه کرده آید که حضرت او روایت جابر را نیز تامه وارد ننموده جملات عدیده سدیده و فقرات متعدده مفیده که بدرجه کمال موضح مراد و قاطع و ابرار باب عصیبت و عناد می باشد و در روایت جابر موجودست یکسر برانداخته زبان قلم را بذکر آن هرگز آشنا نساخته و هر چند روایت کامله جابر سابقا در ضمن تخریجات اکابر و اساطین سنیه مکرر گذشته است مگر در این مقام باز مذکور می نمایم تا اتصاف مخاطب بکمال انصاف و مجانبت او از سنن اعتداء و اعتساف ظاهر و باهر گردد خطیب بغدادی در تاریخ خود علی ما نقل عنه گفته

اخبرنا ابو طالب یحیی بن علی الدسکری قال اخبرنا ابو بکر بن المقری قال ثنا

ابو الطیب محمد بن عبد الصّمد الدقاق قال حدثنا احمد بن عبيد الله ابو جعفر المكتب قال اخبرنا عبد الرزاق قال ثنا سفيان عن عبد الله بن عثمان بن خثيم عن عبد الرحمن بن بهمان قال سمعت جابر بن عبد الله قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الحديبيه و هو اخذ بيد على هذا امير البرره و قاتل الفجره منصور من نصره مخذول من خذله فمد بها صوته و قال انا مدينه العلم و على بابها فمن اراد العلم فليات الباب و از ملاحظه اين عبارت بر ناظر بصير كالصبح السفر المنير واضح و مستنيرست كه روايت جابر حاوى بسيارى از جملات و كلمات مى باشد كه شاهصاحب اصلا آن را مذكور نفرموده اند و اكثر اين جملات بالغه و كلمات سابقه مظهر كمال مبالغه و اهتمام جناب سرور انام عليه و آله آلاف التحيه و السلام در اثبات امامت و افضليت جناب امير المؤمنين عليه صلوات الملك العلام مى باشد كما ستقف عليه فيما بعد انشاء الله تعالى پس حذف و اسقاط آن بالتمام در مثل اين مقام از مثل مخاطب قمقام از جمله طامات عظامست و اگر چه اسقاط هر واحد از اين جملات كرامت آيات مورث حيرت ارباب افهام و تعجب اصحاب احلام مى شود مگر زياده تر حيرت بر اسقاط جمله

فمن اراد العلم فليات الباب ست كه در تتمه حديث واقع شده و نهايت معروف و مشهورست و در روايت جابر و غير او بحدى متكرر الورد و متكرر النقل شده كه احصاى آن از عبارات مخرجين كبار و مسندين احبار بسيار عسير و دشوار مى باشد بالجمله آنچه مخاطب نحرير در تقطيع و تقصير اين حديث رفيع اثر مرتكب آن شده فظاعت و شناعت آن اظهر من الشمس و ابين من الامسست و براى اولياى مخاطب در انقاذ و تخليص او از ورطه اين الزام عويص هيچ مهرب و محيص نيست بار الها مگر آنكه اعتراف صريح نمايند به اينكه حضرت او بسبب قصر باع و قلت اطلاع خود بر طرق و اسانيد اين حديث شريف و قوف و عثورى و بر روايات و سياقات آن مرور و عبورى نداشت و همت خالصه خود بر اتباع و تقليد كابلى عنيد و استراق هفوات آن مرید طريد مى گماشت و چون كابلى در اين مقام مرتكب همين صنيع شنيع شده بود شاهصاحب نيز مسلك تخديع و تلميع او سپردند و در اقتفاى آثار آن خداع غدار پيش پا خوردند كابلى در صواقع گفته الخامس ما

رواه جابر ان النبى صلى الله عليه وسلم قال انا مدينه العلم و على بابها و هو باطل لان الخبر مطعون فيه قال يحيى بن معين لا اصل له و قال البخارى انه منكر و انه ليس له وجه صحيح و قال الترمذى ايضا انه منكر و قال الشيخ تقى الدين بن دقيق العيد هذا الحديث لم يثبتوه و قال الشيخ محى الدين النووى و الحافظ شمس الدين الذهبى و الشيخ شمس الدين الجزرى انه موضوع فلا يجوز الاحتجاج و لأن

من كان باب مدينه العلم لا يلزم ان يكون صاحب الزعامه الكبرى و لانه لا يقاوم الاخبار الصحاح الداله على خلافه المتقدمين عليه قوله

جواب از قول مخاطب «ابن خبر نيز مطعونست»

و اين خبر نيز مطعونست اقول على رسلك ايها الشيخ المهذار و على ضلعتك ايها المتفيهق المتنطع المكثار أ ما لك حياء ايها المتحذلق الكثير العثار أ ما لك افاقه و صحو عن سكر العصبية الواضحه الشنار أ ما لك وازع يزعك عن الاقتحام فى مهواه الكذب و العضيئه و البهت أ ما لك رادع بردعك عن الالفاظ عن القحه و الصفاقه و الجلع البحت كيف نصبت نفسك لقدح فضائل وصي المختار عليهما و الهما سلام الله ما كر الليل و النهار و رمى مناقبه بالوضع و الصغار لا تدرى يمينا عن شمال و لقد تهت فى باديه عظيمه الاهوال و لقد ارتقيت مرقا صعب المنال و ابدت صنوفا مكنونه من الاضلال و الازلال و اتعبت نفسك بالمحال و المحال و بالغت فى الخدع و الاحتيال و انثالت عليك الخدع كل الانثيال قد الفت بالجدل و المراء بلا مريه و تشبثت بالجساره و الفريه و ارتبكت فى شراك الزيف و الجحود و هويت فى حفرة الاعراض عن الحق و الصدود و اقتحمت فى التعصب الثائر و العناد الفائر فطبعك بانكار الأرواح و ابطال الواضح مشغوف و رأيك و همك الى التلميع و التزيق و التلييس الخسيس مصروف سبحانه الله تبطل و ترد و تنفى مثل هذا الحديث المشهور الشائع و الخبر المستفيض الذائع الصحيح سندا و الواضح جدد اللامع منار البالغ انوار الذى نقله و رواه و خرجه و اثره جهابذه الاخبار و منقذ و الاثار و نظمه الاعلام الاحبار فى الاشعار و ذكره فى الكتب و الاسفار على مدى تحول الاعصار و تنقل الادوار و هو من الاشتهار و عدم الاستتار و كمال الاستفاضه و الشيوغ و التداول و الثقه و الاعتماد و الاعتبار و تمسك الخلف و السلف و الاعتناء بشأنه و التثبت باركانه و الحلول بميطانه و التشييد لجدرانه بمكان عظيم الشأن باهر البرهان لا يمسه يد الانكار و التضعيف و لا يصل إليه غائله التوهين و التسخيف و لعمري ان الطاعنين فى الحديث الشريف شذاذ لا يعبا بهم ذوو التحقيق و معاندون لا يحتفل بهم أولو النظر الدقيق قد أخطئوا وجه الصواب فهم فى غلواء العصبية متمادون و فى سوره الحميه الجاهليه عادون و فى بوادى الجساره و الخساره مهطعون و الى نوادى الخطل و الخبل مسرعون و لعوار الغماره مظهرين و لشنار الحروريه مضمرون و عن لقم روم الصدق صادفون و عن اقتفاء اثر الحق عازفون و فى هوه الهوان هاوون و فى تيه العدوان غاوون و حيث اوغلوا فى سباب الباطل فهم عن الحق يجمعون و إذ لم يهتدوا بهدى الله فهم فى سكرتهم يعمهون قوله قال يحيى بن معين لا اصل له

استدلال مخاطب در تضعیف حدیث بقول یحیی بن معین و جواب آن بچند وجه:

اقول بر ارباب احلام و اصحاب افهام که تتبع افادات متبحرین عظام و متمهرین فخام سنیه نموده اند بطلان صدور این کلام مهین از یحیی بن معین در خصوص

حدیث انا مدینه العلم و علی بابها ظاهر و مستینست بوجه عدید و براهین سدیده

تصحیح یحیی بن معنی حدیث مدینه العلم را بجواب سؤال قاسم انباری

اول آنکه یحیی بن معین بجواب سؤال قاسم بن عبد الرحمن الانباری تصحیح این حدیث شریف نموده چنانچه خطیب در تاریخ بغداد علی ما نقل عنه السیوطی گفته قال القاسم بن عبد الرحمن الانباری سألت یحیی عن هذا الحدیث فقال هو صحیح قال الخطیب أراد انه صحیح من حدیث أبی معاویه و لیس باطل إذ قد رواه غیر واحد عنه و مزی در تهذیب الکمال بترجمته ابو الصلت عبد السلام بن صالح الهروی گفته

قال القاسم بن عبد الرحمن الانباری حدثنا ابو الصلت الهروی قال حدثنا ابو معاویه عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فلیات بابه قال القاسم سألت یحیی بن معین عن هذا الحدیث فقال صحیح قال ابو بکر بن ثابت الحافظ أراد انه صحیح من حدیث أبی معاویه و لیس باطل إذ قد رواه غیر واحد عنه و ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب بترجمه ابو الصلت گفته و

قال القاسم بن عبد الرحمن الانباری سألت یحیی بن معین عن حدیث حدثنا به ابو الصلت عن أبی معاویه عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعا انا مدینه العلم و علی بابها الحدیث فقال هو صحیح قال الخطیب أراد به صحیح عن أبی معاویه إذ قد رواه غیر واحد عنه و از تصریح سیوطی در جمع الجوامع و ملا- علی متقی در کنز العمال و عبد الرؤف مناوی در فیض القدیر و علامه محمد بن اسماعیل الامیر در روضه ندیه و قاضی القضاة محمد بن علی الشوکانی در فوائد مجموعه نیز واضح و آشکارست که ابن معین بصحت حدیث مدینه العلم حکم نموده کما مر فیما مضی

اثبات یحیی بن معین حدیث مدینه العلم را بجواب کلام عباس

دوم آنکه یحیی بن معین بجواب کلام عباس بن محمد الدوری نیز اثبات

حدیث انا مدینه العلم فرموده چنانچه ابو عبد الله الحاکم النیسابوری در مستدرک علی الصحیحین بعد روایت مدینه العلم بطریق ابو الصلت گفته و

ابو الصلت ثقه مامون فانی سمعت ابا العباس محمد بن یعقوب فی التاریخ یقول سمعت العباس بن محمد الدوری یقول سألت یحیی بن معین عن أبی الصلت الهروی فقال ثقه فقلت أ لیس قد حدث عن أبی معاویه عن الاعمش انا مدینه العلم فقال قد حدث به محمد بن جعفر الفیدی و هو ثقه مامون و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد علی ما نقل عنه السیوطی فی اللالی گفته

قال عباس الدورى سمعت يحيى بن معين يوثق ابا الصلت عبد السلام بن صالح فقلت له انه حدث عن أبى معاويه عن الاعمش
انا مدينه العلم و على بابها فقال ما تريدون من هذا المسكين أ ليس قد حدث به محمد بن جعفر الفيدى عن أبى معاويه و عبد
الغنى بن عبد الواحد المقدسى در كتاب الكمال فى اسماء الرجال بترجمه ابو الصلت گفته

قال عباس بن

ص: ۵۷۴

محمد سمعت يحيى بن معين يوثق ابا الصلت فقليل له انه حدث عن أبي معاوية انا مدينة العلم و عليّ بابها فقال ما تريدون من هذا المسكين أليس قد حدث به محمد بن جعفر الفيدى عن أبي معاوية و مزى در تهذيب الكمال بترجمه ابو الصلت گفته

قال عباس بن محمّد الدورى سمعت يحيى بن معين يوثق ابا الصلت عبد السلام بن صالح فقلت انه حدث عن أبي معاوية عن الاعمش انا مدينة العلم و عليّ بابها فقال ما تريدون من هذا المسكين أليس قد حدث محمد بن جعفر الفيدى عن أبي معاوية فقال نحوه و علائى در اجوبه خود كما نقل عنه السيوطى فى قوت المغتذى گفته و مع ذلك

فقد قال الحاكم حدثنا الاصب حدثنا عباس يعنى الدورى قال سئلت يحيى بن معين عن أبي الصلت فقال ثقه فقلت أليس قد حدث عن أبي معاوية حديث انا مدينة العلم فقال قد حدث به محمد بن جعفر الفيدى و هو ثقه عن أبي معاوية و فيروز آبادى در نقد الصحيح على ما نقل عنه گفته و

قد روى عباس بن محمّد الدورى فى سؤالاته عن يحيى بن معين انه سأله عن أبي الصلت هذا فوثقه فقال أليس قد حدث عن أبي معاوية حديث انا مدينة العلم و عليّ بابها فقال قد حدث به عن أبي معاوية محمد بن جعفر الفيدى و ابن حجر عسقلانى در تهذيب التهذيب بترجمه ابو الصلت گفته و قال الدورى سمعت ابن معين يوثق ابا الصلت و

قال فى حديث انا مدينة العلم و عليّ بابها قد حدث به محمد بن جعفر الفيدى عن أبي معاوية

اثبات يحيى بن معنى حديث مدينة العلم را بخطاب ابن المحرز

سوم آنکه يحيى بن معين وقتى که احمد بن محمد بن القاسم بن المحرز او را از حال ابو الصلت سؤال کرده بود نیز اثبات حديث مدينة العلم نموده چنانچه خطيب در تاريخ بغداد على ما نقل عنه السيوطى فى اللآلى گفته و قال احمد بن محمد بن القاسم بن المحرز سألت يحيى بن معين عن أبي الصلت عبد السلام بن صالح الهروى فقال ليس ممن يكذب فقليل له فى حديث أبي معاوية انا مدينة العلم فقال هو من حديث أبي معاوية اخبرنى ابن نمير قال حدث به ابو معاوية قديما ثم كف عنه و كان ابو الصلت رجلا موسرا يطلب هذه الاحاديث و يلزم المشايخ فكانوا يحدّثونه بها و مزى در تهذيب الكمال گفته و قال احمد بن محمد بن القاسم بن محرز سألت يحيى بن معين عن أبي الصلت الهروى فقال ليس ممن يكذب فقليل له

فى حديث أبي معاوية عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس انا مدينة العلم و عليّ بابها فقال هو من حديث أبي معاوية و فى حديث أبي معاوية اخبرنى ابن نمير قال حدث به ابو معاوية قديما ثم كف عنه و كان ابو الصلت رجلا موسرا يطلب هذه الاحاديث و يلزم المشايخ و كانوا يحدّثونه بها و علائى در اجوبه خود على ما نقل عنه السيوطى فى قوت المغتذى گفته و قال ابو الصلت احمد بن محمد

بن محرز سالت یحیی بن معین عن ابي الصلت فقال ليس ممن يكذب فقليل له في حديث أبي معاوية انا مدينة العلم فقال هو من حديث أبي معاوية اخبرني ابن نمير قال حدث به ابو معاوية قديما ثم كف عنه و قال كان ابو الصلت رجلا موسرا يطلب هذه الاحاديث و يلزم المشايخ و فيروزآبادي در نقد الصحيح بعد نقل روایت دوری گفته و كذلك روى صالح بن محمد الحافظ و احمد بن محمد بن محرز عن يحيى بن معين ايضا و في روايه ابن محرز و قال يحيى هذا الحديث هو من حديث أبي معاوية اخبرني ابن نمير قال حدث به ابو معاوية قديما ثم كف عنه و ابو الصلت الهروي كان رجلا موسرا يطلب هذه الاحاديث و يلزم المشايخ و ابن حجر عسقلاني در تهذيب التهذيب بعد نقل روایت دوری گفته و قال ابن محرز عن ابن معين ليس ممن يكذب فقليل له في حديث أبي معاوية هذا فقال اخبرني ابن نمير قال حدث به ابو معاوية قديما ثم كف عنه و كان ابو الصلت موسرا يطلب هذه الآحاد و يكرم المشايخ و كانوا يحدثونه بها

اثبات يحيى بن معين حديث مدينة العلم را بخطاب صالح بن محمد «جزره»

چهارم آنکه ابن معین بخطاب صالح بن محمد بن حبيب المعروف به جزره نیز اثبات حدیث مدينة العلم فرموده چنانچه حاکم در مستدرک علی الصحیحین گفته سمعت ابا نصر احمد بن سهل الفقيه القیانی امام عصره ببخاری يقول سمعت صالح بن محمد بن حبيب الحافظ يقول و سئل عن أبي الصلت الهروي فقال دخل يحيى بن معين و نحن معه على أبي الصلت فسلم عليه فلما خرج تبعته فقلت له ما تقول رحمك الله في أبي الصلت فقال هو صدوق فقلت له انه

یروی حدیث الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم انا مدينة العلم و علی بابها فمن أراد العلم فليأتها من بابها فقال روى هذا ذاك الفیدی عن أبي معاوية عن الاعمش كما رواه ابو الصلت و خطیب در تاریخ بغداد علی ما نقل عنه السيوطی فی اللآلی گفته و قال عبد المومن بن خلف النسفی سالت ابا علی صالح بن محمد عن أبي الصلت الهروي فقال رایت يحيى بن معين يحسن القول فيه و رأيت سئل عن الحديث الذي

روی عن أبي معاوية انا مدينة العلم و علی بابها فقال رواه ايضا الفیدی قلت ما اسمه قال محمد بن جعفر و مزی در تهذيب الكمال گفته و قال عبد المومن بن خلف النسفی سالت ابا علی صالح بن محمد عن أبي الصلت الهروي فقال رایت يحيى بن معين يحسن القول فيه و رأيت يحيى بن معين عنده و سئل عن الحديث الذي

روی عن أبي معاوية حدیث انا مدينة العلم فقال رواه ايضا الفیدی قلت ما اسمه قال محمد بن جعفر و علائی در اجوبه خود علی ما نقل عنه السيوطی فی قوت المغتدی بعد نقل روایت دوری گفته و كذلك روى صالح جزره ايضا عن ابن معين و فيروزآبادي در نقد الصحيح بعد ذكر روایت دوری گفته

و كذلك روى صالح بن محمد الحافظ و احمد بن محمد بن محرز عن يحيى بن معين ايضا ازین عبارات متعدده بر ناظر بصير واضح و مستنيرست که ابن معين بخطاب مستفیدین حضرتش مره بعد اولی و کره بعد اخري در تصحيح و اثبات

حديث انا مدينة العلم سعى جميل فرموده شبهات ارباب ارباب و همزات اصحاب اغتياب را بمصقل بيان واضح و تبيان لائح خویش زدوده پس چگونه عاقلی تجویز توان کرد که این چنین نقاد کبیر و حافظ نحریر نسبت باین حدیث شهیر کلمه واهیه لا اصل له بر زبان آورده باشد بار إلهها مگر آنکه گفته شود که ابن معین در اول امر بسبب عدم اطلاع و عثور جسارت برین کلمه باطله کرده بود و من بعد بسوی تصحيح و اثبات این حدیث شریف و ارغام انف کل مرتاب سخیف عود و انابت نمود و هذا هو الندی اختاره معاصرنا الجليل الشأن محمد حسن الزمان حيث قال في القول المستحسن تنبيه من احس بينه على معنى ختم الاولياء الحديث المشهور الصحيح الذي صححه جماعات من الائمة منهم اشد الناس مقالا في الرجال سند المحدثين ابن معين كما اسنده عنه و وافقه الخطيب في تاريخه و قد كان قال اولاً- لا- اصل له الخ این ست مختار فاضل معاصر لیکن از کلام سخاوی که زبده محققین عظام و اسوه منقذین فخام سنیه است واضح و لائح می شود که صدور کلمه لا اصل له از ابن معین نسبت بحديث انا مدينة العلم فی حین من الاحیان بی اصل محضست بلکه اگر فی الاصل ابن معین این کلمه را گفته است نسبت

بحديث انا دار الحكمه گفته سخاوی در مقاصد حسنه می فرماید

حديث انا مدينة العلم و عليّ ع بابها الحاكم في المناقب من مستدرکه و الطبرانی في معجمه الكبير و ابو الشيخ بن حيان في السنّه له و غيرهم کلهم

من حديث أبي معاوية الضرير عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعا به بزياده فمن اتى العلم فليات الباب و رواه الترمذی فی المناقب من جامعه و ابو نعیم فی الحلیه و غیرهما من حدیث علیّ ع أنّ النبیّ صلّى الله علیه و سلم قال انا دار الحكمه و علیّ بابها قال الدارقطنی فی العلل عقب ثانيهما انه حدیث مضطرب غیر ثابت و قال الترمذی انه منکر و کذا قال شیخه البخاری و قال لیس له وجه صحیح و قال ابن معین فیما حکاه الخطیب فی تاریخ بغداد انه کذب لا اصل له و قال الحاكم عقب اولهما انه صحیح الاسناد ازین عبارت چنانچه می بینی بصراحت هویدا و آشکارست که کلام ابن معین که مشتمل بر کلمه لا اصل له می باشد متعلق بحديث انا دار الحكمه صادر شده نه بحديث انا مدينة العلم پس کسانی که این کلام را از ابن معین نسبت بحديث مدينة العلم صادر می دانند بنا بر تحقیق سخاوی مرتکب وهم صریح و خطای فزیح خواهند بود و حقیر صدور این کلام از ابن معین نسبت

بحديث انا دار الحكمه

هم مستبعد می دارم زیرا که این حدیث نیز مثل

حدیث انا مدینه العلم نهایت ثابت و مبرم و متحقق و محکمست و طرق و اسانید این حدیث مشید و افادات علمای صناید سنیّه متعلق بتحقیق و تنقید و تایید و تسدید آن عنقریب گذشته و از جمله آن نص صریح علامه محمد بن جریر طبری و افاده علامه علائی و تحقیق علامه فیروزآبادی بالخصوص قابل تذکر و تدبّرت و کمال عجبست از مخاطب قمقام که این کلام بین الانخرام را که عندالتحقیق صدور آن از یحیی بن معین ثابت نیست به بشاشت و ابتهاج تمام در صدر کلام خود جا داده در پی هوس باطل اثبات مطعونیت این حدیث شریف فتاده و از افادات عالیّه و تحقیقات عالیّه ابن معین که در تشیید مبانی این حدیث شریف و ترصیص مغانی این خبر منیف ارزن من الحدید و امتن من الراسی الاطید می باشد یکسر غفلت ورزیده و اصلا گرد ادراک حقائق و اکتناه دقائق آن نگردیده و انی له ذلک و این فانه لم یحظ من افادات اعلام هذا الشأن باثر و لا عین و اقتصر لافنه و الحین علی استراق هفوات الکابلی المکبّ علی الشین و المین و باید دانست که افادات ابن معین متعلق بتصحیح و اثبات این حدیث متین بحدی مسکت و مفحم واقع شده و به نهجی ثابت و متحقق گشته است که منکرین و جاحدین این حدیث شریف اصلا تاب دم زدن بمقابله آن ندارند و هیچ جوابی از ان و لو کان سخیفا بر زبان بشاعت ترجمان خود نمی آرند چنانچه علامه علائی در اجوبه خود علی ما نقل عنه السیوطی فی قوت المغتذی در بیان حدیث مدینه العلم بعد ذکر سه روایت از افادات ابن معین فرموده و لم یات کلّ من تکلم فی هذا الحدیث و جزم بوضعه بجواب عن هذه الروایات الصحیحه عن یحیی بن معین و علامه فیروزآبادی در نقد الصحیح علی ما نقل عنه بعد ذکر سه روایت از افادات ابن معین گفته و لم یات من تکلم علی

حدیث انا مدینه العلم بجواب عن هذه الروایات الثابته عن یحیی بن معین و ابن حجر مکی در منح مکیه در ذکر این حدیث شریف نقلا عن العلائی گفته و لم یات احد ممن تکلم فی هذا الحدیث بجواب عن هذه الروایات الصحیحه عن یحیی بن معین و از جمله شواهد مصدقه کلام علائی و فیروزآبادی آنست که ذهبی در سیر اعلام النبلاء بترجمه ابو الصلت هروی حکایت توثیق یحیی بن معین ابو الصلت را و اثبات او حدیث مدینه العلم را باختصار ذکر کرده و بعد از ان بمزید اختلال حواس در باب توثیق ابو الصلت بکلامی مهمل متفوه گردیده لیکن از ایراد و اعتراض بر اثبات یحیی حدیث مدینه العلم را دم درکشیده چنانچه در سیر اعلام النبلاء گفته و قال عباس سمعت ابن معین یوثق ابا الصلت فذکر له

حدیث انا مدینه العلم فقال قد حدث به محمد بن جعفر الفیدی عن أبي معاویه قلت جبلت القلوب علی حبّ من احسن إليها و كان هذا بارًا بیحیی و نحن نسمع من یحیی دائما و نحتج بقوله فی الرجال ما لم یتبرهن لنا و هن رجل انفراد بتقویته او قوه من وهاه و این کلام ذهبی

برای مذهب اهل سنت خیلی ضرر دارد بلکه اگر گفته اید که سیلاب فنا باساس آن می داند و بنای علم جرح و تعدیل را بآب می رساند بجاست زیرا که جلالت مرتبت و علو منزلت ابن معین در علوم حدیث عموماً و فن جرح و تعدیل خصوصاً نزد سنیان نه چنانست که محل ارتیاب بوده باشد و شطری از ان از افادات ابو علی یحیی بن عیسی بن جزله بغدادی در مختار مختصر تاریخ بغداد و عبد الکریم بن محمد سمعانی در انساب و ابو المؤید محمد بن محمود خوارزمی در جامع مسانید ابو حنیفه و یحیی بن شرف النووی در تهذیب الاسماء و اللغات و احمد بن محمد المعروف بابن خلکان در وفيات الأعیان و ابو الفداء اسماعیل بن علی الایوبی در مختصر فی اخبار البشر و محمد بن احمد ذهبی در سیر النبلاء و تذکره الحفاظ و عبر فی خبر من غیر و کاشف و عمر بن مظفر الشهیر باین الوردی در تتمه المختصر و عبد الله بن اسعد یافعی در مرآة الجنان و محمد بن محمد الشهیر باین شحنة الحلبي در روض المناظر فی علم الاوائل و الاواخر و محمود بن احمد عینی در عمده القاری و شیخ ابو مهدی عیسی بن محمد الثعالبی الجعفری در مقالید الاسانید و مخاطب در بستان المحدثین و مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلاء و تاج مکمل سابقاً واضح و اشکار گردیده و مخاطب در باب المکائد این کتاب تحفه او را اوثق علمای اهل سنت وانموده و بنا بر افاده ابن الرومی یحیی کسی هست که صرف او در باب مشایخ حدیث قائل بحق بود و باقی دیگران قائل بحق نمی شدند و راه تجاهل می رفتند چنانچه ابن جزله در مختار مختصر تاریخ بغداد گفته قال ابن الرومی ما سمعت احدا قطّ يقول الحق فی المشایخ غیر یحیی بن معین و غیره کان يتحامل بالقول و ابن خلکان در وفيات الأعیان گفته و قال ابن الرومی ما سمعت احدا قطّ يقول الحق غیر ابن معین و غیره کان يتحامل بالقول و با این همه هر گاه نزد ذهبی حالت او چنین روی افتاده باشد که شخصی ضعیف را بسبب بَرّ و احسانی که با او می کرد توثیق نماید و نفع عاجل بر اجر آجل اختیار کند باز بر کدام کس اعتماد باید کرد و بقول که استناد باید نمود و کرا معتبر باید داشت ف **إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** و لنعم ما قیل فی مثل هذا المقام در دهر چو من یکی و آن هم کافر* پس در همه دهر یک مسلمان نبود

جواب نقل مخاطب قدح حدیث مدینه العلم را از ترمذی

قوله و قال البخاری انه منکر و لیس له وجه صحیح اقول اولاً- صدور این کلام جالب الملام از بخاری عظیم الاجرام در خصوص

حدیث انا مدینه العلم محل منع ست چه آنفا از تصریح علامه سخاوی در مقاصد حسنه دریافتی که بخاری در باب

حدیث انا دار الحکمه متفوه باین کلام گردیده پس ذکر آن در معرض قدح

حدیث انا مدینه العلم بعید از شان تبحر و تحقیق مخاطب یقظ افیق خواهد بود و ثانیاً اگر صدور این کلام فاسد النظام از بخاری عمده النواصب اللئام در خصوص

حدیث انا مدینه العلم ثابت هم شود پس مردود و منقوض و متروک و مرفوض خواهد بود بوجه عدیده و دلایل عتیده اول آنکه مطعون و مقدوح و معیوب و مجروح بودن بخاری بقوادح شنیعه و مثالب فظیعه

حسب افادات اکابر اعلام و اساطین فخام سنیه ثابت و مبرهنست و قد فِصَلنا نبذا منها فی کتابنا استقصاء الافحام و ایضا فی مجلد حدیث الغدیر من هذا الكتاب بفضل الله المنعم پس کلام او نزد ارباب تحقیق علی الخصوص در مثل این حدیث وثیق حظی از قبول نخواهد داشت دوم آنکه بالخصوص نصب و انحراف بخاری عظیم الاعتساف بشواهد صحیحه و اعترافات صریحه اکابر سنیه واضح و روشنست کما لا یخفی علی من طالع کتابنا استقصاء الافحام بفضل الله الوهاب و مجلد حدیث الولایه من هذا الكتاب پس کلام او در طعن این حدیث شریف که از فضائل جلیله و ماثر جمیله ابو الائمہ الاطیاب سلام الله علیهم ما نفع مسک و طاب ملابست هرگز قابل ادنی التفات هم نخواهد بود سوم آنکه این حدیث شریف را عبد الرزاق بن همام الصنعانی بدو سند صحیح روایت نموده کما دریت سابقا و عبد الرزاق از کبائر مشایخ بخاریست و بخاری در صحیح خود جابجا احادیث متکاثره ازو روایت نموده کما لا یخفی علی المتتبع پس هر گاه عبد الرزاق که شیخ بخاریست این حدیث شریف را بدو سند صحیح روایت کرده باشد باز در وهن و هوان و فساد و بطلان قدح بخاری در این حدیث شریف نزد ارباب تیقظ و انتباه کدام مقام ارباب و اشتباه ست چهارم آنکه ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی که یکی از ائمہ اربعه اهل سنتست و مفاخر او نزد سنیه بیشتر از انست که روم احصای آن توان کرد و او نیز از اجله مشایخ بخاری می باشد این حدیث شریف را کما سمعت سابقا بطرق متعدده روایت نموده و در ما سبق از افاده اخطب خوارزم و حافظ کنجی دانستی که روایت احمد در باب جناب امیر المؤمنین علیه السلام مقبول و بر کابل تصدیق محمولست و در جلا- و انضاح مثل عمود صباحست که ممکن نیست ستران براح و از افاده سبط ابن الجوزی دریافتی که احمد درین باب مقلد و متبوعست و هر گاه او حدیثی را روایت کند رجوع بروایت او واجبست و این معنی را سبط ابن الجوزی برای جواب جمله ایرادات مخاصمین و اعتراضات منازعین کافی و وافی می داند پس بعد درک این معنی قدح بخاری درین حدیث لائق اعتنا و التفات اعلام اثبات نخواهد شد پنجم آنکه یحیی بن معین که از اکابر حفاظ و افاحم ایفاظ و جله اثبات و ارکان ثقات علمای سنیه است و از اعظام مشایخ بخاری می باشد بکرات و مرات اثبات این حدیث شریف نموده و بتصریح صریح تصحیح آن فرموده کما سبق آنفا پس بعد اثبات و تصحیح یحیی که شیخ بخاریست و بخاری از خرمن افادات او خوشه چینی ها نموده چگونه قدح بخاری در حدیث مدینه العلم وقعتی نزد اهل عقل سلیم خواهد داشت ششم آنکه ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید الطبری کما سمعت سابقا در کتاب تهذیب الاثار بتصریح صریح حکم بصحت

حدیث انا دار الحکمه نموده و باختیار اتحاد آن با

حدیث انا مدینه العلم بر ارباب احلام و اصحاب

افهام صحت آن بالقطع و یقین ظاهر و مستتین نموده پس بحمد الله تعالی بعد افاده این ناقد عظیم و جهید فخیم که جلالت شان و علو مکان او در علم حدیث بنابر اطراءات اکابر حضرات سنیه کالنار علی العلم لائح و واضحست کسی که حظّ یسیر از انصاف داشته باشد هرگز کلام صفاقت انضمام بخاری را در مقام التفات و اصغا جا نخواهد داد و ادنی وزنی برای آن در میزان احتفال و اعتنا نخواهد نهاد هفتم آنکه ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم النیسابوری در کتاب مستدرک علی الصحیحین که در آن احادیث صحیحہ علی شرط الشیخین روایت کرده این حدیث شریف را بطرق عدیده آورده صحت آن بنابر شرط بخاری و مسلم بیان مبرم و تبیین محکم خود واضح و آشکار فرموده کما سبق بعون الله المنعم پس بعد حکم حاکم بصحت این حدیث شریف و اظهار صحیح بودن آن بنابر شرط بخاری و مسلم بحمد الله تعالی بر ارباب انصاف واضح و ظاهر گردید که قدح بخاری درین حدیث شریف محض عصیبت عناد و بحت اعوججیت و لداد و ادعای منکریت آن بالیقین دعوی بی سر و پا و نبودن وجهی صحیح برای آن عین انکار و سراسر خطاست و الله العاصم عن التفوه بامثال هذه الهفوات و التردی فی اشباه هاتیک الهوات هشتم آنکه علامه ابن طلحه شافعی در مطالب السؤل کما علمت سابقا این حدیث شریف را از صحیح ترمذی نقل نموده و آن را از احادیث راجحه صحه و معتقدا معدود نموده پس بحمد الله تعالی واضح و آشکار گردید که حسب افاده علامه ابن طلحه نیز انکار سراسر خسار بخاری عین باطل و از حلیه صحت و سداد عاری و عاطلست نهم آنکه علامه ابو المظفر یوسف بن قزغلی المعروف بسبط ابن الجوزی در تذکره خواص الامه کما دریت فیما مضی این حدیث شریف را از فضائل ثابته مشتهره و از جمله سنت ظاهره که در ان شک و ارتیاب نیست وانموده پس حسب تصریح علامه سبط ابن الجوزی نیز قدح و جرح بخاری در این حدیث شریف هباء منثورا خواهد بود دهم آنکه حافظ ابو عبد الله محمد بن یوسف الکنجی الشافعی در کتاب کفایه الطالب این حدیث را روایت نموده و در صدر آن کتاب افاده فرموده به اینکه احادیث ان احادیث صحیحہ است پس بعد افاده حافظ کنجی که این حدیث شریف را از احادیث صحیحہ تعدید نموده بر ارباب نصفت واضح و لائح می شود که ادعای بخاری منکریت این حدیث را و نفی وجه صحیح برای آن ناشی از عصیبت باثره و حروریت خاسره اوست یازدهم آنکه علامه جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع کما سمعت فیما سبق جزم بصحت این حدیث شریف فرموده و باین جزم سراسر حزم اساس تخدیج جاحدین و معاندین خرم نموده پس حسب اختیار این علامه عمده الکبار نیز هفوه بخاریه نزد ارباب نقد و اعتبار موجب صد ننگ و عار خواهد بود نه قابل ذکر و افتخار دوازدهم آنکه ملا علی متقی در کنز العمال کما سمعت سابقا بعون الله المفضل

کلام و مقال حقائق اشتغال سیوطی عمده اهل الکمال در باب جزم بصحت این حدیث منیر بلا رد و نکیر آورده پس نزد علامه متقی نیز قدح و انکار بخاری قول شنیع و عمل فظیح خواهد بود سیزدهم آنکه محمد صدر عالم در معارج العلی همین کلام سیوطی عالیمقام در مقام اثبات اعلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده و بلا تشکیک و ارتیاب آن را تلقی نموده پس نزد او نیز قدح بخاری در این حدیث باطل و مضمحل خواهد بود چهاردهم آنکه مرزا محمد بدخشانی کما دریت سابقا این حدیث شریف را در کتاب نزل الابرار بما صح من مناقب اهل البیت الاطهار که در ان التزام ایراد احادیث صحیحه نموده آورده پس حسب افاده این محقق جلیل المقدر نیز تفوه بخاری خطای واضح و عثار فاضحست پانزدهم آنکه علامه محمد بن اسماعیل الامیر الصنعانی در کتاب روضه ندیه کما عرفت باهتمام تمام اثبات این حدیث متین النظام نموده زنگ ارتیاب از صفحات خواطر ارباب الباب زدوده پس بحمد الله تعالی واضح و لائح گردید که حسب اختیار این جهبذ نقاد نیز تقوّل بخاری ناکب از جاده استقامت و سدادست شانزدهم آنکه مولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن کما سمعت بنص صریح این حدیث شریف را حدیث مشهور صحیح فرموده و تصحیح کردن جماعات ائمه سنیه آن را بییان رشیق ظاهر نموده و پر ظاهرست که هر گاه این حدیث شریف نزد فاضل معاصر مشهور و صحیح بوده باشد و جماعات ائمه سنیه فضلا عن جماعه واحده بتصحیح آن پرداخته باشند یقینا و حتما و قطعا و جزما نزد حضرتش قدح و جرح بخاری از حلیه صدق و صواب عاطل و عاری و موجب کمال مذلت و خواری خواهد بود هفدهم آنکه حافظ محمد بن یوسف کنجی در کفایه الطالب کما سمعت سابقا بعد روایت این حدیث شریف بسند خود از ابن عباس گفته هذا حدیث حسن عال پس حسب این افاده حافظ کنجی ظاهر و باهر گردید که دعوی بخاری در باب منکریت این حدیث شریف باطل و مردود و زائف و مطرودست هجدهم آنکه علامه صلاح الدین العلائی اعتراف صحیح بحسن محتج به بودن این حدیث شریف نموده رد صریح بر قادحین و منکرین آن فرموده کما دریت سابقا من کتاب النکت البدیعات للسیوطی پس بحمد الله بحسب افاده او نیز بطلان دعوی منکر بودن این حدیث شریف که از بخاری عنیف عنادا للحق المنیف سرزده واضح و ظاهر گردید نوزدهم آنکه علامه مجد الدین فیروزآبادی در کتاب نقد الصحیح کما سمعت سابقا تصریح صریح فرموده به اینکه این حدیث شریف بدرجه حسن محتج به منتهی می شود پس بعون الله تعالی بطلان دعوی بخاری در باب منکریت این حدیث شریف از افاده فیروزآبادی عمده الکبار نیز بر ارباب نقد و اعتبار واضح و اشکار گردید بستم آنکه علامه ابن حجر عسقلانی در فتوای خود و نیز در اجوبه احادیث متعقبه سراج قزوینی کما علمت فیما مضی بکمال صراحت حسن بودن این حدیث شریف اختیار نموده

قدح قادح مهذار بنیان تحقیق و تنقید فرسوده پس بفضله تعالی ظاهر و باهر گردید که حسب تحقیق حافظ ابن حجر که نزد اهل سنت بامیر المؤمنین فی الحدیث ملقب می باشد دعوی منکریت این حدیث که بخاری از راه نصب و عدوان و بغض و و نشان متجاسر بر آن شده خطائی صریح و عثار فضیحت و بحدی باطل و واهیست که ابن حجر با آنکه کمال جد و جهد در تاویل اباطیل و تصحیح اضالیل بخاری می دارد کما لا یخفی علی ناظر فتح الباری از اتباع این تقوّل باطل دست برداشته بتصریح حسن بودن این حدیث شریف مره بعد اولی اعلام تجهیل و تخجیل مقتدای نبیل خود افراشته بست و یکم آنکه شمس الدین سخاوی در مقاصد حسنه کما دریت فیما مضی تحسین این حدیث شریف نموده پس حسب افاده او نیز دعوی منکریت این حدیث باطل محض خواهد بود و تجاسر بخاری برین دعوی کاذبه بحت تقوّل مردود و اللّٰه الصّائن عن زیغ کل مشاق عنود بست و دوم آنکه جلال الدین السیوطی در تاریخ الخلفاء کما سمعت فیما سبق حکم بحسن بودن این حدیث شریف نموده و حسب این افاده نیز شناعت و فظاعت دعوی باطله بخاری در باب منکریت این حدیث محتجب و متواری نیست بست و سوم آنکه محمد بن یوسف شامی در سبل الهدی و الرشاد کما سمعت سابقا حسن بودن این حدیث شریف را صواب وانموده پس خطا بودن دعوی بخاری در باب منکریت این حدیث سامی از افاده علامه شامی نیز ثابت و محققست بست و چهارم آنکه ابن حجر مکی در منح مکیه حسن بودن این حدیث را تحقیق دانسته و در تطهیر الجنان نیز آن را بسبب کثرت طرق حسن وانموده و در صواعق تصویب حسن بودن آن از بعض محققین نقل کرده و بعد درک این افادات قول بخاری بمنکریت این حدیث نزد ارباب نصفت و امعان واضح البطلان و لائح الهوان می باشد بست و پنجم آنکه محمد طاهر فتنی در تذکره در مقام تعقب قدح این حدیث شریف افاده علائی و ابن حجر مشتمل بر تحسین این حدیث منیف ذکر نموده کما سمعت سابقا پس بحسب تحقیق او نیز تقوّل بخاری در کمال بطلان و فساد و سقوط و انهداد خواهد بود بست و ششم آنکه محمد حجازی شعرانی در فتح المولی النصیر فی شرح الجامع الصغیر علی ما نقل عنه العزیزی فی السراج المنیر این حدیث شریف را حسن لغیره گفته پس بنا بر تحقیق این خبر اذیق نیز دعوی منکریت آن که از بخاری سرزده محض ادعای فاسد و تقوّل کاسد خواهد بود بست و هفتم آنکه عبد الحق دهلوی در اسماء الرجال مشکاه از ابن حجر تحسین این حدیث نقل نموده و در لمعات شرح مشکاه افاده کرده که ترمذی این حدیث شریف را تحسین فرموده است و نیز در ان کتاب کلام علامه فیروزآبادی که متعلق باثبات و تحقیق این حدیث شریفست و مشتمل بر تصریح صریح بحسن محتج به بودن آن می باشد آورده پس قول باطل بخاری در قدح این حدیث نزد او نیز از درجه اعتنا ساقط و از مرتبه قبول هابط خواهد بود

بست و هشتم آنکه علی عزیزی در سراج منیر کما دریت فیما سلف حسن بودن این حدیث از شیخ خود محمد حجازی الشعرانی نقل کرده پس نزد او هم تقول بخاری از حلیه صدق و سداد عاری خواهد بود بست و نهم آنکه نور الدین شبراملسی در تیسیر المطالب السنیه کما علمت حسن بودن این حدیث را ثواب وانموده پس خطای بخاری در دعوتی منکریت آن نزد این حبر محقق نیز ثابت و محقق خواهد بود سی ام آنکه محمد ابن عبد الباقي الزرقانی در شرح مواهب لدنیّه کما مضی سابقا تصویب حسن بودن این حدیث نموده و این معنی مستلزم تخطیه بخاریست در ادعای منکریت او پس بحمد الله تعالی خطائی منکر بخاری درین باب حسب افاده این حبر نقاب بلا خفا و احتجاب ثابت گردید و لله الحمد علی ذلک سی و یکم آنکه محمد صباّان المصری در اسعاف الراغیین کما مضی از بعض محققین تصویب حسن بودن این حدیث شریف نقل کرده و این معنی نیز بحمد الله در ثبوت خطای بخاری که جرأت بر دعوی منکریت این خیر منیف نموده کافی و وافیست سی و دوم آنکه قاضی القضاة محمد بن علی الشوکانی در کتاب فوائد مجموعه تصویب حسن بودن این حدیث شریف از ابن حجر عسقلانی نقل کرده و خود نیز آن را صواب وانموده پس خطاء بخاری در دعوی منکره خویش حسب افاده علامه شوکانی که شیخ الاسلام و سلطان العلماء و امام الدنيا و خاتمه الحفاظ سنیه می باشد نیز ثابت و محقق گردید سی و سوم آنکه مرزا حسن علی محدث در تفریح الاحباب کما سمعت بودن این حدیث شریف حدیث حسن علی الصواب مصرح نموده و افاده این محدث مشهور نیز ابطال دعوی پر کذب و زور بخاری نکور علی الوجه الحسن می نماید و در خبیت و خسار متعنت مهذار کما ینبغی می افزایش سی و چهارم آنکه بدر الدین الزرکشی در لآلی منثوره با وصف آنکه تجاسر بخاری در قدح این حدیث شریف اولاً نقل کرده لیکن من بعد بطریق تعقب تحقیق علامه علائی متعلق باثبات حسن بودن این حدیث ذکر فرموده کمال وهن و هوان طعن بخاری راس ذوی الشئان بر اصحاب احلام و ارباب افهام واضح و لایح نموده و از تصریح علامه مناوی در فیض القدر کما سمعت سابقاً ثابت است که علامه زرکشی بصراحت افاده کرده که این حدیث بدرجه احسن محتج به منتهی می شود و ضعیف هم نیست چه جای آنکه موضوع باشد و ازین افاده در کمال ظهورست که جسارت سراسر خسارت بخاری نزد علامه زرکشی از خیر صواب نهایت دور و حسب تحقیق آن منقذ افیق متروک و مهجور می باشد سی و پنجم آنکه ابن حجر مکی در فتاوی حدیثیه در صدر کلام بصراحت تمام حسن بودن این حدیث بلکه حسب قول حاکم ترقی آن بمرتبه صحیح مصرح فرموده من بعد رغماً لآناف الجاحدین و قمعاً لا رؤس المعاندین بعض اقوال زائفه مشتمل بر قدح این حدیث که از جمله آن قول بخاری

له وجه صحیح نیز می باشد بنقل آورده معترض و مردود و مخترم و مطرود بودن آن واضح و لائح فرموده چنانچه در فتاوی حدیثه می فرماید و اما

حدیث انا مدینه العلم و علی بابها فهو حدیث حسن بل قال الحاکم صحیح و قول البخاری لیس له وجه صحیح و الترمذی منکر و ابن معین کذب معترض و ان ذکره ابن الجوزی فی الموضوعات و تبعه الذهبی علی ذلك پس هر گاه نزد ابن حجر با این همه تعصب و تصلب که بر تو مخفی نیست قول بخاری در باب این حدیث شریف قابل اعتنا و لائق احتفال نبود بلکه مورد اعتراض و محل انتقاض گردد- شاهصاحب را سزاوار نیست که این چنین قول واهی جالب تباهی را مظهرا للتداهی موثرا للتباهی بمقابله اهل حق نقل فرمایند و در مقام اثبات مطعونیت این حدیث شریف بآن احتجاج نمایند و کمال مجانبت خود از تحقیقات اکابر علمای خویش فراروی ارباب خبرت نهند و داد کمال ممارات و ملاحظات در ایثار باطل لجلج و اختیار خطای اعوج و هندسی و ششم آنکه علامه سیوطی در کتاب درر منتشره با وصفی که انکار این حدیث شریف از بخاری ذکر نموده لیکن اعتنای بآن نکرده رجحان حسن بودن این حدیث ظاهر نموده کما سلف پس هر گاه نزد علامه سیوطی قول بخاری قابل التفات و اعتنا نبوده باشد ذکر فرمودن شاه صاحب آن را بمقابله اهل حق ناشی از کمال شرم و حیا خواهد بود سی و هفتم آنکه علامه نور الدین سمهودی در جواهر العقیدین با وصف نقل قدح بخاری وزنی برای آن نگذاشته بلکه باثبات و احقاق این حدیث شریف اعلام تخجیل و تعییر آن جاحد غریر برافراشته پس ذکر چنین قدح موهون و جرح مطعون جز آنکه کاشف از مبالغه شاهصاحب در تلفیق اباطیل و تزویق اضالیل باشد مثمر ثمری نیست سی و هشتم آنکه ملا علی قاری در مرهات شرح مشکاه قدح این حدیث از بخاری ذکر کرده لیکن در مقام استدراک باثبات و احقاق این حدیث شریف مایه تعییر و تندید بخاری وحید اندوخته پس ذکر نمودن شاهصاحب چنین قدح مردود و متعقب سبب کمال حیرت و عجبست سی و نهم آنکه علامه مناوی در فیض القدیر قدح بخاری غریر در این حدیث رفیع اثیر نقل نموده و متعقب و منقوض و موهون و مرضوض بودن آن بافادات جمعی از ائمه اعلام و اساطین فخام خود واضح و لائح فرموده پس کمال عجبست که شاهصاحب چگونه این قدح مقدوح و جرح مطروح را بکمال خوشدلی و انبساط نقل می فرمایند و لحاظی بتحقیقات اکابر محققین و اعظم منقدین مذهب خود در باب موهونیت آن منظور نظر نمی نمایند چهلم آنکه قاضی ثناء الله پانی پتی که حسب افاده مخاطب کما فی اتحاف النبلاء بیهقی وقت بود در سیف مسلول قدح بخاری درین حدیث ذکر کرده لیکن بمزید اظهار نصفت ناصواب بودن آن حسب افاده ابن حجر واضح نموده بلکه بعد نقل حسن بودن این حدیث شریف از ابن حجر خود افاده نموده که بکثرت شواهد حکم بصحت این حدیث توان نمود و هر گاه حال قدح بخاری باین حد رسیده باشد که قاضی ثناء الله هم آن را قابل التفات ندانسته بلکه

باثبات ناصواب بودن آن برخاسته باشد پس احتجاج مخاطب بان محل کمال استبداع و استنکار ارباب اسماع و ابصار خواهد بود

روایت ترمذی حدیث مدینه العلم را باتحسین و نسبت قدح باو باطل است

قوله و قال الترمذی انه منکر غریب اقول کسانی که بهره از تحقیقات علمای محققین احبار و افادات کملائی متقدین کبار برداشته اند و همت والا نهمت خود را بر تمیز حق از باطل و افراز حالی از عاطل گماشته بخوبی می دانند که ساحت ترمذی از قدح

حدیث انا مدینه العلم مبعود و مبراست و نسبت طعن در این حدیث شریف بسوی او از حلیه صحت عاطل و معری بلکه ترمذی والا مقام بروایت و اخراج این حدیث وثیق الابرار در صحیح عظیم الاحترام خود شرف اندوز گردیده بلکه بنا بر تصریح بعض اعظم سنیه بتحسین این حدیث منیف گرویده بالجمله آنچه شاه صاحب در این جا نسبت بترمذی فرموده اند سراسر باطل و ناصواب و مثل نمایش سراپست بوجه عدیده اول آنکه ابن طلحه شافعی این حدیث شریف را از صحیح ترمذی در معرض احتجاج و استدلال نقل نموده چنانچه در مطالب السؤل در بیان معنی انزع بطین گفته و لم یزل بملازمه رسول الله صلی الله علیه و سلم یزیده الله تعالی علما حتی

قال له رسول الله صلی الله علیه و سلم فیما نقله الترمذی فی صحیحہ بسنده عنه انا مدینه العلم و علی بابها و ظاهرست که اگر ترمذی در این حدیث قدح می کرد چگونه ابن طلحه بروایت او استدلال می کرد و از قدح او اعراض می ورزید دوم آنکه ابن طلحه این حدیث شریف را جای دیگر نیز در معرض استدلال و احتجاج از صحیح ترمذی نقل نموده چنانچه در مطالب السؤل در بیان شواهد علم و فضل جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و من ذلک ما رواه الامام الترمذی فی صحیحہ بسنده و قد تقدم ذکره فی الاستشهاد فی صفة امیر المؤمنین بالانزع البطین

ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انا مدینه العلم و علی بابها و نقل الامام ابو محمّد الحسین بن مسعود القاضی البغوی فی کتابه الموسوم بالمصایح

ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انا دار الحکمه و علی بابها لکنه صلی الله علیه و سلم خص العلم بالمدينه و الدار بالحکمه لئلا کان العلم اوسع انواعا و ابسط فنونا و اکثر شعبا و اغزر فائده و اعم نفعاً من الحکمه خصص الاعم بالاکبر و الاخص بالاصغر الی آخر ما سیاتی ان شاء الله تعالی فیما بعد و پر ظاهرست که استدلال علامه ابن طلحه باین حدیث شریف در این مقام و در مقام سابق مبنی بر روایت ترمذیست پس اگر خود ترمذی در ان قدح می نمود هرگز چنین علامه با کمال بان احتجاج و استدلال نمی کرد سوم آنکه ابن تیمیه در منهاج گفته و

حدیث انا مدینه العلم اضعف و اوهی و لهذا انما یعد فی الموضوعات و ان رواه الترمذی و ذکره ابن الجوزی و بین ان سائر طرقة موضوعه ازین عبارت واضح و لائحست که ابن تیمیه با وصفی که از کمال عناد و غایت لداد خود بر سر قدح و جرح این حدیث رسیده لیکن در باب روایت کردن

ترمذی آن را چاره جز اعتراف و اقرار ندیده و پر ظاهرست که اگر خود ترمذی درین حدیث شریف قادح می بود این ناصب عنید و معاند مرید در خصوص این مقام از ذکر ان صبر و سکوت نمی نمود پس واضح و ظاهر گردید که نسبت قذح این حدیث شریف بسوی ترمذی باطل محض و کذب صرفست چهارم آنکه علامه حلی اعلی الله مقامه در کتاب نهج الحق ارشاد فرموده

وروی الترمذی فی صحیحہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم قال انا مدینہ العلم و علی بابها و ابن روزبهان در کتاب الباطل خود بجواب آن گفته و اما ما ذکره من صحیح الترمذی فصحیح و ازین عبارت واضحست که ابن روزبهان در نقل این حدیث شریف از صحیح ترمذی تصدیق جناب علامه نموده بنص صریح بر صحیح بودن آن روان ارباب ارتیاب علی وجه الکمال فرسوده و ظاهرست که اگر ترمذی خود قذح این حدیث می کرد و آن را غریب منکر می دانست ابن روزبهان در جواب علامه ضرور بان تعرض می نمود و هرگز راه اعتراف و تصحیح ان نمی پیمود و هذا من الظهور بمکان لا یخفی علی اصحاب الأعیان پنجم آنکه حسین بن معین الدین المیذی این حدیث شریف را در مقام احتجاج و استدلال از جامع ترمذی نقل نموده چنانچه در فواتح شرح دیوان جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و بحکم

انا مدینہ العلم و علی بابها که در جامع ترمذی مسطورست و

انا میزان الحکمه و علی لسانه که در رساله عقلیه امام غزالی مذکورست بر طالبان طریق ایقان و شاربان حقیق عرفان واجبست که متوجه باشند بیاطن ملکوت موطن حضرت امیر المؤمنین الخ و واضح و لائحست که اگر خود ترمذی قادح در این حدیث شریف می بود علامه میبذی روایت او را در معرض احتجاج و استدلال ذکر نمی فرمود ششم آنکه محمد بن یوسف شامی در سبل الهدی و الرشاد در ذکر اسمای جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم گفته مدینہ العلم

روی الترمذی و غیره مرفوعا انا مدینہ العلم و علی بابها و الصواب انه حدیث حسن الخ ازین عبارت ظاهرست که علامه محمد بن یوسف شامی در مقام احتجاج باین حدیث شریف روایت کردن ترمذی را بصراحت تمام ذکر نموده و ظاهرست که اگر ترمذی در این حدیث راه قذح و جرح می پیمود مثل علامه شامی را جائز نبود که محض روایت کردن آن را باو منسوب نماید و از ذکر قذحی که خود ترمذی برین حدیث وارد نموده اعراض فرماید هفتم آنکه ابن حجر مکی در صواعق کما مر سابقا روایت کردن ترمذی این حدیث شریف را در مقام اثبات ذکر فرموده و هیچ قذحی ازو در این حدیث نقل ننموده و ظاهرست که اگر قذح ترمذی در این حدیث اصلی می داشت ابن حجر از نقل آن باز نمی ایستاد و بذکر روایت کردن او در مقام اثبات و او تحقیق نمی داد هشتم آنکه مرزا مخدوم در نواقض این حدیث شریف را از ترمذی بلا قذح و جرح آورده و به ثبت کردن آن در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام

ان رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم قال انا مدينة العلم و عليّ بابها اخرجہ الترمذی و پر ظاهرست که اگر ترمذی در این حدیث قدحی می کرد مرزا مخدوم که تعصب و تعنتش معلوم ارباب علومست هرگز همت خود را بر اثبات این حدیث در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر نمی گماشت و در صورت ذکر خود را از نقل قدح و جرح ترمذی در ان باز نمی داشت نهم آنکه شیخ بن عبد الله العیدروس در عقد نبوی روایت کردن ترمذی این حدیث شریف را در مقام اثبات ذکر نموده کما دریته فیما سبق و این معنی بحمد الله دلالت بر عدم صدور قدح این حدیث از ترمذی دارد و قد مضی تقریبه آنفا و هم آنکه محمود بن محمد الشیخانی القادری در صراط سوی در مقام اثبات این حدیث شریف روایت کردن ترمذی را ذکر نموده و ازینجا نیز بطلان صدور قدح این حدیث از ترمذی واضح و لائح می شود یازدهم آنکه شیخ عبد الحق دهلوی در رجال مشکاه در مقام اثبات این حدیث شریف اخرج ترمذی را ذکر نموده و این افاده نیز بحمد الله المنان مبین بطلان صدور قدح این حدیث از ترمذی می باشد دوازدهم آنکه نور الدین شبر املسی در تیسیر المطالب السنیة در شرح اسماء جناب رسالت مآب صَلَّى الله عليه و آله و سلم کما سمعت سابقا گفته قوله مدينة العلم

روی الترمذی و غیره مرفوعا انا مدينة العلم و علی بابها و الصواب انه حدیث حسن کما قاله الحافظ العلاءئی و ابن حجر ازین عبارت واضحست که شبر املسی در مقام اثبات اسم مدينة العلم برای جناب رسالت مآب صَلَّى الله عليه و آله و سلم این حدیث شریف را آورده و روایت کردن ترمذی آن را ثابت نموده و این معنی نیز برای ابطال دعوی قدح ترمذی در این حدیث شریف کافی و بسندست سیزدهم آنکه ابراهیم کردی کورانی در نبراس کما سمعت فیما مضی گفته و اما انه باب مدينة علمه

فی قوله صَلَّى الله عليه و سلم انا مدينة العلم و عليّ بابها رواه البزار و الطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبد الله و الترمذی و الحاكم عن عليّ ازین عبارت ظاهرست که ابراهیم کردی در مقام اثبات بودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام باب مدينة علم رسول الله صَلَّى الله عليه و آله ما هب القبول این حدیث شریف را ذکر نموده و در مقام اثبات آن احتجاج بتخریج ترمذی نیز نموده و هذا ایضا مما يدفع صدور قدح هذا الحدیث عن الترمذی المنیف چهاردهم آنکه محمد بن عبد الباقي الزرقانی در شرح مواهب لدنیة در مقام شرح اسمای جناب رسالت مآب صَلَّى الله عليه و آله و سلم کما سمعت فیما سبق گفته مدينة العلم کما

قال صَلَّى الله عليه و سلم انا مدينة العلم و عليّ بابها رواه الترمذی و الحاكم و صححه و غیرهما عن عليّ و الحاكم ایضا و الطبرانی و ابو الشیخ و غیرهم عن ابن عباس الخ ازین عبارت پیدااست

که زرقانی برای اثبات بودن مدینه العلم از اسمای آن جناب صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

حدیث انا مدینه العلم را ذکر کرده و در مقام اثبات آن روایت کردن ترمذی آن را نیز ثابت نموده و ظاهرست که اگر خود ترمذی قادح در این حدیث می بود ذکر روایت کردن او در مقام اثبات و احتجاج از مثل زرقانی بظهور نمی رسید پانزدهم آنکه محمد بن علی الصبان المصری در اسعاف الراغبین کما دریت فیما مضی در مقام اثبات این حدیث شریف روایت کردن ترمذی را ذکر نموده پس حسب افاده فاضل صبان نیز دعوی صدور قدح این حدیث از ترمذی عمده الأعیان در کمال وهن و هوان خواهد بود شانزدهم آنکه علامه عجیلی در ذخیره المآل کما سمعت سابقا در شرح شعر و دعوه الحق و باب العلم و اعلم الصحب بکل حکم

گفته و

اخرج الترمذی انه قال صلى الله عليه وسلم انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب و لهذا كانت الطرق و السلسلات راجعه إليه ازین عبارت واضحست که علامه عجیلی حدیث مدینه العلم را بروایت ترمذی در مقام اثبات باب العلم و اعلم الصحابه بودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام وارد نموده و پر ظاهرست که اگر ترمذی در این حدیث شریف مرتکب قدح می شد علامه عجیلی جائز نمی داشت که بروایت مقدوحه خود ترمذی در مثل این مطلب احتجاج و استناد می کرد و ذلك ظاهر کل الظهور و لكن من لم يجعل الله له نورا فما له من نور

روایت ترمذی حدیث مدینه العلم را با تحسین و نسبت قدح باو باطل است

هفدهم آنکه حسب تصریح شیخ عبد الحق دهلوی در لمعات شرح مشکاه ثابت و متحقق هست که ترمذی تحسین این حدیث شریف نموده یعنی این حدیث را حدیث حسن گفته و هذه عبارته کما سمعت سابقا و اعلم ان المشهور من لفظ الحدیث فی هذا المعنی

انا مدینه العلم و علی بابها و قد تکلم النقاد فيه و اصله من أبي الصیلت عبد السلام و كان شیعیا و قد تکلم فيه و صحح هذا الحدیث الحاکم و حسنه الترمذی الخ ازین عبارت بکمال ظهور واضح و لائحست که حاکم این حدیث شریف را تصحیح کرده و ترمذی تحسین آن نموده پس بحمد الله ظاهر و باهر گردید که ادعای باطل شاهصاحب در باب قدح ترمذی خطی از واقعیت ندارد بلکه کذب صریح و افترای فضیح و عضیهه شنیعه و فربه فظیعه می باشد و ترمذی عظیم التثیت و الاتقان در صحیح جلیل الشأن خود اخراج این حدیث رفیع المکان نموده است و علاوه بر اخراج و ادراج بتحسین آن حسم بنیان ارتیاب ارباب بغض و شنان نیز فرموده فلله دره و علیه اجره هجدهم آنکه سیوطی در کتاب النکت البدیعات که آن را بالخصوص برای بیان تعقیبات خود بر موضوعات ابن الجوزی تصنیف نموده کما سمعت سابقا گفته

حدیث انا مدینه العلم و علی بابها آورده من حدیث علی و ابن عباس و جابر قلت حدیث علی اخرجه الترمذی و الحاکم و حدیث ابن عباس اخرجه الحاکم و الطبرانی و حدیث جابر اخرجه الحاکم الخ

حدیث انا مدینه العلم را بروایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و ابن عباس و جابر در موضوعات وارد نموده و علامه سیوطی در مقام رد جسارت او برآمده افاده می نماید که روایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام را ترمذی و حاکم اخراج کرده اند پس بحمد الله تعالی ثابت و محقق گردید که ترمذی

حدیث انا مدینه العلم را بروایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام اخراج نموده و این روایت و اخراج او به نهجی واقع شده که قابل استدلال و احتجاج بر قادحین این حدیث واضح الفجاجست و ظاهرست که اگر ترمذی در این حدیث شریف مرتکب طعن و قدح می گردید احتجاج باخراج او و رد جسارت ابن الجوزی بان هرگز درست نمی شد و ذلك ظاهر کل الظهور

جواب احتجاج مخاطب بقدح ابن الجوزی در حدیث مدینه العلم

نوزدهم آنکه سیوطی در لآلی مصنوعه کما دریت سابقا بعد نقل قدح ابن الجوزی در این حدیث شریف گفته قلت حدیث علیٰ اخرجہ الترمذی و حدیث ابن عباس اخرجہ الحاکم فی المستدرک الخ ازین عبارت واضحست که علامه سیوطی اخراج ترمذی را در ردّ جسارت ابن الجوزی ذکر می کند و بان استدلال و احتجاج می نماید پس بحمد الله تعالی ظاهر و باهر گردید که اخراج ترمذی این حدیث شریف را حق ثابت و صحیحست و دعوی قدح ترمذی در ان باطل محض و صریح بستم آنکه علامه شوکانی در فوائد مجموعه کما سمعت سابقا اولاً قدح این حدیث شریف از بعض متعنتین نقل کرده و من بعد در معرض جواب از ان گفته و اجیب عن ذلك بان محمّد بن جعفر البغدادی الفیدی قد وثقه یحیی بن معین و آن ابا الصلت الهروی قد وثقه ابن معین و الحاکم و قد سئل یحیی عن هذا الحدیث فقال صحیح و اخرجہ الترمذی عن علی مرفوعاً و اخرجہ الحاکم فی المستدرک عن ابن عباس مرفوعاً و قال صحیح الاسناد الخ ازین عبارت واضحست که علامه شوکانی در مقام جواب از قدح این حدیث شریف امور عدیده نقل کرده که از جمله آن اخراج ترمذی نیز می باشد پس بحمد الله تعالی واضح و لائح گردید که اخراج ترمذی این حدیث شریف را در مقام جواب قدح آن لائق تمسک و استدلالست و ادعای قدح ترمذی در ان بحث افترا و عین اضلال و کفی الله المؤمنین القتال -

قدح ابن الجوزی حسب افادات علمای سنی

قوله و ذکره ابن الجوزی فی الموضوعات اقول احتجاج مخاطب با صفات بذکر کردن ابن الجوزی این حدیث شریف را در موضوعات از طرائف احتجاجات و غرائب استدلالاست زیرا که بنا بر افادات اکابر علمای اعلام و تصریحات افاحم کملای عظام و تحقیقات منقدین و الا مقام و تنقیدات محققین ذوی الاحترام سنیه ابن الجوزی و کتاب الموضوعات او هر دو از درجه اعتبار و اعتماد سافل و ساقط و از مرتبه رکون و استناد نازل و هابط می باشند در این مقام شطری از کلمات و نبذی از عبارات که مصدق کلام عبد مستهام باشد بگوش حقائق نبوش باید شنید و بهره کافی و وافی از نقد و اعتبار و تفهم و استبصار باید گزید عز الدین بن الاثیر الجزری در تاریخ کامل در وقائع سنه سبع و تسعین و خمسمائه گفته و فی هذه

السنة في شهر رمضان توفي ابو الفرج عبد الرحمن بن علي بن الجوزي الحنبلي الواعظ ببغداد و تصانيفه مشهوره و كان كثير الوقيعه في الناس لا سيما في العلماء المخالفين لمذهبه و الموافقين له و كان مولده سنة عشر و خمسمائه و ابو الفداء الايوبي در مختصر في اخبار البشر در وقائع سنة سبع و تسعين و خمسمائه گفته و فيها في رمضان توفي ابو الفرج عبد الرحمن بن علي بن الجوزي الحنبلي الواعظ المشهور و تصانيفه مشهوره و كان كثير الوقيعه في العلماء و كان مولده سنة عشر و خمسمائه و حسين بن محمد دياربكري در تاريخ خميس گفته و في سنة سبع و تسعين و خمسمائه مات ببغداد شيخ الوقت العلامة جمال الدين ابو الفرج عبد الرحمن بن علي بن الجوزي الحنبلي الواعظ ببغداد صاحب التصانيف و تصانيفه مشهوره و كان كثير الوقيعه في الناس لا- سيما العلماء المخالفين لمذهبه و كان مولده سنة عشر و خمسمائه كذا في الكامل و ابن اثير در تاريخ كامل در حوادث سنة ثلاث و ستين و خمسمائه در ترجمه عبد الكريم سمعاني گفته و قد جمع مشيخته فزادت عدتهم على اربعة آلاف شيخ و قد ذكره ابو الفرج بن الجوزي ففضعه فمن جمله قوله فيه انه كان ياخذ الشيخ ببغداد و يعبر به الى فوق نهر عيسى فيقول حدثني فلان بما وراء النهر و هذا بارد جدا فان الرجل سافر الى ماوراء النهر حقًا و سمع في عامه بلاده من عامه شيوخه فأي حاجة به الى هذا التدليس البارد و انما ذنبه عند ابن الجوزي انه شافعي و له اسوه بغيره فان ابن الجوزي لم يبق على احد الا مكثري الحنابلة و ابو الفداء در مختصر في اخبار البشر در وقائع سنة اثنتين و ستين و خمسمائه بترجمه عبد الكريم سمعاني گفته و قد جمع مشيخته فزادت عدتهم على اربعة آلاف شيخ و قد ذكره ابو الفرج ابن الجوزي فواقع فيه فمن جمله قوله فيه انه كان ياخذ الشيخ ببغداد و يعبر به الى فوق نهر عيسى و يقول حدثني فلان بما وراء النهر و هذا بارد جدًا لأن السمعاني المذكور سافر الى ماوراء النهر حقًا فأي حاجة به الى هذا التدليس و انما ذنبه عند ابن الجوزي انه شافعي و له اسوه بغيره فان ابن الجوزي لم يبق على احد غير الحنابلة و ابن الوردي در تتمه المختصر في اخبار البشر در وقائع سنة مذكوره بترجمه عبد الكريم سمعاني گفته و كان ابن الجوزي يقول انه كان ياخذ الشيخ ببغداد و يعبر به الى ما فوق نهر عيسى و يقول حدثني فلان بما وراء النهر و هذا بارد فأي حاجة للسمعاني الى هذا التدليس و قد سافر الى ما وراء النهر و ذنبه عند ابن الجوزي انه شافعي فان ابن الجوزي لم يبق على احد غير الحنابلة و ابو محمد عبد الله بن اسعد يافعي در مرآة الجنان گفته سنة خمس و تسعين و خمسمائه فيها بغت الخليفة خلع السلطنة لخورزم شاه و فيها اخرج ابن الجوزي

من سجن واسط و تلقاه الناس و بقى فى المظموه خمس سنين كذا ذكره الذهبى و لم يتبين لاي سبب سجن و كنت قد سمعت فيما مضى انه حبس بسبب الشيخ عبد القادر بانه كان ينكر عليه و كان بينه و بين ابيه عداوه بسبب الانكار المذكور و اخبرنى من وقف على كتاب له ينكر فيه على قطب الاولياء تاج المفاخر المذى خضعت لقدمه رقاب الاكابر الشيخ محيى الدين عبد القادر قدس الله روحه و نور ضريحه و انكار ابن الجوزى عليه و على غيره من الشيوخ اهل المعارف و النور من جمله الخذلان و تلبس الشيطان و الغرور و العجب منه فى انكاره عليهم و بمحاسنهم يطرز كلامه فقد ملأت و الحمد لله محاسنهم الوجود فلا مبالاه بدم كل مغرور و حسود و نيز يافعى در مرآه الجنان در وقائع سنه ست و تسعين و خمسمائه بترجمه ابن الجوزى گفته قلت و كلام ابن الجوزى و ان افتخر فهو بالنسبه الى كلام القطب عبد القادر محقر و لو سلم من طعنه و انكاره على المشايخ علماء الباطن لبقى مكتسباً بحلل المحاسن و قد قدمت ذكر ذلك الانكار و انشدت فى الفرق بين الكلام ابياتا من الاشعار فى تاريخ سنه خمس و تسعين و خمسمائه التى اخرج فيها من السجن و فى سنه احدى و ستين التى فيها ترجمه الشيخ عبد القادر رضى الله عنه و شيخ عبد الحق دهلوى در اسماء الرجال مشكاه بترجمه ابن الجوزى گفته و له كتاب مشهور مسمى بتلبس ابليس بين فيه ما تطرق الى طوائف الناس من شر الشيطان مما وقعوا فيه من البدعه و خلاف السنه و خص من بينهم الصوفيه بالرد و الانكار و رد عليهم فيما نقل من الحكايات من غلبه الحال و طفح السكر اشد رد و انكار و نسبهم الى الجهل و الجنون مع تطريه كتبه بكلماتهم و غريب حكاياتهم و ان حلف فى كتابه هذا ان غرضه اظهار السنه ليتبع و تعريف وجوه الضلال لتحذر لا تشيع عباد الله الصالحين و لكن مجاوزه الحد فى الرد و التشيع يدل على خلاف ذلك قال الشيخ الامام القيم الفاروق سيدى الاحمد زروق و لذلك اطرحه المحققون و حذر منه الناصحون لايراثه سوء الظن على الكبراء الكمل و قد يكون للولئى الزله و الزلات و الهفوه و الهفوات لعدم العصمه و غلبه الاقدار كما اشار إليه الجنيد رحمه الله وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدْرًا مَقْدُورًا و لا بد من ستر زلل الاثمه نعم او حسنت التيه فى ذلك و احتيج الى الرد فى مقام النصح و التذكير فليعرض على القول دون تعيين القائل و يعرض بعظمته و جلالته مع اقامه قدره إذ ستر زلل الاثمه واجب و صيانته الدين اوجب و الانصاف فى الحق لازم و لا خير فى ديانته يصحبها هوى و هذا الطريق اسلم و قد قيل اسلم تسلم و نيز شيخ عبد الحق دهلوى در اسماء رجال مشكاه بترجمه ابن الجوزى گفته و كان ابن الجوزى عالماً فاضلاً

قد غر فی شبابه بفضلله و کتابه متقشفا غلیظا خشنا عافاه الله بعیدا عن طریقہ القوم و محبتهم و الاعتقاد فیهم و اشد من ذلك كله انه كان بیغداد فی زمن سیدی الشیخ محیی الدین عبد القادر الجیلانی و کان محروما من برکات محبته و حسن عقیدته و کان یسلک معه رضی الله عنه طریقہ الاجتناب و الاستنکار حتی کان انه صنف کتابا فی ذکر زهاد زمانه بیغداد و غیره من البلاد و لم یکمله بجمیل ذکره رضی الله عنه و کان هذا منه جهلا و غرورا بظاهر العلوم و الفضائل و ذکر الشیخ الکامل العارف بالله خواجه محمد پارسا قدس سره فی الفصول الستة فی ذکر ابن الجوزی هو الشیخ الحافظ ابو الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد بن علی البکری البغدادی المعروف بابن الجوزی و کان اماما حافظا فصیحا متبحرا فی انواع العلوم مصنفا فیها و کان له مائتان و خمسون تصنیفا و کان صاحب القبول التام عند الخاص و العام و کانت ولادته بیغداد فی سنه ثمان و خمسمائه و توفی بها فی رمضان سنه سبع و تسعین و خمسمائه و اخرج من سجن واسط سنه خمس و تسعین و تسعمائه و قد بقی فی المظموه خمس سنین بسبب انکاره علی الشیخ عبد القادر قطب الأولیاء تاج المفاخر و انکار ابن الجوزی المذکور علیه و علی غیره من الشیوخ اهل المعارف من جمله الخذلان و تلبیس الشیطان و الغرور و العجب منه فی انکاره علیهم و بمحاسن کلماتهم و ذکر مقاماتهم و حالاتهم یطرز کلامه فلو سلم ابن الجوزی من طعنه و انکاره علی المشایخ علماء الباطن لبقی مکتسبا بحلل المحاسن و الجوزی نسبه الی موضع یقال له فرضه الجوز و ابوه کان یعمل الصفر و کان ولده محیی الدین یوسف محتسب بغداد و تولى تدریس المستنصریه بطائفه الحنابله انتهى و نیز شیخ عبد الحق دهلوی در شرح فارسی مشکاه بترجمه ابن الجوزی گفته و ابن جوزی را کتابیست مشهور مسمى بتلبیس ابلیس بیان کرده است در وی طریقهای که راه یافته ست شیطان بطوائف مردم و واقع شده اند در بدعت و خلاف سنت خصوصا بر طائفه صوفیه و مبالغه کرده در رد و انکار بر ایشان و در آنچه منقولست ازین قوم از حکایات بغلبه حال یا طفح سکر و نسبت کرده بزرگان این طائفه علیه را را بجهل و جنون و حماقت و با وجود آنکه کتابهای خود را مطرز ساخته است بکلمات غریب و حکایات عجیب ایشان و بحقیقت این نیز از تلبیس ابلیسست که بر وی ازین راه درآمده و مغرور ساخت و وی اگر چه سوگند می خورد که غرض من اظهار علم و تائید سنت است تا اتباع آن کنند نه تشنیع عباد الله الصالحین و لیکن افراط و تجاوز وی از حد اعتدال در رد و تشنیع دلالت بر خلاف آن دارد و ظاهر می شود که وی از منکران این طائفه علیه است و نزاع حقیقی دارد بایشان و سیدی احمد زروق گفته است که تحذیر کرده اند ناصحان ازین کتاب وی که مورث سوء ظنست بر کبار مشایخ و گفته که ولی را لغزشها و زلتها

می باشد از جهت عدم عصمت و غلبه حال و سابقه تقدیر و لازمست ستر زلالت ائمه هفوات کبار و اگر بناگهان در مقام نصیحت و تذکیر تنبیه بر آن مصلحت افتد باید که تعرض بر قول کند بی تعیین بر قائل زیرا که ستر زلل ائمه واجبست و انصاف در حق لازم و دیانتی که مصاحب و مشوب بهوای نفس باشد معلول و این طریق اسلمست و اسلم تسلیم انتهی و نیز شیخ عبد الحق دهلوی در شرح فارسی مشکاه بترجمه ابن الجوزی گفته و بالجمله بود ابن جوزی عالم و فاضل و لکن مغرور شد بعلم و فضل و جوانی خود و بود متقشف غلیظ خشن عافاه الله و بعید بود از طریقه قوم و محبت و اعتقاد ایشان و سخت تر از همه آنکه در بغداد بوده در زمان کرامت نشان شیخ محیی الدین عبد القادر جیلانی و محروم بود از برکات محبت و حسن عقیدت بایشان و سلوک می کرد بآن حضرت طریقه اجتناب و انکار را اعاذنا الله من ذلك تا آنکه بود تصنیف می کرد کتاب در ذکر زهاد و عباد زمان خود از بغداد و غیر آن از بلاد و توشیح و تکمیل نمی کرد آن را بجمیل ذکر حضرت شیخ و شمرده شده است این حال از روی جهل و غرور بظاهر علم و فضل و شیخ عالم عارف کامل خواجه محمد پارسا قدس الله روحه و افاض علی المستفیدین فیوضه و فتوحه در فصول سته که از تصانیف ایشانست در ذکر ابن جوزی بتقریب فرموده اند که هو الشیخ الحافظ ابو الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد بن علی البکری البغدادی المعروف بابن الجوزی بود امام حافظ فصیح متبحر مصنف در اقسام علوم دویست و پنجاه تصنیف کرد و بود مر او را قبول تام نزد خاص و عام و بود ولادت او ببغداد سنه ثمان و خمسمائه و وفات یافت در رمضان سنه سبع و تسعین و خمسمائه و بیرون آورده شد از زندان واسط و پنهان ماند در نهانخانه پنجسال بسبب انکار وی بر شیخ عبد القادر قطب الاولیاء و تاج المفخر بجهت انکار ابن الجوزی مذکور بر شیخ و بر غیر وی از شیوخ اهل المعارف و بود این انکار وی از جمله خذلان و تلبیس شیطان و غرور و عجب از وی در انکار وی بر ایشان و حال آنکه بمحاسن کلمات و ذکر مقامات و حالات ایشان مطرز می گرداند کلام خود را و اگر سلامت می ماند ابن جوزی از طعن و انکار وی بر مشایخ و علمای باطن پاینده و سلامت می ماند و متلبس و متحلی بحلل محاسن و بود پسر وی محیی الدین یوسف محتسب بغداد بود و متولی شد تدریس مدرسه مستنصریه را مر طائفه از حنابله را تا اینجا کلام خواجه محمد پارساست بلفظه رحمه الله علیه رحمه واسعه انتهی و ذهبی در میزان الاعتدال در ترجمه ابان بن یزید العطار گفته ثم قال ابن عدی هو حسن الحدیث متماسک یکتب حدیثه و عامتها مستقیمه و ارجو انه من اهل الصدق قلت بل هو ثقة حجه ناهیک بان احمد بن حنبل ذکره فقال کان ثبتا فی کل المشایخ و قال ابن معین و النسائی ثقة و قد آورده ایضا العلامه ابو الفرج بن الجوزی فی الضعفاء و لم یذکر فیہ اقوال من وثقه و هذا من عیوب کتابه یسرد الجرح و یسکت عن التوثیق و لولا ان ابن عدی و ابن الجوزی ذکروا ابان بن یزید

لَمَّا ذَكَرْتَهُ اصْلا و نيز ذهبي در تذکره الحفاظ گفته قرأت بخط الموقاني ان ابن الجوزي شرب البلاذر فسقطت لحيته فكانت قصيره جدا و كان يخضبها بالسواد و كان كثير الغلط فيما يصنفه فانه كان يفرغ من الكتاب و لا يعتبره قلت له و هم كثير في تواليفه يدخل عليه الدّاخل من العجله و التحويل الى مصنف آخر و من ان اجل علمه من كتب و صحف ما مارس فيه ارباب العلم كما ينبغي و ابن حجر عسقلاني در لسان الميزان بترجمه ثمامه بن الاشرس البصرى گفته و ذكر ابو منصور بن طاهر التميمي في كتاب الفرق بين الفرق ان الواثق لما قتل احمد بن نصر الخزاعي و كان ثمامه ممن سعى في قتله فاتفق انه حج فقتله ناس من خزاعه بين الصفا و المروه و اورد ابن الجوزي هذه القصة في حوادث سنه ثلث عشره و ترجم لثمامه فيمن مات فيها و فيها تناقض لان قتل احمد بن نصر تاخر بعد ذلك بدهر طويل فانه قتل في خلافه الواثق سنه بضع و عشرين فكيف يقتل قاتله سنه ثلاث عشره و الصواب انه مات في سنه ثلاث عشره و دلت هذه القصة على ان ابن الجوزي حاطب ليل لا ينتقد ما يحدث به و سيوطي در طبقات الحفاظ بترجمه ابن الجوزي گفته قلت قال الذهبي في التاريخ الكبير لا يوصف ابن الجوزي بالحفظ عندنا باعتبار الصّنع بل باعتبار كثره و اطلاعه و جمعه و شمس الدين داودي در طبقات المفسرين بترجمه ابن الجوزي گفته قال الذهبي في التاريخ الكبير لا يوصف ابن الجوزي بالحفظ عندنا باعتبار الصّنع بل باعتبار كثره اطلاعه و جمعه

قدح كتاب الموضوعات ابن الجوزي حسب تصريحات علمای سنی

و ابن الصلاح در كتاب علوم الحديث گفته و لقد اكثر الذي جمع في هذا العصر الموضوعات في نحو مجلدين فاودع فيها كثيرا ممّا لا دليل على وضعه و انما حقه ان يذكر في مطلق الاحاديث الضعيفه و محمد بن ابراهيم بن سعد الله بن جماعه الكتاني در كتاب المنهل الروى في علم اصول حديث النبي ص گفته و صنف الشيخ ابو الفرج بن الجوزي كتابه في الموضوعات فذكر كثيرا من الضعيف الّذى لا دليل على وضعه و طبيى در كاشف شرح مشكاه در ذكر حديث موضوع گفته و قد صنف ابن الجوزي في الموضوعات مجلدات قال ابن الصلاح اودع فيها كثيرا مما لا دليل على وضعه و انما حقه ان يذكر في الاحاديث الضعيفه و نيز طبيى در مختصر خلاصه گفته و قد صنف ابن الجوزي في الموضوعات مجلدات قال ابن الصّلاح اودع فيها كثيرا من الاحاديث الضعيفه مما لا دليل على وضعه و حقها ان يذكر في الاحاديث الضعيفه و اسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقى در كتاب الباعث الحثيث على ما نقل عنه گفته و قد صنف الشيخ ابو الفرج بن الجوزي كتابا حافلا في الموضوعات غير انه ادخل فيه ما ليس منه و اخرج عنه ما كان يلزمه ذكره فسقط عليه و لم يهتد إليه و زين الدين العراقي در شرح الفيه الحديث در ذكر حديث موضوع بشرح شعر و اكثر الجامع فيه إذ خرج

گفته قال ابن الصلاح و لقد اكثر العذی جمع فی هذا العصر الموضوعات فی نحو مجلدين فاودع فیها كثيرا ممّا لا دلیل علی وضعه و أنّما حقه ان يذكر فی مطلق الاحاديث الضعيفه و أراد ابن الصلاح بالجامع المذكور ابا الفرج ابن الجوزی و اشرت الى ذلك بقولى عنى ابا الفرج و ابن حجر در فتح الباری بعد اثبات حديث سد ابواب إلا باب على عليه السلام گفته و قد اورد ابن الجوزی هذا الحديث فی الموضوعات و اخرجه من حديث سعد بن أبى وقاص و زيد بن ارقم و ابن عمر مقتصرًا على بعض طرقه عنهم و اعلم ببعض من تكلم فيه من رواته و ليس بقادح لما ذكرت من كثره الطرق و اعلمه ايضا بانه مخالف للاحادیث الصّحیحه الثابته فی باب أبى بكر و زعم انه من وضع الرافضه قابلوا به الحديث الصحيح فی باب أبى بكر انتهى و اخطأ فی ذلك خطأ شنيعا فانه سلك رد الاحاديث الصّحیحه بتوهمه المعارضه مع ان الجمع بين القصتين ممكن و نیز ابن حجر عسقلانى در كتاب القول المسدّد فی الذب عن مسند احمد در ذكر احاديث سد الابواب إلا باب على عليه السلام على ما نقل عنه گفته قول ابن الجوزی فی هذا الحديث انه باطل و انه موضوع دعوى لم يستدل عليها الا بمخالفه الحديث العذی فی الصّحیحین و هذا اقدام على ردّ الاحاديث الصّحیحه بمجرد التوهم و لا ينبغي الاقدام على الحكم بالوضع الا عند عدم امکان الجمع و لا يلزم من لم تعذر الجمع فی الحال انه لا- يمكن بعد ذلك لان فوق كل ذی علم عليم و طريق الورع فی مثل هذا ان لا- يحكم على الحديث بالبطلان بل يتوقف فيه الى ان يظهر لغيره ما لم يظهر له و هذا الحديث من هذا الباب هو حديث مشهور له طرق متعدده كل طريق منها على انفراده لا تقصر عن رتبه الحسن و مجموعها مما يقطع بصحته على طريقه كثير من اهل الحديث و سخاوى در فتح المغیث شرح الفیه الحديث گفته و يوجد الموضوع كثيرا فی الكتب المصنفة فی الضعفاء و كذا فی العلل و لقد اكثر الجامع فيه مصنفا نحو مجلدين إذ خرج عن موضوع كتابه لمطلق الضعف حيث اخرج فيه كثيرا من الاحاديث الضعيفه التى لا- دلیل معه على وضعها و عنى ابن الصلاح بهذا الجامع الحافظ الشهير ابا الفرج ابن الجوزی بل ربما ادرج فیها الحسن و الصّحیح ممّا هو فی احد الصّحیحین فضلا عن غيرهما و هو مع اصابته فی اكثر ما عنده توسع منكر ينشأ عنه غايه الضرر من ظن ما ليس بموضوع بل هو صحيح موضوعا مما قد يقلده فيه العارف تحسینا للظنّ به حيث لم يبحث فضلا عن غيره و لذا انتقد العلماء صنیعه اجمالا و الموقع له استناده فی غالبه بضعف راويه العذی رمى بالكذب مثلا غافلا عن مجيئه من وجه آخر و ربّما يكون اعتماده فی التفرد قول غيره ممن يكون كلامه فيه محمولا على النسبى

و نیز سخاوی در فتح المغیث شرح الفیه الحدیث گفته ثم انّ من العجب ایراد ابن جوزی فی کتابه العلل المتناهیة فی الاحادیث الواهیة کثیرا ممّا آورده فی الموضوعات کما انّ فی الموضوعات کثیرا من الاحادیث الواهیة بل قد اکثر فی تصانیفه الوعظیه و ما اشبهها من ایراد الموضوع و شبهه قال شیخنا وفاته من نوعی الموضوع و الواهی فی الکتابین قدر ما کتب قال و لو انتدب شخص لتهدیب الکتاب ثم للاحاق ما فاته لکان حسنا و الا فیما تقرر عدم الانتفاع به الا للناقد إذ ما من حدیث الا و یمکن ان لا یكون موضوعا و سیوطی در صدر لآلی مصنوعه گفته و بعد فان من مهمات الدین التنبیه علی ما وضع من الحدیث و اختلق علی سید المرسلین صلی الله علیه و علی آله و صحابته اجمعین و قد جمع فی ذلك الحافظ ابو الفرج ابن جوزی کتابا فاكثر فیہ من اخراج الضعیف الذی لم ینحط الی رتبه الوضع بل و من الحسن و من الصّحیح کما نبه علی ذلك الاثمه الحافظ و منهم ابن الصّیلاح فی علوم الحدیث و اتباعه و نیز سیوطی در لآلی مصنوعه گفته و اعلم انه جرت عاده الحافظ کالحاکم و ابن حبان و العقیلی و غیرهم انهم یحکمون علی حدیث بالبطلان من حیثه سند مخصوص لکون راویه اختلق ذلك السند لذلك المتن و یمکن ذلك المتن معروفا من وجه آخر و یذکرون ذلك فی ترجمه ذلك الراوی یجرحونه به فیغتر ابن جوزی بذلك و یحکم علی المتن بالوضع مطلقا و یورده فی کتاب الموضوعات و لیس هذا بلائق و قد عاب علیه الناس ذلك آخرهم الحافظ ابن حجر و هذا الموضوع من ذلك و قد قال الحاکم فی ترجمه شیخه أبی بکر محمّد بن احمد بن هارون الشافعی دخلت یوما علی أبی محمّد عبد الله بن احمد الثقفی المزکی فعرض علی حدیثا

عنه باسناد مظلم عن الحجاج بن یوسف قال سمعت سمره بن جندب رفعه من أراد الله به خیرا فقهه فی الدین فقلت هذا باطل و انما تقرب به إلیک ابو بکر الشافعی لانک من ولد الحجاج انتهى و معلوم ان هذا المتن صحیح من طرق اخرى و انما نحکم علیه بالبطلان من حیثه هذا السند المخصوص الّذی اختلقه ابو بکر و کثیرا ما تجدهم یقولون هذا الحدیث بهذا الاسناد باطل أی و هو بغیره لیس باطل فمثل هذا لا یدکر فی کتب الموضوعات و انما یدکر فی کتب الجرح و التعدیل فی ترجمه الراوی الّذی یراد جرحه و نیز سیوطی در لآلی مصنوعه در تحقیق حدیث من قراءه الكرسي دبر کل صلاه مکتوبه لم یمنعه من دخول الجتّه الا- ان یموت گفته و قال الحافظ ابن حجر فی تخریج احادیث المشکاه غفل ابن جوزی فاورد هذا الحدیث فی الموضوعات و هو اسمح ما وقع له و قال الحافظ شرف الدین الدمیاطی فی جزء جمعه فی تقویه هذا

الحديث محمد بن حمير القضاعى الشبلنجى الحمصى كنيته ابو عبد الحميد احتج به البخارى فى صحيحه و كذلك محمد بن زياد الألهانى ابو سفيان الحمصى احتج به البخارى ايضا و قد تابع ابا امامه على بن أبى طالب و عبد الله بن عمرو بن العاصى و المغيره بن شعبه و جابر و انس فرووه عن النبى صلى الله عليه و سلم و اورد حديث على من الطريقتين السابقين و حديث ابن عمرو و المغيره و جابر و انس من الطرق التى سازيدها ثم قال و إذا انضمت هذه الاحاديث بعضها الى بعض اخذت قوه و قال الذهبى فى تاريخه فقلت من خط السيف احمد بن أبى المجد الحافظ قال صنف ابن الجوزى كتاب الموضوعات فاصاب فى ذكره احاديث مخالفه للنقل و العقل و مما لم يصب فيه اطلاقه الوضع على احاديث بكلام بعض الناس فى احد روايتها كقوله فلان ضعيف او ليس بالقوى أو لئن و ليس ذلك الحديث مما يشهد القلب ببطلانه و لا فيه مخالفه و لا معارضه لكتاب و لا سنه و لا اجماع و لا حجه بانه موضوع سوى كلام ذلك الرجل فى راويه و هذا عدوان و مجازفه قال فمن ذلك انه اورد حديث أبى امامه فى قراءه آيه الكرسي بعد الصلوة لقول يعقوب بن سفيان فى راويه محمد بن حمير ليس بالقوى و محمد هذا روى له البخارى فى صحيحه و وثقه احمد و ابن معين انتهى و نیز سيوطى در لآلى مصنوعه در بيان حديث اولكم و رودا على الحوض اولكم اسلاما على بن أبى طالب گفته و العجب من المصنف انه قال فى العلل باب فضل على بن أبى طالب قد وضعوا احاديث خارجه عن الحد ذكرت جمهورها فى كتاب الموضوعات و أنما اذكر ههنا ما دون ذلك ثم اورد هذا الحديث و هذا يدل على ان متنه عنده ليس بموضوع فكيف يورده فى الموضوعات و قد عاب عليه الحفاظ هذا الامر بعينه فقالوا انه يورد حديثا فى كتاب الموضوعات و يحكم بوضعه ثم يورده فى العلل و موضوعه الاحاديث الواهيه التى لم تنته الى ان يحكم عليها بالوضع و هذا تناقض و نیز سيوطى در لآلى مصنوعه بعد ذكر حديث ان طالت بك مده او شك ان ترى قوما يغدون فى سخط الله و يروحون فى لعنته فى ايديهم مثل اذنان البقر و نقل قدح ابن الجوزى در ان گفته قلت لا و الله ما هو بباطل بل صحيح فى نهايه الصيحه اخرجته مسلم فى صحيحه قال شيخ الاسلام ابن حجر فى القول المسدد هذا حديث صحيح اخرجته مسلم عن جماعه من مشايخه عن أبى عامر العقدي و اخرجته من وجه آخر قال و لم اقف على شىء فى كتاب الموضوعات حكم عليه بالوضع و هو فى احد الصحيحين غير هذا الحديث و انها لغفله شديده منه و افلح المذكور ثقه مشهور و وثقه ابن معين و ابن سعد و النسائى و ابو حاتم و روى عنه ابن المبارك و طبقته و اخرج له مسلم فى

صحيحه و لم ار للمتقدمين فيه كلاما الا- ان العقيلي قال لم يرو عنه ابن مهدي و هذا ليس بجرح و قد اخطأ ابن الجوزي في تقليده لابن حبان في هذا الموضوع خطأ شديدا و غلط ابن حبان في افلح فضعه بهذا الحديث و تعقب الذهبي في الميزان كلام ابن حبان فقال حديث افلح صحيح غريب و ابن حبان ربما جرح الثقة حتى كانه لا يدرى ما يخرج من راسه و قد تابعه سهيل عن ابيه عن أبي هريره اخرجه احمد و الحاكم و البيهقي في الدلائل و ابن حبان في صحيحه قال و لقد اساء ابن الجوزي لذكره في الموضوعات حديثا في صحيح مسلم و هذا من عجائبه انتهى و الله اعلم و نیز سيوطي در لآلي مصنوعه بعد نقل كلام ابن الجوزي در ردّ

حديث إذا اتاكم كريم قوم فاكرموه گفته قلت بل و اعجبا من المؤلف كيف يحتم على ردّ الاحاديث الثابته من غير تثبت و لا تتبع فإنّ

حديث إذا اتاكم كريم قوم فاكرموه ورد من روايه اكثر من عشره من الصحابه فهو متواتر على راي من يكتفي في التواتر بعشره فاخرجه ابن خزيمه و الطبراني و البيهقي في الشعب من حديث جرير و اخرجه الحاكم في المستدرک من حديث جابر بن عبد الله و اخرجه الحكيم الترمذي في نوادر الاصول من حديث ابن عمر و اخرجه الطبراني من حديث ابن عباس و من حديث عبد الله بن ضميره و من حديث معاذ بن جبل و اخرجه البزار من حديث أبي هريره و اخرجه ابن عدی من حديث أبي قتاده و اخرجه ابن عساکر في تاريخه من حديث انس و من حديث عدی بن حاتم و من حديث جابر البجلي و اخرجه الدولابي في الكنى و ابن عساکر من حديث أبي راشد و نیز سيوطي در صدر كتاب النكت البديعات على الموضوعات گفته و بعد فان كتاب الموضوعات جمع الامام أبي الفرج ابن الجوزي قد نبه الحفاظ قديما و حديثا على ان فيه تساهلا- كثيرا و احاديث ليست بموضوعه بل هي من وادی الضعيف و فيه احاديث حسان و اخرى صحاح بل و فيه حديث من صحيح مسلم نبه عليه الحفاظ ابو الفضل بن حجر و وجدت فيه حديثا من صحيح البخاري روايه حماد بن شاکر و آخر متنه في البخاري من روايه صحابي غير المذی آورده عنه و قد قال شيخ الاسلام ابن حجر ان تساهله كتساهل الحاكم في المستدرک اعدم النفع بكتابيهما إذ ما من حديث فيهما الا و يمكن انه مما وقع فيه التساهل فلذلك و جب على الناقد الاعتناء بما ينقله منهما من غير تقليد لهما و قد اعتنى الحافظ الذهبي بالمستدرک فاختصره معلقا اسانيده و اقره على ما لا كلام فيه و تعقب ما فيه الكلام و جرد بعض الحفاظ منه مائه حديث موضوعه

فی جزء و امّیا موضوعات ابن الجوزی فلم اقف علی من اعتنی بشانها فاختصرتها معلقا اسانیدها و تعقبت منها كثيرا علی وجه الاختصار علی نحو ما صنع الذهبی فی المستدرک ثم جمعت کتابا حافلا فی الاحادیث المتعقبه خاصه بسطت فیہ الکلام علی کلّ حدیث حدیث مع ذکر طرقها و شواهدا و ما وفقت علیه من کلام الحفاظ علیها و ما عثرت انا علیه فی ضمن المطالعہ من المتابعات و نحو ذلك غیر ان الهمم عن الاعتناء بتحصیلہ قواصر و اهل هذا الفتن كانوا فی الصدر الاوّل قليلا فما ظنّک بهم فی هذا العصر الدائر فاردت ان الخص الكتاب المذكور فی تالیف و جیز اقتصر فیہ علی ایراد الحدیث علی طریقہ الاطراف و اعقبه بذكر من اعله به ثم اردفه برده اما بتوثيقه او بذكر متابعه او شاهد و ابنه علی من خرجه من الأئمة المعتره شیء من كتبه الجليله و ها هو ذا و الی الله الضّراعه فی القبول و بلوغ غایه المامول و نیز سیوطی در آخر نکت بدیعات گفتہ تنبیہ هذا آخر ما اوردته فی هذا الكتاب من الاحادیث المتعقبه الّتی لا سیل الی ادراجها فی سلك الموضوعات و عدتها نحو ثلاثمائه حدیث منها فی صحیح مسلم حدیث و فی صحیح البخاری روايه حماد بن شاکر حدیث و فی مسند احمد ثمانیه و ثلاثون حدیثا و فی سنن أبی داود تسعه احادیث و فی جامع الترمذی ثلاثون حدیثا و فی سنن النسائی عشره احادیث و فی سنن ابن ماجه ثلاثون حدیثا و فی مستدرک الحاکم ستون حدیثا علی تداخل فی العده فجميع ما فیہ من الكتب الستہ و المسند و المستدرک مائه حدیث و ثلاثون حدیثا و فیہ من مؤلفات البيهقی السنن و الشعب و البعث و الدلائل و غيرها و من صحیح ابن خزيمه و التوحيد له و صحیح ابن حبان و مسند الدارمی و تاریخ البخاری و خلق افعال العباد و جزء القراء له و سنن الدارقطنی جملة و افره و نیز سیوطی در نکت بدیعات در باب فضائل القرآن گفتہ

حدیث من قراء آیه الكرسي دبر كلّ صلاه مكتوبه لم يمنعه من دخول الجنة الا ان يموت آورده من حدیث أبی امامه و قال تفرد به محمد بن حمير و ليس بالقوى و من حدیث علیّ و قال فیہ حبه العرنی ضعيف و نهشل بن سعيد كذاب قلت حدیث أبی امامه صحیح علی شرط البخاری اخرجه النسائی و ابن حبان و محمد بن حمير ثقہ مشهور احتج به البخاری فی الصحیح قال الذهبی فی تاریخہ نقلت من خط السيف احمد بن أبی المجد الحافظ قال صنف ابن الجوزی كتاب الموضوعات فاصاب فی ذكر احادیث مخالفه النقل و العقل و مما لم یصب فیہ اطلاقه الوضع علی احادیث بكلام بعض الناس فی روايتها كقوله فلان ضعيف او ليس بالقوى او لين و ليس ذلك الحدیث ممّا يشهد القلب ببطلانه و لا فیہ مخالفه و لا معارضه لكتاب و لا

سنه و لا اجماع و لا حجه بانّه موضوع سوى كلام ذلك الرجل في روايه و هذا عدوان و مجازفه قال فمن ذلك انه اورد حديث أبي امامه في قراءه آيه الكرسي بعد الصلوه لقول يعقوب بن سفيان في رواته محمد بن حمير ليس بالقوى و محمد هذا روى له البخارى في صحيحه و وثقه احمد و ابن معين انتهى و قال الحافظ ابن حجر في تخريج احاديث المشكاه غفل ابن الجوزى فذكر هذا الحديث في الموضوعات و هو من اسمح ما وقع له و نیز سيوطى در نكت بديعات گفته حديث أبى هريره ان طالت بك مدّه او شك ان ترى قوما يغدون في سخط الله و يروحون في لعنته في ايديهم مثل اذنان البقر فيه افلح بن سعيد يروى عن الثقات الموضوعات قلت قال الحافظ ابن حجر في القول المسدد هذا الحديث اخرجه مسلم في صحيحه و هذه غفله شديد من ابن الجوزى و افلح ثقه مشهور لم يتكلم فيه بجرح انتهى و العجب ان الحاكم اخرجه في المستدرک و قال صحيح على شرط الشيخين و نیز سيوطى در تدريبات الراوى فى شرح تقريب النواوى گفته و قد اكثر جامع الموضوعات فى نحو مجلدين اعنى ابا الفرج بن الجوزى فذكر فى كتابه كثيرا ممّا لا دليل على وضعه بل هو ضعيف بل و فيه الحسن بل و الصحيح و اغرب من ذلك انّ فيها حديثا من صحيح مسلم كما سايينه قال الذهبى ربما ذكر ابن الجوزى فى الموضوعات احاديث حسانا قويه قال و نقلت من خط السيف احمد بن أبى المجد قال صنف ابن الجوزى كتاب الموضوعات فاصاب فى ذكره احاديث شنيعه مخالفه للنقل و العقل و ما لم يصب فيه اطلاقه الوضع على احاديث بكلام بعض الناس فى احد رواياتها كقوله فلان ضعيف او ليس بالقوى اولين و ليس ذلك الحديث ممّا يشهد القلب ببطلانه و لا فيه مخالفه و لا معارضه لكتاب و لا سنه و لا اجماع و لا حجه بانّه موضوع سوى كلام ذلك الرجل فى روايه و هذا عدوان و مجازفه انتهى و قال شيخ الاسلام غالب ما فى كتاب ابن الجوزى موضوع و المذى ينتقد عليه بالنسبه الى ما لا ينتقد قليل جدا قال و فيه من الضرر ان يظن ما ليس بموضوع موضوعا عكس الضرر بمستدرک الحاكم فانه يظن ما ليس بصحيح صحيحا قال و يتعين الاعتناء بانتقاد الكتابين فان الكلامين فى تساهلها اعدم الانتفاع بهما الا لعالم بالفنّ لانه ما من حديث الا و يمكن ان يكون قد وقع فيه التساهل قلت قد احتضرت هذا الكتاب فعلمت اسانيده و ذكرت منها موضع الحاجه و اتيت بالمتون و كلام ابن الجوزى عليها و تعقبت كثيرا منها و تتبعت اسانيده و ذكرت منها موضع الحاجه و اتيت بالمتون و كلام ابن الجوزى عليها و تعقبت كثيرا منها و تتبعت كلام الحفاظ فى تلك الاحاديث خصوصا شيخ الاسلام فى تصانيفه و اماليه ثم افردت الاحاديث المتعقبه فى تاليف و ذلك ان شيخ الاسلام الف القول المسدد فى الذب عن المسند اورد فيه اربعة و عشرين حديثا فى المسند و هى

فى الموضوعات و انتقدها حديثا حديثا و منها حديث فى صحيح مسلم و هو ما

رواه من طريق أبى عامر العقدى عن افلح بن سعيد عن عبد الله بن رافع عن أبى هريره قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم ان طالت بك مده او شك ان ترى قوما يغدون فى سخط الله و يروحون فى لعنته فى ايديهم مثل اذنان البقر قال شيخ الاسلام لم اقف فى الموضوعات على شىء حكم عليه بالوضع و هو فى احدى الصحيحين غير هذا الحديث و انها لغفله شديده ثم تكلم عليه و على شواهد و ذيلت على هذا الكتاب بذيل فى الاحاديث التى بقيت فى الموضوعات من المسند و هى اربعة عشر مع الكلام عليها ثم الفت ذيلا لهذين الكتابين سميته القول الحسن فى الذب عن السنن اوردت فيه مائه و بضعه و عشرين حديثا ليست بموضوعه منها ما هو فى سنن أبى داود و هى اربعة احاديث منها حديث صلاه التسبيح و منها ما هو فى جامع الترمذى و هو ثلثه و عشرون حديثا و منها ما هو فى سنن النسائى و هو حديث واحد و منها ما هو فى ابن ماجه و هو ستة عشر حديثا و منها ما هو فى صحيح البخارى روايه حماد بن شاکر و هو حديث ابن عمر كيف بك يا بن عمر إذا عمرت بين قوم يجبون رزق سنتهم هذا الحديث آورده الديلمى فى مسند الفردوس و عزاه البخارى و ذكر سنده الى ابن عمر و رايت بخط العراقى انه ليس فى الروايه المشهوره و ان المزى ذكر انه فى روايه حماد بن شاکر فهذا حديث ثان من احاديث الصحيحين و منها ما هو فى تاليف البخارى غير الصحيح كخلق افعال العباد او تعاليقه فى الصحيح او فى مؤلف اطلق عليه اسم الصحيح كمسند الدارمى و المستدرک و صحيح ابن حبان او فى مؤلف معتبر كتصانيف البيهقى فقد التزم ان لا يخرج فيها حديثا يعلمه موضوعا و منها ما ليس فى احد هذه الكتب و قد حررت الكلام على ذلك حديثا حديثا فجاء كتابا حافلا و قلت فى آخره نظما كتاب الاباطيل للمرتضى

المهتدى

حماد عن المسند

ماجه ست عشره ان تعدد

الامام و تلميذه الجيهنذ

و اوضحته لك كى تهتدى و ثم بقايا المستدرک فما جمع العلم فى مفرد

و نیز سيوطى در تدريس الراوى گفته و ما آورده البخارى فى الصحيح ممّا عبر فيه بصيغه التمريض و قلنا لا يحكم بصحته ليس هو بواه أى

ص: ٦٠٢

ساقط جدا لادخاله اياه فى الكتاب الموسوم بالصحيح و عبارہ ابن الصلاح و مع ذلك فايراده له فى اثناء الصّحيح مشعر بصحة اصله اشعارا يونس به و يركن إليه قلت و لهذا رددت على ابن الجوزى حيث اورد فى الموضوعات حديث ابن عباس مرفوعا إذا اتى احدكم بهديه فجلساؤه شركاؤه فيها فانه آورده من طريقين و من طريق عن عائشه و لم يصب فان البخارى آورده فى الصحيح فقال و يذكر عن ابن عباس و له شاهد آخر من حديث الحسن ع بن عليّ ع رويناه فى فوائد أبى بكر الشافعى و قد بينت ذلك فى مختصر الموضوعات ثم فى كتابى القول الحسن فى الذب عن السنن و محمد بن يوسف شامى در سبل الهدى و الرشاد كفته و قد نص ابن الصلاح فى علوم الحديث و سائر من تبعه على ان ابن الجوزى تسامح فى كتابه الموضوعات فاورد فيه احاديث و حكم بوضعها و ليست بموضوعه بل هى ضعيفه فقط و ربما تكون حسنه او صحيحه قال زين الدين العراقى فى الفيته و اكثر الجامع فيه إذ خرج لمطلق

الضعف عن ابا الفرج

و الف شيخ الاسلام ابو الفضل ابن حجر رحمه الله تعالى كتابا سماه القول المسدد فى الذبّ عن مسند احمد اورد فيه جمله من الاحاديث التى اوردها ابن الجوزى فى الموضوعات و هى فى مسند احمد و درء عنها احسن الدرر و بين وهم ابن الجوزى فى حكمها عليها بالوضع و بين ان منها ما هو ضعيف فقط من غير ان يصل الى حد الوضع و منها ما هو حسن و منها ما هو صحيح و ابلى من ذلك ان منها حديثا مخرجا فى صحيح مسلم حتى قال شيخ الاسلام هذه غفله شديده من ابن الجوزى حيث حكم على هذا الحديث بالوضع و هو فى احد الصحيحين انتهى و سبقه الى شىء فى هذا التعقب شيخه حافظ عصره زين الدين العراقى و رايت فى فهرست مصنفات شيخ الاسلام انه شرع فى تاليف تعقبات على ابن الجوزى و لم اقف على هذا التاليف قال شيخنا قد تعقت انا منه جمله من الاحاديث ليست بموضوعه فمنها ما هو فى سنن أبى داود و الترمذى و النسائى و ابن ماجه و مستدرک الحاكم و غيرها من الكتب المعتمده و بينت حال كلّ حديث منها ضعفا و حسنا و صحه فى تاليف حافل يسمى النكت البديعات على الموضوعات و رحمه الله بن عبد الله السندى در صدر مختصر تنزيه الشريعة كفته و بعد فان من المهمات معرفه الاحاديث الموضوعه و الاثار المصنوعه و قد الفت فيه المؤلفات و للامام الحافظ أبى الفرج بن الجوزى فيها كتاب جامع الا-ان عليه مؤاخذات و مناقشات فى مواضع قد لحظه الحافظ جلال الدين السيوطى و تعقبه فى كتاب سماه اللآلى المصنوعه فى الاحاديث الموضوعه

ص: ٦٠٣

و محمد طاهر گجراتی در صدر تذکره الموضوعات گفته و بعد فقد قال اضعف عباد القوى الولیّ محمّد بن طاهر بن علی الهندی الفتنی مسکنا و نسبا و البهره لقبا و الحنفی مذهبا هذا مختصر یجمع اقوال العلماء النقاد و المحدثین السراد فی وضع الحدیث او ضعفه حتی یتبین ان وضعه او ضعفه متفق او انه بسبب قصور قاصرا و ساه مختلف کیلا یتجاسر الکسل علی الجزم بوضعه بمجرد نظره فی کلام قائل انه موضوع و لا یتسارع الی الحکم بصحه کلّ ما نسب الی الحدیث غافل مخدوع فان الناس فیه بین افراط و تفریط فمن مفرط یجزم بالوضع بمجرد السماع من احد لعله ساه او ذو تخلیط و من مفرط یتبعد کونه موضوعا و ظن الحکم به سوء أدب و مخترعا و لم یدر أنّ لیس حکمه علی الحدیث بل علی مخترع الکذاب الخازل او ما زل فیه قدم الغافل و ما بعثنی إلیه انه اشتهر فی البلدان موضوعات الصغانی و غیره و ظنی أنّ امامهم کتاب ابن الجوزی و نحوه و لعمری انه قد افرط فی الحکم بالوضع حتی تعقبه العلماء من افاضل الکاملین فهو ضرر عظیم علی القاصرین المتکاسلین قال مجدد المائه السیوطی قد اکثر ابن الجوزی فی الموضوعات من اخراج الضعیف بل و من الحسان و من الصحاح کما نبه علیه الحفاظ و منهم ابن الصلاح و قد میز فی وجیزه ثلث مائه حدیث و قال لا سیل الی ادراجها فی الموضوعات فمنها حدیث فی صحیح مسلم و فی صحیح البخاری روایه حماد بن شاکر و احادیث فی بقیه الصحاح و السنن و نقل فیه عن احمد بن أبی المجد انه قال و مما لم یصب فی ابن الجوزی اطلاقه الوضع بکلام قائل فی بعض رواته فلاّن ضعیف او لیس بقوی او لین فحکم بوضعه من غیر شاهد عقل و نقل و مخالفه کتاب او سنه او اجماع و هذا عدوان و مجازفه انتهى و شیخ عبد الحق دهلوی در اسماء رجال مشکاه بترجمه ابن الجوزی گفته و له کتاب فی الموضوعات مشهور و لقد افرط فی نسبه الاحادیث الی الوضع و هو من اهل العجله فی هذا الامر بحکم بالوضع بمجرد التوهم و المخالفه لما عنده من العلم و قد اعترض علیه الشیخ ابن حجر العسقلانی فی الاکثر و قال لا یعتمد علی قوله فی نسبه الوضع و نیز شیخ عبد الحق دهلوی در مقدمه شرح فارسی مشکاه بترجمه ابن الجوزی گفته و ابن جوزی را کتایست در موضوعات حدیث که افراط کرده است در آنجا در نسبت وضع باحدیث و حکم کرده است در وی بر بسیاری از احادیث بمجرد توهم و مخالفت آنچه نزد وی بود از علم و شیخ ابن حجر عسقلانی در بسیاری از مواضع بر وی بحث کرده و گفته اعتماد نیست بر وی در نسبت وضع باحدیث انتهى و نیز عبد الحق دهلوی در شرح سفر السعاده گفته و نیز باید دانست که از ارباب انتقاد احادیث جماعتند که درین باب غلو و افراط دارند و براه تعصب و تعجیل روند باندک توهمی و شائبه وهمی نسبت بوضع کنند و بدان مبادرت نمایند مثل ابن جوزی و امثال وی

بمجرد آنکه بعض مردم در بعض روایات احادیث تکلم کرده مثل آنکه گفته فلان ضعیف یا لیس بقوی یا متروک یا مطعون و امثال ذلک حکم بوضع کرده و حال آنکه آن احادیث از ان قبیل نیست که قلوب بیطلان آن شهادت دهند و نه مخالف کتاب و اجماعت و منکر نیست او را عقل و نقل و دلیلی نیست بر وضع آن مگر تکلم همان بعض در راوی آن و این نیز مجازفت و افراط و تجاوز از حدست غایت آنکه او را صحیح نگویند و حکم بضعف و وهن وی کنند و چندین احادیث را که ایشان نسبت بوضع کرده و موضوع گفته اند قومی دیگر از مهره این شان آن را اثبات کرده و تصحیح و تحسین فرموده اند و اگر امثله آن را بیاریم سخن دراز گردد و جمله از ان در ضمن احادیث که مصنف درین خاتمه آورده بیاید و مصنف خود در رساله نقد الصحیح لما اعترض علیه من احادیث المصاییح گفته است که حکم بر حدیث بوضع بغایت عسیرست زیرا که آن صورت نبندد مگر بعد از جمع طرق و کثرت تفتیش و تحقیق آنکه این متن را جز این طریق واحد که بر وی طعن کرده شد طریقی دیگر نبود و وجود قرائن کثیره که باعث شود حافظ متبحر را بر جزم بکذب حدیث و این در غایت تعسر و اشکالست و لهذا اعتراض کرده شده است بر ابو الفرج ابن جوزی در کتاب موضوعاتش که توسع کرده است در ان بحکم بوضع بر بسیاری از احادیث که باین مثابه نیست چه در ان میان احادیث ضعیفست که محتملست و ممکنست تمسک بدان در ترغیب و ترهیب و نیز احادیث حسنست که بعض ائمه آن را تصحیح کرده چنانچه حدیث صلاه تسبیح مثلا و احادیثست که مر آن را طرق دیگرست که قوت می گیرد حدیث بدان و مطلع نشده ابن جوزی بر آن پس در آمده آفت بر وی باین وجوه و تقلید کرد او را در حکم بوضع بر ان احادیث هر که بعد از وی آمده از آنها که قدرت و مهارت ندارند در علم حدیث الخ و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی المعروف بحاجی خلیفه در کشف الفنون عن اسامی الکتب و الفنون گفته الموضوعات الکبری فی اربعه مجلدات و هی الموضوعات من الاحادیث المرفوعات اوله الحمد لله علی التعلیم حمد الخ ذکر فی اوله اربعه ابواب الاول فی ذم الکذب الثانی فی حدیث من کذب علی الثالث فی الوصیه بانتقاد الرجال الرابع فیما اشتمل علیه هذا الکتاب و هو خمسون کتابا من الکتب ثم شرح المقصود و هو للشیخ أبی الفرج عبد الرحمن بن علی المعروف بابن الجوزی البغدادی المتوفی سنه ۵۹۷ سب و تسعین و خمسمائه ذکر فیه کل حدیث موضوع و قد نص ابن الصلاح و من تبعه فی علوم الاحادیث علی ان ابن الجوزی معترض علیه فی کتابه الموضوعات فانه اورد فیه احادیث کثیره و حکم بوضعها و لیست بموضوعه بل هی ضعیفه فقط و ربّما تكون حسنه او صحیحه و قال فی الفیته و اکثر الجامع فیه إذ خرج

لمطلق الضعف عنی ابا الفرج

و قد اورد ابن حجر فی الذّب عن مسند احمد جمله من الاحادیث التي اوردها ابن الجوزی فی الموضوعات و هی فی مسند احمد ورد عنها احسن الردّ و ابلغ من ذلك ان منها حدیثا مخرجا فی صحیح مسلم حتی قال شیخ الاسلام هذه غفله شدیدة من ابن الجوزی حیث حکم علی هذا الحدیث بالوضع و قد شرع ابن حجر فی تالیف تعقیبات علی الموضوعات و قد تتبع جلال الدین السیوطی جمله من الاحادیث لیست بموضوعه منها ما هو فی السنن الاربع و المستدرک فی تالیف سماه النکت البدیعات علی الموضوعات و لخصها ایضا فی کتاب مع زیادات و تعقیبات سماه اللآلی المصنوعه فی الاخبار الموضوعه و ابراهیم کردی در رساله المسلك الوسط الدانی الی الدر الملتقط للصفغانی گفته و لما كان اللاتق بشأن الحافظ المتصدی للحکم بالوضع علی بعض ما یروی حدیثا ان لا یحکم الا بعد استقراء التام و فحص بالغ بحسب وسعه لام الحفاظ الامام ابا الفرج عبد الرحمن

ابن عليّ بن الجوزي الحنبلي في تساهله في كتاب الموضوعات فانه مع اطلاعه على الاصول المعتمده و حفظه ادرج فيه لتساهله احاديث ليست بموضوعات بل هي اما ضعاف او حسان او صحاح و كلّها في الاصول التي توجد ذلك الوقت قال الحافظ السيوطي رح في كتاب التعقيبات على الموضوعات ما نصّه ان كتاب الموضوعات جمع الامام الحافظ ابو الفرج عبد الرحمن بن عليّ الجوزي البكري رحمه الله قد تبّه الحفاظ قديما و حديثا على ان فيه تساهلا كثيرا و احاديث ليست بموضوعه بل هي من وادي الضعيف و فيه احاديث حسان و اخرى صحاح بل و فيه حديث من صحيح مسلم تبّه عليه الحافظ ابو الفضل بن حجر و وجدت فيه حديثا من صحيح البخاري من روايه حماد بن شاکر و آخر متنه في البخاري من روايه صحابي غير الذي آورده عنه و قد قال شيخ الاسلام الحافظ ابن حجر ان تساهله و تساهل الحاكم في المستدرک عدم النفع بكتائيهما إذ ما من حديث فيهما الا و يمكن انه ممّا وقع فيه التساهل فلذلك وجب على الناقل الاعتناء بما ينقله منهما من غير تقليد لهما ثم قال السيوطي ان في كتابه نحو الثلث مائه لا سبيل الى ادراجها في سلك الموضوعات منها في صحيح مسلم حديث و في صحيح البخاري من روايه حماد بن شاکر حديث و في مسند احمد ثمانيه و ثلاثون حديثا و في سنن أبي داود تسعه احاديث و في جامع الترمذي ثلاثون حديثا و في سنن النسائي عشره احاديث و في سنن ابن ماجه ثلاثون حديثا و في مستدرک الحاكم ستون حديثا على تداخل في العده فجميع ما في الكتب الستة و المسند و المستدرک مائه حديث و ثلاثون حديثا و فيه من مؤلفات البيهقي السنن و الشعب و البعث و الدلائل و غيرها و من صحيح ابن خزيمة و التوحيد له و صحيح ابن حبان و مسند الدارمي و تاريخ البخاري و خلق افعال العباد و جزء القراءه له و سنن الدارقطني جمله و افره و قال في موضع آخر من هذا الكتاب قال الذهبي في تاريخه نقلت من خط السيف احمد بن أبي المجد الحافظ قال صنف ابن الجوزي كتاب الموضوعات فاصاب في ذكره احاديث مخالفه في النقل و العقل و مما لم يصب فيه اطلاقه الوضع على احاديث بكلام بعض الناس في احد رواياتها كقوله فلان ضعيف او ليس بقوى او لين و ليس ذلك الحديث ممّا يشهد القلب ببطلانه و لا فيه مخالفه و لا معارضه لكتاب و لا سنه و لا اجماع و لا حجه بانه موضوع سوى كلام ذلك الرجل في روايه و هذا عدوان و مجازفه انتهى و محمد بن عبد الباقي زرقاني در شرح مواهب لدينه در ذكر حديث احياء ابوين جناب رسالت مآب صلّى الله عليه و آله و سلم گفته فاما الذين تمسكوا بالحديث فقال السيوطي في سبيل النجاه مال الى انّ الله احياهما حتى آمن به طائفه من الائمّه و حفاظ الحديث و استندوا الى حديث ضعيف لا موضوع كما قال ابن الجوزي و قد نصّ ابن الصلاح و اتباعه على

تسامحه فى الموضوعات فاورد احاديث ضعيفه فقط و ربما تكون حسنه او صحيحه قال الحافظ العراقى و اكثر الجامع فيه اذ
خرج لمطلق الضعف عنى ابا الفرج

و حديثه هذا خالفه فيه كثير من الحفاظ فذكروا انه ضعيف تجوز روايته فى الفضائل و المناقب لا موضوع كالخطيب و ابن
عساكر و ابن شاهين و السهيلي و المحب الطبرى و العلامه ناصر الدين بن المنير و ابن سيد الناس و نقله عن بعض اهل العلم و
مشى عليه الصلاح الصفدى فى نظم له و الحافظ ابن الناصر فى ابيات له الخ و محمد معين بن محمد امين سندی در دراسات
الليب گفته و ليس الجرح من كل جارح مّا يعنى به كجرح ابن الجوزى و رميه الحسان بل بعض الصحاح من الاحاديث
بالوضع و علامه محمد بن اسماعيل الامير الصنعانى در روضه نديه بعد ذكر حديث سد ابواب و اثبات آن گفته قلت اما ادخال
ابن الجوزى له فى الموضوعات فمن قصوره و قله اطلاع و كم فى موضوعاته صحيح و قاضى القضاة محمد بن على الشوكانى
در صدر فوائد مجموعه گفته و قد اذكر ما لا يصح اطلاق الموضوع عليه بل غايه ما فيه انه ضعيف بمره و قد يكون ضعيفا
ضعفا خفيفا و قد يكون اعلى من ذلك و الحامل على ذكر ما كان هكذا التنبيه على انه قد عدّ ذلك بعض المصنفين موضوعا
كابن الجوزى فانه تساهل فى موضوعاته حتى ذكر فيها ما هو صحيح فضلا عن الحسن فضلا عن الضعيف و قد تعقبه السيوطى
بما فيه كفايه و نیز شوکانى در نیل الاوطار على ما نقل عنه در ذكر مسند احمد گفته و اما ابن الجوزى فادخل كثيرا منه فى
موضوعاته و تعقبه بعضهم فى بعضها و قد حقق الحافظ ابن حجر رح نفى الوضع عن جميع احاديثه و انه احسن انتقاء او تحريرا
من الكتب التى لم يلتزم مصنفوها الصحة فى جميعها كالموطا و السنن الاربع و ليست الاحاديث الزائده على الصحيحين باكثر
ضعفا من الاحاديث الزائده فى سنن أبى داود و الترمذى و قد ذكر العراقى أنّ فيه تسعه احاديث موضوعه و اضاف إليها خمس
عشر حديثا اوردها ابن الجوزى و هى فيه و اجاب عنها حديثا حديثا قال السيوطى و قد فاته احاديث آخر اوردها ابن الجوزى و
هى فيه و قد جمعها السيوطى فى جزء سماه الذيل المهبد و ذب عنها و عدّتها اربعة عشر حديثا و مولوى حسن زمان معاصر در
قول مستحسن فى فخر الحسن گفته و امّا ابن الجوزى فقد قال السيوطى فى طبقات المفسرين قال الذهبى و فى الحديث له
اطلاع تام على متونه و اما الكلام على صحيحه و سقيمه فما له فيه ذوق المحدثين و لا نقد الحفاظ المبرزين انتهى و نقل الذهبى
فى تاريخه عن السيف بن أبى المجد الحافظ قال صنف ابن الجوزى كتاب الموضوعات فاصاب فى ذكره احاديث مخالفه
للعقل و النقل و انما لم يصب فيه اطلاقه الوضع على احاديث بكلام فى احد روايتها كفلان ضعيف او لين او

غير قوى و ليس ذلك الحديث مما يشهد القلب ببطلانه و لا يعارض الكتاب و السيئه و لا حجه بانه موضوع سوى كلام رجل في رواته و هذا عدوان و مجازفه انتهى و نیز مولوی حسن الزمان معاصر در قول مستحسن گفته قلت جل كلام ابن الجوزی فی الموضوعات وقع عليه من السيوطی فی جمع قبله و بعده تعقبات و تشنیعات و قد صرح الذهبي و غير واحد من الحفاظ بان ابن الجوزی ليس له فی الكلام على صحيح الحديث و سقیمه ذوق المحدثين و لا نقد الحفاظ المبرزين كما مضى و قال ابن حجر فی اللسان فی ترجمه ثمامه بن اشرس بعد ان بين له غلطا فاحشا فی قصه وفاته ما نصّه و دلّت هذه القصه على ان ابن الجوزی حاطب لیل لا ينتقد ما يحدث به انتهى و هو من معادن المجازفه حتى انه ادخل حديث مسلم فی الموضوعات فكيف بغيره و مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلاء گفته الموضوعات الكبرى للشيخ أبي الفرج عبد الرحمن بن علي المعروف بابن الجوزی البغدادي المتوفى سنه سبع و تسعين و خمسمائه و در وی هر حدیث موضوع ذکر کرده و مراد موضوعات احادیث مرفوعه است و در اولش چهار باب یکی در ذم کذب دوم در حدیث من کذب علی سوم در وصیت بانتقاد رجال چهارم در ما اشتمل علیه الكتاب و آن پنجاه کتابست بعده بشرح مقصود پرداخته اوله الحمد لله علی التعلیم حمدا و لیکن ابن الصلاح و تبعه او در علوم الحدیث نص کرده اند بر معترض علیه بودن این کتاب زیرا که بر احادیث بسیار حکم بوضع نموده حال آنکه آن همه ضعیف اند نه موضوع و گاه باشد که حسن یا صحیح بودند و در الفیه گفته و اکثر الجامع فيه إذ خرج لمطلق الضعف اعني ابا الفرج

و حافظ ابن حجر در کتاب الذب عن مسند احمد بسیاری را از آن احادیث که در مسندست و ابن الجوزی در موضوعات شمرده آورده رد کرده است ردا حسنا و ابلغ آنست که بعضی از آن احادیث در صحیح مسلمست و لهذا شیخ الاسلام گفته هذه غفله شدیدة من ابن الجوزی حیث حکم علی هذا الحدیث بالوضع و قد شرع ابن حجر فی تالیف تعقبات علی الموضوعات و قد تتبع جلال السيوطی جمله من الاحادیث لیس بموضوعه منها ما هو فی السنن الاربعه و المسند فی تالیف سماه النکت البدیعات علی الموضوعات و لخصها ایضا فی کتاب مع زیادات و تعقبات سماه اللآلی المصنوعه فی الاخبار الموضوعه انتهى از ملاحظه این عبارات عدیده و مطالعه این افادات سدیده و جوه مثالب قبیحه و فنون معایب فضیحه ابن الجوزی و نهایت بعد او از داب و دیدن اهل تحقیق و تدقیق و غایت مباینیت او از زمره ارباب امعان و تحدیق و کمال سقوط کتاب موضوعاتش از درجه اعتنا و احتفال و اقصای هبوط ان از مرتبه قبول و اقبال اهل فضل و کمال بحدی واضح و لائح می شود که اگر کسی ادنی شرمی هم داشته باشد بمقابله اهل حق

نام ابن الجوزی هم بر زبان نخواهد آورد و تجاسر شنیع و اجتراف فظیح او بر قدح حدیث مدینه العلم هرگز قابل احتجاج و استدلال خصوصاً بمقابله اهل حق اقبال نخواهد شمرد

علمای سنی قدح ابن الجوزی را مردود و فاسد دانسته

و هر چند برای اثبات وهن و هوان و فساد و بطلان قدح ابن الجوزی در این حدیث شریف همین نصوص صحیح و کلمات صریحه علمای سنی کافی و وافیست لیکن علاوه برین باید دانست که بسیاری از محققین اعلام و منقدین عظام سنی حکم ابن الجوزی را در باب موضوع بودن این حدیث شریف بالخصوص باطل و از حلیه صحت عاطل وانموده اند و جماعتی از ایشان جسارت سراسر خسارت او را درین باب بپراهن قاطعه و حجج ساطعه و ادله قاهره و بینات باهره فاسد و مضمحل فرموده اند از آنجمله است حافظ صلاح الدین العلامی که بفصل طویل و بیان جزیل کما سمعت سابقاً بر ابن الجوزی و اتباع او تعقب نموده صد ارباب از سجنج اصحاب الباب زدوده و از آنجمله است بدر الدین زرکشی که در کتاب اللآلی المنثوره فی الاحادیث المشهوره کلام علانی والا- مقام مشتمل بر ردّ جسارت فاضحه ابن الجوزی عظیم الاوهام نقل نموده و از آنجمله است علامه مجد الدین فیروزآبادی که در کتاب نقد الصحیح بیان انیق و تبیان رشیق اثبات و تحقیق این حدیث وثیق نموده و حکم ابن الجوزی و اتباع او را بشواهد متقنه منقوض و مردود و مدفوع و مطرود فرموده و از آنجمله است شیخ الاسلام سنی ابن حجر عسقلانی که در بعض فتاوی خود حکم ابن الجوزی را بوضع این حدیث شریف بصراحت تمام خلاف صواب وانموده نامعتمد بودن آن بر ملا فرموده و از آنجمله است علامه شمس الدین سخاوی که در مقاصد حسنه حکم ابن الجوزی و اتباع او را در باب وضع این حدیث بکلام علانی والا مقام رد نموده و آن را صنیع متعمد دانسته و بتصریح صریح کذب بودن این حدیث را نفی کرده و بتحسین آن رغم اناف منکرین فرموده و از آنجمله است علامه جلال الدین سیوطی که در تاریخ الخلفاء حکم ابن الجوزی و اتباع او را بوضع این حدیث شریف خلاف صواب وانموده و بتصویب تحسین این حدیث منیف زیغ ارباب باطل را بانامل تنقید فرسوده و نیز سیوطی در کتاب النکت البدیعات که مخصوص آن را برای بیان تعقبات بر کتاب الموضوعات ابن الجوزی کثیر العثرات تصنیف کرده حکم ابن الجوزی را در خصوص این حدیث شریف مردود و مدفوع نموده و بکلام علانی عالیمقام و ابن حجر شیخ الاسلام استناد فرموده و نیز سیوطی در لآلی مصنوعه نقض قدح ابن الجوزی در این حدیث شریف آغاز نهاده در اظهار وهن و هوان آن داد کمال شرح و بسط داده و نیز سیوطی در قوت المغتذی مقال حقائق اشتمال علانی با کمال که مشتمل بر رد جسارت سراسر خسارت ابن الجوزی و اتباع او می باشد در معرض اثبات این حدیث شریف آورده راه تفضیح و تقییح آن جاحد حق صریح بقدیم تحقیق سپرده و نیز سیوطی در جمع الجوامع بطلان حکم ابن الجوزی حسب افادات ائمه عالیدرجات خود واضح نموده باختیار صحت این حدیث

شریف بالحم و الجزم کمال توهین و تهجین حکم ابن الجوزی مهین لائح فرمود و از آنجمله است علامه نور الدین سمهودی که در جواهر العقدين بطلان قدح ابن الجوزی ظاهر الشنآن در این حدیث رفیع الشأن بکلام علائی عالی مکان و ابن حجر عمده الارکان ظاهر و عیان کرده و از آنجمله است علامه ابن عراق که در تنزیه الشریعه کلام حافظ ابن حجر عسقلانی را که مشتمل بر رد حکم ابن الجوزیست استنادا نقل نموده و از آنجمله است علامه ابن حجر مکی که در منح مکیه تساهل کثیر ابن الجوزی غریب و دیگر متعنتین با تفریر در حکم بوضع این حدیث اثیر بمعرض اثبات رسانیده و نیز ابن حجر مکی در فتاوی حدیثیه خود باثبات این حدیث شریف اعلام تحقیق برافراشته و قدح ابن الجوزی و ذکر نمودن او این حدیث شریف را در موضوعات غیر قابل التفات انگاشته و از آنجمله است علی بن حسام الدین المتقی که در کنز العمال کلام حقائق اشتمال علامه سیوطی که مظهر کمال بطلان و اضمحلال قدح ابن الجوزی درین حدیث شریف می باشد بلا-رد و نکیر نقل نموده و از آنجمله است محمد طاهر فتنی که در تذکره الموضوعات بافادات متینه رد حکم ابن الجوزی بوضع این حدیث شریف نموده و بصراحت تمام تخطیئه ان کثیر الاوهام در تکذیب این حدیث عظیم الابرار واضح و لائح فرموده و از آنجمله است علی قاری که در مرقاه شرح مشکاه بعد ذکر جسارت ابن الجوزی در مقام اثبات این حدیث منیف افاده علامه علائی در تحسین این حدیث شریف و تقی ضعف و وضع از ان نقل نموده و نیز افاده علامه ابن حجر که صراحه مشتمل بر رد قول ابن الجوزیست ذکر فرموده و نیز قول سیوطی که مظهر متعقب بودن حکم ابن الجوزیست بمعرض بیان آورده و از آنجمله است علامه مناوی که در فیض القدیر بعد نقل قول ابن الجوزی و ذکر تجاسر دیگر متجاسرین خاسرین افاده نموده که تعقب کرده اند آن را جمعی از ائمه که ازیشان حافظ علائیسست و بعد ازین افاده علائی و دیگر افادات اعلام کبار و منقدین احبار سنیہ متعلق بتحسین و تصحیح این حدیث شریف و نفی ضعف و وضع از ان بمعرض اثبات رسانیده سیلاب فنا باساس تقولات ابن الجوزی و دیگر زائغین دوانیده و نیز مناوی در تیسیر بعد افاده حسن بودن این حدیث شریف نفی وضع از آن نموده و بوضوح تمام وهم ابن الجوزی عظیم الاجرام مصرح فرموده و از آنجمله است شیخ عبد الحق دهلوی که در اسماء رجال مشکاه افاده ابن حجر مشتمل بر رد قول ابن الجوزی نقل نموده طریق اثبات و تحقیق این حدیث وثیق بدلاله آن حبر افیق پیموده و نیز عبد الحق دهلوی در لمعات شرح مشکاه عبارت نقد الصحیح علامه فیروزآبادی که مشتمل بر نهایت رد و توهین و نقض و تهجین کلام ابن الجوزیست استنادا نقل کرده و نیز عبد الحق در لمعات عبارت مقاصد حسنه سخاوی که مبطل جسارت سراسر خسارت ابن الجوزیست احتجاجا آورده و از آنجمله است علامه محمد بن عبد الباقي الزرقانی که در شرح مواهب لدنیہ تحسین این حدیث جلیل الخضر حسب افاده علائی و ابن حجر بر منصفه ثبوت نشانیده من بعد بتصریح صریح

بطلان زعم فاسد و رجم کاسد ابن الجوزی بمعرض ظهور رسانیده و از آنجمله است مرزا محمد بدخشانی که در نزل الابرار بما صحّ من مناقب اهل البیت الاطهار بطلان تجاسر فاضح العثار ابن الجوزی مهذار واضح و مبین فرموده و نیز در کتاب مفتاح النجا عدم اصابت او در جسارت خاسره خویش مبرهن نموده و نیز در کتاب تحفه المحبین فساد قول ابن الجوزی عظیم الغرر واضح و لائح ساخته برای تنبیه اهل نظر رایت تحقیق و تثبیت افراخته و از آنجمله است محمد صدر عالم که در معارج العلی کلام تبهر نظام علامه سیوطی در جمع الجوامع که مشتمل بر تصحیح این حدیث شریف و ارغام انف ابن الجوزی عنیف ست نقل نموده و هن و هوان تقول ابن الجوزی کثیر الشئان بر اصحاب اعیان ظاهر و عیان فرموده و از آنجمله است علامه محمد بن اسماعیل الامیر الصنعانی که در کتاب روضه ندیه فی شرح التحفه العلویه توهین و تهجین تقول مهین ابن الجوزی أفین باقصی الغایه رسانیده بافادات محرره و اجادات محبره خویش روان آن معدن المجازفه و العدوان کما ینبغی رنجانیده و از آنجمله است فاضل صبان مصری که در اسعاف الراغبین و هن اختیار ابن الجوزی کثیر العثار بذکر مختار بعض محققین احبار خود ظاهر و باهر کرده و از آنجمله است قاضی ثناء الله پانی پتی که در سیف مسلول بعد ذکر تجاسر ابن الجوزی و نقل دیگر کلمات زائغه بذکر تحقیق ابن حجر فساد و بطلان آن مصرح و محقق گردانیده و بافاده این معنی که بکثرت شواهد حکم بصحت این حدیث شریف توان نمود کمال زیغ و عدول و انحراف و نکول ابن الجوزی غفول از حق لازم القبول بحد و وضوح و ظهور و سطوع و سفور رسانیده و از آنجمله است قاضی القضاة محمد بن علی الشوکانی که در فوائد مجموعه خطای ابن الجوزی عنیف در قدح این حدیث شریف واضح و لائح فرموده بذکر افاده علامه ابن حجر عسقلانی و تصویب آن در تانیب و تعبیر ان جاحد غریر افزوده و از آنجمله است مرزا حسن علی محدث که در تفریح الاحباب بتحسین این حدیث شریف پرداخته صراحه قول ابن الجوزی و احزاب او را مردود ساخته و از آنجمله است ولی الله لکهنوی که در مرآة المؤمنین باثبات این حدیث شریف داد تحقیق داده کمال قبیح و فظاعت صنیع شنیع ابن الجوزی عظیم الاعتساف فراروی ارباب انصاف نهاده و از آنجمله است فاضل معاصر مولوی حسن الزمان که در قول مستحسن بسیاری از اعلام کبار و اثبات احبار خود را رادّ بر ابن الجوزی کثیر العناد شمرده بذکر اسامی شریفه بعضی از ایشان راه تحقیق و تنقید این حدیث سدید و مسلک تعبیر و تندید آن جاحد عنید سپرده و از آنجمله است علی بن سلیمان الدمنتی المالکی المعاصر که در کتاب نفع قوت المغتذی کلام علائی که مشتمل بر رد وافر جسارت فاضحه ابن الجوزیست بنقل آورده در ابانت خسارت لائح او قصب السبق از اقران خود برده و ظاهرست که هر گاه بطلان تقول باطل و تفوه عاطل و تجاسر خاسر و تهور باثر ابن الجوزی در خصوص این حدیث بافادات متینه و تحقیقات مبینه امثال این منقدین اعظام و محققین افاحم بحد تحقیق رسیده

باشد احتجاج و استدلال مخاطب با کمال بصنوع فطیع بین الاضمحلال آن ختال محتال عین ضلال و اضلال و بحث تعزیر و ازلال و صرف بسط حبال خیال و محض نصب شباک احتیال و اغتیال خواهد بود و الله العاصم عن زیغ کل معاند جحد و محائد لدود و مکابر عنود و مباحث کنود

جواب احتجاج مخاطب بقول ابن دقیق العید در باب حدیث مدینه العلم

قوله و قال الشيخ تقى الدين ابن دقيق العید هذا الحديث لم يثبتوه

قول ابن دقیق العید نزد اهل تحقیق مقبول نیست

اقول این قول ابن دقیق العید نزد اصحاب تدقیق و تنقید از مرکز صدق و صواب نهایت بعید و در میزان تحقیق بغایت باطل و ناسدید بلکه نزد هر ذی بصر حدید از قبیل وساوس شیطان مریدست زیرا که سابقا بحمد الله المنعم بتفصیل تمام و بسط تام و تبیین ما لا- کلام دانستی که افاحم محدثین اعلام و اعظم مسندین فخام و اماجد حفاظ کرام و اماثل ایقاظ عظام از طبقات متقدمین و متاخرین و زرافات سابقین و لاحقین و طوائف ماضین و غابریں و زمر سالفین و عاقبین سنیه بتحدیث و روایت این حدیث شریف بهره ور گردیده باحراز شرف نقل این خبر منیف بمرتبہ سامقه رسیده اند و کمله نقاد ثقات و مهره صدور اثبات و ائمه اساطین عالیدرجات و اجله بارعین فن جرح و تعدیل روات بتصحیح و تحسین و تثبیت و ترصین این حدیث متین پرداخته توازغ شبهات جاحدین و ناجم نرغات معاندین را کھشیم تذروه الریاح فرسوده و مضمحل ساخته و بسیاری از علمای عالی شان و نبهای رفیع المکان و احبار جلالت اقتران و کبار عظمت نشان ایشان این حدیث شریف را عبارات مفیده حتم و عنوانات مبینه جزم آورده و نهایت ثبوت و تحقق آن بر ارباب احلام و اصحاب افهام ظاهر و باهر کرده اند و جمعی وافر و عدد متکثر از نبلاء اکابر و کملاء رفیعی الماثر شان جناب امیر المؤمنین علیه السلام را بوصف باب مدینه العلم و باب مدینه الحکم و العلوم و امثال ذلک ستوده نهایت ثبوت و تحقق این حدیث منیف بغایت وضوح و ظهور ساطع و لامع نموده اند و جماعتی از معاریف مقبولین و مشاهیر ممدوحین ایشان در اشعار بلاغت شعار خود این حدیث شریف را نظم نموده مسلک عرفان و ایقان آن بقدیم انقیاد و اذعان پیموده اند و بعد ادراک این همه شواهد ساطعه و براهین قاطعه بحیرتم که چگونه جمله هذا الحدیث لم یثبتوه نزد ارباب الباب و ابصار و اصحاب نقد و اختیار حظی از واقعیت خواهد داشت یا کسی از صاحبان اذهان سلیمه و افهام مستقیمه بر استدلال و احتجاج بان خویشتن را خواهد برگماشت و از همین جاست که این کلام ابن دقیق العید مقبول اهل تحقیق و تنقید نیفتاده علامه بدر الدین محمد بن بهادر زرکشی با وصفی که آن را در لآلی منثوره وارد نموده لیکن بمزید تبحر و تمهر خود وزنی برای آن نگذاشته بتحسین این حدیث سدید اعلام تعبیر و تندید ان شیخ فرید افراشته و علامه شمس الدین محمد بن عبد الرحمن سخاوی نیز در مقاصد حسنه التفاتی بکلام ابن دقیق العید نفرموده بلا توقف تصریح

بحسن بودن این حدیث شریف نموده کما دریت فیما مضی

جواب از احتجاج مخاطب بقدرح نووی، ذهبی و جزری

و جلال الدین عبد الرحمن سیوطی نیز در درر منتشره با وصف ذکر کلام ابن دقیق العید اعتنای بان نکرده تایید تحسین این حدیث شریف فرموده کما سمعت فیما سبق و ملا علی بن سلطان محمد قاری نیز با وصف آنکه کلام ابن دقیق العید را در مرقاه ذکر نموده لیکن مستدرک بودن آن حسب افادات اعلام خود واضح و لائح نموده کما دریت فیما مضی قوله و قال الشیخ محیی الدین النووی و الحافظ شمس الدین الذهبی و الشیخ شمس الدین الجزری انه موضوع

رد قدح نووی در حدیث أنا دار الحکمه

اقول مخاطب قمقام درین کلام جالب الملام این شیوخ ثلاثه عظام خود را قائل بوضع حدیث خیر الانام صلی الله علیه و اله الی یوم القیام وانموده نزد ارباب تحقیق و انصاف و اصحاب تدقیق و ترک اعتساف کما ینبغی ایشان را عرضه تعبیر و تفضیح و خویشتن را هدف تحقیر و تقبیح فرموده و نحیف کثیر التقصیر بعون الله القدر آنچه متعلق بشرح حال قدح مهین هر یکی ازین ثلاثه بخاطر فاتر خویش جاگزین دارم جدا جدا بر صفحه قرطاس برمی نگارم اما محیی الدین النووی پس حقیقت حال قدحش در این حدیث شریف این ست که او در کتاب تهذیب الاسماء و اللغات بترجمه جناب امیر المؤمنین علیه السلام بعد ذکر بعض فضائل آن جناب گفته و اما الحدیث

المروی عن الصنابحی عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا دار الحکمه و علی بابها

و فی روایه انا مدینه العلم فحدیث باطل رواه الترمذی و قال هو حدیث منکر و فی بعض النسخ غریب قال و لم یروه من الثقات غیر شریک و روی مرسل و ازین عبارت واضحست که نووی فی الاصل در

حدیث انا دار الحکمه که مروی از صنابحیست کلام می کند و آن را بمزید جسارت و جرات باطل می گوید و

حدیث انا مدینه العلم را روایتی از روایات

حدیث انا دار الحکمه می داند و بر ناظر افادات اکابر محدثین و اعلام مسندین سنیه پر ظاهرست که

حدیث انا دار الحکمه حدیثی دیگرست و حدیث انا مدینه العلم حدیثی دیگر و اکثر سلاسل اسانید هر واحد جدا جدا می باشد پس اگر بفرض غیر واقع

حدیث انا دار الحکمه ثابت نباشد از عدم ثبوت آن عدم ثبوت حدیث انا مدینه العلم لازم نمی آید فکیف که بر متتبع خبیر و ناظر بصیر ظاهرست و لا کظهور النار علی العلم و النور فی الظلم که حدیث انا دار الحکمه نیز ممثل

حدیث انا مدینه العلم حدیث ثابت و متحقق و مشهورست

رد ادعای نووی که ترمذی حدیث انا دار الحکمه را منکر است

و حکم نووی بطلان آن نزد ارباب تحقیق و تنقید و اصحاب تثقیف و تسدید باطل و مضمحل و مهجور بوجوه عدیده و براهین سدیدیه که بسیاری از آن بر ناظر تخریجات محدثین اعلام و افادات منقدین فخام سنیه که سابقا بحمد الله المنعم بیسط تمام مذکور شده واضح و لائحست لیکن نبذی از آن در این مقام نیز تنبیها لاولی الاحلام و اظهارا لما فی حکم النووی من السقام مرقوم می شود اول آنکه

حدیث انا دار الحکمه را احمد بن حنبل روایت نموده چنانچه حسن علی محدث در تفریح الاحباب گفته

عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا دار الحکمه و علی بابها رواه الترمذی و قال

ص: ۶۱۳

هذا حديث غريب و قال روى بعضهم هذا الحديث عن شريك و لم يذكر فيه عن الصنابحي و لا نعرف هذا الحديث عن احد من الثقات غير شريك و رواه احمد عن الصنابحي و ظاهرست که مجرد روايت احمد حديثي را موجب ثبوت و اعتماد و اعتبار آنست و دليل نفی وضع و بطلان از ان می باشد كما سبق مفصلا پس بحمد الله تعالى واضح و لائح گردید که این حدیث شریف معتمد و معتبرست و هرگز باطل و موضوع نیست دوم آنکه ترمذی این حدیث شریف را در جامع صحیح خود اخراج نموده و بمزید نقد و تحقیق تحسین آن فرموده چنانچه محب طبری در ذخائر العقبی در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته ذکر انه رضی الله عنه باب دار الحکمه

عن علی ع رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم انا دار الحکمه و علی بابها اخرجه الترمذی و قال حدیث حسن و تحسین ترمذی حدیثی را دلیل کمال اعتبار و اعتماد اوست زیرا که حدیث حسن نزد ترمذی حدیثیست که در اسناد او کسی که متهم بالكذبست نباشد و آن حدیث شاذ هم نبود و بوجه متعدده مروی گردد چنانچه خود ترمذی در جامع خود گفته و ما ذکرنا فی هذا الكتاب حدیث حسن فانما اردنا حسن اسناده عندنا کل حدیث یروی لا یكون فی اسناده من یتهم بالكذب و لا یكون الحدیث شاذاً و یروی من غیر وجه نحو ذاک فهو عندنا حدیث حسن و سابقاً در مجلد حدیث طبر دانستی که مجرد روایت کردن ترمذی حدیثی را در جامع خود دلیل نهایت تحقق و ثبوت و وثوق و اعتماد آنست چه جای آنکه ترمذی بالخصوص تحسین آن هم کرده باشد پس بحمد الله تعالى بکمال وضوح ثابت شد که قدح نووی در

حدیث انا دار الحکمه ناشی از قلت تتبع افادات ائمه اعلام و حفاظ کرام مذهب خویش می باشد سوم آنکه محمد بن جریر طبری در تهذیب الآثار این حدیث شریف را روایت نموده و باهتمام تمام تصحیح آن فرموده كما سبق مفصلا و بعد تصحیح این چنین جهبذ جلیل و ناقد نبیل چگونه حکم نووی ببطلان این حدیث شریف قابل التفات و اصغاء احدی از ارباب خیرت و ذکا خواهد بود و چگونه کلام حقائق انضمام طبری اعلام بر مثل نووی که قلاده نهایت عقیدتش در گردن انداخته اعلام کمال مدح و ثنا و وصف اطراء او در همین کتاب تهذیب الاسماء و اللغات افراخته است حجت قاهره و بیینه زاهره نخواهد بود-چهارم آنکه حاکم نيسابوری این حدیث شریف را در مستدرک علی الصحیحین اخراج نموده و تصحیح آن فرموده چنانچه محمد بن یوسف شامی در سبل الهدی و الرشاد در ذکر اسمای جناب رسالت مآب صلی الله علیه و اله و سلم گفته دار الحکمه اخذه الشيخ رحمه الله تعالى من

حدیث علی ع رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم قال انا دار الحکمه و علی بابها رواه الحاکم فی المستدرک و صححه الخ و نور الدین شبراملسی در تیسیر المطالب السنیه در ذکر اسمای جناب رسالت مآب صلی الله علیه و اله و سلم گفته قوله دار الحکمه اخذه الشيخ من

حدیث علی ان النبی صلی الله علیه و سلم قال انا دار الحکمه

و علی بابها رواه الحاكم في المستدرک و صححه و زرقانی در شرح مواهب لدنيه در ذکر اسماء جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم گفته دار الحکمه

لقوله صلی الله علیه و سلم انا دار الحکمه و علی بابها رواه الحاكم في المستدرک و صححه الخ و ظاهرست که بعد روایت و تصحیح حاکم که امام المحدثین سنیه می باشد و جلالت شان رواه الحاكم في المستدرک و صححه الخ و ظاهرست که بعد روایت و تصحیح حاکم که امام المحدثین سنیه می باشد و جلالت شان و نقد و اتقان او نزد اعیان ماهرین این شان واضح و عیانست نزد منصف لیب دعوی باطل نووی در باب

حدیث انا دار الحکمه هیچ وقعی ندارد و آبی بر روی کار نمی آرد پنجم آنکه محمد بن یوسف گنجی در کفایه الطالب

حدیث انا دار الحکمه را بسند خود روایت نموده و بعد از آن حکم بحسن و عالی بودن این حدیث فرموده و در صدر کفایه الطالب ظاهر کرده است که این کتاب مشتمل بر احادیث صحیحه است که از کتب ائمه و حفاظ ماخوذ می باشد پس بعد ظهور و تحقق صحت و حسن این حدیث حسب افاده علامه کنجی بطلان و سخافت دعوی نووی در نهایت لموع و سطوع است ششم آنکه محب الدین طبری در ذخائر العقبی تحسین

حدیث انا دار الحکمه از ترمذی نقل نموده و نیز در ریاض نضره حسن بودن این حدیث شریف از ترمذی منیف حکایت فرموده کما سبق و ازینجا نیز واضح و لائح می شود که دعوی نووی در حق این حدیث شریف از صدق و سداد بغایت دورست و بطلان آن بر ارباب الباب در کمال وضوح و ظهور هفتم آنکه حافظ صلاح الدین العلائی حسن بودن

حدیث انا دار الحکمه بیان شافی و تبیان کافی اثبات فرموده نهایت سخف و هوان و وهن و بطلان دعوی وضع آن بر ارباب احلام واضح و لائح فرموده و چنانچه از عبارت اجوبه علای که سیوطی در قوت المغتذی و غیر آن نقل کرده در ما سبق دانستی و گمان ندارم که احدی از ارباب انصاف بعد ملاحظه آن وزنی برای دعوی باطله نووی نهد یا بتأیید کلام خلاعت نظام او داد ابداء عوار و اکتساب عرّ و عار دهد هشتم آنکه علامه فیروزآبادی در نقد الصحیح این حدیث شریف را بنهایت تحقیق و تنقید باثبات رسانیده و باظهار حسن بودن آن نشتر خونین در رگ جان جاحدین دوانیده و پر ظاهرست که بعد اعتراف سراسر انصاف علامه فیروزآبادی وقعی برای دعوی باطل نووی باقی نمی ماند و محض ادعای لا طائل او نفعی بحال اولیای متبعینش نمی رساند نهم آنکه شمس الدین الجزری در کتاب اسنی المطالب

حدیث انا دار الحکمه را اولاً بسند متصل خود روایت نموده و ثانیاً آن را از صحیح ترمذی نقل فرموده من بعد بذکر دیگر روایات در تشیید و تایید آن افزوده روان جاحد عنید بتحقیق و تنقید خود کما ینبغی فرسوده و بعد ملاحظه آن نیز بطلان کلام نووی در باب این حدیث عزیز المثار کالشمس فی رابعه النهار می باشد دهم آنکه علامه ابن حجر عسقلانی

حدیث انا دار الحکمه را تحسین فرموده چنانچه از عبارات کوب منیر و سبل الهدی و الرشاد و فیض القدیر و شرح مواهب زرقانی در ما سبق دریافتی و ازینجا نیز بطلان دعوی نووی درین حدیث شریف بنهایت ظهور متحقق و متضح می شود و هفوه باطله او نزد اهل تحقیق

ادراج الرياح می رود یازدهم آنکه علامه جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع حکم محمد بن جریر طبری بصحت

حدیث انا دار الحکمه نقل نموده و استناد بان فرموده پس نزد علامه سیوطی نیز حکم نووی بطلان این حدیث شریف نهایت مدفوع و مردود و بغایت منفی و مطرود خواهد بود دوازدهم آنکه علامه شمس الدین علقمی در کوكب منیر شرح جامع صغیر اثبات

حدیث انا دار الحکمه فرموده و بطلان زعم قزوینی و ابن الجوزی در باب آن بنا بر افادات اعلام خود مثل حافظ علائی و حافظ ابن حجر و علامه سیوطی ثابت و محقق نموده پس بحمد الله تعالی ظاهر و باهر گردید که حسب اختیار علامه علقمی نیز کلام نووی از جمله مزعومات فاسده و مظنونات کاسده است سیزدهم آنکه محمد بن یوسف شامی در سبل الهدی و الرشاد

حدیث انا دار الحکمه را ثابت و محقق نموده و در اثبات آن بتصحیح حاکم و تحسین علائی و ابن حجر تمسک نموده کما سبق پس بحمد الله تعالی واضح و لائح گردید که حسب تحقیق این خبر نقاد نیز دعوی نووی در نهایت بطلان و فسادست چهاردهم آنکه علامه عبد الرؤف مناوی در فیض القدر باثبات حدیث دار الحکمه بکمال اهتمام گردیده در تحقیق و تثبیت آن بافادات علامه علائی و حافظ ابن حجر عسقلانی متمسک گردیده و ظاهرست که حسب تحقیق این علامه افیق نیز ادعای نووی در باب این حدیث شریف سراسر باطل و از حلیه صدق و سداد عاطل می باشد پانزدهم آنکه محمد حجازی شعرانی در فتح المولی النصیر بشرح الجامع الصغیر

حدیث انا دار الحکمه را حدیث حسن گفته چنانچه در ما سبق بعون الله تعالی دریافتی و این معنی نیز بحمد الله بهر ابطال دعوی نووی کافی و وافیست و آثار کلام فاسد النظام او را بخوبی ماحی و عافی شانزدهم آنکه شیخ عبد الحق دهلوی عبارت نقد الصحیح علامه فیروزآبادی که مثبت حسن بودن

حدیث انا دار الحکمه می باشد در لمعات شرح مشکاه آورده طریق اعتماد و استناد بان سپرده پس واضح و آشکار گردید که حسب اختیار شیخ دهلوی نیز کلام نووی در باب

حدیث انا دار الحکمه از دائره حق و صواب خارج و در حیظه هواجس مورثه التباب و الحج می باشد هفدهم آنکه نور الدین العزیزی در سراج منیر شرح جامع صغیر در شرح حدیث انا دار الحکمه عبارت علامه علقمی که متضمن اثبات این حدیث و رد مزعوم قزوینی و ابن الجوزیست نقل نموده بعد از آن حسن بودن این حدیث از شیخ خود محمد حجازی الشعرانی ذکر کرده تشبیه مبانی آن فرموده پس بعون الله تعالی واضح و لائح گردید که بنا بر تحقیق علامه غریزی نیز کلام نووی در باب

حدیث انا دار الحکمه قابل التفات و احتفال اصحاب براعت و کمال نیست هجدهم آنکه علامه نور الدین شبراملسی در تیسیر المطالب السنیة اثبات

حدیث انا دار الحکمه نموده و روایت کردن حاکم آن را در مستدرک مع التصحیح نقل فرموده پس حسب افاده علامه شبراملسی نیز کلام نووی در باب این حدیث شریف باطل و مضمحل و فاسد و منخزل خواهد بود نوزدهم آنکه علامه زرقانی در شرح مواهب لدنیة افاده نموده که

حديث انا دار الحکمه را حاکم در مستدرک روايت

ص: ۶۱۶

نموده و تصحیح کرده و زعم ابن الجوزی و ذهبی در باب آن بکلام طویل مردودست و حافظ علائی و حافظ ابن حجر قائل بحسن آن شده اند و این افاده علامه زرقانی نیز برای وضوح بطلان مزعوم نووی در باب این حدیث شریف کافی و بسندست بستم آنکه میرزا محمد بن معتمدخان بدخشی در نزل الابرار بما صح من مناقب اهل البیت الاطهار

حدیث انا دار الحکمه را ذکر کرده و ازینجا نیز سخافت و بطلان و رکاکت و هوان کلام نووی در باب این حدیث عزیز المثار واضح و آشکارست بست و یکم آنکه نیز میرزا محمد بدخشی در تحفه المحیین

حدیث انا دار الحکمه را در فصلی که مختص باحدیث حسانت دارد نموده و آن را بسبب شواهد آن حسن ظاهر فرموده و ازین معنی نیز بطلان قدح سخیف نووی عنیف در این حدیث شریف متضح و متحقق می گردد بست و دوم آنکه محمد صدر عالم در معارج العلی

حدیث انا دار الحکمه را از ابن جریر طبری بتوسط سیوطی نقل کرده طریق اذعان و تسلیم بان سپرده پس حسب صنیع معتمد این خبر مستند نیز سخف ظاهر و وهن باهر هفوة نوویه واضح و روشنست بست و سوم آنکه نظام الدین السهالوی در صبح صادق

بحدیث انا دار الحکمه احتجاج نموده بر حق بودن مذهب جناب امیر المؤمنین علیه السلام در مسئله اشتراط انقراض عصر در تقرر اجماع کما ستقف علیه فیما بعد انشاء الله تعالی و این معنی مثبت کمال ثبوت و تحقق این حدیث شریف و موضح نهایت بطلان کلام جاحد عنیفست بست و چهارم آنکه شاه ولی الله والد مخاطب در قره العینین حسن بودن

حدیث انا دار الحکمه را مختار و انموده و ازینجا بکمال وضوح ظاهر می گردد که کلام نووی در باب این حدیث مشرق المنار مهجور ارباب نقد و اعتبار و متروک اصحاب خیرت و اختیارست بست و پنجم آنکه محمد بن اسماعیل بن صلاح الامیر الصنعانی در روضه ندیه تصحیح

حدیث انا دار الحکمه از محمد بن جریر طبری نقل کرده و بر ان اعتماد نموده و ازینجا نیز واضح می شود که کلام نووی در حق این حدیث شریف بغایت رکیک و سخیفست و علاوه برین دیگر وجوه متینه و حجج مبینه بطلان کلام فاسد النظام نووی از تخریجات سابقه و تحقیقات سالفه بر ناظر بصیر و متتبع خیر واضح و مستنیرست

اثبات تحریف در کلام ترمذی متعلق بحدیث انا دار الحکمه

اما ادعای نووی که ترمذی

حدیث انا دار الحکمه را منکر گفته پس از جمله منکرات فاضحه و بطلات لائحه است و هرگز بر اهل تیقظ و اعتبار و نقد و استبصار ثابت نشده که ترمذی این حدیث شریف را بنکارت وصف کرده باشد بلکه بر خلاف آن نزد ارباب تثبت و ضبط ثابت و متحققست که ترمذی این حدیث شریف را بحسن موصوف فرموده ریب جاحد مرتاب را کما ینبغی زدوده چنانچه آنفا از تصریح محب طبری در ذخائر العقبی دانستی و از عبارت ریاض نضره محب طبری نیز تحسین ترمذی این حدیث

شريف را ظاهر و باهر مى شود كما ستراه عنقريب انشاء الله تعالى و سبب صدور اين ادعاى باطل از نووى تحريف بعض
محرفين اغمار و ميلان خاطر خود نووى بجحود فضيلت باهره ابو الائمة الاطهار عليهم آالف السلام من الملك

ص: ٦١٧

الغفار می باشد حقیقت حال و شرح این اجمال آنکه ترمذی در صحیح خود در حق

حدیث انا دار الحکمه حسن غریب گفته چنانچه محب طبری که اقدم و اوثق ناقلین این حدیث از صحیح ترمذیست در کتاب ریاض نضره می گوید

عن علی قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انا دار الحکمه و علی بابها اخرجه الترمذی و قال حسن غریب و چون حکم ترمذی بحسن این حدیث شریف مرغم انف هر جاحد عنیف بود جمله از اصحاب عناد که همیشه در پی اطفای فضائل آل امجاد علیهم آلاف السلام الی یوم المعاد می باشند کار بند تحریف و تبدیل و تغییر و تحویل گردیدند چنانچه بعضی از ایشان از بعض نسخ صحیح ترمذی لفظ حسن را برانداختند لیکن لفظ غریب را باقی گذاشتند و از همین جاست که بسیاری از علماء سنیه که متاخر از محب طبری بودند در نقل وصف این حدیث از ترمذی اکتفا بر محض لفظ غریب کرده اند مثل علامه ولی الدین الخطیب در مشکاه و صلاح الدین العلائی در اجوبه خود و عماد الدین الدمشقی المعروف بابن کثیر در تاریخ خود و مجد الدین فیروزآبادی در نقد الصحیح و شمس الدین الجزری در اسنی المطالب و جلال الدین سیوطی در قول جلی و ابراهیم وصابی در کتاب الاکتفاء و عبد الرؤف مناوی در تیسیر و نیز در فیض القدر و نور الدین عزیزی در سراج منیر و جمال الدین المعروف بمرزا حسن علی محدث در تفریح الاحباب و نور الدین سلیمانی در در یتیم و بعضی از معاندین حذف لفظ حسن را در مقصود نامحمود خود کافی نه انگاشتند و بمزید و غر و و حر خود لفظ غریب را نیز بر حال خود باقی نگذاشتند بلکه آن را بلفظ منکر مبدل ساختند و لوای سبقت بر مصادیق یُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ افراختند و باین صنیع شنیع شان حضرت نووی چنان دلداده شد که با وصف علم و اعتراف باختلاف نسخ صحیح ترمذی لفظ منکر را بترمذی نسبت نموده و نزد ارباب تحقیق و تنقید راه کمال اهمال و اخلال پیموده و بهمین تحریف سخیف سخاوی گول خورده و در مقاصد حسنه در حق این حدیث شریف از ترمذی لفظ منکر نقل نموده و بعضی از اصحاب تحریف و تلفیف و ارباب خلط و تصحیف ازین هم بالاتر رفته در بعض نسخ صحیح ترمذی لفظ منکر را با لفظ غریب جمع کرده اند و بعض علماء سنیه از راه غفلت یا تغافل اعتماد بر آن نموده بترمذی نسبت می نمایند که او این حدیث شریف را غریب منکر گفته کما فعله ولی الله الدهلوی فی قره العینین فتنه و لا تکن من المغترین الغافلین و المنخدعین الذاهلین و استعد بالله من تبدیل المدغلین و تحریف المبطلین و مخفی نماید که صدور امثال این تحریفات از اهل سنت نزد ناظر بصیر و متبع خیر مستبعد و مستعجب نیست ایا نمی دانی که محیی السنه ابو محمد الحسین بن مسعود الضراء البغوی در کتاب مصابیح الترام کرده است که حدیث منکر را در آن ذکر نکند چنانچه خود در صدر مصابیح می فرماید و تجد احادیث کل باب منها تنقسم الی صحاح و حسان و اعنی بالصّحاح ما اخرجه الشیخان ابو عبد الله محمد بن اسماعیل الجعفی البخاری و ابو الحسین مسلم بن الحجاج القشیری

النيسابوري رحمهما الله في جامعيهما او احدهما و اعنى بالحسان ما آورده ابو داود و سليمان بن الاشعث السجستاني و ابو عيسى محمد بن عيسى الترمذی و غيرهما من الائمه في تصانيفهم رح و اكثرها صحاح بنقل العدل عن العدل غير انها لم تبلغ غايه شرط الشيخين في علو الدرجه من صحه الاسناد إذا اكثر الاحكام ثبوتها بطريق حسن و ما كان فيها من ضعيف او غريب اشرت إليه و اعرضت عن ذكر ما كان منكرا او موضوعا و الله المستعان و عليه التكلان و با وصف اين معنى در همين كتاب اعنى مصابيح بعد حديث مدح قبيله حمير در حق آن حديث لفظ منكر يافته می شود چنانچه در بابی که عنوانش اين ست باب في مناقب قریش و ذكر القبائل مسطورست

عن أبي هريره قال كنا عند النبي عليه السلام فجاءه رجل احسبه من قریش فقال يا رسول الله العن حميرا فقال النبي عليه السلام رحم الله حميرا افواههم سلام و ايديهم طعام و هم اهل امن و ايمان منكر و شمس الدين محمد بن مظفر خلخالی در مفاتيح شرح مصابيح بشرح اين حديث گفته قوله منكر أي هذا الحديث منكر يحتمل ان الحاق لفظ المنكر ههنا من غير المؤلف من بعض اهل المعرفه بالحديث لانه لو كان يعلم انه منكر لم يتعرض له لانه قد التزم الاعراض عن ذكر المنكر في عنوان الكتاب ازین عبارت ظاهرست که خلخالی افاده می نماید که محتملست که در این جا لفظ منكر را غير مؤلف الحاق کرده باشد و آن غير از بعض اهل معرفت بعلم حديث بوده باشد چرا که اگر خود مصنف می دانست که این حديث منكرست متعرض آن نمی شد يعنى ذكر آن درین كتاب نمی کرد چه او يعنى مصنف التزم کرده ست اعراض را از ذكر منكر در عنوان كتاب و ملا علی قاری در مرقيه در شرح همين حديث گفته و قال شارح للمصابيح قوله منكر هذا الحاق من بعض اهل المعرفه بالحديث لأئذ المؤلف رحمه الله يعنى محیی السنه لو كان يعلم انه منكر لم يتعرض له لانه قد التزم الاعراض عن ذكر المنكر في عنوان الكتاب و الله اعلم بالصواب بالجمله ثبوت لفظ منكر در حق

حديث انا دار الحكمه از ترمذی نهايت ممنوعست و نسبت آن بسوی او بادلۀ واضحه مطرود و مدفوع

عدم مطابقت نقل نووی باصل كلام ترمذی در باب روايت شريك

اما آنچه نووی در حق اين حديث از ترمذی باين عبارت نقل کرده و لم يروه من الثقات غير شريك پس مطابق باصل عبارت ترمذی نيست زیرا که اصل عبارت ترمذی در صحيح او چنينست و لا نعرف هذا الحديث عن احد من الثقات غير شريك و فرقی که درین دو عبارتست بر ناظر بصير واضح و مستتيرست چه مفاد اصل عبارت ترمذی اين ست که او نفی عرفان خود يا نفی عرفان خود و امثال خود می نماید ازین که سواي شريك کسی از ثقات روايت اين حديث شريف کرده باشد و مودای عبارتی که نووی ازو نقل کرده آنست که ترمذی حتما نفی روايت اين حديث از ثقات سواي شريك نموده و شتان ما بينهما و علی کل حال

حدیث انا دار الحکمه نیست زیرا که اگر تسلیم هم کرده شود که سواى شریک دیگری از ثقات روایت این حدیث شریف نکرده پس غایتش آنست که این حدیث از افراد شریک باشد و این معنی مانع صحت یا حسن آن نیست و ازینجاست که خود ترمذی کما صرح به المحب الطبری فی الرياض و الذخائر تحسین این حدیث شریف فرموده و علامه علائی در اجوبه خود کما سبق بعد نقل کلام ترمذی در حق این حدیث شریف می فرماید و شریک هو ابن عبد الله النخعی القاضی احتج به مسلم و علق له البخاری و وثقه یحیی بن معین و قال العجلی ثقه حسن الحدیث و قال عیسی بن یونس ما رایت احدا قط اورع فی علمه من شریک فعلی هذا یكون مفرده حسنا و فیروزآبادی در نقد الصحیح بعد نقل کلام ترمذی متعلق باین حدیث گفته و شریک هذا احتج به مسلم و علق له البخاری و وثقه ابن معین و العجلی و زاد حسن الحدیث و قال عیسی بن یونس ما رایت احدا قط اورع فی علمه من شریک فعلی هذا یكون مفرده حسنا و ازین دو عبارت در کمال وضوحست که

حدیث انا دار الحکمه نزد علائی و فیروزآبادی با وصف تفرد شریک بان حسن می باشد حال آنکه در ما سبق بحمد الله تعالی از اسانید جمه متکثره و طرق دثره متوافره

حدیث انا دار الحکمه دانستی که علاوه بر شریک دیگر ثقات نیز در روایت این حدیث با او شریک می باشند

اثبات تحریف دیگر در کلام ترمذی متعلق بحدیث انا دار الحکمه

و از عجائب مستطرفات این ست که بعضی از محرفین زائغین و مصحفین رائغین در این کلام ترمذی نیز تحریف سخیف بکار برده راه اخمال و الطاط ثبوت این حدیث شریف سپرده اند بیانش آنکه ترمذی چنانچه شنیدی گفته است که لا نعرف هذا الحدیث عن احد من الثقات غیر شریک یعنی نمی شناسیم این حدیث را از هیچ یکی از ثقات جز شریک و این عبارت اگر چه نفی عرفان ترمذی این حدیث را بروایت غیر شریک از ثقات می نماید لیکن از آن معروفیت این حدیث نزد ترمذی بروایت شریک و بودن او از ثقات نهایت واضح و لائحست و چون این معنی هم بحمد الله تعالی برای ثبوت این حدیث شریف کافی و وافیست لهذا رگ ناصبین بعض اهل انحراف جوش زد و در بعض نسخ صحیح ترمذی در عبارت مذکوره لفظ غیر را بلفظ عن مبدل نمودند و صورت عبارت باین نحو مسخ کردند لا نعرف هذا الحدیث عن احد من الثقات عن شریک چنانچه ملا علی قاری در مرقاه در شرح حدیث دار الحکمه جائی که کلام ترمذی متعلق باین حدیث شرح نموده است گفته و لا نعرف ای نحن هذا الحدیث عن احد من الثقات غیر شریک بالنصب علی الاستثناء و فی نسخه بالحر علی انه بدل من احد قیل و فی بعض نسخ الترمذی عن شریک بدل غیر شریک و الله اعلم و غرض ازین تبدیل ضئیل آن بود که ناظرین صحیح ترمذی مخدوع و مغرور شوند و بدانند که

حدیث انا دار الحکمه چنان موهونست که ترمذی با وصفی که آن را بسند خود از شریک روایت کرده لیکن بعد از ان خود معترف

که نمی‌شناسیم این حدیث را از احدی از ثقات از شریک و باین اعتراف او بکمال وضوح ظاهر خواهد شد که این حدیث از شریک بروایت ثقات معروف نیست و کسی که روایت این حدیث از شریک نموده غیر ثقه است لیکن بحمد الله تعالی این تحریف سخیف معاندین رواجی نیافت و نزد ارباب تحقیق و تنقید در عبارت ترمذی در محل مشار إلیه لفظ غیر ثابتست نه لفظ عن چنانچه بر ناظر مشکاه المصاییح ولی الدین الخطیب و اجوبه حافظ صلاح الدین العلائی و نقد الصحیح علامه فیروزآبادی و اسنی المطالب شمس الدین الجزری و جمع الجوامع جلال الدین سیوطی و کنز العمال ملا علی متقی و معارج العلی تصنیف محمد صدر عالم و غیر آن واضح و لائحست

خطای نووی در فهم کلام ترمذی متعلق بحدیث أنا دار الحکمه

اما آنچه نووی در آخر کلام از ترمذی نقل کرده که این حدیث مرسل نیز مروی شده پس ناشی از سوء فهم کلام ترمذی می‌باشد و بر متتبع خبیر واضح و مستنیرست که نووی را در این جا و هم صریح و غلط فسیح رو داده بیانش آنکه ترمذی در جامع صحیح خود

حدیث انا دار الحکمه را بسند خود از شریک از سلمه بن کهیل از سوید بن غفله از صنابحی از جناب امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده من بعد در بیان حال این حدیث شریف گفته روی بعضهم هذا الحدیث عن شریک و لم یذکروا فیه عن الصنابحی و نووی چون ازین کلام دریافت نمود که بعضی از روات این حدیث شریف را از شریک روایت نموده اند و در سند آن صنابحی را ذکر نکرده اند بمزید علو فهم چنان گمان کرد که سقوط صنابحی در سند این حدیث موجب ارسال آنست و بنا بر این بی امعان نظر و اعمال بصر ترمذی نسبت کرده که او گفته است که این حدیث مرسل نیز مروی شده است حال آنکه بر ماهرین احوال و ناقدین فن رجال واضح و لائحست که مذکور نبودن صنابحی در سند این حدیث و روایت کردن بعضی از روات این حدیث را بدون ذکر صنابحی چنانچه ترمذی حکایت آن کرده امریست که اصلا ضروری ندارد و هرگز سبب ارسال نمی‌تواند شد زیرا که سوید بن غفله تابعی مخضرمست که ادراک خلفاء اربعه کرده و ازیشان سماع احادیث نموده پس در این صورت حدیث او از جناب امیر المؤمنین علیه السلام متصل خواهد بود نه منقطع و کسی که مثل ترمذی در سند این حدیث صنابحی را ذکر می‌کند یعنی بیان می‌کند که سوید بن غفله این حدیث را از صنابحی روایت کرده و صنابحی بروایت آن از جناب امیر المؤمنین علیه السلام مشرف شده پس از باب مزید فی متصل الاسانید می‌باشد چنانچه حافظ صلاح الدین العلائی در اجوبه خود کما دریت سابقا در ذکر

حدیث انا دار الحکمه گفته و لا یرد علیه روایه من اسقط منه الصنابحی لان سوید بن غفله تابعی مخضرم ادراک الخلفاء الاربعه و سمع منهم فذکر الصنابحی فیه من المزید فی متصل الاسانید و علامه فیروزآبادی در نقد الصحیح در ذکر

حدیث انا دار الحکمه گفته و لا یرد علیه روایه من اسقط الصنابحی منه لان سوید بن غفله تابعی مخضرم روی عن ابي بکر و عمر و عثمان و علی ع رضی الله عنهم و سمع منهم فیکون ذکر الصنابحی من باب المزید فی متصل الاسانید

ذکر أسماء صحابه و تابعین، راویان حدیث أنا دار الحکمه

و باید دانست که روایت

حديث انا دار الحکمه از جناب امير المؤمنین

ص: ۶۲۱

علیه السلام منحصر در صنابحی و سوید بن غفله نیست بلکه دیگر تابعین نیز این حدیث شریف را از جناب امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند از آنجمله است ابو عمر و عامر بن شراحیل الشعبی و حدیث او را طراز المحدثین ابو بکر احمد بن موسی بن مردویه الاصفهانی روایت کرده کما دریت فیما مضی و از آنجمله است ابو القاسم اصغ بن نباته التمیمی الحنظلی الکوفی و روایت کردن او را تاج المحدثین ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی در کتاب حلیه الأولیاء و شمس الدین محمد بن محمد بن محمد الجزری در اسنی المطالب فی مناقب علی بن اَبی طالب ذکر کرده اند و از آنجمله است ابو زهیر حارث بن عبد الله الاعور الهمدانی الکوفی و روایت کردن او نیز از تصریح ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء و تبیین شمس الدین جزری در اسنی المطالب ظاهر و واضحست و نیز باید دانست که سوای جناب امیر المؤمنین علیه السلام دیگر صحابه نیز

حدیث انا دار الحکمه را از جناب رسالت مآب صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت کرده اند از آنجمله عبد الله بن عباس هستند چنانچه ابو نعیم اصفهانی در حلیه الأولیاء گفته

حدثنا ابو احمد محمد بن احمد الجرجانی نا الحسن بن سفیان نا عبد الحمید بن بحر نا شریک عن سلمه بن كهیل عن الصنابحی عن علی بن اَبی طالب قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انا دار الحکمه و علی بابها رواه الاصبغ بن نباته و الحرث عن علی نحوه و مجاهد عن ابن عباس عن النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مثله و از آنجمله جابر بن عبد الله انصاری می باشند چنانچه عاصمی در زین الفتی گفته

اخبرنا الشيخ ابو محمد عبد الله بن احمد بن نصر رحمه الله قال اخبرنا الشيخ ابراهیم بن احمد الحلوائی رحمه الله عن محمود بن محمد بن رجا عن المامون بن احمد و عمار بن عبد المجید و سلیمان بن خمیره عن الامام محمد بن کرام رحمه الله عن احمد عن محمد بن فضیل عن زیاد بن زیاد عن عبید بن اَبی جعد عن جابر بن عبد الله قال سمعت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ يَقُول انا دار الحکمه و علی بابها فمن اراد الحکمه فلیات الباب مذکور فی کتاب المکتفی و مقصود از ذکر این تحقیق در این مقام آنست که مبادا ناظر غیر ماهر بکلام نووی غره شده گمان نماید که

حدیث انا دار الحکمه در روایت صنابحی از جناب امیر المؤمنین علیه السلام محصور می باشد و بس فلیتنبه لهذا المرام و الله العاصم عن عثار الافهام و هر گاه بحمد الله تعالی بطلان کلام نووی در

حدیث انا دار الحکمه بر ارباب ابصار واضح و آشکار گردید قدحی که از لحن قول او متوجه

بحدیث انا مدینه العلم می شود نیز از هم پاشید چه از عبارت او که سابقا بالفاظها منقول شده واضح و لائحست که او

حدیث انا دار الحکمه را اصل قرار داده و حدیث انا مدینه العلم را روایتی از ان فهمیده و چون ازین بیان مبرم و تحقیق محکم کمال ثبوت و استناد و تحقق و اعتماد حدیث انا دار الحکمه بمنصه ظهور رسید اتباع نووی خصوصا مخاطب دهلوی را لازمست که علاوه بر قبول

حدیث انا دار الحکمه تن به تسلیم صحت

حدیث انا مدینه العلم هم در دهند و از مضیق و کشمکش تعریف و تعبیر نقاد نحاریر وارهند زیرا که حرف قدح و جرح

حدیث انا مدینه العلم بر زبان آوردن

ص: ۶۲۲

و درین باب استناد بکلام نووی کردن مهامه غایت تجهیل و تفضیح و تسفیه و تقییح خویش سپردنست و ریبی در صحت و ثبوت آن بخاطر راه دادن کمال مشاقت حفاظ ثقات و نهایت معازت نقاد اثبات آغاز نهادن ست کما هو غیر خاف علی من اوتی شطرا من الانصاف و نظر الی ما سقناه سابقا من الوجوه المجموعه الاطراف المحصفه کل الاحصاف و تأمل ما ذکرناه بالاسلاف من کلمات کبراء السنیه اسلافهم و الاحلاف

قدح نووی در حدیث مدینه العلم حسب افادات علمای سنی مردود است

و اگر اولیای حضرت نووی بر کلام این عبد مستهام گوش ننهند و بقدح موهونی که از لحن کلام او بسوی

حدیث انا مدینه العلم متوجه می شود خوشوقت شده و او مصاومت حق صریح دهند ناچار رکاکت این قدح موهون و سخافت این جرح مطعون از کلام علمای اعلام و محققین فخام سنیه که متعرض بقدح نووی شده بمعرض اثبات می رسانم و سرور و فرح اتباع نووی را مبدل بملال و طرح می گردانم علامه سیوطی در تاریخ الخلفاء گفته و

اخرج الترمذی و الحاكم عن علی قال قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم انا مدینه العلم و علی بابها هذا حدیث حسن علی الصواب الا صحیح كما قال الحاكم و لا موضوع كما قاله جماعة منهم ابن الجوزی و النووی و قد بینت حاله فی التعقیبات علی الموضوعات ازین عبارت ظاهرست که نزد علامه سیوطی قدح نووی در این حدیث و ثیق النصاب مخالف حق و صوابست و علامه سیوطی التفاتی بان فرموده بتحسین این حدیث بالحتم و الجزم ارغام آناف جاحدین ذوی الاعتساف نموده و ابن حجر مکی در منح مکیه شرح قصیده همزیه در شرح شعر و وزیر ابن عمه فی المعالی و من الاهل تسعد الوزراء

بعد ایراد مصراع آخر گفته تذیل مناسب لما قبله و فیه رد العجز علی الصدر و من تلك السعاده ما امده صَلَّى الله عليه و سلم به من المواخاه

فقد اخرج الترمذی آخی صَلَّى الله عليه و سلم بین اصحابه فجاء علی تدمع عیناه فقال یا رسول الله أ آخیت بین اصحابک و لم تواخ بینی و بین احد فقال صَلَّى الله عليه و سلم انت آخی فی الدنیا و الآخره و منها العلوم التي اثار إليها

بقوله صَلَّى الله عليه و سلم انا مدینه العلم و علی بابها و فی روایه و فمن أراد العلم فلیات الباب

و فی اخری عند الترمذی انا دار الحکمه و علی بابها و فی اخری عند ابن عدی علی باب علمی و اختلفوا فی حکم هذا الحدیث فجماعه منهم النووی رحمه الله تعالی علی انه موضوع و الحاكم صححه و صرح بعض الحفاظ المطلعین انه حدیث حسن ازین عبارت واضحست که ابن حجر حدیث مدینه العلم را حتما قول جناب رسالت مآب صَلَّى الله عليه و آله و سلم می داند و بان استدلال و احتجاج می کند و برای قدح نووی و احزاب او وقعی نمی گذارد و بلکه بعد ذکر ان تصحیح حاکم و تصویب بعض

حفاظ مطلعین حسن بودن آن را بمعرض بیان می آورد و نیز ابن حجر مکی در صواعق که اشتمال آن بر تشدد و تعصب حسب تصریح عبد الحق دهلوی در تکمیل الایمان واضح و عیانست در فصل ثانی باب تاسع که در آن چهل حدیث در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام ذکر نموده و آن را از عزر فضائل آن جناب شمرده گفته الحدیث التاسع

اخرج البزار و الطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبد الله و الطبرانی و الحاکم و العقیلی فی الضعفاء و ابن عدی عن ابن عمر و الترمذی و الحاکم عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا مدینه العلم و علی بابها و فی روایه فمن اراد العلم فلیات الباب و فی اخری عند الترمذی عن علی ع انا دار الحکمه و علی بابها و فی اخری عند ابن عدی علی باب علمی و قد اضطرب الناس فی هذا الحدیث فجماعه علی انه موضوع منهم ابن الجوزی و النووی و ناهیک بهما معرفه بالحدیث و طرقة حتی قال بعض محققى المحدثین لم یات بعد النووی من یدانیه فی علم الحدیث فضلا عن ان یساویه و بالغ الحاکم علی عادته و قال ان الحدیث صحیح و صوب بعض محققى المتأخرین المطلعین علی الحدیث انه حدیث حسن و مرّ الکلام علیه ازین عبارت ظاهرست که ابن حجر با وصفی که از راه غماریت و انحراف خود را از ذکر قدح ابن الجوزی و نووی در این حدیث شریف باز نداشته بلکه ترانه بی محل در مدح سرای ایشان برداشته و بالخصوص در حق نووی علم کمال اطراء او برافراشته و تصحیح حاکم این حدیث شریف را از قبیل مبالغه انگاشته لیکن باز هم چاره جز اظهار حسن بودن این حدیث شریف ندیده بنقل افاده بعض محققین متأخرین مطلعین بر علم حدیث مظهر خطای ابن الجوزی و نووی و احزاب گردیده و شیخ عبد الحق دهلوی در رجال مشکاه بترجمه جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و

اخرج الترمذی و الحاکم عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا مدینه العلم و علی بابها و قد تکلم فی هذا الحدیث قال ابن حجر هذا حدیث حسن علی الصواب لا صحیح كما قال الحاکم و لا موضوع كما قاله جماعه منهم ابن الجوزی و النووی ازین عبارت نیز واضحست که

حدیث انا مدینه العلم حدیث حسن می باشد و نووی و دیگر کسانی که در این حدیث شریف راه قدح پیموده اند ارتکاب خلاف صواب نموده و ناهیک بهذا دلیلا علی خطاء النووی و احزابه فی قدح هذا الحدیث المتین المحصف فی نصابه و محمد بن علی الصبان المصری در اسعاف الراغبین فی سیره المصطفی و فضائل أهل بیته الطاهرین بعد نقل این حدیث شریف از اکابر علماء خود بطرق متعدده گفته و قد اضطرب الناس فی هذا الحدیث فجماعه علی انه موضوع

منهم ابن جوزی و النووی و بالغ الحاکم علی عاده فقال ان الحدیث صحیح و صوب بعض محققى المتأخرین المطلعین من المحدثین أنه حسن و این عبارت نیز مثل عبارت صواعق در تبیین حسن بودن این حدیث شریف متین و ایضاح خطاء نووی و دیگر متعنتین کافی و وافى می باشد و

نووی مضمون حدیث مدینه العلم را نظم کرده

از جمله طرائف آنکه قاضی ثناء الله پانی پتی که حسب افاده مخاطب بیهقی وقت بوده نیز قدح نووی و دیگر متعنتین را در این حدیث شریف زائف و کاسد و باطل و فاسد وانموده بمزید انصاف افاده فرموده که بسبب کثرت شواهد حکم بصحت این حدیث توان نمود چنانچه در سیف مسلول گفته پنجم حدیث

جابر عن النبى صَلَّى اللهُ عليه و سلم انا مدینه العلم و علی بابها رواه البزار و الطبرانی عن جابر و له شواهد من حدیث ابن عمر و ابن عباس و علی و اخیه و صححه الحاکم و ذکره ابن جوزی فی الموضوعات و قال یحیی بن معین لا اصل له و قال البخاری و الترمذی أنه منکر و لیس له وجه صحیح و قال النووی و الجزری انه موضوع و قال الحافظ ابن حجر الصواب خلاف قول الفریقین یعنی من قال انه صحیح و من قال أنه موضوع فالحدیث حسن لا صحیح و لا موضوع فقیر گوید نظر بر سند قول ابن حجر صوابست اما بکثرت شواهد حکم بصحت توان نمود جواب این حدیث بر امامت دلالت ندارد انتهی پس کاش مخاطب قمقام اگر بر افادات دیگر محققین اعلام بر نخورده بود برین افاده بیهقی وقت خود مطلع می شد و زبان بلاغت ترجمان خود را بذکر قدح نووی و احزاب او نمی آلود و با اعتماد بر ان و استناد بان گوی سبقت در میدان عدوان از اصحاب بغی و شنان نمیر بود و از جمله لطائف آنست که حسن علی محدث که تلمیذ رشید مخاطب و حیدست نیز قدح نووی را در این حدیث شریف خلاف صواب و امینماید و بتصریح صریح تحسین این حدیث شریف می فرماید و در اظهار حق باکی بمخالفت استاد خود نمی دارد و روی التفات بصنیع شنیع او نمی آرد چنانچه در تفریح الاحباب گفته و

اخرج البزار و الطبرانی فی الاوسط عن جابر و ابو نعیم فی المعرفه عن علی قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و سلم انا مدینه العلم و علی بابها هذا حدیث علی الصواب لا صحیح كما قال الحاکم و لا موضوع كما قاله جماعه منهم ابن جوزی و النووی و از جمله آیات علو حق و سمو صدق آنست که خود نووی مضمون بلاغت مشحون حدیث مدینه العلم را در اشعار آبدار خود نظم فرموده اذعان کمال ثبوت و تحقق این حدیث شریف در قلوب ارباب انصاف افزوده زنگ ارتیاب از سجاجل افئده اصحاب الباب كما ینبغی زدوده قدح موهونی که از کلام او پیرامون این حدیث شریف می رسید بابلغ و جوه آن را هباء منتورا نموده چنانچه شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل در ذکر مادحین جناب امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید و کالامام فی الاسلام و المشار إليه

فی الاعلام مرجع العلوم و الفتاوی اُبی زکریا محیی الدین یحیی النواوی فانه قد قال و اجاد المقال

امام المسلمین بلا ارباب

مثل باب

انتهی و لقد حق بعد هذا ان یقال علی سبیل ضرب الامثال* اطف المصباح فقد طلع الصباح

جواب قدح ذهبی در حدیث مدینه العلم

اما شمس الدین ذهبی پس اگر چه بمزید عتو و طغیان و بغی و شتآن بقدح حدیث مدینه العلم مرتکب خسارت عظیمه الشآن و محتقب جسارت کثیره الخسران گردیده لیکن نزد ارباب تحقیق و امعان و اصحاب تنقید و اتقان قدح او درین حدیث مشید الارکان حصیف البنیان در کمال سخافت و بطلان و رکاکت و هوان رسیده است و بوجه موفوره و دلائل غیر محصوره که بعضی از ان ردا ما للاختصار در این مقام ایما و اشعار کرده می آید قابل اعتنا و التفات منقدین اثبات نیست اول آنکه زیغ و انحراف ذهبی عساف از مناهج عدل و انصاف و ایغال و ایجاف او در بوادی کذب و اعتساف و اتصاف او بانحس الاوصاف اعنی اقتراف و اضطراف نصب و خلاف با اهل بیت عصمت و طهارت و عفاف علیهم من الله آلاف السلام المضاعفه الاضعاف و التسام او بدیگر قوادح فظیعه الاصناف سابقا در مجلد حدیث طیر حسب اقرار و اعتراف اعظام اسلاف سئیه شنیدی و بکنه مثالب مظهره الاسراف و مطاعن مبنیه الاسفاف او کما ینبغی و ارسیدی و بعد آن هرگز کسی از ارباب انتصاف در انقصام و انقصاف و انحزام و انتساف قول ظاهر السفساف و قدح سراسر خراف او در باب این حدیث محصف الاطراف ریبی نخواهد ورزید و غایت اعتدا و اجحاف او را در حق این خبر متین الاحصاف بنظر حق بین نهایت واضح و مستبین خواهد دید دوّم آنکه علامه صلاح الدین العلائی برین تجاسر فضیح ذهبی زد صریح نموده بیان فصیح صدق نصیح را واضح و لائح فرموده چنانچه علامه سیوطی در قوت المغتذی گفته و قال الحافظ صلاح الدین العلائی فی اجوبته هذا الحدیث ذکره ابو الفرج بن الجوزی فی الموضوعات من طرق عدّه و حکم ببطلان الكلّ و كذلك قال بعده جماعه منهم الذهبی فی المیزان و غیره و المشهور به روایه اُبی الصلت عبد السلام بن صالح الهروی عن اُبی معاویه عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعا و عبد السلام هذا تکلموا فيه کثیرا قال النّسائی لیس بثقه و قال الدّارقطنی و ابن عدی منهم زاد الدّارقطنی رافضی و قال ابو حاتم لم یکن عندی بصدوق و صوب ابو زرعه علی حدیثه و مع ذلك فقد قال الحاکم حدثنا الاصمّ حدثنا عباس یعنی الدوری قال سألت یحیی بن معین عن اُبی الصلت فقال ثقہ فقلت اُلیس

قد حدث عن اُبی معاویه حدیث انا مدینه العلم فقال قد حدث به محمد بن جعفر الفیدی و هو ثقہ عن اُبی معاویه و كذلك و روی صالح جزره ایضا عن ابن معین ثم ساقه الحاکم من طریق محمد بن یحیی

ص: ۶۲۶

بن الضریس و هو ثقہ حافظ عن محمد بن جعفر الفیدی عن ابي معاويه و قال ابو الصلت احمد بن محمد بن محرز سالت يحيى بن معين عن ابي الصلت فقال ليس ممن يكذب فقيل له

في حديث ابي معاويه انا مدينه العلم فقال هو من حديث ابي معاويه اخبرني ابن نمير قال حدث به ابو معاويه قديما ثم كف عنه و قال كان ابو الصلت رجلا موسرا يطلب هذه الاحاديث و يلزم المشايخ قلت فقد برى ابو الصلت عبد السلام من عهده و ابو معاويه ثقہ مامون من كبار الشيوخ و حفاظهم المتفق عليهم و قد تفرد به عن الاعمش فكان ما ذا و اى استحاله في ان يقول النبي صلى الله عليه و سلم مثل هذا في حق علي و لم يات كل من تكلم في هذا الحديث و جزم بوضعه بجواب عن هذه الروايات الصحيحه عن يحيى بن معين و مع ذلك فله شاهد الخ سوم آنكه علامه زرکشی با وصفی كه در لآلى منوره جسارت ذهبى بر قدح

حديث انا مدينه العلم نقل کرده لیکن بنقل کلام علای عمده الاعلام کمال وهن و اثلام و وهى انحزام آن بر ارباب احلام و اصحاب افهام واضح و ظاهر فرموده و چون خود علامه زرکشی قائل بحسن بودن

حديث انا مدينه العلم مى باشد كما نقله عنه المناوى فى فيض القدير و المولوى حسن الزمان المعاصر فى القول المستحسن لهذا كمال فساد و بطلان زعم ذهبى كبير الشنثان بحسب مذهب و مختار خود علامه زرکشی والاشان نیز واضح و عيان مى باشد چهارم آنكه ادعاى باطل موضوعيت اين حديث شريف كه از ذهبى در ميزان سرزده بحدی موهون و مضمحلست كه علامه ابن حجر عسقلانى در لسان الميزان آن را بنهايت متانت و رزانت مردود و مطرود وانموده كمال سخافت و ركاست آن بر الباب فطنت و كياست واضح و عيان فرموده حالا مجازفت ظاهر العدوان ذهبى در ميزان و كلام نصفت اقتران علامه ابن حجر در لسان بايد شنيد و هر دو را در ميزان نقد و اعتبار بايد سنجيد ذهبى در ميزان گفته جعفر بن محمد الفقيه فيه جهاله قال مطين

حدثنا جعفر حدثنا ابو معاويه عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول انا مدينه العلم و على بابها و هذا موضوع و علامه ابن حجر در لسان الميزان بعد نقل عبارت مذكوره گفته هذا الحديث له طرق كثيره فى مستدرک الحاكم اقل احوالها ان يكون للحديث اصل فلا ينبغي ان يطلق القول عليه بالوضع پنجم آنكه علامه سخاوى در مقاصد حسنه زعم باطل ذهبى را مدفوع و موهون و مقلوع و مطعون وانموده در اثبات و تحقيق حديث مدينه العلم بكلام علای عمده الاعلام تمسك فرموده و بذکر ديگر اخبار مؤيده و امور مشيده اين خبر منيف در تقويت و تايد و ابرام و توكيد آن افزوده قصب السبق در تعبير و تشوير جاحدين اين حديث شريف از امثال خود ر بوده و قد سبقت عبارته فيما مضى

ششم آنکه علامه سیوطی در لآلی مصنوعه کلام علامه علائی که مشتمل بر رد مزعوم مشوم ذهبی ملومست استنادا نقل فرموده و بذکر ان نهایت سقوطش از محل اعتماد ارباب رشد و سداد واضح و لائح نموده و هذا مما يدلک علی سخافه کلام الذهبی و غایه بطلانه و یرشدک الی وضوح وهنه و جلاء هوانه هفتم آنکه علامه سیوطی در قوت المغتذی شرح صحیح ترمذی نیز کلام علائی والا مقام که قالع اساس زعم نافرجام ذهبی عظیم الاجرامست برای تشیید و تایید این حدیث سدید نقل فرموده روان جاحد عنید و معاند مرید را کما ینبغی فرموده کما دریت آنفا و لا نخالکک ترتاب بعده فی مهانه کلام الذهبی و بواره او توثر الميل و الرکون الی زللہ و عشاره هشتم آنکه علامه سیوطی در جمع الجوامع نیز بطلان زعم ذهبی در باب این حدیث شریف بمعرض اثبات رسانیده بنقل افاده علائی و کلام ابن حجر ادعای آن ناکب عظیم الغرر را هباء منثورا گردانیده و هر چند تمام عبارت جمع الجوامع که مشید ارکان این حدیث منیف و مرغم انف هر طاعن عنیفست سابقا منقول شده لیکن در این مقام جزوی از آن که اوفق بمقصود و مرام و ادخل فی الافحام و الالزامست باز باید شنید سیوطی در جمع الجوامع در ذکر این حدیث شریف می فرماید و قال الحافظ صلاح الدین العلائی قد قال بیطلانه ایضا الذهبی فی المیزان و غیره و لم یاتوا فی ذلک بعله قاده سوی دعوی الوضع دفعا بالصدر و قال الحافظ ابن حجر فی لسانه هذا الحدیث له طرق کثیره فی مستدرک الحاکم اقل احوالها ان یکون للحدیث اصل فلا ینبغی ان یطلق القول علیه بالوضع نهم آنکه علامه سیوطی در درر منتشره نیز فساد قدح ذهبی واضح العناد و دیگر ارباب مرا و لداد در این حدیث واضح السداد ظاهر و باهر نموده و بذکر افاده علائی عمدہ النقاد و اظهار تایید آن بتحقیق ابن حجر عظیم الانتقاد در تشیید مبانی این خبر منیر علم الرشاد افزوده دهم آنکه ابن حجر مکی با آن همه عصبیت و عناد و غرو و لداد قول ذهبی و امثال او را در این حدیث شریف مردود و مطرود ساخته باظهار تساهل کثیر شان کما ینبغی پرداخته چنانچه در منح مکیه شرح قصیده همزیه کما سمعت سابقا جائی که

حدیث انا دار الحکمه

و انا مدینه العلم را متحد وانموده در باب آن آرای اربعه نقل کرده بعد نقل سه رأی از ان می گوید موضوع و علیه کثیرون ائمه حفاظ کالقروینی و ابن الجوزی و جزم ببطلان جمیع طرقة و الذهبی فی میزانه و غیره و هولاء و ان کانوا ائمه اجلاء لکنهم تساهلوا تساهلا کثیرا کما علم مما قررتہ و کیف ساغ الحکم بالوضع مع ما تقرر ان رجال کلهم رجال الصّحیح الا واحد فمختلف فيه و یجب تاویل کلام القائلین بالوضع بان ذلک لبعض طرقة لا کلّها و ما احسن قول بعض الحفاظ فی أبی معاویه احد رواته المتکلم فیهم بما لا یسمع هو ثقہ مامون من کبار المشایخ و حفاظهم و قد تفرد به عن الاعمش فکان ما ذا و آی استحاله فی انه صلی اللہ علیہ و سلم یقول

مثل هذا في حق عليّ الخ ازین عبارت ظاهرست که ابن حجر مکی اگر چه اولاً بوجه زیغ کامن قلبش مدعی کثرت و عظمت قائلین بوضع این حدیث گردیده بر سر تعدید اسمای بعضی از ایشان مثل قزوینی و ابن الجوزی و ذهبی رسیده لیکن من بعد چار و ناچار اعتراف صریح به تساهل کثیر ایشان نموده باثبات غیر سائغ بودن حکم بوضع این حدیث شریف تقول باطل ایشان را بغایت منقوض و مرضوض فرموده و چون اقدام ایشان بر دعوی وضع این حدیث شریف نزد ابن حجر نهایت شنیع و فظیح بود لهذا از راه کمال اضطرار و انتشار تاویل کلام فاسد النظام ایشان را واجب دیده در تنزیل کلام آن متفوهین بالاباطیل بتلمیح و تسویل و تخدیع و تضلیل گرویده بالجمله ازینجا بنهایت وضوح متضحست که طعن ذهبی و امثال او در این حدیث شریف بحدی فظیح و قبیحست که ابن حجر با وصف تعصب و تصلب حجری خود آن را غیر جائز دانسته برائت صریحه از ان آغاز نهاده داد کمال توهین و تهجین ضعیع شنیع ایشان داده یازدهم آنکه نیز ابن حجر مکی در فتاوی حدیثیه قدح ذهبی و غیره را در حدیث مدینه العلم ناقابل التفات انگاشته باثبات و تحقیق این حدیث اعلام تفضیح هر طاعن سخیف افراشته چنانچه در فتاوی مذکوره کما سمعت سابقاً گفته و اما

حدیث انا مدینه العلم و علیّ ع بابها فهو حدیث حسن بل قال الحاكم صحیح و قول البخاری لیس له وجه صحیح و الترمذی منکر و ابن معین کذب معترض و ان ذکره ابن الجوزی فی الموضوعات و تبعه الذهبی و غیره علی ذلك دوازدهم آنکه ملا علی متقی در کنز العمال عبارت جمع الجوامع علامه سیوطی که مشتمل بر رد جسارت فاضحه و خسارت لائحه ذهیست بلا رد و نکیر آورده طریق تسلیم هوان و بطلان قدح ان عدیم الایقان باقدام انقیاد و اذعان سپرده سیزدهم آنکه علی قاری در مرقاه با وصفی که جسارت ذهبی عظیم المراد و کلمات بعضی دیگر از ارباب ریب و امترأ در باب این حدیث شریف نقل نموده لیکن من بعد بذکر افاده علامه علانی و تحقیق حافظ ابن حجر زنگ این هفوات باطله و صدء این اقوال عاطله از قلوب اصحاب نقد و اعتبار و سبر و اختبار زدوده چهاردهم آنکه علامه مناوی در فیض القدیر شرح جامع صغیر قدح ذهبی و دیگر متعنتین را در باب این حدیث شریف بافادات اکابر اعلام و اساطین فخام مذهب خویش متعقب و مردود نموده و بالخصوص بنقل افاده علامه علانی و ابن حجر عسقلانی کمال بطلان و هوان قدح ذهبی عظیم العدوان واضح و عیان فرموده و قد سبقت عبارته فیما مضی پانزدهم آنکه شیخ عبد الحق دهلوی در لمعات شرح مشکاه عبارت مقاصد حسنه سخاوی را که مبطل مزعوم شوم ذهیست استناداً ذکر کرده و آن را کلام جامع از مهره فن شمرده مظهر تصویب آن گردیده و هذا ایضا کاف و واف بارغام انف المنکر الموثر للخلاف المتهاکک علی قول الذهبی الراكب متن الاعتساف الذاهب عریضا فی مهامه

الجزاف و السفساف شانزدهم آنکه محمد صدر عالم در معارج العلی کلام جمع الجوامع سیوطی را که متضمن توهین و تهجین مزعوم ذهبی آفین در حق این حدیث متینست استنادا و اعتمادا ناقل گردیده باظهار کمال رزانت و رصانت حدیث مدینه مبین سخافت و مهانت قذح ارباب ضعیفه گردیده هفدهم آنکه علامه محمد بن اسماعیل بن صلاح الامیر الیمانی الصنعانی در ضمن اثبات و تایید و ابرام و تشیید حدیث مدینه العلم افاده علامه علائی و کلام حافظ ابن حجر عسقلانی که مظهر بطلان و فساد قول ذهبی راس ذوی الاحقاد می باشد احتجاجا نقل فرموده زنگ اضلال ذهبی عظیم الاحتیال از خواطر و ضمائر قاصرین زدوده چنانچه در روضه ندیه شرح تحفه علویه کما دریت سابقا گفته و قال الحافظ صلاح الدین العلائی قد قال بیطلانه ایضا الذهبی فی میزان و غیره و لم یاتوا فی ذلك بعلة قاده سوی دعوی الوضع دفعا بالصدر و قال الحافظ ابن حجر هذا الحدیث له طرق کثیره فی مستدرک الحاکم اقل احوالها ان یکون للحدیث اصل فلا ینبغی ان یطلق القول علیه بالوضع هجدهم آنکه علامه شوکانی کما سمعت سابقا در فوائد مجموعه بطلان قول فاسد و هوان زعم کاسد ذهبی بر ملا نموده باثبات حسن این حدیث شریف بوجه احسن ارغام انف آن جاحد عنیف فرموده نوزدهم آنکه دمنتی معاصر در نفع قوت المغتذی کلام علائی عالیمقام که کاسر ظهر ذهبی ذاهب الکلام و موهن اسر هر منکر مرسل الزمامست ذکر نموده مسلک تشیید و ابرام و توطید و احکام این خبر متین النظام پیموده

ذهبی حدیث مدینه العلم را بسند متصل روایت کرده

بستم آنکه از آثار علو حق واضح السنا و سمو صدق لائح الجلا این ست که خود ذهبی در میزان بسند متصل روایت حدیث مدینه العلم کرده و آن را از عوالی احادیث سوید بن سعید که از جمله مشایخ مسلم صاحب صحیحست شمرده باین صنیع بدیع تمامی هفوات خود را هباء منثورا نموده کمال ثبوت و تحقق این حدیث بر ارباب نقد و امعان واضح و ظاهر فرموده چنانچه در میزان بترجمه سوید بن سعید گفته قلت عاش سوید مائه سنه و مات فی سنه اربعین و مائتین وقع لنا من عالی حدیثه اخبرنا ابو المعالی الابر قوهی انا المبارک بن ابي الجواد انا احمد بن ابي غالب انا عبد العزيز بن علی انا ابو طاهر الذهبی ثنا عبد الله بن محمّد ثنا سوید بن سعید ثنا زیاد بن الربیع عن صالح الدّهان عن جابر بن زید قال نظرت فی اعمال المرء فاذا الصلاه تجهد بالبدن و لا تجهد بالمال و كذلك الصّیام و الحج بجهد المال و البدن فرایت ان الحج افضل من ذلك كله اخبرنا محمّد بن عبد السلام عن زینب بنت ابي القسم انا عبد المنعم بن القشیری انا ابو سعید الادیب ثنا محمد بن بشیر ثنا ابو لیبید السرخسی ثنا سوید ثنا علی بن مسهر عن داود عن عکرمه عن ابن عباس قال صاحب الذبح اسحاق و قوله و بشرناه باسحق ای بنبوت و به نا علی عن اشعب عن ابن سیرین عن الجارود العبدی قال اتیت

النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابایعه فقلت انی علی دین و انی ان ترک دینی و دخلت فی دینک لا یعذبنی الله فی الآخرة قال نعم و به ثنا عبد الرحیم بن سلیمان عن عیید بن أبی الجعد قال سئل جابر عن قتال علی فقال ما یشک فی قتاله الا کافر و به

ثنا شریک عن سلمه بن کهیل عن الصنابحی عن علی قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد المدینه فلیات باب المدینه انتهى کلام الذهبی فی المیزان* و بعد هذا البیان* و غب ذلك التیان* الماحی آثار الزیغ و العدوان القالع من الریب الاصل و البنیان لا یخلد الی قدح هذا الحدیث العلی المکان* المقبول عند علماء هذا الشأن* الا من غلب علی قلبه الطبع و ران* و استهام به الغرور و استهواه الشیطان* و الله العاصم عما یورث سخط الرحمن* و یقود الی لظى النیران* اما شمس الدین الجزری پس نسبت قدح حدیث مدینه العلم باو کمال ظلم و اعتدا و جور و جفا بلکه بحت باطل و خطا و عین کذب و افتراست چه بر هر کسی که کتاب اسنی المطالب فی مناقب امیر المؤمنین علی بن أبی طالب بنظر بصیرت دیدہ و بمدلولات الفاظ و جمالات آن رسیده کالشمس فی رابعه النهار واضح و اشکارست که علامه شمس الدین جزری در ان کتاب باثبات

حدیث انا مدینه العلم مشرف گردیده و باذعان و تصدیق و ابرام و تحقیق آن کما ینبغی گردیده حالا افادات علامه جزری متعلق باین حدیث شریف باید شنید و دست تحیر بدنندان تعجب از جسارت موحشه و جرات مدهشه مخاطب عظیم التعصب باید گزید علامه جزری در اسنی المطالب فی مناقب امیر المؤمنین علی بن أبی طالب گفته

اخبرنا الحسن بن احمد بن هلال قراه علیه عن علی بن احمد بن عبد الواحد اخبرنا احمد بن محمد بن محمّد فی کتابه من اصبهان اخبرنا الحسن بن احمد بن الحسين المقرئ اخبرنا احمد بن عبد الله بن احمد الحافظ اخبرنا ابو احمد محمد بن احمد الجرجانی اخبرنا الحسن بن سفیان اخبرنا عبد الحمید بن بحر اخبرنا شریک عن سلمه بن کهیل عن الصنابحی عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انا دار الحکمه و علی بابها رواه الترمذی فی جامعه عن اسماعیل بن موسی حدثنا محمد بن الرومی حدثنا شریک عن سلمه بن کهیل عن سويد بن غفله عن الصنابحی عن علی و قال حدیث غریب و رواه بعضهم عن شریک و لم یذکروا فیہ عن الصنابحی قال و لا یعرف هذا الحدیث عن واحد من الثقات غیر شریک و فی الباب عن ابن عباس انتهى قلت و رواه بعضهم عن شریک عن سلمه و لم یذکر فیہ عن سويد و رواه الاصبغ بن نباته و الحارث عن علی نحوه و

رواه الحاکم من طریق مجاهد عن ابن عباس عن النبّی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و لفظه انا مدینه

العلم و علی بابها فمن أراد العلم فليأتها من بابها و قال الحاكم صحيح الاسناد و لم يخرجاه و رواه ايضا من

حديث جابر بن عبد الله و لفظه انا مدينة العلم و علی بابها فمن أراد العلم فليات الباب و نیز جزری در صدر اسنی المطالب بعد حمد و صلاه گفته و بعد فهذه احاديث مسنده ممّا تواتر و صحّ و حسن من اسنی مناقب الاسد الغالب مفرق الكتاب و مظهر العجائب ليث بنى غالب امير المؤمنين أبى الحسن على بن أبى طالب كرم الله تعالى وجهه و رضى عنه و ارضاه اردفتها بمسلسلات من حديثه و بمتصلات من روايته و تحديته و باعلى اسناد صحيح إليه من القرآن و الصحبه و الخرقه التي اعتمد فيها اهل الولاية عليه نسأل الله تعالى ان يثبنا على ذلك و يقربنا لديه و نیز در ان؟؟؟ احاديث مناقب گفته قلت فهذا نزر من بحر و قلّ من كثر بالنسبه الى مناقبه الجليله و محاسنه الجميله و لو ذهبنا لاستقصاء ذلك بحقه لطال الكلام بالنسبه الى هذا المقام و لكن ترجو من الله تعالى ان ييسر افراد ذلك بكتاب نستوعب فيه ما بلغنا من ذلك و الله موفق للصواب از ملاحظه اين عبارات بر ناظر بصير و ممعن خبير مستبين و مستتيرست كه علامه جزرى تحرير حديث مدينة العلم را بافادات خود تشييد و تا زير نموده بچند وجه اول آنكه

حديث انا دار الحكمه را كه مؤيد و مشيد

حديث انا مدينة العلم مى باشد بسند متصل خود روايت نموده دوم آنكه روايت كردن ترمذى

حديث انا دار الحكمه را نیز باثبات رسانيده سوم آنكه بنقل كلام ترمذى متعلق باين حديث شريف ظاهر فرموده كه اين حديث از شريك بطريق ديگر ماوراي طريق ابن الرومى نیز منقول شده چهارم آنكه بنقل كلام ترمذى اينهم واضح نموده كه حديث انا دار الحكمه از ابن عباس نیز ماثورست پنجم آنكه جزرى بكلام خود قلت و رواه بعضهم عن شريك عن سلمه و لم يذكر فيه عن سويد بر ارباب امعان ظاهر نموده كه

حديث انا دار الحكمه بسند ديگر علاوه بر اسانيد مذكوره نیز منقول گرديده ششم آنكه افاده نموده كه

حديث انا دار الحكمه را اصبغ نیز از امير المؤمنين عليه السلام روايت کرده هفتم آنكه تصريح نموده به اينكه

حديث انا دار الحكمه را حارث نیز از جناب امير المؤمنين عليه السلام روايت کرده هشتم آنكه علامه جزرى بعد اين همه افادات خود حديث مدينة العلم را بروايت ابن عباس از حاكم نقل فرموده نهم آنكه صحت اسناد ان نیز بنص حاكم ظاهر نموده دهم آنكه عدم اخراج شيخين يعنى بخارى و مسلم نیز از حاكم نقل کرده و بنقل اين افاده ظاهر فرموده كه حديث مدينة العلم اگر چه بر شرط بخارى و مسلم بود ليكن ايشان بروايت آن احراز شرف نفرمودند و خويشتن را عرضه تنديد و تعبير ناقدين نحارير نمودند يازدهم آنكه حديث مدينة العلم را بروايت جابر نیز از حاكم نقل فرموده در كمال تشييد و توطيد آن

افزوده دوازدهم آنکه خود علامه جزری حدیث مدینه العلم را از جمله احادیثی دانسته که یا متواتر یا صحیح یا حسن می باشد و چون علامه جزری از حاکم تصحیح آن بلا تعقب نقل کرده ظاهر آنست که قول او در باب این حدیث با قول حاکم اتفاق داشته باشد سیزدهم آنکه علامه جزری حدیث مدینه العلم را از اسنای مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام دانسته چهاردهم آنکه واضح شد که جزری بجمع حدیث مدینه العلم و امثال آن درین کتاب طالب ثواب و قربت از خداوند عالم گردیده و ظاهرست که العیاذ باللّٰه اگر حدیث مدینه العلم نزد او از جمله موضوعات می بود کما هو زعم المخاطب الشائن و الکابلی المائن هرگز درج آن درین کتاب نمی فرمود و بجمع کتابی که شامل بر آنست طلب ثواب و قرب نمی کرد زیرا که ادراج موضوعات و اکاذیب سبب تبعید و تعدیست نه موجب اثابت و تقریب پانزدهم آنکه واضح شد که علامه جزری حدیث مدینه العلم و امثال آن را نسبت بدیگر مناقب جلیله و محاسن جمیله جناب امیر المؤمنین علیه السلام مثل نزر من بحر و قل من کثر می داند و واضحست کل الوضوح که اگر حدیث مدینه العلم عیاذا باللّٰه نزد جزری موضوع می بود هرگز آن را از مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام نمی شمرد فضلا ازین که آن را قابل درج در تصنیف بداند و آن را از جمله دیگر فضائل و مناقب که ذکر نکرده برای درج در کتاب خود منتخب نماید فوا عجیاه چسان مخاطب و الاتبار با آن همه کمالات بارعه و ملکات ناصعه که اتباع و اشیاع حضرتش برای او ادعای آن دارند و خود شاهصاحب نیز بکلمات تحذلق آمیز و جملات تفهیق انگیز خود همت بر تصویب مزعوم شان برمی گمارند ازین همه مقاصد و مارب عبارات اسنی المطالب غصّ بصر و قطع نظر نموده مثل علامه جزری را که بچندین وجوه مبرمه و مؤیدات محکمه تایید و تشیید و توطید و تسدید حدیث مدینه العلم فرموده است بی محابا قائل بوضع این حدیث شریف و می نمایند و در ارتکاب بهت صراح و کذب بواح قصب السبق از امثال مسیلمه و سجاح می رباید و لیس هذا منه بیدیع و طریف فقد عرف قدما بالتهالك علی الافتراء و التحریف و اللّٰه العاصم عن تخدیعه و التلیف و هو المجازی کل من یعتدی لزیغه علی الحق و یحیف و از عجائب آنست که قاضی ثناء اللّٰه پانی پتی که حسب افاده مخاطب بیهقی وقت خود بوده علامه جزری را قائل بوضع این حدیث دانسته و با وصف بیهقی وقت بودن نظری بر افادات غالیه و اجادات عالیه کتاب اسنی المطالب علامه جزری نیانداخته لیکن بس غنیمتست که قاضی مذکور قدح و جرح این حدیث شریف را مقبول و مسلم نداشته بمطروود و مردود نمودن آن رایت تحقیق و تنقید افراشته چنانچه اولاً بنقل تحقیق علامه ابن حجر در تشیید مبانی آن افزوده و ثانیاً بافاده این معنی که بسبب کثرت شواهد حکم بصحت این حدیث می توان کرد نهایت وهن و هوان کلمات متعنتین واضح و لائح فرموده

کما دریت فیما سبق بعون الله الجلیل فلیکن منک علی ذکر بالتفصیل بالجمله ازین بیان متانت اقتران کالصیح إذا اسفر و استبان واضح و عیان گردید که آنچه شاهصاحب در اثبات مطعونیت حدیث مدینه العلم اقوال زائغه شنیعه و کلمات زائغه فظیعه از اسلاف خویش نقل نموده اند بعضی از ان باطل محض و افتراء بحتست و شطری از آن اگر بمعرض ثبوت هم می رسد بحسب افادات مبرمه و تحقیقات محکمه دیگر منقدین اخبار و محققین کبار از حلیه صدق و سداد عاطل و باقصای مراتب سقوط و هبوط نازل می باشد و بنقل این چنین اقوال واهیة موهونه و طامات سخیفه مطعونه جز افتضاح خود و اسلاف خود حاصلی نیست و در ذکر آن سوای اظهار انهماک در جحد ثابتات و انکار واضحات طائلی نه و معدلک از بیان سابق و لاحق اینهم بمرتبه تحقق تام و ثبوت لا کلام رسید که این حدیث شریف و خبر منیف بحدی مرصوص و مشید و مبرم و مؤطدست که قدح آن از هر کسی که باشد نزد نقاد اثبات هرگز قابل احتفال و التفات نیست پس علاوه بر هفواتی که شاهصاحب بذکر ان پرداخته مایه تندید و تعبیر و تخجیل و تشویر برای اسلاف و کبرای نحاریر خود مهیا ساخته اند کلماتی که از بعض متعنتین ارباب عناد و متشدقین اصحاب لداد در خلال بعض عبارات سالفه النقل مثل عبارت درر منشره سیوطی و مرقاه ملا علی قاری و فیض القدیر مناوی منقول شده بر فرض ثبوت و صدور آن ازیشان نیز لمع سراب و مثل نقش قبر آبست که هیچ عاقل بصیر و ناقد خبیر بامثال آن ترهات و اشباه ان طامات مخدوع و مغرور نخواهد گردید و از همین جاست که خود ناقلین آن مثل علامه سیوطی و ملا علی قاری و علامه مناوی پی ببطلان و فساد و انحزام و انهداد آن برده طریق تعقب و رد آن بذکر تحقیقات انیقه و تبیینات رشیه و تسدیدات کافیه و تشییدات وافیه مثبتین و مبرمین و محصفین و محکمین این حدیث شریف سپرده اند و مردودیت و مطرودیت آن بنصوص کلمات متینه و خصوص افادات رزینه دیگر اعلام محققین و احبار منقدین سنیه نیز واضح و لائحتست کما سبق فلا تکن من الذاهلین المبعدين الحائدين و لا تعدل عن هذا الحدیث الحصیف المتین الذی عزّ مثاره علی رغم انف الجاحدین

جواب قول مخاطب بتمسک باین احادیث موضوعه

قوله پس تمسک باین احادیث موضوعه که اهل سنت آن را از دائره تمسک و احتجاج خارج کرده اند در مقام الزام ایشان دلیل صریحست بر دانشمندی علماء شیعه اقول مخاطب کثیر الاعوجاج عظیم اللجاج درین قول واضح الخداج و کلام فاسد الانتاج خویش مرتکب افک عظیم و کذب جسیم و زور شنیع و بهت فظیع گردیده شیوه مباهتین عظیم العناد و طریقه مکابراین کثیر اللداد برگزیده و بر متتبع بیانات رشیه و متفحص تبیینات انیقه که حسب افادات علمای احبار و نقاد کبار سنیه در مجلدات سابقه و درین مجلد مذکور شده در کمال وضوح و ظهورست که حدیث مدینه العلم و امثال آن احادیثیست که حسب تحقیق حفاظ اعلام

و تنقید اثبات کرام اهل سنت از جمله احادیث صحیحہ مشیدہ و اخبار ثابتہ موطدہ است و یقینا قابل تمسک و احتجاج می باشد و خاک مذلت و عار بر رؤس ارباب جحود و انکار کما ینبغی می پاشد و آوردن علماء شیعه این احادیث را در مقام الزام خصام و محل افحام منکرین خلافت بلا فصل جناب امیر المؤمنین علیہ السلام در نہایت حصافت و ابرام و کمال حصانت و استحکام و نزد ارباب احلام و اصحاب افہام دلیل صریح علو مکان علمای اهل حق کرام در علم مناظرہ و کلام و برہان صحیح سمو شأنشان در تبکیت و تسکیت منکرین لئامست نہ آنکہ جای سخریہ و فسوس و تشنیع معکوس و تقریح معکوس و تفضیح مرکوس شاهصاحب عظیم المقام و دیگر اتباع اغشام آن قدوہ و امام عوام کالانعام بودہ باشد مگر نمی بینی کہ قطع نظر از دیگر احادیث بالخصوص این حدیث شریف اعنی

حدیث انا مدینہ العلم بمرتبہ رسیدہ کہ جم غفیر از اعاضم حفاظ مسندین و افاحم ایقاظ محدثین سنیہ بروایت و اخراج و ذکر و ادراج آن گرویدہ و عدد کثیر از کبرای عالیمقام و خبرای ذوی الاحترام شان این حدیث شریف را بصیغ حتم و جزم ذکر کردہ مظهر کمال رزانت و متانت آن گردیدہ اند و جماعات سدیدہ از حذاق منقدین و سباق محققین بافادات خود صحت آن را واضح و روشن فرمودہ و اقوام عدیدہ از ارباب نقد و تحقیق و اصحاب سر و تدقیق حسن بودن آن لائح و مبین نمودہ اند و علاوہ بر ما ذکر این خبر منیف بحدی ثابت و متحقق و قابل تمسک و احتجاجست کہ بسیاری از علماء عظام و محققین فخام سنیہ در مطالب دینیہ و مقاصد یقینیہ بآن استدلال فرمودہ کمال ثبوت و تحقق آن بر ارباب نصفت متبین و متضح نمودہ اند سابقا شنیدی کہ علامہ عاصمی در زین الفتی در بیان مشابہات جناب امیر المؤمنین علیہ السلام با حضرت آدم علیہ السلام در مقام اثبات علم و حکمت جناب امیر المؤمنین علیہ السلام احتجاج باین حدیث شریف نمودہ چنانچہ گفته و کذلک المرتضی رضوان اللہ علیہ فضل بالعلم و الحکمہ ففاق بہما جمیع الامہ مدخلا الخلفاء الماضین رضی اللہ عنہم اجمعین و لذلك وصفہ الرسول علیہ السلام بہما حیث قال یا علی ملئت علما و حکمہ و ذکر

فی الحدیث عن المرتضی رضوان اللہ علیہ انّ النبی صلی اللہ علیہ کان ذات لیلہ فی بیت أم سلمہ فبکرت علیہ بالغداه فاذا عبد اللہ بن عباس بالباب فخرج النبی صلی اللہ علیہ الی المسجد و علی عن یمینہ و ابن عباس عن یسارہ فقال النبی علیہ السلام یا علی ما اول نعم اللہ علیک قال ان خلقتنی فاحسن خلقتی قال ثم ما ذا قال ان عرفنی نفسہ قال ثم ما ذا قال قلت و ان تعدوا نعمہ اللہ لا تحصوها قال فضرب النبی صلی اللہ علیہ یدہ علی کتفی و قال یا علی ع ملئت علما و حکمہ و لذلك

قال النبی صلی اللہ علیہ انا مدینہ العلم و علی بابہا و نیز علامہ عاصمی در زین الفتی در ذکر مشابہات جناب امیر المؤمنین علیہ السلام با حضرت داود علیہ السلام استدلال بحدیث مدینہ العلم فرمودہ چنانچہ گفته فکذلک المرتضی رضوان اللہ علیہ اوتی من فصل الخطاب کما ذکرناہ فی

قوله عليه السلام انا مدينة العلم و عليّ بابها و في فصل قضائه و نیز علامه عاصمی در زین الفتی در بیان اسماء جناب امیر المؤمنین علیه السلام این حدیث شریف استدلال کرده برینکه باب مدينة العلم از جمله اسمائست که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم جناب امیر المؤمنین علیه السلام را بان مسمی فرموده و علامه اخطب خوارزم در کتاب المناقب بحديث مدينة العلم بر غزارت علم جناب امیر المؤمنین علیه السلام احتجاج کرده و ابو الحجاج بلوی در کتاب الفبا با بحديث مدينة العلم احتجاج بر علو مکان جناب امیر المؤمنین علیه السلام در علم نموده و محیی الدین ابن العربی در کتاب الدرّ المکنون و الجوهر المصون باین حدیث شریف استدلال نموده بر اینکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام علم حروف را از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بمیراث یافته چنانچه در کتاب مذکور علی ما نقل عنه البلخی فی الینایع گفته و الامام علی رضی الله عنه ورث علم الحروف من سیدنا محمد صلی الله علیه و سلم و إليه الاشارة

بقوله صلی الله علیه و سلم انا مدينة العلم و عليّ بابها فمن أراد العلم فعليه بالباب و علامه کمال الدین محمد بن طلحه الشافعی در کتاب الدر المنظم بحديث مدينة العلم احتجاج نموده برین افاده که جناب امیر المؤمنین علیه السلام عالم علم مکنون بوده چنانچه در کتاب مذکور علی ما نقل عنه البلخی فی الینایع گفته و قد ذكرت فی هذا الكتاب الناطق بالصواب جفر الامام علی بن أبی طالب رضی الله عنه و هو الف و سبعمائه مصدر من مفاتيح العلوم و مصابيح النجوم المعروف عند علماء الحروف بالجفر الجامع و النور اللامع و هو عبارة عن لوح القضاء و القدر عند الصوفیه و قبل مفتاح اللوح و القلم و قبل سرّ القضاء و القدر و قيل مفتاح العلم اللدنی و هما کتابان جلیلان احدهما ذكره الامام علیّ کرم الله وجهه علی المنبر و هو قائم یخطب بالكوفة علی ما سیاتی بیانہ و هو المسمی بخطبه البيان و الآخر اسره رسول الله صلی الله علیه و سلم و هذا العلم المکنون هو المشار إليه

بقوله صلی الله علیه و سلم انا مدينة العلم و عليّ بابها و امره بتدوينه فكتبه الامام علیّ رضی الله عنه حروفا مفرقة علی طریقہ سفر آدم علیه السلام فی جفر یعنی فی رق قد صنع من جلد البعیر و اشتهر بین الناس بالجفر الجامع و النور اللامع و قيل الجفر و الجامعه و فيه ما جرى للاولین و ما یجری للآخرین و نیز علامه ابن طلحه در کتاب الدر المنظم این حدیث شریف بر اختصاص آل محمد علیهم السلام بعلم جفر و مدينة بودن جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و باب المدينة بودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام استدلال نموده چنانچه در کتاب مذکور علی ما نقل عنه البلخی فی الینایع گفته و الغرض من هذا السرّ الباهر و الرمز الفاخر اظهار لوائح لارباب الذوق لانه من العلوم الجسیمه الفاتحه لابواب المدينة لا یمسّه ناسوتی

و لا ينظر به الا لاهوتى و هذا هو العلم الذى خص به آل محمد صلى الله عليه و سلم و العلم الذى محمد صلى الله عليه و سلم
مدينته و على بابها و نيز علامه ابن طلحه در مطالب السؤل در مقام تبیین انزع بطین بودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام
احتجاج بحديث مدینه العلم نموده کما سبق و نيز علامه ابن طلحه در مطالب السؤل در ضمن ادله توفیر علم و فضل جناب امیر
المؤمنین علیه السلام باین حدیث شریف تمسک فرموده و آن را از جمله احادیث واضحه جددا و راجحه صحه و معتقد دانسته
کما دریت سابقا و علامه محمد بن یوسف کنجی در کفایه الطالب علاوه برینکه بابی خاص برای آن معقود نموده و در اثبات
و ابرام آن بذل مجهود فرموده باین حدیث شریف استدلال بر اولیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام در قتال اهل بغی کرده و
محب الدین طبری در کتاب الرياض النضره حدیث مدینه را دلیل اختصاص جناب امیر المؤمنین علیه السلام بیاب مدینه العلم
بودن گردانیده و در ذخائر العقبی نیز آن را شاهد بودن آن جناب باب مدینه العلم دانسته و علامه سعید الدین فرغانی در شرح
قصیده تائیه فرضیه بحديث مدینه العلم احتجاج نموده برینمعنی که علم و کشف و کشف معضلات کلام عظیم و کتاب کریم
باوضح بیان حصه جناب امیر المؤمنین می باشد چنانچه در شرح مذکور بشرح شعر کراماتهم من بعض ما خصهم به بما خصهم
من ارث کل فضيله

گفته و اما حصه علی بن ابی طالب کرم الله وجهه العلم و کشف و الکشف معضلات الکلام العظیم و الکتاب الکریم الذى هو
من اخص معجزاته صلى الله عليه و سلم باوضح بیان بما ناله

بقوله صلى الله عليه و سلم انا مدینه العلم و على بابها و

بقوله من كنت مولاه فعلى مولاه مع فضائل أخر لا تعد و لا تحصی و نيز فرغانی در شرح فارسی قصیده تائیه حدیث مدینه را
دلیل رسیدن علم بجناب امیر المؤمنین علیه السلام بطور میراث از جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم دانسته چنانچه
در شرح شعر و اوضح بالتأويل ما كان مشکلا على

يعلم ناله بالوصيه

علی ما نقل عنه گفته پیدا و روشن کرد علی ع بتاویل آنچه مشکل و پوشیده بود از معنی و مراد قران و حدیث بر غیر او از
صحابه خصوصا عمر چنانچه در ان معرض گفته است لولا علی لهلك عمر بآنکه بیان تفسیر آن مشکلات را متعرض گشته
بود بعلمی که بوی بمیراث رسیده بود از مصطفی بوصیتی که از جهت وی فرموده بود

أنتى تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتى اذ كرم الله فى أهل بيتى سه بار و باز فرموده

أنت منى بمنزله هارون من موسى غير أنه لا نبي بعدى و بآنچه گفت

انا مدینه العلم و على بابها انتهى و سيد علی همدانی در مشارب الاذواق شرح قصیده خمريه فرضیه بحديث مدینه العلم
احتجاج نموده برینکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام ساقی کؤوس شراب محبت ذوالجلال و موصل متعشان فیافی امال
بمورد زلال وصالست و امام الدین محمد الهجروی الايجی در کتاب اسماء النبى و خلفائه الأربعة

باین حدیث شریف استدلال کرده بر آنکه باب مدینه العلم از اسمای جناب امیر المؤمنین علیه السلامت و زین الدین ابو بکر خوافی این حدیث شریف را در محل تایید اختصاص جناب امیر المؤمنین علیه السلام بمزید علم و حکمت آورده و ملک العلماء شهاب الدین دولت آبادی در هدایه السعداء بمؤدای حدیث مدینه العلم برای اظهار بطلان افترای بعضی مفسرین استدلال و احتجاج نموده و نیز در هدایه السعداء باین حدیث شریف در معرض اثبات وراثت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و عدم وراثت عباس تمسک کرده و شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل در باب خامس عشر آن باین حدیث شریف استدلال نموده به آنکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام باب مدینه علمست و نیز شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل بر بودن باب مدینه العلم از اسمای جناب امیر المؤمنین علیه السلام بان احتجاج کرده و نور الدین بن الصباغ المالکی در فصول مهمه در بیان تفجر بحار علوم از صدر جناب امیر المؤمنین علیه السلام باین حدیث شریف تمسک نموده و عبد الرحمن بن محمد بسطامی در دره المعارف باین حدیث شریف استدلال نموده بر آنکه امیر المؤمنین علیه السلام وارث علم اسرار حروف از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و اله و سلم گردیده و شمس الدین محمد بن یحیی اللاهجی در مفاتیح الاعجاز شرح گلشن راز این حدیث منیف را بمعرض احتجاج و استدلال بر اقریبیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسوی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و اله و سلم آورده و حسین بن علی الکاشفی در روضه الشهداء در مدح علم جناب امیر المؤمنین علیه السلام باین حدیث متین تمسک کرده و فضل بن روزبهان در کتاب الباطل خود این حدیث شریف را دلیل وفور علم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و استحضار اجوبه وقائع و اطلاع بر علوم و معارف گردانیده و کمال الدین میبذی در فواتح شرح دیوان منسوب بجناب امیر المؤمنین علیه السلام باین حدیث شریف استدلال نموده برینکه طالبان طریق ایقان و شاربان رحیق عرفان را واجبست که متوجه باشند بیاطن ملکوت موطن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و محمد بن یوسف شامی در سبل الهدی و الرشاد این حدیث شریف را دلیل بودن مدینه العلم از اسمای جناب رسالت مآب صلی الله علیه و اله و سلم گردانیده و ابن حجر مکی در منح مکیه شرح قصیده همزیه در شرح شعر کم ابانت آیاته من علوم عن حروف ابان عنه الهجاء

باین حدیث استدلال نموده برینکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام وارث معظم علم قران از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و اله و سلم شده و نیز ابن حجر مکی در منح مکیه بشرح شعر و وزیر ابن عمه فی المعالی و من الاهل تسعد الوزراء

در بیان امداد فرمودن جناب رسالت مآب صلی الله علیه و اله و سلم جناب امیر المؤمنین علیه السلام را بعلوم بحدیث مدینه العلم متمسک گردیده و نیز ابن حجر

مکی در منح مکیه در شرح شعر لم یزده کشف الغطاء یقینا بل هو الشمس ما علیه غطاء

این حدیث شریف را دلیل گردانیده بر اینکه الله سبحانه مختص فرموده امیر المؤمنین علیه السلام را از علوم بچیزی که قاصر می شود از ان عبارات و نیز ابن حجر مکی در تطهیر الجنان این حدیث شریف را دلیل اعلمیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام وانموده و جمال الدین محدث در روضه الاحباب در مدح علم جناب امیر المؤمنین علیه السلام باین حدیث شریف استدلال کرده و سید محمد بخاری در تذکره الابرار بر وفور علم جناب امیر المؤمنین علیه السلام باین حدیث منیف احتجاج نموده و علی عزیزی در سراج منیر شرح جامع صغیر باین حدیث شریف احتجاج نموده برینکه سزاوارست برای عالم اینکه خبر دهد مردم را بفضل کسی که شناخته است فضل او را تا که مردم ازو اخذ علم نمایند و نور الدین شبراملسی در تیسیر المطالب السنیه این حدیث شریف را دلیل گردانیده بر اینکه مدینه العلم از اسمای جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم می باشد و ابراهیم بن الحسن الکردی در نبراس این حدیث شریف را دلیل باب مدینه العلم بودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام دانسته و اسماعیل بن سلیمان الکردی در کتاب جلاء النظر باین حدیث شریف بر برائت ساحت علیای جناب امیر المؤمنین علیه السلام از خطا احتجاج نموده چنانچه در کتاب مذکور گفته و قد زاد ابن تیمیه باشیاء و من جملتها ما ذکره الفقیه ابن حجر الهیتمی رحمه الله فی فتاواه الحدیثیه عن بعض اجلاء عصره انه سمعه یقول و هو علی منبر جامع الجبل بالصالحیه ان سیدنا عمر رضی الله عنه له غلطات و ای غلطات و ان سیدنا علی رضی الله عنه اخطأ فی اکثر من ثلاثائه مکان فیا لیت شعری من این یحصل لك الصواب إذا اخطأ عمر و علی رضی الله عنهما بزعمک اما

سمعت قول النبی صلی الله علیه و سلم فی حق سیدنا علی انا مدینه العلم و علی بابها الخ و محمد بن عبد الباقي الزرقانی در شرح مواهب لدنیه در اثبات بودن مدینه العلم از اسمای جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم باین حدیث شریف استدلال نموده و شیخ سلیمان جمل در فتوحات احمدیه باین حدیث شریف استدلال کرده برینکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و اله و سلم جناب امیر المؤمنین علیه السلام را بعلم امداد فرموده و قمر الدین الحسینی الاورنقبادی در نور الکریمتین بحدیث مدینه العلم استدلال نموده برینکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و اله و سلم اشاره بکلیه بیت نبوت فرموده و شهاب الدین عجیلی در ذخیره المآل بحدیث مدینه العلم احتجاج نموده برینکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام باب العلمست و علاوه برین دیگر علمای کبار و نبهای احبار سنیه باین حدیث شریف احتجاج و استدلال نموده روان جاحد عنید و منکر مرید کما ینبغی فرسوده اند پس مقام حیرت و استعجابست که چسان مخاطب والا تبار پی سپر وادی پر خار

جحد و انکار این حدیث مشرق المنار گردیده بادعای باطل اخراج اهل سنت این حدیث شریف را از دایره تمسک و احتجاج از افادات اکابر اهل مذهب خود تغافل و تعامی صریح ورزیده بار إلهها مگر آنکه این همه فحول اعلام و صدور فخام خویش را از زمره اهل سنت خارج و در زرافه اهل بدعت مارج تصور کرده باشد و عجب بر عجب آنست که شاه ولی الله والد مخاطب نیز در قره العینین جابجا بحدیث مدینه العلم استدلال و احتجاج فرموده و در ازاله الخفا نیز بان تمسک نموده کما سبق مفصلاً پس نمی دانم که شاهصاحب بعد ادراک این معنی ایا تکذیب دعوی باطله خود خواهند فرمود یا آنکه والد ماجد خود را نیز از زمره اهل سنت اخراج نموده قصب السبق در نصرت باطل خواهند ربود و اعجب از همه آنست که خود مخاطب بجواب سؤال بعض سائلین سالک طریق استدلال و احتجاج باین حدیث متین گردیده طریق اذعان و انقیاد باین حدیث واضح الرشاد گزیده کما دریت فیما سبق و این مقام محل کمال تحیر ارباب احلامست که شاهصاحب در این جا بمقابله اهل حق همت بر ادعای اخراج اهل سنت این حدیث را از دایره تمسک و احتجاج می گمارند و باکی از دار و گیر متبعین افادات نقاد نحاریر بر نمی دارند و خود در جواب بعض مستفیدین تمسک و استدلال بان می فرمایند و این تهافت عجیب و تناقض غریب ارباب افهام را حیرت بر حیرت می افزایند و حق این ست که بمفاد الحق یعلو و لا یعلی شاهصاحب را در استدلال و احتجاج باین حدیث شریف حق بر زبان جاری گردید و آنچه در تحفه مسروقه تفوه بان کرده بودند بافاده مبرمه خودشان سراسر باطل و مضمحل شد و بآب رسید و الحمد لله علی ذلک حمدا جزیلا قوله و این بدان ماند که شخصی معرفت پیدا کند با نوکر شخصی که او را از نوکری برطرف کرده و تقصیرات او را دیده و خیانت او را معلوم نموده از خانه خود برآورده منادی در شهر گرداند که فلان نوکر را با من سر و کاری نیست من ذمه دار او نیستم و عهده معاملات او ندارم این شخص ساده لوح این همه مراتب را دانسته بان نوکر معامله دین نمود و زر معامله از ان شخص درخواستن آغاز نهاد این ساده لوح نزد عقلا در کمال مرتبه سفاهت خواهد بود اقول این کلمات حروریت سمات ناصبیت آیات از افحش ترهات و اسمج خرافات و افطع طامات و اقبیح محالات و اشنع هفوات و افضح عثرات و انکر خزعبلات و اوهن تمحلات و اشوه تعصبات و افسد تفوهاتست و منشأ آن جز نصب و عدوان و بغی و شان و فقدان ایمان و الغدام ایقان و استخفاف ارشادات حبیب ایزد منان و استکبار از قبول فضائل أمناء الرحمن علیه و علیهم آلائف السلام ما توالی الاصرمان و تعاقب الملوان دیگر چیزی نیست یا للعجب مگر دیدن و داب خدام احادیث جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله الاطیاب ها نفع مسک و طاب ملاب همینست که امثال این اخبار مستفیضه بل متواتره و اضراب این احادیث مرویه بطرق متضافره متکاثره را باینچنین مزخرفات مستهجنه فاسده و بطالات

مستفطعه کاسده تلقی نمایند و باین نحو تمثیلات مخزیه خاسره و تشبیهات مرویه باثره راه توهین و تهجین آن پیمایند کلاً و الله کسانى که بهره طفیف و خط خفیف از انصاف دارند و همت خود بر مکابرت و لداد و مباحثت و عناد برنمیگمارند ایشان نیز نیک می دانند که این گونه حصائد لسان قطع نظر از آنکه بعید از شان اهل نقد و عرفانست یقیناً مخرج از دائره اسلام و ایمان و مولج در زرافه اهل کفر و طغیان می باشد و حیرتم بسوی خود می کشد که چگونه مخاطب والا نژاد در حالت مزید اضطرام و احتداد نیران ضغائن و احقاد و غلیان و اشتداد مواد ابطال و افساد زبان بشاعت ترجمان باین هفوه باطله و قوله عاطله آلوده ساخته نقاب حیا و شرم و تحشم و آزر از رخ خویش انداخته و ندانسته که باین کلام جالب ملام که سراسر فاسد النظام و بین الانخرام و الانثلامست حد تشنیع بکجا می رسد و گوشه این سخریه و فسوس بکجا می خورد آیا از جمله محققین اعلام و منقدین فحام اهل سنت و جماعت جماعتی نیستند که بافادات صحیحه و تصریحات صریحه خود تصحیح و تحسین این احادیث نموده اند آیا از حفاظ کرام و نقاد عظام سنیه طائفه هستند که بروایت و اخراج این احادیث رغم اناف جاحدین فرموده اند آیا از علمای احبار و نهای کبار متسنین زمره نیستند که بحتم و جزم این احادیث را ذکر کرده زنگ ارتیاب از خواطر زدوده اند آیا از کملاى عالیمقام و نبلاى عظیمی الاحتشام سنین زرافه نمی باشند که بعنوانات عدیده مفیده حتم تثبیت این احادیث شریفه افزوده اند آیا از نقاد نحاریر و حذاق مشاهیر مخالفین جماعتی نیستند که شبهات جاحدین و منکرین این احادیث منیفه را بانامل تحقیق فرموده اند آیا از عظامی مشهورین و فخمای معروفین سنیه جمعی نیستند که احتجاج باین احادیث متینه کرده ابواب ترصین آن گشوده اند پس کاش مخاطب حظی از تامل و تدبر برمیداشت و بمفاد این تمثیل بارد داغ ساده لوحی و سفاهت و نیل بی عقلی و بلاهت بر نواصی این همه ارکان عالیشان و اعضاء رفیع المکان مذهب خود نمی گذاشت

جواب بی ادبی کردن مخاطب در باب حدیث مدینه العلم بتمثیل ضیل

و بالجمله فلا یخفی علی المنصف النبیل-العدی هجر الزیغ الهجر الجمیل-ان المخاطب الضلیل لقد ضل سواء السبیل فی هذا التمثیل العلیل و التشبیه الضئیل المقحم صاحبه فی العذاب الوبیل-و المورث له شدید التکیل- کبر مقتاً عند الله ان یرمی الحدیث الصّیح بالسخریه و الاستهزاء-و یعزو الحقّ الواضح الی الکذب و الافتراء-و یبالغ فی تشیید اساس الباطل الخاسر-و یوغل فی احصاف مبانی الضلال البائر- و لا یخاف بطش الله و سطوته-و لا یخشی اخذه بالقدره و نقمته و یمجن باحدیث نبیه المعتم و یطعن فی فضائله آله الکرام علیه و علیهم اشرف الصلوه و السلام الی یوم البعث و القیام فلو درى المخاطب ما فی هذا التشّدق و التفیهق-و التنطع و التهور و التحذق-و ضرب الامثال-

و تليفق سخائف الاقوال-و التشبث بالكلمات المرديه-و الهفوات الموبقه-و الخزعبلات المهلكه-و الخرافات المنهكه-من الشناد و العوار و البوار و؟؟؟ الخريث؟؟؟ و الخيبه و الخسار-و الدمار و التباب و التبار-و العمه و السفه و خلع ربقه الدين-و ابداء عجر القلب و يجره باليقين لِحار و جلا-و اندهش ذهلا-و كبح عنانه ندما-و زم لسانه سدا-و لما تفوه بكلمه-و لما نبس بنفته- لكن ذهب به قائد العمى الى سبابس العدوان و الطغيان-و اوصله سائق الجهل الى موامى الشحاء و الشئان-و بلغ به حبّ الباطل الى عقبات كؤوده-فنسى مواقف يوم يسال فيه عن المؤده يا سبحان الله كيف تطيب نفس مؤمن موقر للدين معظم لشعائره-مبجل لِحرماته و مقتبس من منائره ان ينس بمثل هذا المثل الفطيع المشتمل على التعبير الشنيع-و الازراء القبيح-و الثلب الفضيح-و لكن حبّ الباطل يعمى البصائر-و يغشى السرائر-و ينغل الضّمائر و يصمّ الاذان-و يفسد الايمان-و يدغل الايقان-و يبعث على الاقتحام فى المهالك و التّوغل فى الحوالك-و التردى فى المعاطب-و الانخداع بالكواذب-و قد حاق و الحمد لله بنفسه و بال هذا التمثيل الاعوج و نزل به و بوالده نكال هذا الهذر الا سميح-فانهما بنفسهما قد اعتمدا على هذا الحديث الشريف-و استندا بهذا الخبر المنيف-فكيف ينسب نفسه و والده الى الاعتماد على الخادم الخائن و الركون الى السارق المائن-هل هذا الا هذر قبيح-و هراء فضيح و العجب كل العجب ان المخاطب الكثير الشغب مع هذه المجازفات الفاحشه-و التّعنّات الداشه التى تذهل كل ذى راي سديد يدعى حصول الملكه المعتمد بها فى فهم معانى الاحاديث و ادراك دقائق الاسانيد فتعسا لهذه الملكه و بهرا و تتنا لها و دفرا-حيث قادته الى ابطال الاحاديث الصحيحه الثانيه و الروايات الاثليه التى هى عن اصول التحقق نابته-التي اثبتها والده و شيخه و فخره و عماده و شرفه و سناده الذى ادعى بالاستفاده منه تلك الملكه الغريبه-و تجاسر بالاعتراء إليه على انتحال هذه القوه العجيبه و لعمري ان المخاطب ما يروم بالتفوه بهذا الكلام المعتل- و التقول بهذا الهذر المختل-و الجساره على هذه الكلمات السخيفه الواهيه الجالبه على متفوها كل بائقه و داهيه إلا-تعفيه رسوم الحديث بزعمه الكاسد البهرج-و توعير وجوهه بحسابانه الفاسد اللجلج-و لا يدري ان اهل النقد و الامعان و الحفظ و الاتقان المجددين لما اندرس

من آثاره المجتهدين في إناره مقباسه و رفع مناره يدرؤن في صدره و يدفعون في نحره و ينصرون الحق بتأزيه و يشيدون مباني الصدق بتقريره و يحسمون مواد الريب عن اساسها- و ينورون طرق الهدايه باضائه نبراسها- و يظهرن الصواب الصراح- كالقمر اللياح- و يجعلون ما لفته من الاباطيل كهشيم تذروه الرياح

اثبات دلالت حديث مدينه العلم بر رياست و ولايت

قوله و معهدا مفيد مدعا هم ليست زيرا که اگر شخصی باب مدينه العلم شد چه لازمست که صاحب رياست عام هم باشد بلا فصل بعد از پيغمبر اقول بر ارباب اذهان ذاكيه و اصحاب عقول صافيه که بصر بصيرتشان بغشاوه عصبيت و عناد محجوب نگرديده و طبع جحود و لداد بر صفحه دل شان نرسیده مخفی و محتجب نیست که نفی دلالت حديث مدينه العلم بر مدعا محض عدوان و جفا و بحت طغيان و اعتداست و کسانی که معانی احاديث و اخبار نبويه را بچشم بينا دیده اند و کلام حقائق نظام جناب سرور انام عليه و آله آلاف التحيه و السلام را بگوش حق نيوش شنیده نزد ایشان بکمال وضوح و ظهور واضح و لائحست که استدلال باين حديث شريف بوجوه عديده و عنوانات سديده افاده مقصود و مرام اهل حق کرام که خلافت بلا فصل جناب امير المؤمنين عليه السلامست می نمايد و احتجاج اين خبر منيف بتقريبات انيقه و تقريرات رشيقه در تشييد مباني مطلوب می افزايد اول آنکه اين حديث شريف دلالت دارد بر اعلميت جناب امير المؤمنين عليه السلام و اعلميت مستلزم افضليتست و بعد ثبوت افضليت کار اهل عقل نیست که در خلافت بلا فصل آن جناب ارتياب ورزند لأنه قد ثبت غير مره انّ الافضل متعين للخلافه و الامامه و لا يتعدى عنه امر الرياسه و الزعامه اما امر اول اعني دلالت اين حديث شريف بر اعلميت جناب امير المؤمنين عليه السلام پس بکمال مرتبه واضح و آشکار و در سطوع و لموع كالشمس في رابعه النهار می باشد زيرا که هر گاه بنص اين حديث شريف جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم مدينه علم باشد و جناب امير المؤمنين عليه السلام باب آن بوده باشد بلا- شبهه لازمست که آن جناب از ديگران افضل و اعلم باشد چه اگر از باب اين مدينه ديگران عالمتر باشند لازم آيد نقصان باب و نقصان باب مفضيست بنقصان مدينه و ذلك ما لا يجتري مسلم على تقوله و لا مؤمن على تخيله و تقريب دلالت حديث بر اعلميت جناب امير المؤمنين عليه السلام بطريق ديگر اين است که مفاد صريح اين حديث شريف آنست که جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم مدينه علمست و جناب امير المؤمنين عليه السلام باب آن مدينه می باشد و هر که عقل سليم و فهم مستقيم داشته باشد بعين اليقين می داند که باب مدينه همان کس می تواند شد که عارف بجمله علوم مدينه علم باشد و اين معنى بحمد الله مستلزم اعلميت جناب امير المؤمنين عليه السلامست از

قاضي عياض بن موسى اليحصبي در كتاب الشفاء بتعريف حقوق المصطفى كفته فصل و من معجزاته الباهره ما جمعه الله تعالى له من المعارف و العلوم و خصه به من الاطلاع على جميع مصالح الدنيا و الدين و معرفته بامور شرائعه و قوانين دينه و سياسه عبادته و مصالح امته و ما كان في الامم قبله و قصص الانبياء و الرسل و الجبابره و القرون الماضيه من لدن آدم الى زمنه و حفظ شرائعهم و كتبهم و وغي سيرهم و سرد ابناءهم و ايام الله فيهم و صفات اعيانهم و اختلاف آرائهم و المعرفه بمددهم و اعمارهم و حكم حكماهم و محاجه كل امه من الكفره و معارضه كل فرقه من الكتائبيين بما في كتبهم و اعلامهم باسرارها و مختبرات علومها و اخبارهم بما كتموه من ذلك و غيره الى الاحتواء على لغات العرب و غريب الفاظ فرقتها و الاحاطه بضروب فصاحتها و الحفظ لا يامها و امثالها و حكمها و معاني اشعارها و التخصيص بجوامع كلمها الى المعرفه بضرب الامثال الصحيحه و الحكم البينه لتقريب التفهيم للغامض و التبيين المشكل الى تمهيد قواعد الشرع الذي لا تناقض فيه و لا تخاذل مع اشتغال شريعته على محاسن الاخلاق و محامد الآداب و كل شيء مستحسن مفضل لم ينكر منه ملحد ذو عقل سليم شيئا الا من جهه الخذلان بل كل جاحد له و كافر به من الجاهليه به إذا سمع ما يدعو إليه صوبه و استحسنته دون طلب اقامه برهان عليه ثم ما احل لهم من الطيبات و حرم عليهم من الخبائث و صان به انفسهم و اعراضهم و اموالهم من المعاقبات و الحدود عاجلا و التخويف بالنار آجلا الى الاحتواء على ضروب العلوم و فنون المعارف كالتب و العبارة و الفرائض و الحساب و النسب و غير ذلك من العلم مما اتخذ اهل هذه المعارف كلامه عليه السلام فيها قدوه و اصولا في علمهم

كقوله عليه السلام الرؤيا لاول عابر و هي على رجل طائر

و قوله الرؤيا ثلث رؤيا حق و روبا يحدث بها الرجل نفسه و رؤيا تحزين من الشيطان

و قوله إذا تقارب الزمان لم تكذ رؤيا المؤمن تكذب

و قوله اصل كل داء البرده و ما

روى عنه في حديث أبي هريره من قوله المعده حوض البدن و العروق إليها وارده و إن كان حديثا لا نصحه لضعفه و كونه موضوعا تكلم عليه الدارقطني و قوله خير ما ندا و يتم به السعوط و اللدود و الحجامة و المشى و خير الحجامة يوم سبع عشره و تسع عشره و احدى و عشرين و في عود الهندى سبعة اشفيه و قوله ما ملأ ابن آدم دعاء شرا من بطن الى قوله فان كان لا بد فثلث للطعام و ثلث للشراب و ثلث للنفس و قوله قد سئل عن سبأ أ رجل هو أم

امراه او ارض فقال رجل ولد عشره تيامن منهم سته و تشاءم اربعه الحديث بطوله و كذلك جوابه فى نسب قضاعه و غير ذلك
مما اضطرب العرب على شغلها بالنسب الى سؤاله عما اختلفوا فيه من ذلك

وقوله حمير راس العرب و نابها و مذحج هامتها و غلصمتها و الازد كاهلها و جمجمتها و همدان غاربها و ذروتها

و قوله ان الزمان قد استدار كهيئه يوم خلق الله السموات و الارض

و قوله فى الحوض زواياه سواء و قوله فى حديث الذكر و ان الحسنه بعشره فتلك مائه و خمسون على اللسان و الف و خمسمائه
فى الميزان و قوله هو بموضع نعم موضع الحمام هذا و قوله ما بين المشرق و المغرب قبله و قوله لعينه او الاقرع انا افرس بالخيال
منك و قوله لكاتبه ضع القلم على اذنك فانه اذكر للممل هذا مع انه صلى الله عليه و سلم كان لا يكتب و لكنه اوتى علم كل
شئ حتى قد وردت آثار بمعرفته حروف الخط و حسن تصويرها

كقوله لا تمدوا بسم الله الرحمن الرحيم رواه ابن شعبان من طريق ابن عباس و قوله فى الحديث الآخر الذى

يروى عن معاويه انه كان يكتب بين يديه عليه السلام فقال له التى الدواه و حرف القلم و اقم الباء و فرق السين و لا تعور الميم و
حسن الله و مدّ الرحمن وجود الرحيم و هذا و ان لم تصح الروايه انه صلى الله عليه و سلم كتب فلا يبعد ان يرزق علم هذا و
يمنع الكتابه و القراءه و اما علمه صلى الله عليه و سلم بلغات العرب و حفظه معانى اشعارها فامر مشهور قد تبهنا على بعضه فى
اول الكتاب و كذلك حفظه لكثير من لغات الامم كقوله فى الحديث سنه سنه و هى حسنه بالحشيه و قوله يكثر الهرج و هو
القتل بها و

قوله فى حديث أبى هريره اشكبت دردم أى وجع البطن بالفارسيه الى غير ذلك مما لا يعلم بعض هذا و لا يقوم به و لا ببعضه
الا- من مارس الدرس و العكوف على الكتب و مشافته اهلها عمره و هو رجل كما قال الله أمى لم يكتب و لم يقرأ و لا عرف
بصحبه من هذه صفته و لا نشأ بين قوم لهم علم و لا قراءه بشئ من هذه الامور و لا عرف هو قبل بشئ منها قال الله و ما كُنْت
تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَ لا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ الْا-يه انما كانت غايه معارف العرب النسب و اخبار اوائلها و الشعر و البيان و انما
حصل ذلك لهم بعد التفرغ لعلم ذلك و الاشتغال بطلبه و مباحثه اهله عنه و هذا الفن نقطه من بحر علمه صلى الله عليه و سلم و
لا سبيل الى جحد الملحد بشئ مما ذكرناه و لا وجد الكفره حيله فى دفع ما نصصناه الا قولهم اساطير الاولين و انما يعلمه بشر
فرد الله قولهم بقوله لسان الذى يلحدون إليه اعجمى و هذا لسان عَرَبِيٌّ مُبِينٌ ثم ما قالوه مكابره العيان فان الذى

نسبوا تعليمه إليه اما سلمان او العبد الرومى و سلمان انما عرفه بعد الهجره و نزول الكثير من القرآن و ظهور ما لا يتعد من الايات و اما الرومى فكان اسلم و كان يقرأ على النبى صلى الله عليه و مسلم و اختلف فى اسمه و قيل بل كان النبى صلى الله عليه و سلم يجلس عنده عند المروه و كلاهما اعجمى اللسان و هم الفصحاء اللد و الخطباء اللسن قد عجزوا عن معارضه ما اتى به الايتان بمثله بل عن فهم رصفه و صورته تاليفه و نظمه فكيف باعجمى لكن نعم و قد كان سلمان و بلعام الرومى او بعيش او جبر او يسار على اختلافهم فى اسمه بين اظهرهم يكلمونهم مدى اعمارهم فهل حكى عن واحد منهم شىء من مثل ما كان يجىء به محمد صلى الله عليه و سلم و هل عرف واحد منهم بمعرفه شىء من ذلك و ما منع العدو حينئذ على كثره عدده و دؤوب طلبه و قوه حسده ان يجلس الى هذا فيأخذ عنه ايضا ما يعارضه به و يتعلم منه ما يحتج به على شيعته كفعل النضر بن الحارث بما كان يمحرق به من اخبار كتبه و لا غاب النبى صلى الله عليه و سلم عن قومه و لا كثرت اختلافاته الى بلاد اهل الكتاب فيقال انه استمد منهم بل لم يزل بين اظهرهم يرعى فى صغره و شبابه على عادته ابنائهم ثم لم يخرج عن بلادهم الا فى سفره او سفرتين لم يطل فيها مكثه مده يحتمل فيها تعليم القليل فكيف الكثير بل كان فى سفره فى صحبه قومه و رفاقه عشيرته لم يغب عنهم و لا خالف حاله مده مقامه بمكه من تعليم و اختلاف الى حبر او قس او منجم او كاهن بل لو كان هذا بعد كله لكان مجىء ما اتى به فى معجز القرآن قاطعا لكل عذر و مدحضا لكل حجه و مجليا لكل امر و فخر الدين رازى در تفسير مفاتيح الغيب در بيان حج افضليت جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم بر سائر انبيا عليهم السلام كفته الحجّه السادسة عشره قال محمد بن عيسى الحكيم الترمذى فى تقرير هذا المعنى ان كل امير فانه تكون مؤنه على قدر رعيته فالامير الذى تكون امارته على قريه تكون امارته و مؤنته بقدر تلك القريه و من ملك الشرق و الغرب احتاج الى اموال و ذخائر اكثر من اموال تلك القريه فكذلك كل رسول بعث الى قومه فاعطى من كنوز التوحيد و جواهر المعرفه على قدر ما حمل من الرساله فالمرسل الى قومه فى طرف مخصوص من الارض انما يعطى من هذه الكنوز الروحانيه بقدر ذلك الموضع و المرسل الى كل اهل الشرق و الغرب إنسهم و جنهم لا بد و أن يعطى من المعرفه بقدر ما يمكنه ان يقوم بسعيه بامور اهل الشرق و الغرب و إذا كان كذلك كان نسبه نبوه محمد صلى الله عليه و سلم الى نبوه سائر الأنبياء كنسبه كل المشارق و المغارب الى ملك بعض البلاد المخصوصه و لما كان كذلك لا جرم اعطى من كنوز الحكمه و العلم ما لم يعط احد قبله فلا جرم بلغ فى العلم الى الحد الذى لم يبلغه حد

من البشر قال تعالى فى حَقِّه فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ و فى الفصاحه الى ان قال اوتيت جوامع الكلم و صار كتابه مهيمنا على الكتب و صارت امته خير الامم و ابن حجر مكى در منح مكيه شرح قصيده همزيه گفته لك لا لغيرك ذات اصلها مؤنث ذو المقتضيه لموصوف و الملازمه للاضافه غالبا كرجل ذى مال ثم استعملوها استعمال الاسماء المستقله فقالوا ذات قديمه و نسبوا للفظها فقالوا ذاتى و قد تستعمل بمعنى نفس الشىء و حقيقته كما هنا و كما فى قول خبيب رضى الله عنه و ذلك فى ذات الاله العلوم جمع علم و هو هنا صفة ينجلي به المذكور لمن قامت به انجلاء تاما او الادراك الجازم الذى لا يحتمل النقيض و حدّ بحدود اخرى كلها مدخوله ايضا و ترادفه المعرفه لكن لا يقال الله تعالى عارف لانها تستدعى سبق جهل بخلاف العلم و اليقين لكن فرق بينهما بعض المحققين بان اليقين خاص بما من شانه ان يتطرق إليه شك فلا يقال تيقنت ان الواحد نصف الاثنين و قال الراغب اليقين من صفة العلم فوق المعرفه و الدرايه و اخواتهما يقال علم اليقين و لا يقال معرفه اليقين و هو سكون النفس مع ثبات الحكم حال كونها واصله إليك على لسان الملك او باللقاء فى الزرع او بخلق العلم الضرورى او بسماع الكلام النفسى من فيض عالم الغيب مصدر و وصف به المبالغه و بمعنى اسم الفاعل أى الغائب و هو ما لم يشاهد لكن بالنسبه إلينا و اما بالنسبه إليه تعالى فالكل من عالم الشهاده لا المفعول أى المغيب خلافا لمن زعمه لأنّ غاب لازم و خص بالذكر على حد قوله تعالى عالم الغيب فلا يظهر على غيبه احدا الاّيه لان العلم به افخم و اظهر و لان اكثر علوم نبينا صلى الله عليه و سلم تتعلق بالمغيبات بدليل فعلت علم الاولين و الآخريين فى الحديث المشهور و لانه تعالى اختص به لكن من حيث الاحاطه و الشمول لعلمه بالكليات و الجزئيات فلا ينافى ذلك اطلاع الله تعالى لبعض خواصه على كثير من المغيبات حتى من الخمس التى قال فيهن صلى الله عليه و سلم خمس لا يعلمهنّ الاّ الله تعالى لانها جزئيات معدوده و ردت لا غير و انكار المعتزله لذلك مكابره فقد وقع الانبياء عليهم السلام و الاولياء من ذلك ما لا يمكن عدّه لا سيما ما وقع لنبينا صلى الله عليه و سلم و سيأتى بسط جماعه ممّا اخبر به صلى الله عليه و سلم من المغيبات فى شرح قوله و كم اخرج خباء له الغيوب خباء و جمله ما يتعلق بانكار المعتزله او أواخر الكتاب و منها أى العلوم بمعنى المعلومات و هو متعلق بالأسماء لآدم أبى البشر صلوات الله عليه واصله اءدم لكنهم لينوا الهمزه الثانيه تحقيقا و جعلوها فى التصغير و اوا نظرا لتلبينها من الادمه بالسكون او الفتح او من اديم الارض

كما صح عن ابن عباس رضى الله عنهما و ورد عن على و ابن مسعود رضى الله عنهما و اديم الارض ظاهر وجهها و الادمه السمرة و هو من مراد من قال لون يقارب السواد و من قال يشبه التراب و استشكل بما ورد من براعه جماله و ان يوسف عليه السلام كان على الثلث من جماله و قد يجاب بان الجمال لا ينافى السمرة لانها بين البياض و الحمرة قيل اشتقاقه مما ذكر يؤيد القول بانه عربى و به صرح الجواليقى و غيره و رد بان توافق اللغتين غير منكر و بانه لا دليل على ان الاشتقاق من خواص الكلام العرب و اجيب بان الاصل عدم التوافق و بان الوجه ان الاشتقاق خاص بكلام العرب فقد اطبقوا على التفرقة بين اللفظ العربى و العجمى بصحة الاشتقاق و

صح خبر ان آدم كان يتكلم بكل لسان و لكن الغالب انه كان يتكلم بالسريانى الاسماء مبتدأ مؤخر جمع اسم و هو هنا ما دل على معنى فيشمل الفعل و الحرف ايضا و احتاج الناظم الى هذا التفصيل مع العلم به مما قبله لان آدم ميزه الله تعالى على الملائكة بالعلوم التى علمها له و كانت سببا لامرهم بالسجود و الخضوع له بعد استعلانهم عليه بدمه و مدحهم انفسهم بقولهم أَ تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ السَّخَابَ فَرَبَّمَا يَتَوَهَّمُ ان هذه المرتبه الباهره لم تحصل لنبينا صلى الله عليه و سلم إذ قد يوجد فى المفضول ما ليس فى الفاضل فرد ذلك التوهم ببيان ان آدم عليه الصلوه و السلام لم يحصل له من العلوم الا مجرد العلم بأسماءها و ان الحاصل لنبينا صلى الله عليه و سلم هو العلم بحقائقها و مسمياتها و لا ريب ان العلم بهذا اعلى و اجل من العلم بمجرد اسمائها لانها انما يؤتى بها لتبيين المسميات فهى المقصوده بالذات و تلك بالوسيله و شتان ما بينهما و نظير ذلك ان المقصود من خلق آدم صلى الله عليه و سلم انما هو خلق نبينا صلى الله عليه و سلم من صلبه فهو المقصود بطريق الذات و آدم بطريق الوسيله و من ثم قال بعض المحققين انما سجد الملائكة لاجل نور محمد صلى الله عليه و سلم الذى فى جبينه ثم ما سلكه الناظم من ان آدم انما علم أى باحد الطرق السابقه انفا الاسماء فقط أى الالفاظ الموضوعه بازاء الأعيان و المعانى هو الوارد عن ابن عباس رضى الله تعالى عنهما و عليه فقيل علم آدم الأسماء الموضوعه بكل لغه و علمها اولاده فلما افرقوا فى البلاد و كثر و اقتصر كل قوم على لغه و هذا يقوى ما هو الاصح فى الاصول ان اللغات كلها توقيفيه و قيل انما علم لغه واحده لان الحاجه لم تدع الا إليها و اما بقيه اللغات فبالوضع و يقابل ما سلكه الناظم قولان احدهما انه انما علم مدلولاتها لان المزيه فى العلم انما تحصل بمعرفه مقاصد المخلوقات و منافعها لا بمعرفه ان اسماءها كذا و كذا

قال بعض المحققين و هذا و ان قرب من المعنى فهو بعيد من اللفظ أى لان قوله بأسماء هؤلاء و ما بعده ظاهر او صريح فى الاسماء فقط و معنى ثم عرضهم أى الأعيان لانها التى تعرض دون الاسماء انها ابرزت إليهم ليخبروا باسمائها و لا تايد فيه لكون العلم بالمسميات خلافا لمن زعمه و ثانيهما و هو العدى سلكه صاحب الكشاف انه علم الامرين معا جمعا بين مقتضى اللفظ و المعنى و شيخ زين الدين خالد بن عبد الله الازهرى در شرح قصيده برده بشرح اشعار ثلاثه فان النبیین فى

خلق و فى خلق

من الديم و واقفون لديه عند حدّهم من نقطه العلم او من شكله الحكم

گفته و معنى الايات الثلاثه انه صلّى الله عليه و سلم علا جميع النبیین فى الخلقه و السجّيه و لم يقاربه فى العلم و لا فى الكرم كما سيأتى بيانه فى قوله يا اكرم الرسل و فى قوله و من علومك علم اللوح و القلم و كل النبیین اخذ من علم رسول الله صلّى الله عليه و سلم مقدار غرفه من البحر او مصّه من المطر العزيز و كلّهم واقفون عند غايتهم من نقطه العلم او من شكله الحكم و خص الشكله بالحكم لزياده التفهيم بها على النقطه و بدر الدين محمود بن احمد بن مصطفى بن ابراهيم الرّومى در تاج الدرّه شرح قصيده برده در شرح شعر فاق النبیین فى خلق و فى خلق و لم يدانوه فى علم و لا كرم

گفته المعنى يقول من اوصاف ذلك الحبيب صلوات الله عليه انه فاق جميع الأنبياء عليهم السلام بشرف طينته و نزاهه عنصره و كمال صفاته و فضائل ملكاته حيث بعث من اشرف بقاع الارض ليتم مكارم الاخلاق فله السبق و الافضليه من جهه القابليه و الاستفاضه من الله الحق و من جهه الفاعليه و الافاضه على الخلق بالعلم و الكرم المّدين بهما حياه الباطن و الظاهر تكمل و تتم و لم يقربوا منه فيهما فضلا عن ان يساووه و نیز در تاج الدرّه در شرح شعر و كلّهم من رسول الله ملتمس غرفا من البحر او رشفوا من الديم

گفته المعنى يقول فاق رسول الله صلّى الله عليه و اله و سلم جميع الانبياء فى الخلق الاحسن الاقوم و الخلق الاتم الاعظم و بعلم كبحر زاخر و بكرم كديمه دائمه و كيف لا و هم مع كثره فضائلهم سائلون من ذلك البحر المحيط العذب المشرب غرفا و من ذلك الغيث المحيى لا راضى القلوب رشفوا و يتمنون ان يكونوا فى زمانه و فى ركابه و يبشرون بمجيئه و قدومه صلى الله عليه و سلم و نیز در تاج الدرّه در شرح شعر و واقفون

لديه عند حدّهم من نقطه العلم او من شكله الحكم

گفته و اعلم انّ هذا البيت على ما ذكره

بعض الشارحين اقتباس من كلام امير المؤمنين على رضى الله عنه حين ساله رجل من بنى تميم عن عروج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الى السماء ليله المعراج و كيفية ملاقاته الرسل عليهم السلام فى تلك الليله

فقال على رضى الله عنه بعد كلام طويل بلى لاقاهم و هم واقفون لديه عند حدهم من نقطه العلم و من شكله الحكم المعنى يقول نبينا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم امام الانبياء و الرسل و مقدمهم و هم واقفون لديه عند حدهم الحاصل لهم من العلم و الحكمه لا يتجاوز احد منهم عن جده و لا يدعى ما ليس فيه بل يعترف كلهم بفضله و بقصور انفسهم من مقامه ثم نسبه النقطه الى العلم و الشكله الى الحكمه لكون النقطه كالمميز الذاتى لامتياز الحروف بعضها من بعض بها اولاً و كون الاعراب كالمميز العرضى للتركيب ثانياً و هو ظاهر و العلم هو المميز الاول و العمل هو المميز الثانى و الحكمه تتعلق بالعمل فالتعين الحاصل بالنقطه هو التعين الحاصل بالاعراب هو التعين الحاصل بالحكمه العمليه و قيل المعنى التبيين كلهم واقفون لدى نبينا صلى الله عليه وآله وسلم مبتدياً و قوفهم من نقطه العلم أى من معرفه الذات او من شكله الحكم أى من معرفه الصفات و المراد ان مراتبهم فى معرفه الذات و الصفات و العمل بمقتضاها كانت اخفض من مرتبه العليه فيهما لكونه كالدائره المحيطه لهم و كل منهم كنقطه منها او لكونه كالكتاب الجامع لخلاصه حقائق العلوم و حكمها كما قيل حلقه القرآن و كون علوم غيره من الانبياء كالنقطه و حكمهم كالأعراب من ذلك الكتاب و نیز در تاج الدرہ در شرح شعر کفاک بالعلم فى الامى

معجزه فى الجاهليه و التاديب فى اليتيم

گفته المعنى يقول ناهيك ايها المعتبر المستدل بالآثار تحلى الامى ناشيا بين اهل الجهاله بالعلوم و الحكم المحتاج إليها المنوط بها مصالح كافه الناس من لدن زمانه الى يوم القرار معجزاً مصدقاً له فى كل ما قاله و ادعاه و كذا اتصافه بمكارم الاخلاق و محاسن الآداب يتيماً و لطيماً لم يتفق له معلم يعلمه و مؤدب يؤدبه من اهل زمانه سنين اربعين و هم سلموا له الصدق و الانصاف و الامانه سمّوه بالامين يدل على ان له من الله تعالى شأنا عظيماً و نیز در تاج الدرہ در شرح شعر فان من جودك الدنيا و ضررتها و من علومك علم اللوح و القلم

گفته المعنى يقول انما لا يضيق فى ظنى جاهك بمثلى ايها البحر الزاخر علماً و جوداً لانى علمت يقيناً ان وجود الدنيا و الآخره و اهاليهما من جودك فانك كنت الباعث للصانع تعالى على افاضه الوجود على الكائنات فكانك جدت

ورد لولا-ك لما خلقت الافلاك و كذا علم اللوح و القلم انما ابتداء من علمك المحيط بما فيهما بل العلم المكتوب فى الواح الكائنات بعض علومك لان لك من الله تعالى علما لا يطلع عليه اللوح و القلم و لا الثقلان و الملك كما

ورد لى مع الله وقت لا- يسع فيه ملك مقرب و لا نبي مرسل و من هذا شانہ يكون ازمه الامور كلها بيده صلى الله عليه و سلم فيجود باذن ربه آخرا كما جاد اولاً و ملا عصام در شرح قصيدة برده بشرح شعر فاق النبيين فى خلق و فى خلق و لم يدانوه فى علم

و فى كرم

كفته فان قلت لا يلزم من كونه فائقا على الانبياء كونه فائقا على الرسل إذ الرسل فائق على النبيين و الانبياء مع انه عليه الصلوه و السلام فائق على جميع الانبياء و الرسل و من كان فائقا على الاعلى يلزم ان يكون فائقا على الادنى لا محاله قلت لا فرق بين الانبياء عند البعض او نقول المراد بالنبيين المرسلون بدلاله محل الكلام و يمكن ان يجاب عنه بان بين النبيين و المرسلين عموما و خصوصا مطلقا عند من قال بالفرق بينهما إذ كل رسول نبي بدون العكس و اللام فيه للاستغراق فعلى هذا المرسلون مندرجون تحت النبيين قال لم يدانوه و لم يقل لم يدانه كل واحد منهم لان ذلك ابلغ إذ معناه انهم لو جمعوا و قوبلوا بمحمد عليه الصلوه و السلام وحده لم يدانوه فكيف لو قوبل واحد بواحد و هذا مثل قوله تعالى قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَىٰ اَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيْرًا التَّنْكِيرُ فى علم و كرم للتعظيم أى فى علم جسيم و كرم فخيم و فى اعاده الخافض فى قوله فى كرم دلالة على انهم لا يدانوه فى علم وحده و لا فى كرم وحده لا انهم لا يدانوه فى العلم و الكرم من حيث المجموع و نیز ملا عصام در شرح قصيدة برده بشرح شعر و كلهم من رسول الله ملتمس غرفا من البحر او رشفا من الديم

كفته النكات كل للاستغراق الحقيقى الضمير للانبياء و تقديم من رسول الله صلى الله عليه و سلم على عامله للحصر أى من رسول الله لا- من غيره ملتمس أى متوقع الغرف شرب الماء باليد و قيل رفع الماء باليد البحر اليم الرشف شرب الماء القليل الديم السحابه التى تمطر و تدوم يوما و ليله شبهه عليه الصلوه و السلام بالبحر فى غزاره العلم تاره و بالسحاب فى الافاضه و الجود اخرى و شبه سائر الانبياء بالمقتنين و الاستعاره مصرح بها الفاء فى قوله فكلهم للتعليل أى فاق النبيين لان كلهم من رسول الله ملتمس كذا و كذا من رسول الله من قبيل وضع المظهر موضع المضم

إذ حق الكلام منه و هذه الاضافه لتعظيم المضاف فان قلت الالتماس انما يستعمل فى طلب الشىء من المساوى و الانبياء كانوا دونه فى المرتبه بدلاله قوله فاق النبيين قلت الملتمس هنا بمعنى السائل لكن الناظم احترز عن اطلاق لفظ السائلين على الانبياء تاديا او لمساواتهم فى اصل النبوه استعمل الالتماس من رسول الله عليه الصلوه و السلام فان قلت لا بد من المطابقه بين المبتدأ و الخبر و المبتدأ هنا جمع و الخبر مفرد قلت افردته نظرا الى لفظ كلّ او لان المراد كل واحد منهم و نكته الافراد هو انهم فى الافتقار إليه كشخص واحد او للتنبيه على ان الفقراء كنفس واحده فان قلت هم عليهم الصلوه و السلام سابقون على النبي صلّى الله عليه و سلم فكيف يلتمسون غرضا من بحرته قلت هم سألوا منه مسائل مشكله فى علم التوحيد و الصفات فاجاب النبي صلّى الله عليه و سلم و حل مشكلاتهم و بين يديه فجرت المحاجه بين آدم صفى الله و بين موسى كليم الله ليله المعراج و إليه اشار بقوله حاج موسى آدم فحج آدم موسى او تقول الاعتبار بتقدم الروح العلوى لا القالب السفلى و روح نبينا مقدم على ارواح سائر الانبياء و إليه اشار

بقوله كنت نبيا و آدم بين الماء و الطين الحاصل كل الانبياء من نبينا لا من غيره استفاد و العلم و طلبوا الشفاعة إذ هو البحر من العلم و السحاب من الجود و هم كالانهار و الاشجار و نیز ملا عصام در شرح قصيده برده بشرح شعر و واقفون لديه عند حدهم من نقطه العلم او من شكله الحكم

گفته النكات اتى بصيغه جمع القله و الانبياء كثيرون تنبيها على انهم مع كثره عددهم و علو درجتهم قليلون بالنسبه الى عظمته عليه الصلوه و السلام و كثرته دلبرا پيش وجودت همه خوبان عدمند سروران بر سر سوداى تو خاك قدمند

أى هم بالنسبه إليه كنقطه موهومه هى جزء لا يتجزى او كشكله اللجام واقفون بحضرتة كالاصحاب لدى الأمر ملازمون حده لا يتجاوزون ثم بقدر نكته ادبا و هو نظير

قول جبرئيل عليه الصلوه و السلام لو دنوت انمله لاخرجت و كانهم اخذوا الوقوف من نقطه اهل العلم فان النقطه لا يتجاوز عن مقامها قط الحاصل أى سائر الانبياء واقفون بحضرتة عند حدودهم يلازمونها كما يلازم النقطه موضعها او الشكله مقامها و نیز ملا عصام در شرح قصيده برده بشرح شعر كفاك بالعلم فى الامى معجزه فى

الجاهليه و التاديب فى اليتيم

گفته الحاصل حسبك شيان منه عليه الصلوه و السلام من حيث المعجزه العلم الكائن فى النبي الامى فى ايام الجاهليه حيث ما رأى نبيا و رسولا ليتعلم منه العلم و لا استاذا فقيها و لا

الاديب الكامل و لم يكن له اب يؤدبه فعلما ان علمه علم لدنى و ادبه بتأديب ربّه فقال ادبني ربّي فاحسن تاديبى و علمنى ربّي فاحسن تعليمى فمن كان استاذه ربّ الخلائق طرّا كيف لا يكون اعلم الناس قاطبه و نیز ملا عصام در شرح قصيده برده بشرح شعر فانّ من جودك الدنيا و ضررتها و من علومك علم اللوح

و القلم

گفته اى الدنيا و الآخره قطره من بحر جودك و علم اللوح و القلم شىء قليل من علومك الدينيه التى اعطاك الله تعالى إذ ما فى اللوح له نهايه و ليس لعلوم باطنك نهايه إذ هو ينبوع من بحر علومك و فاضل معاصر ابراهيم باجورى در حاشيه برده گفته قوله فاق النبيين الخ أى زاد صلى الله عليه و سلم على النبيين و كذا على غيرهم بالطريق الاولى فى خلق بفتح الخاء و سكون اللام و هو الصوره و الشكل و فى خلق بضمهما و هو ما طبع عليه الانسان من الخصال الحميده كالعلم و الحياء و الجود و الشفقه و الحلم و العدل و العفه و امثال ذلك فقد اجتمع فيه صلى الله عليه و سلم ما تفرق فى غيره من تلك الخصال و قد ذكر بعضهم انّ من تمام الايمان ان يعتقد الانسان انه لم يجتمع فى احد من المحاسن الظاهره و الباطنه مثل ما اجتمع فيه صلى الله عليه و سلم و اعترض على الناظم بان مقتضى كلامه انه صلى الله عليه و سلم فاق النبيين فى بعض الخلق بفتح الخاء و سكون اللام و بعض الخلق بضمهما لان كلا منهما نكره و هى فى سياق الاثبات لا تعم و هذا ليس بمدح تام لانه يحتمل بعد ذلك ان يساويهم فى البعض الآخر و يحتمل ان يفوقه فيه و على هذا فان كان ما فاقوه فيه مثل ما فاقهم فيه حصلت المعادله و ان كان اكثر انعكس ما قصده المصنف من المدح و اجيب بانّ المراد فى خلقهم و فى خلقهم فهما مضافان فى المعنى فيعمان على ان النكره فى سياق الاثبات قد تعم و لمّا لم يلزم من كونه فاقهم فى ذلك نفى مقاربتهم له نفاها بقوله و لم يدانوه أى لم يقاربوه و قوله فى علم و لا كرم أى و لا غيرهما و انما اقتصر المصنف عليهما لان العلم راس الفضائل و الكرم راس الفواضل و لا يرد على ذلك ما ورد من النهى عن التفضيل بين الانبياء

كقوله صلى الله عليه و سلم لا تفضلوا بين الانبياء لانه محمول على تفضيل يؤدى الى تنقيص و ليس فى ذلك تنقيص لاحد من النبيين لانا نعتقد انهم متصفون بالكمال و النبى اكمل قال تعالى تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ قال ابن عباس و المراد بالبعض الاول محمد صلى الله عليه و سلم قوله و كلّهم من رسول الله الخ هذا البيت كالدليل للبيت قبله و الجار و المجرور متعلق بقوله ملتمس و الاضافه فى رسول الله للعهد و المعهود هو سيدنا محمّد صلى الله عليه و سلم و المراد من قوله ملتمس اخذ و ان كان الالتماس معناه فى الاصل الطلب و قوله غرّفا من البحر او رشفّا من الدّيم

أى حال كون بعض الملتمسين مغترفا من البحر و بعضهم مرتشفا من الدّيم فهو اشاره الى اختلاف احوال الملتمسين فاولوا العزم مثلا اكثر التماسا من غيرهم فاوفى ذلك للتنوع و التقسيم و الغرف مصدر غرف بمعنى اخذ و البحر ضد البر سميّ بذلك لعمقه و اتساعه و الرشف المص و الديم جمع ديمه و هى المطر الدائم يوما و ليله من غير رعد و المراد من البحر و الديم هنا علمه و حلمه صلّى الله عليه و سلم فكل منهما استعاره تصرّيحيه و كل من الغرف و الرشف ترشيح و انما عبر فى جانب البحر بالغرف و فى جانب الديم بالرشف لأنّ الغرف مناسب للبحر لكثرتة دون الديم لانها تجرى على وجه الارض فلا يجتمع منها ماء غالبا حتى يغترف قوله و واقفون الخ عطف على قوله ملتمس لكن نظر فى احدهما للفظ كلّ و فى الآخر لمعناه و معنى كونهم واقفين لديه عند حدهم انهم ثابتون عنده صلّى الله عليه و سلم فى العلم و الحكم عند الحد الذى حدّ لهم من ذلك فلا يتجاوزونه و اما هو صلّى الله عليه و سلم فلم يزل يترقى بعد ذلك فنهايه مراتبهم فى العلم و الحكم مبدا ما اوتيه صلّى الله عليه و سلم منهما فوقفهم لديه صلّى الله عليه و سلم و قوف ذى الغايه عند مبدا غيره و قوله من نقطه العلم او من شكله الحكم بيان لحدهم و المعنى على التشبيه الاضافه فى الموضوعين على معنى من أى الذى هو كنقطه من العلم او كشكله من الحكم و المراد من العلم و الحكم علم الرسول و حكمه كما قاله بعض الشارحين و قيل المراد بهما علم الله و حكمه و حاصل المعنى على الاوّل انهم ثابتون لديه صلّى الله عليه و سلم فى العلم و الحكم عند حدهم الذى هو كالنقطه من علم الرسول او كالشكله من حكمه صلّى الله عليه و سلم و حاصل المعنى على الثانى انهم ثابتون لديه فى العلم و الحكم عند حدهم الذى هو كالنقطه من علم الله او كالشكله من حكمه تعالى فعلمهم بالنسبه لعلمه صلّى الله عليه و سلم كنقطه من علم الله و حكمهم بالنسبه لحكمه صلّى الله عليه و سلم كشكله من حكمه تعالى و هذا ابلغ فى مدحه صلّى الله عليه و سلم من الاوّل لكن الاقرب الاوّل و نيز فاضل معاصر در حاشيه برده متعلق بشعر فان من جودك الدنيا الخ كفته قوله فان من جودك الدنيا اه هذا البيت تعليل للبيت قبله فكانه قال و انما كان جاهك يا رسول الله لا يضيق بى بل يسعنى و غيرى من العصاه لان من جودك الدنيا الخ و من للتبعيض و المراد من الدّنيا ما قابل الاخرى و لذلك جعله الناظم ضررتها و فى كلامه تقدير مضاف أى خيرى الدنيا و ضررتها التى هى الآخره فمن خير الدنيا هدايته صلّى الله عليه و سلم للناس و من خير الآخره شفاعته صلّى الله عليه و سلم فيهم و قوله و من علومك علم اللوح و القلم من جهه التعليل لكون جاهه صلّى الله عليه و سلم

لا- يضيق عنه لانه لا- شك ان العلم من اكبر اسباب عظم الجاه و علوه و يجوز ان يكون مستانفا و من فى قوله و من علومك للتبعيض ايضا فهى للتبعيض فى الموضوعين و المراد بعلومه صلى الله عليه و سلم المعلومات التى اطلعه الله عليها فانه تعالى اطلعه على علوم الاولين و الآخرين و المراد بعلم اللوح و القلم المعلومات التى كتبها القلم فى اللوح بامر الله تعالى فانه

ورد اول ما خلق الله القلم فقال له اكتب قال و ما اكتب قال اكتب مقادير كل شىء حتى تقوم الساعة من مات على غير ذلك فليس منى أى ليس على طريقتى و استشكل جعل علم اللوح و القلم بعض علومه صلى الله عليه و سلم بان من جمله علم اللوح و القلم الامور الخمسه المذكوره فى آخر سوره لقمان مع ان النبى عليه الصلوه و السلام لا يعلمها لا ان الله قد استاثر بعلمها فلا يتم التبعيض المذكور و اجيب بعدم تسليم ان هذه الامور الخمسه مما كتب القلم فى اللوح و الا لاطلع عليها من شانها ان يطلع على اللوح كبعض الملائكة المقربين و على تسليم انها مما كتب القلم فى اللوح فالمراد ان بعض علومه صلى الله عليه و سلم علم اللوح و القلم الذى يطلع عليه المخلوق فخرجت هذه الامور الخمسه على انه صلى الله عليه و سلم لم يخرج من الدنيا الا بعد ان علمه الله تعالى بهذه الامور فان قيل إذا كان علم اللوح و القلم بعض علومه صلى الله عليه و سلم فما البعض الآخر اجيب بان البعض الآخر هو ما اخبره الله عنه من احوال الآخرة لان القلم انما كتب فى اللوح ما هو كائن الى يوم القيامة فقط كما تقدم فى الحديث ازين عبارات مشرقه و افادات مولفه ظاهر و باهرست كه علوم جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم حد و نهايت ندارد و تمامى انبياء مرسلين عليهم السلام مستفيد و ملتمس علم از آن جناب مى باشند و علم لوح و قلم كه منتهى معلومات ملائكه است بعضى از علوم آن جنابست و ظاهر ست كه هر گاه جناب امير المؤمنين عليه السلام بنص حديث مدينه العلم باب علم جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم ست پس علم آن جناب نيز حد و نهايت نخواهد داشت و علم آن جناب نيز همان علم خواهد بود كه تمامى انبياء مرسلين سلام الله عليهم اجمعين از ان مستفيد و آخذ مى باشند و علم لوح و قلم بعضى از ان علمست پس بحمد الله تعالى از اينجا اعلمت جناب امير المؤمنين عليه السلام از قاطبه انبياء مرسلين و جمله ملائكه مقربين عليهم سلام الله رب العالمين كالصبح عند الاسفار واضح و اشكار گرديد بلكه افتاب حق و صواب بكورى چشم نواصب التشاب بدائرة نصف النهار رسيد و محتجب نماند كه دلالت حديث مدينه العلم بر اعلمت جناب امير المؤمنين عليه السلام از وضوح و ظهور و زهور و سفور بحدى رسيده است كه علمای اعلام و محققين عظام سنیه در مقام تحقيق اعتراف بان دارند و همم عاليه

خود بر تبیین و توضیح و تفصیل و تشریح و تفسیر و تصریح و تثبیت و ترجیح آن می گمارند سید شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل گفته الباب الخامس عشر فی انّ النبی صلی الله علیه و علی آله و بارک و سلم دار حکمه و مدینه علم و علیّ لهما باب و أنّه اعلم الناس بالله تعالی و احکامه و آیاته و کلامه بلا ارتیاب

عن مولانا امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و علی آله و بارک و سلم یا علی ع ان الله امرنی ان ادینک فاعلمک لتعی و انزلت هذه الآیه و تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاَعِيَهُ و انت اذن و اعیه لعلمی رواه الحافظ الامام ابو نعیم فی الحلیه و رواه سلطان الطریقه و برهان الحقیقه الشیخ شهاب الدین ابو جعفر عمر السهروردی فی العوارف باسناده الی عبد الله بن الحسن رضی الله تعالی عنهما و لفظه قال حین نزلت هذه الآیه تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاَعِيَهُ

قال رسول الله صلی الله علیه و علی آله و بارک و سلم لعلی رضی الله تعالی عنه سألت الله ان يجعلها اذنک یا علی قال علیّ کرم الله تعالی وجهه فما نسیت شیئا بعده و ما کان لی ان انسی قال شیخ المشایخ فی زمانه و واحد الاقران فی علومه و عرفانه الشیخ زین الدین ابو بکر محمّد بن علی الخوافی قدس الله تعالی سره فلذا اختصّ علی کرم الله وجهه بمزید العلم و الحکمه حتی

قال رسول الله صلی الله علیه و علی آله و بارک و سلم انا مدینه العلم و علیّ بابها و قال عمر لولا علیّ لهلك عمر و نیز شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل در ذکر اسمای جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و منها باب مدینه العلم

عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و علی آله و بارک و سلم انا مدینه العلم و علیّ بابها فمن أراد العلم فلیات من بابہ رواه الطبری من تخریج أبی عمر و آورده الامام الفقیه المذکور و قال کما فی الحدیث و اعلم انّ الباب سبب لزوال الحائل و المانع من الدخول الی البيت فمن أراد الدخول و اتی البيوت من غیر ابوابها شق و عسر علیه دخول البيت فهكذا من طلب العلم و لم یطلب ذلك من علیّ رضی الله عنه و بیانه فانه لا یدرک المقصود فانه رضی الله عنه کان صاحب علم و عقل و بیان و ربّ من کان عالما و لا یقدر علی بیان و الافصاح و کان علی رضی الله مشهورا من بین الصحابه بذلك فباب العلم و روايته و استنباطه من علی رضی الله عنه و هو کان باجماع الصحابه مرجوعا إلیه فی علمه موثوقا بفتواه و حکمه و الصّیحه کلهم یراجعونه مهما اشکل علیهم و لا یسبقونه و من هذا المعنی قال عمر لولا علی لهلك عمر رضی الله عنه تعالی عنهم و ابن روزبهان با آن تشدد و تعصب و تعنت و تصلب که دارد اعتراف کرده که این حدیث شریف بر اعلمیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام

دلالت دارد چنانچه بجواب استدلال علامه حلی علیه الرحمه که در نهج الحق باین الفاظ افاده آن فرموده التاسع عشر فی مسند احمد بن حنبل

وصحیح مسلم قال لم یکن احد من اصحاب رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم یقول سلونی الا علی بن ابي طالب

و قال رسول الله صَلَّى الله عليه و اله و سلم انا مدینه العلم و علی بابها انتهى ابن روزبهان در کتاب الباطل خود گفته هذا يدل علی وفور علمه و استحضاره اجوبه الوقائع و اطلاعه علی اشتات العلوم و المعارف و کلّ هذه الامور مسلمه و لا دلیل علی النصّ حیث أنّه لا- یجب ان یكون الا علم خلیفه بل الاحفظ للحوزه و الاصلح للامه و لو لم یکن ابو بکر اصلح للامامه لما اختاره كما مرّ و عبد الرؤف مناوی در فیض القدير شرح جامع صغیر در شرح این حدیث كما دریت سابقا افاده فرموده

انا مدینه العلم و علیّ بابها فمن أراد العلم فلیات الباب فان المصطفى صَلَّى الله عليه و سلم المدینه الجامعه لمعالی الدیانات کلّها و لا بد للمدینه من باب فاخبر ان بابها هو علی کرم الله وجهه فمن اخذ طریقته دخل المدینه و من اخطاه أخطأ طریق الهدی و قد شهد له بالاعلمیه الموالف و الموالف و المعادی و المخالف اخرج الکلاباذی أنّ رجلا سأل معاویه عن مسئله فقال سل علیا هو اعلم منی فقال ارید جوابک قال و یحک کرهت رجلا کان رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم یغره بالعلم غرا و کان اکابر الصّحاب یعترفون له بذلك و کان عمر یسأله عما اشکل علیه جاءه رجل فسأله فقال ههنا علیّ فاسئله فقال ارید ان اسمع منك یا امیر المؤمنین قال قم لا- اقام الله رجلیک و محاسمه من الدیوان و صحّ عنه من طرق انه کان یتعوذ من قوم لیس هو فیهم حتی امسکه عنده و لم یولّه شیئا من المبعوث لمشاورته فی المشکل و اخرج الحافظ عبد الملك بن سلیمان قال ذکر لعطاء أ کان احد من الصّیحب افقه من علیّ قال لا و الله و قال الحر الی قد علم الاولون و الآخرون ان فهم کتاب الله منحصر الی علم علیّ و من جهل ذلك فقد ضل عن الباب الّذی من ورائه یرفع الله عن القلوب الحجاب حتی یتحقق الیقین الّذی لا یتغیر بکشف الغطاء الی هنا کلامه و نیز در همین شرح اعنی فیض القدير مسطورست

انا دار الحکمه و فی روایه انا مدینه الحکمه و علی بابها ای علی بن ابي طالب هو الباب الّذی یدخل منه الی الحکمه و ناهیک بهذه المرتبه ما اسناها و هذه المنقبه ما اعلاها و من زعم أنّ المراد

بقوله و علیّ بابها انه مرتفع من العلو و هو الارتفاع فقد تمحل لغرضه الفاسد بما لا یجد به و لا یسمنه و لا یغنیه

اخرج ابو نعیم عن ترجمان القرآن مرفوعا ما انزل الله عزّ و جلّ یا ایّها الذین امنوا الا و علی راسها و امیرها

و اخرج عن ابن مسعود قال کنت عند النبی صَلَّى الله عليه و سلم

فَسئل عن عليّ كرم الله وجهه فقال قسمت الحكمة عشرة اجزاء فاعطى على تسعة اجزاء و الناس جزء واحدا

و عنه ايضا انزل القرآن على سبعة احرف ما منها حرف الّا و له ظهر و بطن و اما على فعنده منه علم الظاهر و الباطن

و اخرج ايضا عليّ سيّد المرسلين و امام المتقين

و اخرج ايضا انا سيد ولد آدم و عليّ سيّد العرب

و اخرج ايضا على رايه الهدى

و اخرج ايضا يا علي انّ الله امرني ان ادينك و اعلمك لتعي و انزلت على هذه الآية وَ تَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَهُ

و اخرج ايضا عن ابن عباس كنا نتحدث ان رسول الله صلعم عهد الى علي كرم الله وجهه سبعين عهدا لم يعهد الى غيره و الاخبار في هذا الباب لا تكاد تحصى و ابن حجر مكي در منح مكيه شرح قصيدة همزیه در شرح شعر لم يزده كشف الغطاء يقينا بل هو الشمس ما عليه غطاء

گفته تنبيه ممّا يدل على ان الله سبحانه اختص عليا من العلم بما تقصر عنه العبارات

قوله صلّى الله عليه و سلم اقضاكم عليّ و هو حديث صحيح لا نزاع فيه و

قوله انا دار الحكمة

و روايه انا مدينه و عليّ بابها و نیز ابن حجر مکی در تطهير الجنان جائی که مطاعن معاويه و جوابات آن وارد نموده گفته السادس خروج على كرم الله وجهه و محاربتة له مع انه الامام الحق باجماع اهل الحل و العقد و الافضل الاعدل الاعلم بنص الحديث الحسن لكثرة طرقه خلافا لمن زعم وضعه و لمن زعم صحته و لمن اطلق حسنه

انا مدينه العلم و على بابها الخ و علاوه برين از افادات ديگر اساطين اعلام و ارکان عاليمقام اهل سنت نیز دلالت اين حديث بر اعلميت جناب امير المؤمنين عليه السلام واضح و لائحتست فلينظر الناظر البصير فيما قدّمنا من عبارات هولاء النحارير اما امر دوم اعني استلزام اعلميت افضليت را پس نهايت واضح و لائحتست و باجماع ارباب دانش و عقل و اتفاق اصحاب علم و فضل اشرف فضائل و اعلاى مناقب علمست و هر که در علم بالاترست بلا شبهه افضلست و بمقتضای كل الصيد فى جوف الفرا تمامی فضائل نفسانيه تحت علم می باشد و منشأ آن فضائل همين صفت فاضله است و هر که در علم افضلست افضليت مطلقه برای او ثابتست و هر چند اين مطلب در منتهای وضوح و ظهور و تبين و سفور می باشد ليکن شطری از افادات علمای محققين و کملاى مدققين سنیه که قاطع السن اصحاب مرا و خصام و مثبت اين مقصود و مرام بوده باشد بايد شنيد حکيم ترمذی در نوادر الاصول گفته الاصل الخامس و الثلاثون و المائه

حدثنا اسماعيل بن نصر بن راشد قال حدثنا مسدد قال حدثنا بشر بن المفضل قال حدثنا عمر مولى عفره قال سمعت ايوب بن

صفوان يذكر جابر بن عبد الله قال خرج علينا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فقال ايها الناس من كان يجب ان يعلم منزلته عند الله فلينظر كيف منزله الله عنده فان الله ينزل العبد منه حيث انزله من نفسه و ان لله سرايا من الملائكة تحل و تقف على مجالس الذكر فاغدوا و روحوا في ذكر الله الا فارتعوا في رياض الجنه قالوا و اين رياض الجنه يا رسول الله قال مجالس الذكر فاغدوا و روحوا في ذكر الله و ذكروه بانفسكم فمنزله الله عند العبد انما هو على قلبه على قدر معرفته اياه و علمه و هيئته منه و اجلاله له تعظيمه و الحياء منه و الخشيه منه و الخوف من عقابه و الرجل عند ذكره و اقامه الحرمه لامره و نهيه و قبول مننه و رويه تدبيره و الوقوف عند احكامه طيب النفس بها و التسليم له بدنا و روحا و قلبا و مراقبه تدبيره في اموره و لزوم ذكره و النهوض باثقال نعمه و احسانه

ص: ٦٥٩

و ترك مشيآته لمشيآته و حسن الظن به فى كل ما نابه و الناس فى هذه الاشياء على درجات يتفاضلون فمنازلهم عند ربهم على قدر حظوظهم من هذه الاشياء و ان الله تبارك اسمه اكرم المؤمنين بمعرفته فاوفرهم حظا من المعرفة اعلمهم به و اعلمهم بهم اوفرهم حظا من هذه الاشياء و اوفرهم خطا منها اعظمهم منزله عنده و ارفعهم درجه و اقربهم وسيله و على قدر نقصانه من هذه الاشياء ينتقص حظه و ينحط درجته و تبعد وسيلته و يقل علمه به و تضعف معرفته اياه و يسقم ايمانه و يملكه نفسه قال الله تبارك اسمه وَ لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا فَانَّمَا فَضْلُ الْخَلْقِ بِالْمَعْرِفَةِ لَهُ وَ الْعِلْمُ بِهِ لَا بِالْأَعْمَالِ وَ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى وَ سَائِرِ أَهْلِ الْمَلِكِ قَدْ عَمِلُوا أَعْمَالَ الشَّرِيعَةِ فَصَارَتْ هُنَا هَبَاءَ مَنْثُورًا فَبِالْمَعْرِفَةِ تَزُكُو الْأَعْمَالُ وَ بِهَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَ بِهَا تُطَهَّرُ الْأَبْدَانُ فَمَنْ فَضَّلَ بِالْمَعْرِفَةِ فَقَدْ أَوْتِيَ خَطَا مِنَ الْعِلْمِ بِهِ وَ مِنْ فَضْلِ الْعِلْمِ بِهِ يَكُونُ هَذِهِ الْأَشْيَاءُ الَّتِي وَصَفْنَا مَوْجُودَةً عِنْدَهُ وَ أَبُو حَامِدٍ غَزَالِي فِي رِسَالَةٍ لَدَيْهِ كَفَتَهُ اعْلَمْ أَنَّ الْعِلْمَ هُوَ قُصُورِ النَّفْسِ النَّاطِقَةِ الْمَطْمَئِنَّةِ حَقَائِقِ الْأَشْيَاءِ وَ صُورِهَا الْمَجْرُودَةِ عَنِ الْمَوَادِّ بِأَعْيَانِهَا وَ كَيْفِيَّاتِهَا وَ كِمِّيَّاتِهَا وَ جَوَاهِرِهَا وَ ذَوَاتِهَا إِنْ كَانَتْ مَفْرُودَةً وَ إِنْ كَانَتْ مُرَكَّبَةً وَ الْعَالَمُ هُوَ الْمَحِيطُ الْمُدْرِكُ الْمَتَّصُورُ وَ الْمَعْلُومُ هُوَ ذَاتُ الشَّيْءِ الَّذِي يَنْتَقِشُ عِلْمَهُ فِي النَّفْسِ وَ شَرَفُ الْعِلْمِ بِقَدْرِ شَرَفِ مَعْلُومِهِ وَ رَتْبُهُ الْعَالَمِ بِحَسَبِ رَتْبِهِ الْعِلْمِ وَ لَا شَكَّ إِنْ أَفْضَلَ الْمَعْلُومَاتِ وَ أَعْلَاهَا وَ أَشْرَفَهَا وَ أَجْلَاهَا هُوَ اللَّهُ تَعَالَى الصَّانِعُ الْمُبْدِعُ الْحَقُّ الْوَاحِدُ فَعِلْمُهُ وَ هُوَ عِلْمُ التَّوْحِيدِ أَفْضَلَ الْعُلُومِ وَ أَجْلَاهَا وَ أَكْمَلَهَا وَ هَذَا الْعِلْمُ الضَّرُورِيُّ وَاجِبُ تَحْصِيلِهِ عَلَى جَمِيعِ الْعُقَلَاءِ كَمَا

قال صاحب الشرع عليه الصلوه و السلام طلب العلم فريضه على كل مسلم و امر بالسفر فى طلب العلم

فقال اطلبوا العلم و لو بالصين و عالم هذا العلم افضل العلماء و بهذا السبب خصهم الله تعالى بالذكر فى اجل المراتب فقال شهد الله انه لا اله الا هو و الملائكه و اولو العلم فعلماء علم التوحيد لا باطلاق هم الانبياء و بعدهم العلماء الذين هم ورثه الانبياء و هذا العلم و ان كان شريفا فى ذاته كاملا بنفسه لا ينفى سائر العلوم بل لا يحصل الا بمقدمات كثيره و تلك المقدمات لا تنتظم الا عن علوم شتى مثل علم السموات و الافلاك و جميع علم المصنوعات و يتولد عن علم التوحيد علم آخر كما سنذكرها باقسامها فى مواضعها

و نیز غزالی در احیاء العلوم در کتاب العلم گفته الباب الاوّل فی فضل العلم و التعليم و التعلم و شواهده من النقل و العقل فضیله العلم اما شواهد ذلك من القرآن فقوله عزّ و جلّ شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ فانظر كيف بدا سبحانه و تعالى بنفسه و ثنى بالملكه و ثلث باهل العلم و ناهيك بهذا شرفا و فضلا و جلالا و نبلا و قال تعالى يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ قَالَ ابْن عباس رضى الله عنه للعلماء درجات فوق المؤمنين بسبع مائه درجه ما بين الدرجتين مسيره خمس مائه عام و قال عزّ و جلّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ وَ قَالَ تعالى إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ وَ قَالَ تعالى قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ وَ قَالَ تعالى قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ تنبيها على انه اقتدر عليه بقوه العلم و قال عزّ و جلّ وَ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلْتَكُمُ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا بَيْنَ أَنْ عَظَّمَ قَدْرَ الْآخِرِ يَعْلَمُ بِالْعِلْمِ وَ قَالَ تعالى وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ مَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ وَ قَالَ تعالى وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ رَدَّ حِكْمَهُ فِي الْوَقَائِعِ إِلَى اسْتِنْبَاطِهِمْ وَ الْحَقُّ رَتْبُهُمْ بِرَتْبِهِ الْانْبِيَاءِ فِي كَشْفِ حُكْمِ اللَّهِ وَ قِيلَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُورِي سَوَآتِكُمْ يَعْنِي الْعِلْمَ وَ رِيْشًا يَعْنِي الْيَقِينَ وَ لِبَاسِ التَّقْوَى يَعْنِي الْحَيَاءَ وَ قَالَ عزّ و جلّ وَ لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَى عِلْمٍ وَ قَالَ تعالى فَلَنْقُصَنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَ قَالَ عزّ و جلّ بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ قَالَ تعالى خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ وَ انما ذكر ذلك في معرض الامتنان و اما الاخبار

فقال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم من يرد الله به خيرا يفقهه في الدين و يلهمه رشده و قال صَلَّى الله عليه و سلم العلماء ورثه الانبياء و معلوم انه لا رتبه فوق رتبه النبوه فلا شرف فوق شرف الوراثه لتلك الرتبه و

قال صَلَّى الله عليه و سلم يستغفر للعالم ما في السموات و الارض و اى منصب يزيد على منصب من تشغل ملائكه السموات و الارض بالاستغفار له فهو مشغول بنفسه و هم مشغولون بالاستغفار له و

قال صَلَّى الله عليه و سلم ان الحكمة تزيد الشريف شرفا و ترفع المملوك حتى يجلسه مجالس الملوک و قد نبه بهذا على ثمرته في الدنيا و معلوم ان الآخرة خير و ابقى و

قال صَلَّى الله عليه و سلم خصلتان لا يكونان في منافق حسن سمت و فقه في الدين و لا تشكن في الحديث لنفاق بعض فقهاء الزمان فانه ما أراد به الفقه الذي ظننته و سياى معنى الفقه و ادنى درجات الفقيه ان يعلم ان الآخرة خير من الدنيا و هذه المعرفة إذا صدقت و

و غلبت برثته من النفاق و الرياء و

قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و سلم افضل النَّاسِ المومن العالم الَّذى ان احتيج إليه نفع و ان استغنى عنه اغنى نفسه

و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و سلم الايمان عريان و لباسه التقوى و زينته الحياء و ثمرته العلم

و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و سلم اقرب النَّاسِ من درجه النَّبوه اهل العلم و الجهاد اما اهل العلم فدلوا النَّاسِ على ما جاءت به الرسل و
اما اهل الجهاد فجاهدوا باسيافهم على ما جاءت به الرسل

و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و سلم لموت قبيله ايسر من موت عالم

و قال عليه الصلوه و السلام النَّاسِ معادن كمعادن الذهب و الفضة فخيرهم فى الجاهليه خيارهم فى الاسلام إذا فقهوا

و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و سلم يوزن يوم القيومه مداد العلماء بدم الشهداء

و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و سلم من حفظ على امتى اربعين حديثا من السنه حتى يؤديها إليهم كنت له شفيعا و شهيدا يوم القيامه

و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و سلم من حمل من امتى اربعين حديثا لقي الله عز و جل يوم القيامه فقيها عالما

و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و سلم من تفقه فى دين الله عز و جل كفاه الله همه و رزقه من حيث لا يحتسب

و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و سلم اوحى الله عز و جل الى ابراهيم عليه السلام يا ابراهيم اتى عليم احب كل عليم

و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و سلم العالم امين الله سبحانه فى الارض

و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و سلم صنفان من امتى إذ اصلحوا صلح النَّاسِ و إذا فسدوا فسد النَّاسِ الامراء و الفقهاء

و قال عليه السلام إذا اتى على يوم لا ازداد فيه علما يقربنى الى الله عز و جل فلا بورك فى طلوع شمس ذلك اليوم

و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و سلم فى تفضيل العلم على العباده و الشهاده فضل العالم على العابد كفضلى على ادنى رجل من اصحابى
فانظر كيف نزل العلم مقارنا لدرجه النبوه و كيف حط رتبه العمل المجرد عن العلم و ان كان العابد لا يخلو عن علم بالعباده
التي يواظب عليها و لولاه لم تكن عباده و

قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و سلم فضل العالم على العابد كفضل القمر ليله البدر على سائر الكواكب

و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و سلم يشفع يوم القيامه ثلاثه الانبياء ثم العلماء ثم الشهداء فاعظم برتبه هى تلو النبوه و فوق الشهاده مع ما
ورد فى فضل الشهاده و

قال صلى الله عليه و سلم ما عبد الله تعالى بشيء افضل من فقه في الدين و لقيه واحد اشد على الشيطان من الف عابد و لكل شيء عماد و عماد هذا الذين الفقه

و قال صلى الله عليه و سلم خير دينكم ايسره و خير العباده الفقه

و قال صلى الله عليه و سلم فضل المؤمن العالم على المومن العابد بسبعين درجه

و قال صلى الله عليه و سلم انكم اصبحتم في زمان كثير فقهاؤه قليل خطبائه قليل سائلوه كثير معطوه العمل فيه خير من العلم و سياى على الناس زمان قليل فقهاؤه كثير خطبائه قليل معطوه كثير سائلوه العلم فيه خير من العمل

و قال صلى الله عليه و سلم بين العالم و العابد مائه درجه بين كل درجتين حضر الجواد المضممر سبعين سنه و قيل يا رسول الله

ص: ٦٦٢

أَيّ الاعمال افضل قال العلم بالله عزّ وجل فقال أى الاعمال تريد قال صَلَّى الله عليه و سَلَّمَ العلم بالله سبحانه فقيل نسال عن العمل و تجيب عن العلم فقال صَلَّى الله عليه و سلم ان قليل العمل ينفع مع العلم و أنّ كثير العمل لا ينفع مع الجهل

و قال صَلَّى الله عليه و سلم يبعث الله سبحانه العباد يوم القيامة ثم يبعث العلماء ثم يقول يا معشر العلماء انى لم اضع علمى فيكم الا لعلمى بكم و لم اضع علمى فيكم لاعذبكم اذهبوا فقد غفرت لكم و اما الاثار

فقد قال على بن أبى طالب رضى الله عنه لكميل يا كميل العلم خير من المال العلم يحرسك و انت تحرس المال و العلم حاكم و المال محكوم عليه و المال تنقصه النفقه و العلم يزكو بالانفاق

و قال عليّ ايضا رضى الله عنه العالم افضل من الصائم القائم المجاهد و إذا مات العالم ثلم فى الاسلام ثلمه لا يسدها الا خلف منه

و قال رضى الله تعالى عنه نظما ما الفخر الا لاهل العلم انهم*على الهدى لمن استهدى ادلاء* و قدر كل امرئ ما كان يحسنه*و الجاهلون لاهل العلم اعداء*ففز بعلم تعيش حيا به ابدا*الناس موتى و اهل العلم احياء* و قال ابو الاسود ليس شىء اعز من العلم الملوك حكام على الناس و العلماء حكام على الملوك و قال ابن عباس رضى الله عنهما خير سليمان بن داود عليهما السلام بين العلم و المال و الملك فاختار العلم فاعطى المال و الملك معه و سئل ابن المبارك من الناس فقال العلماء قيل فمن الملوك قال الزهاد قيل فمن السفلة قال الذى ياكل بدينه و لم يجعل غير العالم من الناس لان الخاصية التى تميز بها الناس عن سائر البهائم هى العلم و الانسان انسان بما هو شريف لاجله و ليس ذلك بقوه شخصه فانّ الجمل اقوى منه و لا بعظمه فان الفيل اعظم منه و لا بشجاعته فانّ السبع اشجع منه و لا باكله فانّ الثور اوسع بطنا منه و لا بالمجامعه فانّ احسن العصافير اقوى على السفاد منه بل لم يخلق الا العلم و لم يشرف الا بذلك و قال بعض الحكماء ليت شعرى أى شىء ادرك من فاته العلم و أى شىء فات من ادرك العلم و قال فتح الموصلى رحمه الله أليس المريض إذا منع الطعام و الشراب و الدواء يموت قالوا بلى قال كذلك القلب إذا منع عنه الحكمه و العلم ثلاثه ايام يموت و لقد صدق فان غداء القلب العلم و الحكمه و بهما حياته كما أنّ غداء الجسد الطعام و من فقد العلم فقلبه مريض و موته لازم و لكنه لا يشعر به إذ حب الدنيا و شغله بها ابطل احساسه كما ان غلبه الخوف قد تبطل احساس الم الجرح فى الحال و ان كان واقعا فاذا حط الموت عنه اعباء الدنيا احسن بهلاكه و تحسر تحسرا لا ينفعه و ذلك كاحساس الامن من خوفه و المفيق من سكره بما اصابه من الجراحات فى حاله السكر او الخوف فنعود بالله من يوم كشف الغطاء

فان النَّاسَ نيام فاذا ماتوا انتبهوا وقال الحسن رحمه الله يوزن مداد العلماء بدم الشهداء فيرجح مداد العلماء وقال ابن مسعود رضى الله عنه عليكم بالعلم قبل ان يرفع و رفعه ان يهلك رواته فوالله ليدى نفسى بيده ليوذن رجال قتلوا فى سبيل الله شهداء ان يبعثهم الله علماء لما يرون من كرامتهم فان احدا لم يولد عالما و انما العلم بالتعلم وقال ابن عباس رضى الله عنه تذاكر العلم بعض ليله احب الى من احيائها وكذلك عن ابي هريره رضى الله عنه و احمد بن حنبل رحمه الله و قال الحسن فى قوله تعالى رَبَّنَا آتِنَا فى الدُّنْيَا حَسَنَةً هى العلم و العباده وَ فى الآخِرَةِ حَسَنَةً هى الجنة و قيل لبعض الحكماء ائى الاشياء تقتنى قال الاشياء التى إذا غرقت سفينتك سبحت معك يعنى العلم و قيل أراد بغرق السفينه هلاك بدنه بالموت و قال بعضهم من اتخذ الحكمة لجاما اتخذه النَّاس اماما و من عرف بالحكمة لاحظته العيون بالوقار و قال الشافعى رحمه الله عليه ان من شرف العلم كل من نسب إليه و لو فى شىء حقير فرح و من دفع عنه حزن و قال عمر رضى الله عنه ايتها النَّاس عليكم بالعلم فان الله سبحانه رداء يحبّه فمن طلب بابا من العلم رداه الله عز و جل بردائه فان اذنب ذنبا استعبته فان اذنب ذنبا استعبته لثلا يسلبه رداءه ذلك و ان تناول به ذلك الذنب حتى يموت و قال الاحنف رحمه الله كاد العلماء ان يكونوا اربابا و كل عز لم يوطد بعلم فالى ذل مصيره و قال سالم بن ابي الجعد اشترانى مولائى بثلاثمائة درهم فاعتقنى قلت بائى حرفه احترف فقال باحسن حرفه فاحترقت بالعلم فما تمت لى سنة حتى اتانى امير المدينة زائرا فلم اذن له و قال الزبير بن ابي بكر كتب الى ابي بالعراق عليك بالعلم فانك ان افتقرت كان لك مالا و ان استغنيت كان لك جمالا و حكى ذلك فى وصايا لقمان لابنه قال يا نبى جالس العلماء و زاحمهم بركبتيك فان الله سبحانه يحيى القلب بنور الحكمة كما يحيى الارض بوابل السماء و قال بعض الحكماء إذا مات العالم بكاه الحوت فى الماء و الطير فى الهواء و يفقد وجهه و لا ينسى ذكره و قال الزهرى رحمه الله العلم ذكر و لا يحبه الا ذكر ان الرجال و نيزغزالي در احياء العلوم در بيان فضل علم گفته الشواهد العقلية اعلم ان المطلوب من هذا الباب معرفة فضيله العلم و نفاسته و ما لم تفهم الفضيله فى نفسها و لم يتحقق المراد منها لم يكن ان يعلم وجودها صفة العلم او لغيره من الخصال فلقد ضل عن الطريق من طمع ان يعرف ان زيدا حكيم أم لا و هو بعد لم يفهم معنى الحكمة و حقيقتها فالفضيله مأخوذة من الفضل و هى الزيادة فاذا تشارك شيان فى امر و اختص احدهما بمزيد يقال فضله و له الفضل عليه مهما كانت زيادته فيما هو كمال ذلك الشىء

كما يقال الفرس افضل من الحمار بمعنى انه يشاركه فى قوه الحمل و يزيد عليه بقوه الكبر و الفرّ و شده العدو و حسن الصورة فلو فرض حمل اخخص بسلعه زائده لم يقل انه افضل لان تلك زياده فى الجسم و نقصان فى المعنى و ليست من الكمال فى شىء و الحيوان مطلوب لمعناه و صفاته لا لجسمه فاذا فهمت هذا لم يخف عليك ان العلم فضيله ان اخذته بالاضافه الى سائر الاوصاف كما ان للفرس فضيله ان اخذته بالاضافه الى سائر الحيوانات بل شده العدو فضيله فى الفرس و ليست فضيله على الاطلاق و العلم فضيله فى ذاته و على الاطلاق من غير اضافه فانه كمال الله سبحانه و به شرف الملائكه و الانبياء بل الكيس من الخيل خير من البليد فهى فضيله فى ذاته على الاطلاق من غير اضافه و اعلم ان الشىء النّفس - المرغوب فيه ينقسم الى ما يطلب لغيره و الى ما يطلب لذاته و الى ما يطلب لغيره و لذاته جميعا فما يطلب لذاته اشرف و افضل ممّا يطلب لغيره و المطلوب لغيره الدراهم و الدنانير فانهما حجران لا منفعه لهما و لو لا ان الله سبحانه و تعالى يسر قضاء الحاجات بهما لكانا و الحصباء بمثابه واحده و المذى يطلب لذاته فالسعاده فى الآخرة و لذه النظر لوجه الله تعالى و المذى يطلب لذاته و لغيره فكسلامه البدن فان سلامه الرجل مثلا مطلوبه من حيث أنّها سلامه البدن عن الالم و مطلوبه المشى بها و التوصل الى المارب و الحاجات و بهذا الاعتبار إذا نظرت الى العلم رايته لذيذا فى نفسه فيكون مطلوبا لذاته و وجدته وسيله الى دار الآخرة و سعادتها و ذريعه الى القرب من الله تعالى و لا يتوصل إليه الآيه و اعظم الاشياء رتبه فى حق الادمى السعاده الابديه و افضل الاشياء ما هو وسيله إليها و لن يتوصل إليها الاّ - بالعلم و العمل و لا يتوصل الى العمل ايضا الاّ بالعلم بكيفيه العمل فاصل السعاده فى الدنّيا و الآخرة هو العلم فهو إذا افضل الاعمال و كيف لا و قد تعرف فضيله الشىء ايضا بشرف ثمرته و قد عرفت ان ثمره العلم القرب من رب العالمين و الالتحاق بافق الملائكه و مقارنه الملاّ الاعلى هذا فى الآخرة و اما فى الدنّيا فالعزّ و الوقار و نفوذ الحكم على الملوك و لزوم الا-جترام فى الطباع حتى ان اغبياء الترك و اجلاف العرب يصادفون طباعهم مجبوله على التوقير لشيوخهم لاختصاصهم بمزيد علم مستفاد من تجربه بل البهيمة بطبعها توقر الانسان لشعورها بتميز الانسان لكمال مجاوز لدرجتها هذه فضيله العلم مطلقا ثم تختلف العلوم كما سيأتى بيانه و تتفاوت لا محاله فضائلها بتفاوتها

و فخر الدين رازى در مفاتيح الغيب گفته و اعلم انه يدل على فضيله العلم الكتاب و السنه و المعقول اما الكتاب فوجوه الاول ان الله تعالى سمي العلم بالحكمه ثم انه تعالى عظم امر الحكمه و ذلك يدل على عظم شان العلم بيان انه تعالى سمي العلم بالحكمه ما يروى عن مقاتل انه قال تفسير الحكمه فى القرآن على اربعة اوجه احدها مواضع القرآن قال فى سورة البقره و ما أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَ الْحِكْمَةِ يَعْنِي مَوَاعِظَ الْقُرْآنِ وَ فِي سُورَةِ النِّسَاءِ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ يَعْنِي الْمَوَاعِظَ وَ مِثْلَهَا فِي آلِ عِمْرَانَ وَ ثَانِيهَا الْحِكْمَةُ بِمَعْنَى الْفَهْمِ وَ الْعِلْمُ قَوْلُهُ تَعَالَى وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا وَ فِي سُورَةِ لُقْمَانَ وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ يَعْنِي الْفَهْمَ وَ الْعِلْمَ وَ فِي الْإِنْعَامِ أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ وَ ثَالِثُهَا الْحِكْمَةُ بِمَعْنَى النَّبُوَّةِ فِي النَّسَاءِ فَكَيْفَ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ يَعْنِي النَّبُوَّةَ وَ فِي ص وَ آتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَ فَصَلَ الْخَطَابَ وَ فِي سُورَةِ الْبَقَرَةِ وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَ الْحِكْمَةَ وَ رَابِعُهَا الْقُرْآنُ فِي النَّحْلِ أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ فِي الْبَقَرَةِ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَ جَمِيعُ هَذِهِ الْوُجُوهُ عِنْدَ التَّحْقِيقِ تَرْجِعُ إِلَى الْعِلْمِ ثُمَّ تَفَكَّرُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى مَا عَطَى مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا الْقَلِيلَ وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا وَ سَمَى الدُّنْيَا قَلِيلًا بِسَرِّهَا قَلِيلًا قَلِيلًا فَمَا سَمَاهُ قَلِيلًا لَا يُمْكِنُ أَنْ نَدْرِكَ كَمِيَّتَهُ فَمَا ظَنُّكَ بِمَا سَمَاهُ كَثِيرًا ثُمَّ الْبِرْهَانَ لِعَقْلِ عَلَى قَلْبِهِ الدُّنْيَا مَتْنَاهُ الْقَدْرُ مَتْنَاهُ الْعَدَدُ مَتْنَاهُ الْمَدَّةُ وَ الْعِلْمُ لَا نِهَائِهِ لِقَدْرِهِ وَ عَدَدِهِ وَ مَدَّتِهِ وَ لَا لِلْسَعَادَاتِ الْحَاصِلَةِ مِنْهُ وَ ذَلِكَ يَنْبَهِكُ عَلَى فَضِيلَةِ الْعِلْمِ الثَّانِي فِي قَوْلِهِ تَعَالَى قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ وَ قَدْ فَرَّقَ بَيْنَ سَبْعَةٍ فَرَّقَ فِي كِتَابِهِ فَرَّقَ بَيْنَ الْخَبِيثِ وَ الطَّيِّبِ فَقَالَ قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَ الطَّيِّبُ يَعْنِي الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ وَ فَرَّقَ بَيْنَ الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرِ فَقَالَ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ وَ فَرَّقَ بَيْنَ الظُّلْمِ وَ النُّورِ فَقَالَ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَ النُّورُ وَ فَرَّقَ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ وَ بَيْنَ الظَّلِّ وَ الْحَرُورِ وَ إِذَا تَأَمَّلْتَ وَجَدْتَ كُلَّ ذَلِكَ مَأْخُودًا مِنَ الْفَرْقِ بَيْنَ الْعَالَمِ وَ الْجَاهِلِ الثَّلَاثِ قَوْلُهُ تَعَالَى أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ الْمُرَادُ بِالْأَمْرِ الْعِلْمُ فِي أَصْحَابِ الْأَقْوَالِ لِأَنَّ الْمُلُوكَ يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَةُ الْعُلَمَاءِ وَ لَا يَنْعَكُسُ ثُمَّ انظُرْ إِلَى هَذِهِ الْمَرْتَبَةِ فَانَّهُ تَعَالَى ذَكَرَ الْعَالَمَ فِي مَوْضِعَيْنِ مِنْ كِتَابِهِ فِي الْمَرْتَبَةِ الثَّانِيَةِ قَالَ شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ وَ قَالَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ ثُمَّ أَنَّهُ سَبَّحَانَهُ وَ تَعَالَى زَادَ فِي الْأَكْرَامِ فَجَعَلَهُمْ فِي الْمَرْتَبَةِ الْأُولَى فِي آيَتَيْنِ فَقَالَ تَعَالَى وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ وَ قَالَ تَعَالَى قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنِ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ الرَّابِعُ يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَ اعْلَمْ أَنَّهُ تَعَالَى ذَكَرَ الدَّرَجَاتِ لِأَرْبَعَةِ أَصْنَافٍ أُولَاهَا لِلْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَهْلِ بَدْرِ قَوْلُهُ إِنَّمَّا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ إِلَى قَوْلِهِ لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ الثَّانِيَةِ الْمَجَاهِدِينَ قَوْلُهُ وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ وَ الثَّلَاثَةَ الصَّالِحِينَ وَ مَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى وَ الرَّابِعَةَ لِلْعُلَمَاءِ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ فَاللَّهُ تَعَالَى فَضَّلَ أَهْلَ بَدْرِ عَلَى غَيْرِهِمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بِدَرَجَاتٍ وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَ فَضَّلَ الصَّالِحِينَ عَلَى هَوْلَاءِ بِدْرِهِ ثُمَّ فَضَّلَ الْعُلَمَاءَ عَلَى جَمِيعِ الْأَصْنَافِ بِدَرَجَاتٍ فَجَبَّ كَوْنُ الْعُلَمَاءِ أَفْضَلَ النَّاسِ الْخَامِسَ قَوْلُهُ إِنَّمَّا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ وَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَصَفَ الْعُلَمَاءَ فِي كِتَابِهِ بِخَمْسِ مَنَاقِبٍ أَحَدُهَا الْإِيمَانُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا وَ ثَانِيهَا التَّوْحِيدُ وَ الشَّهَادَةُ شَهِدَ اللَّهُ إِلَى قَوْلِهِ وَ أُولُوا الْعِلْمِ وَ ثَالِثُهَا الْبُكَاءُ وَ يَخْرُونَ لِلذَّقَانِ يَبْكُونَ وَ رَابِعُهَا الْخُشُوعُ إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ وَ خَامِسُهَا الْخُشْيَةُ إِنَّمَّا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ وَ أَمَّا الْأَخْبَارُ فَجُوهُ أَحَدُهَا

وقال رضى الله تعالى عنه نظما ما الفخر الا لاهل العلم انهم*على الهدى لمن استهدى ادلاء* و قدر كل امرئ ما كان يحسنه*و الجاهلون لاهل العلم اعداء*ففز بعلم تعش حيا به ابداء*الناس موتى و اهل العلم احياء* و قال ابو الاسود ليس شىء اعز من العلم الملوك حكام على الناس و العلماء حكام على الملوك و قال ابن عباس رضى الله عنهما خير سليمان بن داود عليهما السلام بين العلم و المال و الملك فاختر العلم فاعطى المال و الملك معه و سئل ابن المبارك من الناس فقال العلماء قيل فمن الملوك قال الزهاد قيل فمن السفلة قال الذى ياكل بدينه و لم يجعل غير العالم من الناس لان الخاصية التى تميز بها الناس عن سائر البهائم هى العلم و الانسان انسان بما هو شريف لاجله و ليس ذلك بقوه شخصه فانّ الجمل اقوى منه و لا بعظمه فانّ الفيل اعظم منه و لا بشجاعته فانّ السبع اشجع منه و لا باكله فانّ الثور اوسع بطنا منه و لا بالمجمعه فانّ اخس العصافير اقوى على السفاد منه بل لم يخلق الا العلم و لم يشرف الا بذلك و قال بعض الحكماء ليت شعرى أى شىء ادرك من فاته العلم و أى شىء فات من ادرك العلم و قال فتح الموصلى رحمه الله أليس المريض إذا منع الطعام و الشراب و الدواء يموت قالوا بلى قال كذلك القلب إذا منع عنه الحكمه و العلم ثلاثه ايام يموت و لقد صدق فانّ غذاء القلب العلم و الحكمه و بهما حياته كما أنّ غذاء الجسد الطعام و من فقد العلم فقلبه مريض و موته لازم و لكنه لا يشعر به إذ حب الدنيا و شغله بها ابطل احساسه كما ان غلبه الخوف قد تبطل احساس الم الجرح فى الحال و ان كان واقعا فاذا حط الموت عنه اعباء الدنيا احسن بهلاكه و تحسر تحسرا لا ينفعه و ذلك كاحساس الامن من خوفه و المفيق من سكره بما اصابه من الجراحات فى حاله السكر او الخوف فنعوذ بالله من يوم كشف الغطاء

ص:

ابن عمر رضى الله عنه مرفوعا فضل العالم على العابد تسعين درجه بين كل درجه عدو الفرس سبعين عاما و ذلك ان الشيطان يضع البدعه للناس فيبصرها العالم فيزيلها و العابد يقبل على عبادته لا يتوجه لها و لا يتعرف لها و ثامنها

الحسن مرفوعا رحمه الله على خلفائى فقيل من خلفائك يا رسول الله قال الذين يحيون سنتى و يعلمونها عباد الله و تاسعها

قال عليه الصلوه و السلام من خرج يطلب بابا من العلم ليرد به باطلا الى حق او ضالا الى هدى كان علمه كعباده اربعين عاما و عاشرها

قال عليه الصلوه و السلام لعلى رضى الله عنه حين بعثه الى اليمن لئن يهدى الله بك رجلا- واحدا خير لك مما تطلع عليه الشمس او تغرب الحادى عشر

ابن مسعود رضى الله عنه مرفوعا من طلب العلم ليحدث الناس ابتغاء وجه الله اعطاه الله اجر سبعين نبيا الثانى عشر

عامر الجهنى رضى الله عنه مرفوعا يؤتى بمداد طالب العلم و دم الشهيد يوم القيمه لا يفضل احدهما على الآخر

و فى روايه يرجح مداد العلماء الثالث عشر

ابو واقد الليثى رضى الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه و سلم بينما هو جالس و الناس معه إذا قبل ثلاثه نفر اما احدهم فرأى فرجه فى الخلقه فجلس إليها و اما الآخر فجلس خلفهم و اما الثالث فانه رجع و فر فلما فرغ صلى الله عليه و سلم من كلامه قال الا- اخبركم عن نفر الثلاثة اما الاول اوى الى الله فاواه الله و اما الثانى فاستحيا من الله فاستحيا الله منه و اما الثالث فاعرض عن الله فاعرض الله عنه نظام الدين نيسابورى در غرائب القرآن كفته البحث الثالث فى فصل العلم لو كان فى الامكان شىء اشرف من العلم لا ظهر الله تعالى فضل آدم بذلك الشىء و مما يدل على فضله الكتاب و السینه و المعقول اما الكتاب فمن ذلك ما يروى عن مقاتل ان الحكمة فى القرآن على اربعة اوجه احدها مواضع القرآن و ما أنزلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَ الْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ و ثانيها الحكمة بمعنى الفهم و العلم و آتِنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ وَ ثالثها الحكمة بمعنى النبوه فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ رابعها القرآن يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَ جميع هذه الوجوه عند التحقيق ترجع الى العلم و من ذلك انه تعالى فرق بين سبعة نفر فى كتابه قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَ الطَّيِّبُ لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ وَ مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ وَ لَا الظُّلُمَاتُ وَ لَا النُّورُ وَ لَا الظُّلُّ وَ لَا الْحُرُورُ وَ مَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَ لَا الْأَمْوَاتُ

فاذا تأملت وجدت كل ذلك مأخوذاً من الفرق بين العالم والجاهل و من ذلك قوله أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ أَى العلماء فى اصح الاقوال لان الملوك يجب عليهم طاعة العلماء و لا ينعكس شهد الله أنه لا إله إلا هو و الملائكة و أولوا العلم جعلهم فى الآيتين فى المرتبه الثالثه ثم زاد فى الاكرام فجعلهم فى المرتبه الثانيه و ما يعلم تأويله إلا الله و الراسخون فى العلم قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ وَ مِنْ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَ مِنْ ذَلِكَ وَصَفَهُمْ بِالْإِيمَانِ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ وَ بِشَهَادَةِ التَّوْحِيدِ شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ وَ بِالْبُكَاءِ وَ السُّجُودِ وَ الْخُشُوعِ إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّداً وَ يَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولاً وَ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَ يَزِيدُهُمْ خُشُوعاً وَ بِالْخُشْيَةِ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ وَ أَمَا الْإِخْبَارُ فَمِنْهَا مَا

رواه انس عن النبي صلى الله عليه و سلم من احب ان ينظر الى عتقاء الله من النار فلينظر الى المتعلمين فوالذى نفسى بيده ما من متعلم يختلف الى باب العالم الا كتب الله بكل قدم عبادته سنه له و بنى بكل قدم مدينه فى الجنه له و يمشى على الارض و الارض تستغفر له يمسى و يصبح مغفوراً له و شهدت الملائكه لهم بانهم عتقاء الله من النار

و عن انس ايضا ان النبي صلعم قال من طلب العلم لغير الله لم يخرج من الدنيا حتى ياتى عليه العلم فيكون لله و من طلب العلم لله فهو كالصائم نهاره و القائم ليله و ان بابا من العلم يتعلمه الرجل خير من ان يكون ابو قبيس ذهاباً له فانفقته فى سبيل الله

و عن الحسن مرفوعاً من جاءه الموت و هو يطلب العلم ليحى به الاسلام كان بينه و بين الانبياء درجه فى الجنه

و عنه صلى الله عليه و سلم رحمه الله على خلفائى فليل يا رسول الله و من خلفائك قال الذين يحيون سنتى و يعلمونها عباد الله

و عن أبى موسى الاشعري مرفوعاً يبعث الله العباد يوم القيمه ثم يميز العلماء فيقول يا معشر العلماء انى لم اضع نورى فيكم الا لعلمى بكم و لا اضع علمى فيكم لا عذبكم انطلقوا فقد غفرت لكم

و قال صلى الله عليه و سلم معلم الخير إذا مات ابكى عليه طير السماء و دواب الارض و حيتان البحر

و عن أبى هريره مرفوعاً من صلى خلف عالم من العلماء فكانما صلى خلف نبي من الانبياء

و عن ابن عمر مرفوعاً فضل العالم على العابد بسبعين درجه بين كل درجه حضر الفرس سبعين عاماً و ذلك ان الشيطان رفيع البدعه الناس فيغيرها العالم و يزيلها و العابد يقبل على عبادته لا يتوجه إليها و لا يتعرف لها

و قال صلى الله عليه و سلم لعلى

حين بعثه الى اليمن لان يهدى الله بك رجلا واحدا خير لك ممّا طلعت عليه الشمس و تغرب

و عن ابن مسعود مرفوعا من طلب العلم ليحدث الناس ابتغاء وجه الله اعطاه الله اجر سبعين نبيا

و عن عامر الجهني مرفوعا يؤتى بمداد العلماء و دم الشهداء يوم القيمة لا يفضل احدهما على الآخر

و فى روايه فيترجح مداد العلماء

و عن أبى واقد الليثى أنّ النبيّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ بينما هو جالس و النَّاس معه إذا قبل ثلثه نفر فاما احدهم فرأى فرجه فى الحلقة فجلس إليها و اما الآخر فجلس خلفهم و اما الثالث فأنه رجع و فر فلما فرغ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ من كلامه قال الا اخبركم عن نفر الثلثة اما الاول اوى الى الله فاواه الله و اما الثانى فاستحى من الناس فاستحى الله منه و اما الثالث فاعرض فاعرض الله عنه

و عنه صلعم يشفع يوم القيامة ثلثة الانبياء ثم العلماء ثم الشهداء قال الراوى فاعظم بمرتبته هى الواسطة بين النبوه و الشَّهادة

و عن أبى هريره مرفوعا إذا مات الانسان انقطع عمله الا من ثلثه صدقه جاريه و علم ينتفع به و ولد صالح يدعو له بالخير

و عن النبيّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ إذا سألتم الحوائج فاسئلوها النَّاس قيل يا رسول الله و من النَّاس قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ اهل القرآن قيل ثم من قال اهل العلم قيل ثم من قال صباح الوجوه قال الزاوى و المراد باهل القرآن من يحفظ معانيه و

قال صلعم كن عالما مجتهدا او متعلما او مستمعا او محبًا و لا تكن الخامس فتهلك قال الراوى وجه التوفيق بين هذه الروايه و بين الروايه الاخرى

النَّاس رجلا من عالم و متعلم و سائر النَّاس همج لا خير فيه أنّ المستمع و المحبّ بمنزله المتعلم و ما احسن قول بعض الاعراب لولده كن مستمعا جالسا او ذبنا خالسا او كليا حارسا و اياك ان تكون انسانا ناقصا و

عن النبيّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ انه كان يحدث انسانا فوحى الله إليه انه لم يبق من عمر هذا الرجل الذى تحدّثه الا ساعه و كان هذا وقت العصر فاخبره الرسول بذلك فاضطرب الرجل

و قال يا رسول الله دلّنى على اوفق عمل فى هذه الساعه قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ اشتغل بالتعلم فاشتغل بالتعلم و قبض قبل المغرب قال الراوى و لو كان شىء افضل من العلم لامره النبيّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ و سلم به فى ذلك الوقت و نور الدين سمهودى در جواهر العقدين كفته الباب الاول فى ايراد الدلائل الداله على فضل العلم و العلماء و وجوب توقيرهم و احترامهم و التحذير من بعضهم و الذى لبعضهم و قد تظاهرت الآيات و صحيح الاخبار و الاثار و تواترت و تطابقت الدلائل العقلية و النقلية و توافقت على هذا الغرض الذى اشرنا إليه و عولنا فى هذا الباب عليه و انما نورد اشياء من ذلك تنبيها على

ما هنا لك ليشرق قلب المؤمن باليقين و يشرق صدر العدو اللعين و يقدر العقلاء علماء الشريعة حق قدرهم و تمتلى بانوار ذلك جوانح صدرهم فنقول قال الله تعالى قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ وَ قَالَ تَعَالَى يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَ هُوَ مِنْ عَطْفِ الْخَاصِّ عَلَى الْعَامِّ لِأَنَّ الْعُلَمَاءَ اخْصَّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَيَكُونُ الْمَعْنَى أَنَّهُ يَرْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى غَيْرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَرْفَعُ الْعُلَمَاءَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى بَقِيَةِ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَذَا جَاءَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا دَرَجَاتٍ رَوَاهُ الدِّيلَمِيُّ وَ فِي رَوَايَةٍ لِغَيْرِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ لِلْعُلَمَاءِ دَرَجَاتٌ فَوْقَ الْمُؤْمِنِينَ بِسَبْعِمِائَةٍ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَتَيْنِ خَمْسِمِائَةٌ سَنَةٌ وَ فِي رَوَايَةٍ عَنْهُ مَا بَيْنَ الدَّرَجَتَيْنِ مِائَةٌ عَامٌ وَ فِي مَسْنَدِ الدَّارِمِيِّ عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ فَضَّلَ الْعَالَمَ عَلَى الْمَجْتَهِدِ يَعْنِي فِي الْعِبَادَةِ مِائَةٌ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَتَيْنِ خَمْسِمِائَةٌ سَنَةٌ حَضَرَ الْفَرَسَ الْمَضْمَرُ السَّرِيعَ وَ قَوْلُهُ حَضَرَ الْفَرَسَ بِضَمِّ الْحَاءِ الْمَهْمَلَةِ يَعْنِي عَدُوهُ وَ بِهَذَا يَتَبَيَّنُ مَا أَشِيرَ إِلَيْهِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ وَ قَالَ تَعَالَى إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ أَيْ لِأَنَّ خَشْيَةَ اللَّهِ إِنَّمَا تَنْشَأُ عَنِ الْعِلْمِ بِهِ وَ بِصِفَاتِ ذَاتِهِ وَ بِصِفَاتِ فِعْلِهِ وَ مِنْ خَامِرِ قَلْبِهِ عِلْمٌ ذَلِكَ وَرَثَةُ الْخَشْيَةِ لِلَّهِ وَ لَا تَتِمُّ الْخَشْيَةُ بِدُونِ هَذَا الْعِلْمِ فَإِذَا ضُمَّتْ إِلَى هَذِهِ الْآيَةِ قَوْلُهُ تَعَالَى أُولَئِكَ هُمُ الْخَيْرُ الْبَرِيَّةُ إِلَى قَوْلِهِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ حَصَلَ مِنْ مَجْمُوعِ ذَلِكَ أَنَّ الْعُلَمَاءَ هُمُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ اللَّهُ تَعَالَى وَ أَنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ اللَّهَ تَعَالَى هُمُ الْخَيْرُ الْبَرِيَّةُ فَيَنْتِجُ الْعُلَمَاءُ خَيْرَ الْبَرِيَّةِ وَ كَيْفَ لَا وَ هُمُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ كَمَا يَعْلَمُ مِمَّا سَيَأْتِي فَكَمَا أَنَّهُ لَا رَتْبَهُ فَوْقَ رَتْبِهِ النَّبَوَةِ فَلَا شَرَفَ فَوْقَ شَرَفٍ وَارِثَ تِلْكَ الرَّتْبَةِ وَ قَالَ تَعَالَى فَسَيَلُّوْا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ فَأَوْجِبْ عَلَى مَنْ لَا يَعْلَمُ سْؤَالَهِمْ وَ الرَّجُوعَ إِلَيْهِمْ وَ قَالَ تَعَالَى شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ أُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ فَبَدَأَ سُبْحَانَهُ بِنَفْسِهِ وَ ثَنَى بِمَلَائِكَتِهِ وَ ثَلَّثَ بِأَهْلِ الْعِلْمِ فَنَاهَيْكَ بِهَذَا شَرَفًا وَ جَلَالَةً وَ نَبْلًا إِذْ لَوْ كَانَ ثَمَّ مَنْ هُوَ أَشْرَفُ مِنَ الْعُلَمَاءِ لَقَرَنَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِاسْمِهِ وَ اسْمِ مَلَائِكَتِهِ كَمَا قَرَنَ اسْمَ الْعُلَمَاءِ قَلْتُ وَ السَّرْفِيَّةُ أَنَّ الشَّهَادَةَ مُشْتَقَّةٌ مِنَ الشُّهُودِ الْمُقْتَضِيَّةِ لِتَحْقِيقِ الْمَشْهُودِ بِهِ عِنْدَ مَنْ شَهِدَ وَ أَوْلُو الْعِلْمِ أَكْمَلُ النَّاسِ عِلْمًا بِوَحْدَانِيَةِ اللَّهِ عِزُّ وَ جَلُّ وَ سَائِرُ صِفَاتِهِ قَدْ خَامَ هَذَا الْعِلْمُ قُلُوبَهُمْ بِحَيْثُ لَا يَغِيبُ عَنْهَا وَ ذَلِكَ مِنْشَأُ جَمِيعِ النِّعَمِ فَكَانَ لَهُمْ هَذِهِ الْمَنْزِلَةُ وَ قَالَ تَعَالَى وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا

فانظر الى تخصيصه تعالى للعلم بالامر لحبيبه و اشرف خلقه بطلب المزيد منه مع عظيم ما انعم به عليه ممّا لا يحيط به الآ الله تعالى لانه اصل النعم كلها فلو كان شىء اشرف من العلم لامر الله حبيبه صلى الله عليه وسلم ان يسأله المزيد عنه كما امره ان يستزيده من العلم فاعظم لهذه الرتبة و قال تعالى وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا وَ قَالَا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلٰى كَثِيْرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِيْنَ فتامل هذه الآيه و ما اشتملت عليه من انواع الدلالات على تفضيل العلم و اهله سيما الاخيريه فان الله تعالى اتى داود و سليمان عليهما الصّلوه و السّلام من نعم الدّارين ما لا ينحصر و لم يذكر من ذلك فى صدر هذه الآيه فى مساق الامتان عليهما و شكرهما لجزيل ما انعم به الآ العلم ليبين انه الاصل فى النعم كلها فلقد كان داود من اعبد البشر كما فى صحيح مسلم و ذلك من آثار علمه و جمع الله له و لابنه سليمان ما لم يجمعه لاحد و جعل العلم اصلا لذلك كلّ و اشار داود و سليمان الى هذا المعنى بقولهما الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلٰى كَثِيْرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِيْنَ لان الله تعالى حكاها عنهما عقب قوله وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا فافهم انهما شكرا بهذا الحمد ما اتاهما اياه من اصل كل النعم الذى هو ما نالاه من العلم و أنّه السبب فى التفضيل قال التقى السبكي عقب ذكر هذا المعنى انما قال و قال- بالواو دون القاء لانه لو اتى بالفاء كان بمنزله قولك فشكرا و يكون الشكر هو قولهما ذلك لا غير فعدل الى الواو لما يتوهم من الفاء من الاقتصار فى الشكر فى ذلك و ليشير الى الجمع فى الايتاء لهما بين العلم و قولهما ذلك المحقق المقصود العلم من القيام بوظائف العباده و كل خصله حميده قال فذلك يؤخذ منه مسائل ذكر العلماء منها انّ فضل العلم افضل من فضل العباده و منها ان العلماء افضل من المجاهدين و لهذا كان مداد العلماء افضل من دم الشهداء و اعظم ما عند المجاهد دمه و اهون ما عند العالم مداده فما ظنك باشرف ما عند العالم من المعارف و التفكير فى آلاء الله تعالى و فى تحقيق الحقّ و بيان الاحكام و هدايه الخلق و لذلك جعلوا ورثه الأنبياء و هذا معنى قوله تعالى وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ انتهى قلت و فى قوله تعالى لحبيبه محمّد صلى الله عليه وسلم وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِيْ عِلْمًا ما يؤخذ منه التفضيل المذكور فى المسئلتين و كذا ممّا قبله بضميمه ما تقدمت الاشاره إليه و سنورد من الاخبار و الاثار ما يصرح بذلك

فعن أبى امامه الباهلى رضى الله عنه قال ذكر لرسول الله صلى الله عليه وسلم رجلان احدهما عابد و الآخر عالم فقال فضل العالم على العابد كفضلى على ادناكم ثم قال صلى الله عليه

و سلم ان الله و ملائكته و اهل السموات و الارض حتى النمله فى حجرها و حتى الحوت ليصلون على معلمى الناس الخير رواه الترمذى و قال حديث حسن صحيح و

رواه البزار مختصرا من حديث عائشه رضى الله عنها بلفظ معلم الناس الخير يستغفر له كل شىء حتى الحيتان فى البحر

و جاء مطولا عن أبى الدرداء قال سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول من سلك طريقا يلتمس فيه علما سهل الله له طريقا الى الجنة و ان الملائكة لتضع اجنحتها لطالب العلم رضى مما يصنع و ان العالم يستغفر له من فى السموات و من فى الارض حتى الحيتان فى الماء و فضل العالم على العابد كفضل القمر على الكواكب و ان العلماء ورثة الانبياء ان الانبياء لم يورثوا دينارا و لا درهما و انما ورثوا العلم فمن اخذه اخذ بخط وافر رواه ابو داود و الترمذى و ابن ماجه و ابن حبان و صححه و احمد بنحوه باختصار و كذا الحاكم و صححه و

البيهقى و لفظه من غدا يريد العلم يتعلمه فتح الله له بابا الى الجنة و فرشت له الملائكة اكتافها و صلت عليه ملائكة السماء و حيتان البحر و للعالم من الفضل على العابد كالقمر ليله البدر على اصغر كوكب فى السماء الحديث و زاد فى آخره و موت العالم مصيبه لا تجبر و ثلمه لا تسدّ و هو نجم طمس موت قبيله ايسر من موت عالم

و اخرج الديلمى و الحافظ عبد الغنى عنه عن البراء بن عازب رضى الله عنه مرفوعا العلماء ورثة الانبياء يحبهم اهل السموات و يستغفر لهم الحيتان فى البحر اذا ماتوا الى يوم القيامة

و للدارمى فى مسنده عن مكحول رفعه ان الله و ملائكته و اهل سماواته و ارضه و النون فى البحر يصلون على معلمى الناس الخير قلت و الصلوه من الله تعالى بمعنى الرحمه و من الملائكة بمعنى الاستغفار المعبر به

فى الروايه الاخرى و لا رتبه فوق رتبه من تشتغل الملائكة و غيرهم من المخلوقات بالاستغفار و الدعاء له الى يوم القيمه على ما اشارت إليه

روايه الديلمى لان العلم ينتفع به بعد موت العالم الى يوم القيمه و لهذا كان ثوابه غير منقطع بموته كما سيأتى و انه ليتنافس فى دعوه من رجل صالح فكيف بدعاء الملائكة خصوصا ملائكة السماء و مولوى عبد العلى كه نزد معاصرين اهل سنت ملقب ببحر العلوم مى باشد نیز تصریح کرده به اینکه مدار تفاضل بر علمست و فضل بغير علم در حساب و شمار نیست چنانچه در شرح مسلم گفته و ان تاملت فى معاملات الاولياء و مواجيدهم و اذواقهم كمقامات الشيخ محيى الدين و قطب الوقت السيد محيى المله و الدين السيد عبد القادر الجيلانى الذى قدمه على رقاب كل ولى و الشيخ سهل بن عبد الله التستري و الشيخ

أبي مدين المغربي و الشيخ أبي يزيد البسطامي و سيد الطائفة جنيد البغدادي و الشيخ أبي بكر الشبلي و الشيخ عبد الله الانصاري و الشيخ احمد النامقي الجامي و غيرهم قدس اسرارهم علمت علم يقين ان ما يلهمون به لا يتطرق إليه احتمال شبهه بل هو حق حق مطابق لما في نفس الامر و يكون مع خلق علم ضروري انه من الله تعالى لكن لا ينالون هذا الوعاء في العلم الا بالمدد المحمدي و تاييده لا بالذات من غير وسيله اصلا و ان تأملت في كلام الشيخ الاكبر خليفه الله في الارضين خاتم فص الولايه الشيخ محي الملّه و الدين الشيخ محمد بن العربي قدس سرّه و وفقنا لفهم كلماته الشريفه لما بقي لك شائبه و هم و شك في ان ما يلهمون به من الله تعالى و مما يصلح منبها انه علم ضروره من الدين ان اولياء هذه الامّه افضل من اولياء الامم السابقين كما ان نبيهم افضل من نبي السابقين و لا شك ان الاولياء الذين كانوا في بنى اسرائيل مثل مريم و أم موسى و زوجه فرعون كان يوحى إليهم و لا اقل من ان يكون الهاما و لا يكون الا مع خلق علم ضروري انه من الله تعالى فهو حجه قاطعه و لو لم يكن احد من هذه الامّه المرحومه الفاضله مثلهم في تحصيل العلم القطعي فتكون مفضوله عنهم غايه المفضوليه لان التفاضل ليس الا- بالعلم و الفضل بما عداه غير معتد به و لا خلف اشنع من هذا اللازم فافهم و از جمله دلائل قاطعه و براهين ساطعه افضليت اعلم قصه استخلاف حضرت آدم عليه السلام و اظهار فضل آن جنابست بر ملائكه قال الله تعالى في كتابه العزيز و اذ قال رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ اِنِّي جَاعِلٌ فِي الْاَرْضِ خَلِيْفَةً قَالُوا اَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ اِنِّي اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ* وَ عَلَّمَ آدَمَ الْاَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ اَنْبِئُونِي بِاَسْمَاءِ هٰؤُلَاءِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ* قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ* قَالَ يَا آدَمُ اَنْبِئْهُمْ بِاَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا اَنْبَأَهُمْ بِاَسْمَائِهِمْ قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ اِنِّي اَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ اَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ و ازین قصه ادب آموز و واقعه خرد افروز که در کلام ملک علام مذکور شده اکابر مفسرین اعلام و افاحم محققین عظام سنیه بعنوانات شتی و طرق متفاوته کمال افضلیت حضرت آدم علیه السلام از ملائکه استنباط کرده اند و بمعرض بیان آورده اند که در عالم امکان چیزی اشرف از علم نیست و الا- حق سبحانه و تعالی فضل حضرت آدم را بر ملائکه بهمان چیز ظاهر می فرمود و نیز افاده کرده اند که آیات این قصه دلالت دارد بر آنکه علم در خلافت شرطست بلکه عمده شرط آن می باشد

الى غير ذلك من النكات الطريفه و الفوائد اللطيفه التي هي لاثبات ما نحن بصدده من اوكد الادله الباهره و امتن الحجج القاهره و فخر الدين رازي در مفاتيح الغيب بتفسير آيه وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا كُفَّهٖ اَعْلَمَ ان الملائكه لما سئلوا عن وجه الحكمة في خلق آدم و ذريته و اسكانه تعالى اياهما الارض و اخبر الله تعالى عن وجه الحكمة في ذلك على سبيل الاجمال بقوله إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ أراد تعالى ان يزيدهم بيانا و ان يفصل لهم ذلك المجمل فيبين تعالى لهم من فضل آدم عليه السلام ما لم يكن ذلك معلوما لهم و ذلك بان عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثم عرضهم عليهم ليظهر بذلك كمال فضله و قصورهم عنه في العلم فيتأكد ذلك الجواب الاجمالي بهذا الجواب التفصيلي و نیز فخر رازی در مفاتيح الغیب در تفسیر آیه مذکورہ گفتہ المسئلہ السادسہ هذه الآیہ داله على فضل العلم فانه سبحانه ما اظهر كمال حكمته في خلقه آدم عليه السلام الأ۔ بان اظهر علمه فلو كان في الامكان وجود شيء اشرف من العلم لكان من الواجب اظهار فضله بذلك الشيء لا بالعلم و نیز فخر رازی در مفاتيح الغیب بتفسیر آیه مذکورہ گفتہ ثم خذ من اول الامر فانه سبحانه لما قال إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً فَلَمَّا قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ أَسْئَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا قَالَ سبحانه إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ فاجابهم سبحانه بكونه عالما فلم يجعل سائر صفات الجلال من القدره و الاراده و السمع و البصر و الوجود و القدم و الاستغناء عن المكان و الوجهه جوابا لهم و موجبا لسكوتهم و انما جعل صفه العلم جوابا لهم و ذلك يدل على ان صفات الجلال و الكمال و ان كانت باسرها في نهايه الشرف الا ان صفه العلم اشرف من غيرها ثم انه سبحانه انما اظهر فضل آدم عليه السلام بالعلم و ذلك يدل ايضا على ان العلم اشرف من غيره ثم انه سبحانه لما اظهر علمه جعله مسجود الملائكه و خليفه العالم السفلي و ذلك يدل على ان تلك المنقبه انما استحقها آدم عليه السلام بالعلم ثم ان الملائكه افتخرت بالتسييح و التقديس و الافتخار بهما انما يحصل لو كانا مقرونين بالعلم فانهما ان حصلا بدون العلم كان ذلك نفاقا و النفاق اخس المراتب قال تعالى إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ او تقليد او التقليد مذموم فثبت ان تسييحهم و تقديسهم انما صار موجبا للافتخار ببركه العلم و نیز فخر رازی در مفاتيح الغیب بتفسیر آیه وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ كُفَّهٖ اَعْلَمَ ان هذا هو النعمه الرابعه من النعم العامه على جميع البشر و هو انه سبحانه و تعالى جعل ابانا مسجود الملائكه و ذلك لانه تعالى ذكر تخصيص آدم بالخلافه اولا ثم تخصيصه بالعلم الكثير

ثانياً ثم بلوغه في العلوم الى ان صارت الملائكة عاجزين عن بلوغ درجته في العلم و ذكر الان كونه مسجوداً للملائكة و نیز فخر الدين رازی در اربعین در بیان حجج تفضیل انبیا علیهم السلام بر ملائکه گفته الحجه الثانيه ان آدم عليه السلام كان اعلم من الملائكة و الاعلم افضل بيان الاول قوله تعالى وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا الى قوله قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ بيان الثاني قوله تعالى هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَلْمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ و نيسابوری در غرائب القرآن بتفسير آیه وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً گفته و

روی عن الحسن و قتاده ان الله لما اخذ في خلق آدم همست الملائكة فيما بينهم و قالوا ليخلق ربنا ما شاء ان يخلق فلن يخلق خلقا الا كنا اعظم منه و اكرم عليه فلما خلق آدم عليه السلام و فضله عليهم و علمه الاسماء كلها قال أَنبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ في انه لا يخلق خلقا الا و انتم افضل منه ففرعوا الى التوبه قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا و نیز نيسابوری در غرائب القرآن بتفسير آیه وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا گفته البحث الثالث في فضل العلم لو كان في الامكان شيء اشرف من العلم لأظهر الله تعالى فضل آدم بذلك الشيء و نیز نيسابوری در غرائب القرآن بتفسير آیه مذكوره گفته و الامر ما لم يجعل الله سبحانه صفات الجلال من القدره و الاراده و السمع و البصر و الوجوب و القدم و الاستغناء عن المكان و الحيز جواباً للملائكة و موجبا لسكوتهم و انما جعل صفة العلم جواباً لهم حيث قال إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ و هكذا اظهر فضيله آدم بالعلم بعد افتخارهم بالتسبيح و التقديس و نیز در غرائب القرآن در تفسير آیه مذكوره گفته

عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ان الله خلق آدم فتجلى فيه فبالتجلى علمه التخلق باخلاقه و الاتصاف بصفاته و هذا هو سر الخلافه بالحقيقه لان المرأه تكون خليفه المتجلى فيه أَنبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ أَي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ المخلوقات دون اسماء الله و صفاته إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ في دعوى الفضيله فان الفضيله ليست بمجرد الطاعه فان ذرات الموجودات مسبحات بحمدى و انما الافضليته بالعلم لان الطاعه من صفات الخلق و العلم من صفات الخالق و الفضل لمن له صفة الحق و الخلق جميعاً فيخلف عن الحق بصفاته و عن الخلق بصفاتهم و نیز در غرائب القرآن در تفسير آیه مذكوره گفته و انما كان آدم مخصوصاً بعلم الاسماء و احتاجت الملائكة إليه في انباء اسماءهم و اسماء غيرهم لانه كان خلاصه العالم و لهذا خلق شخصه بعد تمام العالم بما فيه كخلق الثمره بعد تمام الشجره فكما ان الثمره تعبر على اجزاء الشجره كلها

حتّى يظهر على اعلى الشجره كذلك آدم عبر على اجزاء شجره الوجود و كان فى كلّ جزء من اجزائها له منفعه و مضره و مصلحه و مفسده فحصل له من كلّ من ذلك اسم يلائمه حتّى ان اسماء الله تعالى جاءت على وفقه فضلا عن اسماء غيره و ذلك أنّه لما كان مخلوقا كان الله خالقا و لما كان مرزوقا كان رازقا و لما كان عبدا كان معبودا و لما كان معيوباً كان ستارا و لما كان مذنباً كان غفارا و لما كان تائباً كان تواباً و لما كان منتفعا و متضرراً كان نافعا و ضارا و لما كان ظالماً كان عادلا و لما كان ظلوماً كان منتقما و على هذا القياس و نیز در غرائب القرآن در تفسير آيه وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ كَفَتَهُ لَمَّا خَصَّصَ اللَّهُ تَعَالَى إِبَانَا آدَمَ بِالْخِلَافَةِ ثُمَّ عَلَّمَهُ مِنَ الْعُلُومِ مَا ظَهَرَ بِذَلِكَ مَزِيَّتَهُ عَلَى جَمِيعِ الْمَلَائِكَةِ اقْتَضَتْ حِكْمَتَهُ الْبَالِغَةَ أَنْ جَعَلَهُ مَسْجُوداً لَهُمْ وَ بِيضَاوَى فِي تَفْسِيرِ أَنْوَارِ التَّنْزِيلِ كَفَتَهُ وَ اعْلَمَ أَنَّ هَذِهِ الْآيَاتِ تَدُلُّ عَلَى شَرَفِ الْإِنْسَانِ وَ مَزِيَّةِ الْعِلْمِ وَ فَضْلِهِ عَلَى الْعِبَادَةِ وَ أَنَّهُ شَرْطٌ فِي الْخِلَافَةِ بِلِ الْعَمَدَةِ فِيهَا وَ أَنَّ التَّعْلِيمَ يَصِحُّ اسْنَادَهُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ أَنْ لَمْ يَصِحَّ إِطْلَاقُ الْمَعْلَمِ لِاخْتِصَاصِهِ بِمَنْ يَحْتَرَفُ بِهِ وَ أَنَّ اللُّغَاتِ تَوْقِيفِيَّةٌ فَانِ الْأَسْمَاءِ تَدُلُّ عَلَى الْإِلْفَاطِ بِخُصُوصٍ أَوْ عَمُومٍ وَ تَعْلِيمُهَا ظَاهِرٌ فِي الْقَائِمِ عَلَى التَّعْلَمِ مَبِينًا لَهُ مَعَانِيهَا وَ ذَلِكَ يَسْتَدْعَى سَابِقَهُ وَضَعُ وَ الْأَصْلُ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ الْوَضْعُ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَ آدَمَ فَيَكُونُ مِنَ اللَّهِ وَ أَنْ مَفْهُومَ الْحِكْمَةِ زَائِدٌ عَلَى مَفْهُومِ الْعِلْمِ وَ الْأَلَّ لِتَكَرُّرِ قَوْلِهِ أَنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ وَ أَنْ عُلُومَ الْمَلَائِكَةِ وَ كَمَالَاتِهِمْ تَقْبَلُ الزِّيَادَةَ وَ الْحِكْمَاءُ مَنَعُوا ذَلِكَ فِي الطَّبَقَةِ الْأَعْلَى مِنْهُمْ وَ حَمَلُوا عَلَيْهِ قَوْلَهُ تَعَالَى وَ مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ وَ أَنْ آدَمَ أَفْضَلَ مِنْ هَوْلَاءِ الْمَلَائِكَةِ لِأَنَّهُ اعْلَمَ مِنْهُمْ وَ الْأَعْلَمُ أَفْضَلُ لِقَوْلِهِ تَعَالَى قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَلْمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَلْمُونَ وَ سَيِّدُ شَرِيفِ جَرَجَانِي فِي شَرْحِ مَوَاقِفِ فِي بَيَانِ آدَلِهِ تَفْضِيلِ أَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِرِ مَلَائِكَةِ كَفَتَهُ الثَّانِي قَوْلَهُ تَعَالَى وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا فَانِهِ يَدُلُّ عَلَى أَنَّ آدَمَ عِلْمَ الْأَسْمَاءِ كُلِّهَا وَ لَمْ يَعْلَمُوهَا وَ الْعَالَمُ أَفْضَلُ مِنْ غَيْرِهِ لِأَنَّ الْآيَةَ سَبَقَتْ لِذَلِكَ وَ لِقَوْلِهِ تَعَالَى قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَلْمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَلْمُونَ وَ خَطِيبُ شَرِينِي فِي تَفْسِيرِ سِرَاجِ مَنِيرِ كَفَتَهُ هَذِهِ الْآيَاتِ وَ هِيَ آيَةُ وَ عَلَّمَ آدَمَ وَ آيَةُ سُبْحَانَكَ وَ آيَةُ قَالَ يَا آدَمَ تَدُلُّ عَلَى شَرَفِ الْإِنْسَانِ وَ مَزِيَّةِ الْعِلْمِ وَ فَضْلِهِ عَلَى الْعِبَادَةِ وَ الْإِلَّا لَظَهَرَ فَضْلُ آدَمَ بِهَا وَ أَنْ الْعِلْمُ بِمَا يَسْتَخْلَفُ فِيهِ شَرْطٌ فِي الْخِلَافَةِ بِلِ الْعَمَدَةِ فِيهَا وَ أَنَّ التَّعْلِيمَ يَصِحُّ اسْنَادَهُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ أَنْ لَمْ يَصِحَّ إِطْلَاقُ الْمَعْلَمِ عَلَيْهِ لِاخْتِصَاصِهِ بِمَنْ يَحْتَرَفُ بِهِ وَ أَنَّ اللُّغَاتِ تَوْقِيفِيَّةٌ فَانِ الْأَسْمَاءِ تَدُلُّ عَلَى الْإِلْفَاطِ بِخُصُوصٍ أَوْ عَمُومٍ وَ تَعْلِيمُهَا ظَاهِرٌ فِي

القائها على المتعلم مبيّنا له معانيها و ذلك يستدعى سابقه وضع و الاصل ينفي ان يكون ذلك الوضع ممن كان قبل آدم من الملائكة و الجنّ فيكون من الله و أنّ مفهوم الحكمه زائد على مفهوم العلم لتغاير المتعاطفين و الا لتكرر قوله إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ و أنّ علوم الملائكة و كمالا-تهم تقبل الزيادة و ان آدم افضل من هؤلاء الملائكة لانه اعلم منهم و الاعلم افضل لقوله تعالى قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ وَ انّ الانبياء افضل من الملائكة و ان كانوا رسلا كما ذهب إليه اهل السنّه و على بن احمد بن ابراهيم مهائمي در تفسير تبصير الرحمن گفته و اذكر لمنكر ذلك إِذْ قَالَ رَبُّكَ أَيُّ وَقْتٍ قَوْلِ رَبِّكَ أَظْهَارًا لِفَضْلِ آدَمَ قَبْلَ خَلْقِهِ لثَلَاثًا- يرى بعين الحقاره اصلا للملائكة و هم اجسام لطيفه خيره قادره على التشكل باشكال مختلفه عند جمهور المتكلمين و جواهر مجردة خيره مخالفه النفوس الناطقه تتصور بصور خياليه عند الفلاسفه أنّي جاعل فى الارض أى التى هى محل الكون و الفساد فهو محل التصرف من عناصرها و من الرّوح السماوى خليفه نائباً عنّي عليهم و الهاء للمبالغه قالوا أَتَجْعَلُ فِيهَا لِعِمَارَتِهَا وَ اصلاحها مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا لِكُونِهَا مِنَ الْعِنَاصِرِ الْمَخْتَلِفَةِ الدّاعيه الى اللذات السفليّه وَ يَسْفِكُ الدّمَاءَ إِذْ فِيهِ قُوهُ غَضِيْبِهِ مِنَ النَّارِ وَ نحن و ان لم يكن لنا جمعيه نسيح ذاتك ملتبسا بحمدك على كمالاتها و نقّس أى ننزه صفاتك فنقول انها مستحقه لك دون غيرك قَالَ إِنِّي أَغْلَمُّ مِنْ قُصُورِ تَسْبِيْحِكُمْ وَ تَقْدِيْسِكُمْ وَ عَدَمِ صِلَاْحِيْتِكُمْ لِخِلَافَتِي عَلَى الْكُلِّ وَ اقْتِضَاءِ ظُهُورِ اسْمَائِي اللَّطِيْفَةِ وَ الْقَهْرِيَةِ مَا لَا تَعْلَمُونَ لِمَا لَمْ يَكُنْ لِلْخَلِيْفَةِ بَدٌّ مِنَ الْعِلْمِ بِحَقَائِقِ الْمَسْتَخْلَفِ وَ الْمَسْتَخْلَفِ عَلَيْهِ لِيُوْثِرَ بِهَا فِيهَا عَلَى اِكْمَلِ الْوَجُوْهِ عِلْمِ آدَمَ بِخَلْقِ عِلْمِ ضَرُورِي فِيهِ الْاَسْمَاءِ كُلِّهَا أَى الْاَلْفَاظِ الدّالّه عَلَى الْحَقَائِقِ إِذْ هِيَ اَقْلُ مَا يَفِيْدُ التَّمْيِيْنَ بَيْنَهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ أَى الْمَسْمِيَّاتِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِيَاؤُنِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ أَى بِاَقْلِ مِمِّزِ لَهَا حَتَّى يَصِحَّ دَعْوَاكُمْ اسْتِحْقَاكُمْ الْخِلَافَةَ عَلَيْهَا الْاَلِزْمَةَ لِكَلَامِكُمْ وَ دَعْوِيكُمْ إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ فِي دَعْوِيكُمْ اَنْكُمْ تَسْبِحُوْنَ اللّٰهَ عَلَى الْاِطْلَاقِ أَى بِجَمِيْعِ اسْمَائِهِ وَ تَقْدَسُوْنَهُ بِهَا قَالُوا سُبْحَانَكَ أَى نَزْهَكَ تَنْزِيْهِهَا عَنِ اَنْ يَقْصُرَ عِلْمُكَ اَوْ تَشَارَكَ فِيهِ اَوْ تَعْبَثَ فِي فِعْلِكَ وَ اَنْمَا سئَلْنَاكَ اسْتِفْسَارًا وَ اسْتِرْشَادًا لِاِنَّهُ لَا عِلْمَ لَنَا اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا وَ اَنْمَا لَمْ تَعْلَمْنَاهَا اِبْتِدَاءً إِذْ اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِيْمُ بِاَنَّ حَقَائِقَنَا لَا تَقْتَضِي الْعِلْمَ بِهَا بِلَا وَاَسْطِهِ وَ قَدْ جَعَلْتَ الْوَسَائِطَ مَعَ قُدْرَتِكَ عَلَى الْاَفْعَالِ اِبْتِدَاءً لِاِنَّكَ اَنْتَ الْحَكِيْمُ قَالِ يَا آدَمُ اَنْبِئْهُمْ وَ اِنْ كُنْتَ دُونَهُمْ فِي التَّجَرُّدِ الْعَدِيِّ بِهِ الْاِطْلَاعِ بِاسْمَائِهِمْ أَى بِاَسْمَاءِ الْمَسْمِيَّاتِ الْمَعْرُوضَةِ عَلَيْهِمْ فَاَنْبِئْهُمْ بِجَمِيْعِهَا فَلَمَّا اَنْبِئْتَهُمْ بِاسْمَائِهِمْ مَعَ فَوَاتِهَا لِلْحَصْرِ مِنْ غَيْرِ غَلَطٍ فِيهَا قَالِ لَمْ اَقْلُ لَكُمْ

إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ قاصداً به إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ أَي الْعَالَمِ الْعُلُويِّ مَعَ كَوْنِكُمْ مِنْهُ وَغَيْبَ الْأَرْضِ أَي الْعَالَمِ السُّفْلِيِّ مَعَ ظُهُورِهِ لِلْحَسِّ فِي كُلِّ مِنْهَا مِنَ الْخَفَايَا مَا لَا يَبْلُغُهُ عِلْمُكُمْ بِأَدْنَى وَجْهِ التَّمْيِيزِ مَعَ كَمَالِ تَجَرُّدِكُمْ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ مِنْ قَوْلِكُمْ أَ تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ الْحِكْمَةَ تَقْتَضِي إِيجَادَهُ لِيُظْهِرَ إِثْرَ اسْمِ الْقَهَارِ وَ الْغَفَارِ وَ نَحْوَهُمَا وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ مِنْ كَوْنِكُمْ أَحَقُّ بِالْخِلَافَةِ مِنْهُ وَ مِنْ لَطَائِفِ مَقَامِ آنَسْتُمْ كَيْهَ عِلْمِهِ أَبُو مُحَمَّدٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْعَاصِمِيِّ بِرَأْيِ أَثْبَاتٍ مُشَابِهَةٍ جَنَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَحْضَرْتُمْ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي عِلْمِهِ وَ حِكْمَتِهِ أَفْضَلِيَّةِ حَضْرَتِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَلَائِكَةٍ بِسَبَبِ عِلْمِهِ وَ بُوْدَنِ عِلْمِهِ بِهَيْتَرِ مِنْ تَمَامِي خِصَالِهِ وَ إِخْلَاقِ بَعْنَوَانِ لَطِيفٍ وَ بَيَانِ شَرِيفٍ ثَابِتٍ نَمُوْدَةٍ وَ بَعْدَ مِنْهُ أَنْ خَوَاسِطَهُ كَيْهَ أَفْضَلِيَّةِ جَنَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَبَبِ عِلْمِهِ وَ حِكْمَتِهِ مِنْ جَمِيعِ أُمَّةٍ بِاسْتِثْنَائِ شَيْخِ ثَلَاثَةِ خُودٍ ثَابِتٍ نَمَائِدٍ لِيَكُنْ بِمُقَادِ انْطِقْنَا اللَّهُ الَّذِي انْطَقَ كُلُّ شَيْءٍ خَدَاوْنِدِ عَالَمٍ أَوْ رَا وَادَاشْتِ بَرِيْنِكَيْهَ فِي مَقَامِ دَلِيلِ

بِحَدِيثِ يَا عَلِيُّ مَلَأْتُمْ عِلْمًا وَ حِكْمَةً وَ نِيْزِ

بِحَدِيثِ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيُّ بَابُهَا احْتِجَاجُ كَرْدَةٍ طَرِيقِ إِذْعَانِ وَ إِيقَانِ بَيْنِ دُوِّ حَدِيثِ شَرِيفِ سَيَّرْدَةٍ وَ بَيْنِ اسْتِدْلَالِ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُ مَطْلُوبٌ وَ مَرَامٌ أَهْلُ حَقِّ كَرَامٍ كَيْهَ اعْلَمِيَّةِ تَامٍ وَ أَفْضَلِيَّةِ عَامِ جَنَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ قَاطِبَةِ خِلَافَتِهِ وَ انَامِ سُوِيٍّ إِخِيهِ وَ صَنُوْدِهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ آلَافِ التَّحِيَّةِ وَ الصَّلُوْدِهِ مِنَ الْمَلِكِ الْمَنْعَمِ مِيْ بَاشِدِ بِنَهَائِ إِحْقَاقِ وَ اِبْرَامِ عَلِيِّ نَهْجِ الْكَمَالِ وَ التَّمَامِ ثَابِتٍ فَرْمُوْدَةٍ چِنَانچَهَ فِي رِزِينِ الْفَتَى جَائِي كَيْهَ مُشَابِهَاتِ جَنَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَحْضَرْتُمْ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيَانِ نَمُوْدَةٍ كُفْتَتِهِ وَ أَمَّا الْعِلْمُ وَ الْحِكْمَةُ فَانَ اللَّهُ تَعَالَى قَالَ لِآدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا فَفَضَّلَ بِالْعِلْمِ الْعِبَادَ الَّذِينَ كَانُوا لَا يَعْبُدُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ وَ اسْتَحَقَّ بِذَلِكَ مِنْهُمْ السُّجُودَ لَهُ فَكَمَا لَا يَصِيرُ الْعِلْمُ جَهْلًا وَ الْعَالَمُ جَاهِلًا فَكَذَلِكَ لَمْ يَصِرْ آدَمُ الْمَفْضَلُ بِالْعِلْمِ مَفْضُولًا- وَ كَذَلِكَ حَالُ مَنْ فَضَّلَ بِالْعِلْمِ فَامَا مِنْ فَضْلٍ بِالْعِبَادَةِ فَرِيْمَا يَصِيرُ مَفْضُولًا لِأَنَّ الْعَابِدَ رِيْمَا يَسْقُطُ عَنْ دَرَجَةِ الْعِبَادَةِ أَنْ تَرَكَهَا مَعْرُضًا عَنْهَا أَوْ يَتَوَانَى فِيهَا تَغَافُلًا مِنْهَا فَيَسْقُطُ فَضْلُهُ وَ لِذَلِكَ قِيلَ بِالْعِلْمِ يَعْلُو وَ لَا يَعْلى وَ الْعَالَمُ يَزَارُ وَ لَا يَزُورُ وَ مِنْ ذَلِكَ وَ جُوبِ الْوَصْفِ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ بِالْعِلْمِ وَ الْعَالَمِ وَ فِسَادِ الْوَصْفِ لَهُ بِالْعِبَادَةِ وَ الْعَابِدِ وَ لِذَلِكَ مَنْ عَلِيَ نَبِيَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقَوْلِهِ وَ عَلَّمَيْكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيْمًا فَعَظُمَ الْفَضْلُ عَلَيْهِ بِالْعِلْمِ دُونَ سَائِرِ مَا أَكْرَمَهُ بِهِ مِنَ الْخِصَالِ وَ الْإِخْلَاقِ وَ مَا فَتَحَ عَلَيْهِ مِنَ الْبِلَادِ وَ الْآفَاقِ وَ كَذَلِكَ الْمَرْتَضَى رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَضْلُ بِالْعِلْمِ وَ الْحِكْمَةِ فَفَاقَ بِهِمَا جَمِيعَ الْأُمَّةِ مَا خَلَا الْخِلْفَاءَ الْمَاضِيْنَ رِضَى اللَّهُ عَنْهُمْ أَجْمَعِينَ وَ لِذَلِكَ وَصَفَهُ الرَّسُولُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهِمَا حَيْثُ

قَالَ يَا عَلِيُّ مَلَأْتُمْ عِلْمًا وَ حِكْمَةً

وَ ذَكَرَ فِي الْحَدِيثِ عَنْ الْمَرْتَضَى رِضْوَانِ اللَّهِ عَلَيْهِ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ كَانَ ذَاتَ لَيْلَةٍ فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ فَبَكَرَتْ إِلَيْهِ بِالْغَدَاةِ فَإِذَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ

بالباب فخرج النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ إِلَى الْمَسْجِدِ وَعَلَى عٍ عَنْ يَمِينِهِ وَابْنِ عَبَّاسٍ عَنْ يَسَارِهِ فَقَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا عَلِيُّ مَا أَوْلَى نَعَمَ اللهُ عَلَيْكَ قَالَ إِنْ خَلَقَنِي فَاحْسِنْ خَلْقِي قَالَ ثُمَّ مَاذَا قَالَ إِنْ عَرَفَنِي نَفْسَهُ قَالَ ثُمَّ مَاذَا قَالَ قُلْتُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللهِ لَا تُحْصُوهَا قَالَ فَضْرَبَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ يَدَهُ عَلَى كَتْفِي وَقَالَ يَا عَلِيُّ مِلْتَّ عِلْمًا وَحِكْمَةً وَذَلِكَ

قال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيُّ بَابُهَا وَفِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَعَلِيُّ بَابُهَا دَوْمٌ أَنْكَهَ إِيْنِ حَدِيثِ شَرِيفٍ دَلَّالَتْ بِرِ عَصْمَتِ جَنَابِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِي نَمَائِدِ وَظَاهِرْسْتِ كِه بَعْدِ ثُبُوتِ عَصْمَتِ تَعْيِينَ آنِ جَنَابِ بَرَايِ خِلَافَتِ جَنَابِ رِسَالَتِ مَآبِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا هَمَّرَ سَحَابِ دَرِ حِيْزِ خِفَا وَاحْتِجَابِ نِيْسْتِ اَمَّا دَلَّالَتْ اِيْنِ حَدِيثِ شَرِيفِ بَرِ عَصْمَتِ پَسِ دَرِ اِيْنِ مَقَامِ حَسْبِ اِفَادِهِ بَعْضِ مُحَقِّقِينَ عَالِمِ مَقَامِ اِهْلِ سُنْتِ بَائِدِ شَنِيدِ وَظُهُورِ اَمْرِ حَقِّ رَا اِيْنِ مِنَ الصَّبْحِ عِنْدِ الْاِسْفَارِ بَائِدِ دِيْدِ اِسْمَاعِيْلِ بْنِ سَلِيْمَانَ الْكُرْدِي الْبَصْرِي دَرِ جَلَاءِ النَّظْرِ فِي دَفْعِ شَبَهَاتِ اِبْنِ حِجْرٍ جَائِي كِه شَطْرِي اَزْ عِبَارَاتِ رِسَالِهِ زُورِ اَجْلَالِ الدِّيْنِ دَوَانِي رَا شَرْحِ كَرْدِه سِتْ كُفْتِه وَ اِيَاكَ وَ الْاِغْتِرَارِ بِظَوَاهِرِ الْاِثَارِ وَ الْاِحْوَالِ مِنَ التَّرْيِي بَزِي اَثَارِ الْفَقْرِ كَلْبَسِ الْمَرْقَعَاتِ وَ حَمَلِ الْعَكَازِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ لِأَنَّهَا لَيْسَتْ نَافِعَةٌ لِمَنْ اِتَّصَفَ بِهَا وَ هُوَ لَيْسَ عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْمَعْرِفَةِ بِاللَّهِ بَلْ قَدْ يَكُونُ الْمُتَّصِفُ بِهَا صَاحِبَ اِنْتِقَادِ عَلَى الْمَشَائِخِ بِنَظَرِهِ اِلَى نَفْسِهِ حَيْثُ اَنَّهُ يَرِي حَقِيْقَةَ الْاَمْرِ عِنْدَهُ دُونَ غَيْرِهِ وَ كَثِيْرٌ مِنَ اِهْلِ هَذَا الشَّأْنِ هَلَكُوا فِي اَوْدِيَةِ الْحَيْرِه لِاَنَّهُمْ اِغْتَرَاهُمُ الْجَهْلُ الْمَرْكَبُ فَلَا يَدْرُوْنَ وَ لَا يَدْرُوْنَ اَنَّهُمْ لَا يَدْرُوْنَ كَابْنَ تَيْمِيَّةِ وَ اِبْنَ الْمُقْرِي وَ السَّيِّدِ الْتَفْتَازَانِي وَ اِبْنَ حِجْرِ الْعَسْقَلَانِي وَ غَيْرِهِمْ فَانْ اِعْتَرَاضَهُمْ عَلَى مَعَاصِرِيهِمْ وَ عَلِيٍّ مِنْ سَبْقِ مِنَ الْمَوْتِي دَالٌ عَلَى حَصْرِهِمْ طَرِيْقِ الْحَقِّ عِنْدَهُمْ لَا غَيْرِ وَ قَدْ زَادَ اِبْنَ تَيْمِيَّةَ بِاشْيَاءٍ وَ مِنْ جَمَلَتِهَا مَا ذَكَرَهُ الْفَقِيْهُ اِبْنَ حِجْرٍ الْهَيْتَمِي رَحِمَهُ اللهُ فِي فِتَاوَاهِ الْحَدِيْثِيَّةِ عَنْ بَعْضِ اِخْلَاءِ عَصْرِهِ اَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُوْلُ وَ هُوَ عَلَى مَنْبَرِ جَامِعِ الْجَبَلِ بِالصَّالِحِيَّةِ اَنَّهُ سَيِّدُنَا عَمْرٌ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ لِهْ غَلَطَاتٍ وَ اَيُّ غَلَطَاتٍ وَ اَنَّهُ سَيِّدُنَا عَلِيُّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ اِخْطَا فِي اَكْثَرِ مِنْ ثَلَاثِمِائَةِ مَكَانٍ فَيَا لَيْتَ شَعْرِي مِنْ اِيْنِ يَحْصُلُ لَكَ الصَّوَابُ اِذَا اُخْطَا عَمْرٌ وَ عَلِيٌّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا بَزِعْمَكَ اَمَّا

سمعت قول النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ فِي حَقِّ سَيِّدِنَا عَلِيٍّ عٍ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيُّ بَابُهَا الْخُزَيْنَةُ عِبَارَتٌ ظَاهِرْسْتِ كِه عَلَامَةُ اِسْمَاعِيْلِ كُرْدِي دَرِ اِظْهَارِ فِسَادِ وَ بَطْلَانِ وَ وَهْنِ وَ هَوَانِ مَزْعُومِ پَرِ عِدْوَانِ اِبْنِ تَيْمِيَّةِ حَلِيْفِ النَّصَبِ وَ الشُّنْثَانِ كِه مَرْتَكَبِ جَسَارَتِ عَظِيْمَةِ الْخُسْرَانِ وَ جَرَأَتِ مَوْصَلِهِ اِلَى النِّيْرَانِ كَرْدِيْدِهِ بِحَدِيثِ مَدِينَةِ الْعِلْمِ تَمَسُّكَ مِي فَرْمَائِدِ وَ آنِ رَا دَلِيْلِ قَاطِعِ وَ بَرَهَانِ سَاطِعِ مِنْزِهِ وَ مَبْرَا بُوْدَنِ سَاحَتِ عَلِيَّايِ جَنَابِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَطَا وَ اَمِيٍّ نَمَائِدِ

و همینست معنی عصمت پس بحمد الله تعالی حسب افاده این علامه عالی تبار دلالت این حدیث شریف بر عصمت ابو الائمہ الاطهار علیهم آلاف السلام من الملک الغفار نهایت واضح و اشکار گردید و اساس زعم سراسر خطای مخاطب واسع الخطا که از راه استکبار و ادعا نفی دلالت این حدیث شریف بر مدعا کرده کالجرف المنهار باب رسید و ملا نظام الدین سهالوی انصاری در کتاب صبح صادق گفته افاضه قال الشیخ ابن همام فی فتح القدر بعد ما اثبت عتق أم الولد و انعدام جواز بیعها عن عده من الصحابه رضوان الله تعالی علیهم و بالاحادیث المرفوعه استنتج ثبوت الاجماع علی بطلان البیع مما یدل علی ثبوت ذلك الاجماع ما

اسنده عبد الرزاق انبانا معمر عن ایوب عن ابن سیرین عن عبیده السلمانی قال سمعت علیا یقول اجتمع رأیی و رأی عمر فی امهات الاولاد ان لا یبعن ثم رایت بعد ان یبعن فقلت له فرایک و رأی عمر فی الجماعه احب الی من رأیک وحدک فی الفرقة فضحک علی رضی الله تعالی عنه و اعلم ان رجوع علی رضی الله تعالی عنه یقتضی أنه یری اشتراط انقراض العصر فی تقرر الاجماع و المرجح خلافه و لیس یعجبنی ان لا امیر المؤمنین شانا یبعد اتباعه ان یمیلوا الی دلیل مرجوح و رأی مغسول و مذهب مزدول فلو کان عدم الاشتراط اوضح لا کوضوح شمس النهار کیف یمیل هو إلیه و

قد قال رسول الله صلّی الله علیه و علی اله و سلم انت منّی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی رواه الصحیحان

و قال رسول الله صلّی الله علیه و علی آله و سلم انا دار الحکمه و علی بابها رواه الترمذی فالانقراض هو الحق لا- یقال ان الخلفاء الثلثه ایضا ابواب العلم و قد حکم عمر بامتناع البیع لان غایه ما فی الباب انهما تعارضا ثم المذهب ان امیر المؤمنین عمر افضل و هو لا یقضى ان یرجع الی الافضلیه فی العلم ایضا و قد ثبت انه دار الحکمه فالحکمه حکمه ازین عبارت ظاهرست که شان جناب امیر المؤمنین علیه السلام ارفع و اعلی و برترست از آنکه آنجناب مائل بدلیل مرجوح و رأی مغسول و مذهب مزدول گردد و چیزی که خلاف حق باشد آنجناب میل بان نمی فرماید و حدیث منزلت و حدیث انا دار الحکمه دلالت برینمعنی دارد و امریکه آنجناب اختیار کنند همان حقست و حکم آن جناب عین حکمتست و ظاهرست که هر گاه

حدیث انا دار الحکمه دلیل عصمت جناب امیر المؤمنین علیه السلام باشد دلالت

حدیث انا مدینه العلم بر مطلوب بالاولی متحقق خواهد شد زیرا که حسب افاده علامه ابن طلحه عنقریب می دانی که علم نسبت بحکمت اوسع انواعا و ابسط فنونا و اکثر شعبا و اغزر فائده و اعم نفعا می باشد و بهمین سبب جناب رسالت مآب صلّی الله علیه و اله اعم را باکبر و اخص را باصغر تخصیص نموده و علم را بمدینه و حکمت را بدار تعبیر فرموده سوم آنکه این حدیث شریف دلالت دارد بر آنکه علوم جناب رسالت مآب صلّی الله علیه و آله و سلم بامت آن جناب

بذريعه جناب امير المؤمنين عليه السلام مى رسد و آن جناب واسطه وصول آن علوم بديگران مى باشد چنانچه امتعه غاليه و نفائس عاليه شهرى بخارج آن بذريعه باب آن شهر مى رسد و ظاهرست كه اين مرتبه ساميه مع قطع النظر عن غيرها مثبت كمال افضليت آن حضرت بر ديگرانست و بعد ثبوت افضليت تحقق خلافت بلا-فصل براى آن جناب محل ارتياب نيست علامه نحرير محمد بن اسماعيل بن صلاح الامير در روضه نديه بعد اثبات و تصحيح حديث مدينه العلم گفته نعم و لعلك تقول كيف حقيقه هذا التركيب النبوى اعنى

قوله انا مدينه العلم و على بابها فاقول الكلام فيه استعاره تخيليه و مكنيه و ترشيح و ذلك انه شبه العلم بمحسوس من الاموال يحاز و يحرز لان بين العلم و المال تقارن فى الازهان و لذلك يقرن بينهما كثيرا مثل ما فى كلام الوصى عليه السلام العلم خير من المال فى كلامه المشهور الثابت لكميل بن زياد و فى الحديث النبوى منهومان لا يشبعان طالب علم و طالب دنيا فشبه العلم بالمال بجامع النفاسه فى كل منهما و الحرص على طلبهما و الفخر بحيازتهما و لذلك قال الشافعى رحمه الله قيمه المرء علمه عند ذى العلم

و ما فى يديه عند الرعا و إذا ما جمعت علما و مالا كنت عين الوجود بالاجماع

و لما شبه العلم بالمال اثبت له ما هو من لوازم المال و هو ما يجمعه و يحفظ فيه من المكان و جعل المكان المدينه لانه لم يرد نوعا من العلم مشبها بنوع من المال بل علوم جمه واسعه من فنون مختلفه كالاموال المتعدده الانواع التى لا يحفظها الا مدينه ثم طوى ذكر المشبه به اعنى المال كما هو شان المكنيه و رمز إليه بلازمه و هو المدينه استعاره تخيليه ثم اثبت لها الباب ترشيحا مثل قولهم اظفار المنيه نشبت بفلان ثم حمل ضمير قوله مدينه العلم على ضمير نفسه صلى الله عليه و سلم فاخبر عنه بها و اخبر عن على عليه السلام بانّه بابها فلما كان الباب للمدينه من شانها ان يجلب منه إليها منافعها و يستخرج منه الى غيرها مصالحها كان فيه ايها انما صلى الله عليه و سلم يستمد من غيره بواسطه الباب الذى هو على عليه السلام دفع صلعم هذا الايهام

بقوله فمن اراد العلم فليات من الباب اخبارا بان هذا باب تستخرج منه العلوم و تستمد بواسطته ليس له من شأن الباب الا هذا لا كسائر الابواب فى المدن فانها للجلب إليها و الاخراج عنها فلله قدر شان الكلام النبوى ما ارفع شانها و اشرفه و اعظم بنيانه و يحتمل وجوها من التخريج آخر الا ان هذا انفسها و إذا عرفت هذا عرفت انه قد خص الله الوصى عليه السلام بهذه الفضيله العجيبه دنوه شانها إذ جعله باب اشرف ما فى الكون و هو العلم و ان منه

يستمد ذلك من اراده ثم أنه باب لاشرف العلوم و هي العلوم النبويه ثم لاجمع خلق الله علما و هو سيد رسله صلى الله عليه و سلم و ان هذا الشرف يتضاءل عنه كل شرف و يطاطى راسه تعظيما له كل من سلف و خلف و كما خصه الله بانه باب مدينه العلم فاض عنه منها ما ياتيكم من دلائل ذلك قريبا چهارم آنکه اين حديث شريف دلالت دارد بر آنکه جناب امير المؤمنين عليه آلاف سلام رب العالمين حافظ علم جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله الاطياب ما نفع المسك و الملاط بوده و بر ارباب الباب بلا شبهه و ارباب كاشمس التي لا تستر ما حجاب واضح و لائحت كه مجرد اين معنى مع قطع النظر عن غيره مثبت افضليت آن جناب بر سائر اصحاب ست و هو المطلوب فى هذا الباب علامه كمال الدين ابو سالم محمد بن طلحه القرشى النصيبى در مطالب السؤل فى مناقب آل الرسول در ذكر شواهد علم و فضل جناب امير المؤمنين عليه السلام گفته و من ذلك ما رواه الامام الترمذى فى صحيحه بسنده و قد تقدم ذكره فى الاستشهاد فى صفه امير المؤمنين بالانزع البطين

ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال انا مدينه العلم و على بابها

و نقل الامام ابو محمد الحسين بن مسعود القاضى البغوى فى كتابه الموسوم بالمصاييح ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال انا دار الحكمه و على بابها لكنه صلى الله عليه و سلم خص العلم بالمدينه و الدار بالحكمه لما كان العلم اوسع انواعا و ابسط فنونا و اكثر شعبا و اغزر فائده و اعم نفعاً من الحكمه خصص الاعم بالاكبر و الاخص بالاصغر و فى قول النبى صلى الله عليه و سلم ذلك اشارته الى كون على عليه السلام نازلا من العلم و الحكمه منزله الباب من المدينه و الباب من الدار لكون الباب حافظا لما هو داخل المدينه و داخل الدار من تطرق الضياع و اعتداء يد الذهاب عليه و كان معنى الحديث ان علينا عليه السلام حافظ العلم و الحكمه فلا يتطرق إليهما ضياع و لا يخشى عليها ذهاب فوصف عليا بانه حافظ العلم و الحكمه و يكفى عليا عليه السلام علوا فى مقام العلم و الفضيله ان جعله رسول الله صلى الله عليه و سلم حافظا للعلم و الحكمه پنجم آنکه اين حديث شريف دلالت دارد بر آنکه امت جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم را رجوع بسوى جناب امير المؤمنين عليه السلام لازمست زیرا كه اخذ علوم جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم موقوف بر رجوع بجناب امير المؤمنين عليه السلام چنانکه دخول مدينه موقوف بر اتيان من البابست و بهمين سبب آن جناب ارشاد فرموده

فمن أراد العلم فليات الباب و نیز ارشاد فرموده

كذب من زعم انه يصل الى المدينه الا من الباب و اين معنى بحمد الله تعالى براى اثبات مطلوب اظهار من الشمس و ابين من الامس مى باشد و بعد تحقيق آن ريبى در امامت بلا فصل جناب امير المؤمنين عليه السلام

باقى نى مانء علامه ابن شهر آشوب عليه الرحمه طاب ثراه ءر كتاب مناقب الى أبى طالب بعء نقل اين ءءء شريف از طرق مخالفين مى فرمايء و هءا يقتضى و ءوب الرجوع الى امير المؤمنين عليه السلام لانه كنى عنه بالمدينه و اخبر ان الوصول الى علمه من ءهه على خاصه لانه ءعله كباب المدينه الءى لا يءءل إليها الا منه ثم اءب ذلك الامر به

بقوله فليات الباب و فيه ءليل على عصمته لانه من ليس بمعصوم يصء منه وقوع القبيء فاذا وقع كان الاقتءاء به قبيءا فيوءى الى ان يكون عليه السلام ءء امر بالقبيء و ذلك لا يءوز و يءل ايضا انه اعلم الامه يؤيء ذلك ما ءء علمناه من اختلافها و رجوع بعضها الى بعض و ءناءه عليه السلام عنها و ابان عليه السلام ولايه على عليه السلام و امامته و انه لا يصء اخء العلم و الحكمه فى حياتاه و بعء وفاته الا من قبله و روايته عنه كما قال الله تعالى وَ أَتُوا النَّبِئَاتِ مِنْ أَبْوَابِهَا وَ جناب قاضى نور الله شوشترى نور الله مرقءه الشريف ءر اءقاق الحق افاءه فرموءه اقول فى الءءء اشاره الى قوله تعالى وَ أَتُوا النَّبِئَاتِ مِنْ أَبْوَابِهَا وَ فى كثير من روايات ابن المغازلى تصرء بذلك

ففى بعضها مسءءا الى ءابر رض انا مدينه العلم و على بابها فمن ارء العلم فليات الباب و فى بعضها مسءءا الى على عليه السلام يا على انا مدينه و انت الباب كءب من زعم انه يصل الى المدينه الا من الباب

و روى عن ابن عباس انا مدينه العلم و على بابها فمن ارء الءنه فلياتها من بابها

و عن ابن عباس ايضا بطريق آءر انا ءار الحكمه و على بابها فمن ارء الحكمه فليات الباب فهءا يقتضى و ءوب الرجوع الى امير المؤمنين عليه السلام لـ ابن النبي صلى الله عليه و آله و سلم كنى عن نفسه الشريفه بمدينه العلم و بءار الحكمه ثم اخبر ان الوصول الى علمه و ءكمته و الى ءنه الله سبحانه من ءهه على ع خاصه لانه ءعله كباب مدينه العلم و الحكمه و الءنه التى لا يءءل إليها الا منه و كءب عليه السلام من زعم انه يصل الى المدينه لا من الباب و تشير إليه الآية ايضا كما ذكرناه و فيه ءليل على عصمته و هو ظاهر لانه عليه السلام امر بالاقتءاء به فى العلوم على الاطلاق فيءب ان يكون مامونا عن الءطاء و يءل على انه امام الامه لانه الباب لتلك العلوم و يؤيء ذلك ما علم من اختلاف الامه و رجوع بعض الى بعض و ءناءه عليه السلام عنها و يءل ايضا على ولايته و امامته عليه السلام و انه لا يصء اخء العلم و الحكمه و ءءول الءنه فى حياتاه صلى الله عليه و آله و سلم الاـ من قبله و روايه العلم و الحكمه الاـ عنه لقوله تعالى وَ أَتُوا النَّبِئَاتِ مِنْ أَبْوَابِهَا ءء كان عليه السلام هو الباب و لله ءر القائل مدينه علم و ابن عمك بابها*

فمن غير ذاك الباب لم يؤت سورها*و يدل ايضا على ان من اخذ شيئا من هذه العلوم والحكم التي احتوى عليها رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم من غير جهه على عليه السلام كان عاصيا كالسارق و المتسور لان السارق و المتسور إذا دخلا من غير الباب المأمور بها و وصلا الى بغيتهما كانا عاصيين و

قوله عليه السلام فمن أراد العلم فليات الباب ليس المراد به التخيير بل المراد به الايجاب و التهديد كقوله عز و جل فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ و الدليل على ذلك انه ليس ههنا نبى غير محمّد صلى الله عليه و آله و سلم هو مدينه العلم و دار الحكمه فيكون العالم مخيرا بين الاخذ من احدهما دون الآخر و فقد ذلك دليل على ايجابه و انه فرض لازم و الحمد لله و نيز علامه شوسترى در احقاق الحق فرموده ثم لا يخفى على اولى الالباب ان المراد بالباب فى هذه الاخبار الكنايه عن الحافظ للشىء الذى لا يشذ عنه منه شىء و لا يخرج الآمنه و لا يدخل إليه الا به و إذا ثبت انه عليه السلام الحافظ لعلوم النبى صلى الله عليه و آله و سلم و حكمته و ثبت امر الله تعالى و رسوله بالتوصل به الى العلم و الحكمه و جب اتباعه و الاخذ عنه و هذا حقيقه معنى الامام كما لا يخفى على ذوى الافهام ششم آنکه ابو عبد الله محمد بن يوسف الكنجى الشافعى در كتاب كفايه الطالب در ذكر معنى

حديث انا مدينه العلم گفته قلت و الله اعلم ان وجه هذا عندى

ان النبى صلى الله عليه و سلم قال انا مدينه العلم و على بابها أراد صلى الله عليه و سلم ان الله تعالى علمنى العلم و امرنى بدعاء الخلق الى الاقرار بوحدانيته فى اول النبوه حتى مضى شطر زمان الرساله على ذلك ثم امرنى الله بمحاربه من أبى الاقرار لله عز و جل بالوحدانيه بعد منعه من ذلك فانا مدينه العلم فى الاوامر و النواهي و فى السلم و الحرب حتى جاهدت المشركين و على بن أبى طالب بابها أى هو اول من يقاتل اهل البغى بعدى من اهل بيتى و سائر امتى و لولا على بين للناس قتال اهل البغى و شرع الحكم فى قتلهم و اطلاق الاسارى منهم و تحريم سلب اموالهم و سبى ذراريهم لما عرف ذلك فالنبى صلى الله عليه و سلم سنّ فى قتال المشركين و نهب اموالهم و سبى ذراريهم و سن على فى قتال اهل البغى ان لا يجهز على جريح و لا يقتل الاسير و لا تسبى النساء و الذريه و لا تؤخذ اموالهم و هذا وجه حسن صحيح و مع هذا فقد قال العلماء من الصحابه و التابعين و اهل بيته بتفضيل على و زياده علمه و غزارته و حده فهمه و وفور حكمته و حسن قضاياه و صحه فتواه و قد كان ابو بكر و عمر و عثمان و غيرهم من علماء

الصحابه يشاورونه فى الاحكام و ياخذون بقوله فى النقض و الابرام اعترافا منهم بعلمه و وفور فضله و رجاحه عقله و صحه حكمه و ليس هذا الحديث فى حقه بكثير لان رتبته عند الله عز و جل و عند رسوله و عند المؤمنين من عباده اجلّ و اعلى من ذلك ازين عبارات ظاهرست كه نزد حافظ كنجى جناب رسالت مآب صلى الله عليه و اله و سلم ازين حديث اراده فرموده است كه جناب امير المؤمنين عليه السلام اول مقاتل با اهل بغى خواهد بود بعد جناب رسالت مآب صلى الله عليه و اله و سلم و هر چند قصر اراده آنجناب ازين حديث برين مطلب درست نيست چنانچه بهمين سبب حافظ كنجى در آخر كلام خود در صدد اثبات دلالت اين حديث شريف بر اعلميت مطلقه جناب امير المؤمنين عليه السلام برآمده ليكن بلا ريب آنچه حافظ كنجى ذكر فرموده دليل واضح امامت و افضليت جناب امير المؤمنين عليه السلام مى باشد پس استدلال اهل حق كرام باين حديث وثيق النظام در محل الزام خصام باين تقريب نيز تمامست هفتم آنكه ابو بكر احمد بن ثابت الخطيب البغدادي در تاريخ بغداد على ما نقل عنه گفته

اخبرنا ابو طالب يحيى بن على الدسكرى قال اخبرنا ابو بكر بن المقرئ قال ثنا ابو الطيب محمد بن عبد الصمد الدقاق قال حدثنا احمد بن عبيد الله ابو جعفر المكتب قال اخبرنا عبد الرزاق قال ثنا سفيان عن عبد الله بن عثمان بن خثيم عن عبد الرحمن بن بهمان قال سمعت جابر بن عبد الله قال سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يوم الحديبيه و هو آخذ بيد على ع هذا امير البرره و قاتل الفجره منصور من نصره مخذول من خذله يمد بها صوته انا مدينه العلم و على بابها فمن اراد العلم فليات الباب و ابو الحسن على بن محمد بن الطيب الجلابى المعروف بابن المغازلى در كتاب المناقب گفته اخبرنا ابو الحسن احمد بن المظفر بن احمد العطار الفقيه الشافعى رحمه الله تعالى بقرائتى عليه فاقر به سنه اربع و ثلثين و اربعمائه قلت له اخبركم ابو محمّد عبد الله بن محمد بن عثمان المزنى الملقب بابن السقاء الحافظ الواسطى رحمه الله نا عمر بن الحسن الصيرفى رحمه الله

نا احمد بن عبد الله بن يزيد نا عبد الرزاق قال انا سفيان الثورى عن عبد الله بن بن عثمان عن عبد الرحمن بن برهان عن جابر بن عبد الله قال اخذ النبي صلى الله عليه و سلم بعضد على فقال هذا امير البرره و قاتل الكفره منصور من نصره مخذول من خذله ثم مدّ بها صوته فقال انا مدينه العلم و على بابها فمن اراد العلم فليات الباب و نيز علامه ابن المغازلى در كتاب المناقب گفته

اخبرنا الحسن بن احمد بن موسى انا ابو الحسن احمد بن محمد بن الصلت القرشى نا على

بن محمد بن المقرئ نا محمد بن عيسى بن شعبه البزاز نا احمد بن عبد الله بن يزيد المؤدب نا عبد الرزاق نا معمر عن عبد الله بن عثمان عن عبد الرحمن قال سمعت جابر بن عبد الله الانصاري يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يوم الحديبيه و هو اخذ بضيق على بن ابي طالب ع هذا امير البرره و قاتل الفجره منصور من نصره مخذول من خذله ثم مد بها صوته فقال انا مدينه العلم و على بابها فمن اراد العلم فليات الباب و ابو عبد الله محمد بن يوسف الكنجي الشافعي در كفايه الطالب في مناقب على بن ابي طالب گفته

اخبرنا العلامة قاضي القضاة ابو نصر محمد بن هبه الله بن قاضي القضاة محمد بن هبه الله بن محمد الشيرازي اخبرنا الحافظ ابو القاسم اخبرنا القسم بن السمرقندي اخبرنا ابو القاسم بن مسعده اخبرنا حمزه بن يوسف اخبرنا ابو احمد بن عدي حدثنا النعمان بن هارون البلدي و محمد بن احمد بن المؤمل الصيرفي و عبد الملك بن محمد قالوا حدثنا احمد بن عبد الله بن يزيد المؤدب حدثنا عبد الرزاق عن سفيان عن عبد الله بن عثمان بن خثيم عن عبد الرحمن بن بهمان قال سمعت جابرا يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يوم الحديبيه و هو اخذ بضيق على بن ابي طالب و هو يقول هذا امير البرره و قاتل الفجره منصور من نصره مخذول من خذله ثم مد بها صوته و قال انا مدينه العلم و على بابها فمن اراد المدينه فليات الباب قلت هكذا رواه ابن عساكر في تاريخه و ذكر طرقة عن مشايخه ازين سياق تام الاحقاق حديث جابر بن عبد الله انصاري كه اكابر حفاظ حذاق و اعظم نقاد سباق سنيه مثل عبد الرزاق صنعاني و ابن السقاء الواسطي و ابو الحسن العطار الشافعي و خطيب بغدادى و ابو محمد غنجدجاني و ابن المغازلي و ابن عساكر دمشقي و محمد بن يوسف كنجي بروايت آن مشرف شده اند واضح و لائح مى شود كه جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم درين واقعه براى ارشاد فرمودن حديث مدينه العلم و ابانت و اثبات امامت و افضليت جناب امير المؤمنين عليه السلام اهتمامى چند بذريعه افعال و اقوال خود بعمل آورده كه دلالت بر كمال اهميت و اعظمت اين حديث شريف دارد اول آنكه يوم حديبيه را كه از جمله مشاهد معروفه اهل اسلام و محتفل و محتشد كبير خواص و عوام بود براى بيان اين حديث شريف اختيار فرموده دوم آنكه براى تعريف و توجيه حاضرين و اتمام حجت بر شاهدين و غائبين بازوى جناب امير المؤمنين عليه السلام بدست مبارك خود گرفته سوم آنكه در حق آن جناب

هذا امير البرره و قاتل الكفره كه نص صريح در امامت و افضليت آن جناب مى باشد ارشاد فرموده چهارم آنكه براى اثبات و جوب اطاعت آن جناب

منصور من نصره مخذول من خذله بیان فرموده پنجم آنکه صوت مبارک خود برای ابلاغ آن باسماح حضار ممدود فرموده و بعد این همه اهتمامات بالغه و احتفالات سابقه حدیث مدینه العلم را ارشاد کرده پس چگونه می توان گفت که مقصود آن جناب از حدیث مدینه العلم اثبات امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام نبود و این حدیث بر مدعای اهل حق دلالت نمی کند هل هذا الا من يروم ستر الشمس بالزّاح* و لا يبالي بهتك ستره و الافتضاح هشتم آنکه شیخ سلیمان بن ابراهیم البلخی القندوزی در ینابیع الموده گفته

عن الاصبغ بن نباته قال لما جلس على عليه السلام في الخلافة خطب خطبه ذكرها ابو سعيد البحتري الى آخرها ثم قال للحسن عليهما السلام يا بنى فاصعد المنبر و تكلم فصعد و بعد الحمد و التصلية قال ايها الناس سمعت جدى صلى الله عليه و آله يقول انا مدينه العلم و على بابها و هل تدخل المدينه الا من بابها فنزل ثم قال للحسين عليه السلام فاصعد المنبر و تكلم فصعد فقال بعد الحمد و التصلية ايها الناس سمعت جدى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يقول انّ عليا مدينه هدى فمن دخلها نجى و من تخلف عنها هلك فنزل ثم قال على عليه السلام ايها الناس انهما ولد رسول الله و وديعته التي استودعهما على اُمته و سائل عنهما ازین خبر ظاهرست که هر گاه جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر وساده خلافت متمکن گردید خطبه ارشاد فرموده و بعد از ان بجناب امام حسن علیه السلام حکم فرمود که آن جناب هم خطبه بخواند پس آن جناب بحکم پدر بزرگوار خود بالای منبر تشریف برد و بعد حمد و صلاه ارشاد فرمود که ايها الناس من شنیده ام از جد بزرگوار خود صلى الله عليه و آله که می فرمود

انا مدينه العلم و على بابها و هل تدخل المدينه الا من بابها يعنى من شهر علم هستم و على دروازه آن شهر می باشد و کسی داخل شهر نمی توان شد الا از دروازه آن و بعد بیان این حدیث آن جناب از منبر فرود آمد بعد ازین جناب امیر المؤمنین علیه السلام بجناب امام حسین علیه السلام ارشاد فرمود که آن جناب هم خطبه بخواند پس آن جناب بالای منبر تشریف برد و بعد حمد و صلاه ارشاد فرمود که ايها الناس من شنیده ام از جد بزرگوار خود که می فرمود

ان عليا مدينه هدى من دخلها نجى و من تخلف عنها هلك يعنى على شهر هدايتست پس هر کسی که داخل آن شهر شد نجات يافت و هر که از ان تخلف ورزید هلاک شد و بعد بیان این حدیث آن جناب از منبر فرود آمد بعد ازین جناب امیر المؤمنین علیه السلام بمردم خطاب فرمود و ارشاد کرد که ايها الناس بتحقيق که

این هر دو یعنی حسنین علیهما السلام فرزندان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می باشند و امانت آن حضرت هستند که امت خود سپرده و از ایشان امت خود را سؤال خواهد فرمود انتهى ملخص الخبر و ازین واقعه بر ارباب احلام و ابصار واضح و اشکار گردید که دلالت حدیث مدینه العلم بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و وجوب طاعت آن جناب بحدی متحقق و متینست و از مراتب عالیة بلاغت بدرجه رسیده که جناب امام حسن علیه السلام در خطبه خود که آن را در حین حصول خلافت ظاهره بجناب امیر المؤمنین علیه السلام حسب ارشاد آن جناب انشا نموده اقتصار بر آن فرموده آن را برای حث و ترغیب مردم بر لزوم اتباع و تمسک بجناب امیر المؤمنین علیه السلام کافی و وافی دانسته و بعد ازین احدی از ارباب ایمان و اصحاب عرفان در دلالت واضحه این حدیث شریف بر خلافت و امامت و وجوب طاعت جناب امیر المؤمنین علیه السلام کلام نمی توان کرد وَ اللهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ نهم آنکه شهاب الدین احمد بن عبد القادر العجلی در ذخیره المال گفته و دعوه الحق و باب العلم

و اعلم الصحب بكل حکم

قالت أم سلمه رضی الله عنها سمعت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يقول اما ترضين يا فاطمه ان زوجتك اقدم امتي سلما و اكثرهم علما و اعظمهم حلما و قالت أم سلمه رضی الله عنها سمعت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يقول عليّ مع القرآن و القرآن مع عليّ لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض فهو الداعي الى الحق و هو دعوه الحق و في الجامع الكبير قسمت الحكمه عشره أجزاء فاعطى عليّ سبعة اجزاء و الناس جزء واحد و عليّ اعلم بالواحد منه منهم

و اخرج الترمذی انه قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ انا مدینه العلم و عليّ بابها فمن اراد العلم فليات الباب و لهذا كانت الطرق و المسلسلات راجعه إليه ازین عبارت ظاهرست که چون امیر المؤمنین علیه السلام باب مدینه العلم بود بهمین سبب طرق و سلسلات راجع بآنجناب می شود و ظاهرست که این معنی مثبت افضلیت آن جنابست و ثبوتها کاف فی هذا الباب کما لا یخفی علی اولی الالباب دهم آنکه مولوی حسن الزمان در قول مستحسن گفته تنسیه و من احسن بینه علی معنی ختم الاولیاء الحدیث المشهور الصّیح الّمدی صححه جماعات من الائمة منهم اشد الناس مقالا فی الرجال سند المحدثین ابن معین کما اسنده و وافقه الخطیب فی تاریخه و قد کان قال اولالا اصل له و منهم الامام الحافظ المنتقد المجتهد المستقل المجدد الجامع من العلوم کما ذکره السيوطی و ابن حجر و التاج السبکی و الذهبی و النووی عن الامام الحافظ الخطیب البغدادی ما لم یشارکه فيه احد من اهل عصره و يؤیده قول امام الائمة ابن خزيمة ما اعلم

علی ادیم الارض اعلم من ابن جریر فی تهذیب الاثار و قد قال الخطیب لم ار مثله فی معناه كما نقل كلامه السيوطی فی مسند علی من جمع الجوامع و منهم الحاكم و من آخرهم الحافظ المجد الشیرازی شیخ ابن حجر فی نقد الصّحیح و اطنب فی تحقیقه كما نقله الدهلوی فی لمعات التنقیح و اقتصر علی تحسینه العلاءي و الزرکشی و ابن حجر فی اقوام آخر ردا علی ابن الجوزی من

قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ انا مدينة العلم و عليّ بابها و لا توتى المدينة الا من بابها قال الله تعالى وَ أَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَ هُوَ أَقْوَى شَاهِد

لصحه روايه صححها الحاكم فمن أراد العلم فليات الباب و هذا مقام الحتم من انه لا ولي بعده الا و هو راجع إليه اخذ من لديه و إليه الاشاره بما فى الحديث الصّحیح المستفيض المشهور بل المتواتر من الامر بسدّ كلّ باب فى المسجد الاّ بابه مستندا الى امر الله تعالى بذلك فهو سدّ كلّ باب من صاحب الشريعة الاّ ما شاء فى الطريقه الى الحقيقه الاّ بابه فلا جرم قد انحصرت سلاسل الطريقه فى باب المرتضى الا ما ندر كخوخه الصّديق أبى بكر و يؤيده الاحاديث الصحيحه المذكوره و غيرها المشهوره و من هنا كان المرتضى مثل عيسى على نبينا و كلّ الانبياء الصلوه و السلام فى افراط النّياس و تفریطهم فيه كما ورد و قد استشهدا ليله رفع فيها عيسى كما

ورد من طرق عن الامام الحسن ع بن عليّ ع فى الخطبه فأنه خاتم الولاية العامه من آدم الى آخر ولى و المرتضى كرم الله تعالى وجهه خاتم الولاية الخاصه المحمديه الاكبر فالمهدى الوارد فيه عند الطبرانى و جماعه المهدي منا اهل البيت يختم الدين به كما فتح بنا فولى آخر من العرب من اكرمها اصلا و يدا كان الشيخ الاكبر خاتم الولاية المحمديه الاصغر عاصره و لقيه و نفيه خاتما خاصا فى العالم غيره قبل تحققه برتبته و ان كان بشر به فنى ثم لما تحقق حقق ازين عبارت ظاهرست كه حديث مدينة العلم از احسن بينه است بر معنى خاتم اوليا بودن جناب امير المؤمنين عليه السلام و هر ولى راجع بسوى آن جناب و آخذ از نزد آن جناب مى باشد و ظاهرست كه هر گاه حديث مدينة دليل خاتم الأولياء بودن جناب امير المؤمنين عليه السلام بوده باشد دليل كمال افضليت آن جناب خواهد بود و بعد ثبوت افضليت در تحقق امامت آن جناب محل ارياب نيست كما مرّ غير مرّه

اثبات بودن اعلميت سبب استحقاق خلافت

قوله غايه ما فى الباب آنكه يك شرط از شرائط امامت در وى بوجه اتم متحقق گشت و از وجدان يك شرط وجود مشروط لازم نمى آيد اقول آنفا بحمد الله المنعام بتفصيل تمام دانستى كه

حديث انا مدينة العلم بوجه عديده و عناوين سديده دلالت بر امامت جناب امير المؤمنين عليه السلام دارد پس تعلق مخاطب قمقام باين كلام منحل النظام اعجوبه ارباب احلامست و مع ذلك مطلوب و مرام اهل حق كرام

ازین کلام مخاطب فهم نیز ثابتست زیرا که هر گاه یک شرط از شرائط امامت که علمست در ذات قدسی سمات جناب امیر المؤمنین علیه السلام بوجه اتم متحقق گشت اعلمیت انحضرت بلا کلام ثابت شد و اعلمیت آنجناب مثبت افضلیت ست و بعد ثبوت افضلیت در وجدان دیگر شرائط و تحقق امامت آنجناب ارباب افهام را جای کلام نیست و هر چند در ما سبق بکمال وضوح و ظهور دانستی که اعلمیت مستلزم افضلیتست و نیز دریافتی که مستحق خلافت و امارت همانست که اعلم بوده باشد لیکن در این مقام نیز بعضی از ادله محکمه و براهین مبرمه و شواهد واضحه و حجج لائحه این مطلب باید شنید پس مخفی نماند که از آنجمله است قصه طالوت که حق سبحانه تعالی در قران مجید ذکر آن فرموده حیث قال أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّهِمْ إِنَّهُمْ إِنَّمَا فَتَاتِلٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَانَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَ نَحْنُ بِالْمَلِكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتِ سَعَةَ مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ثعلبی در تفسیر خود که نسخه عتیقه آن پیش نظر قاصر حاضر است در تفسیر این قصه گفته قال إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ اخْتَارَهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فَضِيلَهُ وَ سَعَهُ فِي الْعِلْمِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ كَانَ أَعْلَمَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي وَقْتِهِ وَ مَحِي السَّعَةَ بَغْوَى فِي مَعَالِمِ التَّنْزِيلِ فِي تَفْسِيرِ أَيْنَ قَصَهُ كَقَوْلِهِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ اخْتَارَهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فَضِيلَهُ وَ سَعَهُ فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ كَانَ أَعْلَمَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي وَقْتِهِ وَ أَبُو الْبَرَكَاتِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ نَسَفِي فِي تَفْسِيرِ مَدَارِكِ التَّنْزِيلِ كَقَوْلِهِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ فِي اصْطِفَاءِ بَدَلٍ مِنَ الطَّاءِ لِمَكَانِ الصَّادِ السَّيِّئِ أَيْ اخْتَارَهُ عَلَيْكُمْ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمَصَالِحِ مِنْكُمْ وَ لَا اعْتِرَاضَ عَلَى حُكْمِهِ ثُمَّ ذَكَرَ مَصْلِحَتَيْنِ أَنْفَعُ مِمَّا ذَكَرُوا مِنَ النِّسْبِ وَ الْمَالِ وَ هُمَا الْعِلْمُ الْمَبْسُوطُ وَ الْجِسَامَةُ فَقَالَ وَ زَادَهُ بَسْطَةً مَفْعُولٌ ثَانٍ فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ قَالُوا كَانَ أَعْلَمَ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِالْحَرْبِ وَ الدِّيَانَاتِ فِي وَقْتِهِ وَ اطْوَلَ مِنْ كُلِّ إِنْسَانٍ بِرَأْسِهِ وَ مَنْكَبِهِ وَ الْبَسْطَةُ السَّعَةُ وَ الْاِمْتِدَادُ وَ الْمَلِكُ لَا بَدَّ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ فَإِنَّ الْجَاهِلَ ذَلِيلٌ مَزْدَرِيٌّ غَيْرٌ مُنْتَفِعٌ بِهِ وَ أَنْ يَكُونَ جَسِيمًا لِأَنَّهُ أَعْظَمُ فِي النُّفُوسِ وَ أَهْيَبُ فِي الْقُلُوبِ وَ خَطِيبٌ شَرِيحٌ فِي سِرَاجِ مَنِيرٍ كَقَوْلِهِ قَالَ أَيْ نَبِيِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ أَيْ اخْتَارَهُ لِلْمَلِكِ عَلَيْكُمْ وَ الْعَهْدَةُ فِي التَّمْلِكِ اصْطِفَاءُ اللَّهِ تَعَالَى وَ قَدْ اخْتَارَهُ عَلَيْكُمْ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمَصَالِحِ مِنْكُمْ هَذَا الْأَمْرُ الْأَوَّلُ وَ الثَّانِي وَ زَادَهُ عَلَيْكُمْ

بسطه أى سعه فى العلم الذى يحصل به نظام المملكه و يتمكن به من معرفه الامور السياسه و فى الجسم الذى به يتمكن من الظفر بمن بارزه من الشجعان و قصده من سائر الاقران و يكون اعظم خطرا فى القلوب و اقوى على مقاومه العدو و مكابده الحروب لا- ما ذكرتم و قد زاده الله فى العلم فكان اعلم بنى اسرائيل يومئذ و الجسم فكان اجملهم و اتمهم خلقا كان الرجل القائم يمد يده فيناول راس طالوت و از آنجمله ست قصه استخلاف حضرت داود عليه السلام حضرت سليمان عليه السلام را و اين قصه را بسيارى از علمای كبار و نبلاى احبار سنیه در كتب خود روايت کرده اند ابو الحسن محمد بن عبد الله الكسائى در قصص الانبيا گفته حديث الصحيفه التى فيها آيه الخلافه قال وهب فلما اتت على سليمان بضع و عشرون سنه نزل جبرئيل عليه السلام و معه صحيفه من ذهب

فقال يا داود ان الله تعالى يقرئك السلام من دار السلام و يقول لك اجمع اولادك و إقرأ عليهم ما فى هذه الصحيفه من المسائل فمن اجابك عنها فهو الخليفه من بعدك قال فدعا داود عليه السلام باولاده و كان سليمان اصغرهم سنا و اغزرهم علما و اخبر داود عليه السلام اولاده ان جبرئيل عليه السلام اخبره عن الله تعالى ان من عرف تفسير هذه المسائل فهو الخليفه من بعدى ثم قراء عليهم المسائل فلم يكن فيهم من يعرف تفسيرها فقالوا عند عجزهم عنها ان ابنك سليمان اكثرنا فهما فسله عنها فقال داود يا سليمان انى سائلك عن هذه المسائل فما ترى فقال يا نبى الله سل فأتى ارجو من الله تعالى ان يهدىنى الى اجوبتها فقال داود يا نبى ما الشىء فقال سليمان هو المؤمن قال صدقت قال فما كل شىء قال الماء لان منه كل شىء قال صدقت قال فاخبرنى عن اكثر شىء قال هو الشك فى بنى آدم قال فاول شىء قال اليقين فى بنى آدم قال فاخبرنى عن احلى شىء قال له المال و الولد قال صدقت قال فما امر الاشياء قال الفقر بعد الغناء قال صدقت قال فاخبرنى عن اقبح شىء قال الكفر بعد الايمان قال صدقت قال فاخبرنى عن اكبر شىء قال هو الشكر فى بنى آدم قال صدقت قال فاخبرنى عن احسن شىء قال الروح فى الجسد قال فاوحش شىء قال الجسد بلا روح قال فاخبرنى عن اقرب شىء قال الآخره من الدنيا قال فما ابعد شىء قال الدنيا من الآخره قال فاخبرنى عن اشر شىء قال المرأه السيئه قال فاخبرنى عن اخير كل شىء قال المرأه الصالحه قال و كان فى عقب كل مسئله يصدقه على ذلك ثم التفت الى بنى اسرائيل و قال ما الذى انكرتم فى قول ابني

سليمان قال ما أخطأ في شيء من ذلك فامتعك الله به و بارك لك فيه و لنا معك و معه قال داود أ فرضيتم ان يكون خليفتي عليكم فقالوا و الله رضينه و ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهيم الثعالبي در كتاب العرائس كفته باب في قصه استخلاف داود ابنه سليمان عليهما السلام و ذكر بدو الخاتم قال ابو هريره رضى الله عنه انزل الله تعالى كتابا من السماء على داود عليه السلام مختوما بخاتم من ذهب فيه ثلثه عشر مسئله فاوحى الله تعالى إليه ان سل عنها ابنك فان هو اخرجهن فهو الخليفه من بعدك قال فدعا داود عليه السلام سبعين قسا و سبعين حبرا و اجلس سليمان بين ايديهم و قال يا بنى ان الله تعالى انزل على كتابا من السماء فيه مسائل و امرنى ان أسألك منها فان اخرجتهن فانت الخليفه من بعدى فقال سليمان ليسال نبى الله عما بدا له و ما توفيقى الا بالله قال داود يا نبى ما اقرب الاشياء و ما ابعد الاشياء و ما انس الاشياء و ما اوحشها و ما احسن الاشياء و ما اقبحها و ما اقل الاشياء و ما اكثرها و ما القائمان و ما الساعيان و ما المشتركان و فالمتباغضان و ما الامر العذى إذا ركب الرجل حمد آخره و ما الامر الذى إذا ركب الرجل ذم آخره فقال سليمان عليه السلام اما اقرب الاشياء فالآخره و اما ابعد الاشياء فما فاتك من الدنيا و اما انس الاشياء فجد فيه روح و اما اوحش الاشياء فجد لا روح فيه و اما احسن الاشياء فالايمن بعد الكفر و اما اقبح الاشياء فالكفر بعد الايمان و اما اقل الاشياء فاليقين و اما اكثر الاشياء فالشك و اما القائمان فالسما و الارض و اما الساعيان فالشمس و القمر و اما المشتركان فالليل و النهار و اما المتباغضان فالموت و الحياه و اما الامر الذى إذا ركب الرجل حمد آخره فالعلم عند الغضب و اما الامر العذى إذا ركب الرجل ذم آخره فالحده عند الغضب قال ففكوا الخاتم فاذا جواب المسائل سواء على ما نزل من السماء فقال القسيسون لا ترضى حتى نسأله عن مساله فان اخرجها فهو الخليفه من بعدك فقال سليمان عليه السلام سلونى و ما توفيقى إلا بالله فقالوا له ما الشىء الذى إذا صلح صلح كل شىء من الانسان و إذا فسد فسد كل شىء من الانسان فقال هو القلب فقام داود فصعد المنبر فحمد الله تعالى و اثنى عليه ثم قال ان الله تعالى يامرني ان استخلف عليكم سليمان قال فضجت بنو اسرائيل و قالوا غلام حدث يستخلف علينا و فينا من هو افضل منه و اعلم فبلغ ذلك داود عليه السلام فدعا اسباط رؤساء بنى اسرائيل و قال لهم انه قد بلغنى مقاتلكم فأرونى عصيكم فأى عصاه اثمرت فان صاحبها ولّى هذا الامر بعدى قالوا قد رضينا فجاءوا بعصيتهم فقال

لهم داود ليكتب كل رجل منكم اسمه على عصاه فكتبوا ثم جاء سليمان بعصاه فكتب عليها اسمه ثم ادخلت بين العصي و اغلق عليها الباب و حرست رؤس اسباط بني اسرائيل فلما اصبح صلى بهم الغداه ثم اقبل ففتح فاخرج عصيهم فاذا هي كما هي و عصا سليمان قد اورقت و اثمرت قال فسلموا ذلك لداود عليه السلام فلما راي ذلك داود حمد الله و جعل سليمان خليفه ثم سار به في بني اسرائيل فقال ان هذا خليفتي عليكم من بعدي و عبيد الله كاشغري در كتاب نفائس العرائس كه نسخه عتيقه آن پيش نظر فقير حاضرست گفته قال ابو هريره رضى الله عنه نزل كتاب من السماء على داود عليه السلام مختوم بخاتم من ذهب فيه ثلاث عشره مسئله و اوحى الله تعالى إليه ان سل عنها ابنك سليمان فان هو اخرجهن فهو الخليفه بعدك فدعا داود عليه السلام بسبعين قسا و سبعين حبرا و اجلس سليمان بين ايديهم قال له يا بني نزل كتاب من السماء فيه مسائل و امرت ان أسألك عنهن فان اخرجتهن فانت الخليفه من بعدي قال سليمان يسئل نبي الله عما بدا له و ما توفيقى إلا بالله فقال داود عليه السلام اخبرنى يا نبى ما اقرب الاشياء و ما ابعد الاشياء و ما آنس الاشياء و ما اوحش الاشياء و ما احسن الاشياء و ما اقبح الاشياء و ما اقل الاشياء و ما اكثر الاشياء و ما القائمان و ما المختلفان و ما المتباغضان و ما الامر الذى إذا ركبته الرجل حمد آخره و ما الامر الذى إذا ركبته الرجل ذم آخره قال سليمان اما اقرب الاشياء فالآخره و اما ابعد الاشياء فما فاتك من الدنيا و اما آنس الاشياء فجسد فيه روح ناطق و اما اوحش الاشياء فجسد بلا روح فاما احسن الاشياء فالايمان بعد الكفر و اما اقبح الاشياء فالكفر بعد الايمان و اما اقل الاشياء فاليقين و اما اكثر الاشياء فالشك و اما القائمان فالسائماء و الارض و اما المختلفان فالليل و النهار و اما المتباغضان فالموت و الحيوه و اما الامر الذى إذا ركبته الرجل حمد آخره فالحلم على الغضب و اما الامر الذى إذا ركب الرجل ذم آخره فالحده على الغضب قال ففكوا الخاتم فاذا هي المسائل سواء على ما نزل من السماء فقال القسيسون و الاحبار لا نرضى حتى نسأله عن مسئله فان هو اخرجها فهو الخليفه من بعدك قال سلوه فقال سليمان سلونى و ما توفيقى إلا بالله فقالوا و ما الامر الذى إذا صلح صلح كل شىء من الانسان و إذا افسد فسد منه كل شىء فقال هو القلب فقام داود عليه السلام و صعد المنبر و حمد الله تعالى و اثنى عليه ثم قال ان الله عز و جل امرنى ان استخلف عليكم سليمان قال فضجت

رؤس بنی اسرائیل من ذلک و قالوا غلام يحدث يستخلف علينا و فينا من هو اعلم و افضل منه فبلغ ذلك داود عليه السلام فدعا رؤس بنی اسرائیل فقال انه بلغنی مقاتلکم فأرونی عصيکم فأی عصا اثرت فان صاحبها ولی هذا الامر بعدی فقالوا رضينا فجاءوا بعصیهم فقال لهم داود لیكتب کل اسمه ثم ادخلت بیتا و اغلق الباب و سدّ بالاقفال و حرسه رؤس اسباط بنی اسرائیل فلما اصبح صلی بهم الغداه ثم اقبل ففتح الباب فاخرج عصيهم كما هی و عصی سلیمان علیه السلام قد اورقت و اثمرت قالوا فسلموا ذلک لداود علیه السلام فلما رای ذلک داود جمل سلیمان خلیفه ثم ساریه فی بنی اسرائیل فقال ان هذا خلیفتی فیک من بعدی و از جمله ادله صریحه تعین اعلم برای خلافت و امامت و امارت و زعامت حدیثیست که ملا علی متقی در کنز العمال آورده و الفاظ آن این ست

من استعمل عاملا من المسلمین و هو یعلم ان فیهم اولی بذلک منه و اعلم بکتاب اللّٰه و سنه نبیه فقد خان اللّٰه و رسوله و جمیع المسلمین م د عن ابن عباس و نیز ملا علی متقی در منتخب کنز العمال گفته

من استعمل عاملا من المسلمین و هو یعلم ان فیهم اولی بذلک منه و اعلم بکتاب اللّٰه و سنه نبیه فقد خان اللّٰه و رسوله و جمیع المسلمین (م د) عن ابن عباس ازین حدیث واضح و لائحست که جناب رسالت مآب صلی اللّٰه علیه و آله و سلم ارشاد فرمود که هر که مقرر کند عاملی را از مسلمین در حالی که بداند که در مسلمین کسی هست که از ان عامل اولاست باین عمل و اعلمست بکتاب خدا و سنت نبی خدا پس بتحقیق که خیانت کرده است آن شخص خدا و رسول خدا و جمله مسلمین را و هر گاه بنص ارشاد هدایت بنیاد سرور عباد علیه و آله الامجاد آلاف السلام الی یوم المعاد در تولیت امارت جزئیة نصب عامل غیر اعلم با وجود عامل اعلم جائز نباشد و موجب خیانت خدا و رسول ص و جمله اهل اسلام گردد چگونه تجویز توان کرد که زعامت کبری و ریاست عظمی که خلافت و امامت عبارت از آنست با وجود اعلم بغیر اعلم خواهد رسید و نصب غیر اعلم برای این چنین منصب جلیل خطیر و مرقب رفیع اثر بلا- اشکال جائز و سائغ خواهد گردید و ازینجا بحمد اللّٰه تعالی بکمال اتضاح ساطع و لامع شد که کسانی که با وجود باب مدینه علم مثل ابو بکر را که جاهل اب و کلاله بل العلم المنسوب علی الجهاله بود برای نصب بر منصب خلافت تجویز کرده اند راه کمال نصب و انحراف و غی و اعنای پیموده و با فحش و جوه ارتکاب خیانت خدا و رسول و جمله اهل اسلام نموده اند و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ و از جمله دلائل این معنی که اعلمیت موجب خلافت

می باشد اشعار بلاغت شعار حضرت عباس عم رسول صلی الله علیه و آله ما هب القبول می باشد که آن را در وقتی که اهل سقیفه بیعت ابو بکر کرده بودند انشا نموده و در ان اشعار با علمیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر احق بودن آن جناب بخلافت استدلال فرموده چنانچه اخطب خوارزم در کتاب المناقب گفته قال العباس بن عبد المطلب یمدح علیاً علیه السلام حین بویع لابی بکر ما کنت احسب ان الامر منحرف عن هاشم ثم منها عن ابي حسن اول من صلی لقبلتکم و اعلم الناس بالآثار و السنن و اقرب الناس عهداً بالنبی و من جبریل عون له فی الغسل و الکفن من فیه ما فی جمیع الناس کلهم و لیس فی الناس ما فیه من الحسن ما ذا الذی ردکم عنه فنعرفه ها ان بیعتکم من اول الفتن و بعضی از علما این اشعار را بعثه بن ابي لهب نسبت داده اند چنانچه ابو الفداء اسماعیل بن علی الایوبی در کتاب المختصر فی اخبار البشر گفته لما قبض الله نبيه قال عمر بن الخطاب رضی الله عنه من قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم مات علوت راسه بسيفی هذا و انما ارتفع الى السماء فقراً ابو بکر و ما مُحَمَّدٌ إِلَّا - رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ فَرجع القوم الى قوله و بادروا سقیفه بنی ساعده فبايع عمر أبا بکر رضی الله عنهما و انثال الناس علیه یبايعونه فی العشر الاوسط من ربيع الاول سنة احدى عشره خلا جماعه من بنی هاشم و الزبير و عتبه بن ابي لهب و خالد بن سعید بن العاص و المقداد بن عمرو و سلمان الفارسی و ابي ذر و عمار بن یاسر و البراء بن عازب و ابی بن کعب و مالوا مع علی بن ابي طالب و قال فی ذلك عتبه بن ابي لهب ما کنت احسب ان الامر منصرف عن هاشم ثم منهم عن ابي حسن عن اول الناس ايماناً و سابقهوا اعلم الناس بالقرآن و السنن و آخر الناس عهداً بالنبي و من جبریل عون له فی الغسل و الکفن من فیه ما فیهم لا یمترون به و لیس فی القوم ما فیه من الحسن و مؤید این معنی آنست که زبیر بن بکار در کتاب الموفقیات علی ما نقل عنه گفته روی محمد بن اسحاق ان ابا بکر لما بویع افتخرت تیم بن مره قال و کان عامه المهاجرین و جلّ الانصار لا یشکون انّ علیاً هو صاحبها بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال الفضل بن عباس یا معشر قریش و خصوصاً یا بنی تیم انکم انما اخذتم الخلفه بالنبوه و نحن اهلها دونکم و لو طلبنا هذا الامر الذی نحن اهلہ لکانت کراهه الناس لنا اعظم من کراهتهم لغيرنا حسداً منهم لنا و حقداً علينا و انا لنعلم ان عند صاحبنا عهداً هو ینتهی إليه و قال بعض ولد ابي لهب بن عبد المطلب ما کنت احسب ان الامر متصرف عن هاشم

ثم منها عن ابي حسن اول من صلی لقبلتکم و اعلم الناس بالقرآن و السنن

و اقرب الناس عهدا بالنبي و من

فيه من الحسن ما ذا الذي ردّهم عنه فنعلمه ها ان ذا غبنا من اعظم الغبن

و بعضی از اعلام مخالفین این اشعار را بخزیمه بن ثابت ذو الشهادتین منسوب کرده اند عبد الرحیم بن حسین العراقی در کتاب التقیید و الايضاح لما اطلق و اغلق من کتاب ابن الصلاح گفته و الصّیحیح ان علیا اول ذکر اسلم و حکمی ابن عبد البر الاتفاق علیه کما سیاتی و قال ابن اسحاق فی السیره اول من امن خدیجه ثم علی بن ابي طالب و كان اول ذکر آمن رسول الله صلّى الله علیه و سلم و هو ابن عشر سنين ثم زيد بن حارثه فكان اول ذکر اسلم بعد علی ثم ابو بكر فاطهر اسلامه الى آخر كلامه و ما فكرنا انه الصّیحیح من ان علیا اول ذکر اسلم هو قول اكثر الصحابه ابي ذر و سلمان الفارسی و خباب بن الارت و خزیمه بن ثابت و زيد بن ارقم و ابي ايوب الانصاری و المقداد بن الاسود و يعلى بن مره و جابر بن عبد الله و ابي سعيد الخدری و انس بن مالك و عفيف الكندی و انشد ابو عبد الله المرزبانى لخزيمه بن ثابت ما كنت

احسب هذا الامر منصرفا

الناس بالفرقان و السنن

و نیز عبد الرحیم عراقی در شرح الفیه الحدیث گفته و القول الثانی اولهم اسلاما علی روى ذلك عن زيد بن ارقم و ابي ذر و المقداد بن الاسود و ابي ايوب و انس بن مالك و يعلى بن مره و عفيف الكندی و خزیمه بن ثابت و سلمان الفارسی و خباب بن الارت و جابر بن عبد الله و ابي سعيد الخدری و انشد ابو عبد الله المرزبانى لخزيمه بن ثابت فى على رضى الله عنهما أ ليس اول من

صلّى لقبلتهم و اعلم الناس بالفرقان و السنن

و محمد بن عبد الرحمن سخاوى در فتح المغیث شرح الفیه الحدیث گفته و قال بل اولهم اسلاما علی بن ابي طالب رضى الله عنه

لقوله على المنبر اللهم لا اعرف عبدك قبلى غير نبيك ثلث مرات لقد صليت قبل ان يصلى الناس سبعا و سنده حسن و لقوله ممّا انشده القضاءى سبقتكم

الى الاسلام طرّا صغيرا ما بلغت او ان حلمى

و لما روى فى ذلك عن انس و جابر و خباب و خزيمه و زيد بن ارقم و سلمان و ابن عباس ايضا و عفيف الكندی و معقل بن يسار و المقداد بن الاسود و يعلى بن مره و ابي ايوب و ابي ذر و ابي رافع و ابي سعيد الخدرى فى آخرين منهم مسلم الملائى و انشد ابو عبد الله المرزبانى لخزيمه ما كنت احسب هذا الامر منصرفا عن هاشم ثم منها عن ابي حسن أ ليس اول من صلى لقبلتهم

و اعلم الناس بالفرقان و السنن و جمال الدين محدث شیرازی در روضه الاحیاب در مبحث سبق اسلام جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و از خزیمه بن ثابت رضی الله عنه ابیات در مدح علی مرتضی کرم الله وجهه منقولست که مشیر باین معناست
حيث قال

ص: ۶۹۷

ما كنت احسب هذا الامر منصرفا عن هاشم ثم منها عن أبي حسن أليس اول من صلى لقبلتهم

و اعلم بالناس بالفرقان و السنن

و محمد بن عبد الباقي زرقانی در شرح مواهب لدنيه گفته انشد المرزبانى لخزيمه فى على أليس اول من صلى لقبلتكم و اعلم الناس بالقرآن و السنن

و بعضی از علمای اهل خلاف حسان بن ثابت را قائل این اشعار می دانند چنانچه فخر رازی در مفاتیح الغیب در تفسیر آیه وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ گفته اجمع المسلمون على ان ذلك السجود ليس سجود عباده لان سجود العباده لغير الله كفر و الامر لا يرد بالكفر ثم اختلفوا بعد ذلك على ثلثه اقوال الاول ان ذلك السجود كان لله تعالى و آدم عليه السلام كان كالبه و من الناس من طعن فى هذا القول من وجهين الاول انه لا يقال صليت للقبلة بل يقال صليت الى القبلة فلو كان آدم عليه السلام قبله لذلك السجود لوجب ان يقال اسجدوا الى آدم فلما لم يرد الامر هكذا بل قيل اسجدوا لآدم علمنا ان آدم عليه السلام لم يكن قبله الثانى ان ابليس قال أرايتك هذا الذى كرمت على أى ان كونه مسجودا يدل على أم اعظم حالا من الساجد و لو كان قبله لما حصلت هذه الدرجه بدليل ان محمدا عليه الصلوة و السلام كان يصلى الى الكعبه و لم يلزم ان تكون الكعبه افضل من محمد صلى الله عليه و سلم و الجواب عن الاول أنه كما يجوز ان يقال صليت الى القبلة جاز ان يقال صليت للقبلة و الدليل عليه القرآن و الشعر اما القرآن فقوله تعالى أقم الصلاة لِدُلُوكِ الشَّمْسِ و الصلوة لله لا للدلوک فاذا جاز ذلك فلم لا يجوز ان يقال صليت للقبلة مع ان الصلوة تكون لله تعالى لا للقبلة و اما الشعر فقول حسان ما كنت اعرف ان الامر منصرف عن هاشم ثم منها

عن أبي الحسن أليس اول من صلى لقبلتكم و اعرف الناس بالقرآن و السنن

فقوله صلى لقبلتكم نص على المقصود و الجواب عن الثانى ان ابليس شكى تكريمه و ذلك التكریم لا نسلم انه حصل مجرد تلك المسجوديه بل لعله حصل بذلك مع امور آخر فهذا ما فى القول الاول و نظام الدين نيسابورى در غرائب الفرقان بتفسير آيه مذكوره گفته ثم ان المسلمين اجمعوا على ان ذلك السجود لم يكن للعباده لانه تعالى لا يامر بالكفر و العباده لغيره كفر فزعم بعض ان السجود كان لله تعالى و آدم كالبه فقوله اسجدوا لآدم مثل قولك صل للقبلة قال حسان بن ثابت ما كنت اعرف ان الامر

منصرف

و بيضاوى در تفسير آيه مذكوره گفته امرهم بالسجود تذلالا لما راو فيه من عظيم قدرته و باهر آياته و شكرا لما انعم عليهم بواسطه فاللام فيه كاللام فى قول حسان أليس اول من صلى لقبلتكم و اعرف الناس بالقرآن و السنن

و ملا عصام در حاشيه تفسير بيضاوى گفته قوله أليس اول من صلى

لقبلكم

قاله فى شان امير المؤمنين على بن أبى طالب رضى الله عنه مدعيا ان الخلافه حقه و اوله ما كنت اعلم أى اعرف ان الامر

منصرف یعنی الخلافه عن هاشم ثم منها عن أبي حسن یعنی ثم ابعده من ذلك ان ينصرف من هذه القبيله عن أبي الحسن كنيته علي رض ما فيه ما فيهم من كل صالحه و ليس في كلهم ما فيه من حسن یعنی اريد بابي الحسن من فيه ما في الاصحاب او في هاشم من كل خصله صالحه و ليس في كلهم ما فيه من خلق حسن أ ليس اول من صلى لقبلتكم أي اول المسلمين و اعرف الناس بالقرآن و السنين فاللام في لقبلتكم بمعنى الجانب و بعضی از كبار مخالفين اشعار را بابو سفیان بن حرب نسبت می نمایند چنانچه ابو جعفر محمد بن عبد الله اسکافی در نقض کتاب العثمانيه جاحظ در بیان سيق اسلام جناب امير المؤمنين عليه السلام علی ما نقل عنه گفته و اما الاشعار المرويّه فمعروفه كثيره منتشره فمنها قول عبد الله بن أبي سفیان بن الحارث بن عبد المطلب مجيباً للوليد بن عقبه بن أبي معيط و أنّ وليّ الامر بعد محمد ص و عليّ ع

من صلى و من لان جانبه

و قال خزيمه بن ثابت وصي رسول الله من دون اهله و فارسه

مد كان في سالف الزمن و اول من صلى من الناس كلهم سوى خيره النسوان و الله ذو منن

و قال ابو سفیان بن حرب بن أميّه بن عبد شمس حين بويع ابو بكر ما كنت احسب ان الامر منصرف* عن هاشم ثم منها عن أبي حسن* أ ليس اول من صلى لقبلتكم* و اعلم الناس بالاحكام و السنن* و قال ابو الاسود الدؤلي يهدد طلحه و الزبير و ان علياً لكم مصحر* يماثله الاسد الاسود* اما انه اول العابدين* بمكه و الله لا يعبد* و قال سعيد بن قيس الهمداني يرتجز بصفين هذا عليّ ع و ابن عم المصطفى* اول من اجابه فيما روي* هو الامام لا يبالي من غوي* و قال زفر بن يزيد بن حذيفه الاسدي فحوطوا علياً و الضروره فأنه* وصي و في الاسلام اول اول* و ان تخذلوه و الحوادث جمه* فليس لكم عن ارضكم متحول* و الاشعار كالاخبار إذا امتنع في مجيء القبيلتين التواطى و الاتفاق كان ورودهما حجه و از جمله غرائب مطربه اولي الاحلام و عجائب مغربه مناسبه اين مقام خبر تمنای حضرت خليفه ثانيست استخلاف معاذ بن جبل را بزعم اين معنى كه معاذ الله جناب رسالتآب صلى الله عليه و آله و سلم فرموده است كه معاذ روز قيامت پيش علما خواهد بود باندازه انداختن سنگی و اين خبر طريف را اكابر محدثين اعلام و امثال حفاظ فخام سنیه بالفاظ مختلفه روايت کرده اند ابو عبد الله محمد بن سعد بن منيع الزهرى البصرى كاتب الواقدي در طبقات گفته اخبرنا يزيد بن هارون انا سعيد بن أبي عروبه

سمعت شهر بن حوشب يقول قال عمر بن الخطاب لو ادرکت معاذ بن جبل فاستخلفته فسالني عنه ربي لقلت ربي

سمعت نبيك يقول ان العلماء إذا اجتمعوا يوم القيمة كان معاذ بن جبل بن ايديهم بقذفه حجر و احمد بن حنبل در مسند خود گفته ثنا ابو المغيرة و عصام بن خالد قالانا ثنا صفوان عن شريح بن عبيده و راشد بن سعد و غيرهما قالوا لما بلغ عمر بن الخطاب رضی الله عنه سرخ حدث ان بالشام وباء شديدا قال بلغني ان شدة الوباء في الشام فقلت ان ادركني اجلي و ابو عبيده بن الجراح حتى استخلفته فان سالني الله لم استخلفته على امه محمد صلى الله عليه و سلم قلت

اني سمعت رسولك صلى الله عليه و سلم يقول ان لكل نبي امينا و اميني ابو عبيده بن الجراح فانكر القوم ذلك و قالوا ما بال عليا قریش يعنون بني فهر ثم قال فان ادركني اجلي و قد توفي ابو عبيده استخلفت معاذ بن جبل فان سالني ربي عز و جل لم استخلفته قلت سمعت رسولك صلى الله عليه و سلم يقول انه يحشر يوم القيمة بين يدي العلماء نبذه و ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري در كتاب الامامه و السياسة گفته ثم ان المهاجرين دخلوا على عمر و هو في الموت من جراحته تلك و قالوا يا امير المؤمنين استخلف علينا قال و الله لا احملكم حيا و ميتا ثم قال ان استخلف فقد استخلف من هو خير مني يعني ابا بكر و ان ادع فقد ودع من هو خير مني يعني النبي عليه السلام فقالوا جزاك الله خيرا يا امير المؤمنين فقال ما شاء الله راغبنا راهبا وددت اني أنجو منها لا لي و لا على فلما احس الموت قال لابنه اذهب الى عائشه و اقرأها مني السلام و استاذنها ان اقبر في بيتها مع رسول الله و مع ابي بكر فاتاه عبد الله بن عمر فاعلمها فقالت نعم و كرامه ثم قالت يا بني ابلغ عمر سلامي و قال له لا تدع امه محمدا بلا راع استخلف عليهم و لا تدعهم بعدك هملا فاني اخشى عليهم الفتنة فاتاه عبد الله فاعلمه فقال و من تامرني ان استخلف لو ادرکت ابا عبيده بن الجراح حيا باقيا استخلفته و وليته فاذا قدمت على ربي فسالني فقال لي من وليت على امه محمد ص قلت أي ربي

سمعت عبدك و نبيك يقول لكل امه امين و ان امين هذه الامه ابو عبيده بن الجراح و لو ادرکت معاذ بن جبل وليته فاذا قدمت على ربي فسالني من وليت على امه محمد ص قلت أي رب

سمعت عبدك و نبيك يقول ان معاذ بن جبل ياتي بين يدي العلماء يوم القيمة برتوه و ابو نعيم احمد بن عبد الله الاصفهاني در حليه الأولياء گفته حدثنا ابو حامد بن جبلة نا محمد بن اسحاق نا محمود بن خداس نا مروان بن معاوية نا سعيد بن ابي عروبه عن شهر بن حوشب قال

قال عمر بن الخطاب لو استخلفت معاذ بن جبل فسالني عنه ربّي عز و جل ما حملك علي ذلك لقلت

سمعت نبيك صلى الله عليه و سلم يقول ان العلماء إذا حضروا ربهم كان بين ايديهم رتوه بحجر الرتوه المنزله و ابن حجر عسقلاني در فتح الباري گفته اخراج احمد عن عمر بسند رجاله ثقات انه قال ان ادركني اجلي و ابو عبيده حتى استخلفته فذكر الحديث و فيه قال ان ادركني جلي و قد مات ابو عبيده استخلفت معاذ بن جبل و ملا علي متقي در كنز العمال گفته عن شهر بن حوشب قال قال عمر بن الخطاب لو استخلفت سالما مولى أبي حذيفه فسالني ربي ما حملك علي ذلك لقلت يا رب

سمعت نبيك صلى الله عليه و سلم يقول انه يحبّ الله حقًا من قلبه و لو استخلفت معاذ بن جبل فسالني ربّي ما حملك علي ذلك لقلت

سمعت نبيك صلى الله عليه و سلم يقول ان العلماء إذا حضروا ربهم كان معاذ بن جبل بين ايديهم رتوه بحجر حل أي رواه ابو نعيم في كتاب حليه الاولياء ازین عبارات ظاهرست که حضرت خلیفه ثانی با آن همه بالاخوانی ارشاد می کردند که اگر من دریافت می کردم معاذ بن جبل را و استخلاف او می کردم پس سؤال می کرد از من پروردگار من که چه چیز ترا بر این امر باعث شد هر آینه می گفتم که شنیدم نبی ترا که می گفت بدرستی که علما هر گاه حاضر می شوند پیش پروردگار خود خواهد بود معاذ پیش ایشان بقدر پرتاب یک سنگ و این افاده حضرت خلافت مآب دلیل واضح و برهان لائح برانست که رجحان و تقدم یکی از اهل علم بر دیگران دلیل استحقاق خلافتست و بحدی کافی و وافی درین مقصودست که موجب برائت ذمه مستخلف می گردد پس بعد ازین در افضلیت اعلم و احقیق او بخلافت و امامت ریبی ورزیدن در حقیقت داد تسفیه و تجهیل حضرت خلافت مآب دادن و کمال تحمیق و تضلیل آن والا نصاب آغاز نهادنست مقام کمال عجیبت که حضرت خلافت مآب مجرد تقدم معاذ را بر علما بقدر پرتاب سنگی بحسب زعم خود دلیل صحت استخلاف او بر امت جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله الاطیاب می گردانند و آن را برای جواب و سؤال رب الارباب و فراغ از مؤاخذة و دار و گیر روز حساب کافی و وافی می دانند و این فضیلت مزعومی معاذ چنان در کاخ دماغ شان جاگزین گردیده که نگاهی بموانع عدیده استحقاق خلافت که در معاذ متحققست و از جمله آن غیر قرشی بودن او نیز می باشد نمی کنند و بناء مرصوص خبر الاثمه من قریش را که روز سقیفه مستمسک و معول حضرت اول بود بمعول مقول خود می کنند و مخاطب ما چنان در گرداب جحود و انکار و ورطه الطاط و اضمار سر فرو برده است که حدیث مدینه العلم را نیز دلیل خلافت جناب امیر المؤمنین علیه السلام نمی انگارد و با وصف تنبیهات مکرره و توجیهات محرره اهل حق درین باب رو بسوی اذعان صدق و صواب نمی آرد و غالب این ست که اگر مخاطب شرف حضوری جد امجد

خود در وقت تمنای استخلاف معاذ و اظهار این احتجاج ساقط النفاذ در می یافت لابد در وادی تعبیر و تندید آن فرد وحید نیز می شتافت

بیان فقدان شرط علم در شیوخ ثلاثه

قوله با وصف آنکه ان شرط یا زیاده از ان شرط در دیگران هم بروایت اهل سنت ثابت شده باشد اقول مخاطب کثیر العثار درین گفتار سراسر خسار داد خلاعت و جلاعت داده ادعای باطل ثبوت شرط علم در شیوخ فاقدین حلم خود آغاز نهاده و بمزید تطع و تشدق و تعنت و تفهیق در پی اثبات زیادت از ان شرط فتاده ابواب صنوف تندید و تعبیر و تعنیف و تشویر بروی خویش گشاده و کسانانی که خطی از تتبع آثار و تفحص اخبار برداشته اند و اتباع حق و اقتفای صدق را داب و دیدن خود انگاشته بخوبی می دانند که شیوخ مخاطب در جهل و نادانی معروف اقصای و ادانی و در ضلالت و حیرانی هر واحد از ایشان معدوم النظیر و لا ثانیست و هرگز هرگز در ذوات بدیعه السماتشان شرط علم بهیچوجه ثابت نشده فضلا عن الزیاده علیه و ادعای ثبوت این معنی در در ذوات شان خصوصا بمقابله ذات قدسی صفات جناب امیر المؤمنین علیه السلام چنانست که کسی ظلمت را با نور قیاس نماید بلکه بمفاد شر العمی عمی القلب بادعای مزیت آن بر نور در اظهار سفاهت و بلاهت خود افزایش و بحمد الله دلائل ساطعه باهره و براهین قاطعه قاهره این مطلوب و مرام علمای اهل حق کرام در کتب مبسوطه مناظره و کلام خصوصا والد ماجد علام اعلی الله درجته فی دار السیلام در تشیید المطاعن بشرح و بسط تمام تحریر فرموده اند من شاء فلیراجع و چون نهایت بعد حضرات خلفای ثلاثه از ساحت علم و کمال و غایت سقوطشان؟؟؟ در وهده؟؟؟؟ چهل قائل الی الضلال و الاضلال بسبب اقصای انجلا و سفور و منتهای اتضاح و ظهور قابل ستر و کتمان نبود لهذا اهل سنت در امام علم بجمیع احکام دین بالفعل شرط نمی دانند بلکه جمهور ایشان بر اشتراط اجتهاد در امام اکتفا کرده اند و بعضی از اهل سنت حقیقت حال شیوخ ثلاثه خود را زیاده تر پیش نظر داشته بمزید فهم و فراست اجتهاد را نیز شرط ندانسته اند و برای امام تجویز کرده اند که مثل عامه مقلدین در امور دین کاربند استفتا از مجتهدین شده باشد چنانچه تفتازانی در شرح مقاصد در ذکر شروط امام گفته و زاد الجمهور اشتراط ان یکون شجاعا لئلا یجبن عن اقامه الحدود و مقاومه الخصوم مجتهدا فی الاصول و الفروع لیتمکن من القیام بامر الدین إذا رای فی تدبیر الامور لئلا یخبط فی سیاسه الجمهور و لم یشرطها بعضهم لندره اجتماعها فی الشخص و جواز الاکتفاء فیها بالاستعانه من الغیر بان یفوض امر الحروب و مباشره الخطوب الی الشجعان و یستفتی المجتهدین فی امور الدین و یستشیر اصحاب الآراء الصائبه فی امور الملک و فاضل معاصر مولوی صدیق حسن خان در اکیلیل الکرامه فی تبیان الامامه در ذکر شروط امام گفته و منها کونه مجتهدا و هذا من اهم الامور و اقدمها لان المقصود من نصب الائم هو تنفيذ احکام الله عز و جل و جهاد اعداء

الاسلام و حفظ البيضة الاسلاميه و دفع من ارادها بمكر و الاخذ على يد الظالم و انصاف المظلوم و تامين السبل و اخذ الحقوق الواجبه على ما اقتضاه الشرع و وضعها فى مواضعها الشرعيه فاذا لم يكن له من العلم ما يهتدى به الى الحق خبط خبط عشواء و لا سيما إذا كان يباشر الاحكام الشرعيه بنفسه و يورد و يصدر فمن بايعه المسلمون و قام بهذه الامور فقد تحمل اعباء الامامه فان انضم له الى هذه الامامه كونه اماما فى العلم مجتهدا مطلقا فى مسائله فلا شك و لا ريب أنه انهض من الامام الذى لم يبلغ رتبه الاجتهاد لانه يورد الامور و يصدرها عن علم و لكن لا دليل يدل على انه لا يولّى الامر الا من كان بهذه المنزله من الكمال و فى هذه الغايه القصوى من محاسن الخصال و ليس النزاع فى الاكمل و لا فى الافضل بل النزاع فيمن يصلح لتولى هذا المنصب و من قام بتلك الامور و نهض بها فهو المراد من الامامه و المراد بالامام نعم عليه ان ينتخب من العلماء المبرزين و المجتهدين المحققين من يشاوره فى الامور و يجريها على ما ورد به الشرع و يدير رحي الشريعه المطهره عليه بعد ان يصح له سعه علمه و قوه عدالته و تصلبه فى امر الدين فيجعل الخصومات الى اهل هذه الطبقة فما حكموا به كان عليه انفاذه و ما امروا به فعله و إذا لم يعرف ذلك بنفسه فعليه اخفاء السؤال من اهل العلم على اختلاف انواعهم فلا بد يحصل له من ذلك ما يطمئن إليه كيف و معرفه اهل هذه الطبقة لا يخفى على العقلاء الذين لا نصيب لهم من العلم فإنه لا بد ان يرفع الله بهم من الصّيت و الشهره ما يعرف الناس انهم الطبقة العاليه من جنس اهل العلم و ليس للامام إذا لم يكن مجتهدا ان يستبد بما يتعلق بامور الدين و يدخل نفسه فى فصل الخصومات و الحكم بين الناس فيما ينوبهم لان ذلك لا يكون الا من مجتهد كما فى القضاء و الحاصل انه لا دليل فى المقام يوجب علينا اشتراط اجتهاد الائمه حتى يجب إليه المصير و لا اجماع حتى يكون التعويل عليه و ليس فى المقام الا مجرد المجادله بمباحث راجعه الى الراى البحت كما يعرف ذلك من يعرفه و ما اهون مثلها على المحققين من علماء المتقيدين بالدليل المحكمين للشرع

قوله مثل ما صبّ الله شيئا فى صدرى الا و صببته فى صدر أبى بكر

ابطال حديث ما صب الله شيئا فى صدرى الا و صببته فى صدر أبى بكر

اقول بر ارباب نقد و عبور و خبرت و عثور در كمال وضوح و ظهور و سطوع و سفورست كه مخاطب ذى شعور در احتجاج باين كذب و زور مرتكب كمال تجاسر محظور و مرتبك نهايت تجرى محذور گردیده بذكر چنین هزل فضول و هذر نامعقول

و قول مردول و کلام مدخول و خطل معلول و تهجم ضلالت مشمول و تقول خرافت شمول کمال لوم اصحاب حلوم و عقول و اقصای عدل ناقدین ماثور و منقول برای خود خریده بالجمله احتجاج باین افترای مفتعل و استدلال باین بهتان مبتذل باطلست بوجوه عدیده اول آنکه اختلاق و افتعال و تفصم و انحلال این مقال ضلالت اشتهال بیداهت عقل واضح و لائحتست زیرا که محصول و مفاد آن مساوات ابو بکرست با جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله الاطیاب در جمیع علوم آن جناب و هذا ممّا یقطع ببطلانه کل شیخ و شاب من غیر شک و لا ارتیاب پس نباید که هیچ یکی از فریقین در بطلان آن ریوی داشته باشد و بذکر این چنین کلام خرافت التیام گونه دین و ایمان خود خراشد دوم آنکه این تقول فاسد النظام دلالت صریحه دارد بر آنکه ابو بکر حامل جمله علوم جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بوده و این معنی نزد هیچ عاقلی راست نمی آید زیرا که غوایت و ضلالت و خرق و جهالت ابو بکر اظهر من الشمس و ایین من الامسست و شطری از تفاصیل آن در کتاب مستطاب تشیید المطاعن تصنیف والد ماجد علامه اعلی الله مقامه فی دار الکرامه سمت تبیین یافته و بر ناظر و متامل آن در کمال وضوح و ظهور می باشد که ابو بکر را بسیاری از علوم دین و معارف یقین و آیات قرآن مبین و الفاظ کلام رب العالمین و مسائل شریعت غراء جناب سید المرسلین و احکام ملت بیضاء حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله الاکملین معلوم نبود و در مقامات بسیار و واقعات بی شمار از فرط جهالت خود عاجز آمده از دیگران سؤال می کرد و با این همه تکدی و تکلف نیز بیش از بیش خطا و خطل و عثار و زلل او بر همگنان منجلی گردیده و نهایت عجز و نادانی و تحیر و سرگردانی او در فهم کلام ربانی و درک احکام یزدانی بحسب اعتراف خودش به سر حد کمال ظهور و انضاح مورث خزی و افتضاح رسیده پس بعد ازین اتباع شاهصاحب نمی توانند که در صدد تصدیق تقول باطل

ما صبّ الله فی صدری شیئا الا و صببته فی صدر ابي بکر براینند و ابو بکر را حامل جمله علوم جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم وانمایند بار إلهها مگر آنکه از سر کمال عجز دست پاچه شده ادعا فرمایند که جهالت ابو بکر از معارف دینیه و مسائل شرعیه و احکام ربانیه و آیات قرآنیّه منافی این کذب و زور نیست چه ما التزام می نمائیم که آنچه ابو بکر نمی دانست جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم نیز از ان جاهل بود پس جمله

ما صبّ الله فی صدری شیئا الا و صببته فی صدر ابي بکر بجای خود درست بوده باشد و صدور این کلام جالب ملام که هادم اساس اسلامست از اولیای شاهصاحب مستبعد نیست زیرا که خود شاهصاحب در جواب طعن قرطاس بسبب حمایت خلیفه ثانی وحی بودن جمیع

اقوال جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم را نعوذ بالله من ذلک باطل دانسته و در ابطال آن بزعم خود کمال دراز نفسی را کارفرما شده اند سوم آنکه ابو الفرج ابن الجوزی کمال وهن و هوان و فساد و بطلان این افترای صریح بکلام وثیق صحیح خود واضح و لائح فرموده چنانچه در کتاب الموضوعات که نسخه عتیقه آن پیش احقر البریات حاضر و موجودست بعد ذکر نبذی از احادیث موضوعه در شان ابو بکر و قدح و جرح آن مذکور و مسرود ست قال المصنف و قد ترکت احادیث کثیره یروونها فی فضل ابي بکر فیها صحیح المعنی لکنه لا یثبت منقولاً و منها ما لیس بشیء و ما ازال اسمع العوام یقولون

عن رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم انه قال ما صب الله فی صدری شیئاً الا و صببته فی صدر ابي بکر و إذا اشتقت الی الجنّه قبلت شبیه ابي بکر و کنت انا و ابو بکر کفرسی رهان سبقته فاتبعنی و لو سبقنی لاتبعته فی اشیاء ما رایننا لها اثر الا فی الصّیحیح و لا فی الموضوع و لا فائده فی الاطاله بمثل هذه الاشیاء ازین عبارت سراسر بشارت بر ارباب خبرت و بصارت واضح و لائحست که ابن الجوزی افترای بی اصل ما صب الله را چنان باطل و مضمحل دانسته که اولاً آن را قابل افراد بالقدح ندیده بر سر کمال تهجین و توهین آن رسیده و ثانیاً آن را در زمره تقولات عوام کالانعام و مفتریات زرافه طغام اغنام که اتباع هر ناعق و اشیاع هر ناهق می باشند گنجانیده و ضوح بطلان و هوان آن باقصی المراتب رسانیده و ثالثاً آن را داخل اکاذیبی وانموده که هیچ اثری از آن یافته نمی شود نه در صحیح و نه در موضوع و ازینجا بنهایت مهانت و فساد و انخرام وانهد او این زور شنیع و کذب فطیع باید رسید و اقصای اتضاح خواری این بهت صراح باید دید رابعا بافاده این معنی که اطالت کلام بامثال این اشیا فائده ندارد این افترای پر ضلال را عرضه نهایت تطمیس و اخمال ساخته باظهار اقصای اختلال و اهمال آن پرداخته و بعد این افادات متینه و اجادات رزینه ابن الجوزی اولیای شاهصاحب را چاره کار باقی نمی ماند جز آنکه باعتراف موضوعیت این باطل مهین تن در دهند و برای انقیاد و اذعان بطلان این تقول مستبین گردن نهند و اعجاب شاهصاحب از راه کمال حروریت و عناد و شحناء و لداد مثل حدیث مدینه العلم را که بنای محکم و اساس مبرم آن بحدی متین افتاده که جمله شیاطین جن و انس و لو کان بعضهم لبعض ظهیراً مثلوم نمی توانند کرد و حصن حصین و سد حصین آن را یاجوج و ماجوج تمامی معاندین دین و کل معادین آل حضرت خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین هم رخنه نتوانند زد بزعم باطل خود می خواهند که باطل و موضوع و مجعول و مصنوع وانمایند و برای اثبات این زعم فاسد و رجم کاسد بذکر نمودن ابن الجوزی آن را در موضوعات تمسک می فرمایند و اصلاً اعتنائی

بتوهين و تهجين كلام او كه اكابر اعلام سنیه متكفل آن شده اند نمی کنند و بنای انصاف بمعاول اعتساف بی محابا می کنند و باز از راه کمال غفلت یا تغافل و جهل یا تجاهل بمقابله همین حدیث مدینه العلم فریه باطله ما صب الله را مذکور می سازند و در باب این افترای صریح و کذب فضیح بکلمات نصیحه و اقوال صریحه همین ابن جوزی نظری نمی اندازند و هذا ممّا لا یكاد یقضی منه العجب الی آخر الابد و كم مثلها للمخاطب المتعود للاود و اللدد چهارم آنکه حسین بن عبد الله بن محمد الطیبی در خلاصه تصریح بوضع این افترای باطل نموده بتحقیق رشیق خود آن را موهون و مضمحل فرموده چنانچه انشاء الله تعالی در ما بعد عبارت تذکره الموضوعات محمد طاهر فتنی و فوائد مجموعه شوکانی واضح و لائح خواهد شد و علامه طیبی از اکابر محققین نقاد و افاحم منقدین امجاد نزد سنیه ست ولی الدین محمد بن عبد الله الخطیب التبریزی در آخر رجال مشکاه گفته و فرغت من هذه تصنیفا یوم الجمعه عشرين رجب الحرام الفرد سنه اربعین و سبعمائه من جمعه و تهذیبه و تشذیبه و انا اضعف العباد الراجی عفو الله تعالی و غفرانه محمد بن عبد الله الخطیب بن محمد بمعاونه شیخی و مولای سلطان المفسرین و امام المحققین شرف المله و الدین حجه الله علی المسلمین الحسین بن عبد الله بن محمد الطیبی متعمم الله بطول بقائه ثم عرضته علیه كما عرضت المشكوه فاستحسنه كما استحسنها و استجاده كما استجادها و لحمد لله رب العالمین و الصلوه و السلام علی محمد و اله و اصحابه اجمعین و ابن حجر عسقلانی در درر کامنه گفته الحسین بن محمد بن عبد الله الطیبی الامام المشهور صاحب شرح المشكاه و غیره قرأت بخط بعض الفضلاء كان ذا ثروه من الارث و التجاره فلم یزل ینفق ذلك فی وجوه الخیرات الی ان كان فی آخر عمره فقیرا قال و كان کریم متواضعا حسن المعتقد شدید الرد علی الفلاسفه و المبتدعه مظهر فضائهم مع استیلائهم فی بلاد المسلمین حینئذ شدید الحب لله و رسوله کثیر الحیاء ملازما لاشغال الطلبه فی العلوم الاسلامیه بغیر طمع بل یجدیهم و یعینه و یعیر الکتب النفیسه لاهل بلده و غیرهم من اهل البلدان من یعرف و من لا یعرف محبا لمن عرف منه تعظیم الشریعه مقبلا علی نشر العلم آیه فی استخراج الدقائق من القرآن و التبین شرح الکشاف شرحا کبیرا و اجاب عما خالف مذهب السنه احسن جواب یعرف فضله من طالعه و صنف فی المعانی و البیان و التبیان و شرحه و امر بعض تلامذته باختصار المصاییح علی طریقہ نهجها له و سماه المشكاه و شرحها هو شرحا حافلا ثم شرع فی جمع کتاب فی التفسیر و عقد مجلسا عظیما القراءه کتاب البخاری فكان یشغل فی التفسیر من بکره الی الظهر

و من ثم الى العصر لاسماع البخارى الى ان كان يوم مات فرغ من وظيفه التفسير و توجه الى مجلس الحديث فدخل مسجدا عند بيته فصلى النافله قاعدا و جلس ينتظر الاقامه للفريضة فقضى نحيبه متوجها الى القبلة و ذلك يوم الثلاثاء ثالث عشرى شعبان سنه ٧٤٣ و جلال الدين سيوطى در بغيه الوعاة كفته الحسن بن محمّد بن عبد الله الطيبي بكسر الطاء الامام المشهور العلامة فى المعقول و العرييه و المعانى و البيان قال ابن حجر كان آيه فى استخراج الدقائق من القرآن و السنن مقبلا على نشر العلم متواضعا حسن المعتقد شديد الردّ على الفلاسفه و المبتدعه مظهرا فضائهم مع استيلائهم حينئذ شديد الحبّ لله و رسوله كثير الحياء ملازما لاشغال الطلبة فى العلوم الاسلاميه من غير طمع بل يخدمهم و يعينهم و يعير الكتب النفيسه لاهل بلده و غيرهم من يعرف و من لا- يعرف محبا لمن عرف منه تعظيم الشريعه و كان ذا ثروه من الارث و التجاره فلم يزل ينفقه فى وجوه الخيرات حتى صار فى آخر عمره فقيرا صنف شرح الكشاف التفسير التبيان فى المعانى و البيان شرحه شرح المشكاه و كان يشغل فى التفسير من بكره الى الظهر و من ثم الى العصر فى الحديث الى يوم مات فاتته لَمّا فرغ من وظيفه التفسير توجه الى مجلس الحديث فصلى النافله و جلس ينتظر الاقامه للفريضة فقضى نحيبه متوجها الى القبلة و ذلك يوم الثلاثاء ثالث عشرى شعبان سنه ثلاث و اربعين و سبعمائه قلت ذكر فى شرحه على الكشاف انه اخذ عن أبى حفص السهروردى و انه قبيل الشروع فى هذا شرح رأى النبىّ صلى الله عليه و سلم فى النوم و قد ناوله قدحا من اللبن فشرب منه پنجم آنكه محمد بن أبى بكر بن ايوب بن سعيد بن جرير المعروف بابن قيم الجوزيه الحنبلى تصريح صريح بموضوع بودن اين زور مفتعل نموده باظهار اين معنى كه آن را جهله منتسبين الى السنه وضع نموده كمال سقوط آن از درجه اعتبار بر اهل احلام و ابصار واضح و آشكار فرموده كما ستقف عليه عنقريب ان شاء الله تعالى و ابن القيم از احبار كبار و اعلام عظيمى المقدار نزد سنه مى باشد جلال الدين سيوطى در بغيه الوعاة كفته محمّد بن أبى بكر بن ايوب بن سعيد بن جرير الشمس ابن قيم الجوزيه الحنبلى العلامة ولد فى سبع صفر سنه احدى و تسعين و ستمائه و قراء العربيه على المجد التونسى و ابن أبى الفتح البعلبى و الفقه و الفرائض على ابن تيميه و الاصلين عليه و على الصفى الهندى و سمع الحديث من التقى سليمان و أبى بكر بن عبد الدائم و أبى نصر بن الشيرازى و عيسى المطعم و غيرهم و صنف و ناظر و اجتهد و صار من الائمة الكبار فى التفسير و الحديث و الفروع و الاصلين و العربيه و له من التصانيف زاد المعاد مفتاح دار السعاده

مهذب سنن أبي داود سفر النجدین بین رفع الیدین فی الصلاه معالم الموقعین عن رب العالمین الکافیہ و الشافیہ نظم الرساله الجلیہ فی الطریقہ الحمدیہ تفسیر الفاتحہ اسماء القرآن الروح بیان الاستدلال علی بطلان محلل السباق و النضال جلاء الافہام فی حکمہ الصلوہ و السلام علی خیر الانام معانی الادوات و الحروف بدائع الفوائد مجلدان و هو کثیر الفوائد اکثرہ مسائل نحویہ مات فی رجب سنہ احدی و خمسين و سبعمائہ ششم آنکہ مجد الدین محمد بن یعقوب بن محمد بن ابراهیم الشیرازی الفیروزآبادی در کتاب سفر السعاده داد اظهار کمال سخافت و هوان این زور واضح و عیان داده نہایت سماجت و بطلان آن فراروی ارباب اعیان نہادہ چنانچہ در خاتمہ کتاب مذکور گفتہ و در باب فضائل أبي بکر صدیق رضی اللہ عنہ آنچه مشہورترست از موضوعات

حدیث ان اللہ یتجلی يوم القيامة للناس عامہ و لابی بکر خاصہ

و حدیث ما صب اللہ فی صدري شيئا الا و صببته فی صدر أبي بکر

و حدیث کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم إذا اشتاق الى الجنه قبل شیبہ

و حدیث انا و ابو بکر کفرسی رھان

و حدیث ان اللہ تعالیٰ لما اختار الارواح اختار روح أبي بکر و امثال این از مفتریاتیست کہ بطلان ان بیداهت عقل معلومست انتھی پس بحیرتم کہ چسان جناب شاهصاحب چنین خرافت ظاہرہ و فریہ باھرہ را کہ علما و محققین شان قطعا و حتما آن را موضوع گفتہ و بطلان آن را بیداهت عقل معلوم کردہ اند از احادیث معتمدہ دانستند و از روایات ثابتہ اهل سنت شمردند و بمزید حسن فہم و بعد از وہم بمقابلہ اهل حق ذکر کردند و اثبات کمال علم برای أبي بکر بان خواستند انّ هذا لعمرى من افطع الفظائع و اشنع الشنائع و انکر البدائع و افجر الصنائع ہفتم آنکہ محمد طاهر گجراتی نیز مفتعل و منحول بودن این افترای قبیح بتصریح صریح واضح فرمودہ مصنوعیت و موضوعیت ان از خلاصہ نقل نمودہ چنانچہ در تذکرہ الموضوعات گفتہ فی الخلاصہ

ما صب اللہ فی صدري شيئا الا۔ و صببته فی صدر أبي بکر موضوع ہشتم آنکہ ملا۔ علی قاری نیز این تقول مہین را باطل مستبین ظاہر ساختہ علم کمال تہجین و توهین آن برای ناظرین متبیین افراختہ چنانچہ در رسالہ موضوعات کبری نقلا عن ابن القيم گفتہ و مما وضعہ جہلہ المنتسبین الى السنہ

فی فضل الصديق حدیث ان اللہ ینجلی للناس عامہ يوم القیمہ و لابی بکر خاصہ

و حدیث ما صب اللہ فی صدري شيئا الا صببته فی صدر أبي بکر

و حدیث کان إذا اشتاق الى الجنه قبل شیبہ أبي بکر

و حدیث انا و ابو بکر کفرسی رھان

و حديث ان الله لما اختار الارواح اختار روح أبي بكر

ص: ٧٠٨

و حدیث عمر کان رسول الله علیه السلام و ابي بکر يتحدثان و كنت كالزنجي بينهما

و حدیث لو حدثتکم بفضائل عمر عمر نوح فی قومه ما فنیته و ان عمر حسنه من حسنات ابي بکر

و حدیث ما سبقکم ابي بکر بكثره صوم و لا صلاه و انما سبقکم بشيء و قر فی صدره و هذا من کلام ابي بکر بن عیاش ازین عبارت ظاهرست که

حدیث ما صب الله از جمله موضوعاتیست که جهله منتسبین الی السنه در فضل ابو بکر آن را وضع نموده اند پس محل کمال استعجابست که شاهصاحب چگونه بآن همه تفوق و زعامت و تشدق و شهامت که اتباعشان تبعاً له ادعای آن دارند چنین زور واضح و کذب لائح را در محل استدلال و احتجاج آوردند و طریق و منهج عناد و لجاج بذکر این باطل خداج بیباکانه سپردند و ندانستند که این افک شنیع و بهت فظیع موضوع و مصنوع بعض جهال و مجعول و منحول زرافه اندالست که برای اظهار فضل خلیفه خویش حسبه لله آن را تراشیده اند و گونه دین و ایمان خود را بناخن مروق و عدوان خراشیده نهم آنکه شیخ عبد الحق دهلوی حکم فیروزآبادی را بموضوعیت این افترای فظیع و زور شنیع مسلم داشته بتقریر و تایید آن اعلام تقبیح این تقول واضح الهوان افراشته چنانچه در شرح سفر السعاده در شرح عبارت فیروزآبادی که سابقاً منقول شد گفته مصنف می گوید که امثال این احادیث که از آنجا فضل بر تمامه خلق از انبیا و غیرهم لازم آید یا مساوات در رتبه با سید المرسلین صلی الله علیه و سلم مفهوم گردد و یا از دائره حکم عقل و عادت بیرون بود همه موضوعات اند انتهی ازین عبارت رشیکه تائید و تازیر و تثبیت و تقریر حکم فیروزآبادی نحیر بر ناظر بصیر واضح و مستنیرست و لا یُبْتَنُّکَ مِثْلُ خَبِيرٍ دهم آنکه محمد فاخر اله آبادی اعتراف صحیح و اقرار صریح بموضوعیت این کذب ظاهر و بهت باهر نموده بمبالغه تمام و تصریح ما لا کلام بمقابله اهل حق کرام اظهار وضع و افتعال آن فرموده بیانش اینکه نظام الدین نیسابوری در غرائب القرآن در تفسیر آیه غار این خبر موضوع را بمعرض استدلال ذکر کرده چنانچه گفته استدلال اهل السنه بالآیه علی افضلیه ابي بکر و غایه اتحاد و نهاییه صحبته و موافقه باطنه ظاهره و الا لم یعتمد الرسول علیه فی مثل تلك الحاله و انه کان ثانی رسول الله صلی الله علیه و سلم فی الغار و فی العلم

لقوله ما صب شيء فی صدری الا و صببته فی صدر ابي بکر الخ و علامه نور الله شوشتري در رساله کشف العوار فی تفسیر آیه الغار در جواب کلام نظام نیسابوری فرموده و اما ما ذکره من انضمام کون ثانی اثین فی العلم ثم الاستدلال علیه

بقول ما صب فی صدری الا صببته فی صدر ابي بکر فمن فضول الکلام و لا تعلق له بالاستدلال من الآیه علی افضلیه ابي بکر علی ان الشیخ الفاضل خاتم محدثی الشافعیه مجد الدین الفیروزآبادی

صاحب القاموس في اللغة قد ذكر في خاتمه كتابه المشهور الموسوم بسفر السعادة ان هذا الحديث و غيره مما روى في شان أبي بكر من اشهر الموضوعات و المفتریات المعلوم بطلانها بیداهه العقل الخ و محمد فاخر اله آبادی در دره التحقيق في نصره الصديق بجواب كلام علامه شوشتری گفته و اما خامسا فلان الحديث الذي اتى به دليلا على الثانويه في العلم فنحن ايضا بحمد الله تعالى نعرفه من الموضوعات صرح به غير واحد من الجهابذه الثقات و ددت ان العلامة المستدل لم يحتج به و اسقط هذه الثانويه من نضد الكلام لضعف الاحتجاج و ايهامه سوء الادب هل يكون احد ثانيا لرسول الله صلى الله عليه و سلم في العلم نبيا كان او وليا هذا داب من الاخلاق له من الدين و من لا يعرف مقام سيد المرسلين صلى الله عليه و سلم كما يذكره الشيعة في فضائل ائمه اهل البيت سلام الله عليهم عفا الله تعالى عنا و عن العلامة عن سائر ما اجترأ مثل جرءته فالله تعالى و رسوله صلى الله عليه و سلم و الصديق و الائمه رضی الله تعالى عنهم براء عن امثال هذه الاطراءات و لله در الامام الهمام رحمه الله تعالى حيث لم يذكر هذه الثانويه كما يظهر من عبارته التفسير الكبير و مر سابقا ازین عبارت واضح و اشكارست كه فاخر اله آبادی بجواب علامه شوشتری طاب ثراه چنان دست پاچه شده كه چاره جز اعتراف بموضوعیت این زور شنیع ندیده دست از تایید و تسدید آن كشیده بر سر كمال توهین و تهجین ان رسیده پی سپر وادی ابطال و اخمال آن گردیده چنانچه اولاً اعتراف صریح فرموده به اینکه ما این حدیث را از موضوعات می دانیم و برین مطلب شكر الهی نیز بجا آورده و ثانياً افاده نموده كه غير واحد از جهابذه ثقات بوضع این حدیث تصریح کرده اند و ثالثاً از كمال وهن آن آرزو کرده كه كاش نيسابوری بان احتجاج نمی کرد و رابعا افاده کرده كه احتجاج نيسابوری باين حدیث در ثانویت ابو بكر با جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم در علم ضعيفست و خامسا افاده نموده كه اثبات ثانویت ابی بكر با جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم باين حدیث موهم سوء ادبست و ادعای ان داب كسیست كه از دین بهره ندارد و مقام جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم را نمی شناسد و سادسا دعا کرده كه حق تعالى از نيسابوری و سائر کسانی كه مثل او جرأت کرده باشند عفو فرماید و ازینجا نیز كمال قبح استناد باين افترای صریح الانهداد واضح و لائح می شود و سابعا افاده نموده كه خدا و رسول و ابو بكر از امثال این اطراءات بری هستند و ازینجا نیز پی بكمال فساد این زور مهجور می توان برد و ثامنا بر عدم ذكر رازی ثانویت مستفاده از خبر ما صب الله اظهار كمال سرور آغاز نهاده داد نهایت تقيح و تفضیح آن داده و ازین افادات متينه و اعترافات

مبینه مقابح و فضائحی که بحال بر اختلال مخاطب با کمال بوجه احتجاج و استدلال او باین کذب و افتعال عائد و متوجه می شود خود بر ناظر بصیر واضحست و حاجت باعاده ندارد اما آنچه فاخر اله آبادی بزعم باطل خود بر اهل حق تشنیع کرده و اثبات مساوات ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین را با جناب ختم المرسلین علیه و آله آلاف الصلوه من الملک الحق المبین در علم شنیع و فطیح دانسته پس ناشی از عدم عرفان و فقدان ایقان اوست در باب مراتب اهلیت علیهم السلام و مودنست از قلت عثور و اطلاع بر اخبار صحیحه و احادیث صریحه خود جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم والا بر خدمه احادیث و اخبار و نقد اقوال و آثار آن جناب این امر از اوضح واضحات و ایین لائحاتست و دلائل موفوره و براهین غیر محصوره آن در کتب اهل حق موجود و مسرود می باشد و شطری از ان در ضمن مؤیدات حدیث مدینه العلم دیدی و بسیاری از آن ان شاء الله تعالی در ما بعد خواهی شنید و از جمله غرائب طریقه این ست که فاخر اله آبادی بعد این همه زور و شور در توهین و تهجین این کذب و زور ادعای صحت آن بطریق کشف که بر فرض تحقق آن یقینا از قبیل کشف شیطانی خواهد بود بیعض کبرای عارفین خود نسبت نموده و بعض تاویلات بارده و تسویلات شارده برای دعوی فاسده و هفوه کاسده او تیار کرده و نحیف بحمد الله تعالی تمام کلام فاسد النظام او را در کتاب العضب البتار که بجواب دره التحقيق تالیف نموده ام بتفصیل تمام منقوض و مرضوض ساخته او نیز در کتاب شوارق النصوص بابطال و توهین و افساد و تهجین آن پرداخته من اراد الاطلاع فلیراجع و محمد فاخر از محدثین افخر و مسندین اکابر و علمای مشاهیر و کملائی نحاریر سنیه بوده مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلاء گفته شیخ محمد فاخر متخلص بزائر بن شیخ محمد یحیی المعروف بشاه خواب الله اله آبادی العباسی ترجمه ایشان میرآزاد در سرو آزاد باین عبارت نوشته اند صاحب صفات رضیه و مناقب سنیه اساس محکم مدارج علیا قیاس منتج ولایت کبری میزان عدل نقلیات برهان نقد عقلیات تشریح بدرجه کمال داشت و همیشه همت بتعدیل قسطاس شریعت می گماشت بسیار گشاده دست و شگفته پیشانی بود فتوح ذخیره نمی ساخت یگانه و بیگانه را باحسان بیدریغ می نواخت اکثر اوقات در سفر گذرانید در جمیع اسفار جمعی کثیر از ابنای سیل باو می پیوستند شیخ از ماکولات و ملبوسات خبر همه می گرفت و مادامی که عامه رفقا را طعام بهم نمی رسید خود باکل تنها نمی پرداخت از عنفوان شعور بخدمت والد ماجد برادر کلان خود شیخ محمد طاهر تلمذ نمود و کتب تحصیلی مرتب گذرانید و بر صدر استاذی نشست و در سفر حجاز میمنت طراز علم حدیث از مولانا و استاذنا شیخ محمد حیات مدنی سند نمود جوهر فهم و ذکاء او بس عالی افتاده بود در مقدمات غامضه علمی بسرعت تمامتر می رسید جد امجدش شیخ محمد افضل او را در صغر سن مرید ساخت و تربیت حواله شیخ محمد یحیی کرد در ظل

پدر بزرگوار تربیتها یافت و مجاز و مرخص گردید و بعد ارتحال والد جانشین شد و در سنه تسع و اربعین بعد مائه و الف عازم حرمین شریفین شد و در سنه خمسین باین سعادت فائز گشت در همین سال راقم الحروف احرام بیت الله بست و سفر دریا بانجام رسانیده بجده نازل شد از جدّه باتفاق بمکه رسیدیم و دیده نیاز بر آستان رب العزه مالیدیم مشار الیه در اوائل سنه احدی و خمسین بر جهازی که راقم الحروف رفته بود بوطن برگشت و در سنه اربع و خمسین کت ثانی داعیه حرمین شریفین مصمم ساخت و رخت کوچ از اله اباد بر بست در سنه خمس و خمسین در کشتی نشست ناگاه در آن بحر پر شور جهازات قوم مرهئه دکن که از چندی بندر بمبئی را که از دست فرنگیان انتزاع نموده در دریا قطع طریق شعار ساخته اند نمودار شد بضرب توپها آتش حرب اشتعال گرفت و جهاز را قابض گردیدند و جهاز را با متاع و مسلمین گرفته به بندر بمبئی بردند و بحال شیخ محمد فاخر این قدر رحم کردند که سواری از جانب خود داده بسورت رسانیدند و اشیاء و اسباب ایشان را جز صندوق کتب همه را بتصرف آوردند شیخ بانتظار موسم جهاز در سورت توقف کرد و در ماه صفر سنه ست و خمسین و مائه و الف بر جهاز عازم گردید قضا را جهاز تباه شد و بکنار بندر مخا رسید شیخ چند ماه در بندر مخار اقامت کرد و در موسم کشتی متوجه مکه معظمه گردید بست و دوم رمضان سنه ست و خمسین بحرم آمن واصل شد و هم درین سال حج روز جمعه که آن را در عرف حج اکبر گویند دریافت و در سنه تسع و خمسین باز بهندوستان عطف عنان نمود و در جمادی الاولی سال مذکور از بندر سورت روانه پیشتر گردید برادر میر محمد یوسف قلمی نمود که شیخ محمد فاخر در رجب سنه تسع و خمسین به شاه جهان آباد تشریف آوردند میرزا جانجانان مظهر از ملاقات ایشان بسیار محظوظ شدند و با هم صحبتها گذشت انتهی شیخ یکسال در اله آباد ماند در ماه شوال سنه ستین و مائه و الف از راه بنگاله عازم دریای محیط شد که از آنجا در جهاز نشسته سری بحرین کشد در عظیم آباد و پئینه و مرشد آباد و دیگر امصار سر راه حکام خدمتها بتقدیم رسانیدند از بندر هورگلی بر جهاز نشست قضا را مسافت چند روزه قطع کرده چوبی از جهاز شکست سه ماه جهاز در دریا تباه ماند آخر الامر بموضع چات گام که منتهای دریای شرقی عمل پادشاه هندست از جهاز فرود آمد و بعلت موسم بر شگال سه چهار ماه در چائگام گذرانیده از راهی که رفته بود باله اباد برگشت درین مرتبه هم نیز حکام سر راه نذر فراوان گذرانیدند قریب دو ماه در اله اباد مانده قصد شاهجهان آباد کرد و بست و پنجم رمضان سنه اثنین و ستین واصل ان شهر شد و چندی باقامت آنجا پرداخت و باز نطق همت بزیارت حرمین شریفین بر بست و محض باراده ملاقات راقم الحروف اول قصد دکن کرد و غره شعبان سنه اربع و ستین از شاهجهان آباد روانه شده پنجم ذی حجه سال مذکور به برهانپور رسید فلک ناتوان بین فرصت نداد که برویت یکدیگر

کهنه تمنا بر آید بعد عبور دریای نریدا بیماری سرسام او را عارض شد و پس از وصول برهانپور بیماری قوت گرفت یازدهم ذی حجه روز یکشنبه وقت اشراق سنه اربع و ستین و مائه و الف جان عزیز را در راه بیت الله فدا ساخت تاریخ ولادت او که در سنه عشرين و مائه و الف واقع شد خورشیدست و تاریخ انتقال زوال خورشید عمرش چهل و چهار سال در حالت مرض وصیت کرد که از مشایخ برهانپور شیخ عبد اللطیف قدس سره در کمال تشریح بودند و بر مرقد مبارک ایشان بدعتهای اهل زمان بعمل نمی آید مرا در جوار ایشان دفن سازند موافق وصیت بعمل آوردند و حسرتا که این چنین صاحب کمال در ایام شباب ازین عالم رحلت کرد و داغ مفارقت بر دل یاران گذاشت سپهر دوار اگر عمرها چرخ زند مشکل که چنین ذات قدسی صفات بهمرساند قول مرزا جانجانانست که بسیاری از کبرای دین را مشاهده نمودم بعد از یازده صد سال یک شخص که عبارت از شیخ محمد فاخر باشد موافق کتاب و سنت و یافتم و نیز قول میرزااست که بسا ارباب کمال را برخوردیم آن قدر که نزد شیخ محمد فاخر ارزان شدم هیچ جا اتفاق نیفتاد یعنی مرزا خلاف وضع خود بملاقات شیخ محمد فاخر اکثر می رسید شیخ محمد فاخر صاحب دیوانست این چند بیت از آنجا فراگرفته شد بیاغ عاشقی از میوه و گل نیست سامانی کنم بادام و نرگس را فدای چشم گریانی و له آئینه با صفای

رخت رو گرفته است گل پیش آن دهن دهن بو گرفته است و له دارم دلی که بر دم تیغ ست راه او

مژگان چشم یار بود سیرگاه او و له بر میان بر زده دامان ز کجا می آئی مرحبا گر بشکار دل ما می آئی

و له حبّ دنیا می فریبد خاطر افسرده را گوشمالی می دهد روباه شیر مرده را و له مرا از آمد و رفت نفس

روشن شد این معنی که اقبال جهان در دم زدن ادبار می گردد و له کنند گورپرستان زیارت زاهد

که زیر گنبد دستار زنده در گورست

چهار عنصر با هم تا هست باعتدال بیمار نه

انتهی کلام آزاد قدس سره فی سرو آزاد محرر سطور گوید شیخ محمد فاخر اگر چه در جمیع فنون و تمام علوم ید بیضا داشت و علم سبقت بر سابقین می افراشت لیکن علم حدیث بر وی بحدی غالب آمده که گویا غیر آن را آشنا نبوده است غالب تصانیف او در انتصار سنت و مختار اهل حدیث و ردّ بر بدعت و اهل اوست منها قره العین فی اثبات رفع الیدین و منها نظم عبادات سفر السعاده و منها رساله نجاتیه در عقائد حدیثیه و منها مثنوی در تعریف علم حدیث دیوان شعر او را دیدیم مملو بمضامین تقدیم حدیث بر رای و تفضیل سنت بر بدعت و نهی از علم کلام و معقولات و جز آنست و مع ذلک قانون شاعری را از دست نداده در همین مطالب آن چنان بلندپروازی می کند و صید معانی بیگانه می فرماید که عقل حیرانست و قیاس پریشان بیتی چند

از دیوانش چیده در این جا نوشته می آید بقول مصطفی زائر ز رای دیگران ماندم شهود یار مانع گردد از

اغیار عاشق را

زائر ز رای قوم مرا نیست بهره علم حدیث کرد ز خود بیخبر مرا و له زائر از کشکول اهل رای نتوان لقمه

خورد

جهان را

بحدیث و رخ یاران سوی رای قسمت هر که بود از قلم تقدیرست و له جز سنتش نمانده ره و رسم قال و قیل

زائر تمام دفتر بدعت دریده است و له ده که سنت شد و بدعت بجهان زائر ماند دانه رفت و خس و خاشاک

بجز من باقیست

أی سید رسل گهر کان لعل تست

زائر بود بعلم حدیث

گر سر ما داشته باشد و له زائر چو اهل رای نه پیچد سر از حدیث کار این دیوانها فرزانه نتوانست کرد

و له نمی دهند اطبا دواى درد گناه بخاک سنت اگر می روی شفا باشد و له زائر همه علم و عمل او ز حدیث

ست

و له زائر بهار باغ جمال پری رخان با شاهد حدیث برابر نمی کند و له بقول و فعل کسان کی نظر کند زائر

کسی که دفتر سنت تواند املا کرد و له ز خط لاله خان شد فراغتم زائر دلم بخط حدیث اقتدار پیدا کرد

و له ذکر سنت بسی کنم زائر بلب این نام الفتی دارد

و له خدا گواه که زائر حسد برای نکرد و لیک تارک

مسنون نمی تواند شد

و حدیث ورده ام زائر

نمی شود

و له کی شود منت پذیر اهل رای زائر از خیر البشر ممنون بود

و له اهل بدعت رای را پشت و پناهی

دیده اند زائر از سنت نماید حاصل ایمانی دگر

و له حدیثست جنس گران مایه زائر توان شد خریدار با نقد

جاننش

و له ز رای قوم نشد نور ظلمت زائر بیا بیا که بعلم حدیث چاره کنیم

و له زائر از رای شدم ناکاره

از احادیث بکاری برسم

و له زائر نجات خواهی آئین عشق سر کن از دیگران بریدن و از مصطفی ص شنیدن

و له غم مهجوری سنت کشم تا چند ای زائر ز آهم آتشی در دفتر اغیار بایستی

و له زائر بحدیث بگذر از رای با آب سر سراب تا کی

ص: ۷۱۴

این قسم اشعار ابدار بلکه جواهر شاهوار وی رح بسیارست در کتاب جنه در خاتمه اش قدری معتد به از آن نوشته ایم من شاء فلیرجع إلیه فقیر حضرت ایشان را یک بار در خواب دید که در مکانی مصفا در لباسی زیبا بکمال رعنائی و لطافت بخواب شیرین بیخبر از آن و این خفته اند چنانکه عروسی خواب می کند از آنجا که الفتی خاص با ایشان حاصلست دیدن این خواب موجب مسرت بسیار شد از حق تعالی امیدوارم که چنانکه در خواب یکجا کرده در بیداری هم بعالم آخرت در جنه الفردوس اجتماع و همسایگی نبخشد انه علی ذلک قدیر و بالاجابه جدیر زائر را دو فرزند گرامی بود یکی شاه قطب الدین که در مکه معظمه سنه سبع یا ثمان و ثمانین و مائه و الف برحمت حق پیوست دیگر شاه محمد اجمل که وساده آرای بلده اله آباد بود دائره ایشان مشهورست توفی سنه ست و ثلثین و مائتین و الف انتهی کلام الفاضل المعاصر فی الاتحاف و عظمت مرتبت و جلال منزلت محمد فاخر نزد سنیه بحدیست که مولوی حیدر علی در منتهی الکلام او را بتعظیم تمام یاد کرده و بروایت مذکوره در رساله او احتجاج نموده چنانچه در مسلک اول منتهی الکلام گفته القصة مفاد

مروا من یصلی بالثاس بروایت صاحب استیعاب و تصریح بنام صدیق که در روایت ابو داود از عبد الله بن زمعه در قره العینین بتفضیل الشیخین و رساله نصره الصدیق لمولانا محمد فاخر قدس سره و مانند آن مرویست و قبل ازین درین اوراق وارد کرده ام امر واحدست انتهی یازدهم آنکه قاضی القضاة محمد بن علی الشوکانی که از اعظم منقدین کبار و افاحم محققین اخبار نزد سنیه است این زور منحول و کذب مجعول را از موضوعات شمرده و از صاحب خلاصه حکم بوضع آن صراحه نقل کرده چنانچه در فوائد مجموعه فی الاحادیث الموضوعه گفته

حدیث ما صب الله فی صدری الا و صببته فی صدر ابي بكر ذكره صاحب الخلاصه و قال موضوع دوازدهم آنکه حسب افاده خود مخاطب والاشان کمال وهن و هوان این افترا و بهتان بر اصحاب ابصار و اعیان واضح و عیانست بیاننش اینکه شاهصاحب در باب المطاعن همین کتاب تحفه افاده فرموده اند که حدیث بی سند نزد اهل سنت شتر بی مهارست که اصلا گوش بان نمی کنند انتهی و این افترای صریح بحدی مهملست که هیچ سندی برای آن و لو کان موضوعا پیدا نمی شود چنانچه این معنی بر ناظر عبارت سابقه ابن الجوزی و متامل دیگر عبارات واضح و لائحست و بحمد الله تعالی عدم وجدان سندی برای این زور مفتعل امریست که در ان حاجت استناد بکلام احدی نیست هر کسی که دعوی آن داشته باشد بسم الله سندی برای ان از کتب اسلاف خود برآرد و هر گاه مبین شد که سندی برای این حدیث و لو موضوع هم باشد پیدا نیست ظاهر گردید که حسب افاده مخاطب این خبر باطل نزد سنیه شتر بی مهارست که اصلا بان گوش نمی کنند پس محل کمال عجیبت که چگونه خود مخاطب این شتر بی مهار را برای رکوب خود اختیار ساختند و بامتطاء غارب آن

تقلیداً لراکبه الجمل الادیب و اقتفاء لأثر من تنبها کلاب الحوآب خویشتن را در بوادی زلل و عثار و هلک و بوار و تباب و تبار انداختند و بجای آنکه اصلاً بان گوش نکنند آن را بسمع دل شنیدند بلکه بمزید جرات و جسارت آن را قابل احتجاج و استدلال بمقابله اهل حق اقبال دیدند ما هکذا تورد یا سعد الابل بالجمله ازین بیان مناعت اقتران کمال وهن و بطلان این افترای عظیم العدوان واضح و ظاهر گردید و علاوه بر آن بر عاقل بصیر و متامل خبیر بالخصوص فوائد عدیده بحد تبیین و ظهور رسید اول آنکه واضح گردید که اهل سنت اصلاً دلیلی متین از احادیث خیر المرسلین صلی الله علیه و آله الطاهرین بر انصاف خالفه اول بعلم ندارند و از احادیث موضوعه خویش هم اثبات آن نمی توانند نمود و الا- بذکر این خرافات عوام و هفوات جهال لثام که در احادیث موضوعه هم یافته نمی شود نوبت نمی رسید و مصداق الغریق یتشبث بکل حشیش ظاهر نمی گردید و جناب شاهصاحب با وصف کمال اطلاع و طول باع و جامعیت منقول و معقول و امامت و محذومیت قروم فحول که حسب ادعای معتقدینشان حاصلشانست از احتجاج بان باز نمی ایستادند و بذکر این خرافت سراسر سخافت داد فضیحت خود نمی دادند آخر کدام مقام بهتر از مقابله خصامست که برای آن این احادیث را مذخور داشته اند و برای کدام روز سیاه آن را مهیا گذاشته اند ذکر آن نمی فرمایند و بالواث این هفوات دست می آلاینند فانه لا عطر بعد عروس و لا مخبأ بعد بوس دوم آنکه از کلام ابن الجوزی واضحست که او این خبر باطل و تقول عاطل را از اخس موضوعات و اردل مفتریات وانموده و اعتناء و احتفال بتوهین و ابطال و اطالت مقال بذکر اشباه و امثال آن پسند نفرموده و این افاده ابن الجوزی با تحقیق هیچ یکی از متقدمین و معاصرین و متاخرین از ابن الجوزی مخالفت ندارد بلکه بسیاری از نقاد احادیث و آثار و جهابذه روایات و اخبار در توهین و تهجین این افترای اشکار مساعدت و موافقت و مساعدت و مطابقت و معاضدت او اختیار نموده اند و تعقب و اعتراض هیچ کسی و لو بمراتب و طبقات کثیره از ابن الجوزی فروتر بوده باشد برین کلام او منقول نشده و شاهصاحب با وصف این معنی نظر بکلامش نیانداختند و فریه منحوته ما صب الله را محتج به ساختند و جرأت و جسارت ابن الجوزی در باب حدیث مدینه العلم با وصفی که مخالف بسیاری از اکابر متقدمین و اسلاف و اساطین میرزین با انصاف سنیه که ابن الجوزی بخاکپایشان هم نمی رسد می باشد و افادات جماعات متعدده و زرافات متبده کملای عالی مقدار و نبلائی کبار سنیه که بعد از ابن الجوزی گذشته اند نیز قطعاً موهن آنست و غیر واحد از نقاد عظام و حفاظ فحام شان بصراحت در پی تعقب و نقض و تهضم و رض کلام بی نظام او افتاده داد تحقیق و تدقیق داده اند لیکن مخاطب عظیم الغرر چنان فریفته

و دلدادۀ آن شدند که در قدح و جرح این چنین خبر مشید و حدیث موطن دست بان انداخته خود را عرضه تعبیر و تعیب و تریب و تانیب ساخته اند پس متبیین گردید که حضرت شان در مناظره اهل حق کرام هرگز رو بسوی تحقیق و انصاف نمی آرند و همت والا نهمت خود را مدام بر مراء و اعتساف برمی گمارند و باکی از تهافت و تنافر و تناقض و تناکر هم ندارند و جمله این امور را در اخمال حق نصیح و نصرت باطل فضیح سهل و آسان می شمارند سوم آنکه از عبارت علامه فیروزآبادی بکمال وضوح ظاهر شده که این حدیث بیداهت عقل موضوعست پس معلوم گردید که شاه صاحب که تصدیق آن می فرمایند و بوسیله آن اثبات افضلیت امام خود می خواهند قطع نظر از صفات عالیه اخری بفضل الهی بمزید عقل و فراست هم متصف می باشند و از راه نهایت کیاست خاک مذلت و صغار بر سر سופسطائیان کبار می باشند چهارم آنکه از افادۀ علامه ابن الیم واضح شده که این بهتان شنیع موضوع جهال منتسبین الی السنه می باشد پس ثابت شد که شاه صاحب در احتجاج و استدلال باین افترای بین الاضمحلال اقتفاء جهال انذال و اتباع اغمار ضلال پیش گرفته اند و بعد ازین تعدیدشان در زمره علماء محققین و نظمشان در سلک محدثین منقدین کما هو داب اکثر المتسننین عین جور صریح و ظلم قبیحست پنجم آنکه از نص ابن الجوزی واضح شد که این حدیث از ان قبیلست که عوام آن را بر زبان دارند و اثری از آن در صحیح و موضوع مشاهده و مرئی نمی شود پس ثابت شد که گو معتقدین شاهصاحب حضرت شان را بعرض برین رسانند و مستحق انواع تجلیل و تعظیم گردانند لیکن هنوز ذات با برکاتشان بوجه صدور این گونه اباطیل و خزعبلات و تفوه بامثال این اضالیل و ترهات در زمره عوام کالانعام داخل و این زرافت سراسر خرافت را بوجودنا مسعودشان زیب و زینت تمام حاصلست

قوله و مثل لو کان بعدی نبی لکان عمر

اقول نزد ارباب صحت نظر و اصحاب سلامت بصر و نقاد حدیث و اثر و جهابذه روایت و خبر این کذب سراسر هذر و این زور سراپا غرر محض افتعال بی ثمر و بحت افترای بی اثر بر جناب سید البشر صلی الله علیه و آله ما طلع القمر می باشد و بوجه عدیده و براهین سدیده ضیر و ضرر و فساد و دعر احتجاج و استدلال باین سمر قائد الی سقر متبیین و مختبر می شود اول آنکه مجمع علیه اهل اسلام و ایمانست که حضرت عمر تا زمان دراز علی الاعلان در عبادت او ثاب و شرک بخدای رحمان و کفر بایزد سبجان و وجود خالق منان ممتطی مراکب زیغ و عدوان و راکب غوارب بغی و شنان مانده و این امر از غایت شهرت و تواتر حاجت باستناد و استشهاد ندارد و حضرات اهل سنت و لو بالغ اقصای مراتب عناد و لداد باشند انکار این مطلب نمی توانند کرد و هر گاه کفر حضرتش و لو فی شطر من الزمان و بر همه من الاوان باتفاق فریقین ثابت شد مستحیل

گردید که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و اله و سلم چنین کلام در حق او ارشاد فرموده تجویز نبوت برای او فرموده باشند چه اجماعی اهل اسلامست که کفر مانع قابلیت نبوتست و مسبوق بالکفر نبی نمی تواند شد و دلالت این خبر مفتعل بر تجویز نبوت برای حضرت عمر هر چند نهایت ظاهر و واضحست لیکن بخیال اینکه مبادا بعض حضرات راه جحود و انکار آن پیش گیرند عرفی چند متعلق این مطلب مرقوم می نمایم پس باید دانست که اولاً- حضرات اهل سنت این حدیث موضوع را در فضائل خلیفه ثانی نقل کرده اند و این معنی دلیل واضحست بر آنکه ازین حدیث مصنوع فضل تجویز نبوت برایشان فهمیده اند و بهمین سبب بر سر تعدید آن از فضائل و مناقب حضرتشان رسیده و ثانیاً طیبی یکسر از خوف خداوند قهار عاری گردیده مصرح شده به اینکه عمر در الهام بدرجه انبیا رسیده بود و گویا جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم العیاذ بالله در نبوت عمر تردد داشتند و خبر مفتعل

لو کان بعدی نبی لکان عمر بن الخطاب را مؤید این معنی وانموده چنانچه ملا علی قاری در مرقاه شرح مشکاه در شرح

حدیث ابو هریره لقد کان فیما قبلکم من الامم محدثون فان یک من امتی احد فانه عمر گفته قال الطیبی هذا الشرط من باب قول ال-جیر ان کنت عملت لک فوقنی حقی و هو عالم بذلک و لکنه یخیل فی کلامه ان تفریطک فی الخروج عن الحق فعل من له شک فی الاستحقاق مع وضوحه و المراد بالمحدث الملبغ فيه الّذی انتهى الی درجه الانبیاء فی الالهام فالمعنی لقد کان فیما قبلکم من الامم انبیاء یلهمون من قبل الملاء الاعلی فان یک فی امتی احدا هذا شانه فهو عمر جعله لانقطاع قرینه و تفوقه علی اقرانه فی هذا کانه تردد فی انه هل هو نبی أم لا- فاستعمل ان و یؤیده ما ورد فی الفصل الثانی لو کان بعدی نبی لکان عمر بن الخطاب فلو فی هذا الحدیث بمنزله ان علی سبیل الفرض و التقدير کما فی قول عمر رضی الله عنه نعم العبد صهیب لو لم یخف الله لم یعصه و ثالثاً شیخ احمد سرهندی که معروف به مجدد الف ثانیست در مکاتیب خود نقاب حیا از رخ برافکنده تفوه نموده به اینکه شیخین از بزرگی و کلائی معاذ الله در انبیا معدوداند و بفضائل انبیا محفوف و بهمین خبر باطل

لو کان بعدی نبی لکان عمر احتجاج کرده چنانچه در مکتوب دویست و پنجاه و یکم که بنام محمد اشرف نوشته می گوید در نظر این حقیر حضرات شیخین را در میان جمیع صحابه شان علیحده است و درجه منفرده گویا بهیچ احدی مشارکت ندارند حضرت صدیق با حضرت پیغمبر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات گویا همخانه است اگر تفاوتست بعلو و سفلیست و حضرت فاروق بطفیل حضرت صدیق نیز باین دولت مشرفند و سائر صحابه کرام بآنسرور علیه و علیهم

الصلوات و التسليمات نسبت همسرایی دارند یا همشهری باولیای امت خود چه رسد ع این بسکه رسد ز دور بانگ
جرسم* پس اینها از کمالات شیخین چه دریابند این هر دو بزرگوار از بزرگی و کلانی در انبیا معدوداند و بفصائل انبیا
محفوف

قال النبى صَلَّى اللهُ تعالى عليه و على آله و سلم لو كان بعدى نبى لكان عمر و رابعا عبد الحق دهلوى توجیه این خبر مزور
نموده به اینکه عمر ملهم و محدث بود و ملک در دل او حق را القاء می کرد و برای او مناسبت بود بعالم وحی و نبوت چنانچه
در لمعات شرح مشکاه گفته

قوله لكان عمر بن الخطاب لعلة صَلَّى اللهُ عليه و سلم قال ذلك لاجل كون عمر ملهما محدثا يلقي الملك فى روعه الحق و له
مناسبه بعالم الوحي و النبوه و الله اعلم و خامسا شاه ولی الله ازین خبر مفتعل تجویز پیغمبری عمر مستفاد دانسته چنانچه در قره
العینین گفته نوع سی و نهم اگر بعد آن حضرت پیغمبری ممکن بودی فاروق پیغامبر می شد از

حدیث عقبه بن عامر قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و سلم لو كان بعدى نبى لكان عمر بن الخطاب اخرجه الترمذى بالجمله
ازین عبارات بنهایت وضوح و ظهور ثابت گردید که این خبر موضوع دلالت بر امکان نبوت برای عمر دارد و اولیاء و معتقدین
او در اثبات و تقریر این مطلب بکلمات جسارت سمات متفوه شده اند لیکن محل کمال حیرت و استعجاب است که چگونه
بتقصی شطر وافر عمر حضرت عمر در کفر و ضلال که سراسر مکذب و مبطل این کذب محالست التفاتی ننموده بی محابا راه
استدلال و احتجاج و تصدیق و تایید این زور شدید پیموده اند بلی

ان حبّ الشیء یمى و یصمّ و یلقى فیما یفدح و یلم دوم آنکه متفق علیه قاطبه اهل اسلام و ایمانست که عمر معصوم نبوده و
اعترافات صریحه موفوره اهل سنت درین باب معتد و موجود و شواهد صحیحه غیر محصوره این مقصود در کتب قوم مسرود و
منضودست و این حدیث چنانچه دانستی دلالت واضحه بر تجویز نبوت برای او نماید حال آنکه تجویز نبوت برای غیر معصوم
نهایت قبیح و مذموم و مثبت آن نزد اهل عقول و حلوم بانواع ذم و ملام مدحور و ملومست پس بحمد الله تعالی واضح و لائح
شد که این خبر موضوع و حدیث مصنوع ساخته و پرداخته بعضی از آن مغفلین اغمار و ذاهلین ناهنجارست که در نشئه حب
شیوخ کبار چنان مدهوش و سرشار شده اند که از عقائد قطعیه و معتقدات یقینیه اهل اسلام نیز خبری ندارند و همه تن از غی
و ضلالت و خرق جهالت غرق دریای ناپیدا کنارند سوم آنکه این خبر موضوع مستلزم افضلیت عمر بر ابو بکرست زیرا که بر
هر متامل از آن واضحتست که اگر بعد جناب رسالت مآب صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلم نبی می بود معاذ الله عمر می شد نه ابو
بکر بلکه ابو بکر در این صورت مثل دیگران از رعایای عمر می شد و افضلیت عمر بر ابو بکر مخالف اجماع قاطبه اهل
سنتست پس بحمد الله تعالی محقق شد که این کذب فظیح و زور شنیع با آنکه خطی از صحت و واقعیت ندارد

مخالف مسلمات اجماعیه و مصدقات قطعیه اهل سنت نیز می باشد و ازین مقام برای اهل احلام مایه حیرت و استعجاب بیش از بیش بدست می آید و تامل در ان نهایت غفلت و غمارت و فقدان امعان و بصارت واضح این جسارت سراسر خسارت ثابت و محقق می نماید و لنعم ما افاد العلامه العظیم المکان سبحان علیخان افاض الله علیه سجال الرحمه و الرضوان فی بعض رسائله المصنفه فی هذا الشأن و همچنینست

حدیث لو کان بعدی نبی لکان عمر که بعبارات مختلفه مرویست چه حسبه لله انصاف باید کرد که جناب مخبر صادق بحق شخصی که عمرها بت پرستی کرده باشد چگونه ارشاد می فرمودند که اگر بعد از من نبی می بود عمر می بود و با وجود سخافت و رکاکت مضمون این جمله که حدیثش نتوان گفت مبطل ترتیب مقرر این طائفه و مثبت فضل ثانی بر اولست چه بعد استحقاق عمر نبوت را افضلیت ابو بکر بر عمر از مستحیلات می شود مگر اینکه در شان ابو بکر روایت سازند که لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَهُ إِلَّا اللَّهُ لَكَانَ فُلَانٌ وَ اَيْنَجَا نَقْلِي بس لطيف بياد آمد که لطف سخن از رویه محصلین دور افکننده بر ذکرش آورد شیخ محمد علی المتخلص به حزین از زبان خود بحد داعی می فرمودند که در موسم بهار که بولایت ایران اکثر جهت ثوران دم عارضه جنون مردم را عارض می شود به بیمارستانی رفتم حرفهائی کج میج سودازدگان خالی از لطف نمی باشد پیش مجنونی نشستم او بمن تبلیغ رسالت خودش دائما بتحذیر و تخویف قوم و نزول عذاب در صورت عدم اتباعش کرد از آنجا برخاسته بدر حجره مجنونی دگر رفتم او سکوت بحت داشت انگشت بر لبش زد که همسایه شما دعوی نبوت دارد این مجنون تاملی کرده سر جنبانیده گفت منش نفرستاده ام انتهی لیکن غلط گفتم اینجا بجای سلب ایجاب صادق می افتاد انتهی کلامه رفع فی الخلد مقامه و از جمله طرائف این ست که با وصف و ضوح دلالت این حدیث بر افضلیت عمر بر ابو بکر بعضی از علمای اهل سنت این حدیث را در ادله بودن افضلیت بترتیب خلافت ذکر نموده کمال حسن فهم خود ظاهر فرموده اند چنانچه تفتازانی در تهذیب الکلام گفته و الافضلیه بترتیب الخلافه اما اجمالا فلان اتفاق اکثر العلماء علی ذلك یشعر بوجود دلیل لهم علیه و اما تفصیلا فلقوله تعالی وَ سَيَجْتَبِيهَا الْأَتْقَى الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى وَ هو ابو بکر و

لقوله عليه السلام و الله ما طلعت الشمس و لا غربت بعد النبيين و المرسلين علی احد افضل من أبي بکر

و قوله خیر امتی ابو بکر ثم عمر

و قال لو کان بعدی نبی لکان عمر

و قال عثمان اخی و رفیقی فی الجنه لیکن ملا- یعقوب لاهوری باین نقص و خلل و عثار و زلل پی برده قدم در وادی تبیین و تصریح این خطای فضح فشرده چنانچه در شرح تهذیب الکلام گفته و

لقوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ خیر امتی ابو بکر ثم عمر

و قال علیه السلام لو کان بعدی نبی لکان عمر لا شک ان هذا و ما بعده يدل علی فضل من ورد فی فضله و اما علی الوجه الذی یدعیه اهل الحق

ففي اثباته له نوع تردد و لو قررنا هذا الدليل بانه لو كان بعده عليه السلام نبى لكان هو خيرا من غيره و ان عمر وحده صالح لنيل النبوه على تقدير عدم ختمها يلزم ان يكون عمر افضل من أبى بكر و التخصيص يخل بالتخصيص چهارم آنكه سابقا دانستی كه علامه فيروزآبادى حديث

ان الله يتجلى يوم القيمة للناس عامه و لأبى بكر خاصه

و حديث ما صب الله في صدرى شيئا الا و صبته في صدر أبى بكر

و حديث كان رسول الله صلى الله عليه و سلم إذا اشتاق الى الجنة قبل شبيهه ابو بكر

و حديث انا و أبو بكر كفروا رهان و

حديث ان الله لما اختار الارواح اختار روح أبى بكر و امثال آن را از مفترىانى وانموده كه بطلان آن بدهات عقل معلومست و بر ارباب بصيرت و خبرت در نهايت ظهور مى باشد كه خبر مفتعل

لو كان بعدى نبى لكان عمر اعظم و اطمست از اين اخبار مجعوله كه فيروزآبادى بتوهين و تهجين آن پرداخته و هر گاه حال بر چنين منوال باشد بطلان اين خبر شنيع بالاولى بدهات عقل ثابت خواهد بود و هر وجهى كه اولياى فيروزآبادى براى تنوير دعوى آن نحرير در باب بدهات بطلان اين اكاذيب پر تزوير بيان خواهند كرد بهتر از ان و كم از كم مثل آن در تقرير بطلان اين زور مستهجن حقير نيز جارى خواهد شد پنجم آنكه اين خبر مصنوع و حديث موضوع بحيثيت سند نيز مجروح و مقدوح و مردود و مطروحست و هر چند اين مطلب بر ماهرين علم احاديث و اخبار و ناقدين فن روايات و آثار در حجاب خفا و استتار نيست ليكن اتماما للحجه بتبيين و تصريح آن مى پردازم و پرده از روى كار حسب افادات اساطين اخبار بر مى اندازم پس بايد دانست كه اين حديث مفتعل را اهل سنت بيشتر بروايت عقبه بن عامر مى آرند حال آنكه مدار آن بر مشرح بن هاعانست چنانچه ترمذى در جامع خود گفته

حدثنا سلمه بن شبيب نا المقرئ عن حيوة بن شريح عن بكر بن عمر و عن مشرح بن هاعان عن عقبه بن عامر قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم لو كان نبى بعدى لكان عمر بن الخطاب هذا حديث غريب لا تعرفه الا من حديث مشرح بن هاعان از اين عبارت ظاهرست كه مدار اين روايت سراپا بهتان بر مشرح بن هاعانست و ترمذى اعتراف صريح بغيراب آن نموده و عدم عرفان خود آن را الا از حديث مشرح مصرح فرموده و مشرح بن هاعان مطعون و مغموز اكابر ناقدين اعيانست ابن الجوزى در كتاب الضعفاء و المتروكين على ما نقل عنه گفته مشرح بن هاعان المعافى المصرى لا يحتج به و نيز ابن الجوزى در كتاب الموضوعات در بيان قدح حديث ثانى از فضائل عمر گفته قال ابن حبان انقلبت على مشرح صحائفه فبطل الاحتجاج به و ذهبى در ميزان الاعتدال گفته مشرح بن هاعان المصرى عن عقبه بن عامر صدوق لئنه ابن حبان و قال عثمان بن سعيد عن ابن معين ثقة و قال ابن حبان يكنى ابا مصعب يروى عن عقبه مناكير لا يتابع عليها

روی عنه الليث و ابن لهيعة فالصواب ترك و ما انفرد به و ذكره العقيلي فما زاد في ترجمته من ان قيل انه جامع الحجاج الى مكة و نصب المنجنيق على الكعبة و سيوطي در حسن المحاضرة در ترجمه شرح گفته قال ابن حبان يروى عن عقبه مناكير لا يتابع عليها ازین عبارات بر ناظر و متامل ان كمال قدح و جرح شرح واضح و لائح گردید چه اولاً ثابت شد كه ابن الجوزي كه از مشاهير منقدين اهل سنتست و شاهصاحب بهوس باطل ابطال فضيلت باهره جناب امير المؤمنين عليه السلام بصنيع شنيع او احتجاج کرده اند مشرح را در كتاب الضعفاء و المتروكين ذكر کرده و اين معنى بحمد الله در الزام خصام كافي و وافيست و ثانياً واضح شد كه ابن الجوزي در كتاب مذکور بترجمه مشرح بتصريح صريح افاده فرموده كه باو احتجاج کرده نمی شود و ازین مقام بحمد الله المنعم سقوط حديث مروى او از درجه استدلال و احتجاج كالصحيح عند الاسفار واضح و اشكارست و ثالثاً متحقق شد كه ابن الجوزي در كتاب الموضوعات در ابطال حديثي كه از مشرح در فضل عمر مرويست بقدح و جرح مشرح احتجاج نموده پس بحمد الله تعالى مطعونيت مشرح و صحت استدلال نحيف در ابطال اين خبر موضوع بقدح و جرح مشرح بكمال و وضوح ظاهر گردید رابعاً مستبين شد كه ابن حبان كه از اكابر ناقدین سنيه ست در باب مشرح افاده فرموده كه صحائف مشرح بر او منقلب شد پس احتجاج باو باطل گردید و ازینجا بحمد الله ثابت شد كه احتجاج اهل سنت بحديث او باطل ست خامساً ظاهر شد كه ابن حبان در حق مشرح گفته كه او از عقبه مناكيري روايت می كند كه بر ان متابعت کرده نمی شود و اين حديث شرح نیز بحسب افاده ترمذی حدیثيست كه روايت آن از عقبه کسی دیگر غير مشرح ننموده پس بحمد الله متضح گردید كه اين حديث نیز از جمله مناكير مشرحست كه هیچ کسی بر ان متابعت او نكرده سادساً متبين شد كه ابن حبان ترك حديثي را كه مشرح بان منفرد باشد صواب دانسته و اين حديث كما علمت من افاده الترمذی بنفسه از متفردات مشرح ست پس ترك آن عين حق و صواب و احتجاج بان محض خطای مورث تباب خواهد بود سابعاً ساطع گردید كه عقيلي كه از افاحم نقاد اهل سنتست مشرح را در كتاب الضعفاء ذكر نموده و ازینجا نیز مقدوحيت و مجروحيت مشرح بر ارباب نظر واضح و عيانست ثامناً مستبين شد كه عقيلي در ترجمه مشرح نقل نموده كه او با حجاج در مکه آمد و منجنيق بالای كعبه نصب كرد و اين فعل شنيع دلالت واضحه بر مروق و خروج او از دائرة ايمان و اسلام و دخول او در زمره مفسدين و ملحدین لثام دارد سبحانه الله حضرات اهل سنت در محبت خليفه ثانی چنان مدهوش و از خود فراموش شده اند كه حديث مثل اين كافر عنيد و ملحد مرید كه همراه حجاج مبير و مبيد در مکه معظمه كه أم القرى و البلاد و مصداق سواء العاكف فيه و البادست دست الحاد و افساد دراز ساخته احتجاج می نمایند

و بخیر چنین فاسق زندیق که بنصب منجیق بر بیت العتیق پرداخته تمسک می فرمایند و هرگز از خدا و رسول شرمی و از اهل حلوم و عقول آزرمی ندارند و سراسر همت قاصه خود را بر ایثار باطل لجلج و اختیار زائف اسمج برمی گمارند و چون این همه قدح و جرح مشرح حسب افادات اکابر منقدین دانستی بر تو واضح گردید که آنچه ذهبی از عثمان بن سعید نقل کرده که ابن معین توثیق مشرح نموده قابل التفات و اصغا نیست زیرا که اولاً ثبوت آن از ابن معین بحد ثبوت قدح مشرح از عقیلی و ابن حبان و ابن الجوزی نرسیده ثانیاً از ابن معین که یک نفرست توثیق مشرح ثابت هم شود موازنه آن بقدح او که ازین حضرات ثلاثه متحقق شده نمی توان کرد ثالثاً قدح مشرح که از افادات عقیلی و ابن حبان و ابن الجوزی دریافتی جرح مفسر السبب و جرح مفسر السبب بر تعدیل حسب افادات اکابر سنیه مقدمست پس باین لحاظ نیز تعدیل ابن معین چیزی نیست و از آنجا که بعضی از اسباب جرح مشرح چنانست که ارتکاب آن کار احدی از اهل اسلام و ایمان نیست پس رجحان چنین جرح متین بر تعدیل مهین ابن معین باولویت تمام واضح و مستبینست و هر گاه حال بر چنین منوال باشد بس محل کمال تعجبست که چگونه ذهبی با آن همه تعمق و تشدق ازین قوادح واضح و فضائح لائحه مشرح تعامی صریح ورزیده باطلاق وصف صدوق در حق آن معدن فسوق و مروق متفوه گردیده و کاش اگر جمله فضائح او را یکسو گذاشته کان لم یکن انگاشته بود نظری بالحداد و زندقه او در بلد الحرام می انداخت و خویشتن را بصدوق گفتن این چنین معاند مارق رسوا نمی ساخت و چون این داهیه دهیاء و طامه فقها که از مشرح آفین در بلد امین ظاهر شده برای اظهار کمال مطعونیت و مجروحیت او کافی و وافی بود لهذا عقیلی در کتاب الضعفاء در ترجمه مشرح بر ذکر همین واقعه اکتفا نموده بمفاد کل الصید فی جوف الفرا آن را اعظم و اطم از جمله معایب و مثالب او دانسته اثبات آن را معنی از ذکر دیگر مشائن و مطاعن او دیده و لنعم ما افاد بعض ناظری المیزان للذهبی حیث کتب علی هامش الكتاب حذاء قول الذهبی ذکره العقیلی فما زاد فی ترجمته من ان قیل انه جاء مع الحجاج الی مکه و نصب المنجیق علی الکعبه انتهى ما صورته لقد اصاب العقیلی رحمه الله و کأن المصنف استصغر هذه الطامه و الله المستعان و باید دانست که که بکر بن عمر و المعافری که از مشرح روایت این خبر موضوع نموده و در سند ترمذی واقع شده امر او نیز محل نظر و اریابست دارقطنی در حق او کلمه بلیغه ینظر فی امره استعمال نموده چنانچه ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب بترجمه او گفته قال الحاکم سالت الدارقطنی عنه فقال ینظر فی امره و حاکم نیز در حق او همچنین افاده فرموده چنانچه ذهبی در میزان الاعتدال بترجمه او گفته قال ابو عبد الله الحاکم ینظر فی امره و ابن القطان بصراحت گفته

که ما عدالت او را نمی دانیم چنانچه ابن حجر در تهذیب بترجمه او گفته قال ابن الفضل لا نعلم عدالته و از همین جاست که ابن حجر عسقلانی او را در زمره رجال بخاری که مطعون شده اند ذکر نموده و اثبات توثیق او تعدیل او بشهادت احدی از ائمه این فن نتوانسته ناچار عذر آورده که در صحیح بخاری ازو صرف یک حدیث مرویست و آن هم متابعه واقع شده چنانچه در مقدمه فتح الباری گفته الفصل التاسع فی سیاق اسماء من طعن فيه من رجال هذا الكتاب مرتبا لهم علی حروف المعجم و الجواب عن الاعتراضات موضعا موضعا و تبیین من له حدیث فی الاصول او فی المتابعات و الاستشهادات مفصلا لذلك جميعه الی ان قال بعد كلام و إذا تقرر ذلك فنعود الی سرد اسماء من طعن فيه من رجال البخاری من حکایه ذلك الطعن و التنقیب عن سبیه و القیام بجوابه و التنبیه علی وجه رده علی النعت الّذی اسلفناه فی الاحادیث المعلقه بعون الله و توفیقه بعد ازین در همین فصل در حرف الباء گفته بکر بن عمر و المعافری المصری قال ابو حاتم شیخ و قال الدارقطنی یعتبر به قلت له فی البخاری حدیث واحد فی التفسیر و هو حدیثه عن بکیر بن الاشیح عن نافع عن ابن عمر فی ذکر علیّ ع و عثمان و هو متابعه قد اخرجہ البخاری من طریق اخری و روی له الباقون سوی ابن ماجه و مخفی نماند که طبرانی در معجم کبیر این خبر موضوع را بروایت عصمه بن مالک روایت نموده لیکن سند آن نیز بحسب افادات اکابر اعلام سنیه مقدوح و مجروحست علامه عبد الرؤف مناوی در تیسیر شرح جامع صغیر گفته

لو كان بعدی نبی لكان عمر بن الخطاب اخبر عما لم یکن لو كان کیف یكون و فیہ ابانه عن فضل ما جعله الله لعمر من اوصاف الانبیاء و خلال المرسلین حم ت ک عن عقبه بن عامر الجهنی طب عن عصمه بن مالک و اسناده ضعیف و نیز علامه مناوی در فیض القدر شرح جامع صغیر بعد قول سیوطی طب عن عصمه بن مالک گفته قال البیهقی و فیہ الفضل بن مختار و هو ضعیف و هر چند بیهقی در باب فضل بن مختار که راوی این کذب واضح اشارت محض بر قول خود و هو ضعیف اکتفا کرده لیکن دیگر ائمه فن رجال زیاده ازین کشف حال او نموده اند ابن جوزی در کتاب الضعفاء و المتروکین علی ما نقل عنه گفته الفضل بن المختار ابو سهل البصری منکر الحدیث و قال ابو حاتم الرازی یحدث بالباطیل سمع محمد بن مسلم الطائفی و ابان بن اَبی عیاش روی عنه ابراهیم بن مخلد و سعید بن عفیر و ذهبی در میزان الاعتدال گفته الفضل بن المختار ابو سهل البصری عن ابن اَبی ذئب و غیره قال ابو حاتم احادیثه منکره یحدث بالباطیل و قال الازدی منکر الحدیث جدا و قال ابن عدی

احاديثه منكره عامتها لا يتابع عليها خالد بن عبد السلام

ثنا الفضل بن المختار عن عبيد الله بن موهب عن عصمه بن مالك قال جاء مملوك الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله ان مولاي زوجني و هو يريد ان يفرق بيني و بين امرأتي فصعد رسول الله صلى الله عليه وسلم على المنبر فقال ايها الناس انما الطلاق بيد من اخذ بالساق

محمد بن عبيد الغزي ثنا الفضل بن المختار الليثي عن عبيد الله بن موهب عن عصمه بن مالك الخطمي فرض رسول الله صلى الله عليه وسلم زكاه الفطر مدين من قمح او صاعا من شعير او صاعا من زبيب او من تمر أو صاعا من أقط فان لم يكن عنده أقط فصاعين من لبن ابراهيم بن مخلد

ثنا الفضل بن مختار عن محمد بن مسلم الطائفي عن ابراهيم بن أبي نجيح عن مجاهد عن جابر قال النبي صلى الله عليه وسلم يا معاذ اني مرسلك الى قوم هم اهل كتاب فاذا سلوك عن المجره فقل هي لعاب حيه تحت العرش

فضل بن المختار عن ابان عن انس مرفوعا قال لابي بكر ما اطيب مالک منه بلال مؤذني و ناقتي كاني انظر إليك على باب الجنه تشفع لامتي فهذه اباطيل و عجائب

و قال الدارقطني ثنا محمد بن مخلد بن حفص ثنا اسحاق بن داود بن عيسى المروزي ثنا خالد بن عبد السلام الصوفي ثنا الفضل بن المختار عن عبيد الله بن موهب عن عصمه بن مالك قال سرق مملوك في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فرفع الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فعفى عنه ثم رفع إليه ثانيه و قد سرق فعفى عنه ثم رفع إليه الثالثه فعفى عنه ثم رفع إليه الرابعه فعفى عنه ثم رفع إليه الخامسه و قد سرق فقطع يده ثم رفع إليه السادسه فقطع رجله ثم رفع إليه السابعه فقطع يده ثم رفع إليه الثامنه فقطع رجله و قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اربع باربع و هذا يشبه ان يكون موضوعا و نيز ذهبي در مغني گفته الفضل بن المختار ابو سهل عن ابن أبي ذئب مجهول قال ابو حاتم و لم يحدث باباطيل و ابن حجر عسقلاني در لسان الميزان بعد نقل عبارت ميزان گفته و قال العقيلي يحدث عن محمد بن مسلم الطائفي و هو منكر الحديث ثم ساق له حديث المجزه فقال ثنا روح بن الفرغ ثنا ابراهيم بن مخلد به و علامه سيوطي در ذيل اللآلي گفته

ابن عدی حدثنا الحسين بن عبد الغفاري الازدي حدثنا سعيد بن كثير بن عفیر حدثنا الفضل بن المختار عن ابان عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لابي بكر يا أبا بكر ما اطيب مالک منه بلال مؤذني و ناقتي التي هاجرت عليها و زوجتي ابنتك و واسيتي بنفسك و مالك كاني انظر إليك على باب الجنه تشفع لامتي آورده ابن الجوزي في الواهيات و قال ابان متروك و الفضل بن المختار قال ابو حاتم

الرازی يحدث بالباطيل و آورده صاحب الميزان في ترجمه الفضل و قال هذا باطل و رحمه الله بن عبد الله السندی در مختصر تنزيه الشريعة گفته فصل في سرد اسماء الوضاعين و الكذابين و من كان يسرق الاحاديث و يقلبها و من اتهم بالكذب او الوضع من رواه الاخبار ملخصا من الاصل مرتبا على حروف المعجم و بعد ازین درین فصل در حرف الفاء گفته الفضل بن المختار ابو سهل يحدث بالباطيل و

بيان سبب وضع حديث لو كان بعدى نبى لكان عمر

بعضی از وضاعین صناعین و کذابین خداعین این کذب شنیع و زور فطیع را از زبان جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله الاطیاب بخطاب خود عمر بن الخطاب نقل نموده مهلکه موبقه افتراء و افتعال را باقدام غی و ضلال پیموده اند لیکن خطیب لیب که نزد سنیه از اکابر ناقدین اکاذیبست بصراحت تمام آن را منکر فرموده این اکذوبه فاحشه را بانامل تزلیل و تفتید فرموده چنانچه ملا علی متقی در کنز العمال گفته

عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعمر بن الخطاب لو كان بعدى نبى لكانه خط و قال منكر كر و علامه ابن عساکر که از منقدین اکابرست نیز این فریه مجعوله و عضیه منحوله را منکر گفته چنانچه ملا علی متقی در کنز العمال گفته

لو كان بعدى نبى لكانه قاله لعمر الخطيب في رواه مالك و ابن عساکر عن ابن عمر و قال منكر و مرزا محمد بدخشی در تحفه المحیین گفته

لو كان بعدى نبى لكانه قاله لعمر خط في رواه مالك عس و قال منكر كلاهما عن ابن عمر و آورده ابن الجوزی فی الموضوعات و ازین عبارت علاوه بر منكر گفتن ابن عساکر اینهم بصراحت ظاهر شد که ابن الجوزی این خبر مفتعل را در موضوعات دارد نموده و لله الحمد علی ذلك حمدا جزیلا و هیچ می دانی که سبب وضع و افتعال و تحرص و انتحال این زور و محال بین الاضمحلال چیست همانا چون بعضی از زرافه مدغلین شاحین که با جناب امیر المؤمنین علیه آلاف السلام من رب العالمین عداوت متوارثه عن الاسلاف دارند دیدند که در حق آن جناب جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله الاطیاب

حدیث متواتر انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدى ارشاد فرموده ست و این حدیث شریف ایماى لطیف دارد به اینکه اگر بعد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم نبی می بود آن نبی جناب امیر المؤمنین علیه السلام می شد چنانچه بحمد الله خود اهل سنت باین معنی اعتراف دارند کما لا یخفی علی من لاحظ المرقاه لعلی القاری و در بعض طرق این حدیث شریف صراحه نیز این معنی وارد شده چنانچه علامه ابن شهر آشوب طاب ثراه در کتاب مناقب آل ابی طالب در ذکر حدیث منزلت فرموده و فی روایات کثیره

الأ- أنه لا- نبی بعدى و لو كان لكانه رواه الخطيب في التاريخ و عبد الملك العکبری فی الفضائل و ابو بكر بن مالك و ابن الثلاث و علی بن الجعد فی احادیثهم و ابن فیاض فی شرح الاخبار عن عمار بن مالك عن سعید بن خالد عن ابيه

و جلال الدین سیوطی در بغیة الوعاه در بانی که آن را باین عنوان معنون نموده باب فی احادیث منتقاه من الطبقات الکبری عن لنا ان نختم بها هذا المختصر لیکون المسک ختامه و الکلم الطیب تمامه بعد روایت احادیث عدیده از خطیب بغدادی گفته و به إلیه

انبانا ابو القسم الازهری حدثنا المعافی بن زکریّا حدثنا ابن أبی الازهر حدثنا ابو کریب محمد بن العلاء حدثنا محمد بن اسماعیل بن صبیح حدثنا ابو اویس حدثنا محمد بن المنکدر حدثنا جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لعلیّ أ ما ترضی ان تكون منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و لو کان لکنته و علاوه بر حدیث منزلت دیگر احادیث نیز دلالت صریحه برین مقصود دارد چنانچه سید علی همدانی در کتاب الموده فی القربی گفته

عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله اصطفانی علی الانبیاء و اختار لی وصیًا و خیرت ابن عمی وصی و شدّ به عضدی كما شد عضد موسی باخیه هارون و هو خلیفتی و وزیری و لو کان بعدی النبوه لکان نبیا و دیگر اخبار نیز مؤید و مشید آنست چنانچه محمد بن علی بن ابراهیم النطنزی در کتاب الخصائص علی ما نقل عنه گفته

اخبرنی ابو علی الحداد قال حدثنی ابو نعیم الاصفهانی باسناده عن الاشبح قال سمعت علی بن أبی طالب یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول یا علیّ ان اسمک فی دیوان الانبیاء المذین لم یوح إلیهم لهذا رگ عصبیت عناد و حروریت و لدادشان جوش زد و نحواستند که مشایخ ثلاثه خود را که بنابر زعم فاسد و خیال کاسدشان العیاذ بالله از جناب امیر المؤمنین علیه السلام افضل می باشند یکسر ازین فضیلت مرتبت جلیله محروم بدارند پس حسبه لله این افترای سراسر هذر در حق عمر بر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بریستند و روح و روان انصاف باین اعتدا و اعتساف علی اقبح الوجوه خستند

قدح حدیث لو لم ابعث فیکم لبعث عمر به نه وجه

و محتجب نماند که بعضی از اصحاب جسارت و اجترا و ارباب تهجم و افترا فریه شنیعه

لو کان بعدی نبی لکان عمر را در قالب دیگر انداخته بجمله فظیعه

لو لم ابعث فیکم لبعث عمر مبدل ساخته اند و باین تقلب و تقلیب که جالب نهایت تخسیر و تیب است قدم در وادی اقصای خلاعت و جلاعت نهاده داد کمال سفاهت و رقاعت داده اند ذهبی در میزان الاعتدال گفته رشدین بن سعد المهری المصری عن زهره بن معید و یونس بن یزید و عنه قتیبه و ابو کریب و عیسی بن مثرود و خلق قال احمد لا یبالی عمن روی و لیس به باس فی الرقاق و قال ارجو انه صالح الحدیث و قال ابن معین لیس بشیء و قال ابو زرعه ضعیف و قال الجوزجانی عنده مناکیر کثیره قلت کان صالحا عابدا شیء الحفظ غیر معتمد مات سنه ثمان و ثمانین و مائه و قال ابو یوسف الرقی إذا سمعت بقیه یقول ثنا ابو الحجاج المهری فاعلم انه رشدین

ابن سعد و عن قتيبه قال ما وضع في يد رشدين شيء الا و قرأه و قال س متروك عمر و الناقد ثنا عبد الله بن سليمان الرقي ثنا رشيد عن عقيل عن الزهري

عن أبي سلمه عن أبي هريره مرفوعا لكل شيء قمامه و قمامه المسجد لا و الله و بلى و الله رشدين عن ريان بن قائد عن سهل بن معاذ عن ابيه مرفوعا الذي يتخطى رقاب الناس يوم الجمعة يتخذ جسرا الى جهنم احمد بن الحجاج القهستاني ثنا ابن المبارك ثنا رشدين بن سعد

عن عمرو بن الحرث عن أبي السمع عن أبي الهيثم عن أبي سعيد لعن رسول الله صلى الله عليه و سلم الفاعل و المفعول به

و قال انا منهم برى بن أبي السرى العسقلاني ثنا رشدين ثنا ابن لهيعة عن مشرح بن هاعان عن عقبه بن عامر مرفوعا لو لم ابعث فيكم لبعث عمر نبيا قال ابن عدى قلب رشدين متنه انما متنه

لو كان بعدى نبى لكان عمر و هر چند برای اثبات وهن و سقوط این افترای رکیک و سخیف و ایضاح و هی و هبوط این کذب سراسر تحریف و تلفیف همین عبارت میزان کافی و وافیست لیکن بحمد الله تعالی نهایت فساد و بطلان این باطل مهین مهان بکمال ظهور واضح و لائح می نمایم و باثبات موضوع و مصنوع بودن آن حسب تصریح ابن الجوزی افیق سرور و حبور ارباب تحقیق می افزایم پس باید دانست که ابن الجوزی در کتاب الموضوعات در بیان احادیث موضوعه در فضل عمر گفته الحدیث الثانی

انانا اسماعیل بن احمد قال انبا ابن مسعده قال انبا حمزه قال انبا ابن عدی قال ثنا علی بن الحسن بن قدید قال ثنا زکریا بن یحیی الوقار قال ثنا بشر بن بکر عن ابی بکر بن عبد الله بن ابی مریم عن حمزه بن حبیب عن عصیف بن الحارث عن بلال بن رباح قال قال رسول الله صلى الله عليه و على آله و سلم لو لم ابعث فيكم لبعث عمر

قال ابن عدی و ثنا عمر بن الحسن بن نصر الحلبي قال ثنا مصعب بن سعد ابو خيثمه قال ثنا عبد الله بن واقد قال حدثنا حيوه بن شريح عن بکر بن عمر و عن مشرح بن هاعان عن عقبه بن عامر قال قال رسول الله صلى الله عليه و على آله و سلم لو لم ابعث فيكم لبعث عمر قال المصنف هذان حديثان لا يصحان عن رسول الله صلى الله عليه و على آله و سلم اما الاول فان زکریا بن یحیی کان من الکذابين الکبار قال ابن عدی کان يضع الحدیث و اما الثانی فقال احمد و یحیی عبد الله بن واقد لیس بشيء و قال النسائي متروك الحدیث و قال ابن حبان انقلبت علی مشرح صحائفه فبطل الاحتجاج به و از جمله بدائع مستشعنه و صنائع مستفظعه این ست که سیوطی با وصف وضوح بطلان این کذب مهجور و زور متبور در صدد تاییدش برآمده این تحقیق انیق ابن الجوزی را بشبهات فاسده و کلمات بارده تعقب نموده چنانچه در لآلی مصنوعه گفته

ابن عدی ثنا علی بن الحسن بن قدید ثنا زکریا بن یحیی الوقار ثنا بشر بن بکر عن ابی بکر بن عبد الله بن ابی مریم الغسانی

عن ضميره عن غضيف بن الحارث عن بلال بن رباح مرفوعا لو لم ابعث فيكم لبعث عمر و قال ثنا عمر بن الحسن بن نصر الحلبي ثنا مصعب بن سعد ابو خيثمه ثنا عبد الله بن واقد ثنا حيوه بن شريح عن بكر بن عمرو بن عن مشرح بن هاعان عن عقبه بن عامر مرفوعا لو لم ابعث فيكم لبعث فيكم عمر لا يصح زكريا كذاب بضيع و ابن واقد متروك و مشرح لا يحتج به قلت زكريا ذكره ابن حبان في الثقات و ابن واقد هو ابو قتاده الحراني وثقه ابن معين و احمد و غيرهما و مشرح ثقه صدوق روى له ابو داود و الترمذى و ابن ماجه و قال ابو العباس الزوزنى فى كتاب شجره العقل

ثنا على بن الحسين بالرقه ثنا ابو عبد الله محمد بن عتبه المعروف بالرملى ثنا الحسين بن الفضل الواسطى ثنا عبد الله بن واقد عن صفوان بن عمر و عن راشد بن سعد عن عبد الله بن جبير الحضرمى قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم لعمر لو لم ابعث لبعث

و قد ورد من حديث أبى بكر و أبى هريره قال الديلمى انا أبى انا عبد الملك بن عبد الغفار انا عبد الله بن عيسى بن هارون ثنا الحسين بن عبد الرحمن عن حمران ثنا اسحاق بن نجيح عن عطا بن ميسره الخراسانى عن أبى هريره رفعه لو لم ابعث فيكم لبعث عمر ايد الله عمر بملكين يوفقانه و يسددانه فاذا اخطأ صرفاه حتى يكون صوابا قال الديلمى تابعه راشد بن سعد عن المقدم بن معديكرب عن أبى بكر الصديق و الله اعلم و صدور اين كلام جالب لملام از مثل سيوطى والا مقام كه حضرات سنه قلايده كمال عقيدتش در گردن انداخته ما فوق الوصف در مدح و ثنا و تبجيل و اطراى او پرداخته كمال مستبعد و مستغربست زيرا كه اولاً سيوطى در نقل كلام ابن الجوزى متعلق بقدم اين خبر مفتعل مرتكب تحريف و حذف و اسقاط بيجا گردیده چه آنفا از عبارت كتاب الموضوعات ابن الجوزى دانستى كه او در حق زكريا بن يحيى كان من الكذابين الكبار گفته و سيوطى درين عبارت اين قول ابن الجوزى را بعينه نقل نكرده بلكه بجای آن صرف كذاب آورده و نيز دانستى كه ابن الجوزى در حق عبد الله بن واقد از احمد و يحيى نقل کرده كه ليس بشيء و سيوطى اصلاً اين كلام احمد و يحيى را نقل نموده و اين تحريف عظيمست و منشأ آن اين ست كه سيوطى آينده در كلام خود توثيق ابن واقد باحمد و يحيى منسوب نموده پس اگر درين مقام تضعيف ابن واقد از احمد و يحيى و آن هم بعبارت لى بشيء نقل مى كرد آنچه در ما بعد از ايشان نقل کرده در اول نظر سقوط و هوانش واضح مى شد و نيز دريافتى كه ابن الجوزى در حق مشرح از ابن حبان نقل کرده است كه انقلب على مشرح صحائفه فبطل الاحتجاج به و اين جرح مفسر خيلى مستحکم و متينست و سيوطى بلحاظ تخفيف و تقليل امر آن بجای آن مشرح لا- يحتج به آورده الى غير ذلك من الدقائق التى لا تخفى على اهل النظر و ثانياً آنچه در مقام تعقب قدح ابن الجوزى در حق زكريا بن يحيى الوقار ادعا کرده كه ابن حبان او را در ثقات

ذکر نموده پس اگر تسلیم هم کرده شود قابل اعتنا و الثفات نیست زیرا که بمقابله او جارحین و قادحین زکریا متعدد می باشند و عبارات بسیار ردی در او طاعن شده اند صالح جزره او را از کذابین کبار شمرده و ابن عدی گفته که او وضع حدیث می کرد و ابن یونس و غیر او نیز تضعیفش کرده اند و ذهبی نیز او را متهم بالکذب نموده چنانچه ذهبی در میزان الاعتدال گفته زکریا بن یحیی المصری ابو یحیی الوقار عن ابن وهب فمن بعده قال ابن عدی یضع الحدیث کذبہ صالح جزره قال صالح ثنا زکریا الوقار و کان من الکذابین الکبار و قال ابن یونس کان فقیها صاحب حلقه عاش ثمانین سنه و قیل کان من الصلحاء العباد الفقهاء نزع عن مصر ایام محنه القرآن الی طرابلس المغرب ضعفه ابن یونس و غیره و نیز ذهبی در مغنی گفته زکریا بن یحیی الوقار عن ابن وهب و کان احد الفقهاء اتهمه بالکذب و از جمله عجائب این ست که سیوطی در این مقام بهوس تایید و اثبات فضیلت عمر قدح و جرح را از زکریا دور می نماید و در اظهار وثوق او اهتمام می فرماید لیکن من بعد سیوطی در ذیل اللالی زکریا را مقدوح و مجروح وانموده و قدح او از اکابر اعیان خود نقل فرموده چنانچه در کتاب الانبیاء و القدماء از کتاب مذکور بعد نقل حدیثی از ابن عساکر گفته قلت زکریا الوقار قال ابن عدی یضع الحدیث و قال صالح جزره کان من الکذابین الکبار و قال ابن حبان اخطأ فی هذا الحدیث و قال العقیلی حدث عن ابن وهب حدیثا باطلا پس بحمد الله بطلان زعم سیوطی در باب زکریا حسب افاده سراسر جاده خود باطل و مضمحل برآمد و یُحَقُّ اللهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ و ثالثا آنچه سیوطی در توثیق ابن واقد گفته مردودست به اینکه ابن الجوزی در عبارت خود قدح ابن واقد از احمد و یحیی و آن هم بصیغه لیس بشیء نقل کرده و از نسائی متروک الحدیث بودن او ذکر نموده و سیوطی از راه تحریف در نقل کلام ابن الجوزی ذکر قدح احمد و یحیی را یکسر ساقط کرده و قدح نسائی را نیز باو منسوب نموده بلکه محض در حق ابن واقد متروک بودن او بلا نسبت باحدی منقول ساخته و این صنیع شنیع را جز تعزیر و تخدیع چه توان گفت اگر سیوطی خطی از انصاف و تحقیق می داشت لازم بود که قدح احمد و یحیی در ابن واقد که ابن الجوزی نقل کرده بود ساقط نمی کرد و در جواب آن یا ثبوت آن را از احمد و یحیی برهان باطل می کرد و آنچه خود از احمد و یحیی ثابت دانسته در توثیق ابن واقد نقل کرده بدلیل ثابت می کرد و یا هر دو را ثابت دانسته رجحان توثیق بر قدح بدرجه تحقیق می رسانید ولی چون این مطلب برای او میسر نبود راه تحریف پیش گرفت و خود را عرضه تانیب و تعییر ناقدین نحاریر نمود بالجمله توثیق ابن واقد از احمد و یحیی بن معین اگر ثابت هم شود و بسبب تعارض آن با جرح خودشان ساقط از اعتبار خواهد بود و جرحی که نسائی در حق ابن واقد نموده بحال خود سالم عن المعارض خواهد بود فکیف که علاوه بر نسائی دیگر اعلام کبار سنیه مثل یعقوب بن اسماعیل بن صبیح و ابو زرعه و ابو حاتم و بخاری و جوزجانی و ابن سعد و بزاز و ابن حبان و صالح جزره و حربی

و ابو عروبه و ابن عدی و ابو داود و ابو احمد حاکم و ابو نعیم اصفهانی و دارقطنی نیز ابن واقد را زیر مشق قدح و جرح کرده و ظاهرست که بمقابله این همه جارحین اگر توثیق محض ابن واقد از احمد و یحیی هم ثابت شود نیز هرگز هرگز قابل اعتنا و احتفال نیست و ذهبی در میزان الاعتدال گفته عبد الله بن واقد ابو قتاده الحرانی مات سنه عشر و مائتین قال البخاری سکتوا عنه و قال ایضا ترکوه و قال ابو زرعه و الدارقطنی ضعیف و قال ابو حاتم ذهب حدیثه و روی عبد الله بن احمد عن ابن معین لیس بشیء و روی الدولابی عن عباس عن یحیی لیس بشیء و قال ایضا لیس به باس کثیر الغلط ابن عدی ثنا ابن حوصا ثنا عباس بن محمّد عن ابن معین ابو قتاده الحرانی ثقّه و قال عبد الله بن احمد قلت لابی ان یعقوب بن اسماعیل بن صبیح ذکر ان ابا قتاده الحرانی کان یکذب فعظم ذلك عنده جدا و قال هولاء اهل حران یحملون علیه کان ابو قتاده یتحرى الصدق و لقد رأیته یشبه اصحاب الحدیث و قال احمد فی موضع آخر ما به باس رجل صالح یشبه اهل النسک و ربما اخطأ و قال الجوزجانی متروک و قال یحیی بن بکیر قدم ابو قتاده علی اللیث و علیه جبه صوف و هو یکتب فی کتف قد وضع صوفه فی قشر جوزه فکتب منها فلما ذهب الی منزله بعث الیه سبعین دینارا فردها و قال ابن حبان کان ابو قتاده من عباد الجزیره فغفل عن الاتقان فوقعت المناکیر فی اخباره فلا یجوز ان یحتج بخبره و ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب بترجمه ابن واقد گفته قال المیمونی عن احمد ثقّه الا انه کان ربما اخطأ و کان من اهل الخیر یشبه النساک و کان له ذکاء و قال عبد الله عن ابيه نحو ذلك و زاد فقیل له انّ قوما یتکلمون فیہ قال لم یکن به باس فقلت انهم یقولون لم یکن یفصل بین سفیان و یحیی بن أبی انیسه قال لعله اختلط اما هو فکان زکیا فقلت ان یعقوب بن اسماعیل بن صبیح ذکر انه کان یتکذب فعظم ذلك عنده جدا و قال کان ابو قتاده یتحرى الصدق و اثنی علیه قال قد رأیته یشبه اصحاب الحدیث و اظنه کان یدلس و لعله کبر فاختلط قال عبد الله بن احمد و قال یحیی بن معین لیس بشیء و قال الدوری عن یحیی ثقّه و قال ابن أبی حاتم سألت ابا زرعه عنه فقلت ضعیف الحدیث قال نعم لا یحدث عنه قال و سألت أبی عنه فقال تکلموا فیہ منکر الحدیث و ذهب حدیثه و قال البخاری ترکوه منکر الحدیث و قال فی موضع آخر سکتوا عنه و قال النسائی لیس بثقه و قال الجوزجانی متروک الحدیث قال البخاری مات سنه ۲۰۷ سبع و مائتین و قال ابو عروبه الحرانی

ذكر اصحابنا أنه مات سنه عشره و مائتين قلت و قال ابن سعد كان لابي قتاده فضل و عباده و لم يكن في الحديث بذاك و قال البزار لم يكن بالحافظ و كان عفيفا متفقهها بقول أبي حنيفه و كان يغلط و لا يرجع الى الصواب و قال ابن حبان كان من عباد الجزيره فغفل عن الاتقان و حدث على التوهم فوق المناكير في حديثه فلا يجوز الاحتجاج بخبره و قال صالح جزره ضعيف مهين و قال الحربى غيره اوثق منه و هذه العبارة يقولها الحربى فى المذى يكون شديد الضعف و قال ابو عروبہ كان يتكل على حفظه فيغلط و قال ابن عدى ليس هو عندى ممن يتعمد الكذب انما يخطى و قال ابو داود اهل حران يضعفونه و احمد ثنا عنه و قال انما كان يؤتى من لسانه و قال الحاكم ابو احمد حديثه ليس بالقائم و قال ابو نعيم الاصبهاني روى عن هشام و ابن جريج منكرات اما ادعای سيوطى كه علاوه بر احمد و يحيى ديگران نيز توثيق ابن واقد کرده اند پس مجرد دعوى بلا دليلست و اثرى از آن در كتب حاضره رجال يافته نمى شود اگر اولياى سيوطى دليلى بر ان داشته باشند اظهار نمايند بلى قدح ابن واقد علاوه بر احمد و يحيى از ديگر اساطين احبار سنیه ثابت و محققست چنانچه از عبارت ميزان و تهذيب دانستى و از ديگر عبارات نيز قدح ابن واقد واضح و لائح مى شود ابن الجوزى در كتاب الضعفاء و المتروكين على ما نقل عنه گفته عبد الله بن واقد ابو قتاده الحرانى كان يغلط فلا يرجع و ذهبى در كتاب المغنى فى الضعفاء گفته عبد الله بن واقد ابو قتاده الحرانى مشهور بالحديث و الزهد قال ابو حاتم ذهب حديثه و قال الدارقطنى و غيره ضعيف و اما احمد فقال ما به باس و ربما اخطأ و قال البخارى تركوه و ابن حجر عسقلانى در تقريب گفته عبد الله بن واقد الحرانى ابو قتاده اصله من خراسان متروك و كان احمد يثنى عليه و قال لعله كبر و اختلط و كان يدلس من التاسعه مات سنه عشر و مائتين و رحمه الله بن عبد الله سدى در مختصر تنزيه الشريعه گفته عبد الله بن واقد ابو قتاده الحرانى روى خيرا موضوعا مهتوكا قال الذهبى هو آفته و قال ابن الجوزى دس فى حديثه و كان مغفلا- و از جمله غرائب مستطرفه اين ست كه سيوطى در اين مقام در صدد توثيق عبد الله بن واقد برآمده مرتكب كمال تخديع و تلميع گرديده مگر در ذيل اللاكى خود بر سر قدح و جرح او رسیده حدیثی كه ابن واقد در سندش واقع شده موضوع انگاشته بتصريح متروك بودن او اعلام تقبيح و تفضيح او افراشته چنانچه در كتاب الجهاد از كتاب مذکور گفته الديلمى انبانا أبى انبانا عبد الباقي ابن محمد انبانا احمد بن محمد بن عمران انبانا الحسن بن احمد بن سعيد الرهاوى حدثنى سعيد عن عثمان بن مطر عن قيس بن الربيع عن أبى اسحاق عن عبد الله بن واقد عن أبى سعيد رفعه من رابط يومًا فى

سبیل الله كان له كعتاقه الف رجل كل رجل عبد الله الف عام عثمان بن مطر متروك و كذا عبد الله بن واقد بالجمله چون مقدوحیت این واقد نزد محققین سنیه ثابت و متحققست و وقوع او در سند خبر مفتعل

لو لم ابعث فيكم لبعث عمر موجب نهایت مطعونیت و موهونیت آن شده بهمین سبب این خبر را ذهبی نیز در ترجمه ابن واقد در ضمن احادیثی که بوجه ابن واقد مطعون شده ذکر نموده چنانچه در میزان در ذیل ترجمه ابن واقد گفته

ابو خيثمه مصعب بن سعيد ثنا عبد الله بن واقد ثنا حيوة بن شريح عن بكر بن عمرو عن مشرح عن عقبه بن عامر قال رسول الله صلى الله عليه و سلم لو لم ابعث فيكم لبعث فيكم عمر و رابعا آنچه سيوطی در توثيق مشرح سراييده باطل و مضمحلست زیرا که سابقا قدح و جرح مشرح حسب افادات اکابر اعلام و منقدين عظام سنیه مثل عقيلي و ابن حبان و ابن الجوزي بتفصيل و تکمیل دانستی و بعد ان کار احدی از اهل ایقان نیست که در خروج و مروق او از اصل اسلام شک و ریسی آرد فضلا ازین که او را عادل و ثقه انکار و خامسا آنچه سيوطی در معرض تایید این کذب منهار که مصداق مثل کَلِمَةٍ حَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ حَبِيثَةٍ أُجْتِثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ ما لها مِنْ قَرَارٍ ست برآمده از کتاب شجره العقل ابو العباس زوزنی این افترای شنیع را از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله الاطیاب بصیغه خطاب با عمر بن الخطاب نقل کرده پس فی الحقیقه شجره عقل خود را به تیشه ضلالت بریده ارتکاب مصادمت عقل را با مخالفت نقل برگزیده چه در سند این تخرص باطل نیز ابن واقد واقع شده و عنقریب بحمد الله تعالی نهایت قدح و جرح او حسب تصریحات و افادات اعظام نقاد و افاحم جهابذة متن و اسناد دانستی فلا یحتج بحديثه فی محل لتایید الا من هو عن الامعان بعید و علاوه بر ان درین سند زوزنی راشد بن سعد حمصی واقع شده و او را دارقطنی و ابن حزم که هر دو از اجله علمای ماهرین سنیه می باشند تضعیف نموده اند چنانچه ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب بترجمه راشد گفته و ذکر الحاکم ان الدارقطنی ضعفه و کذا ضعفه ابن حزم و قد ذکر البخاری انه شهد صفین مع معاویه و ازین عبارت گل دیگر شگفت و ظاهر شد که راشد غیر راشد در حرب صفین با معاویه طاغیه در زمره فئه باغیه که داعیه الی النار و بسبب نصب جنگ و پیکار با نفس رسول مختار علیه آلاف السلام من العزیز الغفار جامعه بین العار و النار بود انسلاک داشت و این دلیل واضح و برهان لائح بر ضلال و هلاک اوست و بر متبوع کتب و اسفار واضح و آشکارست که اهل حمص در قدیم الایام بشدت عداوت جناب امیر المؤمنین علیه السلام معروف بنهایت حماقت و رقاعت موصوف بودند ابو عبد الله یاقوت بن عبد الله الحموی الرومی البغدادی در کتاب

معجم البلدان كفته و من عجيب ما تاملته من امر حمص فساد هوائها و تربتها اللذان يفسدان العقل حتى يضرب بحماقتهم المثل ان اشد الناس على على ع رض بصفين مع معاويه كان اهل حمص و اكثرهم تحريضا عليه و جدًا فى حربه فلما انقضت تلك الحروب و مضى ذلك الزمان صاروا من غلاه الشيعة حتى ان فى اهلها كثيرا ممن راي مذهب النصيريه و اصلهم الاماميه الذين يسبون السلف فقد التزموا الضلال اولاً و اخيراً فليس لهم زمان كانوا فيه على الصواب و ابو الفتح ناصر بن عبد السيد المطرزي در شرح مقامات حريرى كفته حمص احد اجناد الشام و اهلها موصوفون بالرقاعه باتفاق الجماعه حتى ان البغداديين إذا أرادوا ان يعبروا عن الاحمق قالوا حمصى و نوادرهم كثيره منها ما آورده ابو العباس السنجرى المعروف بجراب الدوله فى كتابه قال قال واحد من اهل حمص لآخر عليك بالسنة حتى تدخل الجنه فقال و ما السنة قال حب أبى بكر بن عفان و عمر بن الصديق و عثمان بن الفاروق و على بن أبى سفيان و معاويه بن أبى طالب قال صاحبہ و من معاويه بن أبى طالب قال كان صلى الله عليه رجلا عابدا من جملة العرش و كاتب المؤمنين و خال الوحى و ختن النبى على ابنته عائشه جده فاطمه و قريب من هذا ما مر بي فى هذا الكتاب انه جاء بعضهم الى بعض القضاء اخذا بتليب رجل فقال اعز الله القاضى ان هذا رافضى ناصبى مجبرى مشبهى جهمى مبتدعى حرورى يشتم على ع بن أبى طالب و يحب عمر بن أبى قحافه و أبابكر بن عفان فقال القاضى ما ادرى أى شىء احد معرفتك بالمذاهب أم علمك بانساب العرب و منها انه مات لقاضيه ابن و كان القاضى يتفلسف فلما أرادوا دفن الميت قال للحفار اضجعه على شقه الايسر فانه اهضم للطعام و منها انه نظر رجل منهم الى مناره المسجد فقال لرجل كان معه من اهل حمص ما كان اطول اولئك الذين بنوا هذه المناره فقال الآخر اسكت ما اجهلك ترى يكون فى الارض احد على طول هذه المناره انما بنوها على الارض ثم سووها و جاء حمصى الى طيب فقال ان امرأتى تشكت جوفها او وسط بطنها او فوق بطنها فقال الطيب احمل ماءها الى لأنظر فيه فقال لعلك تعنى بولها فقال نعم فذهب و جاء بالماء فى الطست فقال الطيب الا جئت به فى قاروره فقال جعلت فداك احليلها اوسع من ذلك و هى اكثر من ان تعدوا شهر من ان ترد و ابو العباس احمد بن عبد المومن الشريشى در شرح مقامات حريرى كفته و قال الفنجديهى باهل حمص يضرب المثل فى الحماقه و تنسب إليهم حكايات مضحكه حكى عن بعضهم انه قال دخلتها و فى فمى درهم لاشرى به بعض ما اشتبهه فاذا برجل بباب الجامع جالس على كرسى و

على راسه عمامه هو متحنك بها على قلنسوه و قد لبس فروه مقلوبه بلا سراويل و قد تقلد بسيف و فى حجره مصحف يقرأ فيه و عنده كلب رابض يمسكه بمقوده فسلمت عليه و قلت له أ ترى القوم صلوا فقال لى او انت اعمى اما ترانى قاعدا قلت و من انت قال انا امام الجامع ابو خالد قلت ما هذه الحليه قال دخل رجل زنديق يقرأ السبع الطوال و يشتم أبا بكر الصناديقى و عمر القواريرى و عثمان بن أبى سفيان و معاويه بن أبى غسان الذى هو من جمله العرش و زوجه النبى ابنته عائشه فى زمن الحجاج بن يوسف فاستولدها الحسن ع و الحسين ع فقلت ما اعرفك بالمقاله و الانساب فقال و ما خفى عليك اكثر قلت انحفظ القرآن قال نعم قلت فاقرأ شيئاً منه قال بسم الله الرحمن الرحيم ؟ ؟ ؟ وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا وَ أَكِيدُ كَيْدًا فَمَهْلِكُ الْكَافِرِينَ أَ مَهْلِكُهُمْ رُؤْيَاكَ ؟ ؟ ؟ فرفعت يدى و صفعته بها صفعه وقعت عمامته و بقى التحنك فى عنقه فصاح بالناس فكيسونى و قال احملوه الى المحتسب فاوصلونى الى رجل حاسر حاف قد لبس درّاعه بلا سراويل فقال ما فعل هذا قالوا صفع امام الجامع قال يا مسكين اهلكت نفسك قلت هذا حكم الله فصبرا عليه قال ايما احب إليك سمل عينيك او قطع يديك او تدفع نصف درهم فرفعت يدى و صفعت المحتسب صفعه ثم اخرجت الدرهم من فمى فقلت يا سيدى خذ نصف درهم لك و نصف درهم لامامك و قال فيهم بعض الشعراء لانهم اهل حمص لا عقول لهم* بهائم غير معدودين فى الناس* و نزلها فى القديم اهل اليمن و لم يكن فيها من مصر الا ثلاثه ابيات و كان فيهم امام من مصر فغضبوا و عزلوه فقال فيهم ديك الجن يهجوهم سمعوا الصلوه على النبى تلالوا فترقوا شيعا و قالوا لا لا

ثم استمر على الصلوه امامهم

يحل بكلكم و وبالا شامت و جوهكم و جوها طالما رغمت معاطسها و ساءت حالا

و ارشد بن سعد نیز حمصیست كما لا يخفى على من لاحظ ترجمته فى تهذيب الكمال للمزى و تهذيب التهذيب لابن حجر العسقلانى و التقريب له و غير ذلك من كتب الرجال پس روايت كردن او اين زور فضيح و كذب صريح را بصيغه خطاب با ابن الخطاب نظر بناصبيت و رقاعت او مستبعد نيست ليكن آنچه مستبعد و مستغربست اين ست كه اخبار موضوعه و اسمار مصنوعه چنين نواصب انزال و مغفلين پر اختلال در كتاب شجره العقل وارد کرده ايد و مثل سيوطى آن را در معرض تايد و تشييد ذكر نمايد هل هذا الا الانهماك فى الصفاقه و الرقاعه و الالتباك فى الحماقه و الجلاعه

و سادسا آنچه سیوطی در تایید این خبر مفتعل گفته که این خبر از حدیث ابی بکر و ابی هریره وارد شده و از دیلمی آن را نقل کرده پس نزد محققین سراسر منقوض و مرضوضت زیرا که سند اول دیلمی که بابو هریره منتهی می شود نهایت مطعون و موهون می باشد چه در ان اسحاق بن نجیح واقعشده و او باقصی الغایه مجروح و مقدوحست و اعظم مهره اعلام و افاحم نقدۀ عظام اهل سنت بعبارات ردیه و کلمات منکیه تقییح و تفضیح او نموده اند ابن جوزی در کتاب الضعفاء و المتروکین علی ما نقل عنه گفته اسحاق بن نجیح ابو صالح الملطی اکذب الناس و ذهبی در میزان گفته اسحاق بن نجیح الملطی عن عطاء الخراسانی و ابن جریج و غیرهما کنیته ابو صالح و قیل ابو یزید یروی عنه علی بن حجر و سدید بن سعید و احمد بن بشار الصیرفی و محمد بن منصور الطوسی و الحسین بن ابی زید الدباغ و ابراهیم بن راشد الآدمی قال احمد هو من اکذب الناس و قال یحیی معروف بالكذب و وضع الحدیث و قال یعقوب الفسوی لا یکتب حدیثه و قال س و الدارقطنی متروک و قال الفلاس کان یضع الحدیث صراحا و قال العقیلی و من حدیثه ما حدثناه احمد بن محمد بن عاصم ثنا نصر بن عاصم ثنا عثمان بن عبد الرحمن ثنا اسحاق بن نجیح عن عطاء عن عائشه مرفوعا ردّوا مذمه السائل و لو بمثل راس الذباب قلت ما هذا بالملطی ذا آخر الآفه من عثمان الوقاصی و قال یزید بن مروان الخلال ثنا اسحاق بن نجیح

عن عطا عن ابی هریره مرفوعا ان لكلّ نبیّ خلیلا من امته و ان خلیلی عثمان و هذا باطل و یدل علی ذلك قوله علیه السلام لو كنت متخذاً من لهذه الامه خلیلا لاتخذت ابا بکر خلیلا قال احمد بن حنبل فیما رواه عنه ابنه عبد الله اسحاق بن نجیح من اکذب الناس یحدث عن البتّی و عن ابن سیرین برای ابی حنیفه و قال احمد بن محمد القسم بن المحرز سمعت یحیی بن معین یقول اسحاق بن نجیح الملطی کذاب عدو الله رجل سوء خبیث و قال عبد الله بن علی المدینی سألت ابی عن اسحاق الملطی فقال بیده هکذا ای لیس بشیء و من اباطیل الملطی عن ابن جریج عن عطاء عن ابن عباس مرفوعا ما زنی عبد فادمن الا ابتلی فی اهله و به مرفوعا نهی عن اللعب کله حتی لعب الصبیان بالکعباب و به لا- یحل لامراه تومن بالله و الیوم الآخر ان یفرح علی السرج و من منع الماعون لزمه طرف من البخل و من حفظ علی امتی اربعین حدیثا و عفوا تعف نساؤکم و من بلا یاه عن هشام بن حسان عن الحسن عن عمران بن حصین مرفوعا لا- یزال العبد یمسی مطلقا ما خمص بطنه و عن هشام عن الحسن عن ابن عمر رفعه لو یعلم الناس ما فی الصف الاول و الاذان و خدمه القوم فی السفر لاقترعوا و له

عن عباد بن راشد عن الحسن عن عمران رفعه لعن الناظر و المنظور و عن

عباد عن الحسن عن أبي هريره مرفوعا لا تقولوا مسيحا ولا مصيحا ونهى عن تصغير الأسماء و ان يسمي حمدون او علوان او يعموش و له عن الاوزاعي عن عطاء عن ابن عمر يرفعه من قال في ديننا برايه فاقتلوه قال ابن يحيى هذه كلها هو وضعها و روى عن ابن جريج عن عطا عن أبي سعيد وصيه اوصى بها النبي صلى الله عليه و سلم لعلي كنها في الجماع فانظر الى هذا الدجال ما اجراه و نيز ذهبى در مغنى گفته اسحاق بن نجيح الملقى عن عطاء الخراسانى و ابن جريج معروف بالوضع و ابن حجر عسقلانى در تهذيب التهذيب گفته اسحاق بن نجيح الملقى الازدى ابو صالح و يقال ابو يزيد سكن بغداد روى عن ابان بن ابي عياش و عطاء الخراسانى و الاوزاعي و ابن جريج و غيرهم و عنه على بن حجر و سويد بن سعيد و محمد بن منصور الطوسى و جماعه قال احمد اسحاق من اكذب الناس يحدث عن النبي يعنى عثمان عن ابن سيرين برأى ابي حنيفه و قال ابن محرز سمعت ابن معين يقول كذاب عدو الله رجل سوء خبيث و قال ابن ابي شيبه عنه كان ببغداد قوم يضعون الحديث منهم اسحاق بن نجيح الملقى و قال ابن ابي مريم عنه من المعروفين بالكذب و وضع الحديث و قال عبد الله بن علي بن المدينى سئلت ابي عنه فقال بيده هكذا اى ليس بشيء و ضعفه و قال فى موضع آخر روى عجائب و قال عمرو بن علي كذاب كان يضع الحديث و قال الجوزجاني غير ثق و لا من اوعيه الامانه و قال على بن نصر الجهضمي و البخارى منكر الحديث و قال النسائي متروك الحديث و قال يعقوب الفسوى لا يكتب حديثه و قال صالح بن محمد ترك حديثه و قال ابو احمد بن عدى احاديثه موضوعات وضعها هو و عامه ما اتى عن ابن جريج بكل منكر وضعه عليه و هو بين الامر فى الضعفاء و هو ممن يضع الحديث قلت و قال النسائي فى التمييز كذاب و قال ابو احمد الحاكم منكر الحديث و قال ابن حبان دجال من الدجاله يضع الحديث صراحا و قال البرقى نسب الى الكذب و قال الجوزقاني كذاب وضاع لا يجوز قبول خبره و لا الاحتجاج بحديثه و يجب بيان امره و قال ابو سعيد النقاش مشهور بوضع الحديث و قال ابن طاهر دجال كذاب و قال ابن الجوزى اجمعوا على انه كان يضع الحديث و ذكره الدولابى و الساجى و العقيلى و غيرهم فى الضعفاء و نيز ابن حجر در تقريب گفته اسحاق بن نجيح الملقى ابو صالح و ابو يزيد نزيل بغداد كذبوه من التاسعه و رحمه الله بن عبد الله السندى در مختصر تنزيه الشريعه گفته اسحاق بن نجيح الملقى ابو صالح او ابو يزيد كذاب يضع الحديث و محمد طاهر فتنى در قانون الموضوعات گفته ابو صالح اسحاق بن نجيح الملقى شيخ الجوبيارى اكذب الناس قال احمد و كان يضع صراحا و هو الذى وضع الوصيه

لعلى فى الجماع كيف يجامع فانظر الى هذا الدجال ما اجراه و خود سيوطى نيز اسحاق بن نجيح را مقدوح و مجروح مى داند و احاديثى كه در سند ان اسحاق واقع شده موضوع وامى نمايد چنانچه در ذيل اللاكى در كتاب المناقب گفته

الخطيب انبانا عثمان بن محمّد بن يوسف العلاف انبانا محمد بن عبد الله الشافعى حدثنا عبد الله بن الحسن بن احمد حدثنا يزيد بن مروان حدثنا اسحاق بن نجيح عن عطا عن أبى هريره قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم ان لكل نبي خليلا من امته و ان خليلى عثمان بن عفان آورده ابن الجوزى فى الواهيات و قال اسحاق بن نجيح معروف بالكذب و وضع الحديث و قال ابن حبان كان يضع الحديث على رسول الله صراحا و يزيد بن مروان قال يحيى كذاب و قال ابن حبان يروى الموضوعات عن الاثبات لا يجوز الاحتجاج به و قال فى الميزان هذا من اباطيل اسحاق و نيز در ذيل اللاكى در كتاب الاطعمه گفته

ابن عساكر انبانا ابو محمّد عبد الصّمّد بن محمد بن عبد الله البغوى الواعظ اخبرنى أبى حدثنا القاضى الامام ابو على الحسين بن محمد الفقيه حدثنا ابو القاسم ابراهيم بن محمّد بن على بن الشاه حدثنا محمّد بن ابراهيم ابو جعفر المروزى حدثنا الحسن بن سهل الواسطى حدثنا محمد بن ابراهيم بن المسيب الدمشقى حدثنا اسحاق بن نجيح عن عطاء بن ميسره عن مكحول عن أبى هريره مرفوعا من اكل ما يسقط من المائده عاش فى سعه و عوفى من الحمق فى ولده و ولد ولده و فى جاره و جار جاره و دويرات جاره اسحاق بن نجيح كذاب يضع الحديث پس محل كمال عجبست كه چگونه در اين مقام سيوطى بروايتى كه چنين كذاب دجال در ان واقعه شده تايد و تشييد خبر موضوع

لو لم ابعث فيكم لبعث عمر خواسته و بارتكاب چنين مناقضه صريحه شان خویش را كه نزد معتقدينش بس رفيع ست يكسر كاسته و درين سند ديلمى عطاء خراسانى نيز واقع شده و او را بخارى در كتاب الضعفاء ذكر نموده و كذب او بر سعيد بن المسيب حسب تصريح خود سعيد بن المسيب نقل کرده و عقيلى نيز او را بهمين سبب در ضعفاء ذكر نموده و ابن حبان افاده کرده كه او ردى الحفظست و خطا مى كند و نمى داند پس احتجاج باو باطل شد چنانچه ذهبى در ميزان الاعتدال گفته و ذكره العقيلى فى الضعفاء متشبثا بهذه الحكايه التى

رواها حماد بن زيد عن ايوب حدثنى القسم بن عاصم قلت لسعيد بن المسيب ان عطاء الخراسانى حدثنى عنك ان النبى صلى الله عليه و سلم امر الذى واقع اهله فى رمضان بكفاره الظهار فقال كذب ما حدثته

أما بلغني ان النبي صَلَّى اللهُ عليه و سلم قال له تصدق تصدق و قد ذكر البخارى عطاء الخراسانى فى الضعفاء فروى له هذا عن سليمان بن حرب عن حماد و ابن حجر عسقلانى در تهذيب التهذيب بترجمه عطاء خراسانى در ذكر نفي روايت كردن بخارى از عطاء خراسانى بعد كلامى گفته و لا سيما ان البخارى قد ذكر عطاء الخراسانى فى الضعفاء و ذكر حديثه

عن سعيد بن المسيب عن أبي هريره ان النبي صَلَّى اللهُ عليه و سلم امر الذى واقع فى شهر رمضان بكفاره الظهاره و قال لا يتابع عليه ثم ساق باسناد له عن سعيد بن المسيب انه قال كذب على عطاء ما حدثته هكذا و مما يؤيد ان البخارى لم يخرج له شيئا ان الدارقطنى و الحبال و الحاكم و اللالكائى و الكلاباذى و غيرهم لم يذكروه فى رجاله و قال ابن حبان كان ردى الحفظ يخطى و لا يعلم فبطل الاحتجاج به و علاوه برين اين سند ديلى مشتمل ست بر روايت عطاء خراسانى از ابو هريره و روايت عطاء خراسانى از ابو هريره مرسلست پس تا وقتى كه واسطه كه عطا ازو شنیده ظاهر نشود روايت او قابل اعتبار نخواهد شد ابن حجر عسقلانى در تهذيب بترجمه عطاء خراسانى گفته روى عن الصحابه مرسله كابن عباس و عدى بن عدى الكندى و المغيره بن شعبه و أبى هريره و أبى الدرداء و انس و كعب بن عجره و معاذ بن جبل و غيرهم و نیز ابن حجر در تهذيب بترجمه عطا گفته و قال الطبرانى لم يسمع من احد من الصحابه الا من انس بالجمله اين سند ديلى خيلى مطعون و موهون مى باشد و ازینجاست كه علامه مناوى صراحه حكم بمنكر بودن اين خبر ديلى نموده چنانچه در فيض القدير شرح جامع صغير در ذيل

حديث موضوع لو كان بعدى نبى لكان عمر بن الخطاب گفته و اما

خبر الديلمى عن أبى هريره لو لم ابعث لبعث عمر فمنكر اما سند ديگر ديلى كه بابو بكر منتهى مى شود پس مدار آن بر راشد ابن سعدست و قدح و جرح او عنقریب بعون الله المنعم بتفصيل تمام دانستى پس بحمد الله تعالى واضح و لائح شد كه هر دو طريق ديلى در روايت اين خبر موضوع مقدوح و مجروحست و قابل اعتبار و اعتماد و احتجاج و استناد نيست و بهمين سبب مرزا محمد بدخشى در تحفه المحبين اين خبر را از فردوس ديلى بروايت ابو بكر و ابو هريره هر دو در فصل ثالث باب فضائل عمر كه مختص براى ذكر احاديث اضعافست نقل کرده كما لا يخفى على من راجع الكتاب المذكور و بعد اين بيان مناعت اقتران بر ارباب نقد و اتقان واضح و عيان گرديد كه هر چند خراصين انكاس و وضاعين ارجاس اين زور منقلع الاساس و اين كذب بادی الانتكاس را بانحاء مختلفه و اضراب متفاوته برتافته و در صدد ترويح اين بهتان بهرج كاسد و تنفيق اين باطل لجلج فاسد در بوادى تلميع و تسويل و فيافى تخديع و تضليل بقرع ظنايب شتافته اند ليكن بحمد الله المتعال سعيشان همه تن در ضلال و اقدامشان

بر تخرص و افتعال و تلبیس و ادغال و ایثار زور و محال سراسر راجع بانحزام و اختلال و آئل بانفصام و انحلال و مورث نهایت در زد و بال و موجب نهایت عقوبت و نکال و باعث خسران مآب و مآلست و الله شدید المحال قوله اگر روایات اهل سنت را اعتباری هست در هر جا اعتبار باید کرد و الا قصد الزام شان نباید نمود که بیکروایت الزام نمی خورند اقول این کلام مخاطب قمقام که خاتمه افادات و آخر اجاداتست از جمله طرائف عجیبه و بدائع غریبه است و بالاتر از تمامی کلمات متینه و جملات رزینہ مخاطب کامن الضغینه در جواب حدیث مدینه می باشد کمال وهن و سخافت و وهی و رکاکت آن ظاهر و باهرست بوجوه عدیده اول آنکه همین تقریر مخاطب نحیر بعینه شیعه هم بجواب استدلالات مخاطب بروایات شان می توانند کرد و می توانند گفت که اگر روایات شیعه را اعتباری هست در هر جا اعتبار باید کرد و الا قصد الزامشان نباید نمود که بیکروایت الزام نمی خورند پس چرا مخاطب این تقریر را خود در مقام الزام شیعه فراموش می فرماید و اینجا آن را بکمال خوشوقتی ادا می نماید مگر نمی داند که این تقریر پر تزویر او اکثر مساعی نامشکوره او را که درین کتاب تحفه بعمل آورده است یکسر بر باد فنا می دهد و نهایت مهانت و هجنت کلام او را فراروی ارباب احلام و اصحاب افهام می نهد دوم آنکه اگر این افاده مخاطب درست باشد استدلال اهل اسلام از کتب مخالفین خود مثل یهود و نصاری و غیرهم و الزام دادن شان بان نیز باطل خواهد شد زیرا که ایشان می توانند که بجواب دلائل نبوت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم مطالب مخالفه از کتب خود نقل نمایند و بگویند که اگر مضامین کتب ما را اعتباری است در هر جا اعتبار باید کرد و الا قصد الزام ما نباید نمود که بیک مضمون الزام نمی خوریم پس گویا مخاطب در این مقام در پرده نصرت شیوخ عالیمقام خود هدم استدلالات اهل اسلام و نقض الزامات خصام که از ایشان علی مّر الدهور و کر العصور بظهور رسیده پیش نظر دارد و تخم تشکیک رکیک خود را برای بار آوردن کفر و نفاق در مزارع قلوب مریضه اتباع و اشیاع خویش میکارد سوم آنکه اگر کلام مخاطب معمول به متکلمین گردد اعظم ابواب کلام که باب الزام بمنقولاست مسدود و مطبق خواهد شد زیرا که هر فریق را از فریقین متخاصمین می رسد که بجواب فریق دیگر بگویند که اگر روایات ما با اعتباری هست در هر جا اعتبار باید کرد و الا قصد الزام ما نباید نمود که بیک روایت الزام نمی خوریم چهارم آنکه استدلال اهل حق بحدیث مدینه العلم و ذکر ان از کتب اهل سنت نه ازین روست که ایشان روایات اهل سنت را معتمد و معتبر می دانند بلکه مقصود از ذکر این حدیث شریف از کتب سنیه آنست که تا ایشان را مجال عدول از تسلیم آن و عمل بمقتضای آن باقی نماند و حجت حق بر ایشان تمام شود پس فرمایش شاهصاحب که اگر روایات اهل سنت را اعتباری هست در هر جا

اعتبار باید کرد فرمایشیست بی محل و هرگز قابلیت قبول ندارد پنجم آنکه چون قضیه اقرار العقلاء علی انفسهم مقبول و علی غیرهم مردود مسلمه ارباب احلامست لهذا حدیث مدینه العلم که اکابر اساطین اهل سنت روایت و اثبات آن کرده اند و دلالت آن بر خلافت بلا فصل جناب امیر المؤمنین علیه السلام واضح و لائح می باشد لابد نزد منصفین اهل حلوم و عقول مدغن و متلقی بالقبولست و استدلال اهل حق بان در نهایت متانتست و احادیثی که شاهصاحب در باب شیوخ خود ذکر نموده اند از متفردات بعض اهل نحلہ شانست بر وجوه ذاکرین و ناقلین آن مرمی و مردود و ذکر آن بمقابله اهل حق باطل مدفوع و مطرود می باشد پس بحمد الله تعالی ظاهر و باهر شد که ارشاد شاهصاحب که قصد الزام اهل سنت نباید کرد که بیک روایت الزام نمی خورند در نهایت انجذام و انحزام می باشد ششم آنکه اهل سنت در روایت و اثبات حدیث مدینه العلم و دیگر ادله امامت و افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بمنزله خصم مقرر می باشند و در روایت و اثبات فضائل شیوخ خود مثل خصم مدعی و ظاهرست که اقرار خصم در هر حال مقبولست و ادعاء او بمفاد باطلست آنچه مدعی گوید عرضه فساد و بطلان می باشد الا ان یثبته بالدلیل و البرهان پس ظاهر شد که استدلال اهل حق بحدیث مدینه العلم که افاحم محققین و اعظم منقدین بروایت و اثبات آن اقرار می نمایند بحمد الله المنعم باقصی الغایه کامل و تام ست و احتجاج شاهصاحب

بحدیث ما صب الله الخ

و حدیث لو کان بعدی الخ بسبب آنکه محض ادعاست و هرگز مؤید بدلیلی نیست که قابل ادنی التفات اهل حق شود باطل محض و ناتمامست اگر شاهصاحب مرد میدان هستند اندک زحمتی بردارند و این احادیث را بدلیل و برهان بر اهل حق و ایقان ثابت نمایند و الا از تفوه بان دم در کشند و هر چند آنچه نحیف در صدر این وجه وجیه ذکر کرده ام محتاج بشاهد و دلیل نیست و از مزید تحقق و وضوح تنظیر و تمثیل هم نمی خواهد مگر برای تنبیه قاصرین و تفریح ناظرین تایید این وجه مرصوص مرصون از کلام مامون که جلالت شان او نزد اهل سنت بحیثیت خلافت و دیگر وجوه عظمت بحمد الله تعالی در مجلد حدیث غدیر بکمال تفصیل و اشباع سمت تحریر و تسطیر یافته ثابت می نمایم و حظ وافی از تخجیل مخاطب بنییل می ربایم پس باید دانست که علامه جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء گفته و اخرج عن ابراهیم بن الحسن قال قال المدائنی للمأمون ان معاویه قال بنو هاشم اسود واحد او نحن اکثر سیدا فقال المأمون انه قد اقر و ادعی فهو فی ادعائه خصم و فی اقراره مخصوم ازین عبارت ظاهرست که مدائنی برای مامون نقل کرد کلام معاویه را که او گفت بنی هاشم زیاده تر صاحب سودد هستند از روی شخص واحد یعنی اگر شخص واحد را از بنی هاشم با شخص واحد از بنی امیه که مقابل کنند هاشمی از اموی

زیاده تر صاحب سود و خواهد بود و ما یعنی بنی امیه اکثر هستیم از روی سید یعنی در قبیله ما افراد سادات نسبت بقبیله بنی هاشم عددا زیاد تر هستند و هر گاه مامون این کلام را شنید گفت که معاویه اقراری کرد و ادعای نمود پس او در ادعای خود خصمست و در اقرار خود مخصوصست یعنی چون معاویه در اول کلام خود اقرار و اعتراف نموده است بمزیت بنی هاشم بر بنی امیه در سیادت و لو بحیثیت مقابله شخص واحد از بنی هاشم با شخص واحد از بنی امیه پس مزیت بنی هاشم بر بنی امیه بحسب اقرار او ثابتست و معاویه بسبب این اقرار خود مخصوم یعنی مغلوبست فی الخصام و آنچه معاویه در آخر کلام خود گفته که ما یعنی بنی امیه اکثر هستیم از روی سید یعنی افراد سادات در میان قبیله ما اکثر هستند از بنی هاشم و باین کلام اظهار مزیت بنی امیه بر بنی هاشم خواسته پس این کلام او ادعاست و او در ادعای خود خصمست و ادعای خصم بدون بینه و دلیل مقبول نیست بلکه باطلست پس فضل بنی هاشم بر بنی امیه بحسب اقرار معاویه ثابت خواهد بود و فضل بنی امیه بر بنی هاشم بمحض ادعای او ثابت نخواهد شد پس بحمد الله تعالی واضح گردید که بهمین نهج اهل سنت در اقرار خود بثبوت حدیث مدینه العلم و دیگر ادله امامت و افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام مخصوم و مغلوب هستند و در ادعای ثبوت فضائل برای شیوخ خود مخدول و منکوب می باشند و آنچه شاهصاحب در این مقام خواسته اند که شیعه اگر بحدیث مدینه العلم احتجاج می نمایند

حدیث ما صبّ الله و دیگر خرافات را نیز قبول کنند و الا- قصد الزام اهل سنت نه نمایند از قبیل خیالات خام و هواجس اوهامست که هرگز قابل ادنی التفات و احتفال در باب کلام و کمال نیست هفتم آنکه فاضل رشید تلمیذ مخاطب وحید در شوکت عمریه گفته اگر چه ائمه اطهار علیهم السلام بحکم احادیثی که صاحب رساله ذکر کرده و دیگر احادیث شائعه مستفیضه مستند امت اند و اخبار آن اخبار مفاتیح مغلفات و مصابیح ظلمات و مصادر حکمت و مظاهر شریعت ست لیکن کلام در طریق وصول آن اخبارست و بسا اوقات روات یک فرقه نزد اهل آن مامون و نزد غیر آن مطعون می باشند لهذا هر فرقه روایات مرویه را در طریق خود مسلم می دارد و اخبار مرویه را در فرقه مخالف خود مقدوح می انگارد انتهی ازین عبارت فاضل رشید بنهایت صراحت واضح و لائحست که هر فرقه اخبار مرویه را در فرقه مخالف خود مقدوح می انکارد پس محل کمال تعجبست که چگونه شاهصاحب ازین امر واضح که تلمیذ وحیدشان نیز از ان واقفیت دارد تعامی صریح نموده بکمال خوشوقتی از اهل حق خواستگار می شوند که ایشان احادیث اهل سنت را در هر جا اعتبار کنند و حدیث صبّ و امثاله من الخرافات را در حق شیوخ سنیه قبول نمایند و نمی دانند که مقدوح انگاشتن هر فرقه اخبار مرویه را در طریق مخالف خود بحدی ظاهر و باهرست که متعلمین و مستفیدین حضرتش نیز آن را دست آویز خود ساخته اند پس این از روی محال از کجا برمی آید و کی شاهد مقصود باین تقریر بی سود چهره ز پرده خفا و احتجاج می نماید

هشتم آنکه خود مخاطب در صدر همین کتاب تحفه گفته درین رساله التزام کرده شد که در نقل مذهب شیعه و بیان اصول ایشان و الزاماتی که عائد بایشان می شود غیر از کتب معتبره ایشان منقول عنه نباشند و الزاماتی که عائد بأهل سنت می شود می باید که موافق روایات اهل سنت باشد و الا هر یک را از طرفین نسبت تعصب و عناد لاحقست و با یکدیگر اعتماد و وثوق غیر واقع انتهی ازین عبارت بصراحت و اوضحست که روایات اهل سنت بر شیعه و روایات شیعه بر اهل سنت حجت نمی تواند شد زیرا که هر یک از طرفین دیگری را بتعصب و عناد متهم می نمایند و بر یکدیگر اعتماد و وثوق ندارند پس مقام تحیر افهامست که چرا شاهصاحب این افاده خود را فراموش فرموده اند و بلا خوف و خطر مناقضه از اهل حق خواستگار هستند که ایشان

حدیث ما صب الله فی صدری شیئا الا و صبیته فی صدر اُبی بکر

و خبر لو کان بعدی نبی لکان عمر را مثل حدیث مدینه العلم معتبر و معتمد دانند و هرگز اهل سنت را درین باب متهم بتعصب و عناد ننمایند و اعجب از ان این است که احتجاج بحدیث مدینه العلم را که حسب اقتراح شاهصاحب الزام اهل سنت موافق روایتشانست مقبول نمی نمایند و از راه کمال شرم و حیا افاده می فرمایند که قصد الزام اهل سنت نباید کرد که ایشان بیکروایت الزام نمی خورند هل هذا الا تهافت غریب و تناقض عجیب یتحیر فی مثله اللیب و یورث لصاحبه عند النظر القلق و الوجیب نهم آنکه والد ماجد شاهصاحب در آخر قره العینین گفته این است تقریر آنچه درین رساله از دلیل نقلی و عقلی بر تفصیل شیخین اقامت نموده ایم بقیه الکلام دفع شبهات مخالفینست و ما را درین رساله باجوبه امامیه و زیدیه کار نیست مناظره ایشان بطور دیگر باید نه باحدیث صحیحین و مانند آن و بعد از قطع نظر از امامیه و زیدیه باستقراء معلوم شد که مخالفان و متوقفان درین مسئله سه گروه اند انتهی بقدر الحاجه ازین عبارت ظاهرست که مناظره با امامیه امریست که در ان احادیث صحیحین هم فضلا عن غیرها بکار نمی خورد بلکه مناظره با زیدیه نیز چنینست و احادیث این دو کتاب فضلا عن غیرها برای آن هم کافی نیست پس هر گاه حال بر چنین منوال باشد بمقابله اهل حق بحدیث صب و امثال آن دست انداختن و آن را برای قواضی ادله قاطعه و بواتر براهین ساطعه اهل حق سپر ساختن کار عاقلانه نیست بلکه اگر نیک بنگری از اعاجیب اطروفات زمانه ست و ازین جا بر متامل خبیر و ناظر بصیر بنهایت ظهور واضح و مستتیر گردید که شاهصاحب درین کلام جالب ملام علاوه بر مخالفت قواعد مسلمة و قوانین مبرمه ارتکاب عقوق والد ماجد خود نیز نموده در استحقاق تانیب و تعییر و تثریب و تشویر نظار نحاریر و نقاد باحثین عن الفتیل و النقییر باقصی الغایه افزوده اند دهم آنکه سابقا بحمد الله المنعم بتفصیل تمام و تنقیح ما لا کلام دانستی که حدیث

مدینه العلم حسب افادات اجله ارکان و امثال اعیان اهل سنت باعلای مدارج ثبوت و تحقق رسیده است و حدیث موضوع صبّ از جمله افتراءات عوام کالانعام و حدیث لو کان بعدی نبی نیز بوجه مقدوح و مجروح بودن آن سند او متنا مثل اضغاث احلامست پس هر گاه حال این دو خیر مصنوع و این دو حدیث موضوع حسب افادات اهل سنت باین حد رسیده باشد و سقوط آن از درجه اعتماد و اعتبار بر طبق تصریحات خودشان این گونه متضح و مستین گردد باز اعتبار و اعتماد بر آن از اهل حقّ خواستن و در هوس تخلیص و رهائی خود از الزام اهل حق کرام بحدیث شریف مدینه العلم متاع تزویق و تلمیع آراستن فی الحقیقه کار مخاطبست و بس این کار از تو آید و مردان چنین کنند*

جواب کلام صاحب تحفه در باب اعتبار جمله روایت اهل سنت

بالجمله ازین بیان باهر البرهان بکمال اتضاح و ظهور واضح و لائح گردید که استدلال اهل حق اقیال بحدیث مدینه العلم بر اثبات امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام هم از راه تحقیق مقصود و مرام و هم از راه تبکیت و الزام خصام در نهایت استقامت و سدادست و عدول و انحراف و نکول و انصراف مخاطب حلیف الاعتساف از قبول حدیث مدینه العلم و تمسک و تشبث بحدیث موضوع

ما صبّ الله شیئا فی صدری الا و صببته فی صدر اُبی بکر و خبر باطل

لو کان بعدی نبی لکان عمر بهر نهج که باشد در کمال بطلان و فسادست و احتجاج خداج مخاطب بین الاعوجاج بامثال این اکاذیب بادیه العوار واضحه الشنار بنا بر تمثیل خود مخاطب نبیل بدان می ماند که شخصی نوکر خود را از نوکری بر طرف کرده و تقصیرات او را دیده و خیانت و بی ایمانی و دروغ او را معلوم نموده از خانه خود بر آورده منادی در شهر گرداند که فلان نوکر را با من سر و کاری نیست من ذمه دار او نیستم و عهده معاملات او ندارم و او خیلی خائن و بی ایمان و دروغ گو می باشد از حالتش خیردار باید ماند و شخصی ساده لوح از اعقاب همین شخص این همه مراتب را دانسته آن نوکر خائن نمکحرام دروغگو را معتمد علیه خود سازد و موافق گفته این مکار بعض مطالبات بی اصل بسوی شخص غیر که اصلا با این کاذب آثم غادر خائن سر و کاری ندارد عائد نماید و زر معامله بی حقیقت از آن شخص غیر درخواستن آغاز نهد این ساده لوح نزد عقلا در کمال مرتبه سفاهت خواهد بود و تمثیل حقیقی و تشبیه تحقیقی احتجاج اهل حق بحدیث مدینه العلم و انکار و جحود و اعراض و صدود مخاطب عنود و لدود از قبول این حدیث شریف و تمسک و تشبث بخرافت بارده ما صبّ الله الخ و سخافت بشعه

لو کان بعدی نبی الخ این ست که شخصی در امری نزاع داشته باشد و برای اثبات دعوی خویش فرمان واجب الاذعان سلطانی

را که بسیار شائع و مستفیض بلکه متواتر و قطعی الصدور باشد سند گیرد و بهر اسکات و افحام و قطع لسان خصم خود نقول عدیده آن فرمان بخط خود آن خصم گرفته پیش کند و بشهادات حقه متکاثره ثابت نماید که خصم خود معترف و مدعن بصحت صدور و نفاذ این فرمان عالیشان می باشد و آن شخص دیگر بجواب دعوی شخص سابق از راه بیحیائی اولاً انکار آن فرمان پیش گیرد و هر گاه ببیند که این امر پیش رفتنی نیست در دلالت آن بر مدعای خصم خود کلام کند و هر گاه درین باب نیز بخبیت و خسار همکنار گردد ناچار یکدو سندهای جعلی بخط خود برآورد که عبارات رکیکه و مضامین مهمله آن خود شاهد عادل بر افتعال و تزویر آن بوده باشد و علاوه بر آن شهود عدول که مسلم و مقبول خودش باشند شهادات کذب و زور بودنش هم بدهند و با این همه این شخص دیگر از شخص اول بخواهد که این سندهای جعلی ویرا قبول کند و درین باب بسر آید که اگر خط من معتبرست در هر جا اعتبار باید کرد و الا قصد محجوجیت من نباید نمود که بیک سند نوشته دست خود محجوج نمی شوم حقا که این چنین شخص نزد جمله عقلا و قساط علما در کمال مرتبه سفاهت و بلاهت و حماقت و صفاقت و رقاقت و جلاعت خواهد بود و در هیچ وقت و هیچ عصر مطلوب مقلوب و مقصود منکود او که در منتهای سخافت و رکاکت و سماجت و بشاعت و شناعت و فظاعت رسیده است روی ظهور نخواهد نمود و علیک بالتامل فی هذا البیان الشافی و لو کان یسیرا فقد وضح صدق قوله تعالی و لا یاتونک بمثل الا جنناک بالحق و احسن تفسیر قد تمّ الجزء الاول من مجلد حدیث مدینه العلم من مجلدات کتاب عبقات الانوار فی امامه ائمه الاطهار و بتمام هذا الجزء تمّ الکلام علی ما تفوه به صاحب التحفه فی الجواب عن هذا الحدیث فی باب الامامه و سیدی و الجزء الآخر من هذا المجلد انشاء الله تعالی الکلام علی ما اتی به غیر صاحب التحفه من علماء اهل السنه فی هذا الباب و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و صلّی الله علی سیدنا محمّد و اله الاکرمین تمّ هذا الکتاب المستطاب بید العاصی کلب حسین حشره الله مع محمد و آله المصطفین فی مطبع مطبع الانوار باعثناء السید الاجل و السند الاکمل مولانا السید مظفر حسین حرسه الله ربّ المشرقین عن طوارق الملویین

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

